UNIVERSAL
LIBRARY

OU-234655

UNIVERSAL
LIBRARY

جلد سیوم

از

مآثر الامرا

تالیف

نواب صمصام الدوله شاه نواز خان

بتصحیح

جناب مولوی مرزا اشرف علی

دام افاضاته

مدرس مدرسهٔ عالیهٔ کلکته

از طرف ایشیاتک سوسایٹی بنگاله

در مطبع آردو کانپور

واقع

کلکته

طبع پوشید

سنه ۱۲۰۹ هجری

فهرست مضامین مآثرالامرا جلد سیوم

اذکار	صفحات
وجهت خان مهتر هکائي	۱
فتح خان پسر ملک عنبر حبشي	۳
فدائي خان میر ظریف	۱۰
فدائي خان میرزا هدایت الله	۱۲
فاضل خان آقا افضل اصفهاني	۱۸
فیروز خان خواجه سرا	۲۱
فتح جنگ خان روهیله .. : ..	۲۲
فاخر خان پسر باقر خان نجم ثاني	۲۶
فیض الله خان	۲۸
فتح جنگ خان میانه حسین خان نام	۳۰
فاضل خان شیخ مخدوم صدر	۳۲
فدائي خان محمد صالح و صفدر خان محمد جمال الدین	۳۳
فاضل خان برهان الدین	۳۴
فضائل خان میر هادي	۳۸
فتح الله خان بهادر عالمگیرشاهي محمد صادق نام	۴۰

اذکار	صفحات
قرا بهادر خان	۴۸
قاسم محمد خان نیشاپوری	۵۰
قتلق قدم خان قراول	۵۲
قمر خان	۵۳
قیا خان کنک	۵۴
قطب‌الدین خان	۵۶
قاسم علي خان	۵۹
قریش سلطان کاشغري	۶۱
قاسم خان میر بحر	۶۲
قطب الدین خان شیخ خوبن	۶۶
قلیچ خان اندجاني	۶۹
قلیچ خان میر ابوالقاسم نمکین	۷۴
قاسم خان پسر میر مراد جویني	۷۸
قبچاق خان امان بیگ شقاول	۸۲
قزلباش خان افشار	۸۵
قزاق خان باقي بیگ ارزبک	۸۸
قاضي محمد اسلم	۸۹
قلیچ خان تورانی	۹۲
قاسم خان محمد قاسم نبیرهٔ قاسم خان میر بحر	۹۵

اذکار	صفحات
قباد خان میر آخور	۹۹
قطب‌الدین خان خویشگی	۱۰۲
قوام‌الدین خان اصفهانی	۱۰۹
قلعه دار خان مرحوم	۱۱۵
قلیچ خان خواجه عابد	۱۲۰
قاسم خان کرمانی	۱۲۳
قطب الدین خان خویشگی عرف بایزید ..	۱۲۶
قطب‌الملک سید عبدالله خان حسن علی ..	۱۳۰
قادر داد خان بهادر شیخ نور الله	۱۴۰
قطب‌الدوله محمد انور خان بهادر	۱۴۱
کمال خان ککهر	۱۴۴
کاکر علی خان	۱۴۸
کنور جگت سنگهه	۱۴۹
کشن سنگهه راتهور	۱۵۰
کاکر خان عرف خانجهان کاکر	۱۵۲
کار طلب خان	۱۵۳
گنج علی خان عبد الله بیگ	۱۵۵
کیرت سنگهه	۱۵۶
کامگار خان	۱۵۹

اذکار	صفحات
لشکر خان محمد حسین	۱۶۱
لشکر خان ابو الحسن مشهدي	۱۶۳
لشکر خان عرف جان نثار خان	۱۶۸
لطف الله خان	۱۷۱
لطف الله خان صادق	۱۷۷
مصاحب بیگ	۱۷۹
ملا پیر محمد خان شروانی	۱۸۲
میر شاه ابو المعالي	۱۸۶
محمد سلطان میرزا	۱۹۲
مهدي قاسم خان	۱۹۹
محمد قاسم خان بدخشي	۲۰۲
محمد قلي خان توقبائي	۲۰۴
محمد قلي خان برلاس	۲۰۴
مجنون خان قاقشال	۲۰۷
میر محمد خان مشهور به خان کلان	۲۱۱
معین الدین احمد خان فرنخودي	۲۱۶
مهر علي خان سلدوز	۲۱۷
میرزا میرک رضوي	۲۱۸

انکار	صفحات
مظفر خان توربتي خواجه مظفر علي نام ..	۲۲۱
میر معز الملک اکبري	۲۲۷
میر علي اکبر موسوي	۲۳۱
میرزا شرف حسین اهراري	۲۳۲
محب علي خان	۲۳۸
معصوم خان فرنخودي	۲۴۶
میر کیسوي خراساني	۲۴۹
مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري	۲۵۲
میرزاده علي خان	۲۵۷
میرزا فولاد برلاس	۲۵۸
میرزا سلیمان حاکم بدخشان	۲۶۴
محب علي خان زنگاسي	۲۷۷
میر شریف املي	۲۸۵
میر مرتضی سبزواري	۲۹۰
معصوم خان کابلي .. .. .. :	۲۹۲
میرزا مظفر حسین صفوي	۲۹۶
میرزا جاني بیگ ارغون حاکم ٹھٹه	۳۰۲
میرزا یوسف خان رضوي	۳۱۴
مادهو سنگهه کچهواهه	۳۲۱

اذکار	صفحات
لشکر خان محمد حسین	۱۶۱
لشکر خان ابو الحسن مشهدي	۱۶۳
لشکر خان عرف جان نثار خان	۱۶۸
لطف الله خان	۱۷۱
لطف الله خان صادق	۱۷۷
مصاحب بیگ	۱۷۹
ملا پیر محمد خان شرواني	۱۸۲
میر شاه ابو المعالي	۱۸۶
محمد سلطان میرزا	۱۹۲
مهدي قاسم خان	۱۹۹
محمد قاسم خان بدخشي	۲۰۲
محمد قلي خان توقبائي	۲۰۴
محمد قلي خان برلاس	۲۰۴
مجنون خان قاقشال	۲۰۷
میر محمد خان مشهور به خان کلان	۲۱۱
معین الدین احمد خان فرنخودي	۲۱۶
مهر علي خان سلدوز	۲۱۷
میرزا میرک رضوي	۲۱۸
محمد مراد خان	۲۱۹

اذکار	صفحات
مظفر خان تربتي خواجه مظفر علي نام ..	۲۲۱
میر معز الملک اکبري	۲۲۷
میر علي اکبر موسوي	۲۳۱
میرزا شرف حسین اهراري	۲۳۲
محتسب علي خان	۲۳۸
معصوم خان فرنخودي	۲۴۶
میر گیسوي خراساني	۲۴۹
مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري	۲۵۲
میرزاده علي خان	۲۵۷
میرزا فرلان برلاس	۲۵۸
میرزا سلیمان حاکم بدخشان	۲۶۴
محتسب علي خان زنگي	۲۷۷
میر شریف آملي	۲۸۵
میر مرتضی سبزواري	۲۹۰
معصوم خان کابلي .. .. .. :	۲۹۲
میرزا مظفر حسین صفوي	۲۹۶
میرزا جاني بیگ ارغون حاکم ٹهٹه	۳۰۲
میرزا یوسف خان رضوي	۳۱۴
مادهو سنگهه کچهواهه	۳۲۱

اذکار	صفحات
میر حسام الدین بدخشانی	۳۲۳
مخصوص خان چغتا	۳۲۴
معصوم بهکری - نامی تخلص	۳۲۶
میرزا شاهرخ	۳۲۹
میر خلیل الله یزدی	۳۳۵
محمد قلی ترکمان	۳۴۲
مهتر خان انیس نام	۳۴۴
میرزا غازی بیگ	۳۴۵
میران صدر جهان بهانی	۳۴۸
میرزا چین قلیچ	۳۵۱
میرزا فریدون خان برلاس	۳۵۴
محتشم خان شیخ قاسم فتحپوری	۳۵۵
میرزا علی بیگ اکبر شاهی	۳۵۵
میر جمال الدین انجو	۳۵۸
میرزا راجه بهادر سنگهه	۳۶۰
میر فضل الله بخاری	۳۶۱
معظم خان شیخ بایزید	۳۶۵
محمد تقی سیم ساز مخاطب به شاه قلی خان ..	۳۶۶
ملا محمد تهته	۳۶۹

اذکار	صفحات
محمد خان نیازي	۳۷۲
مظفر خان میر عبد الرزاق معموري	۳۷۶
مقرب خان شیخ حسن معروف به حسو	۳۷۹
مرتضی خان حسام‌الدین انجو	۳۸۲
مصطفی بیگ ترکمان خان	۳۸۴
مهابت خان خانان سپه سالار	۳۸۵
مختار خان سبزواري	۴۰۹
میر محمد امین میر جملهٔ شهرستاني ...	۴۱۳
محلدار خان پسر محلدار خان چرکس	۴۱۹
مرشد قلي خان ترکمان معروف به مروت خان ...	۴۲۱
مخلص خان	۴۲۸
معتمد خان محمد شریف	۴۳۱
میرزا رستم صفوي	۴۳۴
موسی خان صدر	۴۴۱
مبارز خان روهیله	۴۴۲
مهیس داس راتهور	۴۴۵
میر سید جلال صدر	۴۴۷
محمد زمان طهراني	۴۵۲
مادهو سنگهه هادا	۴۵۳

اذکار	صفحات
میرزا والي	۴۵۶
مکرمت خان	۴۶۰
کیفیت بلدهٔ شاهجهان آباد	۴۶۲
میرزا حسن صفوی	۴۷۷
مرتضی خان سید نظام	۴۷۹
معتقد خان میرزا مکي	۴۸۲
میرزا عیسی ترخان	۴۸۵
محمد علي خان محمد علي بیگ	۴۸۸
مغل خان پسر زین خان کوکه	۴۹۰
میر شمس	۴۹۲
مرشد قلي خان خراساني	۴۹۳
ملتفت خان	۵۰۰
معمور خان میر ابو الفضل معموري	۵۰۳
مکند سنگهه	۵۰۹
معتمد خان محمد صالح خوافي	۵۱۰
مبارک خان نیازي	۵۱۱
میرزا ابو سعید	۵۱۳
مصطفی خان خوافي	۵۱۶
میرک شیخ هروي	۵۱۸

اذکار	صفحات
مالوجي و پرسوجي	۵۲۰
ملا علاء الملک تولي مخاطب به فاضل خان ...	۵۲۴
میر محمد سعید میر جمله مخاطب به معظم خان	
خانخانان سپه سالار	۵۳۰
میرزا نوذر صفوي	۵۵۵
میرزا ابو المعالي	۵۵۷
محمد صالح ترخان	۵۶۰
ملا احمد نایته	۵۶۲
مخلص خان قاضی نظاما کرهرودي	۵۶۶
میرزا راجه جیسنگهه کچهواهه	۵۶۸
محمد قلي خان تو مسلم	۵۷۷
میرزا سلطان صفوي	۵۸۱
میرزا مکرم خان صفوی	۵۸۳
میرزا خان منوچهر	۵۸۶
مهابت خان میرزا لهراسپ	۵۹۰
مبارز خان میرکل	۵۹۵
مرتضی خان سید شاه محمد	۵۹۷
مهاراجه جسونت سنگهه راتهور	۵۹۹
میر سید محمد حشتي قنوجي	۶۰۴

اذکار				صفحات
ماتقت خان میر ابراهیم حسین	...	...	...	۶۱۱
محمد امین خان میر محمد امین	...	...	...	۶۱۳
مختار خان میر شمس‌الدین	...	...	...	۶۲۰
مغل خان عرب شیخ	...	...	...	۶۲۳
محمد علی خان خانسامان	...	...	...	۶۲۵
مهابت خان حیدر آبادی	...	...	...	۶۲۷
موسوی خان میرزا معز	...	...	...	۶۳۳
محمد بدیع سلطان	...	...	...	۶۳۶
مصطفی خان کاشی	...	...	...	۶۳۷
مخلص خان	...	...	..	۶۴۱
مرتضی خان سید مبارک خان		...	...	۲۴۴
محتشم خان میر ابراهیم	...	...	...	۶۴۶
مطلب خان میرزا مطلب	...	...	...	۶۵۰
میرزا مقوی خان علی نقی	...	...	...	۶۵۳
منور خان شیخ میران	...	...	...	۶۵۴
مختار خان قمر الدین	...	...	...	۶۵۵
میر احمد خان	...	...	..	۶۶۲
محمد اسلم خان	...	...	...	۶۶۶
منعم خان خانخانان بهادر شاهی		...	...	۶۶۷

اذکار	صفحات
میرزا محمد هاشم	۶۷۷
محمد مران خان	۶۸۲
میرزا شاهنواز خان صفوي	۶۹۲
مکرم خان میر اسحق	۶۹۵
میر ویس غازي	۷۰۱
محمد یار خان	۷۰۶
میر جمله خانخانان	۷۱۱
مرحمت خان بهادر مظفر جنگ	۷۱۳
مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور	۷۱۵
مبارز خان عماد الملک	۷۲۹
معز الدوله حیدر قلي خان	۷۳۶
مؤتمن الملک جعفر خان	۷۵۱
مهاراجه اجیت سنگهه راتهور	۷۵۵
میر احمد خان ثاني	۷۶۰
معز الدوله حامد خان بهادر ملابت جنگ ...	۷۶۵
محمد غیاث خان بهادر	۷۶۹
محمد خان بنگش	۷۷۱
مؤتمن الدوله اسحاق خان	۷۷۴
مظهر خان بهادر خویشگي رحمت خان نام ...	۷۷۶

اذکار	صفحات
محتشم خان بهادر میر محمد خان	۷۹۳
مقرب خان	۷۹۶
مبارز الملک سر بلند خان بهادر دلاور جنگ ...	۸۰۱
مجد الدوله عبدالاحد خان	۸۰۷
نیابت خان عرب نام	۸۰۹
نور قلیج پسر التون قلیج خان	۸۱۱
نقیب خان میر غیاث الدین علی	۸۱۲
نور الدین قلی	۸۱۷
نظر بهادر خویشگی	۸۱۸
نجابت خان میرزا شجاع	۸۲۱
نوازش خان میرزا عبد الکافی	۸۲۸
نامدار خان	۸۳۰
ناصر خان محمد امان	۸۳۳
نصیر الدوله صلابت جنگ	۸۳۵
نظام الملک آصف جاه طاب ثراه	۸۳۷
نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید رحمه الله تعالی	۸۴۸
نجیب الدوله شیخ علی خان بهادر	۸۶۳
نجیب الدوله نجیب خان	۸۶۵
نظام الملک نظام الدوله آصف جاه	۸۶۸

اذکار	صفحات
نواب آصفجاه غفران پناه المتخلص به آصف ...	۸۷۵
بیان آنکه دولت‌آباد در چه وقت و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود	۹۱۱
وزیر جمیل	۹۲۸
وزیر خان هروي	۹۲۹
وزیر خان مقیم نام	۹۳۲
وزیر خان حکیم علیم الدین	۹۳۳
وزیر خان محمد طاهر خراساني	۹۳۶
هاشم خان	۹۴۰
هادي داد خان	۹۴۱
هوشدار خان میر هوشدار	۹۴۳
هزبر خان خلف آله وردي خان	۹۴۶
همت خان میر عیسی	۹۴۶
همت خان محمد حسن و سپهدار خان محمد محسن	۹۴۹
یوسف محمد خان کوکلتاش	۹۵۲
یوسف خان کشمیري	۹۵۴
یوسف خان ولد حسین خان تکریه	۹۵۷
یعقوب خان بدخشي	۹۵۸
یاقوت خان حبشي	۹۵۸

اذکار	صفحات
یوسف محمد خان تاشکندي	۹۶۳
یکه تاز خان عبد الله بیگ	۹۶۸
یلنگتوش خان بهادر	۹۷۱
خاتمه	۹۷۳
تاریخ طبع مآثر الامرا	۹۸۰

آغاز جلد سیوم

* حرف الفاء *

(۲)

* فرحت خان *

مهتر سکائي نام از مردم خامهٔ خیل جنت آشیاني بود - در جنگ میرزا کامران چون اُمرای نفاق سرشت شیوهٔ تزویر بکار برده باو پیوستند و بیک بابای کولالي (۳) از عقب آمده شمشیر بر جنت آشیاني انداخت اگرچه خطا کرد اما فرحت خان خود را رسانیده بیک حمله او را گریزانید (۴) - و در اوانیکه جنت آشیاني از لاهور بارادهٔ جنگ سکندر سور بجانب سهرند نهضت نمود او بشقدارمی لاهور سرفراز گردید - چون شاه ابوالمعالي بدان صوبه تعین شد او را بے حکم تغیر داده کهان خود را بران کار مقرر ساخت - پس ازانکه شاهزاده محمد اکبر بدین صوبه رخصت یافت خان مذکور خود را بخدمت ولي نعمت زاده رسانیده مورد تحسین گشت - و در ایام سلطنت

---

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده امیر (۳) نسخهٔ [ب] کولاني (۴) نسخهٔ [ب] از هم گذرانید *

عرش آشیانی باقطاع داری قصبهٔ کوراه عزت اندوخت - و حین معاودت سلطانی از دیار شرقی ضیافت او منظور نظر والا گردیده خانهٔ او را بعز قدوم فیض لزوم رشک گلستان ساخت - و در جنگ محمد حسین میرزا که متصل احمدآباد رو داده مصدر نیکوخدمتی گردید - چون میرزا دستگیر شده آب برای خوردن طلبید فرحت خان از کمال دلسوختگی هر دو دست بر سر میرزا زد و گفت که در کدام آئین رواست که بچنین نادولت‌خواهی آب داده شود - پادشاه برو اعتراض فرموده آب خاصه طلبیده بخورد میرزا داد - و در سال نوزدهم با جمعی بتسخیر قلعهٔ رهتاس (که قلعه ایست در انضباط و استحکام بےنظیر - دیهی چند بر فراز آن آبادان و چشمه‌های شیرین فراوان - آنقدر آذوقه بهم رسد که بمحافظان آنجا کفایت نماید) نامزد شد (۲) - و چون بمحاصره پرداخت روزے چند گذشته بود که فرمان پادشاهی بنام مظفر خان (که درین مهم بنابر غرورشکنی او تعینات فرحت خان شده بود) مشتمل بر تنبیه افغانان فتنه جو (که در صوبهٔ بهار هنگامه آرائی داشتند) سایهٔ مکرمت گسترد - و در جنگ مظفر خان با افاغنهٔ آن دیار فرحت خان سرداری جرانغار داشت - و چون کچپتی (۳) راجه بحوالی قصبهٔ آره (۴) (که

---

(۲) نسخهٔ [ا] نامزد شده (۳) نسخهٔ [ب] کسختی (۴) نسخهٔ [ب] کوراه ۰

در جاگیر او بود) غبار شورش برداشت از ستیز را مناسب ندانسته شیوهٔ تحصن گزید - فرهنگ خان پسر او باستماع خبر محصوری پدر بآهنگ کمک متوجه شد - در عرصهگاه نبرد شمشیر بازان چابکدست اسب او را پی کردند - او پیاده داد مردانگي داده پا بسرحد عدم گذاشت - فرحت خان ازین واقعهٔ دلگداز آگاه گردیده محبت پدري در خاطرش جوش زد - از قلعه بر آمده برسم یکجهتان (۲) جان خود را در باخت - و این واقعه در سال بست و یکم جلوس مطابق سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجري رو داد *

* فتح خان *

پسر ملک عنبر حبشي مشهور است - در زندگی پدر بمردانگي و شجاعت و جود و سخاوت اشتهار یافت - بعد فوتش صاحب رتق و فتق خاندان نظام شاهیه گشته اختیارے بمرتضی نظام شاه ثاني نگذاشت - او ناچار باغرا (۳) و تحریک مردم غدرے بکار برده فتح خان را مقید ساخته بچنیر فرستاد - گویند بدستیاری زن چوریگر بسوهان زنجیر پا بر آورده بپایهمردی همت برآمد - و با فوج خود پیوسته سمت احمدنگر شتافت - نظام شاه لشکرے تعین کرد - اتفاقًا در جنگ زخم خورده اسیر گشت - و در دولت آباد محبوس گردید - نظام شاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] یکجهتیان (۳) نسخهٔ [ب] اغرا *

پس از چندے دریافت که مقرب خان غلام ترک (که میر شمشیر و سر لشکر بجای او شده بود) و حمید خان حبشي وکیل السلطنة هر دو از عهدهٔ سرانجام مهام چنانچه باید بر نمي‌آیند فتح خان را بدستور سابق وکیل و سپهسالار فمود - گویند درین مرتبه فتح خان بوساطت همشیرهٔ خود که مادر نظام شاه بود رهائي یافته بوضع سپاهیانه مي‌گذرانید - بعد فوت حمید خان مدار مهمات بوي باز گردید *

(۲)
بالجمله او از احوال پیشین انتباه بر گرفته بتربیت حبشیان عنبری پرداخت - و با خود یار و یارز گردانید - و چون دریافت که رستگاري از قید اضطراري بود (هرگاه خاطر آن غدار فراهم شود باز محبوس خواهد ساخت) پیشدستي نموده در (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک خلل دماغ بنظام‌شاه شهرت داده بدستورے (که پدرش را نظر بند میداشت) مقید گردانید - و اول روز بیست و پنج امرای معتبر قدیمي را از هم گذرانید - و باعلی حضرت عرضه داشت نمود - که چون نظام شاه از کوتاه‌بیني و بدسگالي مخالفت ملازمان مي‌ورزید او را مقید ساخته‌ام - در جواب فرمان رفت - که اگر این گفتار فروغے از راستي دارد جهان را از وجود بےسود او پاک گردانند - فتح خان او را خفیه

(۳)
نموده آوازه انداخت که باجل طبیعي در گذشت - و حسین نام

---

(۲) نسخهٔ (ج) پیشین احوال (۳) نسخهٔ [ب] طبعي *

پسر ده سالهٔ او را جانشین ساخت - چون بار دیگر از حقیقت حال
انبا نمود اعلی‌حضرت اقبال و نفایس جواهر و مرصع آلات نظام شاه
را طلب فرمود - او با وصف انقیاد و اطاعت در فرستادن
پیشکش تعلل ورزید - لهذا در سال پنجم از برهانپور وزیر خان
بتسخیر دولت‌آباد رخصت یافت - فتح خان بر سبیل
استعجال عبدالرسول پسر کلان خود را با جواهر و فیل (که
قیمت مجموع هشت لک روپیه مي‌شد) برسم پیشکش
روانه نمود - جعفر خان او را استقبال نموده بملازمت آورد -
و بدان جهت از سخط و غضب پادشاهي محفوظ ماند - و
چون فتح خان در همان مهمات حکومت بے شریک و سهیم
استقلالے بهم رسانید عادل شاه بیجاپوري خواست که او را
از میان برداشته دولت‌آباد را متصرف شود - فرهاد خان را
با لشکر سنگین تعین کرد - فتح خان بمهابت خان ناظم دکن
نوشت که وصیت پدرم اینست - که خاکروبهٔ درگاه سلاطین
تیموریه بهتر است از دولت عظیمهٔ بیجاپور - پیش از وصول
عادل‌شاهیه خود را برسانند - چنانچه در احوال مهابت خان
مفصل بتحریر آمده - که بعد رسیدن خان مزبور از برهانپور
فتح خان (که قول و فعلش شایان اعتماد نبود) بلابه‌گرئ
سرداران بیجاپور از جا رفته محصور گشت - و چون آذوقه را
باسراف صرف مي‌نمود در کمتر زمانے بعجز گرائیده بعهد و پیمان

قلعه (۲) تسليم كرد - و با نظام الملک طفل مع توابع آن دودمان (که یکصد و چهل و پنج سال حکومت آن دیار بآنها تعلق داشت) همراه مهابت خان راهي شد - خان مزبور بے حجت ظاهر نقض عهد کرده در ظفرنگر فتح خان را محبوس ساخت - و اسباب و اشیای او را بضبط در آورد - و حسب الحکم اسلام خان (که از صوبه داری گجرات تغیر شده بود) ببرهانپور آمده آن خان و مان برباد داده‌ها را بحضور رسانید - نظام الملک در گوالیار محبوس شد - و فتح خان مورد نوازش گردید - هنوز تجویز منصب عمده درمیان بود شاید بنابر زخمے (که بر سرش رسیده خللے در دماغ پیدا شده) اداهای نامناسب بعمل آورده از نظر افتاد - اما اموالش مسترد فرموده دو لک روپیه سالیانه مقرر گردید - در لاهور منزوي گشته مدتے بفراغت و آسودگي بسر مي‌برد - تا باجل طبیعي (۳) در گذشت - گویند با مردم عرب بسیار محشور بود - و زرها میداد - برادرش چنگیز پیش ازو در سال دوم بملازمت رسیده بمنصب دو هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب منصور خان چهرهٔ کامیابي افروخت - و از خویشان و اقربای او اکثرے بمناصب مناسب سرافرازي یافتند - چون ملک عنبر نوکری پادشاهي اختیار نکرده برأسه درینجا مذکور نشد - لیکن ازانجا که از ابطال

(۲) در [بعض نسخه] قلعه را (۳) نسخهٔ [ب] طبعي .

رجال و خوبان روزگار بود ضمناً مجمل از احوالش ناگزیر خامهٔ وقایع طراز است *

او غلام بیجاپوری ست با چند (۲) حبشی مردانهٔ شجاع در جرگهٔ ملازمان نظام شاهیه آمده بجوهر شجاعت و کارداني امتیازے بهم رسانید - چون (ملکه چاند (۳) سلطان در سنه (۱۰۰۹) هزار و نه بتیغ کین بعضے دکنیان کوتاه اندیش مقتول گردید - و قلعهٔ احمدنگر جبراً و قهراً بتصرف عرش‌آشیاني در آمد - و بهادر نظام شاه دستگیر گشته محبوس قلعهٔ گوالیار گشت) در احوال سلطنت نظام شاهیه (که از وقت برهان شاه خلل پذیرفته بود) ضعف تمام راه یافت - کهے از امرای صاحب داعیه دران دولتخانه نماند - ملک عنبر و راجو میان دکني علم استقلال افراشتند - از سرحد تلنگ تا چهار کروهی احمد نگر و هشت کروهی دولت‌آباد بتصرف نخستین در آمد - و شمالی دولت‌آباد تا سرحد گجرات و جنوبي تا شش کروهی احمد نگر درمیان بضبط خود آورد - و بمرتضی نظام شاه ثاني ولد شاه علي قلعهٔ اوسه و چند دیهه جهت اخراجات واگذاشتند - و چون هریکے ازین دو سردار میخواست ملک دیگرے (۴) انتزاع نماید پیوسته درمیان یکدیگر نائرهٔ جدال و قتال ملتهب بود - در سال (۱۰۱۰) هزار و دهم

---

(۲) نسخهٔ (ا-ب) با چندے - (۳) نسخهٔ [ب] خاند (۴) نسخهٔ [ب] دیگر *

در حوالی نانديز (۲) میان ملک عنبر و میرزا ایرج پسر خانخانان عبدالرحیم جنگی صعب اتفاق افتاد - ملک عنبر را زخمي از معرکه برداشته بردند - خانخانان (که از عزمهای او واقف بود) فرجهٔ دیده طرح آشتي افکند - ملک عنبر نیز مغتنم پنداشته ملاقات نمود - و عهد و پیمان یکجهتي موکد گردانید - چون اکثر غلبه جانب راجو مي‌بود درینولا ملک عنبر باعانت خانخانان او را منهزم گردانیده مرتضی نظام‌شاه را باختیار خود آورده در جنیر نگاهداشت - و پس ازان فوجی بر سر راجو تعین کرده دستگیر ساخت - و ملک او را نیز برگرفت - و چون در هندوستان هنگامهای چند از فروکش کردن شاهزاده سلطان سلیم و ارتحال عرش آشیاني و بغي ورزیدن سلطان خسرو باندک فاصله از هم برپا شد - ملک عنبر بخاطر آسوده در اعداد مواد شوکت و استیلا مساعی فراوان بکار برد و سپاه بسیار فراهم آورد - و بیشتر محالات پادشاهي را نیز متصرف گردید - خانخانان باقتضای وقت بخودداري مي‌گذرانید - چون سلطنت جنت مکاني استقلالی بهم رسانید مکرر افواج قاهره تعین گشت - ملک عنبر (که غالب و گاهی مغلوب بود) مقابل را از دست نمیداد - پس ازان (که شاهزاده ولي‌عهد شاهجهان دو مرتبه دستوری دکن یافت - و جمیع دنیاداران آن مملکت سربندگي و عقیدت در ربقهٔ انقیاد و فرمانبرداري گذاشتند) ملک عنبر

(۲) نسخهٔ (ج) نادیر •

نیز بحال متغلبه را مع شیء زاید بتصرف وکلای پادشاهي گذاشته تا آخر بر جادهٔ اطاعت ثابت و راسخ بود - همیشه با عادل شاهیه و قطب شاهیه بتنازع ملکي اشتغال داشته مکرر علم برتري و چیرگي بر افراشت - و برسم تعابندي زرها میگرفت - در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج هجري در هشتاد سالگي باجل طبیعي درگذشت - و در روضهٔ دولت‌آباد مابین درگاه شاه منتجب الدین زربخش و شاه راجوی قتال مدفون گشت - گنبذ عالي و محوطه دارد - با این همه انقلابات تا حال دیهه در انعام بحال است - که صرف روغن چراغ مزارش زر آنجاست - در فنون سپاهگري و سرداري و قواعد درست اندیشي و کارگذاري یگانه و یکتا بود - راه و روش قزاقي را (که باصطلاح دکن برگي‌گري نامند) خوب فرا گرفته خیرهٔ سران و اوباشان آن ملک را از قرار واقع سر حساب نگاه مي‌داشت - و در رفاه رعایا و آبادي ملک جدے فراوان مي نمود - و با این همه فساد و هنگامه (که پیوسته با فوج مغل و لشکر دکن زد و خورد داشته) موضع کهرکي پنج کروهي دولت‌آباد را (که الحال به خجسته‌بنیاد اورنگ‌آباد موسوم است) باحداث قلاب و طرح باغ و عمارات عالیه معمورهٔ عظیم ساخت . گویند در اشاعت خیرات و مبرات و بسط عدالت و دادرسي مبالغه

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي .

دستے قوي داشت - و بشعار تقوی و صلاح کما ينبغي قيام
ي نمود - شاعرے در مدح او گفته * * بيت *

* در خدمت رسول خدا يک بلال بود *
* بعد از هزار سال ملک عنبر آمده *

فدائي خان

ميرظريف از ملازمان خدمت‌گذار اعلی حضرت بود - چون
ماحبقران ثاني را توجه بفراهم آوردن اسبان بيشتر بود مشارالیه
را بهمراهی ايلچی ايران بابتياع اسبان عراقي رخصت فرمود -
و چون اسبے (که پسند طبع مشکل‌پسند افتد) نيارزد بتلافی
آن التماس نمود که اگر بصوب بر عرب و مضافات روم دستوري
يابد اسبان سواری خاصه خريده خود را ازين خجالت بر آرد -
لاجرم نامهٔ دوستي و ولا با کمر مرصع گران بها بقيصر مصحوب
او ارسال يافت - که اگر احياناً او را رجوع بسلطان روم افتد
بدين دست آويز کارسازی خود نمايد - در سال دهم از بندر
لاهري (٢) براه دريا بحجاز شتافت - و پس از ادراک زيارت
حرمين شريفين بمصر رفت - و ازانجا بموصل آمد - و سلطان
مراد خان را (که متوجه تسخير بغداد بود) ديد - سلطان
باعزاز نامه گرفته (٣) بترکي زبان پرسيد که سبب طی اين
مسافت دور و دراز چيست - مومي‌اليه بعد اظهار سبب کمر

---

(٢) نسخهٔ [ب] لاري (٣) در [بعضی نسخه] نامه را گرفته *

موضع بنظر در آورد - سلطان خوشوقت شده گفت - درین وقت رسیدن ایلچي و کمر مرصع از پادشاه عظیم الشان شگون فتح و فیروزي ست - روز دیگر میر ظریف هزار پارچه از جانب خود پیشکش کرد - سلطان از سلاح هندوستان پرسید - او سپر قیمتي همراه داشت - گفت تیر و تفنگ ازین نمي‌گذرد - قیصر تعجب نموده تیرے بقوت تمام بر سپر زد که از میان نگذشت - ده هزار قروش که بیست هزار روپیه باشد بار داده گفت که بعد از مهم بغداد رخصت خواهم کرد - بالفعل بموصل رفته بخرید اشیای مطلوبه پردازد (۲) - پس ازان (که سلطان مراد جبراً و قهراً قلعهٔ بغداد را از دست قزلباش انتزاع نموده بموصل برگشت) میر ظریف را رخصت داده جواب نامه مصحوب ارسلان آقا با یک اسپ عربی خوش رفتار با زین مرصع الماس و عبائی مروارید دوز طرح روم بطریق ارمغان ارسال داشت - میر ظریف باتفاق ایلچی مذکور از بصره سوار جهاز شده به تهته فرود آمد *

و چون سال سیزدهم بلاهور رسید جریده بجانب کشمیر (که مطرح الویهٔ پادشاهي بود (۳)) راهي گشته باستلام آستان خلافت چهره بر افروخت - و پنجاه و دو اسپ (که دران دیار ابتیاع نموده) با دو اسپے (که سلسله دار پادشاه از عمدهای

---

(۲) نسخهٔ [ب] اسپان - (۳) نسخهٔ [ب] گشته بود *

(دم بار تکلیف کرده بود) از نظر پادشاهي گذرانید و به نیکو بندگي مورد گوناگون تحسین و آفرین شده بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب فدائي خان سرافرازي یافت - و بخدمت آخته بیگي از تغیر تربیت خان اختصاص گرفت - و در همین ایام بحکومت لاهري (۲) بندر تعین گشت - و هنوز باولین پایهٔ دولت بر آمده بود که زمانهٔ بےمهر شوالهٔ ناکامي بکامش فرو ریخت - سال چهاردهم آغاز سال (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک پیمانهٔ زندگانیش پر شد *

* فدائي خان *

میرزا هدایت‌الله چهار برادر بودند که هر یکے بزور قابلیت و نیردی پردلي در (۲) زمان دولت جهانگیري صاحب ثروت و مکنت گردیده بدرجهٔ اعتبار بر آمد - نخستین میرزا محمد تقي که در سر آغاز جلوس جنت مکاني به مرافقت مهابت خان بمهم رانا امرسنگهه تعین گشت - چون سرش آگندهٔ نخوت و پندار بود و زبانش آشنا بدشنام (که اشنع ذمائم است) با اهل رساله بدسلوکیها سر کرد - آنها یکتائي گزیده در مقام پور ماندل سر دیوان گشتند - دوم میرزا عنایت الله که بکاردانی و معامله فهمي مشهور وقت بود و در فن سیاق بے نظیر - بدیوانی سلطان پرویز فائز گشته

(۲) نسخهٔ [ب] لاري بندر (۳) نسخهٔ [ج] از زمان دولت عالمگیري*

کارها را بضبط و ربط تمام سر انجام داد (۲) و دستگاه شوکت و علو شان بهم رسانید - اما از سخت‌گیریها عالمے را از خود آزرده ساخت - و از استغنامزاجي سر بکسے فرود نمي‌آورد - آخرکار ازان رتبه و خدمت افتاد (۳) - گویند چون وقت موعودش در رسید بخدمت سلطان رفته عفو تقصیر خود و سفارش اولاد نمود - چون بخانه آمد جان بسپرد - سیومین میرزا روح الله جوانے نمایان خوش صورت در چوگان بازي گوی مسابقت میربود - و در فن صید و شکار سر آمد میر شکاران توان گفت - در خدمت جنت مکاني طرفه قرب و منزلتے داشت - از غرایب اتفاقات آنکه هنگامے (که قاعهٔ ماندو مهبط الویهٔ جهانگیري گردید) او را با فوجے جرار بمالش مفسدان اطراف و جوانب تعین فرمود - چون بچیت‌پور رسید راجهٔ آنجا پذیره گشته بیرون شهر زیر درختے فرود آورد - و سامان ضیافتے طلبید - ناگاه مارے سیاه از حوالی آن درخت پیدا شد - از زبان میرزا بر آمد که مار مار - یکے از همراهان پنداشت که بقتل راجه امر مي‌نماید - زخمے براجه رساند - راجه از مشاهدهٔ این حالت چستي و چالاکي کرده بیک زخم میرزا را یکه و خبازه ساخت (۴) - لشکر بے سردار رو بفرار

---

(۲) نسخهٔ [ج] سر انجام داده (۳) نسخهٔ - [ب] رتبهٔ خدمت ،
(۴) نسخهٔ [ب ج] یکدو خباره

نهاد - راجه اموال و اشیای او را متصرف گشته خود را بکوهستان کشید - و پسر[۲] ملکش نیز بی سپر عساکر پادشاهي گشته مالشے بسزا یافت - چهارمین میرزا هدایت‌الله است که خردتر از همه بود - در بدایت حال میر بحر نوازه شد - و بوکالت مهابت خان مشهور گشته بدوام حضور و حاضر باشي شایستهٔ عواطف خسروانی شد - و در پیشگاه خلافت قرب و منزلتے بهم رسانید *

چون مهابت خان در مقام تربیت او بود در کمتر فرصتے درجه پیمای امارت گردید - لیکن در شورش مهابت خان باقتضای نمک خوارگي و فدویت در سر افشاني و جان نثاري تقصیر نکرد - بیانش آنکه (چون کنار آب بهت مخیم جهانگیري گردید - و امرا از غفلت و خامکاري با همگي اردو از پل گذشته جز دولتخانهٔ پادشاهي آن[۳] طرف آب نماند) مهابت خان که در انتهاز قابو بود از شورش طلبي بے محابا دولتخانه را فرو گرفت - فدائي خان از فتنه پردازی زمانه آگهي یافته (چون پل را آتش زده بودند) فدائیانه خود را محاذی دولتخانه بر آب زد - لختے از همراهانش بموج خیز فنا رفتند - و برخے از محاذات پایان رویه افتاده نیم جانے[۴] بساحل سلامت بردند - خود با هفت سوار بر آمده

---

(۲)نسخهٔ (چ) پیشتر (۳)نسخهٔ (چ) این طرف (۴)نسخهٔ [چ] نیم جان *

تلاشهای مردانه نمود - چهار کس از رفقایش بکار آمدند - دید کارے پیش نمیرود - و بسبب هجوم مخالف نمي‌تواند بخدمت جنت مکاني رسید - چون پارچهٔ سنگے (که بدیوار آهني خورده بر گردد) بهمان چستي و چالاکي عنان گردانیده از آب گذشت - روز دوم (که امرا باتفاق نور جهان بیگم بارادهٔ دفع آن شور افزا خود را بآب زده بحملهای راجپوتیهٔ او پیش نبرده پستر نشستند) فدائي خان از روي همیت و غیرت با جمعے یک تیر انداز پایان تر از آب گذشته فوج مقابل را برداشت - و بخانهٔ سلطان شهریار (که بادشاه همانجا بود) خود را رسانید - چون درون سرا پرده ازدحام سوار و پیاده بود بر سر دروازه ایستاده بتیر اندازي پرداخت - چنانچه نزدیک تخت پادشاهي تیرش میرسید - مخلص خان پیش روي جنت مکاني ایستاده خود را سپر تیر قضا ساخت - تا آنکه فدائي خان زمانے دراز تردّدها نموده عطاء الله خویش را با دو سه (۲) منصبدار روشناس بکشتن داد و نتوانست بپادشاه پیوست - بروهتاس شتافته اهل و عیال خود را برگرفته بکرجهاک (۳) بند (که متصل کوه کانگره است) رخت عافیت کشید - و چون بزربخش جنوهه زمیندار پرگنهٔ مذکور ربط اخلاص داشت متعلقان را درانجا گذاشته جریده

---

(۲) نسخهٔ [ج] با دوستے (۳) نسخهٔ [ا - ج] بکرخاکسار بودند •

راه هندوستان سر کرد *

و چون در سال بیست و دوم مکرم‌خان حاکم بنگاله سفینه سوار بآب فرو رفت فدائي خان بایالت آن دیار سرفرازي یافت - و مقرر شد که پنج لک روپیه برسم پیشکش پادشاهي و پنج لک روپیه نذر بیگم مجموع ده لک روپیه بخزانهٔ عامره داخل سازد - و ازان وقت پیشکش حکام بنگاله معمول گردید - و پس از جلوس فردوس آشیاني بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سر برافراخت - و در سال پنجم بمرحمت علم و نقاره نوازش یافت - و در همین سال به تیولداری جونپور کامیاب عزت گردید - و پستر بفوجداری گورکهه‌پور مامور گشت - چون عبدالله خان صوبه‌دار بهار باستیصال پرتاب اُجینیه همت (۲) بر گماشت فدائي خان از روی کارپژوهي بے آنکه باو حکمے رسد (۳) بکومک شتافت - و در تسخیر بهوجپور که حاکم نشین آن سر زمین است بسعي و تلاش شریک و سهیم گردید - گویند سپاه درست بود - اغاغه نوکر داشت - و از نخوت و استغنا (که لازمهٔ طینت این برادران بود) خالي نبود - گویند چون از بنگاله تغیر شده بحضور رسید عالمے نالشي شد - که ازانها زر خطیر بحق و ناحق در دنبال داشت - چون استغاثه بدرگاه پادشاهي نمودند متصدیان پیغام کردند - که بدار العدالة رجوع شده

(۲) نسخهٔ [ب - ج] اُجنه - (۳) نسخهٔ [ج] برسد *

جواب گوید - او جمدهر بدست گرفته گفت جواب آنها بر نوک این جمدهر است - و آمدن من آنجا خیال ست محال - زنهار در خاطر نیارند - چون بعرض رسید اعلی حضرت اغماض (۲) نظر فرموده زیاده بر سابق الطاف افزود - سال سیزدهم چون ظریف بخطاب فدائي خان سربلند گردید او بخطاب جان نثار (۳) خان سرفرازي یافت - سال چهاردهم دو فیل از اقطاع خود بحضور فرستاد - و چون دران سال ظریف فدائي خان فوت شد او بخطاب قدیم خود سر افتخار بر افراخت - سال پانزدهم از جاگیر آمده ملازمت نمود - و در همین سال با دارا شکوه (که باحتمال آمدن والي ایران بر قندهار بکابل تعین شده بود) شتافت - و پس از مراجعت رخصت بجاگیر خود گورکهپور یافت - سال نوزدهم باز آمده ملازمت نمود - و چون بعد فوت راجه جگت سنگهه بمرشد قلي در باب متصرف شدن قلعهٔ تارا گدهه ایمائے شده بود فدائي خان نیز بایلغار (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ج] ندارد (۳) نسخهٔ [ج] آخرالامر باجل طبیعي درگذشت - تاریخ فوتش بنظر نیامده - در عمل صالح (که مشتمل بر صوادر عهد دولت فردوس آشیاني ست) تا سال دوازدهم جابجا ذکرش ثبت گردید - در سال سیزدهم (که میر ظریف بخطاب فدائي خان نامي گشت) نوشته که هدایت الله پیش از خطاب جانبازخان باین خطاب مخاطب بود - و درسال چهاردهم (چون میرظریف مذکور درگذشت) بقلم داده که هدایت الله بخطاب قدیم خود فدائي خان ناموري اندوخت * (۴) نسخهٔ [ج] جانباز خان

برای انصرام این کار تعین گردید - اگرچه مرشد قلي پیش از رسیدن فدائي خان قلعهٔ مزبور را بتصرف آورده بود بعد از رسیدن فدائي خان باو حواله نمود - و پس از رسیدن عرضداشت فدائي خان بحضور قلعه به بهادر کنبو حواله شد - او بعد چندے در همین سال رخت هستي بر بست *

* فاضل خان *

آقا افضل اصفهاني از ولایت بدیار هند وارد گردید - و با شیخ فرید مرتضی خان مربوط گشت - شیخ بقدر دانش و فهمید او بر قدر و منزلتش افزود - و لک روپیه سالیانهٔ او مقرر نمود - بلے شیخ (که دریای همت و کرم و منبع قدر شناسي بود) باکثرے لک روپیه و هشتاد هزار روپیه سالیانه داد - چنانچه بامیر بیگ برادر فاضل خان مذکور هشتاد هزار روپیه میداد - چون نظم صوبهٔ پنجاب از پیشگاه جنت مکاني بشیخ تفویض یافت نیابت صوبه داری لاهور (۲) بآقا افضل ارزاني داشت - مشارالیه از کارشناسي و معامله فهمي بامور نظامت مي پرداخت - پس از فوت شیخ آن صوبه در تیول اعتماد الدوله قرار گرفت - او نیز نیابت (۳) را بدستور سابق بعهدهٔ مومي الیه را گذاشته بیش از بیش بر اعتبارش افزود - و بعد ازو بدیوانی شاهزاده سلطان پرویز

---

(۳) نسخهٔ [ج] آقا فاضل افضل (۳) نسخه (ب) پیش *

چهرهٔ افتخار افروخت - و پستر از بارگاه خلافت و جهانبانی بمنصب مناسب و خطاب فاضل خانی سرعزت برافراخت - و هنگامی (که سلطان پرویز باتالیقی مهابت خان بتعاقب شاهزاده ولی عهد تعین گشت) بخشیگری و واقعه نویسی آن عسکر بمشار الیه نامزد گردید - و در سال بیستم بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و عطای اسپ و فیل کامیاب مباهات شد - و بدیوانی دکن نامور گشت - و از زمانه سازی با خانجهان لودی صاحب صوبهٔ آنجا (۲) خیلے محشور و مخلوط شده در مشورتهای مالی و ملکی شریک و سهیم گردید - چون جنت‌مکانی سفر آخرت برگزید (۳) اعلی حضرت (که دران هنگام در جنیر دکن اقامت داشت) جان نثار خان را با فرمان بحالی صوبه‌داری دکن بخانجهان (۴) فرستاده اظهارے بآمدن خود ازان راه سر کرد - فاضل خان (که برادرش نوکر سلطان شهریار بود) رای خانجهان را دزدیده گفت که امرای حضور دارر بخش را بر تخت نشانده‌اند - و شهریار در لاهور کوس سلطنت مي نوازد - و زر بسے سپاه را میدهد بیشتر نوئینان عظام بصاحبقران ثاني متوهم (که مبادا بعد جلوس بتلافي پردازد) شما صاحب الوس و جمعیت و خلاصهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] صاحب قراني - (۳) نسخهٔ [ب] برگزیده - (۴) نسخهٔ [ج] خاندوران *

لشکر پادشاهي ايد - همراه هرکه بر سریر فرمانروائی هندوستان بر آمد نوکر او هستید - معهٰذا فردوس آشیاني حقوق چندین ساله خدمت شما را کَاَنْ لَّمْ یَکُنْ انکاشته دیروز که مهابت خان بآن کوه کوه جرایم بخدمت ایشان پیوست فوراً خطاب سپه سالاری شما را تغیر کرده بوی بخشیدند - این حرف بر خاطر افغان (باوجود دانش و سنجیده مزاجي) خورده جان نثار خان را بے آنکه جواب فرمان بقلم آرد رخصت نمود - اعلی حضرت راه برهانپور موقوف نموده از راه گجرات بآگره رکضت فرمود - بعد از استقلال سلطنت و تنفیذ احکام و تنسیق مهام بتقدیم اهم بر مهم فرمان طلب حضور بنام خانجهان و فاضل خان صدور یافت - فاضل خان از گذر هندیهٔ نربدا جدا شده پیشتر راهي گشت - دران ایام افواج پادشاهي بر سر چچهار (۲) سنگهه بندیله تعین شده بود - و اعلی حضرت نیز تا قلعهٔ گوالیار بطریق سیر ارخای عنان فرمود (۳) - چون خان مذکور به نرور رسید حسب الحکم او را محبوس نموده کارخانجات او هم بضبط در آمده چندے در قید شدید گذرانید - دران زمان (که خانجهان هم باریاب حضور بود) استخلاص او بشش لک روپیه بالمقطع قرار یافت - اکثر امرا بقدر حال اعانتے کردند - خانجهان نیز یک لک روپیه داد - مدتے معاتب

---

(۲) نسخهٔ [ب] چچهار سنگهه - (۳) نسخهٔ (ا - ب) بیرو

مانده و از منصب و عزت افتاده بود - پس ازان بتیولداری بروده صوبهٔ گجرات سرفرازي یافت - در سال نهم هنگام معاودت اعلی حضرت از دولت آباد بدار الخلافة فرمان طلب بنام مشار الیه پیرایهٔ صدور یافت - او از صوبهٔ گجرات بر جناح استعجال روانه شده در خطهٔ برهانپور شرف تقبیل آستان خلافت دریافت - او را مجدداً مورد تفضل خسرواني ساخته بخطاب اعتماد خان و دیوانی دکن مفتخر و مباهي گردانید - و در سال پانزدهم بدیوانی بنگاله و سرکار شاهزاده محمد شجاع ناظم آنجا امتیاز پذیرفت - و همان جا در سال بیست و یکم باجل موعود در گذشت - هزار و پانصدی ششصد سوار منصب داشت - پسرش میرزا داراب صاحب هوش شده بود - و همواره بخدمت پادشاهي اشتغال داشت *

* فیروز خان خواجه سرا *

از معتمدان جنت مکاني بود - پس از خرامش آن پادشاه بدار آخرت چون آصف خان ابوالحسن بلاقي پسر خسرو را بسلطنت برداشته با شهریار جنگ نمود - و شهریار هواس باخته بدار السلطنته در آمده درون محل سرا خزید) او باشارهٔ خان مذبور درون محلات شتافته او را بتلاش بر آورده بآصف خان سپرد - و سال اول جلوس فردوس آشیاني بملازمت پرداخته بمنصب در هزاری پانصد سوار که از سابق داشت

سرفرازي پذيرفت - سال چهارم باضافهٔ سه صد سوار کامیاب گشت - سال هشتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت برافروخت - سال دوازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و دویست سوار ناصیهٔ بخت نورآگین گردانید - و سال سیزدهم باضافهٔ پانصدي سررشتهٔ بلند پایگي بدست آورد - سال هژدهم در جشن صحت بیگم صاحبه صبیهٔ کلان پادشاه (که بتاثیر رسیدن شعلهٔ شمع بدامان اطراف بدن سوخته چندے بر بستر بیماري افتاده بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و یکم هژدهم رمضان مطابق سنه (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري آن جهاني شد - نظارت مشکوي پادشاهي بار متعلق بود - و اعتماد و خصوصیت در خدمت اعلی حضرت داشت - باغ بنا نهادهٔ او در کنار دریای بهت بخوبي و آراستگي مشهور است *

* فتح جنگ خان روهیله *

پدرش زکریا خان برادر عثمان خان روهیله است - که از مدتها در کمکیان دکن انتظام داشت - و با کم منصبي رقوم اعزاز و اعتبار خویش در دلها مي‌نگاشت - در عشرهٔ ثالثهٔ فرمانروائی فردوس آشیاني بفوجداری خاندیس سر سروري افراخت - و دران امر باحداث ضوابط پسندیده و نگاهداشت جمعیت روهیله

زیاده از ضابطه نام خود بر صفحهٔ روزگار روشن داشت - در سال سي‌ام باجل طبیعي درگذشت - هزاری هشت صد سوار منصب داشت - زکریا خان نیز بشجاعت و پردلي از ناموران وقت بود - فتح خان از پدر و عم درگذرانیده بدستیاری جهد و پایمردی سعي در عهد اعلی حضرت هم‌منصب عم خود گشت - و در سال بیست و ششم بخدمت فوجداری تونداپور مضاف خاندیس (که دهنهٔ بالاگهات است) تعین شد - و پس ازان بفوجداری چوپره از توابع صوبهٔ مذکور سرافرازي یافت - و بمنصب هزاری هشت صد سوار درجهٔ اعتبار پیمود - گویند مشارالیه بسیار خوش وضع و بارجود منصب قلیل دستگاه امرائي مي چید - و ساز و سامان توزک زیاده از قدر خود بکار مي برد - و مرد گشاده‌پیشاني بود - و دست داد و دهش مي‌گشود - هرچند خالي از فراست و دانائي نبود اما ملایمت و تواضع را بجائے رسانید که اگر بپاچي رجوع او مي افتاد بخانه‌اش رفته آنقدر تملق و چاپلوسي میکرد که بدیگران حیرت مي‌افزود - در قبیله پروري بے نظیر و در تمن‌داري مشهور بود - بار مئونت برادر و برادر زاده‌های جوان (که هریکے بمردي و مردانگي گوی سبقت مي ربود) بر دوش همت مي‌کشید - و در جناب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مراتب عقیدت و نیکو پرستاري بتقدیم میرسانید -

در بیعانه (که قلعهٔ بدروکلیان مسخر اولیای دولت شد) شاهزاده او را باتفاق میر ملک حسین کوکه بر سر نیلنکه (۲) تعین نمود - آنرا سر سواري بجبر و قهر بدست آورد - و هنگامی (که شاهزاده بقصد انتزاع سلطنت عزیمت هندوستان تصمیم فرمود) مهار الیه با برادران و خویشان کمر جانفشاني بنطاق همت بسته ملتزم رکاب نصرت انتساب گردید - و پس از عبور از برهانپور بخطاب خاني ناموري اندوخت - و بعد از محاربهٔ مهاراجه جسونت بخطاب فتح جنگ خان و مرحمت علم و نقاره و منصب دو هزار و پانصدی دو هزار (۳) و پانصد سوار سرافرازي یافت - و درین معارک و مهالک (که با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) با برادران مصدر ترددات شایان گشت - و پس از جنگ کهجوه بهمراهی معظم خان خانخانان در تعاقب شجاع متعین شد - و بهراولی آن سپهسالار کارهای دست بسته و دستبردهای شایسته نمود - و در آخر سال جلوس خانخانان از اکبرنگر بجانب هولي (که چهارده کروه جهانگیر نگر واقع است) شتافت - و زمرهٔ از دلاوران جیش منصور را با مردم نامي در کشتیها نشانده آنطرف آب که مورچال مخالف بود روانه نمود - برخی فرود آمده بودند که جنگ در پیوست - و چند کوسهٔ

(۲) نسخهٔ [ب] نلیکه (۳) نسخه (ا) مکرمت *

جنگي از نوارهٔ اعادي هجوم آورده بر روی آب آتش پیکار افروخت - بسیارے دست بکار نابرده برگشتند - برادرش حیات مخاطب بزبردست خان (که با جمعے از رفقای خود در کشتي بود) بسیارے را قتیل و جریح ساخت - و یک زخم تفنگ و دو زخم تیر برداشته جنگ کنان از کوسها اعادي را برآورد (۲) - شهباز و شریف برادران خان موصی الیه و رستم و رسول برادر زادها با جمعے از اتربا و تابینانش در کشتی دیگر بودند - هنوز بالتمام فرود نیامده بودند که اعدا بمدافعه پرداختند - شهباز از صدمهٔ فیل از هم گذشت - و رستم و رسول با جمعے در آویخته جان در باختند - و دیگران بجراحت از تلاش باز مانده دستگیر گشتند - و پس ازان (که خانخانان مخلص خان را بفوجداری اکبرنگر مقرر نمود) او را با زبردست خان همراه خان مذکور گذاشت - بعد انصرام مهم شجاع از بنگاله بحضور آمد - چون دل ده تعیناتی دکن بود کومکی آن دیار گردید - در یساق بیجاپور بهمراهی میرزا راجه جی‌سنگهه بسرداری جنود طرح چپ چهره‌افروز جلادت بود - چون به حوالی بیجاپور پیوست شرزه خان مهدوي و سیدي مسعود بولایت پادشاهي درآمده غبار شورش برانگیختند - اتفاقاً دران هنگام اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر خان مذکور بعزم

(۲) نسخهٔ [ا - ب] برآورده ۰

لشکر راجه در چار کروهی پرینده فرود آمده بود - شرزه خان با شش هزار سوار بر سر او ریخت - موصی الیه را حفظ ناموس سپاهگري روی برتافتن ازان گروه تجویز نکرد - با چهل سوار تابین خویش بصربازي رتبهٔ سرافرازي اندوخت (۲) - هریک از برادرانش با پیروزي و مهابت ظاهري و دلیري ، دلاوري یکتا بوده - پرگنهٔ جامیزهٔ (۳) خاندیس در جاگیر داشت - و مقدمی اکثر دیهات آنجا گرفته موضع پیپري را (که هشت کروهی فرداپور سر راه برهانپور است) وطن قرار داده در آبادي کوشید (۴) - اولادش دران مکان استقرار دارد - تا آخر عهد عالمگیري پسرش تاج خان زنده بود - وقاري داشت - و پس ازو امتیاز برخاست - از بےرشدي قریب ده سال است که آن موضع از جاگیر آنها برآمده - مگر بعنوان زمینداري دخلے دارند - خویش او الهداد خان در قصبهٔ مذکور شاه بدرالدین سکونت ورزیده دروازهٔ حویلي را بسیار بعظمت ساخته - اولادش درانجاست *

فاخر خان

پسر باقر خان نجم ثاني ست - سال سیوم جلوس فردوس آشیاني در آوانے (که دکن مضرب خیام سلطاني

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) نسخهٔ [ج] جامنیاه (۴) نسخهٔ [ب - ج] کوشیده *

بود) باپردلهٔ مرصع و قدرے جواهر پیشکش پدر خود (که بحکومت اوریسه می‌پرداخت) آمده به آستانبوس سدهٔ سنیه فائز گشت - و بمنصب درخور مورد نوازش گردیده - و پس از فوت پدر باضافه سربلند گردیده بپایهٔ دو هزاری هزار سوار مرتقی شده - چندے بنابر تقصیرے بے منصب و جاگیر بود - سال بیست و یکم بد بحالی منصب سابق و خطاب خانی و میرتوزکی از تغیر نوازش خان سر بر افراخت - و بنابر صدور بعضے امور غیر مرضی چندے دیگر از کورنش محروم ماند - سال بیست و هفتم حسب الالتماس سلطان دارا شکوه باز بیافتن منصب قدیم آب رفته بجو آورد - سال بیست و نهم باضافهٔ پانصدی سرمایهٔ شادکامی اندوخت - در جنگ سموگر سردار میسرهٔ دارا شکوه بود - عرصه پیمای وادی گریز شده جانب لاهور رفت - پس از (۲) رونق افزا شدن رایات عالمگیری در نواح اکبرآباد خان مزبور (۳) احراز ملازمت نمود - و از منصب معزول شده بتقرر وظیفه در دار الخلافة نشست - و تا سال بیست و سیوم جلوس بقید حیات بود - پس ازان بوقت موعود بدار بقا خرامش نمود - پور او افتخار نام تا سال سی‌ام شاهجهانی هفصدی (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ا] چون او عرصه پیمای - (۳) نسخهٔ [ب] مذکور (۴) نسخهٔ [ب] هفتصدی ۰

صد و بیست سوار منصب داشت - و پس ازان (که اورنگ سلطنت بجلوس عالمگیر پادشاه زینت پذیرفت سال پنجم بخطاب مفاخر خان نامور گشت - و سال نهم بمنصب هزاری چهار صد و پنجاه سوار سرفرازي یافته - با اسد خان نسبت خویشي داشت *

* فیض الله خان *

پسر زاهد خان کوکه است - هنگام وفات پدر ده ساله بود اعلی حضرت از روي پایه شناسي و قدردانی او را بمنصب هزاری چهار صد سوار سرفراز فرمود - اگرچه بظاهر جدهاش حوري خانم متعهد تربیت او بود اما حقیقةً به مراعات خاطر نواب بیگم صاحب عاطفت خسروي تکفل احوالش مي‌نمود - در سال بیست و چهارم بخطاب خاني جبهۀ ناموري افروخت - و باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری هزار سوار کامیاب عزت گردید - و در سال بیست و هشتم ازدواج او با دختر امیرالامرا اتفاق افتاد - پادشاه از راه بنده‌پروري و کرم گستري به جملة الملکي سعد الله خان فرمود که سهرۀ لالي بر سرش بندد - و در سال سي و یکم از تغیر سربلند خان آخته بیگي گشت - پس از هزیمت دارا شکوه به تلثیم عتبۀ عالمگیري استسعاد یافته باضافۀ هزاری پانصد سوار پایۀ عزت

(۲) نسخۀ [ب] عمدة الملکي *

بوافراخت - و در همین ایام از تغیر نوازش خان بخدمت قراول بیگي ممتاز گشت - و بافزونی پانصدی پانصد سوار مشمول مراحم خسرواني شد - و در سال هفتم بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار لوای اعتبار افراشت - و در سال نهم استعفای منصب نموده گوشهٔ انزوا برگزید - پس ازان بتازگي جبههٔ ارادت ببندگی درگاه والا نور آگین ساخته بخدمت قوش بیگي امتیاز یافت - و در سال سیزدهم بفوجداری سنبل (۲) مراد آباد اختصاص گرفت - و مدتها بدان کار مي‌پرداخت - و هر سال بحضور مي آمد و گرانبار نوازش خسرواني گشته باجازت پادشاهي رخصت تعلقه مي‌یافت - خلد مکان را نیز باحوال او (قطع نظر از توجه خانه زاد پروري) عنایت خاص و التفاتے مخصوص بود - او هم طرفه نسبت تقرب در جناب خلافت مآب و در خدمت بیگم صاحب داشت - آخرها که فیل‌پا شد فیل او را برمیداشت - هرگاه بحضور مي‌آمد بدربار نمیتوانست رفت - سرسواري سواره مجرا میکرد - در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۹۲) هزار و نود و دو هجري از مراد‌آباد هستي بے‌مراد برخاست - مرد با خیرے (۳) آزاد وشے بود - باموز دنیا اصلا نمي‌پرداخت - و بهیچ کس سر نیاز فرود نمي‌آورد - صحبت او جز باصناف دواب و سباع و وحوش و طیور و سوام

---

(۲) نسخهٔ [ج] سنبهل - (۳) نسخهٔ [ب - ج] باخیرے آزاده وشے •

و عوام نادر (که از اقصای امصار و بنادر برای او می‌آوردند) نمیساخت - گویند کم جانورے بود از وحشی و انسی و متعارف و غیر متعارف که در سرکارش فراهم نیامد - حتی کیک و پشه و سوس و شپش را در اوانی چوبی و مسی نگاهداشتے و پرورش میدادے - و با این حالت باارباب استحقاق رعایت میکرد - از اولادش کسے رشید بر نیامد *

فتح جنگ خان میانه

حسین خان نام از امرای صاحب نام و نشان عادل شاهیه است - هرچند با بهلول خان میانه مشهور قرابت قریبه ندارد - لیکن به بزرگ نژادی و والا حسبی از مشاهیر بیجاپور است - چون نوکران خانوادهٔ عادل شاهیه از پادشاه خویش حساب برنگرفته سر خودسری برافراشتند و کمر همت بکین‌توزی یکدیگر چست بستند کارهای سلطنت از رونق اُفتاد و دشمن‌کامیها افزود - عالمگیر پادشاه (که از دیرباز بر کندن رگ و ریشهٔ قطب شاهیه و عادل شاهیه نصب العین عزیمت داشت) وقتے (که باقتضای دواعی مرز و بوم دکن مضرب خیام پادشاهی گردید) دیرین اراده بیش از بیش تصمیم یافت - مشار الیه از مآل اندیشی و عاقبت طلبی برهمونی بخت و بدرقهٔ توفیق احرام آستان خلافت بسته در سال

(۲) نسخهٔ [ج] باختصاص *

بیست و ششم در اورنگ آباد سعادت ملازمت دریافت - بامر پادشاهي آتش خان روز دیگر تا دروازهٔ غسلخانه پذیره شده و اشرف خان میربخشي تا چبوترهٔ رفته آورد - و بسرافرازی منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و علم و نقاره و خطاب فتح جنگ خان و انعام چهل هزار روپیه محسود اقران گردید - برادران (۲) و اقربایش هریک بخلعت و منصب درخور پایهٔ نوازش یافتند *

و در همان ایام اتفاق غریب افتاد - شاهزاده محمد اعظم شاه (که بسمت بیجاپور رخصت یافته بود) از مقام کنار دریای نیرا طلب حضور شد - روزے (که بحوالی شهر رسید) اسب سواره مي‌آمد ناگاه فیل خان مذکور از شور مستي بر سر فوج دویده نزدیک بشاه رسید - تیرے حوالهٔ او نمود - نزدیکتر آمد - اسب سواري بیتابي کرد - شاهزاده از اسب فرود آمده مقابل شد - و شمشیر بر خرطوم فیل رسانید - درین اثنا مردم رکاب (که پریشان شده بودند) بزخمهای منکر فیل را کشتند - و چون شاهزادهٔ مذکور به یساق بیجاپور تعین شد موسی الیه نیز در سلک متعینه منتظم گشت - و در جنگ مورچال آنجا بذات خود مصدر تردداد شده بگلگونهٔ زخم پیرایهٔ چهرهٔ جلادت نمود - و پس ازان بقلعه‌داری راهیري

(۲) نسخهٔ [ج] برادرانش *

مامور شد - و مدتے درانجا ماند - و دران نواحي با اشقيا مكرر دستبرد شايان نمود - يكبار در جنگ دستگير شد - سنبها باعزاز پيش آمد و او را براهيري رسانيد - همانجا در گذشت - مرد صالح متعبد مشغول باوراد و وظائف بود - از پسرانش (كه اكثرے در ايام حيات او رخت بملك بقا كشيدند) قدرت الله خان فوجدار تاليكوته بود - [در سال پنجاهم تاليكوته ضميمهٔ صوبه داري بيجاپور بحسين قليج خان بهادر تفويض يافت - خان مزبور (۳) بفوجداري مهكر بالاكهات برار تعين يافت - و در (۴) عمل او غنيم بر سر قصبه ريخته تاراج كرد -] و از برادرانش يسين خان تهانه‌دار كرر بود - و فوجداريها دران ضلع داشت - در عهد خلد منزل از تغير او پردل خان افغان آمد - بر سر عمل بينهما بمنازعت كشيده بجنگ انجاميد - يسين خان دران ميان كشته گرديد *

فاضل خان شيخ مخدوم صدر

اصل وي از (۵) تهته است - ابتدا بمنشي‌گري محمد اعظم شاه پيرايهٔ نشو و نما پوشيده - سال بيست و سيوم جلوس خلدمكان (چون قابل خان ميرمنشي برادر ابوالفتح قابل خان والا شاهي بوجهے مورد عتاب گرديد) او بعطاى خدمت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] درانجا (۳) نسخهٔ [ج] مذكور (۴) نسخهٔ [ج] در عمل او - (۵) نسخهٔ [ا] ٹهٹه *

دار الانشای پادشاهي و منصب پانصدی سي سوار و عنایت ده ده چیره و کمربند و جامهٔ کمخاب لباس بلند طالعي در بر کرد - و پس از انتقال شریف خان سال بیست و ششم بانضمام صدارت کل نشهٔ ترقي را دوبالا ساخت - سال بیست و هشتم بخطاب فاضل خان نامور گردیده بعنایت دوات سنگ یشم از همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم از تغیر خدمت خان خدمت داروغگی عرائض نیز ضمیمه یافت - و سال سي و دوم مطابق سنه (۱۰۹۹) هزار و نود و نه هجري باثر وبا (که در لشکر پادشاهي عالمگیر شده بود رخت از سرای فاني بربست *

فدائی خان محمد صالح

و صفدر خان محمد جمال الدین پسران اعظم خان کوکه - سال بیست و یکم جلوس خلد مکان چون اعظم خان از نظم بنگاله معزول شده بعد وصول بدهاکه به آخرت‌سرا پیوست پادشاه برای هریک از پسران او خلعت تعزیت فرستاد - اولین در حین حیات پدر بمنصب درخور و خطاب خاني سربلند گردیده - سال بیست و سیوم از تغیر صلابت خان داروغهٔ فیلخانه شد - و سال بیست و ششم به بخشیگری احدیان از تغیر شهاب الدین خان مامور گردید - و سال بیست و هشتم به فوجداري و دیوانی بریلي مفتخر گشت - پستر

فوجداری گوالیار داشت - سال سي و هشتم بخطاب سابق پدر خود فدائي خان مخاطب گشته از انتقال شایسته خان بفوجداری اکبر آباد نامزد گردید - پس ازان چندے بنظم صوبهٔ بهار مي‌پرداخت - سال چهل و چهارم فوجداری تروهت و دربهنگه یافته از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ عزت برفروخت (۲) - درمین (که بدامادی خانجهان بهادر کوکلتاش اختصاص داشت) ابتدا بمنصب شایان و خطاب خاني امتیاز برگرفته سال بیست و هفتم بخطاب صفدر خان سرمایهٔ ناموري اندوخت - و بعد ازان بفوجداری گوالیار دستوري پذیرفته سال سي و سیوم (که بر کدهي (۳) ازان تعلقه تاخته بود) تیر بندوق اجل او را از تردد باز داشت *

فاضل خان برهان الدین

برادر زادهٔ فاضل خان ملا علاءالملک تواي ست - در قرب ایام فوت عم بزرگوار خود تازه از ایران زمین آمده بود - پس ازان (که پیمانهٔ حیات فاضل خان لبریز گردید) چون لاولد بود خلد مکان (که قدردان گوهر اخلاص و قیمت سنج جوهر عبودیت بود) مشارالیه را مورد نوازش ساخته بعنایت خلعت از لباس سوگواري برآورد - و بمنصب هشتصدی صد و پنجاه

(۲) نسخهٔ [ب] دو هزار سوار - (۳) در بعضے [نسخه] گدهي *

سوار سربلند فرمود - او باکثر کمالات نفساني متحلي و بسيار موقر و مهذب و مستقيم الاحوال بوده - بکارداني و معامله فهمي و انصاف داشت - و بديانت و امانت متصف - پادشاه پايه‌شناس در کمتر فرصتي باضافهٔ منصب و خطاب قابل خان مطرح انظار عاطفت نمود - و درسال هژدهم (چون محمد شريف منشي داروغهٔ ډاک و دار الانشا برادر ابوالفتح قابل خان منشي قديمي والا شاهي بلحاظ مناسبتها بقابل خاني سرفرازي يافت) برهان‌الدين مخاطب باعتماد خان گرديد - و در سال بيست و دوم مرتبهٔ ثاني (که عزيمت اجمير پيش‌نهاد همت پادشاهي گشت) او بديواني دار الخلافة شاهجهان آباد رخصت يافت - و پس ازان بخدمت ديواني تن تامت قابليت بيراست - و در سال سي و دوم بخدمت خانسامانيي سرکار والا از تغير کامگار خان و باضافهٔ پانصدي صد سوار دوهزاري چهار صد سوار و عطاي کلگي پشم ممتاز شد - و در همين سال بخطاب فاضل خاني ناموري اندوخت - پس ازان پانصدي صد سوار ديگر بر منصبش افزودند (۲) - و درسال چهل و يکم از خدمت خانسامانيي مستعفي شده از تغير ابو نصر خان پسر شايسته خان امير الامرا بنظم صوبهٔ کشمير لواي افتخار افراخت - و درسال چهل و چهارم از بارگاه سلطنت مامور شده که بنيابت شاهزاده محمد معظم

(۲) نسخهٔ [ب] افزود •

بنظم و نسق لاهور پردازد - مشار الیه قبول نکرده درخواست آمدن حضور نمود - حسب الطلب در اثنای قطع راه چون ببرهانپور (۲) رسید در سال مذکور سنه (۱۱۱۲) یکهزار و یکصد و دوازده هجري رخت زندگي بربست *

عبد الرحیم پسرش پس از فوت پدر بدار الخلافة باستلام آستان خلافت رسیده در سال چهل و هفتم بخدمت بیوتاتی حضور و مرحمت خاني و اضافهٔ منصب مورد اعزاز گشت - و بر زبان پادشاه قدرشناس گذشت که فاضل خان علاءالملک و فاضل خان برهان‌الدین را حقوق خدمت در جناب ما بسیار است - این خانه‌زد را مطرح نوازش و تربیت میفرمایم (۳) - و في الحقیقة آن جوان قابلیت و استعداد داشت - اگر حیات مستعار فرصت میداد ترقی عظیم میکرد (۴) - اما در چند روز آن بیچاره جواني و زندگاني را وداع گفت - چون ازین سلسله بجز ضیاء الدین برادر زاده و خویش فاضل خان برهان الدین کسے نماند او را از دیوانی الکهٔ چینا پتن طلب حضور نموده باضافهٔ منصب و افزایش خاني و خدمت بیوتاتي سرافرازي بخشیدند - حقا که نیکو خدمتیهای نیاگان در پیشگاه ولي نعمتان قدردان اخلاص گزین در حق اخلاف

---

(۲) نسخهٔ [ج] هزار (۳) نسخهٔ [ج] میفرمائیم - (۴) نسخهٔ [ا - ب] اما چند روز *

کم از کیمیا نیست - خان مذکور در عهد خلد منزل نیز چندے بخدمت بیوتاتی حضور نامور بود - پس ازان بدیوانی بنگاله شتافت *

چون در عهد محمد فرخ سیر میر حسین علي خان امیرالامرا صاحب صوبهٔ دکن از پیشگاه خلافت بعزل و نصب خدمات آن مملکت مجاز و ماذون گردید و بعد از رسیدن دکن هرجا دستش رسید متوسلان خود را برپایه داشته از حضور هرکه کارے گرفته مي‌آمد دخل نمي یافت (و ازین جهت زیاده بر گران‌سري پادشاه افزود) بعبدالله خان قطب الملک گلهٔ این معني درمیان آوردند - او در مقام اعتذار درآمده انکار نمود - آخرالامر قرار یافت که دیوان و بخشي (که عمدهٔ اهل خدمات اند) از حضور تعین شوند - بنابرین ضیاء الدین خان از تغیر دیانت خان نبیرهٔ امانت خان مرحوم دیوان دکن گشت - و بخشیگري از انتقال عبدالرحمن خان پسر عبدالرحیم خان بن اسلام خان مشهدي نامزد فضل الله خان برادر متوفای مزبور گردید - هردو باتفاق باورنگ آباد آمدند - امیرالامرا بنابر رفع بدنامي و زبان زد شهرت (که بنصب کردهای حضور عمل نمیدهد) ضیاء الدین خان را (که با قطب الملک نیز ربطے داشت و برای او بمبالغه نوشته بود) دخیل کار نمود - و بدومین (که

خالي از شوريده سري نبود ملتفت نگشت - و پس ازان خان مذکور بهمراهي اميرالامرا بدهلي رفت - پس از خلع فرخ سير از سلطنت ظاهر شد که او هم نوشت و خواند بپادشاه داشت - از اعتبار افتاده در همان ايام درگذشت *

فضائل خان ميرهادي

پسر کلان وزير خان مير حاجي ديوان پادشاهزاده محمد اعظم شاه است - مشار اليه بلند استعداد درست حيثيت بود - فضائل و کمالات را از خدمت شيخ عبدالعزيز اکبرآبادي اکتساب نمود - و در جناب شاهزاده تقرب و منزلت از اقران و همسران برتر گذرانيد - در سر آغاز سال بيست و هفتم (چون شاهزاده محمد اعظم اولين بار بيساق بيجاپور رخصت يافت) مزاج پادشاهي از مير مذکور بنابر وجوه انحراف پذيرفت - و آتشخان روزبهاني تعين شد که بلشکر شاهزاده رفته مشار اليه را بحضور آرد - نخست حوالهٔ روح الله خان شد و ثانيا بصلابت خان سپردند - و بيست و پنجم رمضان سال مزبور برطبق حکم در قلعهٔ دولت‌آباد محبوس گرديد - و بعد ازان برفيق پرليغ پادشاهي باکبرآباد شتافته در گوشهٔ انزوا بافادهٔ تلامذه و افاضهٔ طلبه بسر مي‌برد - تا آنکه نقش مرادش از کعبتين طالع بر تختهٔ آرزو افتاد بخت خفته بيدار گرديد - روزگار آشفته سازگاري نمود - نظر بر

قابلیت و جامعیت او طلب حضور شده به تلقیم ساحت خلافت فرق اعتبار بر افراخت - و بخلعت میرمنشیگري و داروغگی کتابخانهٔ سرکار والا قامت امتیاز بیاراست - و در سال چهل و چهارم از تغیر خدا بنده خان بخدمت بیوتاتی حضور بانضمام منشیگري سرمایهٔ جمعیت اندوخت - و پس ازان ضمیمهٔ خدمات مذکوره به نیابت خانسامانی چهرهٔ بختمندي برافروخت - و ششم ذی‌القعده سال چهل و هفتم سنه (۱۱۱۴) هزار و یکصد و چهارده هجري زندگاني را وداع نمود *

برسائی طبع و شگرفی معلومات ذوفنون روزگار و یکتای زمانه بود - در حق خود مي‌گفت - مرد حاضر کو کار - و پادشاه در حق او مي‌فرمود - که نیابت خانسامانی چنان سر براه نمود که گویا خانه را روشن کرد - هنگامی (که دار الانشا بدو تفویض یافت) روزی بعرض رسانید که در زبان هندي و رسم‌الخط آن آخر هیچ کلمه حرف ها نیامده - و الف خود اگرچه دران حروف محسوب است (که درین زبان قطعاً متروک اند) مگر عوض آن و عین و همزه که حرفی دارند در اول کلمه مي‌آرند و وسط و آخر - اما از جملهٔ دوازده اعراب (که وضع کرده‌اند) مدار ترکیب حروف بران گذاشته یکی را باسم کانا نامند و آخر لفظ آرند - آن بصورت و مخرج الف

است - ابتدای اسلام ارباب ترجمه و فارسي‌نويسان از (وی سهو الف کذائي را ها کرده مثل بنگالا و مالوا را بنگاله مي‌نويسند - پادشاه همه‌دان (که بهندي آشنا بود) پسنديده باهل دفاتر حکم شد که امثال این الفاظ را بالف مي‌نوشته باشند *

نواسهٔ خان مزبور میر مرتضی خان جوان سنجیده سپاهي منش یادگار آن سلسله بود - چندے در رفاقت مبارز خان ناظم حیدرآباد بفوجداری میدک مضاف صوبهٔ مذکور (۲) گذرانید - پس ازان در خدمت نواب آصف جاه پیوست - و به عاملی سرکار ایلکندل مامور شده بر سر زمیندار شمسي (که مشهور بکالا پهاڑ است) فوج کشید - و خود تیزجلوي بکار برده تنها نزدیک کدهي (۳) رفت - تفنگے بسینه‌اش خورد - یکه و (۴) خبازه گردید - گویند چون زر سرکار بسیار در تصرف آورده‌بود بقصد خود را بکشتن داد *

فتح الله خان بهادر عالمگیر شاهي

محمد صادق نام از سادات خوست است (که قصبه ایست از مضافات بدخشان) مشارالیه از کهنه سپاهیان ممتحن و سرآمد بهادران شمشیرزن بود - ابتدا بهمراهی خان فیروز جنگ بمنصب پادشاهي سرافرازي یافت - و

---

(۲) نسخهٔ [ج] مسطور - (۳) نسخهٔ [ج] گدهي - (۴) نسخهٔ [ج] یکدو خیاره *

بدلاوري و يكه تازي (كه آيهٔ بود در جسارت و جلادت)
از ناموران روزگار گرديد - در سال بيست و هفتم (۲) (كه خان
فيروز جنگ در جلدري تاختهاى مكرر و آويزشهاى سخت
با غنيم از شهاب الدين خان به غازي الدين خان بهادر
مخاطب گشت) موصى اليه (كه دران معارک كارنامها
برساخت) بخطاب صادق خان نامي گرديد - و مدتے
به تعيناتى خان فيروز جنگ گذرانيده مصدر ترددات شايان
گشت - و بخطاب فتح الله خان رايت اشتهار افراخت -
و پستر از رفاقت خان مذكور برآمده مطرح انظار خسروانى
گشته بسري و سرداري چهرهٔ ناموري افروخت - و همواره
بگشت ملكي و مالش اشقيا مامور ميشد - در سال چهل
و سيوم پس از اقامت چهار ساله در اسلام پوري موكب
پادشاهي به تسخير قلاع سنبها توجه نمود - خان مذكور در
تقديم مراسم قلعه گيري از مورچال دواني و نقب زني
تيزدستيها بكار برده از اقران و امثال پيش‌قدمي مي‌نمود - در
محاصرهٔ قلعهٔ ستارا (كه بر پشتهٔ كوهے واقع شده و سرش
بثريا برده (۳) و بيخش از ثرى در گذشته) بباسليقى (۴) روح الله خان
ثاني مورچالے از محاذى دروازهٔ قلعه روان نمود - و بجدكاري
و جلادت نزديک بدر حصار (۵) رسانيده ميخواست كه بيک ضرب

---

(۲) نسخهٔ [ج] و در سال - (۳) نسخهٔ [ج] از ثريا گذشته - (۴) نسخهٔ [ب] پاسليقى [ج] پاشليقى (۵) نسخهٔ [ا - ب] رسانيد .

پنجهٔ آهني دروازه را برکنند از رعب و هراس مورچالهای دیگر (که قریب رسیده بودند) قلعه مفتوح گردید - و در تسخیر قلعهٔ پرای (که در مسافت و رفعت قرین بستاراست) شریک غالب بود - چون عزم ملوکانه از کشایش ستارا وا پرداخت خان مذکور را برسم منقلا بگرد گرفتن پرای تعین فرمود - و خود نیز در سه روز آن مسافت را قطع نموده ساحت پیش روي دروازهٔ قلعه مضرب خیام ساخت - خان مذکور از رزانت و رصانت آن حصار حسابے بر نداشته در مورچال بردن و توپها بر پشتهٔ سرکوبش برآوردن کارستانی بر روی کار آورد که آنچه سالها در سرانجامش سرآمدے در روزها سامان داد - تا آنکه مورچال را زیر سنگے بسیار عریض و طویل سرازیر (که محاذی دریچهٔ قلعه واقع است) رسانید - اما برآمدن برین سنگ بسیار دشوار - و اگر این سنگ بدست (۲) آید گرفتن قلعه بسیار آسان - خان جلادت نشان به دستیاری پردلي و جلادت با جمعے از جرأت منشان بر سنگ بر آمد - و اعادي را دران میدان (که تا دریچهٔ قلعه بود) زیر شمشیر گرفت - آنها تاب مصادمت نیاورده بسر دریچه دویدند - و مغلان پاشنه کوب رسیدند - چون مرکوز خاطر خان مذکور نبود که در قلعه

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدست آمد ٠

درآید میخواست که بران سنگ بر آید و مردم را قائم کند و توپے بالا برآورده دیوار براندازد - کفار دریچه را مضبوط ساخته از بالای دیوار طوفان بندوق زني و حقه ریزي برانگیختند - و برای چنین روز بارزے را (۲) (که در راه در آمد قلعه تعبیه کرده بودند) آتش زدند - فقیرالله خان پسرزادهٔ خان مشارالیه با شصت و هفت کس دیگر جان داد - بسبب بے پناهي بران سنگ نتوانستند ایستاد - فرود آمده جای قدیم را قائم کردند - لیکن از دیدهٔ این دستبرد آتش بجان کفار افتاد و دود از نهان شان برآمد - فریاد الامان برآوردند - در عرض یک و نیم ماه سال چهل و چهارم قلعه مفتوح گردید - و هٰذَا نَصْرُ اللّٰهِ تاریخ بتحریر رسید - و بمناسبت آن (که از مستحدثات ابراهیم عادل شاهست که در سنه (۱۰۳۵) هزار و سي و پنج (۳) اساس گذاشته - و او بر هر چیز نو ساخته لفظ نورس اطلاق مي‌کرد) بنورس تارا موسوم گشت - و خان مذکور بانزونی منصب امتیاز یافته برای جبر شکستهای همراهان رخصت خجسته بنیان یافت - و در ایام محاصرهٔ پرنالہ بحضور رسیده مامور شد که از یک جانب تربیت خان میر آتش سرگرم مورچال دوانیست از جانب دیگر او بسرکردگی شاهزاده بیدار بخت و همدستی منعم خان سیبه دوم دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] روزها - (۳) نسخهٔ [ا] یکهزار و سي و پنج .

نماید - آن فرمان‌پذیر در عرض یک ماه زمین سنگ آگین را سهل تر از خاک بریده کوچهٔ بپای دیوار رساند (که عقل کوچه بند تحیر میشد) - محصوران مغلوب رعب و هراس گشته بزنهارجوئي درآمدند - خان موصی‌الیه بخطاب بهادري گردن اعتبار برافراخت •

و چون موکب پادشاهي از ساحت پرناله کوچ نموده بجانب کهتاؤن (که سیر علف و بسیار آذوقه است) بارادهٔ چهارني توجه نمود آن جلادت آئین را بگرفتن دردانگده (که در کروهی موضع مذکور است) پیشتر روانه نمود - حصاریان از دبدبهٔ دستبرد او قلعه را خالي گذاشته جان بدر بردن غنیمت دانستند - آن قلعه بمناسبت اسمی خان بهادر به صادق گده مسمی شد - و از کهتاؤن بسر کردگی بخشی الملک بهره مند خان بتسخیر ناندگیر و چندن و مندن دستوري یافت - درکم فرصتی محصوران هرسه حصار غیر از زنهارجوئی و گریز پائي چارهٔ نیافتند - اولین بنام گیرو دوم بمفتاح و سیوم بمفتوح نامي گردید - و در سال چهل و پنجم رایات پادشاهي از ظاهر حصار صادق گده بجانب قلعهٔ کهیلنه (۳) (که سراسر آن کوهسار و بیشهای دشوارگذار و جنگل انبوه خاردار دارد) باهتزاز آمد - و درقطع مسافت

---

(۲) نسخهٔ [ب] دومین [ج] و دوم (۳) نسخهٔ [ب] کهیلدا *

چند روزه ساحت آن نواحي مضرب خيام گرديد - بسبب حواجر و عقبات و كثرت چر و مغاک مسالک بود عسيرالعبور - خصوص چهار كروهه مسافت (كه آوازهٔ دشواري آن معبر خلائق را در مغاک تهلكه انداخته بود) بسعي و اهتمام آن خان سراپا تلاش و دستكاري تبرداران و سنگتراشان و خاراخراشان (۲) صعوبتها همه بآساني گرائيد - خان مزبور بعنايت تركش خاصه مورد تفضل خسرواني گشت - و بسركردگي امير الامراي جملة الملک و رفاقت حميد الدين خان و منعم خان و راجه جے سنگه بجهت محاصره تعين شد - آن خان سراپا جرأت همان روز پشتهٔ سركوب قلعه را از دست اعادي گرفته باجبار قايم ساخت - و روز دوم پشتهٔ ديگر بدست آورده توپهاي آتشين‌دم بران برآورد - و دست و بازوي سعي به پيش بردن مورچال و سيبه برگشاد - و به فرهادكاري بران كوه دهليها بسته تا كمر برج رسانيد - و كوچها از اطراف درانيد - تمام روز زر مي‌پاشيد - و با مزدوران بدست خود كار ميكرد - و چون از قلعه بتواتر و توالي متوالهٔ صد مني و دو صد مني ميريخت ناگاه سنگي بر تختهٔ عريض ميرسد و ميشكند - خان از صدمهٔ آن (كه برسرش ميخورد) ميغلطد و بجانب غارے عميق غلطان غلطان ميرود - و به كجاوهٔ كه افتاده بود بند

---

(۲) نسخهٔ [۱ - ب] خاراخراش •

مي‌شود - طرفه شور و غوغا از مردم مرحله برخاست - و گرد یاس بر چهرهٔ همه نشست - بیهوش بر آوردند - بعد دیرے بافاقه آمد - سر و کمر آنقدر خسته شد که یکماه صاحب فراش بود - باز بر سر کار رفته درین فکر شد که غلط انداز از طرف برج یورش نماید - درینولا بسعی شاهزادهٔ بیدار بخت تسخیر قلعه صورت پذیرفت - خان بهادر بانعام جیغهٔ مرصع و افزایش عالمگیر شاهي بخطابش امتیاز یافت *

هرچند کار پردازیها و نیکو خدمتیها (که در فتح قلاع و استیصال غنیم ازان خان بهادر سوزد) از دیگرے به ظهور نمیرسید - اما از پیشگاه سلطنت باقتضای مصلحت سنجي و مآل اندیشي در خور آن افزایش مرتبه و افزونی منصب نمي‌یافت - پادشاه او را با سپاهگري و پردلي و بیباکي سردار مدبر صاحب داعیه میدانست - روزے بعرض رسید که او تعهد میدهد که اگر پنجهزار سوار همراه دهند نام و نشان مرهٹه از دکن برمیدارم - فرمودند که اول مثل او سردار دیگر با پنجهزار سوار مستعد باید نمود بعد ازان بار سرداری پنجهزار سوار باید داد - از همین جهتها خان مذکور دل‌ده بودن حضور نبود - مکرر بتعیناتی کابل (که جوار وطن است) التماسي شد - در سال چهل و هفتم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری (۲)

(۲) نسخهٔ [ب] از همین جهت *

هزار سوار اعزاز اندوخته بجانب کابل رخصت یافت - و در سال چهل و نهم از تغیر آلهیار خان تهانه‌داری اوه‌گده مضاف صوبهٔ مذکور باضافهٔ دو صد سوار بوي مفوض گردید - پس از سانحهٔ ناگزیر خلد مکان (چون پادشاهزاده بهادر شاه با سائر امرای کومکی آنصوبه از پیشاور کوچ فرمود) بنام خان مزبور (که دران وقت بوطن شتافته بود) حکم طلب رفت - در نزدیکی لاهور بعرض رسید که فتح الله خان با وصف صدور حکم خود را دزدیده از رفاقت پهلو تهي نمود - فرمودند جان نثار خان (که در شجاعت کم از فتح الله خان نیست) با جمعیت بسیار در آگره رسیده خواهد بود - گو خان مشار الیه نیامد - در مبادی جلوس بهادر شاهي ودیعت حیات سپرد - سپاهی بحمت و بسیط بود - بے محابا و درشت گو - روزے بنابر امرے خلاف مرضی خلد مکان برخی پیغام سرزنش آمیز مصحوب خواجه سرا باو رسید - در جواب گفت که انسان کامل العقل چون به هشتاد میرسد عقل و هوش مي‌بازد - من خود سپاهي صد فرسخ دور از خدا و ردّ خلق شده ام - بیهوده درین مرحله جان میکنم - خواجه سرای مذکور بقبح کلامش متنبه ساخته بجواب خضوع و عجز آمیز در آورد *

* حرف القاف *

قرا بهادر خان

عمزادهٔ میرزا حیدر گورگانست (که از نسل سلاطین کاشغری بود) - پدرش محمد حسین خاله زادهٔ فردوس مکانی میشد - او از کاشغر براه بدخشان بلاهور رسید - و چون مرزا کامران جهت استخلاص قندهار (که از دست خواجه کلان بیگ بتصرف پادشاه ایران رفته بود) عزیمت نمود میرزا حیدر را بنیابت خود در لاهور گذاشت (۲) - پستر در ایامے (که مرزا کامران بآگره آمده) او نیز رسیده ملازمت جنت آستاني نمود - و پس از جنگ دوم با شیرخان سور (چون شکست بر فوج پادشاهي افتاد و جنت آستاني بمقتضای وقت متوجه لاهور شد) ازانجا (که میرزا حیدر در وقت سلطان ابو سعید خان کاشغري همراه پسر او بکشمیر (۳) رفته از احوال آنجا اطلاع و با مردم آنجا شناسائي داشت و نوشتجات سکنهٔ آن حدود متواتر در باب استدعای آمدن آنجا میرسید و او پیوسته بجنت آستاني نوشتهای مزبوره نموده ترغیب عزیمت آن دیار مي‌نمود) از لاهور او را مردمے چند همراه داده روانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته - (۳) نسخهٔ [ا] بکاشمیر .

کشمیر ساخت - چون در دارالملک بنابر نبودن حاکم مستقل انواع هرج و مرج رو داده بود میرزا بے جنگ و جدل کشمیر را بتصرف آورد - و ده سال حکومت باستقلال کرد - و آخرها خطبه و سکه بنام جنت آشیانی نمود - تا آنکه مردم آنجا بمکر و خدع (که جبلی مردم آن مرز بوم است) پیش آمده در سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت شبخون زده میرزا را بقتل آوردند - تاریخ رشیدی تالیف اوست - که بنام عبدالرشید پسر ابو سعید خان مزبور نوشته - و طبع موزون هم داشت - این رباعی بنام او مشهور است * (رباعی *

* عاشق شده را اسیر غم باید بود *
* محنت کش و در داد ستم باید بود *
* یا از سر کوی یار باید بر خاست *
* یا از سگ کوی یار کم باید بود *

نام پدر قرا بهادر خان میرزا محمود است - عرش آشیانی نظر برین (که خان مذکور همراه میرزا حیدر دران ضلع بوده از واقف کاران آن حدود است) سال پنجم جلوس جمعے کثیر همراه او داده بتسخیر کشمیر تعین فرمود - چون در روانگی مکث طویل واقع شد و در شدت گرما براجوری (۲) رسید غازی خان (۳) حاکم آنجا طرق و تنگیها را مستحکم ساخت - متصل

---

(۲) نسخهٔ [ب] را چوری - نسخهٔ [ا] و متصل *

راجوري بعد از محاربهٔ چند روزه خان مذکور شکست یافته برگشت - و سال نهم (که پادشاه بصوبهٔ مالوه تا مندو رفته مراجعت بدارالخلافة نمود) او را بحکومت مندو مقرر ساخت - روز موعود بمرگ طبیعي (۲) بمقر اصلي شتافت - هفصدي (۳) منصب داشت *

قاسم محمد خان نیشاپوري .

از اعظم (۴) نیشاپوري ست - چون دران ضلع هنگامهٔ اوزبکیه شورش افزای خواطر گردید خان مزبور از وطن چشم بردوخته برفاقت بیرام خان پیوست - و در جنگے (که با سکندر خان سور رو داده) بهمراهی بیرام خان مجرای نیکو خدمتي بظهور (۵) آورد - و سال اول اکبري در جنگ هیمو بهراولی علي قلي خانزمان مامور گردیده مصدر گوناگون تردد شد - در همین سال باتفاق جمعے جهت تنبیه حاجي خان غلام شیر خان افغان (که بمزید شجاعت و هوشمندي ممتاز بود - و دران ایام با رانا اودے سنگه زمیندار میوار جنگ کرده اجمیر و ناگور را بتصرف خود آورده بود) تعین گردید - مردم حاجي خان از ضبطهٔ لشکر پادشاهي متفرق گردیده هر کدام بجائے شتافت - و حاجي خان بگجرات رفت - خان مزبور باجمیر

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ب] هفتصدي - (۴) نسخهٔ [ج] اعاظم - (۵) نسخهٔ [ب] و در سال *

رفته متکفل انتظام آن حدود شد *

و چون سال پنجم زمانه نقش بےدولتی بیرام خان بر روی کار آورد خان مزبور از خانخانان جدا شده ملتزم رکاب پادشاهي گشت - و در همین سال بهمراهی شمس الدین محمد خان اتکه بمقابلهٔ بیرام خان تعین گردیده - روز جنگ سرداری برانغار تعلق باو داشت - پس از ظهور عطیهٔ فتح در ملتان جاگیر یافته رخصت آن نواحي پذیرفت - سال نهم (که تنبیه عبدالله خان اوزبک پیش نهاد خاطر پادشاهي گردید) تقریب شکار فیلان نموده متوجه مالوه شده چون بحدود سارنگپور موکب خسرواني رسید خان مذکور (که دران وقت بحکومت آن نواح سرفراز بود پا از سر ساخته بنعمت استقبال فائز گشت - و از پادشاه التماس قدوم بمنزل خود کرده بمراسم نیاز و ایثار پرداخت - و قریب هفت صد اسپ و استر از خود و ملازمان خود بنظر معلی در آورده آنرا بامرا و ملازمان لشکر والا (که در یلغار فتح آثار بتدریج میرسیدند) قسمت نموده سر رشتهٔ نیکنامي بدست آورد - چون عبد الله خان اوزبک بدریافت توجه عرش آشیاني از ماندو راه فرار اختیار کرد پادشاه خان مذکور و چندے دیگر را پیشتر گسیل فرموده - تا جلد رفته سر راه آن بے راه برگیرند - و پس ازان [که در اثناے راه عبدالله خان بغارت

را برملا انداخته بجنگ پیش آمد و آخر بورود پادشاه (که پاشنه کوب رسید) ره سپر وادیٔ گریز گردید] خان مزبور با چندے دیگر بتعاقب او مرخص شد - چست و چالاک رفته نزدیک گریوهٔ (که چاپانیر ازانجا نمایان بود) بر اردوی عبد الله خان ریخت - و چون عبد الله خان با پسر خود بدر رفت تمامیٔ بنه و بار او را گرد آورده درانجا متوقف شد - تا آنکه پادشاه بدان منزل رسیده او را مشمول نوازش و مکتسب سعادت گردانید - تتمهٔ احوالش بملاحظه نیامده *

* قتلق قدم خان قراول *

ابتدا ملازم مرزا کامران بود - پسر خود را به قتلق دولت جنت آستاني بست - و در عهد عرش آشیاني بمعدگي رسید - سال نوزدهم بهمراهیٔ منعم بیگ خانخانان بمهم بنگاله تعین شده درانجا بکارهای پادشاهي میپرداخت - بمنصب هزاري ترقي نموده بوقت موعود در گذشت - پسرش اسد خان همراه شاهزاده سلطان مراد بیساق دکن دستوري پذیرفته سال چهل و ششم (که شیخ ابوالفضل متصل حوض قتلغ رفته توقف نمود) او همراه بود - درین ضمن گولهٔ توپے از قلعهٔ دولت‌آباد بدو خورد - و شکمش آنچنان درید که روده بدر افتاد - او سررشته خود داري از دست نداده

---

(٢) نسخهٔ [ا] سعادت ملازمت گردانید *

نیم شب پا بکنج نیستي کشید *

* قمر خان *

پور میر عبد اللطیف قزویني ست - در سال هجدهم جلوس (که عرش آشیاني بدیار شرقي متوجه شده) مومی الیه از منتظمان رکاب بود - و سال نوزدهم (که خانخانان منعم بیک بتسخیر بنگاله رخصت یافت) او را در همراهیانش برنوشتند - خانخانان او را باتفاق محمد قلي خان برلاس بجانب سانگام فرستاد - او دران صوبه درنگ و تاز مصدر نیکو بندگي گشت - در سال بیست و دوم باضافت شهاب الدین احمد خان (که از مالوه بایالت گجرات دستوري یافته بود) رخصت پذیرفت - در سال بیست و چهارم بهمرای راجه تودرمل (که بتادیب ناسپاسان صوبهٔ پتنه مقرر گردیده بود) متعین شد (٢) - و چون امرای پادشاهي (از فزونی سرتابان نافرجام و کمی دولتخواهان) حصاري شدند مخالفان نوارهٔ خود را دریائي ساخته بستن طریق آمد شد آذوق اندیشیدند - او را با جمعی آن طرف آب گذرانیده و جمعی از دریا و جمعی ازین طرف فرستادند - چنانچه قریب سیصد (٣) نوارهٔ ادبار پژوهان بدست مردم پادشاهي آمد - بعد ازان احوالش بنظر نیامده - کوکب پسرش

---

(٢) نسخهٔ [ب] تعین شد (٣) نسخهٔ [ج] سه صد (اما رسم الخط سیصد است) *

در عهد جهانگیري مصدر تقصیرے شده که پادشاه رو برو طپانده شلاق رسا نموده محبوس فرمود *

قیا خان کنک

از امراي جنت آشیاني ست - در آخر عهد آن پادشاه عالیجاه در کول جلالي و آن حدود لوازم خدمت بجا مي‌آورد - چون هنگامهٔ هیمو تفرقه پرداز دور و نزدیک گردید بدهلي رفته بتردي بیگ خان پیوست - روز جنگ در هراولي جلادتها بتقدیم رسانید - چون خامهٔ تقدیر نقش ناکامي بر لوحهٔ احوال کشیده بود گذشت آنچه گذشت - پس ازان (که آن مدبر تیره بخت بتیغ اقبال اکبري بیاسا رسید) قیا خان از پیشگاه سلطنت بانتظام دار الخلافة آگره و آن حدود نامزد گشته بمصاعد منصب پنجهزاري ارتقا نمود - و چون پرگنات نواح گوالیار در جاگیرش بود از کارطلبي و مردانگي ساز و سرانجام که مي‌باید ازانجا فراهم آورده در سال دوم قلعهٔ گوالیار (۲) را (که از قلاع مشهورهٔ هندوستان است و سلیم شاه مستقر سلطنت خود ساخته بود) محاصره نمود - بهیل خان نامي از غلامان سلیم شاه (که بصیانت آن قلعه قیام مي‌نمود) دانست که باوجود قرب جوار پادشاه مستقل نگاهداشتن قلعه از ممتنعات است - براجه رام شاه (که از نسل راجه

---

(۲) نسخهٔ [ب] مقره

مانسنگه بود که (۲) در زمان قدیم حکومت این قلعه داشته) پیغام کرد که این مکان موروثی تست بعوض قایلے بتو وا میگذارم - رام ساه لطیفهٔ غیر مترقب پنداشته رو بدین حدود آورد - قیا خان ازین آگهي (۳) بآویزش شتافته اورا آوارهٔ دشت فرار ساخت - و رام ساه بولایت رانا در خزید (۴) - رسال سیوم سنه (۹۶۶) نهصد و شصت و شش (که ساحت دار الخلافة آگره بقدوم عرش آشیاني رونق تازه پذیرفت) مجدداً فوجے بکومک تعین شد - بهیل ناچار باختیار بندگي و تسلیم قلعه ملتجي بارباب مهمات سلطنت گردید - حاجي محمد خان سیستاني برطبق التماس او بقلعه شتافته بهیل را بحضور آورد - و چون در سال دهم عرش آشیاني باطفای شورش خانزمان متوجه دیار شرقیه شد در منزل قنوج قیا خان (که در زمرهٔ عاصیان در آمده بود) باستشفاع خانخانان منعم به بساط بوس رسید - پادشاه جرائم جرائم او را بگرداب عفو انداخته مورد نوازش فرمود - و بعد کشایش مملکت بنگاله بضبط اردیسه مي پرداخت - چون عرصهٔ دلکشای بنگاله غبار آلود شورش فئة باغیه گردید (اگرچه او را همت یاري نکرد که از اسباب تسکین شورش شود) لیکن با برخے بهادران یکجهت

---

(۲) نسخهٔ [ج] بوده - (۳) در [بعضے نسخه] آگهي یافته - (۴) نسخهٔ [ب] در خزیده .

دران دیار روزگار گذرانیدے - و آن سرزمین را از گرد خلاف رفت و روبے میدان - چون در سنه بیست و پنجم آن ملک از افواج پادشاهي خالي شد قتلوی لوهاني سر بفساد برداشته به بسیارے آویزش نموده چیره دستي یافت - و بر اردیسه نیز تاخت برد - قبا خان مراسم کارزار بجا آورده حصاري شد - از امتداد پیکار و جدائي همراهان بے حقیقت به تنگنای ناکامي نشست - و آخر با برخے ناموس دوست در سنه (٩٨٩) نهصد و هشتاد و نهم نقد زندگاني باخته نیکنامی جاوید اندوخت *

قطب الدین خان

برادر شمس الدین خان اتکه (٢) و از امرای بزرگ اکبریست بمنصب پنجهزاري اختصاص داشت - در ایام تیولداری پنجاب در بلدهٔ فاخرهٔ لاهور بقاع خیر (که از اسباب ابقا و ذکر جمیل است (٣)) اساس گذاشته - و در سال نهم بطریق کمک میرزا محمد حکیم بدارالملک کابل شتافت - و بغزنین (که وطن مانوس (٤) او بود) رفته بتمام اقوام و احباب دور و نزدیک تفقدات کریمانه نمود - و طرح منزل و باغ انداخته برگشت - و چون پنجاب از اتکه خیل برگرفتند سرکار مالوه

---

(٢) نسخهٔ [ج] از اتکه - (٣) در [بعضی نسخه] ابقاء ذکر جمیل -
(٤) نسخهٔ [ب] الوس او بوده *

بخان مذکور مکرمت شد - و بعد فتح گجرات بجاگیرداری سرکار بهرونچ (که جنوبی احمدآباد است - و قلعهٔ دارد که آب نربدا از پایان او گذشته بدریای شور در شود - و آنرا یکه از بنادر آنصوبه مي‌شمرند (۲)) نامزد گردید - و پس ازان بحضور رسیده بمنصب والای پنجهزاري امتیاز یافت - و چون آثار بزرگي و کارشناسي از ناصیهٔ حالش لمعهٔ ظهور ضیداد در سال بیست و چهارم بخدمت اتالیقی شاهزاده سلطان سلیم سر بر افراخت - و بخلعت گرانمایهٔ راقو (که در سلسلهٔ تیموریه بس پایهٔ سترگ دارد) و خطاب بیکلربیگي (که از اعظم القاب این دودمان است) سر افتخار بچرخ برین رسانید - و او بسپاس گزاری این مهین بخشش جشنی عالي ترتیب داد - و استدعای مقدم پادشاهي نمود - عرش آشیاني دران بزم شادماني شاهزاده را بر دوش او گذاشته قرین مجد و سعادت گردانیدند - و بعد چندے بندوبست سرکار بهرونچ تا نذربار بدو تفویض یافته دستوری تعلقه گرفت - و در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک سلطان مظفر (۳) عرصهٔ گجرات را غبار آمای شورش ساخت او با همه درست‌اندیشي و عاقبت‌بیني از برگشتهٔ روزگاري بغفلت در شده به چاره‌گري نیفتاد - هر چند امرای پتن

---

(۲) نسخهٔ [ج] شمرند - (۳) در بعضی [نسخه] که سلطان مظفر ه

نوشتند که کج‌گرایان بر سر جاگیر و منصب باهم آویزه دارند بچستي و چالاکي روانه باید شد تا هنگامهٔ آنها پراگنده گردد - گران پائي نمود و توفیق شایسته کاري نیافت - چون از حضور سرزنشها رفت فوجے بر سر غنیم روانه کرد - آنها هزیمت خورده برگشتند - درین وقت بے آن که قاعهٔ بهرونچ را گزین سامان نماید) خود برآمد - خیرسگالان گفتند که شورش بزرگ آسان برگرفتن چرا و به سپاه نپرداختن چیست - ناگزیر وقت زر دادن است و دلها بدست آوردن - گوش نکرد - چون سلطان مظفر نزدیک رسید و از هر دو سو فوج برآراستند بسیارے از مردم بمخالف پیوستند - ناچار قطب الدین خان با خاصهٔ خیلان (۲) خود را بدیواربند برده کشید - آنها او را فرو گرفتند - قطب‌الدین خان از خواسته پرستي و جان دوستي همت جانفشاني نیافته خیال آشتي در سر گرفت - زین‌الدین کنبو را فرستاده رخصت حجاز را با اندوخته طلبگار آمد - و ندانست که خواسته اندوزي جهت پاسبانئ آبروست - و گزین زندگاني همانست که در سر ناموس شود - جاوداني عار بر سر خود پسندیده بفراوان لابه عهدنامهٔ بدست آورده (۳) پیش سلطان مظفر رفت - او از بدگوهري نقض عهد نموده بجان گزایان سپرد که ازهم گذرانیدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فیلان - (۳) نسخهٔ [ا] آورد

گویند غدر و بدعهدی سلطان بر قطب الدین خان پیدا بود اما دیدهٔ بصیرتش را اجل موعود مکشوف ساخت که به عتماد حرف چنین سست پیمان جان خود بیجا در باخت * * بیت *

* اجل چون بخونش بیازید دست *
* قضا چشم باریک بینش به بست *

پسرانش یکی نورنگ خان که چندے در حضور بوده پستر در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته - آخرها از انطاع داران صوبهٔ گجرات گردید - و دران صوبه مصدر کارهای پسندیده شد - سال سي و نهم بدرد شکم رخت هستي بریست - دومین گوجر خان - نیول او نیز در صوبهٔ گجرات مقرر شده باتفاق خان اعظم کوکه بخدمات آنصوبه مي‌پرداخت *

* قاسم علي خان *

در سال دهم که عرش آشیاني بر سر علي‌قلي خان خانزمان یاغی فرمود او بر سر غازي پور تعین گردید - و سال هفدهم (چون پادشاه بعد از فتح گجرات بتسخیر قلعهٔ سورت متوجه شده بمحاصره کار بر متحصنان تنگ تر ساخته - و آنها امان طلبیدند) پادشاه خان مذکور را (که بقرب منزلت از اقران خود ممتاز بود) روانه گردانید - و سال هیجدهم باتفاق

(٢) نسخهٔ [ب] کار متحصنان

خان عالم وغیره به کمک منعم خان خانخانان جهت تسخیر پتنه دستوري یافت - و باز بتقریبی بحضور آمد (۲) - در همین سال شجاعت خان محمد مقیم را (که غایبانه منعم خان حرف ناشایسته در حق او گفته بود - و پاس مجلس خسرواني از دست داده) همراه خان مذکور نزد خانخانان فرستادند - او در سال دیگر هنگامی (که نزدیکی آله آباد معسکر فوج پادشاهي بود) بحضور رسیده دولت آستانبوس حاصل نمود - و سال بیست و دوم همراه صادق خان به تنبیه مدیکر بندیله رخصت پذیرفته - و سال بیست و پنجم همراه خان اعظم کوکه بشرقي دیار مامور گشت - و سال بیست و ششم برای تسلي و دلاسائی منسوبان حاجي بیگم طغای زاده والدهٔ جنت آستاني (که با پادشاه مهر و شفقت بسیار داشت - و پادشاه را هم از خرد سالي با وی انس ومالفت بیشتر بود - و پس از سفر حجاز آمده در مقبرهٔ جنت آستاني میگذرانید - و دران ایام بملک بقا شتافته بود) نامزد شد - و در سال سي و یکم (چون پادشاه برای حفاظت هر صوبه دو امیر را تجویز فرمود) صوبهٔ اودهه بشرکت فتح خان تعلق باو گرفت - و در سال سي و پنجم از خیرآباد بحضور آمده باستلام عتبهٔ خلافت سرمایهٔ کامیابي اندوخت - و آخر همین سال بکالپي (که در اقطاع او بود)

---

(۲) نسخهٔ [ب] بحضور آمده - (۳) نسخهٔ [ب] مدهکر بندیله .

رخصت یافت - مآل کارش بکجا انجامید معلوم نشد *

قریش سلطان کاشغري

کاشغر ولایتے ست از اقلیم ششم در غایت نضارت شمالی آن کوههای مغلستان است - و آن حدے به شاش داده و حدے از طرفان گذشته بزمین قلماق در مي‌آید - و از شاش تا طرفان سه ماهه راه است - غربی او هم کوهے ست (۲) طولاني که کوههای مغلستان ازان منشعب مي‌شود - و شرقي و جنوبی او صحرائے ست بیابان و پشتهای ریگ روان - نسب مشار الیه بقا آن بزرگ میرسد - بدین طور - قریش سلطان بن عبدالرشید خان بن سلطان ابوسعید خان بن سلطان احمد خان المشتهر بالابچه خان بن یونس خان بن اویس خان بن شیر علي اغلان بن خضر خواجه خان بن تغلقمور خان بن السانوقا خان بن دوا (۳) خان بن براق خان بن بیسون خان توا بن موانگان (۴) بن چغتائي خان بن چنگیز خان قتلغ - نگار خانم مادر فردوس مکاني دختر یونس خان بود - چون عبد الرشید خان فوت نمود حکومت کاشغر بعبدالکریم خان برادر کلان قریش سلطان باز گردید - او با دیگر برادران برطبق وصیت پدر و بحکم نیکوگوهري شیوهٔ خیر اندیشي

(۲) نسخهٔ [ب] و غربي - (۳) نسخهٔ [ب] روا خان - (۴) نسخهٔ [ب] موالکان

داشته - درین ضمن میان خدابنده پسر قریش سلطان و عم او محمد خان آویزش شد - خدابنده بفرغر (۲) شتافته بامداد آنها طرفان و نواحی آن بر گرفت - خان ازو منهزم شده قریش سلطان را رخصت حجاز داد - او با زن و فرزندان خود ببدخشان آمد - ازانجا ببلخ براند - و برخصت عبدالله خان متوجه هندوستان گردیده سال سي و چهارم ملازمت عرش آشیاني دریافت - و بعنایت خسرواني کامیاب گردیده سال سي و هفتم مطابق سنه (۱۰۰۰) هزار هجري در حاجي پور بدرد شکم ودیعت حیات سپرد - بمنصب هفت صدي رسیده بود - پس ازان پسرانش بقدر حال روزگار داشتند *

قاسم خان میر بحر

براستي و کامراني و دلاوري و مهم ساري از ناموران زمانه بود - خواهر زاده درست میرزواست (که به دیرین پرستاری این عالي دودمان اختصاص داشت - چون در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهار مرزا کامران در قلعهٔ کابل تحصن ورزید و جنت آستاني بر کوه عقابین (که بقلعه اشراقی دارد) نزول اجلال نموده توپ و ضرب زنها نصب فرمود قاسم خان با برادر خود خواجگي محمد حسین بدستیاری

(۲) در بعضی [نسخه] قرغر *

بخت بیدار از برجے (که میان دروازهٔ آهنین و برج قاسم برلاس است) خود را انداخته بپابوس گرامي استسعاد یافت - و ازان روز پیوسته مطرح اشعهٔ التفات پادشاهي بود - پس از سریر آرائی عرش‌آشیاني بمرور و تدریج ببلند پایهٔ امارت مرتقي گشته بمنصب سه هزاري چهرهٔ کامیابي افروخت - قلعهٔ رفعت اساس آگره (که برصابت و متانت تعدیل و نظیرش مساحان ربع مسکون نشان نداده‌اند (۲)) بحسن اهتمام قاسم خان در عرض هشت (۳) سال بصرف هفت کرور تنکه (که سي و پنج لک روپیه باشد) صورت اتمام و نقش اختتام گرفته - در سال دهم سنه (۹۷۲) نهصد و هفتاد و دو بر ساحل دریای جون در سمت شرقي شهر بجای قلعهٔ پیشین (که بواسطهٔ توالی نوایب زمان و تصادم حوادث روزگار ارکان آن بانحلال انجامید) طرح این حصن حصین کشیدند - عرض جدار سي گز و ارتفاع از اساس تا کنگره شصت گز - سنگهای سرخ تراشیده چنان باهم وصل یافته که سر موئی را در درز آن راه نیست - و همه جا بنیادش را بآب رسانیده - بمزید احتیاط سنگها را با حلقهای آهنین گذرانیده بر یک دیگر نشاندند - در سال بیست و سیوم قاسم خان بایالت دارالخلافه آگره سرفرازي یافت - و در اوائل شعبان سال سي و دوم

(۲) نسخهٔ [ج] نداده - (۳) نسخهٔ [ب] بیست سال .

سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج بتسخیر ملک کشمیر مامور گردید

این ملکی ست که از دشواری راه و صعوبت گریوها پیشین فرمان دهان دل بگرفتن آن ننهاده‌اند - هرچهار طرف او کوهها سر بآسمان افراخته پاسباني کند - اگرچه شش هفت راه دارد و ازان بسه راه لشکر گران تواند شتافت لیکن در هریکے ازینها اگر پیر زالے چند بلغشاندن سنگها نشیند مردان ازان گذاره نتوانند کرد - قاسم خان از کارشناسي و پردلي بکشاده پیشاني پذیرای این خدمت گشت - یعقوب خان ولد یوسف خان چک (که دران ایام بحکومت کشمیر سر نخوت مي‌افراخت) با جمعیت تمام بآهنگ نبرد پذیره شد - در کتل کم‌زیل تنگی دره را استحکام داده نشست - چون مردم آن دیار از سردارے او دل‌تنگ و ملول بودند لختے جدا شده بقاسم خان پیوستند - و برخے در سري‌نگر لواے مخالفت افراشتند - ناگزیر یعقوب خان باطفاے نائرهٔ (که در خانه سر کشیده‌بود) متوجه شد - قاسم خان بے مانع و مزاحم بدان مملکت در آمد - از تاب مقاومت در خود ندیده بکوهستان درخزید - پس ازان مکرر جمعیت فراهم آورده بکارزار پیوست - اما طرفے نبست - ناگزیر راه ایلي و اطاعت پیمود - و داخل بندهاے پادشاهي گردید - ازانجا

(که طینت قطان آن مرز و بوم قاطبةً بشرارت و بدخوئي سرشته اند) روزے نبود که فتنهٔ سر نمیزد - و ماهے نه که فسادے بر نمي خاست *

قاسم خان از بسیاری آویز و ستیز بستوه آمده استعفای حکومت آنجا نمود - و در سال سي و چهارم بمرزبانی دارالملک کابل تعین شد - و مدتے فراهم آور اشتات آن دیار بود - آندجاني پسرے در بدخشان خود را پور شاهرخ میرزا نامیده چندے بکامراني کام فراخ بر زد - پس ازان (که توران شاه برو چیره دستي یافت) بزابلی هزاره طرح دوستي انداخت - در هنگامے (که قاسم خان بحضور شتافت) او بآهنگ آن (که بدان الوس پیوندد) با معدودے بدان دیار در آمد - و براه داران چنان وا نمود که بدربار پادشاهي میروم - هاشم بیگ پسر قاسم خان (که بنیابت پدر راتق و فاتق مهمات آنصوبه بود) جمعے پیش روانه کرد که بدرقه شده اورا آورند - آن تبه سگال چون از پنجشیر (٢) گذشت به بنگاه هزاره شتاب آورد - هاشم بیگ نیز به تیزروي درآمد - بلختے آویزش او را پایبند بکابل آورد - پس ازان (که قاسم خان معاودت نمود) از ساده‌لوحي او را نزد خود جا داده پاسباني را آسان بر شمرد - و همراهان او را بنوکري برگزید - هرچند هوا خواهان خیر اندیش

(٢) در بعضے [نسخه] پنچهیر *

عذر سنجي برگزاردند سودمند نيامد - آن بدسرشت با پانصد بدخشي هم داستان شده بكمين جان شكري نشست - دران هنگام (كه او را بحكم پادشاهي روانهٔ حضور ميكردند) نيم روزے با تنے چند سر زده به خوابگاه قاسم خان (كه جز پرستارے چند نزديک نبود) در آمد - او مردانه نقد زندگي سپرده - سرش برنيزه كردند - هاشم بيگ ازين خبر رو بارگ نهاده در و بند بر شكست - و هنگامهٔ تير و بندوق برآراسته بسيارے را به نيستي سرا فرستاد - و دران ميان فتنه آرا نيز بپاداش كردار رسيد - اين واقعه در سال سي و نهم سنه (١٠٠٢) هزار و دو هجري رو داد

قطب الدين خان شيخ خوبن

دختر زادهٔ شيخ سليم فتحپوريست - پدرش از شيخزادهاى بداؤن است - نسبت كوكلتاشي بجهت مكاني داشت - هنگامے (كه ايشان در ايام شاهزادگي بالهآباد شتافته از خود سري و بيراه روي بضبط ملک پرداختند) او را بخطاب قطب الدين خان برنواخته بصوبه دارى بهار نامزد كردند - و پس از سرانجام آرائي بمنصب پنجهزاري و صاحب صوبگى بنگاله بلند رتبه گشت - چون شورش طلبي و فتنه جوئى شير افگن خان استجلو (كه بردران بنگاله در تيول داشت) مكرر بعرض

رسیده بود یا بسبب زوجهٔ او مهرنسا بیگم (۲) که ذخیرهٔ خاطر پادشاهي بود - چنانچه در احوال شیر افگن خان بتفصیل مرقوم خامه گردیده) وقت رخصت بقطب الدین خان اشاره رفت که اگر او را بر جادهٔ اطاعت و سداد ثابت قدم یابد واگذارد و الّا روانهٔ حضور نماید - و اگر در آمدن تعلل ورزد بسزا رساند - چون قطب الدین خان بدان دیار رسید از طرز سلوک و معاش او نیز بدمظنه گشته هرچند نزد خود طلبداشت شیر افگن خان (که از نوشتهٔ وکیل بر سرگذشت آگهي یافته بود) عذرهای دور از کار پیش آورد - قطب الدین خان بر سبیل ایلغار متوجه بردوان شد - و شیخ غیاثا خواهرزادهٔ خود را پیشتر فرستاد که ما فی الضمیر او دریابد و بگوید که ما بتحصیل پیشکش زمینداران این ضلع آمده‌ایم - شما هم رفیق باشید - غیاثا چندان لابگي و چاپلوسي نمود که شیر افگن خان را یقین شد که غدرے درمیان نیست - جریده برسم استقبال راهي گشت - چون از آمدنش قطب الدین خان مطلع شد به جماعه داران معتبر گفت که هرگاه من تازیانه بردارم شما او را از هم بگذرانید - شیر افگن خان با دو کس آمده بتواضع ملاقات نمود - مردم از اطراف هجوم کردند - او گفت که این چه روش توزک است - قطب الدین خان مردم را مانع گشته تنها با او چند قدمے

---

(۲) نسخهٔ [ج] مهرالنسا بیگم *

همراه شده گرم سخن گردید - شیر افگن خان از چهرهٔ حال نقش غدرے استنباط نموده پیشدستي نمود - گویند قطب الدین خان ازین ملافات بوضع آدمیانهٔ او ارادهٔ غدر از خاطر برآورده بود - چون دست بمنع هجوم برداشت آنها اشارهٔ معین پنداشته گرم و گیرا شدند - ناچار شیر افگن خان شمشیرے (۲) کشیده بر شکم قطب الدین خان (که بسیار موطوي بود) چنان زد که امعا و احشا بیرون افتاد - قطب الدین خان بهر در دست شکم را گرفته باواز بلند گفت که این حرام نمک را نگذارند که بدر رود - ابیه خان کشمیري (که از عمدها بود و از شجاعت و جلادت بهرهٔ تمام داشت) اسپ برانگیخته زخم شمشیر بر فرق او زد - شیر افگن خان شمشیرے (۳) بسختي به ابیه خان زده کارش تمام ساخت - درینولا ملازمان قطب الدین خان از هر جانب غلو کرده بتیغ انتقام در گذرانیدند - قطب الدین خان اسپ سواره چندان ایستاد که خبر کشته شدن او رسید - احوالش متغیر شد - و غیاثا را بضبط اموال و آوردن قبائل او ببرودان رخصت کرد - و خود پالکي سواره روانه گردید - لختے راه نوردیده بود که درگذشت - نعش او را به فتحپور سیکري نقل کردند

در سنه (۱۰۱۶) یکهزار و شانزده هجري سال دوم جهانگیري این سانحه واقع شد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] شمشیره　(۳) نسخهٔ [ا] سیخکي

قليج خان اندجاني

از طائفهٔ جانی قرباني ست - آبا عن جدٍّ در خدمت سلاطین چغتا صاحب نسبت بود - خصوص جدش نزد سلطان حسین میرزای بایقرا رتبهٔ عمده داشت - و او در خدمت عمر شیخ آشیاني بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - عمر شیخ آشیاني در سال هفدهم سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد بتسخیر قلعهٔ اهني (۲) بنیاد سورت توجه صرف نمود - [این قلعه بر ساحل دریای تبتي ست قریب بدریای شور - دو طرف آن آب محیط گشته و از دو جانب دیگر خندقي عمیق بآب رسیده - صفر آقا مخاطب بخداوند خان غلام ترک سلطان محمود گجراتي در سنه (۹۴۷) نهصد و چهل و هفت بنا نمود * ع *

* سد بود بر سینه و جان فرنگي این بنای *

تاریخ است -] عمر شیخ آشیاني در محاصرهٔ یکماه و هفده روز بدست آورد - و قلیج خان بحراست و صیانت آن دژ عالي اساس نامزد گردید - و در انجام سال بیست و سیوم از حضور بصوبهٔ گجرات دستوري یافت که بیاوری کارپردازان آن ناحیه همت گماشته بآبادی اقطاع خود بیفزاید - و در سال (۳) بیست و پنجم پس از کشته شدن شاه منصور دیوان انتظام مهم وزارت بدو مفوض گشت - و در سال بیست و هشتم (چون شورش

(۲) نسخهٔ [ج] آهدین بنیاد (۳) نسخهٔ [ج] در سال

سلطان مظفر گجراتي در ديار گجرات برخاست - و شكست فاحش بر شهاب الدين احمد خان و اعتماد خان افتاد) از پيشگاه خلافت ميرزا خان و قليچ خان تعين گشتند بقرار آن كه نخستين از راه راست رفته بمالش فتنه پردازان پردازد - و درمين تيرخاران مالوه را گرفته درآن مملكت فسيحه درآيد - چنانچه قليچ خان مدتها در بندوبست آن الكهٔ وسيع بسر برد - و در سال سي و چهارم سركار سنبهل بجاگير او مقرر گشت - و هنگام نهضت كشمير بهمراهي راجه بهگونت داس و راجه تودرمل دستوري افاست دار السلطنة لاهور يافت كه باستصواب همديگر مهمات ملكي سرانجام دهند - و پس از درگذشتن راجه تودرمل مدتے بسرانجام ديواني علم استقلال مي افراشت - و در سال سي و نهم سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري (كه قاسم خان مرزبان كابل كشته گرديد) قليچ خان بايالت آن ملك سر برافراخت - و چون روشانيان از ممر كشته شدن صوبه دار سرتابي پيش گرفته بودند قليچ خان به تيراه در آمد - اما از كم آزرگي زود بكابل برگرديد - و ازين جهت (كه زابلي ملك را بشايستگي روبراه نكرد) معزول شد - و در سال چهل و دوم سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج شاهزاده سلطان دانيال را بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار برنواخته باقطاع صوبهٔ الهآباد رخصت كردند - قليچ خان (كه دخت

او بشرف ازدواج شاهزاده سعادت افروخت) بمنصب چهار هزار و پانصدي سر برافراخته بالتاليقي شاهزاده چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال چهل و سيوم از خدمت شاهزاده سرگران شده بحضور رسيد *

و در سال چهل و چهارم چون رايات پادشاهي بعزيمت خانديس باهتزاز آمد پاسباني دار الخلافة آگره بدو تفويض يافت - و پس از مراجعت عرش آشياني از آسير سال چهل و ششم (چون در پنجاب بزرگ اميرے نبود) قليچ خان بدارائي آن ديار رخصت يافت - او مرزباني کابل نيز درخواست - پذيرفته آمد - و در سر آغاز جلوس جهانگيري بصوبه‌داري گجرات مامور گشت - و در سال دوم سنه (۱۰۱۶) هزار و شانزده باز بصوبه داري پنجاب اختصاص گرفت - و در سال ششم چون لاهور بتيول مرتضي خان شيخ فريد قرار يافت قليچ خان بحضور رسيد - و از تغير خاندوران بنظم کابل و استيصال احداد روشاني و ضبط افغانستان تعين گرديد - سنه فوتش از تعداد حروف اَلْمَوْتُ جِسْرٌ يُوْصِلُ الْحَبِيْبَ اِلَى الْحَبِيْبِ ظاهر مي شود - قليچ خان صلاح و تقوى بسيار داشت و در تسنن متعصب بود - و هميشه بدرس علوم و افادهٔ طلاب اشتغال مي‌نمود - گويند در صوبه داري لاهور يکپاس بدرس فقه و تفسير و حديث در مدرسه قيام مي‌ورزيد - و باقصى غايت در

ترویج علوم شریفه می‌کوشید - مردم آنجا بامید روشناسی و انجاح مطالب غاوی تام بتحصیل علم کردند - قلیچ خان طبع موزون داشت - الفتی تخلص می‌کرد - این رباعی ازوست

* رباعی *

* عاشق هوس وصال در سر دارد *

* صوفی زرقی ز خرقه در بر دارد *

* من بندهٔ آنکسم که فارغ ز همه *

* دائم دل گرم دیـــدهٔ تر دارد * (۲)

گویند آخرها (که حسب الطلب عرش آشیانی در شش روز از لاهور باگره رسید) دران هنگام ابتدای پیش‌آمد خواجه ابوالحسن تربتی بود - روزے خواجه عرض کرد که دامن جامهٔ حضرت از دو سر یصاف می‌شود و دامن جامهٔ من از یکے و چه قدر کشاد و کلان است - قلیچ خان گفت خواجه زیر دامن تو چند کل و کور اند و زیر دامن حضرت عالمے ست - دامن دولت ایشان کشاد باد - سهل کفایتے ست *

در ذخیرة الخوانین آورده که از محمد سعید پسر میرم قلیچ برادر زادهٔ قلیچ خان (که در صدق و صلاح و راستی و درستی بے‌همتای روزگار بود - و از قصوی اتقا و غایت اهتمام بترویج دین متین مجتهد وقتش می شمردند) شنیدم که

---

(۲) نسخهٔ [ج] و دیدهٔ تر *

میگفت در سال هزارم (که جونپور در جاگیر قلیچ خان مقرر شد) خان مذکور عمارتے طرح انداخت - اتفاقاً در حفر بنیاد کاسهٔ گنبذے از کچ ظاهر شد - بحضور من قلیچ خان تا ده روز از صبح تا شام با جمیع اشراف و اعیان آن باده درانجا مي‌گذرانید تا گنبذ درست نمایان گردید - قفل یک مني (که بر دروازهٔ آهنی او زده بودند) قلیچ خان شکسته با جم غفیر بگنبذ در آمد - شخصے چال ریش گذم گون مستقبل قبله بطور جوگیان آسن زده نشسته - از صداي فتح الباب و شور مردم سر برداشته بزبان هندي پرسید - که اوتار راجه رامچند شد - گفتند شد - گفت سیتا را (که راون برده) بدست رامچند افتاد - گفتند افتاد - گفت اوتار کشن در متهرا واقع شد - گفتند چهار هزار سال است که آمد و گذشت - گفت ظهور محمد خاتم انبیا در عرب شد - گفتند هزار سال است که از عالم رحلت کرده و بدین او جمیع ادیان باطل گشته گفت آب گنگ جاري ست - گفتند آبروبخش عالم است گفت مرا برآرید - قلیچ خان هفت خرگاه متصل هم برپا کرد و هر روز در یکے نقل مکان مي‌نمود - روز هشتم بیرون بر آمد - بروش اهل اسلام نماز مي‌گذارد - و در خواب و خور برنگ مردم دیگر بود - شش ماه زیست - تکلم با کسے نکرد - اگرچه در قدرت آباد الهي امثال این حکایات و زیاده بران مستبعد

نیست - بلکه او سبحانه بر ایقاع نوادر قادر است اما این نقل نه از محالات عادي ست که کسے آن را نسبت بقدرت دهد بل از ممتنعات عقلي ست - اما چون زادي خالي از وثوق نبود ثبت افتاد - قلیچ خان صاحب قبیله بود - اکثرے بمرتبهٔ امارت رسیدند - از پسرانش میرزا سیف الله و میرزا چین قلیچ در عهد عرش آشیاني بمناصب مناسب امتیاز داشتند احوال میرزا چین قلیچ علیحده بقلم آمد *

* قاسم خان میر ابو القاسم نمکین *

از سادات حسینی هرویست - ابتدا نوکر میرزا محمد حکیم بود - بیاوری طالع در ملازمان عرش آشیاني انسلاک گرفت - چون در بهیره و خوشاب جاگیر یافت بنابر قرب نمکسار رکابي و پیاله از نمک طیار کرده پیشکش فرستاد - به نمکین ملقب گردید - [نمکسار کوهے ست بدرازی بیست کروه مضاف صوبهٔ پنجاب در درآبهٔ سنده ساگر (که مابین بهت و سنده بدین نام موسوم است) - ازان پارچهاے نمک بریده جدا سازند و برداشته بکنار آرند - و آنچه حاصل شود سه حصه از کنندگان و یک حصه دستمزد برآرندگان - سوداگر از نیم دام تا دو دام مني خریده بدور دستها برد - و در هفده من یک روپیه بسرکار دهد -] هنر پیشگان ازان سنگ طبق و سرپوش و اقسام ظروف بر تراشند - میر در پیشگاه اکبري قرب و منزلتے داشت (۲) - در جنگ داؤد

(۲) نسخهٔ] - [داشتے *

خان کوراني زنجير طلاي فيل از خانه‌اش برآمد - در رتبهٔ انحطاطي واقع شد *

سال سي و دوم (که افغانان سواد و بحور و تيراه با اهل و عيال خود بحضور آمدند عرش آشياني مير را کروري و فوجدار آنجا کرده نصف سرداران (۲) آن قوم را در رکاب نگاهداشته ديگران را بهمواهي مير رخصت فرمود - تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسيده - سال چهل و سيوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت بحکومت بهکر سر برافراخته دستوري تعلقه يافت - مسجد عالي قصبهٔ سکهر (۳) اساس گذاشتهٔ اوست - چون با رعايا و سکنهٔ آنجا بدسلوکي و ناهنجاري پيش گرفت باستغاثهٔ آنها معزول گرديد - گويند چون بحضور رسيد ستم کشان بقاضي عبدالحي قاضي اردو بيداد بردند - او طلب عدالتخانه نمود - مير حاضر نشد - قاضي بعرش آشياني وا نمود که مير اطاعت حکم شرع و فرمان‌برداري حضرت نکرد - حکم شد که بپاي فيل بسته تشهير نمايند - مير آگهي يافته باستصواب شيخ معروف صدر بهکر (که حاضر بود) جميع داد خواهان را بزر راضي ساخته همان روز زرانهٔ بهکر نمود - و پگاه بدربار شتافته بعرض رسانيد که قاضي خلاف واقع ظاهر کرد - نه کسے از مردم بهکر فرياديست و نه مرا بعدالتخانه طلب کرده اند - چون از قاضي استفسار شد او هرچند باحضار

(۲) نسخهٔ [ا] سروران - (۳) نسخهٔ [چ] سکهرا *

ستم رسیدگان دست و پائے زد کسے پیدا نگشت - ازان روز قرار یافت که قاضي چهرهٔ مستغیث نوشته به پیشگاه پادشاهي ایستاده نماید - و پس ازان میر باضافهٔ منصب و خطاب خاني سرفرازي یافته به تیولداری گجرات مامور شد *

چون سال اول جهانگیري سلطان خسرو بغي ورزیده از شیخ فرید بخاري شکست خورد بحال تباه سرگردان بادیهٔ حیرت و هیمان شد که بکدام جانب رخت ادبار کشد - جمعے از افغانان (که رفیق طریق عصیان شده بودند) گفتند که از ولایت میان دوآب تاخت و تاراج کنان سرے بدارالخلافة باید کشید اگر کارے از پیش رفت بهتر والّا بدیار شرقیه باید شتافت که ملکے وسیع است - حسن بیگ بدخشي گفت که این کنکاش غلط است - شما را بجانب کابل باید رفت - چون خسرو عنان اختیار بدست او داده بود صوابدید او مرجح پنداشته یکران عزیمت بدان طرف راند - ازانجا (که فرامین به ممالک رفته بود که تیولداران و کروریان از حدود متعلقهٔ خویش خبردار باشند - هرجا او ظاهر شود درگرفتن او سعي بکار برند - لاجرم در گذرها احتیاط بسیار میشد - خسرو با حسن بیگ و چند کس دیگر خواست از دریای چناب بگذرد - بگذر سودهره (٢) رفته وقت شب بتفحص کشتي

---

(٢) در بعضے [نسخه] سرودهیره

مي‌گشت - یک کشتي بے ملاح بدست افتاد - ناگاه کشتی دیگر بر هیمه و کاه هم رسید - حسن بیگ ملاحان آن کشتي را خواست بزور کشیده بر کشتی خالي آورد - شور و غوغا بر خاست - چودهری سودهره مطلع شده بکنار آب رفت - و ملاحان را از گذرانیدن مانع آمد تا آنکه سپیدهٔ صبح دمید - میر ابوالقاسم نمکین از گجرات با منصبداراني (که درانحدود بودند) رفته آن غریق بحر بے راهه روي را بقصبه آورده نظربند نمود - و این حسن خدمت در پیشگاه خلافت باعث مجری گشته از اصل و اضافه به منصب سه هزاري ترقي نمود - و بار دیگر بایالت بهکر نامزد شد - میر آنرا وطن قرار داده بر کوهچهٔ (که مشرف قلعهٔ بهکر است جنوب رویه جانب قصبهٔ لوهري متصل دریای پنجاب مشهور به چهارماتري گور خانهٔ خود ساخته صفهٔ صفا نام گذاشت - (در شبهاي ماهتاب بے نظیر عالم است) و همانجا مدفون گشت - گویند اشتها بسیار داشت (هزار انبه و هزار سیب شکري و دو خربزهٔ یک یک منی مي‌خورد - کثیرالاولاد بود - بیست و دو پسر داشت - ازان جمله میر ابوالبقای امیر خان جدا مذکور گشته - و میرزا کشمیري در فترات سلطان خسرو آلت رجولیت او را حسب الحکم بریدند - و میرزا حسام الدین

---

(۲) نسخهٔ [ب] واین خدمت ۰

ترقي کرده در جواني در گذشت - و ميرزا يدالله منصب نداشت - نوکر خانجهان لودي بود *

* قاسم خان *

پسر مير مراد جويني ست - در سوالف ايام جوين داخل ولايت بيهق بود (که بلدهٔ آن سبزوار است) و اکنون الکهٔ ايست سر خود بکثرت اشجار و انهار ممتاز - و مردم نيک ازانجا بسيار بر خاسته اند - مثل شيخ سعدالدين حموي و امام الحرمين ابو المعالي و خواجه شمس الدين صاحب ديوان - مير مراد نيز از اکابر سادات آنجا است - در دکن بسيار مانده بدکني شهرت گرفت - بمزيت شجاعت و پردلي امتياز داشته - در فنون تير اندازي او را صاحب قبضه مي‌دانستند (۲) - عرش آشياني بجهت تعليم سلطان خرم مقرر فرمود - سال چهل و ششم اکبري در بخشيگري لاهور در گذشت *

قاسم خان شعر را متين مي‌گفت - و عبارت مربوط مي‌نوشت - ابتدا در بنگاله در صوبه داري اسلام خان چشتي داروغي خزانچي آنصوبه بود (۳) - اسلام خان در تربيت او و برادرش هاشم خان توجه تام مبذول داشته - بيمن دستگيري امير کريم الشيم رشدے بهم رسانيد - پس ازان که منيجه (۴) بيگم

(۲) نسخهٔ [ب] ميداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] شد (۴) نسخهٔ [ب ج] مينجه بيگ

همشیرهٔ نور جهان بار منسوب شد ترقي کرده بوالا پایه امارت بر آمد - و صاحب طبل و علم گردید - ظرفای دربار قاسم خان منیجه مي‌گفتند - در خدمت جنت مکاني طرف مصاحبت نیز پیدا کرد - روزے پادشاه آب خاصه طلبید بسکه پیالهٔ گلي نازک بود - تاب حرکت آب نیاورده (۳) شکست - بادشاه بقاسم خان نگاهے کرده فرمود　　* ع *

* کاسه نازک بود آب آزام نتوانست کرد *

او فوراً پیش مصرع رساند　　* ع *

* دید حالم را و چشمش ضبط اشک خود نکرد *

در اواخر عهد آن پادشاه عالیجاه بنظم صوبهٔ آگره و صیانت قلعه و خزاین آنجا مي‌پرداخت - هنگامے [که جنت مکاني شنقار شد و شاهجهان براي جلوس از جنیر دکن عازم دار الخلافة گشت و ساحت باغ دهره (که بانتساب نور الدین محمد جهانگیر بنور منزل موسوم است) مخیم اقبال گردید] قاسم خان احراز ملازمت نموده مطرح عنایات پادشاهي شد - و در سال اول بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار اختصاص یافته از تغیر فدائي خان بنظم صوبهٔ بنگاله سر افتخار بر افراخت - اعلی حضرت قبل از جلوس بدان دیار نهضت فرموده از شقاوت پژوهی فرنگیان بندر هوگلي آگهي یافته بود که پرگنات

---

(۳) نسخهٔ [ج] نیاورد و شکست *

اطراف را اجاره گرفته رعایای آن موضع را بعنف و ستم و جمعے را بتطمیع نصرانی ساخته بفرنگ می‌فرستند - بلکه در پرگنات غیر اجاره نیز این عمل شنیع می‌نمایند [و آن بندرے است نو احداث - خورے از دریای شور جدا شده قریب بیست کروه بواج محل آمده - و آب گنگ از راج محل پیش گذشته بآن می پیوندد - و از مکان اتصال جانب راست بمسافت ربع کروه بر کنار خلیج گنگ بندر سانگانون واقع است - در زمان سلاطین سابق بنگاله جمعے از سوداگران فرنگ (که سکان سرندیپ بودند) بدانجا آمد و شد داشته بیک کروهی بندر مذکور بر کنار خور بجهانهٔ آن (که جائے جهت بیع و شرا ضرور است) بدستور بنگالیان خانهٔ چند ساختند - و بمرور ایام از بے پروائی حکام آن ولایت فرنگی بسیار فراهم آمده معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - یک جانب دریای شور و سه طرف دیگر را خندق کنده آب خور انداختند و بتوپ و تفنگ استحکام داده به بندر هوگلي نامزد کردند - و آمد و شد جهازات فرنگ بدانجا قرار یافت - و بندر سانگانون رو بکساد نهاد] لهذا وقت رخصت بقاسم خان اشاره رفت که از دیرباز هدم معابد ضلالت معاهد نصارای این بندر مکنون ضمیر است - پس از نظم مهام ضروریهٔ آن صوبه در بر افکندن بنیان این طائفهٔ قباه کیش مساعی جمیله بکار برد - . قاسم خان در سال چهارم عنایت الله

پسر خود را با الله یار خان (که در حقیقت سردار او بود)
و جمعے از منصبداران بدان صوب رخصت نمود - مبادا (۲) آن
گروه خبر یافته و بکشتي در آمده ازین مهلکه بدر زنند - شهرت
داد که بتاخت و تاراج هجلي میروند - و برخے را با نواره
تعین کرد که سر راه آنها را به بندند - فرستادها یک دفعه
ببلغار شتافته هوگلي را محاصره نمودند - و قریب (۳) سه و نیم
ماه کشید - فرنگیان گاهے بجنگ و جدال میپرداختند و گاهے
بانتظار کمک فرنگ در صلح زده بلیت و لعل مي‌گذرانیدند -
مجاهدان در پیش خندق کلیسیا (۴) (که عرض و عمق کم داشته)
چرها زده آب دزدیدند - و نقب ببارت انپاشته آتش زدند -
آن عمارت با بسیارے از ضلالت کیشان بآسمان پرید - بهادران
یورش نموده (۵) مفتوح ساختند - از آغاز تا انجام ده هزار مرد
و زن فرنگي بتقل رسید - و چهار هزار و چهار صد کس اسیر
گردید - و قریب ده هزار (۶) کس از رعایا (که در قید آنها بودند)
رهائي یافتند - و هزار (۷) کس از اهل اسلام بدرجهٔ شهادت رسیدند -
و پس ازین فتح سه روز گذشته بود که قاسم خان در سنه

(۱۰۴۱) یکهزار و چهل و یک هجري باجل طبیعي بساط

---

(۲) نسخهٔ (ب) که مبادا بران گروه - (۳) نسخهٔ [ج] قریب سه و نیم ماه
(۴) نسخهٔ [ب] کلیان - (۵) نسخهٔ [ج] دو هزار - (۶) نسخهٔ [ج]
ده هزار از رعایا - (۷) نسخهٔ [ب] رسید *

هستي در نوردید - صاحب دیوان و منشآت است - کریم الطبع و شعرا دوست بود - این دو بیت مشهور ازوست * قطعه *

* بعد ازین در عوض اشک دل آید بیرون *
* آب چون کم شود از چشمه گل آید بیرون *
* عشقت آمد پی دل بردن و در سینه نیافت *
* دزد از خانهٔ مفلس خجل آید بیرون *

مسجد جامع آگره در بازار اتکه خان بنامي آن مرحوم است *

* قبچاق خان امان بیگ شقاول *

ریش سفید الوس قبچاق حوالی بلخ بوده - چون سال بیستم شاهجهاني آن بلده مضرب عساکر هندوستان گردید و والی آنجا نذر محمد خان از کم فکري و کوتاه نظري (۲) توهم بخود راه داده آوارگی دشت غربت برگزید مشار الیه ازو جدا شده میان چیچکتو (۳) و ماروچاق رحل اقامت انداخته روزگار مي‌گذرانید - بهادر خان روهیله و اصالت خان میر بخشي (که کارفرمائی آن ناحیه از پیشگاه سلطنت براي وزین آنها تفویض یافته بود) بارشاد پادشاهي استمالت نامهٔ بمشار الیه فرستاده در اختیار دولت خواهي ترغیب نمودند - او به اقتضاي درست اندیشي و سعادت منشي پذیرای انقیاد گردیده خود را ببلخ رسانید - کارپردازان بعطاي شصت هزار شاهي از سرکار

(۲) نسخهٔ [ب] کوتاه اندیشي * (۳) نسخهٔ [ج] چیچکتو و ماردچا

والا و تجویز منصب دو هزاری هزار سوار خوشدل و خورسند ساختند - مومی الیه متعلقان را در باغ گذاشته برخصت سرداران بصوب گذروان شتافت (۲) - تا اویماق خود را فراهم آورده بعضے احشام دیگر را (که سر بفساد برداشته اند) امیدوار عواطف خسرواني نموده با خود متفق گرداند - از حضور نیز بنوازش منصب تجویزي مورد التفات گشته خطاب قبچاق خاني ضمیمهٔ آن گردید - و لختے از محال جیجکتو و میمنه و غرجستان و گذروان و خاریاب (۳) و خیراب در تیول او تن شد - پس ازان (که ولایات بلخ و بدخشان بنذر محمد خان وا گذاشتند) رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود براه درساج (که از توابع گذروان است) روانهٔ هندوستان شد - او با خان مذکور پیوسته براه یکه اولنگ چون چند منزلے نوردید کدخدایان اویماق او از عقب رسیده ظاهر ساختند که ما همه دل از اوزبکیه برداشته کمر همت بهوا خواهي و خدمت گذاري این دولت بسته‌ایم - اما چندے توقف بجهت سامان سفر ضرور است - چون بر رستم خان ظاهر شد که الوس خان مذکور را سامان آن نیست که در زمستان همراهي نماید و توقف او تا اوائل بهار لازم است پنجهزار روپیه بطریق مدد خرچ از سرکار والا بوی داده مرخص ساخت - او زمستان را در چارجد که بحدود قندهار

---

(۲) نسخهٔ [ا] سروران ٠ (۳) نسخهٔ [ج] فاریاب و چتراب -

پیوسته است گذرانیده بعد از انقضای آن در سال بیست و دوم براه خواجه اوجین (۲) بقندهار رسید - و از بارگاه خلافت بارسال منشور طاب و انعام پنجاه هزار روپیه نقد از خزانهٔ قندهار مفتخر و مباهي گردید - چون دران ایام خبر آمدن شاه عباس ثاني بر سر قندهار محقق بود او از کارطلبي بقلعه‌دار ظاهر ساخت که تا انجام این کار شریک ارلیای دولت قاهره باشم - او مغتنم دانسته بصد دل منت پذیر گردید - هنوز یک ماه نگذشته بود که شاه ایران بقندهار آمده محاصره نمود (۳) - از طرفین آتش قتال مشتعل گردید - تا آنکه شادي خان اوزبک (که از تعیناتیان قاعه بود و درین هنگامه محافظت دروازهٔ ویس قرن بعهده اش واگذاشته بودند) از غردلي و بیجگري با غنیم همداستان شده قبچاق خان را (که امارات اخلاص او پیدا بود و خواهش دریافت سعادت آستان بوس پادشاهي بسیار داشت (۴)) از راه برد - اگرچه بطیب خاطر دل نهاد این کار نکوهیده نبود - اما رفقای او (که عیال همراه داشتند) از بیم تلف مال و جان و ناموس اظهار آسیمه سري نموده او را بوضع او نگذاشتند - ناگزیر بآن نمک‌حرام اتفاق نمود - چنانچه در احوال شادیخان رتمزدهٔ خامهٔ سوانح طراز شده که دروازهٔ ویس قرن را

---

(۲) نسخهٔ [ج] اوچین * (۳) نسخهٔ [ا ب] و از طرفین - (۴) نسخهٔ [ب ج] امارت *

بقزلباش باز گذاشته با قبچاق خان نزد شاه ایران رفته ملازمت نمود - چون وی باز گشت بهندوستان نداشت همانجا ماند - مآل حال او معلوم نیست که بکجا انجامید *

قزلباش خان افشار

پور طهماسپ بیگ بن قادر آقاست که چندے وکالت شاه اسمعیل صفوي دارای ایران داشت - او براه دریا عزیمت هندوستان نموده وارد بیجاپور گردید - ابراهیم عادل خان او را باعتماد خان مخاطب گردانیده سردار فوج ساخت - سال پنجم جلوس فردوس آشیاني دولت ملازمت دریافته بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب قزلباش خان و انعام بیست هزار روپیه نقد سرعزت بر افراخت - و سال ششم همراه شاهزاده شجاع بتسخیر پرندا مضاف دکن دستوري پذیرفت - و پس از وصول بنواحی برهانپور (چون شاهزاده خانزمان را بطریق منقلا روانه ساخته خود نیز نهضت بسمت مقصود نمود) او را با هزار سوار در شاه گذهه بنابر حفاظت راه گذاشت - و پس ازان (که سال نهم ملک دکن مضرب خیام خسروي شد و سه فوج بسرکردگی سه عمده بنابر گوشمال ساهو بهونسله و تخریب ملک عادلخانیه تعین یافت) او از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سر مباهات افراشته به همراهی خاندوران مخصوص گشت - و سال دهم از اصل

و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار کام دل برگرفته به نهانه داری پانهري مضاف برار افتخار پذیرفت - و سال سیزدهم باضافهٔ هزار سوار و حراست قلعهٔ احمدنگر از تغیر سید مرتضی خان اختصاص گرفت - و سال پانزهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و سال هجدهم بالتماس خان دوران پانصد سوار از تابینان او در اسپه سه اسپه مقرر شد - و سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در احمدنگر لباس زندگي را برکند - صاحب صلابت ظاهري بود - با ستوده منشي و نیکو باطني از رسائی دانش بامور دنیا بسیار میرسید - بے رهنمونی دیگرے کارها را حسن انجام میداد - در اوضاع معاش تکلف بکار مي‌برد - وفور طعام بسیار داشت - بیشتر نوکرانش اهل ایران بودند - همه بیش‌قرار - ازینجهت مداخلش بخرج او وفا نمي‌کرد - مدیون مي‌بود - پس از فوت او خلف ارشدش ایرج خان دوش ذمهٔ پدر را از گرانبار قرض سبک گردانید - پسر کلانش میرزا نجف علي ولایت زا بود - تازه از ایران رسیده - چون پدر در گذشت از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات و سوار و فوجداری بالاپور برار سر برافراخت و در سال بیست و دهم در قلعه داری ظفرنگر بالاگهات برار ایام زندگاني بانجام رسانید - و ایرج خان (که سرآمد اخلاف قزلباش خان است) با چهار برادر دیگر هندوستان زا اند - از

یک بطن خان مذکور - پس از فوت پدر بمنصب هزار و پانصدي ذات و خطاب خاني سر برافراخته بحفاظت احمد نگر بجای پدر مقرر گشت - و میرزا رستم بفوجداری سنکمنیر (۲) فائز شد - در عهد عالمگیري بخطاب غضنفر خان سرفراز شد - و میرزا بهرام بتهانه داری دیولگانون مضاف بالاگهات برار مقرر بود - بیمن رفاقت عالمگیري بخطاب پدر سر برافراخت - دیگر میرزا هاشم که از علم و حسن خط بهره داشت - و دیگر محمد رضا است که خرد سال بود - و از خویشان قزلباش خان یکی میرزا سکندر بیگ است ولد سلطان بایسنقر (که پسر عم خان مذکور میشد) - از جانب شاه عباس صفوي قلعه دار مقازیرو بود (که در سرحد ایران واقع شده) - در عهد شاه صفي بساخت با رومیان تهمت زده گردید - و لاحق خونش ریخته شد - پسر کلانش (که باسیری روم رفته بود) در سلک ملازمان خوندکار منسلک گشت - و سکندر بیگ بدیار دکن افتاده بمنصب پادشاهي رسید - دیگرے مرزا ویس بیگ است که در تعیناتیان دکن منتظم بود - چون این خانواده مدتها در دیار دکن صاحب نام و نشان بوده اند لختے حالات بجای خویش نیز تحریر یافته *

---

(۲) نسخهٔ [ب] سنکمیزه *

* قزاق خان باقي بيگ اوزبک *

برادر خسرو ولي اوزبک است که از امرای جهانگيري بود - چون او در مهم رانا باجل طبيعي در گذشت باقي بيگ ترک نوکري و منصب نموده عزيمت حجاز وجه همت ساخت - جنت مکاني بر منصب و اعتبارش افزوده بالطاف پادشاهانه ازان غم و اندوه برآورد - و مدتها در تيولداري جالور گذرانيد - و دران ناحيه بمردانگي و جرأت نام برآورد - و در آبادکاري و عمل گذاري صاحب سليقه بود - در سال نهم شاه جهاني بهمراهي خان دوران بهادر در تعاقب جهجار سنگهه (۲) بنديله نيکو پرستاريها بتقديم رسانيد - و از پيشگاه خلافت و جهانباني بخطاب قزاق خان و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات هشتصد سوار نوازش يافت - و پستر بفوجداري سيوستان شتافته درانجا با قوم هيمچه وغيره سرکشان (۳) آويزشهاي شگرف و نبردهاي سترگ نموده دران سرزمين علم تسلط و استيلا برافراشت - و بمنصب دو هزاري دو هزار سوار رسيد - و در صاحب صوبگي محمد اورنگ زيب بهادر تعين گجرات گرديد - چون اخراجاتش بسيار افزوده بود و حاصل جاگير کمتر از دست سپاه تعبها کشيد - و در حکومت اسلام خان مشهدي تعين دکن شد - و به تهانه‌داري و

---

(۲) نسخهٔ [ب] جچهار - (۳) سمجه *

جاگیرداری پتهري مامور گشت - و آن پرگنه را از قرار واقع آباد ساخت - و بقدرے رفاه و آسودگي بحالش رو آورد - همواره آرزوی حج برگزاردے - در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۱) هزار و شصت و یکم هجري باجل موعود در گذشت - و در پتهري مدفون گشت - گویند بسیار خوش نقل بود و اهلیت و مروتے هم داشت - دو پسر خرد سال گذاشته - از سرکار پادشاهي یومیه بآنها مقرر شده بود - گویند والدهٔ او بسن صد و بیست سالگي ایستاده نماز مي‌خواند - و خوراکش یخني بود - بمرتبهٔ بپسر محبت داشت که هرگاه بدربار میرفت بے تاب و بے شعور مي‌گشت - پس از فوتش از سخت جاني چند سال دیگر زنده ماند *

قاضي محمد اسلم

از اولاد مولانا خواجه کوهي ست - مولدش بلدهٔ فاخرهٔ هرات و در دار الملک کابل توطن گزید - در مبادی سلطنت جنت مکاني بدار السلطنت لاهور آمده در خدمت شیخ بهلول (که از مشاهیر علمای آنجاست) تلمذ نمود - و پس از اکتساب علوم رسمي باکبرآباد رفته باریاب ملازمت جنت مکاني گردید - و نسبت قرابتے (که بمولانا میرکلان محدث داشت) مطرح عواطف خسرواني گشته بمنصب قضای کابل امتیاز یافت -

(۲) نسخهٔ [ب] در پتهري *

مولانای مذکور نواسهٔ مولانا خواجه کوهي ست - علم حدیث را از خدمت سید میرک شاه ولد میر جمال الدین محدث سند نمود - چون وارد هندوستان گشت عوش آشیاني را با او اعتقاد و اخلاص (۲) بهم رسید - بتعلیم جنت مکاني اختیار فرمود - و مردم بسیارے ازو علم حدیث فرا گرفتند - در آگره برحمت حق پیوست *

و چون قاضي محمد اسلم مدتها بخدمت مامورة قیام نمود و بتدین و تورع اشتهار یافت بطلب جهانگیري بحضور رسیده بقضای اردوی معلی مامور گشت - و اعلی حضرت پس از جلوس خویش آن کار عظیم القدر را برو بحال داشته از کمال الطاف بمنصب هزاري برنواخت - و در سال شانزدهم او را بزر کشیده ششهزار و پانصد روپیه همسنگش بوي مرحمت گردید - و او قریب سي سال بدین امر پرداخت - و در سال بیست و چهارم سنه (۱۰۶۰) هزار و شصت هجري روزے در اثنای گذشتن اسبان معتاد از نظر پادشاهي رایضي اسب بجولان در آورد - چون بقاضي نزدیک رسید از استیلاي واهمه پایش بدر رفت و بر زمین افتاد - چنانچه قریب چهار ماه صاحب فراش بود - پس ازان (که آزارش تخفیف یافت از

(۲) نسخهٔ [ب] اخلاص - (۳) نسخهٔ [ج] قاضي اسلم و نسخهٔ [ب] قاضي محمود سلیم *

پیشگاه خلافت برفتن مکه و بردن متاع باب عرب و قسمت آن در حرمین شریفین مکلف گردید - توفیق احراز این سعادت نیافت و بعد از لنگ تمسک جسته التماس رخصت کابل نمود - دستوري یافت - و سیورغال کابل و جز آن (که زیاده بر ده هزار روپیه حاصل دارد و باوجود منصب بطریق انعام داشت) بدستور سابق بروی مسلم ماند - و درانجا در آغاز سنه

(۱۰۶۱) هزار و شصت و یک در گذشت *

گویند در مذهب خود سخت تعصب و تصلب داشت (۲) چنین شهرت دارد که او در کابل نسخهٔ کلیني را (که از کتب اربعهٔ حدیث مذهب امامیه است در آتش انداخته‌بود - خلف ارشد او میر محمد زاهد - مشهور است که در اکثر علوم سیما در کلام و حکمت از همسران گذرانیده سرآمد علمای وقت گردید - حواشي مفیده بر شرح مواقف و دیگر کتب درسیه تحریر نموده - افکار صحیح و خیالات بلندش ازان نسخ بر اهل فطرت و ذکا ظاهر مي‌گردد - و بسیارے از طلبه بپیمانهٔ صحبت و تربیت او از حضیض شاگردي باوج استادي صعود نمودند - در سال بیست و هشتم شاهجهاني بخدمت واقعه نویسي کابل نوازش یافت - و در سال هشتم عالمگیري از انتقال قادر خان بخدمت احتساب اردوي پادشاهي امتیاز

(۲) نسخهٔ [ب] سخت تعصب بود و تصلب داشت *

اندوخت - و پس ازان بخدمت صدارت کابل (که وطن مالوف
ارست) مرخص گردید - پسرش محمد اسلم خان است که
پایهٔ دولت از پدر و جد برتر افراخته صاحب امارت گردید -
احوالش علیحده مرقوم خامهٔ اخبار طراز شده *

قلیچ خان تورانی

در عنفوان حال ملازم عبد الله خان زخمی و داخل
دنگل نشینان او بود - پس ازان ببیاوری طالع در ایام شاهزادگی
ملازم پادشاهزاده ولی عهد شاهجهان گردید - و هنگام انتهاض
الویهٔ شاهی بقصد بنگاله در مرز بوم تلنگانه برادر کلانش
(۲)
خان قاني بهادر (که در منصب و رتبه عمده تر ازو بود) در
جنگ میرزا محمد پسر افضل خان (که از رکاب شاهي جدائي
گزیده به بیجاپور میرفت) مراتب جانفشاني و جانستاني
(۳) (۴)
بجا آورد - و خود را با حریف بشهرستان عدم رسانید - قلیچ
خان در جمیع یساق و معارک متمسک فتراک دولت بود -
در سر آغاز جلوس بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار
سوار امتیاز یافت - و از تغیر مختار خان بصوبه داری دهلي
مامور گشت - و سال دوم بحکومت آله‌آباد رخصت
یافت - و در سال پنجم بنظم صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت -

---

(۲) نسخه [ج] مرز وبوم - (۳) نسخهٔ [ج] بجا آورده - (۴) نسخهٔ

چون در سال یازدهم علي مردان خان زیک با شاه ایران راه کور نمکي سپرده قلعهٔ قندهار را پیشکش اعلی حضرت نمود قلیچ خان از پیشگاه سلطنت بمنصب عمدهٔ پنجهزاري سر برافراخته بایالت آن الکهٔ سرحدي نامزد گردید - و مدتها (۲) برتق و فتق مهمات آن ولایت پرداخته نظم و نسق شایسته داد - و قلاع و حصون آن دیار را بدست آورده در قلع و قمع سرکشان و مخالفان دقیقهٔ فرونگذاشت *

آورده اند که چون قلیچ خان بعد از تسخیر زمین دار بتسخیر قلعهٔ بست توجه گماشت محراب خان (که از غلامان شاه و بجسارت و جلادت سرآمد آنها بود) لوازم قلعه داري کما ینبغي مرعي داشته بانداختن توپ و تفنگ و استعمال آلات آتشبازي مجال درنگ نمیداد قلیچ خان بزور بازوی پردلي و راد مردي یورش نموده پیش از همه (۳) خود بقلعه درآمد - و هر کس از قزلباش پای حمیت بجنگ افشرده بقتل رسید - محراب خان با معدودے بارک رفته متحصن گشت - و چون نقبها بشیرحاجي زده راهے پیدا شد محراب خان امان خواسته برآمد - قلیچ خان از مروت و مردمي برفق خواهش او رخصت ایران ارزاني داشت - و در سال سیزدهم (که ملک حمزه حاکم سیستان باغوا و اغرای عیدل

---

(۲) نسخهٔ [ج] مدتی - (۳) نسخهٔ [ب] جمعیت *

زمیندار قندهار جوق فرستاده ساحت آن دیار را غبار آسای شورش ساخت) تلیچ خان جمعی را تعین نمود که بتعاقب آنها شتافته بندے (که مدار آبادی ولایت سیستان بود) شکسته برگشتند - و عیدل را بچنگ آورده بیاسا رسانید - و (۳)

چون سال چهاردهم از قندهار بحضور رسید مجدداً حکومت ملتان یافت - و در سال هفدهم از تغیر سعید خان ظفر جنگ بصاحب صوبگی پنجاب چهرهٔ بلند رتبگی افروخت - و در مهم بلخ و بدخشان مصدر نیکو خدمتیها گشت - و چون شاهزاده مراد بخش بکابل برگشت حراست ولایت بدخشان بتجویز مدار المهامی سعدالله خان باو نامزد گردید - مکرر در تنبیه آلمانان تردد‌های نمایان بکار برد - و در سال بیست و سیوم بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بیساق قندهار تعین (۲)

شد - و باتفاق رستم خان دکنی در نبرد تزلباشیه از شجاعت و شهامت کارنامها بر عالمیان ظاهر ساخت - و از بارگاه خلافت از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنجهزار سوار دو اسپه سه اسپه و نظم دار الملک کابل لوای بلند نامی بر افراخت -

و در سال بیست و هفتم سنه (۱۰۶۴) یکهزار و شصت و چهار هجری در تیول خود بهره متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر بساط هستی در پیچید - پسر نداشت - خنجر خان دامادش را از اصل

---

(۲) نسخهٔ [ب] رسانیدند - (۳) نسخهٔ [ج] شده ۰

و اضافه بمنصب هزار و پانصدي ذات و سوار سرافراز ساختند - و ببازماندها درخور حال یومیه مقرر شد - گویند هزار سوار اوزبک قُمّ قرقره دار همیشه نوکرش بودے - و چنانچه نماز و روزه در لشکرش بسیار بود قمار و لواطت و شرب و زنا نیز بافراط - لولیها در اردوی او مدامي بودند - از لاهور تا ملتان سراها بنا کرد - و روضهٔ منورهٔ شیخ الاسلام شیخ بهاء الدین زکریا را (که بسیار تنگ بود) خانهای اطراف از مردم خریده جای وسیع و مطبوع ساخت - گویند در بیش منصبي و دولت همچنانچه باید ادب عبدالله خان را مراعات میکرد - و بے مد عرضداشت نمي‌نوشت *

قاسم خان

محمد قاسم نام نبیرهٔ قاسم خان میربحر است - او بمیر آبي مشهور و این بمیر آتشي معروف - پدرش هاشم خان نیز در زمان جنت مکاني صاحب صوبهٔ کشمیر بود - مشار الیه باعتبار خانه‌زادي بدولت روشناسی اعلی حضرت فایز گردید - و در سال هژدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری پانصد سوار و داروغگی توپخانه و کوتوالی اردوی پادشاهي چهرهٔ عزت برافروخت - و در یساق بلخ (که آثار کار طلبي از وجنات احوالش پرتو ظهور داد) بتجویز سعد الله خان بهمراهی رستم خان فیروز جنگ باندخود شتافت - و بتقدیم

خدمات سرگرمیها نموده بخطاب معتمد خان مخاطب شد - و چون بتقبیل آستان سلطنت ناصیهٔ بخت نور آگین ساخت در سال بیست و یکم بمنصب دو هزاری هزار سوار سرفرازي یافته آخته بیگي گردید - و در سال بیست و دوم باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاري و خطاب قاسم خاني بلند پایه گشت - و در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با توپخانهٔ رعب افزا بمحاصرهٔ قندهار نامزد گردید - و در سال بیست و پنجم باضافهٔ سواران منصب و عطای نقاره امتیاز گرفت - و در سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدي بمنصب چار هزاری دو هزار و پانصد سوار نوازش یافت - و در سال بیست و نهم بانتزاع قلعهٔ سانتور (که مرزبان سري‌نگر بتازگي بترمیم آن پرداخته و جمعی از اهل فساد درانجا نگاهداشته بنهب و غارت مواضع مضافات آن مي‌پرداخت) با چهار هزار سوار جلادت آثار تعین گشت - و بسرعت هرچه تمامتر خود را بدانجا رسانیده در صدد محاصره بود که مخانیل ثبات نورزیده بآسیمه سري خانها را آتش زده ره سپر فرار شدند - قاسم خان قلعه را خراب گردانیده رهگراے معاودت گشت *

چون در اواخر زمان فردوس آشیاني بالکلیه کارفرمائي و حکمرانی سلطنت بدارا شکوه باز گردید برادران دیگر را عذر خودسري بدست آمده هریکے بترویج امر خود پرداخت -

مراد بخش عجول از شتاب زدگي خود را تهمت زدهٔ سلطنت ساخته در گجرات سرپرآرائي فرمود - اعلی حضرت بتجویز دارا شکوه قاسم خان را در مبادی سي و دوم سنه (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري به منصب پنجهزاری پنج هزار سوار در اسپه سه اسپه و عطای یک لک روپیه نقد و صوبهداری احمدآباد گجرات برنواخته باتفاق مهاراجه جسونت (که در همان ایام بصوبه داری مالوه تعین شده بود) رخصت نمود - و قرار یافت که هر دو سردار در حوالی اوجین اقامت ورزیده بترهیب و اندرز (۲) مراد بخش پردازند - بر تقدیرے (که او بعذرهای نامسموع متمسک گشته بر وفق حکم حضور دست از گجرات برنداشته بتیولداری برار سر فرود نیارد و در مقام استبداد و سرکشي ایستد) خان مزبور بے اهمال و درنگ با مهاراجه بر سرش شتافته در اخراج او و استخلاص آن ولایت سعی موفور بجا آرد - و اگر مصلحت وقت اقتضا نماید کومکی مهاراجه بوده بهر مهمے (که رو دهد) قیام ورزد - پس از وصول بقرارگاه معهود و استماع رانده شدن مراد بخش از گجرات بصوبهٔ مالوه قاسم خان با مهاراجه بآهنگ محاربه براه بانس برله راهي گشت - چون سه کروه کهاچرود (۳) رسیدند شاهزاده از هژده کروهي راه

---

(۲) نسخهٔ [ج] ایذای - (۳) نسخهٔ [ج] کاچرو در رسید •

برگردانده در هفت کروهی اجین به برادر کلان خود محمد (۲) اورنگ زیب بهادر (که از دکن عازم حضور گشته) پیوست - مهاراجه ازین آگهي (که اصلا گمان آمدن محمد اورنگ زیب نداشت) بحیرت در شده ناچار صف آرائی بخود قرار داد - قاسم خان با ده هزار سوار بهراولي میدان رزم پیمود - و پس ازان (که کار کشش و کوشش بالا گرفت) جمعی از متهوران راجپوتیه یکبار جلو انداخته بجنگ و ستیز از توپخانهٔ عالمگیري گذشته بر هراولش تاختند - ازان جانب قول اول بهراول پیوسته با طرح و التمش حمله آور گشت - نبرد عظیم اتفاق افتاد - سرداران معتبر لشکر پادشاهي سر در جیب عدم کشیدند - راجه جسونت ننگ گریز بر خود پسندیده راه وطن پیش گرفت - قاسم خان و سایر سپاه برآوردن نقد حیات ازان مهلکه غنیمت شمرده بکام ناکامي (۳) راه فرار سپردند - و در نخستین جنگ دارا شکوه خان مذکور در فوج جرنغار او انتظام داشت *

و (چون بوارق فتح و فیروزي از پرچم لوای ظفرپیرای عالمگیري لمعان داد - و باغ نور منزل مطرح خیام ظفرارتسام گشت) قاسم خان بادراک ملازمت مباهات اندوخته از یاوری

---

(۲) نسخهٔ [ج] ببرادر کلان محمد اورنگ زیب - (۳) نسخهٔ [ج] بکام و ناکامي *

طالع مسعود بتیولداری سنبهل و مرادآباد [که محال عمده و زرطلب مفسد خیز است - و قبل ازین باقطاع رستم خان دکني (که درین جنگ نقد هستي درباخته) تعلق داشت] اختصاص گرفته بدان صوب رخصت یافت - در همان ایام سلیمان شکوه بکوهستان سري نگر در خزیده بود - خان مذکور مامور شد که آئین حزم و هوشیاري مرعي داشته اگر او سرے بیرون کوهسار کشد با فوجداران قریب مستعد گشته اورا بدست آورد - و در سال سیوم بنظم مهمات چکلهٔ متهرا تعین یافت - در اثنای ره نوردی مقصد سنه (۲) (۱۰۷۱) هزار و هفتاد و یکم هجري یکے از برادرانش (که مجهول شوریده دماغ بود - و همانا غبار نقاضے ازو در خاطر داشت) بجهالت ذاتي و نشهٔ جنون عارضي او را بزخم جمدهر از هم گذرانید - و آن بدکیش نیز بحکم پادشاهي بیاسا رسید *

قباد خان میر آخور

میر آخور نذر محمد خان والی بلخ و بدخشانست (۳) - و در اواخر دولت خاني بحراست و حکومت قلعهٔ غوري میپرداخت - (چون سال نوزدهم شاهجهاني شاهزاده مراد بخش بقصد تسخیر بدخشانات و بلخ از کابل رهگرای عزیمت گشته دران ولایت درآمد)

---

(۲) نسخهٔ [ج] یک - (۳) نسخه [ب] در اواخر *

قلیچ خان و خلیل‌الله خان را بگشایش قلعهٔ کهمرد (۲) و غوری (که پیوسته بحدود کابل است) تعین فرمود - مشار الیهما جمعی را پیش از خود بر سر غوری فرستادند - قباد این مردم را فوجی از هزارجات دانسته با سیصد سوار از قلعه برآمده صف آرا گردید - و باندک آویزه خود را بحصار رسانیده بمدافعه پرداخت - چون سرداران بحوالی قلعه پیوستند و زیاده بر پانصد کس همراه قباد نبود - و امید کمک از طرفی نداشت پناه بارک برد - و آخرالامر امان خواسته برآمد - قلیچ خان او را با چهار پسر و سایر اهل و عیال مصحوب ابراهیم حسین ترکمان روانهٔ درگاه پادشاهي نمود - در کابل بسعادت زمین بوس فایز گشت - و بمنصب هزاری پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه ابواب بهبود بر روی روزگار خود گشود - و در سال بیست و یکم از تیول خود بحضور آمده بخدمت قوش بیگي و اضافهٔ پانصدي سرفرازي یافت - و در سال بیست و دوم ارادهٔ شکار سفیدون بر مرآة خاطر پادشاهي پرتو افکند - نخست بشکارگاه کانوده موسوم بخاص شکار (که از دارالخلافه شش و نیم کروه است و در حوالی آن عمارات دلنشین ساخته شده) تشریف آورده بشکارگاه نیله گاو مسرت اندوخت - و ازانجا براه کنار نهر بهشت (۳) متوجه سفیدون گشته همه جا نشاط کنان شکار افکنان برابر موضع

---

(۲) نسخهٔ [ج] کهمرو و در [بعضی نسخه] کهمرد - (۳) نسخهٔ [ج] بهست *

جهجرانه (۲) (که سه کروهی سفیدون است) رسیده عنان معاودت منعطف ساخت - قباد خان را بعلاقهٔ خدمت مذکور باضافهٔ پانصدي بر نواختند - و در جنگ رستم خان دکني و قلیچ خان (که با قزلباشیه در حوالیٔ قندهار اتفاق افتاد) مصدر تردد نمایان گردید - و بافزونیٔ پانصدي مورد التفات خسروانه گشت - تا آخر سال دهم از دور سیوم سلطنت اعلی حضرت بمنصب دو هزار و پانصدیٔ هزار و پانصد سوار رسیده بود - و در نخستین جنگ دارا شکوه باتفاق طاهر خان و سایر تورانیان بهمراهیٔ خلیل خان در فوج اوانغار منتظم بود - و بعد هزیمت (۳) دارا شکوه کامیاب دولت آستان بوس عالمگیري گردید •

و (چون الویهٔ ظفر طراز پادشاهي در تعاقب دارا شکوه بحوالیٔ ملتان پرتو ورود افکند) خان مذکور بهمراهیٔ شیخ میر بتکاپوی دارا شکوه رخصت یافت - و پس ازان (که آن بادیه نورد بے دولتي از دریای تهته عبور کرده بصوب گجرات روانه گشت) شیخ میر خان (۴) مذکور را (که از حضور صوبه داریٔ تهته نامزد او شده بود) آنجا گذاشته خود عنان معاودت برتافت - و منصب خان مزبور چار هزاریٔ سه هزار (۵) سوار قرار یافت - و از مرآة العالم ظاهر میشود در سال

---

(۲) نسخه [ا] چهجرانه (۳) نسخهٔ [ب - ج] بعد هزیمت - (۴) نسخهٔ [ب] میر خان مذکور را (۵) نسخه [ج] مذکور •

سیوم تغیر شده لشکر خان بجایش تعین گشت - و در عالمگیرنامه آورده که در سال هفتم از حکومت تهته معزول شده غضنفر خان منصوب گردید - ظاهرا در مرتبه بنظم آن دیار مامور شده باشد - پس از رسیدن حضور تعین یساق دکن گردید *

چون مرزا راجه جے سنگه خود متوجه تسخیر قلاع سیوا بود او را از انتقال احتشام خان با برخے از منصب داران متعین بتهانه داری پونه برگماشت - و او از کارطلبي ابوالقاسم و عبدالله پسران خود را بمالش اشقیای اطراف گسیل مي نمود و سالم و غانم معاودت مي کردند - و پس از رجوع سیوا و اختیار دولت خواهی پادشاهي راجه ازان مهم وا پرداخته تاخت و تاراج ولایت بیجاپور را وجه همت گردانید - و خان مذکور را با مغلان بقراولي نامزد ساخت - مکرر کارهای نمایان بظهور آورد - در سال نهم حسب الطلب بحضور رسید - و در سال دهم (که محمد امین خان میربخشي بتادیب افغانان یوسف زئي مرخص گشت) خان مذکور نیز در کومکیها انسلاک یافت - و چنین مسموع افتاده که پسترِ بحکومت اردیسه شتافته درانجا ودیعت حیات سپرد *

قطب الدین خان خویشگي

پسر دوم نظر بهادر است - چون در فوجداری جوناگده (۲)

(۲) نسخه [ج] چونا گده - ودر [بعض نسخه] جونه گده *

سورتهه (که بمشارکت برادر کلان خود شمس الدین خان داشت) باهم منازعت نمودند اعلی حضرت شمس الدین خان را تعین دکن فرمود - و او را بفوجداري و تیوالداری پتن گجرات سرفرازي بخشید - (چون در مبادی سنوح عارضهٔ اعلی حضرت شاهزاده مراد بخش صاحب صوبهٔ گجرات از تنگ ظرفي و بیحوصلگي رایت استقلال برافراخته بر تخت شاهي برآمد) تیوالداران و اقطاع داران آن صوبه کام نا کام بربقهٔ اطاعت و بندگی او سر در آوردند - مشار الیه نیز بملازمت او گرائیده مرافقت او برگزید - و در جنگ جسونت و رزم دارا شکوه بهمرائی او مصدر تردد گردید - و پس ازان (که آن آشفته دماغ نابخرد بفریب کاریهاے عالمگیري چهارم شوال در منزل متهرا اسیر و دستگیر گردید) روز دوم این واقعه خان مذکور احراز دولت ملازمت پادشاهي نموده خلعت (۲) سرفرازي یافته بفوجداری سورتهه دستوري یافت - و بهنگامی [که آوارهٔ دشت فرار دارا شکوه سرے به تهته کشید و ازانجا بعزیمت ولایت گجرات [که از وجود لشکر و سردارے (که با او مقاومت و مدافعت تواند نمود) خالي دانسته] قدم در راه چول و بیابان گذاشت - و برهنمائی برخی از راه کنار دریای

---

(۲) نسخهٔ (ج) خلعت سرفرازي پوشیده و باضافهٔ ده بست بمنصب سه هزاری سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سرافرازي یافته •

شور (که طریقی است غیر مسلوک و راهی ست صعب و دشوارگذار)
بدان دیار در آمد - و دیگر باره هوای خود سری نموده
شورش انگیخت] متصدیان و سایر کمکیان آن ناحیه بدو
گرائیدند - خان مذکور بمقتضای پیش بینی و کار آگهی
سر رشتهٔ بندگی و دولت خواهی عالمگیری را دران آشوب
از کف نگذاشته بدارا شکوه نگروید - پس از جنگ اجمیر (که
بار دیگر دارا شکوه بی سپر دشت فرار گردید) مشار الیه باضافهٔ
منصب و خطاب خانی مورد عنایت خسروانی گشت *

و [چون رای سنگهه متغلب برادر ریمل (۲) زمیندار ولایت
جام (که باج گذار و فرمان پذیر پادشاهی بود - و پس از
فوتش زمینداری آن ناحیه از پیشگاه خلافت بپسر او ستر سال
تفویض یافت) رایت خود سری بر افراخته برادر زاده را
مقید ساخت و ولایتش را متصرف شده بجای او نشست
و به معاونت یتماجی زمیندار کچهه مستظهر گشته کسان
قطب الدین خان را (که جهت تحصیل پیشکش آن ولایت
معین شده بودند) از همه جا برخیزانید] خان مذکور با قریب
هشت هزار سوار و پیادهٔ بسیار در سال پنجم از جونا گذهه (۳)
روانه گشت - چون بحوالی شهر جام رسید آن نافرجام نیز چار
کرهی استقبال نموده مورچالے پیش رو بر بست - تا دو ماه (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] ایمل - (۳) نسخهٔ [ج] چونا گذه و [در بعضی نسخه]
جونه گذه - (۴) نسخهٔ [ج] ده ماه *

جنگ توپ و تفنگ درمیان بود - تا آنکه روزے خان مزبور ترتیب افواج داده بر کفار حمله برد - و دست کشش و کوشش برگشاد - رای سنگهه (که زر بروی خان مذکور (۲) بود) با یک پسر و عم و اقربا و خواص و عمدها (که همگي سیصد تن بودند) یکجا سر بگریبان عدم فرو برد - و هر طرف کفار علف تیغ گشته بقیة السیف راه گریز سپردند - شهر جام باسلام نگر موسوم گشت - و خان مذکور مشمول عواطف پادشاهانه گردید - و پس ازان مومی الیه بیساق دکن تعین شد - و بهمراهی میرزا راجه جے سنگهه بسرداری هفت هزار سوار در تاخت و تاراج ولایت سیوا فراوان سعي بکار برد - و بعد از فرمان پذیری سیوا (چون میرزا راجه متوجه ولایت عادل شاهیه گردید) خان مذکور را بچندادلي برگزید - مکرر در آویز و ستیز با اعادي دست‌بردهای نمایان نمود - و در سال نهم طالب حضور گشته بتقبیل سدهٔ خلافت استسعاد یافت - و باضافهٔ پانصدي تارک افتخار برافراخت - و در سال دهم بهمراهی محمد امین خان میر بخشي بمالش افغانان یوسف زئي متعین گشت - و بعد ازان بار دیگر رخصت بساق دکن یافت - و تا آخر عمر خویش دران دیار گذرانید *

و (چون کهنه عملهٔ آن ولایت شده بود) با صوبه‌داران آنجا

---

(۲) نسخه [ج] مزبور *

به کج دار و مریز بسر می برد - خصوص خان جهان بهادر که نهایت ازو کبیدگی داشت و هرکدام شکوا دیگر بحضور می نوشت - و در سال بیستم سنه (۱۰۸۸) هزار و هشتاد و هشتم هجری (که در همان ایام تمشیت مهام صوبه داری دکن از عزل خان جهان بصوابدید دلیر خان تفویض یافته بود - و خان مذکور باتفاق ناظم جدید با بیجاپوریه مشغول زد و خورد بود) که اجل موعود در رسید - برهنموئی آن بادیهٔ فنا پیمود - نعش او را بقصبهٔ قصور پنجاب (که وطن اوست) نقل کردند - سردارے بود مدبر دانا - تدبیرش با تزویر آمیخته - خان جهان بهادر ازو حساب برمیداشت *

گویند آخرها ضعف بصارتی طاری شده بود - خان جهان بظاهر ناخوشیها بحضور نوشت که قطب الدین خان را پیری دریافته و عمی عارض گشته - خان مذکور از حزم و هوشیاری (که داشت) همان وقت آگاه شده فوراً با فیلبان دخترے تعشق بهم رسانیده بنکاح خود در آورد - و فوی باعلان آن پرداخت که داخل سوانح شده نوشتهٔ (۳) خان جهان محمول بر عداوت گردید - چهار پسر و دو دختر داشت - پسر کلانش محمد خان رشیدتر بود - بعد از فوت پدر در همان ایام در جنگ مل (۳) کهیر

---

(۲) نسخهٔ [ج] نوشتهٔ خان محمول بر - (۳) نسخهٔ [ب] بل کهیر - و در [بعض نسخه] مکهیر *

بکار آمد - و دیگر مصطفی خان که ترک منصب نموده درویشي بر گزید - ازین هر دو اولاد مانده - و دوی دیگر نظام الدین و فتح الدین - ازینها اعقاب نماند *

قطب پوره (که از پورهای مشاهیر اورنگ آباد است) بنام اوست - گویند این پوره را کیرت سنگهه پسر راجه جے سنگهه داشت - عمارت و حوض کلانے که دارد ساخته اوست - قطب خان در زمان اقتدار خود بدعوی ارث (که نظر بهادر پدرش در ایام محاصرهٔ دولت آباد درین سرزمین فرود آمده و احداث پوره نموده) مدعي شد (۲) - و خواست که از راجهٔ مذکور انتزاع نماید - بمنازعت کشید - مرافعه بپادشاه رفت - از حضور فرمان انعام آن زمین بنام قطب خان صادر شد - خان مذکور زر عمارت براجه حواله نمود - تا امروز (که هیچ کدام از اولادش رشدے بهم نرسانید) بمحصول پوره معیشت دارند - مگر نواسهایش بتلاش معاش کوشیده فی الجمله نامے برآورده اند - ازانها دوست محمد نام نواسهٔ او (که مرد راست (۳) و فقیر مشرب و فقیر دوست بود) - مدتها تانکلی برار در جاگیر داشت - چنانچه آن پرگنه بنام او زبانزد خلق است - پس ازو پسرش خطاب پدر یافته آن پرگنه را داشت - از صاحب همتان روزگار بود - سال چند پیش ازین در گذشت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] شده - (۳) نسخهٔ [ج] مرد راست و درست *

درینولا برادر زاده اش خویشگي خان نام آن محال را بطریق ارث یافته - و اکثرے قطب پوره هم با عمارت قدیم ارثاً و ابتیاعاً در تصرف اوست - نظر بر احوال ورثه مي‌بایست که این پوره از درجهٔ اشتهار ساقط مي شد - اما بسبب اینکه مرحومي مغفوري متهور خان بهادر خویشگي (که از امرای عمدهٔ ذیشان و بحسن اخلاق و خوبیها شهره و یکتای روزگار بود) چون بهمراهی امیر الامرا حسین علي خان وارد دکن گردید باعتبار هم قومي و رشتهٔ دور و درازي بطریق خوشدلش درینجا فرود آمد - و قریب سي سال گذرانید - ازین جهت هر روز بر آبادیش افزوده انجام او حسن آغاز گرفت - رحلت متهور خان مرحوم غرهٔ ربیع الآخر سنه (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش واقع شد (۲) - و در همین قطب پوره قریب خانهٔ خود مدفون گردید - (چون نام اصلی او رحمت خان است) میر (۳) غلام علی آزاد بلگرامي باسندعای راقم تاریخ انتقال او بمناسبت نام چنین در سلک نظم کشید *

* قطعه *

وعده آمد متهور خان را * گشت بستان (۴) بقا منزل او
گفت تاریخ وفاتش هاتف * رحمت ایزد حق شامل او

---

(۲) نسخهٔ [ج] واقع شده در همین - (۳) نسخهٔ [ا] میر غلام آزاد - (۴) نسخه [ج] -را *

قوام الدين خان اصفهاني

برادر خليفه سلطان مشهور وزير اعظم ايران - اين سلسله مازندراني الاصل است از نژاد مير قوام الدين مشهور به مير بزرگ از سادات مرعشيه (كه در (۷۶۰) هفتصد و شصت بحكومت مازندران و طبرستان رسيده -) پس از تصاريف ايام يكي از احفاد مير مذكور امير نظام‌الدين نامي از حوادث دوران بصفاهان آمده در محلهٔ گلبار (۳) سكونت اختيار كرد - و بتدريج صاحب ملك و رقبه گرديد - و پس ازان چون نوبت بخليفه سيد علي (كه از نبائر امير مذكور است) رسيد] (و او را خليفه سلطان مي‌گفتند) ازين جهت بين‌الجمهور اين طبقه بسادات خليفه مشهور گشت - و برخي برانند كه شاه طهماسپ صفوي او را بخطاب خليفه سلطاني مخاطب ساخته صاحب طبل و علم گردانيد - بعد ازو خلف ارشدش مير شجاع الدين محمد نبيرهٔ خليفه اسدالله است - از مشاهير سادات صفاهان صاحب اين رباعي مشهور *

* رباعي *

* شمعي كه بسوخت جان غم پروردم *

* تا گفت كه پروانهٔ خويشت كردم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] از نژاد قوام الدين - (۳) نسخهٔ [ج] گلنار - و نسخهٔ [ب] كليار *

* مي ميرم اگـــر نميردم نزديكش *

* مي سوزم اگر بگـــردد او ميگـــردم *

میر شجاع الدین محمد بفضل و دانش و عظم قدر اشتهار یافته - و بسبب املاکے (که اَبًا عَنْ جَدٍّ باو رسیده بود) بزرگانه روزگار مي‌گذرانید - پسرش میر رفیع‌الدین محمد (که از علوم معقول و منقول (۲) بهرهٔ داشت) منظور نظر شاه عباس ماضي گردید - و در (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش هجري سال سي و یکم جلوس شاهي از انتقال قاضي سلطان موسوی تربتي (که از تغیر قاضي خان سیفی حسیني (۳) هشت روز صدر ایران شده به بیماري در گذشت) بمنصب صدارت فائز شد - و او دران امر کمال دیانت ورزید - و در سنه (۱۰۳۴) هزار و سي و چهار بجوار رحمت پیوست - خلف ارجمندش خلیفه سلطان نعش او را بکربلای معلی نقل نموده در روضهٔ مقدسهٔ سید الشهدا خامس آل عبا علیهم السلام مدفون گردانید - (و چون خلیفه سلطان بشرف مصاهرت شاه عباس ماضي و وزارت قلمرو ایران درکان دستگاه بزرگي فراتر برچید) برادرش میر قوام‌الدین بمنصب صدارت ایران (که عمده ترین خدمات آن دیارست) چهرهٔ افتخار بر افروخت - و پس از فوت برادر و انقلاب سلطنت و بے استقلالی پادشاه

(۲) نسخهٔ [ج] از علوم معقول بهره داشت - (۳) نسخهٔ [ج] حسني ٠

وقت دل از مسکن و ماوا برکنده روانهٔ هندوستان گردید - و در سر آغاز سال هفدهم عالمگیري جبههٔ امانی (۲) بر آستان خلافت سوده باشراقات الطاف سلطاني نوراني ساخت - و بمرحمت خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهولکتاره و علاقهٔ مروارید و شمشیر با ساز طلا و سپر با گل مرصع و عطای کلگی یشم و ده هزار روپیهٔ نقد و بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و خطاب خاني سرمایه اندوز مباهات گشت - سابق هم ازین سلسله بنام خویشی خلیفه سلطان درین دولت خداداد روی ارادت آورده بقدر رتبه کامیاب گشته اند - مثل میر جعفر همشیرهٔ زادهٔ او در سال بیست و هشتم شاه جهاني (که هنوز خلیفه سلطان در قید حیات بود - و در همان سال درگذشت) وارد بندر سورت گردید - و بانعام شش هزار روپیه نقد از خزانهٔ آنجا سرافراز گشت - و پس از تالیم سده پادشاهي بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و عطای ده هزار روپیه نقد برنواخته شد - و در سال سي و یکم اضافهٔ پانصدی پانصد سوار و فوجداري و تیولداری حسین پور مضاف صوبهٔ بهار یافت - و در سال سیوم عالمگیري میر عمادالدین خویش مشار الیه سعادت ملازمت دریافت - و بتدریج بخطاب رحمت خان و دیوانی بیوتات

---

(۲) نسخهٔ [ج] آمال *

فرق مباهات بر افراخت - و در سال ششم سید صدر جهان از خویشان مومی الیه بعزم بندگي آمد - و بمنصب درخور سرافراز شد *

اکنون خامه به تتمیم بیان قوام‌الدین خان مي‌پردازد خان مذکور در همان ایام اضافهٔ پانصدي یافته (۲) در سال نوزدهم بعد مراجعت پادشاهي از حسن ابدال (۳) بدارالسلطنة لاهور بنظم کشمیر دستوري یافت - و در سال بیست و یکم ازانجا تغیر شده بحضور رسید - و بصاحب صوبگی لاهور اختصاص گرفت - و پس ازان فوجداری جمو نیز ضمیمه گردید - اتفاقاً دران ایام قضای بلاد و قصبات را (که بنابر صرف همت پادشاهي باجرای احکام شرعیه پاس این مردم باقصي‌الغایة مرعي مي شد) کار بجائی رسیده بود که با حکام و صوبه داران دم مساوات میزدند - خصوص سید علي اکبر الهآبادي قاضی لاهور که بنابر دیانت و جدت و صلابت (که در طبع او مخمر بود) سر نیاز بکسی فرو نمي آورد - قوام الدین خان (که با فضل و کمال و بزرگی حسب و نسب دماغ عمدگی ولایت در سر داشت - اندازهٔ رعونت او که تواند گرفت) بمجرد وصول لاهور احوال قاضي دریافت - و در اول (۴) وهله صحبت برهم زد - و رفته رفته

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافت - (۳) در [بعضی نسخه] بابا حسن ابدال -
(۴) نسخهٔ [ج] اوایل *

بناخوشیها کشید - قضا را سید فاضل نام همشیره زادهٔ قاضي (که مرد دست‌دراز و بدزبان بود) و کوتوال از دست و زبان او بجان آمده در پی جان او افتاد - و کار بجائی رسید که ناظم کوتوال را (که نظام الدین نام عرف میرزا بیگ بود) با جمعی فرستاد که قاضي را گرفته بیارند - قاضي باستحکام در و دیوار خانهٔ خود پرداخته صدای زد و خورد بلند ساخت - دران دار و گیر قاضي و همشیره زاده‌اش بخفت و رسوائي جان سپردند - و پسر او زخمي شد - ازان (که مردم لاهور در امثال این مقدمات باظهار دینداري و حمیت اسلام بهانه طلب اند) اهل سوق و ارباب حرف (که حرفی چند خوانده خود را علما نامند - و از جهلا کمتر اند) هزاران هنگامه و فتنه بکتائی ورزیده بلوای عام نمودند - ناظم و کوتوال در خانها بسته مستعد جنگ نشستند - و مدتے این هنگامه در شهر برپا بود - مردم نمي توانستند در رستهٔ بازار گردد نمود - تا آنکه از حضور هر دو از منصب و خدمت بر طرف گشته صوبه داري بنام پادشاهزاده محمد اعظم شاه قرار یافت - و نیابت بلطف الله خان مقرر شد - و تا رسیدن خان مذکور ببرادرش حفظ الله خان (که فوجدار چنوت پنجاب بود) حکم رسید که خود را بر جناح استعجال بلاهور رسانیده کوتوال را حوالهٔ ورثهٔ قاضي نماید - و صوبه‌دار را روانهٔ حضور

سازد - مشار الیه کاربند حکم گردید - نظام‌الدین در لاهور بیاسا رسید - و بسبب هجوم و انبوه اهل عناد بسلامت آمدن قوام‌الدین خان متعذر مینمود - ناچار باخفا در پالکی پرده دار نشانده تا سر دریا (که پایان شهر است) آورده ازان جا کشتی‌سواره روانه نمودند - در سال بیست و سیوم در اجمیر بحضور رسید - پسر قاضي با جم غفیر نیز حاضر شده مدعی خون پدر گردید - پادشاه فرمود که بشرع رجوع نماید - خان مذکور در محکمهٔ شرعیه خفتها کشید - (چون قاضي شیخ الاسلام از نیک نفسي حکم باثبات خون نمي نمود) مدتے این مقدمه در کشاکش بود - خان مذکور از غم و غصه گرفتار امراض جسماني و روحاني گردید - مدعیان نمي گذاشتند و جد داشتند که وکیل او برای جواب در محکمه بیاید - بلکه خودش هم پالکي سواره بیاید - و چون ازین قسم رسوائي زیاده بحالش عائد شد بشفاعت و ضعیف نالی اعزهٔ دربار پسر سید علي اکبر بر پیرانه سرش بخشوده از سر قصاص طلبي در گذشت - خان مشار الیه هم در همان نزدیکي رحمے بحال تباه خود نموده جهان فاني را وا گذاشت - دو پسر داشت - یکے صدرالدین (که همراه پدر از ولایت آمده بود) احوال او جدا بقلم آمده - دیگرے محمد شجاع (که در سال نوزدهم از ایران رسیده بمنصب هزاري سرافرازي (۲)

(۲) نسخهٔ [ب] همراه پدر رسیده *

یافت - و چون برادرش از شجاعت خاني به صف شکن خاني (۲) مورد عنایت پادشاه زمان گشت او بدان خطاب سر عزت بر افراخت - و بهمراهی برادر در محاصرهٔ گولکنده زخمی برداشته بنوازش پادشاهي بهي یافت *

قلعه دار خان مرحوم

نامش میرزا علي عرب خلف ارجمند عرب خان مغفور است - در ادب کدهٔ تربیت والد بزرگوار خویش نشو و نما یافته نخل فطرتش بسجیات حمیده و شیم پسندیده بالید و نهال رشادت او در چارچمن روزگار ریشهٔ ترقي دوانید - از پیشگاه اعلی حضرت صاحب قران ثاني بمنصب پانصدی دو صد و پنجاه سوار چهرهٔ ناموري برافروخت - و در سال بیست و چهارم باجازت والد خود از دکن بدارالخلافة شتافته بتلثیم ساحت خلافت فرق طالع بر افراخت - و در خور رتبه مشمول اعطاف خسرواني گشت - و مصحوب او خلعت و نقاره بپدرش از روی عنایت ارسال یافت - و پس از سانحهٔ ناگزیر عرب خان منزوي در سال بیست و نهم حسب الالتماس پادشاهزادهٔ فتح نصیب محمد اورنگ زیب صاحب صوبهٔ دکن بتهانه‌داری تربنگ و هریس (که هردو قلعهٔ ایست متصل هم واقع - و از معظم حصون و قلاع سنگمنیر (۳) است) امتیاز گرفت - و پس

---

(۲) نسخهٔ [ج] صف شکن خان - (۳) نسخهٔ [ب - ج] سنگمیز *

از نخستین جلوس عالمگیري طریق عقیدت بپای اخلاص پیموده خود را برکاب نصرت انتساب شاهنشاهي رسانید - و در جنگ شجاع در مورچال اجمیر کمر جانفشاني بر میان همت بسته در سلک بهادران جلادت منش طرح دست چپ منتظم گردید - پس ازان (چون مشار الیه باوضاع ملکی دکن شناسا و برسم و رویهٔ آنجا آشنا بود) کومکی آن دیار گشته تا انجام حیات مستعار دران مملکت گذرانید - و بافزایش منصب و خطاب قلعدار خاني (۲) مرتقی مدارج اعتبار گشت - و چندے بحراست و فوجداری اورنگ آباد پرداخت - پستر قلعه داری فتح آباد دهارور بوی تفویض یافت - و در سال بیست و پنجم ایامے (که رایات ظفر آیات عالمگیري از دار الخیر اجمیر بدار السرور برهانپور پرتو نزول افکند - و سه چهار ماهے تا آخر صفر سنه (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري باقامت اپادشاهي رونق آگین بود) خان مزبور در دهارور بجوار رحمت ایزدي پیوست (۳) - و بقرب مرقد والد خویش آسود (۴) *

والدهٔ ماجده اش سیدهٔ ایست صبیهٔ میر سید شریف ولد میر سید ابراهیم ساکن یزد - (چون آن عفیفه داعی حق

---

(۲) نسخهٔ [ج] قلعه‌دار خان - (۳) نسخهٔ [ب] نود و سه هجري - (۴) نسخهٔ [ب - ج] آسوده

را لبیک اجابت گفت) عرب خان مرحوم دختر میرزا جمشید بیگ یزدی قزلباش را بعقد ازدواج خویش در آورد - [این میرزا جمشید بیگ داماد میر معصوم بدسگالي ست - مادرش یکی از بنات شاهزادگان صفویه است - و پدرش میر معین پسر میر ملا ست (که در زمان شاه طهماسپ صفوي وزارت استرآباد داشت) و والد او خلیفه میر (که از جناب شاه اسمٰعیل ماضي بخلیفه مخاطب شده) فرزند بلا واسطهٔ ملا معین مشهور واعظ خراسان صاحب معارج النبوة است -] صبیهٔ دوم میرزا جمشید بیگ مرحوم را به پسر خویش قلعدار خان مرحوم عقد بیوگاني بست - آن عفت سرشت چهار دختر ستوده سیر (که یکی ازان عفائف گرامي نژاد جدهٔ حقیقی راقم این سطور است غفرالله لها (۲)) و یک پسر میرزا داراب آورد - مشار الیه بمیامن ادب آموزی پدر والا گهر بفنون قابلیت و مردانگي سرآمد همسران گردید - و در نوبت خویش بمنصب مناسب امتیاز یافته سرگرم تقدیم خدمات پادشاهي بود - چندے بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و بعد ازان بخشیگری کرناٹک و بخشیگری فوج ذوالفقار خان نصرت جنگ پرداخت - و بقلعداری دهارور و کالنه و قندهار مرةً بعد اولی نامور شد - و نخست بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ج] لهما .

عرب خان و ثانیاً بنور محمد خان مخاطب گردید - و در هنگام قلعه‌داری قندهار موسوي خان میرزا معز (که دران وقت دیوان دکن بود) خطے متضمن فرمایشے نوشته از سهل انگاري یا مراقب نشناسي بالباب دفتري معنون ساخت - خان مذکور از غیرت و حمیت عرب (که نور پیشانیٔ اصالتش بود) همان القاب را در جواب نوشت - موسوي خان آنرا دستاویز جنون خان مومی الیه ساخته بپادشاه عرض نمود - و پای عزل بمیان آمد - خان مسطور بحضور رفته خواست با موسوي خان سرسواري خانه جنگي نماید - او مردم عمده را واسطه ساخت - و در پیشگاه خلافت هم اصل کیفیت پیرایهٔ انکشاف یافت - بنازگي مشمول عنایت خسرواني گردید *

بعد واقعهٔ حضرت خلد مکان در اورنگ آباد طرح سکونت ریخته روزگاري مهنا داشت که ناگاه فلک شیشه باز بر شیشه خانهٔ جمعیتش سنگ تفرقه انداخت - دران وقت نواب آصف جاه باتفاق محمد امین خان بهادر از همراهی محمد اعظم شاه تقاعد جسته سرے بدان بلده کشیده فروکش نمودند - و باقتضای ایام هرج و مرج بهرکه گمان زرداري بهم رسید بشکنجهٔ مواخذه در آوردند - خان مذکور را (که بتمول و اندوختهای پدر وجد شهرت داشت) از خانه آورده

مبالغے مصادره نمودند - ازان روز خان مذکور ترک روزگار نموده بگوشهٔ انزوا در ساخت - و ازین بے اندامي (که عبرت سرشتانرا کشنده تر از مرگ است) سودائے بر دماغش ریخته جوهر خود را تیره گردانید - اما جنون غریبے بهم رسانیده بود که یک روز بخواب و خاموشي مي‌گذشت و نمي گذاشت که کسے بحضور او بیاید - و روز دوم با مردم مي‌جوشید و سرگرم انواع محبت مي‌شد - مدتے ممتد بدین حالت بسر برد - تا باجل موعود در گذشت - پسرش میرزا رضا علي بشعر و انشا کمال مهاس دارد *

عبرت

هر دورے از ادوار فلکي مقتضیٔ توفیر و ترویج شیئے هست و موجب کمي و فقدان شیئ دیگر - گویا ایام سابقه زمان دولت و ثروت بود - آنچه از وفور مکنت و قدرت و کثرت ساز و سامان عرب خان مرحوم و قلعه دار خان مغفور با منصبهاي معلوم بگوش خورده باستعداد پنجهزاري و هفت هزاري آدان خویش مي‌سنجیم (۲) عقل از قبول آن مي ایستد - و افسانه مي شمارد *

موسوي خان میر هاشم جرأت تخلص قلعه دار خانے است - موسوي خان از شه سال در رکاب نواب آصف جاه

(۲) نسخهٔ [ج] مي‌سنجم *

است - عنوان ظاهرش میر منشیگري و رتبهٔ قرب که مافوق نداود - و آن امیر کبیر در حق مشار الیه در ابتداي تفویض وزارت بخسرو زمان عرض کرد که سرآمد نعماي الٰهي (که شامل حال شده) رفاقت این مرد است که سید و فاضل و حکیم و منشي و شاعر و مصاحب و مشیر رازدار است - اگرچه هنوز سپاهگري بامتحان نیامده - اما جرأت از نامش پیدا - الحاصل اصل نشو و نماي او از قلعه دار خان است - جدش سید علي گیلاني مدتها در نوکري آن خان مغفرت نشان گذرانید - حقا که خان مزبور مجموعهٔ کمالات است - باین جامعیت درین وقت بدیار دکن نظیر خویش ندارد - این شعر دلچسپ ازوست

* بیت *

* لذت همه در مناسبتها ست *

* از شیـــر دل شکر گشایـــد *

اما از اخلاق بهره ندارد - خداش روزي کند *

ولیج خان خواجه عابد

پور عالم شیخ که از اعظم افاضل و اکابر سمرقند بهر الهداد بن عبدالرحمن (۲) شیخ عزیزان است - که در معمورهٔ مذکور بر وسادهٔ ارشاد تکیه زده بتربیت اهل ارادت مي پرداخت - گویند نسبش بشیخ شهاب‌الدین سهروردي رحمة الله علیه (۳)

(۲) نسخهٔ [ب] عبدالرحیم - (۳) نسخهٔ [ا] رحمه الله ه

میرسد - خان مذکور در سمرقند تحصیل علوم نموده به بخارا شتافت - و ابتدا منصب قضائی آنجا و پستر شیخ الاسلامی یافت سال بیست و نهم جلوس فردوس آشیانی عزیمت زیارت حرمین شرفین نموده بکابل و ازانجا بهندوستان وارد شده نعمت ملازمت پادشاهی اندوخت - و بعنایت خلعت و شش هزار روپیه نقد نوازش پذیرفته مرخص گشت - و پس از طواف ازانجا برگردید (۲) *

در ایامی (که خلد مکان بعیادت پدر والا منزلت از دکن عازم هندوستان شد) بمنصب سه هزاری پانصد سوار و خطاب خانی چهرهٔ عزت برافروخت - و پس از جنگ مهاراجه جسونت سنگهه از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هفت صد سوار سر مباهات برافراخت - سال چهارم بتفویض خدمت صدارت کل کام دل برگرفت - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری هزار و پانصد سوار تکیه بر چار بالش امارت زد - سال دهم از خدمت مذکور معزول شده بصوبه داری اجمیر و عطای خلعت و فیل رایت سربلندی برافراشت - و سال چهاردهم بتقرر نظم صوبهٔ ملتان سرمایهٔ کامیابی اندوخت - سال هژدهم ازانجا تغیر شده بحضور آمد - و میرحاج قافلهٔ مکهٔ معظمه مقرر شده

---

(۲) نسخهٔ [ب] برگردیده *

بدان صوب شتافت - و سال بیست و سیوم غائبانه بخطاب قلیچ خان ناموري پذیرفت - پسنر بحضور رسیده سال بیست و چهارم همراه شاه عالم بهادر بتعاقب سلطان محمد اکبر (که آثار بغي بظهور آورده فرار گردیده بود) کمر همت بست - (چون بے رخصت پادشاهزاده برخاسته بحضور آمد) چندے مورد عتاب بود - پس از صفح جریمه در همان سال بخدمت صدارت کل از انتقال رضوي خان بار دوم اوج پیما گردید - سال بیست و پنجم بیساق دکن مامور شده وقت رخصت بعطای نقاره بلند آوازه گشت - پسنر (که ورود موکب پادشاهي در الکهٔ دکن صورت بست) او سال بیست و نهم بصوبه داری ظفرآباد بیدر مامور گردید *

و در ایامے (که خلد مکان از شولا پور بارادهٔ تسخیر بیجاپور عنان عزیمت بدان صوب تافت) نامبرده بحضور رسیده نعمت بار اندوخت - و پس از وصول بنواحی بیجاپور بعنایت ترکش و کمان افتخار یافته تعین مورچال گشت و قلعهٔ مذکور بصلح مفتوح شد - سال سي ام مطابق سنه (۱۰۹۷) هزار و نود و هفت هجري [که خلد مکان جانب حیدرآباد لوای توجه برافراشته بعد رسیدن متصل قلعهٔ گولکنده بمردم حکم شد توابع محصورین را (که بیرون دیوار قلعه فرود آمده اند) بر دارند] خان مذکور از غایت

کار طلبي دران دار و گیر یورش نموده قریب قلعه رسید - درین ضمن گولهٔ زنبورک قضا بر شانه اش خورده دست را جدا ساخت - او ازانجا اسپ سواره باستقلال تمام بدائرهٔ خود آمد - جملة الملک اسد خان (که نظر بدلجوئي بعیادت مامور شده) رفت دران وقت جراحان از شانهٔ او ریزهای استخوان مي‌چیدند - و او باستقامت زانو زده بے چین جبین با حاضران سرگرم سخن بود - و از دست دوم قهوه مي‌خورد و مي گفت که بخیه دوز خوبے بدست آمده - هرچند در معالجه سعي بکار رفت اما بهر پنجهٔ اجل دست از کارگاه دنیا بر داشت - پسر کلانش غازي‌الدین خان بهادر فیروز جنگ است (که احوالش و ترجمهٔ دو برادرش معزالدوله حمید خان بهادر و نصیرالدوله عبدالرحیم خان بهادر جدا جدا سمت ترقیم پذیرفته) - و یکے از پسرانش مجاهد خان خواجه محمد عارف است (که با فیروز جنگ مذکور مي‌بود) بمنصب مناسب مرتقي گشته - و یکے محامد خان است که چندان ترقي نکرده - هر دو زود در گذشتند *

قاسم خان گرماني

مرد ولایت زا بود - بطالع یاري و بختوري در سلک بندهای خلد مکاني منتظم گشت - و (چون خالي از جلادت (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ب] خلدمکان *

و کارطلبي نبود) پای پیش آمد در عرصهٔ روزگار گذاشت -
و بتفویض خدمات حضور پادشاهي مورد التفات شد - و در
سال سي‌ام بعد فتح بیجاپور از تغیر کامگار خان بمیرتوزکی
اول سر عزت بر افراخت - و در همین سال بجانب
بیجاپور بمالش مفسدان خیره سر تعین یافت - و پس ازان
بفوجداری سرا (که الکهٔ ایست وسیع و کرناتک بیجاپوري
عبارت ازانست) لوای حکومت افراشت - و دران ناحیه
بجدکاري و تلاش مذي (که ناشي از حسن جرأت و جسارت
بود) رعب افزای سرکشان و سرنابان گردیده - حتی که
بومي چیتل درگ و راے درگ (که هریکے از دیگرے در
سرشخي و تبه رائي یکسر و گردن مي‌افزود) از دست قاسم
خان خس بدندان بودند - و خان مذکور از کارپژوهي
دمے نمي آسود - و چونک زنان دائر و سائر مي‌بود - در سال

(۲)
سي و نهم سنه (۱۱۰۷) هزار و یکصد و هفت هجري بتقریبے
قریب بادوني (۲) رسیده بود که حکم پادشاهي عز صدور یافت که
اتفاق خانه زاد خان وغیره امرای حضور (که دران نواحي
بودند) بگوشمال سنتای شقي (که بگشت و واگشت آن
هم سرشت ملک پادشاهي پی سپر نهب و تاراج گشته -
هرکه از افواج پادشاهي بمقاباش شتافت دستخوش غارت

۲) نسخهٔ [ا] هفتم - (۳) نسخهٔ [ب] قریب ادوني *

گردید) پردازد - خان مذکور در شش (۲) کروهي از راهے (که معبر غنیم بود) بفوج حضور پیوست - خواست که امرا را ضیافت خاطر خواه کند - (چون اسباب نما نما از خیم کرناٹکي به استعمال درنیامده - و ظروف طلا و نقره و چینی هر نوع در ادوني گذاشته بود) ازانجا برآورده روز دوم پیش خانهٔ خود را بفاصلهٔ سه کروه فرستاد - غنیم ازان آگهي یافته جمعیت خود را بر سه توپ قسمت کرده جوقے را بر پیش خانه فرستاد - و گروهے را بمقابلهٔ لشکر و جمعے علٰحده مرتب داشت - آن جماعه بیخبر بر پیشخانه ریخته بسیارے را کشتند و خستند - و آنچه بود بردند - ناگاه این خبر بقاسم خان رسید - خانه زاد خان را از خواب بیدار نکرده بمقابله تاخت - یک کروه نرفته بود که فوج غنیم نمودار گردید - خانه زاد خان (که از خواب بیدار مي‌گردد و این خبر مي شنود) بهیر و بنگاه و احمال و اثقال همانجا گذاشته جلد مي‌شتابد - محاربهٔ عظیم در پیوست - و دستبرده‌ای مردانه در میان آمد - پای ثبات طرفین از جا نمیرفت - در عین گرمی قتال خبر رسید که جوقے (که غنیم علٰحده داشته بود) بر بنگاه ریخته همه بتاراج داد - بهمتها لغزشے راه یافت - جنگ کنان بیک کروهي (که قلعچهٔ دندیري (۳) بود) خود را رسانیدند - و بر سر تالابے

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر (۳) نسخهٔ [ج] وندیري •

(که درانجا بود) فرود آمدند - غنیم گرد ایشان را در گرفت تا سه روز نمودار مي شد و جنگ نمي‌کرد - و اینجا جز بآب تالاب خوردن کسے نام خوردن نمي شنید - روز چهارم کاله پیاده چون مور و ملخ هجوم آورد - تفنگ چون تگرگ بارش داشت - مصالح توپخانهٔ این طرف بتاراج رفت - ناچار ساعتے چند تگتگ یا نموده (چون از چار طرف راه بیرون شدن بر خود بسته دیدند) بارجود ممانعت مردم قلعچه بزور داخل آن شدند - غنیم از اطراف محاصره کرده نشست - روز اول نان جوار و باجره از ذخیرهٔ آن قلعچه بمحصوران رسید - و کاه چهپر نو و کهنه بدواب - و روز دوم ازین چیزها نام و نشان نیافتند - (چون خان مذکور تریاکی مفرط بود و زندگیش بدان متعلق) فقدان تریاک موجب هلاک او گردید - روز سیوم جان بسپرد و از دست غنیم جانے بدر برد - و برخے برآنند که خود را مسموم ساخت *

قطب الدین خان خویشگي

عرف بازید (۲) - پدرش سلطان احمد خلف زئي نواسهٔ نظر بهادر مشهور و خویش جانباز خان خویشگي ست - در نوکری پادشاهزاده محمد اعظم شاه شهرتے و اعتبارے داشت - بتقریبے دست از روزگار برداشته رخت اقامت بوطن مالوف کشید -

---

(۲) نسخهٔ [ب] باین نقش *

و آخرها طالب حضور شده نطاق همت بامتثال امر لازم الانقیاد پادشاهي بر بست - در عرض راه سپاه جنون بر جمعیت آباد مزاجش تاخت - و دران میان متاع زندگی او بدست برد اجل بغارت رفت - چهار پسر داشت - حسین خان که احوالش بشرح و بسط تحریر یافت - و بازید خان و پیر خان و علي خان - سیومین ترقي نکرد - و دومین در عهد بهادر شاه منصبی عمده یافته زود درگذشت - پسرش نور خان بشمس خان مخاطب گشته بفوجداری دوآبهٔ بهته (۲) جالندهر مامور شد *

دران هنگام (که گروه ضلالت پژوه سکهان از لاهور تا قریب دهلي معمورها بباد نهب و تالان داده رطب و یابس را بآتش بیداد سوختند - و مثل وزیر خان فوجدار صاحب جمعیت سرهند را از پا درآورده قصبه را متصرف گشتند) چون نوبت بمشار الیه رسید خان مزبور باپنجهزار سوار و انبوهی از شرفا و اصناف محترفهٔ اهل اسلام (که بنیت جهاد و غزا و آرزوی شهادت فراهم آمده در جنگ کفار بر یکدیگر سبقت مي جستند) استقبال نمود - و نزدیک راهون (که هفت کروهی سلطان پور است) معرکهٔ کارزار بیاراست - و پس از شلکهای متوالیه و سنگ باران فلاخن اندازان کفار بهیئت مجموعي بر قلب آنها تاخته بسیارے را علف تیغ گردانیدند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] پتنه *

اشقیا مرهوب و مرعوب بحصار راهون در آمده و بتحصن چند روزه دست و پای لاینفع زده آوارهٔ دشت فرار گشتند - و پستر بفرط جلادت و جسارت بل بعون اقبال خدا داد در بیست و دو جنگ لوای فیروزي بر افراخت - و دران وقت (که محمد امین خان چین بهادر بطریق منقلا از حضور تعین گردیده) چون بسرهند رسید خان مذکور از نخوت و خود داري اعتنا بشان او ناکرده بخود سري مراسم تنبیه اشقیا و تسخیر قلعهٔ سرهند بکار مي‌برد - بهادر مزبور بحضور نوشت که شمس خان با نقش (۲) جمعیتے که دارد سرش بداعیه های دور از کار آگنده شده ایمن نتوان بود - کار پردازان سلطنت حق شناسي بر طاق نسیان گذاشته او را (که در خور تردد چشم روی التفات داشت) بپاے عزل در آوردند *

اما بازید خان مرد دنیا تلاش زمانه ساز بود - در قلیل منصبي هم فوجداري را براه مي‌کرد - زمانے (که بهادر شاه متوجه جنگ محمد اعظم شاه شد) بملازمت استسعاد یافته رفاقت بر گزید - بعد از فتح بمنصب عمده و خطاب قطب الدین خان اختصاص گرفت - و پس ازان بشاهزاده عظیم الشان توسل پیدا کرده کام‌روای فوجداری جمو گردید * [چون گرو (که مقتدا و سرغنهٔ سکهان بوده) از لوه‌گده

---

(۲) نسخهٔ [ب] باین نقش *

بکوه برفي در آمده از ترس فوج پادشاهي نتوانست اقامت ورزيد] گريوه و مغاک بسيار پيموده سر از نواحي راي پور بهرام پور بر آورد - قطب الدين خان شانزده کروهي رايپور غربي مائل بشمال بوده - و از نوادر اتفاقات برادر زاده‌اش شمس خان از دوآبه تغير شده بجهت رخصت بخدمت عم خويش رسيده - ازين آگهي شهداد خان برزنهٔ شمس خان را با هزار و پانصد سوار بسرعت هرچه تمامتر بحفاظت رايپور گسيل نمود - و خود باتفاق شمس خان با نهصد سوار بر آمده نيمهٔ راه قطع کرده بشکار اشتغال داشت که خبر قرب آن سرگروه شقاوت کيشان رسيد - صواب ديد خان مذکور آنکه برايپور شتافته با تمام فوج بر سوش بتازد - شمس خان (که آنها را بسرچنگ مستوفي بکرات مالش بسزا داده بود) حسابے بر نگرفته بدان سو عطف عنان نمود - و مفيد بتويخانه نشده جلوريز تاخت - همين که دوچار شد و نام او بگوش آنها رسيد غير از جان بدر بردن سود خود نه پنداشته (۲) رو بفرار گذاشتند - شمس خان بدنبال افتاد - هرچند قطب الدين خان گفت که اين فتح غيبي را مغتنم دانسته جمعيتے (۳) فراهم بايد آورد و باستيصال پرداخت - او از مستي جواني و غرور تهور عنان باز نکشيد - آن بدطينتان بکمين

---

(۲) نسخهٔ [ا] نه پنداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] جمعے •

مردم پی برده برگشتند - و بکوته یراق پیوستند - زد و خوردے سخت و کارزارے قوي بمیان آمد - و آخرکار کار بجائے رسید که دست از کارها باز ماند - و از طرفین شمشیر از دست انداخته باهم بتلاش در افتادند - و یکدیگر را بدندان میگرفتند تا آنکه شمس خان بشهادت رسید - و قطب الدین خان بزخمهای گران از هوش رفت - افغانے چند با فیلان هردو سردار مانده بودند - کفار هر دو فیل را گاهے کشیده میبردند و باز افغانان حمله کرده از دست آنها بر میآوردند - درین اثنا شهداد خان (که از رایپور بوسم استقبال در آمده بود و این هنگامه شنیده) سبک عنان گشت - و بسر وقت بقیة السیف در رسید - آن تباه سگالان خیال کردند که شمس خان الحال آمده - چون بنات النعش منتشر گشتند - و سر خود گرفته بدر زدند - شهداد خان صلاح وقت در معاودت دانسته برایپور برگشت - بعد از سه روز قطب الدین خان هم در گذشت - نعش هردو را بوطن برده مدفون ساختند - این شهداد خان درین عهد ترقی عظیم کرده - احوال او بتحریر در آمده - قطب الدین خان پسر نداشت *

قطب الملک سید عبدالله خان

حسن علي نام داشت - وزیر اعظم محمد فرخ سیر پادشاه بود - و برادرش سید حسین علي خان منصب

امیر الامرائي داشت - و ترجمهٔ او گذشت - قطب الملک در عهد خلد مکان بخطاب خاني و فوجداری (۲) نذربار و سلطان پور (از توابع بکلانه) سرافرازي یافت - بعد ازان به حراست اورنگ آباد سر بلند گردید *

و (چون شاهزاده محمد معز الدین بن شاه عالم از پیشگاه خلد مکان بصوبه داری ملتان مامور شد) حسن علي خان بهمراهی رکاب شاهزاده دستوري یافت - صحبت او با شاهزاده کوک نشد - و آزرده خاطر بلاهور برگشت - وقتی (۳) (که خلد مکان علم بملک جاوداني زد - و رایات شاه عالم از پشاور بلاهور خرامید) حسن علي خان را بمنصب سه هزاري و عطای نقاره و بخشیگری فوج جدید سرفراز ساخت - و در جنگ محمد اعظم شاه بهراولی فوج محمد معز الدین (۴) (که هراول مجموع عساکر شاه عالمي بود) مقرر گردید - وقتی (۵) (که جنگ ترازو شد) حسن علي خان و حسین علي خان و نور الدین علي خان برادر سیوم برسم قهور پیشگان هند خود را از فیل انداختند و با جمعیت سادات بارهه پای جلادت افشرده بجنگ کوته یراق پیوستند - نور الدین علي خان نقد زندگاني در باخت - و دیگر برادران زخمهای نمایان برداشتند - و سرخروئی فتح

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] نذر بار - (۳) نسخهٔ [ج] آزرده خاطر - (۴) نسخهٔ [ج] فوج معز الدین - (۵) نسخهٔ [ج] شاه عالم *

و ظفر حاصل کردند - حسن علي خان بمنصب چار هزاري و صوبه داري اجمير مباهي گشت - و بعد ازان بصوبه داري الٰه آباد امتياز پذيرفت *

(چون نوبت سلطنت به محمد معزالدين (سيد) حکومت الٰه آباد از عزل او بنام راجي خان مقرر شد - و سيد عبدالغفار از احفاد سيد صدرجهان صدر الصدور پهانوي بنيابت راجي خان متوجه الٰه آباد شد - سيد حسن علي خان فوجے بتقابل بر آورد - و در (۲) سواد الٰه آباد جنگ افتاد - سيد عبدالغفار بعد غالب شدن مغلوب گرديده عنان عطف ساخت محمد معزالدين باقتضاى غفلت و عياشي دست از تدارک بر داشته باستمالت سيد حسن علي خان افتاد - و بارسال فرمان بحالى الٰه آباد و اضافهٔ منصب سرفراز نمود - اما برادرش سيد حسين علي خان ناظم عظيم آباد پتنه (که بمزيد شجاعت و وقار و متانت نامور روزگار بود) با محمد فرخ سير پيمان رفاقت مؤکد ساخت - چنانچه در ترجمهٔ او نگارش يافت (۳) - و بحسن علي خان برادر کلان نيز ترغيب رفاقت نمود - حسن علي خان بچاپلوسى محمد معزالدين (که از وقت صوبه داري ملتان کم التفاتى او ميدانست) اعتنا (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] در سواد - (۳) نسخهٔ [ا - ب] رفت - (۴) نسخهٔ [ب] اعتبار *

نکرده از ته دل به محمد فرخ سیر گردید - و درخواست قدوم آله آباد نمود - محمد فرخ سیر در چنین هنگام اتفاق این دو برادر بهادر صاحب فوج از امارات اقبال خود دانسته از بلدهٔ پتنه بآله آباد (۲) رسید - و با حسن علي خان مشافهةً بتجدید عهد پرداخته امیدوار مزید عنایات ساخت - و بهرادلی فوج مقرر فرمود - و عازم پیش گشت •

عزالدین پسر کلان محمد معزالدین باتالیقی خواجه حسین مخاطب به خان دوران از دارالخلافهٔ شاهجهان آباد بتقابل محمد فرخ سیر مرخص گردید - و در حوالی کهجوه (از توابع آله آباد) رسیده انتظار حریف مي‌کشید - بمجرد تقارب فوج محمد فرخ سیر عزالدین بے استعمال ادوات حرب نیم شبے راه گریز گرفت - فوج محمد فرخ سیر (که در کمال عسرت و بے سامانی بود) از غارت بنگاه عزالدین تقویتے بهم رسانید - و روانهٔ پیشتر شده در نواحی اکبر آباد خرامش نمود - محمد معزالدین نیز از دارالخلافة کوچ کرده باکبرآباد (۳) آمد - و در فکر عبور دریای جون بود که حسن علي خان پیشقدمي نموده از متصل سرای روزبهاني چهار کروهی اکبرآباد دریای جون (۳) را عبور کرد - و در عقب او محمد فرخ سیر نیز از دریا گذشت - اکثر مردم محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخهٔ [ج] رسید - (۳) نسخهٔ [ج] دریای جمن *

از عسرت و کم مایگي رو بپراگندگي آورده بودند - معدودے همراه رکاب رسیدند - سیزدهم ذی الحجه سنه (۱۱۲۳) ثلث و عشرین و مائة والا تلاقي فریقین دست داد . نسیم فیروزي بر الویهٔ محمد فرخ سیر وزید - و محمد معزالدین بتغیر وضع راه دهلي گرفت - درین کارزار از هردو برادر ترددات نمایان بظهور رسید - حسین علي خان (۲) برادر خرد زخمهای کاري برداشته در میدان افتاد - بعد جلوه افروزی شاهد فتح حسن علي خان برادر کلان بر جناح استعجال روانهٔ دارالخلافة گشت - و بادشاه نیز بتفاوت یک هفته سایهٔ رسول بر ساحت دهلي انداخت - حسن علي خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب سید عبدالله خان قطب الملک بهادر یار وفادار ظفرجنگ و تفویض وزارت اعلی بلند پایه گشت *

چون عرق رتبهٔ این هردو برادر از حد گذشت ناتوان بینان در صدد شکست افتادند - و بتسویلات واهي مزاج پادشاه را شورانیدند - نوبت بجائی رسید که هردو برادر خانه نشین گشتند - و بترتیب مورچال و استعداد اسباب پرخاش پرداختند - والدهٔ پادشاه (که با هردو اظهار درستي مي‌نمود - و از قدیم واسطهٔ اصلاح بود) بخانهٔ قطب الملک آمده مجددًا عهد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] سید حسین علي خان *

پیمان استوار ساخت - هردو برادر بملازمت رسیده شکوهای محبت آمیز درمیان آمد - و چند روز زمانه بآرامش گرانید - غرض گویان باز مزاج پادشاه را برهم زدند - هر روز صحبت بیمزه تر می گشت - و مادهٔ نفاق (که خانه برانداز کهنه دولتها ست) می افزود - تا آنکه امیرالامرا بصوبه داری دکن مرخص گشت - و قطب الملک بعیش و عشرت مشغول گشته عنان وزارت بدست راجه رتن چند سپرد - اعتقاد خان کشمیری همراز و دمساز پادشاه گردید - و کنکاش قلع و قمع سادات اعلان گرفت - قطب الملک بامیرالامرا نوشت که کار از دست رفته است - پیش ازان (که چشم زخمی بآبرو و جان رسد) خود را باید رسانید - امیرالامرا با کمال تسلط و جبروت از دکن روانه شده سواد دهلی را معسکر ساخت - و پادشاه را پیغام کرد که تا بندوبست قلعه باختیار ما نباشد در ملازمت وسواس دارم (۲) - پادشاه خدمات قلعه را بمتوسلان امیرالامرا سپرد - بعد استحکام قلعه امیرالامرا بملازمت پادشاه رسید - و هشتم ربیع الاخر (۳) بارادهٔ ملاقات ثانی فوجها آراسته داخل شهر شد - و در حویلی شایسته خان فرود آمد - قطب الملک و مهاراجه اجیت سنگهه در قلعه رفته بدستور روز اول به بندوبست قلعه پرداختند - و کلید دروازه بدست آوردند - آن

---

(۲) نسخهٔ [ج] داریم - (۳) نسخهٔ [ب] ربیع الاول *

روز و شب بهمین منوال گذشت - مردم شهر واقف نشدند که شب در قلعه چه واقع شد - چون صبح دمید قتل قطب‌الملک شهرت داده افواج پادشاهي از هرجانب مرتب شده بر سر امیرالامرا خواستند هجوم آرند - امیرالامرا بقطب‌الملک گفته فرستاد که چه جای توقف است - زود از میان باید برداشت لاعلاج قطب الملک نهم (ربیع‌الآخر سنه (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف پادشاه را مقید ساخت - و رفیع الدرجات بن (رفیع الشان بن شاه عالم را از حبس برآورده بر تخت نشاند - و صدای نقارهٔ جلوس او آشوب را (که در شهر برپا شده بود) فرونشاند - رفیع الدرجات در حالت حبس بمرض تپ دق مبتلا بود - چون سلطنت میسر شد لوازم احتیاط مزاج از دست داد - و بعد سه ماه و چند روز روزگار او بسری گشت - مطابق وصیت او برادر کلانش رفیع‌الدوله را بر سریر سلطنت جا دادند - و به شاهجهان ثاني ملقب ساختند - بعد ایامی نیکو سیر در قلعهٔ آگره خروج کرد - امیرالامرا با پادشاه بسرعت خود را رسانده قلعه را مفتوح ساخت - ناگاه فتنهٔ دیگر گل کرد و جي سنگهه سوائي طبل مخالفت کوفت - قطب الملک در رکاب شاه جهان ثاني برای دفع جی سنگهه بفتح پور سیکري شتافت - و با جی سنگهه صورت مصالحه درمیان آمد - شاهجهان ثاني نیز بعد سه ماه و

چند روز بمرض اسهال در گذشت - ناگزیر روشن اختر بن جهانشاه بن شاه عالم را از دار الخلافة طلبیده پانزدهم ذیقعده سنة (۱۱۳۱) احدی و ثلثین و مائة و الف بر اورنگ فرمانروائي اجلاس دادند - و به محمد شاه ملقب ساختند *

سبحان الله هر چند سادات خود دعوی سلطنت نکردند و اولاد تیموریه را بر تخت نشاندند - اما حرکتے (که با محمد فرخ سیر کردند - مبارک نیامد - دمے به آسایش نگذرانیدند و نفسے بطمانینت نکشیدند - دریاهای فتنه از هر چهار طرف بتلاطم در آمد - و اسباب زوال دولت آماده گشت - خبر رسید که غرة رجب سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف نواب نظام الملک نائب مالوه از دریای نربدا گذشته قلعهٔ آسیر و شهر برهانپور را متصرف گشت - امیر الامرا سید دلاور خان بخشی خود را با فوج سنگین جانب نواب نظام الملک فرستاد - دلاور خان بعد محاربه بقتل رسید - سید عالم علي خان نائب صوبه (۲) داری دکن (که نوجوان قهرمنش بود) کارزار نموده مردانه نقد هستي باخت - امیر الامرا با پادشاه قصد دکن کرد - و قطب الملک با چندے از امرا نوزدهم ذي القعده (۳) از چهار کروهی اکبرآباد فتح پور ربیه رخصت دار الخلافة دهلي شد - و هنوز نرسیده بود که هفتم ذي حجه

(۲) نسخهٔ [ج] نائب صوبه‌دار - (۳) نسخهٔ [ج] ذیقعده *

خبر کشته شدن امیر الامرا طاقت ربا گشت - قطب الملک برادر صغیر اعیانی خود سید نجم الدین علي خان را (که بحراست دهلي قیام داشت) نوشت که یکے از شاهزادها را بر آورده بر تخت نشاند - پانزدهم ذي الحجه سنة (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف سلطان ابراهیم بن رفیع الشان بن شاه عالم را بر تخت دهلي اجلاس دادند - بتقارب دو روز قطب الملک نیز رسید - و باستمالت امرای قدیم و جدید پرداخت - و فوج علی العموم نگاهداشت - و آنچه در ایام وزارت اندوخته بود از نقد و جنس (که احصای آن جز علم الهي مقدور کسے نیست) همه را صرف سپاه و یاران و دوستان کرد - و گفت اگر زنده ایم باز بهم مي رسانیم - و اگر خواهش حق نوعے دیگر است چرا در دست غیر افتد - هفدهم ماه مذکور بعزم مقابله از دار الخلافة بر آمد - سیزدهم محرم سنة (۱۱۳۳) ثلث و ثلثین و مائة و الف بموضع حسن پور رسید - چهاردهم جنگ واقع شد - توپخانهٔ محمد شاهي باهتمام حیدر قلي خان میر آتش پیهم درکار بود - مردم بارهه سینه را سپر ساخته در مقابل توپخانه مکرر حملها نمودند - از برگشتگی ایام فائده نه بخشید - چون شب شد از بارش گولهای توپ وزنبورک و شترنال (که آنے فرصت نمیداد) فوج قطب الملک پراگنده گشت - و تا دمیدن صبح

معدودے همراه قطب الملک ماندند - همین که آفتاب از دریچهٔ مشرق سر برآورد فوج محمد شاهي یورش کرد - و جنگ صعب واقع گشت - بسیارے از سادات بسمل شدند - و سید نجم الدین علي خان زخمهای کاري برداشت - قطب الملک خود را از فیل انداخت (۲) - زخم تیر بر پیشاني و زخم شمشیر بر دست رسید - حیدر قلي خان با جمعے بر سر وقت قطب الملک رسیده او را بر فیل خود گرفت - و نزد پادشاه آورد - پادشاه جان بخشي نموده حوالهٔ حیدر قلي خان فرمود - قطب الملک در قید پادشاهي روزے بشب و شبے بروز سیاه مي آورد - آخر مسمومش کردند - اول مرتبه خدمتگار او زهرمهره را سائیده خوراند (۳) - باستفراغ بسیار سمیت دفع شد - روز دوم باز خواجه سرای پادشاهي حب زهر هلاهل آورد - قطب الملک تجدید وضو کرده مستقبل قبله نشست - و گفت الٰهي تو میداني که این شیء حرام را باختیار خود نمي خورم - همین که از حلق فرو رفت حالت متغیر گشت - و جان بجهان آفرین (۴) سپرد (۵) - و این واقعه سانح ذي الحجه سنهٔ (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائة و الف واقع شد - قبرش در شاه جهان‌آباد زیارتگاه

---

(۲) نسخهٔ [ب] انداخته - (۳) نسخهٔ [ب] خورانید - (۴) نسخهٔ [ب] بجان آفرین - (۵) نسخهٔ [ج] سنه (۱۱۵۳) هزار و یکصد و پنجاه وسه هجري •

خلائق است - از آثار اوست نهر پت‌پرگنج واقع شاه جهان آباد (که از بے آبي حکم کربلا داشت) قطب الملک در سنه (۱۱۲۷) سبع و عشرین و مائة و الف نهرے از اصل نهر شاه جهاني بریده آورد - و آن خطه را بوفور آب احیا نمود - علامهٔ مرحوم میر عبدالجلیل بلگرامي گوید *

* قطعه *

* بحر جود و فیض قطب الملک عبدالله خان *
* نهـــر خیرے کرد جاري آن وزیر محتشم *
* بهـــر آن عبدالجلیـــل واسطي تاریخ گفت *
* نهـــر قطب‌الملک مد بحـــر احسان و کرم *

و نیز علامهٔ مرحوم در مثنوی بمدح او مي پردازد

* بیت *

* ارسطـــو فطرتے کآصف نشان است *
* یمین الدولـــه عبدالله خان است *
* بدیوان چون نشیند نو بهار است *
* بمیدان چون در آید ذوالفقار است *

قادر داد خان بهادر

شیخ نورالله نام پور قادر داد خان بن رشید خان انصاري شاه جهاني ست (که احوالش علیحده نوکریز خامهٔ وقائع نگار گشته) - نامبرده در عهد خلد مکان بمنصب چار صدي و قلعداري

یکے از قلاع دکن سرفرازي داشت - و در عهد خلد منزل از اصل و اضافه بمنصب یکهزاري و خطاب پدر خود نامور گشته بفوجداري جامود صوبهٔ خاندیس امتیاز اندوخت - و در وقت محمد فرخ سیر (چون نظام‌الملک آصف جاه صوبه‌دار دکن مقرر شده) وارد آن الکه گردید - او (که از جانب والدهٔ آن امیر قرابت قریبه داشت) بملاقات آمده موافقت گزید - و در جنگ سید دلاور علي خان و عالم علي خان ترددات نمایان بظهور رسانیده از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و خطاب بهادر و عطای علم و نقاره کوس شادماني بر نواخت - و در مصاف مبارز خان سرکردگی فوج هراول تعلق باو داشت - پس از انصرام جنگ (که نسیم فتح بر رایات آصف جاهي وزید) او از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاري چهار هزار سوار درجهٔ بلندرتگي پیمود - پس ازان بدغا بر دست نوکرے مقتول گردید - چون لاولد بود آصف جاه قصبهٔ جالنه کانون صوبهٔ خجسته بنیاد و موضع ابداره صوبهٔ خاندیس منجمله محال اقطاعش بطریق انعام بنام متعلقان او مقرر ساخت - تا حالت تحریر هم پارهٔ ازان بتصرف آنها ست *

قطب‌الدوله محمد انور خان بهادر

از نبسه های شاه عیسی جذب‌الله است (که مرید شاه لشکر

---

(۲) نسخهٔ [ب] جالي گذرن *

محمد عارف بود - و درون بلدهٔ برهانپور مقبره دارد (۲)) و شاه لشکر محمد دست ارادت بشاه محمد غوث گوالیاري داده - و بیرون بلدهٔ مزبور مرقد دارد - موصی الیه ابتدا منظور نظر شاه نور الله درویش (که قطب الملک و حسین علي خان را با وی اخلاص و اتحاد متحقق بود) گردید - و بسفارش درویش مزبور سادات مذکور دستگیري نموده در عهد محمد فرخ سیر پادشاه بذوکری پادشاهي (۲) رسانیدند - او بمنصب شایسته و خطاب خاني سربلند گردید - در ایامی (که عالم علي خان به نیابت اورنگ آباد قیام داشت) او به بخشیگری دکن و بنایب صوبه داری برهانپور مي پرداخت - پسر خالهاش محمد (۳) انوراللہ خان (که دیوان آنصوبه بود) از جانب او حراست بلدهٔ مزبور نیز سرانجام مي‌کرد *

چون خبر عبور نظام الملک فتح جنگ بهادر از نربدا بر زبانها افتاد عالم علي خان او را باتفاق سنکرا ملهار نامي برهمنی برای خبرداری برهانپور فرستاد - او پس از وصول بهادر مزبور بنواحی بلدهٔ مزبور بر آمده ملاقات نمود - ازان بعد بهمراهی بهادر مسطور مي‌گذرانید - در عمل ناصرجنگ شهید به بخشیگری دکن سرمایهٔ عزت اندوخت - و در عمل صلابت

---

(۲) نسخهٔ [ب] - مقبرهٔ اوست - (۳) نسخهٔ [ب] پادشاه - (۴) نسخهٔ [ج] و نیابت صوبه‌داری برهانپور *

جنگ بخطاب قطب‌الدوله بلند رتبه گردید - پسترِ در بلدهٔ مزبور مطابق سنه (۱۱۷۱) یکهزار و یکصد و هفتاد و یک هجري بعالم اخروي شتافت - خلیق بود و بعبادات یومیه موظف - اما در زمانه سازي یکتائي داشت - ازو اولاد نمانده - خاله زاده اش محمد انورالله خان صدقی بدیوانی نواب آصف جاه می پرداخت - خالي از راستي نبود - و بوضع تدین شهرت گرفته - از دیگر برادرانش اولاد باقیست •

* حرف الکاف *

کمال خان ککهر

پسر سلطان سارنگ است (که برادر خورد سلطان آدم بود) - ککهران را طوایف بسیار است - در مابین بهت و سنده در شعاب جبال و اطلال و اغوار توطن دارند - در زمان سلطان زین الدین کشمیري ملک کد نامي از امرای غزنین (که بحاکم کابل نسبتے داشت) آمده بزور این جا را از تصرف کشمیریان گرفت - و از کنار نیلاب تا دامن کوه سوالک و حد کشمیر تمام این عرصه بمرور ایام در حیز تصرف در آورد - اگرچه (۲) فرق دیگر مانند کهتر و جانوتهه و ایوان و چترنیه (۳) و بهوکیان و جهپه و باریه (۴) و میکوال نیز متوطن درین ناحیه اند - اما مطیع و منقاد ککهران بوده اند - چون ملک کد درگذشت پسرش ملک کلان جانشین شد - و پس ازو نبیر (۵) نام پسر او کلانے الوس خود یافت - و بعد ازو

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جانونهه - (۳) نسخهٔ [ج] جهترنیه - (۴) نسخهٔ [ج] بادیه - (۵) نسخهٔ [ج] پیرا •

تتار ناظم قبیلهٔ خود گردید - و در زمان تسخیر هندوستان در ملازمت فردوس مکاني خدمات شایسته بتقدیم رسانید - علی الخصوص در جنگ رانا(۲) سانکا جانفشانیها نمود - او را دو پسر بود - سلطان سارنگ و سلطان آدم - ریاست به نخستین باز گردید - او را با شیر شاه و سلیم شاه منازعت عظیم رو داد - نبردهاي مردانه کرد - و افغانان بسیار را به بندي گرفته بفروخت آورد - شیر شاه بارادهٔ تنبیه این قوم قلعهٔ روهتاس را متصل ولایت این طائفه اساس نهاد - و آخر بمقتضای سرنوشت آسماني او را بدست آورده بقتل رسانید - و پسرش کمال خان را بقلعهٔ گوالیار محبوس ساخت - و باوجود چنین فترت ملک اینها را بدست نتوانست آورد - حکومت الوس گکهران بسلطان آدم برادر سلطان سارنگ رسید - سلیم شاه نیز در گرفتن این ملک سعیهاي بلیغ نمود - سودمند نیامد *

گویند نوبت سلیم شاه زندانیان قلعهٔ گوالیار را حکم سیاست عام کرد(۳) - که(۴) زندانخانه را کاواک کرده و پر از داروی تفنگ ساخته آتش زدند - قوت آتش و باروت زور آورده خانه را از جای کنده با زندانیان بهوا برد - جزو جزو عضو عضو آنها را پراگنده ساخت - کمال خان دران میان بود - قادر پر کمال او را ازین

---

(۲) در [بعضی نسخه] رانا سانگا - (۳) نسخهٔ [ج] کرده - (۴) نسخهٔ [ب] که زندان خانه را *

آسیب محفوظ داشت - و در گوشهٔ خانهٔ (که او بود) دودے ازان آتش نرسید - و چون سلیم شاه برین حواست ایزدي آگاه شد عهد گرفته او را رهائي داد (۲) - کمال خان بوطن رفت - و چون عم او سلطان آدم استیلای مطلق یافته بود با برادر خود سعید خان روزگارے بناکامي مي گذرانید - و متابعتے بنفاق میکرد - در سر آغاز جلوس عرش آشیاني در منزل جالندهر بوسیلهٔ دولت خواهئ قدیم آمده ملازمت دریافت - و در جرگهٔ امرا منسلک گشت - و در جنگ (۳) هیمو و مانکوت خدمات شایسته نموده مشمول عواطف سلطاني گردید - و در سال سیوم بتنبیه افغانان میانه (که در حدود سرونج مضاف صوبهٔ مالوه سر بفساد و فتنه برداشته آهنگ آشوب و شورش داشتند) تعین شد - او بجمعیت لائق بر سر آنها رفته نبرد مرد آزما نمود - و مظفر و منصور برگشت - عرش آشیاني قصبهٔ کره و فتح پور هنسوه و بعضے محال دیگر بجاگیر او مکرمت فرمود - و در سال ششم هنگام محاربهٔ پسر مبارز خان عدلي (که او را افغانان بصوي برداشته بودند) کمال خان جمعیت شایسته برده با خان زمان شیباني شریک خدمت شد - و دران جنگ مردآزما ازو کارنامها بظهور آمد - عرش آشیاني از استماع رادمردي و فدویت او فرمود - که کمال خان خدمت

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] داده - (۳) نسخهٔ [ب] ودر منزل جنگ *

خود بجا آورد - اکنون وقت عاطفت ماست - بهر مطلبی (که داشته باشد) کامیاب خواهد شد - چون بحضور رسید در سال هشتم سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد هجری بوسائل باریابان خلافت معروض داشت که بمقتضای حب وطن امید ولایت پدر خود دارم - تا قضیهٔ ناکامی مرا درپیش آمد ملک موروثی عم من متصرف است - عرش آشیانی بخان کلان و دیگر امرای پنجاب برنوشت که ولایت گکهران (آنچه سلطان سارنگ در تصرف خود داشته - و اکنون سلطان آدم دارد) دو بخش ساخته یکی باو مسلم دارند - و بر دیگرے کمال خان متصرف گردد - و اگر سلطان آدم ازین حکم وا ایستد سزای نافرمانی در کنارش نهند - چون گزارش این حکم به سلطان آدم نمودند او و پسرش لشکری نام (که رائق و فائق مهمات پدر بود) سر از اطاعت پیچیدند - افواج پنجاب با کمال خان بولایت گکهران در آمده در حوالی قصبهٔ هیلان (۲) جنگ عظیم در پیوست - و قتالے سخت دست داد - سلطان آدم دست گیر شد - و لشکری پسرش گریخته بکوهستان کشمیر رفت - او را نیز اسیر ساخته آوردند - و تمامی ولایت گکهران (که بتسخیر هیچ یکے از فرمانروایان هندوستان نیامده بود) مسخر نموده کمال خان را باستقلال

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهیلان *

متمکن ساخته سلطان آدم و پسرش را بار سپردند - کمال خان لشکري را رهگواي فنا ساخت - و سلطان آدم را مقید نگاه مي‌داشت - تا حیات طبیعي (۲) سپري کرد *

در طبقات اکبري آورده که کمال خان در سلک امراي پنجهزاري انتظام داشته - و بشیوهٔ مرضیهٔ شجاعت و پردلي و بصفت (۳) ستودهٔ سخاوت و کرم گستري ممتاز ابناي روزگار بود - و گفته که در سنه (۹۷۰) نهصد و هفتاد پیمانهٔ هستي او لبریز گردید (۴) - و این همان سال کامیابي اوست - والله اعلم *

کاکر علي خان

از یکه هاي همایون پادشاه است - سالے (که جنت آشیاني بگشایش هندوستان رایت عزیمت افراشت) او در رکاب پادشاهي وارد هندوستان گردیده - در عهد (۵) عرش آشیاني بمنصب دو هزاري رسیده - سال یازدهم (چون مهدي قاسم خان تعلقه دار گدهه (۶) بے اجازت پادشاهي عازم حجاز گردید) عرش آشیاني او را با جمعے دیگر بآن حدود تعین فرمود - و در جنگ ابراهیم حسین میرزا (که متصل قصبهٔ سرنال از مضافات صوبهٔ احمد آباد واقع شد) از ملتزمان

---

(۲) نسخهٔ [ب] طبعي - (۳) نسخهٔ [ج] بصنعت - (۴) نسخهٔ [ج] و الله اعلم بالصواب - (۵) نسخهٔ [ب] فردوس آشیاني - (۶) نسخهٔ [ب] گدهي *

رکاب پادشاهي بود - پستر همراه منعم بیگ خان خانان بمهم شرقي دیار تعین یافته - در ایامے (که فوج پادشاهي بمحاصرهٔ پتنه اشتغال داشت) روزے باتفاق پسر خود بر سر غنیم تاخته کارنامهٔ رستمي بظهور رسانید - و کار جمعے بشمشیر جلادت تمام ساخته مطابق سنه (۹۸۰) نهصد و هشتاد هجري خود نیز پیمانهٔ هستي لبریز گردانید *

کنور چگت سنگهه

پسر کلان و خلف الصدق راجه مانسنگهه کچهواهه است در عهد عرش‌آشیاني بصري و سرکردگي ناموري داشت - و گزین خدمات بجا آورد - و در سال چهل و دوم بکومک میرزا جعفر آصف خان (که بمالش راجه باسو زمیندار مؤ و پتهان مامور بود - و از ناسازئ امرا کار پیش نمیرفت) تعین شد - و نیکو پرستاریها بتقدیم رسانید - و در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري رایات پادشاهي بعزیمت دکن جانب مالوه بر افراخته شد - و شاهزاده سلطان سلیم باستیصال رانا امر سنگهه رخصت یافت - راجه مانسنگهه (که از نظم و نسق بنگاله خاطر وا پرداخته بحضور دولت بار اندوخته بود) بهمراهئ شاهزاده تعین گشت - و پاسبانئ آن مملکت وسیع بنیابت پدر بنام جگت سنگهه قرار گرفته دستوری یافت - هنوز نزد دارالخلافهٔ آگره در تهیهٔ سامان راه

بود که بافراط می گساري در عین شباب ناگهاني واپسین خواب در ربود - و الوس کچهواهه را بدراز نای غم انداخت - عرش آشیاني از خسرواني نوازش مها سنگهه پور خورد سال او را برنواخته بجایش فرستاد - و چمن‌زار امید جهانے شاداب گردید - فتنه سگالان آشفته رای آندیار و برخے افغانان (که پیوسته پرستاري نمودندے) ازان خورد سال حسابے برنگرفته سر بشورش برداشتند - مها سنگهه از ناتجربگي چارهٔ آن آسان برشمرده باهنگ آویزش برآمد - در قصبهٔ بهدرک سال چهل و پنجم منکامهٔ نبرد گرمي پذیرفت - و چشم زخمے بفوج پادشاهي رسید - اهل خلاف برخے جاها برگرفتند - راجه مانسنگه از شاهزاده جدائي گزیده به بنگاله گام سرعت برگرفت - و در تلافی آن شکست کارنامها برساخت - مها سنگهه در سر آغاز شباب بطریقهٔ شنیعهٔ پدر شیفتهٔ شراب خان‌ومان خراب گشت - و جان شیرین بدان تلخ آبهٔ جگرسوز در باخت *

کشن سنگهه راتهور

(۲)

برادر علاتی راجه سورج سنگهه مشهور و برادر اعیانی والدهٔ قدسیهٔ فردوس آشیاني ست - بیمن این گرامي نسبت در عهد جنت مکاني بمدارج قرب و دولت مرتقي گشت - و

(۲) نسخهٔ [ج] راتهور *

با برادر کلان (که از اعیان سلطنت و سردار با سامان و جمعیت
(۲)
بود) بنفاق و کینه مي گذرانید - اتفاقاً گویند داس بهاتي
(که وکیل مطلق و مدار دولت راجه سورج سنگهه بود)
گوپال داس برادرزادهٔ راجه را بجهت نزاعی بقتل آورد -
چون راجه او را بسیار مي خواست به باز خواست خون
نیفتاد - کشن سنگهه مذکور ازین اغماض بر آشفته بانتقام
برادرزاده در کمین فرصت نشست - و انتهاز قابو مي جست -

در سال دهم جهانگیري سنه (۱۰۲۴) هزار و بیست و چهار
هجري (که سواد دارالخیر اجمیر معسکر پادشاهي بود)
دران روز (که جنت مکاني بسیر تالاب بهکر نهضت فرمود)
کشن سنگهه پیش از صبح بعزم قصاص سوار شده در فضائی
(که راجه سورج سنگهه فرود آمده بود) رسید - و برخی
مردم آزموده‌کار دلاور خود را پیاده ساخته بر سر خانهٔ گویند
(۳)
داس فرستاد - آنها جمعی را (که برسم حراست و حفاظت
اطراف خانه اش بودند) بشمشیر گرفتند - درین زد و خورد
و شور شغب گویند داس بیدار شده بے سابقهٔ خبر
از یکطرف خانه برآمد - تا بر کیفیت حال آگهي یابد -
مردم کشن سنگهه (که بجست وجوی او سراسیمه بودند) همین
که دیدند بقتلش پرداختند - کشن سنگهه (چون هنوز

(۲) نسخهٔ [ا] بهاني - (۳) نسخهٔ [ا - ب] محافظت *

ازین ماجرا آگهي نداشت) بشدت خشم و اضطراب خود نیز پیاده شده درون حویلي در آمد (۲) - هر چند مردم مانع آمدند ملتفت نشد - درین وقت راجه سورج سنگهه نیز بیدار شده شمشیر در دست از خانه بر آمد - و مردم خود را بمدافعه بر گماشت - دران هجوم کشن سنگهه با لختے همرهان کشته شد - و بقیة السیف خود را باسبان رسانیده برآمدند - مردم راجه دنبال گرفتند - پیش جهروکهٔ پادشاهي هنگامهٔ سر ربائي و جان ستاني گرمي پذیرفت - شمشیرهای آبدار بفرق هرکه مي نشست تا کمر مي رسید و تیغهای فولاد هندي نژاد بکمر هرکه مي خورد دو حصهٔ عدل مي ساخت - شصت و هشت راجپوت از طرفین دران معرکهٔ مرد آزما چهرهٔ مردانگي را بگلگونهٔ جانفشاني برآراستند - گویند ازان روز شمشیر سروهي اعتبار بهم رسانید - و مردم دیگر نیز خواهش نمودند - جنت مکاني بعد ازین سانحه منصبش را به پسران تقسیم نموده کشن گده وطن او را بآنها بحال داشت *

کاکر خان عرف خان جهان کاکر

از والا شاهیان فردوس آشیاني ست - پس ازان (که تخت سلطنت بوجود فایز الجود آن پادشاه رونق تازه پذیرفت) او بمنصب هزاری چهار صد سوار و انعام شش

---

(۲) نسخهٔ [ب] درآمده *

هزار روپیه مالامال نشاط گشت - و سال سیوم هنگامی (که اُلکهٔ دکن مخیم سرادق پادشاهي بود) در افواج متعینهٔ (۲) جهت تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني بهمراهی راجه گج سنگهه اختصاص یافت - سال هشتم با سید خان جهان بارهه برای مالش جهجار (۳) سنگهه بندیله تعین شد - سال دهم باضافهٔ پانصدی شش صد سوار اوج ترقي پیمود - سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب کاکر خان عز ناموري اندوخت - پستر تعینات قلعهٔ قندهار گردید - مدتها درانجا ماند - (چون سال بیست و دوم شاه ایران آمده قلعه را بزور بر گرفت) او باتفاق خواص خان قلعه‌دار آنجا رفته شاه را دید - و رخصت هندوستان حاصل نموده بر گردید - همراه سلطان اورنگ زیب بهادر (که نوبت دوم بیساق آنجا نامزد شده بود) تعینات گشت - و سال بیست و ششم برکاب سلطان دارا شکوه بدان مهم شتافت - پس ازان احوالش بنظر نرسیده (۴) *

کار طلب خان

اصلش از قوم مرهته است - بسونت راو نام داشت - در عهد جنت مکاني در سلک ملازمان پادشاهي و تعیناتیان دکن

---

(۲) نسخهٔ [ب] متعینهٔ پادشاهي (۳) نسخهٔ [ب] ججهار سنگهه -
(۴) نسخهٔ [ا] نرسیده *

انتظام یافته - و بمنصب دو هزاری هزار سوار فائز گردیده - پس ازان (که بربقهٔ اسلام در آمد) بخطاب کار طلب خان مخاطب گشت - و سال سیوم جلوس فردوس آشیانی هنگامے (که حدود دکن مطرح الویهٔ فیروزی اثر بود) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز اندوخت - سال نهم (که پادشاه بار دوم بدکن رسیده افواج به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن ملک متعلقهٔ عادل خان تعین فرمود) او بهمراهی خان زمان اختصاص گرفت - پس ازان همواره با ناظمان دکن بودے - سال سي ام در رکاب پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بر سر قطب الملک شتافت - و پس از انفصال مقدمهٔ او همراه کیسر (۲) سنگهه زمیندار دیوگده جهت تحصیل (۳) زرے (که ذمهٔ موسی الیه قرار یافته بود) از پادشاه زاده مرخص گردید - و پس ازان (که کارفرمایان قضا توطیهٔ دیگر بر انگیختند و پادشاه زاده بتقویب عیادت پدر والاقدر از دکن عازم هندوستان گردید) او را مستمال ساخته همراه گرفت - و در محاربه با مهاراجه جسونت سنگهه و مقابلهٔ دارا شکوه ملتزم رکاب بود - در ایام موعود روزگار زندگیش بسر آمد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] کیسل سنگهه - (۳) نسخهٔ [ا] تحصل *

کنج علي خان عبد الله بیگ

پسر کلان علي مردان خان امیر الامرا ست - سال بیست و ششم جلوس فردوس آشیاني به منصب هزاری پانصد سوار و سال بیست و هشتم باضافهٔ پانصدی ذات و سال بیست و نهم باضافهٔ یکصد سوار کام دل بر گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار طبل شادماني برنواخت - و (چون سال سي و یکم پدرش بعالم بقا خرامید) از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مرتقي گشته گرد ملال از چهرهٔ تالم زده برافشاند - پستر همراه سلیمان شکوه بر سر محمد شجاع تعین شده - (چون زمانهٔ نیرنگ کار رنگ دیگر ریخت - و فلک شعبده باز نقش عالمگیري بر روی کار آورد) او خود را ببارگاه سلطنت رسانیده بحصول ملازمت پرداخت - و سال اول بعطای نقاره کوس شادماني زده همراه خلیل الله خان بتعاقب دارا شکوه مامور گردید - پستر بخطاب کنج علي خان مخاطب گشته در جنگ شجاع و نبرد دوم دارا شکوه همراه بود - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سرفراز گشته در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافت - و در جنگ اقاغنهٔ خیبر شریک تردد مبارزان گردید - پستر حالات او بنظر نرسیده *

کیرت سنگهه

پسر دوم میرزا راجه جے سنگهه - (چون میوان (۲) فساد پیشهٔ کاما پهاڑي و کهوه مجاهد مابین مستقرالخلافهٔ اکبر آباد و دارالخلافهٔ شاهجهان آباد خار راه گشته متردّدین و سکان آن نواحي را ایذا و آزار مي رسانیدند - و پرگنات از دست انداز ایشان رو بویراني نهاد - و تیولداران آن محال ازین رهگذر خسارت مي کشیدند) در آخر سال بیست و سیوم شاه جهاني از پیشگاه خلافت و جهان باني کیرت سنگهه بمنصب هشتصدی هشت صد سوار سرافرازي یافته محال مذکور بطریق وطن در تیولش مرحمت گردید - و بمیرزا راجه حکم شد که آن گروه واجب الدفع لازم الاستیصال را از بیخ و بن برکنده در قلع و قمع آنها دقیقهٔ نامرعي نگذارد - و آن سر زمین را از خار و خس مفسدان تبه کار به پیراید - و بجای ایشان مردم خود را آورده آباد سازد - راجه بوطن شتافته با چهار هزار سوار و شش هزار تفنگچي و تیردار بمحال مذکور آمده بقطع جنگل پرداخت - و بسیارے از فتنه پژوهان را علف تیغ گردانید - و گروهے را ماسور ساخت - و فراوان مواشي بدست آورد - و بقیة السیف را مستاصل نمود - هزار سوار از منصب راجه دو اسپه سه اسپه گشته پرگنهٔ حال کلیان (که

(۲) نسخهٔ [ج] میواتیان *

جمعش هشتاد لک دام است) در طلب این اضافه مرحمت شد - و کیرت سنگهه هم باضافهٔ منصب و فوجداری میوات سر بر افراخت *

و (چون سرو فطرتش برستهٔ جویبار میرزا راجه بود - و نهال شعورش تربیت یافتهٔ بوستان سرای دانش آن بلند فکرت) در کمتر زمانے معاملهٔ فهمي و کاردانی خود را خاطر نشین بادشاه ساخت - و در سال بیست و هشتم هنگامے (که الویهٔ جهانباني بجانب دار الخیر اجمیر باهتزاز آمد) او را از سابق و لاحق بمنصب هزاری نهصد سوار ممتاز نموده بحراست شهر دار الخلافة رخصت فرمود - و [چون آخر سال سیوم عمارات فیض آباد معروف به مخلص پور از مضافات پرگنهٔ مظفر آباد سرکار سهارن پور (۲) بر کنار دریای جون متصل کوه دامان شمالي (که بکوه سرمور نزدیک است) قریب باختتام رسید - و نهضت پادشاهي بسیر آن مکان دل نشین (که از دار الخلافة چهل و هفت کروه جریبي ست) اتفاق افتاد (۳)] کیرت سنگهه بحفاظت بیرون شاهجهان آباد دستوری یافت - و (چون پدرش از موافقت سلیمان شکوه جدائي اختیار نموده عازم آستان عالمگیري گردید) کیرت سنگهه (که بعد از جنگ دارشکوه بوطن رفته بود) بپدر ملحق شده همراه

---

(۲) نسخهٔ [ج] سارنگ پور - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده *

او استسعاد ملازمت نمود - و بعطای عام مشمول نوازش گشت - و بجهت تنبیه مفسدان میوات مرخص گردید - و چندے بفوجداری نواح دارالخلافة پرداخت - پستر بهمراهی پدر در تسخیر ولایت سیوا تردد‌هاي نمایان نمود - و با سه هزار کس روبروی قلعهٔ بورندهر (۲) ملجار برساخت *

(چون سیوا رهگرای اطاعت و انقیاد گردید و جمیع عمدهای آن جیش بالطاف پادشاهانه کامیاب گشتند) کیرت سنگهه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار سربلندي یافت - بعد ازان (چون میرزا راجه بتاخت ولایت بیجاپور لوای عزیمت برافراخت و فوج التمش را بشهامت کیرت سنگهه انتظام بخشید) او دران معارک هیجا با مبارزان عساکر بیجاپور نبردهای مردآزما نمود - و (چون میرزا راجه در برهانپور باجل طبیعي (۳) در گذشت) او دولت اندوز حضور گشته بعنایت نقاره و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار برتر افراخت - و باز کومکي دکن گشته صدتے دران ولایت بسر برد - در سال شانزدهم (۴) سنه (۱۰۸۴) یکهزار و هشتاد و چهار هجري بنهان خانهٔ نیستي فرو رفت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] بوندهر - (۳) نسخهٔ [ب] طبعي - (۴) نسخهٔ [ب] و در سال *

کامگار خان

پسر دوم جعفر خان است - در ابتدای سلطنت خلدمکان بمنصب در خور سربلندي یافته - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب خاني کامیاب گشته - سال دهم از تغیر لطف‌الله خان بخدمت بخشیگری احدیان اعتبار بر گرفت - سال دوازدهم بداروغگی جواهر بازار تفاخر جست - سال نوزدهم بوجهے از منصب برطرف گشت - سال بیست و یکم مورد عاطفت گشته از تغیر رحمت خان بخدمت بیوتاتي مباهات اندوخت - سال بیست و دوم (که پادشاه از دار الخلافة عزیمت اجمیر فرمود) او بقلعه داری دار الخلافة مامور شد - سال بیست و چهارم از تغیر اشرف خان واقعه خواني ز سال بیست و پنجم از انتقال عبد الرحیم خان بخشی سیوم و سال بیست و هفتم بعزل مغل خان آخته بیگي و سال بیست و هشتم داروغگی جلو و سال سي ام عوض بهره مند خان داروغهٔ غسل خانه و آخر همین سال پس از انتقال محمد علي خان خانسامان شد - پستر از تعلقهٔ مذکور معزول شده سال سي و سیوم با جماعهٔ مامور گردید که مردم محل محمد معظم را بشاه جهان آباد برساند - سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري رایت بلند پایی افراخت - چندے قلعه داری اکبر آباد

هم داشت - سادہ لوحیهای او زبان زد است - و با بےکمالي نظر بعلو خاندان بسیار بر خود مي پیچید - و سر بهیچ کس فرو نمي آورد *

گویند روزے پادشاه پیغامے بامیر خان تهتهٔ فرمود که بکامگار خان برساند - او مصحوب معتمدے ازین ماجرا خان مذکور را مطلع ساخته استدعاے آمدنش بخانهٔ خود کرد - خان مذکور بدر تجاهل زده پرسید که کدام امیر خان - امیر خان خود بني عم ما بود - واسطه گفت که امیر خان عبدالکریم تهتهٔ - گفت یعنے عبدالکریم فراش - بگوئید که ما بخانهٔ فراشان نمي آئیم - و باین حرف تلمیح بدان کرد که میر عبد الکریم مدتے داروغگیٔ جا نماز خانهٔ پادشاهي داشت - چون امیر خان این نقل پیش پادشاه کرد فرمود که آخر پسر جعفر خانست در خانه نجایستے طلبــداشت - قطعهٔ نعمت خان عالي که بیت اولش اینست * بیت *

* کتخدا شد بار دیگر خان عالي منزلت *

* با کمال عز و تمکین و وقار و زیب و زین *

در حق اوست *

حرف اللام

لشکر خان

محمد حسین نام خراساني در عهد عرش‌آشیاني بمنصب دوهزاري و خدمت والای میربخشیگري و میرعرضي اختصاص داشت - در سال یازدهم بسعایت مظفر خان تربتي معزول گردید - و در سال شانزدهم از بے خردي و دولت نخوتي روز روشن مست شراب بدربار آمده عربده ناکي نمود - چون بعرض پادشاهي رسید با وصف عمدگي و تفویض مناصب عظیم‌الشان او را بدم اسب بسته گردانیدند - و چندے محبوس داشته واگذاشتند - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهي خان خانان منعم خان تعین بود (۲) - در جنگ داؤد کراني (۳) (که دعوی وراثت آن مملکت مي نمود) در فوج قول برفاقت سیدسالار پاے ثبات افشرده زخمهاے عنیف برداشت - اگرچه زخمها به شد لیکن از بے پروائي و سهل انگاري

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] خان خانان منعم تعین‌بود (۳) نسخهٔ [ج] کررانی *

ایام نقاهت در نهصد و هشتاد و دو در بنگاله قالب تهي کرد - صاحب جمعیت بود - هزار سوار نوکر خود داشت *

اگرچه این افراط (۲) تعذیب (که از جانب پادشاه در بارهٔ او سرزد) بظاهر استیلای قوت غضبي ظاهر مي‌کند - چه در عرف و عادت سلاطین دانش‌آئین (که سیاست و تهدید را ناگزیر انتظام نشأهٔ ظاهر دانند) تعزیر بشخص بر مي گیرد - یکے را بزهر چشم و چین پیشاني و دیگرے را بدرشتي و سخت زباني بعضے را سیلي و مشت کوب و برخے را بکره و چوب سزا دهند - خوش گفت کسے که گفت * * رباعي *

* تادیبي اگر ضرورت افتد بهوس *
* یکدست خطا ست گوشمال همه کس (۳) *
* ای مطرب قانون بساط انصـــاف *
* دف را بطپانچه کوب ونی را بنفس *

اما نظر بر شخصیت این مرد جاه پرست بموقع واقع شد - که با وصف این همه عمدگي متحمل چندین خواري و خفت گشته از رذالت نفس و دناءت همت دست از نوکري و ملازم پیشگي بر نداشت - و الا بسا کم رتبگان که بکجي ابرو و حرف پهلو دار جان بپاس آبرو سپرده اند - و عزت و نیکنامي جاوید اندوخته *

---

(۲) نسخهٔ [ج] این امراز تعذیب - (۳) نسخهٔ [ب] هرکس *

تنبیـــه

چون شخصیت هر کس قطع نظر ازان شخص بمفهوم غیر مختلف است احکام شرعي (که اشمل و انفع وارد شده) بشخص برنمي‌گردد بل بر فعل مترتب است - و بقدر آن مزد و اخذ قرار یافته * ع *

* هر عمل اجرے و هر کرده جزائے دارد *

لشکر خان ابو الحسن مشهدي

ابتدا دیوان شاهزاده سلطان مراد بود - پس از فوتش از دکن آمده در خدمت شاهزاده سلطان سلیم بندگي اندوخت و حسن پرستاري را سرمایهٔ دولت ساخت - بعد فرمانروائي بخطاب لشکر خاني و منصب عمده سر بر افراخت - و مدتے بدیواني و بخشیگري صوبهٔ کابل مي پرداخت - چون خان دوران ناظم آنجا نرد مخالفت مي باخت طلب حضور شد - و پس ازان به تنبیه افغانانے (که سنگ راه مترددین هندوستان و کابل بودند) مامور گشت - و مُهِمَّا اَمْکَنْ در زدن و بستن رهزنان و قطاع الطریق سعی بلیغ بکار برد - تا بروجه نیک امن طریق صورت گرفت - و در سال چهاردهم (۲) (که اول مرتبه سیر گلگشت کشمیر منظور جنت مکاني گردید) او را بعنایت علم و نقاره مفتخر ساخته بحراست دار الخلافهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ج] امن بطریق *

آگره گذاشتند - و (چون افواج پادشاهي بهمراهي شاهزاده پرويز بسپه سالاري مهابت خان در تعاقب شاهزاده شاهجهان تعين شد) لشکر خان نيز کمکي گرديد - بعد رسيدن برهانپور (چون عادل شاه والي بيجاپور بر رغم ملک عنبر با مهابت خان طرح دوستي انداخته ملا محمد لاري سپه سالار خود را با پنج هزار سوار گزيده به برهانپور فرستاد) مهابت خان راه زدن سربلند راى را بحراست بلده گذاشته لشکر خان را با جمعي از امرا همراه ساخت - و تمشيت مهام آنجا بملا محمد تفويض نمود - و خود با شاهزاده پرويز بجانب آله آباد شتافت - ملک عنبر (که منتهز فرصت بود) به بيجاپور رفته محاصره نمود - عادل شاه باستحکام برج و باره پرداخته مسرعان بطلب ملا محمد روانه کرد - و بمهابت خان نوشت که در ازاى هواخواهي پادشاهي چشم اعانت دارم - و سه لک هون (که قريب دوازده لک روپيه باشد) برسم مدد خرج سپاه نيز حواله نمود - چنانچه حسب الرقم مهابت خان سربلند راى با معدودے در شهر اقامت گزيده لشکر خان را با فوج دکن در رفاقت ملا محمد باستيصال ملک عنبر راهي ساخت - ملک عنبر آگهي يافته بلشکر خان نوشت که نسبت بملازمان پادشاهي گستاخي سر نزده - بچه تقريب واجب التخريب شده ام - چون با عادل شاه از قديم الايام بر سر حدود ملکي

نزاع است مرا با مدعي بگذاريد - تا هرچه مقدر است بظهور آيد - اصلا التفات بحرف او نكرده بحوالي بيجاپور رسيدند - ناگزير ملك عنبر دست از محاصره برداشته راه دياز خود گرفت - ملا محمد سر در دنبالش گذاشت - هرچند او سپراندازي و مدارا مي نمود ملا محمد حمل بر عجز و زبوني كرده شدت و غاظت مي‌افزود - چون (۲) كار برو تنگ شد - و اضطرار دامن‌گير گشت) ناگزير در منزل بهاتوري پنج كروهي احمدنگر قرار بجنگ داده رزم طلب گرديد - اتفاقاً ملا محمد لاري كشته شد - و سررشتهٔ انتظام فوج عادل شاهيه گسيخت - جادو راى و اردا رام از امراى پادشاهي دست بكار جنگ نابرده راه فرار سپردند - اخلاص خان و غيره بيست و پنج نفر از سرداران بيجاپور (كه مدار دولت عادل شاهيه بر (۳) ايشها بود) گرفتار شدند - ازان ميان فرهاد خان را (كه تشنهٔ خون او بود) از سرچشمهٔ تيغ سيراب ساخت - و از امراى پادشاهي لشكر خان با ميرزا منوچهر و عقيدت خان وغيره چهل منصبدار بقيد ملك عنبر در آمدند - و چندے بمقتضاى سرنوشت آسماني در قلعهٔ دولت آباد محبوس و مسلسل بودند - پس از فوت سلطان پرويز (كه مهمات دكن بخان جهان لودي بالاصالة باز گرديد) لشكر خان با ديگر امرا رهائي يافته

---

(۲) نسخهٔ [ب] اضطراب - (۳) نسخهٔ [ج] برآنها •

برهانپور آمد - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی نظر بر سوابق خدمات او (که در ایام شاهزادگی بضرورت وقت ده لک روپیه بطریق قرض داده بود) مبلغ مذکور بار مرحمت فرمودند - و باضافهٔ دو هزاری ذات و سوار بمنصب پنجهزاری چهار هزار سوار بلند پایه گردید - و بصوبه‌داری کابل از تغیر خواجه ابو الحسن تربتي اختصاص گرفت - اتفاقاً پیش از وصول منصوب نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان از کوتاه بیني و قابو طلبي وقوع حادثهٔ جنت‌مکاني را موجب فوز مطلب پنداشته بهوس تسخیر کابل گران لشکرے کشیده بحوالی آن بلده شورش‌افزا گشت - لشکر خان بانتظار کومک حضور (که مهابت خان سپه سالار مامور شده بود) در راه متوقف نگشته بلا اهمال گام سرعت برداشت - چون به باریک آب (که دوازده کروهی شهر است) رسید نذر محمد خان از گرد قلعه بر خاسته بارادهٔ دستبرد پیش آمد - لشکر خان از ناموس‌جوئي و کارطلبي بقصد پیکار باستعجال روان شد - نذر محمد خان دید که لشکر خان به نهایت دلیري و چیرگي مي‌آید و نوکران ماهواره خوارش (که در روز بد همپائي نمایند) قلیل - سود این تجارت نارائج دانسته نهم محرم‌الحرام سنه هزار و سي و هشت هجري عطف عنان نمود - و نشیب و فراز مسافتے (که در یکماه قطع کرده بود)

بچهار روز نوردیده ببلخ رسید - لشکر خان داخل نزهتگاه کابل گشته باستمالت و ترفیهٔ سکنهٔ شهر و رعایای نواحی (که غارت زده و ستم رسیدهٔ اوزبکان تهیدست بودند) پرداخت و هرجا مناسب دید فوجی فرستاده متمردان را برانداخت - اما [چون قطان صوبهٔ کابل (که از طائفهٔ سنیهٔ سنیهٔ حنفیه اند) از سلوک لشکر خان بسبب مخالفت مذهب راضی نبودند] در سال چهارم معزول گشت - و در سال پنجم از تغیر مهابت خان بحراست دهلی نامزد گردید - و (چون از کبر سن خدمات مرجوعه ازو متمشی نمی‌شد) در سال ششم داخل لشکر دعا گردانیدند - او با پسران بآستان‌بوس سو افراخت *

اگرچه در پادشاه‌نامه علت انزوا غیر از پیری بیان نکرده - اما بقرائن حال تفرس میرود که پیری چندان در نیافته بود که از نوکری معاف دارند - مگر بوجهی از جانب او انحراف بمزاج پادشاهی رو داده باشد - گویند پس از استعفای نوکری عازم حج گشت - و بعد تحصیل زیارت عتبات علیات و صرف زرهای گران دران مشاهد قدسیه بوطن مالوف رفت - و بجاروب‌کشی آستان ملائک پاسبان رضویه (علی ساکنها الثناء والتحیة) فائز گردید - و دران بلده سرا و رباط اساس نهاد - و املاک بسیار خرید - و

همان جا رخت هستي بر بست - اولاد او در هندوستان ماندند - خلف رشيدش سزاوار خان است (که احوال او درين اوراق سمت تحرير يافته - و پسر ديگر ميرزا لطف‌الله است - مذهب سنت و جماعت اختيار کرده بخشي دکن شده بود - شبي وقت کوچ در پالکي نشسته بود که ناگاه شخصي بر سرش رسيده بخنجر بيداد هلاک ساخت - و بدر رفت - و هيچ ظاهر نشد که بود - و بابا ميرک خويش او در عهد جنت مکاني ترقي کرده کارهاي نمايان در دامن کوه کانگره نمود - هنگامي (که شاهزاده شاهجهان محاصرهٔ برهانپور فرمود) همراه راه زن بود - روزي (که شاه قلي خان بشهر در آمد) او جنگ کرده کشته گرديد - پسرش لطيف ميرک در قلعه داري انکي تنکي دکن بسر مي برد - بيرون باري باغچهٔ طرح انداخته گور خانهٔ خود ساخته بود - همانجا مدفون گرديد *

لشکر خان عرف جان نثار خان

يادگار بيگ نام پسر زبردست خان والا شاهي اعلي حضرت است - در حيات پدر بدولت روشناسي و تقديم خدمات عمدهٔ پادشاهي فايز گرديد - و در سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات دو صد سوار و داروغگي گرز برداران و منصبداران (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] و بداروغگي

نقدي مفاخرت اندوخت - و در همین سال باضافهٔ پانصدی
(۲)
سیصد سوار فرق عزت بر افراخت - و بخطاب جان نثار خان
چهرهٔ ناموري افروخت - و (چون همواره فیما بین سلاطین
والا دودمان تیموریه و خواقین عالیشان صفویه ابواب اتحاد و
یگانگي مفتوح و از جانبین ارسال نامه و پیام و اهدای هدایا
مسلوک بود) شاه صفي در آخر فرمانروائی خود بر سر مقدمهٔ
قندهار برخی اندیشها (که مورث رنجش بود) بخود راه داده
سلسله گسل محبتهای دیرین گردید - چون او ازین جهان
گذران درگذشت فردوس آشیاني نپسندید که موالات قدیم
یکباره انقطاع پذیرد - درهمین سال جان نثار خان را (که
شایان سفارت بود) بعطای طلب دو سالهٔ او و همراهانش نقد از
خزانه برنواخته بارمغان سه لک و پنجاه هزار روپیه و نامهٔ
معنون بتعزیت شاه صفي و تهنیت جلوس شاه عباس ثاني (که
پسر جانشین اوست) و مشعر بر معذرت آمدن علي مردان
خان بهادر بهند (که نه بحسب جاه و آرزوی نوکري بوده
بل بشوارت حمد پیشکان کناره گزیده) روانهٔ ایران دیار فرمود
و خان مذکور در آخر سال بیست و یکم از حجابت برگشته
تقبیل عتبهٔ خلافت نمود - و بمنصب دو هزاری هفصد سوار
و خدمت آخته بیگي سرافرازي یافت - و در سال بیست و

---

(۲) نسخهٔ [ج] شش صد .

هیوم بمیر توزکي درجهٔ اعزاز پیمود - و در سال بیست و چهارم بخدمت بخشیگری دوم از تغیر سیادت خان پایهٔ اعتبارش افزود - و سال بیست و پنجم اضافهٔ پانصدی (۲) هیصد سوار یافته بخطاب لشکر خان نامور گردید - و سال بیست و ششم بمنصب سه هزاری هزار سوار فایز شده به بخشیگری فوج متعین شاهزاده دارا شکوه بیساق تندهار مامور گشت - و در سال بیست و هفتم از ملتان حسب الحکم بدرگاه پادشاهي سعادت تلثیم عتبهٔ اقبال اندوخته بدستور پیش بخدمت بخشیگری دوم از تغیر ارادت خان سر بلند گردید - و در سال بیست و نهم امرے چند (که دلالت بر عدم تدین داشت) بر روی روز افتاد - و ظاهر شد که در بخشیگري دست طمع گشوده و ذیل دیانت خود بلوث خیانت آلوده - او را از خدمت باز داشته بکمی پانصدي معاتب کردند - و پس ازان بمالش فتنه پژوهان حوالی حصار و بیکانیر تعین شد - و در سال هي و یکم از انتقال علي مردان خان امیر الامرا بصوبه داری کشمیر و اضافهٔ پانصد سوار سر افرازي یافت - و بعد از نخستین جلوس عالمگیري بارسال خلعت و اضافهٔ پانصدی پانصد سوار بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد عنایت گشت - و بتفویض صوبه داری

(۲) نسخهٔ [ج] اضافهٔ پانصدي یافته •

ملتان معزز شد - و در سال سیوم از تغیر قباد خان بصوبه داری تهته مامور گشت - و پس ازان بنظم صوبهٔ بهار رخش عزیمت راند - و در سال یازدهم از بهار معزول شده بخدمت صوبه داری ملتان از تغیر طاهر خان سرفراز گردید - و در سال سیزدهم از ملتان بحضور رسیده از انتقال دانشمند خان میربخشي بخدمت بخشیگری اول و بافزایش هزاری هزار سوار بمنصب پنجهزاری سه هزار سوار بلند مرتبه گشت - و در آخر همین سال سنه (۱۰۸۱) یکهزار و هشتاد و یکم هجري رخت هستي بربست - از پسرانش کسے ترقي نکرد - صبیهٔ او بحبالهٔ نکاح لطف‌الله خان بن سعدالله خان مرحوم بود *

لطف الله خان

مهین خلف جملة الملک سعد الله خان است که نقوش فضائل و رقوم کمالات او بر صفائح السنه تا مرور دهور جلوه گر خواهد بود - (چون آن مربع نشین مسند وزارت در مبادی سال سي ام جلوس اعلی حضرت ازین سپنجي سرا انتقال نمود) لطف الله خان در سن یازده سالگي بود - بمنصب هفصدی (۳) صد سوار مشمول نوازش خسرواني گشت - پس ازان (که عنان فرمانروائی هندوستان بدست اقتدار عالمگیري

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آخر همین سال سنه هزار و هشتاد و یک هجري -
(۳) نسخهٔ [ج] هفت صدي *

در آمد) ازانجا (که پدر مرحومش نسبت بسایر شاهزادگان در خدمت پادشاه زاده محمد اورنگ زیب بهادر ربط دلي و اخلاص از صمیم قلب داشت) او را مورد گوناگون التفات فرموده بمنصب هزاری چهار صد سوار سربلند گردانید - و همواره مورد تربیت داشته بافزایش منصب و تفویض خدمات حضور بر نواختند - کمتر داروغگي بود از داروغگیهای عمدهٔ حضور که خان مذکور سر انجام نکرد - و در سال دوازدهم از تغیر عاقل خان بخدمت داک چوکي مباهي شد - و سال سیزدهم از تغیر حاجي احمد سعید خان داروغگی عرض مکرر یافت - و در سال چهاردهم بخلعت کتخدائي با صبیهٔ لشکر خان میربخشي (که پیش ازان درگذشته بود) مخلع گردید - و در نوزدهم سال بعد مراجعت از حسن ابدال بلاهور از تغیر فیض الله خان بداروغگی فیل خانه اختصاص گرفت - و در سال بیست و یکم از انتقال شیخ عبدالعزیز اکبرآبادي بتازگي قامت امتیاز بخلعت عرض مکرر بر آراست - و در همین سال باعزاز خسرواني (که خان مشارالیه در قلعه پالکي سواره مي آمده باشد) در سائر همچشمان معزز گشت - و در سال بیست و سیوم صوبه داری لاهور از تغیر قوام الدین خان ببادشاهزاده محمد اعظم مفوض گردید - خان مزبور بنیابت شاهزاده اعتبار اندوخته رخصت یافت - و سال دیگر بحضور رسیده از

تغیر عبد الرحیم خان به داروغگی غسلخانه فرق عزت برافراخت - و در سال بیست و پنجم از تغیر کامگار خان بواقعه خوانی فایز شد - و سال دیگر بداروغگی جلو خاص و چوکی خاص مخصوص الطاف گشت *

(چون قابلیت و کمال خان مذکور شهرهٔ آفاق بود و جودت طبع و صفائی ذهن و رسائی فکر بکمال داشت) در محاصرهٔ گولکنده جوهر شجاعت و مردانگی خود را (۲) دل نشین همگنان ساخته مصدر تردات نمایان گردید - خصوص دران نیم شبی [که محصوران بر دمدمهٔ پادشاهی (که بکنگرهٔ قلعه رسیده بود) ریخته توپ را بیکار کردند - و سید عزت خان میر آتش را با سربراه خان چیلهٔ جلال نام بسته بردند] لطف الله خان که با جماعهٔ چوکی خاص بمحافظت آن تعین شده بود تا سه روز درمیان دریا (که پای قلعه است) بپردلی و دلاوری استقامت ورزید - تا جمعیت دیگر رسیده غنیم را بر داشتند - و دمدمه قائم کردند - خان مذکور باضافهٔ پانصدی مفتخر شد - و (چون نقد بهادری او بدار العیار امتحان سره بر آمد) در سال سی و چهارم سمت تهانهٔ کهتاؤن بمالش اشقیا رخصت یافت - و در سال دیگر از تغیر صلابت خان مجدداً بداروغگی چوکی خاص مورد لطف

---

(۲) نسخهٔ [ج] خود را نیز *

گردید - و در همین سال بصدور زلتے بسلب منصب معاتب شد - و پس از چند روزے ببحالی نوکري آب رفته بجویش باز آمد - و در سال سي و نهم از تغیر صف شکن خان بخدمت آخته بیگي و از تغیر خانه زاد خان بداروغگی خاص چوکي سر افرازي یافت - و در سال چهل و سیوم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و بعطای نقاره بلند آوازه گشت - و بصوبه داری بیجاپور مامور شد - و سال چهل و پنجم ازانجا معزول گشته بافزونی پانصد سوار بحراست اورنگ آباد تعین گردید - و در سال چهل ششم پس از فتح قلعهٔ کهیانا صوبه داری مذکور به شاهزاده بیدار بخت مفوض شد - و خان فیروز جنگ از برار بمحافظت بارگاه پادشاه مامور گشت - و صوبه داری آنجا بنیابت بلطف الله خان (۲) (که خسرپورهٔ خان فیروز جنگ میشد (۳)) قرار یافت - خان مذکور بتعلقه نرسیده در سنه (۱۱۱۴) یکهزار و یکصد و چهارده رخت هستي بربست - با فضل و کمال بشجاعت و کارطلبي اتصاف داشت - و مکرر مصدر کارهای نمایان شده بایستے بیش ازین ترقي مي‌کرد و پایهٔ دولت را به منتهای مراتب امارت مي‌افراشت شاید لختے سبکیهای وضع و برخے تکلفهای بیجا (که در مزاجش بود) مانع شده •

---

(۲) نسخهٔ [ج] بنیابت لطف الله خان - (۳) نسخهٔ [ج] بقلعه نارسیده •

(۲)
مشهور است که روزے پادشاه عرضی کے (که بعض مقدمات مخفیه مندرج بود) مي خواند - اتفاقاً هنوز آن مقدمات بر زبان پادشاه نگذشته که از جانبے بعرض رسید - و تفحص شد که چگونه افشای این امور شد - آخرالامر پادشاه بحدت درست فرمود که سواے لطف‌الله خان کار دیگرے نیست - پستر معلوم شد (که خان مذکور از پشت آن عرضي همه مطلب دریافته بمردم اظهار نمود - لهذا روزے چند از باریابی خلوت ممنوع گردید - محاوره و مکالمه بالفاظ غیر مانوس (که محتاج بفرهنگ و قاموس بودے - و آن دور از سلاست و رواني ست) بسیار داشت - عبارتهاے ساخته و تراکیب به تکلف تراشیدهٔ وی زبان زد مردم است - پسرش محمد خلیل عنایت خان (که چندے بحراست برهانپور قیام داشت) سپاهي وضع میرزا منش بود - در نغمات هندي خالي از کمال نبود - در جنگ جاجو (که میان شاه عالم و محمد اعظم شاه بر سر سلطنت هندوستان صف آرائي بمیان آمد) خان مذکور در فوج جهاندار شاه معزالدین بود - چون سادات بارهه (که هراول بودند) با معدودے گرم عنان گشته بجنگ در پیوستند عنایت خان نیز خود را بکمک رسانید - چون غلبهٔ مخالف مشاهده

---

(۲) نسخهٔ [ج] بعضے ۰

نمود از فیل فرود آمد - و نورالدین علي خان برادر حسن علي خان و حسین علي خان آنرا دیده به برادران خود گفت که حیف این شیخزاده گوي از میدان برد - بمجرد این حرف آنها نیز از فیلان فرود آمدند - و در مقابل امان‌الله خان و سید اوتاد محمد و ابراهیم بیگ بسري و دیگر نوکران قدیم محمد اعظم شاه بودند (که از سالها بشجاعت و مردانگي نام بر آورده‌اند) باهم در آویختند - و طرفه گیر و دارے و غریب کارزارے واقع شد - که ترک خون آشام بهرام را از نظارهٔ آن کندآوري درد حیرت بسر بر آمد - عنایت خان زخمهای کاري بر داشته در میدان افتاد - رمقے از جان داشت - بعد از ساعتے درگذشت خلد منزل او را ملقب بعنایت خان شهید فرمود - و به پسرانش (که خرد سال بودند) رعایتے نمود - در عهد فردوس آرامگاه هنگامے (که نواب آصف جاه نظام‌الملک از دکن بدارالخلافة شتافته) از انتقال محمد امین خان وزیرالملک مسند آرای وزارت گردید - دختر خان شهید را (که طغای زاده آن نوئین بلند اقبال بود) بعقد ازدواج در آورده موسوم بصاحب بیگم نمود - و بدین انتساب جدید پسران او را امتیاز و اعتبار دیگر بهم رسید - حفیظ الدین و محمد سعید خان (که برادر اعیاني بودند) برفاقت آصف جاه بدکن آمدند - و بعد جنگ مبارز خان هر یکے فوجداری عمده

یافته صاحب طبل و حشم گردید - و پس از حفیظ الدین خان بهادر بنیابت صوبه داری برهانپور سرفرازي یافت - و چون در سال (۱۱۵۰) هزار و صد و پنجاهم (۲) هجري بار دیگر آصف جاه لوای عزیمت دار الخلافة برافراخت هر دو برادر با قامت دکن نگرانیده همراهي گزیدند - و اینها را (که سکونت شاه جهان آباد مرغوب طبع بود) با آصف جاه معاودت دکن ننموده در رکاب پادشاهي ماندند - و بشرف این قرابت در پیشگاه خلافت عزت و احترامے دارند - و هر دو بخوش وضعي و رنگیني موصوف اند - خصوص محمد سعید خان بهادر امیر زادۂ واقعي ست - اگرچه در بیش منصبي از پدر و جد (۳) درگذرانیدند اما آن حالت و دستگاه بالفعل ندارند - دو برادر دیگر یکے محي الدین قلي خان و دوم معین الدین قلي خان (۴) (که در دهلي بودند) در قتل عام نادر شاه کشته شدند *

لطف الله خان صادق

(۵)

از شیخ زادهای انصاري - وطنش پاني پت است - وقت خلد منزل در دربار پادشاهي آمد و رفت نموده از کم رتبگي بپایۂ عمدگي رسید - و در عهد جهاندار شاه بپایۂ عتاب درآمده خانه اش ضبط شد - ازین جهت با محمد فرخ سیر

---

(۲) نسخۂ [ج] پنجاه هجري - (۳) نسخۂ [ج] و برادر دیگر محي الدین قلي خان - (۴) نسخۂ [ج] کشته شد - (۵) نسخۂ [ب] و وطنش *

توسل جسته پس ازان (که شاهد سلطنت هندوستان بهشت نشان در آغوش او در آمد) بعد فتح یافتن بر جهاندار شاه باتفاق سید عبد الله خان به بندوبست دار الخلافه تعین شده - قطب الملک دیوانی خالصه بنام او تجویز نمود - و پادشاه این تعلقه بنام جهیله (۲) رام ناگر مقرر کرده بود - بدین تقریب مابین پادشاه و وزیر کدورت واقع شد - قطب الملک گفت که هرگاه تجویز اول وزیر پذیرا نشود استقلال او معلوم - آخر تعلقهٔ مزبور بنام خان مسطور قرار یافت - و در عهد فردوس آرامگاه بخدمت خانسامانی و منصب شش هزاري و خطاب شمس الدوله بهادر متهور (۳) جنگ کامیاب گردید - بعد آمدن نادر شاه (چون ازو حرکات خلاف مرضي بظهور آمد) بپایهٔ عتاب در آمد - در عهد احمد شاه درگذشت - در لقب او (که لفظ صادق افزود شده) وجه آن زبان زد عوام است دلیر دل خان برادر اوست - که همراه امیر الامرا مي بود - و بمنصب سه هزاري رسیده - و برادر سیوم او شیر افگن خان است - که بفوجداری کره مضاف آله آباد سرفراز شده - از پسرانش عنایت خان راسخ و شاکر خان بقدر ترقي کردند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] چهله رام - (۳) نسخهٔ [ب] تهور جنگ *

حرف المیم

* مصاحب بیگ *

ولد خواجه کلان بیگ که پدرش مولانا محمد صدرا از اعاظم ارکان دولت میرزا عمر شیخ بود - و شش پسر او در فیکو خدمتی فردوس مکاني خود را نثار کردند - خواجه با این همه حقوق بفرط رشادت و فراست و سنجیدگی اطوار و شایستگی فضائل منظور نظر بابري شده سرآمد امرای بزرگ گردید - برادر دیگرش کچک خواجه مهردار و معتمد خاص بود - پس از فتح هندوستان (که روز جمعه بیستم رجب سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دوم هجري واقع شد - و آگره مخیم سرادقات فردوس مکاني گردید) سپاه چغتا را قلت مجانست علت عدم موانست با اهل هند شد - و افراط گرمی هوا و شائبهٔ سموم و وبا ضمیمه گشت - درین اثنا از ناروائی راهها و دیررسی سودا (که تنگی معیشت و فقدان اجناس پدید آمد) امرا قاطبةً قرار بر معاودت داده بسیارے یکه جوانان

بے رخصت بکابل رفتند - خواجه کلان بیگ را (که در جمیع معارک و مواتب خصوص درین یورش سخنان مردانه عالی همتانه میگفت) نیز رای برگشت - فردوس مکانی (که دل نهاد اقامت این دیار بود) فرمود که این چنین ملکے (که بچندین سعی و اهتمام بدست آمده) باندک تعبی و کلفتے (که رو دهد) از دست دادن رسم جهانگیران هوشمند نیست - اما بپاس خاطر خواجه (که در بازگشت اصرار داشت) تیولداری غزنین و گردیز (۲) بنام وی مقرر فرموده بدان جانب رخصت فرمود - در واقعات بابری مرقوم خامهٔ راستی رقم آن پادشاه است که تسخیر هندوستان بمساعی جمیلهٔ خواجه میسر شده - و در نصائح جنت آشیانی بحسن سلوک با خواجه و صفح گستاخیهای او وصیت فرموده - پس (۳) از ارتحال فردوس مکانی خواجه رفاقت میرزا کامران اختیار نموده از جانب او بحکومت قندهار می پرداخت - در (۹۴۲) نهصد و چهل و دو سام میرزا برادر شاه طهماسپ صفوی بر سر قندهار آمده آنرا محاصره نمود - تا هشت ماه نگاهداشت - چون مرتبهٔ دوم شاه خود آمد ناچار قلعه سپرده در لاهور بمیرزا کامران پیوست - و بعد سنوح قضیهٔ چوسا (۴) خواجه همراهی جنت آشیانی (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ا] گردیز - (۳) نسخهٔ [ب] پس ارتحال - (۴) در [بعضے نسخه] جوسا - (۵) نسخهٔ [ب] جنت آستانی *

قرار داد - چون آن پادشاه از ناسازگاری (۲) زمانه متوجه سفده شد خواجه از سیالکوت رفته باز بمیرزا کامران ملحق گشت *

و چون خواجه درگذشت پسر او مصاحب بیگ بوسیلهٔ شایسته خدمتیهای نیاکان خود بقرب و اعتبار اختصاص گرفت - اما (۳) (چون سرشت او بخبث و خباثت آماده بود - و مزاج او بشرارت و بدکاري مجبول) مکرر حرکات ناپسندیده ازو بظهور مي آمد - چنانچه جنت‌آشیاني او را مصاحب منافق مي گفت - پس ازان (که نوبت سلطنت بعرش آشیاني رسید) او از قبه رائي و بیخردي شطرے ارقات خود را در صحبت شاه ابو المعالي ترمذي گذرانید - و لختے بحدود شرقیه بسر برده از مصاحبان خان زمان بود - در سال سیوم باندیشهٔ ناصواب بدهلي آمد - بیرام خان او را مقید ساخته روانهٔ حجاز نمود - ناصر الملک باهتمام تمام بیرام خان را بران داشت که در قرعهٔ قرطاس بر یکے اسم قتل و بر دیگرے نقش نجات نوشته انداخته شود - تا هر نقشے (که از پردهٔ غیب بر رو افتد) آنرا بکار برند - اتفاقاً تقدیر موافق تدبیر آمد - همان ساعت مردم فرستاده او را بباسا رسانیدند - گویند ازین واقعه همه امرا و امرا زادهای چغتائي از بیرام خان هراسان گشته سر حساب شدند *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ناسازئ - (۳) نسخهٔ [ب] چون سرشت او *

ملا پیر محمد خان شروانی

از امرای پنج هزاری اکبری ست - صاحب فضل و کمال بود - ابتدا در قندهار ملازم بیرام خان شده - بعد سریر آرائی عرش آشیانی بوسیلهٔ خان مزبور برتبهٔ امارت و سرداری رسیده بوکالت از جانب خان مشار الیه مقرر شد - و بعد فتح هیمو (که در جنگ مصدر تردّدات گردید) بخطاب ناصر الملکی سرافرازی یافت - و رفته رفته قسمی استقلالش افزود (که جمیع مهمات مالی و ملکی را بالاصالة انفصال میداد - گویا خود وکیل سلطنت بود - و جبروت و شوکت او بجائی رسید (که اعیان سلطنت و امرای الوس چغتا بدر خانهٔ او رفته اکثر بار نیافته برمیگشتند - و او از راستی و درستی خود حساب کسے برنمیداشت - بل از درشتی و تشدد او دیگران در حساب بودند - و (چون اعتنا بشان هیچ یکے نمیکرد) حسد آلودگان تا توان بین بستوه آمده خاطر بیرام خان را بحرفهاے نا مناسب از و متنفر ساختند - اتفاقاً سال چهارم ناصر الملک روزے چند بیمار شد - خان خانان بعیادت رفت - غلام ترک (که دربان بود) از نا دانستگی گفت باشید - خبر کنیم - خان خانان متغیر شد - ملا پیر محمد ازین واقعه واقف شده از خانه برآمده بهزاران تواضع و خجالت در مقام معذرت استاد - و گفت این غلام نواب را نشناخت

خان خانان گفت که شما چه قدر مارا شناخته‌اید که او بشناسد. باوصف این بیرام خان (که اندرون رفت) بسبب شدت اهتمام از همراهان کمتر توانستند رفت - خان خانان زمانے چین در ابرو بود - غرض گویان واقعه طلب فرصت یافته زیاده از سابق او را بشورش آوردند - چنانچه پیغام فرستاد که ما تورا از ملائي بامارت آوردیم - چون تنگ حوصله بودي بیک ساغر از دست رفتي - الحال مصلحت اینست که منزوي شوي - ملا (چون آزاده مرد بود) ازین بشارت بشگفتگی خاطر گوشه گرفت - بعد چند روز بسعی شیخ گدائي کنبو و دیگر بداندیشان بیرام خان ملا را بقلعهٔ بیانه فرستاده محبوس ساخت - و باز رخصت سفر حجاز داد - ملا روانهٔ گجرات بود که در راه نوشتهٔ ادهم خان وغیره امرا رسید - که هر جا که رسیده باشند توقف نموده انتظار اطیفهٔ غیبي برند - مشار الیه در نواحی رنتنبهور اقامت بر گزید - چون به بیرام خان آگهي شد جمعے را فرستاد که او را دستگیر کرده بیارند - ملا بعد ازان (که زد و خوردے درمیان آمد) اسباب و اشیا گذاشته با معدودے بدر رفت - فی الحقیقة بیرام خان باغوای کوته اندیشان حسدپیشه چنین مخلص کاردان را از خود دور ساخت - و بدست خود تیشه بپای اقبال خود زد - سنوح این قضیه در خاطر عرش آشیاني بسیار ناپسند آمد - و هنوز ملا

به گجرات نه رسیده بود که برهم زدگی دولت بیرام خان شنید - و برسم استعجال بزمین بوس رسیده بخطاب خانی و عنایت علم و نقاره بلند پایه گشت - و پس ازان باتفاق ادهم خان به تسخیر مالوه تعین شد - چون سال ششم ادهم خان کوکهٔ حضور طلب شد حکومت مالوه باستقلال بملا قرار گرفت - باز بهادر حسابے ازو برنداشته در سال هفتم در حدود اداس جمعیتے فراهم آورده عرصهٔ خودسری آراست - پیر محمد خان فوجے ترتیب داده بر سرش شتافت - و باندک تلاشے او را آوارهٔ دشت هزیمت ساخت - و بتسخیر قلعهٔ بیجاگده همت گماشته آنرا بجبر و قهر از دست اعتماد خان (که از جانب باز بهادر باستحکام آن می پرداخت) گرفته داخل ممالک محروسه ساخت - و (چون والی خاندیس میران محمد شاه فاروقی در اعانت باز بهادر جدت داشت) بنا برین پیر محمد خان هزار جوان کار طلب همراه گرفته بطریق ایلغار چهل کروه در یک شب رانده (چون او در قلعهٔ آسیر بود) ببرهانپور درآمده به نهب و غارت پرداخت - و حکم قتل عام نموده بسیارے از سادات و علما را بحضور خود کردن زد - و با فراوان غنائم معاودت کرده شنید که باز بهادر از راه قریب تر است - مستعد پیکار گردید - ارباب خبرت صلاح جنگ ندادند رفتن بهندیه اولی شمردند - پیر محمد

خان (که تهور بر عقل و تدبیر غالب داشت) گوش برین حرفها نکرده دل در جنگ بست - همراهان لوازم رفاقت بجا نیاورده باندک تلاشی از جا رفتند - بعضی هواخواهان جلو اسپ او گرفته از جنگ برآوردند - چون بکنار نربدا رسید شام بود - مردم گفتند که غنیم دور است - امشب اینجا توقف باید کرد - نشنیده سواره خود را بآب انداخت - اتفاقاً قطار اشتری نیز درمیان آب میگذشت - باسپ خان پهلو زد - او از اسپ جدا شد - همراهان قریب از بد درونی ببر آوردن دست و پائی نزدند - غریق گشت * * بیت *

(۲)

* چو رو آورد روز در تیرگی *

* دو چشم جهان بین کند خیرگی *

(۳)

خون ناحق بیگناهان برهانپور کار خود کرد * بیت *

* خون ناحق مکن چو یابی دست *

* کز مکافات آن نشاید رست *

(۴)

این سانحه در سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه واقع شد عرش آشیانی از رفتن چنین نوکر درست اخلاص کاردان جوانمرد عالی همت قرین تاسف بسیار گشت - گویند پیر محمد خان گورت و سر انجام بمرتبهٔ بهم رسانیده بود (که هر روز

(۲) نسخهٔ [ج] چو روز آورد - (۳) نسخهٔ [ج] کرده - (۴) نسخهٔ [ا ب] در نهصد و شصت و نه *

هزار قاب طعام مي‌کشیدند) - و با تجبر و نخوت کریم وضع بود - مکرر در یک روز پانصد اسپ بمردم بخشید - اما هرچه بود آیهٔ قهر بود - غرور سپاهگري بعصبیت ملائي فراهم آمده دولت و جاه سرباري شد - دیگر چه توان گفت - در هنگامي (که مدار المهام خلافت بود) از پیشگاه سلطنت بخان زمان شیباني تهدیدے رفت - که شاهم ساربان پسر را (که بمعشوقي برگزیدهٔ) (۲) پادشاهم بادشاهم مي‌گوید - بحضور فرستد یا از پیش خود دور سازد - خان زمان برج علمي نوکر معتمد خود را بجهت تسکین غضب سلطاني و مهم سازي دربار روانه نمود - او بمنزل پیر محمد خان آمده گذارش لختے پیغام کرد - ملا بغضب رفته او را تا چوب گرفت - و از برج قلعه انداخت - و قهقهه زنان گفت اکنون این (۳) شخص مظهر اسم خود گردید *

میر شاه ابوالمعالي

از سادات ترمذ است - در آوان شباب سنه (۹۵۸) نهصد و پنجاه و هشت در کابل بوسیلهٔ خواجه محمد سمیع بمجلس جنت آشیاني راه یافت - (چون بحسن صورت و زیبائي منظر خالي از قبول (۴) نبود) منظور نظر پادشاهي گردیده

(۲) نسخهٔ [ب] پادشاهم میگوید (۳) نسخهٔ [ج] گفت این شخص -
(۴) نسخهٔ [ج] قبول *

بشمول تربیت و عنایت بدرجهٔ امارت رسید - و بخطاب فرزندي اختصاص گرفت - و در یساق هندوستان مصدر ترددات و مردانگیها شده بعد فتح با برخی امرا و عمدها بصوبهٔ پنجاب دستوري یافت - تا سکندر خان سور والی هند (که از جنگ بدر رفته و خود را بدامن کوهستان کشیده) اگر برآمده دست اندازي نماید بتدارک آن پردازد - و جمیع مهمات آن ولایت برای او مفوض شد - اما بے اعتدالي و نخوت او با امرا باعث آن گردید (که شاهزاده اکبر را باتالیقی بیرام خان بدان مملکت مرخص فرموده حکومت سرکار حصار بنام او قرار گرفت - (چون بر کنار آب بیاه ملازمت شاهزاده نمود) نظر بر الطاف جنت آشیاني اشاره به نشستن در مجلس فرموده مورد مراحم بیکران ساخت - آن مرتبه نشناس بمنزل خود رفته پیغام بشاهزاده فرستاد که نسبت من بپادشاه بر همه روشن است خصوص بر ایشان - که فلان روز با پادشاه در یک ظرف خوردم - و شما الوش عنایت کردند - پس با این نسبت من (که بخانهٔ شما آمدم چرا تکیه (۲) و نمد برای من جدا انداختند - شاهزاده باوجود حداثت سن جواب داد که قورهٔ سلطنت دیگر است و قانون عشق دیگر - آن نسبت (که پادشاه را با شما بود) مرا نیست - عجب که درمیان

(۲) نسخهٔ [ا - ج] تکیه نمد *

این هردو نسبت تفرقه نکرده گاه کوردند - پس ازان (که عرش آشیانی سریر آرای هندوستان شد) بیرام خان نقوش فتنه و فساد از سیمای احوال او بر خوانده روز سیوم جلوس در محفل حضور مقید ساخته بلاهور فرستاد - و به پهلوان گل گر عسس آنجا سپردند - روزے از بے پروائی محافظان از زندان فرار نموده بولایت گکهران در آمد - کمال خان گکهر مقید ساخت - ازانجا هم گریخته مي خواست بکابل سرے کشد (۲) [چون منعم خان حاکم آنجا باستماع فرار او میر هاشم برادرش را (که غوربند وغیره جاگیر داشت) بلطائف الحیل مقید ساخته بود] بدان جانب هم نشتافته در نوشهره بکشمیریان (که از حاکم خود غازي خان ستم رسیده بودند) پیوست - و بلابه و مکر آنها را با خود متفق ساخته بحاکم کشمیر جنگ نمود - و هزیمت خورد - و بعضے نوشته اند که چون بکمال خان پیوست دران وقت آن ولایت بدست عم او آدم گکهر بود - کمال خان میر را اعتبار نموده فوجے فراهم آورد - و باتفاق یکدیگر متوجه کشمیر شد - و پس از شکست عذرخواهي نمود - میر بپرگنهٔ دیبال پور (۳) (که در جاگیر بهادر شیباني بود) مخفي رفته درخانهٔ میرزا تولک ملازم خان مزبور (که سابق نوکر میر بود) پنهان شد - اتفاقاً روزے تولک بزوجهٔ خود جنگ کرده

---

(۲) نسخهٔ [ج] بکشد - (۳) نسخهٔ [ج] دیباپور •

اذیت بسیار بدو رسانید - او نزد بهادر خان رفته صورت واقعه ظاهر نمود - و گفت قتل خان مصمم کرده اند - بهادر خان همان ساعت سوار شده توانک را بقتل رسانید و میر ابوالمعالي را محبوس ساخته نزد بیرام خان فرستاد - او حوالهٔ ولي بیگ نمود که به بهکر راهي سازد - او روانهٔ گجرات کرد - که ازانجا بحجاز رود - در گجرات خونے ناحق ریخته نزد خان زمان گریخت - او باز حسب الطلب نزد بیرام خان فرستاد - درین نوبت خان چند روز او را باعزاز نگاهداشته آخرالامر در قلعهٔ بیانه زنداني گردانید - و در ایام تنزل خود از ایلور شاه ابوالمعالي را بندگسل ساخته با امرای دیگر روانهٔ حضور نمود - در قصبهٔ جهجر همه امرا ملازمت یافتند - شاه نیز رسیده سواره سلام کرد - بادشاه را بد آمد - باز زنجیر فرموده بشهاب الدین احمد خان سپردند - که بسفر حجاز راهي سازد - و پس از دو سال در سال هشتم از اماکن شریفه برگشته بخیال فساد انگیزي از گجرات در جالور به میرزا شرف الدین حسین احراري (که بغي ورزیده بود) ملاقات کرد - او جمعے را همراهش ساخت که رفته در حوالی آگره و دهلي غبار فساد بر انگیزد - آن بے باک اول بنارنول شتافته قلیلے خزانهٔ پادشاهي متصرف گشت - و به جهنجهنون آمده ازانجا بحصار فیروزه رفت - دید که کار پیش رفت نمي شود - و افواج

پادشاهي از اطراف و جوانب در تعاقب است - زبانهٔ کابل گشت - و بماه جوجک بیگم والدهٔ میرزا محمد حکیم (که رتق و فتق کابل برای زرین او تمشیت مي یافت) احوال خود نوشته باین بیت معنون نمود * * بیت *

* ما بدین در نه پی حشمت و جاه آمده‌ایم *

* از پد حادثه اینجـا به پناه آمده‌ایم *

بیگم بسخنان مردم (که شاه ابوالمعالي جوانے ست بنجابت و شجاعت متصف - جنت آشیاني (۲) صبیهٔ کلان شما را نامزد او فرمود - اگر او را تربیت فرمایند - مفید کارها ست) فریب خورده در جواب نوشت * * ع *

* کرم نما و فرود آ که خانه خانهٔ تست *

و باعزاز بکابل آورده فخرالنسا بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بازدواج او در آورد - (چون فی‌الجمله بوسیلهٔ این نسبت صاحب اختیار گشت) از بدسرشتی خود و زشت‌آموزی لختی فتنه پژوهان (که تا بیگم زنده است استقلال تو صورت نخواهد

بست) - اواسط شعبان سال نهم سنه (۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک با دو کس از بےسعادتان بخانهٔ بیگم در آمده آن مظلومه را بشهادت (۳) رسانید - و اکثر عمدها را که ازانجمله حیدر قاسم کوه بر است (که پدر بر پدر درین دودمان عالي از امرای

---

(۲) نسخهٔ [ا] جنت آستاني - (۳) نسخهٔ [ب] رسانیده *

بزرگ بوده - و درین ولا منصب وکالت داشت) بقتل در آورده در کار مستقل گردید - میرزا سلیمان (که همواره در آرزوی کابل بود) باستدعای پنهانی میرزا محمد حکیم و درخواست برخی اهل کابل از بدخشان روانه شد - شاه ابوالمعالی میرزا محمد حکیم را همراه گرفته بمقابله بر آمد نزدیک آب غوربند تلاقی فریقین رو داد - چون جنگ تراز شد برخی دولت‌خواهان میرزا را جلو ریز نزد میرزا سلیمان آوردند - و کابلیان تمام پراگنده گشتند - شاه ابوالمعالی سراسیمه رو بفرار آورد - بدخشیان تعاقب کرده در موضع چاری‌کاران دستگیر ساختند - و در کابل روز عید فطر این سال بحکم میرزا از حلق برکشیده بقصاص رسانیدند *

* ابیات *

* بچشم خویش دیدم در گذرگاه *
* که زد مرغی بچان موری راه *
* هنوز از صید منقارش نپرداخت *
* که مرغ دیگر آمد کار او ساخت *
* چو بد کردی مباش ایمن ز آفات *
* که واجب شد طبیعت را مکافات *

شاه ابوالمعالی خوش طبع و سلیقه بشعر موافق داشت شهیدی تخلص می‌کرد *

محمد سلطان میرزا

پسر ویس میرزا ست بن بایقرا بن منصور بن بایقرا - در زمان دولت سلطان حسین میرزای بایقرا که جد مادری او میشد مکرم و معزز بوده - بعد واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه (که تفرقهٔ عظیم بخراسان رو داد) بملازمت بابر پادشاه پیوسته منظور عنایت و رعایت شد - و بدستور در زمان جنت‌آشیانی مشمول مراحم بود - با آن (که مکرر آثار عصیان بظهور آمد) جنت آشیانی از کمال مروت بعد از قدرت انتقام هم در مقام عفو شد - دو پسر داشت - الغ میرزا و شاه میرزا - اینها نیز مکرر با جنت‌آشیانی مصدر خلاف و طغیان گشته در ظل عاطفت در می‌آمدند تا آنکه الغ میرزا در تاخت هزاره کشته شد و شاه میرزا باجل طبیعی درگذشت - از الغ میرزا دو پسر ماند - سکندر و محمود سلطان - جنت‌آشیانی اول را الغ میرزا و دوم را شاه میرزا خطاب دادند - چون نوبت بعرش آشیانی رسید محمد سلطان میرزا را با نبائر و عشائر بعنایات مخصوص ساخت - و بنابر کبر سن از تکلیف نوکری معاف داشته پرگنهٔ اعظم‌پور سرکار سنبهل جهت خرج عنایت فرمود - درانجا میرزا را در پیری چند پسر شد - ابراهیم حسین میرزا محمد حسین میرزا مسعود حسین میرزا عاقل حسین میرزا - و همهٔ اینها منظور نظر پادشاهی بوده در سرکار سنبهل جاگیرهای خوب داشتند

سال یازدهم عرش آشیانی بخاطر دفع میرزا محمد حکیم (که از کابل آمده لاهور را محاصره داشت) متوجه شدند - الغ میرزا و شاه میرزا باتفاق ابراهیم حسین و محمد حسین علم بغی افراشته دست بغارت و تاراج برآوردند - و ازانجا نزد خان زمان بجونپور شتافتند - چون محبت با او در نگرفت تاراج کنان بحدود دهلی رسیدند - و ازانجا بمالوه (که به محمد قلی خان برلاس تعلق داشت - و او در حضور میبود) رفته متصرف گشتند - بنا برین محمد سلطان در قلعهٔ بیانه محبوس شده دران محبس فوت کرد - و در سال دوازدهم عرش آشیانی پس از استیصال خان زمان بتسخیر قلعهٔ چتور متوجه شدند - و شهاب الدین احمد خان را بریاست مالوه و مالش میرزایان تعین فرمودند - درین وقت الغ میرزا در ماندو زندگی بسپرد - دیگران تاب مقاومت نیاورده نزد چنگیز خان غلام سلطان محمود گجراتی (که بعد ازو بر بعضے بلاد آن ملک استیلا یافته بود) شتافتند - او درین هنگام بجنگ اعتماد خان گجراتی (که احمد آباد در تصرف داشت) متوجه بود - مقدم میرزایان مغتنم دانست - و (چون دران جنگ کارهای نمایان بظهور آوردند) چنگیز خان بهروچ را بجاگیر میرزایان مقرر کرد - اما (چون ناف آنها بفتنه بریده بودند) دران ضلع هم رفته بانواع ظلم و تعدی کار بجائے رسانیدند که ناچار چنگیز

خان فوج تعین کرد - اگرچه آن مردم را بر شکستند لیکن مقابلهٔ چنگیز خان را فوق طاقت خودها دیده به خاندیس شتافتند - و ازانجا باز بمالوه آمده غبار شورش برانگیختند - اشرف خان و صادق خان وغیره امرا (که بتسخیر رنتنبهور تعین شده بودند) سال سیزدهم بموجب حکم تعاقب کردند - میرزایان سراسیمه فرار نموده خود را بآب نربدا زدند - اکثر از همراهان فرو رفتند - و (چون معلوم کردند (۲) که چنگیز خان بغدر جهجار خان حبشي کشته شد - و ملک گجرات از حاکم مستقل خالي سمت) باز بدان دیار شتافته قلعهٔ جانپانیر و بهرونج (۳) و سورت بے جنگ و بجنگ متصرف شدند *

و (چون در سال هفدهم احمدآباد ضمیمهٔ ملک پادشاهي شد - و الویهٔ عرش آشیاني ظلال افکن آن مملکت گشت) در جمعیت میرزایان سنگ تفرقه افتاد - ابراهیم حسین از بهرونج برآمده از هشت کروهی اردوي پادشاهي میگذشت - (چون امرا یک روز پیشتر بدفع محمد حسین میرزا به جانب سورت رخصت یافته بودند) ازین خبر عرش آشیاني شهباز خان را به بر گردانیدن امرا فرستاده خود ایلغار (۴) نمود - چون بکنار مهندري (که متصل قصبهٔ سرنال است) رسید - مجموع چهل سوار بود (که اکثر جیبه نداشت) - آنقدر توقف شد که

---

(۲) نسخهٔ [چ] معلوم شد - (۳) نسخهٔ [ب - ج] برونج - (۴) نسخهٔ [ج] یلغار *

چند جیبهٔ خاصه تقسیم یافت - درین اثنا امرا نیز رسیدند (که مجموع دویست کس بود) . و دران قصبه محاربهٔ سخت رو داد - ابراهیم حسین گریخته آگره سو بدر رفت - و زنش گارخ بیگم دختر میرزا کامران با مظفر حسین پسر خود از سورت بدکن شتافت - عرش آشیانی دران سال متوجه تسخیر سورت شده میرزا عزیز کوکه را در احمد آباد گذاشت - و قطب الدین خان وغیره امرا را از مالوه طلب داشته کومکی گردانید - محمد حسین میرزا و شاه میرزا (که در نواحی پٹن بودند) با شیر خان فولادی اتفاق کرده آن قصبه را گرد گرفتند - میرزا کوکه بعزم پیکار روانه شد - جنگی بکمال معرکت رو داد - (چون مآل کار ناسپاسان ناکامی ست) صورت فتح میرزایان نمودار شده بود که شکست افتاد - محمد حسین میرزا بدکن گریخت - و ابراهیم حسین میرزا با مسعود حسین میرزا (که در ناگور شورش افزا گشته مالشی بسزا یافته بود) رو به پنجاب گذاشت - دران هنگام حسین قلی خان حاکم آنجا محاصرهٔ نگرکوٹ داشت - صلح گونهٔ با راجه کرده بتعاقب او شتاب آورد - مسعود حسین میرزا در جنگ دستگیر شد - و ابراهیم حسین بملتان بدر زده بدست بلوچان زخمی گشته گرفتار گردید - سعید خان چغته صوبه دار ملتان آگهی یافته بدست آورد - بهمان

زخم در گذشت - و محمد حسین میرزا (پس از معاودت پادشاهي از گجرات باگره) از حدود دولت آباد دکن برگشته برخی محالات گجرات را مجدداً متصرف شد - و متصل کنبایت (۲) از نورنگ خان پسر قطب الدین وغیره امرای پادشاهي شکست خورده باختیار الملک و پسران شیر خان فولادي (که سر بفساد برداشته بودند) پیوست - و بهیئت مجموعي در احمدآباد میرزا عزیز کوکه را محاصره نمود - عرش آشیاني باستماع این خبر از آگره در نه روز (که اکثر بجمازهای تیزرو سوار مي شد) ایلغار نموده پنجم جمادی الاولی سال (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک سه کروهی احمدآباد با کمتر از هزار سوار رسید - و با محمد حسین میرزا (که اختیار الملک را گرد شهر گذاشته خود مستعد جنگ شد) محاربهٔ سخت نمود - پادشاه خود با صد سوار طرح شده بنفس نفیس تردد مي فرمود - محمد حسین میرزا زخمي راه گریز پیش گرفت - ناگاه پای اسپش بخار بست زقوم رسیده بر زمین (۳) آمد - دو کس از مردم پادشاهي بسر وقتش رسیده سوار اسپ کرده بحضور آوردند - و هر یک بتلاش جلدو نسبت این خدمت بخود مي کرد - راجه بیربر (۴) بموجب حکم

---

(۲) نسخهٔ [ج] کنبهایت - و در [بعضی نسخه] کهنبایت - (۳) نسخهٔ [ج] افتاد - (۴) نسخهٔ [ج] بیربل .

ز میرزا پرسید که کدام کس گرفته - گفت مرا نمک پادشاه
برفت - و الّا اینها چه قدرت دارند - پس ازین هنگامه
بودم بتاراج متفرق شدند - با پادشاه اقبالمند چند کس
همراه مانده بود که اختیار الملک با پنج هزار کس دستگیر
شدن میرزا شنیده گریزان میرفت - (چون قیاس مقتضی مقابله
بود) شورش غریب برخاست - از دهشت نقارچیان را
دست از کار رفته گاهے بعنف و گاهے بلطف بنقاره نواختن
باز میداشتند - لیکن مخالفان نوعے سراسیمه مي رفتند که
بهادران لشکر پادشاهي رفته تیرهای ترکش آنها بیرون آورده
بسیارے را طعمهٔ تیغ ساختند - اختیار الملک از فوج جدا
شده بزقوم زارے رسید - خواست اسب بجهاند - بزمین
افتاد - سهراب ترکمان (که دنبالش داشت) سرش بریده
آورد - دران وقت حیص و بیص محمد حسین میرزا را
رای سنگهه (که محافظ او بود) از هم گذرانید - و شاه
میرزا از مبادی جنگ گریخته آواره شد *

پس ازین در سال بیست و دوم مظفر حسین (که
والده اش بدکن برده بود) بسعی جوقے بد نهادان بگجرات
رسیده شورش افزا گشت - چون راجه تودرمل پیش ازان
بیاوری وزیر خان بانتظام مهمات آن دیار رسیده بود باتفاق
خان مذکور بر سرش شتافته شکست فاحش داد - میرزا

بسمت جونه‌گڈه رهگرا شد - و چون راجه احرام حضور بست باز میرزا باحمد آباد آمده وزیر خان را محاصره نمود - و با مردم او ساخته در صدد در آمدن شهر شد - که ناگاه بمهر علی (۲) کولابي (که میرزای خرد سال را دست مایهٔ فساد ساخته چنین هنگامها مي آراست) تفنگے رسیده در گذشت - میرزا از مشاهدهٔ این حال در عین چیره دستي از جا رفته بسمت نذربار روي گریز نهاد - چون بخاندیس رسید راجه علي خان والی آن ولایت مقید ساخته نزد عرش آشیاني فرستاد - چندے زنداني بود - (چون ندامت و درست اخلاصي از حال میرزا ظاهر میشد) مورد عنایت فرموده بر نواختند - و در سال سي و هشتم عرش آشیاني خانم سلطان دختر کلان خود را بمیرزا پیوند بیوگاني بست - و سرکار قنوج در تیول او مقرر کرد - چون باده پیمائی مفرط و خیالات فاسد موروثی او بعرض رسید - از تیول طلب داشته زنداني ساختند - و در سال چهل و پنجم سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت در ایام محاصرهٔ آسیر میرزا را با فوج بتسخیر قلعهٔ للنگ (۳) گسیل نمود - میرزا از پیشین لغزشها شمارے بر نگرفته از بدسرشتي و باده مستي با خواجگي فتح الله در آویخت -

---

(۲) در [بعضے نسخه] مهر علي خان سلدوز کولابي - (۳) در [بعضے نسخه] النگ .

و روزے قابو دیده گجرات رویه گام فراخ برزد - همراهان جدائي گزیدند - آن (۲) ناکام میان سورت و بکلانه بوارستگی پوشش در شد - درین سراسیمگي خواجه ویسي (که بپژوهش شتافته بود) رسیده دستگیر ساخته بحضور آورد - پادشاه بر کم بیني او بخشوده بزندانی دبستان برنشاند - در چهل و ششم بتازگي از زندان بر آورده بر نواخت - پس ازان باجل طبیعي در گذشت - همشیرهٔ میرزا نورالنسا بیگم بشاهزادهٔ سلطان سلیم منسوب بود - گویند گلرخ بیگم (که خوشدامن جنت مکاني میشد) در اجمیر سنه (۱۰۲۳) یکهزار و بیست و سه بیمار بود - جهانگیر پادشاه بعیادت بخانه اش رفت - بیگم خلعتے پیش گذاشت - پادشاه حفظ توزه بر پاس سلطنت مقدم داشته تسلیم کرده سراپا گرفت *

* مهدي قاسم خان *

ابتدا در ملازمان میرزا عسکري سیومین خلف فردوس مکاني انسلاک داشت - و صاحب اعتبار و اعزاز بود - بلکه به نسبت رضاعت میرزا امتیاز مي اندوخت - برادرش غضنفر کوکه هنگامے (که جنت آستاني فتح گجرات فرموده احمدآباد (۳) بمیرزا عسکري عنایت نموده بماندو عطف عنان فرمود (۴)) میرزا

---

(۲) نسخهٔ [چ] ناکام میان سورت - (۳) نسخهٔ [ب - چ] جنت آشیاني - (۴) نسخهٔ [ب] فرموده *

روزے در مجلس شراب از روی مستي بر زبان راند که ما پادشاه و ظل الله ایم - غضنفر آهسته گفت که مستي و با خویشتن نیستي - همنشینان خنده کردند - میرزا در غضب رفته غضنفر را مقید ساخت - چون رهائي یافت پیش سلطان بهادر والی گجرات (که به بندر دیپ خزیده بود) رفته گفت که من از منصوبهٔ مغل واقفم (که مستعد فرار اند) - و چندان ترغیب رفتن به احمدآباد نمود که سلطان جمعیت فراهم آورده مجدداً (۲) آن دیار را متصرف گردید *

مجملاً مهدي قاسم خان پس ازان (که بملازمت جنت آستاني (۳) اختصاص گرفته) مصدر خدمات شایسته گشت (۴) - و در زمان عرش آشیاني (۵) بمراتب عمدهٔ امارت تصاعد نموده بمنصب چهار هزاري سر افتخار بر افراخت - و در سال دهم آصف خان عبدالمجید (که بتعاقب خان زمان مامور بود) توهم بخود راه داده وقت کار سالک مسالک بے حقیقتي شد - و بولایت گذهه و کتکه (۶) (که ایالت آنجا داشت) فرار نمود - عرش آشیاني در مبادی سال یازدهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه هجري پس از معاودت جونپور باگره مهدي قاسم خان را بحکومت آن ولایت تعین

(۲) نسخهٔ [ج] گشت - (۳) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني - (۴) نسخهٔ [ج] گردید - (۵) نسخهٔ [ج] در زمان - (۶) نسخهٔ [ج] کتنگه *

فرمود - که بانتظام آن ملک پرداخته آصف خان را (که مرتکب چنین تقصیر عظیم گشته) بدست آرد - خان مذکور کمر عزیمت چست بسته بآئین شایسته قدم همت در راه اطاعت نهاد - آصف خان پیش از وصول عساکر پادشاهي بهزاران تحسر و تاسف دل ازان ولایت بر کنده آوارهٔ صحرای بے دولتي شد - مهدي قاسم خان بدان ملک در آمده بدنبال آصف خان تگتگ پا نمود - چون او از تباهرائي بخان زمان پیوست خان مذکور عنان باز کشیده ناظم اشتات آن ملک گردید - با وصف آن (که بے ارتکاب تعب و منت سعي آن ولایت بدست افتاده (۲)) از وسعت مملکت و خرابی آن نتوانست سامان نمود - بملالت و ستوه درشده در اواسط همین سال وحشتے بر مزاجش غالب آمد (۳) و شورش دماغي بهم رسید - بے استرضای پادشاهي برخاسته از سرحد دکن متوجه سفر حجاز گشت - و ازانجا از راه عراق بقندهار آمد و آخر سال سیزدهم در ایام محاصرهٔ قلعهٔ رنتنبهور تشویر زده و ندامت کشیده بر آستان خلافت جبهه سا گردید - و اسبان عراقي و نفائس امتعه بنظر در آورد - (چون طغرای دیرین خدمت و قدم بندگي زیب صفحهٔ اعتبارش بود) عرش آشیاني از راه مروت بتفقدات فراوان برنواخته بتفویض همان مرتبهٔ

(۲) نسخهٔ [ا] افتاده - (۳) نسخهٔ [ج] آمده شورش دماغي *

امارت و تیولداری سرکار لکهنؤ و آن حدود سر مباهاتش بفلک برین رسانید - بهتر احوالش بنظر نیامده *

محمد قاسم خان بدخشي

موجي تخلص خویش میر محمد جاله بان است - در بدخشان خدمت جاله باني داشته - دران ایام (که جنت آستاني (۲) حسب الامر پدر جلیل القدر از هندوستان ببدخشان شتافته روزے چند گذرانید) پرتو عنایت بر وجنات احوالش تافت - او پرستاری دایمی آن عالي جاه را سرمایهٔ سود و بهبود خود دانسته همواره بخدمتگاري قیام مي نمود - و برخے آورده اند که او در صغر سن در بندگی فردوس مکاني رسیده از آوان صبی تا زمان نشو و نما (۳) در ملازمت جنت آستاني بسر برده - بالجمله در سفر عراق هم (که از بیمهری روزگار و بدمددی سپهر دوار با کمال ناکامي و بے سرانجامي پیش آمد - و امتحان درست عیاران اخلاص بود) ملتزم فتراک دولت بوده از رکاب پادشاهي تخلف نورزید - و پس از معاودت عراق و تسخیر کابل در سنه (۹۵۴) نهصد و پنجاه و چهارم جنت آستاني باقتضاي مصالح ملکي ببدخشان متوقف گردید - میرزا کامران (که منتهز فرصت بود) غیبت همایوني را مغتنم دانسته بفتنه بکابل در آمده

---

(۲) نسخهٔ (ب - ج] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ا - ب] نشو نما *

متصرف گشت - جفت (۲) آستاني بعجلت برگشته محاصره نمود - میرزا از کوتاه خردي همت ناقص خود را بتعذیب طفلان بے گناه و آلودگی پاک دامنان مصروف نموده از غایت بیرحمي و سخت دلي شاهزاده محمد اکبر را (که در سن چهار سالگي در قلعهٔ کابل بود) در برابر توپ نگاه میداشت - و از صیانت ایزدي (که متکفل حراست او بود) محفوظ ماندے - روزے زن قاسم خان موجي را پستان بسته آویخت - خاطر فدویت مآثر او از فرط یکجهتي و یکروئي ازین حرکت شنیعه هم بتذبذب نگرائید - و پایهٔ درست اخلاص خود را بلند تر افراشت - و پس ازان در عهد عرش آشیاني بمناسبت کار قدیمش جاله باني بمیر بحری هندوستان سر بر افراشت - و در دارالخلافة بر کنار آب جون منزلے دلکشا ترتیب داده - در آخرها استعفای ملازم پیشگي نمود - و همانجا انزوا

برگزید - و در آخر شهور سنه (۹۷۹) نهصد و هفتاد و نه سفینهٔ عمر بساحل فنا رسانید - نسخهٔ در تتبع یوسف زلیخا بشش هزار بیت درست ساخته - این در بیت ازانجا ست

* بیت *

* نمـــوده دست صنعش از تفنن *

* هـــلال و بدر در یک روی نـــاخن *

---

(۲) نسخهٔ [ب] جفت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ب] در آخر استعفای •

* میـــانش برتر از حد بیـــان است *

* که اینجا تارکیها در میـــان است *

و این نیز شعر اوست * * بیت *

* ساقیا تا کے ز دوران شـــرح بد حالي کنم *

* شیشه (۲) پر کن تا که یک ساعت دلے خالي کنم *

محمد قلي خان ترقبائي (۳)

از امرای هزاری عهد عرش آشیاني ست - اواخر سال پنجم همراه ادهم خان کوکه بتسخیر مالوه تعین شد - و سال هشتم بکمک حسین قلي خان (که بعد گریختن میرزا اشرف الدین حسین بجاگیرش سرفرازي یافته بود) نامزد گردید - سال هفدهم همراه میر محمد خان کلان با فوج (۴) متلا جانب گجرات رخصت یافته - و در سفر ایاغار گجرات از پیش فرستادها بود - پستر همراه خان خانان منعم بیگ به یساق صوبهٔ بنگاله راهي شد - مآل احوالش بملاحظه در نیامده *

محمد قلي خان برلاس

از نژاد برنتاق است - طبقهٔ جایلهٔ او همیشه در سلاطین چغتا

---

(۲) در [اکثر نسخه] شیشهٔ پرکن که یک ساعت - (۳) نسخهٔ [ا - ب] محمد قلي ترقبائي - (۴) نسخهٔ [ج] یاغار *

صاحب اعتبار و عالیشان بوده اند - جد کلان او امیر جاکوي برلاس از اعاظم امرای امیر تیمور صاحبقران بود - خان مذکور فاضل نیکو رای پسندیده اطوار و در شجاعت و سرداري سرامد امرای روزگار بود - و بقدم خدمت و دیرین پرستاري در عهد جنت آستاني ترقي نموده بپایهٔ امارت عمده بر آمد و ملتان جاگیر یافت - و در آغاز جلوس عرش آشیاني باتفاق شمش الدین خان انکه بآوردن بیگمات و اهل و عیال امرا و سائر ملازمان (که از بے خانماني و مفارقت اهل و عیال بےدلیها داشتند - شاید بدان سبب دل نهاد اقامت هندوستان گشته از اندیشهٔ رفتن کابل باز ماندند) روانهٔ آن دیار شد - پس ازان بتیولداری ناگور و آن حدود اختصاص گرفت - و روزے چند بحکومت مالوه نیز نامزد گردید *

(چون خود در حضور سعادت بار مي اندوخت) خواجه هادي مشهور بخواجه کلان دامادش بنیابت سر براه کار آن ولایت بود - میرزایان باغیه بر سرش ریخته (اگرچه بملاحظهٔ بزرگ زادگي بخواجه زحمت جاني نرسانیدند) اما از قرار واقع تاراج کردند - و در سال دوازدهم بر سر اسکندر خان ازبک (که در اوده بنخوت آزائي علم خود سري مي افراشت) تعین گشت - چون در همان ایام خان زمان و بهادر خان شیباني (که سر گروه ارباب طغیان بودند) بمکافات اعمال

گرفتار آمدند اسکندر خان فرار اختیار نموده سرگردان تبه ادبار شد - سرکار اردهه بجاگیر محمد قلي خان مقرر گردید - و در تسخیر بهار و بنگاله بهمراهی خان خانان منعم معاءی

جمیاه بتقدیم رسانید - چون بتائید سماوي در سال نوزدهم معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت و داؤد کراني بجانب ساتگانون و اڑیسه روان شد خان خانان باتفاق راجه تودرمل در تانڈه (که دار الملک آن ناحیت است) رحل اقامت انداخته بنظم مهام ملکي و مالي پرداختن گرفت - و جمیع امرا را بسرکردگی محمد قلي خان برلاس بجانب ساتگانون فرستاد - که داؤد را فرصت سامان نداده بدست آرد - چون خان مذکور بیست کروهی ساتگانون رسید او را پای ثبات بلغزش درآمده بسوی اڑیسه بے سپر راه گریز گشت - اعیان این لشکر خواستند که بانتظام پراگندگیهای این حدود پردازند که راجه تودرمل به محمد قلي خان پیوست و در راهي شدن بصوب اڑیسه و استیصال داؤد مرغبات

انگیخته رهنمون گردید - در قصبهٔ منڈل‌پور در شهر رمضان سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو هجري محمد قلي خان را روزگار سپري گردید - غیر آن (که زمان افطار نان خورد و حرارتے بر وی غلبه کرد) سببے دیگر ظاهر نشد - برخے از دوربینان عرصهٔ آگهي این را از نتائج بد اندیشگي از

غلامان خواجه سرا فرا گرفتند - محمد قلي خان از امرای پنجهزاري صاحب جاه و جمعیت آن عهد بود - متانت و سنجیده روزگاری او شهرهٔ آفاق - پسرش فریدون خان برلاس است که احوال او رقم پذیر خامه گردیده *

مجنون خان قاقشال

از امرای عمده و تمن دار بود - در عهد جنت آستاني بتیولداری نارنول اختصاص گرفت - چون واقعهٔ ناگزیر آن پادشاه درمیان آمد حاجي خان (که از غلامان عمدهٔ شیر شاهي بود) با جمعیتی فراوان قلعه را محاصره نموده کار بر مجنون خان تنگ ساخت - راجه بهارامل کچهواهه (که دران وقت همراه حاجي خان بود) مروت و مردمي بکار برده بصلح مجنون خان را باعزاز از قلعه برآورده بدهلي گسیل نمود - چون نوبت فرمانروائي به عرش آشیاني رسید مانکپور در جاگیر یافت - و در هنگامی (که خان زمان و برادرش علم مخالفت و خود سري بر افراشتند) او در مقابلهٔ آنها ثبات قدم ورزیده سرچشمهٔ اخلاص را بخار و خس هواداری مخالفان انپاشته ساخت - و در جنگی (که خان زمان با برادر خود بقتل رسید) مجنون خان در رکاب پادشاهي مصدر ترددات شایسته گردید - و در سال چهاردهم بموجب حکم بمحاصرهٔ قلعهٔ کالنجر (که از مشاهیر قلاع هندوستان

است) پرداخت - این قلعه را راجه رامچند مرزبان تهته در زمان ادبار افغانان بنقدے گرانمند از بجلي خان پسر خواندهٔ بهار خان بدست آورده در تصرف داشت - چون میمت تسخیر چتور و رنتنبهور باطراف پیچید راجه قلعه را بمجنون خان سپرده کلید آنرا بیست و نهم صفر سنه (۹۷۷) نهصد و هفتاد و هفت ارسال حضور نمود - حراست آن حصن حصین نیز از پیشگاه خلافت و جهانباني بخان مشار الیه قرار گرفت - و در سال هفدهم بهمراهی خان خانان منعم باستخلاص گورکهپور رد آورده *

اتفاقاً دران سال در آغاز یورش گجرات بابا خان قاقشال در رکاب پادشاهي با شهباز خان میر توزک بسبب اهتمام گفتگو کرده ادبے یافته بود - ژاژ خایان دروغ ساز در لشکر خان خانان ارجوفه انداختند که بابا خان و جباري و میرزا محمد و دیگر قاقشالان شهباز خان را کشته بمیرزایان باغیه پیوستند - و پادشاه نوشته که مجنون خان را مقید نمایند - خان مذکور در اثنای راه با سایر قاقشلان از لشکر خان خانان جدا شد - هرچند سپه سالار بدلاسا پرداخت (که این خبر فروغے از راستي ندارد) سودمند نیفتاد - بعد ازان (که نوشتها از حضور رسید که بابا خان و جباري بپاداش نیکو خدمتیها مشمول الطاف عرش آشیاني اند) مجنون خان

از کار خود خجلت زده وقتے (که خان خانان فتح گورکهپور کرده معاودت نموده بود) پیوست - و پس ازان بهمراهی سپه سالار در تسخیر بنگ و بهار خدمات پسندیده بتقدیم رسانید - و در سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو بحسن سعی خان خانان معمورهٔ بنگاله مفتوح گشت (۲) - و داؤد خان کرانی بجانب اردیسه و کالاپهاڑ و سلیمان و بابوی منکلی بجانب گهوڑه گهاٹ شتافتند - خان خانان بتانده (که دارالملک آن ناحیه بود) رحل اقامت انداخته افواج نصرت قرین را در اطراف و حواشی تعین نمود - تا یکبارگی ساحت آن ولایت از خس و خاشاک مخالف رفت و روے پذیرد مجنون خان با جمعے دیگر بجانب گهوڑه گهاٹ رخصت یافت - قاقشالان دران حدود کارزارے کرده جوهر مردانگی بعیار رسانیدند - و غنائم فراوان اندوختند - سلیمان منکلی (که دم حکومت گهوڑه گهاٹ میزد) بعدم آباد شتافت - و زه و زاد افغانان اسیر و دستگیر گشته آن ملک آباد بتصرف در آمد *

مجنون خان دختر سلیمان خان منکلی را با پور خود جباری بیگ پیوند بیوگانی بست - و آن ولایت را میان قاقشالان تقسیم نمود - و در همین سال (که بیستم سال الهی بود) خان خانان بمالش داؤد بجانب گنگ شتافت

(۲) نسخهٔ [ب] نهصد و هشتاد *

بابري منكلي و كالا پهاڑ (كه بجانب كوچ (۲) فرار نموده بودند)
باتفاق اولاد جلال الدين سور بتازگي گرد شورش بر انگيخته
بر سر قافشالان ريختند - آنها آبروی حميت و حيا را بخاک
بے ناموسي انپاشته هيچ جا پای همت نيفشرده بحوالی
ڈانڈه عنان كشيدند - مجنون خان بمرافقت معين خان در
ڈانڈه بانتظار خان خانان چندے گذرانيد - سپه سالار پس از
مصالحهٔ داؤد كراني بسرعت معاودت نمود - و ديگر بار فوجے
بسركردگی مجنون خان بكهوڑه گهاٹ فرستاد - او از سر نو
آن ولايت را مستخلص ساخته انتظام شايسته داد - و در
همان ايام در گذشت - سه هزاري منصب داشت - صاحب
طبقات پنجهزاري بقلم داده و گفته كه پنج هزار سوار نوكر
خود داشته - پس از فوت وی جباري پسرش سالے چند بمراسم
نوكري و كارگذاري سرگرم بود - تا آن (كه هنگامهٔ داغ
بميان آمد و گروه قاقشاليه متوحش شده آثار بغي بظهور
آوردند) او نيز شريک اين كار بوده - پس از قتل مظفر
خان تربتي (كه چندے ايام بكام شد - و برای هر يک لقبے
تعين يافت) خطاب خان جهاني بنام او بستند - چون
اين گروه از معصوم خان كابلي جدائي گزيده زنهاري شدند
(پس از ملازمت) عرش آشياني نامبرده را مدتے بزندان ادبي

---

(۲) نسخهٔ [ب] كونچ - و در [بعضے نسخه] كورچ *

برنشاند - سال سي و نهم نقوش ندامت از سیمای او خوانده بر حال او بخشود *

میر محمد خان مشهور بخان کلان

برادر بزرگ شمس الدین محمد خان انکه اسمت - در شهامت و پردلي یگانهٔ وقت بود - بهمراهی میرزا کامران ; در رکاب جنت آشیاني (۲) کارهای نمایان کرده در دور اکبري مصدر خدمات عمده گردید - مدتها صاحب صوبهٔ مملکت پنجاب بود - و اکثر محالات آن صوبه بجاگیر انکه خیل (که عبارت از برادران و پسران و اقربای انکه خان مذکور اسمت) اختصاص داشت - در (۳) تسخیر ولایت گکهر و استیصال سلطان آدم و برنشاندن کمال خان بحکومت آن دیار خان کلان مساعی جمیله بکار برد - و باتفاق برادران آثار مردانگي و شجاعت بظهور آورد - و چنین فتحے (که سلاطین سابقهٔ دهلي را در آرزوی آن بسر آمد) باقبال اکبري نصیب او گشت - و در سال نهم میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیاني مرزبان کابل از ستم شریکے و بے انصافی میرزا سلیمان حاکم بدخشان بستوه آمده روی التجا بعرش آشیاني آورده بدرخواست کمک از نیلاب گذشت - پادشاه خان کلان را با امرای پنجاب بهمراهی میرزا نامزد فرمود - و مقرر ساخت که امرا دست

(۲) نسخهٔ [ب - ج] جنت آشیاني - (۳) نسخهٔ [ا] و در تسخیر *

تصرف میرزا سلیمان را از پیرامون مملکت کابل کوتاه ساخته میرزا محمد حکیم را باتالیقی قطب الدین خان برادر خرد خان کلان دران دیار مستقل کرده بمکانهای خود معاودت نمایند - پس ازان (که خان کلان با عساکر پنجاب برفاقت میرزا قریب کابل رسید) میرزا سلیمان دست از محاصره برداشته راه بدخشان پیش گرفت - میرزا محمد حکیم قرین کامیابی و مقصودوری با امرای پادشاهی داخل کابل گردید - خان کلان وکالت میرزا و سرانجام مهمات آن ولایت بخود مناسب تر دیده توقف گزید - و قطب الدین خان را با دیگر امرا روانهٔ هندوستان نمود - و چون میرزا بسبب حداثت سن از عقل معامله رس بهرهٔ وافر نداشت همواره کلمات راهی مفتنان کابل را (که بمقتضای بدخوئی در مقام فتنه اندوزی بودند) گوش داشتی - خان کلان (که بدرستی اخلاص بحدت مزاج موصوف بود) براه مدارا نمیرفت - و باندک چیزے طبیعتش متغیر میشد - و کار بشدت میرسانید - بنابران او را با میرزا و کابلیان نقش سازگاری نه نشست - اگرچه میرزا محمد حکیم اظهار تبعیت گونهٔ می کرد اما بسیارے از مهمات بزرگ بے استصواب خان کلان سرانجام میداد - تا آنکه بخواجه حسن نقشبندی (که در کابل بسر می برد) همشیرهٔ خود را (که سابقًا در عقد ازدواج شاه ابو المعالی بود)

بے مصلحت خان کلان نسبت کرد - و او بچنین نسبت عالي افتخار اندوخته مهمات میرزا را از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - خان کلان که با وجود شورش طبع مردے مزاجدان دقیقه سنج و باریک غور بود) دانست که عاقبت بناخوشي خواهد کشید - از پیش بینیها شبے بے آن (که کسے وقوف یابد) از کابل کوچ کرده شاهراه هندوستان سپرد - و بلاهور رسیده دم آسایش و استقلال برکشید *

چون نخل بندان معني و دانشوران باستاني پادشاهي را بباغباني نسبت داده اند - چنانکه باغبان آرایش باغ را به پیرایش درخت برداشتن از جائے و نشاندن بجاے دیگر و ناپسندیدن انبوه و شاداب داشتن بقدر اعتدال و کوشیدن بنشو و نما بمقدار صالح و استیصال اشجار بد سرشت و قطع اغصان ناراست و تفریق درحات عظیمه و پیوند کردن بعضے به بعضے و تمتع گرفتن بمیوهاے گوناگون و گلهاے رنگانگ و استظلال نمودن در ایام حاجت و امثال آنها (که در علم فلاحت مقرر شده) انتظام مي بخشد - همچنان پادشاهان دور بین بتهذیب و تادیب و سیاست مراعات احوال ملازمان فرموده چراغ حکمت مي افروزند - و لواے هدایت مي افرازند - هرگاه جمعے باهم یکدل و یک زبان بوده فراهم آیند و کثرت هجوم و وفور ازدحام ظاهر شود اولاً

بجهت اصلاح احوال خود شان و ثانیاً بجهت رفاهیت عموم سکنهٔ ملک آن اجتماع را متفرق مي سازند هرچند امرے نا ملائم ازان کثرت معلوم و مظنون نباشد - و این تفرقه را سرمایهٔ جمعیت پندارند - چه از آشوب بادهٔ مرد افکن دنیا و بد مستی تنگ شرابان این خمخانهٔ هوش ربا ایمن نتوان نشست - خصوصاً وقتے (که فتنه اندوزان و سخن سازان و تبه کاران فراوان باشند - و غفلت در نهاد بشریت مرکوز - بنابرین امرای اخلاص منش اتکه خیل را (که مدتے مدید در پنجاب فراهم آمده انتظام بخش آن حدود بودند) در سال سیزدهم معزول فرموده طلب حضور نمودند - و در سنه (۹۷۶) نهصد و هفتاد و شش در دار الخلافهٔ آگره بسعادت زمین بوس کامیاب شدند - و هریکے بجاگیر سیر حاصل چند بهره مند گشت - سرکار سنبهل (که بهترین ممالک هندوستان است) بجاگیر میر محمد خان اختصاص گرفت و حسین قلي خان ذوالقدر تیولدار سرکار ناگور بایالت پنجاب امتیاز یافت - و آن الکهٔ وسیع بخان کلان قرار گرفت - و در سال هفدهم دار الخیر اجمیر مضرب خیام فلک احتشام پادشاهي گردید - و عزیمت تسخیر گجرات تصمیم یافت - خان کلان با بسیارے از امرای عمده برسم منقلا بدان صوب رخصت یافت - وقتے (که خان مزبور بقصبهٔ بهادراجن (که

نزدیک سروهي ست) رسید (ای مانسنگهه دیوهره ا که کلان تر آنجا بود) در مقام گرپزي در آمده چندے از راجپوتان را برسم رسالت فرستاده در اطاعت زد - چون این آمدها خان کلان را دریافتند هنگام وداع خان برسم رسالت هندوستان هریکے را طلب داشته پان میداد و رخصت مي کرد - یکے ازان متهوران پائین ترقوه خان کلان چنان جمدهر زد که مقدار سه انگشت زیر شانه سر بیرون کرد - مردم دیگر آن راجپوت را با رفقای او ازهم گذرانیدند - هرچند زخمے سخت بود اما بمحض فضل ایزدي در عرض پانزده روز بهي گرفت *

چون مملکت گجرات در همین سال بحیز تسخیر عرش آشیانی در آمد خان کلان بموجب سرکار پتن (که شهریست قدیم به نهرواله موسوم - و تخصت پای تخت این ولایت بوده) سر برافراخت - و در سال بیستم سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه تعلق روح از کالبد خاکي گسیخت - مرد صاحب کمال بود - بترکي و فارسي شعر مي گفت - دیوانے مرتب دارد مشتمل بر قصائد و غزلیات غزنوي تخلص میکرد - و در موسیقي نیز مهارت داشت - گویند هیچگاه مجلس او خالي از فضلا و شعرا نبوده - پیوسته بسخنان رنگین و نغمات دلنشین حلاوت بخش و طرب افزاي اهل ذوق بود - ازوست *

* بیت *

* در جواني حاصل عمرم بنادانی گذشت *

* آنچه باقي بود آن هم در پیشماني گذشت *

* فرد *

* کس آب بجز مردم چشم ندهد *

* جز آه سحر هم نفسے نیست مرا *

فاضل خان پسرش کوکه هزاري منصب داشته - در ایام محصور شدن میرزا عزیز [که در احمد آباد (که هر روز جوانان کارطلب بیرون برآمده داد مبارزت میدادند) مراتب جانفشاني بجا آورده] در گذشت - پسر دوم فرخ خان است که تا سال چهلم اکبري بمنصب پانصدي رسیده *

معین الدین احمد خان فرلخودي

سالے (که جنت آستاني از کابل متوجه تسخیر هندوستان گردید) او در سایهٔ عنایت سلطاني همراه رکاب بود - سال ششم جلوس اکبري (چون پادشاه بجانب ممالک شرقي لوای نهضت بر افراشت) او را بحراست آگره گذاشت - سال هفتم (که عبدالله خان اوزبک بتسخیر مالوه مامور گردید) او را (که برشد و کاردانی در وزرای بیوتات امتیاز داشت) بخطاب خاني برنواخته رخصت داد که بعد فتح بدلاسای وضیع و شریف آنجا پرداخته و محال خالصه و اقطاع امرا (که دران مهم تعین شده بودند) مناسب

حال هریک قرار داده بحضور بیاید - او رفته بآئین شایسته کار بند گردیده معاودت نمود - و مورد مزید عنایت گشت - سال هجدهم پیش منعم خان (که بر طبق حکم محکم عازم گرفتن پتنه بود) دستوري یافت - و پس ازان همراه خان مذکور بیساق بنگاله رفته سال بیستم (که در بلدهٔ جنت آباد کور چهاؤني شد و بنابر زبونی هوا وبای عام رو داد) او نیز مطابق سنه (۹۸۳) نهصد و هشتاد و سه هجري داعی حق را لبیک اجابت گفت *

* مهرعلي خان سلدوز *

از امرای هزاري ست - اواخر سال پنجم اکبري همراه ادهم خان بتسخیر مالوه تعین شده در جنگ باز بهادر مصدر تردداد گردید - سال هفدهم باتفاق میر محمد خان کلان در فوج منقلا بجانب گجرات گام همت بر زد - در جنگ محمد حسین میرزا از سرداران هراولي بود - پس ازان با قطب الدین محمد خان بتعاقب میرزای مذکور شتافت - سال بیست و دوم (که عرش آشیاني بعزیمت شکار متوجه حوالی حصار شده بران معموره سایهٔ اقبال گسترد) منزل او را بورود قدوم میمنت لزوم رشک افزای گلستان ارم ساخت - سال بیست و سیوم همراه سکینه بانو بیگم (که باندرز گوئی میرزا حکیم رخصت کابل یافته بود) شرف دستوري

پذیرفت - سال بیست و چهارم باتفاق راجه تودرمل بنابر تنبیه عرب (که جانب شرقي دیار مصدر هنگامه بود) کمر خدمت بر بست - و بتقدیم مراسم نیکو بندگي چهرهٔ عزت افروخت - مآل حالش معلوم نیست *

* میرزا میرک رضوي *

از سادات رضوی مشهدي ست - ابتدا در رفاقت علي قلي خان زمان بود - سال دهم جلوس عرش آشیاني از جانب او بمعذرت گزاري بموکب پادشاهي پیوست - و عفو جرائم خان زمان صورت گرفت - سال دوازدهم (چون خبر بغی خان زمان بعرض والا رسید) میرزا را گرفته بخان باقي خان سپرده - میرزا در کمین غفلت بوده از حبس فرار نمود - و پس از کشته شدن خان زمان گرفتار گشت - بحکم پادشاه او را هر روز پیش فیل مست مي انداختند - اما به فیلبان اشاره بود بقدر مالش بدهد - روز پنجم بشفاعت مقربان نوید جان بخشي یافت - و پس از چندے مورد عواطف خسرواني گشته بعطای منصب شایان و خطاب رضوي خان چهرهٔ ناموري افروخت - سال نوزدهم بدیوانی جونپور تعین گردید - سال بیست و چهارم بخشیگری بنگاله نیز ضمیمه شد - سال بیست و پنجم (که شورش جاگیرداران بنگاله برپا شد - و آنطرف دریای نگ مجمعے ساختند) او همراه مظفر خان صوبه دار آنجا

این طرف آب گنگ بود - چون جواب و سوال آنها بصلح گرائید خان مذکور و رای پترداس را با یک دو کس برای فهمایش آنها فرستاد - کسان همراهی رای مزبور سگالش کشتن باغیان باو گفتند - او از ساده لوحي این راز را با خان مذکور ظاهر نمود - ازانجا (که دورئي و شتردلي مجبول طبع خان مزبور بود) اندیشهٔ این مردم را برمز و اشارت خاطر نشین اهل بغي ساخت - آنها ازان انجمن کناره گزیده غبار فتنه را بلند ساختند - و او را در پناه خود گرفتند - بعد ازین احوالش معلوم نیست که بکجا انجامید *

* محمد مراد خان *

پسر امیر بیگ مغل از امرای صد هزاری اکبري ست - سال نهم باتفاق آصف خان عبدالمجید به تصحیر ملک گد و کتنگه تعین گردیده - سال دوازدهم در صوبهٔ مالوه جاگیر یافته باتفاق شهاب الدین احمد خان بدفع فتنهٔ ابراهیم حسین میرزا و محمد حسین میرزا رخصت یافت - و پس ازان (که مرزایان از هیبت فوج پادشاهي هوش و حواس باخته راه گجرات گرفتند - و امرای متعینه هریک بجاگیر خود متوقف گردید) خان مزبور نیز دز اوجین (که در جاگیر او متعلق بود) سکونت ورزید - سال سیزدهم (چون باز میرزایان از جانب خاندیس بملک مالوه در آمد نموده در حوالی اوجین بساط

شورش گسترده‌اند) خان مزبور باتفاق میر عزیزالله دیوان صوبهٔ مالوه دو روز پیش ازان بر فساد اندیشیهای ارباب فتنه مطلع شده در تعمیر و تاسیس قلعهٔ ارجین اهتمام بکار برده قدم ثبات را محکم کرد - تا آنکه این خبر بعرض خسروانی رسید و فوجی بسرداری قلیچ خان شرف ارتخاص پذیرفت - میرزایان از طنطنهٔ لشکر فیروزی سراسیمه شده مندو رویه شتافتند - خان مزبور نیز باتفاق امرا بتعاقب شتافت - میرزایان از نربده عبور نموده سال هفدهم (که فتنهٔ میرزایان در صوبهٔ گجرات رو داد - و جاگیرداران مالوه حسب الحکم نزد خان اعظم میرزا عزیز کوکه رسیدند) او نیز آمده روز جنگ در فوج جرانغار بود - پس ازان (که فوج مخالف غلبه نموده افواج هردو بازو را متفرق ساختند) او یک طرف شده تماشا میکرد - پستر بر طبق حکم همراه قطب الدین محمد خان اتکه بتعاقب مظفر روانه شد - بعد ازان بهمراهی منعم خان خان خانان بتسخیر بنگاله مامور گردیده - در سال نوزدهم خان خانان او را بجانب فتح آباد و بکلانه فرستاد که آن ضلع امن پذیرد - و (چون خانخانان رخت هستی بست و داؤد وغیره فتنه اندوزان آن ملک برسر هنگامه آمدند) خان مزبور از شهر جلیسر بالعزیمت (۳) گردیده بتانده آمد - سال بیست و پنجم مطابق

---

(۲) نسخهٔ [ا] بر فساد اندیشه هاي - (۳) نسخهٔ [ج] پا بعزیمت

سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري بهمان ضلع باجل طبیعي در گذشت *

* مظفرخان تربتي *

خواجه مظفرعلي نام دیوان بیرام خان بود - هنگام تفرقه (چون خان از بیکانیر متوجه پنجاب شد) میرزا عبدالرحیم را (که سه ساله بود) با عیال و اموال در قلعهٔ ترهنده محال جاگیر شیر محمد دیوانه (که نوکر قدیم و تربیت کردهٔ او بود) گذاشته پیش راهي گشت - آن ناحق شناس اموال را متصرف گشته انواع اهانت بمتعلقان خان رسانید - بیرام خان خواجه را از دیبال‌پور بدلاسا و استمالت او فرستاد - آن بے آزرم مروت دشمن خواجه را مقید ساخته روانهٔ حضور نمود - هرچند (۳) بعضے اعیان سلطنت در نابود ساختن او بدلائل و وجوه شتی اهتمام داشتند عرش آشیاني از مجرم نوازي و جوهر شناسي جان بخشي فرموده - چند گاه بعملداری پرگنهٔ پرسرور مامور بود - از حسن کفایت بدیوانی بیوتات امتیاز یافت *

چون کاردانی و بلند استعدادی وی ذهن نشین پادشاه شد به والا منصب دیواني و خطاب مظفر خاني سربلند گردید - سال یازدهم خان مشار الیه جمع رقمی قلمرو را (که

---

(۳) نسخهٔ [ب] هرچند اعیان سلطنت *

در زمان بیرام خان بواسطهٔ کثرت مردم و قلت ولایت بذام افزوده برای مزید اعتبار تنخواه میدادند) از دفتر برآورده حال حاصلي بزعم خود و اظهار قانون‌گویان ممالک محروسه تخمین کرده جمعی دیگر قرار داد - اگرچه نفس‌الامر حاصل نبود اما نسبت بجمع پیش اگر حال حاصل نامذد دور نیست - و (چون هنوز آئین داغ اسپان قرار نیافته بود) مظفر خان بامرا و ملازمان پادشاهي تعین نوکر مقرر گردانید(۲) که هرکدام چند کس نگاه دارد - و عوام سپاهي (که بامرا مقرر شده) سه قسم بود - اول را سالے چهل و هشت هزار دام دوم را سي و دو سیوم را بیست و چهار - و در سال دوازدهم بپادشاه ظاهر شد که مظفر خان بساده روئے قطب خان نام علاقهٔ خاطر بهمرسانیده - (چون این حرکت شنیع نهایت بمزاج عرش آشیاني ناپسند بود) فرمودند او را از مظفر خان جدا ساخته نگاهدارند - خان از کوته حوصلگي لباس فقر پوشیده راه صحرا پیش گرفت - پادشاه از کمال التفات و تفقد (که بحال او مبذول بود) مطلوبش بدو باز گردانیدند(۳) - و در سال هفدهم روزے(۴) در حضور پادشاهي بازی چوپر درمیان بود - مظفر خان از بسیار بای دادن تنگ حوصلگي کرده مصدر حرکات

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردانیده - (۳) نسخهٔ [ب] بازگردانید - (۴) نسخهٔ [ا - ب] و مظفر خان •

دوستانه شد - عرش آشیانی از پایهٔ اعتبار انداخته رخصت کعبه فرمود - چه سلاطین دانش آئین در لباس لعب و هزل کار جد کرده شناسای جوهر طبقات مردم میگردند - و بظاهر بازار بازی گرم داشته در معنی عیار طوایف انام می گیرند - شایان باریابان قرب آنست که در جد و هزل سر رشتهٔ ادب و بندگی از دست خدمت پرست نهلند - و مراعات مزاج این طبقهٔ عالی نهاد را (که بسلام برنجند) بر همه مقدم شناسند *

بالجمله عرش آشیانی نظر به نیکو خدمتیهای او داشته از عرض راه طلب فرمود - در وقتی (که پادشاه بمحاصرهٔ قلعهٔ سورت اشتغال داشت) ملازمت نمود - و سال هزدهم از جویلی احمدآباد بحکومت سارنگپور مالوه رخصت یافت - و در همین سال سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک بطلب سلطانی شرف اندوز حضور گشته بمنصب والای وکالت و خطاب جملة الملکی اعتبارش افزود - و زمام حل و عقد امور چهار دانگ هندوستان بید اقتدارش تفویض یافت - اما باز در بعضی کارها مخالفت مزاج پادشاهی ورزید - لهذا از مرتبه افتاد - هنگام مراجعت ظل الٰلهی از پتنه (که فوجی به تسخیر رهتاس تعین یافته بود) بے آن (که او باریاب مجرا شود) بطریق کمک مامور شد - دران دیار بهوش افزائی

و دل‌دهی خواجه شمس الدین خان خوافي (که نیز تعین بود) کارهای نمایان بظهور آورد - و سرتابان و فتنه سازان آن ناحیه را بکرات و مرات مالش داده حاجي‌پور را (که افغانان متصرف شده بودند) بتازگي استخلاص نمود - نظر برین خدمات پسندیده در سال بیستم از پیشگاه خلافت حراست آن ملک از گذر چوسا (۲) تا گذهي بدو تفویض یافت *

گویند بعد فتح حاجي پور (که حالش بلندي گرفت) خبر آوردند که آن طرف نوبده گندهک (۳) افغانان سرکش فراهم آمده اندیشهٔ شورش دارند - مظفر خان بدفع آن گروه همت بسته حوالی آن رود معسکر ساخت - و خود با تنی چند جهت تشخیص عمق آب و جای گذر برآمد که ناگاه آنطرف قریب چهل سوار مخالف نمودار گشت - خواجه شمس الدین و عرب بهادر را اشاره نمود که دورتر از آب عبره نموده این غفلت اندوزان را سزا دهند - آنها ازین خبر آگاهي یافته در طلب کومک شدند - اما بمجرد مشاهدهٔ خواجه عنان تاب به یورت خود گشتند - مظفر خان از شتاب زدگي خود هم از آب گذشته بخواجه ملحق شد - که ناگاه کومک آنها رسید - و یکباره برگشتند - مردمی معدود (که همراه خان بودند) پراگنده شده خود را بآب زده بگرداب

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] چوسه - (۳) نسخهٔ [ب] گندك *

فنا درآمدند - نزدیک بود که مظفر خان هم دران موج خیز در آید که خواجه شمس الدین عنان گرفته بجانب کوهستان روان شد - و تیزروے باردو فرستاد که شاید کسے بفریاد رسد - و خواجه و عرب بهادر به تیرهای بازگشت در تعجیل غنیم (که دنبال نمي گذاشتند) فتورے مي انداختند تا آنکه کار بر مظفر خان تنگ شد *

چون در لشکر کشته شدن مظفر خان شهرت یافت هر یکے بفکر بدر زدن بود که درین اثنا آن تیزرو بطلب کومک رسید - خدا داد برلاس وغیره با سیصد جوان بهادر دریا نوردیده رسیدند - چون مخالف را هم از بسیاری تردد طاقت طاق شده بود از آمد آمد این مردم دل بای داده رو بگریز نهادند - مظفر خان جان تازه یافته بتعاقب پرداخت - و روز دیگر به بنگاه آنها ریخته غنائم موفور بدست آورد - و در سال بیست و دوم ناصیه سای حضور گشته در مهمات سلطنت دخیل گردید - راجه تودرمل و خواجه شاه منصور وزیر باستصواب او سرانجام امور مالي و ملکي میدادند - چون جان جهان صوبه دار بنگاله درگذشت مظفر خان بایالت آن مملکت وسیع دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم خواجه شاه منصور از سخت گیري و کفایت اندوزي باز یافتهای شاقه بر ذمهٔ امرای بهار و بنگاله برآورده در پی تحصیل

آن شد - معصوم خان کابلي وغیره اقطاع‌داران بهار بدان سبب لوای طغیان برافراختند - مظفر خان (که سرداري را با عمل‌داري ضم کرده بود) با آن (که شورش افزائی بهار مي شنید) در بنگاله نیز آن زواید بے حساب را از جاگیر مردم باز یافت نمود - و محصلان گماشته کار تنگ گرفت - امرا ازین سخت‌گیري و نا تیمار داري او متنفر شدند - بابا خان قاقشال با دیگر جاگیرداران بنگاله اتفاق کرده سر شورش برداشتند - و مکرر بکارزار برخاسته هر مرتبه هزیمت و ناکامي نصیب آنها بود - آخر هرچند بعجز و زنهار گرائیدند مظفر خان باستکبار میزد - تا آنکه ناسپاسان بهار نیز پیوسته بهیئت مجموعي از سر نو گرد فساد برانگیختند - و در مقابلهٔ مظفر خان آمده نشستند - هر روز جنگ و جدال مي شد و مردم پادشاهي لوای فتح و فیروزي مي افراشتند - ناچار تنگ آمده خواستند که جانب اردیسه رخت ادبار کشند - درین اثنا بعضے اولیاشان بیوفا از فوج پادشاهي جدا شده بآنها پیوستند - ازین حرکت سر رشته تدبیر مظفر خان گسیخته گردید - هرچند گفتند که ازین جمع پریشان حساب برنداشته (۲) رده آرا باید گشت که غلبهٔ ما ست (چون دل بای داده بود) گوش نکرد - هرگاه کارفرما را دل از جا رود بر فرمانپذیران

---

(۲) نسخهٔ [ج] برداشته نبرد آراء

چه گرفت و گیر - مردم جدا شدن گرفتند - و غریب تر آنکه غنیم را پای همت از جا رفته (که آیا با مظفر خان نبرد چگونه رود) که ناگاه خان سپه سالار زندگانی تباه را بر فروشدن مردانه گزیده بشهر بند تاخته در آمد - آنها دایر گشته پیغام جان بخشي و دستوری جهاز بوا گذاشتن سیوم بخش اموال درمیان آوردند - درین میانه (۲) میرزا شرف الدین حسین از قید گریخته از سراسیمگی مظفر خان بمخالفان آگهي داد - آنها خیره تر شده بر فراز قلعه برآمدند - و مظفر خان را (که با غلامان خود آمادهٔ جان‌سپاري بود) بدست آورده در شهر

ربیع الاول سال مذکور سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت هجري از هم گذرانیدند - مسجد جامع آگره نزدیک کثرهٔ میان رفیق بنای مظفرخان است *

* میر معزالملک اکبری *

از سادات موسوي و از اکابر مشهد مقدس است - در عهد عرش آشیاني در سلک امرای سه هزاري انتظام داشته بسربراهی (۳) خدمات پادشاهي بین الاقران لوای امتیاز مي‌افراشت

در سال دهم سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرش آشیاني به تنبیه خان زمان متوجه جونپور شد - او برادر خویش بهادر خان را با سکندر خان اوزبک از خود جدا ساخته بولایت

(۲) نسخهٔ [ج] میان - (۳) نسخهٔ [ب] بسربراهیٔ خدمات بین الاقران *

سردار فرستاد که بتاخت و تاراج آن حدود غبار انگیز فساد گردند - از پیشگاه سلطنت جمعی امرا بسرداری میر معز الملک بمالش آنها تعین یافت - فتنه گرایان از آمد آمد این (۲) فوج دست و پا گم کرده در مکر و تزویر زدند - و پیغام کردند که چه صورت دارد که در مقابل عساکر پادشاهي آمادهٔ جنگ شویم - استدعا آنست که واسطهٔ صفح زلات شوند - فیلان نامي (که بدست آورده ایم) (۳) روانهٔ حضور میکنیم - هرگاه از دریای مکرمت جرائم ما بزلال عفو پاک شود بدربار شتافته سجده ریز عذر خواهي خواهیم شد - میر در جواب نوشت که رقایم آثام شما ازان قبیل نیست که جز بآب (۴) شمشیر از جریدهٔ روزگار محو توان ساخت - بهادر خان با وصف این همه سماجت بکار برد که اگر تجویز نمایند یک دیگر را دریافته حرفی چند مناسب وقت بمشافهه گفته شود - میر با معدودے از اُردو بر آمد - بهادر خان ازان جانب با چندے پیش (۵) آمد - و مقدمات بسیار از جانبین مذکور شد *

چون آثار ناراستي در پیشانی معاندان ظاهر بود صورت صلح قرار نگرفت - عرش آشیاني از اصغای این ماجرا لشکر خان و راجه تودرمل را نیز ضمیمهٔ عساکر فرمود که آنچه

---

(۲) نسخهٔ [ب] از آمد آمد فوج - (۳) نسخهٔ [ب - ج] مي کنم -
(۴) نسخهٔ [ج] جز آب شمشیر - (۵) نسخهٔ [ب] مقدمات بسیاره

از صلح و جنگ مصلحت وقت دانند بعمل آرند - آنها به میر معز الملک پیوسته بشورش پژوهان پیغام فرستادند که آنچه از حرف عقیدت و اخلاص بر زبان شما می رود اگر از لوامع صدق ضیائی دارد بخاطر مطمئن متوجه آستان بوس شوند - و الّا جنگ را آماده باشند - چون اطمینان نداشتند براه نیامدند - میر (که در جنگ مبالغهٔ ابرام داشت و از غایت غرور تهور نعلش در آتش بود) با آن (که میشنید که خان زمان وسائل انگیخته مجدداً عفو جرائم او میشود) بترتیب صفوف پرداخته در نواحی خیرآباد با مخالفان در آویخت - محمد یار برادر زادهٔ سکندر خان اوزبک (که مقدمة الجیش فئهٔ باغیه بود) بحملهٔ عساکر پادشاهی بر خاک هلاک افتاد - سکندر خان (که با فوجی گزیده از دنبال او آمادهٔ جنگ بود) پشت بمعرکه داده رو بهزیمت آورد - سپاه ظفر مآثر فرار اسکندر را انفصال کارزار دانسته بقصد غارت و تاراج پراگنده شدند - بهادر خان (که با جمعی در کمین بود) درین زد وگیر بفوج جرانغار رسیده - جنگ در پیوست - شاه بداغ خان از اسب جدا شده بقید مخالف در آمد - و جوقی خاک بی حقیقتی بر فرق روزگار خود ریخته بغنیم پیوستند - بهادر خان این فوج را برداشته بجانب غول توجه گماشت - آنها

---

(۲) نسخهٔ [ب] سکندر در جنگ مبالغه و ابرام داشت •

بے جنگ سررشتهٔ نبرد را از دست داده عار فرار اختیار نمودند - و برخے از روی نفاق و حرام نمکي خود را بکنار کشیدند - بشومیی اهل نفاق بل بشامت ابرام و غرور سردار لشکر فتح کرده را شکست افتاد - هرچند راجه تودرمل با دیگر امرا جمع شده در میدان استاد اما (چون لشکر برهم خورده بود) کارے سرانجام نشد - پس ازان (چون صوبهٔ بهار بتصرف پادشاهي درآمد) پرگنهٔ آرب (۲) و حوالیی آن در جاگیر میر مقرر گشت - و در سال بیست و چهارم امرائے بهار (که سر فتنهٔ آنها معصوم خان کابلي تیولدار پتنه بود) (۳) از تباه سرشتي و تیره خردي گردن مخالفت برافراشتند و میر معزالملک را با میرعلي اکبر برادر خردش بچرب زباني و حرف سرائي از راه برده شورش افزا گشتند - اما هر دو برادر چندے راه مرافقت با آن سرتابان پیموده جدا شدند - میر معزالملک بجونپور شتافته علم خودسري برافراخت - و بهیارے واقعه جویان کوتاه بین را فراهم آورد -

بنابرین در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت از پیشگاه سلطنت باسد خان ترکمان جاگیردار مانکپور اشاره رفت که بدان حدود شتافته آن تباه رای را با دیگر بدگوهران (که با او یکتائي گزیده اند) بحضور آرد - او

(۲) نسخهٔ [ب - ج] ارب - (۳) نسخهٔ [ب - ج] فتنهٔ *

کاربند فرمان گشته آنها را بدست آورده براه دریا روانهٔ حضور ساخت - در حدود قصبهٔ اژاوه کشتی میر در موج خیز دریاے جون فرو شد *

* میر علي اکبر مرسوی *

برادر خورد میر معز الملک مشهدي ست - او نیز در عهد عرش آشیاني بمنصب سه هزاري اختصاص داشته در تقدیم خدمات پادشاهي با برادر بزرگ خود شریک و سهیم بود - در سال بیست و دوم میر مولود نامهٔ عرش آشیاني بخط قاضي غیاث الدین جامي (که بفضائل و مکارم متحلي بود و چندے بمنصب صدارت جنت آشیاني امتیاز داشت) بنظر پادشاه در آورد - متضمن آن (که در شب تولد آن پادشاه جم جاه جنت آشیاني در عالم رؤیا معاینه نمود) که ایزد یگانه او را فرزندے کرامت فرموده - به جلال الدین محمد اکبر موسوم فرمودند - عرش آشیاني بمشاهدهٔ آن بشاشت عظیم ظاهر کرده بصله و جائزهٔ آن مولود نامه میرزا را مشمول عواطف خسروانه گردانیده پرگنهٔ ندیه در وجه انعام مرحمت فرمود - و چون برادرش در صوبهٔ بهار جاگیر یافت او را نیز با برادر شریک گردانیدند - و در سال بیست و چهارم (که اکثر امراي بهار از بدگوهري راه عصیان و کافر نعمتي سپردند) نخست این دو برادر با آن شورش گرایان یکتائي گزیدند - لیکن از دور اندیشي

زود افتراق جسته میر معز الملک به جونپور رفت - و او در زمانیه (که شش کروهی غازي پور است) فروکش نمود - معهذا همواره به پیغام گزاري و هرزه سرائي افروزندهٔ آتش فتنه مي شد - چون در سال بیست و پنجم کشتی برادرش در دریای جون بگرداب فنا فرو رفت حکمے از درگاه پادشاهي بنام خان اعظم (که بانتظام صوبهٔ بنگ و بهار مامور شده بود) پیرایهٔ صدور یافت که او را مقید و مسلسل روانه نماید - وی با کوکلتاش در مقام لابه و حیله اندرزي در آمد - ازانجا (که معامل دیده ور بود) دستان فروشي او سودمند نیامد محصلان حضور ببارگاه خلافت حاضر ساختند - رأفت پادشاهي دست از سیاست باز کشیده در دبستان زندان فرستاد (۲) *

* میرزا شرف الدین حسین احراري *

پسر خواجه معین ولد خواجه خاوند محمود است - و او پسر خواجه کلان مشهور به خواجگان خواجه پسر بزرگ خواجه ناصرالدین عبیدالله احرار ست (قدس سره) - خواجه کلان آراسته بود بعلوم ظاهر و باطن - بحکم پدر بزرگوار در موضع درسین (که محلهٔ ایست از سمرقند) طرح اقامت ریخت - و در ایام تسلط شاهي بیگ (۳) خان به اندجان هجرت نمود - در سنه (۹۰۵) نهصد و پنج درگذشت - نعش او را بتاشکند

---

(۲) نسخه [ج] فرستادند - (۳) نسخهٔ [ب - ج] شاه بیگ *

نقل کرده بهاوی مرقد والدهاش مدفون ساختند - او را از صبیهٔ سید نقي‌الدین محمد کوماني سه پسر متولد شد - خواجه نظام الدین عبدالهادي و خواجه خاوند محمود و خواجه عبدالخالق - و بعد از فوت آن عفیفه دختر خواجه محمد نظام برادر شیخ الاسلام خواجه عصام‌الدین را (که بچهار واسطه بمولانا برهان الدین علي صاحب هدایهٔ فقه مي رسد) بعقد خود در آورد - ازو نیز سه پسر بهم رسید - خواجه عبد العلیم (۲) و خواجه عبد الشهید و خواجه ابو الفیض - و از ترکیهٔ خاصه نیز پسرے داشت خواجه محمد یوسف نام - بالجمله خواجه خاوند محمود پس از سلوک طریقهٔ درویشي (۳) بسعادت حج فائز شد - و بعراق و فارس شتافت - و مدتے نزد مولانا جلال الدین محمد استفاده نمود - و از مولانا عمان الدین محمود طبیب علم طب یاد گرفت - و بنابر استعداد ذاتي باقصی (۴) مراتب کمال رسید - و بسمرقند مراجعت کرد - و بافاده مشغول گشت - چون به هند آمد جنت آشیاني تبجیل و تعظیم بسیار بجا آورد - و ارادت بهم رسانید - و باز بنابر وجهے بکابل شتافته فوت کرد - خواجه معین در حیات پدر بکاشغر رفته نزد عبدالله خان والی آنجا اعتبار تمام پیدا کرد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواجه عبد الحلیم - (۳) نسخهٔ [ب] طریق - (۴) نسخهٔ [ا - ب] باقصای.

و حاصل (رد خانهٔ یشب بدو تفویض یافت - خواجه زاده (چون علم معاش نیکو مي دانست) ضبط آن نوعی کرد که کسی یشب در خواب نمي‌دید - مردم بگران ارز میگرفتند - ازین جهت تمول تمام بهم رسانید - اما بر طبع او بخل و امساک غالب بود - میرزا شرف‌الدین از پدر آزرده خاطر میزیست *

چون جنت آشیاني هنگام یورش هندوستان خواجه عبدالباري قبیرهٔ خواجه عبدالهادي را نزد عبد الرشید خان والی کاشغر (که همیشه سلسله جنبان تقرب و قرابت صوري و معنوي بود) فرستاده (۲) بودند باین مناسبت خان کاشغر میرزا را همراه داد که مراسم تعزیت جنت آشیاني و لوازم تهنیت جلوس عرش آشیاني بتقدیم رساند - در سال اول اکبري ادراک ملازمت نموده بسعی ماهم انکه و ادهم خان در اندک مدتی برتبهٔ امارت و منصب پنج هزاري متصاعد گشته به تیولداری اجمیر و ناگور لوای اعتبار بر افراخت - و به نیروي شجاعت و کارداني مصدر تردات شده سرتابان و متمردان آن ضلع را برانداخت *

چون والدهٔ میرزا کچک (۳) بیگم دختر میر علاءُ الملک ترمذي ست از بطن فخر جهان بیگم صبیهٔ سلطان ابوسعید

---

(۲) نسخهٔ [ج] فرستاد - و باین مناسبت خان کاشغري که میرزا را همراه داد - (۳) نسخهٔ [ج] کیچک بیگم *

میرزا لهذا عرش آشیانی در سال پنجم بخشی بانو بیگم همشیرهٔ خود را بازدواج او در آورده پایهاش بلندتر ساخت - و در سال هفتم سنه (۹۶۹) نهصد و شصت و نه الویهٔ پادشاهی انتهاض به اجمیر نمود - میرزا شرف ملازمت دریافت - و بتسخیر قلعهٔ میرتهه (که به رای مالدیو راتهور تعلق داشت - و او از رایان و راجها باسم و رسم هندوستان به مزیت اعتبار و وفور اقتدار ممتاز بود) تعین گشت - جگمال و دیویداس از امرای راجه (که باستحکام آن قلعه میپرداختند) تحصن جستند - پس از طول محاصره آشتی قرار یافت - بشرط آنکه سپاهی سوای اسپ چیزے از قلعه بر نیارد - جگمال بهمان روش بیرون آمد - و دیویداس جمیع اسباب خود را سوخته با پانصد سوار بر آمد - میرزا آگهی یافته بجنگ او سوار شد - پیکارے بغایت صعوبت رو داد - دیویداس کشته شد - و بعضے گویند زخمی بدر رفت (چنانچه شخصے بعد چندے خود را دیویداس میگفت - برخے تکذیب کردند - و جوقے بر گزیدند - تا آنکه در یکے از معارک جان سپرد) - و در سال هشتم خواجه معین اعتبار و فر دولت پسر شنیده بتقریب حج از ابو الخیر خان رخصت گرفته از کاشغر بهنده آمد - میرزا از ناگور باستقبال پدر شتافته بدرگاه پادشاهی آورد - عرش آشیانی خود استقبال کرده خواجه را باعزاز تمام باگره آورد *

دیرین رسمے سمت (که چون کسے را بخت تیرگي پذیرد و زمانه بکین توزي بر خیزد) چراغ دانائي او فرو میرد - زیان را سود انگارد و نکوهیده را سزاوار بر شمرد * بیت *

* چو تیره شود مرد را روزگار *
* همان مي کند کش نیاید بکار *

چنانچه احوال میرزا باز گوید که قدر این همه عنایات پادشاهي نشناخته در همین سال بجهتے یا توهمے بیجا یا از بد سرشتے که داشت بخیال فتنه انگیزي از آگره بجانب اجمیر فرار نمود - (شش صفر تاریخ یافته اند) - پادشاه از کوتاه خردي و توهم زدگي او استبعاد تمام نموده حسین قلي خان را با جمعے امرا بتعاقب نامزد کرد - میرزا هیچ جا ثبات نورزیده از ممالک محروسه بدر رفت - خواجه معین از حرکت نکوهیدهٔ پسر (اگرچه هیچ از تعظیم و تکریم او نکاهید) چند گاه بانفعال و تشویر بسر برده روانهٔ حجاز شد - و به بندر کنبهایت رسیده بعالم بقا خرامید - صندوق نعش او را در جهاز فتحي روان کردند - در دریا کشتي فرو نشست *

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] همه آن کند - (۳) نسخهٔ [ج] در احوال - (۴) نسخهٔ [ج] بے جهتے یا بتوهمے - (۵) یعنے بحساب جمل که (۹۷۰) میشود - (۶) نسخهٔ [ج] کهنهایت - (۷) نسخهٔ [ج] قنبچي .

میرزا شرف الدین چندے آوارهٔ دشت ادبار بوده پناه به چنگیز خان گجراتي برد - و پس ازو بمرزایان باغیه پیوست - و باز بمرزبان خاندیس همراه شد - و ازانجا باز خسران زده نزد محمد حسین میرزا مراجعت کرد - چون زمانه بر سر ناسازي بود هیچ جا ناخنش بند نگردید - بعد ازان (که ولایت گجرات بحیطهٔ تسخیر پادشاهي در آمد) بدکن گریخته بمورش بسر زمین بکلانه افتاد - بهرجی زمیندار آنجا مقید ساخته هنگامی (که قلعهٔ سورت مفتوح شد) بحضور آورده از نظر گذرانید - عرش آشیاني قدرے میرزا را بفیلے (که آدم‌کش نبود) رسانیده بزندان فرستادند - و پس از چندے نزد مظفر خان صوبه دار بنگاله فرستادند که اگر ندامت از ناصیهٔ حال میرزا دریابد جاگیرے دران صوبه تنخواه دهد - و الّا روانهٔ سفر حجاز نماید - چون اثرے از ندامت نداشت مظفر خان بانتظار موسم جهاز محبوس نگهداشت - درین ضمن معصوم خان کابلي در صوبهٔ بهار بغي ورزیده ببابا خان قاقشال وغیره (که در بنگاله شورش افزا بودند) پیوست - و مظفر خان را در تانده محاصره نمود - میرزا از قلعه گریخته بآنها رفیق گشت - چون بر مظفر خان چیره دست آمدند میرزا (که از بعضے دقائق او مطلع شده بود) بتصرف آورده سرمایهٔ دستگاه ساخت

اگرچه کارها بمعصوم خان باز گردید اما سرداري بمیرزا قرار یافت - چون در امرای ناسپاس بنگاله تفرقه افتاد معصوم خان سرے به بهار کشید - لیکن از آمد آمد میرزا عزیز کوکه و شهباز خان کنبو با فوج شایستهٔ حضور راه گریز سپرده به بنگاله برگشت - و میان میرزا و معصوم خان گرد خلاف برخاست - هر یکے بکمین دیگرے (۲) بر نشست - تا آنکه معصوم خان محمود پسرے را (که منظور میرزا بود) بزر فریفت (۳) - و بگفتهٔ او آب خشخاش زهر آمیز بخوردن میرزا داد - در سال بیست و پنجم سنه (۹۸۸) نهصد و هشتاد و هشت درگذشت *

* محب علی خان *

پسر میر نظام الدین علي خلیفه است که رکن السلطنة جابر پادشاه بود - و بقدم خدمت و فرط محرمیت و رزانت عقل و استقامت تدبیر و وفور شجاعت و کارداني در نظر آن پادشاه والا همت مرتبهٔ عالي داشت - و از فضائل و کمالات کسبي خصوصاً طب بهره مند بود - چون بواسطهٔ لختے امور (که در معاملات دنیوي ناگزیر واقع مي شود) از جنت آشیاني بیم و هراسے داشته راضي بسلطنت ایشان نبود در ایام ارتحال پادشاه (با وصف تصریح بنصب

(۲) نسخهٔ [ب] دیگر بر نشست - (۳) نسخهٔ [ب] بفریفت *

جناب همایوني بجا نشینی خود) میر خلیفه مي خواست مهدي خواجه داماد فردوس مکاني را (که مرد باذل سخي بود و با وي اظهار محبت مي‌کرد) بفرمانروائي بردارد (۲) - چنانچه این قرارداد در مردم شائع گشته - خواجه نیز اوضاع شاهانه پیش گرفت - اتفاقاً روزے دران هنگام میر خلیفه با مهدي خواجه در خرگاه بود - چون میر بیرون آمد خواجه (که خالي از جنون نبود) غافل ازان (که دیگرے هم حاضر است) بے اختیار دستے بر ریش کشیده گفت انشاء الله تعالی ترا پوست مي کنم - ناگاه نگاهش بر محمد مقیم هروي پدر خواجه نظام الدین بخشي افتاد (که دران وقت دیوان بیوتات بود و در کنج خرگاه استاده) - خواجه متغیر شد و گوش او تافته گفت ای تاجیک * ع *

* زبان سرخ سرسبز میدهد بر باد *

محمد مقیم همان وقت این حرف بمیر خلیفه رسانید که این نتیجهٔ بد اندیشي ست (۳) (که میخواهید دولت بخاندان بیگانه نقل کند) - میر خلیفه ازان اندیشهٔ ناصواب باز آمده بمردم منع کرد که هیچ کس بخانهٔ خواجه نرود - پس از فوت فردوس مکاني جنت آشیاني را بر سریر خلافت متمکن ساخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] پردازد - (۳) نسخهٔ [ب] مي خواهند *

محب علي خان نيز در زمان بابري و همايوني در معارك صاحب تردّدات بود - زوجهٔ او ناهيد بيگم است - و اين ناهيد بيگم دختر قاسم كوكه است [كه از درست اخلاصي در محاربهٔ عبدالله خان اوزبک (چون گيتي ستاني بدست غنيم در آمد پيش آمده) گفت پادشاه منم - اين نوكر مرا بچه تقريب گرفته ايد] - مخالفان او را از هم گذرانيدند - پادشاه (۲) ازان خطرگاه جانكاه خلاص شده اهل عيال او را همواره مشمول عاطفت ميداشت - در سال (۹۷۵) نهصد و هفتاد و پنج ناهيد بيگم بعلاقات والدهٔ خود حاجي بيگم (كه دختر ميرزا مقيم پسر امير ذو النون است - و بعد فوت قاسم كوكه بميرزا حسن پيوست - و پس ازو بازدواج ميرزا عيسى ترخان حاكم تهته در آمد) روانهٔ تهته شد از قضا پيش از وصول بيگم ميرزا رخت هستي بربست - و محمد باقي پسرش انتظام ده آن ديار گرديد - از مدارا با بيگم نكرد - و با حاجي بيگم نيز بد سلوكيها پيش گرفت - حاجي بيگم باتفاق برخي بدگوهران در مقام گرفتن محمد باقي شد - او آگهي يافته حاجي بيگم را محبوس فمود - تا در گذشت - ناهيد بيگم بدلاوري و تدبير از ولايت بر آمده (چون به بهكر رسيد) سلطان محمود را

(۲) نسخهٔ [ب] از خطرگاه *

آنجا سخنان یک جهتي درمیان آورده گفت که اگر محب علي خان باین (۲) حدود بیاید من تهته را گرفته میدهم - بیگم مدارای دفع الوقت (۳) او را راست انگاشته (چون بهندوستان آمد) بعرش آشیاني درین باب مبالغه از حد برد - پادشاه

در سال شانزدهم سنه (۹۷۸) نهصد و هفتاد و هشت بمحب علي خان (که از مدتے ترک روزگار کرده نشسته بود) علم و نقاره مرحمت فرموده پنجاه لک تنکه جهت خرج از ملتان و جاگیر دار آن صوبه تنخواه کرد - و مجاهد خان نبیرهٔ دختری (۴) او را (که جوان مردانهٔ شجاع بود) همراه ساخته بدان سمت دستوري داد - و به سعید خان حاکم ملتان بر نوشت که کومکی او باشد - خان مذکور پس از رسیدن ملتان باعتماد وعدهای سلطان محمود مقید بکمک نگشته با جمعے (که فراهم آورده بود) روانهٔ بهکر شد - چون قریب رسید سلطان محمود پیغام فرستاد که حرفے بود بر زبان رفته - درین کار من همراهي نمي‌توانم کرد - معاودت نمایند یا از راه جیسلمیر بدان مملکت در آیند *

چون محب علي خان روي برگشتن نداشت ناچار با معدودے همراهان (که زیاده بر دویست کس نبود) دل

---

(۲) نسخهٔ [ب] مابین حدود نیامده - (۳) نسخهٔ [ب] دفع آنوقت -
(۴) نسخهٔ [ب] نبیرهٔ دختر او *

به تسخیر بهکر بربست - سلطان محمود تا (۲) ده هزار کس آراسته در حدود قلعهٔ ماتهیله (۳) پیش فرستاد - بعون تائید الهي این گروه اندک آنها را بشکست - هزیمت یافته ها بقلعهٔ مذکور تحصن جستند - بعد محاصره آن قلعه گشایش یافت - و لختی اسباب جمعیت منتظم گشت - پس متوجه بهکر شد - کیف ما اتفق تفرقه در جمعیت مخالفان افتاد - ازان جمله مبارک خان خاصهٔ خیل سلطان محمود (که مدار معامله برو بود) با هزار و پانصد سپاهي محب علي خان را دید - و باعث (۴) صوري (۵) آن بود که بدنژادان آن دیار بیگ ارغلي (۶) پسرش را بیکے از خلوتیان سلطان متهم گردانیدند - آن ساده لوح بے تشخیص معامله در مقام استیصال خاندان او شد - او را (که اخلاص درست نبود) از عرض ناموس اندیشیده مفارقت جست - محب علي خان بطمع مال و منال او را از هم گذرانید - و قوے دیگر برافزوده بمحاصرهٔ بهکر پرداخت - و آن مهم بسه سال کشید - در قلعه قحط و غلا پدید آمد - و وبا شیوع یافت - از غرائب اتفاقات اینکه دران نامیه عارضهٔ ورم بهم رسید - هر کس پوست درخت سرس

---

(۲) نسخهٔ [ب] پانزده هزار کس - (۳) در [بعضے نسخه] ماتیله -
(۴) نسخهٔ [ج] باعث صوري - (۵) نسخهٔ [ب] مدبران (۶) نسخهٔ [ب] بیک ارغلي ٥

جوشانیده میخورد صحت می یافت - آنرا بوزن طلا میخریدند - آخر کار سلطان محمود بعرش آشیاني ملتجي گشت که قلعه پیشکش شاهزاده سلطان سلیم میکنم - اما (چون میان من و محب علي خان غبارے بر خاسته) از مضرت او ایمن نیستم دیگرے تعین شود که بار سپرده روانهٔ درگاه شوم - هنوز میر گیسوی بکاول بیگي (که عرش آشیاني بر طبق التماس سلطان بحکومت آن دیار نامزد فرموده) نرسیده بود که سلطان بیمار شده زندگي بسپرد - گویند محب علي خان باستماع بیماری سلطان محمود رقعه نوشت که طبیب حاذق همراه است - اگر بفرمایند جهت معالجه بفرستم - سلطان بر همان رقعه برنگاشت * * فرد *

* دردم نهفته به ز طبیبان مدعي *
* باشد که از خزانهٔ غیبش دوا کنند *

چون میر گیسو بدان حدود پیوست مجاهد خان در محاصرهٔ قلعهٔ کنجابه (۲) مشغول بود - مادرش سامعه بیگم (دختر محب علي خان) آمدن میرزا شنیده برآشفت و کشتی چند به پیکار فرستاده کار تنگ ساخت - نزدیک بود که میر گرفتار شود - خواجه مقیم هروي (که باسینی آن ناحیه رفته بود) محب علي خان را از پرخاش بیجا باز داشت -

(۲) نسخهٔ [ب] کنجانه - و در [بعض نسخه] کنجایه *

میر گیسو در سنه (۹۸۱) نهصد و هشتاد و یک به قلعه شتافته - مردم آنجا (که منتظر بودند) کاید قلعه سپردند - اما محب علي خان و مجاهد خان از خام طمعي دل ازان مملکت برنمي‌کندند - و بودن هم بے حکم مشکل - محب علي خان براه مصلحت شتافت - تا میر گیسو قرار داد که مجاهد خان بجانب تهته رود - و محب علي خان با زه و زاد در قصبهٔ لوهري سکونت گزیند - چون بدین قرار عمل رفت میر جمعے کثیر را بر کشتیها نشانده بر سر محب علي خان فرستاد - او تاب مقاومت نیاورده بجانب ماتهیله شتافت - سامعه بیگم حویلي را مستحکم کرده یک شبانه روز بمدافعه پرداخت - دران هنگام مجاهد خان بیلغار رسید - و مردم را شکست داده سه ماه دیگر این طرف آب را متصرف بود *

چون بهکر به ترسون خان قرار یافت محب علي خان بحضور آمد - و در سال بیست و یکم عرش آشیاني بمحب علي خان (که آثار تجربه و شناسائي از ناصیهٔ حال او پیدا بود) خلعت فاخره مرحمت فرموده اجازت داد که همواره حاجات خلائق و آنچه در پیشگاه تامل بشایستگي گراید بموقف عرض رساند - و چون محب علي خان مصاحب شعور بود و کاردانے درست داشت عرش آشیاني سال

بیست و سیوم در گزیدن یکے از چہار کار بزرگ دستوري فرمود - منصب میر عرضی بارگاہ خدمت گذاری دور باش شبستان امارت ولایات دور دست حکومت شہر دہلي - چون نیرری تکاپو در استخواني کالبد کمتر دید از راہ انصاف گزیني و فرمان پذیري بہ شغل پسین خرسندي گرفت - و در سنہ (۹۸۹) نہصد و ہشتاد و نہ در ایالت دہلي بدار بقا پیوست - اگرچہ صاحب طبقات اکبري او را چار ہزاري نوشتہ اما شیخ علامي در ذیل ہزاریہا مذکور ساختہ *

بہکر نام قلعہ ایست از ابنیۂ قدیم - در کہن نامہ ها منصورہ نویسند - و ہر شش دریاي شمالي یکتائي گزیدہ ازو گذرد - دو حصہ از جانب جنوب و یک بخش از شمال قصبۂ آن موسوم بسکھر بر کنار آباد و بر ساحل - دوم معمورۂ دیگر است بہ لوہري زبان زد - و پیوستہ داخل سندہ بود - میرزا شاہ حسین ارغون والی تہتہ قلعہ را از سر نو در کمال استحکام ساختہ بسلطان محمود کوکلتاش خود حکومت آنجا تفویض نمود - پس از فوتش سلطان محمود (کہ مردے سفاک دیوانہ بود) در بہکر و میرزا عیسی ترخان در تہتہ خطبہ و سکہ بنام خود کردہ گاہے بآشتي و گاہے بمخالفت مي گذرانیدند - چون بہکر پیش از تہتہ تسخیر عرش آشیاني گشت داخل ملتان گردید *

* معصوم خان فرخودي *

پسر معین الدین خان اکبري ست - بعد فوت پدر بمزید عنایت پادشاهي بپایهٔ هزاري منصب بر آمد - و بتیولداری سرکار غازیپور مباهي گردید - هنگامے (که در ولایت بهار و بنگاله غبار بغي و فساد معصوم کابلي و بابای قاقشال تهیج نمود) او (اگرچه در ظاهر بهمراهی راجه تودرمل دل نهاد تعاقب فتنه پژوهان گشت و بخود سري و خود رائي کارها بتقدیم رسانید اما آمدن میرزا محمد حکیم به پنجاب و توجه عرش آشیاني بدانسو باعث بروز خبث باطن او شده) منهج نافرماني پیمود - و جونپور را از مردم ترسون خان بتغلب و تعدي متصرف شد - ازانجا (که از طفلي تربیت یافتهٔ عواطف پادشاهي بود) عرش آشیاني از فرط مهرباني بشرط وا گذاشتن (۲) جونپور اودهه بجاگیر او مقرر فرمود - او بظاهر فرمان پذیرفته باودهه شتافت - اما در باطن بآماده ساختن اسباب شورش مي پرداخت - از حضور شاه قلي خان محرم و راجه بیربر به اصلاح او رخصت یافتند - آن آشفته دماغ از پردهٔ حیا بر آمده حرفهای ناشایسته درمیان آورد - ناچار کار از اصلاح بیرون دانسته باز گردیدند - شهباز خان (که بمالش سرکشان بهار قطره زن بود) از احوال او آگهي یافته در سال

---

(۲) نسخهٔ [ج] را گذاشت *

بیست و پنجم بگوشمالش رو آورد - و نزدیک سلطان پور بلهري عرصهٔ نبرد آراسته گردید - معصوم خان خود برغول تافته گرد پیکار بر انگیخت - شهباز خان دل از جای داده راه گریز سپرد - و بجونپور (که سي کروه ناورد گاه بود) عنان باز کشید - ناگاه موید غیبي آوازهٔ کشته شدن معصوم خان بر زبانها انداخت - مردمش رو بپراگندگي آوردند - او بمیدان رسیده بحیرت در شد - درین اثنا فوج جرانغار پادشاهي (۲) (که از هزیمت سردار آگهي نداشت) نمودار گشت ناگزیر بسراسیمگي در آویخت و زخم برداشته ببنگاه شتافت *

چون منزل گاه بتاراج فوج پادشاهي رفته بود به قصبهٔ اردهه شتاب آورد - شهباز خان در جونپور خود را جمع ساخته بار دیگر هنگامه آرا گردید - هفت کروهی اردهه صف آرائي رو داد - آن مدبر بتازگي شکست خورده باردهه متحصن گردید - عرب بهادر و نیابت خان (که سرمایهٔ مدهوشی او بودند) مفارقت گزیدند - معصوم خان زه و زاد و اندوختهٔ خود را وا گذاشته راه آوارگي گرفت - و چار ضرب شده رو بخمول نهاد - زمیندار کوارج (۳) به پیشین آشنائي به بنگاه خود آورده نقد و جنس او را برگرفت - بحال تباه از آب سرو گذشته به راجه مان بومی آن سر زمین پیوست - و او

(۲) نسخهٔ [ج] سرداران - (۳) نسخهٔ [ج] کورج *

چندے را بدرقه گویان همراه داد - و بگمان جواهرے (که با او داشت) اشارهٔ جان شکري نمود - معصوم خان دریافته آن فرومایگان را بزر فریفت - و خود را بزاویهٔ گمنامي کشید *

درین هنگام مقصود نامي از ملازمانش بدر پیوست و اندوختهٔ روزگاران از خود نثار گردانید - آن شوریده سر باندیشهٔ سري باز بشور افزائي بر خاست - در کمتر زمانے زربندها فراهم آمدند - شهر بهرایچ را دست فرسود تاراج نمود - وزیر خان از حاجي پور با دیگر اقطاع داران آن ناحیه به پیکار او کمر بست - مدتے بتوپ و بندوق آویزش بود - شبے معصوم خان بنه و بار گذاشته بدر زد - و باز بجلوپاره (۲) سر کشیده مردم فراهم نمود - و قصبهٔ محمدپور را یغمائی ساخت - و در فکر غارت جونپور بود که اقطاع داران آن ضلع مجتمع گشتند - آن کج گرای (چون دید که خام خیالی او پیشرفت نیست) به خان اعظم کوکه نیایشمند گردید - او از پیشگاه خلافت التماس عفو جرائمش نموده ولایت مهستي بجاگیر او تنخواه کرد - نزدیک بود که باز سر شورش بردارد میرزا کوکه بچاره‌گري بنشست - او دریافته (چون در خود قوتے نمي یافت) رخصت حضور گرفته روانه شد - در سال بیست و هفتم بدارالخلافهٔ آگره رسید - باستشفاع مریم مکاني بتازگي

(۲) در [بعضے نسخه] جلو پاره *

صفح جرائم او گردید - در همان ایام سنه (۹۹۰) نهصد و نود (۲) نیم شبی از دربار بخانهٔ خود میرفت - چندے برو ریخته از هم گذرانیدند - هر چند تفحص رفت بجائے نرسید - لختے مردم آن وقت این واقعه را محمول بر اشارهٔ پادشاهي میکردند - و الله اعلم *

* میر گیسوی خراساني *

از سادات آن دیار است - در بارگاه اکبري بقدم خدمت و خصوصیت محرمیت شایان فراوان اعتماد گشته بمنصب بکاول بیگي (که جز به معتمدان درست اخلاص تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و چون محب علي خان میر خیلفه بمساعی همت بمحاصرهٔ قلعهٔ بهکر پرداخته عرصهٔ زندگي بر متحصنان تنگتر ساخت (چنانچه در احوالش بزبان قلم گذشت) سلطان محمود والی آنجا بدرگاه اکبري معروض داشت که گذشت آنچه گذشت اکنون قلعه را پیشکش مي‌کنم (۳) لیکن (چون میان من و محب علي خان جنگ و جدال رو داده) از غدر او ایمن نیستم - یکے از بندگان حضور تعین شود - عرش‌آشیاني میر گیسو را (که بفرط کاردانی و معامله شناسي اتصاف داشت) روانه فرمود - چون میر بآن حدود پیوست

---

(۲) نسخهٔ [ج] صفح جرائم گردید - (۳) نسخهٔ [ج] لیکن میان من *

مردم محب علي خان سر راه او را گرفتند (۲) - نزدیک بود که گرفتار شود خواجه مقیم هروي پدر خواجه نظام‌الدین بخشي (که به امینی آن ناحیه رفته بود) محب علي خان را بنصائح هوش افزا از پرخاش بیجا باز داشت - اهل قلعه (که در انتظار میر مي گذرانیدند) بموجب قرار داد سلطان محمود (که پیش از وصول میر رخت هستي بر بسته بود) کلید قلعه در سال نوزدهم سنه (۹۸۲) نهصد و هشتاد و دو سپردند - اینچنین ملک آباد بدست او در آمد - لیکن محب علي خان از خام طمعي (۳) دل ازان ملک بر نمیکند - کار فیما بین بنزاع و کارزار انجامید *

عرش آشاني برین سوانح اطلاع یافته ایالت آن دیار را بنام ترسون خان نامزد ساخت - و چون برادرانش بآن صوب شتافتند میر گیسو (که لذت چش حکومت شده بود) بر سر سرکشي و خود فروشي آمده خواست قلعه را محکم سازد - برهمونی انجام اندیشي ازان خیال فاسد باز آمد - و دست ازان ولایت برداشته بعتبه بوسي رو آورد - و پس ازان بفوجداری میرتهه و محالات اطراف (۴) و مضاف دهلي (۵) (که از عمده‌ترین محالات دوآبست (که عبارت از مابین دریای گنگ و جون باشد)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سر راه او گرفتند - (۳) نسخهٔ [ب] خام طمع - (۴) نسخهٔ [ا] اطراف او - (۵) نسخهٔ [ج] که عمده ترین *

اختصاص گرفت - و (چون همواره از حرص اندوزي و آزوري جا نوکران بر سر علوفه بر شوریدے - و هریکے از آقا و سپاهي جانب کفایت خویش فرو نگذاشتے) در سال بیست و هشتم سنه (۹۹۱) نهصد و نود و یک در قصبهٔ میرٹهه در همین داد و ستد با سپاهیان فرومایه گفتگو واقع شد - برخے را از رسوائي و سرزنش از خانه بیرون کرد - بامدادان (که عید شوال بود) سر خوش باده بعیدگاه رفت - برخے ازان دو رویان فتنه اندوز به نیایشگري درآمدند - او از بد مستي مدارا از دست فرو هشته بنکوهش پیش آمد - آن ناحق شناسان پا از جادهٔ اطاعت پیشترک گذاشتند - میر از غضب رفتگي بر سر بنگاه آنان شتافت - و آتش در زد - آنها بآویزه برخاستند - همراهان راه بیدلي سپردند - روزگار میر سپري شد - آنها از بدگوهري کالبد را خاکستر گردانیدند - عرش آشیاني ازین آگهي بر آشفته بسیارے ازان تباه کاران را بپاسا رسانید - پسرش میر جلال‌الدین مسعود (که در اهل مناصب محسوب بود) در سال سیوم جهانگیري نهال زندگیش از تند باد اجل در افتاد - مادرش در حالت احتضار (چون آثار یاس از چهرهٔ احوال او مشاهده نمود) از فرط محبت (۲) و غایت دلبستگي افیون خورد - پس از فوت پسر یک دو ساعت

(۲) نسخهٔ [ا - ج] از افراط محبت .

جان سپرد - زنده بآتش در آمدن زن بمردن شوهر در هندوستان بسیار (۲) رائي دارد اما جان باختن مادر نسبت بفرزند خالي از غرائب نیست - اما حقیقة آنرا با این نسبتی نیست - چه در صورت اول بما مي‌باشد که بے تحقق محبت و شیفتگي ادای رسم لازم مي افتد - ازین است که بمرگ (۳) راجها ده کس و بیست کس از زن و مرد خود را بآتش مي اندازند *

* مخدوم الملک ملا عبد الله انصاري *

ولد شیخ شمس الدین سلطانپوري ست - آبای او از جانب ملتان بسلطانپور رسیده توطن اختیار کردند - ملا عبدالله نزد مولانا عبدالقادر سرهندي تلمذ نمود - و در علوم شرعیه مهارت تمام بهم رسانید - آوازهٔ فضلیت او عالمے را فرو گرفت - حاشیه بر شرح ملا و منهاج الدین در سیر نبوي (صلی‌الله علیه و آله و سلم) از تصانیف اوست - سلاطین وقت غایت احترام او بجا مي‌آوردند - جذبت آشیاني کمال توجه بحال او بذل مي نمود - چون نوبت بشیر شاه رسید (۴) بخطاب صدر الاسلامي امتیاز بخشید - گویند روزے سلیم شاه در ایام سلطنت خود ملا را از دور دیده گفت بابر

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] بسیارے - (۳) نسخهٔ [ا - ب] زنان و مردان -
(۴) نسخهٔ [ب] صدر الاسلام *

پادشاه را پنج پسر بود - چهار رفتند یکے ماند - سرمست خان گفت نگاهداشتن چنین مفتن چرا - جواب داد که بهتر ازو نمي‌یابم - چون ملا نزدیک آمد بر تخت نشانده تسبیح مروارید (که بقیمت بیست هزار روپیه همان زمان پیشکش آمده بود) بار تواضع نمود *

چون ملا را عصبیت (که آنرا حمیت دین نامند) بیشتر بود در پردهٔ دین داري استیفای قوت غضبي بر وجه اتم مي نمود - چنانچه قتل شیخ علائي بحسن سعی ملا واقع شد - او ارشد اولاد شیخ حسن است (که از کبار مشائخ بنگاله بود) - تحصیل علوم ظاهر و باطن از پدر بزرگوار نمود - و پس از زیارت بیت الله در خطهٔ بیانه رحل اقامت انداخته به امر معروف و نهی منکر قیام مي نمود - دران اثنا شیخ عبدالله نیازي [که از خلفای شیخ سلیم چشتي بود - و بعد معاودت سفر حجاز بمیر سید محمد جونپوري (که خود را مهدی موعود میگرفت) (۲) گرویده] در بیانه مسکن گزید - شیخ علائي روش او را خوش (۳) کرد - و طریقهٔ پاس انفاس را (که میان طائفهٔ مهدویه مقرر است) ازو فرا گرفته بکشف و کرامات شهرت یافت - و با جمعے کثیر بتوکل بسر مي برد - و شب ظروف خانه

---

(۲) نسخهٔ [ج] مهدیٔ وقت موعود - (۳) نسخهٔ [ب] خوش کرده *

حتی ارانی آب هم خالي (۲) میگذاشت - روز نو روزی نو - ملا عبد الله او را بابتداع و خروج مهتم ساخته سلیم شاه را بران داشت که از بیانه طلبیده با علما مذاکره فرمود - شیخ علائي غالب آمد - چون دران مجلس شیخ مبارک ممد او بود نیز بمهدوي شهرت گرفت - سلیم شاه از بیان شیخ متاثر شده آهسته بدو گفت که انکار مهدویت کن تا ترا بر ممالک محروسه محتسب الٰهي نمایم - و الّا ازین قلمرو بدر رو که علما فتوای قتل تو نوشته‌اند - شیخ بدکن شتافت - چون سلیم شاه بدفع فتنهٔ نیازیان متوجه پنجاب گشت ملا عبدالله ظاهر کرد که شیخ عبدالله پیر نیازیان است - سلیم شاه در (۹۵۵) نهصد و پنجاه و پنج او را طلبیده چندان تازیانه و چوب و لکد زد که از هوش رفت - گویند تا زمانیکه شعور داشت (رَبَّنَا اغْفِرْ لَنَا ذُنُوْبَنَا) میگفت - بعد صحت بسیاحت بر آمد و از مهدویت ابا نمود - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه در خدمت عرش آشیاني (که متوجه اٹک بنارس بود) رسید - لختی زمین مدد معاش بنام فرزندانش در سهرند انعام شد - در سن نود سالگي سنه (۱۰۰۰) هزارم هجري (۳) در گذشت *

چون سلیم شاه از مهم نیازیان برگشت ملا عبد الله باز

---

(۲) در نسخهٔ [چ] لفظ هم نیست - (۳) نسخهٔ [ب] یکهزار هجري *

تحریک نموده شیخ علائي را از هندیه طلبید - سلیم شاه همان کلام سابق را اعاده کرد - شیخ ملتفت نشد - سلیم شاه بملا گفت تو داني و او - ملا فرمود تازیانه زنند - در تازیانهٔ سیوم روح او بعالم علوي پرواز نمود - جسدش را بپای فیل بسته تشهیر کرد - گویند آن روز چنان باد عظیم وزید که مردم گمان قیامت بردند - بر قالب شیخ چندان گل ریخته شد که حکم قبر پیدا کرد - پس ازین واقعه دولت سلیم شاه هم بدو سال نکشید - هنگامی (که جنت آشیاني بار دیگر هندوستان بقبضهٔ اقتدار در آورد) ملا را بشیخ الاسلامي مخاطب نمود - پس ازان (که سلطنت هندوستان بجلوس عرش آشیاني رونق دیگر یافت) ملا بخطاب مخدوم الملک اختصاص گرفت - و بیرام خان برگنهٔ تانکواله بجمع یک لک روپیه تنخواه داده پایهٔ عزت او را از همه اکابر گذرانید - و از اعاظم ارکان دولت ساخت - بعد از مرور سنین و شهور مزاج سلطنت ببعض حوادث از فضلای عصر منحرف شد - در

سال بیست و چهارم سنه (۹۸۷) نهصد و هشتاد و هفت او را با شیخ عبد النبي صدر (که هر دو مدتها باهم منازع و مخالف بودند) بصورت رفیق یکدیگر بجانب حجاز روان کردند با وصف آن هرگز میان ایشان (نه در اثناے طریق و نه دران مقامات منیف) اتفاق و التیام و رفع کدورت صورت نبست *

چون مخدوم الملک از زمان افغانان تا عهد اکبری معزز و معتبر بود و بحزم و متانت رای و تجارب امور و جمع اموال موصوف و صیت دانشمندی او بهمه جا رسیده شیخ ابن حجر مشهور مفتی مکه باستقبال آمده احترام بسیار بجا آورد - و در غیر موسم در کعبه برای او وا کرد - چون هنگامهٔ میرزا محمد حکیم برادر عرش آشیانی مسموع نمود هرج و مرج غیر واقعهٔ هندوستان را یقین پنداشته بطمع ریاست و حب جاه برگشته باتفاق شیخ عبد النبی صدر به احمدآباد گجرات آمد - چون بپادشاه ظاهر شد (که آنها بنابر خبث سریرت در مجالس و محافل حرفهای نا شایسته بجناب پادشاهی نسبت میدهند) برخی را باخفا بنابر آن (که بیگمان محل در مدد سفارش و استشفاع او بودند) تعین کرد - مخدوم الملک در (۹۹۱) نهصد و نود و یک از کمال ترس قالب تهی کرد - گویند باشارهٔ عرش آشیانی مسموم کردند - مردم بطریق اخفا در جالندهر آورده مدفون ساختند قاضی علی بضبط اموالش مامور گشت - خزائن و دفائن بسیار در لاهور برآمد - ازان جمله چندین صندوق خشت طلا از گورخانهٔ او ظاهر شد (که ببهانهٔ اموات دفن کرده بود) - ازین جهت پسرانش بعلت تحقیق اموال چندے در شکنجه بودند - سه کرور روپیه ازو برآمد *

شیخ عبد القادر بداؤنی در تاریخ خود نوشته که مخدوم الملک فتوی میداد که درین ایام حج بر مردم هندوستان فرض نیست - چه امن طریق شرط است - و طریق یا دریا است [و آن بدرن قول فرنگی و عهد نامهٔ آنها (که صورت مریم و عیسی دارد) جاری نیست - و این خالی از ذلت دین نباشد و حکم بت پرستی دارد] و یا راه عراق است (و درانجا ناسزای صحابه شائع گشته) - گویند مخدوم الملک از تعصب و تشددے (که در مذهب داشت) جلد ثالث روضة الاحباب را (که لختے افراط و تفریط در احوال سلف واقع شده) احراق نمود - ازین جهت این جلد کمیاب است *

• میرزاده علی خان •

پسر محترم بیگ از امرای عهد عرش آشیانی ست - بمنصب هزاری رسیده سال نهم جلوس باتفاق دیگر امرا بتعاقب عبدالله خان ازبک (که از مالوه بطرف گجرات رخت ادبار کشیده) دستوری یافته - سال هفدهم (که نهضت پادشاهی جانب گجرات تصمیم یافت - و خان کلان بآئین سنقلا دستوری پذیرفت) نامبرده بهمراهی او مرخص گشت - سال نوزدهم (که پادشاه طرف شرقی دیار عزیمت فرمود) مشار الیه از حاشیه نشینان بساط قرب بود - پسر بتادیب

قاسم خان عرف کاسو (۲) (که با جمعی از افاغنه سر شورش در حدود بهار برداشته بود) با جمعی نامزد شد - و تردد پسندیده بظهور آورد (۳) - ازان بعد همراه مظفر خان سرگرم کارها بوده - سال بیست و یکم بحضور آمده بدولت بساط بوس سرمایهٔ افتخار اندوخت - سال بیست و سیوم (که شهباز خان بمالش رانا پرتاب عرف کیکا (۴) دستوری یافت) او را در همراهیانش بر نوشتند - سال بیست و پنجم بهمراهی خان اعظم کوکه بشرقی دیار معین گردید - چون دران دیار کار نمایان ازو صورت نه بست سال سی و یکم نزد قاسم خان حاکم کشمیر روانه ساختند - در جنگ کشمیریان سال سی و دوم روزے (که نوبت سید عبد الله خان بود و شکست بر فوج پادشاهی افتاد) مطابق سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پنج هجری روزگار او بسر آمد *

* میرزا فولاد *

پسر خداداد برلاس است - معنی لفظ برلاس شجاع با نسب است - و نسب تمام الوس برلاس بابرومچی (۵) (که اول کسے ست که بلقب برلاس اختصاص یافت (۶)) می رسد - و او پسر قاچولی بهادر است جد هشتم امیر تیمور صاحبقران

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر بشورش - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بود - (۴) نسخهٔ [ب] کنکار - (۵) نسخهٔ [ج] ایرد مچی - (۶) نسخهٔ [ب] داشت *

و برادر توام قبل خان بود که جد سیوم چنگیز خان است *

میرزا فولاد ابًا عَنْ جَدٍّ درین دودمان دیرین بندگی و قدیم الخدمة است - چون عبدالله خان والی توران مکرر با عرش آشیانی باتحاف هدایا سلسله (۲) جنبان دوستی شده گرم تر حرف مصادقت را بر دیباچهٔ ظهور آورد - و استدعای یورش ایران دیار نمود که به نیروی یک جهتی عراق و خراسان و فارس از اورنگ نشین آن مرز بوم مستخلص گردانند - عرش آشیانی بمقتضای فتوت و مروت در سال بیست و دوم میرزا فولاد را (که جوانی متحلی بآداب دانی و مراتب شناسی بود) با برخی از نفائس هندوستان با ایلچی توران رخصت فرمود - و در جواب رقم پذیر ساخت (۳) که سلسلهٔ صفویه را انتساب به خاندان نبوت متحقق است - پاس آن لازم - اختلاف آئین و کیش را سرمایهٔ آویزش مالک ستانی نمی‌سازیم - و گزیده آشنائیهای پیشین نیز ازین داعیه باز میدارد - و چون او شاه ایران را باحترام یاد نکرده بود در نکوهش آن هم باندرزهای هوش افزا بر نوشت * * بیت *

* بزرگش نخوانند اهل خرد *
* که نام بزرگان بزشتی برد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سلسله جنبان شده - (۳) نسخهٔ [ب] ساخته *

میرزا بعد از ادای مراسم سفارت بهندوستان (۲) معاودت نمود - و در رکاب (۳) پادشاهي بخدمت گذاري و نیکو پرستاري چهرهٔ کامیابي مي افروخت - چون درین قوم جهالت و شرارت ترکانه (که اصل طینت آنها بدان سرشته اند) بعد اکتساب رسوم معاشرت و تربیت هم مي‌باشد خصوص در امور مذهب و ملت (۴) (که عصبیت و تشدد را حمیت دین فامند)

در سال سي و دوم مبادی سنه (۹۹۶) نهصد و نود و شش هجري میرزا فولاد از شورش جواني و نخوت مردانگي ملا احمد تتوي را (که از مشاهیر فضلای وقت بود) بزخم جانکاه بوایصین نفس رسانید - و خود بداروی (۵) اکبري بپاسا رسید *

تفصیل این اجمال آنکه (چون عرش آشیاني بر فراز صلح کل آمده وسعت مشرب را صلای عام داده بود) هر گروهے قرار داد خویش را بے اندیشه بر سرائیدے - و هر یکے بآئین خود بے وسواس ایزد پرستي نمودے - ملا احمد با فراوان دانش در امامي ورش استوار پا و زبان دراز داشت - پیوسته گفتگوی سني و شیعه بر گزاردے - و از طبیعت گرفتي گذارش را به بے هنجاري رسانیدے - میرزا

---

(۲) نسخهٔ [ج] بهند - (۳) نسخهٔ [ب] او در رکاب - (۴) نسخهٔ [ب] غضب - (۵) نسخهٔ [ج] باردوي اکبري *

فولاد (که در تسنن بدان نمط راه بے اعتدالي مي سپرد) کینهٔ او در دل گرفته به جان گزائي بر نشست - تا آنکه نیم شبے با یکے از همسران بتاریک کوچهٔ بکمین در آمد - و یکے را بعنوان چارشان شاهي بطلب او روانه گردانید - درمیان راه قابو طلبان بد سگال بشمشیر گرفتند - دست او از میان ساعد قلم شد - از فراز زین بزمین افتاد - دلیران بیباک جدائي سر پنداشته پی کم کذان به پیغولهٔ در شدند - زهے خنجر فولاد تاریخ (۲) این سانحه است - ملا با چنین زخم کاري دست بر داشته خود را بخانهٔ حکیم حسن انداخت - بجست جوی عسس بدان در خود سر سراغ گرفتند - با آن (که از برخے نشانهای خون حال پیدائي داشت) آنها نمي گرویدند - عرش آشیاني خانخانان و آصف خان و شیخ ابوالفضل را بپرسش پیش ملا فرستاد - او با دل خون چکان سرگذشت را باز گزارد - عرش آشیاني میرزا فولاد را با همدستش از کسوت هستي عریان ساخت - و بپای فیل بسته در تمام شهر لاهور گردانید - هرچند عمدهای سلطنت در رهائي آن خون گرفته ها سعي نمودند سودمند نیامد - ملا نیز بعد از سه چهار روز بساط هستي در پیچید - گویند شیخ فیضي و شیخ ابو الفضل بر قبر ملا محافظے چند

(۲) یعنے سنه نهصد و نود و شش هجري .

را گذاشته بودند - چون همان ایام اردوی بادشاهي بعزم کشمیر انتهاض نمود عوام و جهلای شهر جهد او را بر آورده سوختند •

چون احوال ملا خاکي از غرائب نیست ازین جمله رقم پذیر مي‌گردد - اسلاف ملا فاروقی حنفي مذهب بوده اند - و پدرش قاضی تته رئیس سنده بود - در ایام صبا عربے سیاح صالح از عراق به تته رسیده روزے چند در قرب جوار ملا اقامت گزید - بملاقات او بر اصول مذهب امامیه آگهي یافته رغبتے بدان طریقه پیدا کرد - و بر زبانها افتاد - هرچند در عنفوان شباب از رسمي دانش وا پرداخته پیوسته تلامذه همت مي‌گماشت اما (چون تحصیل بعضے علوم و تحقیق برخے مقدمات علمي دران بلده میسر نبود) در سن بیست و دو سالگي قلندرانه سفر برگزید - چون دارد مشهد مقدس گردید از خدمت مولانا افضل قایني علم کلام و حدیث امامیه را با فنون ریاضي برگرفت - و بجانب یزد و شیراز رفته از ملا کمال الدین حسین طبیب و ملا میرزا جان کلیات قانون و شرح تجرید با حواشي گذرانید - و در قزوین بملازمت شاه طهماسپ صفوي استسعاد یافت - و چون شاه اسمعیل ثاني فرمان روای ایران گردید و بتسنن شهرت یافت ملا بعراق عرب و حرمین شتافتند - و بسیارے

فضلای وقت را دریافت و استفاده نمود - پس ازان از راه دریا بدکن رسیده به خدمت قطب شاه والی گلکنده پیوست - و در سال بیست و هفتم در فتح پور لشکری بدرگاه اکبری دولت بار اندوخته بقرب و اعتبار امتیاز یافت - و بتالیف تاریخ الفی (که متضمن احوال هزار سالهٔ اسلام باشد) مامور گردید - و او وقائع هرساله را بدقت تمام تا زمان چنگیز خان در سلک تحریر کشیده در دو جلد مرتب ساخت - چون او کشته شد بقیهٔ احوال را آصف خان جعفر تا سال (۹۹۷) نهصد و نود و هفت نوشته ضمیمه گردانید - گویند ملا احمد آنچه از تاریخ الفی می نوشت بخدمت بادشاه می خواند - چون بذکر خلافت خلیفهٔ ثالث رسید در بواعث قتل و شرح آن اطناب و بسط بکار برد - عرش آشیانی ازان طول مقال بملال در آمده فرمود که مولوی قضیه (۲) را چرا بدور و دراز انداختی - بے صحابا بحضور امرا و اکابر توران عرض کرد که این قضیهٔ روضة الشهدای اهل سنت و جماعت است - بکمتر ازین اکتفا نمی (۳) توان کرد - ازین قسم حرفها ازو در مذهب تشیع شهرت تمام داشت - شیخ عبد القادر بداؤنی در منتخب التواریخ آورده که روزے در بازار او را دیدم - بعضے اهل عراق تعریف من کردند - گفت

(۲) نسخهٔ [ج] قصه را - (۳) نسخهٔ [ب] نمی توانم کرد •

نور ترفض در جبین ایشان عیان می نماید - گفتم چنانچه نور تسنن در چهرهٔ شما *

* میرزا سلیمان حاکم بدخشان *

به پنج واسطه به امیر صاحب قران امیر تیمور گورگان می رسد - این آنکه از دیرباز به دادوری (۲) جمعی (که خود را از نسل سکندر رومی می شمردند) سمت معموری داشت - و از سلاطین اطراف کسی مزاحم احوال آنها نمی شد - و بقلیلی باج ازانها اکتفا می نمودند (۳) - چون نوبت بسلطان ابو سعید گورگان رسید سلطان محمد را (که آخرین آن طبقه است) بدست آورده مع اولاد و اتربا بقتل رسانید - و بدخشان متصرف شد (۴) - پس ازان (که سلطان محمد میرزا پسر سلطان ابو سعید بسمرقند فائز شده در گذشت) امیر خسرو شاه (که بیمن تربیت او بمرتبهٔ امارت رسیده بود) چندے نام سلطنت بنام میرزا بایسنقر و میرزا مسعود پسران آن مرحوم کرده بعد مکحول ساختن اول و کشتن ثانی در (۹۰۵) نهصد و پنج بسلطنت بدخشان بر نشست - تا آنکه در (۹۱۰) نهصد و ده فردوس مکانی گیتی ستانی (که در ماوراء النهر با سلاطین چغتا و اوزبک

---

(۲) نسخهٔ [ب] بداوری - (۳) نسخهٔ [ج] بقلیل - (۴) در [بعضی نسخه] بدخشان را *

نبردهای عظیم کرده دید که از ناسازی روزگار نقش درست نمي نشیند) دل از مواطن اصلي برداشته با معدودے متوجه بدخشان شد - مردم خسرو شاه بالتمام راه بیوفائي سپرده پیش شتافتند - ناگزیر او هم به ملازمت پیوست - پادشاه با آن همه (۲) بے اعتدالیها وی (که با دو عمزادهٔ ایشان کرده بود) رخصت خراسان داد که با قدرے اموال بدر رفت و بدخشان را تنسیق نموده بکابل آمد *

چون در (۹۱۲) نهصد و دوازده قندهار بمحاربه از شاه بیگ ارغون برگرفت خان میرزا پسر سلطان محمود میرزا را (که پدر میرزا سلیمان باشد) ببدخشان فرستاد - او بعد از سرگذشت بسیار استقلال تمام دران ملک بهم رسانید - و در سنه (۹۱۷) نهصد و هفده رخت ارتحال ازین عالم بر بست - گیتي ستاني بدخشان را به شاهزاده همایون مکرمت نمود - مدتها ملازمان ایشان بدان خدمت اشتغال داشتند - بعد فتح هندوستان و محاربهٔ رانا سانکا (۳) نهم رجب سنه (۹۳۳) نهصد و سي و سه شاهزاده جهت بندوبست کابل و بدخشان رخصت یافت - تا یک سال در بدخشان عشرت پیرا بوده یکباره شوق والد ماجد گرامي گریبان گیر وقت شد - بے اختیار عنان تماسک از دست داده بدخشان را بسلطان

(۲) نسخهٔ [ج] با این همه - (۳) نسخهٔ [ج] در محاربهٔ *

اویس (که میرزا سلیمان بدامادی او انتظام داشت) سپرده بجانب هندوستان رهگرا گردید - اتفاقاً در غیبت ایشان سلطان سعید خان (که از خوانین کاشغر است) بطلب سلطان اویس و دیگر امرا متوجه بدخشان شد - میرزا هندال پیش او رسیده قلعهٔ ظفر را مستحکم ساخت - سعید خان بعد محاصرهٔ سه ماه بی بهره بکاشغر مراجعت کرد - لیکن در هند اشتهار گرفت که کاشغریان بدخشان را متصرف شدند - گیتی ستانی بشاهزاده همایون تکلیف رفتن فرمود - عرض کرد که نذر کرده ام که باختیار خرمان ملازمت بر خود نپسندم - و امتثال حکم را چاره نیست - بنابران میرزا سلیمان را رخصت بدخشان کرده بسلطان سعید خان نگارش یافت که با وجود چندین حقوق صدور این امر عجب نمود - اکنون میرزا هندال را طلبیدیم و میرزا سلیمان را فرستادیم اگر حقوق منظور داشته بدخشان را باو (که نسبت فرزندی دارد) بدهند بموقع خواهد بود - و الّا ما از ذمهٔ خود ساقط کرده میراث را بوارث سپردیم - دیگر ایشان دانند - میرزا سلیمان پیش ازان (که بکابل رسد (۲)) بدخشان از آسیب بد اندیشان مصئون بوده محل امن و امان شده بود - میرزا تمام آنولایت را در حیطهٔ اقتدار خود آورده کامروا باستقلال گشت - و

---

(۲) نسخهٔ [ب] رسید *

بعد استیلای شیر خان در هندوستان (که میرزا کامران خطبه و سکهٔ کابل بنام خود کرد) بمیرزا پیغام فرستاد که در بدخشان نیز خطبه و سکهٔ او باشد . میرزا از قبول سر باز زده بلشکر کشی انجامید - پس از تلاقی میرزا در خود ضعف مشاهده کرده بدر آشتی زد - و ناچار خطبه و سکه بنام او ساخت - میرزا کامران بعضی محال بدخشان جدا کرده بمردم خود سپرده مراجعت نمود - میرزا نقض عهد کرده آن محالات را متصرف شد - میرزا کامران دیگر بار لشکر بدان صوب برده در حدود اندراب جنگ واقع شد - شکست بر میرزا سلیمان افتاده بقلعهٔ ظفر متحصن گردید - و از طول محاصره و بیوفائی مردم خود ملول گشته ناچار و بی اختیار بر آمده میرزا کامران را دید - او میرزا را با پسرش میرزا ابراهیم مقید ساخته بکابل آورد - جمعه هفدهم ماه جمادی الثانی (۲) تاریخ این واقعه یافته اند *

چون بیست و پنجم جمادی الآخر سنه (۹۵۲) (۳) نهصد و پنجاه و دو همایون پادشاه از عراق معاودت نموده قلعهٔ قندهار از میرزا عسکری جبراً و قهراً بر گرفت - و آمد آمد بکابل شهرت یافت - میرزا کامران در فکر استخلاص میرزا

(۲) یعنی بحساب جمل که (۱۴۸) هجری میشود - (۳) در نسخهٔ [او ج] لفظ [سنه] نیست *

شد که شاید وقتی بکار آید - درین ضمن جمعی از هوا خواهان میرزا اتفاق کرده قلعهٔ ظفر گرفته و کسان میرزا کامران را مقید ساخته پیغام نمودند که اگر میرزا سلیمان را وا گذارند این ملک سپرده خواهد شد - و الّا مردم شما را بقتل رسانیده ملک باوزبک می سپاریم - علاءُ تدبیر سابق گشته میرزا را با میرزا ابراهیم دلاسا داده رخصت بدخشان نمود - و هنوز مسافت طی نشده بود که ازین رخصت پیشمان گشته کس بطلب فرستاد - میرزا معذرتی نوشته بسرعت متوجه بدخشان شد - چون جنت آشیانی کابل را بے جنگ از میرزا کامران بر گرفت میرزا سلیمان در مخالفت زده خطبه بنام خود ساخت - جنت آشیانی در سنه (۹۵۳) نهصد و پنجاه و سه عنان عزیمت بصوب بدخشان منعطف فرمود - میرزا تاب مقاومت نیاورده آوارهٔ دشت هزیمت گشت - و آن ملک بالتمام در تصرف پادشاهی آمده قلعهٔ ظفر مستقر دولت شد - تا آنکه میرزا کامران (که بسنده فرار نموده بود) کابل را خالی دیده بسرعت رسیده متصرف گردید - ناگزیر جنت آشیانی میرزا سلیمان را طلب داشته مجدداً آن ولایت بدو سپرد - و پس ازان (که جنت آشیانی بعزیمت هندوستان عبور نیلاب کرد) میرزا بعضی محال قریب را هم بتصرف در آورد - و بعد از ارتحال

آن پادشاه بدر وقاحت زده باتفاق میرزا ابراهیم و کوچ خود خرم بیگم مشهور بولي نعمت (که مدار مهمات برو بود) بر سر کابل آمده محاصره کرد *

چون منعم خان از قرار واقع بمحافظت قلعه و شهر پرداخت بستوه آمده ناچار بصلح گونهٔ راضي شده برگشت - و در (۹۶۷) نهصد و شصت و هفت فوجے فراهم آورده متوجه بلخ شد - هرچند خیراندیشان دوربین ظاهر کردند که باین مردم مقابله با پیر محمد خان (که چندین سلاطین نژادان با خود دارد - و هجوم اوزبکیه بمرتبهٔ اتم) از حساب دور است - چه مبارزان کارآگاه در صورتے مقابلهٔ فوج قلیل با کثیر تجویز کرده اند که در لشکر کم سردار بسیار باشند - درینجا دو سردار بیش نیست - یکے شما و دیگر میرزا ابراهیم - باین حرفها ملتفت نشده بمحاربه رو آورد - چون دید کار پیشرفت نمي شود بدخشان رویه روانه شد - بمیرزا ابراهیم (که گرم کارزار بود) گفتند چه وقت تلاش است - پدر شما برآمده رفت - گفت برآمدن دشوار است - همین جا جنگ کنیم تا چه پیش آید - محمد قلي خان شغالي درشتي کرد که مقرر سپاهیان است که هرگاه سپاهي از غنیم بقد کمان جدا شود دیگر بدست آمدن او دشوار - لاعلاج میرزا بصد صعوبت برآمده با

معدودے پیاده پا چار ضرب زده بموضعے رسید - مردم آنجا شناخته مقید نزد پیر محمد خان بودند - او چند روز نگاه داشته بقتل آورد - میرزا سلیمان کو نخل امید پدر (۲) (تاریخ یافته است) پیش ازین واقعهٔ میرزا ابراهیم قصیدهٔ گفته که مطلع اش این است * * بیت *

* رفتم بخاک حسرت چون لاله داغ بر دل *
* آرم بحشر بیرون با داغ دل سر از گل *

و یکے از فضلا این رباعي گفته * * رباعي *

* ای لعل بدخشان ز بدخشان رفتي *
* از سایهٔ خورشیـــد درخشان رفتي *
* در دهر چو خاتم سلیمان بودي *
* افسوس که از دست (۳) سلیمان رفتي *

چون در سال هشتم اکبري بمخفي درخواست میرزا محمد حکیم (که مادرش بدست شاه ابوالمعالی نا حق شناس کشته شده) میرزا سلیمان باتفاق زوجهٔ خود بکابل در آمد و ابو المعالي را به انتقام بحلق کشید و صبیهٔ خود را به ازدواج میرزا محمد حکیم در آورد دو حصهٔ ملک کابل بمردم خود تقسیم کرد - و اُمید علي را (که از اعیان امرای بدخشان بود) بوکالت میرزا محمد حکیم تعین

(۲) یعنی [سنه نهصد و شصت و هفت] (۳) در [بعضے نسخه] از شهر سلیمان .

نمود و خود ببدخشان شتافت - چون میرزا محمد حکیم از تسلط بدخشیان بستوه آمد آنها را از کابل بر آورده ملک را بمردم خود سپرد - میرزا سلیمان بتدارک این حرکت در

(۹۷۱) نهصد و هفتاد و یک روانهٔ کابل شد - میرزا محمد حکیم باستماع این خبر شهر را به باقي قاقشال و معصوم کوکه سپرده بر آمد - و از نیلاب گذشته ملتجی کومک بعرش آشیاني شد - میرزا سلیمان از بر آمدن میرزا آگهي یافته جلو ریز تعاقب شده معلوم کرد (۲) که میرزا رفته است - برگشته جلال آباد را متصرف شده بمحاصرهٔ کابل پرداخت - چون شنید [که میرزا محمد حکیم با پیر محمد خان وغیره اتکه خیل امرای پنجاب (که بامر عرش آشیاني بکومک مامور شده اند) قریب رسیده] ببدخشان بر گشت - و باز در

(۳) سنه (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سه عرصهٔ کابل از امرای اکبري خالي یافته با خرم بیگم متوجه گردید - حکیم میرزا شهر را استحکام داده بغوربند شتافت - میرزا سلیمان تدبیرے چند بکار برد - نزدیک بود که صید مقصود بدام افتد - میرزا محمد حکیم آگاه شده راه هندوستان گرفت - ناچار میرزا کابل را محاصره کرد - آخر سعي بجائے نرسید - بمحقر پیشکش اکتفا کرده ببدخشان مراجعت نمود *

---

(۲) نسخهٔ [ب] معلوم گردید - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [سنه] نیست *

پس ازین حوادثے رو آورد که میرزا به اصلاح ملک خود در مانده نتوانست دمے بآسایش بسر برد - تفصیلش آنکه خرم بیگم زوجهٔ میرزا دختر سلطان ویس (۲) کولابي از گروه تیچاق در انتظام ملک و سپاه رشدے بظهور آورده بمرتبهٔ استیلا بهم رسانید که میرزا سیاستهائے را (که خود از عهدهٔ آن نتوانستے بر آمد) باو حواله کردے - بدخشیان از ناتوان بیني دامن عفت او به حیدر علي (۳) برادر درستدارش گرد آلود تهمت گردانیدند - میرزا ابراهیم از بدمستی جواني بمحض بد گوئی هرزه درایان آن بیگناه را از هم گذرانید - بیگم در برانداختن اعیان بدخشان همت گماشت چون میرزا ابراهیم کشته شد با جمیع لشکریان بدخشان دل دگرگون ساخت - و عداوت و دشمنی خصوص بعموم کشید - محترم خانم دختر شاه محمد کاشغري (که در عقد میرزا کامران بود - و از کابل بعزیمت کاشغر ببدخشان رسید) میرزا در مقام خواستگاری او در آمد - و بیگم پیشدستي کرده بمیرزا ابراهیم پسر خود پیوند زنا شوئي داد - و نگذاشت که ضرهٔ او شود - لیکن ازین جهت کین محترم خانم در دل گرفته همواره در مقام عداوت و ناخوشي بود - درینولا (که میرزا ابراهیم بقتل رسید) بیش از بیش زبان طعن

---

(۲) در بعضے نسخه [اویس] بالف آمده - (۳) نسخهٔ (ج) حیدر قلي •

برو دراز کرد - همگي خيال آنکه او از بدسلوکي بستوه آمده راه کاشغر گيرد - و ميرزا شاهرخ را در کنار خود تربيت نمايد - خانم جدائي پسر ناکوار دانسته طعنه های جانکاه را ناشنيده انگاشتي - تا آنکه ميرزا شاهرخ بسن تميز رسيده باتفاق مادر و بغوای بدخشيان (که بيشتر فتنه سازي و بيوفائي در سر دارند) با جد بزرگوار و جدهٔ ماجده بمنازعت در آمد - دمی بآشتي مي انجاميد و گاه بمخالفت مي کشيد - درين ضمن بيگم وديعت حيات بسپرد - ميرزا شاهرخ بتسلط محالات پدر را متصرف گشت - و مردم بسياری از ميرزا جدا شده بدو پيوستند - ناچار ميرزا با خانم و شاهرخ طرح مصالحت نداخته بعهد و پيمان خاطر جمع ساخت - و بمبالغه رخصت بحجاز خواسته روانه شد - مضمر خاطرش آنکه از کابل يا ندوستان کومک همراه آورده انتقام کشم - چون بکابل رسيد رزا محمد حکيم بخلاف توقع پيش آمد - حتی بدرقهٔ ست هم نداد که از مسافت مخوفه بسلامت بگذرد - متوکلانه هندوستان پيمود - در سال بيستم (۹۸۳) نه صد و تاد و سه از نيلاب گذشت - عرش آشياني بامرای پنجاب ت که مراسم استقبال و تهنيت بجا آورده در لوازم ضيافت احترام کوشند - و راجه بهگونت داس بدرقه شده بحضور د - و مصحوب خواجه آقا خان پنجاه هزار روپيه نقد و

اسبابے (۲) (که لائق چنان مهمان باشد) ارسال داشت - میرزا (که حاصل چند سالهٔ بدخشان را دفعةً مشاهده نمود) طرب آمود گردید *

چون بحواشیٔ دار الخلافه رسید نوئینان دارا شکوه و اعیان مملکت جوق جوق آراسته پذیره شدند - و چون سه کروهیٔ دار الخلافه منزل کرد عرش آشیانی از بزرگ منشی باستقبال سوار شده آن مصر جامع را آئین بستند - و از در دولتخانه تا سر منزل فیلان کوه تمثال را بسلاسل طلا و نقره و پوششهای زرین آراسته در رویه داشته و درمیان هر دو زنجیر فیل یک قلادهٔ چیته بجواهر و جل نفیس پرکار بر گردون مزین بسقرلاط و گاوان با زرین افسارها نظر فریب تماشائیان ساختند - پادشاه از اسب فرود آمده معانقه فرمود - چشمها ترتیب یافت - و در مهمان نوازی و خاطر جوئی دقیقهٔ فرو گذاشت نشد - و بخانجهان صوبه دار پنجاب حکم رفت که بهمراهیٔ میرزا تهیهٔ یورش بدخشان نماید - اتفاقاً درهمین سال منعم خان خانخانان صوبه دار بنگاله رخت هستی بربست - بمیرزا تکلیف حکومت آن دیار بمیان آمد - از وطن دوستی بدان ولایت وسیع (۳) نپرداخت - ناگزیر خانجهان بصوبه داری بنگاله تعین شد - میرزا دانست که در کمک تاخیر است - رخصت سفر

---

(۲) نسخهٔ [ا] اسبانے - (۳) نسخهٔ [ج] وسیع معمور نپرداخت *

حجاز گرفت که شاید ازان راه ببدخشان شتافته کارے بگریزي سر انجام دهد - چنانچه ازان قدسي مطاف بعراق عجم نزد شاه اسمعیل ثاني رفت - او احترام نموده جمعے بکومک همراه کرد - بهرات رسیده بود که پیمانهٔ زندگی شاه پر شد - مایوس بقندهار آمد و بمظفر حسین میرزا خویشي کرد - و چون کارے بر نیامد بکابل بمیرزا محمد حکیم پیوست - مي خواست بنواح پنجاب آمده شورش افزاید - میرزا ازین اراده او را باز داشته باتفاق سمت بدخشان رو آورد - میرزا شاهرخ مستعد پیکار گشته باندک زد و خورد برخے بدخشیان راه بیوفائي سپرده بمیرزا پیوستند - میرزا شاهرخ از دیگران نیز متوهم شده بکولاب رفت - و آخر (۲) باشتي گرائیده از طالقان تا هندوکوه (که در اقطاع میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان قرار گرفت - زمانے باتفاق و دوستي مي گذرانیدند و گاهے بتحریک فتنه اندوزان نفاقے در میان مي آمد - تا والدهٔ میرزا شاهرخ زنده بود مقدمات رنجش زود اصلاح پذیرفتے - پس از واقعهٔ خانم میرزا شاهرخ بخویشتن بیني افتاد (۳) - میرزا سلیمان پیش عبدالله خان اوزبک والی توران رفت که به امداد او کامیاب خواهش گردد - چون او بمهم تاشکند رفته بود باسکندر خان پدرش صحبت میرزا در گرفت - لیکن پس ازان (که معلوم

---

(۲) نسخهٔ [ج] و آخرها - (۳) نسخهٔ [ب] افتاده •

کرد که عبدالله خان بر سر غدر است) بسرعت بر آمد - چون بنواح بدخشان رسید میرزا شاهرخ بنیایشگری پیش آمده خواست همان تقسیم ولایت بمیان آرد - میرزا به کشم اکتفا کرده نشست - عبدالله خان بے اتفاقی میرزایان و

خلل آن دیار شنیده در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو به بدخشان آمد - میرزایان ملک از دست داده بے جنگ بر آمدند - میرزا شاهرخ روانهٔ هند گردید - و میرزا (چون ندامت سابق عائد حال داشت) برفتن هندوستان راضي نشد - میرزا محمد حکیم چند ده در لمعانات بجهت خرج مقرر نموده بدان ناحیه گسیل کرد - پس از چندے جمعے همراه داده ببدخشان فرستاد - باز شکست خورده مراجعت نمود - چون میرزا محمد حکیم درگذشت ناچار میرزا عازم هندوستان شد - کنور مانسنگه صوبه دار کابل بدرقه شده تا پیشاور رسانید - در آخر سال سي و یکم قریب دار الخلافة رسید - شاهزاده سلطان مراد پذیره گشته بملازمت عرش آشیاني آورد - و بمنصب پنجهزاري اختصاص گرفته باعزاز و آسودگي مي گذرانید - در سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت وقتے (که پادشاه بسیر کشمیر متوجه شدند) میرزا را بنابر کبر سن (که بهفتاد و هفت رسیده - و بخشي تاریخ ولادت

(۲) نسخهٔ [ب - ج] معلوم گردید .

ادست) در لاهور گذاشتند - در همان ایام زندگي بسپرد - در مردانگي و رزم شناسي یگانهٔ روزگار بود *

محب علي خان رهتاسي

از امرای چهار هزاری اکبر شاهي ست - به پردلي و تهور متصف و به سپه کشي و سپه داري نامور بود - چون مدتها حکومت رهتاس داشت برهتاسي شهرت گرفت - آن قلعه ایست در صوبهٔ بهار از قلاع والا ارتفاع هندوستان - از بدائع صنائع آفریدگار - مصئون از وهم اختلال - فراز کوه آسمان سای دشوار گذار - دور آن چهارده کروه و عرض و طول آن زیاده بر پنج کروه است - و از زمین هموار تا سطح آن قلعه یک کروه بیشتر ارتفاع باشد - و بران کشت و کار مي شود - و فراوان چشمه بر جوشد - و غریب تر آنکه بالای قلعه با آن بلندي هرجا سه چهار گز برکنند آب شیرین پدید آید - از مبادئي بنای این قلعه هیچ فردے از فرمانروایان بران استیلا نیافته - در نوبت حکومت راجه

چنتامن برهمن در سال (۹۴۵) نهصد و چهل و پنج (چون ولایت بنگاله بجنت آشیاني مفتوح شد) شیر شاه سور با سائر افغانان و خلاصهٔ خزینه بنگاله را گرفته از راه جهارکهنڈ (۲) بحدود رهتاس آمد - و براجه احسانهای قدیم

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] چهار کند - و در [بعضے نسخه] چارکهنڈ *

را یاد داده طرح یکجهتي انداخت - و التماس نمود که امروز مرا کار افتاده است مي خواهم که مردمي بجا آري و اهل و عیال مرا و همراهان مرا بقلعه جا دهي - و مرا رهین احسان خود سازي - بصد زبان چاپلوسي و نیرنگ سازي راجهٔ ساده لوح بفریب آن شعبده باز قبول کرد - این بیگانهٔ ملک آشنا ششصد قواي سرانجام داد - و در هر قواي دو جوان مسلح را در آورد - و در اطراف قواي کنیزان را گماشت - و باین حیله سپاهي را در آورده قلعه را گرفت و عیال خود و سپاه را دران گذاشته دست فتنه دراز کرد و راه بنگاله مسدود ساخت - و ازان باز بدست فتح خان پتني (۲) (که از سرداران بزرگ او و پسرش سلیم شاه بوده) افتاد - و به پشت گرمي آن قلعه با سلیمان خان کراني (که حکومت بنگاله یافته بود) دم مساهمت و منازعت میزد - و پس از چندے جنید کراني بتصرف آورده بسید محمد نام از معتمدان خود سپرد - چون کارش سپري شد آن سید چند گاه باندیشهٔ حراست آن اهتمام مي نمود - لیکن از فقدان استظهار شایسته با خویشتن برسگالید که بذریعهٔ یکے از معتمدان بارگاه سلطنت بدست آویز پیشکش این قلعه خود را از منتسبان این دولت گرداند - درین اثنا مظفر

---

(۲) نسخهٔ [ا] نیني - و [ج] تبتهي - و در بعض نسخه [پني] هم آمده •

خان با عساکر صوبهٔ بهار رو بتسخیر نهاد - او بمقتضاے جنسیت بشهباز خان کنبو (که دران هنگام راجه گجپتي را بانواع مالش پامال آوارگي ساخته پسرش سري رام را در قلعهٔ شیرگڈهه محصور داشت) ملحق گردید - و وی گرم و

گیرا شتافته در سال بیست و یکم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار قلعه را بدست آورد - و در همین سال بموجب حکم حراست آنجا را بمحب علي خان باز گذاشته خود روانهٔ حضور گردید - ازان آوان سالها سال آن ناحیه بکار داني و داد دهی آن امیر معامله فهم شجاع منتظم بود - و همواره با جمعیت شایسته کومکی بنگاله بود - و در برکندن خار و بن فساد آن دیار مساعی جمیله بتقدیم مي رسانید - و پسوش حبیب علي خان (که جوان مردانه بود) بنیابت پدر بنظم رهتاس و آن حوالي مي پرداخت - چون بیشتر قبولداران صوبهٔ بهار بخدمتگذاری بنگاله شتافتند یوسف متی نام در سال سي ام افغانے چند فراهم آورده دست بتاراج برگشود - حبیب علي از شورش جواني بجوش آمده ساز پیکار نا کرده نبرد آرا شد - و کارنامهٔ دلیري و دلاوري بجا آورده نقد زندگي در باخت - محب علي خان ازین خبر جانکاه کالبوه شد - و هر چند بیتابي نمود امراے بنگاله نگذاشتند - چون شاه قلي خان محرم عازم حضور بود تنبیه

آن فرومایه را متعهد گشته در کمتر فرصتی گرد آن شورش فرو نشست - و چون در سال سي و یکم بحکومت هر صوبه در امیر عمده نامزد گردید که اگر یکے بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد باگاله بنام وزیر خان باتفاق محب علي خان فرار یافت - و چون در سال سي و سیوم صوبهٔ بهار باقطاع راجه بهگونت داس مقرر شد جاگیر او نیز بکچواهه تنخواه گشت - و ملتان در تیولش خیال کرده منشور طلب بنام او رقم یافت - و آغاز سال سي و چهارم بآستان بوس رسیده کام دل برگرفت - و بانواع عاطفت و عزت شادماني اندوخت - و در نخستین نهضت کشمیر (که در همین سال مطابق (۹۹۷) نهصد و نود و هفت واقع شد - ملتزم رکاب بود - دران شهر مزاج عنصری او از حیز اعتدال انحراف نمود - و وقت مراجعت نزدیک کوه سلیمان او را واپسین سفر پیش آمد - یک روز پیشتر عرش آشیاني بمنزلش رفته پرسش نمود - گویند دران حالت (که جان مي سپرد و از دیر سخن باز گرفته بود) یکے گفت لَا اِلٰهَ اِلَّا اللّٰهُ بگوئید - پاسخ داد که هنگام لَا اِلٰه گفتن نیست - وقت آنست که همگي دل به الله پردازد *

* میر ابو تراب گجراتي *

از سادات سلامی شیراز است - جدش میرعلا یمت الدین

سر الله (که او را هبة الله نیز گویند - و مشهور بود بسید (۲) شاه میر) در علوم مکتسبي بهرهٔ فراوان داشت - و با امیر صدرالدین شیرازي همدرس بود - در زمان سلطان قطب الدین نبیرهٔ سلطان احمد (که احمد آباد بنام او اساس یافته) وارد گجرات گشت - و بعد چندے بوطن مالوف معاودت نمود - و بار دیگر در شورش شاه اسمعیل صفوي بعهد حکومت سلطان محمود بیکره با فرزند خود میر کمال الدین (که پدر میر ابو تراب باشد) بدان دیار آمده در جانپانیر محمد آباد (که قدیم دار الخلافهٔ سلاطین آنجا ست) رخت اقامت انداخت - و در افاضه و افاده بر روی طلبه مفتوح ساخت و کتب مفیده در رشتهٔ (۳) تالیف کشید - و فرزندان ارجمند گذاشت - ارشد ایشان میر کمال الدین است که (۴) بکمالات صوري و معنوي بهره مند بود - چون روزگارش به نیکنامي و ستوده کاري سپري شد بزرگترین برادران و بني اعمام میر ابو تراب ماند - و جمیع این سادات بسلسلهٔ مغربیه ارادت دارند (که چراغ آن خانواده مخدوم شیخ احمد کهتوست) و اینها را سلامي ازان گویند که غالبًا یکے از اجداد ایشان

---

(۲) نسخهٔ [ج] و مشهور بود که سید شاه الخ - (۳) نسخهٔ [ج] برشتهٔ

(۴) در نسخهٔ [ب] کاف نیست .

از روضهٔ مقدسهٔ حضرت رسالت پناه (۲) صَلَّى اللّٰهُ عَلَيْهِ وَ آلِهٖ وَ سَلَّمَ آواز جواب سلام شنیده بود *

بالجمله میر ابو تراب برشادت و کاردانی دران ولایت اعتبارے بهم رسانید - سالے (که رایات اکبري بران مملکت ظلال افکن گردید) میر (که عمدهٔ اصحاب مشورت آن دیار بود) پیش از سایر امرای گجرات متوجه درگاه پادشاهي شد - و در منزل جوتانه خواجه محمد هروي و خان عالم پذیره گشته میر را بعزت و احترام آوردند - و بزمین بوس عتبهٔ خلافت سربلندي یافت - چون پیش از نزول رایات پادشاهي ببلدهٔ احمد آباد حکم شد که هریکے از امرای گجرات (که در موکب شاهي فراهم آمده اند) ضامنے دهد تا در مراسم حزم و دور اندیشي فتورے نرفته باشد اعتماد خان (که تسلط تمام دران دیار یافته بود) غیر از طبقهٔ حبشیه همه را کفیل گردید - و ضامنیت اعتماد خان را میر ابو تراب تعهد نمود - پس ازان (که قریب نصف آن مملکت به اعتماد (۳) خان و دیگر امرای آنجا تفویض یافته موکب پادشاهي بسیر دریای شور بصوب بندر کنبایت (۴) نهضت نمود) اختیار الملک گجراتي از کوتاه اندیشي و شورش طلبي از

---

(۲) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [پناه] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] اعتقاد خان
(۴) نسخهٔ [ج] کنبهایت و نسخهٔ [ب] کهنبایت *

احمدآباد راه گریز پیش گرفت - اعتماد خان و جمعی (که با او پیمان یکجهتی داشتند) در مقام رفتن بودند که میر ابو تراب خود را رسانیده بحرف و حکایت گرفت - نزدیک بود که او را نیز مقید ساخته همراه برند که درین اثنا شهباز خان از پیش پادشاه رسید - و اندیشهٔ تباه آنها از قوة بفعل نیامد - و جوهر عقیدت میر بتازگي فروغ دیگر بخشیده مورد عواطف پادشاهي گشت (۲) - و ازان وقت همواره مورد عنایات سلطاني بود *

(۳)

در سال بیست و دوم سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه بوالا منصب قافله سالاری حاج اختصاص یافت - و پنج لک روپیه نقد و ده هزار خلعت بمیر حواله شد که بدیده وری خود ارباب استحقاق آن بقاع شریفه را بقدرے شایسته ازین موارد افضال بهره ور گرداند - در سال بیست و چهارم آگهي رسید که آن سفر گزین بادیهٔ حجاز خدمت مامورة بتقدیم رسانیده نقش پای جناب نبوي (عَلَیْهِ التَّحِیَّاتُ الزَّاکِیَةُ) همراه آورده - چنین برگوید که این همدست آنست که سید جلال بخاري در زمان فیروز شاه بدهاي آورد - عرش آشیاني فرمود که میر بچهار کروهی دار الخلافهٔ آگره با قافله توقف گزیند - و حسب الامر کارفرمایان بارگاه

(۲) نسخهٔ [ب] عنایت - (۳) - نسخهٔ [ب - ج] سنه نهصد و هشتاد و دو *

سلطنت نزهتگاهے بر آراستند - پس ازان پادشاه با نوئینان عظام و دانشوران کرام پذیره شده قدمے چند آن پارچهٔ سنگ را (که عزیزتر از جان بود) بر دوش نهاده خرامش نمود - و بترتیب منزلت اعیان دولت بر تارک ادب گرفته بشهر

آوردند - و باشارهٔ پادشاهي بخانهٔ میر برگذاشتند - خیر الاقدام (۲) تاریخ آنست *

از مطاوی فحاوی اخبار متتبعان اقوال و احوال چنین تفرس نمایند که دران آوان زبان زد خاص و عام و شائع اداني و اقاصي گردیده بود که پادشاه وقت دعوی نبوت دارد و مدعی رسالت است - و دین محمدي را (که تا انقراض عالم از تطرق حدثان مصئون است) ناستوده میداند - و در استخفاف آن میکوشد - معاذ الله - بنا برین باقتضای مصلحت وقت برسم پوزبند خلائق این بزرگداشت و اکرام بتکلف و ساختگي بجا آورد - چنانچه کلام شیخ علامي درین مقام موید همین معني ست که هر چند حضرت شاهنشاهي مي دانست که اصلے ندارد و صیرفیان دیده ور ناسرگي وا نمودند اما از وفور پرده داري همان انتساب ستوگ را پاس داشته حق گذار تبجیل آمد - و از فروغ شناسائي و آزرم دوستي و قدر داني و فراخی حوصله

(۲) یعنی سنه نهصد و هشتاد و هفت *

باندیشهٔ آن (که آبروی این سید ساده لوح بخاک نادانی ریخته نیاید - و شناسندگان شوخ طبع ابریز خنده نکردند) چنین احترامی بزرگ بجا آمد - و بنقد کاسهٔ خیال کوته اندیشان روزگار خاک آمود گشت - و بسیارے بدگوهر (که از تباه سرشتی پیغارهٔ بیدینی زدے در کوی خجالت فروشد - انتهی *

و در سال بیست و نهم [چون ایالت گجرات باعتماد خان (که سالها حاکم آنجا بود - و طریق آبادی آن ناحیه بهتر از دیگران می دانست) قرار یافت] میر ابو تراب بامینی آن صوبه اختصاص یافته با دو برادر زادهٔ خود میر محب الله و میر شرف الدین تعین آن دیار گردید - و تا سنه (۱۰۰۵) هزار و پنج هجری چراغ زندگی روشن داشت - در احمدآباد مدفون است - پسرش میر گدائی در منصب داران اکبری انسلاک داشته - و در لباس نوکری مراعات شیوهٔ سیادت و مشیخت از دست نمیداد *

* میر شریف آملی *

مساس عملی (۲) داشت - و کتب درسیهٔ متداوله در ایران دیار گذرانید - تصوف و حقائق بسیار ورزیده و الحاد (۳) و زندقه را بدان خلط داده دعوی همه اوست میکرد - و همه را الله می‌گفت - چون در زمان عرش آشیانی وارد هندوستان

(۲) نسخهٔ [ب ، ج] علمی - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست -

گردید صاح کل و وسعت مشرب را روز بازار (۲) دید - مزاج پادشاه وقت مصروف آنکه سلطنت ظلال ربوبیت است - فیض را خاصهٔ گروهی نباید داشت - بل خلائق مختلف المشارب متلون الاحوال را ازان بهره مند باید ساخت - دگرگونگی کیش خلل انداز آن نباشد - میر برهنمونی شوق و فائده تمنا به تقبیل پیشگاه خلافت مقصود یاب گشته بتجویز منصب و جاگیر مطرح انظار عواطف سلطانی شد - در دبستان مویدی (۳) آورده که میر در منزل دیبالپور بملازمت عرش آشیانی رسید - و علانیه از طرف محمود بسا خوانی با علما بحث کرده الزامها داد - چون با حکما در افتاد پیش پا خورد - عاطفت عامهٔ اکبری نظر عنایت ازو نیز برنگرفته متعلق احوالش گردید - و ازین منزل دیبالپور ظاهر می شود که همان مقامات دیبالپور مالوه است که در سال

بیست و درم سنه (۹۸۴) نهصد و هشتاد و چهار هجری بجهت مصالح ملکی روزے چند آن سرزمین مخیم عساکر پادشاهی بود *

هرچند در اکبرنامه تاریخ ملازمت میر بنظر مولف این اوراق نرسیده اما تاریخ تفویض خدمات بمیر مثبت است - اما تباین بیّن دارد بدانچه سکندر بیگ منشی

---

(۲) نسخهٔ [ج] زور بازار - (۳) نسخهٔ [ب ج] مویدی *

در عالم آرای عباسي نوشته است که چون در سنهٔ (۱۰۰۲) هزار و دوم هجري سال هفتم جلوس شاه عباس ماضي ارباب تنجيم اتفاق کردند که آثار قران کواکب علوي و سفلي بر افنا و انعدام شخصے بلند مرتبه از سلاطين روزگار دلالت دارد - و آن بظن غالب محتمل ايران زمين است - زايچهٔ طالع شاهي (که استخراج نمودند) تربيع نخستين در خانهٔ طالع واقع شده - لهذا مولانا جلال‌الدين محمد منجم تبريزي (که دران فن سر آمد وقت بود) در دفع آن تدبيرے بر انگيخت که در دو سه روز (که معظم تاثير قران است) شاه خود را از فرمانروائي خلع نموده واجب القتلے را بسلطنت بر دارد - و دران مدت جميع شريف و وضيع مطيع حکم او باشند که تا صدق امر پادشاهي ازو بفعل آيد - و بعد از سه (۲) روز او را رهگراى فنا سازند - همگنان اين راى را صائب شمرده قرعهٔ اختيار بنام يوسف ترکش دوز افتاد (که از زمرهٔ ملاحده و اتباع درويش خسرو قزويني بود - و در شيوهٔ الحاد از رفقا پا پيشترک مي نهاد -) شاه خود را از فرمان روائي خلع نموده تاج شاهي بر سرش نهاد - و در رکوب و نزول امرا و مقربان بآئين مقرر در ملازمتش کمر خدمت بسته مراسم اطاعت بجا مي آوردند - آن ملحد

بحکم

* سلطنت گر همه یکروزه بود مغتنم است *

سه روز را بفراغت گذرانیده از لباس مستعار حیات عریان گردید - و پس ازین درین سال بر هرکه مظنهٔ الحاد بود بقتل رسید - درویش خسرو (که نیاکانش بکسب چاه کني اشتغال داشتند و او بکسوت قلندري در آمده با جماعت نقطویان آمیزش کرده سرغنهٔ آنها گشت) با آن (که از نهایت احتیاط حرفی بیجا کسی ازو نشنیده بود) بمحض اشتهار نقطویت بحلق آویختند - و میر سید احمد کاشي را (که بسیارے ازین ضلالت پژوهان بدو گرویده بودند) شاه خود بشمشیر دو پارهٔ عدل نمود - از کتب او رساله ها در علم نقطه بر آمد - و منشورے (که شیخ ابو الفضل از جانب عرش آشیاني بنام او انشا نموده بود) دران رسائل ظاهر شد - و میر شریف آملي (که شاعر تازه گوی شیرین کلام است و از اکابر این طائفه بود) از مشاهدهٔ این واقعه از استرآباد فرار نموده روانهٔ هند گردید - انتهی *

بر متفحصان (۲) کلام ظاهر است که این اختلاف تاریخ (که در صدر گذشت) صورت تطابق بهیچ وجه ندارد - مگر روایت عالم آرا محمول بر مسامحه داشته شود - آمدن میر بهند پیش از ملحد کشی ایران باشد و انتساب شاعري بدو در نسخهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] متصفحان *

دیگر دیده نشد و شعرے از وی بگوش نخورده - بالجمله نقش خدمت میر در درگاه اکبري درست نشسته هر روز بقرب و اعتبار اختصاص مي یافت - چون در سال سي ام سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه میرزا محمد حکیم برادر علاتی عرش آشیاني (که بمرزبانی کابل سر خود سري مي افراشت) باجل طبیعي درگذشت و آن ولایت ضمیمهٔ ممالک محروسه گشت میر بمنصب امیني و صدارت آن صوبه سربلندي یافت - و در سال سي و ششم دستوری بنگ و بهار شد و بچهار خدمت آنجا بلند پایگي گرفت - خیلقگي و امیني و صدارت و قضا - و در سال چهل و سیوم اجمیر باقطاع میر قرار گرفت - و موهان (که پرگنه ایست متصل لکهنؤ) تیول مقرری او بود - در محاصرهٔ اسیر (۲) خاندیس از محال جاگیر برکاب پادشاهي شتافته مورد تحسین شد - گویند آخرها بپایهٔ سه هزاري برآمده بود که کارکنان قضا طومار اجلش بدست اجل سپردند - و در قصبهٔ موهان مدفون گشت (۳) - گویند دفتر و سررشتهٔ کاغذ در سرکارش نبود - نام سوار و پیادهٔ ملازم خود را فهرس کرده نگاه میداشت - و ششماهه علوفهٔ هر کس در خریطه نموده بخانهٔ او میفرستاد *

مخفي نماند که نقطویه (که امنا و محمودیه نیز نامند)

(۲) نسخهٔ [ج] در محاصرهٔ آسیر از محال - (۳) نسخهٔ [ج] گشته *

تابع و پیرو محمود نامی بساخوانی اند - و بساخوان دیهی ست از گیلان - او در سنه (۸۰۰) هشتصد هجری ظهور نموده (۲) - عالم و متورع بود - او را رسائل و نسخ است - گویند چون جسد کاملتر شد ازان محمود سر برزد - یَبْعَثُکَ مَقَامًا مَّحْمُودًا ازان آگهی دهد - و او از نقطه خاک مراد دارد و مبدأ اول داند - و ایجاد دیگر عناصر ازو برشمارد - و افلاک را بیرون از عناصر نپندارد - و بتجرد نفس ناطقه نگراید - و برجعت و تناسخ قائل باشد - و این طائفه مجرد را واحد و متاهل را امین خوانند - و سلام ایشان اَللّٰه اَللّٰه بود - و محمود خود را شخص واحد نامد و مهدی موعود داند - و گوید دین محمد منسوخ شد - دین محمود است در ممالک ایران این قوم بسیارے بهم رسیده بودند - چون شاه عباس ماضی صفوی اکثرے ازین شرذمه ضالّه را بقتل آورد (۳) و در هر شهر بهر که گمان این اعتقاد بود بخاک هلاک افکند بیشترے جلای وطن گزیده باطراف و جوانب منتشر شدند - و کمترے (که دل نهاد توطن بودند) در اخفا و استتار کوشیدند *

* میر مرتضی سبزواری *

از سادات آن دیار و از امرای دکن است - ابتدا ملازم

(۲) نسخهٔ [ج] نمود - (۳) نسخهٔ [ج] آورده *

عادل شاه مرزبان بیجاپور بود - حسب الطلب مرتضی نظام شاه باحمدنگر آمده سر لشکر برار گردید - و چون وکالت نظام شاه بشاه قلي صلابت خان چرکس باز گردید سید مرتضی امیر الامرا گشته بتخریب ملک عادل شاهیه مامور شد - و دران تاخت و باخت نامے بشجاعت و مردانگي بر آورد - و پس ازان (که نظام شاه بسودا مزاجي گوشه نشین گشت و آمیزش بنامه نویسي قرار یافت) صلابت خان در امور سلطنت استیلاي تمام گرفت - میان او و میر غمار خصومت بر خاست - صلابت خان در برانداختن تیولداران برار شد - میر باتفاق خداوند خان حبشي و جمشید خان شیرازي و دیگر جاگیرداران برار در سنه (۹۹۲) نهصد و نود و دو بتوزک تمام بنواح احمدنگر شتافته معسکر ساخت - صلابت خان بمرتضي نظام شاه قسمے دیگر را نموده در رکاب شاهزاده میران حسین بکارزار پرداخت - ناگاه هزیمت بر لشکر برار افتاد - میر فراوان مال و اسباب از دست داده یارای بودن آن دیار هم نماند - با همراهیان رجوع بعرش آشیاني آورد - و پس از ملازمت بمنصب هزاري و جاگیر آباد سرافرازي یافت - و در یورش دکن بهمراهی شاهزاده سلطان مراد مصدر ترددات گشت - و چون از احمدنگر بمصالحه و آشتي مراجعت شد شاهزاده مجلس کنکاش منعقد ساخته م

بسیارے از امرای عظیم الشان از نگاهداری ولایت مفتوحه سر باز زدند - محمد صادق پاسبانی سرحد بر ذمهٔ خود گرفته در مهکر اقامت گزید - و میر مرتضی ضمان آبادی ملک گشته در ایلچپور استقرار گرفت - و بنابر قرب بنگاه قلعهٔ کاویل [که ازان گزین تر دژے در برار نباشد و همواره نشیمن گاه مرزبانان این ولایت بوده و دو کروهی ایلچپور است و ازان باز (که این دیار بر قلمرو پادشاهي افزود) سران سپاه دست چیرگي بران نیافتند] بانسونسرائی خود برگرفت - و بحسن تدبیر لختے داستان بیم و امید برخواند - وجیه الدین و بسواس رای حارسان از کم آذرقي پذیرفته در سال چهل و سیوم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت کلید قلعه سپردند - و منصب و اقطاع یافته به پرستاري در آمدند - پس ازان میر در فتح قلعهٔ احمد نگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و بعد از گشایش آن حصار در برهانپور بملازمت عرش آشیاني سعادت اندوخت - و در پاداش نیکو پرستاري باضافهٔ منصب و مرحمت علم و نقاره و تنخواه آباد جاگیر کام دل برگرفت *

* معصوم خان کابلي *

از سادات تربت خراسان است - عمش میرزا عزیز در عهد جنت آشیاني بمرتبهٔ وزارت رسیده - و مشار الیه با

ميرزا محمد حكيم نسبت كوكلتاشي داشت - بشجاعت و كاركردگي نام بر آورد - چون خواجه حسن نقشبندي (كه رائق و فائق مهمات ميرزا بود) از غبار خاطري (كه دنيا پرستان را باندک توهمے (۲) ميرسد) در استيصال وی شد او از عاقبت بيني در سال بيستم بدرگاه عرش آشياني پناه آورد - و بمنصب پانصدي اختصاص گرفته باقطاع صوبهٔ بهار دستوري يافت - دران ديار با كالاپهاڑ (كه از امراى كبار افاغنه بود - و بجلادت و مردانگي اشتهار داشت) كارزار نموده غالب آمد و زخمے چند بر داشت - در جلدوی آن بمنصب هزاري لواى كاميابي افراخت - و در سال بيست و چهارم اردیسه در (۳) تيولش مقرر شد - اما (چون امراى آن نواح از سخت گيريهاي متصديان پادشاهي در اجراي آئين داغ تابين آشوب عصيان بر انگيختند) معصوم خان از ناسپاسي و تباه سري پيش آهنگ آنها گرديده علم شورش بر افراشت - و كار بجائے رسانيد (كه بمعصوم عاصي ملقب گشت - و چون آمد آمد فوج حضور شكيب ربا شد بنگاله رويه شتافته با قاقشالان و باغيان آن ديار پيوست و بهيئت مجموعي مظفر خان حاكم آن ولايت را در تانده محاصره نمود - او با وصف نيروی مبارزت دل باى داده از

(۲) نسخهٔ [ب] باندک ترهم بهم مي رسد - (۳) نسخهٔ [ب] از ه

زر دوستي و جان پرستي به معصوم خان بیست هزار اشرفي فرستاده بپاسبانی عز و ناموس خود پیمان گرفت - ازین سواسیمگي قاقشالان و دیگر فتنه گرایان (۲) از هر جانب بفراز قلعه برآمدند - معصوم خان بقرار داد آن (که بیشتر اموال در دست او باشد) حوالی بنگاه مظفر خان آرامش گزیده تنها نزد او [که با چندے از غلامان خود سلاح پوشیده (نه رای پیکار نه روی گریز) استاده بود] رسیده گرم جوشي پیش گرفت - چون حواس آن برگشته روزگار رفته بود چنین قابو را از دست داده نکرد که آن عاصی تباه اندیش را به نیستي سزا فرستد - بغوغای ناگهانی محل بدان طرف رو آورد - معصوم خان ازین جرأت خود متنبه گشته بیرون برآمد - و همیشه ازین حرکت خود را ملامت میکرد - و پس از اتمام کار مظفر خان خطابهاي عمده و جاگیر تقسیم نموده سکه و خطبه بنام میرزا محمد حکیم کردند - و این بیت غزالی مشهدي را [که شاید در ایام رفاقت خان زمان شیباني (که او هم خطبه بنام میرزا کرده بود) گفته باشد] شهرت دادند *

* بیت *

* بِسْمِ اللّٰهِ الرَّحْمٰنِ الرَّحِیْمِ *

* وارث ملک است محمد حکیم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فتنه گران •

چون خان اعظم میرزا کوکه بمالش آنها تعین شد معصوم خان با قتلوي لوهاني (که درین فرصت بر ولایت اردیسه چیره دستي یافته برخے از بنگاله نیز در تصرف آورده بود) عهد یکجهتي بسته مقابل فوج پادشاهي معسکر آراست - پس ازان (که قاقشالان باو مالمخالفت کرده بمیرزا کوکه پیغام موافقت برگزاردند) آوارهٔ هزیمت گشت - و در سال بیست و هشتم بتازگي شورش افزا شد - چون شهباز خان بفوج بنگاله پیوست هنگامهٔ نبرد با او گرم ساخت - تا آنکه شکست فاحش خورده جباري و دیگر بد نهادان ازو جدا گشته (۲) معصوم خان پناه بولایت بهاتي برد - و بحمایت عیسی زمیندار آن دیار بر ملک پادشاهي دست تالان بر میگشاد - و هر بار از عساکر فیروزي مالشے یافته بناکامي برمي گشت - تا آنکه در سال چهل و چهارم سنه (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري در همان مملکت به نیستي سرا شتافت (۳) - پس از فوت او شجاع پسرش باتفاق قلماق زرخریده مظفر خان (که بشمشیر زني نامے بر آورده باز بهادر خود را نامیده بود) تورانے سیاه را با خود متفق ساخته دران حدود چندے هنگامه پردازي داشت - سال چهل و ششم بزینهار (آمده راجه مان سنگهه کچهواهه حاکم آن دیار را دید

---

(۲) نسخهٔ [ج] گشتند - (۳) نسخهٔ [ب] زرخریدهٔ .

و تعهد نکوئي یافت - و در عهد جنت مکاني بتهانه داري غزنین سر عزت بر افراخته در دور فردوس آشیاني بمنصب هزار و پانصدي هزار سوار و خطاب اسد خان کامیاب شد - سال دوازدهم رخت از سه پنجي سرا بر بست - پسرش قباد بمنصب پانصدي سیصد سوار رسیده *

* میرزا مظفر حسین صفوي *

پسر سلطان حسین ولد بهرام میرزا بن شاه اسمعیل صفویست - چون در (۹۶۵) نهصد و شصت و پنج قلعهٔ قندهار بتصرف شاه طهماسپ صفوي در آمد آن اُلکه را با زمین داور و گرم سیر تا آب هیرمند (۲) ببرادر زادهٔ خود سلطان حسین میرزا سپرد - او قریب بیست سال بیمن تربیت عم بزرگوار گذرانیده در (۹۸۴) نهصد و هفتاد و چهار زمان فرمانروائي شاه اسمعیل ثاني در گذشت - شاه (که از جانب او متوهم و وسوسه ناک بود) قتل بني اعمام (که مرکوز خاطر داشت) از قوة بفعل نمي آورد - پس از فوتش همت بجانستاني خویشان گماشت - از پنج پسر سلطان حسین مرحوم محمد حسین میرزا (که بایران رفته بود) دران واقعه مقتول گشت - و بجان گزائي چهار برادر دیگر شاه قلي سلطان را (که حاکم قندهار کرده بود) مامور (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ج] هیرمنده - (۳) نسخهٔ [ب] نامزد *

ساخت - و او پیش از خود بداغ بیگ را بگسیختن تار و پود هستی این بیگناهان فرستاد - او خواست بامدادان از هم گذراند که ناگاه آوازهٔ فرو شدن شاه آنها را رهائي بخشید *

چون نوبت دارائی ایران بسلطان محمد خدا بنده رسید او قندهار را بمظفر حسین میرزا برادر بزرگتر داد - و زمین داور را تا کنار هیرمند برستم میرزا تفویض نمود - و دو برادر دیگر ابو سعید میرزا و سنجر میرزا را نیز با او همراه ساخت - و حمزه بیگ ذو القدر مشهور به کور حمزه را (که وکیل سلطان حسین میرزا بود) للهٔ میرزایان نمود - حمزه بیگ آنچنان استیلا گرفت که جز نامی از حکومت بمیرزایان نماند - مظفر حسین میرزا تنگ آمده قصد حمزه بیگ نمود - او باین معني مستشعر گردیده بزمین داور شتافت - و رستم میرزا را همراه گرفته بجنگ برگشت - چون اکثر سپاه با او یکتائي داشتند شکست بر میرزا افتاده در قندهار محصور شد - جمعی از اقسقال اریماقات قزلباش درمیان آمده باهم صلح دادند - و باز (۲) بعد از سه سال میرزا در پی جان شکری حمزه بیگ شد - او پنهاني رستم میرزا را بقندهار طلبیده میرزا را بجانب قلعهٔ تلات (که درمیانهٔ هزارجات است) فرستاد - و محمد بیگ را (که داماد او و ریش سفید

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [باز] نیست *

وبات بود) با پانصد کس (۲) بپاسباني تعین کرد - میرزا با وی درساخته بعد چندے عازم سیستان شد - ملک محمود حاکم آنجا (که پدر زن میرزا مي شد) بعد نزاع و جدالے (که فیمابین او و میرزا واقع گشت) میانجي شده بحمزه بیگ آشتي داده بر مسند قندهار متمکن گردانید - درین مرتبه باعانت محمد بیگ (که او را امیدوار وکالت ساخته بود) حمزه بیگ را از هم گذرانید - ازین جهت رستم میرزا بر سر قندهار (۳) لشکر کشید - اما بنابر کومک ملک محمود سیستاني کارے نکرده بزمین داور برگشت - چون مظفر حسین میرزا متلون مزاج بود از محمد بیگ هم ملول خاطر شده بسیستان شتافت - و با ملک محمود در آویخته شکست خورد - ملک مذکور آدمیت بکار برده میرزا را بخانه آورد - تا آنکه محمد بیگ عذرخواهي نموده بقندهار طلبید - میرزا انتهاز فرصت جسته محمد بیگ را از میان برداشته مستقل گشت - اما امراي ازبکیهٔ خراسان خصوص دین محمد سلطان و باقي سلطان خواهرزادهٔ عبد الله خان والی توران (که بتسخیر خراسان مامور بودند) مکرر افواج بحدود قندهار فرستاده با میرزا آویزشها رو داد - اگرچه جنود اوزبک منهزم گشت لیکن از نهب و غارت آن قوم هیچگاه امنے نبود - و چون

---

(۲) نسخهٔ [ب] سوار - (۳) نسخهٔ [ب] شیباني ٥

اکثر اعیان و عمدهٔ قزلباش در معارک اوزبکیه کشته شدند و از شاه ایران هرگز کومکی و اعانتی متصور نبود که یکدفعه شهرت آمد آمد فوج هندوستان سراسیمگي آورد - و رفتن رستم میرزا بهند و تفویض صوبهٔ ملتان باو بهراس دیگر افکنده بیم افزود - ناگزیر میرزا را دامنهٔ هند تصمیم یافت - هرچند عبد الله خان استمالت نامهٔ بقلم آورد که عدارت ایراني و آورانی رسم سمت قدیم - العال از جانب ما ایمن بوده زنهار ولایت موروثي را بدست چغتا ندهند - میرزا محمول بر خدع (۲) داشت - درین وقت قرا بیگ کورجائي (که نوکر قدیم سلطان حسین میرزا بود - و از نزد مظفر حسین (۳) گریخته بهند آمده در سرکار عرش آشیاني منصب فراش بیگي یافته) متعهد آوردن میرزا شده بقندهار شتافت - و در پردهٔ دولتخواهي (۴) در آمده چندان وسوسه کرد که میرزا والده و پور بزرگ خود بهرام میرزا را به پوزش گري فرستاده استدعای طلب نمود - پادشاه بشاه بیگ خان ارغون حاکم بخنش نوشت که بایلغار شتافته قلعه را متصرف شود (۵) - و میرزا را راهي سازد - چون شاه بیگ خان داخل قندهار گشت میرزا با اتباع و اشیاع بیرون آمد و با آن (که سران و معتبران قزلباش نمانده بودند)

---

(۲) نسخهٔ [ب] خدعه - (۳) نسخهٔ [ب - ج] میرزا مظفر حسین - (۴) نسخهٔ [ب] در پردهٔ دولتخواهي چندان الخ - (۵) نسخهٔ [ا] و چون ۰

باز هم لشکر آراسته بنظر در آمد - میرزا ازین حرکت پشیمان گشته بشاه بیگ خان گفته فرستاد که بیرون بر آمده یک روز مهمان ما باشید - که برخی حرفهای ضروري بمواجهه گفته شود - غرض آنکه بهر نوع خود را در قلعه خزانده با او عذر خواهي نماید - شاه بیگ خان (که مرد کهنه سپاهی کاردان بود) مهمے را (که بآساني ساخته) در عقدهٔ دشواري نینداخت - عذر خواست که چون بساعت نیک داخل شده ام بیرون آمدن مناسب نیست - هرچه ضروري باشد بمراسلات حواله نمایند - ناچار میرزا کوچ کرده در سال چهلم آخر سنه (۱۰۰۳) هزار و سه هجري با چهار پسر بهرام میرزا و حیدر میرزا و القاس میرزا و طهماس میرزا و با هزار (۲) قزلباش (چون سه منزلے رسید) میرزا جاني بیگ و شیخ (۳) فرید بخشي باستقبال تعین شده (۴) و از سه کوهي میرزا عزیز کوکه و زین خان کوکلتاش پذیره گشته بملازمت آوردند - عرش آشیاني میرزا را بخطاب فرزندي اعتبار افزود - و بمنصب پنجهزاري و اقطاع سنبل (۵) (که افزون از قندهار است) سرفراز ساخت - لیکن میرزا (که بمزاج زمانه کم آشنا و معامله نا فهم بود) از تن آساني و بے پروائي کارها به

---

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [با] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] هزار سوار قزلباش - (۴) نسخهٔ [ب] گشته - (۵) نسخهٔ [ج] سنبهل .

آزمندان ستمگر وا گذاشت - مکرر رعایای اقطاع او و برخی بازرگان داد خواه آمدند - پند گزاري سودمند نیامد - آخرکار از داد دهي (۲) دل تنگ گشته رخصت حجاز خواست - پذیرش یافت - پس از چندے پشیمان شده بآسیمه سري بر نشست - عرش آشیاني از حجاب برآورده به بحالی منصب و اقطاع بر نواختند - و در سال چهل و دوم باز مردم میرزا دست ستمگري برگشادند - جاگیر موقوف شده نقدي قرار یافت - میرزا روانهٔ حجاز گشته از نخستین منزل باز گردیده ملازمت نمود - اما (چون نقش او بد نشست) چیزها ازو به پادشاه رسانیدند - از پایهٔ اعتبار افتاد - هر روز خفیف تر مي گشت - گویند میرزا از ناسازی روزگار بهیچ چیز هندوستان خورسند نبود - از ساده لوحي گاهے ارادهٔ ایران میکرد و گاهے عزیمت حجاز - از غم و غصه بامراض جسماني گرفتار شده در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري ودیعت حیات سپرد - و در سال چهارم جهانگیري صبیهٔ میرزا جهت شاهزاده سلطان خرم مخاطب به شاه جهان خواستگاري کردند - از بطن آن عفت سرشت (که مشهور به قندهاري محل بود) در سنه (۱۰۲۰) یکهزار و بیست هجري نواب پرهیز بانو بیگم بوجود آمد - از پسران میرزای مغفور بهرام میرزا و حیدر میرزا و

---

(۲) نسخهٔ [ب] از دوئي دلتنگ گشته .

اسمعیل میرزا در هند ماندند - ازانجمله احوال میرزا حیدر در ترجمهٔ پسرش میرزا نودر ترقیم یافته (۲) *

* میرزا جاني بیگ ارغون حاکم قهقه *

از نژاد شنکل (۳) بیگ ترخان است - چون پدر او انکوتمر (۴) در آویزهٔ تقمش (۵) خان مردانه جان بر افشاند صاحبقراني در خرد سالي او را برنواخته بپایهٔ ترخاني بر آورد - بچهار پشت به ارغون خان بن اباغ خان بن هلاکو خان مي رسد - سلاطین دادگر از چندے ملازمان سعادت سرشت را برخے کن مکن برگرفته بدان نام روشناس گردانند - ترخان صاحبقراني را از هیچ جا چارهٔشان باز نداشتے - و تا نه گناه ازو و فرزندان او نپرسیدے - چنگیز خان قشلیق (۶) و باتا را بپاداش آن (که از غنیم آگهي داده بودند) بدان پایه نوازش فرمود - و از بار فرمایش سبک دوش گردانید - از یغمای او شاهنشاهي بخش بدو باز گذاشتند - و برخے ترخان را بهفت چیز سربلند گردانند طبل (۷) و توغ و نقاره و دو کس از گزیدگان خود را قشون‌توغ دهد یعني چترتوغ

---

(۲) نسخهٔ [ج] جدا ترقیم یافته - (۳) در [بعضے نسخه] شکل - و در [دیگرے] سنکل بیگ - (۴) در [بعضے نسخه] ایکوتمر - و در [دیگرے] ایکرتیمور - (۵) نسخهٔ [ج] ثقمش و در [بعضے نسخه] تقمش - (۶) در [بعضے نسخه] قشلق و باتا - (۷) نسخهٔ [ب] گردانید *

قور[۵] او نیز بردارند - (آئین مغل آنست که جز فرمانروا ترکش هیچکس بر روی دست نگیرد) - شکارگاه[۶] نیز قرق باشد - و هرکه بدان جا در شود تن در نوکري دهد - بزرگ[۷] الوس خود باشد - در سر دیوان امرا از هر دو سو کمان وارے دورتر نشینند *

چون توغلقتمور[۲] امیر اولاجي[۳] را بدین نوازش بر نواخت داد و ستد تا هزاري نیز برای او باز گردانید - و از فرزندان او تا نه شکم باز خواست نباشد - و چون گناه از نه بر گذرد به باز پرس در آید - و در پاداش خون بر اسب نقرهٔ دو ساله بر نشانند - ته پای اسب سفید نمد اندازند - گذارش او را یکے از بزرگان برلاس عرضه دارد - و پاسخ را یکے از سوان ارکیوت بدو باز رساند - سپس شهرگ او را بگشانید - و آن دو بزرگ از دو سو نگاه دارند تا کار او بانجام رسد - آنگاه از پیشگاه حضور بر آورده بسوگواري بر نشینند - خضر[۴] خواجهٔ میر خداداد را بدین پایه بر آورد - و سه دیگر بر افزود - روز[۱] توي (که همگي بزرگان پیاده باشند و یک یساول فرمانروا سواره مردم را بنهي پردازد) همچنان ازو نیز سواري هنگامه بیاراید - و[۲]

---

(۲) در [بعضے نسخهٔ] تغلق تیمور - (۳) نسخهٔ [ب - ج] بولاجي و در [بعضے نسخه] دولاجي [بغیر نقطهٔ حرف اول و خامس] - (۴) نسخهٔ [ج] بر نشیند *

چنانچه دران بزم شادکامي (۲) به راستای کارگیا یکے پیالهٔ قمض (۳) داشته از دست چپ آن نیز ساغرے بدین‌سان دارند - مهر او نیز بر روی مناشیر باشد - لیکن سکهٔ فرمانروا بر هر آخرین سطر بود - و ازو در پایان آن - شیخ ابو الفضل گوید این همه نوازش اگر از روی فهمیدگي بود رضامندی جهان آفرین را همدوش - آنکه تا نه گناه هر گونهٔ که باشد نپرسند همانا بشایستگي پیوندے ندارد - و اگر بزرگان دور بین به آزمون فرا گرفته باشند (که (۴) ازو نکوهیده کارے سر بر نزند و برای سرافرازي چنین حکم رفته باشد) لختے گنجائي دارد لیکن آنکه از نه شکم باز پرس نرود همانا ایزد توانا او را آئینده داني کرامت فرموده باشد *

بالجمله میرزا عبد العلي بن عبد الخالق جد چهارم میرزا نزد سلطان محمود بن میرزا ابو سعید به والا پایگي بر آمده حکومت بخارا یافت - شیباني (۵) خان اوزبک پیش او مي‌بود - چون بسلطنت رسید از قبه رائي خداوند را با پنج پسر زهم گذرانید - ششمین میرزا عیسی ششماهه بود - الوس غون از بے سري ما وراء النهر گذاشته بخراسان بمیر ذوالنون

---

۲) نسخهٔ [ب] شادي - (۳) در [بعضے نسخه] خمر و در [دیگرے] قمر

۴) نسخهٔ [ج] از نکوهیده کاري سر زند - (۵) در [بعضے نسخهٔ] بیک خان *

بیگ ارغون (که امیر الامرا و سپه سالار سلطان حسین میرزا و اتالیق پسرش بدیع الزمان میرزا بود و قندهار باقطاع داشت) پیوستند - چون بدیع الزمان میرزا به بدگوهري از سلطان حسین میرزا رو برتافت میر ذوالنون باو همراه شده دخت خود باو داد - پس ازان (که روزگار میرزا سپري شد) هردو پور او بدیع الزمان و مظفر میرزا سریر آراستند - پراگندگي بخراسان راه یافت - شیبک (۲) خان بآویزه آمد - امیر ذوالنون در پیکار او فرو شد - شجاع بیگ مشهور بشاه بیگ پور او قندهار را نگاهداشت - و در سنه (۸۹۰) هشت صد و نود قلعهٔ سیوي از تصرف حاکم سنده جام نظام الدین مشهور به جام ننده بر آورد - در سوالف ایام حکومت سنده بطایفهٔ سومره تعلق داشت - بعد از انقضای پانصد سال (که سي و شش تن فرمانروائي کردند) در آخر عهد سلطان محمد تغلق بفرقهٔ سمه از الوس جادون منتقل شد - خود را جمشیدي نژاد شمرند - و هر یکے خود را جام نامد - بسلاطین دهلي باج گذارده - گاهے تمرد مي ورزیدند (۳) - چنانچه سلطان فیروز شاه در زمان پان بهته سه بار لشکر بسنده (۴) کشیده او را بدهلي آورد - و

---

(۲) نسخهٔ [ا] شیاک خان - (۳) نسخهٔ [ب] مي ورزید - (۴) نسخهٔ [ج] سه بار لشکر کشیده *

آن دیار بملازمان سپرد - و پس ازان آثار نیک ذاتي از پیشانی او بر خوانده بایالت آن دیار فرستاد *

چون سلطنت دهلي ضعیف شد بحکام گجرات توسل جسته پیوند خویشي کردند - اما چون ناخن شاه بیگ دران دیار بند شده بود بآساني دستے دراز ساخته بهکر و سیوستان برگرفت - و چون جام نندا در گذشت میان جام فیروز پسرش و جام صلاح الدین (که از خویشان او بود) بدعوی مالک گرد دوئي برخاست - درمیں باعانت سلطان محمود گجراتي غالب آمد - ناچار جام فیروز بشاه بیگ ملتجي گشت - او فوجے همراه کرد - از قضا جام صلاح الدین کشته شد - جام فیروز بتازگي چیرگي یافت - چون بابر پادشاه از کابل آمده قندهار را گرد گرفت شاه بیگ مراتب سعي بقدر میسور بجا آورد - سودمند ندید - ناگزیر دل از قندهار برداشته تهته را مع مضافات بدست آورد - خرابی سنده تاریخ (۲) است - جام فیروز طاقت مقاومت نداشت - بگجرات شتافته در سلک امرای سلطان بهادر انتظام یافت - شاه بیگ دران دیار سکه و خطبه بنام خود کرد - مرد شجاع و صاحب فضل و کمال بود - شرح عقائد نسفي و شرح کافیه و شرح مطالع ازوست - و ملتان را از لنگاهان بدست آورد *

(۲) یعنی سنه نهصد وسي ودو -

و چون در (۹۳۰) نهصد و سي (۲) رخت هستي بر بست پور او میرزا شاه حسین جا نشین شد - قلعهٔ بهکر را (که بر پشتهٔ میان دریای پنجاب واقع شده) از سر نو درست کرده عمارات عالي ساخت - و عزیمت ملتان نمود - سلطان محمود لنگاه حاکم آنجا دران هنگام بموت فجأة در گذشت - پور او سلطان حسین جا نشین گشت - میرزا

شاه حسین محاصره کرده در سنه (۹۳۲) نهصد و سي و دو بدست آورده حاکمے از طرف خود تعین نمود - جنت آشیاني در زمان ناکامي بسر وقت او رسیدند - چندے بلطائف الحیل در بهکر نگاه داشت - پس ازان [که ناصر میرزا را (که عم پادشاه مي‌شد) بوعدهٔ داماديي از خود ساخت] بستیزه در آمد - ناچار جنت آشیاني روانهٔ عراق شد - با ناصر میرزا هم ایفا ننمود - گویند حرارتے باو عارض شده بود که بدون نسیمے (که میان دریا مي باشد) آرام نداشت - ازین جهت کشتي سواره پیوسته شش ماه پایان آب شدے و شش ماه بالا رویه شتافتے - دران هنگام (که بهکر رویه رفته بود) برخے ناموران ارغون ازو برگشته میرزا عیسی بن عبد العلي را (که جد سیوم میرزا ست - و پیشین زمان بزرگی الوس در نیاگان او بود) بسري بر داشتند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] در سنه نهصد و سي رخت هستي بر بست •

میرزا شاه حسین بیاوری سلطان محمود کوکلتاش خود (که ایالت بهکر داشت) بآویزش آمد - آشتي گونهٔ رو داد - سه حصه بمیرزا عیسی و دو حصه باو قرار گرفت - چون در گذشت سال (۹۶۳) نهصد و شصت و سه همگی آن ملک بمیرزا عیسی باز گردید - و در (۹۷۰) نهصد و هفتاد و پنج پیمانهٔ هستی میرزا پر شد - میان پسرانش محمد باقي و جان بابا نزاعے پدید آمد - محمد باقي برادر کلان غالب آمده متصدی ایالت (۲) شد - و در سنه (۹۹۳) نهصد و نود و سه از چیرگی سودائے بر مزاج (۳) قبضهٔ شمشیر بدیوار بند کرده نوک آن را بشکم خود خلانده فرو شد - ارغونیه بر پسر او میرزا پایندہ محمد (که گوشه درست و دیوانه وش بود) نام سري نهادند - و کار ملک بخلف او میرزا جاني بیگ گرائید *

هنگامے (که ولایت پنجاب چهارده سال اقامتگاه عرش آشیاني گشت) با قرب و جوار (۴) میرزا بملازمت نرسید - آخر سال سي و پنجم سنه (۹۹۹) نهصد و نود و نه بخان خانان (که از لاهور بگشایش قندهار دستوري یافته بود) حکم شد که کسے را پیش میرزا فرستاده هوشیار سازد - و الّا وقت

---

(۲) نسخهٔ [ج] شده در نهصد الخ - (۳) نسخهٔ [ج] سودائیٔ مزاج و نسخهٔ [ب] سودا بر مزاج - (۴) نسخهٔ [ا] قرب جوار *

مراجعت بمالش پردازد - خانخانان ملتان و بهکر در تیول داشت - راه نزدیک غزنین و بنگش گذاشته باندیشهٔ سر براهی جاگیر راه دراز اختیار کرد - دران میان از بندگان خواسته فوزنی تهته باز نمودند - سپه سالار بتسخیر سنده اجازت گرفت - میرزا جانی بیگ با جمعیت فراوان صد و پنجاه کروه پیشتر بسرحد سیوستان استقبال کرده جنگهای مردانه نمود - در محرم سنه (۱۰۰۰) هزار هجری بر میرزا شکست افتاد - ناچار بآشتی گرائید - و در سال سی و هشتم سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم هجری برفاقت خانخانان در لاهور ملازمت عرش آشیانی در یافت - و بمنصب سه هزاری و تیولداری صوبهٔ ملتان اختصاص گرفت - و سنده بنام شاهرخ میرزا مقرر شد - لیکن دران ایام خبر رسید که الوس ارغونیه تا ده هزار مرد و زن بکشتی بالا رویه می آیند - از ملک رفتگی کشتی بانان و خدمت گذاران باز مانده اند - خودها بدست و دندان می کشند - عرش آشیانی از فرط ترحم و مروت میرزا را بحکومت ملک سنده بر نواخته بندر لاهری در خالصه و سرکار سیوستان (که سابق پیشکش کرده بود) بمودم دیگر تنخواه شد - و در سال چهل و دوم بمنصب سه هزار و پانصدی امتیاز گرفت - میرزا بفراست و دانائی آراسته و درستی و راستی از گفتار و

کردار او نمایان و شناسائي و آهستگي از نشست و برخاست او پیدا بود - از صغر سن شیفتهٔ باده شده - اما ناهنجار ازد سر بر نزدے - و در کار کرد و گفت پاسبان خود بودے - از مي فزوني رنجور شد - و رعشه به سرسام کشید - و در سنه (۱۰۰۸) هزار و هشت سال چهل و پنجم در برهانپور بعد فتح آسیر در گذشت - گویند روزے در مجلس گفت که اگر چنین قلعه یعنے آسیر من میداشتم تا صد سال نمیدادم - معاندان بپادشاه برسانیدند - غبار بر حاشیهٔ خاطر پادشاهي نشسته بود که در همان ایام در گذشت - طبع موزون داشت - حلیمي تخلص مي کرد - ازست *

* قطعه *

* خوش آن وقتے که عشق غمخوارم بود *
* آه شب و گریهٔ سحر کارم بود *
* بد گردئ چرخ بین که بامن نگذاشت *
* کالای غمے که زیب بازارم بود *

ولایت سنده دراز از بهکر تا کچ و مکران دویست و پنجاه و هفت کروه - پهنا از قصبهٔ بدین تا بندر لاهري صد - دیگر از قصبهٔ چاندو (از توابع بهکر) تا بیکانیر شصت - شرقي گجرات شمال بهکر و سیوي جنوب شور دریا غربي کچ - و مکران از اقلیم دوم طول صد و دو درجه و سي دقیقه

عرض بیست و چهار درجه و ده دقیقه - نخست برهمن‌آباد پای تخت بود - الحال تهته و دبیل آنرا گویند - بخوش آب و هوائی و کثرت میوه مزیتی دارد - حسن سبز رنگ بسیار - و عیش و نشاط بر مردم آنجا غالب - در هر خانه شراب و نغمه مهیا - پوشش نسا از پیر و جوان رنگین معصفر - اگرچه رواج علم بیشتر و اهل فضل و کمال افزون اما فسق و فجور را نهایتی نیست - در هر هفته وضیع و شریف بر مزار پیر پتهه میروند (که صاحب ولایت آن ولایت است) یک فرسخی شهر واقع شده - بر موضع بلند - او مرید و خلیفهٔ شیخ بهاء الدین زکریا ست - نامش ابراهیم و لقب او شاه عالم - شمالی کوه چند شاخ شده - یکی تا قندهار کشیده و دیگرے از دریای شور تا قصبهٔ کوه مار (و این را رام کر نامند) بسیوستان انجامد - و آنجا را لکهي نامند - الوس بزرگ بلوچ آنجا ست - و ایشان را کلماتي (۲) گویند - بیست هزار خانه دارد - ازینجا شتر گزیده بر خیزد - و دیگر از سیوستان تا سیوي ان را کهر نام بود - گروه تهمردي (۳) را بنگاه سیصد سوار و هفت هزار پیاده - در پایان این گروهے دیگر از بلوچ اند (بظهري زبان زد روزگار) هزار کس - گزین اسپ ازینجا بر آید - دیگر کوهے ست (که یک

---

(۲) نسخهٔ [ج] کلماني - (۳) نسخهٔ [ج] تهرروی *

سر او پیوسته بکچ دیگر بمردم کلماتي) آنرا کاره گویند - چهار (۲)
هزار بلوچ را بنگاه - از حدود ملتان و اچهه تا تهته شمال رویه
کوههاے بلند خارا و اندران الوس بلوچ گروها گروه - در
جانب جنوب از اچهه تا گجرات کوههای ریگ از احشام تهي
و جز آن گوناگون - و از بهکر تا نصرپور و امرکوٹ - مردم
سود و چاریجه (۳) و دیگران را بنگاه - زمستانش محتاج پوستین
نیست - تابستانش بجز سیوستان معتدل - گوناگون میوه - خاصه
انبه که بس خوب باشد - در صحرا خربزهٔ خود رو بهم
رسد - و گل فراوان - شالي بسیار و گزین - کان نمک
و آهن درو جغرات گزیده شود - تا چهار ماه بپاید - قسمے
است از ماهي (که پلوه گویند) به نیکوئي و خوش مزگي
کم همتا - این ولایت غله بخش است - سیوم حصه از
کشاورز برگیرند - پنج سرکار پنجاه و سه پرگنه بدو گراید -
جمع شش کرور و شصت لک و پنجاه و دو هزار و ششصد
و نود و سه دام - درین ایام تمام ولایت سنده بدست
خدا یار خان لتي ست - از مدتے صوبهٔ تهته با سرکار
سیوستان و بهکر بطریق اجاره از سرکار پادشاهي گرفته بود -
پس ازان (که مملکت آنطرف دریاي سنده بشهنشاه زمان

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیوسته بکنج دیگر - مردم کلماني آنرا الخ - (۳) نسخهٔ
[ج] چار بچه *

نادر شاه بر طبق عهد نامه متعلق گشت) حکومت آنجا از جانب شاهي هم بخان مزبور بحال ماند *

از شگرف سوانح این ملک حال جگر خوار است (که آنرا دانین گویند) - او آدمے سمت بنظر و افسون جگر رباید - برخے گویند گاه گاه او را حالتے رو دهد بر هر کس نظر اندازد بیخود شود - دران هنگام مانند انار دانه چیزے از آدمي برباید - لختے درون ساق پا نگاهدارد - و درین ایام جگر ربوده بیهوش باشد - و چون از چاره نا امید شوند آن چیز بر بالای آتش اندازد - طبق وارے پهن شود - با هم پیشگان بخش کرده بخورد - و پیمانهٔ زندگی آن بیخود لبریز گردد - و هر کرا خواهد مانند خود سازد پارهٔ ازین بخوردش دهد - و افسونے بر آموزد - و چون گرفتار آید ساق پای او شگافته آن نار دانه آسا را بر آورند - و بخورد آفت رسیده دهند - بهي پذیرد - و بیشتر زنان باشند - اگر سنگها بسته بدریا اندازند فرو نشوند - و چون خواهند که ازین رنج برآرند هر دو شقیقه و بندهای او داغ نهند و چشم بنمک انباشته در خانه بر زمین چهل روز معلق آویخته دارند و طعام بے نمک بخوردش دهند و برخے افسون بر خوانند - درین هنگام اورا دهجره نامند - اگرچه آن نیرو نماند لیکن شناسا مي‌باشد و به دیده‌وری او آن

جان‌گزا گرفتار آید - و بخواندن افسون یا خوراندن چیزے تندرستي بخشد *

* میرزا یوسف خان رضوي *

از سادات صحیح النسب مشهد مقدس است - در خدمت عرش آشیاني شگرف ترقئے و بزرگ اعتبارے بهم رسانید - و سال سي ام بمنصب دو هزار و پانصدي سرافراز گشت - و چون شهباز خان از بهار به بنگاله شتافت میرزا از اودهه بپاسبانی آن دیار نامزد گردید - در سال سي و دوم سنه (۹۹۵) نهصد و نود و پانج چون قاسم خان حاکم کشمیر از شورش و آشوب متوالیهٔ آنجا بستوه در شده استعفا نوشت میرزا بمرزبانی آن مملکت تعین گشته بحسن تدبیر دلهای مردم بدست آورد - و شمس چک را (که دعوی ریاست آن دیار داشت) مستمال ساخته بحضور گسیل کرد - و در سال سي و چهارم سنه (۹۹۷) نهصد و نود و هفت عرش آشیاني بگلگشت کشمیر (که مثل آن سیرگاه (۲) سیاحان ربع مسکون هیچ جا نشانے نداده اند) خرامش نمودند - به ژرف نگاهان کاردان حکم شد که بمزراج و کامراج یعنے بالا و پائین رویهٔ آب بهت رفته ربع بگیرند - دران مرز بوم هر لخت زمینے را پتّه خوانند - و آن یک

(۲) نسخهٔ [ج] که سیاحان ربع مسکون مثل آن سیرگاه *

بیگهه و یک بسوه است به الهی گز - کشمیریان دو نیم پته و کسرے را یک بیگهه دانند - و بدیوان از قرار سه توده جنس برگذارند - و بشمارهٔ آن هردیه را چند خروار شالي اندازه گیرند - هر خروار سه من و هشت سیر اکبر شاهي است - و چندے را بترک بر سنجند - و آن هشت سیر است - در ربیع از یک پته گندم و عدس دو ترک دست مزد جهانباني باشد - این وقت منشیان جزرس کاربند گشته تفاوتها برآوردند - لیکن از ابرام زمینداران که راستي بر روي روز نیفتد - و بزرگر بیشتر سپاهي - و تماشا دوستي و بے پروائی کشور خدیو و هم نظر برین که جمع افزوني برهمزدگی کشاورز آورد - خاصه در ملک نوگشوده - لهذا جمع از روي واقع قرار نیافت - بر بیست لک خروار شالي دو لک افزوده هر خروارے را بنرخ شانزده دام به میرزا یوسف خان تن نمودند *

و در سال سي و ششم کَیْفَ مَا اتَّفَقَ یکے از متصدیان میرزا گریخته بحضور رسید - و چنان برگزارد که خروار ده پانزده افزودگي دارد - و هر یک بیست و هشت دام - چون از میرزا استفسار رفت این جمع افزوني قبول نکرد - بنابرین قاضي نور الله و قاضي علي به وا رسي تعین شدند - مردم میرزا از خیانت روي تباه سگالي پیش گرفتند - قاضي

نور الله برگشته بعرض رسانيد - حسين بيگ شيخ عمري را بيداري فرستادند - نخستين بعنوان ديواني و دومي بتحصيل داري خرج گرم كار گشتند - چندے از نوكران ميرزا با يكديگر همداستان شده باغواي برخي فتنه سرشتان آنجا يادگار عم زادهٔ ميرزا (٢) را دستاويز آشوب گردانيدند - يك دو دفعه آويزش ميان آمد - بآشتي گرائيد - اما از سهل انگاري اين هر دو عزيز در كمتر فرصتي هنگامهٔ فتنه پژوهان اوج گرا گشت - ناچار قاضي علي و حسين بيگ از شهر برآمده راه هندوستان گرفتند - و چون مخالفان پيش ازان گريوه و كتل سر راه مسدود ساخته بودند باندك زد و خورد قاضي علي دستگير شده بقتل رسيد - و حسين بيگ بتگ پا نيم جاني بدر برد - گويند (چون يادگار كل خيال سري بسر آورد - و مهر كن را طلبيد كه نگين بنام او درست نمايد) وقت كندن فولاد ريزهٔ برجسته بچشم وي در شد - و وقت خواندن خطبه تب لرزه در گرفت - و چون مجلس ترتيب داده بر تخت نشست فراش مروحه در دست ايستاده بود فوراً اين بيت برخواند * بيت *

* تكيه بر جاي بزرگان نتوان زد بگزاف *

* مگر اسباب بزرگي همه آماده كني *

---

(٢) در [نسخهٔ - ج] لفظ [ميرزا] نيست *

یادگار را حیرت افزود - ازو پرسید چیزے خواندۂ - گفت نه - پس این بیت از کجا یاد داري - گفت مرا معلوم نیست - شگفت تر آنکه هنوز بعرش آشیاني ازین شورش آگهي نرسیده بود (چون سلاطین و ارباب دول ملهم اند) سال سي و هفتم سنه (۱۰۰۰) هزار هجري بغتةً از لاهور آهنگ کشمیر فرمودند - هرچند مردم از راه دشواري باز میداشتند [و برخے بر آنکه پادشاهے را (که از هرسو یک ساله راه قلمرو باشد) کناره شدن و بدان کهسار در آمدن شایان نیست] پادشاه در عین بارش جریده راهي گشت - اتفاقاً این همان روز است که یادگار دل در کشمیر بغي ورزیده است - و غریب تر آنکه پادشاه وقتے (که از دریاي راوي مي گذشت) فرمود این شعر در بارۂ کیست * بیت *

* کلاه خسروي و تاج شاهي *
* بهر کل کی رسد حاشا و کلاّ *

و چند منزلے پی سپر یکران عزیمت نگشته بود که فساد کشمیر پیدائي گرفت - و نهفته دانیے دیهیم خدیو ظاهر گردید - شیخ فرید بخشي بیگي را با جمعے پیش روانه ساخته خود هم تیز تر راندند - و میرزا یوسف خان حوالۂ شیخ ابو الفضل شد - اما (چون میرزا لشکري پسرش بر داعیۂ

آن باغي واقف گشته عيال و اطفال را (۲) بارادهٔ لاهور بر آورده بود) - آن بد سگال هم زنداني شدن ميرزا شنوده زه و زادش زود گسيل کرد - و سبب حفظ آبروی ميرزا گرديده رهائي يافت - و يادگار باستماع آوازهٔ نهضت پادشاهي بسيارے را روانهٔ گريوه ساخته در استواری آن کوشش نمود - بهادران کندآور بکمتر آويزه مخالفان را برداشته بدان مملکت در آمدند - يادگار از سري نگر (که دار الملک کشمير است) بر آمده به هيرا پور شتافت - جوقے از نوکران ميرزا (که در کمين بودند) نيم شبے رسيدن پادشاه را بلند آوازه ساخته بر اردوي او فرو ريختند - و دست غارت بر گشادند - او سراسيمه از سراپرده بر آمده راه صحرا بگرفت - و جز يوسف پرستار (۳) ديگرے همراهي نکرد - او را به آوردن اسب فرستاد - مردم (که از نا پيدائيش حيرت داشتند يوسف را در شکنجه کشيدند - آخر الامر برهنمونی او گرفتار آمد - و دوش او را از بار سر سبک گردانيدند *

* قطعه *

* سر کشد با سرو در بستـــان کدو *

* يعنے اين سر بر کشيدن سروي ست *

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [را] نيست - (۳) نسخهٔ [ج] جز يوسف پرستارے ديگر *

* آسمـــان دانـــد که از سرو و کدو *

* خود کدامین سر سزای سروري ست *

گویند روزے (که بشورش این فرومایه آگهي رسید چون مادرش نقره نام ببدکاري در لولیان همتا نداشت) عرش آشیاني این بیت بر خواندند * * بیت *

* ولد الزنا ست حاسد منم آن که طالع من *

* ولد الزنا کش آمد چو ستارهٔ یماني *

و فرمودند که بخاطر میرسد که فرو شدن این نافرجام و بر آمدن سهیل نزدیک بهم باشد - اختر شناسان بر گذاردند از دو ماه تا سه ماه بسزا میرسد - فرمودند که از چهل روز کم و دو ماه زیاده نمي کشد - چنانچه همگي پنجاه و یک روز بود - و همان روز (که فرو شد) ستارهٔ یماني (۲) بر آمد - پادشاه چون بکشمیر در آمد میرزا یوسف خان ولایت را بجمعے (که افزوده بودند) قبول نکرد - لهذا خالصه مقرر کرده خواجه شمس الدین (۳) خافي را با سه هزار سوار بحکومت آن دیار نامزد ساختند - لیکن باز بالتماس شاهزاده سلطان سلیم مجدداً باقطاع میرزا یوسف خان قرار گرفت - و سال سي و نهم میرزا بداروغگی توپ خانه سر بر افراخت - و در همین سال سنه (۱۰۰۲) هزار و دو هجري

(۲) نسخهٔ [ج] یماني ستاره - (۳) در [بعض نسخه] خواجه شمس الدین خان خوافي *

از تغیر قلیچ خان بتیولداری جونپور دستوري یافت - و در سال چهل و یکم در صوبهٔ گجرات جاگیر تن گشته کومکی دکن مقرر گردید - و چون صادق خان هروي در سال چهل و دوم فوت کرد میرزا باقالیقی شاهزاده سلطان مراد افتخار اندوخته بسرعت از محال جاگیر خویش به بالاپور برار شتافته بملازمت شاهزاده چهرهٔ مراد افروخت - و پس از فوت سلطان بهمراهی علامي شیخ ابو الفضل در بست و گشاد دکن خدمات شایسته بتقدیم رسانید - و در محاصره و گشایش احمدنگر در رکاب شاهزاده سلطان دانیال زیاده بر دیگران تلاش و تردد بکار برد - و چون همواره دل افسردگي از دکن گزارش مي‌نمود در آغاز سال چهل و ششم حسب الطلب در برهانپور بملازمت عرش آشیاني استسعاد یافت - و چون باز گشت رایات پادشاهي بآگره واقع شد شاهزاده دانیال با امرای عظیم الشان از نوبدا مرخص شد - میرزا نیز بهمراهي دستوري یافت - و در همین سال (که سنه (۱۰۱۰) هزار و ده هجري بود) شاهزاده میرزا را باتفاق میرزا رستم صفوي بکومک شیخ ابو الفضل و خانخانان به بالاگهات تعین کرد - میرزا در جمادي الآخر (۲) در چالنا پور بدرد دنبل فوت نمود - نعش او را به مشهد بردند - سلطان پور بطریق وطن

---

(۲) نسخهٔ [ج] جمادی الاخری *

داشت - اکثر پیادهای روهیله نوکر مي گرفت - درماهه ماه بماه میداد - هرگاه اضافه مي کرد یکماهه و نیم ماهه مي گفت - آنرا سراسري بر ماهوار تمام سال کرده میداد - پسرانش میرزا صف شکن خان لشکري ست (که احوالش جداگانه سمت ترقیم یافته) - دیگرے میرزا عوض (که نثر ر خوب مي نوشت) - تاریخے متضمن احوال عالم تالیف کرده - موسوم به چمن - و دیگر میرزا افلاطون (که با برادر مي گذرانید) - در آخر عمر تولیت بهشت آباد سکندره یافته در گذشت - اما خویش او میر عبد الله در عهد فردوس‌آشیاني بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار کام اندوز گردیده - چندے قلعه داری دهارور داشت - سال هشتم بساط زندگي در نوردید *

* مادهو سنگهه کچهواهه *

پسر راجه بهگونداس (۲) است - در سال هفدهم (که عرش‌آشیاني به تنبیه ابراهیم حسین میرزا ایلغار نموده متصل قصبهٔ سرنال (۳) از مضافات صوبهٔ احمد نگر جنگ (ر داد) او ملتزم رکاب پادشاهي بود - و پیوسته بخدمت پادشاهي مامور میشد - در سال سي ام (که فوجے بسرداری میرزا شاهرخ بتسخیر

---

(۲) در [بعضے نسخه] بهگوانداس - (۳) در [بعضے نسخه] سرتال *

کشمیر تعین شده - و با یعقوب زمیندار آنجا جنگ زد داد)
مشار الیه آثار جلادت بظهور آورده مورد تحسین گردید - در
سال سي و یکم (چون سید حامد بخاري در پشاور کشته شد)
مشار الیه بر طبق حکم پادشاهي فوج پدر را همراه گرفته از
تهانهٔ لنگر (که تعلق بوی داشت) خود را به علي مسجد
(که کنور مان سنگهه درانجا بود) رسانید - تا سال چهلم
اکبري بمنصب هزار و پانصدي رسیده - در سال چهل و هشتم
بمنصب سه هزاری دو هزار سوار سر بلند گردید - پسرش
ستوسال (۲) در آخر عهد جهانگیري بمنصب هزار و پانصدی
هزار سوار رسیده سال اول جلوس اعلی حضرت به بحالی
منصب مزبور کامیابي اندوخته همراه خانجهان لودي صوبه دار
مالوه بمالش جهجار سنگهه بوندیله (که سر بے مغز بطغیان
بر داشته بود) تعین یافت - و سال سیوم (که دکن مخیم
صرادق اقبال شد) او باتفاق راجه گج سنگهه بتخریب تعلقهٔ
نظام الملک دکن متعین گردید - روز نبرد (چون در مثل
چنداولي جا داشت و مقاهیر یکبارگي فرو ریختند) او بجلادت
با دو پسر بهیم سنگهه و انند سنگهه داد مردانگي داده جان
فدای کار ولي نعمت ساخت - پسر دیگرش اگرسین بمنصب
درخور سرفرازي پذیرفت *

---

(۲) در [بعضے] چند سال *

* میر حسام الدین *

اصل گوهر اصلیش از معدن بدخشان و موله و منشایش از خاک پاک هندوستان - پدرش قاضي نظام بدخشي مشهور (که در عهد عرش آشیاني بدرجهٔ امارت ترقي نموده) بخطاب قاضي خان سرافرازي یافته - و پس ازان (که در معارک هیجا و غزوات کفار شقاوت انتما مصدر تلاش و تردد نمایان گردید) بخطاب غازي خان فائز گشت - چنانچه احوالش بجای خویش رقم پذیر کلک سوانح سلک شده - میر نیز از اکتساب علوم رسمي بهرهٔ وافر برداشته در زمرهٔ ارباب مناسب والا فرق اعتبار افراخته - گویند هزاری اکبري بود - و همشیرهٔ علامی فهامي شیخ ابو الفضل مشهور در خانه داشت - دران هنگام (که بتعیناتی دکن شتافت) ساز صحبتش با خانخانان میرزا عبدالرحیم کوک گردید - و ترانهٔ مصاحبتش پر نوا برآمد - دران حالت بختش از گران خواب غفلت به بیداري گرائید - و دولت پاینده از در درآمد - ناگاه جذبهٔ آلهي محبت در ربود - در ریعان جواني سگالش قطع علاقهٔ علائق و ترک هوا و هوس از گریبان جانش سر برزده بخانخانان را گذارد - که چنین شگرف خواهش سراپای دل گرفته - به آساني دست از من برنخواهند داشت - مگر بدر دیوانگي زنم (که شاید مرا بمن وا گذارند) - بعد ازان بدهلي رفته بر سر

مزار سلطان المشائخ بقیهٔ عمر می گذرانم - خانخانان هرچند از
(۲)
در عجز و الحاح در آمد و داستان داستان نصیحت و اندرز
بر خواند - هیچ در نگرفت - روز دیگر خود را بکوچه و بازار
کشید - و عریان شده گل و لای بر بدن مالید - خانخانان با
دیگر امرا رفته باعزاز بمنزل خویش آورده از سر نو زبان
بموعظه گشودند - و استمالت و تسلی می نمودند - بجواب
نمی پرداخت - چون از عریضهٔ خانخانان بسمع پادشاهی
رسید به انزوای دهلی مأذون گردید - زوجه اش نیز ترک
اختلاط برادران و خویشان نموده هرچه نقد و جنس داشت
بفرمودهٔ شوهر بدرویشان داد - گویند سی سال بگوشه نشینی
بسر برد - و دوازده هزار روپیه خرچ خانقاهش هر سال از
جانب خانخانان می رسید - بعد از اختیار درویشی هرگز
متوجه کتاب نشد - بیشتر اوقاتش بعبادت و تلاوت کلام الله
می گذشت - هر ماه پانزده ختم قرآن میکرد - در اواخر
نسبت ارادت بقدوهٔ اهل سعادت خواجه باقی بالله سمرقندی
الاصل کابلی المولد درست کرده باجازت ارشاد سالکان و
ابتدای طالبان اشتغال داشت تا بعالم بقا شتافت *

* مخصوص خان *

(۳)
برادر خود سعید خان چغته است - در ایامی (که

---

(۲) نسخهٔ [ب] میگذارم - (۳) نسخهٔ [ب] برادر خواجه سعید خان *

عرش آشیاني بایاغار متوجه دیار گجرات شد) سعید خان را (که صوبه دار ملتان بود) بدان ناحیه رخصت کرده او را همراه رکاب گرفت - و سال بیست و یکم او بهمراهی شهباز خان بمهم گجپتي تعین گردید - و چون در سال بیست و ششم شاهزاده سلطان مراد را با فوج مرتب بجانب کابل بنابر متنبه ساختن مرزا محمد حکیم رخصت نمودند خان مذکور در جرانغار جا داشت - پس ازان [که پادشاه خود بکابل رفته عفو جرائم مرزا محمد حکیم نموده بایاغار جانب جلال آباد (که لشکر کلان درانجا بود) متوجه گردید] خان مذکور را همراه گرفت - و در مهم اوڈیسه (که بسرداری راجه مانسنگهه بمنصهٔ ظهور آمد) مصدر ترددات شایان گردید - پستر همراه شاهزاده سلطان سلیم تعین گشته سال چهل و نهم (۲) همراه ایشان ادراک ملازمت نموده به منصب سه هزاري سربلندي یافت - در اوائل عهد جنت مکاني زنده بود - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش مقصود نام (که پدر ازو گران‌خاطر بود) پس از جلوس جنت مکاني (چون سعید خان برادر کلانش برای منصب او عرض (۳) کرد) پادشاه در جواب فرمود هرگاه پدر از کسے ناخوش باشد چگونه قابل عنایت الهي و مرحمت پادشاهي تواند شد *

---

(۲) نسخهٔ (ب) چهل و ششم - (۳) نسخهٔ (ب) عرضي کرد *

* میر معصوم بهکري *

نامي تخلص - نیاکانش از سادات ترمذ اند - از دو سه پشت سکونت قندهار اختیار کرده - آبای او توابیت مقبرهٔ بابا شیر قلندر را (که از معنوي بزرگان وقت بوده و درانجا آسوده) بشرکت بعضے سادات دیگر داشتند - پدرش میر سید صفائي نام داشت (۲) - بدان جهت میر را سید صفائي گویند - به بهکر آمده باعزاز و بزرگداشت سلطان محمود حاکم آنجا دل نهاد توطن گردید - و به سادات کهابروت سیوستان (۳) نسبت نمود - میر معصوم و دو برادرش درانجا متولد شدند - میر پس از فوت پدر در خدمت ملا محمد ساکن کنکري (که از توابع بهکر است) بتحصیل علوم اشتغال نمود - و بکمالات حسیه آشنا گشت - چون بشکار نهایت مولع بود اکثر اوقاتش بتصید مي گذشت - ناگاه افلاس سنگ تفرقه به جمعیت آباد احوالش انداخت - پا پیاده عازم گجرات گردید - شیخ اسحق فاروقي بهکري (که در سرکار خواجه نظام الدین احمد هروي دیوان آن دیار صاحب اختیار بوده) بنابر قدم معرفت (که در وطن یکجا بکسب علوم مي پرداختند) میر را بخواجه ملاقات داد - اتفاقاً دران ایام تالیف طبقات اکبري

---

۲) نسخهٔ [ج] میر سید صفای - (۳) نسخهٔ [ج] و بسادات کهابروت سبت نمود *

درمیان بود - صحبت میر (که در تاریخ دانی یگانهٔ روزگار بود) (۲) درگرفت - چنانچه خواجه هم اشعارے بمصاحبت و همدمی میر دران نسخه نموده - پس ازان بملازمت شهاب الدین احمد خان صاحب صوبهٔ آنجا فائز گشته بتجویز منصب امتیاز گرفت - و بمرور ایام نامے بشجاعت و مردانگی بر آورده در خدمت عرش آشیانی دولت روشناسی اندوخت - تا سال چهلم بمنصب دو صد و پنجاهی اوج پیمای عزت بود - و بتدریج بقرب و اعتبار پادشاهی امتیاز یافته بحجابت ایران مامور گردید - و بفرط فراست و کاردانی مورد الطاف شاه عباس صفوی گشت - چون از ایران دیار مراجعت نمود در سنه (۱۰۱۵) یک هزار و پانزده از بارگاه جنت مکانی (۳) بعنوان امین الملکی به بهکر رفته بود که ودیعت حیات سپرد - گویند بمنصب هزار اکبری رسیده بود - شعر را خوب می گفت - این بیت ازوست * بیت *

* چه خوش است آنکه از خود روم و تو حال پرسی *
* بتو شرح حال گویم بزبان بیزبانی *

دیوان نامی مثنوی معدن الافکار در جواب مخزن الاسرار تاریخ هند و مختصرے در طب (که بمفردات معصومی موسوم است) تالیف اوست - و کتابه نویس خوشخط بالادست بود - از هند

---

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [هم] نیست - (۳) به بهکر رفته ودیعت الخ *

تا تبریز و اصفهان همه جا در راه و منازل اشعار خود را بر سنگهای مساجد و عمارات کنده - کتابهٔ دروازهٔ قلعهٔ آگره و مسجد جامع فتحپور بخط اوست - بقاع خیر بسیار اساس گذاشته خصوص در بلدهٔ سکهر (که مسقط الراس اوست) - و درمیان دریای پنجاب (که گرد بهکر است) عمارتی ستیاسر نام بنا نهاده که از نوادر روی زمین است - گنبد دریایی تاریخ (۲) آنست - زهد و تقوی بکمال داشت - و همت و سخاوت (۳) را بجائی رسانید که تا بمردم اجلاف بهکر سوغات از هندوستان می فرستاد - و به اکابر و اصاغر مسانهه و مشاهره و میاومه و فصلانه و جمعگی مقرر کرده بود - اما آخرها (که بوطن رفت) آن حسن سلوک نماند - بل بنابر وجهی مردم آنجا متاذی گشتند - گویند آبادکار بنوی بود (که تقید می کرد که در محال جاگیر پارهٔ جنگل برای شکار نگاه دارند - پسرش میر بزرگ است - در فترات سلطان خسرو او را مسلح از میان راه گرفته آوردند - کوتوال ظاهر کرد که این هم رفیق سلطان بود - او انکار کرد - جنت مکانی پرسید پس درین وقت سلاح برای چه پوشیدی - گفت وصیت پدر من است که شب چوکی با سلاح باشی - و چوکی نویس هم گواهی داد که امشب چوکی او بود - سلامت ماند - پادشاه

---

(۲) یعنی سنه هزار و هفت هجری - (۳) نسخهٔ [ا] شجاعت *

از نوازش خانه زاد پروري اموال پدرش باو بخشیده بود - در بخشیگری قندهار مدتها بسر برده - زرهای پدر را (که به سي چهل لک (۲) روپیه بود) باسراف خرج کرده دماغی بهم رسانید که سر تواضع بکسے فرود نمي آورد) - و با هیچ صاحب صوبهٔ آنجا نساخت - و نوکران بیش قرار وضع پاکیزه داشت - در نظم و نثر هم مربوط بود - و خوش مینوشت - اما باقسام مغبرات خو گرفته ظالم طبیعت گشت - در ماندو برکاب جنت مکاني رسیده تعین دکن گردید - مدتے درانجا گذرانید - چون حاصل جاگیرش کفاف معیشت او نمي کرد ترک روزگار کرده در وطن طرح اقامت ریخت - و باملاک و باغات پدر قناعت ورزید - در سنه (۱۰۴۴) هزار و چهل و چهار در گذشت - اولادش مانده - پارهٔ ازانها ببادهٔ ملتان نقل نموده اند *

* میرزا شاهرخ *

پسر میرزا ابراهیم بن میرزا سلیمان والی بدخشان است - بعد کشته شدن پدر در کنار تربیت جد بزرگوار پرورش یافت - چون بسن شعور رسید ازانجا [که مابین والدهٔ میرزا محترم خانم و جدهٔ مکرمه خرم بیگم (که میرزا سلیمان باختیار او بود) از ابتدا مخالفت و ناسازگاري بود] بحرفهای خانه برانداز

---

(۲) نسخهٔ [ب] که بسي لک روپیه - و نسخهٔ [ج] که سي چهل لک روپیه *

بدخشیان بے حقیقت با جد روکش شده در مقام منازعت در آمد - و کار بجائے رسانید که میرزا سلیمان دست از وطن بر داشته به هندوستان آمد - چنانچه شطرے ازان در ضمن احوال او تحریر یافت - و ازان باز (که میرزا سلیمان بهند آمده رخصت حجاز گرفت) شاهرخ میرزا و والده اش بارسال عرائض و تحائف در خدمت عرش آشیاني پیوند عقیدت استحکام دادند - میرزا سلیمان از حجاز براه عراق معاودت کرده باعانت میرزا محمد حکیم فوجے به بدخشان کشید - و بتفویض ولایتے (که در حوزهٔ تصرف میرزا ابراهیم بود) بمیرزا سلیمان آشتي قرار گرفت - لیکن در هر چند گاهے فیما بین گرد دوئي بر مي خاست - اما تا والدهٔ میرزا در حیات بود زود رنجشها باصلاح گرائیده مهمات فی الجمله نسقے درست مي یافت - بعد فوتش میرزا بخود بیني و خود کامي افتاد - حال سپاه پراگندگي گرفت - امرا بر سر تیول باهم در آویختند - عبد الله خان والی توران (که وقت جو بود) این خبرها شنیده بر سر بدخشان آمد - ملازمان راه بے حقیقتي سپردند - ناچار میرزایان خیرباد ملک موروثي گفته بهزار دشواري بر آمدند - چون بسرحد کابل رسیدند میرزا سلیمان بشرمساری سابق ارادهٔ هند نکرد - میرزا با سه پسر حسن و حسین تواسان و بدیع الزمان بعزم هندوستان راهي شد - در ملک

هزارجات خبر رسید که عبدالله خان از کولابیان شکست خورد - میرزا بامید تصرف بصوب بدخشان عنان تافت - پس ازان ظاهر شد که والی توران بر کولاب استیلا یافت - میرزا بحال تباه‌تر از پیش برگشت - و در راه میرزا سلیمان (که بهمین خبر از کابل برآمده بود) دو چار شده براه سپري افتادند - درین اثنا فوج اوزبک در رسیده بتاراج پرداخت - دران سراسیمگي پای اسب میرزا سلیمان از جای رفته بر زمین آمد - میرزا شاهرخ فرود آمده اسب خود را پیش کشید - آن هم صحرائي شد - یکے از همراهان میرزا سلیمان را بر اسب خود سوار ساخت - و میرزا شاهرخ بچابکدستي بران گریز پا برآمده تیزپویگي بکار بردند - درین روز دو حسن پسرش جدا شده زمانه تازه داغے بر دل پدر نهاد - چون میرزا راه هندوستان گرفته از تنگنائي ها بدر آمد پسر جدا شده پیوست - کنور مانسنگهه در حوالی دریای هنده و راجه بهگواندداس در لاهور مهمانداریها بجا آوردند - سال بیست و نهم در دار الخلافة شاهزاده دانیال استقبال نموده بملازمت آورد - بجلوس محفل پادشاهي اختصاص یافت - و بانعام یک لک روپیه نقد و اسباب فراش خانه و پنج زنجیر فیل و نه راس اسب و چند قطار شتر و چند خدمتگار مورد عاطفت گردید - سال سي و هشتم آخر سنه (۱۰۰۱) هزار و یکم

عرش آشیانی شکر نسا بیگم (۲) دختر خود را بعقد ازدواج او در آورد - و بایالت مالوه و منصب والای پنجهزاری بلند پایه ساخته باتالیقی شهباز خان کنبو دستوری تعلقه ارزانی داشت - و در سال چهلم با شاهزاده سلطان مراد بمهم دکن تعین شده *

چون شهباز خان از احمدنگر بر خاسته بمالوه آمد ارجمین و گزین جاهای آن صوبه از شهباز خان بر گرفته باقطاع میرزا تنخواه شد - و شاهزاده در بالاپور برار طرح اقامت انداخت - و فوج پادشاهي بسرداری میرزا شاهرخ و سپه سالاری خانخانان در سال چهل و یکم مقابل افواج هر سه دنیاداران دکن (که بسری خواجه سهیل خان بیجاپوري صف آرا بود) به پیکار در آویخته آویزش سخت نمود - راجه (۳) علي خان مرزبان خاندیس (که سردار جرانغار عساکر پادشاهي بود) با بسیارے فرو شد - اکثرے را پای همت از جا رفت - سران راجپوتیه دور تر رفته ایستادند - میرزا شاهرخ و خانخانان فوج برابر خود را برداشته شب تار برفراز اسب گذرانیدند - بامدادان بیشتر سران مخالف را علف تیغ ساخته بقیة السیف رو بفرار آوردند - و در سال چهل سیوم (۱۰۰۷) هزار و هفت هجري حضور طلب

(۲) در [بعض نسخه] شکر النسا بیگم - (۳) نسخهٔ [ج] راجي علي خان *

گشته بوالا درگاه رسید - و در همین سال شیخ ابو الفضل بدکن رخصت یافت - و بمیرزا علم و نقاره عنایت فرموده دستوری مالوه شد که رفته سامان سپاه نماید - چون بدکن باز خوانند خود را زود رساند - میرزا در تقدیم خدمات پادشاهي بهیچ وجه خود را معاف نمي داشت - چون شاهزاده سلطان دانیال پس از گشایش احمدنگر به برهانپور نزد پدر عالي قدر شتافت میرزا را بپاسبانی آن ناحیه گذاشت - هنگامی (که خان خانان از حضور باحمد نگر رسید) میرزا احرام ملازمت بست - و پس ازان از کنار نربدا بهمراهی شاهزاده باز تعین دکن گردید - و در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب عمدهٔ هفت هزاري اختصاص یافت - و در سال دوم جهانگیري سنه (۱۰۱۶) یکهزار و شانزده هجري در بلدهٔ ارجین ودیعت حیات سپرد - و بیرون شهر مدفون گشت - گویند کاباي بیگم دختر میرزا محمد حکیم (که نیز در حبالهٔ نکاح میرزا بود) نعش او را برداشته بقصد آنکه در مدینهٔ مشرفه دفن نماید سفر حجاز اختیار کرد - از آسیب اعراب بادیه نعش را بجماعهٔ مکاري داده روانه نمود و خود ببصره آمد - و ازان جا بشیراز رسید - آله وردي خان حاکم فارس اعزاز و احترام بجا آورده باصفهان فرستاد - در سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دو شاه عباس ماضي دارای ایران ارزا با میرزا

سلطان علی مکحول عم خود مناکحه نمود - لیکن میانهٔ او و بیگم الفتے رو نداد - القصه میرزا شاهرخ بشجاعت و نیک طینتي اتصاف داشت - جهانگیر پادشاه در پادشاه نامهٔ خود مي نویسد (که اگرچه در عالم بے حقیقت ترے از بدخشي نخواهد بود اما شاهرخ گویا بدخشي نیست - بیست سال است که بهند آمده اصلا زبان هندي نمیداند - از پسرانش میرزا محمد زمان در بدخشان حاکم جائے بود - در شورش اوزبکیه روزگارش بسر آمد - مدتها محمد زمان جعاي دست آویز شورش اوباش بوده - و میرزا شاه محمد را میرزا محمد حکیم نزد خود نگاهداشت - و در حین رحلت میرزا شش پسر بود - حسن و حسین توامان - حسن همراه خسرو فرار نمود - روز دوم دستگیر گشته زنداني شد - میرزا سلطان از خرد سالي در خدمت جنت مکاني تربیت یافته بود - مي خواستند پادشاه صبیهٔ خود بدهند - از محل بعرض رسید که او زنان بسیار در خانه دارد - چون ازو استفسار شد قسم بقدم پادشاه خورد - خواجه سرایان بخانهٔ او رفته زنان را بحبس آوردند - از نظر افتاد - غازیپور جاگیر یافته درانجا درگذشت - میرزا بدیع الزمان مشهور بمیرزای فتحپوري در عهد جنت مکاني بخشی دکن بود - بعد ازان پتن گجرات جاگیر یافت - مشت استخوان مملو

بشرارت و فتنه بود - حتی برادران تنگ آمده در پتن بقتل رسانیدند - مادرش بحضور آمده دادخواه شد - اما چنانچه باید مدعی خون نشد - برادران چندے محبوس بودند - میرزا مغل ترقي نکرد - دختر داراب خان در خانه داشت - بداگیر پرگنهٔ نیم کهار بیصاره مي‌گذرانید - دیگر میرزا شجاع نجابت خان است که جداگانه مذکور شده *

* میر خلیل الله یزدی *

از احفاد قدسي نژاد اسوة العرفا سید نور الدین شاه نعمت الله ولي ست که بخشش و کرامات معروف آفاق بود - نسب شریفش بامام المتقین امام موسی کاظم (صلوات الله علیه و علی آبائه الکرام) میرسد - هرچند مولد و منشای سید بتحقیق نه پیوست اما پس از اتصاف بکمالات صوري و معنوي استفاضه از بسیارے اکابر زمان برگرفته بکرمان طرح سکونت ریخت - علمای آنجا تکفیرش کردند - فرمود - يَعْرِفُونَ نِعْمَةَ اللّٰهِ ثُمَّ يُنْكِرُونَهَا وَ اَكْثَرُهُمُ الْكَافِرُونَ - چون سید مرید عبد الله یمنی شافعي ست برخے او را شافعي مذهب پندارند - اما ازین قطعه‌اش خلاف آن ظاهر گردد *

* قطعه *

* گویند مرا چه کیش داري *

* ای بیخبران چه کیش دارم *

* از شافعي و ابو حنيفـــه *
* آئينهٔ خويش پيش دارم *
* اينهـــا همه تابعان جد اند *
* من مذهب جد خويش دارم *

مولفاتش از نسخ و رسائل قريب به پانصد رسيده - صيت فضائلش چون باقطار عالم انتشار يافت ملوک روزگار حلقهٔ ارادت او در گوش کردند - در سنه (۷۲۸) هفصد و بيست و هشت يا سي و چهار بجوار رحمت حق منزل گزيد - و در قصبهٔ ماهان (۲) از توابع کرمان مزارش مطاف اقاصي و اداني ست *

اهل خبر را يک گونه اختلافے در اولاد سيد بزرگوار افتاده - آنچه ازين سلسله ابًا عَنْ جَدٍّ در بلدهٔ يزد بر وسادهٔ نياکان عالي شان تا آن آنکا دارند خود را از نسل امير غياث الدين مي گيرند که فرزند بلا واسطهٔ سيد است - و برخے برانند که آن عالي قدر را غير از شاه خليل الله پسرے نبوده - چون سلطان احمد شاه بهمني دکن (که شهر بدر (۳) احداث کردهٔ اوست) غائبانه معتقد سيد گرديده التماس قدوم يکے از اولاد امجادش نمود سيد بجدائي فرزند (که غير ازو در باغ حيات ثمرے نداشت) راضي نشده

(۲) نسخهٔ [ج] باهان - (۳) در [بعضے نسخه] بيدر *

پسر زاده میر نور الله را روانه نمود - درین صورت نظر بر تطابق غیاث الدین شاید لقب شاه خلیل الله باشد - و نیز احتمال است که ولادت امیر غیاث الدین بعد ازین حکایت واقع شده باشد *

آورده اند که سلطان احمد مقدم مخدوم زاده را گرامی داشته با امرا و شاهزادها تا حوالی شهر لوازم استقبال بجا آورد - و در موضع ملاقات قریهٔ آباد کرده به نعمت آباد موسوم نمود - و در تبجیل و تکریم باقصی الغایة کوشیده مخاطب به ملک المشائخ ساخت - و بر اولاد سید محمد گیسو دراز (۲) تقدیم فرمود - و دختر خویش بحبالهٔ نکاحش در آورد - شاه خلیل الله هم بعد از ارتحال والد ماجد خود با دو پسر شاه حبیب الله و شاه محب الله محمدآباد بدر را بورود خویش سعادت آمود گردانید - و مقضی المرام بوطن مالوف معاودت نمود - و گروهی برانند که در دکن فوت کرد - و چون شاه حبیب الله و شاه محب الله نیز بمصاهرت سلطان احمد شاه و پسرش شاهزاده علاء الدین اختصاص یافتند شاه حبیب الله در سلطنت سلطان علاء الدین بهمنی در گذشت - میر نور الله امر سجاده نشینی ببرادر کوچک شاه محب الله تفویض نمود - و خود کر و فر امارت

---

(۲) نسخهٔ [ب] سید محمد گیسودراز قدس الله سره العزیز *

چیده صاحب طبل و حشم گردید - و قصبهٔ بیر اقطاع یافت -
و چون نوبت سلطنت بپسر سلطان علاء الدین مشهور بهمایون
شاه ظالم رسید شاه حبیب الله را (که مخالفت ورزیده بود)
مقید ساخت - چون دود سرداري بدماغش پیچیده بود از
زندان گریخته آخر کار کشته گردید * * ع *

* بر آمد روح پاک نعمت الله *

تاریخ است - و فرزندان ایشان تا حال در دکن هستند - و
لختی در بدخشانات و توران نیز خود را بعید نسبت دهند -
یحتمل که بتصاریف ایام یکی از اولادش بدان ولایت افتاده
باشد - غریب آنکه هرکدام معتقد علیحده دارد - و آنرا
منسوب بعید میکنند - و چون ازین سلسله بحال آنها (که در
یزد و کرمان بجانشینی جد بزرگوار اختصاص دارند) تفرقه و
اختلال راه نیافته بصحت نسب و التزام طریقهٔ آبای گرامي
اقرب اند - و آن (که ازین دودمان در فارس و عراق بر
مسند دولت و حشمت بر آمد) میر نظام (۲) الدین عبد خلف
شاه صفي الدین پسر امیر غیاث الدین مذکور است - پس از
احراز فضائل صوري بمنصب صدارت شاه اسمعیل صفوي
امتیاز یافت - و چون وکیل السلطنة امیر نجم ثاني را بدین
خاندان عالیه اعتقاد موفور بود هنگام رفتن او ببلخ نیابتش

(۲) نسخهٔ [ب] میر نظام عبد *

نیز بمیر باز گردید - و پس از کشته شدن امیر نجم در امور وکالت شاهي علم استقلال بر افراخت - و در سنه (۹۲۰) نهصد و بیست در جنگ چالدران بدست رومیه شربت ممات چشید - پسرش سید نعیم الدین مشهور به نعمت الله ثاني (که بتقوی و پرهیزگاري مرجع خلائق بود - و اوقاتش باذکار مثنویات مصروف) شاه طهماسپ صفوي همشیرهٔ خود خانش خانم را بعقد ازدواجش درآورد - و او در همدان برحمت حق پیوست - متروکاتش زیاده بر چهل لک روپیه بود - که بولد ارجمندش امیر غیاث الدین محمد میر میران و صبیه اش پري پیکر خانم تقسیم یافت - میر میران مورد اکرام و اجلال شاهي گشته بلقب مرتضی ممالک اسلام فایز گردید - و پسرانش میر نعمت الله و میر خلیل الله نیز بمصاهرت دودمان صفویه سر عزت بر افراختند - عقیدت کیشان سلسلهٔ شاه نعمت الله بار مریدانه سلوک کرده اقتباس انوار سعادت مي‌نمودند - در رفعت شان و علو مکان و کثرت اسباب ثروت و مکنت و منازل و حدائق و غایت تکلفات در مآکل و ملابس نظیر خود نداشت - حاصل ادرارات و محصولات و مسلمات آن سلسله پنج هزار تومان مي شد - و چون مزاج میر خالي از واقعه طلبي و شورش‌اندازي نبود

در سال سیوم جلوس شاه عباس ماضي سنه (۹۹۸) نهصد

و نود و هشت یکتاش خان افشار پسر ولي خان قورچي باشي حاکم کرمان و یزد را (که مرد محیل صاحب داعیهٔ بلند پرواز بود - و دامادش مي شد) بران داشت که در تمام ولایت فارس لوای اقتدار بر افراخته فرمانروا شد - و انجام کار با یعقوب خان امیر الامرای آن دیار در حوالی یزد زد و خورد نموده بشهر در آمد - یعقوب خان بمیر میران گفته فرستاد که او دشمن دولت شاهست - بشما سپردیم - میر برای رفع (۲) مظنهٔ اتفاق و عدم مواخذهٔ خود او را بلطائف الحیل نگاه (۳) داشت - تا آن که او خود بخود کشته شد - معهذا یعقوب خان بحال میر و سایر اولادش غیر از استخفاف روا نداشته مبلغها برسم پیشکش و ترجمان باز یافت نمود - اما بر اعزاز و احترام میر خلیل الله (که همیشه با پدر و یکتاش خان مخالف بود) افزود - و زوجهٔ یکتاش خان را (که دختر میر میران بود) بعد انقضای عدت بنکاح خود آورد - پس ازان (که بنشهٔ پر زور کامروائي از جا رفته سر خود سري بر افراخت) شاه در سال چهارم متوجه فارس شد - میر میران در ادراک ملازمت بود - در خلال این حال شهر بانو بیگم زوجهٔ میر نعمت الله پسرش (که شوهر دختر شاه طهماسپ بود) در اصفهان باجل طبیعي در گذشت -

---

(۲) نسخهٔ [ا] دفع - (۳) نسخهٔ [ج] نگاه میداشت *

شاه خود رفته تعزیة و تسلیة فرمود - اما زیاده احترامی
نیافته منظور نظر عاطفت گشت - و چون شاه به یزد تشریف
آورد در باغ گلشن (که مقام و مسکن میر خلیل الله است)
نزول فرمود - حرم محترمش (که دختر اسمعیل میرزا پسر
شاه طهماسپ بود) بلوازم مهمانداري پرداخت - شاه میر
خلیل را بشفقتهای گوناگون بر نواخته مهمات یزد باو ارزاني
داشت - و پستر میر خلیل الله نیز بنابر جهتے مورد عتاب
شاهي گشته از بیم جان با دو پسر خرد میر میران و میر
ظهیر الدین فرار اختیار نموده به تباه حالي و بے سر انجامي
رخت غربت بدار الامن هندوستان کشید - و در سال دوم
جهانگیري (۱۰۱۶) هزار و شانزدهم هجري به دار السلطنة
لاهور بآستانبوس جنت مکاني شرف اندوز گشت - و منصب
هزاري دو صد سوار و تنخواه تیول جید و عطای دوازده
هزار روپیه بوسم مدد خرچ چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و
هنوز سال تمام نگذشته بود که بمرض اسهال ودیعت حیات
سپرد - پسر کلانش میر میران مشمول عنایت پادشاهانه گشته
صالح بانو بیگم صبیهٔ آصف خان یمین الدوله منسوب گردید -
دو پسرش میر عبد الهادي و میر خلیل الله (که بنابر
سن در ولایت مانده بودند) جنت مکاني از فرط
ل و مهرباني بشاه عباس نوشته بهند طلبید - چنانچه در

احول آنها (که هر یکے رکن رکین سلطنت هندوستان شده اند) بزبان خامه گزارش یافته - میر ظهیرالدین از ملازم پیشگي استعفا جسته برسم گوشه نشیني مي گذرانید - و اعلی حضرت از قدر شناسي بهژده هزار روپیه سالیانه موظف فرمود - و در جشن عید و نوروز بانعام خاص مخصوص مي گردانید - پسرش میر نعمت الله بمنصب هزاري سرافرازي یافت - در سال بیست و پنجم بنسبت دامادی میرزا مراد کام صفوي نبیرهٔ میرزا رستم قندهاري (که بفوجداری جونپور سر افرازي یافت) بنیابت مشار الیه مرخص گردید - و در مبادی سلطنت عالمگیري بخطاب خاني و افزونی منصب چهرهٔ طالع افروخته با خسرو مي بود *

* محمد قلي ترکمان *

از امرای عهد عرش آشیاني ست - ابتدا بتعیناتي صوبهٔ بنگاله شرف اندوخت - چون مقدمهٔ مظفر خان در فساد لغیان بنگاله از انتظام برافتان او چندے با اهل بغي هم پائي کرد - پس ازان بصفح جرائم معزز شده سال سي ام همراه کنور مانسنگهه بصوبهٔ کابل رخصت پذیرفت - و در سهم افاغنه مصدر ترددات نمایان گردید - سال سي و نهم که پاسبانی کابل به قلیچ خان باز گردید) کشمیر از تغیر برزا یوسف خان در اقطاع او و حمزه بیگ ترکمان برادرش چند کس دیگر قرار یافت - سال چهل و پنجم (که

پادشاه بجنوبي ديار نهضت فرمود) بعضے از مردم کشمير ابياچک (۲) پور حسين را بسرداري برداشته غبار فتنه برانگيختند - علي قلي پسر نامبرده با جمعے آويزش نموده چهرهٔ فيروزي بر افروخت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي ذات و ششصد سوار و عنايت فيل و حمزه بيگ به هفت صدي ذات و سيصد و پنجاه سوار سرفراز گرديدند - و سال چهل و هشتم (چون علي راى زميندار تبت خرد پا از حد ادب بيرون نهاده بحواى کشمير آمد) مشار اليه با جمعيت خود بمقابله شتافت - زميندار مذکور از غايت رعب بے جنگ عرصهٔ فرار پيمود - مقارن آن سيف الله پسر قليچ خان از لاهور برطبق حکم محکم بکومک رسيد - تا جائے (که گذر سوار ميسر بود) تعاقب بعمل آمد - و سال چهل و نهم اکبري در مالش ايدر زميندار مرو و تنبيه ابيا چک پاي همت افشرده با آن (که مخالفان به پناه گريوها سر راه گرفته بسنگ و تير کارزار مي‌کردند) بر کوه بر آمد - و هنگامهٔ مخالفان را پراگنده ساخت - سال دوم جهانگيري از حکومت کشمير معزول شد - پايان احوالش معلوم نيست - حمزه بيگ سال چهل و نهم اکبري بمنصب هزاري رسيده *

---

(۲) در [بعضے نسخه] انباچک پور حسين چک *

* مهتر خان *

انیس نام غلام جنت آشیاني ست از کره مانکپور باسیري آمده بخدمت دربانیی خادمان محل بسر مي برد - در اوان عزیمت عراق بهمراهیی رکاب و خدمت خزینه داري شرف امتیاز داشت - و چون سال چهاردهم جلوس عرش آشیاني قلعهٔ رنتنبهور مسخر اولیای دولت گردید سپرد او شد - و سال بیست و یکم (که کنور مانسنگه جهت تنبیه رانا پرتاب زمیندار میوار تعین گردید) نام مهتر خان نیز داخل همراهیان او گشت - و روز جنگ رانا موی الیه چندارل فوج ظفرموج بود - پستر بکومک امرای دیار شرقي مامور بوده مصدر نیکوخدمتي گشت - و پس از چندے او را در دارالخلافهٔ اگره گذاشتند - بمنصب سه هزاري ذات و سوار مرتقي شده سال سیوم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۱۷) هزار و هفده هجري از دار فنا بسر منزل بقا پیوست - هشتاد و چهار سال عمر یافته بود - ساده لوحي او بسیار زبان زد است - گویند در حکومت اکبر آباد قافلهٔ سوداگران بیرون شهر فرود آمده بود - شتران آنها دزدان بردند - چون این معني بسمع خان مشار الیه رسید دران سر زمین آمده چپ و راست نگاه کرد - و گفت من یافتم - بفاصلهٔ روزے چند کسے پرسید که چه یافتند -

گفت این کار دزدان است - پس مردم همسایه را جمع کرده بعد سرزنش گفت که امشب شما را مهلت دادم - درین کنج خانه خاک اندازي نمائید - فردا اگر شترها ظاهر نشد مورد عتاب خواهید شد - با سادگي نیک ذاتي فراهم داشت - علوفهٔ سپاه را ماه بماه میداد - و از جرأت و مردانگي خالي نبود - چون اصلش از قوم کایتهه بود رعایت این قوم بسیار مي کرد - پسرش مونس خان در عهد جهانگیري منصب پانصدي ذات و یکصد و سي سوار داشت - ابو طالب نبیرهٔ مهتر خان دران عهد خزانچیی صوبهٔ بنگاله بود - گویند نزد قاسم خان صوبه‌دار آنجا روزے سر دربار ابوطالب آمده بتقریبے گفت که بر نواب احوال تعلقهٔ من معلوم است - چون ابتدا قاسم خان خزانچیی آن صوبه بود ازین حرف سرگران شده از دربار برخاست - مردم به ابو طالب گفتند که این حرف چرا گفتي - نمیداني که سابق نواب هم این تعلقه داشت - روز دوم آمده سر دربار بعرض رسانید که به بنده اصلا اطلاع نبود که سابق نواب باین تعلقه سرفراز بودند - قاسم خان زهرخندے کرده گفت که این همه از آثار جد شما مهتر خان است *

* میرزا غازي بیگ *

پسر میرزا جاني بیگ ترخان است حاکم تهته - چون

میرزا در رکاب پادشاهي در برهانپور زندگي سپرد و عرش آشیاني غائبانه میرزا غازي را مشمول عواطف داشته آن ولایت را بدو بازگذاشتند میرزا بر مسند (۲) آباي گرامي برآمده جمعیت بسیار فراهم آورد - خسرو خان چرکس (که وکیل صد سالهٔ آن سلسله و مدبر صاحب نقش بود) بفکر دیگر افتاد - عرش آشیاني سعید خان را با پیرش سعد الله خان بانتزاع آن مملکت مامور فرمود - میرزا برهانپوری سعادت در بهکر آمده سعید خان را دید - و برفاقت او در سن هفده سالگي شرف اندوز ملازمت گردید - تهته بحال ماند - چون نوبت سریر آرائی هندوستان بجنت مکاني رسید نقش طالع او خوب نشست - صوبهٔ ملتان هم ضمیمه گشته بخطاب فرزندي و منصب هفت هزاري بلند رتبه گردید - و چون حسین خان شاملو حاکم هرات قلعهٔ قندهار را محاصره نمود میرزا با فوجے شایسته تعین شد - پس ازان حکومت قندهار بمیرزا تفویض یافت - درانجا بهمت و حسن سلوک با متردین عراق نامے برآورد - و با شاه عباس طریقهٔ مراسلات مسلوک نمود - گویند شاه مکرر خلعت فرستاد - و در سنه (۳) (۱۰۱۸) یکهزار و هژده میرزا سه چهار روز بیماري

(۲) نسخهٔ [ج] بمسندآرائي برآمد - (۳) نسخهٔ [ج] هزار و هیجده •

کشیده در بیست و پنج سالگي فوت کرد - غازي تاریخ (۲) است - مردم تهمت آن را بر لطف الله بهائي خان (که مصاحب و وکیل میرزا بود و بنابر آنکه با پدرش خسرو خان چرکس میرزا بے عنایتي داشت) بستند - میرزا غازي بیگ بسیار مستعد و بصحبت اهل سخن مشغوف بود - خود هم شعر مي‌گفت - وقاري تخلص مي نمود - گویند در قندهار شاعرے بود باین تخلص - میرزا بیگ هزار روپیه و خلعت و اسب ازو این تخلص خرید کرد به مناسبت تخلص پدر (که حلیمي بود) - میرزا در نغمه پردازي و طنبور نوازي بے نظیر بود - همه ساز را خوب مي نواخت - ملا مرشد گفته * * قطعه *

* گر نغمـــهٔ سازت بسکون مي‌آید *
* رمزے ست بگویمت که چون مي‌آید *
* از بسکه بگرد زخمه‌ات مي گردد *
* پیچیـــده ز طنبور برون مي‌آید *

گویند در قندهار مجلس میرزا مجمع صاحب کمالان بود مثل ملا مرشد یزدجردي و طالب آملي و میر نعمت الله واصلي و ملا اسد قصه خوان - گویند چون غفوري گیلاني از ایران عازم هند گشت و به قندهار رسید میرزا بالتفا

(۲) یعني سنه هزار و هیژده هجري *

تمام نگاه داشت - اعزهٔ دیگر خصوص ملا مرشد و اسدي دخلها در شعرش مي کردند - رنجیده بے رخصت روانهٔ لاهور شد - میرزا متاسف گشته رقعهٔ نوشت - و از ملا مرشد و اسدي نیز معذرتے نویسانید - شاید (۲) که معاودت نماید - غفور در جواب اعزه نوشت *

* قطعه *

* آن جیفه که در جنگ در کرکس باشد *
* حیف است که لوث دامن کس باشد *
* خر را طلب شـــاخ زیادت طلبي ست *
* با یک سر خر دو گوش خر بس باشد *

میرزا بدستور پدر شیفتگی تمام بشراب داشت - روز و شب درین کار مي گذرانید - و اعتیاد بازالهٔ بکارت کرده بود که هر شبے یکے را از هر جا بهم رسانیده مي‌آوردند - باز روی او نمي دید - ازین بود که مدتها در شهر تهته هر زنے بدکار خود را بمیرزا منسوب مي نمود *

* میران صدر جهان پهاني *

پهاني دیهے ست از توابع لکهنؤ - میران مرد فاضل خوش طبع بود - در عهد عرش آشیاني بوساطت شیخ عبد النبي صدر اقتای ممالک محروسه بدو قرار گرفت - و چون عبدالله خان اوزبک والی توران به بادشاه بر نوشت که

(۲) نسخهٔ [ج] که شاید *

که اجلّ موانع در ارسال رسل بعضے انحرافات دیني بود که بر السنه شائع گردیده - عرش آشیاني در سال سي و یکم میران را باتفاق حکیم همام به یلچي‌گري روانهٔ توران دیار فرمود - و در نامهٔ (که باو رقم پذیر گشت) درین مقدمه باین دو بیت اکتفا رفت * * شعر *

* قِیْلَ اِنَّ الْاِلٰهَ ذُوْ وَلَدٍ *
* قِیْلَ اِنَّ الرَّسُوْلَ قَدْ کَهَنَا *
* مَا نَجَا اللّٰهُ وَ الرَّسُوْلُ مَعًا *
* مِنْ لِّسَانِ الْوَرٰی فَکَیْفَ اَنَا *

میران در سال سي و چهارم از توران معاودت نموده در خطهٔ کابل بملازمت استسعاد یافت - و در سال سي و پنجم در جشن آبان ماه به پیشگاه خلافت مجلس باده پیمائي بود - میر صدر جهان مفتي و میر عبدالحي میر عدل هردو نیز ساغرے درکشیدند - پادشاه این بیت بر خواند * بیت *

* در دور پادشـــاه خطابخش جرم پوش *
* حافظ قرابه کش شد و مفتي پیاله نوش *

تا سال چهلم بمنصب هفصدي رسیده بخدمت صدارت کل اختصاص گرفت - پس ازان گویند ترقي کرده بپایهٔ امارت و منصب دو هزاري متصاعد گشت - هنگامے (که جنت مکاني در ایام شاهزادگي نزد شیخ عبد النبي صدر چهل حدیث

می خواند سید بطور خلیفه می بود - شاهزاده بسیار درست میداشت - روزے بسید وعده فرمود که اگر نوبت سلطنت بما میرسد قرض ذمهٔ شما ادا میکنم - یا هر منصبے که میخواهید می دهم - پس از جلوس میران را مختار کردند - او ادای قرض بر خود گرفته منصب چهار هزاري درخواست - جنت مکاني بمنصب مذکور بر نواخته با بحالی صدارت بر قرب و اعتبارش افزود - و قنوج بجاگیرش تنخواه گردید - سید محسن نافع الخلق بود - در صدارت زمان جنت مکاني چندان مدد معاش بمردم داد که آصف خان جعفر بپادشاه عرض نمود که آنچه عرش آشیاني در مدت پنجاه سال بخشیده اند میران در پنج سال داده - صد و بیست سال عمر داشت - اصلا در عقل و حواس فتورے راه نیافت - گویند مشت استخوانے مانده بود در خانه پیوسته بر بستر ضعف افتاده - همین که بحضور پادشاه می آمد بنیروی حب جاه دیر تر می استاد - و بے استعانت غیر براه زینه آمد و رفت می کرد * * فرد *

* نیستت گاه نماز از ضعف قدرت بر قیام *
* لیک پیش پادشاه استاده تا شب بے عصا *

در سنه (۱۰۲۰) هزار و بیست ودیعت حیات سپرد - گویند سید طبع موزون هم داشت - در مبادی حال لب باشعار

مي گشود - پس ازان (که قامت قابلیت او بخلعت افتا مخلع گردید) بپاس شریعت غرا خود را ازان باز داشت - پسر کلانش میر بدر عالم مذروي بود - و پسر دوم سید نظام مرتضی خان (۲) (که بمضاعد امارت ارتقا نموده) ذکرش علیحده سمت ترقیم یافته (۳) *

* میرزا چین قلیچ *

خلف ارشد میرزا قلیچ محمد خان اکبري ست - از ارباب فضل و کمال بود - نزد ملا مصطفی جونپوري (۴) تلمذ نموده کتب درسیه را گذرانید - و باکثر صفات حمیده متحلي گردید - و در جود و سخا دستے بلند داشت - و خالي از شجاعت و پر دلي نبود - و بتدابیر ملکي بسیار میرسید و مدتهای مدید در فوجداری جونپور و بنارس گذرانید - و گویند در مجلس آرائي سلیقه داشت - محفلش قسمے باسباب عیش و طرب آراسته و پیراسته مي گردید که مشاهدهٔ آن زاهد صد ساله را بحسرت مي انداخت - چون پدرش در عهد جهانگیري ودیعت حیات سپرد برادر خرد او میرزا لاهوري (که نزد پدر محبوب ترین اولاد و با هزاران ناز و نعمت پرورش یافتهٔ کنار پدر بوده - اما

---

(۲) نسخهٔ [ب] امارت و فضل و کمال - (۳) نسخهٔ [ج] تحریر -
(۴) نسخهٔ [ج] نزد ملا مصطفی تلمذ نمود *

طینتش خمیر مایهٔ یک جهان فتنت و آشوب و نافش بمفسده و شیطنت بریده بودند) بمیرزای مذکور پیوست - چندے نگذشته بود از خلل دماغے (که داشت) دست تصرف بملک پادشاهي دراز ساخت - و در حوالیٔ جونپور سر خود سري افراخته خود را مطعون و زبان زد به بغي و طغیان کرد - تا آنکه بشومیٔ او میرزا چین قلیچ دران هنگامه کشته شد (۲) - و اموالش بضبط سرکار پادشاهي در آمد - گویند یک سال سالم نویسندها عرض اجناس را مي نوشتند *

در سنه (۱۰۲۲) هزار و بیست و دوم هجري هنگامے (که در دار الخیر اجمیر رایات جهانگیري نزول داشت) ملا مصطفیٰ را (که از مشاهیر علمای جونپور بود) بسبب استادیٔ میرزا طلب حضور کرده مي خواستند آن بیچاره را بعتاب و خطاب در آرند - ملا محمد تهته (که بسمت آخوندیٔ آصف جاه (۳) شهرت داشت - و با تبحر علوم و از مقربان آن خان ذي شان بود) با ملا بمباحثهٔ علمي در آمد - و تا یک هفته لاینقطع صحبت مناظره منعقد بود - چون بمباغ علمش وا رسید خود شفیع گشته ازان بلیه نجات بخشید - ملا عازم مکهٔ معظمه گردید - و بوطن اصلي معاودت نموده بجوار رحمت پیوست - میرزا لاهوري آیتے بود از

---

(۲) نسخهٔ [ج] بشوخي - (۳) در [بعض نسخه] آصف خان *

جلال بل آفتے بود مالامال از وبال و نکال - هیچ حیثیتے نداشت - پارچهٔ گوشتے کریه منظر بد خصال - و عیش و نشاط او منحصر بآواز تازیانه بود - تمام روز بایستے صدای تازیانه بگوش او برسد - یک لحظه از سیاست خلق خدا نمي آسود - خدمتگاران را زنده در زمین دفن میکرد که خبر منکر و نکیر بیارند - و بعد ازان (که قبر را (۲) وا مي کرد) آن مظلوم را مرده مي یافت - در کوچه و بازار بر دوش نفران سواره میرفت - و فریادش بسبب عمدگی پدر هیچ جا نمي رسید - دران وقتے (که پدرش صوبه دار لاهور بود) گاهیه مي شنید بخانهٔ هندوئے عروسي ست خود آنجا رفته عروس را جبراً برداشته مي آورد - هرگاه ورثهٔ او پیش پدرش فریاد میرفتند با آن همه علم و تقوی (که خود را مجتهد وقت مي دانست) آنقدر مغلوب محبت پسر بود که جواب میداد که گویا شما با ما نسبت قرابت درست مي کرده باشید - و چون میرزا چین قلیچ بشامت آن قبه کار گرفتار گشت میرزا لاهوري را گرفته بحضور آوردند - مدتے محبوس بود - آخر رهائي یافته یومیه مقرر شد - به پای درسن اکبرآباد بکنار جون خانهٔ ساخته کبوتر بسیار بهم رسانید - وجه معیشتش بسوال بود - بتلخي زندگاني مي نمود - و مکافات اعمال زشت

(۲) نسخهٔ [۱] قبر وا میکرد •

خود مي کشيد - تا در گذشت - از پسر و قرابتيان قليچ محمد خان مثل ميرزا چين قليچ و قليچ الله و بالجو[۲] قليچ و بيرم قليچ و جان قليچ - بيشترے در خور حال مناصب داشتند - در گذشتند *

* ميرزا فريدون خان برلاس *

پسر ميرزا محمد قلي خان برلاس است - بعد فوت پدر مشمول عواطف عرش آشياني گرديده بمنصب مناسب سرفرازي يافت - سال سي و پنجم جاوس همراه خانخانان عبدالرحيم بمهم تهته دستوري پذيرفته مصدر ترددات شايان گشته - چون ملک تهته گشايش يافت سال سي و هشتم بايماى سرگروه همراه جاني بيگ روانهٔ بارگاه سلطنت شده شرف ملازمت اندوخت . تا سال چهلم بمنصب پانصدي رسيده - پس (ازان که تخت سلطنت بجاوس جهانگيري زيب و زينت پذيرفت) سال دوم نامبرده در صوبهٔ الهآباد جاگير يافته بمنصب هزاري ذات و سوار مفتخر گرديد - سال سيوم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي و يکهزار و شيصد سوار و پستر بمنصب دو هزار سوار تصاعد نمود - سال هشتم بتعيناتي سلطان خرم بمهم رانا امرسنگهه شتافته - و پستر برحمت حق واصل گشت - پادشاه حق شناس مهر علي[۳]

---

(۲) نسخهٔ [ج] بالو قليچ - (۳) در [بعضے نسخه] مهر علي برلاس *

پسر او را به منصب هزاري ذات و سوار کامیاب گردانید *

* محتشم خان شیخ قاسم فتحپوری *

برادر اسلام خان شیخ علاء الدین - سال سیوم جلوس جنت مکاني بمنصب هزاری پانصد سوار فائز شده - سال پنجم باضافهٔ دویست و پنجاه سوار اختصاص گرفت - بعد فوت اسلام خان در منصبش افزوده - سال هشتم بنظم صوبهٔ بنگاله مامور گردید - سال نهم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری چهار هزار سوار سر افتخار بر افراخت - چون از لوازم سرداري بل از مراسم سازداري بهرهٔ نداشت مردم آنجا ازو رنجیده خاطر بودند - فوجے با کمال بے تدبیري بتسخیر ملک آشام تعین نمود - همین که سه چهار منزل ازان ملک طی گردید آشامیان شبخون زدند - و چشم زخمے عظیم بفوج مذکور رسید - چون این معني بعرض پادشاه در آمد او را از تعلقهٔ مذکور تغیر کرده از نظر افکند - او در همان ایام سفر ملک بقا گزید *

* میرزا علی بیگ اکبر شاهي *

مولد و منشای او بدخشان است - بمکارم خصال و محاسن صفات آراستگي داشت - چون وارد هند گشت نقد اخلاصش در ضمیر عرش آشیاني تمام عیار نمود - بخطاب اکبر شاهي سرافراز فرمود - در معارک و مغازي پر دلي و مردانگ با

سوي و سرداري بکار مي برد - در یساق دکن کمکي شاهزاده سلطان مراد گردید - چون شاهزاده از احمدنگر بمصالح و آشتي برگشت صادق خان باقتضای مصلحت سال چهل و یکم در مهکر بنظر ساخت - آژدر خان و عین خان با دیگر دکنیان بشورش آرلئي برخاستند - صادق خان گزین فوجے بسرکردگي میرزا تعین نمود - او ناگهاني بر اُردوي آنها ریخته برشکست - و فراوان غنیمت و فیلان و زنان اکهاڑه بدست آورد - ازین چاره دستي خداوند خان و غیره امرای نظام شاهیه با ده هزار سوار پسیچ بیگار در سرگرفتند - صادق محمد خان بهرادلی میرزا علي بیگ هشت کروهی پتهري (۲) بر ساحل گنگ در آویخت - میرزا آن روز کارنامهٔ مردانگي بجا آورده خداوند خان را (که با پنج هزار سوار بدو آویخته بود) درهم شکست - و در سال چهل و سیوم قلعهٔ راهوتره از مضافات دولت آباد (۳) را بمحاصرهٔ یک ماهه برگرفت - و در همین سال بکوشش او قصبهٔ پتن (که پایتخان شهرے است بر ساحل گوداوري) گشوده گشت - و در آخر این سال قلعهٔ لوهگده دولت آباد نیز بسعی میرزا مفتوح گردید - و این هر دو قلعه از کم آبي مسمار شده تا امروز بر همان نهج است - میرزا در هنگام سپه سالاری شیخ ابو الفضل هم

---

(۲) در [بعضے نسخه] پاتهري - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست *

آریزهای نمایان نموده کارهای شایسته سر کرد - و در گشایش قلعهٔ احمد نگر گزین یاور ملازمان شاهزاده دانیال بود - در سال چهل و شش (۲) عرش آشیانی در بهاری حسن خدمات مبارزا را بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه ساخت - پس ازان مدتے کوهکیی خانخانان بوده در دکن بسر برد - در عهد جنت مکانی بمنصب چهارهزاری سرافرازی یافته بحکومت کشمیر مامور شد - و بعد ازان بتهانه داری و فوجداری ولایت اودیه شتافت - و هنگامیکه (که دار الخیر اجمیر مهبط انوار جهانگیری گردید) بحضور رسیده درزمره زیارت روضهٔ منوره رفته بود - قمر شهباز خان کنبو را (که درون محوطه است) دیده در بغل گرفت و گفت درست قدیمی ما بود - و جان داد - همانجا مدفون گشت - و این واقعه سال یازدهم جلوس بیست و دوم ربیع الاول سنه (۱۰۲۵) هزار و بیست و پنج هجری بمنصهٔ ظهور رسید - اگرچه نوکر کم نگاه می داشت اما همه عمده و بیش علوفه بودند - و بسیارے (۳) فضلا و صلحا درست بود - چون اعتیاد بکوکنار داشت کارخانهٔ شیرینی در سرکار او بسیار بتزک بود - و اقسام مربی و اشربه و انواع شیرینی در مجلس او می آوردند - طبع موزون داشت - شعر میگفت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] چهل و سیوم - (۳) نسخهٔ [ج] بسیار *

* میر جمال الدین انجو *

انجویه از اعیان سادات شیراز اند - نسب ایشان بقاسم الراسي (۲) بن حسن بن ابراهیم طباطبای حسیني میرسد - میر شاه محمود و میر شاه ابوتراب از اکابر متاخرین این طبقه بوساطت میر شمس الدین اسد الله شوستري صدر ایران در زمان شاه طهماسپ صفوي اولین به شیخ الاسلامی فارس و دومین به اقضی القضاتی آنجا اختصاص یافتند - میر جمال الدین از بني اعمام ایشان است - بولایت دکن وارد شد - حکام آنجا مراسم احترام و بزرگداشت بجا آورده نسبتی هم درمیان آوردند - و پس ازان بملازمت عرش آشیاني رسیده سال سي ام بمنصب ششصدي امتیاز یافت - و تا سال چهلم بپایهٔ هزاري برآمد - گویند تا آخر زمان اکبري بهمه هزاري منصب رسیده بود - چون در آخر سال پنجم قلعهٔ آسیر مفتوح گردید عادل شاه بیجاپوري خواهش نمود که دختر خود را بعقد شاهزاده دانیال در آرد - عرش آشیاني میرزا را با ساز خواستگاري روانهٔ آن دیار ساخت - میر در سنه (۱۰۱۳) یکهزار و سیزده برکنار گنگ نزدیک پتن جشن طوي آراسته عروس را بشاهزاده سپرد - و خود بآگره رسید (۳) - پیشکشے (که تا این زمان بدین خوبي از دکن

---

(۲) نسخهٔ [ا - ج] الرشي - (۳) نسخهٔ [ج] رسیده .

نیامده بود) از نظر پادشاهي گذرانید - چون با شاهزاده سلطان سلیم خصوصیت تمام داشت پس از جاوس بمنصب چهار هزاري و مرحمت نقاره و علم پایه برتر افراخت - هنگامے (که سلطان خسرو از اکهاره بغي ورزید) میر باصلاح دستوري یافت که آنچه از ملک بمیرزا محمد حکیم متعلق بود سلطان متصرف شود - او از کم خردي و تیره بختي راضي نشد - چون دستگیر گشته با رفقا بحضور رسید حسن بیگ بدخشي (که مدار علیه مهمات او شده بود) بحضور جنت مکاني زبان دراز ساخته گفت که نه من تنها رفیق بودم همه امرا که ایستاده اند درین کار شریک اند - دیروز میر جمال الدین انجو (که بمصالحت آمده (۲)) قول منصب پنج هزاري از ما گرفته - میر رنگ رو باخته دست پاچه گشت - خان اعظم بیباکانه عرض کرد که عجب حضرت (که گوش بر سخن این فضول دارند) او میداند که مرا مي کشند - جمعے دیگر را هم بجانب خود مي کشد - شریک غایت درین امر منم - بهر عقوبتے (که سزاوار باشم) باید رسانید - پادشاه ازین حرفها اعراض کرده بمیر دلاسا فرمود - پس ازان بحکومت صوبهٔ بهار نامزد گردید - و در سال یازدهم بخطاب عضد الدوله باند نامي یافت - میر خنجر مرحوم (که خود در بیجاپور

(۲) نسخهٔ [ج] آمده بود -

سرکاري نموده بالای دسته یاقوت زرد در کمال صفا با اندام نصف بیضهٔ مرغ نشاند - و بیاقوتهای فرنگ پسند و زمردهای کهنهٔ خوش آب و رنگ بطرح نظرفریب زینت افزوده بود) از نظر گذرانید - پنجاه هزار روپیه قیمت آن مشخص شد - مدتے در پرگنهٔ بهرایچ محال تیول خود گذرانید - ازانجا بحضور آمده باجل طبیعي درگذشت - میر بکمالات ظاهري آراستگي داشت - نسخهٔ فرهنگ جهانگیري (که درین فن بسیار معتبر و نزد همه سند است) ازوست - الحق در تحقیق الفاظ و تعین اعراب مساعی شگرف بکار برده - پسر کلانش میر امین الدین با پدر تعین دکن بود - بصبیهٔ خانخانان عبد الرحیم منسوب گشته - لختے ترقي کرد - و در عین جواني در گذشت - و میر حسام الدین مرتضی خان پسر دومش جداگانه درین اوراق مذکور شده *

* میرزا راجه بهادر سنگهه *

پسر راجه مانسنگهه است - در عهد اکبري بمنصب هزاري رسیده سال اول جلوس جهانگیري هزار و پانصدي گردید - سال سیوم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار لوای ترقي بر افراخت - چون خبر فوت راجه مانسنگهه بعرض رسید اگرچه جانشینی او موافق ضابطهٔ راجپوتیه به مها سنگهه ولد

---

(۲) نسخهٔ [ج] نشانده *

جگت سنگهه (که پسر کلان راجهٔ مزبور بود) میرسید - اما پادشاه بنابر توجه (که بحال بهادر سنگهه داشت) او را بحضور طلبیده بخطاب میرزا راجه و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري و سه هزار سوار برنواخته کلان تری آن قوم باو تعلق گرفت - سال دهم باز بوطن مرخص گردید - سال یازدهم بعنایت طره کله گوشهٔ دستار کج نهاد - و سال دوازدهم باضافهٔ هزاري ذات سرافراز شده تعینات مهم دکن گردیده - سال شازدهم جهانگیري مطابق سنه (۱۰۳۰) هزار و سي هجري گرفتار چنگ اجل گردید - با آنکه جگت سنگهه برادر کلان و مها سنگهه برادر زاده هردو در افراط شراب نقد حیات در باخته بودند عبرت از احوال آنها نگرفته جان شیرین را بآب تلخ فروخت - جوان وجیه و سنجیده و نیک ذات بود *

* میر فضل الله بخاري *

از سادات بخارا ست - پس از ورود هندوستان باسعاد بخت بمنصب مناسب امتیاز یافته بشمول عاطفت جنت مکاني مرتقی بلند پایهٔ امارت گردید - و در نوئینان جهانگیري صاحب ثروت و جمعیت گشته بقرب و اعتبار پادشاهي اختصاص گرفت - و شوقی بعلم صناعت بهم رسانید - و هوای کیمیاگري در سرش افتاد - در هندوستان هر جا

مهوسے شنید و جویای این امر شگرف دید گرد او گردیده زرهای بسیار صرف کرد - گویند عمل قمري بدستش افتاده بود - بقدر حاجت نقره مي ساخت - و در خانهٔ خود سکه مي زد - و بطلب سپاه و خرج بیوتات صرف میکرد - از کد و جدے که داشت درین کار نزدیک بود که عمل شمسي هم نصیب او شود اما اجل نگذاشت - رخت هستي بربست - معهذا در ضمن این دست کاریها بعضے اعمال غریبه بدست او افتاد - چنانچه سیماب را نوعے راست مي نمود که یکدانهٔ برنجي ازان ده حصه اشتها و باه مي افزود - پسرش میر اسد الله عرف میر میران داماد تربیت خان بخشي ست - دران هنگام که شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر مرتبهٔ اول بنظم صوبجات دکن مامور شد مشار الیه حسب الحکم اعلی حضرت به بخشیگري سرکار شاهزاده مي پرداخت - و دران ایام که پادشاهزاده بمهم بلخ رخصت یافت موصی الیه بنابر وجهے از ملازمت شاهي باز مانده - پستر بفوجداري و تیولداري هرنگانون و چوپره مضاف صوبهٔ خاندیس تعین گشته مدتها گذرانید - ششصدي ششصد سوار منصب داشت *

چون شاهزادهٔ مسطور در صوبه داري بار دوم سال سي ام بر سر عبد الله قطب شاه والي حیدر آباد فوج گران

کشیده قلعهٔ گالکنده را (که پای تخت سلاطین تلنگ است)
محاصره نمود میر مذکور نیز در ملجار جنوبي متعین بود -
پس ازان (که مصالحه بتقبل پیشکش یک کرور روپیه و
ازدواج صبیهٔ والی مزبور به سلطان محمد نخستین خلف
شاهزاده درمیان آمد) اهل ملجار از پیش بردن نقب و
ستیز و آویز ممنوع گشتند - میر اسد الله از ملجار خود
بخاطر جمع بر آمده مي گشت ناگاه از قلعه زنبورکے بدو
رسید - کارش بانصرام انجامید - چون از قدیم مورد عنایت
شاهي بود درینولا بمیر اسد الله شهید ملقب فرمود - و بعد
از سریر آرائي اولادش از صغیر و کبیر همه در خور حال
مشمول عنایت پادشاهي گشتند - از اخلافش جلال الدین خان
به بخشیگری فوج شاهزاده محمد اعظم شاه و قلعه داری بیدر
در پیشگاه خلافت اعتبارے بهم رسانیده در عرصهٔ پیش آمد
خرامیده بود - اجل مهلت نداد - رخت زندگي ته کرد -
دیگرے میر یحیی ست که با دختر سر بلند خان میر
بخشي منسوب گشته - پسر میر یحیی میر عیسی خان است که
مدتے بقلعه دارئی چاندور (۲) و سنکمنیر (۳) گذرانید - پس از فوتش
نواسهٔ او قلعه دار آنجا ست - و دیگر از پسران میر اسد الله
(که از بطن صبیهٔ تربیت خان بودند) میر نور الله سید

---

(۲) نسخهٔ [ب] جاندور - (۳) نسخهٔ [ج] سنکمیز ٠

نور خان مشهور به باگهه مار است که همیشه بفوجداری تهالنیر و دیگر پرگنات خاندیس و قلعه داریها مي پرداخت - و با منصبی قابل صاحب اسباب و اقبال (۲) و جمعیت و حشم بود - لیکن از بے باکي و بے اعتدالي اکثر بکمی منصب معاتب مي شد - و با وصف این باعتبار خانه زادي آنچه از احوال ملکي مي نوشت منظور مي شد - چنانچه هنگامی (که شاهزاده محمد اکبر فرار اختیار نموده از نزدیکی ملک اواس گذشته بخاندیس آمد) خان جهان بهادر (که بقصد دستگیر ساختن او ایلغار نموده بود) نزدیک رسیده فروکش کرد - تا او خود را بکوهستان بکلانه کشید - هیچ کس را جرأت تحریر این مقدمه نشد - او بپادشاه نوشته خان جهان را در معرض خطاب و عتاب در آورد - و برادر حقیقی او میر رحمت الله بود که با دختر زادهٔ خان دوران لنگ منسوب گشته - و پسرش میر نعمت الله با صبیهٔ خان غفران پناه امانت خان میرک معین الدین خان کد خدا گردید (۳) - دیگر پسر و پسر زادها (۴) بسیار داشت - پرگنهٔ بیر سرکار کالنه گویا بطریق سیورغال بجاگیر اولادش از مدتهای ممتد مقرر بود - بود و باش همهٔ آنها درانجا بود - از

---

(۲) نسخهٔ [ج] اقبال - (۳) نسخه [ج] دیگر پسر زادها - (۴) نسخهٔ [ا - ج] نبود -

مبادی عمل نواب آصف جاه آن محال بسرکار ایشان ضبط شد - آنها نیز ببلاد و قصبات دیگر نقل کردند - و اگر احیاناً کسی مانده بود بطور آحاد الناس بسر می برد *

* معظم خان شیخ بایزید *

از نبائر شیخ سلیم فتحپوری ست - والده اش مرضعهٔ جنت مکانی بود - اواخر عهد عرش آشیانی بمنصب دو هزاری فائز شده - پس ازان (که مسند خلافت بجلوس جنت مکانی زیبایش گرفت) باضافهٔ هزاری و خطاب معظم خان سر بلند گردید - و سال سیوم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار رایت بلند پایگی بر افراشت - پستر بصوبه داری دهلی بر فراز امارت پای نهاد - مکرم خان پسر ارسمت و داماد اسلام خان شیخ علاء الدین که بعنایت منصب علیّه و عطای علم کام دل بر گرفته - مدتها در صوبه داری خسرو در بنگاله ماند - و در مهم کوچ هاجو قدم ثبات محکم ساخته تردد بلیغ نمود - و بریچهت زمیندار آنجا را پیش ناظم آورد - و چون دران ایام خسرو او پای در زاویهٔ عدم در کشید و کار آن صوبه به محتشم خان شیخ قاسم برادر اسلام خان مفوض شد تا یک سال بفوجداری کوچ هاجو می پرداخت - آخر ببد مزاجی قاسم خان رنجیده خاطر شده روانهٔ حضور گشت - و سال بیست و یکم جهانگیری صوبه داری بنگاله

ز تغیر خانه زاد خان باو تفویض پذیرفت - و فرمانی بنام او صدور یافت - او کشتي سپاه باستقبال بر آمد - درین اثنا بملاحان گفت که سفینه را زمانی در کنار باز دارند - تا نماز عصر گزارد - درین ضمن بادے بهم رسید - و کشتي از شورش تلاطم غرق شد - مکرم خان با همراهان غریق بحر فنا گردید *

* محمد تقیٔ سیم ساز مخاطب بشاه قلی خان *

از عنفوان شباب در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انسلاک یافت - و بمصاعد دولت و اعتبار برآمد - و از یاوری بخت بخشیٔ سرکار شاهي شده از عمدهای دولت آن عالي جاه گردید - چون مهم کانگره بعهدهٔ وکلای شاهزاده تفویض یافت او را باتفاق راجه سورجمل بتسخیر آن مامور ساختند - چون هر دو بمقصد نپیوستند راجه (که از بد نهادي و شوره پشتي همواره ارادهٔ فاسد مرکوز خاطر داشت - و در صورت بودن محمد تقي چهرهٔ مطلوب در آئینهٔ خیالش صورت نمي بست) از گریز فکري با وی خصومت آغاز نموده بکرات شکایت او بشاهزاده نوشت - آخر پوست کنده و آشکار عرض داشت که محبت من با شاه قلي خان کوک نیست - و هم این خدمت ازو متمشي نمیشود - بجای او سردارے دیگر تعین شود تا عهدهٔ این کار بآساني گشوده

آید - ناگزیر محمد تقي طلب حضور گشت - و پستر بفوجداری مالوه و حراست حصار ماندو (که در قبول شاهزاده بود) سر افرازي یافت - و در هنگامے (که شاهزاده از راه تلنگ (۲) باوڑیسه (۳) در آمد) احمد بیگ خان نائب صوبه داری آنجا در خور سر پیچگی ملازمان شاهي توانائي در خود ندیده پیش عم خود ابراهیم خان فتح جنگ باکبرنگر شتافت - شاهزاده حراست آن صوبه بشاه قلي خان مقرر فرموده او را همانجا گذاشت - و پس از وقوع حوادثے [که جناب شاهي را پیش آمد - و از بنگاله بدکن برگشته سواد دیولگانون (۴) (که بالاي تل رهن کهره است) معسکر گردید] بترغیب و تحریک ملک عنبر حبشي (که از جانب او یاقوت خان حبشي در حوالي برهانپور اقامت ورزیده بتاخت و تاراج اطراف مي پرداخت) شاهزاده نیز عبدالله خان را با شاه قلي خان روانه نمود که چون آن بلده از فوج عمدهٔ پادشاهي خالي ست یحتمل که بتگ تگ پا بدست افتد *

چون راو رتن هادا حارس آنجا باستحکام برج و بارهٔ شهر پرداخته در لوازم کار آگهي دقیقهٔ مهمل نمي گذاشت اینها التماس قدوم شاهزاده نمودند - پس ازان (که لعل

---

(۲) نسخهٔ [ب] تلنگانه - (۳) نسخهٔ [ج] نائب صوبه دار - (۴) نسخهٔ [ج] دیولگانون *

باغ برهانپور مخیم شاهي گشت هر دو سردار مامور شدند که از دو جانب یورش نمایند - ازانجا که هجوم مخالف جانب عبد الله خان بیشتر بود و یکه جوانان طرفین در معرکه مشغول زد و خورد بودند شاه قلي خان فرصت دیده دیوار حصار شکست - و گرم و گیرا بشهر در آمد - و بر چبوترهٔ کوتوالي نشسته منادي گردانند که دور دور شاهجهان غازي ست *

چون پسر راو رتن در مقابل او بجنگ پیوسته هزیمت یافت راو رتن جمعے کثیر را بتقابل عبد الله خان گذاشته خود عطف عنان نموده در چوک گرم کارزار گردید - شاه قلي خان (که مردم او بنهب و غارت متفرق شده بودند) با معدودے پای همت افشرده بمدافعه پرداخت - و چون بیشتر همراهان او جان نثار گشتند (و امید کمک منقطع بود) ناگزیر خود را بقلعهٔ ارک انداخته متحصن گردید - گویند عبد الله خان نفاق صریح مي ورزید - و الّا اگر کمک مي نمود کار پیش برده بود - و همین خود داری او باعث کبیدگی خاطر شاهي شده سبب جدائی عبد الله خان گشت - بالجمله کار بکرسي نشسته واژونه گردید - معامله فزوني شد - راو رتن از سر نو باستواری مورچال و بند و بست اضلاع و اطراف حصار پرداخته شاه قلي خان را

بعهد و پیمان پیش خود آورده مقید ساخت - و بعد ازان رفقایش را در برهانپور مقید نگاهداشته او را روانهٔ حضور نمود - وقتیکه مهابت خان از جنگ تونس (۲) ببرهانپور رسید برخی یکه جوانان را بقتل آورد - و بعضی را مقطوع الید ساخت - چون از نیرنگی فلک شعبده باز در سنه (۱۰۳۵) هزار و سی و پنج برکنار آب بهت زمانه بکام خان مذکور گردید در ایام استیلای خود روزی (که خواجه عبد الخالق خوافی را بقتل آورد) آن جوان جلادت منش (۳) را نیز ته تیغ بیدریغ کشید *

* ملا محمد قهته *

پدرش ملا محمد یوسف بدرویشی و فقر می گذرانید - خالی از کمال معنوی و حق آگهی نبود - خلف ارشدش ملا محمد در مبادی جوانی در موطن مالوف خویش علوم دینیه را بدلائل عقلی و نقلی خاطر نشین خود ساخته بتحصیل معقولات توجه مصروف گردانید - در کمتر فرصتی ماهر هر فن گردیده بجامعیت علم اشتهار افراشت - در علم جفر و تکثیر و اعداد نیز دستگاهی بکمال داشت - با وصف فضائل رسمی به پیرایهٔ ثقارت و دینداری و زیور صلاح و و پرهیزگاری متحلی بود - پس ازان (که ابواب افاضه و

(۲) نسخهٔ [ج] پولس - (۳) نسخهٔ [ج] خان *

افاده برروی طلبه باز نمود - و بتعلیم و تدریس طلاب در آمد - ازانجا که قدر مرد بعلم است و قدر علم بمال تلمذ یمین الدوله آصف جاهي (که شاگرد رشید ملا ست) اتفاق افتاد - و باستادی آن نوئین بلند مرتبت شهرهٔ آفاق گشته بجمعیت و دولت عظیم رسید *

چون این سلسله را در زمان جنت مکاني قرب و امتیاز ما فوق حاصل شده و ترقیهای سترگ پیش آمده خویشان و منتسبان این دودمان به معارج کامراني بر آمدند - و غلامان و نوکران این خانواده خطاب خاني و ترخاني یافتند - آصف جاهي (چنانچه اکتساب فضائل صوري را از یمن انفاس آن بزرگ مي دانست شکرفی اقبال و مساعدت روزگار را نیز بمیامن دعای ملا انگاشته) بر احترام و اکرام بیش از بیش افزوده - و بوسادهٔ خدمت صدارت کل ممالک محروسهٔ هندوستان کوکب مراد بر آمد - و اختر بخت طلوع کرد - سعادت رو آورد - و دولت باستقبال شتافت - همگي املاک و باغات و تمامی منزل و محالات ارغونیه و ترخانیه را (که سلاطین تهته بودند) از روی تملق به بیع یا هبه از سرکار پادشاهي مالک و متصرف گردید - بلکه صاحب تمام تهته گشته مناصب شرعیه از قضا و افتا و احتساب ببرادران ملا تفویض یافت - و آنها بنابر

تسلط و اعتبار ملا اعتنا بشان حکام نکرده حکم رانی میکردند - و هرچه می خواستند بعمل می آوردند *

چنانچه هنگامی (که بشاه بیگ خان صوبه داری تتّه مقرر شد برخصت آصف جاهی شتافت - ایشان سفارش برادران ملا محمد کردند - آن ترک ساده لوح احوال آنها شنیده بود (که به پشت گرمی ملا رقعه بحاکم نمی گذارند) گفت اگر باندازه خواهند بود بعزت خواهند ماند - و الّا پوست خواهیم کند (۲) - و همین معنی سبب برهم زدگی مهمات او گشته از منصب و جاگیر افتاد - در هنگامهٔ استیلای مهابت خان اگر ملا میخواست بدر رود هیچ کس راه برو نگرفته بود - لیکن چون مدت زندگیش بر آمده بنابر آشنائی موزی و معنوی بقاضی و میر عدل توسل جسته برفاقت ایشان نزد مهابت خان شتافت - هرچند از فضائل و خصائل و ورع و صلاح او شرح دادند اثرے بران مترتب نگشت *

چون پیش ازان ملا عبد الصمد نواسهٔ شیخ چاند منجم و میرزا عبد الخالق برادر زادهٔ خواجه شمس الدین محمد خوافی را بعلت مصاحبت و خصوصیت آصف خان (۳) از هم گذرانیده بود گفت این هر سه محرک سلسلهٔ فساد

---

(۲) نسخهٔ [ب] خواهم کند - (۳) در [بعضے نسخه] آصف جاهی *

بودند - ملا را براجپوتان سپرده و روزے چند محبوس داشته (با آنکه ملا درین قضایا هیچ دخلے نداشت) بے جرم و خیانت (۲) تہ تیغ ستم شہید یافت - اگرچه عمده سبب قتلش استادی آصف خان (۳) بود - اتفاقا وقتیکه زنجیر در پایش مي کردند چنانچه باید استحکام ندادند باندک حرکتے سست شده از پای او بر آمد - این را حمل بر سحر و افسون نموده - و چون ملا در آخر عمر موفق بحفظ قرآن شریف شده بود و پیوسته بتلاوت اشتغال داشتے و لبهای او متحرک بودے ازین حرکت لب یقین کرد که مرا دعای بد مي کند - از غایۀ وسواس زود بهلاک او پرداخت - و چنین مرد عزیز الوجود را قدر نشناخته ضائع ساخت - گویند آصف جاهي را از فوت این سه مصاحب بے نظیر حزنے و اندوهے طاري شد که اکثر شبها از روی دل پردرد یاد مي کرد - وا محمدا وا خالقا وا صمدا *

* محمد خان نیازي *

از امرای زمان اکبري ست - و بقدم بندگی این درگاه والا در زمرۀ افغانان امارت نشان امتیاز و اعتبار داشت - صاحب طبقات نوشته که بپایۀ دو هزاري رسیده بود - لیکن شیخ علامي تا سال چهلم الهي زیاده از پانصدي نشمرده - اما در

---

(۲) نسخۀ [ب] به تیغ ستم شهید ساخت - (۳) در [بعضے نسخه] آصف جاهي *

عهد جنت مكاني بمناصب عمده فائز گشت - و بمزيد شان و شوكت ناموري اندوخت - گويند از پيشگاه جهانگيري بسه كس تكليف خطاب شد - قبول نكردند - ميرزا رستم صفوي و خواجه ابو الحسن تربتي و محمد خان نيازي - او گفت زياده بر نام من كه محمد است كدام اسم است كه برگزينم - در مبادئ حال بهمراهئ شهباز خان كنبو در بنگاله كارهاى مردانه نمود - خصوص در جنگ برهم پوتر (۲) نامے بشجاعت و راد مردي برآورد - گويند شهباز خان بپاس همان موافقت و حسن تردد او يک لک روپيه سالے از جانب خود تواضع مي كرد - و در مهم تهته كومكئ خانخانان بود *

چون در سال (۱۰۰۰) هزار هجري ميرزا جاني بيگ (۳) حاكم سنده از قلعهٔ (كه دران محصور بود) بيرون شده سيوستان رزيه شتاب آورد تا بكشتيهاى لشكر فيروزي دست در بازد - خانخانان جمعے را (كه محمد خان نيازي ازانها بود) بدان سو روانه كرده خود نيز از پى رهگرا شد - چون فرستادگان بكشتيها پيوستند جوقے را انديشهٔ آنكه لكهي استوار كرده انتظار كمك رود - به تحريک راد مردان آويزش قرار يافت - بسردارئ محمد خان نيازي از لكهي گذشته با مخالف

---

(۲) نسخهٔ [ج] برم پوتر - (۳) نسخهٔ [ج] هزارم *

جنگ در پیوست - غنیم جرانغار و برانغار (۲) عساکر (۳) پادشاهي را
با هراول از جا برداشته از چیره دستي نخوت فروش بود -
محمد خان با فوج قبل (۴) رسیده بسخت آویزه برشکست با آنکه
غنیم از پنج هزار افزون و سپاه پادشاهي از هزار و دویست
زیاده نبود - میرزا جاني در عین گریز چند بار برگشته
در آویخت - سودے نکرد - گویند ازان روز خانخانان را
بر سري و سرداری او اعتماد تمام بهم رسید - در عهد
جنت مکاني در جنگ کهرکي (۵) (که از کارزارهای مشهور دکن
است) خانخانان عنان اختیار شاه نواز خان پسر خود را
بدست او و یعقوب خان بدخشي (که هردو از کهنه سپاهیان
روزگار بودند) داد - دران روز محمد خان طرفه حسن تدبیرے
بکار برد - نالهٔ آبے (که دران میدان واقع شده) درمیان
داده رهگذرهای آن را مسدود ساخت - و سر ناله خود
پای ثبات افشرده نگذاشت که شاه نواز خان تیز جلوي
نماید - ملک عنبر با آن همه ساز و سرانجامے (۶) که داشت
هرگاه مي خواست از طرفے سر برآرد - ریزش تیر و تفنگ
دود از نهاد آنها برمي آورد - ناگزیر ملک عنبر بسیارے را

---

(۲) نسخهٔ [ج] برانغا و جرانغار - (۳) نسخهٔ [ب] عسکر - (۴) نسخهٔ
[ا - ب] غول - (۵) نسخهٔ [ج] از کارزارهای دکن مشهور است - (۶)
نسخهٔ [ج] سرانجام ه

بگشتن داده رو بهزیمت گذاشت - و از تعاقب بهادران تا مقر خود هیچ جا بند نتواست شد *

و چون شاهزاده شاهجهان بیساق دکن انتهاض فرمود محمد خان نیازي در قطره و پویه خود را دریغ نداشته مساعی جمیله بکار برد (۲) - الحق محمد خان امیر متین پے برکرده بسیارے مزاج گرفته بود - گویند در تقسیم اوقات شباروزي (۳) (که قرار داده بود) در هشتاد و پنج سال عمر خود تخلف ننمود - مگر گاهے بخاطر سواري و ایلغار دران فتور راه مي یافت - و از پاس شب مانده تا اشراق باوراد مي گذرانید - و تا دو پاس روز بمطالعهٔ کتب تفسیر و سیر اشتغال داشته از انساب افغانان آگهی تمام داشت - پس ازان بطعام و استراحت پرداخته آخر روز بمهمات و معاملات متوجه میشد - و اول شب با سپاه و علما و فقرا صحبت بود - دو پاس وسط در مجلس بسر مي برد - در طعام هم تکلف مي کرد - و چوکي محض برای طعام قرار داده بود - اکثر سپاه از قوم خودش بوده - اگر یکے ازانها مي مرد درماههٔ او سالم به پسرش مقرر مي کرد - و اگر لاولد بودے نصف درماهه بورثه مي رسید - صلاح و تقوی و دینداري در کمال مرتبه مي ورزید - دمے بے وضو

(۲) نسخهٔ [ا] آورد - (۳) نسخه [ب - ج] شباروزي *

نمي ماند - مردم خوارق ازو نقل کنند - در سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت ازین جهان گذران انتقال نمود - بمرد اولیا محمد خان (۲) تاریخ است *

چون در دکن بسیار گذرانید و پرگنهٔ آشتی برار (که آنطرف دریای ورده است) در جاگیرش بود - آن قصبه را وطن قرار داده بتعمیر و آبادي همت گماشته معمورهٔ عظیم بروی کار آمد - در همان قصبه مدفون گشت - احمد خان خلف رشید مقبره و مسجد و باغ طرح انداخته - زیارت گاه خلائق بود - درین ایام آن قصبه و پرگنه بلکه همهٔ آن ناحیه و الکه ویران و خراب افتاده - از صد خانه یک خانه چراغ دارد و از ده ده یک ده خراجی - ازین سلسله هم کسی نماند که رشدی داشته باشد *

* مظفر خان میر عبد الرزاق معموري *

از سادات صحیح النسب معمور آباد است که موضعی ست از نجف اشرف - نیاکان او بهند آمدند - میر بدانش و قابلیت از یکتایان روزگار بود - در عهد عرش آشیاني جولانی عرصهٔ روزگار گشته به بخشیگری سپاه بنگاله تعین گشت - چون راجه مانسنگهه کچهواهه (۳) (که ناظم آنجا بود)

---

(۲) یعنی سنه هزار و سي و هفت - و در بعضی نسخه [محمد خان اولیا بمرد] واقع شده - (۳) نسخهٔ [ج] ناظم انجا *

بهمراهی شاهزاده سلطان سلیم بمهم رانا سیسودیه دستوری یافت و کار آن ولایت را از نا شناسی به نبایر خرد سال خود وا گذاشت در سال چهل و پنجم فتنه اندوزان آن مملکت پسر قتلوی لوهانی را (که از سران آن دیار بوده) دستاویز شورش گردانیده سر فساد بر داشتند (۲) - چند بار مردم راجه لشکر کشیدند - و شکست یافتند - میر دران میانه دستگیر شد - در همان ایام اتفاقاً شاهزاده از خود سری به آله آباد شتافته فروکش نمود - راجه رخصت بنگاله گرفته بمالش شورش افزایان رو آورد - نزدیک شیرپور آویزشی (۳) بسزا رفت - هزیمت بر غنیم افتاد - و دران معرکه میر مذکور طوق در گردن و زنجیر در پا بدست افتاد - او را بدین روش بر فیل داشتند - و یکی را برگماشته بودند که بهنگام شکست ازهم گذراند - ناگاه دران زد و خورد آن شخص بآسیب بندوق در گذشت - و میر از جانی گزند رهائی یافت - پس ازان بحضور رسیده بخسروانی نوازش چهرهٔ اعتبار بر افروخت *

چون سابق میر از تعیناتی شاهزادهٔ مذکور بے رخصت بر خاسته بحضور شتافت و مشمول الطاف پادشاهی گشته به بخشیگری بنگاله سر افرازی یافته بود جناب شاهی از جانبه میر سرگرانی و ذخیرهٔ خاطر داشت - پس از سرپر آرائی

(۲) نسخهٔ [ج] بر افراشتند - (۳) نسخهٔ [ج] آویزش *

از کمال بنده نوازي بصفح جرائمش بر نواخته ببحالی منصب سابق مورد مراحم فرمود - و بخطاب مظفر خان نامور گردانیده بهمراهی خواجه جهان سرگرم مهمات بخشیگری دوم بر ساخت - درین کار میر نامے بنیکي و بزرگي بر آورد *

و چون بعد فوت میرزا غازي بیگ ترخان صوبهٔ تتّهه بضبط پادشاهي در آمده (۲) میرزا رستم صفوي به ایالت آنجا معین گشت مظفر خان بجهت تشخیص جمع دامی (۳) آن صوبه مرخص گردید - و از روی کار شناسي و معامله داني (۴) از قرار هست و بود جمع معین نموده (۵) بجاگیر میرزا و متعینهٔ او تنخواه داده معاودت کرد - و در اواخر عهد جهانگیري بصاحب صوبگی مالوه بلند پایه گردید - و پس از ارتحال جنت مکاني اعلیحضرت بمظنهٔ بد اخلاصي و نا دولت خواهی خانجهان لودي ناظم دکن از جنیر براه احمد آباد متوجه دار الخلافه گردید - بر زبانها افتاد که صاحب قران ثاني از گجرات بر سر ماندو (که خزانه و بیشتر محل خانجهان درانجا بودند (۶)) مي آید - خان جهان فرزندان خویش را با سکندر دوتاني (۷) در برهانپور گذاشته خود با جمعے از بندهای

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آمد و میرزا الخ - (۳) نسخهٔ [ب] جمعبندي - (۴) نسخهٔ [ب] معامله فهمي - (۵) نسخهٔ [ج] فرموده - (۶) نسخهٔ [ج] بود - (۷) در [بعضے نسخه] دوماني و [در دیگرے] دوباني *

پادشاهي بماندو آمده مالوه را از مظفر خان گرفته متصرف شد *

و چون سریر فرمانروائی هندوستان بجلوس اعلی حضرت زینت پذیرفت حکومت مالوه از تغیر مظفر خان بخانزمان ولد مهابت خان تفویض یافت - و اصلا پرتو التفات خسرواني بحالش نتافت - او در دار الخلافه منزوي داخل لشکر وغا گردید - بعد مدتے باجل موعود رخت هستي بر بست *

* مقرب خان شیخ حسن معروف به حسّو * (۲)

پسر شیخ پهنیا ولد شیخ حسن پاني پتي - مشهور است که در ملازمت عرش آشیاني بخدمت طبابت خاصه جراحے (که دران فن بے نظیر روزگار بود) قیام مي نمود - معالجهٔ فیل از غرایب مخترعات اوست - و شهرت تمام دارد - مقرب خان نیز درین صنعت عدیل و سهیم نداشت - با پدر در دست کاریها شریک و با معالجات دست یار بود - در سال چهل و یکم سنه (۱۰۰۴) هزار و چهار در تماشای آویزهٔ آهوان آهوئے بجانب بادشاه دویده شاخ بند گردانید - خراشے به بیضه رسید - و آماس نمود - هفت روز بخلا جا نرفت - سخت شورشے در مملکت افتاد - اگرچه چاره بحکیم مصري و حکیم علي باز گردید اما در گذاشتن مرهم و بند و گشاد آن این پدر و پسر طرفه نیک اندیشیها بجا آوردند - شیخ

(۲) در [بعضے نسخه] بهنیا و در [دیگرے] بینا *

همّو از صغر سن در خدمت جنت مکاني تربیت یافته شگرف پرستاریها بتقدیم رسانید (۲) - چنانچه جهانگیر پادشاه مي گفت که مثل حسو خدمتگارے کم پادشاهے داشته باشد - و در ایام شاهزادگي هرچند شاهزاده مبالغه مي کرد چیزے از سرکار شاهي نمیگرفت - پس ازان که بمنصب (۳) شاهزاده افزوده شد) اول کسے را (که بمنصب امتیاز بخشید) او بود - و نظر برین مراتب بعد جلوس بخطاب مقرب خاني و منصب پنج هزاري بلند مرتبه گردید - دران عهد از بے پروا مزاجی پادشاه در کارسازي و معامله پردازي مرد هر کار و کار هر مرد منظور نبود - بهمین که مقرب خان بجواهر شناسي وقوف تمام داشت صوبهٔ عمدهٔ گجرات که [مثل سورت و کنبایت (۴) (که هر یکے معدن نفائس و منبع رغائب است) بنادر دارد] بار دادند - نتوانست از عهدهٔ کارگذاری ملک و سرداری سپاه بر آمد - تغیر گشته آن ولایت در تیول شاهزاده شاه جهان مقرر شد - و در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت به صاحب صوبگی ولایت بهار اختصاص یافت - و در سال شازدهم آن ملک بشاهزاده سلطان پرویز قرار گرفت - و او بحضور رسیده بنظم صوبهٔ آگره افتخار اندوخت -

(۲) نسخهٔ [ج] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ج] منصب شاهزاده - (۴) نسخهٔ [ج] کنبهایت *

و پس ازان به بخشگیری دوم و مزید قرب و مصاحبت لوای برتری می افراخت - و در سر آغاز جلوس شاهجهانی بنابر پیری او را از خدمت معاف داشته قصبهٔ کیرانه (که وطن اوست - و پیوسته در تبولش بود) مرحمت فرمودند که بفراغ بال روزگار بسر برد - گویند زمانه با وی طرفه موافقتی کرد - هرگز سیلی روزگار نخورد - بعد ازان (که منزوی شد) با هزار سهیلی (که کارخانه دار هم آنها بودند) در کمال خرمی و بے غمی می گذرانید - گویند دولتمندے با همه اشتها و کثرت باه بکمال شگفتگی و بے فکری دران وقت دیگرے نبود - چون تولیت روضهٔ شاه شرف پانی پتی بدو تعلق داشت درانجا گورخانهٔ خود ترتیب داده در عمر نود سالگی در وطن خویش بموطن اصلی شتافت *

کیرانه پرگنه ایست از مضافات سهارنپور صوبهٔ دهلی که به خوش آب و هوائی و شایستگی زمین شهرت تمام دارد - درانجا عمارت عالیه طرح انداخت - و باغے یکصد و چهل بیگهه را دیوار پخته کشید - و حوض بذراع دو صد و بیست در دو صد بوسط پرداخت - و اشجار گرم سیر و سرد سیر هر دو نشاند - گویند نهال پسته آنجا سبز شد - و انبهٔ خوب هرجا شنید از گجرات و دکن تخم آن آورده کاشت - چنانچه تا حال در شاه جهان آباد بخوبی انبهٔ

کیرانه انبهٔ هیچ جا نمي رسد - رزق الله پسرش در عهد اعلی حضرت بمنصب هشتصدي رسید - در جراحي و طبابت مهارتے وافي داشت - در زمان عالمگیري بخطاب خاني و افزونی منصب امتیاز یافت - و در سال دهم در گذشت - مسیحای کیرانوي سعد الله نام پسر خواندهٔ مقرب خان است که در شاعري شهرتے گرفته - و قصهٔ سیتا زن راجه رامچند مشهور را منظوم ساخته - این سه بیت ازانجاست * مثنوي *

* چو آب انداخت بر فرق آن بت مست *
* ز دستش آب هم میرفت از دست *
* قدم چون بعد غسل از آب برزد *
* نهال آتشین از آب سر زد *
* قوي شد قول اهل هند گویا *
* که ماه آمد برون بے شک ز دیار *

* مرتضی خان میر حسام الدین انجو *

پسر میر جمال الدین عضد الدوله است - برادرش میر امین الدین بخدمتی میرزا عبد الرحیم خان خانخانان رشادتے بهم رسانید - و در جواني در گذشت - میر حسام الدین همیشرهٔ (۲) احمد بیگ خان برادر زادهٔ ابراهیم خان فتح جنگ (۳) بعقد

---

(۲) نسخهٔ [ب] همشیر زادهٔ - (۳) در [بعضے نسخه] فتح جنگ برادر نورجهان بیگم •

ازدواج آورد - و بدان وسیلهٔ جلیله اوج پیمای عزت و اعتلا گردید - و بسیار در فرمانبرداري و استرضای آن عفیفه مي کوشید - هرگاه در نوروز و اعیاد بیگم بدولت سرای پادشاهي مي رفت میر قدرت نداشت که بے اجازت بمحل در آید - در عهد جهانگیري بصیانت و حراست حصار استوار آسیر (که در متانت و ارتفاع و آنچه شایستهٔ قلعگي بود بے همتا و از نامور قلاع ممالک محروسه است) مي پرداخت *

و چون شاهزادهٔ ولي عهد شاه جهان به سبک عنانی تعاقب گران عساکر پادشاهي اقامت ماندو از مقتضیات (۲) وقت بیرون دیده سال هفدهم بعزم برهانپور از آب نربدا عبور فرمود و جمعے را بمحافظت گذر و حبس سفاین برگماشته نزدیک قلعهٔ مذکور رسید شریفا نام ملازم خود را با منشورے مشتمل بر ترهیب و تخویف بنام میر فرستاد - و میر اعتماد خانه زادي و نام آورئ پدر و استحسان عقیدت و جانفشاني در کار خداوند مجازي را بنظر نیاورده با آنکه سامان توپ و تفنگ و ذخیره و آذوقه آنقدر بود (که در قلاع دیگر عشر عشیر آن نباشد) و صعوبت گذر بمرتبهٔ (که زالے سر راه بر رستم تواند گرفت) بمجرد وصول منشور شاهي

(۲) نسخهٔ [ب] مقتضاي *

برهنمونی عروجی (که در طالع او مودع دست مشیت بود) بی مضایقه قلعه را بشریفا سپرده خود با زن و فرزند فرود آمده ادراک ملازمت شاهي نمود - شاهزاده بر تبجیل و تکریم او افزوده بعواطف گوناگون برنواخت - پس از سریر آرائي و فرمانروائي اعلی حضرت نظر بر حسن سابقه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند پایه گردانیدند - و در همین سال بخطاب مرتضی خان و عطای پنجاه هزار روپیه نقد برنواخته بجای شیرخواجه (۲) که در اثنای راه تتبع رهگرای ملک بقا گشت) بصوبه داری آن ولایت سرافراز گردید *

چون فلک حسدپیشه دیرین دشمن (۳) کامیابی ارباب مقاصد امت هنوز جا گرم نکرده بود که در آخر سال دوم سنه (۱۰۳۹) یکهزار و سي و نه هجري بار سفر دائمي بربست - از پسرانش میر صمصام الدوله رشادت بهم رسانید - و در سال بیست و یکم بدیواني شاهزاده شجاع فائز گردید - و در سال بیست و هشتم بنیابت شاهزاده بحراست صوبهٔ اردیسه و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر برافراخت - و آخر همین سال درگذشت *

* مصطفی بیگ ترکمان خان *

از امرای عهد جنت مکاني ست - تا آخر آن عهد بپایهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] شیر راجه - (۳) نسخهٔ [ب] مقصد *

دو هزاری هزار و چهار صد سوار مرتقی گشته - پس از سریر آرائی فردوس آشیانی سال اول از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای خلعت و خنجر مرصع و علم و اسب با زین نقره لوای مباهات افراشت - و سال سیوم بعنایت نقاره بلند آوازه شد - پستر تعینات یساق دکن گردیده سال ششم (که مهابت خان بمحاصرهٔ قلعهٔ دولت‌آباد قیام داشت) او به تهانه داری ظفرنگر معین بود - چون مردم بسیار از تابینان منصب‌داران متعینهٔ این مهم با گاوان غله درانجا فراهم شده بنابر گشت و واگشت افواج دکن نمی‌توانستند ملحق باشکر خانخانان شد نامبرده این کیفیت بخانخانان نوشت - او خان زمان را با فوجی تعین نمود که غله و مردم را آمده بردند - سال هفتم مطابق سنه (۱۰۴۳) هزار و چهل و سه هجری برحمت حق پیوست - حسن خان پسر او بمنصب هشت صدی سیصد سوار سرافرازی داشت - و علی قلی برادر او بمنصب نهصدی چهارصد و پنجاه سوار ارتفاع پذیرفته سال پانزدهم جلوس اعلی‌حضرت‌(۲) ذرا را گذاشت *

* مهابت خان خانخانان سپه سالار *

زمانه بیگ نام پسر غیور بیگ کابلی ست - اینها از سادات صحیح النسب رضویه اند - چنانچه خان زمان پسرش

(۲) نسخهٔ [ب] ارتقا *

آبا و اجداد خود را در تاریخ مولفهٔ خویش تا حضرت امام موسي الرضا علیه التحیة و الثنا ذکر کرده - و همه را بزرگ و صاحب ثروت شمرده - غیور بیگ از شیراز بکابل آمده در یکے از بلوکات آنجا طرح اقامت انداخت - و در یکه جوانان میرزا محمد حکیم انسلاک یافت - پس از فوت میرزا بملازمت عوش آشیاني کامیاب گردید - و در جنگ چتور مصدر تردد نمایان شد - زمانه بیگ در خرد سالي در سرکار شاهزاده سلیم داخل احدیان گشته چندان خدمات پسندیده کرد که در کمتر فرصتے بمنصب مناسب رسیده بخشی شاگرد پیشه شد *

چون راجه اوجینیه (۲) در آله آباد بعهد و پیمان معظم خان فتحپوري با جمعے کثیر (که شهر و صحرا در گرفته بودند) ملازمت شاهزاده نمود (و هرگاه مي آمد خاص و عام از مردم او پر مي شد) این امر بر مزاج شاهي شاق آمد - شبے در خلوت فرمودند فکر این گوار چیست - زمانه بیگ عرض کرد که اگر حکم شود امشب کارش باتمام مي رسانم - و حسب الاشاره با یک خدمتگار روانه شد - پس از نیم شب بخانهٔ راجه (که مست و بے خود در رارتي خوابیده بود) رسیده خدمتگار را بر در ایستاده کرد - و مردم راجه را بدر نمود که شاهزاده پیغام مخفي گفته اند -

---

(۲) نسخهٔ [ا] او چینیه [ج] او جنیه *

خود برآوردي درآمده سر او برید - و بشال پیچیده برآمد - و بمردم گفت که کسے نرود که باز جواب مي‌آرم - سر را پیش شاهزاده انداخت - همان وقت حکم شد که لشکر راجه را یغمائي سازند - مردم او آگهي یافته منتشر و بذات النعش گشتند - خزانه و اموالش ضبط سرکار گردید - زمانه بیگ بخطاب مهابت خان امتیاز یافت - و در سر آغاز جلوس جهانگیري بمنصب سه هزاري سر برافراخته بمهم رانا تعین گشت - و هنوز آن مهم تمشیت نپذیرفته (۲) بود و از تهانه‌بندی بیرون کوه را پرداخته مي خواست درون کوه در آید که طلب حضور گردید - پس ازان بهمواهی شاهزاده شاه‌جهان بمهم دکن نامزد شد - و در سال دوازدهم از تغیر شاه بیگ خان خان دوران بصوبه داری کابل بلند مرتبه گشت - لیکن از تسلط و پیش آمد سلسلهٔ اعتماد الدوله (که عداوت و خصومت دایي بآنها داشت) خواست از کابل بعراق شتابد چنانچه شاه عباس صفوي باعزاز رقم طلب قلمي نمود - اما خانه زاد خان خان زمان بحسن تدبیر مردم همراهي را متفرق ساخت - ناچار فسخ عزیمت کرد *

چون در سال هفدهم بدعوای نور جهان بیگم میان جنت مکاني و پادشاهزاده ولي عهد شاه جهان غبار کدورت

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] نپذیرفته *

برخاست و بنزاع و جدال انجامید مدار مهمات برهم زنیٔ دولت شاهزاده بر مهابت خان قرار یافته از کابل طلبیدند - هرچند ابتدا بتوهمے (که از جانب بیگم داشت) تن در نداد - اما پس از طمانینت خاطر بحضور رسید - چون عبدالله خان از هراولیٔ عساکر پادشاهي بفوج شاهي پیوست جنت مکاني از بدگماني آصف خان را (که سر فوج بود) با خواجه ابوالحسن پیش خود طلبید - سخت شورشے در لشکر افتاد - مهابت خان از مشاهدهٔ آثار غلبهٔ شاهي بوساطت عبدالرحیم خان خانخانان بشاهزاده اظهار دولت خواهي نموده - بر نوشت که اگر بعفو تقصیر مرا مطمئن فرمایند خدمات شایسته بجا مي آرم - بالفعل صلاح آنست که افواج خود را طلب داشته بساط منازعت در پیچند - و خود بماندو تشریف برند که اسناد بحالیٔ تیول قدیم بمهر اقدس مي فرستم - شاهزاده (که همواره جویان رضامندیٔ پدر بزرگوار بود) بترغیب و تحریک خانخانان معاودت فرمود - و پس ازان (که سلطان پرویز از آله آباد برکاب رسید) مهابت خان باتفاق دیگر واقعه طلبان بآتش افروزي درآمده پادشاه را بران داشت که تا اجمیر نهضت نموده سلطان پرویز را بتالیقیٔ مهابت خان بر سر شاهزاده تعین باید فرمود - شاهزاده از ماندو ببرهانپور (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ج] ببرهانپور آمده ازانجا •

و ازانجا براه تلنگانه عازم بنگاله گردید - مهابت خان بهمراهیٔ سلطان پرویز ببرهانپور آمده بتنسیق مهمات دکن همت گماشت - درین اثنا حکم رسید که زود خاطر از نظم دکن وا پرداخته متوجه الهآباد شوند - که اگر صوبهدار بنگاله سد راه شاهزاده نتواند شد شما بمقابله پردازید *

مهابت خان در کمتر فرصتی بتدبیر سلاطین دکن را بحلقهٔ اختیار بندگی و دولت خواهیٔ پادشاهی در آورد - اگرچه ملک عنبر مکرر وکیل فرستاد که پسر خود را در نوکران پادشاهی منتظم ساخته در دیوانخانه (۲) ملازمت می نمایم - مهمات این صوبه بعهدهٔ من وا گذارند - لیکن چون عادل خان بیجاپوری (که همواره با او عناد و جدال داشت) ملا محمد لاری وکیل السلطنته خود را با پنجهزار سوار گسیل کرد که همیشه کومکیٔ ملک پادشاهی بوده در کارها جهدے فراوان بکار برد مهابت خان جانب ملک عنبر فروگذاشته ملا محمد لاری را با زاد زن هادا مخاطب بسر بلند رای در برهانپور نگاه داشته خود با شاهزاده پرویز در عین برشکال گل و لای مالوه طے کرده بصوبهٔ آله آباد رسید - و در مقام تونس چند روز تقابل فئتین اتفاق افتاد - شاهزاده شاهجهان بنابر قلت جمعیت خود جنگ صف صلاح نمی دید - اما بمبالغه و ابرام

---

(۲) نسخهٔ [ج] دیولگانون *

راجه بهيم (كه از رفقای شاهي بود) واقع شد آنچه شد - و چون كار بآخر رسيد عبد الله خان زخمي بسماجت تمام جلو شاهي گرفته از معركه بر آورد *

اتفاقًا در دكن ملك عنبر بسبب يكجهتي عادل شاهيه با عساكر پادشاهي متوهم گشته از قصبهٔ كهركي با نظام الملك بر آمد - و بقندهار عيال و اسباب گذاشته سرے بسرحد ولايت قطب الملك كشيد - و مقرری هر سال بعنوان خرچ سپاه ازو برگرفت - و بيخبر بر بلدهٔ بيدر ريخته تاراج نموده بر سر بيجاپور رفت - عادل شاه متحصن گشته مسرعان بطلب ملا محمد لاري فرستاد - و بمهابت خان نوشت كه درين وقت مردم پادشاهي نيز كومك نمايند - مهابت خان (كه متوجه الّه آباد بود) به سر بلند راى بر نگاشت كه لشكر خان را با جادو راى و اودا جے رام با جميع امراى بالاگهاٹ تعين نمايد - ملك عنبر ازين قضيه آگهي يافته هرچند ضعيف نالي كرد كه من هم غلام پادشاهي‌ام تقصيرے سر نزده كه شما بر من كمر بسته ايد - مرا با مدعى من وا گذاريد - كسے نشنيد - ناچار بكارزار پيوست - از قضا ملا محمد كشته شد - و جادو راى و اودا جى رام دست بكار نبرده بدر زدند - بيست و پنج نفر از سران عادل شاهيه و از لشكر پادشاهي سواى خنجر خان قلعه دار احمدنگر و

جانسپار خان فوجدار بیر (که با تنی چند ازان ورطه برآمده بمکانهای خود رسیدند) چهل و دو منصبدار با لشکر خان و میرزا منوچهر گرفتار گشته مدتها در دولت آباد بحبس گذرانیدند *

عنبر فتح کرد (۲) تاریخ این واقعه است - گویند ملک عنبر (که ربطی بسخن نداشت) این تاریخ شنیده گفت چه لطف دارد - طفل هم میداند که عنبر فتح کرد - مکرر او و عادل شاه هردو عرائض مشعر بر التماس قدوم بدکن بجناب شاهي ارسال داشتند - شاهزده از بنگاله عطف عنان نموده با فوج ملک عنبر و یاقوت خان حبشي برهانپور را محاصره کرد - از سانوح این هرج و مرج دکن برطبق حکم مهابت خان با سلطان پرویز بسرعت از بنگاله برگشت - چون بسارنگپور مالوه رسید فدائي خان فرمان آورد که خان جهان از گجرات بجای مهابت خان منصوب شد - مهابت خان بصوبه داری بنگاله قیام نماید - سلطان پرویز باین وصل و فصل راضي نمي شد - حکم دیگر رسید که اگر رفتن بنگاله مرغوب مهابت خان نیست بحضور آید - و خانه زاد خان را (که تا حال به نیابت پدر بنظم کابل مي پرداخت) طلبیده به بنگاله رخصت کردند که بمهمات آنجا وا رسد - و آصف

(۲) یعنی سنه هزار و سي و چهار *

خان بعدازے که داشت عرب دست غیب را با هزار سوار احدي تعین کرد که او را زود بحضور بیارند - لاعلاج مهابت خان از برهانپور روانه گشت - سلطان تا سرای بهاري بمشایعت آمد - مهابت خان میخواست بعضے منصب داران را همراه بگیرد - فاضل خان دیوان دکن فرمان حضور نمود که او معاتب است کسے رفاقت نکند - مهابت خان گفت متصدیان حضور در کنگاش غلط کرده‌اند - سلطان (خواهند شنید که) آخر ازین طلب ندامت خواهند کشید - چون به رنتنبهور رسید شروع به نگهداشت نمود - و رانا نیز یکهزار سوار خوب همراهش داد - گویند درین جا عرب دست غیب رسید - مهابت خان بدو گفت بکارے که آمدهٔ مرا آگهي ست - من میروم - تو حرف مخل بخواهي (۲) زد - با شش هزار سوار (که چهار هزار راجپوت و دو هزار مغل و سید و شیخ و افغان بود) روانه شد *

در هنگامے (که پادشاه عزیمت سیر کابل داشتند) آمدنش بعرض رسید - پیغام (۳) شد که تا ادای مطالبهٔ پادشاهي و جواب جاگیر داران بنگاله (که ازانها متصرف گشته) ننماید ملازمت میسر نیست - و شنید که آصف خان برای قید او فکرے برانگیخته که کنار بهت روزے (که منزل

---

(۲) نسخهٔ [ج] نخواهي زد ؟ (۳) نسخهٔ [ج] معلوم شد *

شود) اردو و همه فوج از دریا بگذرد و پادشاه با مردم چوکي همان طرف آب باشند - چون مهابت خان بملازمت آید پادشاه دستش گرفته بکشتي نشانده همراه ببارند - و پل را بشکنند تا مردم او نتوانند گذشت - و در منزل شاه آباد کجهت خان داروغهٔ فیل خانه بخانه اش رفته حکم رسانید فیلانے (که درین مدت بدست آوردید) (۲) داخل سرکار کنید - مهابت خان چند فیل نامي نگاه داشته باقي حواله کرد - کجهت خان گفت که خان جیو (۳) برای کدام روز مي گذارید کشتی حیات شما تباهي شده - اگر پسران زنده بمانند محتاج نان جوار خواهند بود - مهابت خان تبسم کرده گفت (۴) که آن وقت شما اعانت نخواهید کرد - این فیلان را من خواهم گذرانید - الحال زود بروید که این راجپوتان گوار اند مبادا از حرف فضول شما از جا در آیند - بالجمله مهابت خان را ازین سخن حرفها دلنشین شد که از شر اعدا جان بر نیست - دل بمرگ نهاده بسپاه پیشگي داده عهد و پیمان موکد ساخت *

چون کنار آب بهت مخیم عساکر پادشاهي شد آصف خان بقرارداد خود با تمام لشکر حتی خدمتگاران حضور هم

---

(۲) نسخهٔ [ب] آوردند - (۳) نسخهٔ [ب] خانچو - (۴) نسخهٔ [ج] گفت شما اعانت نخواهید کرد *

از راه پل رفته آن روی آب در کمال غفلت و بے پروائي منزل نمود - مهابت خان (که منتظر لطیفهٔ غیبي بود) چنین فرصتے را مغتنم دانسته یک هزار سوار را باهتمام سر پل فرستاد - و خود گرم و گیرا بخانهٔ شهریار و داور بخش سواره در آمده آنها را همراه گرفت - و دروازهٔ کلال باز شکسته بدولت خانهٔ پادشاهي سرزده رسید - و بر دروازه مردم خود نشانده ملازمت پادشاه نمود - و گفت که چون دیدم از عداوت خان خانان رهائي ممکن نیست مرتکب چنین جسارت گشتم - شایستهٔ هر سیاستے که باشم بدست خود باید کرد - گویند چون راجپوتان بے باکانه بغسل خانه در آمدند مقرب خان بروش قدیم با مهابت خان گفت که کوزهٔ یعنی مبروص این چه بے ادبي ست - او گفت که هرگاه زن و دختر فلانے را قسمت مي کردند نتوانستي حرف زد - کلهٔ چوبے (که در دست داشت) بر پیشانی وی زن که قشقه وارے زخم شده خون روان گشت (۲) - درین وقت پادشاه از غلبهٔ خشم دو مرتبه دست بقبضهٔ شمشیر کردند - میر منصور بدخشي بتیرگي گفت که وقت حوصله آزمائي ست - پس ازان مهابت خان عرض کرد که آشوبے برخاسته سواري (۳) بشکار علاج دولت است - بمبالغه بر فیل خود سوار ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] شد - (۳) نسخهٔ [ج] سواریٔ شکار •

کچهوت خان ماده فیل سواری خاصه (که خود بجای مهابت و پسرش در خواصی بود) پیش آورد - مهابت خان گفت خان جهو همان روز است که پسران من محتاج بنثار جواز شوند - و به راجپوتان اشاره کرد که هر دو را علف تیغ بے دریغ ساختند - و از عرض راه پادشاه را بخانهٔ خود فرود آورده با فرزندان بلا گردان گشته نثار و ایثار بسیار نمود - و چون از نور جهان نفاست ورزیده بود پادشاه را باز سوار ساخته بخانهٔ سلطان شهریار آورد - درین فرصت بیگم بدر زده بود - ندامت و افسوس (۲) از بے خبری خود می کرد - بیگم دران حیص و بیص از دریا گذشته امرا را سرزنش و ملامت بسیار نمود - و بترتیب افواج بازادهٔ کارزار پرداخت - چون پل را آتش زده بودند روز دوم بے شگرف پژوهش از معبر و گذر رهی ساخته خود را بآب زد - چون سه چهار جا ژرف داشت و مخالف فیلان پیش رو نداشتند حمله آور گشت نزد فوج برهم خورد - اکثرے را پای ثبات از جا رفت - و هر کدام بطرفے افتاده بآسیمه سری جان بدر برد - بیگم برگشته بخیمهٔ خود فرود آمد - و آصف خان بقلعهٔ اٹک (که در تهولش بود) شتافته تحصن جست - و دیگر امرا قول گرفته مهابت خان را دیدند - و هرزه گوئیهای او را (۳) بتن برداشتند -

---

(۲) نسخهٔ [ا] افسوسے - (۳) در [نسخهٔ ا - چ] لفظ [را] نیست *

مهابت خان خود باتک رفته بعهد و سوگند آصف خان را با ابو طالب پسرش و خلیل‌الله ولد میر میران بدست آورد - و مهمات ملکي و مالي پیش خود گرفته صاحب معامله را نیز بے دخل ساخت - و راجپوتیه در کشک مقرر کرده بهیچ کس یارای حرف و عرض نگذاشت *

چون خطهٔ کابل مهبط رایات پادشاهي گردید باشارهٔ جنت مکاني جمعے از احدیان را با راجپوتیه بر سر چراگاه گفنگوئے واقع شد - قضا را دران میان یکے کشته گشت - آنها بهیئت مجموعي بر دائرهٔ راجپوتان رفته جنگے سخت در پیوست - و ازان فرقهٔ ضلالت پژوه بسیارے با عمدهای آن طائفه بقتل رسید - و هرکه از راجپوتیه به چراگاههای اطراف و جوانب شتافته بود مفت بدست احشام هر موضع جان در باخت - و برخے دستگیر گشته بفروخت رفتند - اگرچه مهابت خان بکومک آنها خود سوار شد اما نتوانست دران هجوم پایداري وزید - بر گشته به پناه پادشاهي (۲) خزید - هرچند جنت مکاني باطفای آن نائرهٔ کوتوال را تعین فرمود - و بپاس خاطرش چندے از احدیان را بوی گرانید (۳) - لیکن آن همه رعب و تسلط او نماند - و او نیز توهم بخود راه داده ایام بسر مي برد - تا آنکه وقت مراجعت از کابل در حوالی رهتاس

---

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاه - (۳) نسخهٔ [ب] بوی گرانید - آن رعب الخ *

هوشیار خان خواجه سرای نور جهان بیگم در هزار سوار بفرمودهٔ بیگم از لاهور همراه آورده ملازمت نمود - تقریب مجلای فوج درمیان آورده حکم شد که از نوکران قدیم و جدید مسلح و جلیه پوش شوند *

چون کنار دریای بهت (که سر آغاز استیلای او بود) منزل شد بمهابت خان پیغام شد که تربا مجلای فوج بیگم قرار یافته - شما پیش شتابید که مبادا در واقعهپیان گفتگوئی رافع شود و بنزاع و پرخاش انجامد - او از غلبهٔ واهمه یک منزل پیش رفته فرود آمد - قضا را درین هنگام شاهزاده شاهجهان بخبر تسلط مهابت خان نزدیک بودن خود اصلح انگاشته از ناسک باجمیر رسید و چون فراهم آمدن مردم (که مظنون خاطر شاهي بود) اتفاق نیفتاد عازم تتّهه گردید - لهذا بآن مغلوب بیم و هراس حکم رفت که بتعاقب شاهزاده شاهجهان (که از دکن بمالوه و ازانجا باجمیر شده) از راه جیسلمیر عزیمت تتّهه نموده گام سرعت بر دارد - مهابت خان آصف خان را بعهد و قسم وا گذاشته رانهٔ مقصود شد - اتفاقاً (۲) شاهزاده بعد هژده روز (که ظاهر بادهٔ تتّهه مغنیم سرانرقات بود) بوصول خط نور جهان بیگم [که از صیت موکب شاهي یحتمل که مهابت خان نا عاقبت بین از شورش مزاجي آسیبے باخلاف گرامي قدر (که

---

(۲) نسخهٔ [ج] شاهزاده شاهجهان بعهد و پیمان هیجده روز *

در خدمت جد ماجد بودند) رساند] معاودت بدکن اصوب
مي نماید - و خبر فوت سلطان نیز رسید - و شیوع بیماري
علاوه گشت - هژدهم صفر سنه (۱۰۳۶) هزار و سي و شش
رکضت فرموده در چهل و دو روز براه گجرات دو صد
و شصت کروه مسافت پیموده ناسک را مطرح انوار نزول
ساخت - ناچار مهابت خان در پوکرن چهل کروهي این
طرف جیسلمیر چهاؤني کرد - و پس از آوازگي او (چون
از حضور فوجي نیز بر سرش تعین شده بود اما نتوانست
بار مقابل شد) عقب تر توقف گزید - مهابت خان دل از
همه برداشته به رانا پناه برد - او باخلاص پیش نیامد -
ناگزیر با دو هزار سوار راجپوت (که دست از رفاقتش
بر نمي داشتند) بملک بهیلان (که مابین گجرات و مملکت
رانا ست) در آمد - و اظهار ندامت و عذر گستاخي
بخدمت پادشاهزاده شاهجهان [که دران ایام برطبق التماس
نظام شاه از ناسک بچنیر بنا گذاشته ملک عنبر (که
بگواري آب و هوا و عمارات امتیاز داشت (رفته طرح اقامت
انداخته بود] نمود - و حسب الطلب شاهي بیست و یکم صفر
(۲)
سنه (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت از راه راج پیپله و بکلانه
بسجود آستان سعادت اندوخته مشمول عواطف گشت *

---

(۲) در نسخهٔ [ب] واو [نیست] ٠

در همین ایام واقعهٔ ناگزیر جنت مکانی بمیان آمد - اعلی حضرت بارادهٔ سلطنت از راه گجرات باجمیر رسیدند - گویند چون بزیارت روضهٔ مقدسهٔ معینیه رفتند مهابت خان حمائل مصحف بر تعویذ قبر شریف گذاشت - و عرض کرد که مراد فدوي همین بود که حضرت پادشاه شوند - اَلْحَمْدُ لِلّٰه بمراد رسیدم - اگر بموجب قول تقصیرات مرا عفو کنند قسم بمصحف خورده خواجهٔ بزرگ را درمیان دهند یا همین وقت رخصت کعبه فرمایند - و الّا فردا آصف جاهي مي رسد - فتوای خون من (۲) خواهد بود - صاحب قران ثاني تشفی خاطر خواه او فرموده پس از جلوس بخطاب خان خانان سپه سالار و بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام چهار لک روپیه نقد و صاحب صوبگی اجمیر ارتقا بخشیدند - و در همین سال جلوس مهابت خان بصوبه داری دکن چهرهٔ عزت برافروخت - و پسرش خان زمان (که بتازگي صوبه دار مالوه شده بود به نیابت او مقرر گشت - و در سال دوم (که رایات پادشاهي به تعاقب خان جهان لودي عزیمت دکن نمود) مهابت خان بصاحب صوبگی دار الملک دهلي نامزد گردید - و در سال پنجم از تغیر اعظم خان مجددا بصوبه داری دکن دستوري یافت *

(۲) نسخهٔ [ج] و فتوای خون من خواهد داد *

گويند دران سي چهل سال (كه صوبه داران بدكن مي آمدند تا برآمدن بالاگهات بے جنگ و جدال از عسرت غله بتنگ (۲) آمده بر مي گشتند - هيچ كس بفكر آن نمي افتاد - اول تدبيرے (كه مهابت خان درين صوبه داري كرد) آن بود كه بنجارهاى هندوستان را بفيل و اسب و خلعت مستمال ساخته آن قدر گرويده كرد كه يک سر بنجاره بآگره و گجرات بود و سر ديگر به بالاگهات - و مشخص نمود كه روپيه را ده سير گران باشد يا ارزان بگيرند *

چون ساهو بهونسله بعادل شاهيه پيوسته بانتزاع قلعهٔ دولت آباد از تصرف فتح خان پسر ملک عنبر كمر سعي بر بست فتح خان امراے نظام شاهي را با خود در مقام كين توزي ديده به مهابت خان نوشت كه در قلعه آذوقه نمانده - اگر بسرعت برسند قلعه سپرده در سلک بندهاى پادشاهي منسلک مي گردم - مهابت خان بر جناح استعجال خان زمان را با فوجے بمنقلا روانه كرده خود نيز

بيست و نهم جمادي الآخره سال ششم از برهانپور راهي شد - خان زمان از كتل كهركي فرود آمده با ساهو و رندوله خان معركهٔ نبرد آراست - و پس از زد و خورد بسيار تا شش كروه تعاقب آنها نموده علف تيغ گردانيد -

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] تنگ آمده *

بیجاپوریان خائف گشته با فتح خان طرح صلح افکندند - او هم نقض عهد نموده بآنها متفق گشت - مهابت خان (که به ظفر نگر اقامت داشت) ناچار سلخ شعبان از کهرکي گذشته بخان زمان پیوسته بمحاصرهٔ قلعه همت گماشت - و غرهٔ رمضان تقسیم صلجار نموده توپ و ضرب زن (۲) را بعهدهٔ لهراسپ پسر دوم خود وا گذاشته مقرر کرد که از سرکوب حصار (که کوهے ست رفیع و کاغذي واره بران آباد) بجانب قلعه سر دهند - همواره به نبردی شهامت و پردای خان زمان و به بهادري و جد کاری خان دوران بر کهي و رسد با سامو و زندوله خان و بهارل خان بیجاپوري نبردهای مردانه و چپقلشهای گردانه رو مي داد - ظفر و فیروزي هر مرتبه نصیب بهادران پادشاهي میگردید *

پس از فتح عنبرکوت چون گشایش مهاکوت را وجه همت ساختند قلعه نشینان از فقدان غله و عدم قوت (که اکثرے بگوشت (۳) حیوانات مرده سد رمق مي کردند) بستوه آمده از مشاهدهٔ غلبهٔ هر روزهٔ فوج پادشاهي خیریت خان عم زندوله خان و برخے عادل شاهیه (که در قلعه بودند) امان طلبیده شبے پنهاني بکمند فرود آمدند - و خانخانان را دیده راه بیجاپور گرفتند *

---

(۲) نسخهٔ [ب] ضرب زنان - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بپوست *

و چون نقب بپای مهاکوت رسید فتح خان زه و زاد خود را بکلاکوت فرستاد - و مراری پندت (که راتق و فاتق سلطنت بیجاپور بود) با همهٔ عادل شاهیه و نظام شاهیه در ایلوره آمده زندوله و ساهو را برابر خانزمان (که در کاغذی واره بود) گذاشته (۲) خود با یاقوت خان حبشي بر سر خان خانان رسید - جنگے عظیم و نبرد قوي رو داد - مخالف عنان تماسک از دست داده بادیه نورد فرار گردید - در اثنائے گریز یاقوت خان حبشي کشته شد - و درین وقت فریب زد و خوردے به میان آمد - گویند در دکن چنین جنگ قیامت آشوب کمتر واقع گشته - مهابت خان قرین فتح و نصرت معاودت نموده نزدیک نقب شیرحاجی مهاکوت رفته خواست آتش در زند - فتح خان آگهي یافته پیغام فرستاد که چون با عادل شاهیه پیمان بایمان موکد کرده ام که بے صواب دید آنها حرف صلح بمیان نیارم امروز موقوف کنید - مهابت خان گفت که اگر حرفت از راستي فروغے دارد پسر خود را بفرست - چون پسرش نیامد آتش زدند - یک برج و قریب پانزده ذرع دیوار پرید - تهور منشان جان سپار بقلعه در آمده اندرون ملجارها ساختند - فتح خان از دید شگرف کاری بهادران دست و پا باخته برای پاس عرض

(۲) نسخهٔ [ب] گذاشته با یاقوت خان *

و ناموس عبد الرسول پسر کلان خود را فرستاده اظهار ندامت و التماس صفح جرایم کرد - و استدعای خرج و مهلت یک هفته به بر آوردن بنه و بار خود نمود - سپه سالار دو لک و پنجاه هزار روپیه داده فیلان و شتران خود را جهت بار بردار فرستاد - و فتح خان کلید قلعه ارسال داشته نوزدهم ذی الحجه سال (۱۰۴۲) یکهزار و چهل دو در محاصرهٔ سه ماه و چند روز چنین قلعهٔ رصینهٔ فلک شکوه * بیت *

* حصارے که مثلش ندیدست کس *

* بود قلعـــهٔ دولت آباد و بس *

مفتوح گشت - نواب بفتح دولت آباد آمد تاریخ (۲) است - مهابت خان خان دوران را با مرتضی خان سید نظام پسر میران صدر جهان پهانوي در قلعه گذاشته خود فتح خان را با نظام الملک (که خرد سال بود) همراه گرفته روانهٔ برهانپور شد - و چون بظفر نگر رسید عهد و سوگند بر طاق بلند گذاشته فتح خان را با نظام الملک مقید ساخته اشیا و اسباب او را در سرکار پادشاهي ضبط نمود - گویند فتح خان از بے خردي به بیجاپوریه پیغام کرد که فوج با مهابت خان کم است - شما هجوم آورده مرا خلاص کنید - یا بنابر نخوت او که نقارهٔ کوچ مي شد و مهابت خان سواره مي ایستاد

(۲) یعنی سنه یکهزار و چهل و دو *

فتح خان هنوز در خواب است - یا بنابر مصلحت ملکی بهر صورت بے وجهے پسندیده مهابت خان نقض عهد کرد *

چون به برهانپور رسید اعلی حضرت پنج لک روپیه نقد در جلدوی این حسن خدمت بمهابت خان انعام فرمود - او از متصدیان پادشاهي استفسار نمود که برین مهم چه قدر زر سرکار خرج شده - گفتند بیست لک روپیه - مهابت خان بیست و پنج لک روپیه داخل خزانه کرده گفت سه سال است که من پیشکش بپادشاه نگذرانیده ام - دولت آباد را پیشکش کردم - و از جناب خلافت استدعای قدوم یکے شاهزادها نمود که بنیروی فوج تازه تسخیر بیجاپور نماید - اعلی حضرت پادشاهزاده محمد شجاع درمي خلف سلطنت را رخصت کردند - سپه سالار تسخیر قلعهٔ پرینده را (که از قلاع حصینهٔ رصینهٔ دکن است - و از نظام شاهیه بتصرف عادلشاهیه در آمده بود) نصب العین همت ساخته خانزمان را پیشتر فرستاد - او بلوازم و مراسم محاصره و تقسیم ملچارها پرداخته هر روز آویز و ستیز مي شد - چون مهابت خان با شاهزاده بسه کروهي رسیده اقامت نمود عادل شاهیه و ساهو با جمعے از نظام الملکیه نمودار شده گاهے بر کهي و گاهے بر مورچال جنگ مي انداختند - روزے در کهي (که نوبت بانکانان بود) راجپوتیه بمجرد نمود مخالف تیز جلوي

کرده پیش رفتند - هر چند مهابت خان طلبید که پستر آئید از جهالت پا افشرده بسیارے کشته شدند - مهابت خان در جای خود ثبات ورزیده تلاش و تردد مي کرد - گویند چنین صف جنگ در صد سال در دکن نشده - نزدیک بود که کار خانخانان باتمام رسد که خان دوران از بنگاه رسیده غنیم را پراگنده ساخت *

چون میان خان دوران و خانخانان نفاق و ناخوشي بود خان دوران مکرر در مجالس میگفت من او را از کشته شدن رهائي بخشیدم - و مهابت خان آنرا شنیده بر خود مي پیچید - اتفاقاً روزے خان دوران با سید شجاعت خان و سید خان جهان بارهه بکهي رفته چون راه پر کرده روانه شدند غنیم درهٔ کوه را گرفته شروع ببارکاري کرد - ازان آتشے بکاه در گرفت - فیلان و شتر و گاو بسیارے سوخته آتش تمام صحرا را فرو گرفت - جاے بدر شدن نماند - گویند شمار سوختها سي هزار دواب و ده هزار آدم بود - و نیم سوخته از حساب بیرون - امرا بر پشتهٔ بلند ایستاده حیران نیرنگی فلک بودند - بعد اطفاے آتش غنیم از طرف هجوم آورده عرصه تنگ ساخت - مهابت خان بکمک رسید - آنها منتشر گشتند - ازان روز خان دوران زبان طعن بکام کشید - گویند این هنگامه باشارهٔ مهابت خان شده - با وصف آنکه سیدي مرجان قلعه دار و پس ازو غالب نامي (که بجایش از قبل عادل

شاه آمده) هر دو بزخم تفنگ در گذشتند صورت فتح در آئینهٔ خیال منطبع نمي شد - و جهد و کوشش اثر نمیداد - معهذا برشکال بر سر رسید - امرا برغم مهابت خان اتفاق کرده مزاج پادشاهزاده را بمراجعت آوردند - مهابت خان هرچند ممانعت نمود پادشاهزاده کوچ کرد *

چون بار بردار در لشکر نمانده بود گاوان بنجاره را مردم بقیمت گران خریدند - گویند روز کوچ بنجاره سر راه گرفته بمهابت خان عرض کرد که باعتماد قول شما جنس آورده بودیم بار بردار نیست که ببردارم - گفت مال چه مبلغ است - گفتند دو لک روپیه - همان وقت از خزانهٔ خود داد و گفت هرکه خواهد بردارد باقي را آتش زنند - اعلی حضرت ازین معاودت بخان خانان عتابے نوشته شاهزاده را طلب حضور کردند - مهابت خان ببرهانپور رسیده چون از راجپوتان (که روز جنگ کهي خود را بیجا بکشتن دادند بے اعتقاد شده مي گفت اینها همین مردن میدانند - کاکا پنڈت دیوان خود را به اکبر آباد فرستاد که ده هزار سوار از سید و شیخ و مغل و افغان نوکر کرده بیارد که سال آینده محتاج بکمکیان نشوم - بگشایش پرینده فوج من کافي باشد *

در همین ایام مرض بهکندر (که ناسور خاصے ست - و دیرین رفیق او بود) شدت کرد - و ازین مراجعت بے نیل

مقصود و برخاسته رفتن خان زمان از بدسلوکی او بحضور دق بهم رسانیده حالتش بصعوبت انجامید - اصلا پرهیز نمي کرد - مي گفت که من از علم تنجیم دریافتم که درین مرض جان بر نیستم و بآن احوال دیوان میکرد - و بعزیمت تسخیر پرینده از شهر برهانپور بر آمده بر موهن ناله ڈیره کرد تا بر صفحهٔ ایام باقي ماند که درین وقت هم در کار پادشاهي مساهله ننمود - و همگي چهار هزار اشرفي بدرون و بیرون تقسیم کرده آنچه داشت همه را داخل طومار ساخت - و بخانم اهلیهٔ خود (که بعد از مادر خان زمان بعقد آورده بود) گفت که سنگریزهٔ هندوستان هم دشمن من است - مال یک روپیه هم پنهان نکنند - و طومار را مافوق عرضداشت روانهٔ حضور کرد - و سرداران راجپوتیه را طلبیده گفت که باعانت شما نامے بر آوردم - آنچه بود طومار کرده بحضور فرستادم - جای مواخذه نماند - بعد مردن من متصدیان پادشاهي ضبط اموال نکنند - و عمله فعله را زیر محاسبه نیارند - و تابوت مرا بدهلي برده زیر قدمگاه شاه مردان دفن نمایند - و تمامی اموال را از ناطق و صامت

بسرکار والا رسانند - در سنه (۱۰۴۴) یکهزار و چهل و چهار بساط زندگاني در نوردید - زمانه آرام گرفت و سپاه سالار رفته هردو تاریخ فوت اوست *

راجپوتیه حسب الوصیت او از برهانپور تا دهلي بدستور زندگي آداب مجرا و سلام بجا مي آوردند - اعلی حضرت سوای خیلان همه را بپسران بخشیدند - گویند نقد کم داشت - کرور روپیه سالے مداخل بود - همه را (۲) خرج مي کرد - صاحب همت بود - روزے گفت که خان جهان لودي بخشش نداشت - یکے گفت در سرکار او فروغے نبود - گفت این چه حرف است - مرد آن ست که بهر وجه زر پیدا کند و صرف نماید - لیکن پوشاک خاصهٔ او همگي به پنج روپیه نمي کشید - طعام هم کم داشته - چون بفیل شوقش بسیار بود برنج کمود و خربزهٔ ولایتي بخورد آنها مي داد - و اصلا بتکلف آشنا نبود - نوبت در سواري نمي نواخت - مگر وقت کوچ نقاره و کرنا مي شد - از علم بهرهٔ نداشت - در جوتک و نجوم مهارتي بود - اما احوال و انساب پیشینیان از هر قوم و طایفه سر زبان داشته - شیفتهٔ صحبت ایراني بود - مي گفت خلاصهٔ آفرینش اند *

گویند در بدایت حال مذهبے نداشت - آخرها مذهب امامیه اختیار کرده - نامهای ائمهٔ معصومین علیهم السلام بر جواهر ثمینه کنده در گاوی خود مي بست - و بروزه و نماز مقید نبود - سفاکي و سبعیت او مشهور عالم است - در کارهای

---

(۲) نسخهٔ [ب] همه خرج میکرد *

پادشاهي دقت و جزرسي بسيار مي کرد - و بکارهای خود بيخبر محض بود - و بهلوی چرب داشت - هرکس را که نواخت اگر هزار تقصير مي کرد در عزت و قرب او نقصان نمي آورد - گاهی شعر هم مي گفت - اما اظهارش مکروه مي دانست - ازو هست * فرد *

* ننگ دلم بود که بهشت آرزو کند *
* دوزخ نصيب من بود و آرزو مباد *

از پسرانش احوال خان زمان اماني و لهراسپ مهابت خان جداگانه سمت تحرير يافته - اما ميرزا دلير همت (که ظالم طبيعت و کاهل خدمت بود) و ميرزا گرشاسپ (که داماد آله وردي خان شد) و ميرزا بهروز و ميرزا افراسياب هيچ کدام ترقي نکرده بديار خاموشان منزل گزيدند *

* مختار خان سبزواري *

سيد محمد نام از سادات بني مختار است که از ديار ذريت رسول مختار اند - سلسلهٔ نسب اين سادات عالي درجات به ابو المختار النقيب امير الحاج منتهي مي شود - نقابت مشهد منور مرتضويه عليه السلام و امارت حج اسلام مدتے به اکابر اين خاندان عليّه مفوض بود - امير شمس الدين علی ثاني نقيب النقبای ممالک عراق و خراسان [که بسه واسطه بامير شمس الدين علی ماضي (که آخر نقبای زمان شاه

عباس بود) میرسد] (۲) در زمان سلطنت شاهرخ میرزا از نجف اشرف بخراسان آمده در بلدهٔ سبزوار متوطن گردید - و دیگرے مثل او بکثرت خیل و حشم از عراق بر نیامد - چون نوبت بامیر شمس الدین ثالث (که از اکابر متاخرین این سلسله است) رسید در علو قدر و رفعت شان از جمیع اعیان خراسان در گذرانید - و اکثر ولایت سبزوار را خریده ملکی خود ساخت - هنگامے (که عبد الله خان ازبک والی توران بر هرات و توابع آن استیلا یافت) رؤسا و اهالی خراسان سر به ربقهٔ اطاعت او در آوردند - مگر امیر شمس الدین (که در سبزوار فروکش نموده) به ایلي نگرائید - عبد الله خان استمالت نامهٔ باین بیت رقم فرموده (۳)

* بیت *

* درخت دوستي بنشان که کام دل ببار آرد *
* نهال دشمني برکن که رنج بے شمار آرد *

میر اصلا حساب ازو بر نداشته بے محابا در جواب نوشت -

* بیت *

* چو مهمان خراباتي بعزت باش با رندان *
* که درد سر کشي جانان گر این مستي خمار آرد *

و این جرأت و خود داري باعث افزایش الطاف شاه طهماسب

(۲) نسخهٔ [ا - ج] زمان بن العباس - (۳) نسخهٔ [ج] رقم نموده ۰

صفوي دارای ایران گردید - میر را بخطاب سلطاني بر نواخته صاحب طبل و علم گردانیده تمام آن ولایت را مع شیء ازنده باقطاعش تفویض فرمود - و سید فاضل میر محمد قاسم نسابه نیز از مشاهیر متاخرین این طبقه است - و همچنین میر شرف‌الدین ازین سلسله است که در عهد فرمانروائی سلطان حسین میرزا [چون آستانهٔ بلخ (که بحضرت امیرالمؤمنین علیه السلام منسوب است) ظاهر شد] بتکلیف آن پادشاه مرحوم از سبزوار ببلخ شتافته به نقیب النقبائی آن دیار نامزد گشت - و پس ازان (که پادشاه مذکور در گذشت و حوادث و فتن سرکشید) او ازانجا بر آمده ببندر بار غربت گشود (۲) - اولادش درین ملک اقامت ورزیدند *

بالجمله سید محمد مذکور در سلطنت جنت مکاني بخطاب مختار خان و منصب دو هزاری هزار و دویست سوار پایهٔ افتخار بر تر افراخت - و در آخر عهد آن پادشاه بنظم صوبهٔ دهلي مي پرداخت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت به تیولداری سرکار مونگیر مضاف صوبهٔ پتنه (که پیوسته بسرحد بنگاله است) تعین گشت - و مدتها دران آلکه بسر برد - و در سال دهم عبد الله خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ بهار با سایر کمکیان آنجا بقصد استیصال پرتاب اُجینیه (۳)

(۲) نسخهٔ [ج] گشوده - و اولادش (۳) نسخهٔ [ج] اجنیه *

(که از زمینداران مفسدپیشهٔ آن ولایت بود) راهي گردید - و مختار خان را بهراولی فوج بر گزید - چون قلعهٔ بهوجپور حاکم نشین آن سر زمین (که آن بومی شورش گرا درانجا متحصن بود) بعد محاصرهٔ شش ماه مفتوح شد پرتاب حویلی خود را مستحکم ساخته آویز و ستیز گرم کرد - تا درضمن آن راه گریز بدست آورده بدر رود - و مختار خان (که مقدمهٔ لشکر بود) محاذی دروازهٔ ملجار خود نموده لوازم سعی بهادرانه بکار برد - و زیاده بر یک شبانه روز نکشید که او مغلوب رعب گشته زینهار جویان بر آمد - و پس از انجام این مهم کما بیش یک ماه نگذشته بود که در همین سال آغاز سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري انغانی (که متعهد ضبط تیولش بود) هنگام تنقیح محاسبه شمشیر کین آخته برو انداخت - اگرچه مختار خان هم جمدهرے بآن زیاده سر رسانید اما کارگر نیاید - حضار آن نابکار را از هم گذرانیدند - و خان مزبور نیز بهمان زخم جهان را پدرود نمود - گویند باز خواست محاسبه را بمصادره رسانیده از عامل یاد داشت بستد - و باز محال طلبي مي کرد - هرچند او ضعیف نالیها نمود رحم نا کرده تهدید بحبس و شکنجه کرد - چون برخاست که درون رود سد راه گردید - و بیخبر زخم منکر رسانید - در اجمیر در احاطهٔ دیوار بیرون نزدیک

قبر خواجگي حاجي محمد مدفون گشت - احوال سه پسرش شمس الدین خان مختار خان و داراب خان و جان سپار خان جدا جدا تحریر یافته *

* میر محمد امین میر جملهٔ شهرستاني *

از اعیان سادات اصفهان است مشهور بسادات شهرستان - برادر کلانش میر جلال الدین حسین صلائي تخلص (که فاضل مستعد بود) منظور نظر شاه عباس ماضی صفوي گشته بمنصب صدارت (که از اعاظم مناصب ایران است) امتیاز یافت - چون او در گذشت برادر زادهٔ او میرزا رضي پسر میرزا تقي بجای عم خود بدان رتبهٔ گرامي فائز گردید - و از رفور قابلیت و طالع مندي بمصاهرت شاهي بلند رتبگي یافت - و برشد کاردانی تولیت اوقاف خاصهٔ آن پادشاه عالي جاه بر حضرات ائمهٔ معصومین علیهم السلام و منصب مهر داری توقیعات علاوهٔ منصب صدارت گشت - و در سنه (۱۰۲۶) هزار و بیست و شش بساط هستي در نوردید - صدارت ایران به پسرش صدر الدین محمد (که دختر زادهٔ شاه و طفل رضیع بود) مقرر شده نیابت بمیرزا رفیع عم زادهٔ آن مرحوم قرار گرفت - و بالآخره او نیز مستقلاً بامر صدارت مي پرداخت *

بالجمله میر محمد امین در سنه (۱۰۱۳) هزار و سیزده از عراق بدیار دکن وارد گشته در خدمت محمد قلي قطب شاه والی تلنگ بوسیلهٔ مرتضی ممالک میر مؤمن استرآبادي نوکر گردید - میر مؤمن خواهرزادهٔ میر فخر الدین سماکي بود - و در صلاح و تقوی درجهٔ عالي داشت - و در ایران بتعلیم سلطان حیدر میرزا پسر شاه طهماسب صفوي قیام مي نمود - و پس از وقوع قضیهٔ ناگزیر شاه و کشته شدن میرزا حیدر و استیلای شاه اسمعیل ثاني تاب توقف نیاورده بدکن آمد - و بنابر اتحاد مذهب از سایر سلاطین آن مملکت ملازم محمد قلي قطب شاه گشته منصب پیشوائي و وکالت یافت - و سالها مدار دولت قطب شاه برو بود - میر محمد امین از مددگاری بخت و توافق اقبال در مزاج محمد قلي (که از دوام ارتکاب مدام خود بمهمات ملکي و مالي نمي پرداخت) چنان جا کرد که او بخطاب میر جملگي بر نواخته همگي حل و عقد امور بکار آگهی میر وا گذاشت - و پس ازو (که پسر نداشت) نوبت حکومت به برادر زاده اش سلطان محمد قطب شاه رسید - او از رشادت و هوشمندي خود متوجه مهمات ایالت گشت - نقش میر با او خوب ننشست - اما سلطان محمد اصلا دست تصرف و طمع باموال و اشیای میر دراز نکرده بآئین نیک رخصت فرمود - میر از گلکنده به بیجاپور

پیوست - با عادل شاه نیز صحبت او ذر نگرفت - ناگزیر براه دریا بوطن مالوف شتافته در عراق بملازمت شاه عباس صفوي اهتسعاد یافت - و بسبب میر رفیع صدر (که برادرزادهٔ او مي شد) مشمول عواطف شاهي گردید - و در خدمت شاه پیشکشهای لائق بدفعات گذرانید - و مدت چهار سال (۲) بعزت و آبرو روزگار بسر برد - اما میر مي خواست که در خدمت شاه صاحب منصب عالي باشد - و شاه را مطرح نظر آنکه بالتفات زباني سرگرم داشته نفایسے (که درین مدت فراهم آورده) برگیرد - چون میر دریافت که حقیقت کار چیست بالضرور بملازمان جنت مکاني التجا آورد - جمعے از قصور فهمیدگي احوال او چنانچه باید در نیافته بخدمت جنت مکاني یکے را به صد معروض داشتند - آن پادشاه عالي جاه فرمانے بخط خاص خود بطلب میر برنوشت - او از اصفهان فرار نموده در سال سیزدهم سنه (۱۰۲۷) هزار و بیست و هفت هجري بملازمت مستعد گشت - و بمنصب دو هزار و پانصدی دویست سوار و خدمت عرض مکرر سرافراز گردید - و در سال پانزدهم از تغیر ارادتخان بمیر سامانی هرکار والا سر برافراخت *

چون نوبت سلطنت به اعلی حضرت رسید مدتے بوسیلهٔ

(۲) نسخهٔ [ب - ج] و با عادل شاه - (۳) نسخهٔ [ب] بسر مي برد *

دیوان بندگي بمیر سامانی اختصاص داشت - و در سال هشتم از تغیر اسلام خان بپایهٔ والای میر بخشیگري بر آمده باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب پنجهزاری دو هزار سوار چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و دهم ربیع الآخر سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري سال دهم جلوس بآزار لقوه و فالج رخت هستي بر بست - میر اگرچه در عبادت و شرافت نسب مرتبهٔ بلند داشت اما از اخلاق مرضیه و اطوار بهیه نصیبهٔ نداشت - بسیار سبک مزاج و تند خو بود - و در مذهب امامیه سخت متعصب - روزے در حضور اعلی حضرت تقریب مذهب درمیان آمد - میر بتندي حرف زد - پادشاه فرمود که میر واقعي اصفهاني ست - چه مردم آنجا بدرشتي و تندي اشتهار دارند - گویند در سال چهارم (که اعلی حضرت بخطهٔ برهانپور اقامت داشت) بنابر امساک باران گراني و غلا بجائے انجامید که جانے بنانے میدادند - کس نمي خرید - و شریف برغیف مي‌فروختند - نمي ارزید - متصدیان سهمات پادشاهي و هندها بحکم والا آش پزخانها (که بلنگر زبان زد روزگار است) در هر بلده ترتیب دادند - دران هنگام میر جمله نامے بسخارت بر آورد - شب و روز در برهانپور لنگر طعام جاري داشت - و نقد و اجناس نیز بمردم خیرات کرد - اگرچه آن وقت هم مردم ایران مي گفتند که کرم

میر جبلي نیست اما این طعن و سوزنش صریح ناشي از سوء باطن است - و الّا این امر بتکلف هم مورد تحسین و محل جزا ست *

اصفهان از معظم بلاد ایران است - * بیت *

* اصفهـــان نیمهٔ جهـــان گفتنـــد *

* نیمـــهٔ وصف اصفهـــان گفتنـــد *

بقول اصح از اقلیم چهارم است اگرچه برخے بجهت طول و عرض از اقلیم سیوم شمرده اند - از کهنه شهرهای عراق است - در قدیم یهودیه مي‌خواندند - چه بني اسرائیل از بخت نصر گریخته گرد عالم مي گشتند - چون خاک اینجا را موافق خاک بیت المقدس یافتند شهرے طرح انداخته به یهودیه موسوم ساختند - و برخے بنای آنرا به اصفهان بن سام نسبت دهند - جوقے از ابنیهٔ اسکندر بر شمرند - ابن درید گوید اصفهان لفظ مرکب است از اصف بمعنی شهر و هان بمعنی سواران - و در فرهنگ رشیدي گوید اسپاه و اسپه لشکر و سگ و همچنین سپاه و سپه - و ازین ماخوذ است اسپاهان چه آن شهر همیشه موضع اقامت سپاه ایران بود - و دران سگ نیز بسیار بود - چنانچه مولف تاریخ اصفهان علي بن حمزه گفته - و الف و نون براي نسبت است - انتهی کلام الرشیدي - و اصفهان معرب اسپهان است - گویند ابتدا چهار دیه بود

کران و کوشک و جوپاره و دشت - چون کیقباد آن را
پای تخت ساخت شهرے عظیم شد - و آن دیهات هر یکے
موسوم بکوچه گردید - زنده رود (که به زاینده رود شهرت
دارد - و گویند ازان هزار نهر جدا شده) پایان آن شهر روان
است - شاه عباس ماضي در ایام فرمانروائی خود دار السلطنته
ساخت - و چندان عمارات عالیه و حدائق طرب افزا اساس
گذاشته بآبادي و معموری آن بلده همت گماشت که مزیدے
بران متصور نیست - و تا انقضای دولت صفویه مستقر خلافت
بود - در فترت افغانان خرابي بدان معموره راه یافت - آب و
هوای خوب دارد - مردمش بیشتر خوش صورت و لطیف طبع
اند - و صاحب کمالان ظاهر و باطن بسیار ازان مکان بر خاسته
اند - پیشتر مردم آنجا شافعي مذهب بودند - اما الحال همه
شیعه لیکن اکثر درشت و تند خو مي باشند - و گفته اند
که اصفهاني خالي از بخل و خست نباشد - از صاحب بن عباد
آورده اند که مي‌گفت هرگاه باصفهان میرسم در خود خست
مي یابم - در حق این شهر و اهل شهر جرسے جنبانده اند

* بیت *

* همه چیزش نکو ست الا آنکه *

* اصفهـــاني درو نمي بایـــد *

* معلدار خان *

پسر معلدار خان چرگس است - در دولت نظام شاهيه بمزيد قرب و اعتبار اختصاص داشت - چون در دكن بسيار گذرانيده بود به دكني شهرت گرفت - پس از فوتش نظام شاه پسر او را بلقب پدر ملقب نموده نامي بسرداري و سرفوجي بر آورد - و در سال ششم جلوس فردوس آشياني هنگامي (كه مهابت خان سپه سالار قلعهٔ دولت آباد را محاصر (۲) داشت) او برهنموني بخت بيدار از قصبهٔ تيالي (۳) (كه درينولا مشهور به نعمت آباد و مضاف سركار كالنه است) بسپه سالار پيغام نمود كه اين مكان را بهركه اشاره رود حواله كرده خود را پيش شما مي رسانم - هرچند صدق مقالش پرتو ظهور ميداد سپه‌سالار بجهت اظهار هواخواهي و دولت سگالي او بر همگنان گزارش نمود (كه چون بنه و بار ساهو بهونسله و رندوله خان بيجاپوري در بيضاپور است) اگر تركتازي نموده بدان دستبردے نمايد به ازين دستاويزے براى ظهور عنايات پادشاهي نخواهدبود - معلدار خان بيداري روزگار بے محابا بر سر قصبهٔ مذكور تاخت - ازانجا كه حسن اتفاق بآساني باعث نشست نقش مرادے چند مي گردد دران نزديكي زن

---

(۲) نسخهٔ [ب - ج] محاصره داشت - (۳) نسخهٔ [ا - ج] بتالي [و در بعض نسخه] بيتالي •

و دختر ساهو (که با خزانه و اسباب کثیر از جنیر بدانجا آمده بودند) (۲) بدست او افتاد - و قریب چهار صد اسپ و یک لک و پنجاه هزار هون با فراوان اسباب و اجناس بهونسلهٔ مذکور و بقدر دوازده هزار هون از نقد و جنس زندوله خان بتاراج رفت - خان مذکور مورد هزاران تحسین و آفرین گشته عیال ساهو را بر رفق نوشتهٔ سپه سالار بجعفر بیگ قلعه دار کالنه سپرده خود باولیای دولت پیوست - و در آغاز سال هفتم از دکن بدار الخلافهٔ آگره شتافته سعادت آستانبوس اندوخت - و بمنصب چار هزاري ذات دو هزار سوار و عطای بیست هزار (۳) روپیه ند و دیگر عنایات خسروانه سو بر افراخت - و سرکار مونگیر از توابع صوبهٔ بهار در اقطاع او مقرر گشت *

و چون مشار الیه از سایر امرای دکن بمتانت و فطانت امتیاز داشت در همین سال بمرحمت علم و نقاره فرق عزت بر افراخت - و بخدمت فوجداری سرکار گورکهپور از تغیر مخلص خان سرافراز شده رخصت تعلقه یافت - و پستر در کومکیان دکن منتظم شده در تقدیم خدمات پادشاهي مي پرداخت - با آنکه از قوم چرکس بود از وطن گزیني در والیت دکن وصلت و خویشي بهمه مردم کرد - چنانچه

---

(۲) نسخهٔ [ب - چ] آمده بود - (۳) نسخهٔ [چ] عطایای *

صبيهٔ خود را بپسر دلاور خان حبشي (كه پدرش نيز از امراي نظام شاهيه بود) داد *

* مرشد قلي خان ترکمان معروف * * بمروت خان *

در عهد جهانگيري از ايران ديار رسيده بمنصب هفصدي دو صد سوار در سلک ملازمان پادشاهي انسلاک يافت - و در سال سيوم فردوس آشياني بمنصب هزاري سر برافراخته بخدمت آخته بيگي اختصاص گرفت - و چون فروغ معامله داني و کارطلبي او پرتو ظهور داد (ازانجا که در خدمت ميرتزکي مرتبه سنجي و پايه شناسي منظور مي باشد - و خليل الله خان ميرتزک از فرط خشونت مزاج کار موافق مرضي پادشاهي نمي کرد) در سال ششم آن کار نيز بمروت خان ضميمهٔ خدمت سابق گشته بافزوني پانصدي منصب و خطاب عم خود مرشد قلي خان (که للهٔ شاه عباس ماضي بود) نوازش يافت - و هنگامي (که رايات پادشاهي از آگره بعزيمت دولت آباد ارتفاع يافت * ع *

* پادشاه جهان اين سفر مبارک باد *

ازان سال آگهي بخشد) از منزل روپاس فوجداري متهرا و مهابن و مالش شقاوت کيشان آن مرز بوم شورش لزوم بخان

(۲) يعني سنه هزار و چهل و پنج هجري *

مرتوم تفویض یافت - و چون افزونی جمعیت تا گزیر ضبط آن سرزمین بود باضافهٔ پانصدي ذات هزار و سیصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و مرحمت علم عز افتخار اندوخت - و پس ازان (که نقش عملداری او دران بوم فتنه خیز درست نشست و سرکشان تمرد پیشه دست خوش سرچنگهای زبردست او گشتند) مورد تفضل پادشاهي شده بافزایش پانصدی پانصد سوار و عطای نقاره مباهي گردید -

و در سال یازدهم سنه (۱۰۴۷) هزار و چهل و هفت هجري در اثنای تاخت بریلي از مواضع مفسدان (که همگي شورش گزینان آنجا در پناه دیوار بست آتش افروز هنگامهٔ کین توزي بودند) بزخم تفنگ نقد زندگي در باخت - بسکه در فرجداری متهرا بند و اسیری بسیار نموده کنیزان جمیلهٔ پري چهره (که هریکی در حسن و ناز از دیگرے گرو سبقت مي برد) بسیار فراهم آورد - گویند در کوردهن‌نگر (که محاذی متهرا آن طرف آب جون است - و آنرا مولد و منشا کشن میدانند) در شب هشتم از ماه سانون (که باعتبار میلادگان آنرا جنم اشتمي خوانند) غریب مجمع از زن و مرد هنود واقع مي شود - اتفاقاً خان مذکور برروش آنها قشقه کشیده و دهوتي پوشیده دران هجوم عام نظارگی حسن بوده گشت (۲)

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست •

و واگشت مي‌نمود - زنے دید (که بجمال رشک ماه بود) مثل گرگے (که در رمه در آید) او را برداشته روان شد - چون مردمش کشتي در کنار آب مهیا داشته بودند بران نشسته راه اکبر آباد گرفت - هنوز اصلا اظهار نکردند که دختر که بود - احوال مرشد قلي خان شاملو للهٔ استاجلو (۲) خالي از غرائب نیست - مجملے بر زبان قلم مي گذرد *

مشارالیه حاکم خواف و باخرز بود - چون علي قلي خان شاملو حاکم هرات و امیرالامرای خراسان متکفل للگی عباس میرزا (که از زمان جد خود شاه طهماسب صفوي ایالت خراسان داشت) گردید - و سلطان محمد خدا بنده والد شاهزادهٔ مذکور بفرمانروائی ایران دیار رسیده بسبب عدم بصارت او کار قزلباش به بےضبطي کشید - و ملک محل حوادث و فتن گشت - باقتضای عقل مصلحت اندیش امرای خراسان را با خود متفق ساخته در سنه (۹۸۹) نهصد و هشتاد و نه عباس میرزا را سریر آرا ساخت - و مخاطب بشاه عباس نمود - مرشد قلي خان از همه پیشتر درین باب کمر موافقت بسته عهد و پیمان یکجهتي استوار نمود - اما مرتضی قلي خان درناک حاکم مشهد مقدس (که خود را همسر علي قلي خان و بیگلربیگی نصف خراسان مي گرفت) یکتائي نورزیده در

(۲) نسخهٔ [ج] مرشد قلي خان للهٔ استجلو *

کار شکني افتاد - سلطان محمد خدا بنده با لشکر گران متوجه خراسان گشت - علي قلي خان تاب تقابل در خود ندیده در حصار هرات متحصن گردید - و مرشد قلي خان در تربت تحصن جست - بعد از وقوع نزاع و جدال قرار بر مصالحه یافت - سلطان محمد بشرط ایلي و اطاعت بدستور سابق هرات را بشاهزاده و علي قلیخان مسلم داشته معاودت نمود - و بپاس خاطر خان مذکور مرتضی قلي خان را از مشهد مقدس تغیر ساخته بجهت تالیف قلوب مرشد قلي خان و طائفهٔ استاجلو حکومت آنجا را بسلیمان خان (که بزرگ زادهٔ آنها بود) نامزد کرد - و هنوز او استقامتی دران ملک نیافته بود که مرشد قلي خان زیارت روضهٔ مطهرهٔ حضرت امام الجن و الانس تقریب کرده بشهر در آمد - و ابواب مکر و حیله گشوده بچرب زباني و چاپلوسي اظهار اخلاص و عقیدت بسلیمان خان نمود - و پس ازان (که بتفاریق مردم او جمع آمدند) بسلیمان خان پیغام داد که شما را قشون و لشکرے آراسته (که از ضبط سرکشان این ناحیه بیرون توانند آمد) نیست بعهدهٔ من وا گذاشته خود بجانب خواف و باخوز رفته بفراغت بگذرانید - او کام نا کام رضا جو گشته روانه شد - و از اثنای راه احمال و اثقال انداخته بعراق بدر زد - و مرشد قلي خان بر مشهد مقدس مستولي گشته

سرکشان اکثر محال خراسان را برفق و ملایمت مطیع و منقاد خود ساخت - و بمرتبهٔ در تالیف دلها کوشید که حکمش در انحای خراسان نافذ گشته شوکت و اقتدارش متزاید گردید - پستر بعلي قلیخان اظهار محبت و اخلاص نموده برادر خود ابراهیم خان را نزد او فرستاد (که ترغیب ملک گیري کرده خان را با جناب شاهي بجانب مشهد مقدس بیارد) تا مراسم فدویت و عقیدت بتقدیم رساند *

چون بها مهمات دنیا ازان قبیل است که در آغاز بمصادقت و دوستي فرا گیرند و در انجام بمخالفت و دشمني بر خیزند ریش سفیدان شاملو اقتدارش مکروه پنداشته بسعایت در آمده (۲) غیبا بین آن دو سردار اسباب وحشت سرانجام دادند - و رفته رفته کار بجائے رسید که علي قلي خان شاه را برداشته فوج بمشهد کشید - مرشد قلي خان سر جنگ نداشت و میخواست مهم هر گونه باصلاح گراید - در سوسفید ترشیز برابر هم فرود آمدند - علي قلي خان بهیچ وجه سر بمصالحه نجنبانیده عنان حزم و هوشیاري از دست داده خود مباشر حرب گردید - و بر جماعتے تاخته پراگنده ساخت و بتعاقب آنها پرداخت - مرشد قلي خان با معدودے در جائے ایستاده بود - نظرش بر لواى شاهي افتاد - ممنون طالع

---

(۲) در نسخهٔ [ا] حرف [واو] نیست *

خود گشته همت بران مقصور ساخته آن شهریار بلند اقبال را بدست آورد - و بهمان مردم کمی (۲) بر اعادي حمله برده شکست فاحش داد - پس ازان (که علي قلي خان از تعاقب آن گروه باز آمد) از لشکر قول و علامت چتر شاهي اثرے ندید - متحیر گشته در کمال یاس و ناکامي راه هرات پیش گرفت - مرشد قلي خان با سعادت ابدي توامان گشته ازین عطیهٔ غیر مترقب کلاه شادمانیش بر تارک گردون سائید - و بعلي قلي خان نامهٔ محبت آمیز بطریق معهود چاکرانه نوشته گله مندیهای درستانه نمود - و این سانحه را باقتضای سر نوشت آسماني حواله نمود *

بالجمله مرشد قلي خان اسباب سلطنت شاه عباس را ترتیب داده خود من حیث الاستقلال بر مسند وکالت و للگي تکیه زد - و چون عرصهٔ عراق را غبار آشوب و بد نسقي در گرفته بود بدار السلطنة قزوین (که مقر خلافت شاهان صفویه بود) خالي شنیده مرشد قلي خان شاهزاده را بر داشته بسرعت هرچه تمامتر از راه دامغان بقزوین در آمد - اقسقالان طوائف قزلباش از هر جانب بتهنیت قدوم او آوردند - و چون این خبر باردوی سلطان محمد خدا بنده رسید از متجندده و اراسط الناس تا اعیان و روشناس دربار (که همه خانهٔ (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ا] مردم وی - (۳) نسخهٔ [ج] با *

کوچ در قزوین داشتند) بے رخصت شروع در رفتن کردند *

چون قضا رسیده بود امرای عمده (که رائق و فائق سلطنت بودند) نیز عنان مصلحت از دست داده قرار برفتن قزوین دادند - و عهد و پیمان از مرشد قلي خان گرفته خاطر خود جمع ساختند - و چون بآن بلده در آمدند سلطان محمد خدا بنده (که از ارضاع ناهموار روزگار و گیر و دار جهان ناپایدار دلگیر گشته گوشهٔ عافیت و فراغت میطلبید) بملاقات فرزند ارجمند شاه عباس اظهار مسرت و شادماني کرده خود را از پادشاهي خلع نمود و فرق پسر را بتاج شاهي بیاراست - روز دیگر مرشد قلي خان ایوان چهل ستون را آراسته شاه را بر تخت فرماندهي برآورد - و امرا را بمواخذهٔ خون سلطان حمزه میرزا در آورد - و چند نفر عمده را (که رکن رکین سلطنت بودند) بهٔ (۲) تیغ کشیده تقصیر سایر امرا و ارباب مناصب بعفو مقرون ساخت - ازانجا که اکثریه چنین جاري شده [که هرکه از شجعان روزگار و بلند همتان نامدار در اعتلای لوای دولت پادشاهے (۳) و ارتفاع علم سلطنت صاحب اقبالے سعي و جانفشاني بکار برده عرق ریز تردد نمایان گردد هرگز بر بستر کامراني نیاسوده از ساقیٔ دوران غیر از جرعهٔ تلخ کامي ننوشد - و آن همه اعانت و موافقت بمخالفت و عداوت کشد

---

(۲) نسخهٔ [ب] ته تیغ کشیده - (۳) نسخهٔ [ا] شاهے *

و حقوق بعقوق سر بر مي آرد - و آخر الامر سر در سر آن مي بازند (شايد وجهش آنست که سلاطين ذوي الاقتدار دور انديش از مشاهدهٔ آثار عزم بلند و افتخار در امور عظيمه ابقای او را منافی مصلحت خود تصور نموده بتضييع او مي کوشند) اگرچه ظاهر آنست (که بيشتر امرچه مجبول خدمت فروشي و کار آرائي ست) بقدر صدور نخوت رعونتی راه مي يابد و آنرا غيرت سلطنت بر نمي‌تابد] چون پايهٔ قدر و منزلت مرشد قلي خان بايوان کيوان رسيد و رتق و فتق امور کلي و جزئی سلطنت بدو باز گرديد آتش حقد و حسد در کانون سينهٔ همسران و همچشمانش اشتعال يافت - چون شاه (که نشو و نما در طائفه شاملو يافته بود و للگی مرشد قلي خان و درميانهٔ (۲) استاجلو بودن مرغوب طبعش نبود و درين وقت سلوکی که مي کرد نيز نا دلخواه بود) در سال دوم جلوس خود سنهٔ (۹۹۷) نهصد و نود و هفت هجري هنگامي (که جانب خراسان برآمده بود) بجمعی اشاره نمود که ناگاه بکشک خانهٔ او در آمده در خواب کارش تمام ساختند *

* مخلص خان *

برادر کلان آلهوردي خان مشهور است - در مبادی حال ملازم سلطان پرويز بود - از رشادت و کاردانی بپايهٔ ديوانی

(۲) نسخهٔ [ج] درميان *

شاهزاده برآمده بحکومت و حراست صوبهٔ پتنه (که در تیول سلطان مقرر بود) مي پرداخت - در سال نوزدهم جهانگیري (چون شاهزاده ولي عهد شاهجهان بعد کشته شدن ابراهیم خان فتح جنگ حاکم بنگاله فوجے برسم منقلا بسرداري راجه بهیم پسر رانا امر سنگهه بر سر پتنه فرستاد) مخلص خان را پاي همت از جا رفته با آن (که الهیار خان (۲) پسر افتخار خان و شیر خان افغان کمکي بودند) توفیق یاري نکرد که حصار پتنه را استحکام داده روزے چند تا رسیدن عساکر پادشاهي بگذراند - بجانب آلهآباد شتافت - و پس ازان در ملازمان جنت مکاني انتظام یافته بقرب و اعتبار فائز گردید - در هنگامهٔ شهریار بهمراهي خواجه ابو الحسن در هراولي یمین الدوله بود - پس از جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري ذات و سوار و عنایت علم سر برافراخته بفوجداري نودر (۳) دستوري یافت - و بعد ازان باضافهٔ منصب و عطاي نقاره کامیابي اندوخته بخدمت فوجداري سرکار گورکهپور مفتخر و مباهي گشت - و در سال هفتم بمنصب سه هزاري و صوبه داري تلنگانه (که دران وقت عبارت از ناندیر وغیره محالات صوبهٔ محمد آباد بود) سربلند گردیده بدان صوب مرخص گشت (۴) - و در سال دهم سفر آخرت برگزید - گویند سواري جمیله

---

(۲) نسخهٔ [ب] الله یار خان - (۳) نسخهٔ [ج] نروار - (۴) نسخهٔ [ج] شد •

بسیار جمع کرده بود - و در مرض موت پانصد اسامي آزاد کرد *

پسرش میرزا لشکري (که علامهٔ روزگار بود - و در بے صرفه گوئي و هرزه خائي مشهور) به پشت گرمیٔ التفات مهابت خان در درگاه پادشاهي دولت رو شناسي اندوخت (۲) - گویند اول باعث کار شکنیٔ خانجهان لودي آن بود الفضول گشت - شبے در غسل خانه بر سر اهتمام با حسین خان و عظمت خان پسران خان مذکور خارج آهنگي نمود - آنها بر در تشدد زدند - او گفت مردانگیٔ شما فردا ظاهر خواهد شد که پدرت را زنجیر در پا کرده یک کرور روپیه مي گیرند - چون شب چوکیٔ خان جهان بود پسران به تپش خانه آمده بپدر این حرف رسانیدند - چون ایام دولتش بانتها رسیده بود اینحرف پوچ بے اصل علاوهٔ واهمهای او گردیده خانه نشین شد - اسلام خان بحکم پادشاهي آمده استفسار وجه انزوا نمود - دران وقت حرف میرزا لشکري گل کرد - اعلی حضرت او را مقید و مسلسل بقلعهٔ گوالیار فرستاد - و بعد رسیدن کار خان جهان بجائے که رسید از زندان رهائي یافته در دیار غربت مي زیست - تا باجل طبیعي در گذشت - و پسر دیگرش زوالي سمت که تا سال بیستم اعلی حضرت بمنصب هفصدیٔ صد و پنجاه سوار سرفراز بود *

---

(۲) نسخهٔ [ج] روشناس *

* معتمد خان محمد شريف *

از مردم غير مشاهير ايران است - چون بهندوستان وارد شد بدستيارى بخت بيدار بدولت روشناسى جنت مكاني فائز گشت - و در سال سيوم بخطاب معتمد خان سرافرازي يافت - در حق او ظرفاى مغاية آن وقت اين بيت گفتند

* بيت *

* بدور شـــاه جهـــانگير خاني ارزان شد *

* شريفه بانوي ما رفت و معتمد خان شد *

مدتے بخشيگرى احديان داشت - در سال نهم سليمان بيگ فدائي خان بخشى لشكر شاهزاده شاهجهان (كه بمهم رانا مامور بود) فوت كرد - و معتمد خان به بخشيگرى عساكر شاهي تعين گشت - و در سال يازدهم (چون شاهزاده بتنسيق مملكت دكن دستوري يافت) معتمد خان باز ببخشيگرى فوج امتياز گرفت - و در هنگامے (كه جنت مكاني مرتبهٔ اول بگلگشت كشمير خرامش فرمود - و مركوز خاطر محض سير بهار آن ديار بود) ازانجا (كه درين موسم كتل پير پنجال از برف مالامال مي باشد - و عبور لشكر ازان راه دشوار بلكه محال) براه پكهلي (۲) و دمتور نهضت اتفاق افتاد - و بر رودخانهٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] پكلي و دمتور *

کشن گنگا جشن سال پانزدهم مطابق سنهٔ (۱۰۲۹) هزار و بیست و نهم هجري آراستگي یافت *

و چون ازین منزل تا کشمیر همه جا راه بر کنار بهت است و از دو جانب کوه بلند دارد و اکثر کتلها بغایت تنگ و دشوار واقع شده (که مرور بصعوبت میسر مي‌آید) لهذا میر اهتمامی آن بعهدهٔ معتمد خان تفویض یافت که غیر از معدودے در رکاب پادشاهي کسے را از امرای عظام وغیره نگذارد - خان مذکور در پای کتل بهلباس فرود آمد - و حسب اتفاق (چون سواری جنت مکاني متصل خیمهٔ او رسید) برف و باران بمرتبهٔ هجوم کرد که مزاج پادشاهي بتشویش گرائیده با اهل حرم در خیمهٔ او فرود آمد - و از آشوب آن طوفان محفوظ گشتند - و شب بآسودگي بسر بردند - پادشاه لباسے (که در بر داشت) بمعتمد خان مرحمت فرمود - و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرش را باوج برین رسانید - غریب تر آنکه با وصف جریدگي (که لازمهٔ سفر کشمیر است) آن قدر خیمهای متعدد و فرش و جامهٔ خواب و مصالح باورچي خانه و اسباب و آلات ضروري (که آنچه سرکار اهل دولت را در خور باشد) همراه داشت که حاجت بعاریت طلبي نشد - و چندان شیلان کشید که بهمه مردم اندرون و بیرون کفاف نمود *

سبحان الله آن وقت چه خیر و برکت بوده که در قلیل منصبی(۲)های چنین هنگام این همه اسباب و سامان بود که بیگاه و بیخبر از عهدهٔ مهمانداری پادشاه هندوستان بر آمد - در همین مراجعت کشمیر از تغیر میر جمله بخدمت عرض مکرر چهرهٔ کامیابی افروخت - و چون بدولتخواهی شاهزاده شاه جهان مشهور بود بعد از جلوس باضافهٔ منصب و بمزید قرب و اعتبار اختصاص گرفت - و در سال دوم از تغیر اسلام خان به بخشیگری دوم سر برافراخت - و در سال دهم از انتقال میر جمله بتفویض خدمت والای میر بخشیگری و از اصل و اضافه بمنصب چهارهزاری دو هزار سوار بلند مرتبه گردید - و در همین سال باعانت سیو رام کور برادر زادهٔ راجه بتهل داس(۳) باتفاق راجهٔ مذکور بولایت دهندیره تعین گشت - معتمد خان اندرمن زمیندار آنجا را گرفته بحضور آورد - و در سال سیزدهم سنهٔ (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم هجری از سپنجی سرا در گذشت - اگرچه در تاریخ دانی شهرے داشت اما از اقبال نامهٔ جهانگیری (که بعبارت سلیس و مربوط نوشتهٔ کلک اخبار طراز اوست) معلوم میشود که سلیقهٔ تاریخ نویسی نداشت - چه باوصف عهدهٔ عهد نویسی اصلا بجزئیات ضروری نپرداخته - بلکه معظم وقائع را هم با حذف و اسقاط

---

(۲) نسخهٔ [ج] قلیل منصبیٔ چنین هنگام - (۳ نسخهٔ [ب] بیتهل داس.

بسیار بقید تحریر کشیده - دوستکام پسرش تا سال سي‌ام بپایهٔ هشتصدی دو صد سوار رسیده بدفعات ببخشیگری گجرات و کابل و بنگاله تعین یافته - سال هفتم جلوس عالمگیري در بنگاله فوت نموده - محمد اشرف برادر (۲) معتمد خان در تیولداری لکهنؤ عمارات عالیه درانجا بنا کرده - و سرا و پورهٔ اشرف آباد اساس نهاده - و باغی نیز طرح انداخته که سیرگاه عالم بود - تاریخ آنرا بر دروازه بخط کتبه کنده - بوستان دوستان - دران باغ منزوي بود تا بسرا بستان بقا شتافت *

* میرزا رستم صفوي *

برادر خرد میرزا مظفر حسین قندهاري ست - در احوال او گذشت که سلطان محمد خدا بنده دارای ایران قندهار را به مظفر حسین میرزا و زمین دادر را به رستم میرزا با دو برادر خردش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا تفویض فرمود - چون این اُلکه نسبت بقندهار بسیار محقر بود وفا بمعاش میرزا و برادران نمیکرد - خواست که سیستان را از دست ملک محمود (که از نژاد والیان قدیم آنجا بود - و بعد فوت شاه اسمعیل ثاني بران ولایت استیلا یافت) بر آورده به اُلکهٔ خود افزاید - مظفر حسین میرزا بر سر ملک محمود فوج

---

(۲) نسخهٔ [ج] برادرش محمد اشرف در تیولداریٔ - (۳) یعنی سنهٔ هزار و چهل هجري *

کشیده پس از آویز و ستیز دختر او بازدواج خود آورده آن ناحیه را بدو مسلم داشت - این معني موجب کلفت هر دو برادر گشت - رستم میرزا مکرر باعانت حمزه بیک لله بر قندهار لشکر کشیده طرفی نبست *

چون اکثر بلاد خراسان لکدکوب حوادث اوزبک گشت و سر و سردارے مشخص نداشت میرزا از زمین داور به فراه شتافته متصرف شد - و بکرات با اوزبک عرصهٔ پیکار آراسته لوای مردانگي و شجاعت برافراخت - و پس ازان هوای تسخیر سیستان در سر گرفته بران دیار یلغار برد - ملک محمود بعد تحصن و رعایت لوازم قلعه داري ملاقات کرده بمراسم خدمت پرداخت - میرزا در عالم مستي باغوای کوته خردان مغرور ملک را محبوس ساخت - پسرش جلال الدین جمعے فراهم آورده بهیچ آویزش پیش گرفت - میرزا ملک محمود را از هم گذرانید - چون تاب مقابله نداشت راه زمین داور سپرد - او بتعاقب افتاد - ناچار برگشته بجنگ پیوست - شکست بر میرزا افتاد - پس ازان در نظرها وقعے نماند - بزرگ برادر (که منتهز فرصت بود) دست چیرگي برگشاده زمین داور نیز برگرفت - رستم میرزا بتیزي آمده قلات بستد - روزے بشکار رفته بود . طایفهٔ بیات خواستند آن را متصرف شوند - والدهٔ میرزا بقلعه داري پرداخت - و بتفنگ یکے از حرام نمکان

(که بجانب آن ضعیفه سر داد) در گذشت - اگرچه میرزا بسیارے را بتیغ انتقام گذرانید اما (چون اوضاع زمانه حسب دلخواه ندید - و آوازهٔ آمد آمد جنود هندوستان بگوشش آن دیار بے جمعیتی دیگر مي افزود) بشریف خان اتکه حاکم غزنین دوستي داستان بر خوانده آهنگ بندگی پادشاهي وا نمود - حسب درخواست منشور طلب ارسال یافت - سال سي و هشتم اکبري سنه (۱۰۰۱) (۲) هزار و یک میرزا بکنار آب چناب رسید - سرا پرده و بارگاه و قالینها و دیگر رخت فراش‌خانه مصحوب قرا بیگ ترکمان از سرکار پادشاهي فرستادند - و متصل آن کمر خنجر مرصع بدست حکیم الملک ارسال یافت - چون نزدیک رسید شریف خان و آصف خان و شاه بیگ خان و برخے امرا باستقبال دستوري یافتند - بچهار کروهی لاهور روز جشن دسهرا خانخانان و زین خان کوکه پذیره گشته با سنجر میرزا برادر خرد و چهار پسر مراد شاهرخ حسن ابراهیم و با چهار صد ترکمان دولت ملازمت دریافت - چون تالیف برادر کلانش منظور بود بمنصب والای پنجهزاري و انعام یک کرور تنکهٔ مرادي و اقطاع ملتان و بسیارے پرگنات بلوچستان (که افزون از قندهار است) بر نواختند - و پس از چندے بعنایت علم و نقاره اعتبار بر افزودند - میرزا

(۲) در [نسخهٔ - ج] لفظ [اکبري] نیست .

ابو سعید (که در قندهار مانده بود) نیز رسیده بنوکری پادشاهي امتیاز یافت *

چون مردم میرزا در ملتان داد و ستد را از اعتدال بر گذرانیدند سال چهلم سرکار چیتور باقطاع میرزا مقرر شده بدان سو دستوري یافت - اما بنابر وجهی از سرهند بر گردانیدند - چون راجه باسو و برخی بوم نشینان شمالی کوهسار سر از فرمان‌پذیري بر تافتند سال چهل و یکم پتهان و آن نواحي در تیول میرزا تنخواه گشته بدان حدود مرخص شد - و آصف خان را بیاوري همراه دادند - میان میرزا و خان مزبور ناسازي افتاد - راجه باسو موُ را استوار کرده نخوت فروشي پیش گرفت - پادشاه جکت سنگهه پور راجه مانسنگهه را نامزد فرموده میرزا را بحضور خواند - سال چهل و سیوم رایسین و آن حوالي بجاگیر میرزا قرار یافته بدان جانب شتافت *

چون گشایش احمدنگر به درنگ افتاد و سپاه از گران ارزي بستوه آمد و بد گوهران سر بفساد بر داشتند شاهزاده سلطان دانیال التماس کمک نمود - پادشاه از برهانپور فوج تازه بسر کردگی میرزا و یک لک اشرفي روانه کرد - ازان باز میرزا کمکی دکن بود - دختر خان خانان برای پسر خود میرزا مراد خواستگاري نموده بحسن یاوري آن سپه سالار مدتے در قصبهٔ تمرني (که الحال به ظفرنگر زبان زد است)

گذرانيد - و در سال هفتم جهانگيري سنهٔ (۱۰۲۱) هزار و بيست و يک از انتقال ميرزا غازي ترخان بحکومت تتّه و عنايت دو لک روپيه برسم مدد خرج سر افرازي يافت - جنت مکاني نصايح ارجمند در مراعات قانون عدالت و نصفت فرموده در زمانه ساختن ارغونيه (که از چند (۲) سال آن ديار بآنها متعلق است) با خسرو خان چرکس وکيل چهار پشتهٔ آن سلسله (که مبادا غدرے انديشد) تاکيد رفت - و مير عبد الرزاق معموري بهراهي نامزد شد که جمع آن محروسه را از قرار هست و بود جمع بسته بميرزا و توابع او تنخواه دهد - ميرزا با ارغونيه بدسلوکيها نموده بخلاف چشم‌داشت با متوطنان آنجا نيز طريق پيش گرفت (که منافئ آئين مروت و مردمي بود) - ناچار معزول شد - چون بحضور پيوست عالمے بداد خواهي همراه آمد - لهذا ميرزا حوالهٔ اني راى سگنهه (۳) دلن شد تا جواب مدعيان گويد - پس از چندے جنت مکاني نزد خود طلب داشته مشمول عواطف ساخت - و دختر ميرزا را بسلطان پرويز پيوند بيوگاني دادند - پس ازان بمنصب شش هزاري امتياز يافته به صاحب صوبگي آله آباد اختصاص گرفت *

چون شاهزاده شاهجهان از بنگاله گذشته پتنه و بهار

---

(۲) نسخهٔ [چ] که از صد سال - (۳) نسخهٔ [ب] دلين *

بتصرف در آورد عبد الله خان بطریق منقلا گرم و گیرا رسیده در قصبهٔ جهوسي مقابل الهٓ آباد آنطرف آب گنگ معسکر آراست - میرزا در قلعه متحصن گشت - چون خان مذکور نوارهٔ مستعد همراه داشت بضرب توپ و تفنگ از آب گذشته در شهر در آمد - هرچند رومي خان میرآتش شاهي تعهد مي‌نمود که در اندک فرصت قلعه مفتوح مي‌شود عبدالله خان اضطراب بیجا (۲) نموده باز به جهوسي برگشت - روزے چند نگذشته بود که آوازهٔ آمد آمد پادشاهي بلند شد - میرزا ازان محنت برآمده راحت و آسایش از سر گرفت - و در سال بیست و یکم بصوبه داري بهار تعین گردید - و در سال اول جلوس شاهجهاني از حکومت بهار معزول گشته بحضور رسید - چون عارضهٔ نقرس مزمن علاوهٔ کبر سن شده از حرکت باز داشت از تکالیف نوکري معاف فرموده به سالیانهٔ یک لک و بیست (۳) هزار روپیه موظف ساختند - تا بفراغ بال در دار الخلافهٔ آگره بگذراند - و در سال ششم جشن کتخدائی شاهزاده محمد شجاع با صبیهٔ میرزا انعقاد یافت * ع *

* مهد بلقیس بسر منزل جمشید آمد *

تاریخ (۴) است - و در عمر (۵) هفتاد و دو سالگي سال پانزدهم

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [بیجا] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] یک لک و هشت هزار روپیه - (۴) یعنی سنهٔ هزار و چهل و دو - (۵) نسخهٔ [ج] هشتاد و دو *

سنهٔ (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک جهان را پدرود نمود - گویند چون میرزا در گذشت متصدیان آگره خواستند که ضبط اموال نمایند - حلیلهٔ جلیلهٔ میرزا کنیزان را لباس مردانه پوشانده تفنگها در دست آمادهٔ جنگ شد که با ما مثل سایر امرا نتوان رفتار سپرد - آنها بنابر احتیاط دست کشیده بحضور نوشتند - اعلی حضرت محظوظ شده سوای فیلان همه را معاف فرموده *

میرزا مرد دنیا بود - بمزاج روزگار آشنا - و نسبت ببرادر کلان بسیار آرمیده و ضابطه دان - روزے در شکارگاه باشهٔ پور رای سال درباري بدرختے نشست - همراهان میرزا بر گرفتند - برخے راجپوت بآویزه بر خاستند - میرزا بآهنگ آرامش آن آشوبگاه رفت - ناگهانے شمشیر بدست رسید - از کار آگهي آن بے راهه رو را بسته نزد رای سال فرستاد - عرش آشیاني بر مردمي و بردباری میرزا آفرین کردند - طبع موزون هم داشت - فدائي تخلص میکرد - ازوست * * قطعه *

* بر چیـــد دلم بســـاط ایمـــاني را *
* کج باختـــه‌ام نرد خـــدا داني را *
* ابروی بتے قبلـــهٔ خود ساختـــه ام *
* بر طـــاق نهـــاده‌ام مسلمـــاني را *

و هزل میرزا برتبه بود - هنگامے [که برادر کلانش مظفر حسین

میرزا (که باهم نفاق و عداوت بوده) از قندهار مي آمد] این رباعي گفت *

* رباعي *

* آن کور که در راه حسد پامال است *
* دجال نگویمش خر دجال است *
* گویند ز ایران خبرے مي آید *
* ای باد سموم وقت استقبال است *

این قطعهٔ مشهور ازوست

* قطعه *

* مرا زین پیشتر بود ای عزیزان *
* ذکر چون جرّه بازے تیز چنگے *
* بهر صیدے که مي افکندم او را *
* نمي دادے مجالے و درنگے *
* کنون پریده است آن باز و مانده *
* بدستم تمهٔ و جفت زنگے *

احوال پسران میرزا (که هریک صاحب نام و نشان بود) بجای خود مثبت است - برادرانش ابو سعید میرزا و سنجر میرزا هر دو در سنهٔ (۱۰۰۵) هزار و پنج باجل طبیعي در گذشتند *

* موسوي خان صدر *

گویند از سادات مشهد مقدس است - و با سید یوسف خان رضوي قرابت قریبه داشت - در عهد جهانگیري به روشناسی

بادشاهي کامیاب گشته سال پانزدهم به داروغگی آبدار خانه
سر بلند گردید - و رفته رفته بپایهٔ صدارت کل و منصب
دو هزاری پانصد سوار مرتقي شد - پس از فوت جهانگیري
چون با یمین‌الدوله یکزبان بود سال اول جلوس فردوس‌آشیاني
(که سعادت بار اندوخت) به بحالی صدارت کل و از اصل
و اضافه بمنصب سه هزاری هفت صد و پنجاه سوار درجهٔ
اعتلا پیمود - سال پنجم بمنصب چهار هزاری هفتصد و پنجاه
سوار افتخار یافت - سال شانزدهم چون بعرض پادشاه رسید
که او (چنانکه باید) عهده برای تعلقهٔ ماموره نیست - لهذا
پای عزل درمیان آمد - سال هفدهم هژدهم صفر سنهٔ (۱۰۵۴)
هزار و پنجاه و چهار هجري بمعمورهٔ بقا شتافت - دو پسر
او بعنایت درخور سرفرازي یافتند - گویند چندان کسب علم
نکرده بود - از کثرت مصاحبت با اهل کمال علم مجلس و
تقریر خوب بهم رسانیده بود *

* مبارز خان روهله *

در عهد جهانگیري به بلند پایهٔ امارت ارتقا یافته بمنصب
سه هزاری سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - از عهد
آن پادشاه تا صوبه‌داری لشکر خان مبادی سلطنت اعلی
حضرت بتعیناتی کابل گذرانید - و در جنگ یلنگتوش اوزبک
سپه سالار نذر محمد خان والی بلخ (که با خانه‌زاد خان

خان زمان در حوالی غزنین اتفاق افتاد) خان مزبور هراول فوج فیروزي بود - دران معرکه کارنامهٔ جلادت و جان سپاري بظهور رسانید - پستر در کمکیان دکن انتظام گرفت - و در تسخیر دولت آباد بمردانگي و بهادري کارنامها بر ساخت - خصوص روزے [که خان زمان خزانه و رسد از ظفرنگر گرفته داخل موضع کهرکي (که پنج کروهي دولت آباد و الحال موسوم به اورنگ آباد است) مي شد] عادل شاهیه و نظام شاهیه یکدل گشته خود را غافل بقول زدند - سردار نبرد کار پای ثبات افشرده آویزش سترگ نمود - اعادي کارے نساخته رو بر تافتند - و بقصد تلافي بچنداول در آویختند - از جانبے بهادر جي پسر جادو راے چون ابر صاعقه ریز تاخته قلب مخالف را پراگنده گردانید - و از جانبے مبارز خان (که او نیز در چنداولي بود) خود را رسانیده از مقراض برّان تیغ دو دم و بقراضهٔ پیکان دو سر جامهٔ زخم رسائي بر تن اکثر بل سر تا سر آن گروه کم فرصت زیاده سر برید - و خون آن خاکساران باد پیما را (که دست قضا گرد نحوست و ادبار بر سراپاي آنها ریخته بود) با خاک عرصهٔ مصاف بر آمیخت *

پس از فوت مهابت خان خانخانان (چون صوبه داري دکن در سال هشتم در حصه شده بالاگهاٹ بخان زمان و

پایان گهات (۲) بخان دوران تفویض یافت) کمکیان عمده نیز تفریق شدند - و سایر متعینه برضامندی یکدیگر قرار یافتند - مبارز خان بهمراهی خانزمان تعین دولت‌آباد گشته بافزونی پانصدی پانصد سوار سرافراز گردید - پس ازان بحضور شتافته در سال یازدهم (۳) بمنصب چارهزاری ذات و سوار فرق افتخار برافراخت و چون مدتها در کابل گذرانیده از راه و رسم جنگ افغانان آگهي داشت و باب آن (۴) ملک و مصالح جنگ آنجا دانسته باز کمکي گردانیدند - سال هژدهم سنهٔ (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري در فوجداري و تیولداری دیبال پور خانه بر سرش فرود آمده رخت هستي بر بست - به بزرگي و دینداري شهرت عظیم داشت - اوقاتش بروزه و نماز و مطالعهٔ تفسیر و فقه مي گذشت - ملازمانش چه سوار و پیاده کلمهٔ طیب ورد زبان داشتند - و کلمه گویان راه میرفتند - و باین وجه شناخته میشد که نوکر مبارز خان است - گویند مشار الیه در زهد و تقوی ثاني اثنین عمر بن عبد العزیز بود - و در تدبیر و رسائی فکر دوم عمرو بن عاص - تمام عمر بعزت و اعتبار بسر برد •

---

(۲) نسخهٔ [ب] پائین گهات - (۳) نسخهٔ [ج] پانزدهم - (۴) نسخهٔ [ب] باب الملك •

* مهيس داس راتهور *

پسر داپت که برادر راجه سورج سنگهه بود - موصی الیه ابتدا در نوکری مهابت خان خانخانان نامی براه مردي بر آورد - بعد فوت خان مزبور سال هشتم جلوس بملازمت فردوس آشیاني پیوسته بمنصب پانصدی چهار صد سوار ناصیهٔ اعتبار افروخت - و بهمراهی شاهزاده اورنگ زیب (که به پشت گرمی افواج متعینه جهت استیصال ججهار سنگهه بوندیله تعین شده بود) شتافت - و سال نهم با خان دوران بجانب ناندیر تعین گردید - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری شش صد سوار و سال پانزدهم باضافهٔ چهار صد سوار و عطای علم مباهات اندوخته همراه شاهزاده دارا شکوه جانب قندهار شتافت - و سال شانزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار و عطای پرگنهٔ جالور بطریق وطن بجاگیر رایت کامراني افراشت - سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي ذات افتخار پذیرفته همراه شاهزاده مراد بخش بتسخیر بلخ و بدخشان رفت - و بستر از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گشت *

و چون (پس از رسیدن شاهزاده ببلخ و آواره شدن نذر محمد خان والی آنجا) بهادر خان و اصالت خان با جمعی

بتعاقب او مامور شدند او بوفور (۲) کار طلبی بے اجازت شاهزاده همراهی آنها گزید - و سال بیستم حسب الطلب بحضور آمد - در همان سال مطابق سنهٔ (۱۰۵۶) هزار و پنجاه و شش هجري رخت هستي بر بست - مرد کار دیده پیکار ورزیده بود - پادشاه اعتماد بسیار بر داشت - و در دولت خانهٔ پادشاهي پس تخت پهلوی سندلي (که برای شمشیر و ترکش بفاصلهٔ دو گز مي بود) مي ایستاد - و وقت سواري بفاصلهٔ دو برابر آن مي آمد - پسر کلانش مرتن (که در جالور بود - و بچهار صدی دویست سوار سرفراز) از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار مورد ترحم گشت - و از وطن آمده بدولت آستان بوس (۳) کام دل بر گرفته پیش شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر به بلخ دستوري یافت - و چون شاهزاده صوبهٔ مذکور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته مراجعت نمود او در عرض راه به زد و خورد با المانان مصدر تردد ات گشت - و سال بیست و دوم با شاهزادهٔ مذکور بجانب قندهار شتافت - و در جنگ با تزلباش همراه رستم خان تعین گردید - و سال بیست و پنجم بعطای علم رایت افتخار افراشته همراه شاهزادهٔ مذکور بار دوم بهمم مزبور و بار سیوم همراه شاهزاده دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ب] بفور - (۳) نسخهٔ [ب] آستانبوسي •

تعين شد - و سال بيست و هشتم با علامي سعد الله خان بانهدام چور راهي گشته - سال سي ام نزد شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر بجانب دكن علم عزيمت بر افراشت - و در جنگ عادل خانيه مراسم جانفشاني بتقديم رسانيده در جلدوی آن از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار مرتقي گشت - پس ازان همراه مهاراجه جسونت سنگهه در جنگ (كه متصل اوجين رو داد) قرار گرفته وقت زد و خورد داد دليري و دلاوري داده ته تيغ مبارزان فوج عالمگيري در آمده (۲) *

* مير سيد جلال صدر *

خلف الصدق مير سيد محمد بخاری رضوي ست كه به پنج واسطه بشاه عالم (كه در مقام رسول آباد ظاهر بلدهٔ احمد آباد آسوده است) مي رسد - او بيستم جمادي الآخره سنهٔ (۸۱۷) (۳) هشتصد و هفده متولد شد - و در هشت صد و هشتاد (۸۸۰) رحلت نمود - ازادت از پدر خود قطب عالم يافته - او نبيرهٔ سيد جلال مخدوم جهانيان است - بخلاف مخالفت حاكم ارچه بفرمودهٔ پدر و مرشد خود شاه محمود در زمان سلطان محمود (كه بدو واسطه پور سلطان مظفر والی گجرات است) بدان ديار آمده در قصبهٔ تبوه سه كروهی

(۲) نسخهٔ [ب] در آمد - (۳) نسخهٔ [ج] شده *

احمدآباد طرح اقامت ریخت - و در سنهٔ (۸۵۷) هشتصد و پنجاه و هفت درگذشت - میر سید محمد بسجاده نشینی شاه عالم بمزید فضل و بزرگي متصف بود - و در فقر و توکل ثاني نداشت - ترجمهٔ قرآن شریف بعبارت خوب ترتیب داده - هنگامی (که جنت مکاني از گجرات بسیر دریای شور لوای عزیمت بسمت کنبایت (۲) برافراخت) میر در کمال تبجیل و تعظیم همراه بود - اعلی حضرت نیز دو مرتبه بادراک لقای آن سید جلیل القدر فیض یاب شد - نوبت اول در ایام شاهزادگي در خطهٔ احمدآباد و دوم وقتی که از جنیر متوجه قرارگاه خلافت شد - آن بزرگوار در تاریخ (۳) ولادت خود بدین مصرع مشهور * ع *

* من و دست و دامان آل رسول *

ملهم گشت - گویند مذهب سید و آبای ایشان امامیه است - در سنهٔ (۱۰۴۵) هزار و چهل و پنج سال هشتم شاهجهاني رحلت نمود - مدفن او گنبد متصل بدروازهٔ سمت غربی روضهٔ شاه عالم است *

میر سید جلال بحسن صورت و ستودگی سیرت آراستي داشت - و در علم ظاهري و فنون دانش رسمي ماهر بود - طبعش موزون و بسیار مناسب بشعر - رضائي تخلص میکرد

(۲) نسخهٔ [ب] کنبهایت - (۳) یعنی سنهٔ نهصد و هشتاد و نه *

این رباعی مشهور ازو ست * * رباعي *

* در نخوت و کبر لاعلاجم چه کنم *
* با آنکه اسیـــر احتیـــاجم چه کنم *
* میرم بنیـــاز و ناز دلبـــر نکشم *
* من عاشق معشوق مزاجم چه کنم *

سید پانزدهم جمادی الآخره سنهٔ (۱۰۰۳) هزار و سه هجري ولادت یافت - وارث رسول تاریخ (۲) است - پس از جلوس فرمانروائی اعلی حضرت بموجب ارشاد پدر گرامي قدر بادای تهنیت سلطنت بدار الخلافهٔ آگره رسیده بانواع نوازش و اکرام اعزاز تمام یافته - مقضی المرام بوطن مراجعت نمود - مرتبهٔ دوم باز بحضور رسید - چون در ازمنهٔ ماضیه نیز ازین سلسله چندے در سلک اعاظم امرای سلاطین گجرات انتظام داشتند اعلی حضرت هفتم شعبان سنهٔ (۱۰۵۲) هزار و پنجاه و دو هجري سال شانزدهم بکمال مبالغه میر را از لباس فقر برآورده بمنصب چهار هزاري و خدمت صدارت هندوستان از تغیر موسوي خان بلند مرتبه فرمود - و سید با وصف اخلاق مرضیه و انتساب چنین دودمان علیهٔ عالیه بعرض رسانید که از مساهله و بے خبری موسوي خان صدر سابق وجه مدد معاش بابکثر مردم (که اصلا استحقاق نداشتند) مقرر شده - و

(۲) یعني سنهٔ هزار و سه هجري *

بیشترے باسناد جعلي اراضی بسیار متصرف اند - حکم بممالک محروسه رفت که تا تحقیق و تنقیح اسناد مدد معاش عموماً ضبط نمایند - هرچند در عالم نوکري این قسم دغلها را (که منبی از ذمه برائت خود و ادای حقوق آقا سمت) عرفاً و عقلاً مستحسن داشته اند اما در خلایق سخت بدنامي بصید عاید شد *

اتفاقاً در همان ایام بدامان بیگم صاحبه آتشے در گرفت - و اکثر بدن سوخت - خیرات و انعام وافر بعمل آمد - زندانیان آزاد گشته - مطالبات معاف شد - این حکم نیز موقوف ماند - میر باضافهای متواتر بمنصب شش هزاری هزار سوار سر افراز گردید - اگر اجلش مي گذاشت ترقی عظیم مي کرد - سال بیست و یکم در لاهور غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري در جواني بساط هستي در پیچید *

گویند ملا محمد صوفی مازندرانی مشهور در جواني از ایران آمده اکثر ممالک هندوستان را بقدم سیر و سیاحت پیموده در احمدآباد رنگ سکونت ریخت - و بمیر تعلق خاطر بهم رسانیده تعلیم او مي نمود - شعر ملا خالي از لطف نیست - این بیت از ساقي نامهٔ اوست * * بیت *

* نمي ماند این باده اصلا بآب *

* تو گوئي که حل کرده اند آفتاب *

ملا بياضي ترتيب داده (موسوم به بتخانه) شصت هزار بيت از دواوين شعرا برچيده - سيف خان صوبه دار گجرات اعتقادے با ملا داشت - حسب الطلب جنت مكاني لا علاج ملا را روانه نمود - در راه فوت کرد - و دران حالت اين رباعي گفت * رباعي *

* اي شاه نه تخت و نه نگين مي ماند * (۲)
* از بهـر تو يک در گز زمين مي ماند *
* صندوق خـود و کاسـهٔ درويشـان را *
* خالي کن و پر کن که همين مي ماند *

پادشاه شنيده رقتها نمود *

بالجمله از مير سيد جلال دو پسر ماند (۳) - اول محمدي بسيد جعفر که در صورت و سيرت مشابهتي تمام بپدر داشته - چون بمير خدمت صدارت تفويض يافت او بسجاده نشيني روضهٔ شاه عالم اختصاص گرفت - دوم سيد علي مخاطب به رضوي خان که بصدارت هندوستان رسيد - احوالش جدا ترقيم يافته - مير سيد جلال صبيهٔ خود را بشيخ فريد پسر سيد بهوهٔ بخاري مخاطب بديندار خان نسبت کرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] نے (۳) نسخهٔ [ب] ماندند *

* محمد زمان طهرانی *

از منصب داران عهد جنت مکانی ست - و مدتها بتعیناتی صوبهٔ بنگاله گذرانیده - فوجدار و تیولدار سلهت بود - پس ازان (که دیهیم سلطنت بجلوس فردوس آشیانی رونق یافت) او سال اول به بحالی منصب دو هزاری هزار سوار (که از سابق داشت) نامیهٔ مباهات بر افروخت - سال چهارم باضافهٔ دویست سوار و سال پنجم نیز باضافهٔ مذکور کامراني اندوخت - سال هشتم بحضور آمده جبههٔ ارادت بر آستانهٔ عقیدت گذاشت - بعد چندے همراه اسلام خان (که از تغیر اعظم خان به صوبه داری بنگاله مفتخر گردیده بود) رخصت آن صوب یافت - و در هنگامهٔ مردم آشام (که بامداد بلدیو برادر پریچهت زمیندار کوچ هاجو (۲) پرداخته مصدر انواع سرشخي گردیده بودند) همراه میر زین الدین علي برادر اسلام خان (که مخاطب به سیادت خان گشته) ترددات نمایان و خدمات شایان بتقدیم رسانیده رسوخ و فدویت را بر روی روز افکند - بنابران سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و هشت صد سوار مورد عاطفت شد - سال پانزدهم باضافهٔ دویست سوار قابیفانش مساوی ذات گردید (۳) - و چون درین سال اودیسه بپادشاهزاده محمد شجاع

---

(۲) در [بعضی نسخهٔ] کوچ هاجو - (۳) نسخهٔ [ب] گردیدند *

ضمیمهٔ صوبه داری بنگاله تقرر یافت او بر طبق حکم بضبط و ربط آنجا اختصاص گرفت - سال نوزدهم ازانجا معزول شده ببارگاه سلطنت رسید - سال بیستم نزد پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر (که برای بند و بست بلخ وغیره شتافته بود) دستوري یافت - و چون پادشاهزاده بلخ را بکسان نذر محمد خان سپرده سال بیست و یکم معاودت نمود او حسب الطلب پیش از پادشاهزاده خود را بدرگاه والا رسانید - پس ازان احوال او معلوم نگردیده *

* مادهو سنگهه هادا *

پسر دوم راو رتن است - سال اول جلوس فردوس آشیاني بمحالی هزاری شش صد سوار منصب سابق تارک عزت بر افراخته - سال دوم بتعاقب خان جهان لودي و سال سیوم پس از وصول موکب پادشاهي بدکن در فوجے (که سرگروه آن شایسته خان بود) و پستر باتفاق سید مظفر خان بمالش خان جهان لودي (که از دکن بر آمده جانب مالوه راهي گردیده بود) تعین شد - چون اینها بجستجوی آن سراسیمهٔ وادی فرار گام فراخ بر زده خود را بوی رسانیدند او ناچار شده از اسپ فرود آمد - در اثنای زد و خورد مادهو سنگهه (که هراول سید مظفر خان بود) برچههٔ برو زد - و بدین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار سوار

و عنایت علم سرمایهٔ ناموری اندوخت - و چون در همین سال زادرتن پدرش درگذشت پادشاه او را باضافهٔ پانصدی پانصد سوار و عنایت پرگنهٔ کرتهه بیلاتهه در جاگیر مباهات بخشید - سال ششم همراه سلطان شجاع بصوب دکن راهي گشت - و پس از فوت مهابت خان صوبه دار دکن تعینات خان دوران صوبه دار برهانپور گردید *

درین ضمن (که شورش ساهو بهونسله در نواح دولت آباد رو داد و خاندوران با دیگر تعیناتیان عزیمت تنبیه او پیش نهاد خاطر ساخته روانه شد) او را به محافظت بلدهٔ برهانپور گذاشت - پسر سال هفتم بهمراهی خان مذکور بمالش جچهار سنگهه بذیله مقرر شده بعد رسیدن در ملک چاندا (۲) روزے (که نیکنام عم بهادر خان رهله زد و خورد نموده زخمي در میدان افتاد) مادهو سنگهه از یمین نیکنام جلو انداخته برخے ازان گروه طغیان سرشت را بنایرهٔ قتال کالای هستي بسوخت (۳) - و بقیه را از پیش رو بر داشت - پسر باتفاق سید محمد پسر کلان خان دوران بران گروه وخیم العاقبت (که در جوهر ساختن عیال خود بودند) دریده چندین کس را بر خاک هلاک انداخت - پس از رسیدن حضور مشار الیه از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و ششصد

(۲) نسخهٔ [ج] چاندوه * (۳) نسخهٔ [ب] بر سوخت *

سوار چهرهٔ مفاخرت برافروخت - سال نهم (چون بلدهٔ برهانپور بورود رایات فیروزي رونق گرفت و جهت تنبیه صاهو بهونسله و تخریب ملک عادل خانیه سه فوج بسرداری سه کس مقرر شد) او بهمراهی خان دوران بهادر دستوري یافت - بعد از معاودت ازانجا سال دهم چون بملازمت پیوست از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار نوازش یافت - سال یازدهم در رکاب سلطان محمد شجاع بصوب کابل راهي گردید - سال سیزدهم بهمراهی سلطان مراد بخش (که بجانب کابل معین شده بود) روانه گشت - و پس از مراجعت شاهزاده سال چهاردهم (که نعمت بار اندوخت) از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار مورد مراحم شد - سال شانزدهم باضافهٔ پانصد سوار اختصاص گرفت - سال هیجدهم بکومک امیرالامرا صوبه دار کابل (که بتسخیر بدخشان مامور بود) رخصت پذیرفت - پستر در رکاب سلطان مراد بخش ببلخ شتافته (چون سلطان مزبور تعلقهٔ مذکور را گذاشت - و سلطان محمد اورنگ زیب بجای او نامزد گردید) مشار الیه بتقدیم خدمات پرداخته چندے بحفاظت قلعهٔ بلخ مامور بود - چون شاهزادهٔ مرحوم حسب الامر پدر والا قدر صوبهٔ مسطور را به نذر محمد خان والی آنجا باز گذاشته معاودت نمود (پس از وصول بکابل) مادهو سنگهه مطابق حکم از

شاهزاده رخصت شده سال بیست و یکم در پیشگاه سلطنت رسید و رخصت وطن یافت - و پس از چندے مطابق سنهٔ (۱۰۵۷) هزار و پنجاه و هفت هجري از تماشاگاه دنیا چشم بر بست - مکند سنگهه هادا پسر او ست که احوالش جداگانه تحریر پذیرفته *

* میرزا والي *

پسر خواجه حسن نقشبندي ست نسباً (۲) - خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانید - چون میرزا سلیمان والی بدخشان دست تغلب و استیلای شاه ابوالمعالي را از دامن احوال میرزا محمد حکیم والی کابل (که هنوز بحد تمییز نرسیده بود) کوتاه ساخته او را بپاداش کردارش رسانید و صبیهٔ خود را بازدواج میرزا در آورده اکثر محال کابل را ببدخشان تنخواه نمود و در لباس دوستي اسباب دشمني ترتیب داده در مقام آن شد که کابل را بتدریج در تصرف خود آرد (پس ازان میرزا سلیمان به بدخشان معاودت نمود) جمعے (که عمدهٔ آنها خواجه حسن و باقي قاقشال بودند) حقیقت معامله را خاطر نشین میرزا کرده در اخراج بدخشیان اهتمام بکار بردند - و میرزا

---

(۲) نسخهٔ [ب] آبای خواجه از دیرباز در کابل طرح سکونت انداخته روزگار مي گذرانیدند *

سلیمان ازین آگهي یافته باز متوجه کابل شد - میرزا قلعه را بباقي قاقشال سپرده خود بجانب پشاور بدر زد - و از آب سنده گذشته بدرگاه عرش آشیاني ملتجي گردید - امرای انکه خیل با تیولداران صوبهٔ پنجاب حسب الامر پادشاهي همراهی میرزا گزیده بار دیگر بر مسند حکومت بر نشاندند - و باشارهٔ عرش آشیاني میر محمد خان انکه بسربراهی مهام کابل اشتغال ورزید - میرزا محمد حکیم همشیرهٔ خود نجیب النسا (۲) بیگم را (که سابقاً والدهاش در عقد ازدواج شاه ابو المعالي آورده بود) بے استصواب عرش آشیاني و بے استفسار از میر محمد خان بخواجه حسن نسبت کرد - و خواجه (چون بچنین نسبتے عالي افتخار یافت) مهمات در خانهٔ میرزا را (۳) از پیش خود سرانجام نمودن گرفت - و امورے (که باو مناسب نبود) میساخت - و از میر محمد خان اصلا حسابے بر نمیداشت - خان مذکور از حدت طبع تاب نیاورده ازانجا بلاهور آمد - خواجه من حیث الاستقلال بامر وکالت پرداخته بجزرسي و سخت گیري دکان خود آرائي برگشاد - ظرفای آنوقت میگفتند که * بیت *

* گر خواجهٔ ما خواجه حسن خواهد بود *
* ما را نه جوال و نے رسن خواهد بود *

چون یقین میرزا سلیمان شد که از امرای پادشاهي هیچ

---

(۲) نسخهٔ [ب] فخرالنسا بیگم - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [را] نیست .

کس در کابل نیست در سال یازدهم الهي سنهٔ (۹۷۳) نهصد و هفتاد و سیوم هجري بقصد تدارک مافات لشکر بر سر کابل کشید - میرزا شهر را بمعصوم کوکهٔ خود سپرده خود باتفاق خواجه بغوربند شتافت - میرزا سلیمان چون نتوانست کابل را بزور گرفت راي نعمت بیگم زوجهٔ خود را به قرا باغ (که دوازده کروهی کابل است) فرستاده در پردهٔ غدر طرح صلح انداخت - میرزا از نیرنگ بیگم فریب خورده ملاقات قرار داد - و پیش ازان (که میرزا سلیمان باشارهٔ بیگم از حوالی کابل برسم ایلغار روانه گشته در کمین استاد) میرزا مطلع شده راه گریز پیش گرفت - چون بکتل هندو کوه رسید خواجه حسن خواست که میرزا را نزد پیر محمد خان ببلخ برده استدعای کمک نماید - باقي قاقشال نگذاشت - بدرخواست اعانت عرش آشیاني رهگرای جلال آباد گردید - و خواجه با جماعهٔ خود جدا شده ببلخ شتافت - در مرآة العالم نوشته که همانجا ضایع گشت *

* بیت *

* دل بشد جان گریخت دین گم شد *

* ای حسن زین بتـــر چه خواهم شد *

تفصیل این و غرض ازین ظاهر نمي شود - چه خواجه بعد ازین سانحه مدتهای مدید بامر وکالت مي پرداخت - چنانچه در اکبر نامه و طبقات اکبري مندرج است *

چون میرزا بترغیب و تکلیف باغیهٔ بنگاله بارادهٔ شورش بلاهور رسید (۲) از آوازهٔ نهضت عرش آشیانی راه کابل برگرفت و عرش آشیانی بقصد تعاقب در سنهٔ (۹۹۰) نهصد و نود هجری سال بیست و ششم از دریای اتک عبور فرمود - و جواب عذر خواهی میرزا نگارش یافت که اگر گفتار فروغ راستی دارد (و از خجالت ملازمت نمیتواند قرار داد) یکی از فرزندان را (۳) مصحوب همشیرهٔ خود روانه سازد - و اگر خاطر باین هم نگراید خواجه حسن را با برخی اعیان آن سر زمین فرستاده رسوم پیمان و سوگند بجا آورد - میرزا هر چند خواست که همشیره بدرگاه رفته پوزش نماید خواجه پذیرای آن نشد - و زن خود را گرفته بجانب بدخشان عزیمت گزید - و شاید در همین (۴) ایام فوت کرد - خواجه را از بطن آن عفیفهٔ خاندان سلطنت دو پسر بود - یکی میرزا بدیع الزمان که رشادت و کار طلبیها داشت - چون نا روشناسی خود را همایون پور میرزا سلیمان وا نموده در کوهسار (۵) بدخشان ستر سرداری (۶) بر افراشت بدیع الزمان در سال چهل و ششم الهی با برخی از حصار شادمان رفته در آویخت - و چیره دست

---

(۲) نسخهٔ [ج] رسیده - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] درین ایام - (۵) نسخهٔ [ب] کوهستان - (۶) نسخهٔ [ب] سرداری -

آمد - و آن بد گوهر در آویزه فرو شد - مشار الیه منبر و زر و سیم بنام عرش آشیانی بر آراسته عرضداشت نمود - و از پیشگاه خلافت بانواع عطایا کام دل اندوخت - دیگرے میرزا والي ست که وارد هندوستان گشته مورد مراحم خسوانی گردید - عرش آشیانی بلاقي بیگم دختر شاهزاده دانیال را بحبالهٔ نکاح او در آورد - در عهد جنت مکاني بمنصب هزار و پانصدی هفت صد و پنجاه سوار سر عزت بر افراخت - و در جشن جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدی دو صد و پنجاه سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار مباهات اندوخت - آخرها بفوجداری سرکار ماندو مي پرداخت - در سال بیست و دوم

---

(۲)

سنهٔ (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجري در گذشت - پرگنهٔ انهل مضاف ارجین بطریق وطن در جاگیر داشت - بقدر قرابت ترقي نکرد - خالي از خست طبع نبود - پسرش میرزا ابو المعالي میرزا خان جدا مذکور است *

* مکرمت خان *

ملا مرشد شیرازي ست - در مبادی حال مدتها با مهابت خان سپه سالار بسر برد - پستر در سلک بندگان جنت مکاني منسلک گشت - و در سر آغاز جلوس اعلی حضرت بخطاب

---

(۲) نسخهٔ [ا] هشتم *

مکرمت خان (۲) و خدمت دیوانی بیوتات هرکاره والا و منصب هزاری دو صد سوار اختصاص پذیرفت - در سال چهارم بدیواني و بخشیگري و واقعه نویسي و بیوتاتی دار الخلافهٔ اکبرآباد مامور گردید - و در سال هشتم (۳) سرزمین بندیله مطرح الویهٔ پادشاهي گشت و او باستخلاص قلعهٔ جهانسي (که از قلاع استوار جهار برگشته روزگار بوده) و بتفحص دقائق آن مقهور تعین گردید - نگهبانان قلعه از دست بردهای افواج قاهره (که برأي العین مشاهده نموده بودند) همت بای داده زینهاري گشتند - و چنین حصارے را (که باسباب و آلات قلعه داري استحکام تمام داشت - و بر فراز کوهچه درمیان جنگل انبوه و اشجار خار دار واقع شده) بے ارتکاب پرخاش و تلاش تسلیم نمودند - مکرمت خان ازین فتح بیست و هشت لک روپیه از دفینه هاي نواحی جهانسي و دتیه بچنگ و جو بدست آورده بملازمت والا رسیده از نظر گذرانید - اعلی حضرت بعد سیر و گلگشت آن دیار (۴) (که بکثرت آب و وفور آبشار رشک کشمیر همیشه بهار است) در اواخر همین سال از آب نربده عبور فرمود - و مکرمت

---

(۲) نسخهٔ [ب] مکرمت خان بخدمت الخ - (۳) نسخهٔ [ب] سال هشتم (که سر زمین بوندیله مطرح الویهٔ پادشاهي گشت) او باستخلاص الخ - (۴) نسخهٔ [ج] دیته و در [بعض نسخهٔ] دیهه •

خان بطریق سفارت نزد عادل شاه والی بیجاپور (که از نا عاقبت اندیشي در ارسال پیشکش تکاسل نموده بقیة السیف نظام شاهیه را در حمایت خود جا داده بود) رخصت یافت - خان مذکور بگزارش انواع ترغیب و ترهیب او را رهگرای اطاعت ساخته در سال نهم با اقسام نوادر پیشکش و فیلے (که فرد کامل نوع خود بود موسوم بگجراج) معاودت نموده تارک اعتبار بر افراخت - و پس ازان بخدمت والا رتبت خانسامانی چهرهٔ کامیابي افروخت - و در آغاز سال پانزدهم سنهٔ (۱۰۵۱) هزار و پنجاه و یک هجري بمنصب سه هزاری ذات و سوار و عنایت نقاره باند آوازه گشته به صاحب صوبگی دهلي دستوري یافت - و سال هجدهم ضمیمهٔ آن از تغیر اعظم خان بفوجداري و تیول داری متهورا و مهابن شادکام شده باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار باند مرتبه گشت *

کیفیت بلدهٔ شاهجهان آباد

ازانجا که همم عالیه مصروف آن است که ذکر جمیل بر صفحهٔ روزگار مرتسم گردد - سیّما امزجهٔ سلاطین ذوی الاقتدار (۲) (که همواره مي خواهند که عرصهٔ جهان را بآثار پایدار بیارایند) داعیهٔ اساس شهرے دل نشین بر کنار دریای جون

(۲) نسخهٔ [ا] ذو الاقتدار

از خاطر اعلی حضرت چهره نمود - کار آگاهان عمارت بعد (۲)
پژوهش بسیار قطعهٔ زمینے (که در ظاهر دار الملک دهلي میان نورگڈه و آغاز آن معموره واقع بود) بر گزیدند - بیست و پنجم ذي الحجه سال دوازدهم سنهٔ (۱۰۴۸) هزار و چهل و هشت هجري مطابق طرحے (که در پیشگاه خلافت مقرر گشته) بسرکاری غیرت خان برادر زادهٔ عبدالله خان (۳)
فیروز جنگ (که نظم صوبهٔ دهلي بدو مفوض بود) رنگ ریخته بحفر بنیان آن پرداختند - و نهم محرم سال مذکور اساس آن بنای منیع الشان نهادند - و در ممالک محروسه هر جا صنعت گرے از سنگ تراش ساده کار و پرچین گر و معمار و نجار بود بحکم پادشاهي آمده با عملهٔ بسیار مشغول کار گشتند - و هنوز تاسیس برخے از بنا و تهیا لختے مصالح شده بود که غیرت خان بصوبه داری تتّهه نوازش یافت - و حراست صوبهٔ دهلي و اهتمام بر افراختن عمارات رفیعه به الله وردي خان مفوض شد - او دو سال و چند روز بدین امر پرداخته از جانب دریا اساس قلعه ده گز افراخته گشت - پس ازو ضبط صوبهٔ مذکور با اهتمام تاسیس عمارت (۴)
و سرانجام لوازم آن بمکرمت خان (که بوالا خدمت میر سامانی

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعد از - (۳) نسخهٔ [ب] عزت خان - (۴) نسخهٔ [ج] عمارات .

قیام می نمود) مقرر گردید - او جد و جهد بلیغ بظهور رسانید - تا آنکه در سال بیستم این حصار گردون بنا با سایر ابنیهٔ فردوس آئین [که در هر گوشهٔ آن خورنقے و سدیرے ست و در هر زاویهٔ آن گلشنے و غدیرے - و بے تکلف و اغراق نگارخانهٔ چین است - اما آن نقش پیشین و این نگار پسین * * بیت *

* در آن قدر بوده صنعت بکار *
* که خود نیز محو است صنعت نگار *

از غیب دانیهای امیر خسرو ست که آنچه سابق در مدح دهای گفته بود درینولا بر روی کار آمد * * بیت *

* اگر فردوس بر روی زمین است *
* همین است و همین است و همین است] *

بصرف شصت لک روپیه در عرض نه سال و سه ماه و چند روز صورت حسن انجام گرفت * (۲)

قلعهٔ رفیعه (که مثمن بغدادی ست) درازش هزار گز پادشاهی و پهنا شش صد ذراع - جدرانش از احجار لعل فام فتح پور برافراخته شده - ارتفاع آن با شرفات و خاکریز بیست و پنج ذراع - و زمین شش لک گز است مضاعف زمین قلعهٔ مستقرالخلافهٔ اکبرآباد - و دورش سه هزار و سیصد ذراع است

(۲) نسخهٔ [ب] در صورت احسن انجام گرفت *

مشتمل بر بیست و یک برج - هفت مدور - چهارده مثمن - چهار دروازه و دو دریچه - و خندق به پهنائی بیست گز و عمق ده گز از آب نهر مالامال - از دو جانب بدریای جون مي ریزد - سوای ضلع شرقي (که دریای مذکور بدیوار حصار پیوسته است) - به بیست و یک لک روپیه مرتب گشته - و نشیمن‌های خاص از شاه محل با سقف سیمین و امتیاز محل با آرامگاه معروف ببرج طلا و دولت خانهٔ خاص و عام و باغ حیات بخش به بیست و هشت لک روپیه - و منازل بیگم صاحب و دیگر پردگیان حریم عفت بهفت لک روپیه - و دیگر عمارات از بازار و چوکیهای درون قلعهٔ گردون عظمت (که بجهت کارخانجات پادشاهي ساخته شده) بچهار لک روپیه صورت اتمام گرفت *

سلطان فیروز خلجي در ایام سلطنت خود نهرے از دریای جون از نواحی پرگنهٔ خضر آباد جدا نموده به سي کروه پادشاهي آورده بحدود پرگنهٔ سفیدون (که شکارگاه او بود و آب کشت کم داشت) رسانید - آن نهر بعد از انتقال سلطان بتوالی ایام و تواتر اعوام خراب گشت - و از جریان باز ماند . و در عهد عرش آشیاني شهاب الدین احمد خان صوبه دار دهلي برای افزونی زراعت و آبادی محال تیول خود نهر مذکور را مرمت نموده جاري ساخت و به شهاب

نهر موسوم گردانید - چون روزگار او سپری شد بترمیم و تعمیر آن نپرداختند - و بدستور پیش از جریان باز ماند - درینولا (که توجه اعلی حضرت به بنای این قلعه مصروف گشت) امر شد که نهر مذکور را از خضرآباد تا سفیدون (که مبدأ و منتهای آنست) مرمت کنند - و از سفیدون تا قلعه (که مسافت آن نیز سی کروه پادشاهی ست) نهرے تازه حفر نمایند - بعد تیاری به نهر بهشت مسمی شد - و نشیمنها بحوضهای لبریز و فوارهای بلند پرواز نضارتے دیگر بهم رسانید - بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۵۸) هزار و پنجاه و هشت هجری سال بیست و یکم (که برای نزول پادشاهی مختار اهل تنجیم بود) به تهیهٔ اسباب جشن و تعبیهٔ مواد عشرت فرمان رفت - و تمامی منازل خاصه را بگوناگون نفائس فرش (که در کشمیر و لاهور از پشم شال برای هر نشیمنے بنفاست و لطافت بر روی کار آورده بودند) برآراستند - و بر در حجرها و ایوانها پردهای طلا دوزی و ده یک دوزی و کلابتون دوزی و مخمل زربفت کار هنرمندان بدائع آثار گجرات آویختند - و در هر نشیمنے اورنگ مرصع و طلائی مینا کار و مخمل و ساده نصب نمودند - و هرجا مسندے والا گسترده کارتکیه‌ها با غلافهای لآلی متلالی گذاشته مسند پوشهای زرکش بران کشیدند - و سه جانب ایوان منبع الشان

دولت خانهٔ خاص و عام بمحجر نقره و پیش جهروکه بمحجر طلا بر آراستند - و در هر طاق آن زرین کوکبهٔ بزنجیر طلا آویخته نمودار چرخ برین بر گردانیدند - و در وسط آن ایوان مربع تختگاهی ساخته دور آنرا بمحجر طلا آرایش دادند - و بر روی آن مرصع سریر فلک نظیر (که فروغ مایهٔ خورشید عالم افروز است) گذاشتند - و پیش تخت شامیانهٔ زرنگار مسلسل مروارید با اساطین مرصع بر افراختند - و بر دو جانب تخت گاه دو (۲) مرصع چتر مسلسل مروارید و بر دوامین تخت مثمن ملبت نصب کردند - و عقب تختگاه صندلیهای مرصع و طلا نهادهٔ قور خانه (که محتوي ست بر شمشیرهای جواهر نگار با (۳) پردله های مرصع و ترکشها با یراق مرصع و نیزهای مرصع که در ترصیع آن سرمایهٔ بحر و کان بکار رفته) بترتیب نگاه داشتند - و سقف و ستون و در و دیوار آن ایوان سحر بنیان و ایوانهای اطراف چهار گانهٔ دولت خانهٔ خاص و عام را سایبان های زر دوزي و پردهای زرنگار فرنگي و چیني و (۴) مخمل زربفت طلا باف و نقره باف گجراتي و مسلسلهای کلابتون و بادله آذین بستند - و پیش ایوان رفعت مکان بارگاه مخمل زربفت و بر روي ایوانهای اطراف شامیانهای مخمل

---

(۲) نسخهٔ [ج] و هر دو جانب الخ - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [مرصع] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] بامسلسلهای ۰

زربفت بسرغه های سیمین بر افراختند - و در زیر بارگاه فرشهای رنگین گسترده بر دور آن محجر نقره نصب نمودند - و بارگاه مذکور (که در رفعت و وسعت بآسمان برابري دارد) بحکم عالي در احمد آباد در کارخانهٔ سرکار والا بافتند - بمبلغ قریب یک لک روپیه در مدت مدید انجام پذیرفت - طول آن هفتاد ذرعهٔ پادشاهي و عرض چهل و پنج بر چهار ستون نقره (که دور هرکدام دو گز و ربع است - و ارتفاع بیست و دو) برپا مي شود - و سه هزار و دویست گز زمین را احاطه مي نماید - و ده هزار کس در زیر آن میتوانند ایستاد - و از فراش و غیر آن سه هزار کس بصنعت جرّ ثقیل در مدت یک ماه برافرازند - و آن بر السنهٔ خاص و عام مشهور به دلبادل است •

بالجمله چنین بارگاهی (که با فلک همسري نماید) گاهی افراخته نشده - و چنین مکانی (که نمونهٔ فردوس برین باشد) باین زیب (۲) و زینت آراسته نگشته - از روز وصول فیض موصول پادشاهي بدین منازل جنت مشاکل ده روز جشن قرار یافت - هر روز صد کس بخلاع فاخره سرافراز مي گشتند (۳) - و گروهی بفزونی منصب و نوازش خطاب و جمعی بمرحمت نقد و اسب و فیل کام دل برگرفتند - میر

(۲) نسخهٔ [ا] باین زینت آراسته نگشته - (۳) نسخهٔ [ب] سرفراز گشتند•

یحیی کاشي تاریخ (۲) اختتام این بنای عالي چنین یافته (۳)

* مصرع *

* شد شاهجهانآباد از شاه جهان آباد *

و هزار روپیه صله بر گرفت *

مکرمت خان را بجایزهٔ اتمام این عمارات (۴) هزاری ذات و سوار بر منصبش افزوده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری ذات و سوار و سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه سر افراز ساختند - و در سال بیست و سیوم مطابق سنهٔ (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجري در شاهجهان آباد مکرمت خان رخت زندگاني بر بست - مشار الیه بتمول و زرداري شهرت تمام داشت - مشهور است که روزے فردوس آشیاني فرمود که بعد ملاحظهٔ نقشهٔ بغداد و اصفهان بازارهای مثمن و مسقف آنجا (که طرح برگزیدهٔ طبیعت بود) ترتیب نگرفت - و بدان نمط (که پسند خاطر بود) این شهر صورت نیافت - و درین باب تعرض گونهٔ به مکرمت خان کردند - ازان روز مکرمت خان گفتے که این شهر اگر بنام ما مسمی کنند آنچه خرج شده داخل خزانه مي نمایم - پسرے داشت محمد لطیف نام - در سال بیست و دوم بتقدیم خدمت

---

(۲) یعنی سنهٔ هزار و پنجاه و هشت هجري . (۳) نسخهٔ [ا] یافت - (۴) نسخهٔ [ج] عمارت - (۵) نسخهٔ [ب] فرموده *

فوجداري میان دوآب مامور گردید - و روح الله برادر زادهٔ او منصب مناسب داشت *

چون خامهٔ تیز خرام بتقریب سخن بگزارش چگونگی قلعهٔ شاهجهان‌آباد پرداخته در عرصهٔ بیان این شهر و دهلی قدیم نیز جولاني میکرد - و چون قلعهٔ مبارک شاهجهان‌آباد صورت تاسیس پذیرفت جانب راست و چپ آن بر کنار دریا سایر شاهزادهاے عالي شان و امراے عظمت نشان بعمارات وسیع و بدیع و نشیمنهاي دل نشین چندان پرداختند [که از ابنیهٔ عالیه (که بیست لک روپیه صرف آن شده باشد) و آنچه از آحاد ناس تا اکابر و اعالي در خور مراتب احوال و تفاوت کثرت و قلت اموال موافق خواهش و سلیقهٔ خود طرح ریخته اند (و از حیز احصا بیرون است) معمورهٔ عظیمے و سواد اعظمے ست (۲)] که سیاحان جهانگرد بلدے باین پایهٔ فسحت و وسعت و بدین مایهٔ جمعیت و جامعیت در هیچ اقلیمے (۳) نشان ندهند * بیت *

* تعالی الله اگر مصر است و گر شام *
* بود یک گوشـــهٔ این محشر عام *

مدینة السلام بغداد (که پانصد و چند سال دار الخلافهٔ خلفاے عباسیه بود) دوره از طرفین دجله در فرسخ است که

---

(۲) نسخهٔ [ج] احصار - (۳) نسخهٔ [ج] اقلیم *

شش کروه رسمي باشد - و محیط این شهر عظمت‌بهر پنج فرسخ پانزده کروه رسمي ست - و چون حصار شهر نو (که از سنگ و گل کشیده بودند) بوفور باران جا بجا ریخت در سال بیست و ششم سورے از سنگ و صاروج در کمال متانت و استحکام اساس گذاشته در آخر سال سي ام بطول شش هزار و سیصد و شصت و چهار ذراع مشتمل بر بیست و هفت برج و یازده دروازه (که در کلان بعرض چهار و ارتفاع با شرفات نه ذراع است) بصرف چهار لک روپیه صورت انجام گرفت *

چنانچه رستهٔ سمت لاهور بعرض چهل ذراع و طول یک هزار و پانصد و بیست گز مشتمل بر هزار و پانصد و شصت حجره و ایوانهای نهایت مطبوع و دلپسند (که بحکم معلی سکان بلده آنرا ساخته اند) - از آغاز بازار (که متصل اصطبل پادشاهي سمت - و آن بفاصلهٔ دو صد و پنجاه ذراع از دیوار قلعه اساس یافته) تا چوک هشتاد در هشتاد - کوتوالي چبوترهٔ چهار صد و هشتاد گز است - ازانجا تا چوک دیگر صد در صد بطرز مثمن بغدادي - بازارے ست بهمین قدر طول و عرض - جانب شمالی این چوک سرای در سقفهٔ رفیع اساس بیگم صاحب (که یک درش جانب بازار و دیگر بطرف باغ) موسوم به صاحب‌آباد (که حقیقةً سه باغ است)

بطول نهصد و هفتاد و دو ذراع - و یکے ازان مکرمت خان پیشکش نموده و اعلی حضرت بآن ملکهٔ دوران مرحمت فرموده - و جانب ضلع جنوبی بازار مذکور حمامے ست بکمال نزاهت و صفا که بفرمان آن ملکهٔ زمان صورت اتمام یافته - و ازین سرای و چوک تا سرای و چوک فتحپوری محل پانصد و شصت گز - و رستهٔ بازار جانب اکبر آباد بطول هزار و پنجاه و عرض سي ذراع در نهایت پاکیزگي و خوبي دو رویه بهشت صد و هشتاد و هشت حجره و ایوان آراسته - در آغاز بازار صحانی دروازهٔ قلعه بجانب جنوب مسجدے عالي بنیان اکبرآبادي محل و مسجد جامع این شهر (که موسوم بمسجد جهان نما ست) در کمال رصانت و متانت و نهایت فراخی ساخت (۲) بر کوههٔ جانب غربی قلعه بمفاصلهٔ هزار گز واقع است - دهم شوال سنهٔ (۱۰۶۰) هزار و شصت هجري اساس گذاشتند - در مدت شش سال بصرف ده لک روپیه باهتمام سعد الله خان و خلیل الله خان زینت افزای خطهٔ خاک گردید * ع *

* قبلهٔ حاجات آمد مسجد شاه جهان *

تاریخ (۳) اتمام آن است - و ازان وقت تا حالت تحریر (که قریب صد سال گذشته) نوئینان عظام و عمدهای والا مقام

(۲) نسخهٔ [ب] فراخی ساخت - (۳) یعنی سنهٔ هزار و شصت و هفت *

طرح امکنهٔ دل فریب و طراحی حدائق طراوت افزا بجائی رسانیده اند (که ادهم تیز گام خیال در مسلک بیان آن بلنگي مي گراید) خامهٔ بپای چوبین چگونه آن راه تواند پیمود - خصوص مساجدے که در چوک سعدالله خان و چوک معروف به چاندني چوک (که معمار همت عالیهٔ ظفر خان مخاطب به روشن الدوله احداث نموده) - کاسهٔ گنبدهای هر یک را با منارها از جانب بالا بصفایح مس مطلا در کمال درخشاني گرفته اند - در وقت اشراق آفتاب و ماهتاب لمعانش چشم فلک را خیره مي سازد - و ازین جهت (که از مدتے ممتد رایات ظل اللهي سایه گستر این مصر جامع است) بکثرت ابنیه و هجوم قطان هر جانب بیرون حصارش معموره ایست هر چهار ربع او مسکون - و از بسیاری اجتماع و فراهم آمدن مردم هفت اقلیم هر کوچه و برزنش کشوریست بامتعهٔ اقالیم سبعه مشحون - هر خانه مالامال هرچه در خور مدن و نا گزیر امصار است - و در هر دوکانش بوفور نفایس و نوادر هر دیار صد کاروان بار - ازین است که در فترت نادر شاهي طرفه چشم زخمے باین شهر رسید - و در طرفة العین بصورت اصلي باز گردید - بل همه چیزش از اول بهتر و روز افزون است - و تصویر نقش و نگارش از قدرت قلم بیرون صنایع پردازي و نزاکت کاریها را روز بازار است - و طرب انگیزي

و بزم‌طرازي را با دلها سروكار - چون پاي خامهٔ تيزرفتار در مضامين ساحت خصوصيات اين جاي حيرت افزا لنگ است بلين بيتي از فورغي كشميري (كه در تعريف اين شهر گفته) اكتفا مي نمايد * بيت *

* جهان را گر به از خود ياد باشد *
* همين شـــاه جهـــان آباد باشد *

اما دهلي قديم (كه از مهين و ديرين شهرهاي هند است) نخست اندرپت نام داشت - طول صد و چهارده درجه و سي و هشت دقيقه - و عرض بيست و هشت درجه و پانزده دقيقه - اگرچه برخي از اقليم دوم انگارند اما از سيوم اقليم است - سلطان قطب الدين و سلطان شمس الدين در قلعهٔ پتهورا بسر ميبردند - سلطان غياث الدين بلبن قلعهٔ ديگر اساس نهاد - و آنرا مرزغن انديشيد - معز الدين كيقباد بر ساحل درياي جون شهري ديگر طرح انداخت - آنرا كيلوگڑهي گويند - امير خسرو در قران السعدين اين شهر را مي ستايد *

* بيت *

* وي دهلي و وي پتان ساده *
* پگ بسته و چيره كج نهاده *

الحال مقبرهٔ جنت آشياني درين شهر است - سلطان علاء الدين شهر ديگر بنا نهاده آن را سري گويند - پس ازان

تغلق شاه تغلق آباد برساخت - پستر پسرش سلطان محمد شهرے نو و منازل دلکشا بر روی کار آورد - و سلطان فیروز بنام خود شهرے بزرگ آباد نمود - و دریای جون را بریده نزدیک ساخت - و سه کروهی فیروز آباد کوشکے دیگر برافراشت جهان نما نام *

چون نوبت بحضرت آشیانی رسید قلعهٔ اندرپت را تعمیر نموده دین پناه نام گذاشت - شیر خان سور دهلی علائی را ویران کرده جدا شهرے برآراست - آثار این شهرها نمایان و پیدا است - طول این صوبه از پلول تا لدهانه (که بر ساحل دریای ستلج است) صد و شصت کروه - و عرض از سرکار ریواری تا کوه کماؤن صد و چهل - دیگر از حصار تا خضرآباد صد و سی - شرقی آگره - میان مشرق و شمال پیوسته بخیر آباد صوبهٔ اودهه - شمالی کوهستان - جنوبی آگره و اجمیر - غربی لدهانه و سرچشمهٔ گنگ - و (چون درین صوبه دیگر رودها فراوان) لختے شمالی کوه این صوبه را کماؤن نامند - کان طلا و نقره و سرب و مس و زرنیخ و لنگار دارد - و آهوی مشکین و گاو قطاس و کرم پیله و باز و شاهین و دیگر شکاری جانور و خیل و اسپ کوت بس انبوه - هشت سرکار دویست و سی و دو پرگنه بجمع شصت کرور و شانزده لک و پانزده هزار و پانصد و پنج دام در عهد عرش آشیانی

بدو میگرائید - چون اعلی حضرت باحداث شاهجهانآباد موسوم بدار الخلافه گردانید محالات دیگر افزوده دوازده (۲) سرکار دو صد و هشتاد و یک محال بجمع یک صد و بیست و دو کرور و بیست و نه لک و پنجاه هزار و یک صد و سي و هفت دام قرار گرفت *

این سواد اعظم (که بهترین بلاد هندوستان است) سه فصل دارد - زمستان از غرهٔ آبان تا بهمن - آذر و دی ایام شدت سرما ست - و دو دیگر اولین و پسین اگرچه سرد است لیکن نه بسیار - و این فصل موسم خوبیهای هندوستان است که سیر و شکار بکام دل میتوان کرد - دوم تابستان از غرهٔ اسفندار تا آخر (۳) خورداد - اسفندار آغاز بهار (۴) هندوستان است - در کمال اعتدال - و فروردي نیز معتدل است - درین دو ماه سواري و قطره مي توان کرد - اردي بهشت هم بد نیست - اما بے ضرورت تردد نتوان نمود - و خورداد زمان استیلای گرما ست - سیوم برسات - او نیز اگر بارش شود هوا بهتر است - و الّا بسان خورداد گرم - امرداد عین باران است - و هنگام غایت لطافت هوا ست - گاه باشد که روزے ده پانزده مرتبه ببارد - و ابرهای رنگین

(۲) نسخهٔ [ج] دوازده سرکار و صد و هشتاد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [آخر] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] آغاز بهار و در کمال اعتدال است *

پدید آید - و این ایام نیز ایام خوبیهای هندوستان است - و در شهریور اگرچه باران می بارد اما نه بمرتبهٔ ماه گذشته - مهر آخرهای ایام برسات است - باران این وقت بخریف و ربیع نفع تمام دارد - روز بعد از یک پاس گرم می گردد - و شبها مائل بسردی - این فصل سه هوا دارد - و اگر بارش است برسات - وگر نه هوای تابستان - لیکن در تابستان گرفتگی در هوا نمی باشد - و در برسات روزے (که باران نشود و نسیم نوزد) هوا گرفته می شود - این فصول ثلثه در تمام بلاد هندوستان دایر است - اما هوا متفاوت است *

* میرزا حسن صفوی *

پسر سیوم میرزا رستم قندهاریست - در عهد جنت مکانی بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار سر افرازی داشت - پس از جلوس اعلی حضرت همراه پدر عالی قدر خویش از صوبهٔ بهار آمده به آستان بوس خلافت جبهه آرا گشت - و در سال دوم به تعیناتی صوبهٔ بنگاله رخصت یافت - مدتها با پسر خود میرزا صف شکن در کومکیان آن ولایت انسلاک داشت - گاهے بر طبق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده رسی عقیدت بتقبیل سدهٔ جهانبانی می افروخت - و باز بدستوری معاودت کام دل می اندوخت - و به افزایش منصب پایهٔ

اعتبار بلند تر می افراخت - در سال نوزدهم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار امتیاز یافته بجاگیر داری فتح پور بیانه مورد اعطاف گردید - و در سال بیستم فوجداری جونپور از تغیر شاه نواز خان صفوی برادر خردش نامزد او گشت - و مصحوب صف شکن پسرش نقاره مرحمت شد - و او از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو هزار سوار تارک افتخار افراخته نزد پدر دستوری یافت - و در سال بیست و یکم میرزا با پسر خود از جونپور آمده شرف استلام خلافت دریافت - و باز پدر و پسر کومکی بنگاله شده بدان صوب مرخص گشتند - و در سال بیست و دوم حسب الالتماس شاهزاده محمد شجاع بتهانه داری کوچ متعلق صوبهٔ مذکور مفتخر گشت - و باضافهٔ هزار سوار مباهات اندوخت - و در سال بیست و سیوم آخر سنهٔ (۱۰۵۹) هزار و پنجاه و نه هجری ره نورد عقبی گردید - مشار الیه خطاب خانی قبول ننمود - میرزا صف شکن بعد فوت پدر بخدمت تهانه داری و فوجداری حصر ولایت بنگاله چندے بسر برد - پس ازان بگوشهٔ انزوا بوظائف دعا گوئی پادشاه زمان اشتغال ورزید - و در سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سیوم هجری سال پنجم عالمگیری روزگار حیاتش بسر آمد - دختر میر میران یزدی همشیرهٔ نوازش خان عبد الکافی (که برادر

علاقهٔ خلیل الله خان است) در خانهٔ او بود . خلف او سیف الدین صفوي باعتبار دامادی خلیل الله خان مطرح انظار عاطفت خسروانه گشته در سال هفتم بخطاب کامیاب خان ناموري گرفت - و بنابر جهتی از منصب برطرف شده بود - در سال چهاردهم ببحالی منصب کامران گردید - و خطاب خاني بنام خود یافت *

* مرتضی خان سید نظام *

پسر دوم میران صدر جهان پهانیست - از بطن برهمن زنی بوده (که میران کمال شیفتگي بدو داشت) - ازین جهت این پسر را نهایت دوست داشته در صدد تربیت او شد - و در حین حیات خود برو شناسی پادشاهي و منصب عمده کامیاب گردانید - پس از فوت میران جنت مکاني او را بمنصب دو هزار و پانصدی در هزار سوار سرافراز فرمود - و در نخستین سال جلوس اعلی حضرت باضافهٔ پانصدي بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره بلند آوازه گشت - و پس از فوت مرتضی خان میر حسام الدین انجو سید مذکور بخطاب مرتضی خان ناموري اندوخت - هنگامی (که نظم صوبهٔ دکن بمهابت خان خانخانان تفویض یافت) خان مشار الیه نیز کومکي گشته رخصت دکن یافت - و پس ازان (که حصون تسعهٔ دولت آباد بنیروی شهامت مهابت خان

سپه سالار در سال ششم سنهٔ (۱۰۴۲) هزار و چهل و دو هجري گشایش یافت) سپه سالار خواست یکے از سران فوج را با برخے از بندهای اخلاص شعار بحراست قلعه گذاشته خود به برهانپور شتابد - ازان جهت (که مدتے در محاصرهٔ قلعه انواع رنج و تعب کشیده بودند - و صبح و شام از کارزار بیجاپوریه و نظام شاهیه دمے نیاسوده - و آذوقهٔ ذخیره نیز نمانده) بهر که تکلیف نمود از تکفل آن سر بر تافت - و مشهور است که (چون مرتضی خان صاحب سامان و جمعیت بود) مهابت خان با او درین امر مبالغه نمود - سید بامتناع چنین اصرار ورزید که مهابت خان خط آزادي ازو نوشته گرفت *

و چون خان دوران از اخلاص خالص و حمایت راسخ پذیرای آن خدمت گردید خانخانان حکمت عملي بکار برده سید مرتضی خان را با جماعهٔ دیگر بهمراهی خان مذکور در قلعه گذاشته طبل رحیل فرو کوفت - در همان چند روز فرمان بنام خان دوران رسید که (چون او بیش از همه تعب و صعوبت کشیده) قلعه را بمرتضی خان سپرده خود بمالوه (که صوبه داری آن بار متعلق بود) رفته چندے بیاساید - خان مذکور سید را در قلعه گذاشته و زرے (که از خزانهٔ عامره با خود داشت) برای تاگزیر قلعه بمشار الیه

داده روانه سمت مطلب شد - و پس ازان به تیوالداری دلمو (۲)
سر افرازي یافته بمالش متمردان آن ناحیه از بیس و غیر
آن مامور شد - چون وطنش در جوار دلموسمت جمعیت
کثیر و انبوهی فراوان فراهم آورده در جستن و بستن طایفهٔ
بیس کوتاهي ننمود - مکرر بجنگ و پیکار غالب آمده نقش
صولت او درست نشست - مدتها در فوجداری بیساوره و
لکهنؤ بضبط و ربط تمام گذرانید - آخر الامر از غلبهٔ پیري
و ضعف قوي طاقت قطره و پویه نماند - و بمهام خدمت
نمي توانست پرداخت - در سال بیست و چهارم از بارگاه
خلافت او را از منصب باز داشته بیست لک دام بطریق
سالیانه از پرگنهٔ پهاني وطنش (که یک کرور دام جمع
دارد) مرحمت شد - چون پسرانش در گذشته بودند هر
کدام از عبد المقتدر و عبدالله نبیرهای او را باضافهٔ منصب
و دیگر نبایر او را فراخور حال بمنصب برنواخته هشتاد
لک دام تتمهٔ این پرگنه را در قبول آنها مقرر کرد - پس
ازین سید مذکور مدتها در زمرهٔ وظیفه خواران گذرانیده
باجل موعود بساط حیات در نوردید - عبدالمقتدر در عهد
اعلی حضرت بمنصب هزاری شش صد سوار و فوجداری
خیرآباد رسیده *

---

(۲) در [بعض نسخهٔ] دلموؤ *

* معتقد خان میرزا مکی *

پسر افتخار خان است که در بنگاله سال هفتم جهانگیري در جنگ عثمان خان لوهاني داد جانفشاني و جان ستاني داده بکار آمد - میرزا نیز دران جنگ مصدر تلاشها گشته - این هر دو پدر و پسر در تیر اندازي شهرهٔ آفاق بودند - پس از فوت پدر برهنمونی بخت سعادت پژوه خود را بفتراک دولت شاهزاده ولي عهد شاهجهان بر بست - و بحسن خدمت و دوام حضور کامیاب نوازش شاهي گردیده بقرب و اعتبار اختصاص پذیرفت - گویند بشرف نسبت رضاعت شاهي نیز افتخار داشت *

چون شاهزاده نخستین بار باصلاح مهمات دکن توجه برگماشت و افضل خان و بکرماجیت (که از عمدهای دولت شاهي بودند) بهوش افزائي و فرمان پذیری عادل شاه بیجاپوري تعین گشتند مشار الیه با جادو داس دیوان بیوتات بحیدرآباد دستوري یافت که قطب شاه والی آنجا را از خواب غفلت بر آورده بشاهراه اطاعت رهنمون شود - او (چون بسرعت سریعه بمقصد فائز گشت) قطب شاه را در کمال انقیاد و فرمان برادري دیده پیشکش پانزده لک روپیه از جواهر ثمینه و فیلان نامی تنومند و اسبان قبچاق بر گرفته معاودت نمود - و به بساط بوسی انجمن حضور و استحسان

تقديم خدمت اسباب مزيد رفعت جاه آماده گردانيد - و در ايام ناكامي شاهزاده (كه از بے مهري روزگار غير از قطع فيافي سود سفر بنظر نمي آمد) او از اخلاص وافي و صفاي صافي (كه سر آمد شمائل رضيه است) پرستاري و هوا داري خداوند مجازي را سرمايهٔ بهبود دانسته بهيچ وجه از ركاب شاهي جدائي نگزيد - تا آنكه زمانهٔ نيرنگ ساز بفاصلهٔ يک بست و گشاد مژه چمن ديگر طرح ريخت - و بهار دولت شاهي گل كرد - در سنهٔ (۱۰۳۷) هزار و سي و هفت هجري جنت مكاني در گذشت - و الويهٔ شاهي از جنير دكن باهتزاز آمده هفدهم ربيع آخر بر تالاب كانكريه (كه در خارج شهر نزهت بهر احمدآباد گجرات است) پرتو نزول افكند - و نظم آن ديار باقتضاى وقت به شير خان تونور تفويض يافت - و ازانجا كه هنوز وصول بدار الخلافه واقع نشده و سلطنت استقرارے نگرفته معتقد خان را بمنصب چار هزاري دو هزار سوار برنواخته با جمعے ديگر در احمد آباد گذاشتند - و در سال دوم بفوجداري اجمير سر بر افراخت - پس ازان به صوبه داري مالوه متعين گشت - و در سال پنجم حكومت آن ولايت نامزد نصرت خان خانه‌زادان گرديد - و او بفوجداري اطراف دار الخلافه مامور شد - و در همين سال مكرر نالش باقر خان نجم ثاني

ناظم اردیسه بعرض اعلی حضرت رسید که با رعایا سلوک ناپسندیده مینماید - معتقد خان باضافهٔ سواران منصب نوازش یافته به بصاحب صوبگی اردیسه بلند پایه گردید *

از غرائب رودار آنکه گویند باقر خان کارهائے چند کرده مبلغها بدست آورده که (۲) افشای هر یکے موجب رسوائي بود - خواست که آنرا خس پوش کند - زمینداران آن ناحیه را از دیسمکهه و دیسپانديه و مقدم فراهم آورده بهرکه گمان شرارت داشت مقید ساخت - و ازانها یکدفعه هفت صد کس را بدم تیغ داد - ناگهان یکے ازان آشوب جان گزا بدر جسته خود را بحضور رسانید - و طومار چهل لک روپیه بنام باقر خان نوشته داد - درینولا تحقیق آن مقدمه نیز به معتقد خان مقرر شد - اتفاقاً میرزا احمد داماد باقر خان (که بخشیگری آن صوبه یافته همراه بود) روزے (که از آلآباد در کشتي نشسته مي رفتند) میرزا احمد تقریبے از طومار مذکوره بر آورده ازان زمیندار مستفسر گردید - و بهانهٔ دیدن طومار را از دستش گرفته بتیز دستي چنان شمشیر بسویش برتافت که سر از تن جدا شده در دریا افتاده - و طومار نیز پاره نموده بآب رها کرد - و به معتقد خان گفت که بمحض دولت خواهی شما این

(۲) نسخهٔ [ب] و افشای هریکے الخ *

حرکت بعمل آمده که آخرکار این قسم طومار بنام شما هم درست مي کرد - معتقد خان مستحسن داشت - اما چندے معاتب پادشاهي ماند *

معتقد خان مدتے دران دیار بداد دهي و مطیع نوازي و سرکش بر اندازي بسر برده چون بحضور آمد باز در سال نوزدهم بحکومت آن دیار تعین گردید - و در سال بیست و دوم طلب حضور گشت - چون اعظم خان حاکم جونپور در همان ایام در گذشت بندوبست آن سرکار به معتقد خان قرار گرفت - خان مذکور از عرض راه عطف عنان کرده بجانب امرهر رجوع نموده - چون او را پیري دریافته بسیار از کار رفته بود در سال بیست و پنجم دوازدهم ذي القعده سال (۱۰۶۱) یک هزار و شصت و یکم بعرض اعلی حضرت رسید که او بضبط نواحی جونپور نمي تواند پرداخت - آن تعلقه بنام مراد کام صفوي تجویز شد - اتفاقًا او هم در همان تاریخ در جونپور بساط حیات در نوردید *

* میرزا عیسی ترخان *

پدرش جان بابا عم پدر میرزا جاني بیگ حاکم سنده است - چون پیمانهٔ حیات میرزا جاني لبریز گردید میرزا عیسی بهوس حکومت دست و پائے بحرکت آورد - خسرو خان چرکس (که وکیل مستقل آن سلسله بود) میرزا

غازي را جا نشين پدر ساخت - و خواست كه ميرزا عيسى را بادب گاه زندان بر نشاند - او بقلاوزى بخت و رهنموئى اقبال ازان ديار بدر زده بدرگاه جهانگيري استظلال عافيت نمود - جنت مكاني بمنصب عمده مطرح انظار عاطفت ساخته تعنيات دكن فرمود - و چون ميرزا غازي در حكومت قندهار در گذشت خسرو خان عبد العلي نامي را ازان سلسله بر مسند ترخانيه متمكن ساخته دست مايهٔ حكم راني انديشيد - جنت مكاني بتوهم آن (كه مبادا عبد العلي به دستان سرائى خسرو خان ريشهٔ استقلال دران سر زمين فرو برد) فرمان بنام ميرزا عيسى خان قلمي فرمود - و چون او جبهه سای آستان خلافت گرديد بعرض برخى حساد [كه ميرزا از ديرباز در آرزوى ملك موروثي نعل در آتش است - اگر درينولا مستقل شده بحاكم كچ و مكران و هرمز (كه قريب واقع شده اند) اعانت جسته با شاه عباس صفوي توسل نمايد مدتها بايد كه تدارك آن بوقوع آيد] پادشاه بد گمان شده ميرزا رستم قندهاري را بحكومت آن ديار مامور فرمود - و بسعى او رگ و ريشهٔ ترخانيه ازان ولايت بر كنده گشت - و ميرزا عيسى بجاگير دارئ دهن پور گجرات سر بر نواخته تعين آن صوبه گرديد - دران هنگام (كه اعلى حضرت از حوالى تتهه بناكامي براه زن و ولايت بهاره مضاف گجرات

معاودت بدکن فرمود) میرزا بیاوری طالع از نقد و جنس و اسب و شتر بطریق پیشکش در جناب شاهي ارسال داشته ذخیرهٔ سود و بهبود روزگار خود اندوخت *

پس از ارتحال جنت مکاني در اثنای توجه رایات فردوس آشیاني از دکن بدار الخلافهٔ آگره هنگام جهان گشاني بسعادت زمین بوس رسیده باضافهٔ دو هزاری هزار و سیصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و دو هزار و پانصد سوار و ایالت ملک تتّهه کامروای ملک و خود گردید . لیکن بعد جلوس بر سریر فرمان روائي حسب اقتضای وقت ضبط و ربط آن دیار به شیر خواجه مخاطب بخواجه باقي خان تفویض یافت - و میرزا بے نیل مقصود از عرض راه معاودت نموده بتیولداری متهرا و آن نواحي مورد نوازش گشت - و در سال پنجم در سواران منصب افزوده بجاگیر داری ایلچپور رخصت یافت - و در سال هشتم باضافهٔ هزاری هزار سوار بمنصب الای پنجهزاری چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه بر نواخته فوجداری سرکار سورتهه مباهي گردید - در سال پانزدهم صاحب صوبگی گجرات از تغیر اعظم خان اختصاص پذیرفت - ضبط سورتهه بپسر کلانش عنایت الله (که بمنصب دو هزاری زار سوار سر افرازي داشت) مقرر گشت - و بعد از عزل وبه داري مجدداً بایالت جوناگده (که حاکم نشین ولایت

سورتهه است) سر برافراخت - و در سال بیست و پنجم همراهی آن دیار بمحمد صالح پسر دومش مفوض گشت - و فرمان طلب میرزا بحضور صادر گردید - در محرم سنهٔ (۱۰۶۲) هزار و شصت و دوم بقصبهٔ سانبهر رسیده بود که پیمانهٔ حیاتش بر آمود - با آنکه عمر میرزا از صد متجاوز بود اما قوی از درجهٔ طبیعی سقوط نیافته - باه هم جوانانه داشت - و بسیار عیش دوست و شیفتهٔ مسکرات و دل دادهٔ راگ و رنگ بود - و در نغمه خوانی و ساز نوازی خالی از کمال نبود - اولاد بسیار بهم رسانید - عنایت الله خلف کلانش که عمده بود در سال بیست و یکم در گذشت - و بیشتر در حیات پدر زندگی مستعار سپردند - بعد فوت میرزا محمد صالح (که ارشد اولادش بود - و احوالش جدا بقلم آمده) بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و فتح الله بمنصب پانصدی و عاقل بمنصبی درخور سر افرازی یافتند *

* محمد علی خان محمد علی بیگ *

خویش قلیچ خان از منصب داران داخلی همراهی شاهزاده دارا شکوه است - چون سرکار حصار بضابطهٔ معمول بپادشاه زادهای ولی عهد تعلق میکرد [چنانچه در عهد فردوس مکانی به جنت آشیانی و در وقت جنت آشیانی بعرش آشیانی و همین قسم بجنت مکانی و فردوس آشیانی

تنخواه شده بود] لهذا در عصر سلطنت فردوس آشیاني
بپادشاهزادهٔ کلان قرار یافته او بفوجداری آنجا مامور گردید -
ازانجا که گشاد هر کار در گرو وقت است و کار کنان قضا
بادنی وسیلهٔ جامے را بکامے مي ریزند دران ایام [که جراحات
بیگم صاحب (که بخاطر وصول شعلهٔ شمع بدامان و رسیدن
ببدن اضلاع سوخته بود و پس از معالجهٔ بسیار اطبای وقت)
هرچند التیام پذیرفته اما گاه گاه عود میکرد] او در پیشگاه
سلطنت ظاهر نمود که هامون نام فقیرے بے نوا در سرکار مذکور
میباشد - مرهم او برای این قسم جراحات مفید و مشهور است -
پستر بر طبق حکم او را آورد - و مرهم او نفع تمام بخشید -
پادشاه آن فقیر را به مبلغ همسنگش و خلعت و اسپ و فیل
و دیه در وطن بطریق التمغا بر نواخت - و مشار الیه (که
واسطهٔ این امر بود) مورد عاطفت گشته سال هژدهم بخطاب
خاني ناموري اندوخت - سال بیست و ششم (چون صوبهٔ ملتان
در عوض صوبهٔ گجرات به پادشاهزادهٔ مذکور تفویض یافت)
او بعنایت خلعت و حراست آنجا اختصاص گرفت - چون
صوبهٔ تتّه هم ضمیمهٔ صوبجات سابق به پادشاهزادهٔ مذکور
مرحمت شد او بمحافظت آنجا مامور گردید - سال سي ام
مطابق سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري پیمانهٔ
زندگی او بر آمود *

* مغل خان *

پسر زین خان کوکه است - در عهد جنت مکاني بمنصب هزاری پانصد سوار رسیده بود - در سر (۲) آغاز جلوس اعلی حضرت بقلعه داری دار الملک کابل سر بر افراخته مرخص گردید - و چون سال نهم ساحت دولت آباد مضرب خیام پادشاهي گردید و عساکر ظاهره به سرکردگی سران نامور بنهب و غارت ملک عادل شاهیه (۳) و تسخیر قلعهٔ قلاع نظام شاهیه تعین گردید مغل خان بافزونی منصب پانصدی پانصد سوار کام دل اندوخته بهمراهی خان دوران نصرت جنگ انتظام یافت - و در آخر این سال بنیروی شهامت و پردلی سردار با وقار قلعهٔ اودگیر (که از قلاع حصینهٔ رصینهٔ بالاگهات دکن است و درین وقت مضاف صوبهٔ محمد آباد (۴) بدر) هشتم جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۴۶) هزار و چهل و شش هجري در محاصرهٔ سه ماه و کسرے بتصرف پادشاهي در آمد - خان مذکور پانصدي ذات پانصد سوار دیگر اضافه یافته بصیانت و حفاظت آن حصن استوار معین گردید - و مشار الیه مدتے درانجا گذرانیده نامے بمردت و مردمي بر آورد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] در آغاز جلوس - (۳) نسخهٔ [ج] عادل‌شاه - (۴) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

راقم سطور را در سنهٔ پانزدهٔ جلوس خاقان (۲) زمان گذرے بتماشای قلعهٔ مسطور افتاد - مشاهده نمود که در دیوار عمارتے (که اندرون قلعه واقع شده) بر سنگے تاریخ فتح قلعه و تفویض آن بمغل خان کنده نصب کرده اند - اغلب که بفرمایش خان مذکور باشد - پس ازان بحضور شتافته در سال هژدهم بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار پایه افزای اعتبار گشت - و چون در همین ایام خان دوران صاحب صوبهٔ دکن رخصت انصراف یافت خان مذکور نیز بعطای نقاره بلند آوازه گشته بهمراهی صوبه دار دستوري یافت - و در سال بیست و پنجم به صاحب صوبگی تتّهه سرافراز گشته از راه گجرات روانهٔ آن سمت گردید - صاحب همت و شگفته رو بود - هرکه بسر وقتش وارد میشد در تفقد و دلجوئي کوتاهي نمیکرد - و جویای نام نیک بود *

چون خان مذکور از تن آساني و فراغت دوستي توفیق آن نیافت (که خود را در مهم قندهار بخدمت شاهزادهٔ بلند اقبال محمد دارا شکوه (۳) رساند) ازین رهگذر از منصب سه هزاری دو هزار سوار و جاگیر برطرف شد - چندے بدین منوال گذرانید و پریشانیها کشید - آخر در سال سي ام حسب الالتماس

---

(۲) یعنی شاه عالم پادشاه مطابق سنهٔ (۱۰۸۸) هزار و یکصد و هشتاد و هشت هجري - (۳) نسخهٔ [ا] برساند *

دارا شکوه بسالیانهٔ پانزده هزار روپیه موظف گردید - تاریخ فوتش بنظر نیامد - گویند شکار دوست بود - و بنغمه و سرود شیفتگي داشت - سازنده و نوازندهٔ بسیار فراهم آورده بود *

* میر شمس *

از سادات حسیني ست - گویند مدتے تارک دنیا بود - و سیاحت میکرد - پس ازان ملتزم رکاب شاه جهان شده - بعد ارتحال جنت مکاني (چون موکب شاهجهاني در نواح سورت ورود نمود) او بقلعه داری آنجا سرفرازي یافت - و سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار سوار چهرهٔ ناموري بر افروخت - و سال دهم باضافهٔ پانصد سوار و فوجداري و تیولداری پرگنهٔ پژوده مضاف گجرات لوای بلند پایگي بر افراشت - سال هژدهم بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و سال نوزدهم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و فوجداري و تیولداری بیو قامت قابلیت آراست - سال بیست و پنجم بفوجداري و تیولداری پتن متعلق گجرات نخل امیدش بار ور گردید - سال بیست و هشتم باز به تهانه داري و جاگیرداری پژوده از توابع احمد آباد مامور گشت - سال سي و یکم نوزدهم رمضان مطابق سنهٔ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري لباس هستي را بر کند *

* مرشد قلی خان خراسانی *

از ترکان سپاهي پیشه بود - بکار داني و معامله فهمي امتیاز داشت - ابتدا نوکر علي مردان خان زیک حاکم قندهار بود - چون خان مذکور آن حصن حصین را تسلیم اولیای پادشاهي نموده بندگی درگاه والا برگزید چند کس از نوکران عمدهٔ او در سلک ملازمان درگاه انتظام یافتند - ازانجمله مرشد قلي خان (۲) از یاوری طالع بدولت روشناس فایز گشته منظور نظر التفات خسروانه گردید - در سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني به فوجداری دامن کوه کانگره از تغیر خنجر خان فرق افتخار برافراخت - و چون صاحب صوبگي و سرداری بلخ و بدخشان نامزد شاهزاده محمد اورنگ زیب شد او به بخشیگری فوج متعینهٔ ایشان تعین یافت - و در سال بیست و دوم از تغیر جان نثار خان آخته بیگي شد - و در سال بیست و چهارم به بخشیگری لاهور اختصاص گرفت - و چون شاهزادهٔ مذکور در سال بیست و ششم بتفویض نظم صوبهٔ دکن لوای توجه برافراخت او از سابق و لاحق بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار و خدمت دیوانی بالاگهات دکن کامیابي اندوخته بهمراهی شاهزاده دستوري یافت - و در تقدیم آن خدمت مساعی جمیله بکار برده جوهر رشادت و کاردانی

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [خان] نیست *

خود را بر زمی روز آورد - و حسب الالتماس شاهزاده در سال بیست و هفتم بافزایش پانصدي و خطاب خاني چهرهٔ اعتبار برافروخت - و در سال بیست و نهم بافزونی پانصد سوار مورد نوازش گردیده خدمت دیوانی پایان گهات از تغیر ملتفت خان بانضمام کار سابق بدو مقرر شد *

و پس ازان [که همت والا نهمت پادشاهزاده فتح نصیب محمد اورنگ زیب مصروف آن گردید که به مستقر الخلافه شتافته دست استیلای دارا شکوه را (که از فرط توجه اعلی حضرت هیچ یک از برادران را بنظر همسري در نیاورده طبل خود کامي و خود آرائي مي نواخت - و از امور سلطنت جزنامی به اعلی حضرت نماند) کوتاه سازد] پرتو اهتمام بصوب این مطلب افکند - و در کمتر فرصتی لشکرے نمایان و توپخانهٔ شایان ترتیب داد - از ملازمان پادشاهي (که دران صوبه بودند) هرکرا بخت اقبالمند مساعدت نمود سر ارادت بر خط بندگي و همراهي گذاشت - مرشد قلي خان (که آثار ارادت و جانفشاني از سیمای احوالش هویدا بود - و بر همه اخلاص مندان عقیدت کیش سبقت گرفته مراسم دولت خواهي بتقدیم مي رسانید) از تغیر میر ضیاء الدین حسین اسلام خان (که در مرافقت شاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگ آباد روانهٔ برهانپور

گشت) بخدمت ديوانی جليل القدر سرکار شاهي مدارج عزت پيمود - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سرافرازي يافت - و چون رايات پادشاهي دهم رجب سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري بکذر اکبرپور از آب نربده پاياب عبور نموده و بيست و دوم همين ماه اتفاق صف آرائي (که نخستين معارک آن شاه فيروزمند است) با مهاراجه جسونت (که از جهالت و جسارت سد راه آن شاهزاده گرديده پای اقامت در نواحی اجين افشرده بود) افتاد راجپوتان مشهور مثل مکند سنگهه هاده و رتن راتهور و ديال داس جهاله و ارجن کور (که از روٴسای آن قوم جلادت کيش بودند) دست تعلق از جان برداشته جلو انداختند - و نخست بتوپ خانهٔ شاهزاده [که اهتمام آن دران روز بعهدهٔ شجاعت و بهادری مرشد قلي خان (که از سرداران راسخ العقيدة و صاحب سيف و قلم بود) قرار يافته] بجنگ و ستيز پرداختند خان مذکور باتفاق ذوالفقار خان (که مقدمة الجيش هراول بود) با آنکه فوجی در خور کثرت و هجوم مخالفان نداشت پای ثبات و قرار در عرصهٔ کارزار استوار داشته از جا نرفت - و بعد از کير و دار بسيار و سعي و تلاش بی شمار (که منتهای مرتبهٔ سپاه گري و جانفشاني بود) مردانه نقد جان نثار نمود - و بادای حق اخلاص سرخرو‌ئي اندوخت *

مشار الیه با وصف جوشش بهادري و نشهٔ سپاه گري
(۲)
فهمید متصدیانه داشت - و دیانت و خدا ترسي پیرایهٔ
حالش بود - در دیوانی دکن باستمالت و رفاهیت رعایا
کوشیده در توفیر و تکثیر آبادی ملک همت گماشت -
از کار شناسي و جرسي تقسیم اراضي نموده ربع هر جنس
بر گرفت - و دستور العمل قرار داد - گویند از روے احتیاط
(که مبادا حیف و میلے بجانب رود) بسا اوقات خود طناب
جریب بدست گرفته زمین را پیمایش مي کرد - از حسن
نیت اوست که عمر جاوید یافت - یعنے نامش بسبب
(۳)
این دستور العمل تا انقضاے اعوام و شهور بسیار بر صفحهٔ
روزگار خواهد ماند *

باید دانست که در ممالک فسیحهٔ المسالک سیر حاصل
ز رخیز دکن تشخیص جمع مال بر سر بیگهه و مساحت
اراضي بجریب و تفریق زمینها و تقسیم اجناس حبوب و
بقول درمیان نبود - کشاورز و مزارع آنچه بیک قلبه و
جفت گاو مي توانست و هر جنسے که مي خواست بر سر
قلبه قابلے باختلاف بلاد و پرگنات بحاکم مي داد - باز پرس
کمیت و کیفیت نمي شد - و پس ازان [این ولایت
بروزگار ممتد بفوج کشیهاے متوالیهٔ سلاطین هندوستان

---

(۲) نسخهٔ [ج] خدا پرستي - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [بسیار] نیست *

پی سپر گردید - و رعایا از نام مغل و معاملت نو ترسان و لرزان گشته ترک اوطان گرفت - و امساک باران و قحط چندین ساله سرباري گردید - و ویراني بمرتبهٔ انجامید (که اعلی حضرت با آنکه در سال چهارم سي و چهل کرور دام از اصل صوبهٔ خاندیس تخفیف دادند) بحالت اصلي نگرائید تا آنکه نوبت بمرشد قلي خان رسید [(۲) خان مذکور از کار طلبي و دقت پژوهي به رای صواب اندیش خود دستور العمل راجه تودرمل را (که از زمان عرش آشیاني احداث یافته در هندوستان مروج گردیده) بتازگي دران مرز بوم بر روی کار آورد - اولا در فراهم آوردن رعایای متفرق توجه تمام بکار برد - و جا بجا امنای فهمیده و عمال متدین تعین نمود که اراضی اکثر پرگنات را به پیمایش در آوردند (که آنرا رقبه خوانند) - و تفریق شایان زراعت و کوه و ناله (که بکار قابل راني نمي آمد) نمود - و هر دیهی (که مقدم نداشت و وارثان او از صدمات حوادث مفقود الاثر بودند) مقدمی آنجا بهرکه از احوالش جوهر استعداد آبادي و پرداخت رعایا دریافت نمود مقرر کرده سرگرم کشت و کار ساخت - و برای خرید گاو و دیگر مایحتاج زراعت مبلغی از سرکار داد (که آنرا تقاوي گویند) و با عمال گفت که

---

(۲) نسخهٔ [ج] اینکه - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست .

آنرا بر سر فصل بوصول در آرند - و معاملات با کشاورز سه قسم نمود - اولا تشخیص سر بسته (۲) (که معمول زمان قدیم نیز بود) - دوم تقسیم غله (که آنرا تبائي نامند) و آن نیز سه گونه است - اول هرچه از آب باران تا هنگام درو بمراد رسد بالمناصفه قرار داد - و در آنچه از آب چاه بمراد رسد اگر جنس غله است سیوم حصه از سرکار و دو حصه از رعایا - و سوای غله از انگور و نیشکر یا زیره و اسبغول مختلف است نظر بر خرچ آب کشي و ایام تیاری آن - از نهم حصه تا چهارم حصه برای سرکار باقي برعیت - سیوم آنچه از آب کاریز و نهرها از دریا بریده بزراعت سر دهند و آنرا پات خوانند بخلاف چاهي بکم و زیاده مختلف قرار داد - عمل سیوم جریب یعنی ربع هر جنسے از حبوب و بقول و غیرکه و بنور نظر بر نرخ و چندي و چگونگی حصول آن از هنگام زراعت تا حصاد (۳) في بیگهه چیزے معین نمود که بعد جریب آنرا بازیافت نمایند - و این عمل در سه چهار صوبهٔ دکن (که آنوقت همین قدر ازین دیار بحوضهٔ تصرف پادشاهي در آمده بود) به دهارهٔ مرشد قلي خان شهرت دارد *

پسرش علي بیگ در سال چهارم جلوس خلد مکان بخطاب اهتمام خان و پسر دیگر فضل علي بیگ در سال

---

(۲) نسخهٔ [ب] سررشته - (۳) نسخهٔ [ب] کرده *

سي و دوم بوقايع نگاري كچهري ديوان اعلى سرفراز گرديد - وقت مرحمت خاني و خطاب بر زبان پادشاه گذشت بپرسيد كه بر نام خاني مي خواهد يا خطاب پدر - مشار اليه بالحاظ بعضے وجوه مرشد قلي خاني اختيار كرد - خلد مكان فرمود كه من و مادر قربان علي (كَرَّمَ اللّٰهُ وَجْهَهُ) باين نادان بگوئيد كه علي گذاشته قلي ميشود - فضل علي خان بهتر است - و پس ازان بديواني شاهزاده محمد معزالدين (كه از زندان تاديب رستگاري يافته بود) اختصاص گرفت - و در سال چهل و دوم بخدمت ديواني صوبهٔ ملتان امتياز يافت - زباني يكے از رفقاى خان مذكور (كه خالي از اعتماد نبود) مسموع افتاد كه چون از دكن بجانب ملتان رخصت يافت بچه كاميابي و شغف راه مقصود پيمودن گرفت و چه شيشهاى مراد كه دست اميد بر طاق دل او و همراهانش نچيد - چون بلاهور پيوست برفع كوفت سفر وقفهٔ چند روزه طرح نمود - هر صبح سير باغے و هر شام مجلسے تازه مي آراست - ناگهان از فلاخن خانهٔ فلك سنگ حادثه بشيشه خانهٔ آرزويش افتاد - فرمان پادشاهي بنام حاكم آن بلده اصدار يافت كه فضل علي خان را طوق و زنجير كرده روانهٔ حضور سازد - و او كاربند حكم گرديد - و چون

---

(۲) نسخهٔ [ب] خان - (۳) نسخهٔ [ا] شفقت (۴) نسخهٔ [ج] روز •

این سانحه از اخبار نویسان آنجا بعرض رسید ظاهر شد که فرمان جعلي بود - و آن بیچاره بے موجب در شکنجهٔ بلا گرفتار گشت - همان ساعت گرز برداران تعین شدند که بهر جا رسیده باشد از قید و بند برآورده اسباب و اشیای او (که در لاهور بضبط درآمده) باو مسترد نمایند *

* ملتفت خان *

مهین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهیست - از علوم متداوله بهرهٔ وافي داشت - و از حمايد شیم بخشے وافر - در عهد جنت مکاني به رزشناسي و ناموزي چهرهٔ تفوق مي افروخت - چون پدرش در آغاز سال دوم شاهجهاني بنظم دکن مامور شد او باضافهٔ چهار صدی صد و پنجاه سوار بمنصب هزاری دو صد و پنجاه سوار مفتخر گردید - و پس ازان (که همراه پدر بمالش خان جهان لودي به بالاگهات دکن رخصت یافت) بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سر برافراخت - و چون خانجهان باتفاق نظام شاهیه مکرر از افواج منصوره مالشے بسزا یافت اطراف لشکر از دور سپاهے مي نمودند - و گاهے جنگے بگریز مي کردند - ازین جهت دلاوران جسارت منش حسابے ازانها بر نمي گرفتند - اتفاقاً روزے (که بر چنداولي ملتفت خان با جمعے از راجپوتیهٔ (۲)

(۲) در نسخهٔ [ج] دریلچا [کاف] نیست *

با نام و نشان نامزد بود) از سهل انگاري قریب بدو کروه
از تول درر افتادند - مخالف (که در کمین فرصت بود) بیکبار
با ده هزار سوار رسیده - بجنگ پرداختند - برخی خانه زادان
رو شناس از مغل و راجپوت داد مردانگي داده راه جانفشاني
سپردند - ملتفت خان با راو دودا چندراوت ثبات قدم
نیارست ورزید - از معرکه پهلو تهي ساخت - و در سال
دهم بخدمت عرض مکرر امتیاز یافت - و در سال سیزدهم
بدیوانی صوبهٔ بنگاله دستوري یافت - و در سال نوزدهم
ببخشیگری لشکرے (که بسرداری شاهزاده مراد بخش بهم
بلخ و بدخشان تعین یافته) اختصاص گرفت - و در سال
بیست و دوم (چون شاهزاده محمد اورنگ زیب با عساکر
نصرت پیرا بهم قندهار تعین شد) بخشیگری آن فوج بخان
مذکور مفوض گردید - و درهمین سال پدرش رخت زندگي
بر بست - او در رکاب بود - باضافهٔ پانصد سوار سرافرازي
یافت - و در سال بیست و سیوم پانصدی دیگر بر منصبش
افزوده تعین دکن گشت - دران هنگام صاحب صوبگی دکن
بشایسته خان متعلق بود - بنابر دیرین ربطها و وفور کاردانی
و معامله فهمي بنیابت برهانپور مامور شد - و مشارالیه
در بندوبست آنصوبه کوشیده آثار تمرد از ساحت آن زمین
برداشت - و بحسن سلوک همه را از خود راضي و خرسند

ساخت - و در سال بیست و پنجم از پیشگاه خلافت و جهانبانی دیوانی پایان گهاٹ دکن (که عبارت از صوبهٔ خاندیس و نصف صوبهٔ برار باشد) بدو تعلق گرفت - و در سال بیست و نهم حسب الالتماس شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر ناظم دکن بافزونی پانصدي ذات و پانصد سوار و خدمت قلعه داری احمدنگر از تغیر شاه بیگ خان سر بلند گشت *

و چون مشام حسن اخلاصش از شمامهٔ التفات شاهزادهٔ مذکور معطر بود و در وقت رکضت عالمگیري بانتزاع سلطنت نطاق همت بمیان موافقت بر بست پس ازان (که یکران عزیمت شاهي از برهانپور بسوی مقصود سبک عنان گردید) خان مذکور بعنایت نقاره بلند آوازه گشت - و بعد از محاربهٔ جسونت در ظاهر بلدهٔ اجین عشرهٔ اخیر رجب از انتقال مرشد قلي خان (که دران معرکه مردانه وار نقد جان نثار نمود) بخدمت دیوانی سرکار و خطاب اعظم خاني و عنایت طوغ مطرح انوار عاطفت گشت - و از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار پایهٔ اعتبار بر افراخت - ازانجا [که فلک ستمگار و روزگار نا سازگار (که شادی او غم آمود و شربت او زهر آلود است) هرچه بر افرازد بیندازد و بهرکه پردازد نسازد] آن

حسرت نصيب چمنستان كاميابي هنوز از بادهٔ وزارت لبے تر ناكرده (٢) كه پيمانهٔ حياتش لبريز گشت (٣) - يعنے يک و نيم ماه سالم نگذشته بود كه روز جنگ دارا شكوه بعد از فتح از غلبهٔ حدت هوا و شدت گرما و سنگينئ چلقد و جوشن جان بجان آفرين سپرد - او بفهم درست و ادراک عالي مشهور و شگفته پيشاني و متواضع بود - و حسن معاشرتے داشت كه هركه باو ميرسيد دل بستهٔ صحبتش مي گرديد - و طبع موزون هم داشت - اين شعر ازوست - * فرد *

* بخواب ديده ام آن طرهٔ پريشان را *

* تمام عمر ذكر خواب من پريشان است *

دختر اسد الله خان معموري در خانه اش بود - احوال هوشدار خان پسر او (كه از امراے عالمگيري ست) جدا بتحرير آمده *

* معمور خان مير ابوالفضل معموري *

سيدے صحيح النسب و مردے كريم الحسب بود - و بپيرايهٔ فراست و كياست آراستگي داشت - در عهد فردوس آشياني به منصب پانصدئ دو صد سوار سرمايهٔ عزت اندوخته از ديرباز در كومكيان صوبهٔ دكن قيام مي ورزيد - بمددگارئ طالع قوي و دستيارئ سليقهٔ درست هر صوبه دارے (كه دران

---

(٢) نسخهٔ [ج] تازه ناكرده . (٣) در نسخهٔ [ب] حرف [كاف] نيست .

ولایت رسید) میرزا بقرب و مصاحبت خویش بر نواخته باعزاز و احترام تلقي نمود - در اهلیت و مردمي سر آمد روزگار و در کارروائي و آشنا پروري یکتای وقت بود - چون نظم آن دیار به پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر تفویض یافت مومی الیه از کارشناسي و دیده وري دیرین خدمت و خیرخواهی خود را دل نشین شاهي ساخته همواره مورد التفات بود - هنگامی (که شاهزاده بارادهٔ انتزاع سلطنت بجانب مستقر الخلافه رایت عزیمت بر افراخته بکوچ متواتر کنار دریای نربده معسکر اقبال گردید) او دران روز از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار سرافرازي یافت - و در محاربهٔ جسونت بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در فوج هراولي انتظام داشت - پس از ابتسام بهار نصرت و فیروزي بخطاب معمور خان و منصب هزار و پانصدی پانصد سوار چهرهٔ امتیاز افروخت - و پس از جنگ دارا شکوه (چون سواد باغ اغرابان دهلي مشهور بشاله مار مضرب خیام عالمگیري گردید) ازان جهت [که اختر شناسان بجهت

جلوس مسعود بر سریر فرمانروائي روز جمعه غرهٔ ذی القعده سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري بر گزیده بودند و وقت گنجایش آن نداشت که بسر انجام لوازم این امر بنوعی (که معمول این دولت است) پردازند] لهذا

در باغ مذکور در ساعت معهود بر تخت سلطنت بر آمد *

اتفاقاً در همین ایام نجابت خان سپه سالار [که درین معارک هیجا و مهالک وغا در تلاش و تردد و تدبیر و کار فرمائي شریک غالب بود - و عمده تر ازان خان شهامت نشان از امرای شاهجهاني (که در موافقت شاهي چنان بار گران بر گردن گرفته بچنین امرے سترگ اقدام نماید) دیگرے نبود با وصف تفویض منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام دو لک روپیه و خطاب خانخانان سپه سالار (که بابرام گرفته بود) از سبک سري و کم حوصلگي دست از زیاده طلبي بر نمي داشت - و عنایات پادشاهي را در جنب حسن خدمت خود وقعے نمي گذاشت] خانه نشین گردید - معمور خان (که بحسب قدم بندگي و وفور قابلیت مصدر اعطاف پادشاهي بود - و با خان مذکور نیز دم یکجهتي و مصادقت مي زد) بر طبق امر والا به تبلیغ برخے احکام و پیامهای زباني پیش خان مذکور شتافت - و هرچند بنصائح تلخ محبانه پرداخت در نگرفت - ازانجا که بر پندار و رعونت فطری او نخوت و غرور خود کامي سرباري شده بود درخواستهای بیجا و تقاضای دور از کار نموده حرفهای بے صرفه و سخنهای لغو و هرزه آغاز کرد - معمور خان (که پاس نمک و حفظ تورهٔ سلطنت زیاده بر مراعات درستي داشت)

مراراً ازان منع نمود - ممنوع نگشت - ناچار نظر بر صلاح حال او و خویش بر خاسته براه[٢] افتاد - نجابت خان بملاحظهٔ آن (که مبادا کچه گل کند) از قفایش شمشیر راند که سرش نماند - و لاش او را سر دروازه انداخت - هر چند مردم هفت چوکي وغیره بر سر او تعین شدند او هم مستعد جنگ نشست - بغیر عزل منصب و سلب خطاب پاداش خون ناحق صورت نگرفت - و آن بیچاره حسرت دولت روز افزون بخاک برد - و امیدها ناشگفته پژمرد *

پسرش میر عبدالله (که مرد صاحب نام و نشان بود - و وضع متین داشت - و در خوش نویسي علم استادي مي افراشت) چند گاه بخشی فوج خان فیروز جنگ بود - پسر او از بے روزگاري بدر درویشي زد - و صبیهٔ او [که اهلیهٔ جعفر علي خان خراسانیست که (ابتدا بدامادی حاتم بیگ کفایت خان شهرت گرفته در عهد خلد مکاني دیوانی بیجاپور و حیدر آباد و بدر[٣] و بخشیگری فوج خان فیروز جنگ سر انجام داده - آخرها حالش بپریشاني انجامید) در مبادی عهد خسرو زمان در گذشت] تا الآن بباغ گور خانهٔ پدر و جد خود واقع بلدهٔ اورنگ آباد اوقات بسر است - و دیگر اولاد میر ابو الفضل معمور خان معلوم نشد -

---

(٢) نسخهٔ [ب] بر راه افتاد - (٣) در نسخهٔ [ب] لفظ [بدر] نیست *

مگر همشيرهٔ آن مرحوم اولادش بسيار است - که يکے از نبايرش فخر الدين علي خان معموري ست (که يک عالم همت و يک جهان عزم بوده) - اما حيف که صد يکے ازان بارزی طالع نداشت - و الّا کارهای عظيمه ازو متمشي مي شد - پدرش مير ابوالفتح از نوکری پادشاهي استعفا جسته در بلدهٔ کتک حاکم نشين صوبهٔ اردیسه بتجارت و سوداگری جهاز در ساخت *

خان مذکور در عهد عالمگيري به بخشيگري و واقعه نويسی سنکمنير دکن مامور شد - و در عهد خلد منزل بقلعه داری قلعهٔ بندر مبارک سورت سرافرازي يافت - و در مبادی جلوس فرخ سير معزول گشته بمنصوب دخل نداده مستعد جنگ گرديد - و بعتاب سلطاني معاتب شده چندے در احمدآباد گجرات گذرانيد - هنگامے (که حسين علي خان امير الامرا بدکن مي آمد بسابقهٔ معرفتے (۲) که پدرش با سيد عبد الله خان بارهه داشت) با آن (۳) عالي منزلت پيوسته بفوجداری بيجاگده کنار نربدا اختصاص گرفت - و بنابر وجوه شتی طرفے از رفاه و جمعيت نبسته خسارت بر خسارت افزود - و بحال تباه از دکن بدار الخلافه و ازانجا

---

(۲) نسخهٔ [ج] که با سيد عبدالله الخ - (۳) نسخه [ب] بآن عالی منزلت *

ببنگاله شتافت - هرچند بسعي و تلاش قرع باب نمود درے نگشود - از راه اردیسه به حیدرآباد سرے کشید - مبارز خان حاکم آنجا بسوابق آشنائي نیکو داشتها بجا آورد *

چون از پیشگاه خلافت نظم صوبجات دکن بدو تفویض یافت او صوبه داری برار را نامزد خان مذکور گردانید - پس ازان (که مبارز خان عمل نیافته سر در سر این کار کرد) خان مشار الیه تفرقه زده خود را بجانب بندر سورت انداخت - و از سر نو دستگاهے بر چید - و از بد اختري دستخوش تاراج غنیم گشت - ازانجا (۲) نزد راجه ساهو بردند - هرچند باغوای راجه پرداخت و سعیها کرد (که برهم زن صلح دکن گردد) سودمند نیفتاد - دران وقت [که آصف جاه فتح جنگ پرگنات متعلقهٔ چانده را از دست تصرف ایلمه (که گروهے ست از تلنگه) انتزاع نمود] بملازمت فتح جنگ فایز گردید - نظر بر کارطلبیهاے او تجویز خدمتے درمیان بود - اجل امان نداد - در همان نواحي مدفون گردید - با راقم این سطور قرابت قریبهٔ سببي داشت - افراطے در مزاج آن مرحوم مودع دست تقدیر شده بود که در هیچ (۳) مزاجے ندیده شد *

---

(۲) نسخهٔ [ب] وازانجا - (۳) نسخهٔ [ج] دیده نشد *

* مکند سنگهه هادا *

پسر مادهو سنگهه است - پس از فوت پدر سال بیست و یکم فردوس آشیاني بحضور آمده بمنصب دوهزاری هزار و پانصد سوار و عطای وطن بجاگیر چهرهٔ کامیابي برافروخت - و پستر باضافهٔ پانصد سوار مرتقي شد - سال بیست و دوم در رکاب سلطان محمد اورنگزیب بکومک قلعهٔ قندهار (که در محاصرهٔ قزلباش بود) دستوري یافت - و پس از معاودت سال بیست و پنجم باضافهٔ پانصدي ذات و عنایت علم و نقاره کوس شادماني برنواخت - و در همین سال همراه سلطان محمد اورنگ زیب بار دوم بصوب قندهار شتافت - سال بیست و ششم بتعیناتی سلطان دارا شکوه امتیاز حاصل کرده رو بآن صوب کرد - و پس از مراجعت ازانجا از اصل و اضافهٔ بمنصب سه هزاری دو هزار سوار درجهٔ اعتلا پیمود - سال بیست و هشتم همراه سعد الله خان بتخریب قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم همراه مهاراجه جسونت سنگهه (که جهت سد بودن بر روی سلطان محمد (۲) اورنگ زیب بصوبهٔ مالوه تعین شده بود) شرف دستوزي پذیرفت - و روز جنگ باتفاق مومن (۳) سنگهه هادا برادر خود از توپخانهٔ مقابل و فوج هراول گذشته رو بروی شاهزاده آمده دست جرأت بالا کرد -

---

(۲) نسخهٔ [ا] سلطان اورنگ زیب - (۳) نسخهٔ [ب] مومن سنگهه -

و در کشش و کوشش غفلت نورزیده ماحی کارنامهٔ رستم گردید - تا آنکه جانرا نثار آبرو ساخت (۲) - هر دو برادر مطابق سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري راه عدم پیش گرفتند - جگت سنگهه پسر مکند سنگهه در عهد عالمگیري بمنصب دو هزاري و سرداری وطن فائز شده مدتها تعینات دکن بود - سال بیست پنجم در گذشت - مرزبانی وطن بنام کشور سنگهه (که احوال او در ترجمهٔ رام سنگهه هادا اندارج یافته) مقرر گشت *

* معتمد خان محمد صالح خوافی *

ابتدا بمشرفی توپ خانهٔ پادشاهي و منصب در خور سرفراز بود - فردرس آشیاني رسائی او در کارها و حسن سرانجام ملاحظه نموده سال بیست و چهارم بانضمام کوتوالی لشکر و اضافهٔ منصب مباهي گردانید - و سال بیست و پنجم به کوتوالی لاهور کامیاب گردید - پستر همراه سلطان محمد اورنگ زیب بهادر به یساق قندهار شتافت - و سال بیست و ششم با سلطان دارا شکوه باز بهم مسطور کمر عزیمت بست - چون دران مهم مصدر خدمات شایسته گردیده بود سال بیست و هشتم بتفویض خدمت دیوانی بیوتات از تغیر راے مکند (که بنابر کبر سن چنانچه باید بآن

(۲) نسخهٔ [ب] ساخته *

نمیتوانست پرداخت) و افزونی منصب و عطای خلعت و قلمدان طلا چهرهٔ عزت بر افروخت - و اواخر همین سال از اصل و اضافه بمنصب هزاری دو صد سوار و خطاب معتمد خان عز امتیاز یافته از دیوانی بیوتات معزول شده بدیوانی سلطان دارا شکوه از تغیر شیخ عبدالکریم (که بسبب ضعف قوی عهده برا نمي توانست شد) لوای اعتبار بر افراخت - سال بیست و نهم از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار رتبه اش ببلندي گرائید - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری دو صد سوار نامیهٔ بخت را نور آگین ساخت - پس ازان (که زمانه رنگ دیگر بر روی کار آورد و سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عیادت پدر گرامي قدر روانهٔ حضور شد - و متصل سموگر (۲) میان او و سلطان دارا شکوه محاربه رو داد) در اثنای زد و خورد نامبرده (که از جانب دارا شکوه بخطاب وزیر خاني نام آور شده بود) مطابق سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري مقتول گردید *

* مبارک خان نیازي *

پسر زادهٔ محمد خان نیازي ست - پدرش مظفر خان ترقي ناکرده رخت هستي ته کرد - مشار الیه در حداثت

(۲) نسخهٔ [ب] سموگر *

سن در سلک بندهای جهانگیري انسلاک یافت - چون سال سیوم شاهجهاني خطهٔ برهانپور مطرح الویهٔ صاحب قران ثاني گشت او از اصل و اضافه بمنصب هزاري ذات هفت صد سوار بر نواخته (۲) بهمراهی راو رتن بصوب تلنگانه رخصت یافت - و چون سپه سالاری آن ولایت به نصیري خان خاندوران باز گردید ازانجا (که شجاعت و پردلي ارثی این خاندان است - و تلاش و جانفشاني کار دست چپ این سلسله) مشار الیه از کار طلبیها بموافقت خان مذکور در تسخیر قلعهٔ قندهار تردد نمایان نموده باضافهٔ پانصدی سیصد سوار سر عزت بر افراخت - و در کمتر فرصتے باضافهای متواتر بمنصب دو هزاری دو هزار سوار نامے بامارت و بزرگي بر آورد و (چون بهمراهی خاندوران بانفتاح قلعهٔ اودگیر و ارسه مکرر (۳) مصدر کارهای شگرف گشته جدکاري و دولتخواهی او بروی روز افتاد) در سال دهم حسب الالتماس آن سردار شهامت نشان بمرحمت علم و نقاره بلند آوازه گشت - مدتهای ممتد در صوبهٔ برار گذرانید - و در آبادی قصبهٔ آشتي (که جذش بطریق وطن قرار داده بود - و عمش احمد خان نیازي همت بتعمیر آن گماشته) باقصی الغایة کوشید - چنانچه

(۲) نسخهٔ [ب] بر نواخته شد - و بهمراهی - (۳) نسخهٔ [ب - ج] اودیسه *

تا حال بنام او شهرت دارد - و در هنگام صاحب صوبگی اسلام خان مشهدي بتقريب برخے امور روزے سر ديوان حرفے تند درميان آمد - از فرط غضب و غيرت فطري نتوانست متحمل شد - روانهٔ حضور گرديد - و پس از تقبيل سدهٔ خلافت مشمول اعطاف (٢) خسروانی گشته در كومكيان دار الملك كابل انتظام يافت - و در سال بيست و هفتم بتهانه‌داري و تيولداري هر دو بنگش (كه در انعام سلطان سليمان شكوه مقرر بود) سرافراز گرديد - چون بذد و بست آن سر زمين (كه مارای فساد پيشگان فتنه انگيز است) چنانچه بايد صورت نبست در سال بيست و نهم معزول شده به تعيناتی آن صوبه بسر مي برد - و در سال دوم عالمگيري از تغير حسين بيگ خان بار ديگر بفوجداری بنگش (٣) مامور گشت - تاريخ فوتش بنظر نيامد - فقير دوست بود - و خدمتے بدرويشان ميكرد - بعد ازو ازين سلسله كسے ترقي نكرد - الحال در آشتي هم غير از رسوم و اطلال نامے و نشانے نمانده *

* ميرزا ابو سعيد *

نبيرهٔ اعتماد الدوله برادر زادهٔ نور جهان بيگم است - در

---

(٢) نسخهٔ [ب] الطاف - (٣) نسخهٔ [ج] بنكش كه در انعام سلطان سليمان شكوه بود *

رعنائي و میرزائي شهرهٔ آفاق بود - تکلف و تصنع طرفه در ملابس و مآکل بکار بردے - و لطافت و نظافت تمام در بساط و فرش نگاهداشتے - و زیب و زینتے و توزک و ترتیبے در جلوس و قعود و قیام و جمیع اسباب دنیاداري نوعے رعایت نمودے که درین باب هیچ کس از همسران بل برتران بار نمي رسید - و نازک مزاجي و عالي دماغي او بجائے رسیده که گاهے هنوز در چیره بستن بودے که خبر برخاست دربار مي رسید و گاهے در عین چیره بستن دماغش وفا نمي کرد سواري موقوف مي نمود - بدولت جد بزرگوار خود بمعارج عزت و اعتبار اوج گرا گشته با عمدها سر بزرگي و برتري مي افراخت - و نخوت و باد بروت بمرتبهٔ داشت که فلک و ملک را بنظر در (۲) نمي آورد *

چون خطش شبیه بخط اعتماد الدوله بود در ایام وزارت بیشتر بر فیوض و برات او دستخط مي کرد - و پس از ارتحال اعتماد الدوله از روی نا تجربگي و خرد سالي با عم خود آصف جاهي برهم زده سر رشتهٔ اخلاص با مهابت خان محکم نمود - و صحبتش با شاهزاده سلطان پرویز کوک گشته پایه افزای بزرگي و اجلال گردید - و بمرافقت شاهزاده بدکن (۳) شتافته بعد فوتش بحضور رسید - و در سال بیست و دوم

---

(۲) نسخهٔ [ب] بنظر نمي آورد - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

جهانگيري بحكومت تتّهه فرق عزت بر افراخت - و چون نوبت فرمان روائي به اعلى حضرت رسيد بسبب ناخوشي يمين الدوله آصف خان از منصب و اعتبار افتاده به سي هزار روپيه سالیانه موظف گرديد - و مدتهاى ممتد در گوشهٔ فراغت به آسوده دلي و فراغ بالي بسر آورد - و در سال بيست و سيوم حسب الالتماس بيگم صاحب (۲) از پيشگاه خلافت و جهانباني بفوجداري اجمير و منصب دو هزاري ذات و هشت صد سوار برنواخته شده رخصت تعلقه يافت (۳) - چون بمرض داء الثعلب ابتلا بهم رسانيد نمي توانست بكارها پرداخت - در سال بيست و ششم به تقرر چهل هزار روپيه سالیانه بار ديگر در اكبرآباد منزوي گشته بقيهٔ ايام حيات را بمسرت و بے غمي گذرانيد - و در اوائل عهد عالمگيري رخت بزاوية لحد كشيد - موزون طبع بود و بانتخاب دواوين فصحا شغف تمام داشت - اشعار بسيار منتخب نموده سفينهٔ ترتيب داده خلاصهٔ كونين نام گذاشته - پسرش حميد الدين خان برفاقت شاهزاده محمد اورنگ زيب چهرهٔ سعادتمندي افروخت - و بعد جنگ راجه جسونت (كه نخستين فتح سرير آرائي ست) بخطاب خانه زاد خان سر افتخار بر افراخت - و بعد ازان خاني بنام خود يافت - و در سال بيست و ششم از انتقال

---

(۲) نسخهٔ [ب] بيگم صاحبه - (۳) نسخهٔ [ج] برنواخته رخصت الخ •

کرم الله (۲) بفوجداری مونگیر پٹن (که بیست کروهی اورنگ آباد برکنار گنگ است) تعین گردید - و در سال بیست و نهم بقلعه داری قندهار دکن اختصاص گرفت *

* مصطفی خان خرافی *

میر احمد نام داشت - پدرش میرزا عرب (۳) (که از سادات صحیح النسب خواف است) بهند آمد - و بملازمت جنت مکانی استسعاد یافت - و در کمتر مدتے بوقائع نگاری حضور اختصاص گرفت - پستر بیاوری طالع پایه افزای مرتبهٔ امارت گشته ایام زندگی را بعزت و اعتبار بانجام رسانید - پسرانش میرزا شمس الدین و میر احمد - اولین در حیات پدر بدست نوکر خود بوقت تازیانه زدنش کشته گشت - دومین در عهد اعلی حضرت چندے ببخشیگری لکهنؤ تعین یافت - و در سال بیست و یکم هنگامے (که شاهزاده مراد بخش بنظم مهمات صوبهٔ کشمیر رخصت یافت) بدیوانی سرکار شاهي مباهي شد - پستر تعین دکن گردید - و بمنصب هفتصدی دو صد و پنجاه سوار سرافراز گشت - و در سال سیوم بحراست قلعهٔ ظفر نگر مضاف بالا گهات برار (که بیست و هشت کروهی اورنگ آباد واقع است) اختصاص گرفت *

و چون براستي و درستي و کارداني و معامله فهمي اتصاف

---

(۲) نسخهٔ [ب] کرم الله خان - (۳) نسخهٔ [ا] میرزا عزت *

داشت در جناب شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن مربوط گردید - و بحسن پرستاري و فرط عقیدت بمزید اعتبار اختصاص گرفت - و پس از جلوس آن شاه ظفر نصیب باضافهٔ منصب سر عزت بر افراخت - و چون ولایت بالاگهات کرناتک (که معظم خان میر جمله در هنگام انتساب بسلطان عبد الله قطب شاه والی حیدر آباد تسخیر کرده بود و پس از التجا بدرگاه فردوس آشیاني بر سبیل پیشکش گذرانیده و بعد ازان از پیشگاه خلافت برسم انعام بخان مذکور عطا شد) و برخی قلاع آن مثل کنچي (۲) کوٹهه (که از حصون معظمهٔ آن دیار است) با توپ خانهٔ بسیار و سایر اشیا در تصرف کسان او بود و ازین جهت (که قطب شاه را خار خار طمع در تصرف آن ولایت مي شد) مهمات آنجا اختلال داشت در سال دوم نیز مشار الیه را بنظم امور آنحدود مقرر نموده بخطاب مصطفی خان و عنایت اسب و فیل و اضافهٔ هزار و پانصدی هزار و چهار صد سوار و منصب سه هزاری دو هزار سوار کامیاب دولت گردانیدند - و پس ازان نظر بران (که مرد سنجیده وضع و مزاج دان است) از پیشگاه خلافت بسفارت توران زمین تعین گردید - و مصحوب او نامهٔ (که دانشمند خان انشا کرده بود) با موازی یک

---

(۲) نسخهٔ [ج] کنجي کوتهه •

لک و پنجاه هزار روپیه از نوادر مرصع آلات و نفائس اقمشه بعبد العزیز خان والی بخارا و موازی یک لک روپیه ارمغاني ببرادرش سبحان قلي خان والی بلخ (که هر کدام مبانی مصادقت و موالات را همواره باهدای تحف و تنسوقات موکد مي داشت) ارسال یافت - دیگر از احوال و مآلش بنظر نرسیده - همشیره زاده و متبنایش میر بدیع الزمان نام داشت - پسرش میر احمد مصطفی خان ثاني ست که چندے بدیوانی خانهٔ نظام الملک آصف جاه نامور شده بود - خلفش میر محمد علي سید مکرم خان بهادر است - باکتساب علمي پرداخته از هر باب بهرهٔ گرفته - پیش ازین بدیوانی سرکار عالي جاه پور نظام الدوله آصف جاه نامزد گردیده - با محرر اوراق بسیار محبت دارد *

* میرک شیخ هروي *

برادر زادهٔ قاضي اسلم مشهور است - بعهد جهانگیري در ریعان تمییز و عنفوان شعور از خراسان بهندوستان آمده در لاهور نزد ملا عبد السلام (که از فضلای معتبر آن شهر بود و در فقاهت رتبهٔ عالي و قریب پنجاه سال بر مسند افاده و افاضه تمکن داشت - و حاشیهٔ بر بیضاوي نوشته - و به افتای عسکر پادشاهي چندے قیام ورزیده - و در نخستین سال جلوس صاحب قران ثاني ازین جهان فاني

بعالم جاوداني شتافته) تلمذ نمود - و اكثر كتب متداوله گذرانيد - و پس از اكتساب كمال در سلك ملازمان اعلى حضرت انتظام يافت - و باسعاد بخت و يارئ طالع بتعليم پادشاهزاده دارا شكوه و ديگر بادشاهزادها فرق افتخار بر افراخت - و بتدريج كسوت احوالش بطراز التفات خسرواني (٢) مطرز گشته بمنصب معتبر چهرهٔ مباهات افروخت - و در سال هفدهم خدمت عرض مكرر بمشار اليه تفويض يافت - و در سال بيست و هشتم بديوانئ بيگم صاحب (٣) و افزونئ پانصدي ذات پنجاه سوار بمنصب دو هزارئ دو صد سوار بلند پايگي يافت - پستر پانصدئ ديگر اضافه يافت *

و چون محمد اورنگ زيب بهادر به هم عنانئ ظفر و اقبال عرصهٔ پهناي هندوستان را بزير يكران فرمانروائي در آورد بيش از بيش او را مشمول عاطفت ساخته در جشن جلوس دوم بافزونئ پانصدي بمنصب سه هزاري سر بلند فرمود - و در آخر سال دوم بخدمت صدارت كل از تغير سيد هدايت الله قادري اختصاص گرفت - چون كبر سن در يافته بود در سال چهارم ازان كار معزول گشت - و در همان ايام مطابق سنهٔ (١٠٧١) هزار و هفتاد و يك هجري وديعت حيات سپرد *

---

(٢) نسخهٔ [ب] خسروانه - (٣) نسخهٔ (ج) بيگم صاحبه *

* مالوجي (٢) و پرسوجي *

برادران کهیلوجي (٣) بهونسله (که از عمدهای نظام شاهیه بود - در نخستین جلوس اعلی حضرت برهنمونی بخت بیدار داخل بندهای پادشاهي گشته بخانزمان پسر مهابت خان خانخانان (که بنیابت پدر بحکومت همگي ممالک دکن از برار و خاندیس مي پرداخت) پیوست - از پیشگاه خلافت بمنصب پنج هزاري ذات و پنج هزار سوار سرافراز گشته فرمان استمالت با خلعت و جمدهر مرصع و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل بنابر سربلندی او ارسال گردید - و در سلک تعیناتیان (٤) دکن انتظام گزیده بتقدیم خدمات بادشاهي سرگرم بود - در مبادی تسخیر قلعهٔ دولت آباد بهمراهی خانزمان تردد‌ات نمایان نموده مکرر با غنیم در آویخته دولت خواهی خود دل نشین همگنان ساخت *

چون بمساعی جمیلهٔ بهادران اخلاص منش اسباب انفتاح آن حصن حصین (که پای تخت نظام شاهیه بود) هر روز آماده تر مي‌گردید کهیلوجي باندیشهٔ آن (که پس از تسخیر قلعهٔ دولت آباد دولت نظام شاهیه خلل خواهد پذیرفت) مانند یاقوت خان حبشي راه فرار سپرد (٥) - و در سلک

---

(٢) در [بعضی نسخه] مانوجي - (٣) نسخهٔ (ج) کیلوجي - (٤) نسخهٔ [ب] تعیناتیات - (٥) نسخهٔ [ج] سپرده در سلک الخ *

نوکران عادل شاهیه انسلاک یافته بکرات با فوج پادشاهي در آویخت - جز خسارت و زیان کاري طرفے نبست - گویند زوجهٔ او بغسل دریای گنگ آمده گرفتار گشت - مهابت خان باعزاز تمام نگاهداشته به کهیلوجي پیغام کرد که مال تصدق ناموس است - اگر یک لک هون میدهي او را بعزت رخصت مي کنم - او ناچار زر نقد رسانید - مهابت خان زنش را بانواع تزک روانه ساخت - و پس ازان (که عادل شاه احکام مطاعهٔ پادشاهي را بسمع رضا اصغا نمود - و عهد موافقت و دولتخواهي با اولیای دولت بربست) کهیلوجي را از پیش خود راند - و او مدتے بخود سري ترکتازیها نموده بنهب و غارت ملک پادشاهي میگذرانید - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در سال سیزدهم در نخستین ایام صاحبصوبگی دکن او را بدست آورده بسزای کردارش رسانید *

مالوجي و پرسوجي برادران خرد او هر یکے در نظام شاهیه بشجاعت و بهادري نام و نشانے داشتند - درهنگامے (که آن تیره انجام از نوکری پادشاهي حرمان جسته با عادل شاهیه پیوست) بدلالت عقل و رهنمائی طالع همراهی او نگزیدند - و نزد خانخانان مهابت خان آمده پیمان جانفشاني بربستند - مهابت خان بانواع رعایت برنواخته سرگرم پرستاري گردانید -

---

(۴) در [بعضے نسخه] مانوجي *

ولیدن بمنصب پنج هزاري ذات و سوار و دومین بمنصب سه هزاری در هزار سوار سرافرازي داشتند - و به یمن بندگی پادشاهي صاحب علم و نقاره شده رفاهیت و جمعیت تمام اندوختند - و همواره بهوشیاري و زمانه سازي در امور ملازم پیشگي کوشیده جمیع صوبه داران دکن را با خود راضي و سرعنایت داشتند - مالوجي چون خالي از اهلیت و مروت نبود و بقدرے پاس آشنائي نگاه میداشت (که شیرازا تمام دکنیها بوده) همه باوي یکتائي داشتند *

در سال یازدهم (چون شاهزاده محمد اورنگ زیب فتح ولایت بکلانه پیش نهاد عزیمت ساخت) او را با سه هزار مردم پادشاهي باتفاق محمد طاهر وزیر خان (که از نوکران معتمد آن عالي قدر بود) بآن صوب تعین نمود - مالوجي بآئین شایسته از کار مرجوعه وا پرداخته بکامیابي معاودت کرد - پس ازان بموافقت صوبه داران دکن هرجا باقتضای وقت ضرورت افتاد چست و چالاک خدمت پسندیده بجا آورد - و در ایام حکومت مراد بخش (چون شاه نواز خان صفوي لشکر بر سر دیوگڈهه برد) او پیشقدم امرای دکنیه بود - و در سال بیست و نهم شاهزاده محمد اورنگزیب میرزا خان ناظم برار را با هایداد صوبه دار تلنگانه بتحصیل پیشکش دیوگڈهه (که زمیندار آنجا بلطایف الحیل

مي گذرانيد) تعين كرد - و مالوجي را با جميع امراى دكن همراه داد - او پس از انصرام آن مهم خود را در سال سي ام برکاب شاهزاده (كه تردد فرماى محاصرهٔ گلكنده بود) رسانيده مصدر ترددات گشت - و در همان ايام بخاطر برخى وجوه مزاج شاهزاده از هر دو برادر منحرف شد - با آن (كه درين ايام شاهزاده از پيشگاه خلافت بتاديب عادل شاه بيجاپوري مامور بود - و افواج قاهره از حضور بطريق كمک تعين شده) اين هر دو برادر حسب الحكم از دكن بشاهجهان آباد رفته جبهه سای آستان شدند - و در همين سال بتيولداری ايرج بهاندير و برخى پرگنات آن نواحي دستوري يافتند - و هنگامى (كه مهاراجه جسونت با مردم جرار بمالوه تعين گشت) آنها نيز كمكي گشته در جنگ اجين بمحافظت بنگاه راجه (كه نزديک بجنگ گاه بود) قيام داشتند - در عين گرمى نبرد مراد بخش (كه در برانغار موكب عالمگيري بود) بر بنگاه ريخته بغارت و تاراج پرداخت - مالوجي و پرسوجي تاب مقاومت نياورده رخ از جنگ و ستيز تافته آهنگ گريز كردند و يكسر تا اكبر آباد عنان باز پس نكشيدند - پستر در جنگ دارا شكو با سپهر شكوه پسرش در ميسره متعين گشت - و بعد فتح بادراک ملازمت عالمگيري فايز شده بمقتضاى حال مشمول مراحم عام گرديدند *

اما (چون از سابق و لاحق خاد مکان را ذخیرهٔ خاطر بود) در سال سیوم هر دو را از منصب برطرف نموده نظر بر قدم نوکري و دیرین پرستاری آنها (که تمام عمر در بندگی درگاه آسمان جاه صرف کردند) اولین بسالیانهٔ سي هزار روپیه و دومین بسالیانهٔ بیست هزار روپیه موظف گردیدند - مالوجي در سال پنجم سنهٔ (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو درگذشت - هر دو در اورنگ‌آباد پورهٔ احداث کرده اند که هنوز بنام آنها شهرت دارد - مالجي پوره بیرون شهر است و پورهٔ پرسوجي داخل حصار شده - گویند پرسوجي در وضع معاش تقلید مغلیه میکرد - زمینداری جلگانون مضاف برار را به هشتاد هزار روپیه خریده بود *

* ملا ملاءالملک ترنی مخاطب بفاضل خان * (۲)

در فنون حکمت طبیعي و ریاضي از یکتایان روزگار بود - سیما در علم هیئت و نجوم گوی سبقت از مهرهٔ این فن مي ربود - و با کثرت فضل و کمال سایر اوضاعش دستور العمل دانشوران حال - در سال هفتم اعلی حضرت از ایران بهندوستان رسیده با نواب آصفجاهي (که مستجمع دانشهای گوناگون بود) پیوست - و بعنوان مصاحبت بسر مي برد - پس از ارتحال آن امیر ستوده اطوار در سال پانزدهم داخل

(۲) نسخهٔ [ج] ملا علاء الدین علاءالملک توني *

بندهای پادشاهي شده بمنصب پانصدی پنجاه سوار سرافرازي يافت *

چون نهر لاهور یکے از همراهان علي مردان خان (که در حفر قنوات مهارتے داشت) از نزدیکی منبع دریای راوي (که چهل و هشت و نیم کروه جریبي ست) باهتمام خان مذکور بصرف یک لک روپیه آورده بود - اما چنانچه باید آب بمساتین و حدائق حوالی آن شهر نمي رسید لک روپیهٔ دیگر بارباب کار حواله شد - آنها نیز از کار نا شناسي پنجاه هزار روپیه بمرمت بکار برده کارے بظهور نیاوردند - ملا علاءالملک (که بآب ترازو هم مثل سایر فنون ریاضي شناسا بود) پنج کروه ازان نهر بحال داشته سي کروه دیگر حفر نمود - و آب وافر بے فتور نضارت افزاي دار السلطنت لاهور گردید - و در سال شازدهم (۲) بخدمت دیوانی تن قامت مفاخرت بر آراست - و در نوزدهم نخست بداروغگی عرض مکرر اختصاص یافت - پس ازان بخدمت عمدهٔ خانسامانی (۳) سر برافراخت - و باضافهاي متواتر کامیابي اندوخت - و چون پیش از تسخیر بلخ و بدخشان فتح آن ولایت از قواعد نجومي استخراج نموده بعرض اعلی حضرت رسانیده بود بعد گشایش آن دیار

---

(۲) نسخهٔ [ج] بخدمت دیواني قامت مفاخرت الخ - (۳) نسخهٔ [ج] برنواخته باضافهاي الخ *

از اصل و اضافه بمنصب دوهزاری چهار صد سوار مباهي گشت - و در سال بیست و سیوم بخطاب فاضل خان تحصیل ناموري نمود - و در سال بیست و هشتم بمنصب سه هزاري پایهٔ اعتبار بر تر افراخت (٢) *

چون هفتم شهر رمضان سنهٔ (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت هجري سال سي و دوم جلوس دارا شکوه از معرکهٔ عالمگیري عنان تاب گردید و شهزادهٔ فتح نصیب از جنگ گاه به دو کوچ باغ نور منزل را (که در ظاهر اکبرآباد واقع شده (٣)) مضرب خیام ظفر احتشام ساخت اعلی حضرت فاضل خان را بمزید اعتبار و وفور اعتماد بسمت محرمیت و حفظ اسرار سلطنت از اقران امتیاز داشت - و دران وقت مقرب حضرت خاقان بود - بگزارش لختے پیغام زباني بخلد مکان رخصت فرموده فرمانے نیز قلمي گردید - خلاصهٔ مضمونش آنکه بمقتضای مشیت ازلي آنچه در پردهٔ تقدیر مستور بود بر رے روز افتاد - اغماض نظر از مجاری قضاے متحتم نشاة خود شناسي و خدا داني ست - چون از امراض شدیده شفا حاصل شد و حقیقهٔ زندگي در باره عطا گشت لواعج اشتیاق اوج گرا ست - زود بملاقات تسلي بخش شوند - فاضل خان (که از پاک طینتي و نیک اندیشي خیر خواه

(٢) نسخهٔ [ج] افراشت - (٣) نسخهٔ [ج] واقع است .

طرفین بود) بعد ابلاغ احکام و فرمان نوی سخندان دلپذیر ملائم وقت مذکور نمود که شاهزاده مستعد و مستقبل سعادت ملازمت پدر والا قدر گردیده عرض داشتی متضمن فراوان ارادت و آرزوی قدمبوس و رسیدن خود بحضور ارسال نمود (۲) - لیکن بعد ترخیص فاضل خان بعضی اعیان امرا به ممانعت پا افشرده در فسخ اراده مبالغه ورزیدند - چون بار دیگر خان مذکور پیغامهای بشاشت آمیز از جانب اعلی حضرت آورد صحبت را برنگ دیگر مشاهده نمود - و هرچند توجیهات موجه گذرانید رائحهٔ امید بمشام توقع او نرسید - و انجام کام ناکام کشید بجائی که کشید - و چون خلد مکان را بر دانائی و دولت خواهی فاضل خان اعتماد کلی بود بعلاقهٔ مزاج شناسی و زبان دانی در حیات اعلی حضرت هم بتقدیم پرستاری حضور و سر براهی مهمات بیوتات خاصه تعین فرمود - و در سال دوم پس از جلوس ثانی بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار والا پایگی یافته اهتمام نگارش امثلهٔ جلیله و مناشیر عالیشان (که بدیوان کل و وزیر اعظم تعلق دارد) مفوض گردید - و پستر باداے لختی پیغام در خدمت اعلی حضرت فرستاد - و در سال چهارم به پیشگاه خلافت رسیده برخی از جواهر و مرصع آلات مرسلهٔ فردوس آشیانی از نظر گذرانید -

---

(۲) نسخهٔ [ج] قدمبوسی *

و در سال پنجم بمنصب والای پنجهزاري مرتقی مدارج جاه و جلال گشت - و در سال ششم هنگامے (که کشمیر مطرح الویهٔ پادشاهي بود) رگهناتهه متصدی مهمات دیواني رهگرای فنا گشت *

خان مذکور با وصف جامعیت علوم معقول و منقول بسنجیده روشي و معامله فهمي و رزانت رای متصف بود - و استحقاق منصب جلیل القدر وزارت داشت - (۲) پانزدهم ذیقعده سال (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري بتفویض این رتبهٔ والا و منزلت عظمی سر مباهات بارج کامراني رسانید - ازانجا (که کامیابی ارباب استعداد را سپهر حسد پیشه دشمن دیرین و روزگار دل آزار همیشه بر سر کین است) آن خان کمالات آئین را (که خلعت وزارت بر قامت قابلیتش زیبنده و شایان بود) پس از تسلیم خدمات کوفت معده بهمرسیده در اندک فرصت اشتداد یافت - و (چون اشهب عمرش از منزل ستین بچند مرحله بر گذشته بحدود سبعین مشرف گشته بود و طبیعت شیخوخت را قوت مقاومت آن مرض نمانده) معالجه و مداوا سودمند نشد - بیست و هفتم همین ماه (که روز هفدهم وزارت بود) داعی حق را لبیک اجابت

---

(۲) نسخهٔ [ج] یازدهم - (۳) نسخهٔ [ب] قابلیت اره

گفت - نعش او بموجب وصیتش (۲) بلاهور نقل یافته در باغ (۳) (که جهت مدفن خود ساخته بود) مدفون گشت - گویند روزے چند پیش از فوز رتبهٔ وزارت مي گفت که من بوزارت مي رسم لیکن عمر وفا نمي کند - چنانچه بعد دیوانی این بیت مکرر (۴) بر زبانش گذشت * فرد *

* امید بسته بر آمد ولے چه فائده زانک *

* امید نیست که عمر گذشته باز آیـــد *

گویند احکامے (که فاضل خان از روی تنجیم به اعلی حضرت و خلد مکان نوشته داد اکثر مطابق واقع بر آمد - گویند ازین صدمه (که آخر سنهٔ چهل در خواص پور بپای عالمگیر پادشاه رسید) نیز آگاهي داده بود - و در ملائي هم وقعے بکسے نمي گذاشت - و هر یک را بسر پنجگي و قابلیت خود بنظر نمي آورد - گویند روزے اعلی حضرت بسیر نهر موسوم به بهشت (که بتازگي حفر گشته بشاهجهان آباد رسیده بود) سوار شد - سعدالله خان نیز همراه بود - در مذکورات مکرر نَهَر بفتح وسط (چنانچه زبان زد عام است) مي گفت - فاضل خان بعنوان ایراد گفت نَهْر (۵) بگوئید بسکون وسط - سعدالله خان در جواب آیهٔ خواند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] وصیت او - (۳) نسخهٔ [ج] شد - (۴) نسخهٔ [ج] مکرر این بیت - (۵) نسخهٔ [ب] بگویند •

إنَّ اللّٰهَ مُبْتَلِيكُمْ بِنَهَرٍ - فاضل خان از بے انصافي بمكابره زده گفت استشهاد شعر عرب مي باشد - پادشاه فرمود كه مگر فصاحت قرآن كمتر از شعر است - فاضل خان خاموش ماند - و چون اولاد نداشت پس از فوتش برهان الدين برادر زادهٔ او (كه در همان ايام از ايران زمين نزد عم خود رسيده بود) بمنصب مناسب سرافرازي يافت - احوالش عنقريب مذكور خواهد شد *

* ميرمحمد سعيد ميرجمله مخاطب بمعظم *
* خان خانخانان سپه سالا *

از سادات اردستان صفاهان است - چون بولايت گلكنده وارد گرديد بنظر تربيت و عطوفت سلطان عبدالله قطب شاه والئ آن ديار بر مدارج دولت و معارج اقبال متصاعد گشت - و مدتها رتق و فتق مهمات و قبض و بسط امور آن مملكت (٢) در قبضهٔ اختيار او بود - تا آنكه بضربي شهامت و كارداني ولايتے از مضافات كرناتك (كه پانصد پنجاه كروه طول - و از بيست تا سي عرض - و چهل لك روپيه حاصل داشته) مشتمل بر معدن الماس و چندين قلاع استوار آهنين اساس مثل كنچي كوتهه و سدهوت (٣) (كه عبارت از بالاگهات كرناتك و فرخنده بنيان باشد - و درينولا حاكم نشين آن كريه است -

---

(٢) نسخهٔ [ج] آن ملك - (٣) نسخهٔ [ج] كنچي كوتهه و سدهوت *

و هیچ یک از اسلاف قطب الملک را میسر نشده بود)
از نوکیان انتزع نموده بتصرف آورد - و از سابق و لاحق
ثروت و مکنت و ساز و سرانجامش بجائی رسید که پنج هزار
سوار از خود نوکر داشت - و علم تفوق و جبروت بر اقران
و امثال می افراشت - ازین رهگذر جمعے (که با وی مخالف
بودند) از روی عناد و بداندیشی در پردهٔ دولت خواهی
حرفهای دور از کار ذهن نشین قطب شاه ساخته از جانب
میر جمله متوهم و منحرف کردند - و از انداز و حرکات
پسرش میر محمد امین [که در حضور بود - و بنشهٔ
دو بالای جوانی و دولت سرشار رعونتے در سر داشت - و
ازین فتوح شگرف (که نصیب پدر او گردید) به بد مستی
نخوت افتاده پا از حد خود فراتر گذاشت - چنانچه روزے
سیه مست بدربار آمده بر مسند پادشاهی بخواب رفت -
و استفراغ نموده سرباری سوء مزاج گردید] آثار بے التفاتی
پیدائی گرفت - میر جمله (که در پاداش چنین فتح
عظیم توقعها داشت) از مشاهدهٔ نتایج خلاف متمنی
دل برداشتهٔ رفاقت شده در سال بیست و نهم بشاهزاده
محمد اورنگ زیب (که به صاحب صوبگی انتظام بخش دکن
بود) توسل جسته التماس طلبی خود نمود - فردوس
آشیانی بر طبق استدعای شاهزاده منشور عنایت متضمن

مرحمت منصب پنجهزاري ذات و سوار و دو هزاري هزار (٢) سوار بمير محمد امين پيرش و فرمان در باب عدم مخالفت و تعرض بدو و متعلقان او به قطب شاه مصحوب قاضي محمد عارف كشميري روانه فرمود - قطب شاه بمجرد اصغاى اين خبر محمد امين را با منتسبان او قيد نموده آنچه از ناطق و صامت داشت بضبط در آورد - و با وصف ورود فرمان هم بر كردهٔ خود اصرار ورزيد - شاهزاده محمد اورنگ زيب اولاً منشور بادشاهي متضمن آن (كه سلطان محمد ميخواهد از راه اوديسه بخدمت عم خود شاهزاده محمد شجاع به بنگاله شتابد - بايد كه از ولايت خود بآئين نيك بگذرانيد (٣)) فرستاده - آن ساده لوح غافل از نيرنگي روزگار بتهيأ ضيافت پرداخت - شاهزاده حسب الحكم

هشتم ربيع الاول سنهٔ (١٠٦٦) هزار و شصت و شش هجري سلطان محمد نخستين خلف خود را بطريق منقلا بحيدر آباد راهي ساخته خود نيز سيوم ربيع الآخر برآمد - درين هنگام قطب الملک از گران خواب غفلت بيدار شده محمد امين را با والدهٔ او روانه ساخت (٤) - او دوازده كروهي حيدر آباد ملازمت سلطان محمد دريافت - چون اموالش از خام طمعي مسترد

---

(٢) نسخهٔ [ب - ج] دو هزار سوار - (٣) نسخهٔ [ج] بگذارند - (٤) در نسخهٔ [ج] لفظ [او] نيست .

نموده بود بنابران سلطان عازم آن بلده گشت - قطب الملک بشنیدن این خبر پنجم ربیع الآخر باضطرار تمام با نقد و جواهر و طلا و نقره بقلعهٔ گلکنده (که سه کروهی شهر است) در آمد *

چون کنار تالاب حسین ساگر مخیم عساکر سلطانی گردید افواج قطب شاهی نمودار گشته خیرگی نمودند - سلطان محمد دلیرانه تاخته تا دیوار شهربند تعاقب هزیمت خوردگان نمود - و روز دیگر حیدر آباد بتصرف آورد - اگرچه عمارات آنجا را از سوختن و سکنهٔ آنجا را از غارت و تاراج بقدرے صیانت شد - اما بسیارے با کارخانجات قطب شاه دستخوش تاراج گشت - و کتب نفیسه و چینی آلات و اجناس بسیار بحیز ضبط در آمد - و افزونی اشیا بمرتبهٔ بود که (با وجود غارت و تفرقهٔ چند روز) وقت کوچ هنوز خانها مالامال بود - هرچند سلطان عبدالله در ظاهر ابواب مدارا و مواسا مفتوح داشته مکرر جواهر و فیل پیشکش فرستاده اظهار اطاعت و انقیاد کرد لیکن در تهیهٔ اسباب رزم و استحکام قلعه و سرانجام مصالح قلعه داری کوشیده در باب طلب کمک مکرر بعادل شاه نوشت - چون شاهزاده در عرض هجده روز بک کروهی قلعه رسیده معسکر آراست و دور قلعه (که سه کروهی جریبی هست) تعین صلجار نمود (با آنکه از قلعه

توپ و تفنگ چون ژاله در بارش بود) مکرر کارزارهای عظیم و آویزشهای سترگ در میدان هم اتفاق افتاد - و هر بار مردم بادشاهي چهرهٔ مردانگي بگلگونهٔ نصرت بر افروختند *

چون قطب شاه جدکاری شاهزاده در تسخیر قلعه مشاهده نمود ناچار زینهاري شده میر احمد داماد خود را فرستاده بقایای پیشکش سنوات ماضیه را با اسباب و اشیای میر محمد امین ارسال داشت و التماس استمالت نامه نمود - و پس از وصول آن بامید حصول مرام والدهٔ خود را فرستاد - و آن عفیفه ملازمت شاهزاده نموده عفو جرایم پسر را بتعیین کرور روپیه پیشکش حال و ازدواج صبیهٔ قطب الملک بسلطان محمد قرار داد - و آن دختر را با موازی ده لک روپیه بعنوان جهیز باعزاز و احترام از قلعه بخانهٔ سلطان محمد آوردند - دوازدهم جمادی الآخره سنهٔ سي بر کنار تالاب حسین ساگر میر جمله از ولایت مفتوحه رسیده ادراک ملازمت شاهزاده نمود - و باجازت نشستن کله گوشهٔ افتخار بفلک رسانید - و شاهزاده نیز بمنزل او تشریف فرموده گرانبار امتیاز ساخت - و هفتم رجب شاهزاده عنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف فرمود - و پنهاني با میر جمله پیمان هوا خواهي و یک جهتي مؤکد ساخته از منزل اندور او را با پسرش بدرگاه پادشاهي مرخص ساخت - در همین

منزل از پیشگاه خلافت فرمانے متضمن خطاب معظم خان و نوازش عام و نقاره بمیر جمله پیرایهٔ صدور یافت - بیست و پنجم ماه مبارک رمضان در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خان مذکور بتقبیل عتبهٔ سلطنت چهرهٔ کامیابي بر افروخت - و بمنصب شش هزاری شش هزار سوار و خدمت والای دیوانی اعلی و نوازش قلمدان مرصع و انعام پنج لک روپیه نقد و دیگر مراحم سلطاني مباهي گردید - معظم خان الماس کلان بوزن نه تانگ (که دو صد و شانزده سرخ باشد) بقیمت دو لک و شانزده هزار روپیه با شصت زنجیر فیل و دیگر جواهر ثمینه از نظر گذرانیده (که بهای مجموع پانزده لک روپیه قرار یافت) - و چون نشو و نما یافتهٔ دیار دکن بود پیوسته در ترتیب مقدمات (که موصل بمطالوب تواند شد) همت مقصور داشته قابو مي جست که اتفاقاً در همین سال بوضوح پیوست که ابراهیم عادلشاه والی بیجاپور در گذشت - و امرای او (که اکثر غلام اند) علي نام مجهول النسبی را (که بفرزندي بر داشته بود) جانشین او ساخته اند - معظم خان سر کلاوهٔ مدعا را کرده تسخیر آن ولایت در کمال تیسر را نموده متعهد آن مهم سترگ گردید - محمد امین خان خلف خود را بنیابت وزارت در حضور گذاشته با امرای عمده (مثل مهابتخان و راو سترسال

و نجابت خان) در اورنگ آباد بشاهزاده محمد اورنگ زیب پیوست - شاهزاده بصواب دید آن امیر معظم در اسرع ایام قلعهٔ بدر را (که از حصون رصینهٔ دکن است) بحیز تسخیر کشید - و غرهٔ ذي قعده سنهٔ (۱۰۶۷) هزار و شصت و هفت هجري قلعهٔ کلیان را نیز بتصرف در آورد - و اکثر آباد جاهای آن ناحیت را تهانه نشین گردانید - و پس ازان [که رایت عزیمت بافتتاح گلبرکه (که از مشاهیر بلاد ولایت بیجاپور است) مرتفع ساخت] عادل شاه باستیصال خود اندیشناک گشته (بتقبیل پیشکش کرور روپیه و انضمام ولایت کوکن و قلعهٔ پرینده (۲) با لواحق آن بقلمرو پادشاهي) منهج عقیدت و انقیاد پیمود - منشور حضور بنام شاهزاده شرف نفاذ یافت که خود بارنگ آباد برگردد - و معظم خان در قلاع متعلقهٔ کوکن تهانه نشانده احرام ملازمت بندد - و هنوز تعین اقساط پیشکش و ضبط ملک مفتوحه خاطرخواه شاهزاده صورت نگرفته بود که عارضهٔ مزاج اعلی حضرت و در آمد مهمات سلطنت (۳) بقبضهٔ اختیار دارا شکوه شایع شد - و برخی نوشته اند که هنوز محاصرهٔ گلبرگه و زد و خورد با عادلشاهیه درمیان بود که این آشوب برخاست - و غنیم خیره تر گردید - بالجمله دارا شکوه از روی عناد و کار شکني سایر کمکیان این مهم را

---

(۲) نسخهٔ [ب] پرندا - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [سلطنت] نیست •

طلب حضور نمود - مهابت خان و راو سترسال بے رخصت شاهزاده (۲) برخاسته روانه شدند - ناچار شاهزاده بدر مصالحت زده بلطایف الحیل در چنین هنگامے (که وهنے تمام بعساکر راه یافته بود) خود را بسلامت در آغاز سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت اواخر سال سي و یکم باورنگ آباد رسانید - در همین ایام بعلت برخے دواعي معظم خان از وزارت معزول گشته مشار الیه نیز مثل دیگران مرحله پیمای حضور گردید *

چون رفتن آنچنان عمدهٔ صاحب تدبیر و رای و خداوند خزاین و سپاه مخالف قانون (۳) عقل دور اندیش بود شاهزاده باو پیغام فرستاد که اگر آن جملة الملک دربنوقت رخصت شده برود قرین مصالح ملکي خواهد بود - او ازین امر پهلو تهي نموده (۴) معروض داشت - که در نشاة بندگي جز انقیاد حکم چارهٔ نیست - بار دیگر سلطان معظم را بجهت صید آن شاهباز فضای ثروت و مکنت فرستاده که (چون آن خیر اندیش را هوا خواه خود میدانیم) لختے مقدمات ضروریة الاعلام است آنرا شنیده اگر برونه گنجایش دارد - خان مذکور بکلمات تملق آمیز سلطان خاطر از توهم وا پرداخته

---

(۲) نسخهٔ [ج] مصلحت - (۳) نسخهٔ [ب] مخالف قانون دور اندیشي - (۴) نسخهٔ [ج] کرده *

برگردید - همین که بخلوتگاه شاهی رسید محبوس و مقید شد - و برخی برانند که (چون رفتن حضور دلخواه او هم نبود و بے جهت توقف مناسب نمي دید) آنچه رو داد بصلاح خودش بود - و از پخته کاري چنان وا نمود که بر اعلیحضرت محمول بر بیداد و بے اعتدالی شاهزاده گشت - فرمان رسید - که از باز پرس روز جزا اندیشیده از قید آن سید بیچاره (که سراسر در پاس نمک مصروف است) دست باز دارد - شاهزاده پیش از صدور حکم عرضه داشت - که از اطوار او رایحهٔ زر گرداني استشمام مي شد - او را مقید گردانید - و الّا بے شایبهٔ گمان گریخته باز بدکنیان مي پیوست *

و (چون امتداد کسل اعلی حضرت و استیلای دارز شکوه بچهار دانگ هندوستان پیچیده هر سوے سودائي و هر لوے بازاري گشت) شاهزاده اموال و خزاین معظم خان را سرمایهٔ سر انجام ضروریات نموده و نوکرانش را در ملازمان انسلاک داده او را در قلعهٔ دولت آباد نگاهداشت - و خود بعزیمت هندوستان عازم گردید - پس ازان (که شاهزاده بدستیاری اقبال کامیاب سلطنت و فرمانروائي گشت) معظم خان را باسترداد نقود و اجناس او مشمول عنایت ساخته

---

(۲) نسخهٔ [ب] روز رست و خیز - (۳) نسخهٔ [ب - ج] عرض داشت
(۴) نسخهٔ [ب] بباز داد *

بصوبه داری خاندیس مباهي و مفتخر فرمود - و در همین سال (که از دار الخلافهٔ دهلي باطفای نایرهٔ شورش شاهزاده محمد (٢) شجاع شرق رویه نهضت نمود) معظم خان طلب حضور گشته بطریق ایلغار دو روز پیش از جنگ در قصبهٔ کوه بآستان بوس خلافت استسعاد یافته حسن اخلاص را فروغ دیگر داد - و روز جنگ فیل مرکوب او در جنب فیل سواری خاصه قرار یافت (٣) - و پس از بر افراختن رایت نصرت و فیروزي معظم خان بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و انعام ده لک روپیه مورد نوازش گشته بهمراهی شاهزاده محمد سلطان در تعاقب محمد شجاع (که از نبردگاه قرار بر قرار داده) رخصت یافت - درین مهم تدابیر صایبه و پر دلیهای شایسته (که شایان سرداران والا شکوه باشد) از معظم خان بر لوحهٔ روزگار مرتسم گشت - چون شجاع قصبهٔ مونگیر را بآلات حرب استحکام داده اقامت جا نمود او بحسن تدبیر نوعی رعب افزا گشت [که شجاع آن مکان را گذاشته باکبرنگر (که آنرا محل عافیت خود مي پنداشت (٤)) رخت سکونت انداخت] معظم خان راه راست آنرا گذاشته طریق بیشه و کوه پیش گرفت - تا از عقب سرش در آمده (٥)

---

(٢) نسخهٔ [ا] شاهزاده محمد - (٣) نسخهٔ [ج] یافته - (٤) نسخهٔ [ب] مي دانست - (٥) در نسخهٔ [ب] لفظ [آنرا] نیست *

راه فرار او بر بندد - شجاع از اضغاے این خبر اکبرنگر را (که مقر حکومت او بود) گذاشته با اهل و عیال از دریای گنگ گذشت - و در سرزمین باقرپور مجموع نوارۀ بنگاله (که مدار جنگ آن ولایت است) بتصرف خود آورده مورچالها بسته نشست - معظم خان شاهزاده سلطان محمد را در اکبرنگر رو بروی مخالف نگاه (۲) داشته خود بارادۀ عبور بمعبر دیگر شتافت - مدتے دست بردهای مردانه و چپقلشهای دلیرانه بظهور می پیوست *

چون موسم برشکال بر سر رسید قطره و تردد موقوف گشته هر کدام بجای خود آرمید - سلطان شجاع بفریب کاري در آمده شاهزاده سلطان محمد را بتزویج صبیۀ خود تطمیع نمود - او (که از معظم خان بغمازی بعضے مفتنان نقاض خاطر بهم رسانیده بود) باغوای شجاع از جا رفته با دو سه مخصوص (۳) راکب سفینه گشته بیست و هفتم شهر رمضان سنۀ (۹۶۹) نه صد و شصت و نه بشجاع ملحق گشت - ازین سانحه کمال فتور و اختلال بعساکر پادشاهي راه یافت - گویند اگر مثل معظم خان سردار مدبر با وقار نمي بود مشکل میشد - معظم خان از موضع هوایی (که درانجا اقامت گزیده مشغول دفع اعادي بود) از وقوع این حادثه عنان

---

(۲) نسخۀ [ب] نگاه داشت و خود الخ - (۳) نسخۀ [ج] مخصوص *

ثبات از کف نداده باردو رسید - و بدستیاری همت والا بانواع نیکو تدبیریها بجبر و تدارک پرداخت - چون آنها تمام آن سرزمین گرفته و نواره بدست مخالف بود غلای عظیم در معسکر افتاد - و سرباری دیگر تشویشها گشت - شجاع بار دیگر اکبرنگر را بدست آورد - پس از انقضای برشکال شجاع بهراوای سلطان محمد عازم محاربه گردید - معظم خان بهراوای فتح جنگ خان روهیله و میمنهٔ اسلام خان بدخشي و میسرهٔ فدائي خان کوکه در کنار بهاگیرتي با فوجی (که سه توره داشت مثل سلطان محمد و شجاع و پسرش بلند اختر) در آویخته - تا شام بتوپ و تفنگ و بان نیران جدال زبانه میزد - شب دست از محاربه کشیده هردو لشکر بمقام خود برگشت - معظم خان بداؤد خان قریشي صوبه دار بهار (که بکمک مي‌آمد) درنوشت که از راه گانده شتافته متصرف شود که زه و زاد و بنه و بار شجاع آنجاست - یقیني ست که باستماع این خبر پای او لغزش خواهد پذیرفت - و خود بانتظار دلیر خان (که از حضور روانه شده بود) چند روز صف آرائي (۲) موقوف نمود - درین اثنا نوعی (که معظم خان اندیشیده بود) شجاع بشنیدن خبر داؤد خان در کمال اضطرار طبل رحیل فروکوفته از کنار آب

---

(۲) نسخهٔ [ب] صف آرائي را موقوف نمود .

بهاگیرتي رو بسمت سولي آورد - که از دریای گنگ گذشته خود را بتانده رساند . معظم خان (که در انتهاز این فرصت بود) بقصد تعاقب سوار شده تا پانزده روز از صبح تا شام بین الفریقین هنگامهٔ جنگ بتوپ و تفنگ گرم بود - و شبها بخیمه گاه پاسداري میکردند - تا آنکه سلطان شجاع از آب گنگ گذشته راه تانده گرفت - معظم خان اسلام خان را با ده هزار سوار بضبط و حراست این روی دریا به اکبرنگر رخصت کرده خود کمر سعي باستیصال شجاع بر بست - درین هنگام (چون شاهزاده محمد سلطان آثار نکبت و خذلان از ناصیهٔ حال شجاع برأي العین مشاهده نمود) ششم جمادی الآخره از تانده بتقریب شکار سوار شده بکنار دریا آمد - و بکشتي نشسته از گذر تانده بگذر دوکاري (۲) رسید - معظم خان شاهزاده را پیش خود طلب داشته با جمیع امرا استقبال نمود - و خیمه و دیگر ما یحتاج (آنچه عجالةً مقدور بود) سامان کرد - و شاهزاده را حسب الحکم با فدائي خان روانهٔ حضور ساخت *

و (چون بکرات و مرات میان مبارزان جنود پادشاهي و مردم اعادي آویزشها رو داد و هر مرتبه فیروزي و چیره دستي نصیب اولیای دولت بود) معظم خان مدت یک ماه

---

(۲) نسخهٔ [ب] دکاري - و در [بعضی نسخه] دهکاري *

در محمود آباد اقامت گزیده تمامی همت بتدبیر عبور از
مهاندي و استیصال مخالف (که بمیانجی آب و استظهار
تویخانه و نواره قدم ثبات افشرده اظهار آثار تجلد میکرد)
بر گماشت - و آرامش و آسایش را خیرباد گفته کوشش
فراوان بتقدیم رسانید - تا این مهم بعجلت (۲) تمام انجام یافته
بموسم برشکال آینده نکشد - اتفاقاً گذر پایابي در حدود
بکاله گهات بهموسید - آن نوئین قوي همت بهیئت مجموعي
سوار شده بکنار ناله رسید - با وصف مدافعهٔ مخالف از آب
گذشته بر مورچال آنها ریخت - بسیارے روی همت بر تافته
بتاخته شتافتند - ناگزیر شجاع دل از بودن مملکت دیرسالهٔ
بنگاله برگرفته از چوکی میرداد پور برخاسته بتاخته آمد - و
ازانجا با معدودے کشتي سواره روانهٔ جهانگیرنگر گشت - معظم
خان بتاخته رسیده بضبط و گرد آوری اموالش (که از دست
تاراجیان خود سر باقي مانده بود) پرداخته در استرداد آنچه
اوباش بغارت برده بودند ساعي شد - و ازانجا بقصد تعاقب
بر جناح مسارعت روانهٔ پیش گشت - شجاع در جهانگیر نگر
انتظار کمک راجهٔ رخنگ (که بطنطنهٔ قرب وصول موکب
پادشاهي مورد هراس گشته) ششم رمضان آغاز سال سیوم
عالمگیري با سه پسر و چندے عمدها از جهانگیر نگر

---

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [تمام] نیست ۰

بر آمده بقاید ادبار روانهٔ رخنگ (که ازدل معمورهای عالم و مسکن کفرهٔ ضلالت شیم است) گردید - و سوای سید عالم با ده کس از سادات بارهه و سید قلي اوزبک با دوازده تن مغلان و معدودے دیگر (که همگي بچهل کس (۲) نمیکشیدند) هیچ کس نماند - معظم خان در جلدوی این مساعی جمیله (که در مدت شازده ماه بانواع متاعب و مصاعب چنین کار سترگ را انجام شایسته بخشید) بخطاب والای خان خانان سپه سالار بلند نامي یافت *

چون بسبب بیماری اعلی حضرت در جمیع سرحدهای ممالک محروسه گرد شورش برخاسته بود پیم نراین زمیندار کوچ بهار از شاهراه انقیاد یکسو شده بتاخت گهوزه گهات (۳) جسارت ورزید - چی دهج سنگهه راجهٔ آشام (۴) (که بفزونی جمعیت و وسعت ولایت و بسیاری ساز و سر انجام تفوق دارد) نیز جمعے را از راه دریا و خشکي بر ولایت کامروپ (که عبارت از هاجو و کواهٔي و توابع آنست - و از قدیم الایام داخل ملک بادشاهي بود) فرستاده بدست آورد - چون شجاع بحال خود در مانده بود بجبر آن قضیه نپرداخت - آنها قدم جرأت پیش نهاده تا حوالی برگنهٔ کري باڑي (که

(۲) در نسخهٔ [ب] لفظ [کس] نیست - (۳) در بعضی [نسخه] گهوزا گهات - (۴) نسخهٔ [ج] چی دهج سنگهه *

پنج منزلی جهانگیرنگر است) متصرف شدند - معظم خان (که بتعاقب شجاع بجهانگیرنگر رسید) در صدد جبر اختلال احوال آن حدود گردید - راجهٔ آشام مغلوب رعب و هراس گشته باعتذار پیش آمده دست از ملک متصرفه باز داشت - خانخانان بظاهر معذرت او پذیرفته هژدهم ربیع الاول سال

چهارم جلوس سنهٔ (۱۰۷۲) هزار و هفتاد و دو هجری بآهنگ مالش پیم نراین از خضر پور روانه شد *

چون بموضع تری پتهه (۲) (که سرحد ملک پادشاهی ست) رسید باقتضای رای کارآگاه راه غیر متعارف را (که از انبوهی جنگل و نیستان پیم نراین عبور لشکر ازان بعید دانسته چنانچه باید بمحافظت نپرداخته بود) اختیار نمود - و هر روز جنگل درهم شکسته بزحمت و مشقت تمام دران بیشه راهے گشوده پای همت مردانه مسافت می پیمودند - تا هفتم جمادی الاولی شهر کوچ بهار مرکز رایات فیروزی گشت - گویند این شهر بطرح و قرینه آباد شده - کوچها (۳) همه خیابان دارد - و درختهای ناگیسر و کچنار (که خوش برگ و موزون گل است) نشانیده اند - معظم خان جمعے را بتعاقب پیم نراین [که خود را بدامن کوه بهوتنت (که

---

(۲) نسخهٔ [ج] بتے تپهه - و نسخهٔ [ب] بری تیه - (۳) نسخهٔ [ب - ج] وکوچها *

پانزده کروه شمالی کوچ بهار است) کشیده بود] تعین نمود - او به دهرم راج مرزبان آن کوهستان توسل جسته ببالای کوه بر آمد - چه آن کوهے ست سرد سیر (که پیاده را بصد دشواري صعود بران متصور است) - این ولایتے ست مابین شمال و مغرب بنگاله مایل بشمال - پنجاه و پنج کروه جریبي طول و پنجاه عرض - بلطافت آب و هوا و وفور ریاحین و اثمار از بلاد شرق رتبه امتیاز دارد - و همگي بهیتر بند و باهر بند (که عبارت از درون و بیرون باشد) هشتاد و نه پرگنه است بجمع ده لک روپیه - و چون سکنهٔ آنجا بیشتر قوم کوچ اند (۲) ازین جهت بکوچ بهار شهرت گرفته - و بت معبود اهل آن دیار به نراین موسوم است - لهٰذا این لفظ جزو نام حکام افتاده - نزد کفرهٔ هند زمیندار آنجا (که از نژاد راجه های بزرگ قبل از اسلام است) اعتبار عظیم دارد - سکه بر زر میزنند (۳) - نرایني میگویند *

چون خانخانان را غرض ازین یورش تسخیر ولایت آشام بود اسفندیار خان ولد آله یار خان مرحوم را بفوجداری کوچ بهار گذاشته آنرا بعالمگیر نگر موسوم ساخت - و خود از راه گهوره گهاٹ روانه شد - چون بکنار دریای برهماپتر رسید

---

(۲) نسخهٔ [ج] قوم کوچ - (۳) نسخهٔ [ج] سکه بزر میزنند - نرایني گویند *

دو کروه از رنگا ماتي (۲) گذشته (با وصف کمال صعوبت راه) گام همت در مراحل عزیمت نهاد - و در تصفیهٔ آن مسالک صعب المرور کما ینبغي لوازم جهد (۳) بکار برد - فیلان کوه پیکر بصدمهٔ دندان جنگل درهم شکسته پایمال مي ساختند - و تیرداران و پیادهای لشکر بقدر وسع تیز دستیها مینمودند - چون همه جا راه بکنار دریا بود در هر قدم دلدل یعني گل (که دران آدم و اسب و فیل فرو رود) پیش مي آمدے آنرا بشاخهاے اشجار و دستهاے نے و پشته هاے کاه مي انباشتند و راهے میساختند - باین عنوان روزے دو و نیم کروه راه بیشتر طی نمیشد - چون بچوکی کهته رسید (که کوهے ست بر ساحل آن دریا و محاذی آن کوه دیگر است پنج رتن نام - و بر هر دو در قلعه در کمال استحکام اساس یافته) آنرا بتصرف در آورد - و جمعے (که بجنگ نواره پیوسته بودند) هزیمت یافته لختے غریق و چوتے دستگیر شدند - تا آنکه به دو کروهی (۴) کواهلي (که سرحد قدیم پادشاهي بود) معسکر فیروزي گشت - دران موضع حصارے در نهایت رصانت واقع شده - و بهفت کروهی آن قلعهٔ کجاي متصل بجنگل موسوم بکجلي بن است که فیل بسیار دران

---

(۲) نسخهٔ [ج] رنگا پاني - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [لوازم] نیست -
(۴) نسخهٔ [ا - ب] بدو کروه *

پیدا میشود - و ذکر آن در اسمار هند آمده - و بتخانهٔ گورپکها و لونا(۲) چماري و اسمعیل چوکي (که از صنمکدهای بزرگ مشهور و در افسونهای هندي بعظمت مذکور بر فراز کوهے (که از نشیب تا بالا قریب هزار زینه از سنگ ساخته اند) همه را بدست آورده - زیاده بر لک آشامي (که درانجا فراهم آمده بود) از بیمناکي و هراس زدگي راه قرار پیمودند - و پس ازان (که تا کواهتي که ازانجا کرکانون(۳) دار الملک آشام یکماهه راه است) از تصرف کفار ضلالت شعار مستخلص گردید - خانخانان خاطر از بند و بست آن ولایت وا پرداخته عازم پیش شد ه

و چون مدار جنگ آن قوم بر خدعه و شبخون است تمام لشکر شبها بمراسم تیقظ و بیداري قیام ورزیده سلاح از بر نمي افکندند - و زین از پشت مراکب باز نمي‌گرفتند - تا آنکه از دریای برهما پتر عبور نموده قلعهٔ سیمله را (که از مشاهیر قلاع آن سر زمین و بمسافت پنجاه کروه از کرکانون است) بدستیاری اقبال بجنگ و پیکار برکشود - قریب سه لک آشامی جنگ جو درانجا مجتمع بود - بسیارے علف تیغ خون آشام اهل اسلام گشتند - و پس ازان بجنگ نواره در پیوستند - زمانے ممتد (که گاهے اتفاق نیفتاده(۴))

---

(۲) نسخهٔ [ج] لونا چماري - (۳) نسخهٔ [ج] کره گانون - (۴) نسخهٔ (ب) نیفتاده بود ه

جنگ نوازه رو داد - و اکثرے ازان ادبار یافتگان هدف تیر بلا شدند - قلعهٔ چمدره (که ثانی قلعهٔ سیماله بود) بے کارزار مفتوح گردید - از سنوح این قضایا شکست تمام با جرال مخذولان آشام راه یافت - راجه بجانب کوهستان سرونج (که از کرگانون چهار روزه راه است - و عبور بر فراز آن بکمال دشواري ست) آواره گشت - ششم شعبان آخر سال چهارم خطهٔ کرگانون از پرتو ماهچهٔ اسلام نور آگین گشت - و بخطبه و سکهٔ پادشاهي رونق پذیرفت *

و چون بشگرف کاري تدبیر و پر دلی آن سردار سپه سالار چنین کشور در دست دشوار عبور با چندین قلاع حصین و الکه های وسیع [که مفتاح همت سلاطین هندوستان طلسم اشکال آن مهم نگشوده - و هرگاه در سوابق ایام لشکر دران مرز و بوم رسیده بدست آن مخاذیل اسیر و قتیل شده (چنانچه سلطان محمد شاه تغلق فرمانروای اکثر سواد اعظم هندوستان نوبتے یک لک سوار با سامان درخور بگشایش تدبیار فرستاده مجموع دران سرزمین طلسم آئین سر بجیب تمامي فرو برده) اثرے ازانها ظاهر نشد] بتسخیر اولیای امره در آمد از پیشگاه سلطنت خانخانان بانعام صحال یک زر دام و عطای توسان طوغ اختصاص یافت - این ولایت ابین شمال و مشرق بنگاله طولاني واقع شده - طولش تقریبا

در صد کروه جریبی سمت - و عرضش از کوهستان شمالی تا جبال جنوبی تخمیناً هشت روزه راه - از کواهتی تا کوکانون هفتاد و پنج کروه جریبی و ازانجا تا ولایت ختن (که مسکن پیران ویسه بود و درین زمان مشتهر به اوده (۲) و دار الملک راجهٔ پیگو سمت (که خود را از نسل پیران ویسه میداند) پانزده منزل مسافت است - ازانجمله پنج منزل آن طرف کوهستان کامروپ جنگل دشوار گذار است - و در سمت شمالی دشت خطا سمت (که ازو به مهاچین گذارش رود) - و عامه ماچین گویند - و دریای برهما پتر ازین سمت آمده و چندین آب (که اعظم آنها آب دهنک است) بدو پیوسته از میان این ولایت میگذرد - و آنچه ازین مرز و بوم بساحل شمالی این دریا است آتر کول گویند - و (۳) آنچه در طرف ساحل جنوبی سمت دکن کول خوانند - و در جمیع این ولایت بریگ شوئی انهار طلا حاصل میشود - و این (۴) یکی از محصولات است - گویند دوازده هزار کس بدین کار قیام دارند - و بالمقطع در سالی یک توله طلا براجه دهند - و اهل آشام ملتی مشخص ندارند - بفتوای خواهش نفس هرچه مرغوب طبع شان افتد بدان می گرایند - و سکنهٔ قدیم آن ولایت

---

(۲) نسخهٔ [ب] اده - (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [و ا و] نیست -
(۴) نسخهٔ [ج] و آن ۰

دو قوم اند - آشامي و کلتاني - ثاني بر نخستين در جميع امور مزيت دارند - مگر در مراسم حرب - چون راجه و عمدهای آن ولايت را روزگار سپري شود خاصان او از مرد و زن گشاده پيشاني با برخي حوايج زندگاني در دخمهٔ فرو روند - و شهر کرگانون مشتمل بر چهار دروازه است - از هر دروازه تا خانهٔ راجه سه کروه مسافت است - و در حقيقت آن شهر محوطه ايست مشتمل بر قوی و مزارع - هر کس در پيش خانه باغ و مزرعهٔ خود دارد - و رود دنجو (۲) نام از ميان شهر مي گذرد - بازارے مختصر دارد که غير از پان فروش ديگر اصناف محترفه دران نمي نشيند - چه خريد و فروخت دران ديار متعارف نيست - سکهٔ آنجا يک ساله اقوات ذخيره مي کنند - و غير از کرپاے بر سر و لنگے در کمر ديگر پوشش رسم نيست - و بر آمدن ازان مملکت معهود نيست - اگرچه بيگانه هم وارد شود - لهٰذا آگاهي کما هي از حال آن گروه حاصل نمي شود - مردم هندوستان (۳) اهل اندیار را ساحر نامند - و راجهٔ آنجا مقلب به سرکي راجه است - گويند يکے از اجداد او فرمانرواے ملاُ اعلی بود - چون بدين ديار هبوط نمود دلنشين او افتاد - ديگر بآسمان نرفت •

---

(۲) نسخهٔ (ب • ج) رنجو - (۳) نسخهٔ [ب] سرکي •

بالجمله چون خانخانان آثار موسم برشکال (که دران ناحیه از سایر ممالک هندوستان پیشتر شروع مي شود) مشاهده نمود با اکثر جنود موضع متهرا پور را (که بمسافت سه و نیم کروه از کرکانون در دامن کوهی بوده) بارادهٔ انقضای موسم باران مضرب خیام ساخت - و بحفظ حدود و ضبط طرق و تعین تهانها پرداخته استیصال راجه و اتباعش را بر گذشتن برسات انداخت - و چون موسم باران در رسید تمام روی زمین را آب فرو گرفت - آشامیان بد نهاد (که جا بجا مختفي (۲) بوده در انتهاز فرصت بسر مي بردند) دلیري آغاز کرده از جمیع اطراف هجوم آوردند (۳) - چون مجاهدان اسلام را مجال قطره و ترکتاز نبود بر هر تهانه شب خونها زده غیر از کرکانون و متهرا پور جاے دیگر در تصرف عساکر منصور نماند - و بسبب زیادت آب و هوا انواع امراض و اسقام شایع شد - و جوهر هوا از کسب سمیت باحداث وبا پرداخت - خلق انبوه از جانب و اجانب بکوی عدم فرو رفتند - و بعلت انسداد طرق و فقدان آذوقه حالتے بر زندگانی فوج پادشاهي گذشت که بد تر از مردن بود - چون در اواخر ربیع الاول زمینها نمودار گشت افواج اسلام باطراف و نواحي تانده از کشته ها پشته ها پدیدار کردند - راجه باز بکوهستان

(۲) نسخهٔ [ج] مختفي - (۳) نسخهٔ [ب] و چون

خزیده بمصالحه و زینهار در آمد - خان سپه سالار باقتضای مصلحت ملتفت بدان نشده بسمت تاموروپ (۲) نهضت نمود - در خلال این احوال مرض ذات الصدر بر سپه سالار طاری شده ارکان همت امرا و لشکریان تزلزل پذیرفت - که مبادا روزگار سردار بسر آید - و کار لشکر از بے سری بفساد گراید - یا پیش از انصرام این مهم موسم بارش در رسد و همان صعوبتها رخ نماید - بلکه برخے در صدد آن شدند که (اگر باستیصال راجه خان خانان ارادهٔ گذرانیدن موسم برشکال داشته باشد) مسلک خودسری سپرده به بنگاله باید شتافت - چون سردار ازین معنی آگهی یافت این الم روحانی بیماری کوفت جسمانی گشت - اگرچه یک منزل پیش رفت (تا غنیم خیره نگردد) اما هم مصالحت و هم معاودت بخرد مصمم ساخت - چنانچه بوساطت دلیر خان (که راجه بدو توسل جسته بود) چنین قرار گرفت که راجه صبیهٔ خود را (۳) یا دختر راجهٔ پیام (که با او قرابتے دارد) با بیست هزار توله طلا و یک لک و هشت هزار توله نقره و بیست زنجیر فیل برسم پیشکش و پانزده زنجیر فیل برای خانخانان و پنج زنجیر فیل بجهت (۴) دلیر خان بفرستد - و در عرض یک سال

---

(۲) نسخهٔ [ا - ب] تاموروت - (۳) نسخهٔ [ب] با دختر - (۴) نسخهٔ [ج] برای دلیر خان •

صد لک تولہ نقرہ و نود زنجیر فیل در سرکار داخل سازد - و هرساله بیست زنجیر فیل پیشکش مي فرستاده باشد - و تا وصول آن یک پسر و سه کس از عمدهای او برسم یرغمال در بنگاله باشند - و ولایت ورنگ (که یکطرفش بکواهتي پیوسته) از اُترکول و ولایت بیل تلي (۲) از دکن کول ضمیمهٔ ممالک محروسه سازد - چون راجه موافق قرار داد بعمل آورد خانخانان هشتم جمادی الاولی سال پنجم از دهنهٔ کوهستان تامروپ (۳) کوچ نموده رایت معاودت بصوب بنگاله بر افراخت - و در عرض راه به بند و بست ولایتے (که بتازگي داخل ممالک محروسه شده بود) پرداخت - چون از استعمال بعضے ادویهٔ حاره ضیق النفس و خفقان عارض شده باستسقا کشید ناگزیر از کجلي کوچ کرده قصبهٔ کواهتي را معسکر ساخت - و رشید خانرا بفوجداری کامروپ نامزد نموده و عسکر خان را با اکثر جنود بمالش پیم نراین زمیندار ولایت کوچ بهار (که باز بران دیار مستولي شده بود) تعین کرده خود بجانب خضر پور روانه شد - دوم شهر رمضان آغاز سال ششم سنهٔ (۱۰۷۳) هزار و هفتاد و سه هجري در دو کروهی خضر پور ازین مرحلهٔ فنا بسر منزل بقا پیوست *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سل تلی - (۳) نسخهٔ [ا - ب] تامروت - (۴) در نسخهٔ [ج] لفظ (شهر) نیست •

میر جمله امیرے عظیم الشان و نوئینے شاهزاده نشان بود - در سرداران و امراي قریب العهد خود بوضع متین و فرط وقار و راے دور بین و دانش رسا و پر دلي و شجاعت فطري و کارطلبي هاي بجا (۲) یکتا و بے نظیر بود - در کشور گشائي و مهم سر براهي هیچ کس باو نمي رسید - چون در هندوستان کمتر گذرانید آثار او دران مملکت چندان ظاهر نیست - در قصبات تلنگانه یادگار بسیار گذاشته که تا الآن احیاي نام او میکند - چنانچه در شهر حیدر آباد تالاب و باغ و حویلي شهرے باسم او دارد (۳) *

* میرزا نوذر صفوي *

خلف میرزا حیدر (که دومین پسر میرزا مظفر حسین قندهاري ست) - چون نقش اعتبار میرزا مظفر در بارگاه اکبري درست نه نشست پسرانش هم چندان پا بعرصهٔ پیش آمد نگذاشتند - میرزا حیدر در عهد جهانگیري بمنصب پانصدي صد و پنجاه سوار رسیده بود - چون سریر فرمانروائي هندوستان به وجود زیبنده نمود صاحب قران ثاني زیب و زینت دیگر پذیرفت بمراعات دیرین دردمانش او را بمنصب هزاري دو صد سوار کامیاب عاطفت فرمود - سال چهارم ازین سپنجي سرا در گذشت - پسرش میرزا نوذر بدستیاري طالع

---

(۲) نسخهٔ (ج) و کار طلبیها یکتا و بےنظیر بود - (۳) نسخهٔ [ج] بنام او *

ارجمند مشمول الطاف خسرواني گشته در سال هجدهم بمنصب دو هزاري دو هزار سوار سربلندي يافت - و در سال نوزدهم باضافهٔ پانصدي و خدمت قوش بيگي مباهات اندوخت - و در همين سال پانصدي ديگر يافته بپايهٔ سه هزاري مرتقي گشت - ازانجا که عنايت بهانه جو ست سال بيست و دوم در جشن وزن شمسي او را بمنصب چار هزاري سه هزار سوار بلند رتبه گردانيدند - و در اولين يساق قندهار به همراهي شاهزاده محمد اورنگ زيب بهادر سرداري فوج دست چپ بدو مفوض بود - و در تقسيم ملجار محافظت عقب کوه چلرنيه (٢) باو و برادرش ميرزا سلطان تفويض يافته مصدر خدمات گرديد - و در سال بيست و سيوم از تغير اعتقاد خان بهرايچ مضاف صوبهٔ اودهه بتيول يافته به بند و بست آن مرخص گرديد - و پستر (٣) بفوجداري ماندو سر برافراخت *

چون از متداد بيماري و ازمان مرض از کار مانده بود (چنانچه بحفظ تيول خود هم نمي توانست پرداخت) در سال بيست و ششم از نوکري معاف داشته سي هزار روپيه سالياته مقرر گشت - و حکم شد همچنان (که ميرزا مراد اللفات خان پسر ميرزا رستم قندهاري عم پدرش در پتنه بگوشهٔ انزوا مي گذراند) او نيز آنجا بسر برد - مشار اليه

---

(٢) نسخهٔ [ج] جلپرنيه - (٣) نسخهٔ [ج] پستره

بعد از چندے از پتنه بمستقر الخلافهٔ اکبرآباد آمده برسم گوشه نشیني به فراغت و آسودگي شبے بروز مي رسانید - در سال هفتم عالمگیري سنهٔ (۱۰۷۴) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبیعي در گذشت - میرزا معرف باد دست بود - هرچه آمدے برافشاندے - اما اکثر بحال محتاجان پرداختے - این بیت در نگین خود بطریق سجع کنده بود *

* بیت *

* نوذر مسکین اگر زر داشتے *
* بینوائي در جهان نگذاشتے *

* میرزا ابو المعالی *

پسر میرزا والی مشهور است (که بلاقي بیگم صبیهٔ شاهزاده دانیال در خانه داشت) - مشار الیه بعد فوت پدر از اصل و اضافه بمنصب هزاري چهار صد سوار سرافراز گردید - و در سال بیست و ششم جلوس اعلی حضرت بمنصب دو هزاري هزار و پانصد سوار و جاگیرداري و فوجداري سیوستان تارک عزت برافراخت - پستر پانصد سوار دیگر اضافه یافته در سال سي و یکم از انتقال سزاوار خان مشهدي بفوجداري ترهت مضاف صوبهٔ بهار کامیاب اعتبار گردید - پس ازان [که بو العجبیهاي روزگار سلطنت اعلی حضرت از انتظام افکنده بدستان سراي نفاق ابناي خلافت انواع تخلل بمهمات ملکي

راه یافت و کار بنزاع و جدال کشید و دارا شکوه (که رتق و فتق فرمانروائي بدست اقتدار خود داشت) از مقابل عالمگیري هزیمت خورده راه فرار سپرد - و ظاهر مستقر الخلافه بورود موکب عالمگیري زینت پذیرفت] باقتضای عقل مصلحت سنج از عظام امور اول کارے (که پیش نهاد عالمگیري گشت و بر جمیع مهمات مقدم داشتند) این بود که قصبهٔ مونگیر با صوبهٔ بهار و پتنه (که همیشه شاهزاده شجاع آرزوی آن داشت) از حضرت اعلی بمبالغهٔ تمام برای او گرفته ضمیمهٔ ملک وسیع بنگاله گردانید - و باین تدبیر از جانب او وا پرداخت - لهذا سایر جاگیر داران و فوجداران آن صوبه کام نا کام بوی گرویدند - میرزا ابو المعالي نیز ضرورةً بمرافقت تن داد - شجاع (که سابق از عناد دارا شکوه در نواحی بنارس شکست پذیرفته فتورے بحالش راه یافته بود) از هزیمت دارا شکوه و تفویض ولایت بهار منت پذیر گشته شکر گزاري را مرتبه بلند تر نهاد - اما دران هنگام (که الویهٔ عالمگیري بتعاقب دارا شکوه متوجه پنجاب گشت - و اتمام آن مهم بقیاس و تخمین بدور و دراز افتاد) شجاع از آرزوی زیاده طالبي انتهاز فرصت نموده رایت عزیمت بصوب الله آباد افراشت - ازین آگهي خلد مکان دست از دنبال دارا شکوه باز داشته عنان معاودت بقصد محاربهٔ شجاع

منعطف ساخت . پیش ازان (که تقارب و تلاقی فریقین دست دهد) میر ابوالمعالي برهبری سعادت از لشکر او روے ارادت به درگاه عالمگیري آورده دولت زمین بوس در یافت - و بعنایت فیل و انواع عطایا و خطاب میرزا خاني و انعام سي هزار روپیه و باضافهٔ هزاری پانصد سوار به منصب سه هزاری دو هزار سوار مشمول مراحم گوناگون گردید - و پس از فرار شجاع و تعین شاهزاده سلطان محمد بتکاپوی او خان مذکور نیز ضمیمهٔ کومکیان شاهزاده گردید - و پستر بفوجداری دربهنگه صوبهٔ بهار مي پرداخت - در سال ششم حسب الحکم با آله وردي خان فوجدار گورکهپور پیوسته بمالش زمیندار مورنگ رو آورد - و دران حدود سنهٔ (١٠٧٣) هزار و هفتاد و چهار هجري باجل طبیعي روزگار حیاتش سپري شد - پسرش عبد الواحد خان در سال بیست و دوم بخطاب خاني سرفرازي یافت - و در محاصرهٔ حیدر آباد نیکو خدمتیها بتلاشهای نمایان بجا آورد - پرگنهٔ انهل مالوه (که از زمان میرزا والي باین سلسله تنخواه است) بجاگیر مشار الیه و پس ازو باولادش تا حال مقرر بود - هنگامی (که مرهته صوبهٔ مالوه را یکسر بتصرف آورد) آنها را بیدخل نمود - نبیرهٔ او خواجه عبدالواحد خان خواجه همت بهادر است (که در عمل نظام الملک آصف جاه بدکن رسید) -

چون نوبت ریاست به صلابت جنگ رسید بخطاب جد خود و رفته رفته بمنصب عمده و خطاب امین الدوله بهادر سیف جنگ و دیوانی سرکار عالي جاه خلف نظام الدوله آصف جاه ترقي کرده مطابق سنهٔ (۱۱۸۹) یک هزار یکصد و هشتاد و نه هجري پا بآخرت سرا گذاشت - در پاس آشنائي بے مثل (۲) بود *

* محمد صالح ترخان *

پسر دوم میرزا عیسی ترخان است - در سال بیست و چهارم شاهجهاني پدرش از فوجداری سورتهه طلب حضور گردید - و نظم سرکار مذکور بالاصالة (۳) بمشار الیه تفویض یافت - و چون در همین سال والد بزرگوار او در گذشت او باضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و در سال سي ام بخدمت فوجداري و تیولداری سیوستان از تغیر میرزا ابو المعالي و افزونی پانصد سوار بمنصب دو هزاری دو هزار سوار تارک افتخار بر افراخت *

اتفاقاً دران هنگام دارا شکوه از تعاقب افواج عالمگیري هیچ جا مجال اقامت نیافته بعزیمت تتّهه خود را بسمت سیوستان کشید - و صف شکن خان داروغهٔ توپخانهٔ عالمگیري (که بتعاقب او مامور بود) نیز پاشنه کوب در رسید - درین

(۲) نسخهٔ [ب] بے بدل بود - (۳) نسخهٔ [ج] بالاضافه *

اثنا نوشتهٔ محمد صالح بخان مذکور رسید - که دارا شکوه به پنج کروهی قلعه رسیده - باید که شما خود را زود رسانید و کشتیهاے خزانهٔ او را سد راه شوید - خان مزبور (۲) محمد معصوم خویش خود را با لشکر پیش فرستاد که از کشتیهای دارا شکوه گذشته بر کنارهٔ دریا مورچال سازد - و خود شبا شب کوچ نموده از محاذی لشکر دارا شکوه در کروه گذشته مترصد کشتیهای غنیم نشست - و خواست که از آب گذشته بدفع اعادي پردازد - چون کشتیهای مخالف پیش آمده مانع رسیدن کشتیهای خان مذکور بود به محمد صالح پیغام نمود که ازان طرف کشتي بفرستد - و خود نیز شرایط ممانعت بتقدیم رساند - چون کوکه زادهٔ دارا شکوه در خانهٔ محمد صالح بود اصلا توفیق خدمت نیافت - بلکه هوا داری او بخاطر رسانیده بخان مزبور پیغام داد که ازین کنار عمق آب تا کمر است - ازان کنار آب عبور خواهد کرد - صف شکن خان راست انکاشته بالضرور از آب عبور ننمود - و فرداے آن از اثر گرد و غبار آن روے آب ظاهر شد که دارا شکوه کوچ کرد - و (۳) مخالفان کشتیها را از همان طرف بردند - ازین جهت (که چنین تابوی فتح بکج بازی محمد صالح باطل گشت) مورد عتاب خسرواني گردیده از منصب و خطاب بر طرف

---

(۲) نسخهٔ [ج] مذکور - (۳) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست .

شد - و باز در سال دوم عالمگیري بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بحال گشت و بهمراهی بهادر خان بجهت مالش بهادر پچکوتي (۲) (که در حوالی بیسواره سر فساد برداشته بود (۳)) تعین گشت - و پس ازان تعین بساق دکن گردیده بهمراهی میرزا راجه جے سنگهه در تسخیر قلاع سیواي بهونسله و تاخت و تاراج ولایت او کمر خدمتگاري محکم بست - تاریخ فوتش بنظر نیامده - پسرش میرزا بهروز پانصدی شاهجهاني بود *

* ملا احمد نایته *

قوم نوایت نو آمد اند از شرفای عرب - گویا همین لفظ نو آمد بکثرت استعمال نوایت شده - و صاحب قاموس (۴) نوشته اَلنَّوَاتِيُّ المَلَّاحُوْنَ فِي البَحْرِ - اَلوَاحِدُ نَوْتِيٌّ - و ظاهر است که نوایت موافق قاعدهٔ تصریف جمع نایت یا نایته است - و نواتي غیر نوایت باشد - پس عوام الناس که نوایت را ملاحین گویند و سند از قاموس گیرند در غلط افتاده اند - گویند حجاج بن یوسف ظالم مشهور از روی عناد باستیصال اشراف و اعیان همت گماشته بسیارے از صلحا و علما را بتیغ بیداد گذرانید - تا گزیر مردم از ممر خوفش جلاے وطن اختیار نموده هر جا مامنے یافتند خزیدند - جمعے از بني قریش

---

(۲) نسخهٔ [ج] بچکوتي - (۳) نسخهٔ [ج] سر بفساد برداشته بود -
(۴) نسخهٔ [ج] نوشته که النواتي الخ *

در سنهٔ (١٥٢) یکصد و پنجاه و دوم هجري از مدینهٔ طیبه هجرت کرده بجهاز برآمدند - و در سواحل بحر هند متعلق ولایت دکن (که موسوم به کوکن است) فرود آمده توطن گزیدند - و بمرور ایام و دهور اعوام کثرت تشعب و تفرق راه یافته اماکن و مواضع آن ناحیه را فرو گرفتند - و برای شناسائي هر فرقه را باندک ملابست با چیزے نسبت بآن چیز ملقب ساختند - غریب لقبها درین گروه شایع است •

ملا احمد صاحب فضل و کمال و از ارباب علم و دانش بود - بیاورے طالع مورد التفات علي عادل شاه والی بیجاپور گشته در کمتر زمانے بجوهر عقل و رای صواب اندیش رکن رکین دولت و مدار مهام سلطنت او گردید - و پس از چندے بنابر جهتے از رفاقت عادل شاه دل بر داشته شد - یا آز و پندار چشم او را از حق بیني پوشیده خود را برتر از نوکرے بیجاپوریه انگاشته سودای ملازمت عالمگیري در دیگ هوس مي پخت - و انتهاز فرصتے مي جست - تا آنکه در سال هشتم میرزا راجه جے سنگهه بعد از کفایت مهم سیوا با لشکر گران بتاخت ولایت بیجاپور تعین یافت - عادل شاه بملاحظهٔ سوابق جرایم و تقصیرات خویش از گران (٢) خواب غفلت

---

(٢) در نسخهٔ [ج] لفظ [گران] نیست *

بیدار شده ملا را (که بسمت فهمیدگي و کار داني از سایر امرای بیجاپور امتیاز داشت) بجهت اصلاح کار و تمهید مراسم اعتذار و تجدید مراتب قول و قرار نزد راجه فرستاد - ملا (که دربنوتت حصول دیرین آرزوی او صورتے بست) چنین تقریبے را مغتنم شناخته در پای قلعهٔ پورندهر سنهٔ (۱۰۷۶) هزار و هفتاد و شش هجري براجه پیوست - و باظهار مکنون خاطر خویش پرداخت - و چون این معني به پادشاه ظاهر شد فرمان طلب بنام مشارالیه صدور یافته بعاطفت خسروانه غایبانه او را بمنصب شش هزاری شش هزار سوار سرمایهٔ افتخار بخشید - گویند بمیرزا راجه ایما شده بود که ملا بعد رسیدن حضور بخطاب سعد الله خان و در خور استعداد بخدمت عمده سر افرازي خواهد یافت *

بالجمله راجه بموجب حکم دو لک روپیه بار و پنجاه هزار روپیه بپسرش از سرکار والا داده روانهٔ درگاه سلطاني گردانید - موی الیه بر وفق قسمت و اقتضای تقدیر (که هیچکس را ازان چاره و گزیر نیست) در راه کوفتناک گشته (چون باحمدنگر رسید) از جام اجل شربت ناکامي چشید - و ظاهر است که چون حق نمک قدیم را منظور نداشت از دولت نو نیز کامیاب نگردید - پسرش محمد اسد بر طبق منشور پادشاهي بحضور شتافته در آغاز سال نهم دولت

زمین بوس دریافت - و بانواع عطایا و منصب هزار و پانصدی هزار سوار و خطاب اکرام خان سر عزت برافراخت - و ملا یحیی برادر خرد ملا احمد (که پیش از التجا و رجوع برادر کلان بقلاوزی بخت سعید در سال ششم از بیجاپور روی نیاز بدرگاه عالمگیري آورده • بمنصب دو هزاری هزار سوار سرافرازي یافته) تعین دکن گردید - و بهمراهی میرزا راجه در تاخت و تاراج ولایت بیجاپور طریق نیکو بندگي مي پیمود - پس ازان بخطاب مخلص خاني اختصاص یافته در اورنگ آباد مي گذرانید - پسرش زین الدین علي خان و خویش او عبد القادر معتبر خان هر یکے بمنصب مناسب رسید •

چون فوجداری کوکن بمعتبر خان (۲) تعلق گرفت مشار الیه از روی حزم و هوشیاري چنان به بندو بست آن اُلکه (که موطن و مسکن فرقهٔ ضالهٔ مرهته است) پرداخت که نقش عقیدت و کارطلبی خویش در پیشگاه خلافت درست ساخت - غریب اعتبارے بهم رسانیده بود که ساخته و پرداختهٔ او همه منظور مي شد - و باعتبار کارهای دست بستهٔ او (که پادشاه ازان ناحیهٔ فتنه خیز خاطر جمع داشت) مکرر فرمود که مثل معتبر خان نوکرے باید - بعد فوتش (که پسر نداشت - مگر ابو محمد خان نام پسر یکے از خویشان

---

(۲) نسخهٔ [ج] به معتقد خان تفویض یافت •

خود را بفرزندي گرفته بود) تعلقهٔ او به زین الدین علي خان خسر پورهٔ اش تفویض یافت و مدتے (۲) گذرانید - و باز در عهد خلد مکان مرتبهٔ ثاني تعلقهٔ مذکور یافت - و در مبادی سلطنت فرخ سیر حیدر قلي خان خراساني بدیوانی دکن ممتاز گشته به اورنگ آباد رسید - ازانجا (که اقتدار و تسلط او از دیوانیان هزار (۳) و یک افزون بود) با خان مذکور بر سر زر خالصه (که متصرف شده بود) پیچید و خفت ها رسانید - و در اوایل صوبه داری حسین علي خان امیر الامرا به ارکات نزد سعادت الله خان نایته شتافت - او بنابر هم قومي و رعایت خاندان قدیم و رئیس زادگي وردش را باعزاز تلقي نمود - خان مذکور باعانت آن بزرگ منش بقیهٔ عمر را به آسودگي بسر برد - پسرش نیز خطاب پدر یافته در کرناٹک است - حویلی ملا یحیی از مشاهیر امکنهٔ قدیمهٔ اورنگ آباد بود - چون پیوسته بمکان حکام نشین است آصفجاه در ابتداع آن به سعادت الله خان اشاره نمود - او هبه نامهٔ برضامندی ورثه درست کرده فرستاد *

* مخلص خان قاضی نظاما کرهردوی *

ابتدا بملازمت فردوس آشیاني پیوسته بنوکری پادشاهي

---

(۲) نسخهٔ [ب] او مدتے گذرانید - (۳) نسخهٔ [ج] هزار و یک بود بلکه افزون - (۴) نسخهٔ [ج] سعد الله خان نایته *

افتخار یافته سال بیستم به بخشیگری باغ تعین شد - سال بیست و یکم به بخشیگري و وقایع نویسی صوبهٔ کابل چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و سال بیست و چهارم داروغگی توپخانهٔ صوبهٔ مذکور انضمام پذیرفته باضافهٔ منصب سربلند گردید - سال بیست و پنجم دیوان صوبهٔ دار الخلافه شد - سال بیست و ششم در رکاب محمد دارا شکوه به یساق قندهار دستوري پذیرفت - سال بیست و هفتم به بخشیگری شاگرد پیشه کام دل برگرفت - سال بیست هشتم بهمراهی (۲) سعدالله خان بتخریب قلعهٔ چتور گام جلادت پیش گذاشت - پسر باتفاق خلیل الله خان بخشی واقعه نویس فوج همراهی خان مزبور قرار یافته بر سر مرزبان سري‌نگر رفت - سال سي ام بامینی داغ تامت قابلیت آراست (۳) - و پسر تعین دکن گشته سال سي و یکم برای وصول پیشکش عادل خان عزیمت بیجاپور نمود - تا سال سي ام فردوس آشیاني بمنصب هشت صدی دو صد سوار رسیده - پس ازان (که سلطان محمد اورنگزیب بهادر از دکن روانهٔ مستقر الخلافه شد) او دامن جانفشاني بر کمر زده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار و خطاب مخلص خان لوای ارتقا بر افراخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه و مصاف ارل دارا شکوه

(۲) نسخهٔ [ب] بهمراه - (۳) نسخهٔ [ج] بر آراست ه

در رکاب بادشاهي بوده (٢) - بعد معاودت از ملتان به اکبر آباد رخصت یافت - و بموجب حکم کومکیان صوبهٔ مذکور را همراه شاهزاده محمد سلطان بقندهار برآورده باز بحضور رسید ، چون در نبرد دوم دارا شکوه بادشاه شایسته خان ناظم صوبهٔ اکبر آباد را همراه گرفت نظم صوبه مزبور به نامبرده مفوض شد - سال دوم بر طبق حکم به بنگاله شتافته با خانخانان شریک نبرد گردید - سال سیوم حراست اکبر نگر بار تفویض یافت - سال هفتم برفاق طلب به پیشگاه سلطنت رسیده احراز ملازمت نمود - و سال نهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری سیصد سوار برنواخته (٣) همراه سلطان محمد معظم ابتدا بدار السلطنت لاهور و پس از معاودت بالکهٔ دکن تعین گشت - پس ازان احوالش بنظر در نیامده *

* میرزا راجه جے سنگهه کچهواهه *

پسر راجه مها سنگهه است - چون پدرش فوت شد او حسب الطلب بملازمت جنت مکاني رسیده سال دوازدهم جلوس در سن دوازده سالگي بمنصب هزاري ذات و پانصد سوار و عنایت یک زنجیر فیل سرفراز گشت - پس ازان همراه سلطان پرویز بتعیناتی مهم دکن نامزد شد - و باضافه های متواتره صاحب منصب عمده گردید - بعد ارتحال

---

(٢) نسخهٔ [ج] بود - (٣) نسخهٔ [ب] برنواخته شد - و همراه الخ *

آن پادشاه (چون خانجهان لودي صاحب صوبهٔ دکن عالم مخالفت برافراشته بصوبهٔ مالوه رفت) او (که بفاچاري با وی طریق موافقت مي پيمود) بعد شنيدن خبر رسيدن موکب ظفرکوکب فردوس آشياني باجمير جدا شده بوطن گاه خويش شتافت - و ازانجا سال اول جلوس بحضور رسيده باضافهٔ پانصد سوار بمنصب چهار هزاري ذات و سه هزار سوار و عطای علم و نقاره بلند آوازه گشت - و باتفاق قاسم خان جويني بتنبيه متمردان مهابن (که پرگنه ايست از سرکار آگره) دستوري يافته تنبيه شايسته نموده برگرديد - و (چون در همين سال نذر محمد خان والی بلخ سلسله جنبان فساد گرديده بصوبهٔ کابل درآمده شهر را محاصره نمود و مهابت خان خانخانان بمالش او مقرر شد) نامبرده نيز با خان مزبور تعين گشت - و سال دوم باتفاق خواجه ابوالحسن ترهتي بتعاقب خانجهان لودي مامور گرديد - و سال سيوم با شايسته خان بتنبيه خانجهان لودي و تخريب ملک نظام الملک دکني قرار يافته باضافهٔ هزار سوار بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار مرتقي گشت - و چون سيد خانجهان بارهه را بنابر بيماري بحضور طلب داشتند هراولی فوج اعظم خان بوے تعلق گرفت - و در جنگ بهاتوري و تاخت پيتهه (٢) و قصبهٔ پريانده

---

(٢) در [بعضی نسخه] پنهه *

مصدر ترددات شایسته شد - و سال چهارم با یمین الدوله (که بتخریب ملک عادل شاه نامزد گردیده) تعین شده در طرح دست چپ جا داشت - و همراه وی آمده حصول آستان بوس نموده - و پستر رخصت وطن یافته - سال ششم بعتبهٔ خلافت خود را رسانیده در روز جنگ فیلان (چون فیلی بر شاهزاده اورنگ زیب حمله نمود) راجه اسب برد تاخت - و از جانب راست برچهه انداخت - و اواخر همین سال همراه سلطان شجاع بهم دکن رخصت یافته - سال هفتم با خانزمان برای سوختن علف کر و پریندا مامور گردید - و در اثنای محاصرهٔ قلعهٔ مذکور و در آوردن کهی وقت مراجعت (که با غنیم زد و خورد متواتر رو داد) راجهٔ مزبور قدم همت دریغ نداشته بر منجال خود را رسانیده خدمات پسندیده بجا آورد - و چون سال هشتم صوبه داری بالا گهات (که عبارت از سرکار دولت آباد و احمد نگر وغیره باشد) بخانزمان مفوض شد او بتعیناتی خان مذکور مقرر گردید - و در همین سال باضافهٔ هزاری ذات بمنصب پنج هزاری چهار هزار سوار کام دل برگرفت - پستر در پیشگاه سلطانی آمده استسعاد ملازمت یافت - سال نهم همراه خاندوران بهادر بتادیب ساهو بهونسله دستوری پذیرفت - سال دهم جبههٔ عقیدت را بشرف حضور نور آگین ساخت - و چون

در مهم دکن کارهای دست بسته ازو بظهور آمده بود بادشاه از روے عاطفت بمرحمت خلعت خاصه بر نواخته او را بوطنش ابنیر (۲) مرخص فرمود که چندے بر آساید - و سال یازدهم باز جبهه سای آستان خلافت گشته همراه سلطان شجاع (که پس از سپردن علي مردان خان قلعهٔ قندهار را باولیای دولت نظر باحتمال آمدن شاه صفي بکابل رخصت شده بود) متعین گردید - و سال دوازدهم حسب الحکم بحضور آمده بعنایت مالاے مواربد و فیل از حلقهٔ خاصه و خطاب میرزا راجه مفتخر گشت - و سال سیزدهم بدستوری وطن چهرهٔ شادکامي برافروخت - سال چهاردهم باستلام سدهٔ سنیه فایز گردیده با سلطان مراد بخش بصوب کابل تعین گشت - در سال پانزدهم بهمراهی سعید خان جهت تسخیر حصار مرُ [(۳) که متعلق براجه جگت سنگهه بن راجه باسو (و نامبرده بغي ورزیده) بود] راهي شد - و پس از وصول بنواحی قلعهٔ مذکور (چون محاصره بامتداد انجامید - و حکم یورش صادر شد) راجهٔ مذکور پیش از دیگران بعقله در آمد - و در جلدوی این تردد بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار در اسپه سه اسپه درجه پیمای اعتلا گشت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] ابنیر - (۳) نسخهٔ [ب] راجه باسو بود - و نامبرده بغي ورزیده ٠

و محافظت قلعهٔ مذکور بعهدهٔ او تفویض یافت - پس ازان (که صفح جرایم راجه جگت سنگهه بوقوع آمد) راجهٔ مزبور بحضور رسیده در همین سال بخلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سربلند گردیده بهمراهی شاهزاده دارا شکوه بجانب قندهار نامزد شد - و سال شازدهم شرف آستان بوس حاصل نموده رخصت وطن یافت - و سال هفدهم در اجمیر بملازمت پیوسته پنج هزار سوار سپاه خود را بنظر در آورده بدستوری وطن خوشدل گردید - و سال هجدهم (چون صوبه داری دکن به خان دوران مفوض گردیده بود - و خان مزبور جهت مشاورت طلب حضور گشت) حکم قضا توام بنام راجهٔ مذکور صادر شد - که از وطن بدکن رفته تا رسیدن خاندوران محافظت آن ملک نماید *

و چون خان دوران رخصت شده در لاهور بساط حیات در نوردید خلعت استقلال براجهٔ مذکور ارسال یافت - و سال بیستم حسب الطلب از دکن بحضور آمده به تلثیم سدهٔ خلافت سر برافراخت - پس ازان همراه شاهزاده اورنگ زیب بیساق بلخ مامور گشت - و چون صوبهٔ مذکور حسب الحکم سپرد نذر محمد خان شد هنگام مراجعت سرداری جرانغار بنام راجهٔ مزبور تقرر یافته - و سال بیست و دوم هزار

سوار تابین او دو اسبه سه اسبه مقرر شده از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسبه سه اسبه فاضیهٔ عزت برافروخته با شاهزاده اورنگ زیب بمهم قندهار تعین گردیده - و بسرداری برانغار اوای مباهات برافراخت - و چون تسخیر قندهار صورت نبست و شاهزاده طالب حضور گردید مشار الیه نیز سال بیست و سیوم عازم بارگاه سلطنت گردیده دولت بار یافت - و اواخر همین سال برخصت وطن نوازش پذیرفته به تنبیه فساد پیشگان کامان پهاڑي (که ما بین مستقر الخلافهٔ اکبر آباد و دار الخلافهٔ شاهجهان آباد واقع است) مامور شد - و چون بعرض رسید (که راجه بعد رسیدن وطن قریب چهار هزار سوار و شش هزار پیاده تفنگچي و تیر انداز فراهم آورده بمحال مذکور در آمد - و بقطع جنگل پرداخته بسیارے از فتنه پژوهان را قتیل و اسیر ساخته مواشی بسیار بدست آورد) یک هزار سوار دیگر از تابین او دو اسبه سه اسبه ساخته منصب او از اصل و اضافه پنج هزاری پنج هزار سوار چهار هزار سوار دو اسبه سه اسبه مقرر شده پرگنهٔ حال کلیانه (که جمع آن هفتاد لک دام است) در طالب این اضافه عنایت شد - و سال بیست و پنجم حسب الطلب بحضور آمده با شاهزاده اورنگ زیب بمهم قندهار تعین گردیده

سرداری فوج هراول بنام او قرار گرفت - و بعطای خلعت خاصه و اسب از طویلهٔ خاصه با زین طلا و فیل از حلقهٔ خاصه مورد مراحم گشت *

چون فتح قندهار ملتوي ماند سال بیست و ششم هنگام (که فردوس آشیاني در کابل بود) بهره اندوز ملازمت گشته در همین سال همراه سلطان سلیمان شکوه (که صاحب صوبهٔ کابل گردیده بود) متعین شد - و پستر بهمراهی بادشاهزاده دارا شکوه به یساق قندهار مامور گردیده (چون مقدمهٔ فتح قندهار صورت نگرفت) راجهٔ مزبور بحضور آمده سال بیست و هفتم رخصت وطن یافت - و سال بیست و هشتم با جملة الملکي سعدالله خان برای منهدم ساختن قلعهٔ چتور نامزد شد - و سال سي و یکم [چون اخبار بے راه روی سلطان شجاع (که بنابر سنوح بیماری اعلی حضرت اکثر محالات خالصه را متصرف شده بود) بعرض رسید] او بالتالیقی سلیمان شکوه و اضافهٔ هزاری هزار سوار دو اسبه سه اسبه سربلند گشته با جمعی کثیر بمقابلهٔ سلطان شجاع دستوري یافت - و پس از هزیمت یافتن او غایبانه بالتماس بادشاهزاده دارا شکوه از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسبه سه اسبه سربلندي اندوخت - و حسب الطلب بادشاهزاده روانهٔ حضور شد -

درین ضمن (که رایات عالمگیری از دکن بحرکت آمده بعد شکست یافتن مهاراجه جسونت سنگهه و دارا شکوه باکبر آباد رسید - و ازانجا طرف شاهجهان آباد توجه نمود) موصی الیه بنابر شیر فکری از همراهی سلیمان شکوه جدا گشته بملازمت بادشاهي پیوست - و بعنایت محال یک کرور دام در انعام اختصاص پذیرفت - سال اول جلوس خلد مکان با جمعی به پشت گرمی خلیل الله خان (که بتعاقب دارا شکوه مامور بود) رخصت یافت *

چون دارا شکوه راه ملتان پیش گرفت مشار الیه در لاهور حسب الحکم متوقف شده دولت بار اندوخت - ازانجا (که صدے بوطن نرفته بود - و تعب یساق ها پے در پے کشیده) اجازت موطن حاصل کرده بعد جنگ شجاع بحضور آمد - و در جنگ دارا شکوه (که متصل اجمیر رو داد) مصدر تردد شده پس از هزیمت او با جمعی بتعاقب مامور گردید - و سال چهارم بانعام محال بجمع (۲) یک کرور دام سوای انعام سابق چهرهٔ امتیاز افروخت - و سال هفتم به تنبیه سیوا بهونسله [که باعتماد حصون حصینه مثل پورندهر گڈهه وغیره متعلقهٔ صوبهٔ اورنگ آباد (که از عهد سلاطین نظام شاهیه در تصرف داشت) علم خود سري افراخته بزه زني و قطاع الطریقي

---

(۲) نسخهٔ [ج] محال جمع یک کرور دام *

مي پرداخت - و بمترددين دريا مضرت مي رسانيد] معين شد - و پس از وصول بناحيهٔ مذكور بمحاصرهٔ قلعهٔ پورندهر پرداخته ملک متعلقهٔ سيوا را پے سپر سم عساکر پادشاهي گردانيده کار بران مقهور چنان تنگ ساخته که سراسيمه گشته بملاقات راجه آمد - و بيست و سه قلعه بسوکار گذاشت - چون اين معني بمسامع سلطاني رسيد دو هزار سوار از قابيغانش دو اسپه سه اسپه قرار يافته از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار دو اسپه سه اسپه درجهٔ اعتلا پيمود - و سال هشتم بتخريب ملک عادل خان (که در ارسال پيشکش مقرري تمهل مي ورزيد) مجاز شد - و برطبق حکم کمر همت چست بسته بهيئت مجموعي تا قريب بيجاپور رفت - و در عرصهٔ مسافت در قتل و اسر و غارت و تالان دقيقهٔ فرو گذاشت نکرده اکثر اماکن متعلقهٔ عادل خان را بتصرف در آورد - چون کم يابي غله و چاره دران نواح رو داد باقتضاي مصلحت بارادهٔ اين (که سبک بار گشته بعزيمت گوشمالي دکنيان پردازد) ازان نواح برگرديده داخل ملک پادشاهي شد - و درين رفت و آمد متواتر با افواج دکن (که بطور تزاقي جنگ مي نمودند) زد و خورد مي شد - راجه بذات خود سعي و تلاش مردانه و حزم و احتياط سردارانه بتقديم رسانيد - پس ازان (که موسم

برشکال قریب شد) و منشور پادشاهي متضمن این (که چهارئني در بلدهٔ اورنگ آباد نماید) صدور یافت راجه ببلدهٔ مذکور رسید - و پستر بورود فرمان طلب عازم حضور گردید - سال دهم مطابق سنهٔ (۱۰۷۷) هزار و هفتاد و هفت هجري بعد وصول به برهانپور رخت زندگي بر بست - بحسن تدبیر و سنجیدگی فکر موصوف بود - سپاهي‌گري را با سرداري فراهم داشت - با مزاج زمانه شناسا و باندیشهٔ وقت آشنا (۲) - ازینجا ست که از ابتدای دولت تا انتهای زندگي بآبرو بسر برده - و همواره ترقیات روز به یافته - پسرانش راجه رام سنگهه و کیرت سنگهه - احوال هر دو علیحده ثبت شده - بیرون احاطهٔ اورنگ آباد غرب رویه پورهٔ بنام او آباد است *

* محمد قلي خان نو مسلم *

نیتو جي بهونسله است (که قرابت قریبه با سیواي مشهور داشت - و سرآمد اعیان دولت او بود) - چون بحسن سعی میرزا راجه جے سنگهه در سال هشتم عالمگیري سیوا بشاهراه اطاعت و بندگی پادشاهي (۳) در آورد و پسرش سنبها جي (که طفل هشت ساله بود) در سلک بندهاے درگاه منتظم گشت بقرار آن (که او همراه راجه باشد - و

---

(۲) نسخهٔ [ب] آشنا بود - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

سپاه و نوکرانش بمراسم خدمت قیام نمایند - و سیوا خود نیز دران حدود اگر مهمی اتفاق افتد کمر خدمت بر میان جان بسته لوازم بندگي بجا آورد) دران هنگام نیتوجي (که معتبر و سر لشکرش بود) برطبق تجویز میرزا راجه بمنصب پنج هزاري سر افتخار بارج سماک رسانید - و (چون راجه پس از فراغ مهم سیوا بتاخت ولایت بیجاپور مامور گردید) در مبادی آن یساق نیتوجي بسرکردگی فوج سیوا نیکو خدمتیها بتقدیم رسانید - و در گرفتن قلعهٔ منکل بیره (۲) و دیگر گدهای سرحد ولایت بیجاپوریه تنها مصدر تردد و تلاش گشته آنها را از دست عادل شاهیه انتزاع نموده تهانه نشین پادشاهي گردانید *

و (چون قصد محاصرهٔ بیجاپور مرکوز خاطر راجه نبود و ادرات قلعه گشائي همراه نداشت) از پنج کروهی بیجاپور عنان عزیمت را بجانب مالش سران بیجاپور (که بملک پادشاهي در آمده غبار شورش انگیخته بودند (۳)) انعطاف داد - سیوا را بطرف قلعهٔ پرناله (که از اعاظم قلاع عادل شاه بود) گسیل نمود - تا مخالفان مذبذب خاطر گشته برخی بآن سمت روانه شوند - و اگر میسر آید قلعهٔ مذکور را مسخر سازد - سیوا بپای قلعهٔ مذکور رفته با سپاه خویش

---

(۲) نسخهٔ [ب] منکل و بیره - (۳) نسخهٔ [ج] برانگیخته بودند *

بران یورش برد - محصوران (چون خبردار بودند) آماد مدافعت و پیکار گشتند - سیوا جمعے را از مردم خود صایب ساخته ناکام ازانجا بقلعهٔ کهیلنه (۲) (که بمسافت بیست کروه واقع و در تصرف او بود) رفته قرار گرفت - درین وقت میان او و نیتوجي سر لشکرش بکدورت و ملالت کشید - مشار الیه جدائي گزیده به بیجاپوریه پیوست - و باتفاق سران آن دیار در مملکت پادشاهي دقیقهٔ از شورش انگیزي و فساد فرو نگذاشت - میرزا راجه بمقتضای مصلحت و کار آگهي باستمالت و تالیف قلب او بنازگي پرداخته بجادهٔ قویم بندگي رهنمون گشت - او آغاز سال نهم بیداری بخت از کردار ناصواب خویش برگشته از خیل مخالف جدا شد و براجه پیوست - و چون راجه عنان معاودت به اورنگ آباد تافت او را در فتح آباد دهارور نگاه داشت *

اتفاقاً درین وقت سیوای مکیدت انتما (که بسر خویش بحضور شتافته بود) از اکبر آباد (که مرکز رایات پادشاهي بود) از فتنه سرشتي راه فرار پیمود - لهذا براجه فرمان شد که نیتو را (۳) بحسن تدبیر دستگیر ساخته روانهٔ دار الخلافه نماید - که مبادا عرق شقاوتش بجنبش آید و بدان گریز پا گراید - راجه جمعے را تعین نمود که اورا با پسرش از فتح آباد

(۲) نسخهٔ [ب] کهیلنا - (۳) نسخهٔ [ج] نیتوجي را *

آورده در حوالی بیر حوالهٔ دلیر خان (که حسب الطلب
رانهٔ حضور بود) نمود - خان مذکور از دریای نربده بموجب
یرلیغ بجانب چانده متعین گردید - و او (۲) بدرگاه والا
رسیده به فدائي خان میر آتش سپردند - که چوقے از اهل
توپخانه بحراست او گذاشته از حال با خبر باشد - پس از
روزے چند بدلالت هدایت تمنای قبول اسلام از خاطرش
سر بر زد - چون بوساطت خان موصی الیه داعیهٔ مرضیهٔ او
بعرض بادشاه حق پژوه رسیده پرتو عفو و افضال بر حال او
گستردند - آن بختمند نیک سرانجام (که عمرے بضلالت و
بت پرستي بسر برده بود) توفیق ادراک شرف اسلام دریافته
زاویهٔ باطنش از ظلمت شرک پیراسته شد - پس از
اندرختن آداب مسلماني و شعار اسلام مطمح انظار مراحم
خسروانی گشته بمنصب سه هزاری در هزار سوار و خطاب
محمد قلي خان و دیگر عطایاے بهیه کامیاب اعزاز گردید -
و بستر در سلک کومکیان دار الملک کابل انتظام یافته بعطای
فیل تارک مباهات افراخت - و بموافقت او کوندا جي عمش
نیز دریافت سعادت اسلام نموده بمنصب هزاری هشت صد
سوار سرمایهٔ جمعیت اندوخت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] و چون او بدرگاه والا رسید او را بفدائي خان الخ *

* میرزا سلطان صفوی *

برادر خرد میرزا نوذر قندهاري است - نسبت دامادي (۲) باسلام خان مشهدي داشت - چون در عهد اعلی حضرت خان مذکور بنظم صوبجات دکن مامور گردید او را بمنصب هزاری چهار صد سوار بر نواخته بهمراهی خان مشار الیه مرخص کردند - و پس از فوت اسلام خان بحضور آمده باضافهٔ منصب کام دل اندوخت - و در سال بیست و چهارم از تغیر میرزا مراد کام پسر عم خویش قوربیگي گردید - و مدتها بدین خدمت پرداخت - چون در سال سي ام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بمالش عادل شاه و تخریب ملک او مامور شد و عساکر قاهره بهمراهی معظم خان میر جمله از حضور برسم کومک تعین گردید میرزا سلطان نیز از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری هزار و پانصد سوار سر برافراخته دستوري یافت (۳) - و پس ازان (که فوج کومکي باشارهٔ دارا شکوه معاودت نمود) میرزا که بالتفات سرشار شاهزاده سرخوش نشهٔ اخلاص گشته بود) از خدمت شاهي جدائي نگزیده در اورنگ آباد فروکش نمود - و چون در همان ایام باقتضای دواعی تدبیر نهضت هندوستان تصمیم یافت شاهزاده محمد معظم را بصوبه داری دکن معین فرمودند - و میرزا را

---

(۲) نسخهٔ [ج] میرزا نوروز - (۳) نسخهٔ [ب] دستوریٔ همراهي یافت •

باضافهٔ هزاری پانصد سوار بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار بلند پایه گردانیده از پهامري رخصت اورنگ آباد کردند - که در خدمت شاهزاده ملازم بوده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ نیکو پرستاري بیارایند - پس ازان (که اعلام دولت عالمگیري از افق خلافت ارتفاع یافت و خار بن فساد اعدا بر کنده گشته کهٔ و مهِ هندوستان در ظل ظلیل آن بر آسود) مشار الیه از دکن بحضور شتافته ناصیه سای بندگي گردید - و در سال نهم هزار سوار بر منصبش افزوده بهمرائي بادشاهزاده محمد معظم (که بآوازهٔ آمد آمد شاه عباس ثاني بداعیهٔ سپه کشي جانب هند بر جناح سرعت و استعجال رخصت کابل یافته) تعین گردید - و هنوز شاهزاده از دار السلطنت لاهور پیش نگذشته بود که ایام زندگي شاه فرمانروای ایران بعارضهٔ خناق بانصرام رسید - و در آغاز سال دهم مشار الیه در رکاب پادشاهزاده مراجعت نموده بتقبیل سدهٔ سلطنت تارک مباهات بر افراخت - و درین ایام پادشاهزادهٔ مذکور بنظم صوبهٔ دکن [که حقیقةً بآن والا مقدار متعلق بود - و ازانکه در اواخر سال هشتم بموجب فرمان طلب به پیشگاه حضور آمد - و باقتضای مصلحت براجه جے سنگهه (که بمالش عادل شاهیه قیام داشت) تفویض شده بود] دستوري یافت - که بر نهج سابق بایالت آنجا قیام ورزد - میرزا سلطان

نیز خلعت یافته بجاگیر مرخص شد - که بند و بست آن نموده ازانجا بخدمت بادشاهزاده بدکن شتابد - مومی الیه مدتے دران دیار ماند - سال فوتش بنظر نیامده - اما اغلب در دکن پیمانهٔ زندگیش لبریز گردید - چرا که مقبره اش بیرون اورنگ آباد پیوسته به جی سنگهه پوره سر راه قلعه دولت آباد واقع است - پسرش میرزا صدر الدین محمد خان بخشي ست که احوال او بزبان قلم گذشته *

* میرزا مکرم خان صفوي *

مراد کام نام پسر میرزا مراد التفات خان است (که مهین فرزند میرزا رستم قندهاري ست) - به بیوگانی صبیهٔ عبد الرحیم خانخانان کامیاب مراد (۲) گشته در عهد جنت مکاني بخطاب التفات خان و منصب دو هزاری هشت صد سوار مورد عنایت شد - و در زمان اعلی حضرت هم مدتے در بندگی پادشاهي گذرانید - چون در عرصهٔ تلاش پا پیش نگذاشت در سال شازدهم از ملازم پیشگي اعراض نموده بسالیانهٔ چهل هزار روپیه موظف گردید - مدتها در بلدهٔ پتنه گوشهٔ عافیت گزیده کامروای امن و امان بود - و ابواب آسودگي و فراغت بر روی روزگار خود مي گشود - مراد کام بحسن رشادت و بهین آئین خدمت گزیني قیام داشت - منظور

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [مراد] نیست *

التفات خسروانه گشته سر آغاز سال بیست و یکم شاهجهانی از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری و خدمت قور بیگی امتیاز یافت - و سال بیست و چهارم او را از پیشگاه خلافت باضافهٔ منصب بر نواخته بفوجداری لکهنؤ و بیسواره از تغیر سید مرتضی خان بلند پایگی بخشیدند - و در سال بیست و پنجم بفوجداری جونپور از انتقال معتمد خان منصوب شد - و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری سه هزار سوار و عنایت نقاره بلند آوازه گردید - و پس ازان بآستان بوس خلافت رسیده در سال بیست و هفتم بخطاب مکرم خان معزز گشته رخصت تعلقه یافت - و در سال بیست و هشتم بحضور آمده میگذرانید - و مجدداً در سال سی و یکم بفوجداری جونپور مباهی گشت - و چون نیرنگ ساز تقدیر نقش حکم رانی مادب قران ثانی از لوحهٔ روزگار محو و ناچیز ساخته رنگ سلطنت عالمگیری ریخت شاهزاده شجاع (که از آبله ناکی خارستان جفا و عناد دارا شکوه با محمد اورنگ زیب بهادر عهد و پیمان موافقت و مصادقت بسته دم یکجهتی میزد و چون دارا شکوه از مقابل عالمگیری عنان تاب فرار گشت) از غایت سرور و ابتهاج بشکرانه و تهنیت پرداخت - و ازین طرف نیز صوبهٔ بهار را ضمیمهٔ بنگاله بوے اورزانی داشتند - و از اعلی حضرت نیز درین باب نویسانیدند - شجاع بظاهر

منت پذیر گشته از اکبرنگر بپتنه آمد - و در انتهاز فرصت نشست - چون خاد مکان بتعاقب دارا شکوه تاخته تا ملتان شتافت آن قابو جوے کمین گر توسن عزیمت پیش راند - و فوجے بسر کردگی سید عالم بارهه و حسن خان خویشگي بر سر جونپور فرستاد - مکرم خان تاب ثبات و پایداري در خود ندیده بعد انداختن توپے چند و اندک آویزش از قلعه بر آمده باتفاق آنها در دو منزلی آلهآباد از روی اضطرار بشجاع پیوسته ضمیمهٔ لشکر او گردید - شجاع در کهجوه روز صف آرائي او را بکار فرمائي و سرداری فوج جرانغار بر گماشت - در عین رزم و پیکار بمشاهدهٔ صولت و سطوت عالمگیري و معاینهٔ رهن و فتورے (که از احوال شجاع پیدا بود) از گسسته بموکب عالمگیري پیوست - و بعد از فتح بدستور سابق بفوجداری جونپور دستوري یافت - و در سال سیوم بفوجداری اودهه مامور گشت - و در سال نهم بوالا منصب پنج هزاري بلند رتبه گردید - و در سال دهم بشمول رأفت و کرم ظل اللهي بخطاب میرزا مکرم خان چهرهٔ ناموري افروخت - و رایت افتخار باوج باند نامي افراخت - و پس ازان بنابر جهتے روزے چند گوشهٔ انزوا بر گزید - و در سال دوازدهم بتازگي مشمول الطاف خسروانه گردیده بے یراق آمده ملازمت نمود - بادشاه در شناس بعطای شمشیر کمر ارادتش محکم بست -

و در همین سال سنهٔ (١٠٨٠) هزار و هشتاد هجری بعارضهٔ تب شدید از عرصهٔ دنیا نا پدید گردید - طبع موزون داشت - شعر را خوب می گفت - ازوست - * شعر *

* شکست شیشهٔ دلهای بلبلان چندان *
* که پا برهنه صبا جلوه در چمن نکند *

صبیهٔ او را بعد فوتش در آخر سال نوزدهم بازدواج شاهزاده معز الدین نخستین خلف شاه عالم بهادر در آوردند - و پس از فوت آن عفیفه شاهزادهٔ معزی الیه را با سید النسا بیگم دختر میرزا رستم پسر مکرم خان مرحوم در سال بیست و هشتم عقد بستند *

* میرزا خان منوچهر *

پسر میرزا ایرج شاهنواز خان بن عبد الرحیم خان خانان است - یادگارے بوده از دودمان بیرم خانیه - چه غیر از ازین سلسلهٔ علیّه (که احیای نام نیاگان والا شان خود نماید) در عرصهٔ ناموری نمانده - بمردی و مردانگی و دلیری و دلاوری (که لازمهٔ خاندان اوست) اتصاف داشت - و با رسائی طبع ادراک بلند و تدبیر درست و کنگاش بجا در قابلیت و و اهلیت یگانه بود - بسبب زخمها (که در جنگ بار رسیده) اعتیاد بمغبرات و مسکرات کرده - چندان ترقی نمود - از دیر باز در کومکیان دکن انتظام داشت - در جنگ بهادری

احمدنگر سال نوزدهم جهانگیري (که لشکر خان با امرای بسیار بقید ملک عنبر افتاده) (۲) میرزا منوچهر (که در عنفوان شباب و ریعان جواني بود) نیز زخمهای مؤلم برداشته تن باسیري در داد - مدتے در دولت آباد زنداني بود - چون دران معرکهٔ مرد آزما مصدر ترددات نمایان شده پس از استخلاص جنت مکاني بخطاب میرزا خان و منصب سه هزاري ذات در هزار سوار و علم و نقاره بر نواخت - و بعد سریر آرائی اعلی حضرت بشمول عنایت خسروانه کام دل اندوخت - و در سال ششم بفوجداری سرکار بهرایچ چهرهٔ عزت افروخت - چون سال هشتم نجابت خان بنایر سوء تدبیرش در مهم سري نگر مورد عتاب پادشاهي گردید اورا از تغیر مشار الیه بفوجداری دامن کوه کانگره و تنخواه جاگیرش مورد نوازش گردانیدند - و در آخر سال نهم از شوریدگی دماغ انزوا گزیده مدتے بدستیاری جنون بے ساخته از فراز و نشیب روزگار وا رست - و پس از افاقه و هوشیاري یک چندے بنظم صوبهٔ اودهه پایهٔ عزت بر افراخت - و پستر به تیولداري و فوجداری ماندر (۳) قیام داشت - و در سال بیست و پنجم از انتقال احمد خان نیازي بقلعه داری احمد نگر دستوري یافت - و در سال بیست و هشتم بحکومت ایلچپور سرافراز

(۲) نسخهٔ [ج] افتاد - (۳) نسخهٔ [ج] ثانده *

گردید - و چون کوکیا (۲) زمیندار دیوگدهه بعد از سال دهم بخان دوران نصرت جنگ پیشکش ادا نمود و بعد ازو پسرش کیرت سنگهه بمرزبانی آنجا رسیده درمے بخزانه داخل نساخت شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر صاحب صوبهٔ دکن در سال بیست و نهم بر طبق فرمان بادشاهي میرزا خان را باتفاق هادي داد خان ناظم تلنگانه و جمعے از امرای دکني بر سر زمیندار مذکور تعین نمود - چون خان مسطور بسرحد آن ولایت رسید آن بومی دور اندیش رهائی خود در پذیرائی احکام بادشاهي دیده از در عجز و استکانت در آمد - و ناچار میرزا خان را دیده ادای بقایای پیشکش سنوات تا آخر سال مرقوم قبول نمود - میرزا خان خاطر ازان مهم وا پرداخته مرزبان مزبور را با بیست زنجیر فیل (که سوای آن در تصرف نداشت) بخدمت شاهزاده آورد - و سال سي ام در یساق گلکنده در رکاب شاهزاده مصدر نیکو خدمتیها گشته ملجار شمالی قلعه در عهدهٔ او بود - مکرر بمالش جسارت کیشان پرداخته بلطمات بهادري پشت و رو گردان مي ساخت - بعد مصالحه با سلطان عبد الله قطب شاه (چون شاهزاده غنان معاودت بصوب اورنگ آباد منعطف ساخت) او برخصت ایلچپور کامیابي یافت - و با

---

(۲) نسخهٔ [ج] کوکیا *

این نیکوخدمتي و حسن اخلاص در معارک (که آن شاهزادهٔ فتح نصیب را با مدعیان سلطنت اتفاق افتاد) منتظم رکاب ظفر انتساب نبود - بهمین جهت (و شاید سببی دیگر هم باشد) از مبادی سلطنت خلد مکان از منصب معزول گشته مدتے بزاویهٔ عزلت و خمول بسر برد - آخر بیمن وسیلهٔ ارادتے (که در خدمت شیخ عبد اللطیف برهانپوری داشت) و بادشاه نیز از اخلاص مندان شیخ بود) در سال دهم مورد انظار عنایت شده بمنصب سه هزاری سه هزار سوار سربلند گردید (۲) - و به تیولداري و فوجداری اوج شرف دستوري پذیرفت - و همانجا در سال شازدهم سنهٔ (۱۰۸۳) هزار و هشاد و سیوم هجري بساط هستي در نوردید - باغے در برهانپور طرح انداخته بشیخ عبد اللطیف گذرانید - و ارادت خاص بشیخ داشت - پسرش محمد منعم رشید و قابل بود - هنگام انتهاض الویهٔ عالمگیري از دکن به هندوستان بقصد انتزاع سلطنت همراهي نموده بمنصب هزار و پانصدي و خطاب خاني فایز گردید - و در جمیع معارک ملتزم رکاب بوده مصدر تردد شد (۲) - در سال دوم از تغیر داراب خان بقلعه داری احمد نگر سر برافراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] سربلند گردیده به تیولداري الخ *

* مهابت خان میرزا لهراسب *

رشید ترین پسران مهابت خان خانخانان سپه سالار بعد از خانزمان بهادر اوست - در سر آغاز جلوس شاهجهاني بمنصب دو هزاري ذات هزار سوار سر امتیاز بر افراخته در تسخیر دولت آباد همراه پدر مصدر کارهای نمایان و ترددات شایسته گردید - و پس از فوت پدر از پیشگاه سلطنت باقتضای خانه زاد پروري بتدریج ایام به اضافه‌های منصب بر نواخته بخدمت میر تزکي اختصاص گرفت - و پستر چندے بفوجداری بهرایچ مضاف صوبهٔ اودهه شتافته بضبط و ربط آن ناحیه از قرار واقع پرداخت - و بعد ازان به تیولداری بیانه رخصت یافت - و مکرر بیساق قندهار در رکاب شاهزاده‌های عالي مقدار تعین گشت - و در سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سربلند ساخته از تغیر خلیل الله خان میر بخشي گردانیدند - و در سال بیست و پنجم باضافهٔ هزاري ذات و دو هزار سوار بمنصب والای پنج هزاری پنج هزار سوار و از لهراسب خاني بخطاب مهابت خاني چهرهٔ بلند نامي افروخته از انتقال سعید خان بنظم صوبهٔ کابل دستوري یافت - و در سال سي ام بنام شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر ناظم دکن یرلیغ رفت - که بجانب بیجاپور (که علي نام

مجهول النسبی را عادل شاهیه بفرمانروائی آندیار برداشته اند)
شتافته نهجی (که مناسب داند) مهم بانجام رساند - و
بنام مهابت خان نیز منشور مطاع شرف صدور یافت - که
از اقطاع خود روانهٔ دکن گردد - خان مذکور بعد از افتتاح
قلعهٔ بدر بامر شاهزادهٔ والا قدر با فوج جرار بتاخت و
تاراج نواحی کلیان و گلبرکه رخصت یافته مکرر با سران
بیجاپور دست برد های مردانه بکار برد - و بضرب دست آن
گروه ادبار پژوه را آواره و پراگنده ساخت - و در ایام محاصرهٔ
قلعهٔ کلیان روزے مهابت خان به پنهتهٔ (۲) شاهجهان پور (که
پنج کروهی آن مکان است) بجهت کهي رفته بود که مخالف
دفعةً بهیئت مجموعي نمایان گشته عرصهٔ نبرد بر آراست -
رستم خان بیجاپوري با اخلاص خان چنداول در آویخت -
و خان محمد خان (که از عمدهٔ سران مقاهیر بود) با راز
ستر سال بگیر و دار در آمد - و هر سو هنگامهٔ سرستاني و
سر فشاني گرمي پذیرفت - درین هنگام پسران بهلول بر راجه
رای سنگهه سیسودیه ریخته چنان عرصهٔ کارزار تنگ ساختند
که راجپوتیه دل بر مرگ نهاده گشاده پیشاني از اسپان فرود
آمده دست و بازو بکوشش و کشش برگشودند - مهابت
خان چون شیر ژیان خود را بر قلب ناصرهٔ آن تیره بختان

---

(۲) نسخهٔ [ب] پیهته - و نسخهٔ [ج] بنهته •

زده افضل خان مشهور را (که بسری لشکر بیجاپور نخوت
می فروخت) از میدان بر داشته رهگرای دشت هزیمت
نمود *

بعد از گشایش آن قلعهٔ استوار (هنوز کارها حسب خواهش
انجام نگرفته بود) که انحراف مزاج و عارضهٔ طبیعت
اعلی حضرت باطراف و جوانب ممالک شایع گشت - دارا شکوه
(که درین ایام زیاده بر سابق رتق و فتق سلطنت بدست
خود آورده) فرمانے بنام مهابت خان ارسال نمود - که مقید
برخصت و اجازت شاهزاده اورنگ زیب نشده با سایر مغلیه
بسرعت هرچه تمامتر روانهٔ حضور شود - ناچار بامتثال حکم
بادشاهي (که از متحکمات عالم بندگي ست) کار بند گشته -
بے آن (که اظهار این معني بشاهزاده نماید) کوچ بکوچ
روانهٔ درگاه معلی گردید - و در آخر سال سي و یکم
سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري مجدداً
بصوبه داری کابل دستوري یافت - و در سال پنجم جلوس
عالمگیري از صوبه داری کابل معزول شده شرف اندوز
ملازمت پادشاهي گردید - و از تغیر مهاراجه جسونت سنگهه
بنظم صوبهٔ گجرات رخصت یافت - منصبش از اصل و
اضافه شش هزاری پنج هزار سوار سه هزار سوار دو اسپه
سه اسپه مقرر شد - و در سال یازدهم از گجرات بحضور

رسیده لز سر نو بایالت کابل سر بر افراخت - و در سال سیزدهم تغیر شده در اکبر آباد عتبه بوس خلافت گشت *

و چون دران ایام شور انگیزی سیوای بیداد گر بجائی رسید (که بر بندر سورت تاخته بسوختن شهر و تالان شهریان پرداخت) مهابت خان بمالش آن مقهور با فوج جرار مرخص دکن گشت - و در تنبیه مرهته مساعی جمیله بتقدیم رسانید - و پستر شورش افاغنه در کوهستان کابل و بتاراج رفتن محمد امین خان ناظم آنجا در درهٔ خیبر اتفاق افتاد - نظر بر طور سابق مهابت خان بآن کوه نشینان فساد اندیش از دکن طلب حضور گشته در سال شانزدهم بجند و بست کابل روانه گردید - لیکن خانمذکور از کهنه عملی و کار شناسی (چون از پیشاور ره نورد پیش گردید) مزاحم احدے نشده اغماض صریح از پاداش آن فئهٔ باغیه نمود - و ما بخیر و شما بسلامت گویان بکابل شتافت - این معنی در پیشگاه خلافت مستحسن و مرضی نیفتاده در سال هفدهم ظاهر حسن ابدال مطرح الویهٔ جهانبانی گردید - و افواج قاهره بسرزنش آشوب گرایان تعین یافت - مهابت خان بملازمت رسیده بتادیب بیر سنگهه (۲) نبیرهٔ راجه بهوپت داس (۳) کور

---

(۲) نسخهٔ [ب] سر سنگهه - (۳) نسخهٔ [ج] راجه بهوپت داس کور - و نسخهٔ [ا] بیتهل داس *

مامور شد - و چون بمنزل امن آباد مضاف پنجاب رسید
سنهٔ (١٠٨٥) هزار و هشتاد و پنج هجري مبادی سال هجدهم
به امن آباد آخرت شتافت - در زیاده سري و بیباکي یادگار
پدر بود - به عالمگیر پادشاه (که مرد غیور و غضوب بود)
گستاخانه عرض میکرد - مشهور است که خلد مکان بنابر پاس
شریعت غرا و تقید در اجرای احکام شرعي بیشتر مقدمات عمده
بقاضي عبد الوهاب گجراتي قاضي القضاة حضور (که سخت جا
در مزاج پادشاهي داشت) رجوع میفرمود - و استقلال و اعتبارش
بجائے رسیده که امراے با نام و نشان ازو سر حساب بوده
بر آبروی خود مي ترسیدند - چون شوخیهای سیواي تبه کار
از اندازه گذشت و تجویز رخصت (٢) میان آمد پادشاه بعنوان
تمهید سر دیوان فصلے از ظلم و بیداد آن خیره سر خوانده
و بمهابت خان کرده فرمود که استیصال آن شقي بمقتضای
حمیت اسلام واجب است - خان مزبور بے محابا گفت
که احتیاج تعین فوج نیست - اعلام قاضي کفایت مي کند -
بسیار به پادشاه بد آمده بجعفر خان حکم شد که باو
بگوید که کلمات لغو در حضور بر زبان نمي آورده باشد -
پسرش میرزا طهماسپ (که بدختر سعید خان ظفر جنگ
منسوب بود) در گذشت - پس از فوتش بهرام و فرجام

(٢) نسخهٔ [ب] نهضت •

بمنصب مناسب سر افرازي يافته بتدريج بخطاب خاني فايز گشتند - بهرام خان در محاصرهٔ گلکنده بضرب گوا قالب تهي نمود - ديگرے ازين سلسله رشدے بهم نرسانيده ،

* مبارز خان ميرکل *

از سادات بدخشان است - در سال بيست و سيوم شاهجهاني با چندے از برادران و اقربای خويش از موطن اصلي بر آمده بامید بندگی آستان پادشاهي رخت سعادت به هندوستان کشيد - و به بختوري دولت بار اندوخته بمنصب پانصدی در صد سوار و انعام سه هزار روپيه سرعزت بر افراخت - و در سال بيست و ششم به تهانه داری تومان پنجشير (که از تومانات صوبهٔ کابل است) نوازش يافت - و چون خالي از کار طلبي نبود باضافه های متواتر چهرهٔ افتخار افروخت - و در سال بيست و نهم بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و تيولداری تومان ايسا و بحرا (٢) مضاف صوبهٔ مذکور امتياز گرفت - و در سال سي ام عزيز بيگ بدخشي را (که در کومکيان کابل امتياز داشت) مفسدان موضع بلغين از توابع محمود عراقي (٣) (که در تيولش بود) بمکر و خديعت بقتل آوردند - بهادر خان دارا شکوهي

---

(٢) نسخهٔ [ب] ايسا بحراو - و در [بعضے نسخه] ايسا و بخراء - (٣) نسخهٔ [ج] از توابع بيشه محمود عراقي *

ناظم آنجا (که در پیشاور اقامت داشت) حسب الحکم پادشاهي به میر کل نوشت - که باتفاق نایب کابل و متعینهٔ آنجا و الوسات افاغنه از غلزي و صافی به تنبیه آنها پردازد - او بچستي و چالاکي افواج گران ترتیب داده بره نوردي در آمد - از غایت جد کاري و فرط جلادت از عقبهٔ دشوار گذار جلو اسب بدست گرفته عبور نمود - و خود را به مخذولان رسانیده آتش افروز نبرد گشت - بسیارے علف تیغ بے دریغ گردیدند - ازانجمله چهارده کس از مشاهیر بلوکان بحرا (که بکمک آمده بودند) کشته شدند - ناچار فتنه پژوهان باغبن به سنگرهای خود در آمدند - مشار الیه تعاقب نموده از کثرت برف و افزونی سنگلاخ پیاده شد - و دامان برزده بقلاوزی همت خود را به پناه جای مخاذیل رسانیده (گرچه آنها در پناه سنگر فراوان سعي و تلاش نمودند) اما او و همراهانش به نیروی شجاعت کوسفندان غارت نموده هنگام معاودت خانهای آنرا سوخته مظفر و منصور بمقر خود رسیدند - مشار الیه در جایزهٔ این حسن تردد بفزونی پانصدي و عطاي علم و خطاب مبارز خان مباهي گردید - و در عهد عالمگیري نیز مدتها در صوبهٔ کابل بسر برد - و دیر سال نهم بصاحب صوبگي کشمیر اختصاص گرفت - و در

---

(۲) نسخهٔ [ج] غلزي و صافي - و در [بعضی نسخهٔ] علی زئی .

سال سیزدهم از تغیر لشکر خان بنظم صوبهٔ ملتان شتافت - و پس ازان بفوجداری متهرا مامور گردید - و در سال نوزدهم معزول گشت - مآل کارش بنظر نیامده *

* مرتضی خان سید شاه محمد *

از سادات بخارا ست - در سرکار سلطان اورنگ زیب بهادر بتعلقهٔ مردم چوکی خاص سرافرازي داشت - در ایامی (که پادشاهزادهٔ مذکور بتقریب عیادت پدر گرامي قدر از دکن روانهٔ هندوستان شد) او بخطاب مرتضی خاني چهرهٔ عزت بر افروخت - و در جنگ مهاراجه جسونت سنگهه پسر کردگی التمش قرار یافته مصدر ترددات نمایان گردید - و در مصاف اول دارا شکوه کالپد دلاوري را بگلگونهٔ زخم آراست - و در محاربهٔ شجاع در جنگ دوم دارا شکوه نیز نقش نیکوخدمتي را بر روے روزگار نشاند - سال هفتم از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاري پنج هزار سوار سربلندي اندوخت - سال بیست و یکم مطابق سنهٔ (١٠٨٨) هزار و هشتاد و هشت هجري رخت سفر بعالم آخرت برد - بادشاه بختاور خان خواجه سرا را بپرسش احوالش فرستاده بود - در جواب گفت آرزو داشتم در کار ولي نعمت جان در بازم - میسر نشد - دیگران زر و جواهر مي گذرانند - من چند جان بجاي خود مي گذارم - یحتمل که بکار حضرت بیایند *

بعد فوت او اکثر نوکرانش از هزاري تا چار بيستي نوکر بادشاهي شدند - و پيادها در کارخانجات انسلاک يافتند - سيد شجيع بود و سپاه را بيش قرار و بتوزک مي داشت - پسرش سيد حامد خان است که در سال چهارم جاوس بخطاب خاني نامور شده - و سال پانزدهم همراه رعد انداز خان بمالش گروه سنت بامي تعين شده مصدر تردد گرديد - و سال شازدهم پسر زمنيدار کمايون را (که از بی سپر شدن تعلقهٔ او بسير و گشت لشکر پادشاهي باستصواب سيد مرتضي خان عفر زلاش صورت گرفته بود) ببارگاه سلطنت آورد - سال بيستم از تغير سيد احمد خان به صوبه داري اجمير رايت اعتبار بر افراشت - سال بيست و يکم بحضور رسيده از انتقال پدر بداروغگي خاص چوکي معزز گشت - و سال بيست و سيوم به تنبيه خيره سران سوجت و جيتارن (٢) و سال بيست و چهارم بمالش مفسدان راتهور جانب ميرتهه شتافته مراسم حسن خدمت بتقديم رسانيد - پستر بخطاب مجاهد خان بلند آوازه گشته سال سي و پنجم بفوجداري ميواب و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري هزار و پانصد سوار کاميابي پذيرفت - سال فوتش معلوم نشده *

---

(٢) در بعض [نسخه] چيتارن *

* مهاراجه جسونت سنگهه راتهور *

پور راجه گج سنگهه است - سال یازدهم جلوس فردوس آشیاني همراه پدر به پیش گاه سلطنت آمده درامت بار اندرخت - چون پدرش به نیستي سرا در شد [ازانجا که برخلاف رسم سایر راجپوتیه (که ولي عهد مخصوص پسر کلان را دانند) این فریق هرکه با مادر او الفت بیشتر باشد او را برای آن از اولاد مي گزید] لهذا پادشاه او را با آن (که امر سنگهه در سال کلان تر ازو بود) جانشین پدرش ساخته بعطای خلعت و جمدهر مرصع بمنصب چهار هزاری چهار هزار سوار و خطاب راجگي برطبق وصیت پدر او و علم و نقاره و اسپ با زین مطلا و فیل از حلقهٔ خاصه بر نواخت - سال پانزدهم در رکاب پادشاهزاده دارا شکوه بعطای خلعت خاصه و جمدهر مرصع با پهول کتاره و اسپ از طویلهٔ خاصه با یراق طلا و فیل از حلقهٔ خاصه سرفرازي یافته بصوب قندهار تعین گردید - سال هجدهم (که رایات بادشاهي از اکبرآباد جانب لاهور بحرکت در آمد) حکم شد - که او تا رسیدن شیخ فرید ولد قطب الدین خان کوکه (که نظم صوبهٔ دار الخلافه بدو مقرر شده) بحراست آنجا پردازد - و پس ازان روانهٔ بارگاه سلطنت شود - سال بیست و یکم از اصل و اضافه بمنصب پانج هزاری پنج هزار

سوار سه هزار سوار دو اسپه سه اسپه مباهات انداخت - و آخر همان سال تتمهٔ سواران او نیز دو اسپه سه اسپه قرار یافت - و سال بیست و دوم پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر بکومک قندهار (که افواج قزلباش محاصره نموده بودند) روانه گشت - اما بر طبق حکم پادشاهي در کابل ماند - و (چون اواخر همین سال پادشاه ظل ورود بمعمورهٔ کابل گسترد) او محلهٔ سواران خود (که دو هزار نفر بود) بنظر در آورد - سال بیست و ششم از اصل و اضافه بمنصب شش هزاری پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه لوای امتیاز افراخت - و سال بیست و نهم به تقرر منصب از اصل و اضافه شش هزاری شش هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و خطاب مهاراجه فرق افتخار بآسمان سود - سال بیست و نهم بنابر آن (که طوے او با دختر سربدیو سیسودیه مقرر شده بود) دستوري یافت که به متهرا رفته بعد فراغ از رسوم آن بوطن جودهپور رود - و اوایل سال سي و دوم (چون حرکات ناشایستهٔ مراد بخش و شهرت روانگی پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر از دکن بارادهٔ عبادت اعلی حضرت بر زبانها افتاد) دارا شکوه چارهٔ کار خود دران اندیشید که در فوج با سرداران معتمد بسر راه هردو برادر تعین نماید - بنابران مهاراجه را از اصل و اضافه بمنصب

هفت هزاری هفت هزار سوار پنج هزار سوار دو اسپه سه اسپه و صوبه داری مالوه از تغیر خانجهان بهادر شایسته خان مرحمت صد اسپ ازانجمله یکی بساز طلا و فیل با ساز نقره و ماده فیل و یک لک روپیه نقد باندرتبه ساخته از بارگاه خسروانی رخصت دهانید - او با همراهان به اوجین رسیده بعد از قرب وصول موکب عالمگیری هرچند بادشاهزاده اظهار مقاومت کرد اما او بدر تیختر زده مقدمهٔ جدال و قتال را یکرو کرد - پس از رو دادن زد و خورد و بقتل (۲) رسیدن راجپوتیه ها و فرار گزیدن دیگران دست و پا گم کرده جان بدر بردن غنیمت انگاشت - سال اول جلوس خلد مکان در ایامی (که موکب بادشاهی کنار آب ستلج بتعاقب دارا شکوه رسیده بود) بعد صفح جرایم او (۳) (که بشفاعت نوئینان حضور صورت گرفته بود) شرف آستان بوس حاصل نمود - بادشاه نظر بصلاح وقت دستوری داد - که تا انجام مهم تعاقب در دار الخلافهٔ شاهجهان آباد باشد - و در جنگ شجاع بسرداری برانغار نامزد شد *

چون خو کردهٔ ناز برداری اعلی حضرت بود و درین صحبت اثرے ازان نمی دید خار خار ناخوشی بخاطرش می خلید -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بقتل رسیدن بسیارے از راجپوتیه (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [او] نیست *

تا آنکه از کوته خردي و تنگ حوصلگي با مخالف هم زبان شده پرده از روی کار برداشت - و شبے منزل خود را خالي گذاشته با فوج خود راه وطن پیش گرفت - و درین آشوب برخے از اشیای سرکار پادشاهزاده محمد سلطان و سرکار پادشاهي و امرا و سپاهي بغارت رفت - و صدمهٔ عظمی بر مردم گذشت - و پس از فراغ از جنگ شجاع پادشاه رایت عزیمت بصوب اجمیر افراشت - دران ایام (چون از طرف پادشاه امیدش گسسته بود) بنابر آمد آمد دارا شکوه از جانب گجرات در وطن خود جودهپور باجتماع جمعیت فراوان پرداخته حرف سازش با او داشت - درین ضمن بمیانجي گري میرزا راجه جے سنگهه (که بحسن تدبیر زبانزد روزگار بود) امیدوار عفو و بخشایش شده از رفاقت او پهلو تهي کرد - و ازانجا (که بنابر وقوع تقصیرات متواتر روی آمدن بحضور نداشت) غایبانه به بحالي منصب سابق و خطاب مهاراجه و صوبه داری احمد آباد سر رشتهٔ اطمینان بدست آورد - و سال چهارم بر طبق حکم پادشاهي با همگي جمعیت بکومک امیر الامرا شایسته خان عازم دکن گشت - سال پنجم از صوبه داری گجرات عزل پذیرفته دو سه سال در دکن [چندے با شایسته خان و مدتے با پادشاهزاده محمد معظم (که بعزل خان مذکور بنظم آن نواحي مقرر شده بود) گذرانید - و

در تخریب ملک سبوا بقدر مقدور مساعی بظهور رسانیده - و اواخر سال هفتم طالب حضور شده بدارگاه دولت رسید - و سال نهم چون میان بادشاه و شاه عباس ثانی والی ایران آئین وفاق بنفاق مبدل شده بادشاهزاده محمد معظم (که پیش از نهضت موکب بادشاهی بنابر حزم‌گزینی با فوج بسیار بصوب کابل نامزد شد) او هم بهمراهی بادشاهزاده اختصاص گرفت - و پس از وصول خبر فوت والی ایران (که بادشاهزاده بر طبق فرمان خسروانی از لاهور برگشت) او نیز همراه بادشاهزادهٔ مذکور معاودت نمود - سال دهم در رکاب بادشاهزاده محمد معظم عنان عزیمت بصوب دکن گردانید - و سال چهاردهم بعطای تهانه داری جمرود از مضافات کابل رخش طرب برانگیخت - و سال بیست و دوم مطابق سنه (۱۰۸۹) هزار و هشتاد و نه هجری رخت هستی بر بست - راجه بکثرت اسباب و فراوانی جمعیت عمدهٔ راجهای هندوستان بود - اما (چون بناز و نعمت پرورش یافته و از کم و زیاد واردات بیکسو زیست نموده) سلیقهٔ دنیا داری نداشت - بیرون محوطهٔ اورنگ آباد شرق رویه پوره و تالاب بنام او مشهور است - و عمارات سنگ بست (که بر تالاب ساخته) اثرے ازان باقی ست - کنور پرتهی سنگهه پسر کلان او در حین حیاتش در گذشته - بعد فوتش از دو زن آبستنی

او در فرزند متولد شده - یکے زود بپدر ملحق گردیده - و دومین محمدي راج است که بشرف اسلام در آمده - و در محالات بادشاهي تربیت پذیرفته - و پسر دیگر (که گویند هم قومان او بعد کشش و کوشش بسیار بوطن برده مسلط ساختند) اجیت سنگهه است - که احوالش درین کارنامه جداگانه اندراج یافته *

* میر سید محمد چشتی قنوجی *

فاضل کریم الاخلاق بود - و چاشنی فقر داشت - آبای او از مدتے در قنوج [که در زمان ماضیه پای تخت راجهاي ذوی الاقتدار هندوستان و معمورهٔ عظیم الشان بود - (گویند سي هزار دوکان پان فروش داشته) - و الحال مضاف اکبر آباد و برزخ است میان آن و صوبهٔ آله آباد و صوبهٔ اودهه] سکونت اختیار نموده - میر در آغاز حال در مولد و منشای خویش در زاویهٔ فقر در کمال توکل و تسلیم اوقات بسر برده بافادهٔ فیض سگالان صوري و معنوي مي پرداخت - در اواخر عهد فردوس آشیاني بتکلیف و خواهش تمام آن پادشاه قدر شناس از موطن منیف بحضور معلی تشریف فرموده - اعلیحضرت (که همت شریفش باعزاز علم و بزرگ داشت علما مصروف بود) مقدم سید را (که جمعیت فضایل ظاهر و باطن داشت)

باکرام تلقّي نموده بتقرب خویش اختصاص بخشید - روزے چند نگذشته بود که سپهر بے مهر عافیت سوز نقشے دیگر زد که قرعهٔ عزلت و بے اختیاری آن شاه آفاق گیر افتاد - بحکم عالمگیري ابواب آمد و شد مردم در خدمتش قاطبةً مسدود گشت - مگر میر که به باریابي و دوام مجالست مأذون گردید - از ابتدای سال سي و دوم تا دم رحلت آن شاه عاقبت محمود همه وقت حاضر مجلس بوده به بیان معاني و احادیث مستفید مي نمود - پس ازان حضرت خلد مکان از مستقر الخلافهٔ اکبر آباد بکمال توقیر و احترام طلب حضور فرموده به شرف تقرب و مجالست خویش بلند پایگي بخشید - و در هفته سه روز با سید معزی الیه مصنفات حجة الاسلام امام محمد غزالي خصوص کتاب افادت آیات احیاء العلوم و فتاوای عالمگیر شاهي (که بحسن اهتمام آن پادشاه بتازگي تالیف یافته بود) و دیگر نسخ سارک بمیان مي آمد - و آن بزرگوار همواره بدرس طلبه اشتغال ورزیده در انجاح مرام طبقات انام مساعی جمیله بذل مي نمود - در سفر اجمیر ملتزم رکاب بادشاهي نبود - در سال بیست و چهارم بعد فرار محمد اکبر از دار الخلافه بحضور رسیده ملاقات خسرواني در یافت - بعد ارتحال سید

در حق او اکثر خلد مکان بلفظ استاد اعلی حضرت و من غافل از اجل یاد می فرمود *

مشهور است که سید مرید شیخ محب الله آله آبادی بوده (که عالم است بعلم ظاهر و باطن) - اگرچه اراده بخواجگان چشت داشت اما در مسایل بسیار تابع شیخ اکبر شیخ محی الدین عربی ست - شرحی موسوم به اخص خواص بر فصوص الحکم نوشته - در زمان او و تا حال اهل عناد به زندقه و الحاد منسوب داشته هنگامه‌ها آراستند - رساله تسویهٔ شیخ اشتهار تمام دارد - گویند چون بنظر عالمگیر پادشاه در آمد [اگرچه دران هنگام رحلت نموده بود] اما در کس از مریدان وی در شاهجهان آباد زیانزد بودند - یکی میر (که صاحب عزت و احترام بود) - و دیگر شیخ محمدی (که در لباس درویشی و زهد می گذرانید) - پادشاه غوامض آن رساله را اول از خدمت سید استفسار فرمود - میر از مریدی شیخ انکار کرد - بعد ازان بشیخ محمدی پیغام شد که اگر اقرار مریدی شیخ محب الله داری مقدمات این رساله را با احکام شرع شریف تطابق دهی - و الّا از مریدی او استغفار نموده رساله در آتش انداز - او جواب داد که مرا از مریدی انکار نیست و استغفار نیز سزاوار نه ولیکن از مقامی (که شیخ گفتگو کرده) هنوز مرا بدان مقام عروج

حاصل نشده . هرگاه بدان مرتبه واصل شوم حسب درخواست
حل مشکلات نوشته خواهد شد - و اگر ارادهٔ سوختن آن
رساله مصمم شده آتش در مطبخ پادشاهي زياده از خانهٔ
فقرای متوکل است - حکم شود که بسوزند - بالجمله میر اصلا
رغبت بمنصب و امارت ننمود - و از ذي ارباب عمائم بر نيامد -
اما در وطن صاحب ضياع و عقار و املاک و مواضع گرديد -
خصوص هر دو پسران ايشان سيد امجد خان و سيد عبد الکريم
شريف خان (که به استاد زادگی بادشاه نامورې يافته) بمنصب
و جاگير و خدمات لايقه مخصوص گشتند - نخستين در سال
سيزدهم از انتقال قاضي محمد حسين جونپوري خدمت احتساب
اردو يافته مدتها بکمال استقلال بدان کار پرداخت - پسرش
نيز بنام پدر مخاطب گشته بصدارت دارالخلافهٔ شاهجهان آباد
قيام داشته لواے اقتدار و اعتبار مي افراشت - پس
ازان به بخشيگري و واقعه نويسي انجا منصوب شده - گويند
برای نماز جمعه جايزهٔ منصب داران مي گرفت - و در عهد
خلد منزل بخدمت والای صدارت کل و خطاب صدر جهان و
منصب عمده ممتاز شد - و در عهد جهاندار شاه تغير گرديد -
ديانت واقعي داشت - در مبادي سلطنت محمد فرخ سير
نيز بتجويز قطب الملک صدر الصدور شده بخلاف نزاع میر
و وزير موقوف ماند - و شايد در وقتے بديوانی اجمير و

فوجداری سانبهر نیز مامور شده - در اواخر سنه فرخ سیر برخی خالصه باجاره گرفته در مواخذه و محاسبه خسارت عظیم کشید - درمین سید عبد الکریم (که او نیز کتب متداوله در مدرسه گذرانیده بود) دران هنگام (که بلدهٔ برهانپور مطرح رایات عالمگیری گشت) بخدمت امانت تحصیل جزیهٔ بلدهٔ مذکور تعین شده دران کار ضبط و دیانت مانوق و سختی و تقید زیاده بکار برده - سال گذشته (که از تمام بلده از وجوه جزئیه بیست و شش هزار روپیه بوصول در آمده بود) او در عرض سه ماه از نصف بلده یک لک و بیست هزار روپیه داخل خزانه ساخته بعطای اضافه مورد تحسین و آفرین گردید - و امینی جزیهٔ چهار صوبهٔ دکن بدو تفویض یافت (۲) - پس ازان بخطاب سید شریف خانی نامی گردید - و چون در ایام محاصرهٔ حیدرآباد از وفور بارش و طغیانی دریای مانجرا رسیدن رسد مفقود گردید و قحط و غلا را روز بازار بهم رسید و کار بجائی انجامید (که زنده از خوردن میته اجتنابی نداشت - و هر سو که نظر کار میکرد از لاش مردها کوهچه ها نمودار بود) قرعهٔ تجویز کرور گری گنج بجای سردار خان [که مرزا یار علی بیگ نظر برآن (که درین چار موجهٔ نوازل (که سر انجام آن بر نیک نامی افزاید)

(۲) نسخهٔ [ب] گردیده امینی جزایر الخ - (۳) نسخهٔ [ج] ماخرا •

متعذر مي نمود) از قبول آن بهانو ورزيده] بنام خان مذکور (که دیانت و سخت گیری او بر زوی روز آمده بود) افتاد - و ازان (که در چنین ایام سعي درین مرام غیر از نفرین و دشنام انام انجام ندارد) عالمي ( ) از دست تشدد او بفغان بود) و متصدیان حضور (که دلے بري داشتند) خوش دلي اندرختند - و چون باران رو بکمي آورده بود فی الجمله ارزاني پدید آمد - خان مذکور رخصت یافت که در هر چهار صوبه سایر و دایر بوده مال جزیه را موافق احکام شرعیه بقید ضبط در آرد *

پس از فوت او پسرانش امام الدین خان و میر عبدالرحیم شریف خان (که برادر اعیاني بودند) با برادران علاتي فصیح الدین خان وغیره در افتاده معانت گشتند - پس از چندے شقهٔ دستخطي بعنایت الله خان رسید - که آنها خوگر منصب و جاگیر شده وضع فقر و فقیر زادگي از دست دادند - وَ کَانَ اَبُوْهُمَا صَالِحًا - منصب آنها را بحال باید کرد - ازانجمله سید عبدالرحیم بامانت جزیهٔ صوبهٔ برار سرفرازي یافته در عهد خلد منزل بخطاب پدر اختصاص گرفت - و در زمان فرمانروائی جهان دار شاه بنیابت صوبه داری اکبر آباد علم بزرگي بر افراشت - و در سلطنت خسرو زمان فوجداری جونپور را بنیابت عظیم الله خان باجاره

گرفت - سپاه بسیار نگاهداشته - و هیچ طرف نبست - د
خسارت آن املاک موروثی وطن به باد داده خسران زده
بدکن آمد - نواب آصف جاه از قدر شناسي نگاهداشته
چندے بنیابت دیوانی دکن و پس ازان به متصدیگری
محالات خجسته بنیاد مورد عنایت فرموده - در هنگام
وصول شهنشاه معظم نادر شاه برای برخے استفسار باحضار
متصدیان آن نوئین عالي جاه حکم فرمود - خان مذکور
بحضور او (که از هیبتش بهرام فلک بر خود مي لرزید -
و زهرهٔ شیر نر بر مي شگافت) دل بای نداده مردانه جواب
و سوال نمود - و بعد از مراجعت آصف جاه بدکن
به بخشیگری سرکار آن عالي شان اعزاز اندوخت - و بمنصب
سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره فایز گشته - در

آخر صفر سنهٔ (۱۱۵۹) هزار و یکصد و پنجاه و نه بنیابت
صوبه داری برار مامور شده - صاحب سپاه و دستگاه است -
مرد آقشقال جهاندیده و متواضع و صاحب سلوک است -
اما گویند کرم ندارد - و از صد وعده اش یکے نمي پاید -

• مصرع •

• خوش آن کسے که دراز است از زبان دستش •

رَحِمَهُمُ اللّٰهُ - عالمگیر پادشاه طرفه آدم شناسي داشت -
بعنایت الله خان نوشته (چنانچه در رسالهٔ کلمات طیبات

مندرج است) عبدالرحیم پسر شریف خان سید زاده و طالب علم امین شده قریب ده هزار روپیه را مروارید بجوهري فروخته - ازو بپرسد و بگیرد - و باینها کار نفرماید - که گندم نمای جوفروش اند و زر اندود - انتهی - هرگاه در حداثت سن نمود زیاده بر بودش درین مرتبه باشد - الحال پختگی مشق اطوار بقدر سال خوردگي پیدا ست *

* ملتفت خان میر ابراهیم حسین *

پسر دوم اصالت خان میر بخشي ست - در آخر سال بیست و ششم شاهجهاني بخدمت بخشیگری احدیان سرافرازي یافت - و پس ازان بداروغگی پیشکش مباهي گشت - هرچند دران عهد منصبش از هفت صدي نیفزوده اما باعتبار خانه زادي (که نزد سلاطین قدرشناس فوق اعتبارات است) از امثال و اقران درجهٔ برتري مي پیمود - پس از جلوس عالمگیري (چون برادر کلانش میر سلطان حسین افتخار خان اوج گرای مرتبهٔ امارت گردید) او نیز از پیشگاه خلافت بشمول رأفت و التفات بافزونی منصب و خطاب ملتفت خان چهرهٔ امتیاز افروخت - و بخدمت میر بخشیگری احدیان منصوب گشت - و در سال ششم از تغیر برادر خود افتخار

خان (که زیب آرای مسند خانسامانی (۲) گردید) آخته بیگی شد - و در همین سال از انتقال آله یار خان بداروغگی گرز برداران و ملازمان جلو (که جز بمعتمدان تفویض نیابد) اختصاص گرفت - و میر تزکی نیز ضمیمهٔ آن گردید - و چون در سال سیزدهم برادرش مورد عتاب شده از دریای اتک اخراج یافت او نیز بسلب خطاب و منصب درآمده بسیار شدید متعین گردید که او را بلاهور رساند (۳) - و باز همراه برادر بصفح جرائم آب رفته بجویش در آمد - و بحراست قلعهٔ دار الخلافه از غیر معتمد خان سرافرازی یافت و در سال پانزدهم بار دیگر بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پستر بفوجداری لنگر کوت مضاف پیشاور تعین گردید - و در سال هیزدهم از انتقال صف شکن خان محمد طاهر بداروغگی توپ خانه ممتاز گشت - و پس ازان بنابر جهتی از منصب بر طرف گشت - و در سال بیست و دوم به بحالی هزاری هزار سوار و بفوجداری غازیپور زمانیه مشمول عنایت گردید - بعد از عزل آن بفوجداری نواحی اکبر آباد اسب نشاط دوانید - و در سال بیست و چهارم روزے بدیهه تاخته بود زخمی شد - نوزدهم جمادی الاخری سنهٔ (۱۰۹۳) هزار و نود و دوم هجری جان سپرد - غریب

---

(۲) نسخهٔ [ا] خانه سامانی - (۳) نسخهٔ [ج] رسانید *

اتفاق افتاده برادرش نیز در همین سال در جونپور در گذشت *

* محمد امین خان میر محمد امین *

پسر معظم خان میر جملهٔ اردستاني ست - چون دست تعرض قطب شاه والیٔ تلنگ بسعیٔ بادشاهزاده محمد اورنگ زیب از احوال پدرش کوتاه گردید او را از قید رهائي بخشیده در خدمت سلطان محمد (که بوسم منقلا بدان ولایت در آمده بود) ارسال نمود - مشار الیه دوازده کروهی حیدر آباد ملازمت (۳) سلطان دریافته دل از خوف و خشیة وا پرداخت - در سال سي ام شاهجهاني بمرافقت پدر احرام ملازمت ظل اللهي بست - چون بخطهٔ برهانپور رسید بجهت افزونیٔ بارش و عارضهٔ طبیعت چندے از همراهي باز ماند - و پس ازان بسدهٔ خلافت رسیده بعنایت خلعت و خطاب خاني چهرهٔ کامیابي افروخت - و در همین سال معظم خان رخصت یافت که در رکاب شاهزاده محمد اورنگ زیب بتاخت و تاراج ولایت عادل شاهي پرداخته آن مهم را بر نهج پسندیده بانجام رساند - و محمد امین خان بافزونیٔ هزاري ذات بمنصب سه هزاریٔ هزار سوار سرفراز گردیده حکم شد تا رسیدن پدر نیابةً بمعاملات وزارت پردازد - و چون در سال سي و یکم معظم خان بسبب وقوع بعضے امور خلاف مرضیٔ

---

(۲) نسخهٔ [ب] درین سال - (۳) نسخهٔ [ج] ملازمت دریافته *

والا از دیوانی اعلی معزول گشت محمد امین خان نیز از تقدیم کارها ممنوع گردید - و چون رشادت و معامله فهمی او دل نشین اعلی حضرت شده بود باضافهٔ پانصد سوار و عطای قلمدان مرصع و تفویض خدمت میر بخشیگری از تغیر دانشمند خان (که خود استعفا نموده بود) بر نواختند *

و چون شاهزاده محمد اورنگ زیب معظم خان را (که بفرمان حضور با عساکر منصوره روانهٔ دربار بود - و از عزیمت بهیچ وجه تقاعد نمي نمود) دستگیر کرده در دکن نگاه داشت دارا شکوه بعد از آگهي این مقدمه (۲) را بر سازش و اتفاق خان مذکور با شاهزاده محمول داشته مقدمات وحشت انگیز خاطر (۳) نشین اعلی حضرت نمود - و محمد امین خان را بامور غیر واقع متهم ساخته اذن گرفتنش گرفت - و او را بخانهٔ خود طلبیده دستگیر کرد - و بعد از سه چهار روز صورت بے گناهی خان مرقوم بر خاطر بادشاهي لایح گردید - از قید دارا شکوه بر آوردند - و بعد هزیمت دارا شکوه روز دوم از افراختن رایات فتح و ظفر عالمگیري [چون عمارت شکارگاه سموگر (که بر کنار آب جون است) بپرتو قدوم آن شاه نصرت نصیب ضیا

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [از] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] خاطر نشان *

پذیرفت] محمد امین خان بقدم عقیدت و فرط ارادت برسایر بندهای پادشاهي سبقت جسته بآستان بوس عالمگیري رسید - و مورد انظار مرحمت شاهي گشته بمنصب چهار هزاری سه هزار سوار سربلندي یافت - و در همین ماه به بحالی خدمت میر بخشگیري والا پایگي اندوخت - و چون در جنگ شجاع راجه جسونت سنگهه طبل خلاف و نفاق برملا نواخته از موکب عالمگیري روگردان شد و بگام فرار راه وطن پیش گرفته عزم پیوستن به دارا شکوه داشت (بعد فراغ از جنگ شجاع و معاودت ازان سمت) محمد امین خان با فوج جرار بگوشمالی آن سرخیل کفار تعین گشت - و خان مذکور بسبب قرب وصول دارا شکوه (که از احمد آباد عازم اجمیر بود) از نواحی پوهکر (۳) برگشته بموکب پادشاهي پیوست - و در سال دوم بمنصب پنج هزاری چهارهزار سوار اختصاص گرفت - و در سال پنجم باضافهٔ هزار سوار امتیاز یافت *

و چون در سر آغاز سال ششم میر جمله در بنگاله در گذشت شاهزاده محمد معظم به سرمنزل او عز قدوم بخشید - و به تعزیت و تسلیت خاطر او پرداخت - و او را همراه خود بملازمت بادشاهي آورد - عاطفت خسروانه او را

(۲) نسخهٔ [ج] افواج - (۳) نسخهٔ [ج] پویکهر *

بعطای خلعت خاص از لباس سوگواري بر آورد - و در سال دهم گروه یوسف زئي در موضع اوهند (که دهنهٔ کوهستان آنها ست) دگر باره اجتماع نموده غبار شورش و فساد بر انگیخته بودند محمد امین خان با فوج شایسته بمالش آن طایفه متعین گشت - هرچند پیش از وصول خان مذکور آن زمرهٔ فساد آئین بآویزشهای نمایان شمشیر خان ترین (۲) تنبیه و تادیب بلیغ یافته مغلوب و منهزم گردیده بودند خان مشار الیه نیز در ولایت آنها در آمده از مراتب تاخت و تاراج و تخریب مساکن و مواطن آن شورش افزایان (چندانکه ممکن بود) بفعل آورد - و بر طبق منشور بادشاهي معاودت کرده بصوبه داری لاهور از تغیر ابراهیم خان قیام نمود - و در سال سیزدهم فرمان متضمن تفویض نظم صوبهٔ کابل از تغیر مهابت خان شرف اصدار یافت - و در همین سال جعفر خان وزیر اعظم جهان گذران را پدرود نمود - و برخی کارها اسد خان برسم نیابت سرانجام مي داد - رای بادشاهي انتضای آن نمود که شایستگی این امر خطیر و لیاقت این امر عظیم الشان جز عمدهٔ نوئینان دیگرے ندارد - او را طلب حضور فرمود - در سال چهاردهم تارک افتخار به تقبیل عتبهٔ خلافت از آسمان در گذرانید - و بفراوان نوازش و عنایت خسروانه بر خود

---

(۲) نسخهٔ [ج] شمشیر خان ترین •

بالید - و با آن (که در اصابت فکر و رزانت رای شهرهٔ آفاق بود) (۲) اما ناستوده شیمهٔ رعونت هم فطري داشت - قبول وزارت را مشروط بشرایطی چند (که سراسر خلاف مزاج بادشاهي بود) نمود - و بالتماس تکالیف شاقه مبادرت کرد *

چون بحسب سرنوشت روز بد او را در پیش بود به بند و بست صوبهٔ کابل رخصت انصراف یافت - و بانواع مواهب سلطانیه و عطای فیل عالم گمان با ساز نقره مباهات اندوخت - ازانجا [که بقم های غرور غیر از زرد رنگی بر رو نمي آرد - و باد بروت نخوت جز خاک مذلت بر فرق روزگار نمي بیزد - رگ گردن علم (که مي افرازد) دشمن شغفي و ناکامي ست - و پندار غلط طرفی (که مي بندد) خواري و بد انجامي] خان خویشتن آرای خود بین با کثرت اسباب جاه و ثروت و وفور مواد شوکت و سطوت خواست که از پیشاور بدار الملک کابل شتافته در استیصال اواغنهٔ شورش انگیز (چنانچه باید و شاید) پرداخته خار بن فساد آن فئهٔ طاغیه را زان سر زمین بر اندازد - در سال پانزدهم سیوم محرم سنهٔ (۱۰۸۳) هزار و هشتاد و سیوم هجري (پیش ازان ، از کتل خیبر عبور کند) با وجود رسیدن اخبار (که غنانان بآوازهٔ ارادهٔ مذکور راه معدود نموده چون مور و ملخ

۲) نسخهٔ [ج] روزگار *

جوشیده اند) آن غضوب قدم جسارت استوار کرده حسابے (٢) بر نداشت - و بر داشتن آن اشرار کارے نیندیشیده زبانهٔ پیش شد - در خلال عبور از بے تدبیري و نفاق بد اندیشان (چنانچه در عهد عرش آشیاني بر زین خان کوکه و حکیم ابو الفتح و راجه بیربل گذشته بود) بظهور رسید - افغانان از اطراف و جوانب هجوم آورده به تیر و سنگ کار پردازي نمودند - افواج برهم خورد - و فیل و اسپ و آدم بر یک (٣) (٤) دیگر افتاده - درین حادثه چند هزار کس از فراز کوه بغار افتاده نقد هستي در باختند - محمد امین خان از فرط غیرت خواست جان نثار کند - نوکرانش جلو گرفته از آشوب گاه بر آوردند - خبرے از ناموس ناگرفته بحال تباه بسبک عنانی تعجیل به پیشاور آمد - عبد الله خان پسر جوان رشیدش دران تلاطم بلا بموج خیز فنا رفت - اموال و اسباب لشکر دست خوش تاراج گشت - و اکثرے از قبایل مردم باسیري در آمد - صدمهٔ خورد سال محمد امین خان را مبالغ های خطیر گرفته با برخے از پردگیان او وا گذاشتند *

گویند خان مذکور بعد از سنوح این واقعه به پادشاه عرض نمود - که آنچه بسر نوشت تقدیر گذشت گذشت -

---

(٢) نسخهٔ [ب] حسابے ازانها بر نداشت - (٣) نسخهٔ [ب] افتاد -
(٤) نسخهٔ [ج] بزیر افتاده الخ *

الحال باز اگر این مهم بعهدهٔ من باز گذارند متکفل تدارک و تلافي ميشوم - پادشاه درین باب استشاره نمود - امیر خان گفت بخوک تیر خورده مي ماند کام نا کام خود را بر آنها خواهد زد - لهذا از منصبش (که شش هزاری پنج هزار سوار بود) بکمی هزاري ذات متنبه ساخته بصوبه داری احمد آباد گجرات مامور کردند - و حکم شد که بحضور نارسیده روانهٔ محال خدمت شود - مدتے در ایالت آن مملکت گذرانید - و در سال بیست و سوم (که دار الخیر اجمیر مطرح رایات پادشاهي بود) حسب الطلب بعز بساط بوس جبههٔ تفاخر آراست - و تا اودیپور همراه رانا بود - از چیتور گوانیار عواطف خسروانه گشته برخصت انصراف ممتاز گردید - و در سال بیست و پنجم هشتم جمادی الآخره سنهٔ (۱۰۹۳) هزار و نود و سیوم هجري در احمد آباد بدار البقا شتافت - هفتاد لک روپیه و یک لک و سي و پنج هزار اشرفي و ابراهیمي و هفتاد و شش زنجیر فیل با دیگر امتعه و اجناس بضبط سرکار والا در آمد - پسر نداشت - سید محمد نام همشیره زادهٔ او بود - و خویش او سید سلطان کربلائي (که از سادات کرام - آن مکان معلی ست) ابتدا بحیدر آباد وارد شده - والی آنجا عبد الله قطب شاه بدامادی خود بر گزید - اتفاقاً در روزے

(که عقد واقع خواهد شد) میر احمد عرب را (که داماد کلان و راتق و فاتق مهمات حکومت و واسطهٔ این کار بود) با او بر سر حرفے برخاش رو میدهد - و بجائے می انجامد که آن سید بیچاره باسباب خانه آتش زده بر آمد - هرچند خان مذکور تکبر و خود آرائی بافراط داشت اما در دیانت و راستی از یکتایان روزگار بود - و بخیرسگالی و نیک سنجی می کوشید - و حافظهٔ تند داشت - در آخر عمر هنگام صوبه داری احمد آباد در مدت بسیار کمے بحفظ کلام الله موفق شد - چنانچه عالمگیر بادشاه بحافظ محمد امین خان مخاطب می نمود - در مذهب امامیه شدید التعصب بود - هنود بخلوتسرایش راه بار نمی یافتند - اگر یکے از راجه های عمده (که ممانعت او نمی توانست صورت گرفت) بدیدنش می رفت خانه را بآب می کشید و فرش و لباس را (۲) تغیر می داد *

* مختار خان میر شمس الدین *

بزرگ خلف مختار خان سبزواری ست - در سال بیست و یکم اعلی حضرت بخدمت بخشیگری کل دکن و منصب هزاری چهار صد سوار از سابق و لاحق سرافراز گشته (۳) دستوری تعلقه یافت - و در سال بیست و سیوم بحراست

---

(۲) در نسخهٔ [ج] لفظ [را] نیست - (۳) نسخهٔ [ب] سرافرازی یافته -

قلعهٔ آسیر (که سر آمد قلاع مویهٔ خاندیس بل در جمیع ممالک دکن بحصانت و رصانت ممتاز است) مامور گردید - و در سال بیست و هشتم بداروغگی توپ خانهٔ دکن اختصاص گرفت - و بدان وسیله در خدمت شاهزاده محمد اورنگ زیب ناظم آن دیار سرگرم پرستاري بوده سلسلهٔ بندگي و خانه زادي را محکم ساخت - و پیوسته به تقدیم امور مرجوعه حسب مرضی آن عالي تبار پرداخته خود را مورد فراوان الطاف گردانید - و در یساق گولکنده همراه بود - پس از تشئید مبانی مصالحت با سلطان عبد الله قطب شاه والی آنجا ازدواج سلطان محمد نخستین خلف شاهزاده با صبیهٔ قطب شاه مذکور صورت انعقاد گرفت - میر شمس الدین با محمد طاهر وزیر خان درون قلعه رفته آن عفیفهٔ پاک سرشت را نزد شاهزاده آوردند - و غالبًا پس ازان باضافهٔ یک صد سوار بر منصب اختصاص پذیرفته - در سال سي ام از تغیر حسام الدین خان بقلعه داری اردگیر و افزونی پانصدی سیصد سوار بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار امتیاز یافت - و در سال سي و یکم [چون غالب خان عادلشاهي فویض قلعهٔ پرینده (که از حصون رصینهٔ دکن است)

---

(۲) نسخهٔ [ا] در یساق - (۳) نسخهٔ [ب] محمد طاهر و زین خان - (۴) نسخهٔ [ج] و در سال سي ام از تغیر الخ *

نمود] حسب الحکم بادشاهي مختار خان بقلعه داری آن حصار استوار تعین گشت - و چون آن شاهزادهٔ فتح نصیب در سال (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت هجري از خطهٔ برهانپور بجانب مستقر الخلافهٔ اکبرآباد لوای ملک ستاني بر افراخت خان مذکور (که کمر همت بنطاق موافقت چست بسته بود) باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب دو هزاری هزار سوار و خطاب پدر و عطای علم کامیاب عزت و دولت گشت - و پس از جنگ سموگر و هزیمت دارا شکوه بفوجداری ناندیر دکن رخصت یافت *

و چون در سال دوم شایسته خان صاحب صوبهٔ آن ولایت همت باستیصال سیوا بر گماشته از اورنگ آباد عازم ملک او گردید آن خان کار دان را به حراست آن بلده مقرر فرمود - و پستر بقلعه داري و فوجداری ظفر ابان بدر مي پرداخت - و در سال پانزدهم از انتقال هوش دار خان بصوبه داری خاندیس پایهٔ اعتبار بر افراخت - و پس ازان بایالت صوبهٔ مالوا افتخار اندوخت - و در سال بیست دوم هنگامی (که مرتبهٔ اول سواد اجمیر مضرب خیام پادشاهي گردید) مختار خان بملازمت فایز شد و چون سال بیست و پنجم الویهٔ جهان پیمای پادشاهي از اجمیر بسمت برهانپور انتهاض نمود خان مذکور در سرحد تعلقهٔ خود روی سعادت

بآستان بوس خلافت بر افروخت - از پیشگاه سلطنت و جهانباني از غایت الطاف خسرواني مرحمت خنجر دستهٔ یشم (که جز بعمدهای قدیم الخدمت معمول نبود) در اعزازش افزود - و در همین سال محمد امین خان صوبه دار گجرات رخت هستي بر بست - و خان مشار الیه بجای او منصوب گردید - و او دو سال سالم در احمد آباد گذرانیده در سنهٔ (١٠٩٥)

یک هزار و نود و پنج هجري سر آغاز سال بیست و هشتم رهگرای باز پسین سفر گشت - خان مذکور گل سرسبد قبیلهٔ بني مختار بود - اگرچه این خاندان به اکثر خصایص جمیله ستودهٔ السنه و افواه اند - اما مختار خان درینها مستثنی و بخوبی همه چیز ممدوح و مشهور بود *

* مغل خان مرحوم شیخ *

پسر طاهر خان بلخي ست - در حضور پدر برشادت خویش دولت رو شناسی پادشاه زمان خلد مکان اندوخته جولانی عرصهٔ پیش آمد و اعتبار گردید - در سال نهم بخطاب مغل خاني سر افرازي یافت - و پستر بداروغگی عرض مکرر مورد عنایت گشت - در سال سیزدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاري چهرهٔ بختیري افروخته از تغیر ملتفت خان داروغهٔ گرز برادران گشت - و در همین سال میر تزکي و عصای طلا یافت - و در سال پانزدهم بخدمت

قوش بیگي امتیاز یافت - و در سال نوزدهم بنابر جهتے
بسلب (۲) منصب و جاگیر معاتب گردید - و پستر با کمی
منصب بحال گردید - و در سال بیست و یکم از تغیر
روح الله خان آخته بیگي شد - و پس ازان بدکن تعین
گشت - و هنگامے (که موکب بادشاهي از اودیپور رانا
معاودت نموده سایهٔ نزول بساحت اجمیر افکند) مشار الیه
به آستان بوس خلافت شرف اندوز شده خلعت میر تزکی
اول پوشید - و پستر به تنبیه خیره سران سانبهر و دندوانه
مرخص گشت - و چون در سال بیست و ششم درجن سنگهه
هادا بمحاصرهٔ بوندي پرداخته متصرف شد او باستیصال آن
بدمآل کمر امتثال بر بست - و چون خان مذکور حوالیٔ بوندي
پیوست درجن سنگهه قلعه بند گردید - آن خان شهامت شعار
برق ریز یورش گشت - تکرگ تیر و تفنگ تا سه پهر
ریزش داشت - آخر کار آن تبه اطوار سیاهیٔ شب را پردهٔ
کردار خود نموده نیل عار فرار بر رخسارهٔ روزگار کشید -
و انروهه (۳) سنگهه نبیرهٔ راو بهار سنگهه هادا (که نیز از حضور
رخصت یافته بود) حسب الحکم با جمعیت خویش داخل
آن شده - مشار الیه عنان معاودت دوتا ساخته بعد تقبیل
سدهٔ خلافت بیافتن خلعت تحسین درجهٔ افتخار پیمود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] بسلب منصب معاتب گردید - (۳) نسخهٔ [ب] انروه •

و در سر آغاز سال بیست و هشتم از انتقال خان زمان باقصی پایهٔ عزت صوبه داری مالوه صعود نمود - و بموهبت فیل ذوالفقار نام و از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار اوج پیمای اعتبار گردید - و در آخر همین سال سنهٔ (۱۰۹۶) هزار و نود و شش هجري از تنگنای دنیا برآمد - پسرش نیز خطاب پدر یافته سرگرم خدمات پادشاهي بود - بعد رحلت خلد مکان مدتها در دار الخلافه به بیکاري گذرانید - سالے چند پیش از تحریر ودیعت حیات سپرد - خالي از غیرت و شرافت نفس نبود -

همشیرهٔ سیده بیگم زوجهٔ محترمهٔ آصف جاه فتح جنگ در خانه داشت - هنگامے (که نواب معزی الیه از دکن بحضور رفته در کمال اقتدار زیب آرای امارت گشتند) اصلا بایشان رجوع نکرد - بلکه ترک آمد و رفت نمود *

* محمد علی خان خانسامان *

پسر تقرب خان حکیم داؤد است - ولایت زا بوده - چون پدرش (که در علم طب حذاقت تمام داشت) در خدمت اعلی حضرت بحسن تعالج و تداوي مشمول الطاف خسرواني گردیده آخرها به والا مرتبهٔ امارت برآمد او نیز بمنصب هزاري چهرهٔ امتیاز افروخت - و بعد از جلوس عالمگیري دران هنگام (که موکب منصورهٔ پادشاهي از

پنجاب بدار الخلافه معاودت نمود) مشار الیه بخطاب خانی نوازش یافت - و چون تقرب خان را بعلاج بقیهٔ کوفت اعلی حضرت نزد آن پادشاه متروک السلطنة نگهداشته بودند بنابر وجهی طبع خلافت پناهی ازو منحرف گشته مورد عتاب خسروانه (۲) گردید - او نیز به تبعیت پدر از منصب معزول شده از نظر التفات خاقانی افتاد - چون سال پنجم والدش از اجل طبیعی رخت هستی بر بست عواطف پادشاهانه خان مذکور را به عطای خلعت از لباس کدورت بر آورده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی دو صد سوار مطرح انظار تفضل و اکرام گشت - و در سال هفدهم از انتقال حکیم صالح خان به داروغگی (۳) کرکر آقخانه اعتبار اندوخته بافزونی منصب دو هزاری هزار سوار سرافراز شد - و بستر داروغگی چینی خانه نیز ضمیمه گردید *

و چون دیانت و کفایت و کاردانی و معامله فهمی او در پیشگاه سلطنت و جهانبانی لمعهٔ ظهور بر داد پیش از سفر اجمیر از تغیر روح الله خان بوالا خدمت خانسامانی فرق افتخار بر افراخت - بنابر استقامت وضع و راستی طبع و فرط صلاح و تقوی دخلی تمام در مزاج حضرت خلد مکان

---

(۲) نسخهٔ [ب] خسروانی - (۳) نسخهٔ [ج] کرکیراق خانه - و نسخهٔ [ب] کرکراق خانه - و در [بعضی نسخهٔ] کرکراقیخانه *

پیدا کرده بمرتبت قرب و اعتبار سرآمد همسران گردید - بل محسود امرای عمده گشت - در ایام محاصرهٔ گولکنده (که هنوز به تسخیر اولیای دولت قاهره در نیامده بود)

هژدهم رجب سنهٔ (۱۰۹۸) هزار و نود و هشت هجري طایر روحش از مغاک خاک بفضاء افلاک پرواز نمود - در فراست و دانائي و بزرگي و سترگ منشي شهرهٔ روزگار بود - و با کمال دیانت و جدے وافر در گرد آوری مال پادشاهي مي‌کوشید - بکرم آشنا بود - هرکه باو میرسید کامیاب مي گردید - در اتقا و پرهیزگاري مواظب بود - اوقات خود را مصروف نماز و روزه داشتے - و پیوسته همت بر مشغلهٔ اوراد و احزاب گماشتے - نعمت خان هاجي در هزلهای خود زاهد خشک و عابد مرائي کنایه باو دارد - یحتمل چون او داروغگي‌های متعلقهٔ خان سامانی داشت دورباش احتیاط صاحب رساله مانع دستبرد او شده دل خالي کرده باشد - خان مذکور دستار کلانے مثل قضاة بر سر مي بست - نعمت خان هم اشاره بدان کرده - * بیت *

* در سر داري بزرگي بسیارے *
* ما هیچ ندیدیم بجز دستارے *

* مهابت خان حیدرآبادي *

مشهور به محمد ابراهیم قمار باز - ولایت زا بود - در

دولت ابو الحسن قطب شاه والی تلنگ بدستیاری طالع بلند اوج پیمای امارت گشت - چون بعد عزل سید مظفر (که مدتها وکیل السلطنت مملکت بود) زمام و نسق امور ملکي و مالي باقتدار آن دو برادر بهمن شوم ملوم مادنا و ایکنا (که خمیر مایهٔ مفاسد و فتن و موزث وبال و زوال آن دودمان کهن گشتند) تفویض یافت هرچند آنها هم قوم خود و دکنیها را بر کشیده بمغل و غریبزادها فرو مي شکستند اما خان مذکور بزمانه سازي و مزاج شناسي مراتب ابهگري و چاپلوسي مي پیمود - و آن دو برادر در رضا جوئي و فرمان برداری او مي کوشیدند - لهذا مرتقی مدارج عالیه گشته بمنصب سر لشکر و خطاب خلیل الله خان پلنگ حمله رایت بلند نامي افراشت - سجع نگین او بود * بیت *

* ز التفات پادشاه و بخت روشن روان *
* گشت ابراهیم سر لشکر خلیل الله خان *

هنگامی (که رایات عالمگیري ظلال افکن مرز و بوم دکن گردید نخستین تسخیر بیجاپور نصب العین همت خسروانی گشته شاهزاده محمد اعظم شاه با عساکر گران بکشایش آن تعین یافت - و چون آن مهم بامتداد کشید پادشاه کشور گشا باقتضای صواب دید از اورنگ آباد باحمدنگر و ازانجا شولاپور معسکر گردانید - نامه نوشتهٔ ابوالحسن بنام حاجب او (که (۲)

(۲) نسخهٔ [ا] صاحب *

در فوج فيروزي بود) بجنس (٢) از نظر پادشاهي گذشت - بدين مضمون كه تا حال پاس مراسم بزرگداشت مي‌نموديم (٣) - حالا (كه ايشان سكندر را يتيم و ناتوان دانسته بيجاپور را محاصره نموده كار برو تنگ آوردند) واجب آمد كه سواى جمعيت موفور بيجاپور راجه سنبها از طرفى با قشون از شمار افزون جهت كمك آن بيكس كمر سعي بربندد - و ما بسرداري خليل الله خان پلنگ حمله چهل هزار سوار مستعد پيكار تعين نمائيم - و ببينيم كه ايشان كدام كدام طرف مقابله و مقاومت خواهند كرد - ازين سمر غضب سلطاني ثوران و جوش گرفت - و بر زبان گذشت - كه ما تعويك چيني فرش ميمون باز چنگ (٤) نواز را موقوف (٥) داشته بوديم حالا (كه ماده خرس خود ببانگ آمد) جاى توقف نماند - باوجود تعويق و تعقيد مهمات بيجاپور پادشاهزاده شاه عالم

بهادر با خانجهان كوكلتاش در آخر سال بيست و هشتم بمالش ابوالحسن مامور گرديد - خليل الله خان باتفاق شيخ منهاج (٦) (كه در نوكرى بيجاپوري خضر خان پني را بغدر كشته به ابوالحسن پيوسته سر ناموري مي افراشت) با رستم

---

(٢) نسخهٔ [ب] بجنسه - (٣) نسخهٔ [ج] مي نموديم - (٤) نسخهٔ [ب] پلنگ نواز - و نسخهٔ [ا] تلنگ نواز - (٥) نسخهٔ [ج] موقوف بر وقت داشته بوديم - (٦) نسخهٔ [ج] تيني *

راو عمزادهٔ مادنا استقبال شاهزاده نموده مرارا عرضهٔ نبرد آراستند - و بسهام جان ستان و صمصام خون آشام داد شجاعت و شهامت دادند - با وصف آن (که روزے بر خانجهان نوعے هجوم آوردند که نزدیک بود که پای ثباتش از جا رود - فیل مست زنجیر گسستهٔ راجه رام سنگهه بدان رسید - که سر زده بفوج مخالف در آمد - اکثر اسبان سران نامي را بچراغ پا در آورده دو کس را بر زمین سرنگون انداخت - و در ارکان استقامت آنها تزلزل افتاده رو بهزیمت نهادند - و دیگر باره تا سه روز با شاهزاده جنگ قایم داشته اکثر امرای پادشاهي زخم برداشتند - آخر کار شکست بر لشکر تانگ افتاده راه فرار پیمود - شاهزاده بتعاقب نپرداخته توقف نمود - این وقفهٔ بیجا باوجود تردد نمایان در پیشگاه خلافت درجهٔ استحسان نیافته فرمان عتاب آمیز رسید - و شاهزاده بمحمد ابراهیم سر لشکر پیغام داد (که بسبب اغماض (که با شما بعمل آمد) در معرض عتاب آمده‌ایم - اگر پرگنهٔ کوهیر و سرم (۲) (که سرحد صوبهٔ بدر است) وا گذارید دستاویزے برای استشفاع ابوالحسن ما را بهم مي رسد - مشار الیه (گوش شنوا داشت) بقبول اصغا نمود - و رستم راو و دیگر جهالت منشان گفتند که این پرگنات بر سر نوک

---

(۲) نسخهٔ [چ] کوشیر و سیرم - و در [بعضے نسخه] کراهیر •

نیزه بسته ایم - و جنگ را آماده ایم - باز کارزار و صف آرائي مکرر بمیان آمد - روزے شوخي و استیلا بجائے رسانیدند که راے بندرابن دیوان پادشاهزاده را فیل سواره پیش انداخته بردند - سید عبد الله خان بارهه باوجود رسیدن زخم بان بر اب خود را بار رسانیده از دست مخالف وا رهانید - و دران روز زن غیرت خان بخشی پادشاهزاده در حوضهٔ فیل بضرب بان کشته گشت - از صبح تا شام آتش جدال زبانه میزد - روز دیگر دکنیها بغرور یکانگي (۲) پیغام کردند که از روی انصاف باید که فوجهای طرفین بر جا باشد - و سرداران با یکدیگر تلاش نمایند - شاهزاده جواب داد که هرچند درین امر صرفهٔ ناتمام است که نیزه بازي و شمشیر بازي را استعمال کرده اید - اما ما قبول کردیم بشرطیکه شما زنجیر بپای فیل اندازید - تا در انجام کار رو بفرار (که نزد ما عار و شما آنرا از هنرها پندارید) نیارید - آنها گفتند ما زنجیر بپا جنگ نمي کنیم - شاهزاده گفت ما هم جنگ بگریز نمي نمائیم - آخر الامر نفاقے (که از قدیم الایام میان غریب و غریب زاده و دکنیها مي باشد) پدید آمد - فوج ابو الحسن بادیهٔ آوارگي پیموده رو بحیدر آباد گذاشت - پادشاهزاده درین مرتبه ره نورد تعاقب گردید - دکنیها خلیل الله خان را

---

(۲) نسخهٔ [ج] یکرنگي - و نسخهٔ [ا] یک انکي .

به نارسائي متهم ساخته هزیمت را سبب او وا نمودند - مان
(که قاطبهٔ با مغل دوست نبود) خاطر نشان ابو المحسن
ساخت که او ارادهٔ نوکری پادشاهي (۲) دارد - بزندان باید نشاند
ناچار خان مذکور در حوالی حیدر آباد سال بیست و نه
بملازمت پادشاهزاده پیوست - و حسب التجویز شاهي بمنصب
شش هزاری شش هزار سوار و خطاب مهابت خان سر افتخا
بسپهر دوار رسانید - و در همین سال در شولاپور بآستانبوس
خلافت فرق اعتبار افراخته بانعام پنجاه هزار روپیه و دیگ
عطایا اختصاص گرفت - و در سال سي ام بعد فتح
بیجاپور از انتقال حسن علي خان بهادر عالمگیر شاهي
بصاحب صوبگی برار مورد نوازش گشت - و پس از فتح
حیدر آباد سال سي و یکم باضافهٔ هزاری هزار سوار عارج
معارج بلند نامي گردید - و در همین ایام بنظم صوبهٔ پنجاب
جبههٔ دولت بر افروخت (۳) - و بمکان خدمت رسیده در سال سي
و دوم جان باجل سپرد (۴) - کلمهٔ مهابت خان مشعر تاریخ
فوت ارست - بعد از اختیار نوکری پادشاهي پسر زادهٔ ا
محمد منصور تازه از ایران رسیده بنامیه سائی آستان خلافت
سرمایهٔ کامیابي اندوخت - و بمنصب هزار و پانصدی هزا
سوار و خطاب مکرمت خان امتیاز یافت *

---

(۲) نسخه [ج] پادشاه (۳) نسخهٔ [ب] بر افراخت - (۴) یعنی سنهٔ هزار و نود و نه *

* موسوي خان میرزا معز *

صبیه زادهٔ سید السادات میر محمد زمان مشهدي است که سر آمد علمای آن مکان فیض نشان بود - مشار الیه در ریعان شباب از والد بزرگوار خود میرزا فخرا (که از سادات موسوی قم است) برهم زده به دار السلطنة اصفهان (که مجمع اهل فضل و کمال بود) در آمد - و در خدمت (۲) علامي آقا حسین خوانساري استفادهٔ علوم نموده بدستیاری طبع رسا و ذهن عالي در علوم عقلیه یگانهٔ روزگار گردید - و در سنهٔ (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دو هجري به هندوستان بار غربت گشاد *

چون طالعش مانند استعداد بلند بود مشمول عواطف عالمگیري گردیده بمناصب (۳) مناسب سر عزت بر افراخت - و با صبیهٔ شاه نواز خان صفوي خالهٔ شاهزاده محمد اعظم شاه شرف ازدواج یافت - گویند در مقامات حسن ابدال روزے میرزا را با شیخ عبد العزیز عزت (۴) مباحثهٔ علمي و مذاکرهٔ حکمي درمیان آمد - و بطول انجامید - شیخ گفت که این را شما از که سند دارید - گفت از شیخ بهاؤ الدین محمد - گفت من بر شیخ بیست و دو جا حرف کرده ام -

---

(۲) در نسخهٔ [ب] حرف [واو] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] بمناصب مناسب - (۴) نسخهٔ [ب] غریب مباحثهٔ علمي الخ *

میر گفت مخدوم آن حروف تهجي خواهد بود - آخر کار بجائے کشید که شیخ بهم بر آمده گفت شیعه های شما میت را وقت غسل گز میکنند - سبب چیست - میر خنده زده گفت این مسئله را در لاهور بهزده‌های کنچني از من پرسیده بودند - یا امروز (۲) شما پرسیدید - بالجمله در ابتدای حال بدیوانی صوبهٔ پتنه و بهار سر افراز گشته صحبتش با بزرگ امید خان ناظم آنجا کوک نگردید برهم زدگیها درمیان آمد - خان مزبور بر علو خاندان و بخت امیر الامرا شایسته خان مي تنید و در دیگرے بنگاه کم از کم میدید - و میر سبب سلف بودن با پادشاه از علاوه فضل و کمال خویش انگاشته بر خود مي بالید - و از غیرے فروتني نمي‌کشید - شکوهٔ یکدیگر به پادشاه نوشتند - میرزا معز طلب حضور شد - و در سال سي و دوم بخطاب موسوي خان و دیوانی تن از تغیر معتمد خان سرمایهٔ افتخار اندوخت - خان مذکور از کفایت پژوهي از منصبداران نو ملازم مچلکا گرفت - که بعد طیاری یاد داشت تا یافتن جاگیر طلب ایام ما بین نه نمایند - و اگر جاگیر یافته تغیر شود تا تنخواه محال دیگر ایام میانه محسوب محاسبه است - و چون این بد نامي بنام او شهرت گرفت

---

(۲) نسخهٔ [ب] بار امروز •

در تلافئ آن قرار يافت - تا تنخواه جاگير نو ملازم را تعينات جائے نكنند مگر بدرخواست او - سبحان الله در زمان سابقه گويند در محاسبهٔ جاگير داري اكثر طلب سركار نيز ذمهٔ منصب داران بر مي آمد - لهذا براى رجوع سزاولان تعين مي شدند - و انها مبلغے داده ايت و اعل بكار مي بردند - در يساق دكن از قلت پايداقي و كم حاصلئ ملك و بسيارئ ارباب طلب (خصوص نو نوكران دكني) كار بجائے رسيد كه با وصف مچلكاى (٢) معمولهٔ موسوي خان مبلغے از طلب منصب دار در سركار بر مي آمد - (٣) لهذا هر چند منصبداران بمحاسبه رجوع مي نمودند مستوفيان نا شنيده انكاشته تن نميدادند - درين ايام همگئ اين ضوابط نسيًا منسيًا گشته - الحاصل در سال سي و سيوم موسوي خان از تغير حاجي شفيع خان بديوانيء دكن كامياب اندوخت - و در سال سي و چهارم سنهٔ (١١٠١) يكهزار و يك صد و يكم هجري برحمت حق پيوست - كجا شد موسوي خان تاريخ فوت و افضل اولاد زمانه تاريخ ولادت اوست - (٤) در خوش خيالي و نازك تلاشي بے انباز و به انشا پردازي و دقت آفريني ممتاز بود - در اول مشق شعر فطرت تخلص

---

(٢) نسخهٔ [ج] مچلكه‌هاى - (٣) نسخهٔ [ج] ابتدا هر چند الخ - (٤) يعنے سنهٔ هزار و پنجاه و شش .

مي كرد - آخر موسوي دل‌نشين او افتاد - ازهمت * شعر *

* سد راه معصيت ها شد پريشاني مرا *

* داشت عريانی نگه ز آلوده دامانی مرا *

* محمد بديع سلطان *

پور خسرو بن نذر محمد خان است - سال نوزدهم جاوس صاحب قران ثاني همراه پدر به هندوستان آمده - سال بيستم به پيشگاه سلطنت رسيده جبين ارادت را نور آگين ساخت و بعنايت خلعت و جيغهٔ مرصع و اسب با زين مطلا بلند پايگي اندوخت - سال بيست و هفتم بتقرر دوازده هزار روپيه ساليانه لبريز نشاط گشت - و پستر از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدي لواى سربلندي بر افراخت - سال بيست و هشتم باضافهٔ پانصدي اختصاص گرفت - سال سي ام از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدي سيصد سوار كام دل بر گرفت - و پس ازان (كه رتق و فتق سلطنت بخلد مكان تعلق پذيرفت) همراه پدر و عم خود در فناى اكبر آباد دولت ملازمت دريافت - و در جنگ شجاع و دومين پيكار داراشكوه ملتزم ركاب پادشاهي بود - و همراه سربلند خان مير بخشي و رعد انداز خان مير آتش بكارها تعين شده - پستر برجهه معاتب شده از منصب بر طرف گرديد - سال سي و ششم مشمول عنايت گشته بمنصب

سه هزاری هفت صد سوار رنگ پرده بر زیبن آمد - مآل حالش بکجا انجامید معلوم نیست *

* مصطفی خان کاشی *

که شیعه ایست از الوس افاغنه - پدرش آن قدر بے بضاعت بود که چون فوت نمود اسباب تکفین و تدفین او بصعوبت صورت گرفت - خان مزبور در چهارده سالگي از مادر رخصت شده بتلاش روزگار بر آمده - رفته رفته بنوکری محمد اعظم شاه کام دل اندوخته ساز صحبت او کوک گشت - و از مقربان راسخ و همدمان محرم راز شاهزاده گردید - چون در سرکار پادشاهزاده بغایر افزونی خرج سپاه همیشه نالش بود خان مذکور بحقیقت وا رسیده قرار داد - که زیاده از شش هزار سوار نگاه ندارند - و اگر بسبب سفارش و رجوع مردم عمده یا ضرورت مهمے نگاهداشته شود تا منجمله جمعیت مقرری عوض از فوتي و فراري بهم نرسد تنخواه او جاري نگردد - و بحسن جز رسی او کار سرکار پادشاهزاده نسق گرفت - و نالش سپاه و شاگرد پیشه بر خاست - و فوج هم ده دوازده هزار سوار صدام موجود مي بود - آن قدر در مزاج شاهزاده دخل بهم رسانید که هیچ کار بے مشورت او تمشیت نمي توان یافت - و هرچه از شاهزاده خلاف مزاج خلد مکان بظهور مي رسید بادشاه از پخته کاری

خان مذکور می دانست - و چون افاغنه محل اعتماد نبودند صاحب اختیاری او در سرکار شاهزاده علاوهٔ بد مظنگی گردید - لهذا درین باب مراراً بشاهزاده ارشاد فرمود - آخر بتقریبی مغضوب و بے منصب ساخت و گرز بردارے شدید تعین نمود - که از لشکر شاهزاده اخراج کرده به بندر سورت رسانید - و به متصدی آنجا حکم رفت که بر جهاز نشانده روانهٔ بیت الله نماید - خان مذکور بعد حصول زیارت کعبهٔ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِیْفاً) معاودت نموده بسورت رسید - اگرچه حکم طلب بنام او صادر شد اما (چون از فحوای آن بوی صفح جرایم بمشام خرد نمی رسید) خان مذکور سال سی و نهم جلوس به خجسته بنیاد آمده نظر بمزاج بادشاه بلباس درویشانه ادراک ملازمت نمود - پادشاه این مصرع بر خواند - * ع *

* بهر صورت که آئی می شناسم *

گویند هرچند محمد اعظم شاه خواست (که باستشفاع او پرداخته همراه خود بگیرد) صورت نه بست - خان مذکور (که بحلیهٔ فضل و کمال آراسته بود) نسخهٔ موسوم به امارات الکلم برای تسهیل استخراج آیات قرانی تالیف نموده - شاهزاده از نظر پادشاه گذرانید که تصنیف مصطفی خان است - بعد مطالعه ارشاد شد که تصنیف نگوئید

تالیف است - شاهزاده عرض کرد که تا حال دیگرے بدین فکر نیفتاده - لهذا تصنیف میتوان گفت - پادشاه بیدماغ شده بداروغهٔ کتابخانه ارشاد نمود - رسالهٔ (که درین ماده سابق کسے نوشته) از کتابخانه بر آورده بدست شاهزاده دهد - خان مذکور بقیهٔ عمر در خانه نشیني بسر آورد - خانهٔ عالي (که در محلهٔ سلطان گنج بلدهٔ اورنگ آباد ساخته) بنام او معروف است - با آنکه خلد مکان نسبت باخلاف دیگر بحال محمد اعظم شاه توجه مفرط داشت اما بخاطر احتلاف مزاج طرفین طرفه معامله درمیان بود - گویند

سال سي و ششم جلوس نسبت شهرت خبر مخالصی سلطان محمد معظم ارادهٔ باطل از جانب محمد اعظم شاه بر زبانها افتاد - بادشاه از روی مصلحت محمد اعظم شاه را (که متصل بنگاپور بود) برای رفتن به واکنکیرا مامور فرمود - چون لشکر پادشاهي در اثنای راه بود به محمد اعظم شاه نیز از طرف پادشاه اخبار مختلف مي رسید - پادشاهزاده بعد وصول بنزدیکی لشکر پادشاهي معروض داشت - که اگرچه آرزوي حصول نعمت ملازمت زیاده بران است (که بعرض رساند) لیکن چون بر مهم مامورة باید رفت وسواس آن دارد که مردم همراهي پس از رسیدن به لشکر در برآمدن تکاهل ورزند - هرچه ارشاد شود بدان عمل نماید -

در جواب صادر گشت - ما هم خواهش دیدار آن فرزند بسیار داریم - اما چون داخل شدن در لشکر صلاح نیست جریده بارادهٔ شکار بر می آئیم - شما هم جریده با پانصد سوار باتفاق هر دو پسر بیائید - که همان وقت رخصت خواهند شد - و حکم شد که خیمهٔ مختصرے در زمین پستے بفاصلهٔ از لشکر نصب نمایند - که از دور نمایان نباشد - و مخفی به بخشیان و داروغهٔ جلو خاص و گرز برداران و مردم خاص چرکی ارشاد صدور یافت - که مردم بسیار کم انتخابی مسلح همراه بگیرند - و بظاهر تاکید رفت مردم زیاده نیایند - و مردم باره و میرتوزکان برای منع ازدحام و بند و بست هر چهار طرف دولتخانه مامور گردیدند که کسے بے حکم نتواند در شد - و بعد رسیدن بشکارگاه متواتر احکام بنام شاهزاده رفت که جای دولتخانه کم وسعت واقع شده با مردم قلیل بیائید - پس از نزدیک رسیدن شاهزاده جمال چیله حکم رسانید - صیدیکه بر سر تیر آورده ایم خواهد خورد - و میدان جلوخانه هم تنگ است - زیاده از سه جلودار همراه نیارد - چون شاهزاده با دو پسر والا جاه و عالی تبار در جلوخانه رسید بسبب اهتمام غیر از دو جلودار همراه نبود - درین حالت شاهزاده رنگ رو باخته خود را در دام بلا دید - مختار خان حکم رسانید که هر سه یراق وا نموده بیایند - بعد ملازمت

و تقدیم آداب پادشاه از روي شفقت در بغل گرفته بندوق بدست شاهزاده داده حکم تیر انداختن بر صید نمود - پستر به تسبیح خانه برده حکم نشستن فرمود - بگرمی تمام استفسار احوال کرد - بخاطر شهرت آن (که شاهزاده زیر جامه زره پوشیده) پیالهٔ ارگجه طلب داشته بعد وا کردن بند جامه بدست خود مالید - و شمشیر خاصه (که پیش پادشاه بود) از غلاف بر آورده بدست شاهزاده داد - با دست های لرزان گرفته بعد ملاحظه خواست که بگذراند - شمشیر مذکور از روی عنایت مرحمت شد - و چند کلمهٔ وعظ و نصیحت مشتمل بر اشارهٔ آن (که شما را گرفته خلاص نمودیم) بر زبان آورده مرخص ساخت *

* مخلص خان *

پسر صف شکن خان نبیرهٔ قوام الدین خان صدر ایران برادر خلیفه سلطان مشهور - ولایت زا بود - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده داروغگی توپخانهٔ پادشاهي را بنیابت پدر سرانجام مي داد - بعد از افتتاح آن حصار استوار باضافهٔ دو صد سوار بمنصب هزاری سیصد سوار و اصالةً بدان خدمت

قرر گردید - و در سال سي و سیوم بخدمت عرض مکرر رمایهٔ مباهات اندوخت - پس ازان قور بیگي شد - و منصب دو هزاری هفت صد سوار تحصیل کامیابي نمود -

و در سال سي و ششم بافزائی پانصدي و از تغیر بهره مند خان بخدمت بخشیگری دوم چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و بستر پانصدی دیگر یافته بمنزلت سه هزاري عروج نمود - و در آخر سال چهل و چهارم الویهٔ ظفر پرچم عالمگیري از خاص پور بقصد انتزاع پرناله باهتزاز آمد - و دوم شعبان قصبهٔ مرتضی آباد (۲) مُرچ مضاف بیجاپور بمسافت سي و شش کروه مضرب خیام پاشاهي گردید - خان مذکور (که بامراض شدیده مبتلا شده بود) چهارم شهر مذکور سنهٔ (۱۱۱۲) یک هزار و یکصد و دوازدهٔ هجري برحمت حق پیوست - و در روضهٔ زبدة العرفا سید شمس الدین (که یکی از مشایخ آن دیار است) واقع قصبهٔ مذکور مدفون گردید - نجابت ذاتي با کمالات کسبي جمع داشت - مجموعهٔ بود از محاسن اخلاق - ابواب فیض بر روي آشنا و بیگانه مفتوح داشتی - و در اجراي کار خلایق بسیار کوشیدی - و در مثل گذرانیدن منصب داران و عرض مطالب در بارگاه خلافت مثل زلف الله خان اول جري و حریص بود - با آن (که شوم طمعي ها نداشته - بلکه استغنا و آزادي جبلي و فطری طبعش بود) طرفه جا در مزاج پادشاه کرده بود - مکرر در حق او بر زبان

---

(۲) نسخهٔ [ج] مرتضی آباد مرج - و در [بعضی نسخهٔ] مرتضی آباد عرف مُرچ *

خلد مکان گذشته که خلیفه سلطان جران داریم - و نهایت الطاف و عین اعطاف خسروانی بحال خان مذکور از دستخط خاص [که در حق پسرش بعنایت الله خان نوشته اند که بشاهزاده بیدار بخت (که دران وقت باقامت اورنگ آباد مامور بود) بنویسد - و آن در رسالهٔ کلمات طیبات داخل است] ظاهر می شود - چون پسر مخلص خان مرحوم یتیم است و جوهرے دارد و علم نحو و صرف را خوب آموخته پرداخت احوال ظاهری او باید کرد - از قضا میان مخالفان و گرگان افتاده - دایهٔ شیرده او والدهٔ حقیقی ملتفت خان است - و دیوان حاجی محمد علی خان - میان این هردو کمال عداوت بود - و قایما (که با پسر بود) دیوان حیدرآباد شد - از احوال پسر یتیم بهمه جهت خبرگیران باشند - هرگاه شفقت آقا باین مرتبه باشد نوکری مزه دارد - و این ملتفت خان میرزا محمد علی و حاجی محمد علی خان و میر قایمای قفرشی همه مخلص خانی اند - که بعد از فوت آن مغفور بخانی و بخطاب پادشاهی رسیدند - خان مذکور همین یک پسر داشت - بیست و یکم سنهٔ (۱۱۰۸) یک هزار و یک صد و هشت هجری متولد شد - خلد مکان باسم محمد حسن نامور کرد - در عهد خلد منزل بخطاب شمس الدین خان مخاطب گشته - سالے چند پیش از تحریر

در دار الخلافهٔ شاه جهان آباد رخت هستي بر بست - بالجمله مخلص خان با فضیلت و ملائي طبع موزون داشت و اشعار رنگین مي‌گفت - ازوست - * شعر *

* خمـــار ما و در تـــوبه و دل ســـاقي *

* بیک تبسم مینا شکست و بست و گشاد *

و غریب تر آنکه با مغلبت و فضیلت مذاق تصوف داشت - خالي از درد نبود *

* مرتضی خان سید مبارک خان *

از سادات بخاري ست - در عهد خلد مکان نشو و نما پذیرفته چندے بحفاظت قلعهٔ رام کیسر و فصلے بحراست آسیر و ایامے بفوجداری سلطان پور نذر بار پرداخت - پس ازان از تغیر سید محامد خان دولت آباد بدو مفوض شد - و سال بیست و نهم مخاطب بمرتضی خان گردیده بمنصب سه هزاري رسیده - گویند با خانجهان بهادر ربط بسیار داشت - چون تقرر خطاب خاني بنام پسرانش سید محمود و سید جهانگیر بخاطر بادشاه رسید خانجهان عرض کرد که سید محمود مي گوید در خاندان ما کسے محمود خان و فیروز خان نشده است - پادشاه فرمود شما تجویز بکنید - گفت سید محمود را مبارک خان و سید جهانگیر را مجتبی خان - پادشاه فرمود مبارک خان خطاب پدر است - عرض کرد که

خطاب مرتضی خان برای کدام بنده ملتوي ست - به ازین کسی نیست - پادشاه منظور فرمود - مرتضی خان سال چهل و پنجم مطابق سنهٔ (۱۱۱۲) هزار و یک صد و دوازده هجري انتقال نمود - قلعدار بهشت باسقاط های وقفی لفظ قلعه تاریخ است - پس از فوت او پسر کلانش سید محمود مبارک خان بحفاظت مهاکوت قلعهٔ مذکور مقرر شده در رفت فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري کامیاب گشت - بعد ازو پسرش سید مراد علي مبارک خان (که دو هزار و پانصدي منصب داشت) و از انتقال پسر او سید شیر علي مبارک خان بتعلقهٔ مذکور سرگرم بودند - و پسر دومش سید جهانگیر مجتبی خان بخبرداری عنبرکوت تعین شد - و پس ازان سید علي رضا پسرش بخطاب پدر و در عهد فردوس آرامگاه بمنصب سه هزاري و خطاب جد و تقرر تعلقهٔ مذکور شادماني اندوخت - و بعد فوت او سید علي ابو مخاطب به مجتبی خان بجای پدر و جد قرار یافت - پس ازان قلعهٔ مزبور بتصرف صلابت جنگ در آمد - تا آن وقت قلعه داران آنجا با صوبه داران دکن مثل حسین علي خان امیر الامرا و نظام الملک آصف جاه و پسرانش سر فرود نمي آوردند - چون صوبه داران مذکور طریق کارش پیموده تیول قلعه بضبط در آوردند فردوس آرامگاه دو لک

روپیه سال نقدي از حضور بنام تعلقه داران قلعه مقرر فرمود - یک بار اصفجاه بوجهے از قلعه دار آنجا سرگراني بهمرسانیده فوجے بمحاصرهٔ آن تعین نمود - چون این خبر بحضور رسید فرمان صدور یافت که در تمام دکن یک قلعه تعلق بما دارد شما آنرا هم نمي خواهید - آصف جاه بپاس حکم پادشاه صلح بمیان آورده فوج خود را طلب داشت *

* محتشم خان میر ابراهیم *

مهین پسر شیخ میر خوافي ست که سر آمد مقربان ایام شاهزاده عالمگیر پادشاه بود - اگر اجلش میگذاشت در سلطنت هم رکن رکین فرمان روائي و سر خیل نوئینان پادشاهي میشد - در مبادئ جلوس مصدر امر عظیم گردیده حقے بر ذمهٔ خانوادهٔ سلطنت گذاشت - پادشاه قدر شناس پسرانس را (که در حداثت سن بودند) منظور نظر تربیت ساخته بمناصب مناسب مورد مراحم فرمود - و هر چند آنها از بے طالعي موافق مزاج پادشاهي بر نیامدند (و الّا بمنتهای مراتب امارت مي رسیدند) معهذا ازان طرف حقوق آن مرحوم مرعي بود - هیچگاه التفات از پیرامون احوال شان بر نگرفته شد - میر ابراهیم بمنصب هزاری چهار صد سوار نوازش یافت - و بدوام خدمت حضور و عطای اضافه های منصب کام دل مي اندوخت - پستر بنابر جهتے بسفر حجاز مجاز

گشت - و در سال هیجدهم بعد سعادت اندوزی حج بجبهه سائی پیشگاه جهانبانی و بحالی منصب هزار و پانصدی سر بلند گردید - و بخطاب محتشم خان چهرهٔ کامیابی افروخته از حسن ابدال به فوجداری لنگرکوٹ (که بیست کروهی پیشاور است) و عطای علم معزز شد - و بعد مراجعت از حسن ابدال بفوجداری سارنگپور رخصت یافت - و در سال بیستم بفوجداری میوات رخش عزیمت راند - و چون شاهزاده محمد اکبر سر بغی و طغیان بر افراشت و از امرای کومکی برخی بطوع و جوقی باکراه یکتائی گزیدند خان مذکور با معدودی از رسوخ عقیدت و اخلاص از شاهراه بندگی انحراف نورزیده زبانرا هم بفرمانبرداری شاهزاده آشنا نساخت - چندی محبوس زندان سخن ناشنوی بود - از آوارگی شاهزاده بزمین بوس عتبهٔ سلطنت نامیه آرا گشته مورد تحسین گردید - و پس ازان به صوبه داری اکبرآباد لوای مباهات افراخت - و در سال بیست و هشتم از انتقال سیف خان بصاحب صوبگی آله آباد کام دل اندوخت - و پس ازان از منصب برطرف شده مدتها بگوشهٔ انزوا گذرانید - و در سال چهل و دوم بمنصب دو هزاری هزار سوار بحال گشت - و پس از چندی هزار سوار دیگر بابت کمی یافت و بخواست خجسته بنیاد هم مامور شد - اما در چه وقت بنظر نیامده - در سال چهل و

هفتم بقلعه داری تلدرک شتافت - و پستر باز بے منصب شده بحضور رسید - چون در سال چهل و نهم توجه پادشاهي مصروف گشایش واکنکیره (۲) گردید بعد زد و خورد طرفین پیریا نایک دژ نشین از در احتیال در آمده توطیهٔ صلح انگیخت - به عبد الغنی کشمیري دست فروش اردو (که بمکر و حیله راه داد و ستد بآن مفتن بهم رسانیده بود) آن زنهار جو بعضے ملتمسات خود نوشته باو داد - او بوساطت هدایت کیش واقعه خوان بعرض رسانیده درجهٔ پذیرائي یافت - پس ازان محتشم خان را (که بے منصب نشسته و در بروی تردد بسته مدیون همان کشمیري بود) بتجویز نایک ببحالی منصب و تفویض قلعه داري سرافراز فرموده رخصت کردند - آن غدار خان مذکور را با چند کس در قلعه گرفت - و در پیشگاه خلافت نقارهٔ فتح بلند آوازه گردانیده آداب تهنیت بتقدیم رسانید - تا آنکه کشمیري از زبان مادرش پیام آورد که پیریا بدر دیوانگي زده بدر رفت - سوم سنگهه برادرش (که برای مصالحه بحضور آمده بود) رخصت یافت که قلعه خالي نماید - این هم بعمل آمد - و مي دانست که بسقیفه سازي و شعبده بازی او کوچ پادشاهي خواهد شد - چون متمنای خیالی او صورت

---

(۲) نسخهٔ [ج] واکن کیره - و در [بعض نسخه] واکیکره •

نبست بار دیگر نابرا جدال مشتعل ساخت - و بیچاره محتشم خان را محبوس گردانید - روزے (که بسعی بهادران جسارت کیش قلعه بدست آمد) آن بد نهاد خان مزبور را در خانه مضبوط کرده آتش بخانها زده گریخت - اگر ساعتے مردم پادشاهي دیرتر مي رسیدند خان مذکور سوختهٔ آتش بیداد آن مقهور مي گردید - گویند خان مذکور از فلزات چیزے خورده بود - در عین زمستان عرق از بدنش مي چکید - محتاج باد زن بود - بکثرت باه و بسیاری نسوان شهرت تمام داشت - و غیر از شهوت راني و خواب و خور دیگر شغلے نداشت - و بسبب بر طرفی متواتر و بے چاکري احوالش بپریشاني کشید - هنگام مراجعت از کهیلنه (که انواع صعوبت و تعب ها باحوال عمدها راه یافت - و هر ناله از غایت شدت باران دریای عمانے بود - در هر قدم جسرے قایم مي شد - نامے از مرکوب و بارکش نمانده - چهارده کروه راه در یک ماه و هفده روز سپري گشت) خان مذکور (که بے عصا نمي توانست (۲)) خود پیاده با اکثر زنان عصا در دست دامن کوهے گرفته افتان و خیزان ندمے چند مي پیمود - اولاد بسیار داشت - از پسرانش

---

(۲) نسخهٔ [ج] نمي توانست ماند *

هیچ کدام ترقي نکرد (٢) - مگر میر محمد خان (که خطاب پدر یافته دستگاهی بهم رسانید) . احوالش جدا رقم پذیرفته * .

* مطلب خان میرزا مطلب *

نواسهٔ مختار خان سبزواري ست - مادرش گلرنگ بانو بیگم مشهور در حبالهٔ عقد میرزا محسن پسر سید میرزا برادر خرد خان مزبور بود (٣) - خان مذکور بیداری طالع و ذریعهٔ سفارش والدهٔ خویش در عهد خلد مکان جولانی عرصهٔ پیش آمد روزگار گردیده بتدریج به بخشیگری احدیان اوج پیمای عزت گشت - و در سال بیست و نهم بنیابت بهره مند خان (که به تهانهٔ انندي رخصت یافته بود) به تمشیت امور بخشیگری دوم مامور گشت - و در همین سال از انتقال سیف الله خان بخدمت میر تزکي امتیاز گرفت . و در سال چهل و یکم بخطاب خاني ناموري اندوخته از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار سرافرازي یافت - و (چون در پیشگاه خلافت خود را کار طلب و جدکار وا نموده بود) اکثر بسزاولی افواج مامورة بمالش اشقیا و نیابت خدمات حضور کار بند گشته در جایزهٔ سرانجام آن بافزونی منصب کامیابي مي اندوخت - و پس ازان (که از انتقال بهره مند خان خدمت جلیل القدر میر بخشیگري

---

(٢) نسخهٔ [ج] نکرده - (٣) نسخهٔ [ب] بوده *

بخان نصرت جنگ تفويض يافت) ازانجا (كه خان مذكور بيشتر بگشت ملكي و تعاقب تيره بختان مرهته ساير و دايم مي بود) در حضور مهمات بخشيگري را بنيابت او مطلب خان من حيث الاستقلال بعد فتح واكن كيره متمشي مي ساخت - بدان جهت بسرداري و مرجعيت سرے افراشت - و باضافهٔ سوازان منصب و عطاى نقاره بلند آوازه گرديد - و در آخر زمان عالمگيري يكے از امراى دربار و متصديان صاحب مدار (كه چند كسے بيش نبودند) او بوده - و به تنبيه و تعريک غنيم لئيم حوالى اردو نيز مامور مي شد - پس از ارتحال خلد مكان ازين جهان گذران بدستور ساير اعيان حضور ملتزم ركاب شاهزاده محمد اعظم شاه گرديد - و بشمول رأفت شاهي كل روز بهي از شاخسار روزگار چيد - و بخطاب مرتضى خان اختصاص يافت - مرد بے حيثيت دل نا چسپ بود - نعمت خان ميرزا محمد هاجي (كه هيچ يكے از زبانش نرسته) دران وقت اين بيت گفت - * بيت *

* راستي را ميـــگذارم در كجي خواهم شدن *

* مرتضى گر اين بود من خارجي خواهم شدن *

بهمراهي شاهزادهٔ مذكور در جنگ بهادر شاه زخمهاى كاري بر داشت - خانخانان منعم خان اورا از رزمگاه عقب فيلبان

خود نشانده آورد - بهمان زخمهای مؤلم در گذشت - مرد تنومند بلند بالا بود - و بسفاهت و بلاهت زبان زد - (چون ظهور سریرهٔ پدر بصحت نسب رهنما ست) اولاد والا نژاد آن مرحوم نیز از شمهٔ آن شیمه خالي نیستند - دو پسر داشت - در عهد خلد منزل اولین (که داماد جانسپار خان بهادر دل بود) خطاب پدر یافته - و دومین (که خویش تربیت خان میر آتش بود) به ابو طالب خان مخاطب گردید - و در عهد فرخ سیر کلانے فوجدار کهری (۲) گجرات بود - چون تغیر شد بنابر قرابت تازه (که همشیره زادهٔ او صبیهٔ کامیاب خان مرحوم بازدواج امیر الامرا حسین علي خان در آمده) آن امیر کریم الخصال بدکن رفته در اورنگ آباد رحل اقامت انداخت - و برادر خرد بفوجداری کودره (۳) و تهاسره مضاف صوبهٔ گجرات سر افرازي یافت - و صاحب نقش و جمعیت بود - پسترِ امیر الامرا بفوجداری بکلانه (۴) منصوب گردانید - خان مزبور با جمعیت شایسته بعالم علي خان پیوسته در جنگ نواب آصف جاه ساز و سامان امارت همه باخت - در همان ایام مبارز خان ناظم حیدر آباد بعزم ملاقات فتح جنگ وارد شده بود - صبیهٔ مطلب خان را

---

(۲) در [بعضی نسخه] کهرري - (۳) در [بعضی نسخه] کوررة - (۴) نسخهٔ [ج] بفوجداری کودره و بکلانه منسوب گردانیده .

برای خواجه اسد خان پسر خود خواستگاري نمود - گویند بنابر سقم احوال زرے هم برای سر انجام شادي قرار یافته بود - مطلب خان زیاده طلبي مي کرد - و ار ابا مي نمود - خان مذکور تند شده بوسایط (که درین پیغام بودند) گفت - که آخر انصاف کنید دختر بني مختار است - یکے ازانها (که شوخي در مزاج داشت) جواب داد که ایشان هم فاعل مختار اند بجهت خویشی مذکور - ابو طالب خان (که آفت رسیده بود) همراه خان مذکور بحیدر آباد شتافته بقلعه داری شاه پور مضاف کولپاک و انواع مراعات آسودگي یافت - در جنگ نواب آصف جاه (که با مبارز خان اتفاق افتاده) زخمي شد - در خجسته بنیاد هر دو برادر بوقت موعود خویش حیات مستعار سپردند •

• میرزا صفوي خان علي نقی •

نسبت بخاندان سلاطین صفویه دارد - سال چهل و هفتم جلوس خلد مکان وارد هندوستان گردیده احراز سعادت ملازمت نمود - و بمنصب سه هزاری هزار سوار و خطاب میرزا صفوي خان نامور شده به بخشیگری سیوم چهرهٔ عزت بر افروخت - سال چهل و نهم (که وصلت او با صبیهٔ معظم خان قرار یافت) خلعت با سرپیچ و دوازده هزار روپیه نقد مرحمت گردید - پس از ارتحال آن پادشاه در

رفاقت محمد اعظم شاه از دکن به هندوستان شتافت - و در جنگ بهادر شاه در قول جا داشت - (چون اکثر مردم معتبر بهمراهی اعظم شاه جان نثار گشتند) او نیز مقتول شد *

* منور خان شیخ میران *

پسر دوم خان زمان شیخ نظام است سال بیست و نهم خلد مکان همراه پدر بدولت آستان بوسی پیوسته - سال سی ام (چون پدرش در گرفتن سنبها بهونسله تردد نمایان بتقدیم رسانید) او باضافهٔ منصب و خطاب منور خان اختصاص گرفت - و سال سی و نهم از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاری دو هزار و پانصد سوار چهرهٔ بلند پایگی بر افروخت - و سال پنجاهم به تعیناتی محمد اعظم شاه (که جانب مالوه مرخص گردید) قرار گرفت - پس از ارتحال خلد مکان همراهی شاهزادهٔ مذکور بر گزیده روانهٔ هندوستان شد - و در جنگی (که فیما بین شاهزادهٔ مذکور و بهادر شاه متصل اکبر آباد صورت بست) نامبرده با برادر کلان خود خان عالم در هراولی بود . بمقابلهٔ عظیم الشان فیل رانده (چون به برادر او زخم تیر رسید) جهان در چشم او تاریک گردید - درین ضمن بگولهٔ از زنبورک کار او

---

(۲) نسخهٔ [ب] بدولت آستان بوس پیوست *

تمام شد - پسرش منور خان قطبي ست (كه مرتضى پور صوبهٔ برار در قبول داشت) - ابتداى عمل نظام الملک اصفجاه در دكن فوجے زيادہ بر مقدور فراهم آورده بود - آن امير بےنظير بحسن تدبير دست او ازين داعيه كوتاه ساخت - تا آنكه باجل طبيعي در گذشت - پسرانش احتصاص خان (كه آخرها بخطاب خان زمان فايز گشته) و اعزاز خان و ديگران هم بودند - هر يكے بقدر قسمت از محال ارثي جاگير يافت - چندے پيش ازين همه از سررشتهٔ حيات مرفوع القلم شدند - مگر پسر خرد سال او (كه فقير محمد نام دارد) باقي ست - بذكرش اين و آن روزگار بسر مي برد *

* مختار خان قمرالدين *

پسر شمس الدين مختار خان است - در سال بيست و يكم عالمگيري بخطاب خاني سرافرازي يافت - پدرش بخدمت قراول بيگي ممتاز گرديد - و (چون پدرش بنظم صوبهٔ احمد آباد گجرات لواى كامراني افراخت) او به تعيناتي پدر مامور گرديد - و پس از ارتحال پدر جبههٔ سعادت بآستان بوس خلافت نور آگين ساخته بخطاب مختار خان چهرهٔ ناموري بر افروخت - و بداروغگي اصطبل اسب شاد كامي (اند - و در سال بيست و نهم ترکش و كمان يافته به تهانهٔ

هولنكي (كه از محالات بيجاپور است) مرخص گرديد - و ازانجا تعين محاصرهٔ بيجاپور گشت - و (چون سال سي ام بعد از فتح بيجاپور الويهٔ ظفر طراز پادشاهي سايهٔ معاودت بظاهر شولاپور افكند) پانزدهم محرم سنهٔ (١٠٩٨) هزار و نود و هشت هجري جشن ازدواج شاهزاده محمد بيدار بخت نخستين خلف شاه عالي جاه محمد اعظم شاه با دختر نيك اختر خان مذكور حسن انعقاد يافت - و آن عفت سرشت به پوتي بيگم مخاطب گرديد - و در سال سي و سيوم خان مشار اليه بخدمت مير آتشي خلعت امتياز پوشيد - و پس ازان به تعريك و سرزنش خيره سران كنك گيري (٢) و راے باغ تعين شد - و در سال سي و هفتم باز بمير آتشي اختر طالع برافروخت - و در سال سي و هشتم از تغير فدائي خان كوكه بصوبه داري اكبر آباد درجه پيماي اعتبار گشت - و در آخر سال چهل و يكم از حكومت آگره معزول گشته به بند و بست صوبهٔ مالوه پرداخت - و در سال چهل و پنجم مجدداً بصاحب صوبگي اكبر آباد سرمايهٔ افتخار اندوخت - خان مزبور بمنصب سه هزاري رسيده بوقوع تقصيرے بكمي پانصدي معاتب شده باز به بحالي كمي پايه افزاي امتياز گشت - و در

(٢) در [بعضے نسخه] كنگري - و در [ديگرے] هوكري •

سال چهل و نهم در جايزهٔ فتح سنهسي تعلقهٔ راجا رام جات مفسد (كه دوم رجب سال مذكور سنهٔ (١١١٧) هزار و يک صد و هفده مرتبهٔ ثاني منتزع شده) باضافهٔ پانصدي بپايهٔ سه هزار و پانصدي بر آمد *

(هرگاه كار كنان قضا و قدر در پي توطيهٔ دولت بختيارے عرق ريزان سعي باشند) تمهيدات خانه بر انداز بد انديش چه طرفے تواند بست - بل آنچه او كار شكني انديشد به تقريب مقصود صاحب اقبال در خور بود - بيانش آنكه شاهزاده محمد اعظم شاه از كمال غرور و شجاعت بوجود برادر كلان شاه عالم بهادر شاه وقعے نمي نهاد - (چون محمد عظيم درميان پسر شاه عالم بصوبهٔ بنگاله و بهار ريشهٔ استقلال فرو برده صاحب خزانه و جمعيت شد) در فكر بيجا ساختن او افتاد - در اواخر عهد خلد مكان [چون محمد اعظم شاه از احمدآباد به احمد نگر (كه معسكر پادشاهي بود) شتافت] چندان كلمات وقوعي از جانب محمد عظيم بپادشاه رسانيد كه فرمان طلبي و گرز بردار تعين شد - و ندانست كه آمدن محمد عظيم بلاى عظيم بجان او خواهد بود - چنانچه محمد عظيم نزديک به شاهزاد پور (٢) رسيده بود كه بر واقعهٔ ناگزير خلد مكان اطلاع يافته به فراهم آوردن سپاه

---

(٢) در [بعض نسخه] شاهزاده پور *

و استمالت فوجداران اطراف و تمن داران آن نواح پرداخته با بیست هزار سوار بر جناح استعجال خود را به اکبرآباد رسانید - و مختار خان ناظم آنجا را مقید ساخته اموالش بضبط در آورد - و این سرعت وصول بمستقر الخلافه (که وسط مملکت و پای تخت سلطنت است - و از زمان عرش آشیانی معدن خزاین و مخزن جواهر این دولت قرار یافته) اولین پایهٔ سریر آرائی بهادر شاه گردیده استقلال و همت آنطرف از یکی بصد افزود - * مصرع *

* عدو شود سبب خیر چون خدا خواهد *

چه ظاهر است که اگر عظیم الشان در اقصای پتنه میبود (۲) باین عجلت کی می رسید - غریب تر آنکه اعظم شاه بعد از واقعهٔ پدر بزرگوار خواست بسلطان بیدار بخت (که از مالوه بگجرات شتافته بود) بنویسد - که با افواج مالوه و گجرات به یلغار متوجه آگره شده باتفاق مختار خان (که خسر او می شد) بفراهم آوردن سپاه و اعداد مواد جنگ و پیکار همت بر گمارد - گویند ابراهیم خان صوبه دار فو رسیدهٔ گجرات (که خود را اعظم شاهی می گرفت) انتظار می کشید - که اگر بموافقت بیدار بخت حکم رسد فوجی آراسته گرد آورده روانه شود - (چون والا جاه درمین

(۲) نسخهٔ [ب] پتنهه *

پسر اعظم شاه بر ارادهٔ پدر آگهي یافت) بعذاں همچشمي (که مبادا برادر کلاں صاحب جمعیت و دست گاه شود) به بار یابان و مشیران پدر در ساخته بعرض رسانید که پیش فرستادن شاهزاده مقتضای حزم و احتیاط نیست که دولت دنیا غرور افزا و مرد ربا ست - اگر بر خزاین آگره دست تصرف یافته باعانت دو صوبه دار چغتائی لوای خود سري بر افرازد تباهتے عظیم دارد - چه دشمن خانه بدتر از بیگانه مي باشد - محمد اعظم شاه [که نصیبهٔ سلطنت نداشت - و ادبار و تیره بختي ظاهر حالش را فرو گرفته بود (هرچه را هوس و بهبود خود مي اندیشید آبستن صد تباهي بود) فوراً بشاهزاده نوشت که تا رسیدن این جانب بمالوه (که سر راه دکن است) اقامت نماید *

القصه (چون سریر فرماندهی هندوستان از شکوه اقبال بهادر شاهي آسمان پایه گردید) ازانجا (که عموم رأفت و مکرمت آن شاه کرم گستر چون آفتاب یکسان پرتو افکن سنگ و گهر بود - و دوام مرحمت و فیض بخشی او چون سحاب یکدفعه سیراب ساز خشک و تر) مختار خان باضافهٔ نمایان و منصب عمده و خطاب خان عالم بهادر شاهي سربلندي یافته به بحالی صوبه داری اکبر آباد با خدمت والای خانه ساماني بلند رتبه گردید - و باسترداد اموالش از

صامت و ناطق (که در سرکار عظیم الشان بضبط در آمده)(٢)
کامیاب نوازش گشت - گویند پیش ازان (که حکم استرداد
جنس او شود) روز جشن لباس سفید پوشیده بدربار
حاضر شده - شاه عالم با آن همه حوصلهٔ بلند و گذشت
رسا چین ابرو شده بخانخانان منعم خان فرمود که حق
بطرف مختار خان است - از سلطنت ما اورا چه دلخوشي
خواهد بود - خانخانان بمشار الیه گفت - که این لباس بروز
جشن چه مناسبت داشت - خان مذکور ظاهر کرد که از
بے استعدادیها ست - خانخانان از جانب خود مبلغ را
از نقد و جنس فرستاد - مختار خان به بعضے حیرها متهم
بود - نعمت خان هاجي درین شعر اشاره بدان نموده -

* شعر *

* هیچ کس در خانهٔ مختار خان بیکار نیست *
* هرکرا دیدیم آنجا فاعل مختار بود *

* وَ اللّٰهُ اَعْلَمُ *

* میرزا یار علی بیگ *

مردے بود راست و درست - به چاره گیري مطلقا
مزاجش آشنائي نداشت - ازین جهت منظور نظر حضرت
خلد مکان گردیده سرمایهٔ اعتبار اندوخت - در آغاز پیشدست

---

(٢) نسخهٔ [ج] در آمده بود

روح الله خان بخشي بود - و بدقت و سخن گيري زبانزد
پستر بداروغگي ڈاک و داروغگي کچهري سرافراز شده در اجراي
(٢)
کار خلق الله مي کوشيد - سال سي ام بپايهٔ چهار صدي چهل
سوار و سال سي و يکم باضافهٔ پانزده سوار رسيده - هرچند
پادشاه مي خواست که منصبش بيفزايد قبول نکرد - در عرض
خيلي گستاخ بود - گويند ساده روئي را براي منصب استاده
کرد - پادشاه فرمود که خرد سال است - عرض نمود که تا يافتن
جاکير نيم تر خواهد بود - و نيم تر بزبان اهل هند عبارت
است از کسي که مدارج سن انحطاط پيموده باشد - و نيز
نقل کنند که روزے الوش يار عنايت شد - و وقت باريابي
از خاطرش رفت - پادشاه بتقريب استفسار مزه بيادش داد -
متنبه شده چهار تسليم عنايت الوش و چهار تسليم ديگر
(که اين سجدهٔ سهو است) بتقديم رسانيد - و نيز بيان
کنند که روزے بتقريب ادای شهادت تورانئے در مقدمهٔ
شرعي عرض کرد که توراني ست - شهادت او چه اعتبار
دارد - و حفظ اين نکرد که پادشاه هم توراني ست - در
محاصرهٔ گولکنده قحط و غلا بسيار شد - پادشاه نظر بديانت
او خواست که بداروغگي رسد مامور سازد - او بخوف
بدنامي ابا نمود - (چون اعظم شاه از اوضاع او ناخوش بود)

(٢) نسخهٔ [ج] سر فراز شده آخرها در اجراي الخ *

بعرض رسانید که پاچئے را چه یارا که از حکم ولي‌نعمت سر به پیچد - (چون بر خاطر پادشاه هم این حرف گراني نمود) فرمود که یار علي بیگ را گردني زده از دیوانخانه بر آورند - بعد ارتحال خلد مکان از محمد اعظم شاه مرخص گردیده بمکهٔ معظمه شتافت - و سال سیوم جلوس خلد منزل از بیت الله معاودت نموده بملازمت پیوست - همان سال مطابق سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و یک صد و بیست و یک هجري در گذشت *

* میر احمد خان *

داماد خواجه عبد الرحیم خان بیوتات است - مرد راست درست سپاهي وضع بود - در زمان عالمگیري به بخشیگري و واقعه نویسی فوج شاه عالي جاه محمد اعظم شاه (که دران ایام بنظم صوبهٔ گجرات مي پرداخت) سرافرازي یافته [با آنکه بدرشتي و سخت گیري (که لازم راستي و درستي است) شهرت داشت] درین کار پادشاهزاده را (که اکثر از ارباب تحریر سرگران و بر آشفته مي بود) با خود راضي و سر التفات نگهداشت - و پس ازان بدیوانی فوج محمد بیدار بخت به پایهٔ عزت بر آمد - و در سال چهل و هشتم از دیواني به نیابت شاهزاده بصوبه داری خاندیس امتیاز اندوخت - دران هنگام [که شاه عالم از جنگ کام بخش

وا پرداخته لوای مراجعت بر افراخت) چون ساحت بلدهٔ برهانپور مضرب خیام ظفر ارتسام گردید] میخواستند چند گاهے بصید و شکار رمنهٔ کراره (که سیر جائے است دلکشا و نخچیر گاهے ست مسرت افزا) عشرت اندوزند - و آن دیره ست سه کروهی برهانپور و رود خانهٔ دارد بصفای آب بے همتا - در ازمنهٔ سابقه بران رود برابر کراره بندے بسته اند بعرض صد گز و ارتفاع در گز (که ازان آبشارے میریزد) - بفرمان صاحب قران ثاني (که در ایام پادشاهزادگي به تنسیق مهمات دکن فروغ بخش آن خطه شده) پیش بند سابق بند دیگر بفاصلهٔ هشتاد گز بربسته میان هر دو بند حوض صد گز در هشتاد گز بروی کار آمده - آبشارے دیگر از روی این بند مي افتد - و دو سوی آن در دست عمارت بر افراخته اند - و باغچهٔ متصل آن ترتیب یافته - اما چون شورش راجپوتیه و فساد سکهه بمسامع جلال رسید بے اهمال و امهال اوایل شعبان سال

سیوم سنهٔ (۱۱۲۱) هزار و یکصد و بیست و یکم هجري کوچ فرموده خان مذکور را بحراست آن بلده مطرح انظار عاطفت نمود - اتفاقاً در سال چهارم تلسي بائي نام زن یکے از سرداران مرهته با فوج بسیار تاخت آورده بعد از

نهب و غارت قصبهٔ رادیر (۲) (که هفت کروهی برهانپور است) قلعه دار را (که تاب مقاومت و مقابلت در میدان نداشته محصور شده بود) گرد گرفت - چون حصانت حصار بدان مرتبه نیست نزدیک بود که دستگیر شود - خان مذکور از فرط غیرت و افراط حمیت حفظ جان بازای شهادت (۳) نپسندید - و از مقابلهٔ زن حربیه خود را بدزدید -

* مصرع *

* چه مردي بود کز زني کم بود *

بے اختیار عنان تماسک از دست داده بے آن (که بگرد آوردن لشکر و یراق کرو فر مقید شود) به بهادر پوره رفته فرود آمد - و یساولان و نقبا بطلب منصب داران متعینه و اهل خدمات فرستاد - مردم (که چاشنی تشدد و سوء خلق خان مذکور گرفته بودند) پاسداری آبرو را بر خود داري ترجیح داده باکراه و اجبار (که اکثرے ازانها پیاده و گردون سوار بودند) فراهم آمده خان مذکور روز دیگر (که از هفت صد سوار متجاوز نبود) میمنه و میسره آراسته روان شد - در اثنای راه تلاقی فریقین رو نمود - و آتش حرب و ضرب اشتعال گرفت - هرچند نبایر و خویشان سردار دل بمرگ نهاده بسیارے را برمی سهام و ضرب صمصام بر خاک انداختند -

---

(۲) نسخهٔ [ج] رادیر - (۳) نسخهٔ [ب] بدر برد •

اما اشقیا بطعن رماح مستطیل اکثر مجاهدان را جریح و قتیل گردانیده کار بجائے رسانیدند که بساق سردار دو زخم تفنگ رسید - درین ضمن شیخ اسمعیل ظفرمند خان فوجدار جامود (که سرکردگی فوج طرح داشت) کومک بجا نموده شعلهٔ غلبهٔ کفار را بآب شمشیر فرو نشاند - تا فضا و فنای قلعهٔ راویر دایرهٔ فوج اسلام گشت - دو شبانه روز جنگ تیر و تفنگ درمیان بود - (چون اشقیا دریافتند که بنای ثبات مبارزان تزلزل پذیر نیست) رخت ادبار بسوی شهر کشیدند - اگرچه قاضي باتفاق شرفای بلده در حفاظت شهر تگ تگ پا بکار برد - لیکن حوالیٔ آنرا بجاروب تاراج پاک رفتند - و بآتش بیداد سوختند - شب دهم ماه صفر خان مذکور بعزم شبخون شبگیر نمود - و از پای قلعه راویر حرکت کرد - هرچند برخے آزمود کاران بآئین خیرخواهي گفتند (که شب روي مصلحت نیست) گوش نکرد (۲) - چون بنزدیکی شهر رسید ضلالت پیشگان آگهي یافته سد راه گشتند - و نیران پیکار برافروختند - رزم جویان طرفین داد مردانگي و دلاوري دادند - میر احمد خان با بیشترے از اولاد و اقربا و دو ثلث لشکر در معرکه جام شهادت چشید - و ظفرمند خان در سبک پائي از باد گرد برده دران حالت (که

(۲) نسخهٔ [ب] نکرده .

غبار را مجال نبود که از راه هوا خود را بشهر تواند انداخت) با یک پسر خان شهادت نشان و معدودے از تیز پایان خود را بشهر (۲) رسانید - تتمه لختے مجروح و بوضع ماسور گردیدند - از خان مذکور دو پسر باقي مانده - یکے میر سید محمد (که بعنوان درویشي مي گذرانید - و معتقد فیه بسیارے بود) - و دوم میر محامد (که بخطاب پدر مخاطب گشته) - ترجمه اش جداگانه درین اوراق ثبت یافته *

* محمد اسلم خان *

پسر میر زاهد هروي ست (که احوالش جدا گانه نوکریز خامهٔ وقایع نگار شده - مومی الیه در عهد خلد مکان بعد وصول بسن رشد و تمییز بمنصب در خور و خطاب خاني امتیاز یافته - مدتها بدیوانی صوبهٔ کابل سرفرازي داشت - و پستر دیوانی شاه عالم نیز ضمیمه گردید - سال چهل و هشتم ازان کارها (۳) عزل پذیرفته از تغیر سید میرک خان بتفویض دیوانی لاهور افتخار اندوخت - سال چهل و یکم از تعلقهٔ مذکور تغیر گشت - پستر سالے چند بحراست لاهور مي پرداخت - در عهد خلد منزل همانجا در گذشت - پسرانش محمد اکبر و محمد اعظم (چون ملازمت پادشاه نمودند) برعایت نام پادشاهزادها تغییر نام فرموده به

---

(۲) نسخهٔ [ب] رسانیده - (۳) نسخهٔ [ج] ازان کار عزل پذیرفته *

محمد اکرم و محمد اصغر موسوم ساخت - اولین خطاب خانی یافته در هندوستان اوقات زندگی را به پایان رسانید - و دومین بخطاب پدر مخاطب گشته بعد هنگامهٔ نادر شاه همراه نظام الملک آصف جاه بدکن آمد - و چندے بدیوانیی صوبجات آنجا و پستر بتعلقهٔ میر آتشی سرمایهٔ اعتبار بر گرفت - و در عمل صلابت جنگ به تفویض بخشیگریی دکن خلعت امتیاز پوشید - پس ازان بخطاب حشمت جنگ بهادر مرتقی (۲) گشته بحراست برهانپور نامزد شد - و در عمل نظام الدوله آصف جاه لفظ ضیاء الدوله ضمیمهٔ خطابش گشت - سالے چند پیش از حالت تحریر بآخرت سرا شتافت - بمنصب شش هزاری شش هزار سوار رسیده بود - اخلاف ازو باقی مانده اند *

* منعم خان خانخانان بهادر شاهی *

پدرش سلطان بیگ از قوم برلاس است - منصبے جزو کوتوالیی اکبر آباد داشت - بکشمیر نیز بعلاقهٔ کار پادشاهی رفته - پس از فوتش محمد منعم بتلاش روزگار بدکن شتافته در لشکر پادشاهی بجوهر رشادت و کاردانی با روح الله خان میر بخشی متوسل گشت - بخشی الملک منصبے برای او گرفته مهر خود حواله نمود - پس ازان بطالع یاوری

(۲) نسخهٔ [ج] مرتقیٔ مدارج حشمت و شوکت گشته الخ *

و بخت یاري ترقي نموده بدولت رو شناسی خلد مکان رسید و بخدمت متفرقه مامور میگردید - سال سي و چهارم (٢) بخدمت امانت هفت چوکي از تغیر میر عبد الکریم ملتفت خان امتیاز یافت - و در سال و چهل و ششم بداروغگی فیلخانه اختصاص گرفت - (چون در مهم کهیلنا بکمک محمد امین خان بهادر نرسید - و تهارنے سرزد) بکمی منصب و عزل تعلقه معاتب گشت - پس ازان بدیوانی مهین پور خلافت پادشاهزاده محمد معظم از تغیر اسلم خان مامور شد - و دیوانی کابل نیز ضمیمه گردید - و بحسن اخلاص و نیکو خدمتي مشمول عواطف پادشاهزاده گشت - و در سال چهل و نهم (٣) صوبه داری پنجاب بوکلای شاهي نامزد شد - بتجویز شاهزاده نیابت بخان مشار الیه با فوجداری جمون اصالةً تفویض یافت - و بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار مرتقي گشت - و با رای صایبه و نیروی مردانگي متمردان و سرتابان آن صوبه را مطیع و ایل ساخته بمعدلت و انصاف بکارها پرداخت - (چون مرد مدبر کهنه روزگار و دولتخواهی شاهزاده بخود تصمیم داده بود) گوش بر آواز انقلاب زمانه داشته باخفا و استتار در اعداد مواد سلطنت پادشاهزاده مي کوشید - از نیرنگی

(٢) نسخهٔ [ا] مامور گردید - (٣) نسخهٔ [ب] که صوبداری الخ •

تقدیر بیست و پنجم ذي الحجه سنهٔ (۱۰۱۸) هزار و هیجده خبر ارتحال خلد مکان بمنعم خان رسید - تا وصول پادشاهزاده از پیشاور (که تشلاق کابل است) بعرصهٔ دلگشای دار السلطنة لاهور (که دوم صفر اتفاق افتاد) منعم خان قریب پنج هزار سوار و توپ خانهٔ سنگین فراهم آورده با ساز و سامان سلطنت آن طرف پل شاه دوله شرف ملازمت دریافت - و تا رسیدن سرهند بمنصب چهار هزاری دو هزار سوار و خطاب خانزمان و عنایت طوغ و نقاره ناموري اندوخت - و تا وصول نصرت شمول بمستقر الخلافه بحسن سعي و نیکو خدمتی او پنجاه هزر سوار موجودي سواي نگاهداشت شاهزاده (۲) (که مصاریف همین عدد بود) در ظل رایت پادشاهي مجتمع گشت - بمکرمت منصب پنجهزاری پنج هزار سوار و افزایش خطاب بهادر ظفر جنگ بلند مرتبه گردید - و در جنگ محمد اعظم شاه در تردد و جانفشاني شریک غالب بود - اجمالش آنکه (چون محمد اعظم شاه بنگاه را با زینت النسا (۳) بیگم همشیرهٔ اعیانی خود و جملة الملک اسد خان در گوالیار گذاشته عزیمت پیش نمود) خلد منزل (که کمال حلم و خدا ترسي داشت) از سفک دماء مسلمین احتراز لازم شناخته ببرادر نوشت - که بمراعات وصیت پدر (که پیشتر

---

(۲) نسخهٔ [ا] شاهزادها - (۳) نسخهٔ [ج] زیب النسا ٠

دکن تا مالوه و گجرات بشما ارزاني داشته و هندوستان بما)
اگر باقتضای صرورت تلنگانه را ضمیمهٔ بیجاپور به کام بخش
(که برادر خرد بجای فرزند مي باشد) وا گذراند (ما
از مقسوم و مورث خود بحصهٔ شما مي افزائیم) بهترین
شقوق است - و اگر این صلح صلاح شما نباشد چه لازم
که بغرض نفساني بر سر ملک فاني جنگ کنیم و عالم
بتلف جان و مال گرفتار شود - ما و شما تنها بمیدان
در آئیم - * ع *

* تا یار کرا خواهد و میلش بکه باشد *

و درین صورت صرفه با شما ست که در مقابل شمشیر خود
دیگرے را بنظر نمي آرید *

و بعضے ثقات برانند که بهادر شاه ازین وصیت اطلاع
نداشت لیکن آخرها خلد مکان فرمانے باو نوشته که بر
لفافه اش بخط خاص مرقوم بود اَلسَّلَامُ عَلَیْکَ یَا وَالِی الْهِنْدِ -
بهمین متمسک شد - بهر تقدیر (چون این پیغام بمحمد اعظم
شاه رسید) نوشت که این قسمت منظور نیست - تقسیم
دیگر (که بعید از تعادل و تکافو بود) * بیت *

* از فرش خانه تا بلب بام از آن من *
* از بام خـــانه تا بثـــریا از آن تو *

درمیان آورد - و پس ازان برآشفته بایلچي گفت این پیر

خرف مگر گلستان شیخ سعدي هم نخوانده که دو پادشاه در اقلیمے نگنجند * بیت *

* چو فردا بر آید بلند آفتاب *
* من و گرز و میدان افراسیاب * (۲)

هژدهم ربیع الاول متصل حاجو (۳) ده کروهی اکبر آباد تلاقی فریقین اتفاق افتاد - خانزمان با فوجے جرار باتفاق شاهزادهای دیگر از چپ و راست وقتے رسید که محمد عظیم الشان را بیدار بخت از سه جانب گرد گرفته بود - کارزارے عظیم و آویزش های نمایان بوقوع آمد - و با آنکه گلولهٔ بادلیج در پهلوی راست زیر بغل رسیده - اگرچه استخوانهای قبرغه مسلم ماند اما یکراست از جانب پشت گوشت و پوست گرفته بر آمد - اصلا از جنگ پهلو تهي نکرده چندان پای ثبات افشرد که محمد اعظم با دو پسر بیدار بخت و والا جاه رهگرای فنا شدند - هاے محمد اعظم (۴) تاریخ است - خانزمان با اهل و عیال و مال و منال اعظم شاه دران عرصهٔ هرج و مرج گرد آوري نموده قریب نصف شب بحضور رسید - و ازان زخم منکر غش کرد - بیست و نهم همین ماه بخطاب والای خانخانان بهادر ظفر جنگ و منصب هفت

---

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (۳) نسخهٔ [ج] جاجو -
(۴) یعنے سنهٔ هزار *

هزاری هفت هزار سوار و تفویض امر جلیل القدر وزارت سر افتخار افراخت - و یک کرور روپیه نقد و یک کرور را جنس (که از ابتدای سلطنت تیموریه هیچ امیرے باین عطیهٔ عظمی کامیاب نگشته) از پیشگاه خلافت و جهانبانی مرحمت شد - و دهم ربیع الاخر ظل سبحانی در باغ دهر آرای بعیادت او (که ازان زخم ذي فراش بود) سایه گستردهٔ بانواع نوازش و دلدهي (که این فتح بنیروی شمشیر و اصابت رای آن صاحب سیف و قلم رو نمود) فرق مباهاتش را فرقدان سا فرمودند - و از جملهٔ پیشکش او (که بده لک روپیه میرسید) بقدر یک لک روپیه پذیرائي یافت - و هشتم جمادی الاولی تسلیمات وزارت و صوبه داری اکبر آباد بتقدیم رسانید - و سال سیوم بنواختن نوبت در حضور چهرهٔ تفوق و برتري افروخت - و در سال چهارم (که خلد منزل بقصد استیصال کردی بد مآل (۲) در شاه دهورا (۳) رسیده اقامت نمود) خانخانان بسرداری پادشاهزاده محمد رفیع الشان بر سر او تعین شد - آن تبه کار از کارزار بسیار بمکان قلب موسوم به لوه‌گده رفته محصور گردید - افواج پادشاهي دست از تعاقب بر نداشته بمحاصرهٔ آن قلعه پرداختند - پیروان و گرویدگان آن رخیم العاقبة (که جان نثاني را

(۲) نسخهٔ [ج] کزوی - (۳) نسخهٔ [ب] شاه دره

باعتقاد تناسخ حیات ابدي تصور مي کردند) بکمال رغبت و شوق بر آمده بر مورچالها مي ریختند - و جمعے را کشته بقتل مي رسیدند - پس از مدتے (که آذوقه مفقود شد) یکے از کهتري‌ها کلابا نام تنباکو فروش خود را فدیهٔ آن مغوی ضلالت کیش ساخته با لباس فاخره بجایش نشست - و کرد (۲) با جوقے بر مورچال پادشاهي یورش نموده بملک برفي راجه (که متصل بود) بدر رفت - و بعد فتح آن مکان مردم پادشاهي کلابا را با شان و شوکت دیده کرد خیال کردند - و مقید ساخته نزد خانخانان آوردند - خانخانان بعجلت تمام این مژده بعرض رسانیده مورد تحسین و آفرین گردید - حکم نوبت و تیاري دیوان عام شد - و فرمودند قفس آهني سیخ دار زود درست نمایند - پس ازان (که به پرس و جو برده از ردی کار بر داشتند) ظاهر شد که باز پریده و بوم بدام افتاده است - خانخانان انفعال کشید - و بهمراهان سرزنش کرده گفت همه پیاده شده بکوه راجه برفي در آیند - یا کرد را دستگیر نمایند یا راجه را کشیده بیارند - و براجه هم نوشت که بهبود خود در دستگیر ساختن آن محتال شناسد - گویند هرکارهای ذوالفقار خان باشارهٔ خان مزبور (که با خانخانان

(۲) نسخهٔ [ب] گرد و نسخهٔ [ج] گره - (۳) نسخهٔ [ج] راجه برني •

عداوت هم چشمي داشت) از کوهستان تا اردوی معلی شهرت دادند که کرد دستگیر گشت - هرکارهای خانخانان باعتبار همجنسي زبانی آنها فرا گرفته متواتر این خبر رسانیدند - و او بپادشاه عرض کرد - ذوالفقار خان گفت اغلب که این همه اصلی نداشته باشد - پس ازان (که معلوم شد واهي بود) اگرچه راجه را آورده در همان قفس آهني بدار الخلافه فرستاده محبوس کردند اما خانخانان را خجالت بر خجالت افزوده از غصه بیمار شد - و ماده دماغي گشته بجانب گوش ریخت - و در همان ایام ودیعت حیات سپرد *

خانخانان بسیار متواضع و صاحب سلوک بود - اصلا نخوت و غرور نداشت - در مراعات آشنائی قدیم و پاس مراتب قدر شناسي مي کوشید - حتی که بلحاظ دیرین ربط با کم منصبان به تعظیم پیش مي آمد - هرچند در جود و کرم و اکرام و اطعام دست گشاده نداشت اما در کارها فیضش عام بود - وزارت را به ستوده نامي و نیک نفسي بے دواعی طمع و غرض سرانجام داد - وقت کچهري سزاولان تعین میکرد که کاغذ ارباب حاجت بے دستخط بروز دیگر نماند - برفع بلیهٔ خوراک دواب از ذمهٔ منصبداران طرفه تحصیل اجر جزیل کرد - در عهد خلد مکان همین که

بمنصب دار خوراک درواب لازم مي شد (هرچند که از قلت پایباقی (۲) جاگیر قلیلے ویران کم حاصل بعد مدتها یافته که بنصف و ثلث خرج درواب وفا ننماید تا بصرف حوائج او چه رسد) داروغهٔ فیلخانه و آخته بیگي و دیگر متصدیان به تشدد از وکیلش باز خواست زر خوراک مي کردند - و هیچ جا فریاد نمي رسید - ناچار وکلا استعفای وکالت مي دادند - خانخانان مقرر نمود که در حین تنخواه دامها بقدر خرج درواب از دول جاگیر منها کرده تتمه بنویسد - چنانچه تا حال همین ضابطه معمول است *

* مصرع *

* نیکوان رفتند و سنتها بماند *

کمالات کسبي هم (که ازان بقابلیت و استعداد تعبیر کنند) داشت - شعر مي گفت - میلانے به تصوف بهم رسانیده - رسالهٔ نوشته موسوم به الهامات منعمي - مطلب عمده ندارد - نکاتے چند با شعر برجسته حسب حال آورده - حرف گیران سخن ساز بعضے بالحاد و برخے بتهمت ادعای معراج نسبت مي دهند - حال آنکه ازین نسبتها عاري ست - در الهامے (که سیر خود به بهشت و ازانجا پایان (۳) عرش بیان نموده) بلفظ رؤیا مقید ساخته -

---

(۲) نسخهٔ [ج] پانباني - (۳) نسخهٔ [ب] تا به پایان عرش *

منافاتے ندارد - بلے لفظ الهام اگر مخصوص اولیا دارند دعوی بے معنی ست - و موهم سوء ادب - با وصف وفاه کوشي و کم آزاري که داشت بمقتضای حرص و شره به نیت ابقای نام بر صفحهٔ ایام مي خواست در هر شهر و بلده حویلي و سرا و کثرهٔ او باشد - جا بجا زرها جهت ابتیاع اراضي و عمله مي فرستاد - متصدیان نا عاقبت اندیش بخوش آمد و اظهار مجری (۲) زمین و خانها به تعدي و ظلم از مردم گرفتند - چون بنای ستم بر خرابي ست پیدا ست که مبتنی بران چه طرفے از استمرار خواهد بست - بیشتر مکانها مرتب نا شده بانتقال باني ازین سرای فاني از اول هم خرابه تر ماند - گویند خانخانان اکثر مکانهای نزول هم از سرکار پادشاهي خریده - روزے مخلص خان مغل بیگ بنابر نقاض و عناد بپادشاه گفت که هندوستان بفضل الهي مجمع هفت اقلیم است - اگر این مقدمه را (که پادشاه هند زمین بنوکر خود مي فروشد) بشاه ایران یا روم نقل کنند قباحتے دارد - پادشاه با این همه شهرت بے خبري هوشمندانه جواب داد - که مخلص خان ما چه بد میکنیم - زمین افتادهٔ بیاض را بار میدهیم - مبلغها خرج کرده درست میسازد - پیر شده است فردا مي میرد - باز در سرکار ضبط خواهد شد *

---

(۲) همچنین در دو نسخه - و در نسخهٔ [ب] مخیري *

پسر کلانش نعیم خان پس ازان (که تخت همایون بخت سلطنت هندوستان بجلوس بهادر شاه زیب و زینت گرفت) از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب مهابت خان و بروایتی مکرم خان خان زمان بهادر و تفویض خدمت بخشیگری سیوم چهرهٔ امتیاز بر افروخت - و چون نوبت جهان داري بجهان دار شاه رسید به کینهٔ دیرینهٔ ذو الفقار خان نامبرده مغضوب غضب پادشاه (۲) گردیده مطرق و مسلسل شد - پستر در عهد محمد فرخ سیر حسین علي خان امیر الامرا بپاس دیرین روابط و آشنائي بفریاد او رسید - و همراه خود بدکن برد - آخرها دست توسل به عماد الملک مبارز خان داده در جنگے (که سنهٔ (۱۱۳۶) هزار و یک صد و سي و شش هجري با نظام الملک آصف جاه صورت گرفت) حاضر بود - و دومین خانه زاد خان که در اوایل عصر بهادر شاه به منصب چهار هزاري (۳) و سه هزار سوار کسوت افتخار در بر گرفت *

* میرزا محمد هاشم *

بدو واسطه نبیرهٔ خلیفه سلطان مشهور و بسه واسطه نواسهٔ شاه عباس ماضي ست - در سال چهارم بهادر شاهي بار غربت خویش به بندر سورت بر گشاد - خلد منزل محیط

(۲) نسخهٔ [ج] پادشاهي - (۳) نسخهٔ [ب] چهار هزاریٔ سه هزار سوار *

کرم بود - بعد آگهي از راه قدر شناسي و غريب نوازي به تنخواه مبلغ سه هزار روپيه و تعين مهماندار اعزازش افزود - و بنام خان فيروز جنگ ناظم گجرات حکم رفت - که هرگاه مشار اليه به احمد آباد برسد بدستور محمد امين خان صوبه دار سابق گجرات [که در عهد خلد مکان ما يحتاج قوام الدين خان برادر خليفه سلطان (که از ايران رسيده بود) حسب الحکم سر انجام نمود] ضروريات او را هم ساخته و پرداخته روانهٔ حضور نمايد - خان فيروز جنگ طفل مغير خود را باستقبال فرستاده خود هم چند قدم پيش آمده در خورد - و پانزده هزار روپيه نقد و فيل و اسپ تواضع نمود - و پس ازان (که ميرزا قريب باردوی پادشاهي رسيد) کوکه خان نامي (که مادرش مصاحبهٔ پادشاه بود) بمهمانداري معين شد - روز ملازمت بانواع عطايای خسروانی مباهات اندوخت - (چون از شدت گرما عرق ضعفی بر چهره اش ظاهر گشت) حکم شد که در خسخانه برده آب يخ پرورده بخورانند *(٢)

دران ايام از انتقال خانخانان گفت و گوی تقرر وزارت درميان بود - و محمد عظيم الشان درمين خلف خلافت (که در مهمات سلطنت دخلی تمام داشت) بر سر آن شد

---

(٢) نسخهٔ [ج] بخورانيد *

که وزارت بنام ذو الفقار خان قرار یابد - و میر بخشیگری و صوبه داری دکن بهر دو پسران خانخانان مرحوم مقرر گردد - و ذو الفقار خان میگفت که تا پدرم زنده است وزارت حق ارست - و میخواست باین تقریب هر سه کار در دستش باشد - این رد و بدل مدتے کشید - مکرر در خلوت بر زبان پادشاه گذشت - که ازین مناقشه تنگ آمده ام - میخواهم که وزارت را نامزد شاهزادهٔ ایران نموده یکے از دیوانیان تن و خالصه را باستقلال نیابت او فرمایم - و از نایب کار وزارت گیرم - اما پیش از ملازمت میرزا و بعد ازان چیزها بپادشاه از جانب شاهزادها رسانیده بودند - خصوص رعونت و تبختر بیجا - مشار الیه (که سر تواضع به پادشاهزادها فرود نمی آورد) جمیع امرا را ملول و کبیده خاطر ساخت - تا آنکه مهماندار باشارهٔ میرزا شاه نواز خان صفوی (که همچشمی بیشتر داشت - و بقدر آن حسد در کانون سینه اش شعله کشیده بود) بپادشاه عرضي نویساند - که با پادشاهزادها در سواري و دربار بنده آداب چگونه بجا آورد - و با امرا چگونه در خورد - و هرگاه پیش از بر آمدن حضرت آمدن بنده بدربار اتفاق افتد کجا بنشیند - پادشاه بر پیشانی عرضي دستخط کرد - که با پادشاهزادها در سواري از اسپ پیاده شده آداب بجا آرد - و در دربار بدستور عمدها

مجرا نماید و تا سه هزاري (که سبقت سلام نمایند) دست بسر شود - چون بر سر دفعهٔ ثالث رسید طرف میرزا شاهنواز خان شده پرسید که چه دستخط باید کرد - او عرض کرد که تا آمدن حضرت در پیش خانهٔ خانه زاد خان بنشیند - چنانچه روز دوم میرزا پیش از بر آمدن بدربار رسیده بود که سزاولے بگفتهٔ شاهنواز خان رسیده بموجب حکم در پیشخانهٔ خان مذکور برده نشاند - و صاحب خانه بقدر پندار میرزا بمراعات رسمیات و اظهار تپاک پیش نیامد - اگرچه روز دوم میرزا شاهنواز خان بخانهٔ او رفته عذر خواهیها نمود اما این عرضي و این قسم آمدن باعث سبکیها شده نقل مجالس و محافل گردید - و آخر کار بمنصب پنج هزاری سه هزار سوار و خطاب خلیفه سلطان (که خودش درخواست نموده بود) سر افرازي یافت - مزاج زمانه ساز نداشت - هرچند اعیان دربار بیروئي و کج خلقي بکارش کردند لیکن اصلا ازین ترش روئیها صفرا شکنی نخوتش بعمل نماید - و هنوز جاگیر تنخواه نشده بود که خلد منزل برحمت حق پیوست - و بعد ازان کمے باحوالش نپرداخت - مدتے در دارالخلافه بود - باجل موعود در گذشت *

خوافي خان صاحب تاریخ منتخب اللباب (که با محرر این اوراق صحبت تمام داشت - و اتفاقاً خان فیروز جنگ از

احمد آباد از طرف خود او را مهمان دار شاهزاده مقرر کرده بود - و شاهزاده در راه کارهای دیوانی خود را باز فرموده) نقل مي‌کرد که عرش المعرفت میرزا نسبت بود - غیر از استخوان فروشي نیاکان و نسب پرستي هیچ چیز را عشق نکرده بود - و این همه بر نسب مي بالید که گویا مناسبتي به زمینیان ندارد - و غافل ازین که گفته اند

* بیت *

* به نسب فخر ز نقص گهر و کم خردي ست *

* چون نگین چند توان زیست بنام دگران *

چون از احمد آباد بدار الخلافة دهلي رسید همراهان (که بامید ترقیها مرافقت گزیده بودند) بصماجت برای ملاقات آصف الدوله بردند - آصف الدوله سوزني دیگر مقابل مسند خود برای میرزا فرش کرده بود - این حرکت بطبع وی خورد - بعد از ملاقات هرچند آصف الدوله جوششها کرد هیچ وا نشد - تا آنکه بطور حرفهای دلخوش از زبان آصف الدوله بر آمد - که (همینکه بملازمت پادشاهي شرف اندوز مي شوید (۲)) اول روز منصب هفت هزاري (که منتهای دولت هندوستان است) تجویز خواهد شد - یک مرتبه تذد شده جواب گفت - اینجا هر پاجي هفت هزاري ست - برای

(۲) نسخهٔ [ج] مي شوند *

من چه فخر دارد - سبحان الله پس ازین (۲) (که مقدمات ایران برهم خورد - و دولت صفویه باختتام رسید) بسیارے ازین سلسله رخت سلامت بمأمن هندوستان کشیدند - چون سلطنت اینجا هم از رونق افتاد و امور ملک داري نسقے ندارد بسان پیشین عزت و اعتبار (که اصلا اعتنا بشان آنها نکردند) نماند - هر کدام بناحیهٔ شتافته بمحض انتساب بخاندان علیّه روزگارے بدست آوردند - غریب تر آنکه برخے بتزویج دختر خویش خود را بآن دودمان بسته خلیفه سلطاني وا نمودند - چنانچه یکے (۳) از حکام بنگاله با یکے ازینها وصلت نمود - و بعد ازان ظاهر شد که مدعی کاذب است - و همچنین در دیار دکن هم آمدند - و بنام این خاندان پارهٔ عزت یافتند - پس ازان (که میرزایان واقعی این سلسله رسیدند) معلوم همگنان شد - که آنها اصلا نسبتے باین خاندان ندارند •

* محمد مراد خان *

پسر مرشد قلي خان محمد حسین است - جدهٔ مادری او باسم ماه بانو - که تربیت کردهٔ نجیبه بیگم خالهٔ خلد مکان بود - آخرها در محل پادشاهي اعتبار بسیار بهم رسانیده - ازین رو خان مزبور و میر ملنگ همشیره زادهٔ او (که میر بخشی کام بخش شده) بخطاب احسن خان مخاطب

---

(۲) نسخهٔ [ج] پس ازان - (۳) در نسخهٔ [ا - ج] لفظ [یکے از] نیست •

گردیده در محل پرورش یافته به نشو و نما رسیدند - پدرش مرشد قلي خان خطاب داشت - برادرش میرزا محمد نام ابتدا مشرف غسلخانه بود - سال بیست و هفتم (که برای وصول تتمهٔ پیشکش ذمهٔ ابو الحسن تعین گشت) ارشاد شد که چون ترا از خانه زادان مرضي شناس خود مي دانیم باید که (چون دیگران بطمع مال فریفته شده) به خوشامد او نپردازي - بلکه در حرف بے محابا پیش آئي - و درشتي نمائي که او هم با تو درشتي کند . و مارا حجتے برای استیصال او بهم رسد - چنانچه او رفته حسب مرضی پادشاه در کلمه و کلام بے باکي کردے و ملزم ساختے - و ابو الحسن مسامحه نمودے - گویند روزے از زبان ابوالحسن بر آمد که ما هم پادشاه این الکهٔ محقر گفته مي شویم - میرزا محمد بر آشفته گفت که شما را اطلاق لفظ پادشاه بر خود نمي رسد - و همین امور باعث ازدیاد گرانی خاطر عالمگیر پادشاه مي شود - ابو الحسن گفت که میرزا محمد این اعتراض شما غلط است - تا که ما پادشاه گفته نشویم حضرت عالمگیر را پادشاه پادشاهان نخواهند گفت - بالجمله خان مذکور در بدو حال بخطاب سعادت خان استسعاد پذیرفته به واقعه نگاری کل دکن سرفرازي داشته - سال بیست و هفتم (که پادشاه سلطان محمد معظم را

به مهم رام دره تعین فرمود) واقعه نگاری فوج شاهزاده ضمیمهٔ آن ساخت - و پستر (که شاهزاده و مذکور بر سر ابوالحسن روانه شد) دیوانی فوج خانجهان بهادر بر تعلقات سابق او افزود - و در یکے از جنگهاے آنجا نامبرده چهرهٔ عقیدت را بگلگونهٔ زخم آراست - و پس ازان (که شاهزاده بر سر ابوالحسن رفته بعد زد و خورد مکرر مهم او بصلح انجامید) پیشکش از سابق و حال مقرر نموده نامبرده را برای وصول تتمه درانجا گذاشت - ازانجا (که این صلح بپادشاه مستحسن نیفتاد - و سال بیست و نهم بعد فتح بیجاپور لوای عزیمت بجانب گولکنده بر افراشت) بخان مذکور از ما فی الضمیر خود اطلاع داده برای وصول پیشکش منشور تاکید صادر گردید - ابوالحسن بامید موهوم نه خوانچه جواهر با یاد داشت آن بخان مذکور بطریق امانت سپرده قرار داد که آنچه نقد هم سر انجام مي شود با جواهر مذکور مقدم سرکار خود همراه داده روانهٔ حضور سازد - اتفاقاً متعاقب آن ابو الحسن چند بهنگي میوه براے پادشاه ارسال داشت - سعادت خان هم چند کهار و دالي از جانب خود بحضور راهي گردانید - درین ضمن (که آمدن پادشاه بدان سمت به یقین پیوست) ابو الحسن از خان مذکور تقاضاي جواهر خود نمود - و فوجے بر خانهٔ او تعین کرد -

و دو روز پرخاش ماند - خان مذکور پاس نمک از دست نداده در جواب گفت که الحق بطرف شما ست - اما (چون از روی منشور پادشاهي توجه موکب ظفر کوکب باین طرف معلوم شد) رستگاری خود دران دیده خوانچه های جواهر را در بهنگیها بحضور فرستادم - سر من حاضر است - ناچار مرا کشته باید گردید - اما پادشاه را به از کشتن حاجب دست آویزے برای استیصال شما نخواهد بود - ابو الحسن دست ازو بر داشت *

بعد فتح گولکنده بنابر آن (که او از نیک سرشتي نمي خواست که بانی آتش افروزي شود) دو سه مقدمه را بحضور نوشت - و از خارج بعرض رسید - بپایهٔ عتاب در آمد - و بکمی دو صدی دو صد سوار و سلسله خطاب تنبه اندوخت - دران ایام هر چند خواست خوانچه های جواهر مذکور (که قریب ده لک روپیه مالیت بود) بکارخانه داران بسپارد هیچ کس دست بآن نکرد - بعد یک سال متصدیان بعرض رسانیدند - پادشاه از روی قدر شناسي فرمود که خاطر ما از عدم خیانت او جمع است - بگیرند - و رسید آن بدهند - در همان ایام کمی منصب بحال نموده خواست بخطاب پدرش بر نوازد : او خاني بنام خود در خواسته بخطاب محمد مراد خان بلند آوازه گشت - تا

آخر عهد خلد مکان بسبب عدم رجوع بمتصديان بخشيگري بمنصب هفت صدي چهار صد سوار رسيده - و بمحض مراعات خلاف ضابطه بخدمت وقايع نگاري و سوانح نگاري بلده و پرگنات صوبهٔ احمد آباد از تغير چندين کس بانضمام فوجداري کودره (۲) و تهاسره مضاف صوبهٔ مزبور لواي اعتبار بر افراشته بود - پس ازان که نوبت سلطنت به بهادر شاه رسيد [هرچند از ايام شاهزادگي تا وقت مهم حيدر آباد (که موصي اليه از حضور خلد مکان بواقع نگاري فوج شاهي (۳) مامور بود) حقوق نيکوخدمتي در جناب پادشاه ثابت داشت] اما (چون دران وقت بخطاب سعادت خاني ممتاز بود) اعتماد خان نامي بوسيلهٔ ذوالفقار خان (که او هم از تبديل خطاب غافل شده) بعرض رسانيد [که محمد مراد خان با بخشي کام بخش قرابت دارد - و بتعلقات صوبهٔ احمد آباد (که ملک سپاه خيز است) مامور] بنابران از خدمات معزول و طلب حضور گرديد *

[هرچند خانخانان برين ماجرا اطلاع يافته بے گناهي او (که في الحقيقة ساختهٔ بد انديشان بود) خاطر نشين پادشاه گردانيده حکم بحالي تعلقات فرستاد] اما او بنابر اثبات براءت ذمهٔ خود کارها را بمتصديان باز گذاشته سال

---

(۲) در [بعض نسخهٔ] کوررة - (۳) نسخهٔ [ج] به وقائع نگاري *

دوم جلوس بحضور آمد - پس از ملازمت بعطای خلعت و سرپیچ مرصع و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار و در عرض مکرر دو هزاری هزار و پانصد سوار و تفویض خدمت داغ تصحیحهٔ حضور سر افتخار بر افراخت - سال سیوم هنگامی (که پادشاه بعد انفراغ مهم کام بخش از حیدر آباد بجانب هندوستان لوای مراجعت بر افراشت) او از اصل و اضافه بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و عطای نقاره و تقرر صوبه داری بیجاپور عز امتیاز اندوخت - اما [چون بنابر بے سر انجامي (با آنکه ذوالفقار خان بهادر نصرت جنگ اعانتے نمود) نتوانست بتعلقه شتافت] لهذا به نیابت صوبه داری اورنگ آباد (که اصالةً به بهادر مذکور تعلق داشت) چهرهٔ عزت بر افروخته بدان صوب مرخص گردید - و در همان سال ازانجا تغیر شد - سال چهارم مطابق سنهٔ (۱۱۲۲) هزار و یک صد و بیست و دو هجري برحمت حق پیوست - در جرأت و کار طلبي یگانه بوده - در آخرها (چون عالمگیر پادشاه را فوج مطلوب بود) بناظمان اکثر صوبجات فرمان رفت که عمله زادهای بیکار را بامید نوکري روانهٔ حضور سازند - محمد مراد خان (که دران وقت فوجداری کودره و تهاسره داشت) بعد اطلاع عرضي نمود - که (هرگاه حضرت خود بدولت متوجه تنبیه کفار

باشند) بندگان را سایهٔ دیوار گزیدن و بآرام نشستن گوارا نیست - هر قدر حکم شود از عمله زادگان این افواج همراه گرفته غلام بدولت ملازمت فایز شود - پادشاه در جواب تحسین بسیار و حکم در باب رسیدن با جماعهٔ صدر نوشت - و تشنیع نامه بنام شجاعت خان محمد بیگ صوبه دار احمد آباد (که عذر نبودن مردم لایق سابقاً معروض داشته) صدور یافت - و حوالهٔ عرضداشت محمد مراد خان مندرج گردید - شجاعت خان بعد ورود آن بسکنهٔ شهر تهدید نمود - که هیچ کس رفاقت محمد مراد خان قبول نکند - خان مذکور بعد معاینهٔ این حال ناچار شده بشخصی (که سابق بخشی خانهٔ شجاعت خان بود - و از چندے بنابر ناخوشي دست از روزگار او کشیده) در ساخته بوعدهٔ سر مثلی آوردهای خود معرفت او مردم را فراهم آورد - و روانهٔ حضور شد - و پس از رسیدن به پیشگاه سلطنت در محاصرهٔ قلعهٔ پرنالہ صاحب ملجار گردید *

روزے یکے از پسران او از مورچهٔ بر سبیل تفرج بر آمده عقب گاومیشها (که در صحرا مي چریدند) تیر و کمان بدست طی مسافتے نمود - چون گاومیشان از قلعه بود براه معهود بالای کوه بر آمد - او ازین معني پدر را آگاه ساخت - خان مذکور با همراهیان خود رفته در کمرهٔ کوه مورچه قایم نمود - و بحضور عرضی کرده برای کومک

معروض داشت - پادشاه روح الله خان و تربیت خان را برای کومک او حکم فرمود - آنها دیده و دانسته تهاون بعمل آورده (۲) بخان مذکور پیغام نمودند که ما زینهار کومکی شما نخواهیم کرد - بهتر آنکه عرضي نمائید (۳) که جا قابل قیام نیست - بغلطي اینجا رسیده شد - چون عرضی او بنظر پادشاه گذشت فرمود که چرا حرکت لغو کرد - بموجبهٔ خود بیاید - اما بپادشاه کیفیت مفصل از روی عرضی هرکارها معلوم گردید - روز دوم (که خان مذکور خلاف معمول تنها بمجرا رفت) پادشاه گفت که چرا همراهیان شما نیامدند - او در جواب عرض کرد که بنابر ماندگی همان حرکت لغو که دیروز بعمل آمده *

در حسن توجیه صاحب سلیقه بود - گویند در ایام حجابت حیدر آباد روزے در مجلس ابو الحسن (که فضلای آنجا فراهم بودند) تقریب خوبیهای عالمگیر پادشاه بمیان آمد - سخن باینجا کشید که (چون میان پادشاه و والی ایران بنابر خفت کشیدن تربیت خان ایلچي مقدمه بنزاع کشید) حکم شد - که اسباب مرسلهٔ والی مذکور را ذبح نموده بفقرا تقسیم نمایند - با این همه ادعای تقوی این امر را جز باتباع نفس حمل بر چه توان نمود - بایستے

---

(۲) نسخهٔ [ب] کومک - (۳) نسخهٔ [ا - ب] نمایند *

بفضلا و صلحا تقسیم می شد - خان مذکور گفت که درین امر والی ایران بهیچ وجه دخلی ندارد - اصل آنست که آخته بیگی اسبان مزبور را وقتی (که پادشاه بتلارت مشغول بود) آورده بعرض رسانید - پادشاه خواست که تتمهٔ معتاد را بر فردا موقوف داشته بملاحظهٔ اسبان متوجه شود - درین ضمن آیهٔ قرآنی متضمن احوال سلیمان عَلٰی نَبِیِّنَا وَ عَلَیْهِ السَّلَامُ (که در ملاحظهٔ اسبان پیشکش نماز سخت و بروایتی فرض قضا شد - و آن حضرت در کفارهٔ آن اسبان را مذبوح ساخت) بتلارت در آمد - بنابران آبدیده گردیده بجهت تنبیه نفس نصبت آن حضرت عمل فرمود - آنها گفتند که درین صورت فرستادن اسبان بدر خانهای امرای ایران چه وجه داشت - گفت که این بغلط زبانزد گشته - در اصل (که شاهجهان آباد تازه آباد شده) هیچ محلهٔ نبود که خالی از حویلی یکی از امرای ایران باشد - و آن محله بنام آن امیر شهرت داشت - و (چون یکجا ذبح نمودن بنابر ازدحام فقرا متعذر نمود) حکم شد که در هر محله یک در اسب ذبح نموده بتقسیم آرند - این خبر بنوشتهٔ وقایع نگار بمسامع خسروانی رسید - خان مذکور مورد تحسین گشت *

گویند [چون در ایامی (که ابراهیم خان زیک صوبه دار گجرات شده بدانجا رسید و شاهزاده بیدار بخت طالب حضور

گردید) محمد مراد خان (که فوجداری کوره و تهاسره داشت) از شاهزاده وقت شب خلعت عنایت و رخصت تعلقه یافت] همین که بخانه آمد حسب الطلب ابراهیم خان پیش او شتافت - او باستفسار احوال شاهزاده پرداخته خبر ارتحال خلد مکان (که باو رسیده بود) ظاهر ساخت و گفت که همین وقت پیش شاهزاده رفته اطلاع باید داد - خان مزبور نیم شب بدربار شاهزاده رسید - (چون زبانی خواجه سرا معلوم کرد که شاهزاده در خواب است) گفت که که امر ضروري ست - بشاهزاده خبر نماید - خواجه سرا وقت گرداندن پهلو عرض کرد که محمد مراد خان حاضر است - شاهزاده پرسید که لباس عنایتي در بر دارد یا تبدیل آن کرده - خواجه سرا گفت که لباس سفید پوشیده - شاهزاده او را طلب داشته بعد دریافت خبر آثار ملالت ظاهر نمود - خان مزبور بعد ادای مراسم تعزیت بآداب تهنیت سلطنت پرداخت - شاهزاده گفت که فلانے مردم قدر حضرت عالمگیر نمي داشتند - چه شد که زمانه بکام ما گردید - حالا خواهید دید که با کدام دیوانه سر و کار مي افتد - محمد مراد خان اخلاف و صبایا بسیار داشت - پسر کلانش جواد علي خان خط نسخ و ثلث خوب مي نوشت - در پیرانه سري بضعف بصر مبتلا شده در اورنگ آباد کنج عزلت گزید -

و صبیهٔ کلانش به میر حسن خلف امانت خان میر حسین منسوب بود - اولاد اخلاف دیگر هم در گجرات و اورنگ آباد باقي است *

* میرزا شاهنواز خان صفوي *

صدر الدین محمد نام پسر میرزا سلطان صفوي ست - یادگار سلسلهٔ صفویه بود - بدستیاری بخت بلند پایهٔ امارت خویش را از پدر و پدر کلان خود در گذرانید - اما خاتم دودهٔ خویش گشت - بعد ازو تا حال ازین خاندان کسے رایت بلند نامي نیفراخت - بالجمله مشار الیه بعد فوت پدر صاحب نام و نشان بود - به یساقهای دور و نزدیک تعین مي گشت - در سال بیست و ششم جلوس خلد مکان بخطاب خاني و فوجداری رام گیر (۲) صدر نشین عزت گشت - پس ازین بفوجداری ایرج بهاندیر مضاف صوبهٔ آگره و پستر بفوجداری پونار متعلقهٔ صوبهٔ برار تعین گردید - و در سال چهل و چهارم از تغیر معتقد خان بخدمت صوبه داری خاندیس و اضافهٔ پانصدي بمنصب دو هزاري اعتبار اندوخت - و پس ازان بمنصب بخشیگری سیوم تحصیل ناموري نمود - و بافزایش لفظ میرزا بخطاب صدر الدین محمد خان صفوي بزرگي افزا شد - هنگامے | که موکب پادشاهي از سواد بهادر گده (که

(۲) نسخهٔ [ج] رامکر و در [بعضے نسخه] رامگیر *

چندے معسکر والا بود) بعزم تسخیر قلعهٔ کذدانه رخصت نمود] احمال و اثقال در بهادرگده گذاشتند - و بخشي الملک میرزا صدر الدین محمد خان (که بعنایت سلطاني بپایهٔ دو هزار و پانصدی هشت صد سوار رسیده بود) باضافهٔ پانصدی دو صد سوار بمنصب سه هزاری هزار سوار و فیل کامیاب دولت گردیده بمحافظت بنگاه رخصت یافت - و در سال چهل و هشتم از انتقال روح الله خان ثاني غایبانه بخدمت بخشیگری دوم مقرر گشته از بنگاه طلب حضور گردید - و بعد فتح واکن کیره بافزونی پانصدی دیگر مرتبه افزا شد *

پس از واقعهٔ ناگزیر خلد مکان بهمراهی محمد اعظم شاه شتافت - و در جنگ بهادر شاه [چون اعظم شاه کشته گشت اکثر امرای خلد مکاني و والا شاهي با بهادر شاه موافقت بلکه مسابقت نمودند - و معدودے از میان بدر رفتند - مگر خان مذکور (که زخمے بر داشته در معرکه ماند) چون شرف یاب ملازمت بهادر شاهي گردید] به بحالی خدمت سابق و منصب پنج هزاري و خطاب حسام الدوله

---

(۲) نسخهٔ [ج] احمال و اثقال و بنه و بار الخ - (۳) در [مآثر عالمگیري] دو هزار و پانصدیٔ هشتصد سوار بود - پانصدی دو صد و پنجاه سوار اضافه یافت *

میرزا شاهنواز خان صفوي رایت بلند نامي افراخت - و در کمال اعزاز و احترام مي گذرانید - و (چون در سواد لاهور شاه صاحب فضل و حلم بهادر شاه بخلد برین منزل گزید - و اخلاف اربعهٔ سلطنت بانتزاع خلافت کمر کین توزي وصف آرائي با یک دیگر (۲) چست بستند) هریکے (۳) از امرای پادشاهي با هرکه از پادشاهزادها ربط و اخلاص داشت رفاقت او اختیار نمود - خان مذکور بعظیم الشان متوسل بود - پیش از جنگ دو سه روزے (که ایام بحران و آشوب بود) مومی الیه از نزد شاهزادهٔ مذکور برگشته از نزدیکی دایرهٔ جهان شاه مي گذشت - مردم او بغلط ناگهاني بر سرش ریخته پاره پاره کردند - و بقولے روز جنگ (چون کار عظیم الشان بانصرام رسید) خواست به شاهزاده جهانشاه پیوندد - دران حیص و بیص مردم بگمان او را زیر شپهٔ تیر گرفتند - هر چند فریاد زد که من ارادهٔ جنگ ندارم کسے نشنید - بر فیلش بر آمده حربه ها زدند - مرد بے سود و گزند بود - و بسیار ضعیف بنیه - کم خوري و کم طعامی او مشهور است - گویند برای او در یک دراج قدرے کباب و قدرے پلاؤ و قدرے قلیه طیار مي کردند - در سیر خوردن بقدر ماشه ها افزوده چون بچند توله رسید ثقالت آورد *

(۲) نسخهٔ [ا] یک دگر - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [هریکے از] نیست *

* مکرم خان میر اسحاق *

دومین خلف شیخ میر است - حسن عقیدت و کار طلبیهای آن مبارز بسالت نشان انهمه دل نشین عالمگیر پادشاه بود که بیک نیکو خدمتي (که در مبادی جلوس از جان عزیز خود را بکار ولي نعمت ایثار نمود) حقے عظیم بر ذمهٔ خود برشمرده (۲) اخلافش را مشمول انواع التفات و تربیت گردانید - مشهور است که اینها را پادشاه صاحبزاده مي گفت - ازین بوه که این التفات مغروران با آقا هم ناز خانه زادي مي فروختند - و بمزاج زمانه پی نبرده از بےنیازي سر بکسے فرود نمي آوردند - و غیر از گوشه نشیني و انزوا بکسے نساختند - بالجمله میر اسحٰق بمنصب عمده و خطاب مکرم خان سرافرازي یافت - و بداروغگی بندهای جلو عزت اندوخت - و در سال هیجدهم (که گل زمین حسن ابدال معسکر پادشاهي بود) خان مذکور (۳) با برادر خودش شمشیر خان محمد یعقوب (۴) و فوجے شایسته به تنبیه افاغنه مامور گردید - خان مزبور از سمت کنڈ خالوش (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ج] بر ذمهٔ خود شمرده - (۳) در [مآثر عالمگیري] - مکرم خان با برادر خود شمشیر خان محمد یعقوب با فوجے شایسته مامور گردید - که از سمت کنڈ خاوش به تنبیه افاغنه پردازد - (۴) نسخهٔ [ج] خرد - و در [بعضے نسخهٔ] خرد - (۵) نسخهٔ [ب] خاوش - و در [بعضے نسخه] جاوش *

در آمده مکرر با غنیم نبرد آزا گشت - و اکثر آنها را اسیر
(٢)
و مواطن آنها را پے سپر ساخت - روزے شورش انگیزان اول
خود را نمودار کردند - از ازانها شماره بر نداشته بیمحابا
خود را بر غنیم زد - و فیروزمند گردید - درین اثنا
دو فوج سنگین (که دو طرف کمر کوه کمین کرده بودند)
حمله آور شدند - و فراوان کوشش و کشش از طرفین
بظهور رسید - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر
پای ثبات افشرده با جمعے کثیر راه فنا پیمودند - و
بیشترے از بے آبي و راه نیابي بیابان مرگ گشتند - مکرم
خان با برخے به رهنمونی واقفان آن سرزمین خود را نزد عزت
خان تهانه دار باجور رسانید - موصی الیه قدوم او را گرامي
(٣) (٤)
داشته بانواع موافقت و دلداري پیش آمد - و حسب الحکم

---

(٢) در [مآثر عالمگیري] روزے شورش انگیزان اول خود را اندک نمودار کردند - خان ازانها شماره بر نداشته بے محابا خود را بر غنیم میزند - نخست فیروزمند میگردد - سپس دو فوج نامعدود (که دو طرف کمرکوه پنهان بودند) برو حمله آور میشوند - فراوان کوشش بظهور مي‌رساند - شمشیر خان و میر عزیزالله داماد شیخ میر بجنبش رگ غیرت پای ثبات محکم مي‌کنند - و مردانه شربت واپسین مي‌نوشند - و جمع کثیر با هردو رفیق میشوند و اکثر سوار و پیاده از بے‌آبي و هیچ طرف راه نیابي بیابان مرگ میگردند - شکست فاحش رو میدهد - مصیبتے سخت بر خرد و بزرگ میگذرد - مکرم خان با زندگي نصیبان دیگر برهنمائي واقفان آن سرزمین خود را بعزت خان تهانه‌دار باجور مي رساند •

(٣) نسخهٔ [ب] داشته - (٤) نسخهٔ [ج] موافقت •

روانهٔ حضور ساخت - و در سال بیستم از تغیر عبد الرحیم خان بداروغگی گرز برداران هر اعتبار بر افراخت - و در سال بیست و سیوم بوقت معاودت از اردیپور رانا بصوب اجمیر مشار الیه به تنبیه مفسدان طرف بدهنور متعلقهٔ چیتور رخصت شده بعطای فیل کامیاب گردید - پستر بنابر جهتے مورد عتاب گشته چندے از دولت کورنش مهجور ماند - و بتازگي در سال بیست و ششم بادراک ملازمت ناصیهٔ سعادت بر افروخت - و بحکومت لاهور تعین گشت - و در سال سي ام عزل یافت - و پس ازان بصاحب صوبگی ملتان کمر عزیمت بر بست - و بعد ازان باز بنظم صوبهٔ لاهور معین گردید - و در سال چهل و یکم معزول گشته استعفای نوکري نموده در دار الخلافه مذزوي و موظف گردید *

در سال چهل و پنجم بشوق ملازمت در مقامات کهتانون (که در نزدیکیهای قلعهٔ پرنالہ است) بحضور رسیده روزے چند مشمول مراحم خسرواني بود - (چون مزاج طرفین بے نیاز و باهم ناساز افتاده از هیچ جانب تکلیفے بمیان نیامد) عنان مراجعت بگوشهٔ انزوا تافت - و ازان باز در دار الخلافه طرح اقامت ریخته بفراغت و آسودگي مي گذرانید - و از اندوخته‌ها حویلي و دکاکین خرید - خرچے هم

داشت - و خالي از کمال نبود - خود را صوفي مي گرفت - و همه اوست مي گفت - و درين امر مبالغه مي نمود - نواب آصف جاه (که در عهد بهادر شاه روزے چند در دار الخلافه گوشه نشین بود) خود مي فرمود - دران آوان بخدمت مکرم خان رفته استفاده میکردم - در زمان محمد فرخ سیر بسیر عدم قدم بر داشت - لاولد بود - عبید الله خان نامي متبنای او مشهور است - سید حشمت الله خان (که درین ایام از جانب آصف جاه بوکالت دربار پادشاهي متعین است) پسر اوست *

[چون اکثر بطالت به مهوسي و کیمیا دوستي مي کشد و بسیار دیده شد که این شغل سراپا امید در رفع بیکاري اثرے دارد] مکرم خان هم ازین سودا خالي نبود - در اواخر عهد خلد مکان طرفه واقعهٔ رو داد - که از سوانح (۳) بعرض پادشاه هم رسید - و خواص خان در تاریخ خویش آورده که من از شخصے (که از جانب محمد یار خان ناظم دهلي جهت تحقیق این خبر نزد مکرم خان رفته بود زبانی خودش اصغا نموده) شنیدم - چون خالي از اعتماد نبود ثبت مي افتد - پس ازان (که خان مذکور بتلاش کیمیا شهرت گرفت - و کارخانهٔ دستکاري گرم گردید) فقیرے

---

(۳) نسخهٔ [ج] سوانح نگاران *

مرتاض مشايخانه سر و شكل آمد - و براستي و بے نيازي خود را وا نمود (٢) - و نهايت باحتياط ظاهر كرد - كه من مريد قدوة الواصلين زبدة العارفين حضرت غوث الثقلين ام - و بعلم صناعت مبشر (٣) شده ام - و مأذونم بتعليم شما - و بفريب كاري (چندان افسانه و افسون دميد - و بمزوري مكرر قدرے طلا را با دستكاري دو چند بنظر در آورد) كه مكرم خان بوى گرويد - و هر چند درين مدت تكليفے و تواضعے ميكرد اصلا اعتنا نمي‌نمود - و از جميع تنعمات (٤) محترز بوده بمقدار كمے از چيزهاے سهل بهند داشت - و هرگاه ذكر تعليم بميان مي آمد بروز رخصت مي انداخت - تا آنكه روزے گفت ديگے بسيار كلان آوردند و تا دهنش يک ته اشرفي و يک ته پل (٥) سياه بالاى هم چيدند - و بكل حكمت گرفته آتش بر افروخت - چون ثلثے از شب گذشت آوازے مهيب ازان ديگ بلند شد - آن غدار دست افسوسے برهم زده گفت خيلے نقصان بعمل راه يافت - بريختن خون كودک سياه چرده جبرو اصلاح آن ميشود - مكرم خان گفت چگونه مجوز سفک خون ناحق توان شد - از هر بايد گرفت (٦) -

---

(٢) نسخهٔ [ا] من مريد حضرت غوث الثقلين ام - (٣) نسخهٔ [ب] پيشرو شده ام - (٤) نسخهٔ [ا] منعمات - (٥) نسخهٔ [ب] پول سياه - (٦) نسخهٔ [ج] بايد گذشت ٠

فقیر بهم برآمده گفت از شما مي شود (۲) - چند اشرفي را گرفت و بیرون رفت - و بعد دو ساعت طفلے گرفته آورد - و بدست خود بر حلق او کاردے رانده قطرهٔ چند از خونش بر آتش ریخت - صدا فرو نشست - و آن مذبوح را بر خس و خاشاک بر تافت - زمانے نگذشت که مردم کوتوال با مشعل و غوغا رسیده بوقها بآواز در آوردند - که فقیرے دزد طفل بیچارهٔ را همین ساعت برداشته درین کوچه آمده و ازین خانه در نگذشته - انرا گرفته بدهید (۳) که مادر و پدر آن مظلوم بے طاقتي مي نمایند - مکرم خان مضطر گردیده از ترس بدنامي هر چند بزر خطیر تطمیع مي نماید دست از شور و غوغا و تقاضا بر نمي دارند - و آن محتال نیرنگ ساز ابرام دارد که چرا زر میدهند - مرا حواله نمایند - چه خواهند کرد - و بعد اللَّتَیَّا وَ اللَّتِیْ آن شعبده باز خود برآمده گفت - اینک حاضرم - پیادها دست و پایش بسته سیلي زنان بردند - مکرم خان در زیر درخت (۴) (چکنم) نشسته گاهے انگشت حیرت بدهن دارد و گاهے دست ندامت بدندان میگزد - همین که سپیدهٔ صبح دمید کسے را پی استفسار احوال فقیر فرستاد - اصلا ازان هنگامه نشان نیافت - از اهل محله جویان

---

(۲) همچنین در هر سه نسخه - (۳) نسخهٔ [ا - ب] بدهند - (۴) همچنین در هر سه نسخهٔ .

و پرسان شدند - هیچ کس چیزے نگفت - ازان مذبوح خبر گرفتند - نیافتند - حیرت بر حیرت می افزود - بستر آتش دیگ سرد نموده چون کافتند بجای اشرفی سنگریزه یافتند - هرکه از خان مذکور می پرسید میگفت بهای تماشائے بود که ازو دیدم *

* میر ویس غلزی * (۲)

غلزی قومے سمت از افاغنه - اینها در نواح زمیداور سکونت دارند - در سلطنت شاه سلطان حسین صفوی (که گرگین خان والی گرجستان (۳) بیکلربیگی قندهار بود) گرجیه بهمراهی او دست تسلط بر افاغنه دراز کردند - میر ویس (که رئیس قوم خود بوده) ببارگاه شاهی بنابر تظلم و فریاد شتافت - چون مزاج شاه قسمے حلیم و سلیم افتاده بود که شب و روز جز صحبت علما کارے نداشت - از سیاست (که لازمهٔ ریاست است) دست بردار گردیده خونی را بمدعی نمی سپرد - و دیت قصاص از سرکار خود می داد - لهذا سستی عمل باذهاب هیبت از قلوب راه یافته هیچ کس مطاوعت احکام شاهی نمیکرد تا بداد دیگران که پردازد - لهذا میر ویس بمشاهدهٔ این احوال راه مکهٔ معظمه (زَادَهَا اللّٰهُ تَشْرِیفًا) پیش گرفت - و پس از معاودت ازانجا بوطن رسیده در

(۲) در [تاریخ ایران] غلجائی - (۳) نسخهٔ [ب] برجستان *

صدد قابو بوده در سنهٔ (۱۱۲۰) هزار و یک صد و بیست هجري هنگامے (که گرگین خان بقصد تنبیه کاکري در مقام ده سنج بیرون قندهار بود) برو ریخته اسیر گردانیده کارش باتمام رسانید - و در قندهار مستقل شده عرضداشت با کلید طلا پیش خلد منزل ارسال داشت - و اظهار رسوخ نمود - پادشاه مزبور [که خواهش موافقت پادشاه ایران داشت - و برای رفع کدورتے (که ما بین خلد مکان و شاه عباس ثاني بناہر نا رسائی تربیت خان ایلچی هندوستان بمیان آمد) (۲) توطیه ها مي انگیخت] صلاح وقت دانسته او را بمنصب پنج هزاري و خطاب پادشاه نواز خان برنواخته سند قلعه داری قندهار فرستاد - و بدست تجار بشاه سلطان حسین پیغام داد - که افغان نمک بحرام سلوک نالایق بآن درگاه بعمل آورده - مي باید آنچه لازمهٔ کیفر او باشد زود بدان پردازند - و از کمک اینجا خاطر جمع دارند - شاه سلطان کیخسرو خان برادر زادهٔ گرگین خان را با فوجے جانب قندهار تعین ساخت - او آمده بمحاصره پرداخته از سوء تدبیر مقتول گشت - بعد ازان محمد زمان خان شاملو قورچي باشي بدین کار دستوري یافت - اتفاقاً تا وصول بدان جا در عرض راه کاسهٔ عمرش لبریز گردید *

(۲) نسخهٔ [ب] بمیان آمده بود *

میر ویس هشت سال رائق و فائق مهمات آنجا بوده گوشهٔ فنا گزید - و پس ازو برادرش عبد العزیز بر سریر حکمرانی نشست - و بعد یک سال محمود پور میر ویس با چند کس از حواشی او ساخته او را بقتل رسانیده رایت حکومت بر افراشت - و [چون در هرات هنگامهٔ ابدالي (که شیعه ایست از اقوام افغان) بلند شد] عبد الله خان ابدالي با پسر خود اسد الله (که بهمین مظنه چندے در هرات عباس قلي خان شاملو حاکم آنجا مقید داشت) از محبس گریخته باجتماع جمعیت پرداخته اول قلعه اسفزار را بتصرف آوردند - و در سنهٔ (۱۱۲۹) هزار و یک صد و بیست و نه هجري بلدهٔ هرات را گرفتند - و اسد الله بر قلعهٔ فراه (که بتصرف غلزیان بود) بغفلت تاخته متصرف شد - بعد از چندے محمود غلزي بقصد استرداد فراه شتافته ما بین فراه و زمیندآور (۲) با اسد الله بجنگ پیوسته نامبرده را بقتل رسانید *　　* ع *

* اسد را سگ شاه ایران درید *

تاریخ (۳) این واقعه است - ازان (که قلعهٔ مزبور استحکام داشت) بقتل اسد الله اکتفا نموده بقندهار معاودت نمود - و آنرا از جلایل خدمات شمرده بشاه سلطان حسین

(۲) نسخهٔ [ج] زمیندآور - (۳) یعنی سنه هزار و یکصد و سي و دو *

معروض داشت - و استدعا کرد که موکب شاهي ازان طرف جانب خراسان رکضت نماید - من هم سمت هرات میرسم - ارکان سلطنت تدلیس او را قرین صدق انکاشته محمود را به صوفی صافي ضمیر ملقب و به حسن قلي خان مخاطب گردانیدند - و قندهار بار مسلم داشته خلعت و شمشیر برای او فرستادند - محمود به بهانهٔ تنبیه ابدالی هرات بسیستان رسید - درین ضمن بکرمان شتافته نه ماه بضبط آنجا پرداخت - پستر (۲) باستماع هنگامهٔ بیجن سلطان لکزي ساکن فراه (که او را در قندهار نایب کرده بود - و او میدان خالي دیده باتفاق چند کس افاغنهٔ درونی را کشته خود هم بر دست افغانان بیروني مقتول گردید) بقندهار معاودت نمود - سال دیگر بر سر کرمان رفت - و قتل و غارت موفور نمود - مردم قلعه ناچار بقبول پیشکش تفویض قلعه برانجام کار اصفهان موقوف داشتند - محمود غلزي اقبال این معني نموده عازم اصفهان شد - بچهار فرسخی اصفهان رسیده با فوج شاهي مقابله بوقوع آمده آنها را شکست داد - تمامی توپخانه و اسباب اهل اردو بتصرف آورد - پس ازان متصل اصفهان رفته مطابق سنهٔ (۱۱۳۴) هزار و یک صد و سي و چهار هجري شروع در محاصره نمود -

---

(۲) همچنین در دو نسخه .

و کار بر مردم آنجا قسمے تنگ ساخت که نوبت به اکل میته رسید - ارکان دولت شاهي بدادن شهر مصمم گردیده

یازدهم محرم سنهٔ (۱۱۳۵) هزار و یک صد و سي و پنج هجري شاه را پیش از برده تاج خسروي را بر سر افغان مذکور زدند - همان وقت مردم بضبط خزاین و کارخانجات تعین نموده خود هم داخل شهر گشت - و خطبه و سکه بنام خویش کرد - و بسیارے از امرای درشناس و تمام اولاد و احفاد صفویه را از هم گذرانید - و شیراز را بتصرف آورده قریب بدو سال در اصفهان و غیر آن لوای فرمان فرمائي بر افراخت - پس ازان عارضهٔ جنون و فالج برو طاري شده از کار باز ماند - دوازدهم شعبان سنهٔ (۱۱۳۷) یک هزار و یک صد و سي و هفت هجري اشرف ابن عمش از گوشهٔ خفا بر آمده کار محمود باتمام رسانیده نوبت سلطنت بنام خود نواخت - در عهد خود کرمان و یزد و بنارود و قم و قزوین و طهران تا پول کرپي (که سرحد عراق و خراسان است) بقبضهٔ اقتدار در آورد - و سال سیوم سلطنت او ایلچي از جانب سلطان روم پیغامهاي درشت متضمن کناره گزیدن از فرمانروائي رسانید - او جواب بزبان تیغ داده سر شاه سلطان حسین را (که در اصفهان مي بود) از تن جدا ساخته نزد ایلچي فرستاد - لهذا افواج روم بمقابلهٔ او

آمده جنگ رو داد - و آخر زمیان شکست یافته بمصالحت پرداختند - پسر با نادر شاه سه بار بمقابله پرداخت - و هر بار هزیمت یافت - آخر جانب شیراز رفت - و جا نیافته متصل قندهار (که بنابر کشتن محمود روی رفتن آنجا نداشت) رسیده عزم بلوچستان نمود - حسین برادر محمود غازي باستماع این معني ابراهیم نام غلام خود را با فوجے بر سر او فرستاد - ابراهیم باو رسید - و اشرف بضرب تفنگ ابراهیم سنهٔ (۱۱۴۲) هزار و یک صد وچهل و دو هجري به نیستي سزا رو کرد - حسین مزبور چندے در قندهار بود - آخر قلعهٔ مذکور بتصرف نادر شاه در آمد *

* محمد یار خان *

پسر میرزا بهمن یار اعتقاد خان است - آن پدرے را چنین پسرے شاید - بل در استغنا و بے نیازي ازو هم گذرانید - هیچ مناسبتے باهل روزگار نداشت - هرچند بدنیا پشت پا میزد بیشتر دست خواهش بدامنش آویختے - و هر قدر دست رد بر سینهٔ دولت مي کشید دست زنان رو بر آستانهٔ او مالیدے - (اگرچه پدرش ایام زندگي را آزادانه صرف عیش و عشرت ساخته بلهو و لعب گذرانید) اما این در عین صحو و هوشیاري و پاس قاعده داني و حفظ ضوابط بیش ازو آسودگي و فراغت اندوخت - کمتر تعب ملازم پیشگي

کشید - در آغاز حال سال دوازدهم عالمگیري (که هنوز پدرش زنده بود) بمنصب چهار صدي (۲) نو سرافراز شده بصبیهٔ میرزا فرخ فال عم خود [که پسر کوچک یمین الدوله آصف جاه است که (از پس فربهي و تنومندي منزري بوده) بروز اعیاد و جشن باریاب سلطنت گشته بعطیه و انعام پادشاهي ادخار جمعیت مي نمود] کد خدا شد - در سال بیست و یکم بداروغگی زرگر خانهٔ سرکار والا امتیاز یافت - و پستر داروغگی قور خانه نیز ضمیمه گردید - و رفته رفته به میرتوزکي عزت اندوخته بخدمت عرض مکرر نیز اختصاص گرفت - و پس ازان بداروغگی غسلخانه اعتبار افزود - اما از خویشتن داري و تن آساني یک ماه و دو ماه بدربار نمي رفت - تا آنکه بیش منصبی ذو الفقار خان نصرت جنگ (که بسر فوجي نام بر آورده همواره در جلدوي مالش اشقیا و تسخیر قلاع دکن اضافه‌ها یافته - با وصف آنکه او هم به تکرار اضافه‌ها بمنصب دو هزار و پانصدي هزار و پانصد سوار رسیده) در عالم هم چشمي و هم سري نتوانست گوارا کرد - از جا در آمده استعفاي نوکري نمود - و بران اصرار ورزید - بپادشاهزاده محمد اعظم شاه حکم شد که او را مستمال نماید - شاهزاده هر چند گرم التفاتیها بکار برد اصلا فریفته

(۲) در [مآثر عالمگیري] محمد یار راد اعتقاد خان چهار صدي نو سرافراز شد *

و غره نگشت - و گفته فرستاد که نوکری من درین مرتبه نیست که به میانجي گري شما اصلاح پذیرد - شاهزاده بر آشفته در حضور گلهٔ بسیار کرد - پادشاه فرمود که مي خواهد که بمکان قلعه بفرستم - چون این خبر باد رسید عرضي نمود که همه مردم را برطرف کرده ام بیجاپور نزدیک است اگر مکانے از مکانهای قلعه مرحمت شود رفته محفوظ بنشینم - بموجب حکم از کلکله بآنجا رفته نشست - و پادشاه هم متعاقب به بیجاپور آمد (چون ظاهر شد که هیچ گونه دل نهاد نوکري نیست) برخصت دار الخلافه مجاز گردید *

اتفاقاً در همان ایام پادشاهزاده محمد معظم بجانب اکبرآباد مرخص شده بهم قافلگی ایشان روانه شد - هرگز در راه شاهزاده را ندید - حتی که از پیش خیمهٔ او گذشت - بر نیامد - بشاهجهان آباد رفته بر در پوستهٔ آزادي و استغنا مشق استقامت مي نمود - چند ماهے به بیکاري بر نیامد که بختیاري و اقبال یاوري کرد - در سال چهلم سنهٔ (۱۰۰۸) هزار و هشت هجري از پیشگاه سلطنت و جهانباني بار سال فرمان صوبه داري دار الخلافه از انتقال عادل خان خوافي دامن مقصود بدست افتاد - و چهرهٔ مطلوب بنظر آمد - باضافهٔ پانصدي پانصد سوار بر مدارج منصب

سه هزاری دو هزار سوار تصاعد نمود - و در سال چهل و ششم از اصل و اضافه بمنصب سه هزار و پانصدی سه هزار سوار و عطای نقاره کوس اعتبار و افتخار نواخته فوجداری مرادآباد (که جز به نوئینان والا مرتبت تفویض نیابد) بانضمام صوبه داری مفوض گشت - و پس از واقعهٔ نا گزیر خلد مکان (چون بهادر شاه از پیشاور بسه منزلی دار الخلافه رسید) منعم خان را (که دران وقت خطاب خان زمانی یافته بود) باستمالت خان مزبور پیش فرستاد - [اگرچه محمد یار خان بقدم اطاعت و انقیاد پیش آمده حسن یار خان پسر خود را مع کلید قلعه و نذر مبارکباد سلطنت همراه خان زمان فرستاد - و بایصال سی لک روپیه نقد و هشتاد لک روپیه را نقره آلات (که بجهت سرانجام لابدی گرفتند) تن در داد] اما خود باظهار بیماری خفقان در قلعه فروکش نمود - و پس از جلوس بهادر شاه (با وصف آنکه آصف الدوله اسد خان باقامت دار الخلافه مامور شد) کار نظامت و نگاهبانی قلعه بخان مشار الیه مقرر بود - (چون فوبت سلطنت بجهاندار شاه رسیده - و از لاهور عازم دار الخلافه گشت) او تا اغرابان باستقبال شتافته همان روز در نیمدت (۲) آصف الدوله را هم دید - و بحویلی

(۲) نسخهٔ [ج] نیمله .

خویش آمده نشست - ذوالفقار خان (که دران وقت وزیر اعظم هندوستان بود) مکرر بدیدنش رفت - و نظر بر ریهٔ او (که هیچکس در حضورش بسلاح نمي رفت) جمدهر از کمر وا کرده رفتے - روزے (که پادشاه محمد فرخ سیر بهم عنانی فتح و ظفر داخل شاهجهان آباد شد) در نفس شهر سر سواري ملازمت در یافته از بیرون قلعه بخانهٔ خویش برگشت - هر چند آمد و رفت دربار نداشت اما بنام صوبه داري گاه بیگاه مقدمات جز باز رجوع مي شد - و دران هنگام (که محمد فرخ سیر از تسلط سادات بارهه بجان آمده در صدد پیش آمد امراى عالمگیري شد) خانساماني را از انتقال تقرب خان شیرازي بابرام و سماجت بدو تکلیف نمود - بشرط عدم آمد و رفت دربار قبول نمود - گاهے کَیْفَ مَا اتَّفَقَ پیش پادشاه مي رفت - و هرگاه بکچهرى خانساماني رفتے فرود نیامده پالکي سواره دستخط میکردے - و براى پالکي ستونها نصب کرده بودند - دیانت دار و صاحب دقت بود - بعد از فرخ سیر هر چند کارے نداشت اما جاگیرش تا آخر عمر بحال بود - در عهد خسرو زمان محمد شاه پادشاه هم دو سه مرتبه بطلب بار یاب پادشاهي شده - بوقت موعود داعی حق را لَبَّیْکَ اجابت گفت - غیر از حسن یار خان (که در جواني

در گذشت) پسرے نداشت - صاحب خزانه و املاک بود - و حویلي و دکاکین بسیار در دهلي داشت - مردم در وجه کرایهٔ آن مبالغه ها دارند *

* میر جمله خانخانان *

عبد الله (۲) نام مرد ملائے بود توران زا - کسے بزبانی خود او نقل میکرد - در ایامے (که در وطن خود بتحصیل علم اشتغال داشت) روزے بر سبیل تفنن با جمعے بسیر باغچهٔ بیرون معموره رفت - ناگهان فوج اوزبک بآئین تزاقي در رسیده انتشار دران مجمع انداخت - او از دیوار باغ فرود آمده راه هندوستان گرفت - چون زاد سفر همراه نداشت بتصدیع کلي طی مسافت میکرد - در عهد خلد مکان (که بدین ملک رسید) ابتدا تعلقهٔ قضای جهانگیر نگر عرف ڈهاکه مضاف صوبهٔ بنگاله یافت - پستر قاضی بلدهٔ عظیم آباد پٹنه گردید - و در ایامے (که محمد فرخ سیر به پٹنه رسیده بر تخت نشست) او ساز موافقت با مزاج پادشاه کرک ساخته همراهی رکاب گزید - و پس ازان (که با جهاندار شاه جنگ نموده فیروزي نصیب شد) او بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب میر جمله خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ سربلندي اندوخت *

(۲) نسخهٔ [ب] عباد الله *

اگرچه بظاهر داروغگی دیوان خاص و داروغگی ڈاک داشت اما بمحرمیت فوق الفوق اختصاص گرفته دستخط پادشاهي باختیار او قرار یافت - ازانجا (که مغل عجول طبع یک دفعه باین دولت عظمی رسیده بود) از تسلط سادات بارهه (که پیش حسن خدمت خود گفتهٔ هیچک را بخاطر نمي آوردند) بدر حسد زده از جانب آنها یک را ده ساخته به پادشاه میرسانید - و از کشته شدن ذوالفقار خان و هدایت الله خان و دیگر مردم نام او بسیاست و غمازي بر آمد - و این معني باعث کشیدگی خاطر سید عبد الله خان و حسین علي خان گشته از آمد و رفت دربار پای کشیدند - سال دوم جلوس محمد فرخ سیر (چون نظم دکن بامیر الامرا حسین علي خان تعلق گرفت) او برفتن دکن راضي نمي شد - تا آنکه میر جمله بصوبه داری پتنه سرفراز گردیده مرخص شد - و بدانجا رسیده (چون فوج بسیار و بیش قرار نگاه داشت) از عهدهٔ طلب بر آمدن متعذر گشت - بنابران سراسیمه شده مخفي در پالکی پرده دار نشسته روانهٔ حضور گردید - دران دقت (که در حضور برهمی صحبت سادات رو داده هر روز به بد مظنگي مي گذشت) پادشاه اورا رو نداد - ناچار پیش سید عبدالله خان رفته بعجز گرائید - او حمل بر تزویر نمود - و مردم

نگاهداشت او از عقب رسیده هنگامهٔ تقاضای طلب خود کردند - ناچار خانهٔ محمد امین خان بهادر رفته پناه جست پادشاه نظر برفع فساد او بکمی منصب چشم نمائي کرده تعینات صوبهٔ پنجاب ساخت - و طالب مردم او از سرکار پادشاهي دهانید (۲) - پس از دستگیر شدن آن پادشاه او پیش سادات بارهه آمده بخدمت صدارت کل چهرهٔ عزت بر افروخت - اما مثل سابق اعزاز و وقار نداشت - در عهد فردوس آرامگاه درگذشت - در صوبه داری پتنه از مغلان همراهی او ظلم کلي بر رعایا و سکنهٔ آنجا گذشت - و خود هم طریقهٔ رحم و مروت و عاقبت اندیشي نداشت - با اینهمه در اجرای کار هرکه با او رجوع مي نمود مبادرت میکرد (۳) *

* مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ *

میر ابراهیم نام پسر امیر خان کابلي (۴) ست - سال چهل و هشتم جلوس خلد مکان از اصل و اضافه بمنصب هزاری چهار صد سوار علم کامیابي بر افراشت - و در وقت محمد فرخ سیر بفوجداري و قلعداری ماندر مضاف صوبهٔ مالوه مقرر گردیده به تنبیه و تادیب متمردان آن زمین پرداخته نام بمردانگي بر آورد - در اواخر عهد پادشاه مزبور [که حسین علي خان

---

(۲) یعنی شهید مرحوم محمد فرخ سیر بادشاه - (۳) نسخهٔ [ج] باو -
(۴) نسخهٔ [ا] پسر امیر خان کابل است *

از دکن روانهٔ دار الخلافه شد (با آنکه او سر راه بود) بنابر
وفور غیرت یا نظر برین که پادشاه را از خان مذکور
خوش نمي دانست] بعذر تمارض ملاقات نکرد - حسین علي
خان بعد رسیدن بحضور او را معزول ساخت (۲) - و برای
رسانیدن عمل بمنصوب (۳) بنظام الملک آصف جاه (که دران
ایام ناظم مالوه بود) نوشت - آصف جاه اورا معقول کرده
از قلعه طلب داشت - و چون رای رفتن بحضور نداشت
بقلعه داري سرونج وغیره محالات متعلقهٔ صوبهٔ مالوه معین
گردانید - و چون در همان ایام آصف جاه عزیمت دکن نمود
نامبرده هم همراهي گزیده با جمعیت شایسته خود را شریک
ساخت - در جنگ سید دلاور علي خان سرداری دست چپ
بنام او بود - ترددات نمایان نموده خود را برابر هراول
رسانید - و اکثر راجپوتیه همراهی خصم درانجا کشته شدند - و
در نبرد عالم علي خان نیز مساعی جمیله بکار برده دقیقهٔ از

---

(۲) در (تاریخ مظفري] چون حسین علي خان بقصد دستگیر کردن محمد
فرخ سیر از دکن روانهٔ حضور شد - و از آب نربدا عبور شده متصل قلعهٔ
ماندو واقع صوبهٔ مالوه (که مرحمت خان خلف امیر خان کلان بقلعه داري
و فوجداري آن ضلع مامور بود) رسید - مرحمت خان بنابر توهم ناسازي
مزاج حسین علي خان خود را پیش او نتوانست رسانید - ازانجا که بغض
و عداوت این حرکت در دل حسین علي خان متمکن بود وقتیکه زمانه جام
موافقت بکام هر دو برادر پیمود جاگیر مرحمت خانرا ضبط نمود - (۳)
یعنی خواجه قلي خان ۰

زد و خورد فرو نگذاشت - و پس از فتح از اصل و اضافه بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار و خطاب مرحمت خان بهادر غضنفر جنگ و تقرر صوبه داری برهانپور از همگنان تفوق جست - و با زاولان خاندیس بتنبیه پیش آمده ترددات نمایان نمود - اما (چون فریاد ظلم کارپردازانش به آصف جاه رسید) عوض نظم خاندیس فوجداری بکلانه با بحالی جاگیر چهارده لک روپیه بنام او قرار یافت - او دلنهاد نشده باستماع استقلال فردوس آرامگاه و برهم خوردن مقدمهٔ سادات بارهه بحضور شتافته چندے بفوجداری میواب و پستر به صوبه داری پتنه سرمایهٔ مباهات اندوخت - و وقت موعود در گذشت - پسرش بقاء الله خان (که داماد میرزا محسن برادر ابو المنصور خان صفدر جنگ بود) مدتها بنیابت خان مزبور حراست آله آباد سرانجام می داد - و در هنگامهٔ احمد خان بنگش سررشتهٔ تحصن از دست نداده قلعه را از تصرف افاغنه نگاهداشت *

* مرحوم مبرور محمد کاظم خان مغفور *

جد امجد بلا واسطهٔ راقم سطور است - (چون والد بزرگوارش میرک معین الدین امانت خان به رضهٔ رضوان نقل فرمود) پادشاه حق شناس قدر دان خلد مکان هریک از اخلاف ذی اوصاف و منتسبان سعادت توامان آن ستوده خصال

خیر مآل را درخور حال به افزونی مناصب و عطای خدمات کامیاب امانی و آمال نمود - آن نونهال چمن سیادت در ریعان شباب باضافهٔ منصب سرافراز شده نخست به بیوتاتی صوبهٔ بیجاپور و پستر بفوجداری جالناپور صوبهٔ خجسته بنیاد بانضمام پرگنات دیگر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران ایام (۲) (که سواد برهم پوری اقامت جای معسکر پادشاهی بود) بدیوانی دار السلطنت لاهور رخصت یافت - خانه زاد شناسی و خانه زاد پروری را دران وقت طرفه روز بازار بود - گویند (چون دران روزها خان مشار الیه به باده گساری و صهبا کشی اعتیاد داشت) یکے از نبایر وزیر خان شاه جهانی (که سوانح نگار دار السلطنت بود) در افراد سوانح کشف حال نمود - داروغهٔ داک آنرا بجنس از نظر پادشاه گذرانید - پس از مطالعه به ارشد خان یزنهٔ او (که دیوان خالصه بود) مستفسر بیان واقع شده فرمود - که از اولاد امانت خان امثال این امور مستغرب و مستبعد می نماید - اما نگارنده نیز خانه زاد است - بعد تامل (با آن همه تشرع و احتساب که داشت) بمحض حسن ظن بحال پدرش و حقوق نیکو خدمتی آن مرحوم بداروغه ارشاد شد - که در جواب

---

(۲) در [بعض نسخه] برهم پوری - و در [مآثر عالمگیری] برهم پوری و برهمن پوری مسمی به اسلام پوری *

باویسد که هر دو خانه زاد اند - نباید که خانه زاد در حق خانه زاد چیزهای مستقبح و ناپسند بحضور نویسد *

و [چون شاهزاده محمد معز الدین نخستین پور پادشاهزاده محمد معظم بهادر شاه (که رهگرای صوبهٔ ملتان بود) وارد شهر گردید] خان مزبور بادراک ملازمت شاهي شرف اندوز شده بفراوان عواطف و مهرباني و وفور اکرام و قدرداني اختصاص گرفت - بدو سه روز درخور ساز صحبت بمرتبهٔ کوک گشت و نقش توافق چنان درست نشست که شاهزاده بالحاح و اقتراح خواهان مرافقت او شد - مکرر استدعای این معني بحضور عرضه داشت - از پیشگاه خلافت و جهانباني دیوانی صوبهٔ ملتان و تتّه و مَا یُضَافُ اِلَیْهِمَا از بهکر و سیوستان و غیر آن ضمیمهٔ دیوانی فوج بنام آن راستي منش تفویض یافت - چون به ملتان شتافت ازانجا (که مزاج طرفین بدوام تجرع و ادمان شرب آشنا بود) جنسیت علت ضم گردید - و اتحاد مشرب خصوصیت افزود - بمجالست بزم خاص و محرمیت تام امتیاز اندوخت - و با این همه بدستور دیگر عمدهای آن دولت (که مجي و ذهاب مستورات خویش را در محل شاهي ناگزیر امارت خود مي دانستند) با آن (که یک شبانه روز شاه در باغ حویلی آن بزرگ هم با پرستاران خاص بطریق سیر قدوم فرمود) با وصف ایما مجوز آن امر

غیر مستحسن نگردید - و در مهم بلوچ (که از کارهای دست بستهٔ شاهزاده بود - و حضرت خلد مکان بدان نازش می نمود) پس ازان (که افواج آن بومی مستاصل گردید - و شیرازهٔ جمعیت آن قوم از هم پاشید) شاهزاده خواست که فوجی با یکے از مقربان بر سر مامن و مسکن آنها تعین کند - اکثرے سر باز زدند - آن صداقت کیش بامر والی نعمت خویش بلا اهمال پا برکاب استعجال گشت - آن طایفهٔ نیک اعتقاد بمحض ادب سیادت با وجود قدرت و توانائی چهره نا شده اسباب و امتعه بجای خود گذاشته راه فرار سپردند - چون از نوشتهٔ شاهزاده بعرض سلطانی رسید بافزایش منصب و خطاب خانی ناموری اندوخت - و پس ازان [که عالمگیر پادشاه بسفر ناگزیر عالم بقا شتافت - و شاهزاده بهمراهی پدر عالی قدر [که از بلدهٔ پیشاور بجنگ برادر خود محمد اعظم شاه (که هر یک بمقتضای وقت سکه و خطبه بنام خویش آراسته بود) رایت عزیمت افراشت] در ملتان خان مشار الیه را به نیابت صوبه داری گذاشت - و پس از عزل (چون بلاهور رسید) ازان (که خلد منزل بدکن متوجه شده بود) بنابر دور دست ها نتوانست سفر گزید - دو سه سال کما بیش دران بلده به بیکاری گذرانید - و بے مداخل مخارج زیاد (که لازم

دولتمندیها ست) کشید - و ازانجا [که دیانت و امانت
بحمت بسیط به صرافت بے شایبهٔ لیت و لیس (۲) داشت
و بیشتر ماحصل تیولش بصرف ارباب نشاط و طرب (که
هر صنفے از اصناف آن مشاهره یاب بود) در می آمد]
درین ایام زرے [که از وجوه جاگیر و نقدی پسران (که
هم منصب پادشاهي و منصب شاهي داشتند) فراهم آمده]
بمصارف در آمد - و (چون در مقام سادهورا (۳) مضاف
سرهند بملازمت پادشاهي و شاهي استسعاد نمود) به تیول آباد
صوبهٔ پنجاب و بخشیگری دوم شاهزاده (که به جهاندار
شاه ملقب شده بود) مواد افتخار اندوخت - و بعد
ازان (که نوبت سلطنت هندوستان به جهاندار شاه رسید)
اگرچه به منصب چهار هزاري پایه افزای اعزاز گردید -
اما از استغنائے فطري و بے پروا مزاجي و عدم مساس
به مرسومات زمانه سازان به پیش آمد نوآمدهای نا شناسا
و کینه وری کوکلتاش خان (که همیشه در پردهٔ دوستي
کار شکني ها میکرد) فتح البابے از رفاه و مکنت رو ننمود -
بلکه از رهگذر نا قدر داني و افسرده دلي بقطع سلسلهٔ
آمد و رفت دربار و انقطاع مجری و سلام انجامید - روزے

---

(۲) نسخهٔ [ا] لب ولیس - (۳) نسخهٔ [ج] شاه دهورا و در [بعضے نسخه] شاه دره *

در دار الخلافه کَیْفَ مَا اتَّفَقَ سر سواري درچار پادشاه شد -
و سوابق الطاف بر سر پرسش های تفقد آمود آورد - و
از بے کاري و پریشان حالي تاسف و تلهف نمود - و
تعییر و سرزنش (که بایست) بکار کوکلتاش خان رفت -
تجویز صاحب صوبگی گجرات و لاهور بمیان آمد - ازان (که
ارتشا و کار سازي را روز بازار و میر و وزیر را با داد و ستد
سرو کار بود - و مزاج آن متدین واقعي ازین چیزها
پُر بیگانه) چگونه در گیرد - آخر کار ناچار بقلعه داري ارک
لاهور بسند افتاد - چند ماهے نگذشت که گلے دیگر شگفت -
و سربر آرائی فرخ سیر رعب افزای دور و نزدیک گشت -
نزدیک بود که بعلت دیرین رفاقت جهاندار شاه دست زد
عتاب پادشاهي شود - پیش آگهي و اشراف قطب الملک
(که چندے در ملتان تعین بود - و بر حقیقت حال وقوف
داشت) بفریاد رسید - بعرض رسانید که مشار الیه (چون
از اخذ و جر و حیف و میل اجتناب مي ورزید) باستمزاج
شاهزاده کارها را به اختیار کوکلتاش خان وا گذاشته خود
بناے خورسند بود - لهذا آن بلیه از سر وا شد - در اواخر
عهد آن پادشاه (چون اعتقاد خان فرخ شاهي بقرب و
منزلت سلطاني ارج پیماے اعتبار گشت) بقدم آشنائي
و سابقهٔ تعارف (که او هم جهاندار شاهي بود) دیوانی

صوبهٔ کشمیر (که تن آسانان عیش گزین را گوشه ایست روح افزا و فضائے ست دلکشا) بنام آن عشرت گرا نامزد نمود - و چون هنگامهٔ محتوي خان (که در احوال میر احمد خان ثاني (۲) نایب ناظم آن صوبه بتفصیل رقم زدهٔ خامه شده) آشوب آمای آن خطه گردید] اگرچه زورق حالش دران چار موجهٔ بے تمیزي (که سفاین احوال اکثر متصدیان پادشاهي در گرداب خواري و ذلت افتاد) بکنار سلامت ماند کار پردازان حضور در ذیل اهل خدمات آنجا بپایهٔ عزل در آوردند - پس ازان بدهلي آمده سالے چند به بیکاري و بے جمعیتي گذرانیده در سنهٔ (۱۱۳۵) و هزار یکصد و سي و پنج (که سن شریف او از عشرهٔ ششم فراز تر شده) روح پر فتوحش بفردوس برین خرامید *

پسر کلانش غفران مآب میر حسن علي والد ماجد محرر اوراق در آغاز بهار جواني (که از نوزده سالگي بر نگذشته - و هنوز نهال آرزویش بشگوفهٔ مراد نشگفته) در بلدهٔ لاهور سنهٔ (۱۱۱۱) هزار و یک صد و یازده هجري گل زندگیش به آفت خزان اجل برگ ریز گردید - بعد از پانزده روز بیست و هشتم رمضان این نقش موهوم بر صفحهٔ هستي نمود بے بود نمود - اگرچه اعمام و برخے

(۲) - ترجمه اش عنقریب مي آید *

ذي ارحام این اضعف عباد در لاهور اند اما بتقریب در خورد سایر تبار و عشایر در حین حیات جد امجد سالے (که امیر الامرا حسین علي خان بدکن نهضت فرمود) وارد خجسته بنیاد شده باقتضای آب خورد پاتابهٔ غربت گشوده لنگر اقامت انداخت - و بطول مکث سر مراجعت نماند - دست از یار و دیار فشاند - و ناگزیر پابند تاهل گشته رو به ملازم پیشگي آورد - در سنهٔ (۱۱۴۵) هزار و یک صد و چهل و پنج هجري از جناب نواب آصف جاه بدیوانیِ صوبهٔ برار سر افرازي یافت - آن نسخهٔ برهم خورده را نوخط شیرازهٔ رونق گردانید - و آن گل پژمردهٔ از هم ریخته را به آبیاری سعي از سر نو بورنگ و بو آورد - حسن تمشي و نیکو کارگذاري بر روی روز افتاده در زبان حق ترجمان آصف جاه گذشت - که کارهای فلانے نمکے دارد *

[چون دران هنگام (که والاتبار گردون وقار عالم مدار عالمیان استظهار نواب نظام الدوله بهادر ناصر جنگ دام اقباله باقتضای وقت بست و گشاد دکن پیش گرفت) حسن اتفاق نگارندهٔ اخبار را هم بارونگ آباد کشید] بتلثم بساط فیض مناط آن جوان بخت جوان همت ابواب کامراني بر رخ عقیدت خویش گشود - (هرگاه سابقهٔ رأفت ایزدي بدستیاری یکے از پا نشستگان گوشهٔ خمول گراید - و روشن گر

تقدیر آئینهٔ روشناسی یکے از پشت بدیوار ماندگان گمنامي را بر زداید) هرآئینه مودات ظهورش شکر خانهٔ جلوهٔ شهود آراید - چنانچه بے سلسله جنبانی احدے آن والا قدر بے هنری مرا بهنر بر گرفته مشام بندگي ام را از شمامهٔ الطاف خاص معنبر گردانید - و بدرجهٔ قرب و اعتبار بلا شریک و سهیم برآورده بمصاحبت و محرمیت فوق الفوق اختصاص بخشید *

و (چون حصول هر امرے در حلول وقت بود) بعد از چندے بدیوانی دکن و نیابت دیواني و خانه سامانی سرکار آصفجاه متعلقهٔ آن مملکت ممتاز فرمود - بسیاس داری آن نطاق هوا خواهي و خیرسگالي بر میان کار داني و کار شناسي بسته کاربند کارهای مامورہ گردید - و باحیای رسوم نیاکان خویش ارتشا و پاره ستاني (که اهل روزگار حق السعي گویان حلال تر از شیر مادر دانند) از قلمرو خاطر یک قلم قلم انداز کرده حرام و ناروا تر ساخت - ظاهر است که فرا گرفتن این ملکهٔ رضیه بخوف و خشیت آلهي بس نادر و کم یاب - بیشتر در اختیار آن جز استرضاي خاطر آقا و مزید التفات او (که مستجلب جاه و افزایش قدر است) منظور و متصور نیست - آن هم درین دور فاسد وجود عنقا گرفته است - از صد یکے اگر باین صفت متحلي ست در

ابنای زمان بناداني و سفاهت منسوب است - الحمد لله که اینجا غرض اخبر مفقود - چه این متبوع والا اقبال ما (۲) (که باتباع شریف وی سرمایهٔ سعادت مي اندوزیم) در علو همت آفتابے ست منیر (که پرتو تربیتش عام) و از فرط عطا سحابے ست بے نظیر (که فیض انعامش تام) - مگر عقل تامل کیش محض بحکم حیا کاري (که ازان چشم (۳) (۴) دوچار نشود و سر بالا نتواند شد) اجتناب واجب شمرد - اختیار افتاد * بیت *

* سر بیالا نتواند ز خجالت کردن *
* همچو قلاب کسے را که گرفتن هنر است *

و پس ازان (که زمانه رنگ دگر ریخت - و آن گرامي نژاد نیک اندیش بمصلحت سنجی خرد گوشهٔ انزوا گزید) [چنانچه ذیل احوالش مفصلاً بدان ارتسام یافته] این رهین امتنان بجاذبهٔ محبت دست از این و آن بر داشته چون سایه با شخص هم‌قدمي نمود - و بجرعهٔ مے شیراز کام و دهان وقت را بحلاوت مي اندود * بیت *

* جائے که تخت و افسر جم میرود بباد *
* گر غم خوریم خوش نبود به که می خوریم *

---

(۲) نسخهٔ [ج] مي اندوزم - (۳) نسخهٔ [ج] سر بالا - (۴) نسخهٔ [ب] واجب شمرده اختیار افتاد *

روزے چند در کنج عزلت فراغتے مهیا و عافیتے مستوفي داشتم - و مي گفتم * بیت *

* ما گوشه را نه بهر قناعت گرفته ایم *
* تن پروري بگوشهٔ خاطر رسیده است *

ناگاه فلک رشک گین بحال خویش نگذاشت - و پا بدامن کشیدگان را سر بکوه و صحرا داده از روضهٔ عبهر برد - اکثرے را درین نقل و تحویل بازوی همت بسستي گرائید - و پای عزیمت بسنگ آمد - نفسے چند بر فیاوردیم که بے راهه روی گردون ناهنجار براه پیگار سراسر خسار (۲) انداخت - و دران روز هم بدستور هر روز با سردار مرادف فیل بود - (۳) چون معامله فزوني شد و زیان کاري بهزیمت متمثل گردید) سران و سرخیلان بمحوطهٔ (که قریب نارد گاه بود) در آمدند - جز فیل آن عالي نژاد (که آنهم بسر رهگذر آن چار دیوار رسیده) دیگر دران عرصه نماند - ازین تماشائے کارگاه تقدیر استفسار برفت که چه باید کرد - گفتم غیر ازین [که درین پناه جا (که بے پناهي بهتر ازانست) خود را نشانهٔ گوله و بان هر چهار سمت باید ساخت - و رایگان جان در باخت] سودے متخیل نیست - آن قوي دل تیز فکر ازین حرف خود را بمیدان کشید - و دید که

---

(۲) نسخهٔ [چ] سراسر خار - (۳) چنانکه در صفحه ۱۸ از جزو اول ذکر یافته *

فيل نشينان مقابل او را تنها ديده جلو ريز اند - از راه مردي يكه و تنها فيل خود را بهمان سمت تيز راند - آنها بمشاهدهٔ اين حالت لب بآفرين و تحسين گشوده دست از آويز و ستيز باز داشتند - و حلقه وار درميان گرفته بدان هيأت بجانب آصف جاه پي سپر گشتند - قدمي چند باقي بود كه برخي ناموس پرستان شمشيرها آخته ازان محوطه بر آمده برق آسا خود را رسانيدند - چون (٢) وقت از دست رفته (هر چند آن دلاور پُردل و محرر اوراق بدرشتي ممانعت‌ها نمود) جز ايحاش طرف ثاني هيچ نيفزود - ناچار بمقتضاى حزم و احتياط ازان سو دست و بازو به تير باران بر گشاده همانجا باز داشتند - از نيرنگي تقدير در جنگ سالم مانده در صلح زخمي بر داشتيم - ناگاه دران شورش بي تميزى اوباشي چند تيغها علم كرده بمن رو آوردند - و حمله ميكردند - بآواز عمدهٔ (٣) (كه چرا خويشتن را بكشتن ميدهي) متنبه گشته خود را از فيل بر تافت - چون حفظ آلهي وقايه بود بجانب حلقهٔ فيلان (كه دم و خرطوم باهم پيوسته بود) افتادم - معاً عمدهٔ ديگر بهواداري آن سامي مرتبت را نيز بر فيل خود گرفته از آشوبگاه بر آورد - و شعله بلند شده فرو نشست -

---

(٢) نسخهٔ [ب] رفته بود - (٣) و او حرز الله خان نبيرهٔ سعد الله خان است كه در صفحه ١٩ از جزو اول مذكور شده *

دران آوارگي و محرومي آشنائي دوچار شده بخانهٔ متهور خان مرحوم (که احوالش نگاشتهٔ خامه شد) رهنموني کرد - هرچند از وقوع این حرکت غیر مرضي بعقوبت ها شایان تر بودیم لیکن حلم آصف جاهي (که آیه ایست از آیات الهي) در عتاب گاه پاداش بسلب منصب و جاگیر اکتفا فرموده بر ما چند کس بضبط خانه نیز افزودند (۲) *

اگرچه در عالم وهم و خیال مهالک بسیار بود اما لله الشکر ممنون گوشهٔ عزلتم که نا شنیدني ها بگوش نخورد و نا دیدني ها بنظر در نیاید * * بیت *

* ای گوشهٔ عزلت ز تو آب رخم افزود *

* نشناسم اگر قدر ترا در بدر افتم *

همین عزلت است که باعث تالیف این نسخه شده - و اشاره در دیباچه بدان رفته (۳) - تا لطیفهٔ غیبي رو نماید - و فضل لاریبي رخ گشاید - و شغلے دلخواه بدست افتد - بدین مشغلهٔ دلکش در رفع بیکاری میکوشم - پیداست که کلیشره نویسي و لاطایل گوئي بیش نیست - چون طبیعت را از آفت تعطیل صیانت نموده و از هجوم افکار ردیهٔ باطله باز داشته مقید رقمت افتاده چه توان کرد که بطالت

---

(۲) نسخهٔ [ج] اکتفا فرمودند و بر ما الخ - (۳) چنانکه در صفحه ۱۹ از جزو اول گذشته *

و عطاات بامتداد کشید - شش سال قریب باختتام رسید *

* بیت *

* خمیازه سنج تهمت عیش رمیده ایم *
(۲)
* می این قدر نبود که رنج خمار ماند *

اگرچه چندے بدولت آن از کشاکش روزگار زود گسل پرشکن به امن آباد جمعیت آرمیده * * بیت *

* هرکه در کار است گردون میزند بر یکدگر *
* وقت آن آمد که بیکاري بکار آید مرا *

باز هم از اقتضای مزاج عنصري [که انشراح او بجنبش باز بسته اند (که هر قدر حرکت فزون تر آثار فراوان تر) - آب بآن لطافت از دیر ایستادگي کثافت پذیرد - دل تا کی بستوه نیاید] سر اظهار نداریم * * بیت *

* ما را زبان شکوه ز بیداد چرخ نیست *
* از ما خطے بهر خموشي گرفته اند *

چون دنیا را به اُمید خورده اند در آرزو عیب نیست *

* مصرع *

* شاید شب ما هم سحرے داشته باشد *

نعم عسرے میان دو یسر واقع شده - و سیاهی لیل را
(۳)
سپیدهٔ ماه صبح در پی است * * بیت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن قدر - (۳) نسخهٔ [ب] سپیدهٔ دم صبح *

* نقاب چهرهٔ امید باشد گرد نومیدي *

* غبار دیـــدهٔ یعقوب آخر توتیـــا گردد *

خداوندا حوصلهٔ مباشرت اسباب نیست - و بے اسباب هیچ کار را فتح باب نی - اندکے کار این بیچاره را از دایرهٔ اسباب بیرون نه - و اگر بے سبب نکني سبب را بر ما آسان کن - و ما را بما مگذار - و آنچه تو مستحق آني پیش آر - الٰهي هرچه از ما بتو رسید اَسْتَغْفِرُ اللّٰه - و هرچه از تو بما رسید اَلْحَمْدُ لِلّٰه - اَللّٰهُمَّ کَمَا اَنْعَمْتَ فَزِدْ - وَ کَمَا زِدْتَ فَاَدِمْ - وَ کَمَا اَدَمْتَ فَبَارِکْ - بِحَقِّ الْحَقِّ وَ اَهْلِهٖ وَ صَلِّ عَلٰی مُحَمَّدٍ وَّ آلِهٖ *

* مبارز خان عماد الملک *

خواجه محمد نام در آوان صبا و طفلي بهمراهي والدهٔ ماجده از مواد و موطن خویش باتفاق رهگرای هندوستان گردیده (چون بگجرات پنجاب منزل گزید) او را بخدمت شاه دولهٔ مشهور (که درویش صاحب تصرف بوده - و سکنهٔ پنجاب را عموماً بدو اعتقاد است) بودند - آن بزرگوار مژده رسان دولت و اقبال آن نونهال گشته پارچهٔ از ملبوس درویشانهٔ خود بار بخشید - و پس ازان (که پا بسن رشد و تمییز گذاشت) جولانی عرصهٔ تلاش روزگار

---

(۲) نسخه [ب] فتح الباب - (۳) نسخهٔ [ا] جولاني تلاش عرصهٔ روزگار *

گردیده در آغاز شباب برفاقت میرزا یار علي (که با کم منصبي جای بسیار در مزاج پادشاهي داشت) پیوست - میرزا کاغذهای دستخطی خود را حوالهٔ او میکرد - و کارها ازو میگرفت - تا آنکه به شیرازه بندی التفات میرزا نسخهٔ احوالش بجمعیت گرائید - و بمنصب پادشاهي سرافرازي یافته چندے به پیشدستی (۲) بخشیگری سیوم مامور شد - پس ازان به نیابت سردار خان کوتوال نامے و شهرے اندرخت - در همان هنگام صبیهٔ عنایت الله خان (که از اکابر کشمیر است) بعقد ازدواج خویش در آورد - چارچمن حالش طراوت دیگر گرفت - و جویبار دولتش شادابی تازه یافت - بافزونی منصب چهرهٔ اعزاز افروخته بتفویض بخشیگری سرکار پادشاهزاده محمد کام بخش فرق اعتبار بر افراخت - در ایام محاصرهٔ قلعهٔ پرنالہ با فوج شاهزاده میر مورچال بوده - پس ازان بفوجداری سنکمیز (۳) (که محال خالصهٔ مقرری خجسته بنیاد بوده) نامزد شد - در ازای حسن تردد و کارداني بخطاب امانت خان تحصیل ناموري نمود - و در سال چهل و هفتم فوجداری بیضاپور (که بیست و چهار کروهی اورنگ آباد است) ضمیمه شده بعطای فیل کامیابي افزود - و در عهد خلد منزل بمتصدیگري و

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیشدستي و بخشیگري - (۳) نسخهٔ [ج] سنگمنیر •

فوجداری بندر مبارک سورت ممتاز گشته عنان عزیمت بجانب مقصود منعطف ساخت *

(چون خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ گجرات بسفر دار القرار بنه بر بست) خان مزاور برسم یلغار خود را به احمد آباد رسانیده بضبط خزانه و کارخانجات او پرداخته حفاظت و حراست آن الکهٔ وسیع وجه همت گردانید (۲) - از پیشگاه خلافت و جهانباني بافزایش منصب و صاحب صوبگی گجرات پایه افزای امارت گردیده کاه گوشهٔ مباهات بر اوج افتخار رسانید - (چون نوبت فرمانروائي بجهان دار شاه رسید) آن صوبه به سربلند خان قرار یافته بوسیلهٔ کوکلتاش خان خانجهان نظم ولایت مالوه بعهدهٔ خان مذکور مفوض شد - پس از وصول باوجین (که حاکم نشین آن صوبه است) با رتن سنگهه چندراوت زمیندار رام پوره [که در عهد عالمگیري بر سر وطن مسلمان شده باسلام خان مخاطب گشته - دربن ولا بنابر وهن و سستی سلطنت خیال سري و سرداري بدماغ بے مغز خود راه داده و انبوهے فراهم آورده بتصرف محالات پادشاهي دست تجبر افراشته بود [اگرچه مشهور این است که ذوالفقار خان بنابر نفاقے (که با کوکلتاش خان داشت) براجه اشاره نمود که خلل انداز عمل خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن الکهٔ و سیعه وجه همت خویش گردانید *

مذکور شود - تا بدنامی این بد نقشي بحال مربی او عاید گردد] نخست پیام های صلاح آمیز بر گزارد - ضعیف الاسلام (۲) شدید الفساد از فرط نخوت و استکبار سر از قبول آن باز زده در مخالفت استبداد نمود - و دلیر خان روهیله را (که از مشاهیر جماعه داران آن سویه بود) با فوج بسیار بر قصبهٔ سارنگپور فرستاده عبدالرحیم بیگ تهانه دار آن جا را برداشت - و جمعی کثیر را ماسور و مقتول ساخت - خان شهامت نشان از حمیت رسا و غیرت بجا زیاده برین تاب ستم شریکی آن جهالت کیش نیاورده با جمعی (که همگي بسه هزار سوار (۳) نمیرسید) بعزیمت رزم و پیکار بگام سرعت ره سپر گردیده در حوالی آن قصبه (که بیست و سه کروهی ارجین است) بسال بر آراسته آمادهٔ جدال گشت - آن ادبار پژوه با بیست هزار سوار [که اکثر افغانان نامي بودند مثل دوست محمد روهیله (که هنوز رگ و ریشهٔ زمینداري دران مرزبوم ندوانیده) با سه چهار هزار سوار نوکري میکرد] میدان جلادت را بپای جرأت پیموده هر سه طرف خان مذکور را بسه فوج فرو گرفت - تا زنده دستگیر نماید - پس از انداختن بان و تفنگ (که آتش افروز رزم و جنگ است) نیران قتال اشتعال یافت - و کار کشش و کوشش

---

(۲) نسخهٔ [ج] آن ضعیف الاسلام الخ - (۳) نسخهٔ [ب] میرسید •

بالا گرفت - درین اثنا نسیم از مهبّ عنایت ایزدي وزید - و شاهد ظفر جلوه نمود - بعد از فتح شخص زاجه را در معرکه افتاده دید - سرش بریده آورد - ظاهر شد (که هنوز زد و خورد گرمي داشت) که در سلک توپ خانه گولهٔ رهکله بدو رسیده از پا در آمد - خان اقبال نشان گرانبار غنایم گشته بهم عنانی نصرت خواست که بنهب و غارت رام پوره وطن آن شقي توجه گمارد - زنش بضعیف نالي درآمده از ارسال پیشکش ازان عزیمت باز داشت - جهاندار شاه بارسال فرامین تحسین و عطای خطاب شهامت خان مشمول عواطف بیکران گردانید *

در آغاز فرمانروائی محمد فرخ سیر بار دیگر صوبه داری گجرات نامزد او شد - دو هفته از حکمرانی او منقضي نگشته بود که ایالت آنجا به داؤد خان (۲) پني اختصاص گرفت - و خان مذکور بخطاب مبارز خان و تقرر صوبه داری حیدر آباد درجهٔ امتیاز پیموده رخش عزیمت بجانب مقصود راند - دوازده سال کما بیش دران مملکت طوائی وسیع به مفسد گزائي و مطیع نوازي گذرانید - سرکشان گردن تاب را از پا در آورد و ریاءای مالگذار را باستمالت و دلاسا بنواخت - از قطره و پویه دمے نمي آسود - و پیوسته ازین سر تا آن سر

(۲) نسخهٔ [ب] داؤد خان پني - و در [بعض نسخه] پلني *

ولایت سایر و دایر مي بود - اگرچه زیاده بر سه هزار سوار نگاه نمي داشت اما فوجهای گران مرهته را بآویز و ستیز نمایان آوارهٔ دشت فرار مي ساخت - یکے از اشقیا (هرگاه بسرحد او قدم گذاشت) سرچنگ مستوفي خورد - و هر مرتبه (که ارادهٔ دست انداز آن دیار نمود) ضرب دست او دیده بتنگ پا جان بدر برد *

دران هنگام (که امیر الامرا حسین علي خان ناظم دکن شده آمد) خان مزبور بآهنج ملاقات به خجسته بنیاد رسید - امیر الامرا پس ازان (که شخصیت او دریافت) باندازهٔ قدر و منزلتش سلوک پسندیده نموده مقضی المرام بتعلقه مرخص گردید - و (چون آصف جاه کمر دولت خواهی خسرو زمان محمد شاه پادشاه بر میان عقیدت بسته از مالوه بدکن افتهاض نمود) ازانجا (که خان مشار الیه بمراسلات زبان موافقت داده بود) از حیدرآباد روانه شد - بعد ازان (که آصف جاه از جنگ مخالفان را پرداخته بارونگ آباد اقامت داشت) رسیده بملاقات چهرهٔ مزید اخلاص افروخت (۲) - و از طرفین تجدید مواثیق یکجهتي باتفاق بمیان آمده بتجویز منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب عماد الملک لوای شادکامي افراخت - قضا را درین اثنا سادات (که از

(۲) نسخهٔ [ج] بر افروخت *

بیم کین توزی آنها شبے نمي غنودند (۲) بروز خود نشسته راه ناکامي سپوردند - و خلشها بالکلیه مرتفع گشت - خان مزبور تمهید شادی پسرها بر انگیخت - و جشن طوی و سور بر آراست - دران ایام آصف جاه رفتن حضور بخود تصمیم فرمود - با آن (که صوابدید آن خان دور بین نیک اندیش نبود - و ممانعت ها نمود) اتفاقاً بکنل فردا پور رسیده برخے وجوه اقامت دکن رجحان پیدا کرده برگشت - و در تصویب رای خان مبارزت نشان نامه نوشت - و این بیت معنون ساخت * * بیت *

* آنچه در آئینه جوان بیند *

* پیر در خشت کهنه آن بیند *

پس ازان (۳) بمشورت و کنکاش یک دیگر آصف جاه فتح جنگ بجانب اودني رو آورد - از سران و افغانان جنوبي (که از دیرباز خلیع العذار گذرانیده زرها اندوختند) پیشکش معتد به درخواست - آن خان مزاج شناس روزگار نخست بتعلقهٔ خود شناخته ازانجا (که بایستے بجمعیت و صلابت رسیده رعب افزا مي شد) با معدودے آمده ملحق گردید - چون صرفهٔ خویش ندید [که سرداران آن طرف دستمال

---

(۲) نسخهٔ [ب] نمي غنود - (۳) نسخهٔ [ج] پس ازان (که بمشورت ... ...) از سران الخ •

تحکم شده هرچه گویند بتن بر دارند (چه خود از همان آبشخور آب مي خورد) باهم یکتائي ورزید (۲) - آنچه مطمح نظر فتح جنگ بود صد یک آن بظهور نیامد - (اگرچه بمقتضای وقت بظاهر ناخوشي بروز نکرد - و گرد شگافته نشد) اما باطن ها غبار آلود گشت - ازان هنگام او و دیگر حکام جنوبي مطلقاً دل از باز پرس برداشته محال سیکاکول (۳) (که خالصه بود - و دست بر داشته گاهے ازان داخل خزانه میکرد) با دیگر محالات آن صوبه بطریق تملک متصرف گشت - و چون نواب فتح جنگ بحضور شتافته مسند آرای وزارت گردید هنگام پذیرائي بمناصب او و پسران و همراهانش کمي و نقصان بعمل آورده باز خواست زر خالصه نیز بوکیلش نموده کارش زباني کرد - و ذخیرهٔ خاطر بیرون انداخت - و هرگاه تجویز نظم کابل بمیان آمد بظل سبحاني عرض کرد که برای این کار به از مبارز خان دیگرے نیست - در پردهٔ دوستي میخواست کارش بسازد - و پس ازان (که عوض دکن مالوه و گجرات ضمیمهٔ وزارت بآصف جاه مقرر شد) ازین (که بیگانه صوبه دار شود - بهتر است که مبارز خان باشد - فیما بین حقوق اخلاص در غایت متحقق است) (۴)

---

(۲) نسخهٔ [ب] ورزیده - (۳) نسخه [ج] سیکاکل - و در نسخهٔ [ب] سکاکول - (۴) نسخهٔ [ج] که فیما بین *

به پادشاه هم عرض نمود - و مشار اليه را هم بتكرار نوشت و خواند برين بله آورد - اما درين ضمن عنايت الله خان خسرش (كه در حضور خان سامان و نايب وزارت بود) باشارهٔ خاقان زمان او را باغ سبز نموده تطميع زياد كرد - و دغن قاز ماليده اميد واريها داد - خان مزبور با وصف بي برگردگي و كهنه تجربگي از جا در آمده بے آن (كه استصواب نواب فتح جنگ درميان باشد) از روی فدويت و نمک خوارگي انقياد اوامر بادشاهي را بخود مصمم گردانيد - در محاصرهٔ گڈهی پهولچري (۲) (كه نزديک مچهلي بندر است - و آپا راو زميندار مفسد پيشهٔ آنجا متحصن گشته درجنگ و پيكار داد دليري و دلاوري ميداد) شش هفت ماهے گذرانيده بود كه فرمان صوبه داري دكن رسيد - خان مزبور چندے ديگر صرف اوقات بران قلعه نموده بمصالحه آنرا گرفته علم معاودت بحيدر آباد افراخت *

چون افغانان جنوبي درين امر نيز سلسه جنبان بودند بهادر خان پني فوجدار كرنول و ابو الفتح پسر عبد النبي خان فوجدار كڑپه (۳) و عبد المجيد خان نبيرهٔ دلير خان و متبنای او علي خان و از جانب سعادت الله خان فوجدار

---

(۲) نسخهٔ [ج] پهولچهري و در [بعضے نسخه] پهلچري - و در [بعضے جا] پولچري و پهلچري هم آمده - (۳) نسخهٔ [ج] كڑپه *

کرناٹک غالب خان پسر امیر ابو طالب بدخشي با فوجے شایسته رفیق گشته در عین برشکال از متصل ناندیر عبور آب گنگ کوتمین نموده در سواد اوندهیه (که پرگنهٔ ایست از سرکار باسم بالا گهات برار) خواست موسم باران بگذراند - درین ایام نواب فتح جنگ آصف جاه (که بنابر ناسازی مردم حضور بتقریب شکار بر آمده بود) باستماع انتشار موهته در مالوه از منزل سوردن (۲) کنار گنگ بهاگیرتي روانهٔ آن صوب گردید - پس از اخراج اشقیا از قریب اوجین برگشته به پرگنهٔ سهور (که متصل سرونج است) رسیده بود که خط محمد عنایت خان بهادر از خجسته بنیاد در رسید - [که باغوای مردم دور انداز حضور و تحریک افغانان جنوبي مبارز خان صوبه داری دکن قبول کرده بوصول فرمان عازم این طرف است - و از فحوای مشورت این‌ها چنان مستفاد مي شود که بعد از دخل صوبه داري با عساکر دکن متوجه مالوه شود - و جمعے از حضور هم تعین گردند] با خدام تکالیف ما لایطاق درمیان آرند - که هم سر پیچیدن متعذر و هم گردن نهادن متعسر باشد - در همین اندیشه خط وکیل مبارز خان بدست افتاده (آنچه زبانی عنایت الله خان (۳)

---

(۲) نسخهٔ [ب] سورون - و در [بعض نسخه] سورن - (۳) نسخهٔ (ج) محمد عنایت الله خان .

نوشته) مقوی مضمون مرقوم محمد عنایت خان بوده لا محاله موهوم مجزوم آمد - عطف عنان بجانب دکن نمود - و بپای استعجال ره سپر گشته در شهر ذي قعده سال ششم محمد شاهي داخل خجسته بنیاد گشت - و بر سبیل اتمام حجت نخست مواعظ و تحذیر از سفک دماء مسلمین بر نوشت - خان شهامت منش (هر چند که کار کَیْفَ مَا اتَّفَقَ بدین مرتبه رسیده بود) دل بای دادن و بر گشتن شایان سري و سرداری خود (که از مبارز پیشگان روزگار بود) ندیده (خصوص در عالم نوکري این خام خیالیها که در خور نام و زیبندهٔ شانش باشد) سر از مواعظ غرض آلود پیچید - و مستعد رزم و پیکار گردید - آصف جاه نیز باتفاق باجي راو وغیره مرهته با شش هزار سوار استقبال نموده (چون به پرگنهٔ چار تهانه رسید) خان قضا گرفتهٔ اجل رسیده با فرط جلادت و کثرت تجربه بگفتهٔ جمعی غلط بین بارادهٔ ظفر نگر (که آلتمغای بهادر خان است و آبادی افغانان) باندیشهٔ آن که (بایاغار و شبگیر بدان قصبه رسیده دمی آسایش نگرفت - و یکسر به اورنگ آباد شتافت) از دو حال خالي نیست - مخالف اگر از راه اضطراب تعاقب سر مي کند توپخانه (که نازش او به پشت گرمی آنست) نمي رسد - جنگ دلخواه ماست - و اگر توپخانه را نگذاشت

بدیر خواهد رسید - تا آن وقت قبایل و خزانهٔ سردار
زه و زاد مردم فوج با شهر (که پای تخت است) بدس
آورده آمادهٔ نبرد مي شویم - از آب پورنا (که فرود آم
بمقابل ده دوازده کروهي (رسیده بود) برگشته باز غبره نمود
بدانست که انحراف از حریف زور در هندوستان د
نقد فرار بر خویش بستن و شهرهٔ غلبه بخصم (را داشتن است
في الواقعه محرر این سطور همراه آصف جاه (۴) بود - همان (
رعب و مهابتش از دلها پاک رفت - و احتمال فتح
(که یقینی اکثرے بود) مرجوح گشت - بل بیم زدگ
و گریختن خاطر نشین که و مه گردید - نذر مبارک باد
نظر سردار گذشت - موزون طبعان تاریخ ها فکر کردند
شخصے تاریخ غریب بهندي یافته منظوم نموده * ع

۱۱۳۶

* در گیا مجارز خان *

مادهٔ آن تاریخ است - بالجمله هنگام عبور برخے پیش قدما
یزک و کار طلبان قراولي طرف فتح جنگ در رسیده دستبر
سترگ نمودند - داروغهٔ توپخانهٔ او با جمعے از پا در آمد - آنہ
بدان بسند نموده با لختے از مرهته به برگي گري و قزاقي
در آمده حریف را از یلغار بر داشته (۳) قطع دو قدم راه بدشواري

---

(۲) چنانکه در جزو اول صفحهٔ ۲۱ مذکور شده - (۳) نسخهٔ [ج]
بر داشتند - و قطع الخ *

انجاميد - نا گزير بقصبهٔ شكر كهيرله بهير و بنگاه بر تافته خود با مردم جنگي برون ايستاد - اما اين انفكاك و افتراق بدو شبانه روز كشيد - بعلت بے چيزي (كه همه باسب و قمچي ماندند) طرفه صعوبت بر مردم گذشت - كه بدتر از مردن بود - بيست و دوم محرم سنهٔ (۱۱۳۷)

(۲)

يک هزار و يک صد و سي و هفت هجري ثالثے از روز جمعه مانده با كمتر از ده هزار سوار بجانب فتح جنگ (كه دو فوج مرتب ساخته يكے بسردارئ خويش و ديگرے بسرئ عضد الدوله عوض خان بهادر دو كوزهئ قصبهٔ مذكور صف آرا بود) روان شده بدست راست عوض خان (كه طرف يمين آصف جاه بود) سبك عنان گرديد - ناله نالهٔ (كه در سيه لايش آدم و جانور تا سينه فرو ميرفت) پيش آمد - تا چار سررشتهٔ يسل گسيخت - و رده برهم خورد - طرفه چپقلشے بهم رسيد - اگر اسب چراغ پا مي شد از تنگئ جا همان قسم راه ميرفت - و اگر سوار مي افتاد بزمين تا رسيده ميان دو كفل و دو سر اسب

---

(۲) نسخهٔ [ب] سكهر كهريه و در [بعضے نسخه] سكركهرله - اما در [تاريخ مظفري مرقوم است كه] نظام الملک بعد از اجازت بادشاه مسافتے نورديده جانب دكن عنان بر گردانيد - و بر جناح استعجال خود را بدانجا رسانيد - مبارز خان بمقابله پيش آمده بيست و سيوم محرم سنه ۱۱۳۷ در شكر كهيرة جنگ صعب اتفاق افتاد *

بند گشته بالا بالا ره مي پيمود - آخر مردم جرانغار براه افتادند - با این همه تویخانهٔ رعد نهیب برق افکن خصم را بر دست راست گذاشته چون شیر غران در آمده با میمنه و التمش عوض خان به زد و خورد کوته یراق پیوست - درین اثنا سرداران منصور با جزائرهای جان کاه و تفنگ های زندگي ربا به پشت گرمي رسیده آتش در خرمن هستی آن جسارت کیشان زدند - خان مبارز با دو پسر هدف تیر قضا گشته (۲) بسیارے از سرداران [مثل بهادر خان پني صاحب اهتمام برانغار و مکرم خان خانزمان سردار جرانغار و غالب خان هراول و ابو الفتح خان میانه و حسیني خان پسر علي مردان خان حیدر آبادي و امین خان دکني و جگدیو راو جادون (که هر دو ازین طرف رفته ملحق شده) و محمد فایق خان کشمیري (که دیوان سرکار آن مرحوم و از صاحب کمالان روزگار بود) با سه هزار و پانصد کس] گریبان بچنگ اجل دادند *

بر شناسای کار ظاهر است که آن خان ناکام از نامساعدت روزگار مساهله و مسامحه در امرے که نبایستے بکار برد - و الا بوصول فرمان اگر دست از گدهی پهولچري بر داشته (۳)

---

(۲) در [تاریخ مظفري] خان مذکور هر چند داد شجاعت داد آخر از دست نظام الملک بقتل رسید - (۳) در نسخهٔ [۱] بولحر بغیر نقطه مرقوم است *

متوجه مي شد کار تا اینجا نمي رسید - بعد ازین هم معلوم نمي شد که بدین طول خواهد کشید - و الّا ساز و سر انجام و فوج بسیار مي توانست جمع کرد - حتّی که در ایام جنگ هم سران مرهته پیغام رفاقت نمودند - خصوص کانهو بهونسله با پنج هزار سوار بقلیلے راضي بوده - اصلا قبول نکرد - که اینها همه سرچنگ خورده و مالش یافتهٔ من اند - آینده هم سر حساب نگهداشتني ست - منت پذیر نمي شوم - اگر بے زر آمده رفیق شوند مضایقه ندارد *

بالجمله در نواحی آن قصبه (که صحرائیست دلفزا) مدفون گشت - سرآمد امرای حال بوده - بلکه به امیران زمانه هیچ مناسبتے نداشت - بوی سرداران سلف میدارد - شجاعتش با فراست قرین - و ریاستش با سیاست هم نشین - در استقلال و متانت کوهے بوده (که از تند باد انقلاب روزگار جنبشے در ارکان ثباتش راه نیافتے - و در راست اندیشي و حسن تدبیر قدر اندازے بود (که هرگز تیر فکرش از نشانهٔ مقصود چپ و راست نیفتادے - دور باش مهل و اختلاط مخل نداشت - (هرچند خالي از یار باشي و صحبت دوستي نبود) نوکر پروري و رفیق نوازی بسیار داشت - عیش پرستي و تن آساني نمي کرد -

---

(۲) نسخهٔ [ب] با این هم الخ *

سپاهي وضع بود - کار طلبي ها داشت - معامله فهم بود
بجز رسي همه جا میرسید - شلتاق و شتلم درمیان نمي آورد
حیف رایگان رفت - به منتهای دولت نرسید - از صا
عنایت الله خان پنج پسر و یک دختر داشته - دو پ
خرد اسعد خان (۳) و مسعود خان (۴) (که یکے با دختر مطلب خ
بن مطلب خان بني مختار و دیگرے با صبیهٔ خان زم
مکرم خان بن خانخانان بهادر شاهي کتخدا گردید) در ع
شباب همراهی پدر بر گزیدند - و از همه کلان تر خوا
احمد خان است که پدر همیشه بنیابت خود در ن
میگذاشت - اگرچه کارها همه مفوض به رای جلال الد
محمود خان بود که بقدم رفاقت و راستی مزاج چ
در دل مبارز خان جا کرده که بر ساخته و پرداختهٔ
نمي توانست انگشت اعتراض نهاد - بعد از کشته شدن
با احشام قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنده ساختهٔ صندل خ
خواجه سرا را (که قلعه داري مي نمود) بیدخل ک
با مال و متاع و اتباع و اشباع بقلعه شتافته باستحکام ب
و باره پرداخت - و تا یک سال نگهداشت - هر چ

---

(۲) در احوال مطلب خان [اسد خان] بغیر عین مهمله وقوع یافته - ا
اغلبکه [اسعد خان] صحیح باشد - (۳) چنانکه در ترجمهٔ مطلب خان
جزو سیوم صفحهٔ ۶۵۳ گذشته *

او را مناسبتے باین کارها نیست (مرد بیچاره است - همیشه روزانه مي خوابد - و شبها بیدار) به رای و تدبیر دیگر هوا خواهان بعمل آمده باشد - پس ازان [که دلاور خان (که خسر او بود و خالهٔ حقیقي هم باو منسوب) مصالح شده] بمنصب شش هزاري و خطاب شهامت خان و تنخواه جاگیر در همان صوبه و معافی تکالیف نوکري و عدم تقاضای اموال پدر قلعه تسلیم نموده - بعد از چندے عوض جاگیر حیدر آباد در اوتهه پور (۲) و قوال یافته - الحال از مدے در خجسته بنیاد گوشه نشین است - کارے بکسے ندارد - جاگیرے در خاندیس یافته - دیگرے خواجه محمود خان است که در جنگ زخمهای مؤلم برداشته صحت یافت - و آصف جاه بمنصب پنج هزاري و خطاب مبارز خان مشمول نوازش فرمود - درین ولا خطاب امانت خاني یافته آمنیرهٔ (۳) خاندیس در جاگیر دارد - خلف ارشد است - در زمان پدر قلعه داري ها داشت - مرد شجاع معامله فهم و شایان کارهای عمده - با درویشان اخلاص مند - بهمه چیز مربوط و بهمه اوصاف آراسته - در همراهی آصف جاه معزز است - دیگرے عبد المعبود خان (که در حین حیات پدر بحضور

---

(۲) همچنین در دو نسخه و در [سیرم] عوض جاگیر حیدر آباد راتهه نور. و قوال یافته - (۳) نسخهٔ [ج] آنبیر *

شتافته) - خسرو زمان در خون بهای پدر بمنصب عمده و خطاب مبارز خان و داروغگی گرز برداران سرفراز فرمود - الحال در عرصه نیست - و دختر به ثناء الله خان نبیرهٔ عنایت الله خان منسوب شده - در حکومت خسر فوجدار سیکاکول بود - پس ازان آصف جاه بصوبه داری بیجاپور تعین نموده - دران جا از دست اودا چوهان سردار مرهٹه شکست فاحش خورده - آخرها در تلعه داری پریندا در گذشت - اگرچه هرزه چانه بود اما حرف های بمزه داشت - دیگر هم اولاد داشته - یکے ازان حامد الله خان است که نواب آصف جاه بضابطهٔ هند (که عداوت خون را بوصلت نسیاً منسیاً مي کنند) همشیرهٔ خود را بعقد او داده - با این نسبت هم رفاه ندارد *

* معز الدوله حیدر قلي خان *

اسفرائیني ست - محمد رضا نام داشت - ابتدا در سرکار سلطان عظیم الشان توسل جسته بنسبت نام او مشهور گردید - پس ازان (که زمام سلطنت هندوستان بدست محمد فرخ سیر در آمد) سال اول جلوس بوساطت میر جمله بخطاب حیدر قلي خان و خدمت دیوانی دکن مع دیوانیهای صوبجات آن و امانت کل محال خالصه با دیگر داروغگیها سربلندي اندوخت - و بعد رفتن بدان صوبه

(چون در مزاج شورش و سختي بسيار داشت) با نظام الملک آصف جاه ناظم آنجا صحبت او درست نه نشست - لهذا بحضور شتافته بديواني صوبهٔ احمد آباد و متصديگري بندر سورت و نيابت نظامت گجرات (که اصالةً دران ايام بنام خانددوران بود) عزت اندوخته بدان صوب راهي گشت - و به تنسيق مهمات آنجا پرداخته اضافهٔ نمايان در محصول بندر و محال خالصه (که سپرد او شده بود) آورد - و در جنگ با صفدر خان ثاني (که با جمعيت بسيار بمقابله آمده بود و او جمعيت کم داشت) بجرأت پيش آمده برو غالب گرديد - اما بنابر درشتي مزاج او رعاياي آنجا ناراض بودند - و جاگيرداران آن صوبه شکايت کلي داشتند - و اين معني باعث کبيدگي خاطر قطب الملک شده بود - ازانجا تغير شده در عهد سلطان رفيع الدرجات عزيمت حضور نمود - و بمقتضاي وقت پس از وصول باکبر آباد با سيد عزت خان بارهه چون شير و شکر جوشيده باستصواب او راجه رتن چند را بکمند اتحاد در آورد - بشفاعت حسين علي خان با قطب الملک نرد صفا باخته شريک مشورت هردو برادر شد *

و (چون در عهد سلطنت سلطان رفيع الدوله حسين علي خان بدفع فساد نيکوسير بن سلطان محمد اکبر بن خلد مکان

بصوب آکبر آباد اراده نمود) او بخطاب بهادري آبرو یافته بطریق هراول پیشتر به راه پیمائي در آمد - و در محاصرهٔ قلعهٔ اکبر آباد مصدر تردد شد - و سال اول جلوس فردوس آرامگاه به تنبیه گردهر بهادر (که بعد فوت راجه چهبیلا (۲) رام ناگر عم خود در صوبهٔ آله آباد سر نافرماني داشت (۳)) با فوج شایسته دستوري یافت - و (چون باستصواب راجه رتن چند این مقدمه بصلح گرائید) ازانجا برگشته پس از رسیدن بحضور در همین سال بتعلقهٔ میر آتشي از انتقال سید خانجهان بارهه لوای افتخار بر افراخت - و پس از کشته شدن حسین علي خان (که سید عزت خان بارهه و دیگر رفقای خان مزبور رو بجانب دولت خانهٔ پادشاهي آوردند) نام برده با جمعیت سوار و پیادهٔ موجود کمر خدمت بسته آثار دلیري و دلاوري بظهور آورد - و در جلدوي آن از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري (۴) شش هزار سوار و خطاب ناصر جنگ طبل شاد کامي نواخت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] جهبیله رام - (۳) در [تاریخ مظفري] در همان اثنا شعله شهرت کشید که گردهر پسر دیا بهادر برادر زادهٔ چهبیله رام که مقدمة الجیش و قوت بازوي او بود بعد فوت عم خود بجمع سپاه پرداخته قلعه آله آباد را بتیاري برج و باره استواري نمود - (۴) در [تاریخ مظفري] حیدر قلي خان بمنصب هفت هزاري شش هزار سوار یک اسپه و خطاب حیدر قلي خان بهادر ناصر جنگ امتیاز یافت *

در جنگے (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم پسر سلطان رفیع الشان متصل آن رد داد) بهرادلي مامور شده در سر دادن توپخانه بزر افشاني بعهدهٔ آن سعی بایغ نمود (۲) - و پستر بشمشیر با حریف پیوسته طریق جرأت پیمود - و قطب الملک بهادر را (که زخمے بدست آمد) بر فیل برداشته نزد پادشاه آورد (۳) - و باین حسن خدمت از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب معز الدوله • علم بلند رتبگي بر افراشت - و سال (۱۱۳۳) هزار و یک صد و سي و سه هجري صوبه داری گجرات از تغیر اجیت سنگهه و متصدي گرهی بندر سورت از تغیر قمر الدین خان بهادر ضمیمهٔ میر آتشي باو تقرر یافت - و در سال دیگر (که نظام الملک آصف جاه حسب الطلب از دکن بحضور آمده بخلعت وزارت از انتقال محمد امین خان بهادر اعتماد الدوله مخلع شد) او (که بزبان آوري و دلیري موصوف

---

(۲) در [تاریخ مظفري] و حیدر قلي خان میر آتش در لشکر محمد شاهي تردديکه بکار برده و بزر پاشي بیدریغ و بوعدهاي لطف آمیز نوازش پادشاهي بتالیف قلوب و جذب خواطر پرداخته کاریکه از عملهٔ توپخانه‌ها در روز جنگ گرفته شاید در عهدهٔ هیچ میر آتشے از زمان سلف این جهد بظهور نرسیده -

(۳) در [تاریخ مظفري] چون کارش از مدد بخت و یاوري اختر در گذشته بود دو زخم یکے زخم تیر بر پیشاني و دیگرے زخم شمشیر بر دستش رسیده بود - و بتقدیر آلهي زنده ازان معرکه اسیر گردید *

بود) در کارهای ملکي و مالي دخیل میکرد - این معني بر مزاج وزیر گوارہ نشد - و پادشاه به خاطر داشت او حیدر قلي خان را مانع آمد - او متحمل نگشته رخصت شده به احمد آباد رفت - و درانجا زر محالات خالصه و تیول جاگیرداران را (۲) متصرف گشت - لهذا جاگیر او (که در نواح دار الخلافه بود) بضبطي در آمد - او باستماع این خبر بمتصدیان حضور نوشت - که چون اقطاع من ضبط شده از من نوکري و اطاعت نمي آید - لهذا صوبه داری آنجا بنام نظام الملک (۳) آصف جاه بهادر تقرر پذیرفته بهادر مزبور روانهٔ آن صوبه شد - او باستماع این معني با آن (که فوج بسیار فراهم آورده بود) خود را بجنون انداخته روانهٔ پیشگاه سلطنت گردید - و پس از وصول بدو منزلی شاهجهان آباد بتسخیر صوبهٔ اجمیر (که بتصرف اجیت سنگهه (۴) رفته بود) تعین

---

(۲) نسخهٔ [ا] لفظ [را] نیست - (۳) در [تاریخ مظفري] چون درین ایام معزالدوله حیدر قلي خان فاتم گجرات قدم جرات در وادي بغي گذاشت رای جهان آرای صوبه داري گجرات و مالوه ضمیمهٔ وزارت و ایالت دکن نموده مهم حیدر قلي خان بر نظام الملک مقرر داشت - و او پاشنه کوب تا جهالوه قریب گجرات خود را رسانید - و حیدر قلي خان چون تاب مقاومت در خود ندید بدر جنون زده بحضور پادشاه رسید - بعد چندے از تغیر خانزمان بخدمت میر آتشي سر بلند شد - (۴) نسخهٔ [ج] اجیت سنگهه راتهور •

شد - و بعد ازان (که گذه (۲) پتلي هم مفتوح گشت) بحضور

آمده مطابق سنهٔ (۱۱۳۷) هزار و یک صد و سي و هفت هجري شبے با زن خود در خس خانه مي خوابيد ناگاه آتش در گرفت - و چمن زندگيش (۳) را سوخت - در کارها طبع رسائے داشت - و جلادت را بکار داني فراهم کرده بود - اما مزاجش خالي از سخنگيري و زيادہ سري نبود - گويند طعام گرم ميخورد - حتی که بر دستار خوان ظروف پخت طعام را بر سر مجمر پر از آتش داشته حاضر مي ساختند *

* مؤتمن الملک جعفر خان *

در اصل برهمن پسرے بود - حاجي شفيع اصفهاني خريد کرده مسمی به محمد هادی ساخت - و مثل اطفال پرورش و تربيت نمود - و همراه او بايران رفت - و پس از فوت او بدکن بر گرديده بقليلے نوکر حاجي عبد الله خراساني ديوان صوبهٔ برار شد - و پسر نوکر پادشاهي گشته در عهد خلد مکان بمنصبے درخور و خطاب کار طلب خان سرفراز

---

(۲) نسخهٔ [ج] گذه پتيلي - و در [بعض نسخه] گذه بتيلي - (۳) در [تاريخ مظفري] سال هشتم از جلوس فردوس آرامگاه معز الدوله حيدر قلي خان ناصر جنگ در ايام گرما بخس خانه استراحت داشت - ناگاه آن خانه را آتش در گرفت واو فرصت برآمدن نيافته همانجا برحمت ايزدي پيوست *

شده بتعلقات صوبهٔ دکن مي پرداخت - و چندے دیوانی حیدرآباد داشت - پستر بدیوانی صوبهٔ بنگاله از تغیر ضیاء الله خان و خطاب مرشد قلي خان سر عزت بر افراخت - در ایامے (که محمد فرخ سیر جانب اکبرآباد بقصد جنگ با عم خود جهاندار شاه عزیمت نمود) حیدر بیگ نامي را با جمعے بصوبهٔ بنگاله فرستاد که خزانه بیارد - او بجنگ پیش آمده شکست داد - پس ازان (که سلطنت به محمد فرخ سیر رسید) رشید خان برادر افراسیاب خان مرزا جمیري بصوبه داری آنجا تعین یافته کار بقتال و جدال رسانیده مقتول شد - نامبرده معرفت جگت سیٹھ (که از معتبران مالداران آن صوبه بود زرها صرف نموده بتعلقهٔ صوبه داری آنجا و منصب هفت هزاری هفت هزار سوار و خطاب مؤتمن الملک علاء الدوله جعفر خان بهادر اسد جنگ ناموري اندوخت - و سالها درانجا بسر برده در سنهٔ (۱۱۳۸) هزار و یک صد و سي و هشت هجري ره سپر ملک آخرت گشت - مرشد آباد آباد کرده اوست - گویند در فن عملداري کمال آگهي داشت - کودے پر از نجاست ساخته نام آن بیکنته نهاده بود - زمینداران را درانجا قید مي نمود - و بیکنته (بفتح بای موحده و سکون یای تحتاني و ضم کاف عربي و سکون نون و تای فوقانی مثقلهٔ

هندي با های مخفی موقوف) بزبان اهل هند عبارت از بهشت است که باعتقاد خود مخصوص برگزیدگان دانند *

پس ازو شجاع الدین (۲) محمد خان بهادر داماد او [که میرزا دکني عرف داشت - و از مردم برهانپور بود - نام پدرش نور الدین از توم افشار (که یکی از اجداد او علي یار سلطان نام در ایام شاه طهماسپ حاکم فراه مضاف خراسان بود) و خود او چندے بتعلقه داری ایلکندل مضاف صوبهٔ فرخنده بنیاد اشتغال داشت - و در ایام صوبه داری جعفر خان در بنگاله بحکومت اوڈیسه مي پرداخت] بانوار نموده داخل مرشد آباد گردید - و از حضور فردوس آرامگاه بمنصب عمده و خطاب مؤتمن الملک شجاع الدوله بهادر اسد خان سر بر افراخته بنظم آن ملک تقرر پذیرفت - و کود مزبور را برهم زده همه زمینداران را گذاشت - و سیزده سال بحکومت آنجا گذرانیده در سال (۱۱۵۴) هزار و یک صد و پنجاه و دو هجري واصل عالم عقبی گشت - (۳) رونق از بنگاله رفت تاریخ فوت اوست *

(۲) در [تاریخ مظفري] سال چهاردهم از جلوس والا جعفر خان المخاطب به مرشد قلي خان صوبه دار بنگاله در گذشت - و شجاع الدوله داماد او بفرمان نظامت بنگاله و خلعت مکلف با مالای مروارید و خنجر مرصع و شمشیر با ساز میناکار و فیل و اسب از حضور والا مورد مراحم گشت - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و پنجاه و دو هجري *

پس ازو پسرش علاء الدوله سرفراز خان بهادر حیدر جنگ (۲) (که مرزا اسد الدین نام داشت) ایالت آنجا یافت - و پس از انقضای ده ماه در سنهٔ (۱۱۵۳) هزار و یک صد و پنجاه و سه هجري بدست علي وردي خان (که از پیش آوردهای پدرش بود) کشته گردید - مرشد قلي خان بهادر رستم جنگ یزنهٔ سرفراز خان است - نامش مرزا لطف الله - پدرش حاجي شکر الله تبریزي از دیار ایران بهندوستان آمده در سورت توطن گزید - مرزا لطف الله دران جا متولد گردید - و پس از وصول بسن رشد کسب علوم نموده بقصد تجارت به بنگاله رفت - شجاع الدوله جوهر قابلیت او دریافته صبیهٔ خود را با او عقد نمود - آبتدا بخطاب لطف علي خان و بعد فوت جعفر خان به مرشد قلي خان مخاطب شد - دران ایام حاکم اوڈیسه بود - (چون علي وردي خان بعد قتل سرفراز خان عازم آن سمت شد) او هم فوجے فراهم آورده بمقاتله پرداخت - و شکست یافته دکن رویه شتافت - و در سنهٔ (۱۱۵۴) هزار و یک صد و پنجاه و چهار هجري باز اجتماع نموده باوڈیسه آمد -

(۲) در [تاریخ مظفري] وچون شجاع الدوله صوبه دار بنگاله و بهار و اوڈیسه سیزدهم ذي الحجه در سنه ۱۱۵۱ هجري در عین هنگامهٔ ورود نادر شاه در گذشت فرمان نظامت هر سه صوبه با دیگر عنایات از پیشگاه جهانباني برای سرفراز خان خلف او روانه گردید ۰

و سعيد محمد خان پسر حاجي محمد را (كه برادر زادهٔ علي وردي خان مي شد - و نائب اردبيسه بود) دستگير ساخت - علي وردي خان با هردو عزيمت اردبيسه كرده حاكم آنجا را هزيمت داد - ازان بعد بدكن آمد - نظام الملك آصف جاه بهادر مشمول عواطف ساخته بتقرر جاگير و قرب مصاحبت خود خرسند گردانيد - سال (١١٦٣) هزار و يك صد و شصت و چهار هجري درگذشت - شعر مي گفت - و مخمور تخلص مي كرد - اين بيت ازوست * بيت *

* مپندار از ضعيفان كار سنگين بر نمي آيد *
* كه كوهے ميشود صورت پذير از خامهٔ موئے *

حليله اش مشهور به مهمان بيگم (٣) صبيهٔ شجاع الدوله مدتے زنده بود - در حيدر آباد بحويلي خريد كردهٔ شوهر بسر مي برد - پسرش يحيى خان چندے قلعه داري كهنپوره (٤) مضاف فرخنده بنيان داشت - سالے چند قبل از حالت تحرير ازينجا آواره شده *

* مهاراجه اجيت سنگهه راتهور *

پسر مهاراجه جسونت سنگهه است - چون پدرش در تهانه داري جمرود در گذشت او در شكم مادر بود - پس

---

(٢) نسخهٔ [ا] خانهٔ مورے - (٣) نسخهٔ [ج] مهين بيگم - (٤) نسخهٔ [ب] كهنمور - و در [بعض نسخه] كهنور *

از وصول بلاهور متولد گشت - پستر بر طبق حکم خلد مکان کمانش بحضور آوردند - پادشاه خواست بدست آورد - راتهوران (که قدیمان (۲) راجهٔ متوفی بودند) بجنگ بر خاسته برخے بکار آمدند - و چندے او را بوطن رسانیدند - پس ازان (که پادشاه خود دو بار در صوبهٔ اجمیر رفته بقلع و قمع این قوم پرداخت - و شاهزاده محمد اکبر را بتعاقب او مامور ساخت) اینها بانوای شاهزاده کاربند شده او را از راه بردند - تا آنکه شاهزاده باتفاق آن مردم یک و نیم کروهی لشکر پادشاهي رسید - بوجهے اینها بد گمان شده از نزد پادشاهزاده بر خاسته رفتند - ناچار شاهزاده هم راه فرار گزید - پادشاه در جودهپور فوجدار تعین نمود - تا حیات پادشاه او در کوه های صعب المرور جا گرفته بود - پس از ارتحال پادشاه فوجدار جودهپور را بے حرمت ساخته قصبه بتصرف در آورد - خلد منزل در جنگ اعظم شاه فرمان طلب فرستاد - نیامد - لهذا بعد جنگ اعظم شاه بر سر جودهپور رفت - و خانزمان پسر منعم خان خانخانان را برو تعین نمود - پس از رسیدن خان مزبور نزدیک جودهپور آمده او را دید - و تسلي یافته بملازمت آمد - و بعد عفو جرایم بمنصب سه هزاري سر افتخار بر افراخت *

---

(۲) نسخهٔ [ج] ندیمان - و نسخهٔ [ب] ندریان *

و (چون پادشاه متوجه دکن بعزیمت مقابلهٔ کام بخش گردید) او از اثنای راه باتفاق راجه جی سنگهه کچهواهه اسباب ضروري برداشته و خیمه ها در لشکر گذاشته راه وطن گرفت - و بعد معاودت از دکن پادشاه را فکر تنبیه این قوم در سر بود - اما فساد قوم سکهان (که در پنجاب عالم گیر شده بود) مانع آن شد - نظر بمصلحت وقت از کرده و نا کردهٔ او چشم پوشیده بوساطت خانخانان قرار یافت که او باتفاق راجه جی سنگهه سر سواري ملازمت نموده رخصت وطن یابد - و سرانجام درست کرده خود را بحضور رساند - ازانجا (که فلک فتنه زا هردم توطیهٔ دیگر بر مي انگیزد) خلد منزل را بعد رسیدن لاهور قضیهٔ ناگزیر پیش آمد - و پستر میان پادشاهزادها مخالفت رو داد - تا آنکه نوبت سلطنت به محمد فرخ سیر رسید - سال دوم جلوس حسین علي خان امیر الامرا با فوجی بر سرش تعین گردید - نامبرده مغلوب رعب گشته به امیر الامرا رجوع آورد - و بقبول پیشکش جرایم او بصفح مقرون گردید - صبیهٔ خود را موافق معمول جهت عقد با پادشاه روانهٔ حضور ساخت - و به صوبه داری گجرات سربلند گشت - پس ازان دست توسل بدامن سادات زده اواخر عهد محمد فرخ سیر حسب الطلب از احمدآباد بحضور آمده بخطاب مهاراجه فرق عزت بر افراخت -

و در محبوس ساختن پادشاه مذکور با سادات شویک مشورت بود - ازین جهت در خاص و عام طشت بدنامی او از بام افتاده در اوایل عهد فردوس آرامگاه از نظامت گجرات عزل پذیرفت - و از سر نیک فالی دست آویز سند بلدهٔ دار الخیر اجمیر را بتصرف در آورد - پس ازان (که امرا با فوجی بر سر او تعین شدند (۲)) راه وطن خود پیش گرفت - و در کدهٔ پتای مردم او متحصن بودند - فوج پادشاهی رفته بمحاصرهٔ آن پرداخت - آخر بصلح مفتوح گردید - و قرار یافت که ابهی سنگهه پسر کلانش از جانب پدر در حضور باشد - ابهی سنگهه پس از رسیدن بحضور بتطمیع ارکان آنجا دست از حقوق پدری برداشته به بجت سنگهه برادر خرد خود نوشت - و او بتقریبی در حالت خواب اجیت سنگهه را روانهٔ بئس القرار ساخت (۳) - لهذا ابهی سنگهه مخاطب

---

(۲) در [تاریخ مظفری] سال چهارم از جلوس والا اشرف الدوله ارادتمند خان را بصوابدید اوبا بیست و دو امرا بر مهم مهاراجه اجیت سنگهه رخصت فرمودند - خان مذکور در اجمیر رسیده بلطف وعنف اورا مطیع و متقاد ساخته قلعه هتلي که در عمل مهاراجه بود بتصرف اولیای دولت در آورده راجه ابهي سنگهه پسر کلانش را مع پیشکش لایقه همراه امرای مذکور بحضور آورد *

(۳) در [تاریخ مظفري] بعضی میگویند که چون مهاراجه اجیت سنگهه سرشورش و بغي برداشته بود پادشاه و وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان بجت سنگهه پسر اورا بوعدهٔ حکومت جودهپور وعبرهٔ تمامي ملک پدر او فریفته بر کشتن پدر تحریص دادند - و او بامید ریاست پدر را بکشت *

به مهاراجگي شده در سنه (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجري از تغیر سر بلند خان به صوبه داري گجرات رایت عزت بر افراخت - و بوطن رفته یک سال به بندوبست آنجا گذرانید - و در سال یازدهم محمد شاهي داخل گجرات شده بمرهته جوته صوبه مي داد - چون غلبهٔ آنها روز افزون دید سال پانزدهم برخاسته بوطن خود آمد - و تمام صوبه بتصرف مرهته رفت »

مهاراجه اجیت سنگهه دو پسر داشت - اولین ابهي سنگهه که احوالش گذشت - و دومین بجت سنگهه که بعد فوت پدر بر وطن قابض گردید - و پس ازو پسرش بجي سنگهه در حالت تحریر متصرف است - و به رعایا پروري و پاسداري زبردستان و سر شکني زبردستان زبانزد - تتمهٔ احوال سلطان محمد اکبر بدین اسلوب است که بعد فرار از نزدیکي اجمیر (چون هیچ جانب مقر نیافت) پیش سنبها بهونسله شتافت - سنبها بسلوک پیش آمده چندے نگاهداشت - (چون خلد مکان بدکن نهضت فرموده غلغلهٔ کافر کشي در چار سو افکند) او مرعوب گشته جهاز موازه روانهٔ ایران شد - چون جهاز بمسقط رسید حاکم آنجا نگاه داشته بخلد مکان نوشت - درین ضمن (که خبر آمدن او بمسقط مسموع شاه سلیمان

صفوي گردید - و سابق سلطان محمد اکبر از ارادهٔ خود اطلاع داده بود) شاه بتعلقه دار مسقط (که رجوع شاه ایران دارد) بتقید نوشته طلب داشت - و لازمهٔ احترام بجا آورده همیشه ضیافت و سیر بود - آخر سلطان درخواست کمک نمود - شاه گفت که هنوز پدر شما زنده است - بعد ازین (که نوبت ببرادران رسد) آنچه لازمهٔ امداد و اعانت است بعمل خواهد آمد - سلطان تنگدل شده گفت که مزاج من با هوای اینجا نمي سازد - رخصت دهند که قریب قندهار در ولایت گرم سیر متوقف باشم - شاه حسب درخواست مرخص نمود - و برای اخراجات لابدي بهمان نواح تنخواه معین کرد - سلطان پس از رسیدن آن نواح سال (۱۱۱۵) هزار و یک صد و پانزده هجري بگلشن بقا خرامید *

* میر احمد خان ثانی *

خلف میر احمد خان شهید است که در صوبه داری برهان پور با کفار مرهته جنگ مردانه نموده جان در باخت - نخست محامد خان خطاب داشت - پس ازان بنام پدر نامي گردیده چندے فوجداری چکلهٔ امناباد صوبهٔ پنجاب بعهده اش بود - قضارا درانجا حلیلهٔ او (که محبت و دلبستگی مفرط بدو داشت) رو در نقاب ممات کشید -

رأس المال صبر و هوش خود را بدست تاراجگران جزع و فزع داد - و این نامور دلخراش چون داغ لاله دامن گیر دل غم زبودهٔ او شد - همت بر ترمیم و تاسیس مقبرهٔ آن عفیفه گماشته باغی طرح انداخت و پستر بنیابت عنایت الله خان کشمیری به ایالت خطهٔ کشمیر کامروائی یافت - نقشش درست نه نشست - آخر کار بخفت و رسوائی انجامید - تبیین این اجمال (۲) آنکه محتوی خان ملا عبد النبی (۳) (که از علمای عصر و در زمرهٔ ارباب منصب منسلک بود) همواره میخواست در پردهٔ حمیت اسلام اغراض نفسانی خود را پیش برد - از تعصب و لجاج گاه گاهی با هنود آن دیار کارش بصورت احتساب می نمود *

(چون انقلاب روزگار و بے نسقی سلطنت انبعاث و ایراث خود سری و خیره روی شورپشتان می نماید) آن شوخ چشم در سال دوم محمد شاهی اجلاف و احامرهٔ (۴) شهر را بروایات مرجوح فقهیه (۵) از راه برده با خود متفق ساخت - و رفته با نایب صوبه و قاضی مماجت و ابرام نمود - که احکام شرعیه (که به ذمی متعلق است) مثل ممانعت از رکوب

---

(۲) چنانکه در احوال محمد کاظم خان در صفحه ۷۲۱ از جزو سیوم اشارة بدین بوده - (۳) نسخهٔ [ج] علمای قشری - (۴) نسخهٔ [ب] اجامره - (۵) نسخهٔ [ج] مرجوحه *

اسپ و ارتباط یراق و غیر ذلک بدان کاربند باید شد - و آن
برزمهٔ ضاله را از اعلان رسوم مشوم باز باید داشت - آنها
جواب دادند - آنچه در دار الخلافه و سایر بلاد هند شایع و
مروج است بعمل می آید - احداث امر غیر معمول بدون
حکم خلیفهٔ وقت چگونه پیشرفت میشود - آن شوریده سر از
باز زدن حکام بر خویش پیچید - و بیرون بر آمده بپایمودی
یکتائی گزینان هر جا هندوئی می دید مراتب استخفاف
و استحقار می نمود - اتفاقا درین ایام روزے مجلس رای
نامی (که در جرگهٔ معتبران بلده منتظم بود) با براهمه
بسیر باغے رفته بطعام و اطعام اشتغال داشت (۲) - که آن سبکرو
بصر وقت رسیده آوازهٔ گیر و دار بلند ساخت - و بے تحاشا
بزدن و بستن پرداخت - مجلس رای بپای استعجال راه
فرار سر کرده خود را بخانهٔ میر احمد خان انداخت - و آنرا
بزعم خود مأمن پنداشت - آن بیداد گر بر گشته بمحلهٔ
هندوان آتش در زده دود از دمار آنها بر آورد - و بدان
بسند ننموده خانهٔ خان مذکور را گرد گرفت - و هرکرا
یافت بشکنجهٔ بیعزتی در کشید - خان مشار الیه دران روز
بلطایف الحیل شر او را از خود بی سر ساخت (۳) - روز دیگر
جمعیتے فراهم آورده باتفاق بخشی پادشاهی و منصبداران

---

(۲) نسخهٔ [ا] سبکسر - (۳) نسخهٔ [ج] بے بر *

بتلافي و تدارک مافات برسرش شتافت - آن جسارت کیش بهمان مردم مقابل پیوسته آتش قتال برمی سهام و ضرب صمصام برافروخت - و باغوایش مسلمین شهر نیز برجوشیدند - جماعهٔ از عقب پلے را (که خان مذکور ازان گذشته بود) سوختند - و از هر دو طرف راسته و بازار تیر و تفنگ مي انداختند - و سنگ و خشت مي زدند - و نسوان و صبیان هرچه مي یافتند از بام و در مي برتافتند (۲) - دران هنگامهٔ قیامت انگیز سید ولي همشیره زادهٔ میر احمد خان با جمعے نقد جان درباخت - خان مذکور ازان چارموجهٔ هلاک (که نه یارای پیش رفتن داشت و نه راه بازگشتن مي یافت) بعجز گرائیده بخفت و خواری بسیار جان بدر بردن مغتنم دانست - پس ازان فساد سرشت بقیهٔ خانهای هنود را ببباد غارت و تاراج داده مجلس رای را با جمعے ازان مأمن برآورده مثله ساخت - و هنگام ختان برخے را نوبت بقطع عضو مخصوص رسید - و روز دیگر محاوي خان بمسجد جامع رفته باجماع مسلمین میر احمد خان را از حکومت برانداخته خود را حاکم مسلمانان قرار داده مخاطب به دیندار خان گردید - و تا پنج ماه (۳) (که حاکم دیگر از حضور نرسید) بفصل قضایا و اجرای

---

(۲) نسخهٔ [ب] برمي تافتند - (۳) نسخهٔ [ا] رسید *

احكام استقلال مي ورزيد - و در مسجد نشسته در تمشيت امور ملكي و مالي مي كوشيد - (چون مؤمن خان نجم ثاني بنيابت عنايت الله خان برفع اين آشوب و تجديد بند و بست مامور گرديد) اواخر شوال بسه كروهي كشمير رسيده فرود آمد - محتوي خان (كه شرمندهٔ كردار ناهموار خود بود) با جمعي از فضلا و اعيان شهر باتفاق خواجه عبد الله نام منصبدار (كه از مشاهير آنجا بود) باستقبال نايب صوبه رفته باعزاز در شهر آورد - خواجهٔ مذكور از راه اتحاد يا از روي شوارت (كه خميرمايهٔ سرشت آن مرز بوم است) مشورت داد - كه نخست بخانهٔ ميرشاه پور (٢) خان بخشي رفته استعذار گذشته نمايند - و پستر بذيره شوند - زمان پاداش افعالش رسيده گوش بر آواز پيام اجل بوده فورًا شتافت - صاحب خانه (كه از منصبداران كهكر وغيره و برخي مردم محلهٔ جدي (٣) ملي را در گوشه و كنار خانه آماده كرده بود) پس از ساعتي خود به بهانهٔ شغلي برخاست - آنها ناگاه بر سر ان مرگ گرفته ريخته اول دو پسر خرد سال وي را (كه همواره پيش پيش او مولود (٤) خوانده ميرفتند) علف تيغ بيدريغ ساخته او را بانواع تعذيب آوارهٔ بادية

---

(٢) نسخهٔ [ب] ميرشاپور خان - (٣) نسخهٔ [ج] چدي ملي - (٤) نسخهٔ [ب] مولود خوانان *

عدم ساختند - روز دیگر پیروان او بدعوای خون مقتدای خود کمر پرخاش بسته بر سر محلهٔ جدّي ملي ها (که بمذهب تشیع شهرت دارند) و محلهٔ حسن آباد رفتند - تا دو روز بین الفریقین زد و خورد گرمي داشت - چون ازین طرف بلوای عام بود آخر الامر چیره گشته دو سه هزار کس ازین دو محله با بسیارے از مغولیهٔ مسافر ته تیغ کشیدند - و انواع بے ناموسي بر سر زنان آورده تا دو سه روز مبلغهای خطیر از نقد و جنس بغارت بردند - پستر بخانهٔ بخشي و قاضي شتافته (نخستین به پیغولهٔ در شد که پی نبردند - و دومین بدر زد) خشتے از خانهٔ آنها بجا نگذاشتند - چون مؤمن خان داخل شهر شد به کجدار و مریز پیش آمده میر احمد خان را بدرقهٔ همراه داده روانه نمود - خان مذکور بدار الخلافه آمد - و بعد ازان از جانب قمر الدین خان بهادر اعتماد الدوله فوجداری مراد آباد گرفت - و درانجا خسارتے بسیار کشید - از تاریخ فوتش آگهي نشده *

* معز الدوله حامد خان بهادر صلابت جنگ *

برادر مازندری خان فیروز جنگ (۲) است - در حیات پدر بدولت رو شناسی خلد مکان کامیاب گشته بمنصب در خود

---

(۲) نسخهٔ [ج] برادر مازندري خان فیروز جنگ *

سر رشتهٔ روزگار بدست آورد - سال بیست و نهم جلوس بعنایت خطاب خانی و عطای مادهٔ فیل امتیاز پذیرفته مامور شد که خزانه بلشکر محمد اعظم شاه (که بمحاصرهٔ بیجاپور تعین بود) رساند - تا آخر عهد آن پادشاه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار ارتقا پذیرفته *

پس از ارتحال خلد مکان بهمراهی اعظم شاه بهندوستان رفته در جنگ بهادر شاه سردار طرح دست چپ بود - پس ازان (که اعظم شاه بقتل رسید) بملازمت خلد منزل پیوسته سال سیوم جلوس بصوبه داری بیجاپور افتخار اندوخت - و پسنر ازان جا عزل پذیرفته بحضور آمد - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه (که نظام الملک از مالوه بدکن رسیده با کسان سادات بمقابله پیش آمد) نامبرده (که همراه سید عبد الله خان قطب الملک زوانهٔ شاهجهان‌آباد گردیده بود) جاگیرش تغیر و خود خانه نشین شد - درین ضمن (که حسین علی خان امیر الامرا کشته (۲) شد) قطب الملک شاهزاده را از محبوسان سلیم گده (۳) طلب داشته

---

(۲) در [تاریخ مظفری] در جنگی که افواج پادشاهی را با غیرت خان همشیرهٔ زادهٔ حسین علی خان رو داده حسین علیخان بضرب گولهٔ تفنگ قالب تهی کرد و طائر روحش از قفس تن متوجه پرواز گردید - (۳) در [تاریخ مظفری] و نجم الدین علی خان صوبه دار شاهجهان آباد نوشته فرستاد که یکی از پادشاهزادهای والا تبار را از مساکن سلیم گده بر آورده بر تخت سلطنت جلوس باید داد *

در فکر تالیف مردم افتاده او را به بحالی جاگیر خوشدل ساخته و مبلغی نقد رسانیده همراه گرفت - و چون قطب الملک گرفتار گشت اعتماد الدوله امین خان بهادر اورا بر فیل خود گرفته بملازمت پادشاهي رسانید - و پس ازان (که نظم صوبهٔ گجرات از تغیر معز الدوله حیدر قلي خان به نظام الملک آصف جاه قرار گرفت) او را به نیابت آنجا مامور نمود - و بخطاب معز الدوله صلابت جنگ مخاطب ساخته تجویز بحضور نوشت *

و (چون در سنهٔ (١١٣٦) هزار و یک صد و سي و شش هجري صوبه داری گجرات از تغیر آصف جاه به سربلند خان مفوض گشت) شجاعت خان و رستم علي (٢) خان پسران محمد کاظم نام جماعه دار (که سابق نوکر شجاعت خان محمد بیگ بود - و پسرانش از روی کار طلبي بمنصب پادشاهي و خطاب خاني بسعی حیدر قلي خان فایز شده بنیابت سربلند خان در گجرات و سورت دخیل

(٢) در [تاریخ مظفري] بعد ازان رستم علي خان برادر شجاعت خان (که دران وقت حاکم بندر سورت بود) خبر قتل برادر شنیده اسباب محاربه با حامد خان سامان نمود - پیلاجي گایکوار با هشت هزار سوار با وی ملحق گشت و حامد خان نیز با کنتها مرهٹه (که صاحب بست هزار سوار بود) از احمد آباد کوچید - بر کنار دریاي مهتي تلاقي فریقین دست داد - حامد خان بعد جنگ شدید غالب آمد - و رستم علیخان از دست وي بقتل رسید *

شدند) هر دو جنگ با معز الدوله نموده بقتل رسیدند - تا آنکه سربلند خان خود رسید و بخشی حامد خان کشته شد (۲) و او دخیل تعلقه گردید - بناءبران حامد خان حسب الطلب نظام الملک آصف جاه بدکن رسیده بتفویض صوبه داری ناندیر لوای بلند رتبگي بر افراخت - و بعد چندے مطابق سنهٔ (۱۱۴۰) هزار و یک صد و چهل هجري در ایام (که لشکر آصف جاه متصل کرناتک بود) در منزل گلبرگه سفر آخرت گزید - و در روضهٔ شاه بنده نواز (قُدِّسَ سِرُّهٗ) بیرون گنبذ مدفون گشت - خوش خلق و غیور و سپاهي (۳) و صاحب همت بود - در عنوان گفتگو وضع بے باکانه داشت - پسرانش (که شهرت گرفته اند) خیر الله خان و حفیظ الله (۴) خان و مرحمت خان هر یکے بنابر قرب قرابت با آصف جاه بمنصب و جاگیر درخور با نقدي بطور مدد خرچ سرفرازي

---

(۲) در [تاریخ مظفري] مبارز الملک سربلند خان بعد استماع هنگامهٔ حامد خان جانب گجرات روانه شد - و حامد خان بقصد محاربهٔ او با مرهٹه از گجرات بر آمد - هر چند مبارز الملک نصایح هوش افزا بقلم آورد - و نظام الملک هم از دکن بهم خود ظاهرا درباب دخل دادن مبارز الملک نوشته ها روانه کرد - چون حامد خان مرد لا اُبالي بود این معني فایده ننمود - آخر امان بیگ بخشي خود را بافوج مرهٹه بحرب مبارز الملک متعین گردانید - واو جنگ عظیم درمیان آورده بقتل رسید - (۳) نسخهٔ [ج] سپاهي وضع - (۴) نسخهٔ [ب] حفظ الله خان •

داشت - و اکثر اینها به بد وضعي مشهور - و برعایت سردار مزبور تکلیف نوکري معاف شده به خانه نشیني بسر مي بردند - از هر یکے اعقاب باقي (۲) - و پارهٔ جاگیر روز را بشب مي رسانند - پسران مرحمت خان (که خودش بسادگي زبان زد بود) صورت تربیت پذیرفته اولین بخطاب فتح یاب جنگ و دومین ظفر یاب جنگ - و بجاگیر از پرگنهٔ مالکنده (۴) سرفرازي دارند (۳) - و با محرر اوراق شناسا *

* محمد غیاث خان بهادر *

نامش غیاث بیگ است - پدرش غني بیگ در سرکار خان فیروز جنگ نوکر بود - نامبرده دست توسل بدامن خیر میامن نظام الملک آصف جاه بهادر زده رفاقت او برگزید - ابتدا بداروغگي توپخانه مي پرداخت - پستر در تعلقه داري مراد آباد به نیابت فوجداري مامور شد - چون سیر فکر و درست منصوبه بود - و دلاوري با کار داني فراهم داشت) مشیر و معتمد گردید - امور عظیمه بے مصلحت او متمشي نمي شد - (چون بهادر مزبور از صوبهٔ مالوه عنان عزیمت

---

(۲) نسخهٔ [ج] باقي اند - (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [از] نیست -
(۴) در نسخهٔ [ب] مالکنده بغیر نقطهٔ حرف اول مرقوم است *

بجانب دکن گرداند) او در معارک (که با سید دلاور علي خان (۲) رو داد) شریک غالب در زد و خورد مانده در هر نوبت لوای غلبه افراشت - یک چشم او از سابق نور بینائي نداشت و چشم دوم در جنگ اخیر بنابر رسیدن زخم تیر عاطل گشت - بهادر مذکور قدامت و قدویت او منظور داشته بعد فتح بخطاب بهادري و منصب پنجهزاري پنج هزار سوار و خدمت فوجداري بکلانه صوبهٔ خاندیس نوازش فرمود - و پستر بتعلقهٔ متصدیگري محالات صوبهٔ خجسته بنیاد بر نواخت - مدتے درانجا نشست - قال (۱۱۴۸) هزار و یکصد و چهل و هشت هجري جهان گذران را گذاشت - در صحن مدرسه متصل مقبل پوره واقع خجسته بنیاد (که بنا نهادهٔ او ست) مدفون گردید - به آشنا پروري و فیض رساني اتصاف داشت - پسرش رحیم الله خان بهادر به قدر دانی نوئین مزبور بمنصب شایسته و تیولداري پرگنهٔ سیونا مضاف برار سرفرازي یافته چندے بفوجداري سرکار بکلانه صوبهٔ خاندیس و یکچند به ضلع داري محالات نواح خجسته بنیاد مامور

---

(۲) در [تاریخ مظفري] سال دوم جلوس فردوس آرامگاه دلاور علي خان با فوج شایسته به چهارده کروهي برهانپور متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت حرب افراخت - و محمد غیاث خان بمقابله پیش آمده جنگ صعب روي داد - دلاور علي خان از پا در آمده و بسیارے از سرداران بارهه و راجپوتیه زخمي گشته دستگیر گردیدند ۰

گردید - در عمل مدافعت جنگ بهادر بمنصب عمده و خطاب منظور الدوله مشهور جنگ اختصاص گرفت - سالے چند پیش ازین دار فانی را پدرود نمود - از پدر ارث شجاعت یافته بود - چند پسر ازو باقی ست - ارشد آنها فضل الله خان است که درین ولا بخطاب پدر و تیولداری محال مرقوم امتیاز دارد *

* محمد خان بنگش *

ابتدا بصیغهٔ جماعتداری روزگار داشت - سادات بارهه پیش آورده بنوکری پادشاهي و دولت رو شناسي رسانیدند - سال سیوم جلوس فردوس آرامگاه در جنگے (که با قطب الملک بتوزکی سلطان ابراهیم رو داد) خان مزبور در همراهی قطب الملک بود - با جمعیت خود آمده برکاب پادشاهي پیوست - و مصدر تردد گردید - و بمنصب عمده و خطاب قایم جنگ لوای اعتبار بر افراخت - و سال سیزدهم مطابق سنهٔ (۱۱۴۳) هزار و یک صد و چهل و سه هجري بصوبه داری مالوه از انتقال راجه گردهر (۲) بهادر سرمایهٔ عزت اندوخت - و دران اوان فوجے بر سر ستروسال بخدیله برد - و تا یک سال با او بمقابله پرداخته محالات پادشاهي (۳) (که در تصرف او بود) مستخلص ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ب] گردهر - (۳) نسخهٔ [ج] محالات پادشاهي را الخ *

ستر سال در صدد قابو بوده پس ازان (که خان مزبور جمعیت افزود بر طرف کرده با مرهته اتفاق نموده دفعةً دویده نامبرده را در گدهي محصور نمود) بعد چهار ماه محاصره (چون در هوا اثر وبا ظاهر شد) فوج مرهته برخاسته رفت - ستر سال هنوز سعي در محاصره داشت که پسرش قایم خان با جمعیت رسید - لهذا ستر سال بصلح پرداخت - و او مستخلص گردیده پیش پادشاه آمد - و در جنگ نادر شاه در چنداولي بود - و بوقت موعود پیرایهٔ زندگي را برکند - بعد فوتش پسر کلان او قایم خان بفوجداری محال فرخ آباد وغیره مضاف صوبهٔ اکبر آباد بسر مي برد - پس ازان (که صفدر جنگ وزیر شد) بتحریک او بر سعد الله خان پسر علي محمد خان روهله شتافته در بداؤن محصور ساخت - و هرچند او زارنالي کرد مفید نشد - ناچار او بر آمده جنگ نمود - قایم خان مع برادران کشته گردید - صفدر جنگ احمد شاه پادشاه را برداشته برده خواست که تعلقات قایم خان بضبط در آورد - مادر قایم خان معجر پوش آمده مقدمه بر شصت لک روپیه انفصال یافت - صفدر جنگ همه پرگناتش ضبط نموده فرخ آباد را با دوازده موضع (که از عهد فرخ سیر در انعام آلتمغای مادر قایم خان بود) گذاشت - و نول رای نامي را برای تحصیل

نگاهداشته خود متعاقب پادشاه بدهلي رسید - احمد خان برادر قایم خان بجمع اقاغنه پرداخته با نول رای جنگ نموده او را کشت - و صفدر جنگ (که بارادهٔ کمک نول رای از دهلي روانه شده بود) به سنوح این واقعه مابین قصبهٔ سالي و قصبهٔ سهاور رسیده سنهٔ (۱۱۶۳) هزار و یک صد و شصت و سه هجري با احمد خان مقابله نمود - و شکست فاحش یافته بر حوضهٔ برنجي (که سوار بود) با آن (که زخمي شد و فیلبان و سوار خواصي هردو بکار آمدند) اما نادانسته از چنگل اقاغنه رهائي یافته بدهلي رفت - احمد خان پسر خود محمود خان را بضبط صوبهٔ اوده فرستاده خود جانب آله آباد عطف عنان نمود - و در تحریق اماکن و اسر اشخاص بهیچ وجه کوتاهي ننمود - سال (۱۱۶۴) هزار و یک صد و شصت و چهار هجري باز صفدر جنگ باجتماع جمعیت پرداخته باتفاق ملهار راو هولکر و جي آپا سندهه رخش عزیمت بتدارک بر جهاند *

مرهته اول شادي خان نامي را (که از جانب احمد خان حاکم کول جلیسر بود) ره سپر وادئ فرار ساخت - و [چون بوصول این خبر احمد خان (که آله آباد را در محاصره داشت) راه فرخ آباد گرفت] مرهته متعاقب رسیده درانجا او را محصور ساخت - او قابو دیده ازانجا

بر آمده بحصین پور (که مستحکم تر بود) خود را رسانید - روزے (که سعد الله خان پسر علي محمد خان بکمک او رسیده جنگ بر روی کار آمد) او منهزم گردیده در دامن کوه مداریه پناه گرفت - و ملک او همه بتاراج رفت - آخر از راه عجز در آمده خاطر خواه صفدر جنگ صاحب صورت بست - مدتے در تعلقهٔ خود راتق مهمات بود - شهرت نیکوئی او زبانزد (۲) - چه اکثر مردم خاندان عمده از ذکور و اناث (که بعد خرابی دار الخلافه پیش او مي رفتند) خدمت آنها بیش از پیش مي کرد - و بے تکلیف نوکري بخانهٔ هر یک ماهوار مي رسانید - و بخلق و تواضع پیش مي آمد - ازین جهت عمرے به نیکنامي گذرانید - و طریقهٔ احسان بے عوض را برسم یادگار بر صفحهٔ روزگار گذاشت - از باقي ماندهاي خاندان او آگهي دست نداده *

* مؤتمن الدوله اسحاق خان *

پدرش (۳) از شوستر وارد هندوستان گردیده در شاهجهان آباد

---

(۲) نسخهٔ [ج] و شهرت - (۳) در [تاریخ مظهري] اسحاق خان مؤتمن الدوله (که پدرش از شوستر بهند آمده در شاهجهان آباد متوطن گردید) مرزا غلام علي نام داشت و یکے از دانشوران وقت و علامهٔ عصر بود - در اواسط عهد فردوس آرامگاه کمال تقرب سلطاني بهمرسانید - لطیفه گو و حاضر جواب بسے بود *

اقامت گزيد - و در زمان محمد شاه پادشاه بنوکري پادشاهي معزز گشته بخطاب غلام علي خان سرافرازي يافت - و بتعلقهٔ بکاولي مي پرداخت - نامبرده در هند متولد گرديده پس از سن تميز بحصول قابليت صاحب استعداد گشت - و در عهد فردوس آرامگاه بتعلقهٔ خانسامانی و کمال تقرب عروج نمود - سال بيست و دوم مطابق سنهٔ (۱۱۵۲) هزار و يک صد و پنجاه و دو هجري رخت زندگي بر بست - شعر مي گفت - ازو ست * شعر *

(۲)

* ز بسکه در دل تنگم خيال آن گل بود *

* نفير خواب من امشب صفير بلبل بود *

(۳)

سه پسر گذاشت - نخستين ميرزا محمد (که او نيز مثل پدر کمال تقرب فردوس آرامگاه بهم رسانيده محسود اقران بود) اول بخطاب اسحق خان و آخر بخطاب نجم الدوله امتياز پذيرفت - و بخشي چهارم شد - فردوس آرامگاه

---

(۲) مقطعش اين است - عجب مدار اگر بوی جان دهد اسحق * سواد شعر تو از دودمان کاکل بود - (۳) در [تاريخ مظفري] و او سه پسر و يک دختر گذاشت - نخستين ميرزا محمد خان نجم الدوله - دوم ميرزا علي خان افتخار الدوله - سيوم ميرزا محمد علي خان سالار جنگ - پسر کلان بخدمات عمده و منصب و جاگير پدر سرمايهٔ عزت اندوخت - و ديگر برادران بتقرب سلطاني معزز و ممتاز بودند - بعد چندے فردوس آرامگاه محمد شاه پادشاه خواهر ايشان را با شجاع الدوله خلف ابوالمنصور خان صفدر جنگ زواج داد *

خواهر نجم الدوله را با شجاع الدوله خلف صفدر جنگ ازدواج داد - بعد انتقال فردوس آرامگاه در عهد احمد شاه هم بخشیگری او بحال ماند - و کرورگری شاهجهان آباد (که از خدمت سیر حاصل است) ضمیمه شد - و [چون صفدر جنگ را با افاغنهٔ بنگش وغیره (که در شرقی شمالی صوبهٔ دهلی می باشند) نزاع پیش آمد - و مابین قصبهٔ سالی و قصبهٔ سهاور جنگ اتفاق افتاد - و صفدر جنگ شکست یافت] نجم الدوله (که همراه صفدر جنگ بود) داد شجاعت داده مطابق سنهٔ (۱۱۶۳) هزار و یک صد و شصت و سه هجری خود را بمیدان عدم کشید - در پسر دیگر مؤتمن الدوله یکی میرزا علی افتخار الدوله دوم میرزا محمد علی سالار جنگ در عهد عالمگیر ثانی از شاهجهان آباد عازم لشکر صفدر جنگ شدند - اتفاقاً صفدر جنگ در همان ایام فوت کرد - و هر دو برادر در سال (۱۱۶۸) هزار و یک صد شصت و هشت هجری در بلدهٔ اردهه نزد شجاع الدوله رسیدند - پسر سالار جنگ از پیشگاه شاه عالم بخلعت تن بخشیگری قامت مباهات آراست *

* مشهور خان بهادر خویشگی *

رحمت خان نام رَحْمَةُ اللّٰهِ عَلَيْهِ - شگفته پیشانی گشاده دست توانا دل قوی همت بلند نظر فراخ حوصله

درست کنکاش پسندیده رای نیک اندیش خیر خواه یک پهلو انصاف گزین راست کیش صفا آئین گیرا تدبیر سنجیده تقریر بهر فن و علم آشنا و به نشیب و فراز نبرد شناسا - چرخ پیر هزاران چرخ زند تا شخصے بدین جامعیت بعرصهٔ وجود خرامد و زمانهٔ کهن چه شبها بروز رساند که چنان در شاهوار در صدف تکوین جا گیرد - بعقل سلیم و مزاج مستقیم و ذهن بلند و فکر رسا سرآمد همسران - و در شرافت نفس و علو همت و حسن ملکات و تهذیب اخلاق برتر از اقران - سعت (۲) صدر و شرح قلب او بمرتبهٔ که هرچه از صنایع و تدابیر بخاطرش گذشتے محو و اثبات گرفته دفعةً صورت پذیرفتے - و فرضًا اگر اشخاص متعدد از امور متباینه در آن واحد استفسار نمودے مغلوب هجوم اجوبه نشده بقدر فهم جواب شافي و مسکت گفتے - جدش اسماعیل خان حسین زئي [آن شعبه ایست از علي زئي که خیلے ست از خویشگي] بخویشي و مصاهرت شمس الدین خان پسر کلان نظر بهادر (۳) خویشگي (که باعتبار منصب پادشاهي و قرب سلطاني عمده تر ازو درین قوم نگذشته) اختصاص داشت - و در سلک ملازمان پاشاهزاده محمد اورنگزیب بهادر منسلک و

---

(۲) نسخهٔ [ب] وسعت - (۳) در هر دو نسخهٔ قلمي [نظر] بظاء معجمه مرقوم است - اما در مآثر عالمگیري [نذر] بذال آمده *

به سمت التفات و امتياز شاهي فايز بود - بعد از جنگ مهاراجه جسونت بخطاب جانباز خان و عطای علم و اضافهٔ پانصدی صد سوار بمنصب دو هزاری شش صد سوار سرفرازي يافت - و [چون با شيخ مير خوافي (كه از اعظم مقربان شاهي بوده) ربط يكجهتي داشت] در ساير معارک سلطاني (كه با مدعيان خلافت واقع شده) بهمراهي او داد شجاعت و پُر دلي داده مورد عاطفت خسرواني گرديد - و در مبادی سلطنت بفوجداری سلطانپور و نذربار دستوري يافته - پس ازان مكرر تعين بساق كابل گشته - و دران صوبه بتقديم خدمات پرداخته - پسرانش عثمان خان و الله داد خان نخستين مبلغ خطير از شمس الدين خان (كه غير از اولاد دختري وارثے نداشت) بدست آورده در وطن برنشست - و ايام زندگي را بآسودگي بسر آورد - دومين بزر ميراث توجه نگماشته صرف عنان بذوكر پيشگي نمود - مرد متين سنجيده وضع بود - از مير فكريهايش امير خان ناظم آنجا (كه بندوبست پابرجای او ضرب المثل عالم است) حساب بر داشتے - ابتدا به تهانه داری غريب خانه (۲) و پس ازان مدتے به تهانه داری مندر (۳) (كه

---

(۲) در [مآثر عالمگيري] الله داد خان سلخ ربيع الاول (سال هجدهم) بتهانه داري غريب خانه سرافرازي يافت - و سال چهل و هفتم بخدمت فوجداري مندر از تغير رحمان داد خان مقرر شد - (۳) در (مآثر عالمگيري] مندر - (و ن) مندله *

او بهین و مرغزار تهانه های مشهور آنجا ست) و لنگرکوت حاکم نشین (که روزے چند به رحمان داد خان خویشگي مقرر شده - سال چهل و هفتم باز بخان مذکور بحال گشت) گذرانیده از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار سر برافراخت - هنگامے (که نظم صوبهٔ کابل به پادشاهزاده محمد معظم تفویض یافت) ازانجا [که خویشگیها قاطبةً بتوسل اعظم شاه شهرت داشتند و او یزنهٔ سلطان احمد (که اعظم شاهی مقرري بود) بوده] شاهزاده بفکر بیجا ساختنش افتاد - خان مذکور ازین آگهي معتبرے بموکب شاهي فرستاد - از غرایب اتفاقات امة الحبیب حرم محترم پادشاهزاده بوسیلگي برخاست *

تبئین این اجمال آنکه پیشین ایام خان مذکور بخلد مکان عرض (۳) نموده بود که درین وقت (که حضرت بر سر جهاد اند) بر همه خانه زادان واجب است که در رکاب سعادت انتساب احراز مثوبات نمایند - اما (چون اطاعت بالای طاعت است) غلام بامور مامورة مي پردازد - بمحض اقتضای سنت سنیهٔ ولینعمت درین جا هم بر سر قوم موسوم بکافري (که در کهسار سرحد کابل مي باشد) به نیت غزا

---

(۲) در نسخهٔ [ا] این لفظ مشکوک است - (۳) نسخهٔ [ج] عرضي نموده بود *

تاخت و تاراج می برد - از آنجا چند سواری ارسال داشت - در بارگاه خلافت درجهٔ استحسان یافته حکم شد - که (چون آنها دار الحربی واقعی اند - و باستخدام الیق و اولی) هر سال ازان جواری و سراری چند اسامی می فرستاده باشد - قضا را دیگر اتفاق غزا نیفتاد - ناچار امة الحبیب (۲) را (که کافریه بود از اسیران سابق - و در تقسیم افغانے جلال خان نام آمده) ازو گرفته ارسال نمود - پادشاه او را بمهین پور خلافت مرحمت فرمود - پس ازان [که او مثل مهر پرور (که نیز از مواهب پادشاهی بود) منظور نظر عاطفت شاهی گشته بپایهٔ احترام و اعتبار بر آمد و صاحب توره و توزک شد) به همچشمی مهر پرور مذکور (که بدعوی مقبولیت برادر خود نیاز بیگ قلیچ (۳) محمد خان بهموسانیده بود) او هم خود را افغان دختر ظاهر کرد - رجوع و بازگشت خان مذکور را مغتنم شمرده خواهش نمود که تصحیح دعوی او نمایند - چنانچه همان جلال خان را بابرّت او راضی ساختند - تا بحضور پادشاهزاده اقرار نمود - و بستر او واسطهٔ کارهای خان مذکور گشته خاطر شاهی را بالکلیه مطمئن گردانید - چون بهادر شاه بعد از ارتحال خلد مکان از پیشاور بجنگ محمد اعظم شاه روانه شد

---

(۲) نسخهٔ [ج] امة الجیب (۳) نسخهٔ [ج] قلیچ محمد خان *

(اگرچه با جمعیت بسیار آمده ملازمت کرد) لیکن از پریشانی سپاه متفرق گشته اشتداد بیماري علاوه گردید - از مرافقت متقاعد شده در لاهور وا ماند - ازانکه اصرار بفتح اعظم شاه داشت در همان ایام ودیعت حیات سپرد - از پسرانش رحمت خان بجمیع وجوه آراسته و بیش از دیگر برادران مورد عنایت خاص شاهي بود - چون پدرش بعلت بیماري در لاهور باز ماند رضا مي‌داد که هیچکدام پسر همراه بهادر شاه نرود مگر مشار الیه که خواه نا خواه با خداداد خان برادر علاتی خویش تنها برآمده در دهلي برکاب شاهي پیوست - بیست هزار روپیه پیش از جنگ و همین قدر بعد ان بطریق مساعده یافته - پس از فتح باضافهٔ منصب و خطاب مشهور خان چهرهٔ ناموري افروخت - مکرر تجویز خدمات بمیان آمد - بعد جنگ کام بخش بفوجداری لکهنؤ و بیسواره رخصت یافت - چون نقش عمل درست نه نشست بعد رحلت خلد منزل بے آن (که تغیر شود) راه دار الخلافه گرفت - چون بوسواس مواخذه زري آمدن حضور نداشت در عرض راه بشاهزاده اعز الدین (که باتالیقی خان دوران خواجه حسین بمقابلهٔ فرخ سیر برآمده بود) ملحق گشته رفاقت او برگزید - چون آن بیجگر شب هنگام از سراي کهجوه در مالید خان مومی الیه بجاي خویش ماند - و

چون بدمیدن سفیدهٔ صبح قطب الملک در رسید بآشنائی دیرین گرم خوئي بکار برده در حوضهٔ فیل با خویش قرین گردانید - در جنگ جهاندار شاه در فوج حسین علي خان بود - دران وقت (که سردار عنان اسب سبک ساخت) هم‌پائي نتوانست نمود - بطرف دیگر افتاد - سالم ماند - نزد امیر الامرا اعزاز و اعتبار تمام داشت *

چون بدکن آمد بفوجداری سرا دستوري یافت - چون افاغنهٔ جنوبي (که خالي از سرتابي نبودند) بزعم آن (که شاید بنابر هم قومي بوسیلهٔ او مقدمات گذشته و حال روی براه آرد و کدر بصفا تبدیل یابد) ابتدا بهادر خان پني و عبد النبي خان میانه ملاقات نموده همراهي بر گزیدند - و از خود کامیها و غرض مندیها زود بافتراق کشید - خان مذکور روزے چند بتحصیل پیشکش های باله‌گران جز همت گماشته [چون طرفے نه بست و زمیندار سوپرنگ (۲) پتّن (که عمده تر ازو دیگرے نیست) مقدمهٔ خویش به امیر الامرا رجوع کرده ناچار باعانت زمینداره (که بهریا (۳) بومی چتلدرک (۴) لختے ملک او متصرف شده بود)

---

(۲) نسخهٔ [ج] سوپرنگ پتّن - و در [بعضے نسخه] سوي رنگ پتّن - و سري نگر پتّن - (۳) نسخهٔ [ج] بهرما - و در [بعضے نسخه] بهردا [بغیر نقطهٔ حرف رابع] - (۴) نسخهٔ [ج] چیتل درگ - و در [بعضے نسخه چیتل درک و حلدرک [بغیر نقطه و مشکوک است] *

متوجه گشت - آن متمرد نخوت گرا با بیست هزار سوار و شصت هزار پیاده صف آرای جنگ گردید - آخر کار هزیمت خورده بپای فرار بدر رفت - در همین اثنا خبر تغیری او رسید - آنچه از مال ناطق و صامت بود در طاعت سپاه داده به گرانباری قرض و هم قفاگی تقاضا داران رخت پریشاني بخجسته بنیاد کشید - عالم علیخان صوبه دار دکن قدوم او را باعزاز و اکرام تلقّي نموده به تنخواه جاگیر ملتفت گردید *

درین اثنا آوازهٔ نهضت آصف جاه بر زبان افتاد - هرچند سنکرا ملهار (که زمام حل و عقد بدستش بود) راضي بجنگ نمي شد - اما آن جوان عجول جري از تهور ذاتي و ترغیب سپاهي پیشگان جهالت کیش تصمیم کارزار نموده بهرادری آن تهور مرتبت استقبال نموده بجنگ در پیوست - از هیچ کس کاری متمشي نشد - رایگان جان در باختند - خان مشار الیه زخم برداشته بمیدان افتاد - برادرش تهور دل خان بکار آمد - نخست با وصف اشارت از جانب فتح جنگ سر از رفاقت باز زد - پس ازان (که هنگامهٔ آرائی سادات باختتام گرائید - و سررشتهٔ امید ازانها قطعاً منقطع شد) بآبیاری التفات آصف جاهي نضارتے باحوالش روی آورده به بحالی منصب و جاگیر کامیابي یافت - پستر

بمصلحت دید عوض خان بهادر از تغیر امین خان دکنی بصاحب صوبگی ناندیر دستوری گرفت - در کمال بے سامانی افتان و خیزان بتعلقه شتافت - معزول خیره سر مزاحم عمل پرگنات شده تن به ادای زر باز گردانید نمیداد - چون به نوشت و خواند عوض خان هم رو براه نیاورد (ازان که خان مسطور از سابق ذخیرهٔ خاطر ازو داشت) بناخن زنیها در آمده بمنصوب نوشت - که اگر او سپاهست شما هم سپاهي اید - چرا از حق خود مي گذرید - و خواه و ناخواه بر صرافت خانه جنگي آرد - معهذا مشار الیه از نیک باطني بآن کوتاه نظر (که مي خواست از متصل ناندیر گذشته ببالگنڈ شتابد) گفته فرستاد - من بمناقشه مجبورم - اگر از دور برگذرند بُعد مسافت در گفت و شنید دست آویز عدم مزاحمت تواند شد - آن مغرور بے خرد اعتنا بدان حرف نا کرده عنان ره سپري ازان طریق باز نگردانید - خان شجاعت نشان بپاس آبرو مردن بخود تصمیم داده با معدودے (که زیاده بر پنجاه سوار نبود) بقصد سد راه بر آمد - از تائید غیبي در اثناے قطع مسافت کمانداران وغیره بے طلب ملحق گشته لختے سپاهی لشکر بهم رسید - شامے فریقین قریب بیکدیگر فرود آمده شب بزنده داري گذرانیدند - همین که سپیدهٔ صبح دمید نزدیک بود که آتش کارزار

بالا گیرد - به آب زنی مصلح (۲) چند فرو نشست - و قرار یافت که بنادیر آمده از زری حساب زرِ باز گردانید را جواب گوید - از تیره بختي با آن (که مردم خوب چیده داشت) تن بذلت در داد که مخالف او را گرد گرفته راهي شد - و سپاهش یسل بسته بفاصلهٔ ره مي نوردید - از بیوقوفیهای خویش مدتے زنداني ماند - غریب تر آنکه بوقوع چنین کار دست بسته هیچ در عملداري نیفزود - و از بے سرانجامي و پریشانی او سر موئے نکاهید - معزول گشت - ازان باز به تقلد خدمتے اقبال ننمود - و خالي از استعجاب نبود که با آن همه عقل درست هیچ جا نقش عملداری او درست نه نشست - و ظاهر است که ریاست بے سیاست نمي باشد - درانجا ترحم و مهرباني را روز بازار و با مروت و احسان سروکار بود - و انهماک طبیعت و صرف توجه در امور غریبهٔ غیر ضروري که از عادات باز مي داشت - علاوهٔ آن در جنگ مبارز خان بسرداری دو هزار سوار (که اکثر افغان پني بودند) در هراولی عرض خان بهادر صف آرا بود - آنها بمخالف زبان داده وقت کار خود را دزدیدند و وا ایستادند - او تنها فیل خود را راند - اما تا آنوقت اعدا بکارزار در آمده خود را بدم شمشیر بهادران داده بودند -

(۲) نسخهٔ [ج] مصلحے چند *

لختے او هم تهمت زدهٔ خویشتن داري گردید - و در همان اثنا تفنگے بمرفق دست راست او رسیده زخمي کرد - مگر (۲) به شد و مکث نمود *

(اگرچه همیشه نزد سرداران حرف او منظور و مقبول بود) اما در تسلط نواب نظام الدوله (اَدَامَ اللّٰهُ اِقْبَالَهٗ) بیش از بیش ملتمسات او درجهٔ پذیرائي یافتے - و بعرض لُبّهیٔ او عالمے کامروا گشتے - هنگامے (که آصف جاه از هندوستان معاودت نمود) به برهانپور شتافته ملاقي گشت - سخت و سست و بلند و پست (آنچه نبایست) گفته طرفداریٔ نظام الدوله را بر خود رنگ بست نمود - هرچند از پی بر کردگیهای سردار بظاهر چندان رنجشے تراوش نکرد اما باطن یکسر غبار آلودهٔ (۳) کدورت گشته مزهٔ محبت و صفای محبت نماند - چون سال بیست و پنجم محمد شاهي به انتزاع کرناٹک رایت عزیمت بر افراختند او را در خجسته بنیاد گذاشتند - در عشرهٔ آخر صفر مرفق زخم رسیده آماسید - و در یک ماه بزحیر و سحج کشید - غرهٔ ربیع الثاني سنهٔ (۱۱۵۶) یک هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري بقریب سپیدهٔ سحر شام نومیدي گل کرد - و غرهٔ حیاتش بساغ ممات رسید - غرهٔ همین ماه مولد او بود - سالش بشصت سال انجامید *

(۲) نسخهٔ [ا] مکرر به شد و نکث نمود - [۳] نسخهٔ [ب] غبار آلود *

* مصرع *

---

* سبب حب علي اجر دو صد عابد یافت *

تاریخ یافته اند (۲) - و از لفظ دو صد عدد مذکور گرفتند نه حروف *

ولوع تام بعلم صنعت داشت - بسیارے از رسائل و کتب این فن فراهم آورده بود - و مي گفت که هنوز از عام وا نپرداخته ام که کار بند عمل شوم - (اگرچه نیم برجي از مطلوب و مقصود نگشوده بودند) اما از بس فرو رفتگي درین فن علمے دیگر (که گویا مستور بود بر متقدمین و متأخرین) بر وی کشف کردند - اکثر آیات و برخے سور قرآني را از اول تا آخر به اصطلاحات صنعت فرود آورده قسمے بیان میکرد که دلنشین مستمع میشد - و کذلک از بسیارے احادیث و کلام اکابر و اشعار مشایخ و کبراي صوفیه معانیٔ مطلوبه استنباط مي نمود - غریب تر آنکه آیات و احادیث مشکلهٔ مسائل مختلفهٔ مذهب را بقاعدهٔ آن علم مطابق گردانیده مدلل مي کرد - و بحد برهان رسانیده - حیف معلوماتش تدوین نیافت - آخرها محرر این اوراق درین امر تحریکے مي کرد - افسوس که زود طایر روحش بریاض جنان پرواز نمود - آن بزرگ هم بعدم شوق و نا آشنائیٔ

---

(۲) یعنے سنهٔ هزار و یکصد و پنجاه و شش *

راقم باین فن دست تاسف میزد - ابتداي تحریر این اوراق پراگنده را نظر ثاني میکرد - نبذے از احوال خود مرقوم نموده - بتغیر کمے مثبت افتاد *

احقر العباد (چون در طفولیت به شکار شوق تمام داشت - حتی در مکتب بعنکبوت مگس را صید مي کرد) ازین روی بهرۂ از نوشت و خواند بر نداشت - چون سن تریب ببلوغ رسید بتعلیم طیور صغیر (۲) اشتغال مي نمود - و از استادان این فن هرچه در تربیت طیور و امراض و معالجات آن مي شنود (ازانکه خط و سواد نداشت) برای تحریر بمردم رجوع میکرد - ناچار شوق بالا دست بجانب مشق مفردات تهجي کشید - و چندے همان حروف را بے املا مي نوشت - و جهت تفهیم خویش اعراب مي نمود - چون یک مرض را دوای متعدد مختلف الکیفیة بود متفرس شد که شاید مرض هم انواع دارد - به باز نامه ها دست زد - چون اکثر ادویه عربي و یوناني بود یکے باختیارات بدیعي حواله داد - ازانجا که معلوم شد که طالب علمیت مفید و علم بزدره جزوے سمت ازان - لهذا کفایۂ منصوري سند نمود (۳) - پس ازان کتب معتبره فراهم آورده از مباحث آن نصیبۂ وافي بر داشت - و از قوت علمي تشریح طیور نموده

---

(۲) نسخۂ [ج] صغیر - (۳) نسخۂ [ب] نموده *

خواست کتابے در بزدره بنویسد - چه درین فن سه علم ضروري ست - تندرستي و قوت طیور و موانست و اشتهای غالب - خصوص اخیر که آن دو در ضمن آن حاصل است - و چون اکثر معدنیات هم در معالجات طیور داخل بود نگاهے به رسائل کیمیا افتاده چندان بتجربهٔ سهل الوقوعے (که اعزه بیان میکردند) گذشت - بخاطر رسید مقصود (که القای اشیا سمت بر اجساد ذاتیه تا به ذهب و فضه بدل گردد) اگر بدین قسم صورت پذیرفتے هیچ کس مفلس نماندے - از سماعي خود را باز داشته بکتب این فن رجوع کرد - بدان مطابق یافت - بحیرت افزود که این کتب باسلاف صالح (که متحلي بعلوم ظاهر و باطن بودند) منسوب است - آنها بے هیچ برای اتلاف مال اخلاف نوشته وبال و نکال اخروي اندوخته باشند - بتامل وافي ظاهر شد که شاید بزبان رمز و اصطلاحے که دارند نوشته اند - اما اگر آن رموز از کتب معلوم نشود این همه تحریر لغوے بیش نیست - و اتعاب در لغو ازین صاحب کمالان محل استعجاب و استغراب - لهذا از تجربه دست برداشته به تحصیل این علم همت برگماشت - تا در سنهٔ (۱۱۳۲) یک هزار و یک صد و سي و دوم هجري اطلاع تفصیلي بر اصطلاح این جماعه حاصل شد - و دریافت هرکه در هر

علمے مہارت داشت (از هیئت و هندسه و طب و نجوم و رمل و تسخیر و طلسم حتی تیر اندازي و کبوتر بازي) مطالب غامضهٔ آن علم را بطور خود بیان کرده - و کذلک در علوم نقلي از تفسیر و حدیث و قصص و فقه و سلوک و حقایق - بنابران شوقم به تصفح این علوم داعي شد - و لختے مساس بهم رسید - بعد ازانکه بعلم تصوف رسید فیه ما فیه معلوم نمود - علمے در یافت که میزان دین و دنیا است - یعنی از غیب الغیب تا انسان کامل و سیر آن برای همه نزد ایشان مثلے ست از علم صنعت که بآن متحقق میشود شیون دین و دنیا و منسوخ مي گردد امور باطله بداههً - و ظاهر مي شود بآن بطون قرآن - و منکشف میگردد معانی احادیث مشکله - پس در بحر عمیق افتادم - و کیمیا بلکه تمام عالم فراموش گردید - به بینم آخرکار بکجا مي رسد - انتهی کلامه *

پس ازین نوشته در ماه نگذشت که برحمت پیوست (۲) - در ظهور کلمة الخیر بے اختیار بود - و سفارش عام داشت - موقوف بربط و تعارف نبود - بدرد هر دلے مي رسید - و مرهم هر خسته جگرے مي گردید - چندے به پیغام آصف جاه (که عرض حوایج مردم بعهدهٔ متصدیان

(۲) نسخهٔ [ج] برحمت حق پیوست *

است - شما چرا برای همه کس مي گوئید) خود را باز داشت - و باز بر سر کار خویش رفت - (۲) حرفهایش خالي از پذیرائي و دل نشیني نبود - و نیک تمهیدے مي گفت - که سودار را (با آنکه صرفه در نشنیدن نبود) خوش مي آید - (۳) منصب پنج هزاري داشت - اما سپاهیانه مي گذرانید - بلکه درویشانه - اصلا بمداخل وا نمي رسید - رحیم داد یکسویه (۴) پسرے (که در فوجداری بیسواره به پند افتاده و تربیت یافته) عامل بود - هرچه بخاطر نا انصافش مي گذشت دست برداشته مي داد - هرچند سعایت او میکردند نا شنیده مي انگاشت - گاهے بپای مواخذه نیاورده فارغخطے مسجل بمهر خود و اولاد خویش حواله نمود - مذهب امامیه داشت - و مسائل مختلف فیه را خوب مدلل ساخته - اگرچه مقید بفروع نبود در تبجیل و اکرام سادات بسیار مي کوشید - اعتقاد داشت که این طایفهٔ علیهٔ باید (بشرف انتساب خاندان نبوت) در اکثر احکام و حدود شرعیه از سایر ناس مستثنی و مخصوص باشند - گفتم اگر تخصیص و ترجیحے مي بود کتمان از شارع صورت نمي داشت - نکتهٔ در جواب گفت که معتقدم ساخت -

---

(۲) نسخهٔ [ج] و حرفهایش الخ - (۳) نسخهٔ [ا] مي آمد -
(۴) همچنین در هر سه نسخه *

یعني هرگاه آن رحمة للعالمین بمقتضاے شفقت و عاطفت خویش به احوال امت اولاد خود را بر آنها رجحان نداد و بمساوات حکم کرد اگر امت در جنب چنین احسان ذریة مقدسهٔ او را بامتیازے (که دیگرے شریک نباشد) خاص گردانند (۲) از آئین مروت بیرون نخواهد بود - و بکیش محبت و بندگي بیگانه نخواهد نمود - نا دانسته سیدهٔ (که پدرش حیدر علي خان از نبایر شاه میرزای حیدر آبادی مشهور و سادات مازندران است) بعقد نکاح آورده - بعد آگهي فسخ متعذر نمود - متاسف مي بود - و مرةً بعد اولی و کرةً بعد اُخری از هم قوم و مغول خواستگاري نموده بود - و از هر کدام اولادے داشت - پسرے را امة الحبیب بعد واقعهٔ خان منزل بفرزندي گرفته - پس از فوتش بدکن پیش والد بزرگوار آمد - با آنکه در دولت عظیم پرورش یافته خالي از وارستگي و بے تکلفي نبوده - شش ماه از سانحهٔ نا گزیر پدر نگذشت که اسیر سر پنجهٔ اجل گردید - الیوم از پسرانش یکے در وطن است - و فخر الدین خان و دیگر برادران صاحب منصب و جاگیر اند - و برادر زاده و خویش آن مرحوم جانباز خان دو هزار و پانصدي ست - راقم این سطور در مبادی حال بدستیاری

(۲) نسخهٔ [ا] گرداند *

سعی آن مرحوم پا بعرصهٔ سکونت دکن گردید - و پس از قطع بلند و پست روزگار که زمانهٔ دو رو بجرم یکسوئی بعتاب گاه آصف جاه رسانید - و انزوائے (که موجب تحریر این نسخه گردیده - و در رفع بیکاري یاوري ها نموده) به هم نشیني و هم خانگي ضمناً و اقامهٔ در سال کما بیش با مغفور گذشت - پاس جزئیات در خورد و حفظ مراتب نشست و برخاست با وصف بے پروا مزاجي زیاده بر قدر طرفین دیده مي شد - از بزرگداشت آنچه در خور بزرگیش بود دقیقهٔ فرو نمي گذاشت - محسن و خیّر بالذات بود - رَحِمَهُ اللّٰهُ - الحمد لله که آغاز و انجامش برحمت آلهي شده اشعار بحسن خاتمهٔ او دارد *

* محتشم خان بهادر *

میر محمد جان پسر محتشم خان شیخ میر است - از سایر برادران برشادت و وسعت دستگاه سبقت جسته - نه باعتبار بنوت خان مزبور بل بجهت آن که نواب علیّه زینت النسا بیگم خواهر اعیانی محمد اعظم شاه (که پیوسته در خدمت پدر بزرگوار شرف پذیر حضور بود - و پس از جلوس بهادر شاه به بیگم صاحب مدعو شده) دختر میر مسعود نامي منصب دار را پرورش نموده بازدواج او (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] میر محمد خان *

در آورد - و بسفارش بیگم در عهد عالمگیری بمنصب هفت صدي رسید - مساس علمي درست داشت - نزد ملا جیون امیتهي (۲) وال (که از فضلای مشهور روزگار و از دیرباز بهمراهی خلد مکان و پس ازان با خلد منزل مي بود) تلمذ نموده خود را از تلامذهٔ رشید ملا مي گوفت (۳) - در زمان بهادر شاه بخطاب پدر اختصاص یافت - ازانجا (که مهمات سلطنت از نظام استمراري بر افتاده - و اعتبار خانه زادي و اندازهٔ نوکري رو بانحطاط گذاشته امرا زادگان و ابنای عمدهٔ خاندان بدولت صاحب شوکتی از حوادث روزگار استظلال عافیت جستند) خان مومی الیه هم بعد از واقعهٔ ناگزیر بیگم مرحومه برفاقت نواب آصف جاه فتح جنگ استسعاد یافته بصوبهٔ مالوه آمد - صد و پنجاه روپیه درماهه بطریق مدد خرج مي یافت - (چون آن امیر عالي جاه باقتضای مصلحت از دریای نربدا گذشته بدستیاری فیروزي اعادی پُر صولت را با فوجهای گران علف تیغ جلادت ساخته به همعنانی اقبال بتصرف ولایت وسیعهٔ دکن عام اشتهار افراخت) او را بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و خدمت بخشیگری منصب داران کل دکن بر نواخت - و هنگامی (که فتح جنگ برای تفویض وزارت به هندوستان

---

(۲) یا امتیهي دال باشد - (۳) نسخهٔ [ج] و در زمان الخ *

طلب حضور گردید) خان مزبور از همراهي احتراز ورزیده از خدمت معزول گشت - پس از چندے از دار الخلافه بتعیناتی دکن رخصت یافت - و بعد از جنگ مبارز خان (که روز کارزار از شاخسار مردي گل زخم چیده بود) بتفویض خدمت مذکوره (بقول خودش که این کار مرغوب و (۲) محبوب و معشوق من است) دامن کامیابي بدست آورد - و قریب بیست سال بآئین شایسته بامر مامور پرداخت - و بخطاب بهادري ناموري اندوخته بپایهٔ پنج هزاري مرتقي گشت *

مرد راست درست به زور و مکر ناآشنا - در یکروئي و یکرائي یکتا بود - اخلاص و عقیدتے (۳) (که با سردار باید) استوار داشت - و پاس مراتب دربار را فرو نمي گذاشت - با وصف عمدگي مراسم نوکري نیکو بجا آوردے - و با قرب و منزلت اصلا در امور ملکي در صورت استفسار هم دخل نکردے - از آغاز تا انجام بیک وتیره گذرانید - هرگز پیش پا نخورد - بظاهر کلف و عبوس مي‌نمود - اما در انجاح کار خلایق خود را معاف نداشتے - و بقدر میسور کوشیدے - هرچند باندازهٔ منصب جمعیت فوج و سامان نداشت اما صاحب

---

(۲) در نسخهٔ [ج] مرغوب و محبوب من است - (۳) نسخهٔ [ج] اخلاص و عقیدت *

(۲)
اسباب و اقبال بود - در آخرها امارد پرستي را باعلان و شیوع رسانیده - ازین هوس پروران ساده رو و نوخطان چار ابرو فراهم آورده در تقطیع و تزئین آنها توجه مي گماشت - و همین را مصارف همت مي پنداشت - در ایامے (که نواب فتح جنگ محاصرهٔ قلعهٔ ترچناپلي داشته) شازدهم

جمادی الاولی سنهٔ (۱۱۵۶) هزار و صد و پنجاه و شش هجري بعالم بقا خرامید - پسرش حشمت الله خان از انتقال پدر بخشیگري و از اصل و اضافه منصب دو هزار و پانصدي یافته - جوان هموار (۳) با سلوک است - و به کار روائي موفق *

* مقرب خان *

پسر امین خان بهادر است که احوالش جداگانه مذکور گردیده - [چون پدرش از کوته اندیشي (با وصف رعایتهای نظام الملک آصف جاه) چشم از حقوق پوشیده بر خاسته بحیدر آباد نزد مبارز خان رفت] مقرب خان بفراهمی فوج پرداخته نزد آصف جاه آمده در جنگ مبارز خان شریک گشت - و در هنگامهٔ آویز و ستیز اتفاقاً پدرش از جانب مخالف بمقابلهٔ او رسید - او برسم اهل دکن با جمعے از

---

(۲) نسخهٔ [ب] اسبان - و نسخهٔ [ج] اسباب و اقبال - (۳) نسخهٔ [ج] همواره با سلوک *

اسپان فرود آمد - شمشیر بازی غریب رو داد - او بدست خود نقش زندگی چند حریف بآب تیغ فرد شست - و سر پدر خود را که (مجروح افتاده بود) از تن جدا ساخت - و پس از فتح بمنصب چهار هزاري درجهٔ اعتلا پیمود - در امور جاگیرداري و آبادان کاري سلیقهٔ درست داشته *

گویند در دیهات بالکنده زمین خوب چیده بنام خود مقرر ساخت - که آنرا باصطلاح مردم آن نواح سیري گویند - کشتکار آنجا گماشتهای او مي کردند - و دهقان گرهٔ آن زمین تعلق بوی داشت - حتی که شیر فروشي و تخم فروشی دیهات نسبت بوی مي دهند - ازین وجوه انتفاع بسیار بر مي داشت - احاطهٔ قلعه بالکنده ساختهٔ اوست - بیشتر فوج او از بار گیران بیشقرار بود - ضابطهٔ قدیم دکن خصوص درین خانواده (که دو (روپیه و سه (روپیه یومیه بلکه بیشتر) معمول و مستمر است - با آنکه خان مذکور عیش پرست و عشرت دوست نبوده اما شوق نغمه داشت - خوانده و سازندهٔ نامی دکن نزد او فراهم آمده (۲) - و سامان و سرانجامی (که در خور هفت هزاریهای صاحب جمعیت باشد) بر همین یک پرگنه و دو سه محال از سرکار ایلکندل مهیا کرده بود - از سه چهار سال مادهٔ سرطاني در پشت پیدا شده بود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] فراهم آمدے *

منجر بجراحات متعدده گردید - مکرر گوشت پارها بریدند - و فزونیها تراشیدند : هر مرتبه التیام مي یافت - باز عود مي کرد - آخرها (که گرگ اجل در کمین بود) بیست و دوم ربیع الاول

سنهٔ (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجري اسیر سرپنجهٔ خویش گردانید - ابتدا بفقدان باه و قطع رجولیت شهرت داشت - پس ازان کتخدا شده خواستگاري ها نمود - پسران آورد - هنوز صغیر بودند که در گذشت *

برادر اعیانی او نبي (۲) منور خان (که بسبب ناسازي و عدارت فیما بین بقلیل جاگیرے جدا مي گذرانید) از واقعهٔ ناگزیر برادر آگهي یافته باتفاق مادر (که نزد او مي بود) شتافته قصبه را بمال و متاع متوفی متصرف گردید - و بزعم خود قایم مقام برادر شده سر سرداري بر افراخت - و چون میدانست که (با وجود پسران همه بر وي مسلم نخواهند گذاشت) از آمدن دربار سر باز زده از آزمندي سر خود سري زد - و اطفال و متعلقان برادر را نظربند کرده باستحکام برج و باره و ادخار ذخایر پرداخت - بظاهر حرمان ورثه و حقیقةً کثرت خزانه (که زبانزد خاص و عام بود) داعي بدان گردید که آصفجاه بقصد اقتلاع آن زیاده سر و انتزاع آن

مکان از دست او در عشرهٔ سیوم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۵۹)

(۲) همچنین در هردو نسخهٔ - و یا بنے باشد *

هزار و یک صد و پنجاه و نهم هجري سوار آن قصبه مضرب خیام گردانید - و کار پردازان بتقدیم سیبه و ترتیب مورچال دست بکار بردند - آن خیره سر زیاده بر دو هزار سوار و سه چهار هزار پیاده مستعد پیکار از غایت استکبار بیرون قصبه ملجار داشت - هر دفعه (که بعزم کارزار با فوج ظفر آثار دوچار شد) مردم خوب معتبر خود را بکشتن داده خایب و خاسر (جعة القهقري نمود - اما ازان رو (که ذخیره بهمه چیز بروجه مستوني بود - و از بس وسعت شهر پناه) محاصرهٔ سایر اطراف آن متعذر مي نمود - بیم و هراس بخود راه نداده بامید آغاز برشکال که بر سر رسیده بود دلے خوش مي کرد که بسبب باران آنجا را اطراف آب مي گیرد هنگام زد و خورد نیست - اغلب که ترک محاصره کرده راه خود گیرند - چون عزم والا همتان قضای مبرم است دگرگون نمي گردد) آصف جاه همانجا تصمیم چهارني فرمود - و لختے بازوی همت درونیان بسستي گرائید *

گویند در آوان محاصره بآن همه حزم و احتیاط (که مجبول طبیعت سردار بود) روزے غریب مسامحه و مساهله بکار رفت - هر فوجے را بهر مکانے نگاهداشته سردار بعماري های محل و مردم قلیل (که همگي به هزار سوار

نمي رسيد) سير كنان بگرد شهر پناه بر آمد - چون محاذي دروازه (كه افواج سركار ازانجا كمتر از مسافت دو كروه و سه كروه نبود) مردم بار گفتند كه قابوي عجيبي بدست آمد - جلو ريز به كوته يراق مي پيونديم - و بر مي داريم - در جواب گفت كه مرا دعوي صوبه داري دكن نيست - براي اين پرگنه يورش برپا كرده ام - بالجمله سلخ جمادي الاول (كه دو ماه از محاصره منقضي شده بود) اقبال آصفي خود بخود جلوه‌گر گشت - و تفرقهٔ دوئي در قلعگيان افتاد *

تفصيل اين اجمال آنكه آن بيمروت خواست كه بيچاره اطفال آن متوفي را از ميان بر دارد - دكني هائي كه با او يكتائي گزيده (چون اكثرے نمكخوار و پرورش يافتهٔ متوفي بودند) بر انديشهٔ او آگهي يافته بدنامي كور نمكي بر خود روا نداشته بهيئت مجموعي ازو بر گشتند - و نگذاشتند كه ساعتے آرام گيرد - جزايري و تفنگ چيان او سر دادند - آن ادبار رسيده ناچار هوش و دل باخته همان شب پا پياده متعلقان خود را بر آورده براجه رام چندر سين جادون پناه برد - روز ديگر پسران خان متوفي بمعرفت حرز الله خان بهادر صوبه دار ناندير ادراک سعادت ملازمت نموده بمنصب در خور سرفرازي يافته قصبه با چند مواضع بجاگير آنها مقرر شد - (چون رحمت عام و حلم كامل فطري سردار

است) آن کشتني هم بوسيلهٔ راجهٔ مذکور بصفح ج
زندگي دو باره يافت - قريب دو لک روپيه بقيهٔ نه ده
روپيه (که آن متغلب در ايام تسلط خويش بباد داده)
دو صد و چند اسپ و چند زنجير فيل سواى جنس ذخ
از غله و سرب و باروت (که نيز ضبط شد) عايد س
گرديد - در حالت تحرير پسر کوچکش (که به خطاب
نامور شده بود) در وقتي (که متصل قلعهٔ کاليان لا
آصف جاه نظام الدوله توقف داشت) بگزند هواى وبا مطا
سنهٔ (۱۱۹۰) هزار و يکصد و نود هجري جان بحق تسل
نمود - پسر کلانے (که به ابراهيم منور خان زبانزد بود
جاگير ديگر يافته با جمعيت بنوکري مي پرداز - درينو
بخطاب خانزمان خان مخاطب شده *

* مبارز الملک سربلند خان بهادر دلاور جنگ *

نامش مير محمد رفيع است و وطنش تون - در عهد
خلد مکان با پدر خود (که ميرزا افضل نام داشت - و
مقتدوي خان خطاب يافته) از ايران بهندوستان آمده
پدرش بديوانى گواليار مضاف اکبر آباد سر عزت بر افراخت -
او بعد فوت پدر نزد طغاى (۲) خود بشارت خان نام (که
فوجدارى ماکاپور صوبهٔ برار داشت) آمده به تنبيه مفسدان

(۲) در هردو نسخه بطاء مهمله مرقوم است - اما بتاء فوقاني صحيح است *

دیهات آن پرگنه جوهر شادت بر روی کار آورد - و باین تقریب بمنصب مناسب چهرهٔ عزت بر افروخت - و پستر بلشکر پادشاهي رسیده هدیه بیگم صبیهٔ روح الله خان بخشي را بعقد مناکحت در آورد - (چون عایشه بیگم صبیهٔ دوم خان مزبور در خانهٔ سلطان عظیم الشان بود) بنابران بسلفیت شاهزاده امتیاز اندوخته حسب درخواست شاهزادهٔ مزبور در عهد خلد منزل بخطاب سربلند خان نامور شده دخیل مهمات سرکار شاهزاده بود - پستر شاهزاده او را جهت بندوبست صوبهٔ بنگاله تعین نمود - چون با محمد فرخ سیر پسر عظیم الشان (که از جانب پدر بنظم بنگاله معین بود) صحبت او برار نشد ازین جهت عظیم الشان او را بحضور طلب داشت - و از وسط راه بفوجداری کره صوبهٔ آله آباد تعین گردید - و پس از فوت خلد منزل (چون عظیم الشان نیز در جنگ با برادران کشته گشت و محمد فرخ سیر بعزیمت محاربه با جهاندار شاه روانه شد) نامبرده بتصور ناموافقت سابق با زر تحصیل تعلقه پیش جهاندار شاه شتافت - و دران ایام (که صوبه داری گجرات ضمیمهٔ وکالت بنام آصف الدوله اسد خان مقرر شده) ذو الفقار خان او را نیابةً به بندوبست آن صوبه مقرر ساخت - ازانجا (که زمانه بکام محمد فرخ سیر گردید) بوساطت سید عبد الله خان

قطب الملک عفو تقصیرات او بعمل آمده بصوبه داري سربلندي اندوخت - و پس از چندے معزول شده ب آمد - و از تغیر میر جمله بصوبه داري عظیم آباد لواي امتیاز بر افراخت - و پس از وصول بدانجا عزیمت به تنبیه دهرماجي زمیندار منفسد آن صوبه معد داشته بعد زد و خورد و کشش و کوشش او را ره سپر و فرار ساخت - و در اثناي گریز زخمے باو رسیده آوارۂ د عدم گردید *

چون در نگاهداشت سپاه اندازه نداشت و ه تمن دار بیش قرار نوکر مي کرد بعد عزل ازانجا بد آمده مدتے گرفتار تقاضاي تنخواه سپاه بود - دران ایام (صحبت پادشاه و وزیر و بخشي برهم خورد) آنها نظر بوا تالیف منظور داشته زرے مخفي باو فرستادند - که از دس سپاه رهائي یافت - پستر در عهد سلطان رفیع الدرج ا بصوبه داري کابل مامور شده بدانجا شتافت - و در ء فردوس آرامگاه ازانجا تغیر شده بحضور آمد و سال (۱۳۸ هزار و یک صد و سي و هشت هجري بصوبه داري گجرا از تغیر نظام الملک آصف جاه علم کامیابي بر افراخت و بشجاعت خان گجراتي سند نیابت فرستاد حامد خان عموي آصف جاه (که به نیابت او در احمد آبا

بود) بے سامان بر خود پیچیده بر آمد - و در موضع دوحد اقامت نموده کنتها نامي مرهته را بکمک طلب داشته بر سر گجرات رفته با شجاعت خان جنگ نموده او را کشت - رستم علي خان برادر شجاعت خان (که در سورت بود) استعداد جنگ نموده باتفاق بیلاجي گایکوار عزیمت مقابله کرد - و کنار دریای مهي تلاقي رو داد - چون بیلاجي در باطن موافقت با حامد خان داشت رستم علي خان هم کشته گردید - سربلند خان باستماع این خبر در سنهٔ

(۱۱۳۸) هزار و یک صد و سي و هشت هجري مبلغے از خزانهٔ پادشاهي بطریق مساعده گرفته خود راهی تعلقه شد - و بخشی حامد خان بجنگ پیش آمده بقتل رسید و خان مزبور دخیل آنجا گشت - اما بنابر نارسائی مزاج و نا مآل اندیشي آن قدر راه افراط و تفریط پیمود که مبلغ مذکور را با حاصلات محالات خالصهٔ پادشاهي و تیول جاگیرداران (که دران صوبه بود) بصرف آورده دیندار ملازمان گردید - و ضبط او از میان بر خاست - نوکرانش دست تظلم دراز نموده از سکنهٔ بلده هر کس را که مالدار مي دانستند در خانهٔ خود نشانده ازو بجبر زر مي گرفتند - و خود هم در دست درازي کمي نکرد - و بملاحظهٔ غلبهٔ مرهته چوتهه آنها دران صوبه قرار

داد - لهذا سال یازدهم جلوس نظم صوبهٔ مزبور از تغیر او به ابهي سنگهه عرف دهوکر سنگهه پسر اجیت سنگهه مقرر شد - و او عزیمت دار الخلافه کرده مدتها در حویلی خود نشست - و بنابر تقاضای قرض خواهان دروازهٔ آن مکان را (که کلان بود) بقدر سنگچین ساخته بود - گویند هرگاه پادشاه اورا مي طلبید پالکي از سرکار و چند سزاول همراه مي رسید - که در راه مانع قرض خواهان باشند - و بعد ورود نادر شاه (چون بر سکنهٔ دار الخلافه توزیع زر قرار یافت پس از فوت برهان الملک سعادت خان (که عمده بانی این چیزها او بود) تحصیل آن بر ذمهٔ او مقرر گشت - و داد و فریاد او در کوچه و بازار بلند گردید - (چون شیوهٔ بیباکي در مزاجش غالب بود - و در اخراجات بے اندیشگی مجبول داشت) هیچ جا کامیاب مراد نگردید - سنهٔ (۱۱۵۸) هزار و یک صد و پنجاه و هشت هجري به نهان خانهٔ (۲) نیستي در شد - پسرش خانه زاد خان بهادر (اگرچه بمنصب

---

(۲) در [تاریخ مظفري] همدرین آوان (یعنی سنه هزار و یکصد و پنجاه و چهارم) مبارز الملک سر بلند خان (که اصلش از قون بود - و قون شهریست در ایران) جهان فاني را وداع کرد - از امرای ذوي الاقتدار سلطنت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف محمد شاهي بود - و از عهد اورنگزیب بادشاه بر چار باش امارت تمکن داشت و برفاقت محمد عظیم الشان خلف خلدمنزل مي بود ٥

شش هزاري (سيده بود) اما با كم اسبابي در شاهجهان آباد بسر برده اوايل عهد احمد شاه پادشاه در گذشت - پسر دوم او مير گجراتي هيچ رشدے نكرده - مهندي خانه پسر خانه زاد خان برفاقت اين و آن وقت مي گذراند *

* مها راو جانوجي جسونت بنالكر *

پسر راو زنبها ست كه در عهد خلد مكان بمنصب عمده و تعيناتي دكن سرفرازي داشت - و (چون با سران راجه ساهو بهونسله مكرر سرچنگها رسانيده بود) اينها بعد قرار يافتن صلح با حسين علي خان شكايت او بميان آوردند - او به خاطر داشت آنها اورا بغدر مقيد ساخت - و در ايام (كه نظام الملك آصفجاه بهادر از مالوه راه دكن پيش گرفته عبور نربدا نمود) حسب درخواست محمد انور خان رهائي يافته بكمك برهانپور تعين شد - او (كه ابله در جگر داشت) بوساطت محمد غياث خان بهادر با نوئين مزبور در ساخته بملانات پيوست - و در جنگ عالم علي خان و مبارز خان عماد الملك مصدر حسن خدمت گرديده بمنصب هفت هزاري هفت هزار سوار بلند مرتبه گشت - بعد فوت او نامبرده بمنصب درخور و تقرر محالات ارثي در تيول علم اعتبار بر افراشت - سليقهٔ جاگير داري خوب داشت - به آبادي اقطاع پرداخته فوج شايسته فراهم آورده در محاربات

رايت تهور مي افراخت - ازانجا كه سير منصوبه بود واسطهٔ جواب و سوال سران مرهتهٔ دكن مي شد - در عمل ناصر جنگ شهيد بخطاب جسونت ناموري اندوخت - و در جنگ پهلچري بهمراه سردار مذكور مصدر ترددات شايسته گرديد - اگرچه در السنه قرعهٔ بدنامي مقتول شدن او بنام نامبرده هم افتاد سال (۱۱۷۶) هزار و يک صد و هفتاد و شش هجري بدار عدم شتافت - پسر كلانش انند راو جيونت (كه آثار رشادت از چهرهٔ او لايح بود) در حين حيات او در گذشت - الحال پسر دوم او مهاراو و راو زنبها پسر جيونت مزبور بطريق ارث بجاگير او كامياب گشته بنوكري سركار مي پردازند *

* مجد الدوله عبدالاحد خان *

نياكانش در كشمير توطن داشتند - پدرش عبد المجيد خان از وطن آمده ابتدا با عنايت الله خان بسر مي برد - و پس از فوت او رفيق اعتماد الدوله قمر الدين خان گرديد - و بنوكري پادشاهي امتياز اندوخت - ازانجا كه متصدي پختدكار بود رفته رفته بعد واقعهٔ نادر شاه در عهد فردوس آرامگاه بديوانيي خالصه و تن و از اصل و اضافه بمنصب شش هزاري شش هزار سوار و عطاي علم و نقاره و پالكي جهالردار و خطاب مجد الدوله بهادر بدرجهٔ بلند رتبگي ،

تصاعد نمود - دو پسر داشت - یکے محمد پرست خان که زود در گذشت - دوم عبد الاحد خان (که در مزاج پادشاه وقت شاه عالم بهادر جا کرده) محیط مقدمات سرکار پادشاهي گردیده جزئي و کلي امور سلطنت به رای او منوط شده بخطاب پدر و منصب عمده سرفراز گردیده

در سنهٔ (۱۱۹۳) هزار و یک صد و نود و سه هجري یکے از شاهزادها را بطریق توزه معین نموده همراه شاهزاده جمعیت کرده جانب تعلقهٔ سهرند شتافت - و (چون کار آنجا خاطر خواه صورت نه بست - علاوه سکهان بکمک امر سنگهه زمیندار پتیاله اجتماع نمودند) باتفاق شاهزاده برجعة القهقري پرداخت - ازین سبب مزاج پادشاه برهم شد - ازانجا (که مابین او و ذو الفقار الدوله میرزا نجف خان از سابق طریق عناد مسلوک بود) پادشاه او را بدست ذو الفقار الدوله گیرانیده - در آوان تحریر مقید است - و خانه و اسباب او بضبط پادشاهي در آمده - جاگیر او بحال مانده *

* حرف النون *

* نیابت خان *

عرب نام پسر میر هاشم خان نیشاپوري ست (که چون خانخانان منعم بیگ از حضور عرش آشیاني بتسخیر دیار شرقي (خصمت یافت) او نیز در همراهیان خان مذکور شرف دستوري حاصل نموده به سوانح نویسی آن حدود مامور گردید - و سال بیستم جلوس در چهارنهی جنت آباد گو (که بنابر زبونی آب و هوا جمعی کثیر از امرا بنهان خانهٔ عدم شتافتند) او نیز بساط زندگي در نوردید - نامبرده (۲) (که به نیابت پدر در حضور بوده عرایض پدر مي گذرانید) در سال نوزدهم بخطاب نیابت خاني امتیاز یافت - و پس از فتح صوبهٔ بهار درانجا جاگیر یافته بهمراهی خانخانان (که بگشایش بنگاله معین گشته بود) نامزد شد - و بکارها پرداخت پس از چندے به عملداری محال خالصهٔ شریفه مقرر شده (چون آوازه نویسان باني بر آوردند (۳)) او جواب زر واجبي

---

(۲) چنانکه در اکبر نامه جلد سیوم صفحه ۱۶۰ بتفصیل مذکور است -
(۳) نسخهٔ [ج] اوازه نویسان *

نکرده سرکشي بنیاد نهاد (۲) - و قصبهٔ کره را (که بجاگیر اسمٰعیل قلي خان مقرر بود) محاصره نموده الیاس خان لنگاه نوکر خان مزبور را در پیکار کشت - بدانسان اسمٰعیل قلي خان با جمعے از پیشگاه سلطنت تعین گردید - سال بیست و پنجم بار رسیده مصاف نمود - او جمعے را بکشتن داده ره سپر بادیهٔ فرار گشت - و بستر رفته با معصوم خان فرنخودي (۳) (که خیال بے راهه روي در کاخ دماغش جا کرده بود) اتفاق جست - و در جنگے (که با شهباز خان رو داد) شریک او شد (۴) - (چون معصوم خان غالب گشته مغلوب شد - و به اردو شتافت - و شهباز خان جمعیت فراهم آورده بر سر او رفت) نامبرده دلنهاد جدائي گردید - و سال بیست و ششم باتفاق عرب بهادر

---

(۲) در [اکبر نامه - جلد ثالث - صفحه ۳۲۷] و از سوانح سزا یافتن نیابت خان - این فرومایهٔ نا فرجام پسر میر هاشم نیشاپوري‌ست - عرب نام دارد - از خردي باز در پرستاران گیتي‌خداوند پرورش یافت - و بفراوان اعتبار سر بلندي گرفت - چندے عمل پرداز خالصه بود - آوارهٔ نویسان خرده‌گیر باقي برآورده بودند - آن زبردست سرکشي را از حق گزاري بهتر اندیشید - دست فتنه دراز کرد و قصبهٔ کره را محاصره نمود - (۳) نسخهٔ [ب] بے راه روي - (۴) در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۳۳۱] چون شهباز خان حوالي قصبهٔ بهیه رسید الخ *

وغيره در حدود سنبل غبار فتنه انگيخت (٢) - ازانجا (كه حكيم عين الملك (٣) قلعهٔ بريلي را مستحكم ساخته باجتماع جاگير داران آن نواحي پرداخت) او باستصواب برخي زميندارات سر رشتهٔ بندگي بدست آورده بفوج پادشاهي پيوست - و به مريم مكاني تمسك جسته زنهار نامهٔ آن مهين بانو دست آويز رستگاري ساخته سال بيست و هفتم بحضور آمد - پادشاه نظر بمصلحت وقت از جرايم او در گذشت - تاريخ فوتش بملاحظه نيامده *

(٤) * نور قليچ *

پسر التون قليچ خان از قرابتيان قليچ اكبري ست - در عهد عرش آشياني بمنصب پانصدي رسيده سال بيست

---

(٢) در [اكبر نامه - جلد ثالث - صفحه ٣٤٨] واز سوانح غبار آلود شدن عرب بهادر بخاكستان هزيمت - چون معصوم خان فرنخودي از سيه بختي روي در ادبار آورد عرب بهادر و نيابت خان و شاه داده و بسيارے بد نهادان شورش طلب در حدود سنبل گرد فتنه برانگيختند - (٣) در [اكبر نامه جلد ثالث صفحه ٣٨٣] و نيابت خان از وا ماندگي بعين الملك پيوست - و از غنودگي بخت راه جدائي سپرد - و خيال شورش پيش گرفت - و چون كارے بر نساخت بدرگاه حضرت مريم مكاني لابه گري نمود - و بدست كسان شهباز خان گرفتار گشت - چون زنهارنامهٔ آن مهين بانوى روزگار در دست داشت بدان قدسي عتبه رسانيدند - و ازانجا (كه فرمودهٔ آن پردهٔ نشين اقبال حسن پذيرائي گيرد) شازدهم فروردين [سال بيست و هفتم] اين نا بخشنودني در سايهٔ بخشايش شاهنشاهي آسايش گرفت -

(٣) در [اكبر نامه] نورم قليچ - [و ن] نور قليچ *

و یکم جلوس هنگامی (که پادشاه از اجمیر بصوب کوکنده
تعلقهٔ رانا نهضت فرمود) نامبرده همراه قلیچ خان
بطرف ایدر (۲) رخصت یافت - و در جنگ زمیندار آنجا
باوجود زخم بازو دست از کار باز نداشته تردد نمایان
بظهور آورد - و سال بیست و ششم همراه شاهزاده سلطان
مراد بمهم میرزا محمد حکیم دستوری پذیرفت - سال
سي ام قلیچ خان حاکم گجرات اورا بکومک امین خان
غوري فرستاده - و سال سي و دوم همراه خانخانان بحضور
رسیده سعادت آستانبوس دریافت *

* نقیب خان میر غیاث الدین علی *

از سادات سیفی قزوین است - و این سلسله در ایران
بتسنن مشهور - جدش میر یحیی حسنی سیفي از علوم
نقلي و عقلي بهرهٔ تمام داشت - و در فن سیر و تاریخ
یگانهٔ روزگار و سرآمد دهر بود * * ع *

* کس درین تاریخ مثل او ندید *

گویند از ابتدای اسلام تا زمان خود از وقایع هر سال
(که ازو استفسار مي نمودند) بدیهت احوال سلاطین و
مشایخ و علما و شعرا مفصل و مشروح با قید تاریخ تولد و

---

(۲) نسخهٔ [ج] ایدر - و در [اکبر نامه جلد ثالث صفحه ۱۹۱] و قلیچ
خان و نورم قلیچ وغیره و بسیارے از مجاهدان عرصهٔ نصرت را درین تاریخ
[یعنی سي و یکم مهر ماه الهي سال ۲۱ سنه ۹۸۴] بصوب ایدر فرستادند *

رحلت بیان می کرد - و لب التواریخ از مولفات او ست -
ابتدا در خدمت شاه طهماسپ صفوی معزز و معتبر بوده -
شاه او را یحیی معصوم میگفت - تا آنکه ارباب عناد
مزاج شاهی را ازو منحرف ساختند - که میر یحیی و
پسرش میر عبد اللطیف مذهب اهل سنت و جماعت دارند
و مقتدای سنیان قزوین اند - شاه (۲) از حدود آذربایجان
قورچی تعین نمود که میر را با اهل و عیال بصفاهان برده
مقید نگاه دارد - دران هنگام پسر دوم او میر علاء الدوله
کامی تخلص مولف تذکرهٔ نفایس المآثر در آذربایجان
بود - مسرعی فرستاده ازین خبر بپدر آگهی داد - میر
یحیی بنابر ضعف پیری نتوانست فرار گزید - همراه
قورچی بصفاهان رفته بعد یک سال و نه ماه سنهٔ (۹۶۲)
نه صد و شصت و دو بعمر هفتاد و هفت سالگی ودیعت
حیات سپرد - اما میر عبد اللطیف بمجرد وصول آن خبر
موحش به کیلانات فرار نمود - پس ازان حسب الطلب
جنت آشیانی روانهٔ هند گشت - پیش از ورود او واقعهٔ
ناگزیر آن پادشاه مغفور رو داد - میر (۳) در سر آغاز جلوس

---

(۲) نسخهٔ [ج] شاه ایران . (۳) در [اکبر نامه - جلد اول صفحه ۱۹]
و از سوانح این ایام سعادت قرین آن است که نقادهٔ اکابر عراق معدن مکارم
اخلاق میر عبد اللطیف از قزوین رسیده ادراک محفل عالی نمود - و مشمول
انواع اعزاز و اکرام شد *

اکبري با اولاد و احفاد وارد هندوستان گردیده ادراک مجلس پادشاهي نمود - و مشمول انواع اعزاز و اکرام گشت - و در سال دوم بمعلمی عرش آشیاني افتخار اندوخت - آن پادشاه والا جاه خط و سواد نداشت - لختے اوقات برخے غزلهای لسان الغیب نزد میر میخواند - میر بفنون و علوم و فضایل و طلاقت (۲) لسان و اطمینان قلب امتیاز تمام داشت - و از وسعت مشرب و عدم تعصب (چنانچه در عراق بتسنن زبان زد روزگار بود) در هند بتشیع اشتهار گرفت - همانا رفتار میر بصوب دار الامان صلح کل بوده که غالیان (۳) هر طایفه ادرا مطعون دارند - گویند در تقوی و پرهیزگاري هم آیتے بود نازل - و در انجاح مدعیات ارباب حاجت همتے وافي داشت - و به نیک نفسي و هشیار مغزي مي زیست - چون انحراف مزاج پادشاهي از بیرام خان متحقق گشت (و او از اگره بر آمده متوجه الور (۴) شد) چنان آوازه انداختند که میخواهد براه غلط انداز سوے به پنجاب کشد - عرش آشیاني از دهلي بر آمده میر را (که از

---

(۲) نسخهٔ [ب] و کمالات بسیار امتیاز داشت - در [اکبر نامه جلد اول] میر بفنون علوم و فضایل و طلاقت لسان و اطمینان قلب و دیگر شرائف صفات امتیاز تمام داشت - و از عدم تعصب و وسعت صدر در هند به تشیع و در عراق به تسنن زبانزد روزگار بود - همانا که رفتار میر بصوب دار الامن صلح کل بود که غالیان هر طایفه اورا مطعون میداشتند - (۳) نسخهٔ [ب] غالبا *

(۴) نسخهٔ [ج] الور *

سایر اهل قرب بدانش و عقیدت ممتاز می دانست) پیش بیرام خان رخصت فرمود - که رفته او را بمواعظ هوش افزا از پندار واهی باز آرد - میر در سنهٔ (۹۸۱) (نه صد و هشتاد و یک (۲) در قصبهٔ سیکری در گذشت - قاسم ارسلان فخر آل پس تاریخ گفت - خلف رشید او میر غیاث الدین علی به خیرسگالی و نیک ذاتی و دوام خدمت عرش آشیانی اختصاص داشت - و همیشه منظور التفات آن پادشاه بود - در سال بیست و ششم خطاب نقیب خانی یافته - تا سال چهارم اگرچه بپایهٔ منصب هزاری بر آمد اما نسبت قوی بهم رسانید - عرش آشیانی سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا محمد حکیم را بشاه غازی خان پسر عم او منسوب فرمود - و قاضی عیسی عم او (که مدتی در ایران بامر قضا اشتغال داشت) بهند آمده در سلک منتسبان سدهٔ خلافت اندراج یافت - و در (۹۸۰) نه صد و هشتاد در گذشت - نقیب خان در سال سی و هشتم بعرض رسانید که قاضی عیسی دخت خود نذر حضرت کرده - آن پرده نشین عفت از دیر باز بدان آرزو بسر می برد - عرش آشیانی بخانهٔ نقیب خان رفته بآئین بزرگان او را

---

(۲) نسخهٔ [ب] نه صد و هشتاد و دو در قصبهٔ سنکری در گذشت *

بر گرفت - و در سلطنت جنت مکاني باضافهٔ منصب و افزونی اعتبار تبجیل و تکریم دیگر یافت - و در سال نهم سنهٔ (۱۰۲۳) هزار و بیست و سه هنگامی (که دار الخیر اجمیر مورد موکب جهانگیري بود) بجوار رحمت پیوست - و در روضهٔ معینیه در محوطهٔ سنگ مرمر با خانم حلیلهٔ خود (که کدبانو و عاقلهٔ روزگار بود) مدفون گشت - نقیب خان هم در حدیث و سیر و اسماء رجال استحضار تمام داشت - و در تاریخ دانی بے همتا بود - گویند هفت جلد روضة الصفا سر زبان و در جفر نیز مهارتے داشت - جنت مکاني در سوانح خود مرقوم فرموده که نقیب خان طرفه تخمین و قیاس داشته - و غریب در بیني بکار مي برد - یک قلب کبوتر (که در هوا بودے) تا نظر میکرد میگفت چند است - چون مي شمردند یکے تفاوت نمي نمود - نقیب خان عمر دراز یافته - گویند با اعتماد الدوله و میر جمال الدین حسین انجو بسیار محشور بود - پسرش میر عبد اللطیف (که باسم جد خود موسوم بود) نیز صاحب فضل و کمال

---

(۲) در [اکبر نامه جلد ثالث] درین ولا نصیب خان بهمایون عرض رسانیده که قاضي عیسی عم من دخت خود را نذر آنحضرت کرده بود - و از دیر باز آن پرده نشین پارسائي بدان آرزو بسر مي برد - گیتي خداوند با آنکه درین هنگام کمتر بدین پردازد پذیرش فرمود - دوازدهم تیر به نیایش خانهٔ نصیب خان بآئین بزرگان آن پاک دامن را بر گرفتند - (۳) نسخهٔ [ج] خانم حلیلهٔ جلیلهٔ .

بوده - همشیرهٔ میرزا یوسف خان رضوي در خانه داشته - منصب عمده یافت - آخرها خلل دماغ بهم رسانیده در گذشت *

* نور الدین قلي *

در عهد جنت مکاني بکوتوالی مستقر الخلافه سر فرازي یافته - سال دوازدهم بمنصب هزاری سیصد سوار نامیهٔ امتیاز افروخته - بعد صدور گستاخي از مهابت خان و فرار او در فوج (که بتعاقب او مامور شده (۳)) باجمیر رسیده متوقف بود - پس ازان (که جنت مکاني بنعیم جاودانی پیوست - و رایات فردوس آشیاني ببلدهٔ مسطور رسید) او بار یافته سال اول به بحالی منصب سابق (که دو هزاری هفت صد سوار بود) سر عزت بر افراخته همراه خانجهان لودي (که بمالش جهجار سنگهه بوندیله نوبت اول تعین شده) دستوري یافت - و سال سیوم در ایامی [که دکن مضرب خیام پادشاهي بود - و سه فوج به سرکردگی سه امیر برای تنبیه خانجهان لودي و تخریب تعلقهٔ نظام الملک دکني (که او را پناه داده بود) مقرر شده] او بمهراهی اعظم خان اختصاص پذیرفت - سال پنجم بیست و پنجم شعبان سنهٔ (۱۰۴۱) هزار و چهل و یک هجري در وقتی

(۲) نسخهٔ [ج] بود - (۳) نسخهٔ [ب] مقرر شده بود *

(که از دربار برخاسته بخانه میرفت) کشن سنگهه پور جسونت راٹهور بکینهٔ آن (که در عصر جنت مکاني پدرش را مردم نور الدین قلي کشته بودند) زخمهای منکر زده کارش تمام ساخته بدر رفت *

* نظر بهادر خویشگی * (۴)

موطن و منشای او قصور (که قصبه ایست از درآبهٔ باري هجده کروهي از دار السلطنت لاهور مسکن خویشگیان (که درمیان افاغنه بصلاح و بزرگي شهرت دارند) - مشار الیه از اعیان نوکران شاهزاده پرویز بود - پس ازان در سلک ملازمان جهانگیري انتظام یافته بمنصب هزار و پانصدي سر برافراخت - و در عهد اعلی حضرت بافزونی اخلاص و فرط عقیدت پایهٔ اعتبار برتر افراخته در سال دوم بفوجداری سرکار سنبهل تعین گشت - و در محاصرهٔ دولت آباد مردانگي و پُر دلی خود دلنشین همگنان ساخت - روزے (که عنبر کوت بدست اولیای دولت در آمد) از زیوش تیر و تفنگ و بان (که حصار نشینان بر سر دیوار شکسته نقب زده هجوم آورده سر میدادند) جماعهٔ (که برای در آمدن قلعه مقرر شده بودند) ملجار را

---

(۴) چند جا [نذر] بذال معجمه نوشته - و در (مآثر عالمگیري) نیز بذال منقوطه مرقوم است *

پناه خود ساخته قدم پیش نمي گذاشتند - نصیری خان خان دوران پیش آهنگ گشته با نظر بهادر بقدم جسارت از جانب راست بقلعه در آمد - و بازار جان ستاني و سرفشاني (۲) گرم گردانید - و به دست بردهای نمایان متحصنان را بخندق قلعهٔ دوم (که به مهاکوت اشتهار دارد) در آورد - و در جایزهٔ آن از پیشگاه خلافت درخور حال نوازش یافت - پس ازان بنابر جهتے قریب دو سال دست از ملازم پیشکي کشیده گوشهٔ عزلت برگزید - (چون راستي و درستی مزاج و حاضرباشي و چست خدمتی او سکه زد عالم بود) در سال چهاردهم مشمول مراحم پادشاهانه گشته باز بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار سرافراز گردید - و در سال پانزدهم در مهم چکتا (۳) و تسخیر قلعهٔ مؤو تارا گذهه مصدر تلاشهای نمایان شده درجهٔ استحسان پیمود - و در سال نوزدهم بمنصب سه هزاری دو هزار و پانصد سوار کام دل اندوخت - و بهمراهی شاهزاده مراد بخش بجانب بلخ و بدخشان رخصت یافت - و پس ازان (که شاهزاده چنین مملکت موروثی مفت بدست افتاده را وقعے ننهاده از راحت طلبي معاودت را فوز عظیم پنداشت) با آن (که نظر بهادر خویشگي بتجویز مدار المهامي

---

(۲) نسخهٔ [ج] داد جان ستاني و سرفشاني داده - (۳) نسخهٔ [ج] چکنا •

سعد الله خان بهمراهی قلیچ خان بمحافظت بدخشان قرار یافته بود) از وطن دوستي با جمعی از راجه های عمده بر خاسته به پیشاور آمد - (چون عبور از آب اٹک ممنوع بود) متوقف گشته باز بهمراهی شاهزاده محمد اورنگ زیب روانهٔ آن دیار شد - و در یساق قندهار سال بیست و سیوم بهرادای رستم خان دکني (که با سي هزار قزلباش جنگ جو اتفاق کارزار افتاد) خان مذکور پای ثبات افشرده دست جلادت بر گشاد - و داد مردي و مردانگي داده کارنامه ها بر ساخت - و مخالف باوصف هجوم کارے نتوانست کرد - عنان تاب گشته بدیگر افواج در آویخت - پس ازین فتح در جایزهٔ حسن تردد باضافهٔ هزاري ذات هزار سوار بمنصب چار هزاري ذات و سوار چهرهٔ بلند نامي افروخت - و در سال بیست و دوم سنهٔ (۱۰۶۲) یک هزار و شصت و دو هجري در لاهور بساط هستي در نوردید - شمس الدین (۲) پسر کلانش از اصل و اضافه هزار و پانصدي ذات و سوار - و قطب الدین پسر دیگرش بمنصب مذکور و هزار و چهار صد سوار مفتخر گردیدند - پسرے دیگر نیز داشت - اسد الله نام - بهمین منصب سرافرزاي داشته - موصی الیه به خدا ترسي و دینداري

(۲) نسخهٔ [ج] شمس الدین خان ۰

اتصاف داشت - با اسباب امارت مزاجش بتکلف آشنا نبود - درویشانه زیست مي کرد - نوکران همه از خویشان و اقوام او بودند - برادرانه سلوک میکرد - و یک وقته طعام با سپاه مي خورد - دیانتش بمرتبهٔ بود که حاصل جاگیر بعد وضع خرچ سپاه و ما یحتاج خود آنچه مي باید با کاغذ جمع خرچ بے ساخته و پرداخته از نظر اعلی حضرت مي گذرانید - و چیزے ازان نمي گرفت *

* نجابت خان میرزا شجاع *

سیومین پسر میرزا شاهرخ والی بدخشان است - برشادت و ناموري سر آمد برادران خود بود - تولدش در هندوستان شد در عهد جنت مکاني - [اگرچه بعلت کشتن میرزا بدیع الزمان برادر کلان (که آیهٔ قهر و شر مصور بود) با دیگر برادران معاتب و مقید گردید] اما پس ازان بنوازش پادشاهي اختصاص یافته بتقدیم خدمت گزیني و نیکو پرستاري عرصهٔ ترقي و پیش آمد پیمود - در سال سیوم شاهجهاني بخطاب نجابت خاني و منصب دو هزاري افتخار اندوخت - و بفوجداری سرکار کول مامور گشت - و در سال چهارم باضافهٔ منصب و عنایت نقاره تحصیل بلند نامي نمود - و بفوجداری صوبهٔ ملتان (که در جاگیر یمین الدوله بود) دستوري یافت - پس ازان فوجداری

دامن کوه کامگره یافته آن کار را بشایستگي سرانجام داد - و بمنصب سه هزاري دو هزار سوار پایه برتر افراخت - و از فرط دولت خواهي و کار طلبي متعهد مهم سري نگر شد - که یا آن الکه را بتسخیر مي آرم - یا پیشکش نمایان از مرزبان آنجا گرفته داخل سرکار میکنم - دو هزار سوار کمکي از حضور تعین گشت *

گویند [چون سهارن پور و میرتهه بدو متعلق گشت دران ایام راجهٔ سري نگر (که عمدهٔ راجهای کوهستان است و ملکے وسیع و کان طلا دارد) در گذشت] زنش باتفاق دوست بیگ مغل (که از وقت راجه دخیل کارها بود) استیلای تمام گرفت - هرکه باطاعت او سر فرود نمي آورد بینیش مي برید - لهذا به نک کتي زني اشتهار داشت - برخے اوباش کوتاه اندیش به نجابت خان اغرا نمودند که هرگاه میرزا مغل کرورئ سابق این ناحیه کیلا گرهي را (که تعلق بدان راجه داشته) تهانه نشین پادشاهي گردانید - اگر تا حال مي بود تمامئ این ولایت را بحوضهٔ تسخیر در مي آورد - چه زن خواهد بود که در جنب شما عرصهٔ تسلط بقدم استکبار پیماید - خان نا تجربه کار را رگ حمیت بحرکت آمده در سال نهم عازم آن ولایت گردید - و پس از تصرف حصون حصینه مثل شیر گدهه (که زمیندار سري نگر در سرحد

خود بر آب جون اساس گذاشته) و قلعه کاني را (که سابق بزمیندار سرمور تعلق داشت) بدست آورده حوالهٔ زمیندار نمود - و حصار نئور (۲) را بر گشود - و قریب هردوار از آب گنگ گذشت - هرچند (که والئ آن ولایت پیادهٔ بسیار فراهم آورده به انسداد دهنهٔ دره ها و معبر کتلها پرداخت - و تنگنای آب را بگچ و سنگ سدهای استوار بست) خان تهور نشان بپای مردئ جسارت جبراً و قهراً در آمد نمود - (چون به سي کروهئ سري نگر رسید) آن بومي از دست برد پے در پے هراسان گشته از راه گریزي در مقام اطاعت و انقیاد شده وکیل فرستاده ده لک روپیه پیشکش والا تقبل نمود - و جهت سر انجام وعدهٔ دو هفته درمیان آورد - و بلیت و لعل بعد یک و نیم ماه همگي یک لک روپیه عاید ساخت - سردار نا آزموده کار از غرور فتوحات متواتره آن دفع الوقت را چندان وقع نمیگذاشت (۳) - تا آنکه قامت آذقه بجائے کشید که مردم نامي را جان بلب رسیده نانے بلب نمي رسید - چون مردم کوهي راه ها مسدود ساخته بودند هرکه به آوردن رسد مي شتافت دستخوش تاراج و غارت آنها مي شد - (چون کار بجان و کارد باستخوان رسید - و اشقیا هجوم آورده گرد گرفتند)

---

(۲) نسخهٔ [ج] انئور - (۳) نسخهٔ [ا] آن وقع الوقت را ٠

آن خان نوجوان از خواب غفلت بیدار گشته جز برگشتن چاره ندید - نا گزیر کوچ نمود - برخی غیرت پرستان چنین بر آمدن نه پسندیده داد نبرد داده کشته شدند - و بیشترے بامید رستگاري پیاده شده منتشر گشتند - اثرے ازانها پیدا نشد - نجابت خان پا پیاده از قلل جبال (که گذر طایر دشوار بود) انتان و خیزان بعد از بیست روز (که باوراق اشجار سد جوع میکرد) از نواحی سنبهل سر بر آورد - و در ازاي این بے تدبیري چندے بعزل منصب و جاگیر تادیب یافت - پستر به بحالی منصب اختصاص گرفت - و بعد ازان بصوبه داری ملتان از تغیر قلیچ خان سر افرازی اندوخت - و (چون در سال پانزدهم ملک چکتا (۲) از موُو و نورپور و تارا گدهه و پتهان (۳) گشایش یافت) آن ولایت مفتوحه بدو مفوض گردید - و در سال بیست و سیوم پس از معاودت از یساق قندهار بپایهٔ والای پنجهزاري بر آمد - و پیوسته مصدر کارهای عمده مي شد *

در آخر عهد اعلی حضرت در کمکیان شاهزاده (که بهیم بیجاپور مامور شده بود) انسلاک یافت - دران هنگام (که بطریان عارضه بر مزاج پادشاهي آشوبے هر طرف برخاست - و بطلب شاهزاده ولي عهد محمد دارا شکوه

---

(۲) نسخهٔ [ج] چکنا - (۳) در [بعض نسخهٔ] بتهان *

امرای کهکی دکن روانهٔ حضور گشتند) عمده (۲) تری جز او از مردم پادشاهي کسے در رفاقت شاهزاده محمد اورنگزیب نماند - چون شاهزاده داعیهٔ انتزاع سلطنت با خود مصمم ساخت در جمیع امور مشیر غالب بود - بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار بر نواخته غرهٔ جمادی الاولی سنهٔ (۱۰۶۸) هزار و شصت و هشت پادشاهزاده محمد سلطان برسم منقلا از اورنگاباد راهي ساخت (۳) - پس از محاربه با مهاراجه جسونت [که در هراولی سلطان محمد (که سردار میسره بود) کارنامهٔ تهور و جلادت بظهور آورد] بانعام لک روپیه و خطاب والای خانخانان بهادر سپه سالار سرمایهٔ بلند رتبگي اندوخت - اما ازانجا (که نجابت خان سبکسر و جلف وضع بود) ازین رفاقت باد برودت بخود بسته ناز سر گراني به آقا می فروخت (۴) و از بلند پروازي کافر ماجرائیها مي نمود - چون مزاج سلاطین غیور مي باشد [خصوص عالمگیر پادشاه (که با پدر و برادران چه کرد) نمي خواست که سر زندهٔ در عالم و رنگ درستے بر چهرهٔ کسے باشد] تاب اندازهای او نیاورده بعد از جلوس برای صفرا شکنی او لیموئے از ترش وضعي بکار برد (۵) - هنگامے (که

(۲) نسخهٔ [ج] عمده ترین - (۳) نسخهٔ [ج] راهي شد - (۴) نسخهٔ [ج] و چون - (۵) نسخهٔ [ج] لیموي ترش وضعي *

بتقریب تعاقب دارا شکوه سواد دهلي مهبط رایت ظفر ارتسام گردید) نجابت خان بنابر لختی وجوه (که همه از ناهنجاریهای خودش ناشي بود) خانه نشین گشت - خلد مکان میر ابو الفضل معموري را (که از دیرین خدمتي مورد عنایت گشته خطاب معمور خاني یافته (۲) بود - و با خان مذکور نیز سلسلهٔ اتحاد مستحکم داشت) باصلاح مزاج و گذارش برخي پیغام مامور فرمود - میر هر چند به آبیاری مواعظ اخلاص خواست غبار آشوبے (که در عرصهٔ خاطرش اوج گرفته) فرو نشاند] او از پے باکیها بلا تحاشی زبان بناسزا بجناب خلافت دراز ساخت - میر بمقتضای ادب و پاس حق نمک برخاسته راهي شد - آن سودائي (که دماغش زنبور خانهٔ هزار دیوانگي بود) بملاحظهٔ آن (که مبادا کچه اش گل کند) نیمچهٔ (که بر مسند داشت) از قفای معمور خان چنان حواله کرد که آن سید مظلوم را دو حصهٔ عدل ساخت (۳) - بصدور چنین تقصیر عظیم بعزل منصب و جاگیر و سلب خطاب عمده (که بابرام گرفته بود) معاقب گردید - پس از معاودت از ملتان (که باز دهلي مخیم سرادقات گشت) بوساطت امیر خان برادر شیخ میر

---

(۲) نسخهٔ [ج] یافته - (۳) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۵۰۶ در احوال معمور خان میر ابوالفضل ذکر یافته *

دار یاب ملازمت شد - و در جشن سال سیوم (که تا آن وقت بے یراق بحضور مي آمد) بعطای شمشیر نوازش یافت - و در سال پنجم به بحالی منصب پنج هزاری چهار هزار سوار و خطاب اول دیگر (۲) باره آب رفته بجو آمد - و در سال ششم جعفر خان صوبه‌دار مالوه بجهت تفویض وزارت طلب حضور گردید - و نجابت خان بایالت آن مملکت وسیع دستوري یافت - و درانجا در سال هفتم ودیعت حیات سپرد - در جرأت و مردانگي و تهور و پُردلي یکتای روزگار بود - مردم چیده با خود داشت - شاهزاده محمد اورنگزیب بهادر در وقت عزیمت هندوستان بارادهٔ سلطنت مدار جنگ و زد داد وقت اکثر به رای او مفوض داشته *

چون صاحب جمعیت و سپاهی با نقش بود شاهزاده نیز با وی سر حساب بوده از راه تالیف و تزویر سلوک بسیار بجا مي آورد - گویند (چون بعد محاربهٔ مهاراجه جسونت شاهزاده بجانب آگره رهگرا گردید) دارا شکوه بترتیب مقدمات مقابله و نبرد همت گماشت - اعلی حضرت فرمود که صواب دید حال آن است که من خود بر آیم - اغلب که کار بجنگ نکشد - چه بیشتر همراهش نوکران سرکار اند - آنها درین صورت راه اطاعت

(۲) نسخهٔ [ا] دیگر بار *

نخواهند پیمود - و مردم پادشاهي (که همراه شما اند در حضور من بیشتر تن ده کار خواهند شد - چون این خبر از نوشتهای آگره بشاهزاده رسید آن خطوط را گرفته باضطراب بخانهٔ نجابت خان تشریف آورد - و خواست ازین مقدمه باو اطلاع دهد - نجابت خان عرض کرد - وقت خواب من است خود هم درین جا آسایش فرمایند - چنانچه شاهزاده نشسته ماند - خود رفته بعد قیلوله و برکشیدن بنگ آب معتاد (چون نشه اش رسید و تر دماغ گشت) بخدمت شاهزاده آمد - و پس از آگهي گفت حضرت ما شما را صاحب عزم دیده این ارادهٔ کرده ایم و با آقای خود برهم زدیم - الحال شما اختیار دارید - من یک مرتبه اگر هیجان باشد با جهانگیر خود را بصیف میزنم - هر چه بادا باد - شاهزاده را تقویت افزود - و به ثبات عزم او تحسین نمود - پسران رشید داشت - بعضے درین صحایف مذکور اند *

* نوازش خان میرزا عبد الکافی *

برادر علائی اصالت خان و خلیل الله خان میر بخشي است - گذارش این سلسله در احوال جد ماجدش میر خلیل الله یزدي بشرح و بسطے شایان نگارش پذیرفته - و (۲)

(۲) چنانکه در جلد ثالث صفحهٔ ۳۳۵ مذکور شده *

تتمه (که نا گزیر مقام بود) در ضمن ترجمهٔ برادران مودی گردید - مجملی مناسب اینجا بنوک خامه می گذارد - (چون میر خلیل الله یزدي از سر گرانی فرمانروای ایران شاه عباس ماضي دل از موطن و مسکن بر گرفته وارد هندوستان گردید) جنت مکاني قدوم اورا گرامي داشته بانواع نوازش و عواطف بر نواخت - بعد چندے پسرش میر میران از شاه گریخته افتان و خیزان خود را بسایهٔ عنایت جهانگیري رسانیده از تابش حوادث روزگار بر آسود - دران تفرقه و اضطراب پسران خرد سال خود اصالت خان و خلیل الله خان را نتوانست همراه بر داشت - در ایران ماندند - چنانچه جنت مکاني بر طبق التماس مشار الیه در باب فرستادن پسرانش مصحوب خانعالم (که بسفارت رفته بود) بشاه پیغام داد - و آن مورث کیش بے چین پیشاني آنها را با خان مذکور فرستاد - بالجمله (چون میر میران را سکونت هندوستان دلنشین افتاد ازانجا (که شرافت و نجابت این خاندان اظهر من الشمس و عزت و اعتبار این دودمان ابین من الامس) صالحه بیگم مهین صبیهٔ یمین الدوله آصف خان خانخانان را بعقد ازدواج او در آورد - از بطن آن عفیفه میرزا عبد الکافي و همشیره اش شاهزاده بیگم (که بصف شکن پسر میرزا حسن صفوي منسوب گردید) با بعرصهٔ وجود

گذاشت - همواره در پیشگاه صاحبقران ثاني بنظر التفات قریبت یافته - سال نوزدهم بخطاب نوازش خان درجهٔ اعتبار پیمود - و بتدریج بمنصب دو هزار و پانصدي فرق عزت بر افراخت - در سال سي ام از تغیر میرزا سلطان صفوي دور بیگي گردید - در فرمانروائی عالمگیر پادشاه بفوجداری ماندو (که از معظم قلاع صوبهٔ مالوه است) رخصت یافت - و در سال هشتم همانجا جهان گذران را پدرود نمود *

* نامدار خان *

پسر کلان جمدة الملکي جعفر خان است - مادرش فرزانه بیگم همشیرهٔ ممتاز الزماني بود - سال نوزدهم جلوس فردوس آشیاني در حینے (که پادشاه عزیمت کابل فرمود - و جعفر خان را بصوبه داری لاهور تعین کرد) او بمنصب پانصدی صد سوار کامیاب شد - و سال بیست و سیوم (که خان مذکور بنظم صوبهٔ دار الخلافه مامور گشت) او از اصل و اضافه بمنصب هزاری دویست سوار کامراني اندوخت - سال بیست و چهارم (که صوبه داری بهار به پدرش تفویض یافت) او باضافهٔ پانصدی چهار صد سوار امتیاز پذیرفت - سال بیست و هشتم از سابق و لاحق به پایهٔ دو هزاری هزار سوار بر همگنان تفوق جست - سال بیست و نهم بعطای علم رایت بلند طالعي بر افراخت - و سال سي ام بداروغگی

دولت خانهٔ خاص از تغیر حیات خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار درجهٔ اعتلا پیمود - و پس ازان (که سلطان محمد اورنگ زیب بهادر از دکن آمده متصل سموگر اورا با سلطان دارا شکوه محاربه دست داد و دارا شکوه فرار گزیده راه لاهور پیش گرفت - و اکثرے از مردم حضور بملازمت عالمگیري پیوستند) او نیز سعادت بار اندوخته بخلعت عنایت قامت ارادت آراست *

پس از چندے بکومک مهاراجه جسونت سنگهه بصوب دکن شتافته مصدر تردادات نمایان گردیده سال هفتم حسب الطلب بعتبهٔ خلافت رسید - سال نهم خزانه را (که سابق از مستقر الخلافه بدار الخلافه طلب شده بود - و در سال مذکور فرستادن آن بدانجا مرکوز خاطر پادشاهي شد) مامور گردید - همدرین سال (که فیما بین پادشاه و شاه عباس ثاني والی ایران غبار دو رنگي برخاست - و سلطان معظم با فوجے بطریق مفتلا بسمت کابل تعین گشت) او نیز بعنایت خلعت و اسپ از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار کام اندوز شده بهمراهی شاهزادهٔ مذکور رخصت پذیرفت - سال دهم به تفویض فوجداری سرکار مراد آباد و عنایت خلعت و اسپ با ساز طلا شاهد مقصود را در کنار آورد -

و سال سیزدهم بحضور آمده دولت آستانبوس دریافت -
و [چون دران سال پدرش جعفر خان (۲) (که بسر انجام امور وزارت مي پرداخت) داعي حق را لبیک اجابت گفت] سلطان محمد اعظم و محمد اکبر جهت ادای مراسم تعزیت برفتن خانهٔ نامدار خان و کامگار خان مامور شدند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ آنها تورهٔ درخور عنایت شد - و سلطان محمد اکبر هردو را از ماتم برداشته بحضور آورد - و هر کدام بعطای خنجر مرصع با علاقهٔ مروارید و انواع نوازش از سوگواري بر آمد - و سال چهاردهم بخدمت

---

(۲) در [مآثر عالمگیري] چون بیماري جمدة الملك جعفر خان باشتداد و امتداد کشید پادشاه بنده پرور کرم گستر دو مرتبه (اولا جهت عیادت و ثانیا جهت تعزیت) بخانهٔ آن عمدهٔ مخلصان تشریف فرمودند - بیست و پنجم این ماه [یعني ذي الحجه سال سیزدهم سنه ۱۰۸۰] جمدة الملك جهان گذران را پدرود نمود - بعد از رحلت چنین نرئین ارادت آئین خاطر مقدس تاسف و تحسر قرین گردید - حکم شد تا سه روز یك صد و بیست قاب طعام بتعزیت داران رسانند - پادشاهزادهٔ محمد اعظم و محمد اکبر مامور شدند که بخانهٔ نامدار خان و کامگار خان پسرانش رفته مراسم پرسه بجای آرند و به تسلي و دلدهي عفت مرتبت فرزانه بیگم والدهٔ مومی الیهما پردازند - و برای هردو کس خلعت خاصه و بوالدهٔ اینها تورهٔ درخور حالتش فرستادند - و پادشاهزاده محمد اکبر هردو را از ماتم بر داشته بحضور عاطفت ظهور آوردند - هر کدام بعطای خنجر مرصع بعلاقهٔ مروارید و انواع نوازش و خاطر داري بر اقران امتیاز یافتند .

نظم صوبهٔ اکبر آباد نامزد گشت - سال هفدهم بوجهی مورد عتاب شده به برطرفی منصب و تقرر چهل هزار روپیه سالیانه در اوبگده انزوا جا گرفت - سال هیجدهم مشمول عواطف گردیده به بحالی منصب چهار هزاری دو هزار سوار و تقرر صوبه داری اوده از تغیر سادات خان آب رفته بجو آورد - و پستر ازانجا تغیر شده در حضور بود تا آنکه در گذشت - مرحمت خان دیندار پسر اوست (که سال بیست و پنجم عالمگیری همراه عظیم‌الشان بجانب اجمیر دستوری یافته) - سال بیست و هشتم به تهانه داری گده (۲) نمونه مضاف دکن سر بلند گردید - سال بیست و نهم برای (۳) رسانیدن خزانه به بیجاپور مامور شد *

* ناصر خان محمد امان *

پسر حسین بیگ خان است - نامبرده در عهد عالمگیری تعینات صوبهٔ کابل گردید - و درانجا ترقی کرده بخطاب ناصر خان و در اوایل سلطنت بهادر شاه پادشاه [که ابراهیم خان صوبه دار کابل شده - و عهده برای بند و بست آنجا چنانچه باید بگشته در سودهره (که در انعام داشت) آمده نشست] صوبه داری آنجا بناصر خان

---

(۲) در [مآثر عالمگیری] کره نمونه - (۳) در [مآثر عالمگیری] در ماه ذی القعده به تهانه داری مدکل مابین ظفر آباد و حیدر آباد رخصت شد - و در ماه جمادی الاولی برسانیدن خزانهٔ بیجاپور مامور شد *

تقرر یافت - و اواخر سلطنت محمد فرخ سیر غالباً

سنهٔ (۱۱۲۹) هزار و یک صد و بیست و نه هجري در گذشت - پسرش نصیري خان بجای پدر صوبه دار شد - و چون مادرش از قوم افغان بود بندوبست صوبه و راه خوب کرده سال دوم جلوس فردوس آرامگاه (که نظام الملک بوزارت مامور شد) فرمان استقلال تعلقه و خطاب پدر بنام او صادر شد - و در ایامے (که نادر شاه بعزیمت هندوستان وارد کابل گردید) او در پیشاور بود - چون فوج شاهي

سنهٔ (۱۱۵۱) هزار و یکصد و پنجاه و یک هجري به پشاور رسید جنگے بمیان آمده نامبرده دستگیر شد - و چندے نظر بند ماند - بعد رسیدن لاهور نادر شاه از جرایم او درگذشته بدستور سابق صوبهدار کابل نمود و پس از مراجعت از شاهجهان آباد نیز بحال داشت - مدتے درانجا گذرانید - در هنگامهٔ شاه درانی حکومت کابل از وی رفت - نزد شاه نواز خان مبرزا پهلوري آمد - و پستر بدهلي آمده

در سال (۱۱۶۱) هزار و یک صد و شصت و یک هجري باتفاق اعتماد الدوله قمرالدین خان بجنگ شاه درانی شتافت - پس ازان همراه معین الملک به پنجاب رفته چند محال بطریق سپرد گرفت - چون فیما بین غبار نا خوشي برخاست باز بدهلي آمد - و در ایام وزارت انتظام الدوله

پیش احمد خان بنگش در فرخ آباد رفت - و بدانچه تواضع میکرد بسر برد داشت - تا آنکه ودیعت حیات سپرد *

* نصیر الدوله صلابت جنگ *

مشهور به عبد الرحیم خان برادر مایندری خان فیروز جنگ است - در عهد خلد مکان بخطاب خانی سر بلند گردیده - و در عهد خلد منزل بخطاب چین قلیچ خان و تفویض فوجداری جونپور نامزدی اندوخته - پستر برفاقت نظام الملک آصف جاه بهادر می گذرانید - پس ازان (که بهادر مزبور از مالوه بصوب دکن گام فراخ بر زد) او همراهی گزیده در جنگ سید دلاور علی خان سردار التمش بود - و در پیکار عالم علی خان در میمنه جا داشت - بعد حصول فیروزی و وصول ببلدهٔ خجسته بنیاد سنهٔ (۱۱۳۲) هزار و یصد و سی و دو هجری از اصل و اضافه بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار و خطاب نصیرالدوله صلابت جنگ چهرهٔ عزت بر افروخت - سال دیگر از تغیر مرحمت خان به صوبه داری برهانپور مامور شده دستوری یافت - و (چون آصف جاه بهادر بحضور رفته بعد یافتن خلعت وزارت به تنبیه حیدر قلی خان جانب احمد آباد تعین گردید) او حسب الطلب بهادر مزبور از تعلقهٔ خود شتافته ملحق شد - و پس از انفصال مقدمهٔ

آنجا برخصت تعلقه خوشدلي اندوخت - و در محاربهٔ مبارز خان عماد الملک سرداری میسره بنام او قرار گرفت - و بعد رد دادن فتح از اصل و اضافه بمنصب هفت هزاری هفت هزار سوار ترقي نمود - و پس از فوت عضد الدوله حسب الطلب آصف جاه رفته به حراست خجسته بنیاد مامور گردید - و نظم برهانپور به حفیظ الدین خان تعلق گرفت - و (چون نوبت دوم بهادر مزبور احرام رفتن حضور بست - و ناصر جنگ شهید را به نیابت خود در خجسته بنیاد گذاشت) مطابق سنهٔ (۱۱۴۸)

هزار و یک صد و چهل و هشت هجري صوبداری برهانپور بخان مزبور باز گشت - و بعد آمدن و رفتن نادر شاه (که از بادشاه رخصت شده پای مراجعت بسمت دکن برداشته نزدیک برهانپور رسید) او باستقبال برآمده بملاقات همدیگر انبساط اندوختند - و چون بهادر مزبور بسفر ترچناپلي روی توجه آورد بار دوم اورا ضمیمهٔ نظامت برهانپور حارس خجسته بنیاد ساخت - در همان سال مطابق سنهٔ (۱۱۵۶)

هزار و یک صد و پنجاه و شش هجري او رخت زندگاني بربست - بسیار خلیق و متواضع بود و بصیر و تفنن مالوف - در برهانپور هم مکاني راست نموده - و بیرون خجسته بنیاد در خضري تالاب بنگله موسوم به تماشا منزل

ساختهٔ اوست - قوم مغل بیشتر در سرکار او فیضیاب بودند - پسرے داشت مخاطب به مجاهد خان - آصف جاه برو بسیار تفقد میکرد - اما او مرد ساده بود - آخرها لباس درویشي در بر کرد - و عملهٔ ملک پدر خود واقعهٔ برهانپور مدتے فروخته خورد - معلوم نیست که سر بکجا کشید *

* نظام الملک آصف جاه طاب ثراه *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم صاحب قران شاهجهان بادشاه است - و جد پدری او عابد خان که پدرش عالم شیخ از عظمای اکابر سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي بود - عابد خان در عهد شاهجهان وارد هندوستان گردید - و بدولت رو شناسي پادشاه و خدمت گزینی شاهزاده اورنگ زیب شرف اندوز گشت - و چون شاهزاده را با برادران محاربه پیش آمد درین معارک ملتزم رکاب بود - و بعد از سریر آرائي بمنصب چهار هزاري (۲) اختصاص یافت - و در سال چهارم جلوس بخدمت صدارت کل و بعد ازان بمنصب پنج هزاري و خطاب قلیچ خان (۳) افتخار اندوخت - و بعد عزل صدارت (۴) شانزدهم جمادي الاخره سنهٔ (۱۰۹۲) اثنین و تسعین و الف کرت ثاني قامت (۵)

---

(۲) نسخهٔ [ب] بعد سریر آرائي - (۳) نسخهٔ [ب - ج] قلیچ خان (۴) در [مآثر عالمگیري] صفحه ۱۸۵ - عابد خان غائبانه بخطاب قلیچ خان سر افراز شد - (۵) نسخهٔ [ج] بخلعت صدارت قامت آراست *

بخلعت صدارت آراست - و در محاصرهٔ قلعهٔ گلکندهٔ حیدر آباد بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۹۸) ثمان و تسعین و الف بزخم گولهٔ توپ نقد جان نثار کرد (۲) *

میر شهاب الدین غازي الدین خان خلف عابد خان بمراتب علیا صعود نمود - و ترجمهٔ او در حرف الغین گذارش یافت - نواب نظام الملک آصفجاه خلف نواب غازي الدین خان - نام اصلی او میر قمر الدین است - و سال میلاد او سنهٔ (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در ریعان شباب مطرح انظار خلد مکان بود - بمنصب چهار هزاري و خطاب چین قلیچ خان سرفراز گردید - و در تسخیر قلعهٔ واکنکیره

---

(۲) در [مآثر عالمگیري صفحه ۲۸۹] سال سي ام سنه ۱۰۹۸ - اما درین ستیز و آویز مردانه و جست و خیز متهورانه [که قلیچ خان خود را دران آتش بهار شرربار در حصار همسر چرخ دوار جلوریز رسانیده میخواست همان وقت بقلعه در آید - و از عهدهٔ انتزاع بر آید (چون کارکنان قضا و قدر خواسته بودند چندے ظهور این شگرف کارنامه در عقدهٔ تعویق باشد) گولهٔ زنبورك بشانهٔ خان شهامت نشان در رسید - گشایش دژ آهنین صورت نگرفت - و خان بقوت شجاعت بدائرهٔ خویش باز آمده جمدة الملک بعیادت رفت - دران وقت جراحان از شانهٔ آن پیکر شجاعت استخوان ریزها مي چیدند و او باستقامت نشسته بے چین جبین با حضار مکالمت داشت و بدست دیگر قهوه مي خورد و مي گفت بخیه‌دوز خوبے بدست آمده - انتهی. چنانکه در جلد ثالث صفحه ۱۲۳ در حرف قاف گذشت *

مصدر ترددات نمایان گردیده باضافهٔ هزاري بمنصب پنجهزاري عروج نمود - و بعد رحلت خلد مکان در تنازع شاهزادها سر رشتهٔ احتیاط بدست آورده ملتزم هیچ طرف نگردید - و (۲) چون شاه عالم سریر سلطنت آراست بخطاب خاندوران بهادر و صوبه داري اوده با فوجداری لکهنؤ (که دران وقت فوجدار آنجا از حضور علیحده مقرر مي شد) ممتاز گردید - علامهٔ مرحوم میر عبد الجلیل بلگرامي تاریخ (۳) خطاب او همین خاندوران بهادر یافت - نواب نظام الملک بکمتر فرصت بنابر گرمی بازار امرای جدید و کساد امرای قدیم از نوکري استعفا کرده بدار الخلافهٔ شاهجهان آباد آمد - و لباس درویشانه پوشیده خانه نشین گشت - بعد رحلت شاه عالم (چون نوبت سلطنت چند روزه به محمد معز الدین رسید) بعنایت اصل منصب و خطاب سابق نواخت - و چون محمد فرخ سیر بر تخت خلافت بر آمد بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري مباهي ساخت - و بنظم دکن مامور فرمود - و (چون ایالت دکن بامیر الامرا سید حسین علي خان قرار گرفت - و نواب بپایهٔ سریر خلافت شتافت) حکومت (۴) مراد آباد بوی تفویض یافت - و

---

(۲) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست - (۳) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و بیست و چهار (۴) نسخهٔ [ج] حکومت مراد آباد تفویض یافت *

(چون امیرالامرا از دکن بدار الخلافه معاودت نمود - و محمد فرخ سیر را عزل کرده پادشاه نو را بر تخت نشاند) حکومت مالوه بنواب نظام الملک مقرر ساخت - نواب نظام الملک بمالوه آمد و بوی نفاق از امرای پای تخت استشمام نموده در سال دوم محمد شاهي مطابق سنهٔ (۱۱۳۲) اثنین و ثلثین و مائة و الف متوجه دکن گردید - و غرهٔ رجب عبور دریای نربدا نموده قلعهٔ آسیر را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد انور خان برهانپوري بصلح بدست آورد - امیر الامرا لشکر جرارے بسرداری سید دلاور خان بتعاقب فرستاد - نواب بطریق رجع القهقري بمقابله شتافت - در موضع حسن پور سرکار هندیه سیزدهم شعبان سال مذکور تلاقی فریقین دست داد (۲) - سید دلاور خان بقتل رسید - و نواب قرین بفتح و نصرت بدار السرور برهانپور عود فرمود - و هنوز زخم جراحت رسیدگان التیام نیافته بود که سید

---

(۲) در [تاریخ مظفري] حاصل بیان اواسط ماه شعبان المعظم سال دوم جلوس دلاور علي خان با فوج شایسته خود را به چهارده کروهي برهانپور رسانیده متصل موضع حسن پور سرکار هندیه رایت افراخت - و ازانطرف محمد غیاث خان را با دیگر از سرداران شجاعت نشان و توپخانهٔ آتش فشان فتح جنگ بطریق هراول روانه ساخت - و خود برفاقت عوض خان و رنبها مرهٹه و بعضے دیگر بهادران از برهانپور بر آمده بفاصلهٔ قلیلے (که بر وقت بمدد محمد غیاث خان نرانده رسیده) قرارگاه خود مقرر ساخت - دلاور علي خان بعد جنگ صعب از پا در آمد - و بسیارے از سرداران و مرهٹه بخاک هلاک افتادند *

عالم علي خان برادر زادهٔ امیر الامرا نایب دکن بتدارک کمر بست - و از خجسته بنیاد اورنگ آباد جلو ریز جانب برهانپور شتافت - و ششم شوال سال مسطور در نواحی بالاپور از توابع صوبهٔ برار جنگے صعب (۲) رو داد - عالم علي خان (۳) از فرط تهور پای جلادت افشرده خون خود را بے محابا ریخت (۴) - و نواب مظفر و منصور داخل اورنگاباد گردید - (چون قلم تقدیر بر زوال دولت سادات بارهه رفته بود) اعتماد الدوله محمد امین خان شخصے را مقرر کرد تا امیر الامرا را در عین (۵) سواری پالکي بخنجر دغا (۶) کشت - و این حادثه

ششم ذی الحجه سال مذکور در منزل توره واقع شد - قطب الملک برادر امیر الامرا بوصول این خبر وحشت افزا یکے از شاهزادها را از قلعهٔ دار الخلافه بر آورده بسلطنت

---

(۲) در [تاریخ مظفري] و نزدیک قصبهٔ بالاپور مکان مصاف قرار یافت - و عالم علي خان پنجم ماه شوال سال دوم از جلوس والا بترتیب افواج پرداخته بهراولي متهور خان و همراهي غالب خان پسر رستم خان دکني و عمر خان پني عم داؤد خان و بسیارے دیگر از بهادران دکن و بارهه و دو هزار پیادهٔ کرناٹکي و فیلان مست جنگي و توپخانهٔ شایسته مستعد محاربه گردید (۳) نسخهٔ [ج] سید عالم علیخان - (۴) آخرکار عالم علیخان در کمال شجاعت با نوزده فیل سوار در مضمار نبرد کشته شدند و سنکراجي ملهار مرهٹه زخمدار شده با چند مرهٹهٔ دیگر دستگیر شد - و فیلان و خیمه و توپخانه و کل کارخانجات بضبط نظام الملک فتح جنگ در آمد - (۵) نسخهٔ [ب] حین - (۶) نسخهٔ [ب] وغا •

بر داشت - و فوجے فراهم آورده بمقابله شتافت - و بعد محاربه دستگیر گردید - و چون نواب نظام الملک بنظم ممالک دکن اشتغال داشت وزارت بر محمد امین خان قرار گرفت - محمد امین خان پسر خواجه بهاء الدین است - که برادر نواب عابد خان مذکور و قاضی بلدهٔ سمرقند بود - محمد امین خان از عهد محمد فرخ سیر بخشیگری دوم بالاستقلال داشت - و بطورے (که تحریر یافت) بپایهٔ وزارت اعلی مرتقی گشت - اما بعد وزارت اجل فرصت نداد - و در ایام معدود در گذشت - نواب نظام الملک خود را از دکن به دار الخلافه رسانیده خلعت وزارت پوشید - و خواست که قواعد خلد مکانی (که متروک شده بود) بتازگی رواج دهد - امرای خلیع العذار این را مخل مقاصد خود پنداشته مزاج پادشاه را نوعے منحرف ساختند - در همان ایام مطابق سنهٔ (۱۱۳۵) خمس و ثلثین و مائة و الف آثار بغی از ناصیهٔ حال حیدر قلی خان ناظم گجرات هویدا گشت - نواب بتادیب او مقرر گردید - و باین تقریب امرا نواب را از حضور بر آوردند - چون نواب بمنزل جهالوه (۲) قریب گجرات رسید حیدر قلی خان (که بارادهٔ جنگ مسافتے طی کرده بود) تاب مقاومت در خود ندیده خود را

(۲) در [تاریخ مظفری] جهالوه .

دیوانه قرار داد - نواب بدار الخلافه عطف عنان نمود - (۲)
و در جلدوی این خدمت صوبه داری مالوه و گجرات ضمیمهٔ
حکومت دکن و وزارت مقرر گردید - اما از نفاق امرا
غبار خاطرها افزوني گرفت - و در سنهٔ (۱۱۳۶) ست
و ثلثین و مائة و الف حکومت تمام ملک دکن از تغیر
نواب مبارز خان (که از سالها ناظم حیدر آباد بود) مفوض
گشت - و ملال پنهاني بدرجهٔ اعلان رسید - نواب مخالفت
هوای دار الخلافه با مزاج خود و موافقت هوای مراد آباد
(که پیشتر بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از
پادشاه رخصت مرادآباد گرفت - و چند منزل طي کرده
جلو عزم جانب دکن صرف ساخت - و پاشنه کوب خود را
بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله پیش آمد - در سواد
شکرکهیره (۳) شصت کروه از اورنگاباد فریقین بهم رسیدند -
بیست و سیوم محرم سنهٔ (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائة و
الف جنگے عظیم واقع شد - مبارز خان بقتل رسید - و
ممالک دکن مجموع بنواب مسلم گشت - بعد ازین پادشاه
استمالت نواب کوشید - و همیشه بارسال فرامین عنایات و
ذل انعامات مخصوص مي ساخت - و درین ایام بخطاب

(۲) چنانکه در جلد سیوم صفحه ۷۵۰ در ترجمهٔ معز الدوله حیدر قلي
خان مذکور شده - (۳) نسخهٔ [ج] سکرکهیوه - و در [بعض نسخه]
سکر کهیرله *

آصف جاه بلند آوازه گردید و در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف پادشاه بمبالغهٔ تمام نواب را طلب حضور نمود - نواب خلف الصدق خود نظام الدوله ناصر جنگ بهادر را نایب دکن مقرر ساخته خود بدار الخلافه شتافت - و شرف ملازمت پادشاه در یافت - فضل علي خان تاریخ قدوم چنین در سلک نظم کشید * قطعه *

* صد شکر که ذات دین پناهي آمد *
* رونق ده ملک پادشاهي آمد *
* تاریخ رسیدنش بگوشم هاتف *
* گفت آیت رحمت الهي آمد *
۱۱ ۵۰

نواب هزار روپیه نقد و اسپ با ساز نقره در وجه صله عنایت نمود - و بعد دو ماه از وصول دهلي پادشاه نواب را برای تنبیه مرهتهٔ دکن رخصت فرمود - نواب چون به اکبر آباد رسید از بعض وجوه شارع متعارف جنوبي گذاشته بجهت شرقي روانه گردید - و بر سر اتاوه و مکنپور مرور نموده زیر کالپي دریای جمن را عبور فرمود - و ازانجا رو بجنوب کرد - و بملک مالوه در آمد - و بعد طی منازل بشهر بهوپال از توابع صوبهٔ مالوه رسید - و فوج مرهته از دکن استقبال کرد - در ماه رمضان سال مسطور جنگ های صعب در سواد بهوپال واقع شد - چون آمد

آمد نادر شاه گرم بود نواب مصالحه را صلاح وقت دیده بدار الخلافه رجعت نمود - چون نادر شاه استیلا یافت - و گذشت انچه گذشت نواب را نسبت سایر امرا فراوان رعایت و مدارا مي کرد - (چون امیر الامرا خان دوران در جنگ نادر شاهي جانفشاني نمود) پیش از استیلاء نادر شاه منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت - و بعد رفتن نادر شاه بحال ماند - و در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف نواب از پادشاه رخصت دکن گرفت - و قطع مسافت نموده پرتو قدوم بر سواد برهانپور افکند - مغویان نواب نظام الدوله ناصر جنگ را برین آوردند که سد راه باید شد - اکثر سرداران و افواج دکن نخست عهد اتفاق بستند - آخر نظر به نمک خوارگی نواب آصفجاه در اقدام حرب تقاعد نمودند - نظام الدوله (۲) رنگ فوج مشاهده کرده در روضهٔ شاه برهان الدین غریب گوشهٔ عزلت گرفت - (چون رایات آصف جاه بعد تنظیم و تنسیق ملک و نصب حکام جدید اوایل موسم برشکال قریب به اورنگ باد رسید) نواب نظام الدوله باندیشهٔ آن (که مبادا آویزشی رو دهد) از روضه بقلعهٔ ملهیر رفت - نواب آصف جاه موافق قاعدهٔ مستمره در موسم برشکال افواج را باوطان و

(۲) نسخهٔ [ج] نواب نظام الدوله *

(۲)

چراگاه رخصت فرمود - و جریده در اورنگ آباد نشست *

[چون شیطان لعین راهزن بني آدم است - تا بحدے (که نتایج انبیا را بزور تسویلات از راه مي برد) و بمعارضهٔ تَاللّٰهِ اِنَّکَ لَفِيْ ضَلَالِکَ الْقَدِيْمِ گستاخ مي سازد] نواب نظام الدوله بتحریک واقعه طلبان ارادهٔ اورنگ آباد مصمم ساخت - و قریب هفت هزار سوار فراهم آورده بایلغار قریب اورنگ باد رسید - نواب آصف جاه با هر قدر مردم (که حاضر بودند) و توپخانه در سواد شهر جانب عیدگاه بمدافعه قیام نمود - بیستم جمادی الاولی سنهٔ (۱۱۵۴) اربع و خمسین مائة و الف وقت شام جنگ قایم شد - از کثرت توپخانهٔ آصف جاهي و ظلمت شام و تنگی وقت فوج طرف ثاني از هم پاشید - نواب نظام الدوله فیل را تاخته با معدودے خود را قریب فیل نواب آصف جاه رسانید - و زخمي شده در دست پدر والاگهر افتاد - نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۶) ست و خمسین و مائة و الف کمر عزم به تسخیر ملک کرناٹک بر بست - و بعد وصول آن دیار اول قلعهٔ ترچناپلي را (که در دست مرهٹه بود) محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان ملک آرکاٹ را از قوم نوایت (که از مدتے آن الکه را در تصرف داشتند) انتزاع نمود - و حکومت آنجا

(۲) نسخهٔ [ا] خزیده *

به انور الدین خان شهامت جنگ کوپا موئي از جانب خود مقرر فرموده در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسین و مائة و الف به خجسته بنیاد مراجعت کرد - و در سنهٔ (۱۱۵۹) تسع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدر آباد (که در دست بعض امرای دکن بود) بعد محاصره در فرصت کمے مفتوح ساخت - و در سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف خبر آمد آمد احمد خان ابدالي از جانب کابل به شاهجهان آباد گرم شد - نواب به اقتضای مصلحت ملکي از اورنگ آباد بسمت برهانپور نهضت فرمود - در برهانپور خبر رسید که احمد شاه ظفر یافت - و احمد خان ابدالي شکست خورده راه کابل گرفت *

نواب آصفجاه را درین ایام مرضے شدید عارض شد - بهمان حالت بیست و هفتم جمادی الاولی خیمه جانب اورنگ آباد بر آورد - از استیلای مرض در سواد شهر برهانپور زیر خیمه وقفه کرد - و بیماري روز بروز قوت میگرفت - تا آنکه چهارم جمادی الآخره وقت عصر سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف رایت بملک جاوداني بر افراخت - وقت بر داشتن نعش غریوے از خلق بر خاست - که زمین و زمان در لرزه در آمد - امراے عظام جنازه اش را بدوش بمیدانے رسانیدند - و نماز ادا کرده بروضهٔ شاه برهان الدین

غریب قُدِّسَ سِرُّهٗ روانه ساختند - و پایان مرقد شیخ مایل قبله بخاک سپردند - متوجه بهشت تاریخ رحلت او سمت - (۲) که میر غلام علي آزاد یافته *

* نظام الدوله بهادر ناصر جنگ شهید * * رحمه الله تعالی *

امیرے بود دین پرور عدالت گستر غیور صاحب عزم صف آرای بزم و رزم - در اجرای احکام شریعت غرا جهد وافي مي نمود - و در فریاد رسی عاجز نالان بے دست و پا توجه تام مي فرمود - در فصاحت تقریر و ادراک لطایف سخن کوس یکتائي مینواخت - و بذکر سوانح سالفهٔ سلاطین اولو العزم گوش مستمعان را لبریز درد غرور مي ساخت - پایهٔ مشق سخن را به تتبع میرزا صایب بجائے رسانیده بود که موشکافان دقائق معاني و رموز یابان لطائف سخن داني نمي توانستند راهے بفرق تحقیق و تقلید گشود - از مبادئ سن شعور بمقتضای علو همت و فرط شجاعت هوای تسخیر ممالک عظیمه در سر داشت - نواب آصف جاه در سنه

(۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف حسب الطلب محمد شاه پادشاه بدار الخلافهٔ دهلي شتافت - و رتق و فتق صوبجات دکن بر سبیل نیابت به پسر والا گهر تفویض نمود - نواب

(۲) یعنی سنهٔ هزار و یکصد و شصت و یك *

نظام الدوله در تنظیم و تنسیق امور مملکت و آمنیت بلاد و امصار و رفاه و فلاح عامهٔ خلایق تدابیر صایبه و مساعی جمیله بظهور آورد - و به بذل انعامات و عطای مناصب و خطابات و جاگیرات وضیع و شریف منتسبان دولت عظمی را مورد نوازش ساخت - و غنیم مرهته را (که در دکن تسلط بهم رسانیده صوبهٔ مالوه را بتصرف در آورده - و تا حوالی دهلي زیر و زبر ساخته (۲)) گوشمال واقعي داد - و عرصهٔ دکن را از ترکتاز حوادث محفوظ و مصئون داشت - و چون نواب آصفجاه از دار الخلافهٔ دهلي الویهٔ توجه بدکن برافراخت مغویان نواب نظام الدوله را بر سر مخالفت آوردند - و محاربهٔ بوقوع آمد - نوعی (که در ترجمهٔ نظام الملک گذارش یافت (۳)) در سنهٔ (۱۱۵۵) خمس و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه فرزند گرامي را از عتاب برآورد - و در سنهٔ (۱۱۵۸) ثمان و خمسین و مائة و الف در حیدر آباد او را مورد نوازش فرمود - و صوبه داری اورنگاباد تفویض نموده رخصت آن بلده ساخت - و در سنهٔ (۱۱۵۹) تسع و خمسین و مائة و الف نواب آصفجاه از حیدر آباد به دهارور رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ج] ساخته بردند - (۳) کما تقدم ذکره آنفا في ترجمة نواب نظام الملک - صفحه ۸۴۶ ٠

پسر را از اورنگاباد نزد خود طلبید - نواب نظام الدوله خود را بحضور رسانید - و پدر و پسر بنابر مصلحت ملکي جانب واکنکیره خرامش نمودند - از انجا نواب آصفجاه پسر را بطرف میسور رخصت فرمود - که از راجهٔ میسور (۲) پیشکش بدست آرد - و خود به اورنگاباد مراجعت نمود - نواب شهید بعد وصول سري رنگ پتّن (که دار الامارهٔ راجهٔ میسور است) تحصیل پیشکش نموده خود را پیش پدر به اورنگاباد رسانید - و عنقریب پدر و پسر جانب دار السرور برهانپور خرامیدند - نواب آصف جاه متوجه دار السرور شد - نواب نظام الدوله برأسه مسند ایالت دکن را زیب و زینت بخشید - و از برهانپور بصوب اورنگاباد (که مقر خلافت دکن است) متوجه گشت - و ایام برشکال را درانجا بسر برد *

درین اثنا احمد شاه فرمان روای هندوستان بجهت اصلاح امور سلطنت (که بسبب نزاع و نفاق اعیان حضور منجر بفساد عظیم شده بود) شقهٔ طلب (۳) بخط خاص نوشت - نواب با وصف موانع و مفاسد دکن و وسواس بغی هدایت محي الدین خان دختر زادهٔ نواب آصف جاه (که از عهد آصف جاه به حکومت رایچور (۴) و ادوني

---

(۲) نسخهٔ [ا] راجه میسوریه - (۳) در نسخهٔ [ب] لفظ [طلب] نیست - (۴) نسخهٔ [ج] رابچور *

مي پرداخت) بمحض امتثال حکم ظل اللهي و اصلاح کارهای پادشاهي با فوج گران و توپخانهٔ فراوان عازم هندوستان شد - و تا دریای نربدا جلو ریز خود را رسانید - درین ضمن شقهٔ دستخط خاص پادشاه ناسخ عزیمت حضور ورود نمود (۲) - و اخبار سرکشي و بے اعتدالی هدایت محي الدین خان نیز بر سبیل تواتر رسید - لهذا مراجعت به اورنگاباد نموده موسم برشکال درانجا (۳) گذرانید - درین فرصت حسین دوست خان عرف چندا از زبانی نوایت آرکاٹ به هدایت محي الدین خان پیوسته او را بگرفتن آرکاٹ تحریص نمود - هدایت محي الدین خان (۴) رو بآرکاٹ آورد - و درانجا جم غفیرے از فرنگیان فراسیس ساکن بندر پهلچري بوساطت چندا با فوج هدایت محي الدین خان ملحق شدند - و باتفاق بر سر انور الدین خان (۵) گویا موئي (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکاٹ بود - و در عمل ناصر جنگ به خطاب شهامت جنگ مخاطب گشته) رفتند - شانزدهم

شعبان سنهٔ (۱۱۶۲) اثنین و ستین و مائة و الف معرکهٔ قتال آراسته شد - بحسب تقدیر شهامت جنگ درجهٔ شهادت یافت *

---

(۲) نسخهٔ [ب] ناسخ عزیمت ورود نموده - (۳) نسخهٔ [ا] درینجا - (۴) نسخهٔ [ب] جم غفیر - (۵) نسخهٔ [ج] انور الدین خان شهامت جنگ گویا موئي *

مخفي نماند که تا این وقت نصارای فراسیس و انگریز در بنادر بودند - و پا از حد خود بیرون نمي گذاشتند - هدایت محي الدین خان اینها را (۲) رفیق خود کرده جري ساخت - شهادت نواب نظام الدوله هم (که بیانش عنقریب مي آید) باعانت فراسیس واقع شد - و بعد ازین نصاری سخت غرور و جرأت بهم رسانیدند - و جرأتهای فراسیس دیده نصارای انگریز هم بحرکت آمدند - و مالک آرکات بعضے را فراسیس و بعضے را انگریز گرفت - و نیز انگریز با ناظم بنگاله پرخاش بر انگیخت - و جنگیده بنگاله را بتصرف در آورد - و بندر سورت و کنبایت (۳) را گرفت - پس بنای تسلط نصاری ابتدا طرح کردهٔ هدایت محي الدین خان است *

القصه نواب نظام الدوله بمجرد وصول خبر شهادت شهامت جنگ در صدد گرد آوری افواج و اجتماع سرداران نامی دکن و افزونی مصالح حرب گشته با هفتاد هزار سوار جرار و توپخانهٔ بیشمار و یک لک پیاده بعزم تنبیه باغیان لوای عزیمت افراخت - و تا بندر پهاچري (که پانصد کروه جریبي از خجسته بنیاد مسافت دارد) پاشنه کوب رسیده

---

(۲) نسخهٔ [ب] آنها را رفیق خود کرده اعتضاد ساخت - (۳) نسخهٔ [ج] کنبهایت *

صف آرای میدان نبرد گردید - بیست و ششم ربیع الآخر سنهٔ
(۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف تا سه پاس کامل
آتشخانهٔ فرنگ سرگرم اشتعال بود - آخر کار بیست و
هفتم منه فرنگیان از رعب و مهابت محمدیان رو بهزیمت
آوردند - و هدایت محي الدین خان زنده بگیر (۲) آمد - نواب
بحکم - لَا تَثْرِيبَ عَلَيْكُمُ الْيَوْمَ - هدایت محي الدین خان را
زنده نگاه داشت - و مصاحبان و لشکریان او را قاطبةً از جان
ومال امان بخشید - دولت خواهان هر چند در پیشگاه نواب
بدلایل قاطعه ثابت کردند (که بقای (۳) هدایت محي الدین
خان موجب هیجان مادهٔ فتنه است) او را از میان باید
برداشت - نواب ترحم را کار فرموده هرگز بقتل راضي نشد -
و محفوظ نگاهداشته مردم برای تقدیم لوازم خدمت تعین
ساخت - نا انصافان قدر این نعمت غیر مترقب نشناختند -
و بفحوای كُلٌّ يَعْمَلُ عَلَىٰ شَاكِلَتِهِ - احسان جان بخشي بر
طاق نسیان گذاشته پنهان کمر بد خواهي چست بستند -
و فرنگیان با وصف شکست فاحش هنوز مصدر انواع شورش
و خیره سري گردیدند - و بضرورت قلع ریشهٔ فساد (۴) آنها
توقف دران سر زمین واجب دانسته متوجه ارکات شد - و

---

(۲) نسخهٔ [ب] دستگیر شد - (۳) نسخهٔ [ب] ابقای - (۴) در نسخهٔ
[ج] اینها - و در نسخهٔ [ب] خود این لفظ نیست *

فوجے بمدافعهٔ آن گروه باطل پژوه تعین نمود - از بیرنگی قضا و قدر چشم زخمے بفوج اسلام رسید - و قلعهٔ نصرت گڈهه چنجي (۲) (که پای تخت الکهٔ کرناٹک است) بتصرف فراسیس رفت - نواب از کمال غیرت و حمیت دین متین و مراعات رسم و آئین ملک داري [که تدارک هر امرے باید فوراً بظهور رسیده عبرت افزای متمردان گردد) با وصف شدت برشکال و مشاهدهٔ طوفان نوح و صعوبت عبور و مرور و انقطاع رسد غله] خود بدولت متوجه تنبیه کفرهٔ فجره گشت - و یازدهم شوال سنهٔ (۱۱۶۲) ثلث و ستین و مائة و الف از آرکاٹ کوچ فرمود - و هفدهم ماه مذکور باشارهٔ درویشے از جمیع منهیات توبه کرد (۳) - و تا نفس واپسین بر حالت توبه ماند *

ازانجا (۴) (که فلک شعبده باز در هر جزو زمان نقشے تازه بر روی کار مي آرد) سرداران افاغنهٔ کرناٹک (که درین یساق ملازم رکاب بودند) با وصف شمول عنایات و انواع رعایات و حقوق پرورش مطلقاً پاس نمک خوارگی ولي نعمت نداشته و از قهر و غضب منتقم حقیقي نیندیشیده بطمع ملک و مال باطناً با فرنگیان بیدین متفق و یکدل شدند - و جمعے از

---

(۲) نسخهٔ [ج] چنجي - (۳) نسخهٔ [ب] توبه کرده تانفس واپسین الخ - (۴) نسخهٔ [ب] در هر چرخ زدن *

کافر نعمتان دیگر را هم ضمیمهٔ ادبار خود ساختند - و جواسیس خود فرستاده فرنگیان را (که زیر قلعه چنجي اجتماعی داشتند) بقصد شبخون طلبیدند - شب هفدهم محرم بحساب تنجیم سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف آخر شب رسیده یکایک جنگ انداختند - اگر افاغنه بتقویت نصاری نمي پرداختند آن جماعه (که شرذمهٔ قلیل بودند) قدرت نداشتند که رو بلشکر آرند - هر چند بعضے دولت خواهان پیش ازین بنواب رسانیدند (۲) که افاغنه بر سر غدر اند از کمال صفای طینت اعتبار نکرد - که من با ایشان چه بد کرده ام - تا بحدے (که در وقت جنگ فیل را جانب افاغنه راند) که باتفاق اینها فرنگیان را باید بر داشت - همین که فیل نواب قریب فیل همت خان سردار افاغنه رسید نواب تواضعاً پیش از مجرای او دست بسر گذاشت - ازان طرف آداب مجرا بعمل نیامد - چون صبح هنوز خوب ندمیده بود نواب گمان کرد که مرا نشناخته اند - اندے خود را عماري بلندتر ساخت - در همان فرصت همت خان و شخصے (که در خواصی او نشسته بود) تفنگها معاً سر دادند - هر دو تیر و تفنگ بسینهٔ نواب

---

(۲) [ب] رسانیده بودند •

رسید و کار آخر شد - افاغنه (۲) سر نواب را بریده بر نوک نیزه کردند - و سلوکے [که است در ماه محرم با امام الشهدا (رضي الله عنه (۳)) کرده بودند] نوکران نواب با نواب کردند - إنا لله و إنا إليه راجعون - مردم لشکر آخر روز سر را با تن ملحق ساختند - و تابوت را زانهٔ خجسته بنیان نمودند - و پائین مرقد شاه برهان الدین غریب نزد نواب آصف جاه زیر خاک سپردند - شهادت نواب قریب قلعهٔ چنجي بفاصلهٔ بیست کروه از پهلچري واقع شد - میر غلام علي آزاد گوید * قطعه *

* نوّاب عدل گستر عالي جناب رفت *
* فرصت نداد تیغ حوادث شتاب رفت *
* در هفدهم ز ماه محرم شهید شد *
* تاریخ گفت نوحه گرے آفتاب (۴) رفت *

دران شب (که آبستن صبح قیامت بود) وقت دستار بستن آئینه طلبید - و بدستار بستن مشغول شد - دران حال با عکس خود مکرر خطاب کرد - که ای میر احمد خدا حافظ تست - (نام اصلی او میر احمد است) - وقت سوار شدن با وصف آنکه وضو داشت تجدید وضو نمود -

---

(۲) نسخهٔ [ج] افاغنهٔ ملاعنهٔ نمک حرام سر نواب را الخ - (۳) نسخهٔ [ب] علیه الصلوة والسلام - (۴) یعنی سنه هزار و یک صد وشصت و چهار *

و دوگانهٔ نماز ادا کرد - و سبحه گردانان و ادعیه خوانان بر فیل سوار شد - و معمول نواب بود که در محاربات از سر تا پا آهن مي پوشید - دران شب جز جامهٔ یک تهي هیچ نپوشید - و بهمین حالت بمرتبهٔ علیای شهادت فایز گردید (۲) - نواب شهید ذکاء طبع و سرعت اندیشه بدرجهٔ کمال داشت - و در لمحهٔ غزل طولانیٔ آبدار (۳) بنظم مي آورد - این چند بیت ازو در خزانهٔ حافظه موجود بود

* شعر *

* کدام گل بچمن گوشهٔ نقاب شکست *
* که شبنم آئینه بر روی آفتاب شکست *

* و له *

* ای دل ز زلف یار مدد مي توان گرفت *
* سر رشته ها (۴) ز عمر ابد مي توان گرفت *
* گر بیخودے بمیکده فال سفر زند *
* از چشم مست یار بلد مي توان گرفت *

* و له *

* ای شوخ هوائي مفکن تیر نگه را *
* این ناوک بیداد بکار جگرے کن *

---

(۲) نسخهٔ [ج] فایز شد - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ [آبدار] نیست -
(۴) نسخهٔ [ب - ج] سر رشتهٔ زعمر ابد *

* و له *

* مرنجـــان خاطرم جانان مزاج نازکے دارم *
* تو گر از حسن مغروري من از عشق تو مغرورم * (٢)

* و له *

* از گل گوشهٔ دستار بخود میلرزد *

* قد او تازه نهالے ست که من میدانم *

بعد شهادت نواب نظام الدوله افاغنه و نصاری هدایت محي الدین خان را بسرداري بر داشتند - و افاغنه در جلدوی این حرکت قلاع و ملک بسیارے از هدایت محي الدین خان نوشته گرفتند - هدایت محي الدین خان با افاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنے حاکم (٣) را ملاقات کرد - و جمعے از سپاه نصاری همراه گرفته عازم حیدر آباد شد - و بر سر آرکاٹ عبور نموده در ملک افاغنه در آمد - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل هدایت محي الدین خان و افاغنه غبار نفاق بر انگیخت - روزے (٤) (که در سرزمین لکریت پلي مخیم شد) ناخوشی طرفین باعلان رسید - و عاید بهرخاش شد - از یک طرف هدایت محي الدین خان و نصاری و از طرف دیگر افاغنه

---

(٢) نسخهٔ [ب] معذورم - (٣) نسخهٔ [ج] حاکم آنجا را - (٤) نسخهٔ [ب] لکریت بلي *

مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار هدایت محی الدین خان نیز بزخم تیرے (که در حدقهٔ چشم رسید) آخر شد - اعیان لشکر نواب صلابت جنگ بن نواب آصف جاه را سردار ساختند - و سر همت خان و دیگر سرداران افاغنه را بر نوک نیزه کرده شادیانه نواخته داخل خیام گردیدند - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف واقع شد - خون نواب شهید طرفه گیرا افتاد - و کسانے (که با نواب شهید بدغا پیش آمدند) همه بسزا رسیدند - و بعد شصت روز این همه قاتلان در آنِ واحد مقتول گردیدند *

* شعر *

* دیدي که خون ناحق پروانه شمع را *
* چندان امان نداد که شب را سحر کند *

از اتفاقات آنکه روزے (که این جنگ واقع شد) یعنے هفدهم ربیع الاول فرصت دفن مقتولان نشد - هژدهم آنها را از معرکه برداشته در صحرای لق و دق مسکن وحوش و سباع روزانه دفن ساختند - و تابوت نواب نظام الدوله در همین تاریخ هردهم بروضهٔ مقدسه رسید - و بعد شام در جوار اولیاء الله مدفون گردید - سُبْحَانَ اللّٰهِ نواب اول

قاتلان خود را زیر زمین فرستاد و بعد ازان خود در کنار زمین آسود - فَاعْتَبِرُوا يَا أُولِي الْأَبْصَارِ (۲) - و هر جا در اثنای راه تابوت او را گذاشته اند مردم مکانے ترتیب داده زیارت مي کنند - و نیازها مي گذرانند *

از جملهٔ سرداران افاغنه (که با نواب شهید طریق دغا پیمودند) عبد المجید خان است - که جدش عبد الکریم میانه از عمدهٔ امرای سلاطین بیجاپور بود - و اولاد او تا حال بحکومت بنکاپور وغیره از توابع کرناٹک مي پردازند - عبد المجید خان پسر خود بهلول خان را به اتالیقی نصیب یار خان در رکاب نواب فرستاد - اما باطناً پسر خود و دیگر سرداران افاغنه را براه غدر دلالت میکرد - و منصوبهٔ شطرنج دغا غایبانه مي باخت - و همت خان (۳) (که نواب را بشهادت رسانید) پسر الف خان بن ابراهیم خان بن خضر خان پني ست - خضر خان مدار کار عبد الکریم میانهٔ مذکور بود - و داؤد خان پني (که با امیر الامرا حسن علي خان بیوفائي کرد - و جنگیده کشته شد) پسر خضر خان است *

چون صوبه داری دکن در عهد شاه عالم به ذوالفقار خان بن اسد خان وزیر تفویض یافت - و نیابت بداؤد خان پني

---

(۲) نسخهٔ [ب] اولی الالباب - (۳) نسخهٔ [ب] شطرنج وغا مي باخت *

مرحمت شد) داؤد خان برادر خود ابراهیم خان را به نیابت حیدرآباد مقرر کرد - و (چون حیدر قلي خان در اوایل عصر محمد فرخ سیر دیوان دکن شد) ابراهیم خان را بفوجداری کرنول مامور ساخت - ازان وقت کرنول در دست اولاد ابراهیم خان است - در جنگ انتقام همت خان و دیوان او امانت الله خان (که تخم این همه فساد کشتهٔ او بود) و بهلول خان و نصیب یار خان و دیگر بدخواهان از طرفین بیاسا رسیدند - و چون لشکر بر سر کرنول آمد شهر را غارت کرد - و اهل و عیال همت خان همه باسیری در آمدند - و از شامت عمل (که ازان بے همت صادر شد) جان و مال و آبروے همه برباد رفت - حالت دنیا خود این شد - مآل عقبی چه خواهد بود - وَ سَيَعْلَمُ الَّذِينَ ظَلَمُوا (٢) أَيَّ مُنْقَلَبٍ يَنْقَلِبُونَ - و حسین دوست خان عرف چندا هم بتیغ انتقام مذبوح شد (٣) - و سرش بنوک نیزه رسید *

تفصیل این مقال آنکه محمد علي خان پسر انور الدین خان کوپاموئي بعد شهادت پدر قلعهٔ ترچناپلي را قایم کرد - (چون طرهٔ پرچم رایات نواب نظام الدوله عرصهٔ آرکاٹ را معطر ساخت) محمد علي خان آمده دولت

---

(٢) نسخهٔ [ب] خواهد شد - (٣) نسخهٔ [ب] عرف نواب چندا صاحب *

ملازمت در یافت - و بخطاب پدر مخاطب گشت - و بعد شهادت نواب نظام الدوله پناه بقلعهٔ ترچناپلي برد - درین وقت ریاست آرکاٹ به چندا (که در پملچري نشسته بود) عاید شد - و همان جماعهٔ نصارای فراسیس (که بر نواب نظام الدوله شبخون آورده بودند) همراه گرفته با فوج دیگر بر سر ترچناپلي رفت - انور الدین خان فوج خود و فرنگیان انگریز ساکن دیوانان (۲) پتّن را با خود متفق ساخته بمقابله بر آمد - چندے آتش حرب شعله خیز بود - آخر انور الدین خان غالب آمد - و چندا (۳) زنده دستگیر شد - و غرهٔ شعبان سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف چندا را مذبوح ساختند - و سرش را بر نوک نیزه کرده تشهیر نمودند - و همچنین سرداران فراسیس با قوم خود هزار و یک صد فرنگی سفید پوست ولایت زا سوای فرقهٔ کاردي زنده دستگیر شدند و بعد شهادت نواب نظام الدوله جماعتے (که شبخون (۴) آوردند) هیچ کس روی آسایش ندید - و مآل کار باین حالت کشید *

اِنَّ فِيْ ذٰلِكَ لَذِكْرٰى لِمَنْ كَانَ لَهُ قَلْبٌ اَوْ اَلْقَي السَّمْعَ وَهُوَ شَهِيْدٌ *

---

(۲) نسخهٔ [ج] دیوانان پتّن - (۳) نسخهٔ [ب] نواب چندا صاحب -
(۴) نسخهٔ [ج] آورده بودند *

* نجیب الدوله شیخ علي خان بهادر *

از اولاد سید الطایفه شیخ جنید بغدادي ست - پدرش شیخ علي خان کلان و عمش بهروز خان پسران شیخ محمد جنیدي (که صبیهٔ او بدست شیخ منهاج بیجاپوري بود - و شیخ منهاج از امرای بیجاپور بود) - سال هفدهم عالمگیري [چون بهلول خان عبدالکریم خواص خان را (که وکیل مهمات سکندر عادل شاه بود) دستگیر کرده خود مختار گردید] ازانجا (که از دکنیان مطمئن نبود) شیخ را با جمعے بتقریب تنبیه سیوا بهونسله بر آورد - و عقب او خضر خان پني را بظاهر بنام کومک و در باطن بکشتن شیخ تعین نمود - روزے (که خضر خان شیخ را بدعوت طلبید) او بر ما في الضمیر او پی برده چستي نموده خان مزبور را کشت - و خود را بفوج خود رسانید - بهلول خان با جمعیت خود رفته با شیخ جنگ عظیم نمود - و شیخ بگلبرگه آمد - سال پانزدهم (که بهادر خان کوکه بموجب حکم پادشاه به تنبیه عبدالکریم از خجسته بنیاد روانه شد) شیخ مزبور آمده شریک فوج پادشاهي گردید - و پس از صلح کوکلتاش مزبور شیخ را بجانب گلبرگه فرستاد - شیخ نوشت که اگر فوجے تعین شود قابوی تسخیر قلعه هست - خان مزبور وزیر بیگ پسر قلندر

خان قلعه دار بیدر را (که آخرها جان نثار خان شده) با جمعے فرستاد - شیخ درون قلعه رفته پاسداران قلعه دستگیر ساخته قلعه حوالهٔ وزیر بیگ نمود - و چون داؤد خان قلعهٔ نلدرک را گذاشته در فوج پادشاهي آمد بخاطر داشت او بهادر خان شیخ منهاج را نزد حاکم حیدر آباد روانه ساخت - و پس از تسخیر حیدر آباد بنوکری پادشاهي اعتبار اندوخت - بوقت موعود در گذشت - و شیخ محمد جنیدي بنوکری والی بیجاپور مي گذرانید - بعد فتح بیجاپور بنوکری پادشاهي مي پرداخت - پس از فوت وی سر کردگي به بهروز خان تعلق گرفت - و بعد در گذشتن او بنام شیخ علي خان قرار یافت - اوایل سلطنت فردوس آرامگاه در ایامے (که نظام الملک آصف جاه بکشاکش بسیار الکهٔ دکن را از دست سادات بارهه مستخلص ساخت) خرد و بزرگ دکن به دولتخانه اش شتافتند - او ازین معني اکراه مي کرد - روز اول ملاقات (که بسلام گاه استاد) دفعة مفلوج شد - و بهمان بیماري در گذشت *

پس ازو کار دولت به شیخ علي خان بهادر رسید - همواره بموافقت نظام الملک آصف جاه مي گذرانید - نوبتے به صوبه داری ناندیر امتیاز یافته - بمنصب عمده مرتقي گردیده بود - در عمل صلابت جنگ بخطاب نجیب الدوله

مخاطب گشت - اما خوش نمي داشت که کسے باین نام او را یاد کند - عظیم الجثه بود - لیکن مشق سواری اسب خوب داشت - مطابق سنهٔ (١١٨٢) هزار و یک صد و هشتاد و دوم هجري سفر آخرت گزید - پسر کلانش عبدالقادر نام پس ازو به تیولداری آشتي وغیره دیهات پرگنهٔ پاتهري صوبهٔ برار (که بموجب فرامین سلطاني بطریق سیورغال در تصرف نیاگانش و تا حیاتش باو مقرر بود) شاد کام گردید - لیکن زود در گذشت - دیگر (٢) پسرانش هیچ کس رشدے نکرده *

* نجیب الدوله نجیب خان *

از قوم افغان بود - بعنوان جماعه داري مي گذرانید - در ایامے (که ما بین غازي الدین خان عماد الملک و ابو المنصور خان نوبت به پرخاش رسید) او نوکري غازي الدین خان اختیار کرده به آمد و رفت دربار چهرهٔ قربیت بر افروخت - و بتجویز عماد الملک به منصب هفت هزاري و خطاب نجیب الدوله بهادر ثابت جنگ لوای ناموري بر افراشت - و بعد آمدن شاه درانی در سنهٔ (١١٧٠) هزار و یک صد و هفتاد هجري در دار الخلافه با او ملاقات نموده بنظر رابطهٔ قومیت از اهل حل و عقد

(٢) نسخهٔ [ج] دیگر هیچ کس از پسرانش رشدے نکرده *

گردید - و بمراتب عمدگي تصاعد نمود - و بجائي رسید
که با امیرالامرا و عماد الملک (۲) طرف گشت *

و (چون عماد الملک از فرخ آباد برگشته رگهناتهه راو
و ملهار راو هولکر را از دکن طلب داشته باتفاق محاصرهٔ
دهلي نمود) نجیب الدوله با هولکر کارسازي کرده با احمال
و اثقال بر آمده بتعلقهٔ خود آن طرف دریای جمنا
رفت - و درانجا دتا سیندهیه در شکرتال سنهٔ (۱۱۷۳)
هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري او را محصور ساخته
بحالت صعوبت رسانیده بود که بکمک شجاع الدوله نجات
ازان رو داد - درین ضمن (که شاه درانی آمده)
نجیب الدوله در هراولی شاه بر سر سداسیو راو بهاو
رفته شریک تردد گردید - پستر (چون سلطنت بنام شاه
عالم بهادر قرار یافت - و شاه درانی بملک خود مراجعت
نمود) او به امیر الامرائي مستقل شد - و در سنهٔ (۱۱۷۹)
هزار و یک صد و هفتاد و نه هجري با جواهر سنگهه جات
پسر سورجمل (۳) (که بارادهٔ انتظام پدر بر سر شاهجهان آباد
آمده بود) مقابله بآئین شایسته نمود - میرزا جوان بخت
پسر شاه عالم پادشاه را دست آویز حکومت ساخته باستقلال
در دار الخلافه مي بود - و بسیارے از ملک میان دوآب

(۲) نسخه [چ] حریف گشت - (۳) نسخهٔ [ب] سورجمل جات *

در اقطاع داشت - در سنه (۱۱۸۵) هزار و یک صد و هشتاد و پنج هجري در گذشت *

پسرش ضابط خان بر قبول پدر قابض شد - تا آن (که شاه عالم پادشاه از صوبهٔ الهآباد بجانب شاهجهان‌آباد عزیمت نمود) او از حضور بوساطت مجد الدوله (که دران ایام نایب وزارت بود) مستمال گردیده بعتبهٔ خلافت رسید - و رایات عالیات شاهي در سواد بادلي (۲) دوازده کروهی دار الخلافه بود که میرزا نجف خان بهادر از نواح اکبر آباد حسب الطلب آمده شرف ملازمت حاصل ساخت - در همان اوان متصدیان مال سرکار والا مبلغ کلي بابت محالات میان دوآب صوبهٔ شاهجهان آباد (که بتصرف ضابط خان بود) از خان مذکور پای طلب بمیان آوردند - او از نا صفائی متصدیی کل و ملحق شدن بهادر مذکور بعسکر فیروزي (چون از کرده های خود موسوس بود) و علاوه رنگ مجلس دگرگون دیده شب هنگام از اشکر پادشاهي گریخت - و آن روی آب گنگ به غوث گذهه (که از مدتے مسکن و مأوای او بود) رسیده متحصن گشت - پادشاه پس ازان (که داخل دار الخلافه گردید) باتفاق میرزا نجف خان فوجے بر سر او برده بقتال و جدال

(۲) نسخهٔ [ج] بادلي *

و محاصرهٔ مسکن او پرداخت - او تنگ گردیده از قلعه فرار نموده بقوم سکهان (که در ضلع پنجاب سرِ اَنَا وَ لَا غَيْرِي بر داشته از ملتان تا لاهور و بعضے محالات شاهجهان آباد هم بتصرف دارند) پیوست - مدتے بانواج آنها بر محالات پادشاهي مي تاخت - میرزا نجف خان باستمالت او همت گماشته نزد خود طلب داشته از پادشاه درخواست عفو جرایم او نمود - و پارهٔ از محالات قدیم او داده جهت بندوبست آنجا رخصت دهانید - تا حالت تحریر بقید حیات است *

* نظام الملک نظام الدوله آصف جاه *

چارمین خلف نظام الملک آصف جاه است - نام اصلی او میر نظام علي - در کنف حمایت پدر بزرگوار خود تربیت یافته بخاني و خطاب اسد جنگ بهادر مخاطب گشته (چون آثار جرأت از لوحهٔ جبینش مي تافت) در صغر سن نوبتے به اتالیقی شیخ علي خان بهادر به تنبیه مرهته تعین شد - در عمل صلابت جنگ مطابق سنهٔ (۱۱۶۹) هزار و یک صد و شصت و نه هجري بصوبه داري برار شادمانی هوا خواهان اندوخته - و پس ازان در خجسته بنیاد پیش برادر خود صلابت جنگ رسیده بر وسادهٔ ولي عهدي جا گرفت - و دران ایام (که از زار بالا جي آثار

زیاده طلبي مشاهده نمود) دفعیهٔ او لازم شمرده برادر را در بلدهٔ مذکور نشاند - و خود با همگي فوج رفته بمقابله پرداخت - آخر پای صلح بمیان آمد *

درین ضمن موسی بهوسی سردار کلاه پوشان فراسیس (که در زمرهٔ ملازمان صلابت جنگ بود) از حیدر آباد در رسید - (چون از حیدر جنگ کار پرداز او وضع نفاق ملاحظهٔ نمود) کاسهٔ دماغش را از بادهٔ زندگي خالي کرده با کمال جریدگي راه برهانپور در پیش گرفت - و درانجا بفراهمی سامان همت گماشته به برار رفت - و با جانوجي پسر رگهو جي بهونسله (که بر اخذ چهارم حصهٔ مرهته دران صوبه بود) مکرر جنگ کرده صورت بند و بست بر روی کار آورد - پستر بارادهٔ ملاقات صلابت جنگ (که دران هنگام متصل مچهلي بندر صوبهٔ فرخنده بنیاد رفته متوقف بود) عازم آن سمت گردید - (چون بسالت جنگ برادر کوچکش به خبر آمد آمد او از برادر کلان جدا شده از آب کشنا عبور نموده راه صوبهٔ متعلقهٔ خود سر کرد) او رفته بعلاقهٔ ولیعهدي قابض امور آنجا گردید - پس ازان (که در سنهٔ (۱۱۷۳)

هزار و یک صد و هفتاد و سه هجري بالا جي راو قلعهٔ احمد نگر را بتصرف آورده بدرخواست ملک بر خاست) التزام جنگ با او نموده کمر عزیمت بر بست - حسب

تقدیر بر فوج چنداول شکست افتاده سر کرده های آن مثل مقتول و مجروح گردیدند - بصلاح وقت ملک شصت لک روپیه بمرهته داده بمصالحه پرداخت - و از صلابت جنگ رخصت شده برای اخذ پیشکشات جانب راجیندری صوبهٔ مزبور گام همت بر داشت - و بعد مراجعت ازانجا (چون طلب سپاه سرکار صلابت جنگ افزود شده زرای حکم درمیان نمانده بود) چند سرکار صوبهٔ حیدر آباد بقبول ادای زر سپاه بقدر آن بنام خود گرفته برسات را رفته به ایلکندل مضاف صوبهٔ مذکور گذرانید - سال دیگر (که رگهناتهه رار برادر بالاجي با فوجے آمده تکلیفات چند در چند بمیان آورد) سر رشته استقامت از دست نداده با او جنگ کنان تا قصبهٔ میدک متعلقهٔ صوبهٔ مسطور آمد - و درانجا مقدمه بصلح انجامید - پستر بجانب بیدر شتافته قلعه را از میر مقتدا خان گرفت - روزے چند درانجا متوقف بوده متصل حیدر آباد رفت - و دران ایام بسالت جنگ صلابت جنگ را برای گرفتن زر از زمینداران صوبهٔ بیجاپور (که تعلق باو داشت) آن طرف کشنا برده بود - و چون فائدهٔ مترتب نشد صلابت جنگ ازو مفارقت نموده روانهٔ قلعهٔ گلبرگه گردید - بدریافت این خبر عجالةً خود را بقلعهٔ مزبور رسانیده بتسلی برادر پرداخته همراه گرفته برای گذرانیدن

ات به بیدر آمد - و (چون دران سال بالا جي فوت نمود -
گهناتهه راو برادر و مادهو راو پسوش باهم نفاق داشتند)
ب تنبیه آنها غنیمت شمرده سنهٔ (۱۱۷۵) هزار و یک
و هفتاد و پنج هجري نبرد کنان شش کروهی پونه (که
ن و مراوای آن فریق است) رسید - و بعد استقرار صلح
بیدر معاودت نمود - و در همان سال سند صوبه داری
از پیشگاه خلافت بنام او صدور یافت - بنابران برادر را
ي ساخته خود رافق و فائق مهمات آن الکه گردید -
ال دیگر تادیب مرهته تصمیم کرده از دریای بهیمرا هم
کرد - رگهناتهه راو بنابر قلت جمعیت چهره شدن
سته راه فرار سپرد - در تعاقب او یلغار کرده (که گاهے
ه کروه و گاهے بیست کروه منزل میشد) تا سرحد
گهات برار و ازانجا تا قصبهٔ پتن صوبهٔ خجسته بنیان
ی مسافت پرداخت - (چون رگهناتهه راو جهت تاخت
اج (رنه سمت حیدرآباد گشت) او خود را به پونه
یده در مکافات آن قوم و تخریب آنجا دقیقهٔ
گذاشت - پستر بقلعهٔ ارسا آمده تخفیف بار نموده
، خجسته بنیان بر گشت - چون دریای گنگا طغیاني
ت برای عبور چند روز کشید - و مردم فوج دو جوق
، - یکے آن طرف (که بهمراهی او به خجسته بنیان

رسیدند) دوم این طرف (که همراه دیوانش راجه بیتهل داس بودند) - مرهته (که در صدد قابو بود) ناگهان بر سر افتاد - برخی بقتل و تتمه بغارت در آمدند - ازان بعد فیمابین او و مادهو راو (که بر عم خود رگهناتهه راو تسلط یافته بود) صلح منعقد گشت - و در سنهٔ (۱۱۷۸) هزار و یک صد و هفتاد و هشت هجري بر سر قمرنگر کرنول (که تعلقه دار آنجا وسواس بخود راه داده بود) شتافته بمصالحه او را ایل ساخته پیشکش گیران از راه کنجي کوته و تربتي و ازان طرف دریای کشنا طی مسافت کرده متصل بجواره مضاف صوبهٔ گجرات از دریای مزبور عبره نمود - و در سنهٔ (۱۱۸۲) هزار و یک صد و هشتاد و دو بتعلقهٔ سري رنگ پتن رفته حیدر علي خان تعلقه دار آنجا را (که ترجمه اش جداگانه درین نامه اندراج پذیرفته) متفق ساخته لشکر بر سر نصارای کرناتک حیدرآباد کشید - اما مآل آن خاطرخواه بوقوع نیامد - آخر طریق مدارا پیموده بحیدرآباد رسید - پس ازان (که مادهو راو در گذشت - و برادرش نراین راو نام را رگهناتهه راو کشته سنهٔ (۱۱۸۷) هزار و یک صد و هشتاد و هفت بخیال فاسد در ملک او در آمد) لهذا با جمعیت موجود تا بیدر خود را رسانید - قریب یک ماه جنگ توپ

و رهکله درمیان بود - آخر بعهد و قرار رفع نزاع شد - ازانجا (که رگهناتهه راو را دران ایام سرمستی بادهٔ پندار در گرفته بود) پاس قسم از دست داده وقت مراجعت ازانجا بے تحاشی از محالات متعلقهٔ او زرها گرفت - درین ضمن کار پردازان قدیمی راو بالا جي (که از تاون مزاجی رگهناتهه راو کاره بودند - و جهت ناحق کشتن نرائن راو خار عداوت در دل مي شکستند) باو رجوع آورده خواهان اعانت شدند - او کمرهت بامداد آنها بسته از نزدیکی قلعهٔ کلیان تا قریب قلعهٔ مرج و ازانجا تا برهانپور از تعاقب رگهناتهه راو دست بر نداشت - و جهت امضای ایام بارش به خجسته بنیاد آمد - و سال دیگر باز همان سمت رخش عزیمت بر جهاند - تا آنکه رگهناتهه راو رخت ادبار آن طرف دریای نربدا برد - پس ازان اصلاح مقدمات صوبهٔ برار (که سابا جي و مادهوجي پسران رگهوجي بهونسله باهم منافشه داشتند - و با اسمعیل خان بهادر نایب نظامت سر خود سري میخاریدند) آنصمت عنان تافته تا ناگپور (که جای بود و باش کسان رگهو است) زمام حرکت باز نکشید - اگرچه سابا جي پیش از رسیدن او بر دست برادر خود کشته گردید اما حین معاودت از ناگپور مادهوجي هم صلح را باعث امن دانسته از مخاصمت دست بر داشت - درین ضمن دیوان سرکارش

مخاطب به رکن الدوله (که مرد کثیر الخلق بود بدست

سپاهی اسمعیل خان سنهٔ (۱۱۸۹) هزار و یکصد و هشتاد و نه مقتول گشت - و اسمعیل خان مذکور هم قریب لشکر رسیده بمقابلهٔ فوج سرکار پرداخته جان مردانه در باخت - ازان بعد بنفس نفیس متوجه کارهای سرکار خود گردیده بکلي و جزوي وا میرسد - و الحق در تدابیر ملکي مو شکافي مي کند - در قبیله پروري و مراعات صلهٔ رحم ید طولی دارد - صغیر و کبیر دکن بقدر قسمت از خوان نعمت او فیض یاب اند - با آنکه عمیم الخلق و کم غضب است اما در محفل او مهابت جلوه‌گر - هرچند شان و شوکتش بمرتبهٔ سلاطین کشیده اما پاس غربا او را در نظر - بفنون سپاه گري از تیر افکني و برقندازي و اسب تازي شناسا و بشیوهٔ سنیهٔ خشیت الٰهي و رجوع در کارها بجانب او آشنا - ایزد تعالی شانهٔ بجمیع توفیقات حسن او را موفق دارد - و عمر دراز با مزهٔ آن روزي کناد - پسر کلانش میر احمد خان بهادر (که بخطاب امیر الممالک عالیجاه مخاطب است) آثار هوشمندي از جبین حالش لایح - و پسر دوم میر اکبر علي خان عرف میر فولاد خان - اگرچه حدث السن است اما آداب شناسي از رویهٔ او پیدا - اولاد دیگر هم دارد - او سبحانه همه را در زیر سایهٔ او برخوردار گرداند *

[از عهد نواب سعد الله خان وزیر شاهجهان پادشاه
تا عهد نظام علي خان سنه (۱۱۷۶) یکهزار
و یک صد و هفتاد و شش]

* نواب آصفجاه غفران پناه المتخلص به آصف *

جد مادری او سعد الله خان وزیر اعظم شاهجهان پادشاه است - و جد پدری او عابد خان (که از سمرقند و از احفاد شیخ شهاب الدین سهروردي ست) - عابد خان در عهد شاهجهان پادشاه وارد هندوستان شد - و در سلک خدمت گزینان شاهزاده اورنگ زیب انتظام یافت - بعد از اورنگ آرائی شاهزاده بتدریج بمنصب پنج هزاري درجه پیمای اعتبار گشت - و دو بار بمنصب صدارت کل صدر آرا گردید - بیست و چهارم ربیع الاول سنهٔ (۱۰۹۸) ثمان و تسعین و الف در محاصرهٔ قلعهٔ گلکنده بزخم گوله گوی جانفشاني از میدان برد - خلف او میر شهاب الدین از کبرای امرای خلد مکان است - رفته رفته بمنصب هفت هزاري و خطاب غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ عارج آسمان ترقي گشت - و در جلادری ترددات شایسته (که در فتح بیجاپور بتقدیم رسانید) باضافهٔ فقرهٔ فرزند ارجمند بر القاب سابق طرهٔ زیبائي بر دستار افتخار زد - و در عهد شاه عالم بصوبه داری گجرات علم مباهات افراخت - و در ایام حکومت

آنجا در سنهٔ (۱۱۲۲) اثنین و عشرین و مائة و الف کوس رحلت ازین عالم گرفت - خلف او نواب آصف جاه - نام اصلی او میر قمرالدین است - و سال ولادت او سنهٔ (۱۰۸۲) اثنین و ثمانین و الف - در زمان خلد مکان بخطاب چین قلیچ خان و منصب پنج هزاري بلند پایه گشت - و اواخر العهد بصوبه داری بیجاپور مورد عنایت گردید - و در عصر شاه عالم بخطاب خانخانان بهادر و صوبه داری اودهه امتیاز یافت - و بکمتر فرصت بنابر ناموافقی امرا بر حضور ترک منصب کرده و لباس فقر پوشیده در شاهجهان آباد گوشهٔ انزوا گرفت - و در ایام جهاندار شاه از انزوا بر آمده بمرحمت اصل منصب و خطاب برنواخته آمد - و در سال اول جلوس محمد فرخ سیر بخطاب نظام الملک بهادر فتح جنگ و منصب هفت هزاري و صوبه داری دکن مباهي گشت - و (چون ایالت دکن به امیر الامرا حسین علي خان تفویض یافت - و نواب بتقبیل عتبهٔ خلافت شتافت) بنابر دفع آن دقت که مثل شاه بے پر و بال مطلق شده بنشیند حکومت مراد آباد از پیشگاه خلافت بر گرفت - و در حین سلطنت رفیع الدرجات بصوبه داری مالوه سر بر افراخت - و بوی نفاق از امرای حضور استشمام نموده قصد تسخیر دکن بخاطر آورد - در سنهٔ

(۱۱۳۲) اثنين و ثلثين و مائة و الف از مالوه متوجه دكن گرديد - و قلعهٔ آسير را از طالب خان و شهر برهانپور را از محمد خان انور (۲) (كه در عهد رفيع الدرجات بصوبه داري برهانپور مامور شده بود) بصلح بدست آورد - و سيزدهم شعبان سال مذكور بر سيد دلاور خان (كه از حضور بمحاربهٔ نواب تعين شده بود) در موضع حسن پور سركار هنديه ظفر يافت - و به برهانپور معاودت نمود - و ششم شوال سال مسطور بر سيد عالم علي خان برادر زادهٔ اميرالامرا سيد حسين علي خان (كه نايب دكن بود) در نواح بالاپور لواى نصرت افراخت *

و [چون طبقهٔ سادات بارهه برهم خورده - و اعتماد الدوله محمد امين خان (كه بعد سادات وزير فردوس آرامگاه محمد شاه شده بود) نيز در گذشت] نواب در سنهٔ (۱۱۳۴) اربع و ثلثين و مائة و الف از دكن بحضور رفته پنجم جمادى الاولى بخلعت وزارت قامت مباهات آراست - فقير دران وقت بدارالخلافه اقامت داشتم - و در همان ايام معزالدوله حيدر قلي خان (۳) اسفرايني ناظم گجرات قدم جرأت در وادى بغي گذاشت - فردوس آرامگاه صوبه دارى گجرات و مالوه ضميمهٔ وزارت و ايالت دكن بنواب مقرر داشته مهم حيدر قلي

---

(۲) نسخهٔ [ج] انور - (۳) در نسخهٔ [ج] لفظ اسفرايني نيست *

خان بار تفویض فرمود - نواب پاشنه کوب تا جهالوه (۲) قریب گجرات خود را رسانید - حیدر قلي خان تاب مقاومت در خود ندیده خود را مجنون ساخته بدر زد - و نواب عم خود حامد خان را نیابت صوبه داری گجرات و اودهه داده بمالوه آمد - و نیابت صوبه داری مالوه به عظیم الدین خان پسر عم خود سپرده اوائل جمادی الاولی ازان سال بدار الخلافه مراجعت نمود - امرای حضور نمي خواستند که پای نواب در آستان خلافت قایم شود - مزاج پادشاه را بر گردانیدند - و در سنهٔ (۱۱۳۶) ست و ثلثین و مائهٔ و الف حکومت دکن از تغیر نواب مبارز خان ناظم حیدر آباد بار مفوض گشت - نواب مخالفت هوای دار الخلافه و موافقت هوای مراد آباد با مزاج خود (که سابق بحکومت آنجا پرداخته بود) بهانه ساخته از فردوس آرامگاه رخصت مراد آباد گرفت - و مسافتی طي کرده جانب دکن عطف عنان نمود - و بر جناح استعجال خود را بدکن رسانید - مبارز خان بمقابله و مقاتله پیش آمد - بیست و سیوم محرم الحرام سنهٔ (۱۱۳۷) سبع و ثلثین و مائهٔ و الف در شکر کهیره (۳) جنگ صعب رو داد - مبارز خان

---

(۲) نسخهٔ [ج] جهالوه - (۳) نسخهٔ [ج] سکر کهیره - و در [تاریخ مظفري] سکر کهیرله •

بقتل رسید - و مجموع ممالک دکن بنواب مسلم گشت - بعد وصول این خبر بحضور صوبهٔ گجرات از عزل نواب بمبارز الملک سربلند خان تونی و صوبهٔ مالوه به گردهر مقرر گشت - فردوس آرامگاه خاطر باستمالت نواب متوجه ساخته در سنهٔ (۱۱۳۸) ثمان و ثلثین و مائة و الف بخطاب آصفجاه سرفراز فرمود - و در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف بمبالغهٔ تمام طلب حضور نمود - نواب خلف خود نواب نظام الدوله ناصر جنگ را نائب دکن ساخته روانهٔ حضور شد - آواخر ربیع الاول سال مذکور داخل دار الخلافه گشت - و بعد دو ماه فردوس آرامگاه نواب را برای تنبیه غنیم رخصت کرد - و صوبه داری اکبر آباد از عزل راجه جے سنگهه و صوبه داری مالوه از تغیر باجی راو بنواب عنایت فرموده به اکبرآباد آمد - و محی الدین قلی خان را که (وزیر و از اقربای نواب بود) نائب صوبهٔ اکبر آباد کرده عازم مالوه شد - و چون کنار دریای خیل بکدست غارهای عمیق پیچ در پیچ است در وقت آمدن نواب از دکن دزدان کنار خیل لشکر را تصدیع بسیار رسانیده بودند - نواب زیر اکبر آباد جمن را عبور کرده شرق رویه روان شد - و بر صراط نادیدهٔ کمن پور گذشته زیر کالپی دو باره دریای جون را عبور نموده در ملک بندیله آمد - راجهٔ بندیله با جمعیتی در رکاب شد - و بعد طی منازل به بهوپال از توابع

صوبهٔ مالوه رسید - و باجي راو هم با فوج سنگین از دکن استقبال کرده در ماه رمضان سال مسطور در سواد بهوپال آتش جدال و قتال اشتعال گرفت - چون خبر آمد آمد نادر شاه استیلا یافت با نواب نسبت بامرای دیگر حسن سلوک فراوان بعمل آورد - و چون امیرالامرا صمصام الدوله خانه‌دوران در محاربهٔ نادر شاه جانفشاني نمود منصب امیر الامرائي ضمیمهٔ مراتب دیگر بنواب مقرر گشت *

درین ایام نواب نظام الدوله ناصر جنگ نائب دکن باغوای مغرضان سالک خود سري پیمود - نواب برای اصلاح شر در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف کمر بامید تسخیر ملک کرناٹک بر بست - اول بالتجا از بادشاه رخصت گرفته بدکن آمد - بیستم جمادی الاول سنهٔ (۱۱۵۴) اربع و خمسین و مائة و الف در سواد اورنگ آباد جانب غرب با پدر و پسر جنگ واقع شد - و نواب نظام الدوله زخمها برداشته بدست پدر والا گهر افتاد - نواب در سنهٔ (۱۱۵۶) ست و خمسین و مائة و الف کمر بتسخیر ملک کرناٹک بر بست - اول قلعه ترچناپلي را محاصره کرده مفتوح ساخت - و بعد ازان آرکاٹ را از قوم نوایت انتزاع نمود - در سنهٔ (۱۱۵۷) سبع و خمسین و مائة و الف قلعهٔ بالکنده از توابع حیدر آباد محاصره کرده از دست مقرب خان دکني

بتصرف در آورد - و چهارم جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۶۱)
احدی و ستین و مائة و الف در سواد برهانپور علم بکشور
بقا زد - و نعش او را نقل کرده در روضهٔ منوره (که
قریب قلعهٔ دولت آباد است) پائین مرقد شاه برهان الدین
غریب دفن کردند - و در همین سال فردوس آرامگاه محمد
شاه پادشاه و وزیر اعتماد الدوله قمر الدین خان روی توجه
بعالم جاوید آوردند - مولف گوید * قطعه *

* سه رکن مملکت هند از جهان رفتند *
* فتاد حیف سه درّ یگانه از کف دهر *
* برای رحلت این هر سه یافتم تاریخ *
۱۱۶۱
* نماند شاه زمان با وزیر و اصف دهر *

نواب از اعاظم امرای دولت تیموریهٔ هندوستان است -
از عهد خلدمکان تا منتهای دولت فردوس آرامگاه محمد شاه
پادشاه بر چار بالش امارت کامرانی کرد - و قریب سی سال
بحکومت شش صوبهٔ دکن (که تلمرد چندین پادشاهان
عالیجاه بود) پرداخت - جمعی از امرای عهد فردوس آرامگاه
عیال او بودند - و مراسم آداب فرزندانه بتقدیم رسانیدند -
عجب ذات ملکی صفات مجبول بخیر بود - همیشه در سرکار
او فقرا و علما و صلحا و ارباب استحقاق را بقدر تسمت
هر کس ترشح بظهور می رسید - علما و مشایخ دیار

عرب و ماوراء النهر و خراسان و عراق و اطراف هندوستان صيت قدر دانی او شنيده رو بدکن آوردند - و زله از شيلان کثير الالوان او بردند - از آثار او سمت حصار شهر پناه برهانپور (که در سنهٔ (۱۱۴۱) احدی و اربعين و مائة و الف بنای آن گذاشت) و بمرور ايام باتمام رسيد - و آبادی نظام آباد بالای کتل فرداپور (که در ويرانهٔ محض بود) طرح انداخت - و مسجد و کاروان سرا و دولتخانه و پل تعمير نمود - مطابق اين آبادي سمت حصار شهر پناه حيدر آباد و نهر هرسول (که وسط شهر اورنگ آباد مي‌آيد (۲)) - نواب سخن موزون مي کرد - و ديوانے ضخيم دارد - از نتايج طبع شريف ارست * بيت *

* تا مقابل کرد با خود حسن يار آئينه را *
* تازه آبے آمده بر روی کار آئينه را *

---

(۲) در [تاريخ مظفري] الحاصل او مدت سي سال بحکومت شش صوبهٔ دکن (که هريک مملکتے ست علحده) استقلال تمام يافته ذخاير کامراني اندوخت - و دران صوبجات عمارات عالي بنا نهاد - حصار شهر برهانپور و حيدرآباد و معموري نظام آباد بالای کتل فرداپور و نهر هرسول (که در شهر اورنگ آباد مي رود) و مسجد عالي و کاروان سرای وسيع و پل استوار از آثار اوست - و اوعلما و فقرا و مورخين و شعرا را عزيز داشتے و دامن اميد اينها را از زر و سيم گران بار ساختے *

* و لَهُ *

* سوخت با داغ محبت دل دیوانهٔ ما *
* شمع گردید بگـــرد ســـر پروانهٔ ما *

نواب غفران پناه وقت رحلت شش پسر والا گهر گذاشت - میر محمد و میر احمد که هر دو از یک مادر اند - و میر سید محمد و میر نظام علي و میر محمد شریف و میر مغل این چهار مختلف اند - و هر کدام بخطابات عمدهٔ مختلف معزز - برای امتیاز اولین را امیرالامرا و دومین را نظام الدوله و سیومین را امیرالممالک و چهارمین را آصف جاه ثاني و پنجمین را برهان الملک و ششمین را ناصرالملک یاد میکنم - امیرالامرا فیروز جنگ غازی الدین خان بهادر بن نواب آصف جاه غفران پناه از پیشگاه خلافت بخطاب جد خود سرفراز گشته سرمایهٔ ناموري اندوخت - نواب آصف جاه از دکن وارد دهلي گشته به تقبیل پایهٔ تخت سلطنت اعزاز مي یابد - و چون

نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۳) ثلث و خمسین و مائة و الف از فردوس آرامگاه رخصت دکن گرفت نیابت امیر الامرائي [که بعد کشته شدن خواجه عاصم (مخاطب به صمصام الدوله خانه‌دوران در جنگ نادر شاهي) بنواب آصف جاه مقرر شده بود] بخلف خود فیروز جنگ تفویض نمود - و بعد رحلت

نواب آصف جاه در عهد احمد شاه منصب امیر الامرائي به بشارت خان قرار گرفت - و بعد چند روز خلعت امیر الامرائي از تغیر او به شهادت خان فیروز جنگ عنایت شد - و بعد شهادت نواب نظام الدوله ناصر جنگ امیر الامرا را هوس ریاست دکن در سر افتاد - اعیان حضور بنابر بعضے وجوه اول راضي نبودند - آخر راضی شدند - نوعیکه در ترجمهٔ مغفور جنگ رقم ایضاح خواهد یافت - امیر الامرا

سیوم رجب سنهٔ (۱۱۶۵) خمس ستین و مائة و الف از احمد شاه بخلعت حکومت دکن قامت مباهات آراست - و در عین موسم برشکال جانب دکن قطره زد - و (چون در دکن امیر الممالک برادر سیومین مسلط بود) هولکر مرهته را (که با فوج سنگین در نواح دهلي بود) رفیق خود گردانید - و بعد طی مسافت بیستم ذیقعده سال مذکور داخل اورنگ آباد شد - امیر الممالک (که در حیدر آباد بود) بقصد مقابله مسافتی نوردید - غنیم تابو یافته از امیر الامرا ملک خاندیس تمام و کمال و سنکمیز (۲) و جالنه از توابع اورنگ آباد وغیره استده نمود - امیر الامرا (چون نو آمده و نا واقف بود و کار عمدهٔ مقابله با امیر الممالک در پیش داشت) سند ملک خاندیس

---

(۲) نسخهٔ [ج] و سنکمنیر و جالنا *

وغیره بمهر خود حوالهٔ غنیم نمود - و این چنین ملک عظیم مفت در دست غنیم رفت *

چون قلم قضا برین رفته بود (که ریاست ملک دکن بر امیر الممالک بحال باشد) امیر الامرا بعد هفده روز از داخل شدن اورنگ آباد هفتم ذي حجه آخر روز سال مذکور بمرگ مفاجات (۲) در گذشت - و رفقای او (که بچه توقعات سبیل رفاقت پیموده بودند) همه در چاه یاس فرو رفتند - و تابوت او را به سکینهٔ خاطر بدرقهٔ سلامت راه معاینه نموده قرار دادند که پیش و پس صف خود نگاهداشته از اورنگ آباد بدهلي برند - آخر همچنان کردند - و چون بنات النعش در رکاب نعش راه طي کرده بدهلي رسیدند - و درانجا نعش را بزمین سپردند *

اما عماد الملک بن امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب

---

(۲) در [تاریخ مظفري] چون آصف جاه نظام الملک فتح جنگ جهان ثاني را گذاشت نظام الدوله ناصر جنگ پسر دومین آصف جاه بجاي پدر نشست - پس از چندے غازي الدین خان فیروز جنگ (که در حضور پادشاه بود) بنظامت دکن سرفراز شد - و او پسر خود عماد الملک را به نیابت میر بخشیگري بحضور والا گذاشته با محمد ابراهیم خان عم راقم روانهٔ حیدر آباد گردید - وقتیکه متصل آن بلده رسید از اتفاقات قضا و قدر بمرگ مفاجات یا باغوي کسے به تعبیه زهر در طعامش کردند في الفور ادهم عزیمت از جهان فنا بر تافت و بملک بقا شتافت - نعش او را به شاهجهان آباد آوردند و در گورخانهٔ بزرگان او بخاک سپردند *

آصفجاه غفران پناه و دختر زادهٔ وزیر الممالک اعتماد الدوله قمر الدین خان مرحوم نام اصلی او میر شهاب الدین است - او هم بخطاب موروثی غازي الدین خان بهادر فیروز جنگ ناموري دارد - وقتیکه پدرش امیر الامرا در دکن رفته بمرگ مفاجات در گذشت بمجرد وصول این خبر وحشت اثر به دار الخلافه عماد الملک بخانهٔ وزیر الممالک صفدر جنگ رفته نشست - و غم نالي را بجائی رساند که صفدر جنگ بر سر ترحم آمده امیر الامرائی ارثي را از احمد شاه باو دهانید - آخر این نقش راست از نگین اخلاص کج نشست - عماد الملک خواست که صفدر جنگ را برهم زند - چنانکه تفصیل آن در ترجمهٔ صفدر جنگ خواهد آمد - عماد الملک در ایام جنگ مذکور هولکر را از مالوه و جے آپا را از ناگور بکومک خود طلبید - اما پیش از رسیدن اینها با صفدر جنگ مصالحه درمیان آمد - عماد الملک و هولکر و جے آپا هر سه باتفاق بر سر سورجمل جات رفتند - و بهرت پور و کمیر و ڈیگ را (که هر سه از قلاع حصینهٔ ملک جات است) محاصره نمودند - و (چون عمده اسباب قلعه گیري اضراب اتواپ است) عماد الملک بالتماس سرداران غنیم عریضهٔ بدرگاه احمد شاه مشتمل بر استدعای اضراب توپ مصحوب

عاقبت محمود خان کشميري (که صدار المهام او بود) ارسال داشت - انتظام الدوله وزير بن عماد الدوله قمر الدين خان مرحوم بضد عماد الملک پادشاه را از فرستادن اضراب توپ مانع آمد - عاقبت محمود خان اکثرے از منصب داران پادشاهي و مردم توپخانه را بوعدهٔ اين (که اگر دور اعتماد الدوله شود با شما مراعات چنين و چنان بعمل مي آيد) با خود متفق ساخته خواست که انتظام الدوله را بر دارد - و روزے قرار داده بر سر خانهٔ انتظام الدوله غلو کرده هنگامهٔ دار و گير گرم ساخت - و همان روز کارے نساخته روی گريز بجانب داسنه (۲) نهاد - و از راه قطاع الطريقي در آمده بتاخت و تاراج محالات پادشاهي و جواگير منصبداران (که در نواحي دار الخلافه بود) غبار فتنه بر انگيخت - درين ضمن سورجمل جاٹ (که از دست اهل محاصره بحالت کسوف رسيده بود) از احمد شاه امداد التماس کرد - احمد شاه در ظاهر برای شکار و نظم و نسق آن الکه و در باطن برای کومک جاٹ از دهلي بر آمده در سکندره مضرب خيام ساخت - و عاقبت محمود خان را (که دران نواحي هنگامه پرداز بود) استمالت نموده بحضور طلبيد - عاقبت محمود خان از مقام خورجه جريده آمده

---

(۲) در [تاريخ مظفري] داسنه *

ملازمت پادشاه نموده بخورجه برگشت - از مقدرات الهي اینکه هولکر بخاطر آورد که احمد شاه در دادن اضراب توپ تغافل ورزید - الحال (که بیرون برآمده است) رفته رسد غله و کاه لشکر او را بند باید کرد - و قافلهٔ او را تنگ نموده اضراب اتواپ باید گرفت - و خواست که این کار بے سهیم و شریک بکرسي نشاند - عماد الملک و جي آپا را خبر ناکرده شبگیر نمود - و از گذر متهرا عبور دریای جمن نموده شبے (که عاقبت محمود خان ملازمت نموده بخورجه برگشت) هولکر قریب معسکر احمد شاه رسیده اول شب چندان بان سر داد که مردم گمان بردند که عاقبت محمود خان از راه شرارت باز آمده آتش افروز هنگامه است - امر سهل دانسته استعداد جنگ نکردند - و فکر فرار هم نه نمودند - و الّا خرابیها پیش نمي آمد - آخر شب متحقق شد که هولکر آمده است - دست و پا گم کردند - که نه وقت استعداد جنگ و نه فرصت فرار - ناچار احمد شاه و بهادر و صمصام الدوله میر آتش پسر امیر الامرا صمصام الدوله خاندوران ناموس و احمال و اثقال را گذاشته با چند کس راه دار الخلافه برگرفتند - و از طفلي و نا تجربگي و بے حیثیتي بادشاه چشم زخم عظیمے بناموس تیموریه رسید - هولکر آمده بے منازعتے تمام اثاث سلطنت را غارت کرد -

بلکه زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه (که زوجهٔ فردوس آرامگاه بود) و دیگر پردگیان سرادقات پادشاهي به اسیري در آمدند - هرچند هولکر اینها را بحرمت نگهداشت اما خاک بر سر این حرمت - عماد الملک این خبر شنیده محاصره را گذاشته بدار الخلافه شتافت - چی آیا (چون دید که این هردو سردار برخاسته رفتند و تنها عهده برای محاصره نمي توان شد) او هم دست از محاصره بر داشته بنارنول رفت - و سورجمل جات خود بخود از کسوف محاصره بر آمد - عماد الملک بزور هولکر و سازش امرای حضور (خصوص صمصام الدوله میر آتش) وزارت از تغیر انتظام الدوله خود گرفت - و امیر الامرائي به صمصام الدوله میر آتش دهانید - روزے (که وزارت گرفت) صبح خلعت پوشید وقت استوا احمد شاه را با مادرش قید کرده عزالدین (۲) خلف معزالدین جهاندار شاه را دهم شعبان روز یکشنبه سنهٔ (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف بر تخت سلطنت نشانده به عالمگیر ثاني ملقب ساخت - و بعد یک هفته از قید کردن چشم احمد شاه و مادرش را (که تمام فتنه ازو رسیده بود (۳)) میل کشید - بعد ایضے برای انتظام صوبهٔ پنجاب قصد لاهور کرد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عزیز الدین - (۳) نسخهٔ [ج] برخاسته بود *

مخفي نماند که در سنهٔ (۱۱۶۱) احدی و ستین و مائة و الف صوبه داری لاهور به معین الملک قرار یافت و بعد فوت معین الملک حکومت لاهور بزن او عاید شد - چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل مي آید - عماد الملک عالمگیر ثانی را در دهلي گذاشته شاهزاده عالي گوهر را بتوزکي برداشته از راه هانسي و حصار روانهٔ لاهور گردید - و به بودانه رسیده حسب الطلب آدینه بیگ خان فوجی را بسرکردگی سید جمیل الدین سپه سالار و عباد الله خان کشمیري صدار المهام شبا شب بلاهور (که ازانجا چهل کروه مسافت دارد) رخصت کرد - اینها در یک شب و روز خود را بلاهور رسانیدند - و خواجه سرایان را در حرم فرستاده بیگم را (که در تمام غفلت خوابیده بود) بیدار کرده مقید ساختند - و از عمارات بر آورده در خیمه جا دادند - بیگم زن ثانی عماد الملک است - و نیز دختر او به عماد الملک نامزد بود - عماد الملک صوبه داری لاهور به آدینه بیگ خان در بدل پیشکشی سي لک روپیه مقرر کرده بدهلي معاودت نمود - چون این خبر بسمع شاه درانی رسید بسیار شاق آمد - و از قندهار پاشنه کوب خود را بلاهور رسانید - آدینه بیگ خان چون طفل آدینه (که از کتب رم کند) از لاهور بصحرای هانسي و حصار فرار نمود - شاه درانی بر جناح استعجال

به بیعت کردهٔ دهلي علم افراز شد - عماد الملک (که سر و سامانی نداشت) جز انقیاد چاره نیافته ملازمت شاه درانی نمود - اول معاتب شد - آخر بسفارش بیگم مذکور و اشرف اوز شاه درانی از خان محظوظ شد - و وزارت هم بغیر از پیشکش بار مسلم شد - و چون شاه درانی جهان خانرا به تسخیر تلعجات سورجمل جاٹ تعین کرد عماد الملک همراه جهان خان ترددات نمایان بعرصهٔ ظهور آورد - و مورد آفرین شاه گردید - و چون طلب پیشکش بابت وزارت درمیان آمد عماد الملک از شاه التماس کرد که تورهٔ از نسل تیموریه و فوجی از درانیان همراه من شود که از انتزاید زر خطیر بمعرض وصول در آورده داخل سرکار سازم - شاه درانی دو شاهزاده یکی هدایت بخش بن عالمگیر ثانی و دیگر میرزا بابر خویش عزیز الدین برادر عالمگیر ثانی را از دهلي طلبیده با جانباز خان (که یکی از سرداران رکاب شاه بود) همراه عماد الملک کرد - عماد الملک با دو شاهزاده و جانباز خان در کمال بے سر انجامي عبور جمن نموده عازم فرخ آباد مسکن احمد خان پسر محمد خان بنگش گردید - احمد خان استقبال کرده خیمه و خرگاه و اقبال و افراس وغیره پیشکش شاهزاده نمود - عماد الملک ازانجا پیشتر رفته از آب گنگ گذشته در بصوبهٔ اودهه آورد - و شجاع الدوله ناظم اودهه

باستعداد جنگ از لکهنؤ بر آمده خود را در میدان ساندي و پالي (که سرحد صوبه اردهه است) رسانید - دو بار جنگ سهل با قراولان طرفین واقع شد - آخر بوساطت سعد الله خان روهیله بر پنج لک روپیه (قدرے نقد و باقي بوعده) صلح قرار یافت - عماد الملک مع شاهزاده هفتم شوال سنهٔ (۱۱۶۰) ستین و مائة و الف از میدان سراع کوچید - و از دریاي گنگ گذشته بفرخ آباد رفت *

و چون شاه درانی بنابر حدوث وبا در لشکر او از حوالیٔ اکبر آباد بعزم ولایت گام سرعت بر گرفت روزے (که محاذیٔ دار الخلافة رسید) عالمگیر ثاني با نجیب الدوله برسر نالاب مقصود آباد آمده با شاه ملاقات نمود - و از عماد الملک شکایت بسیار کرد - لهذا شاه نجیب الدوله را منصب امیر الامرائیٔ هندوستان داده روانهٔ لاهور گردید - نجیب الدوله از قوم افغان سمت - چون آثار رشد از ناصیهٔ حالش برتو ظهور مي داد عماد الملک او را در سرکار خویش پیش آورد - و چون شاه درانی به هندوستان آمد بنابر جوهر ذاتي و هم قومي تقرب پادشاه پیدا کرد - تا بجائے که امیر الامرا شد - و با عماد الملک طرف گردید - القصه عماد الملک در فکر بیجا ساختن نجیب الدوله از فرخ آباد عازم دهلي گردید - و رگهناتهه راو برادر اعیانیٔ بالا جي راو

و هولکر را بمبالغهٔ تمام از دکن طلبیده باتفاق دهلي را محاصره نمود - عالمگیر ثاني و نجیب الدوله محصور شدند - و چهل و پنج روز جنگ توپ و رهکله درمیان ماند - آخر هولکر رشوت سنگین از نجیب الدوله گرفته بذای صلح گذاشت - و نجیب الدوله را با آبرو و مال و اثقال از قلعه بر آورده متصل خیمهٔ خود جا داد - و تعلقهٔ او آن طرف آب جمن (که عبارت از مهارپور و چاندور و تمام قصبات بارهه باشد) به تصرف در آورد - و چون سردار غنیم نجیب الدوله را در شکرتال محاصره کرد (نوعیکه در ترجمهٔ شجاع الدوله خواهد آمد) عماد الملک را از دهلي بکومک طلبید - عماد الملک [که با خانخانان انتظام الدوله ناخوش بود - و با عالمگیر ثاني هم صفائي نداشت - که این ها با شاه دراني مخفي سلسلهٔ رسل و رسایل دارند - و نیز غلبهٔ نجیب الدوله بر ما مي خواهند] اول

خانخانان را بقتل رسانید - و بعد سه روز هشتم ربیع الآخر روز پنجشنبه سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف عالمگیر ثاني را جرعهٔ شهادت چشانید - و در تاریخ مذکور پسر محي السنه بن کام بخش بن خلد مکان را بر تخت نشانده بشاهجهان ملقب ساخت - و بعد قتل پادشاه و خانخانان بر طبق طلب دتا بکمک او شتافت -

و در همین ایام آمد آمد شاه درانی غلغله دران نواحی افکند - و دتا از نواحی شکرتال بر خاسته بارادهٔ مقابله با شاه درانی بجانب سرهند رو نهاد - عماد الملک به شاهجهان آباد آمد - و چون خبر مقابلهٔ دتا با قراولان شاه درانی شنید غالبیت درانیان و مغلوبیت هم استنباط نمود - زیراکه در دو پهلوان (که باهم کشتی میکردند) او دید زور آور کم زور را به نیروی بازو عقب می برد - درانیان بقوت ترکتازی هم اورا جانب دهلی پس پا ساختند - عماد الملک دریافت که عنقریب شاه درانی هم را برداشته بر سر شاهجهان آباد میرسد - از خوف او پادشاه تازه را در دهلی گذاشته خود نزد سورجمل جاٹ رفت *

اما نظام الدوله خلف دوم نواب آصف جاه غفران پناه واسطة العقد امرا ست و بلیة القصیدهٔ شعرا - احوال او مفصل در ترجمهٔ او صورت تحریر پذیرفته - دریذجا رخسار صفحه بخال اجمال آرایش می یابد - (چون نواب آصفجاه در سنهٔ (۱۱۵۰) خمسین و مائة و الف بشاهجهان آباد تشریف برد) پسر والا گهر را نیابت دکن تفویض فرمود - و او در ایام نیابت خود راجه راو را (که نشهٔ غرور در سر داشت) مغلوب ریاست ساخت - نوعیکه در احوال غنیم گذشت - و بعد رحلت نواب آصفجاه بر مسند دکن نشست - و رعب

او قسمے غنیم را دست خوش هراس داشته که تا آخر عهد او از حد خود پا بیرون نگذاشت - احمد شاه فرمانروای هندوستان برای اصلاح امور سلطنت شقهٔ بخط خاص بنواب نظام الدوله نوشت - نواب تا دریای نربدا جلو ریز خود را رسانید - درین ضمن احمد شاه شقهٔ ناسخ عزیمت حضور بقلم آورد - و نیز مظفر جنگ (که در ترجمهٔ او مي آید) سر از اطاعت پیچید - نواب از نربدا معاودت نموده با هفتاد هزار سوار جرار و یک لک پیاده بعزم تنبیه مظفر جنگ لواي عزیمت افراخت - و تا بقدر پهاچري (که از اورنگ آباد پانصد کروه جریاي ست) بر جناح استعجال خود را رسانیده به بیست و ششم

ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۶۳) ثلث و ستین و مائة و الف معرکهٔ قتال آراست - نسایم فیروزي بر پرچم اعلام نظام الدوله وزید - و مظفر جنگ زنده دستگیر شد - نظام الدوله موسم برشکال در آرکاٹ گذرانید - افاغنهٔ کرناٹک و همت خان وغیره (که درین یساق ملازم رکاب بودند) چشم از حقوق تربیت و نمکخوارگي پوشیده بطمع مال و مال کمر دغا بستند - و باتفاق نصارای پهاچري شب هفدهم محرم بحساب تنجیم

و شازدهم بحساب رویت سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف شبخون زده نواب نظام الدوله را بگلکشت ارغوان زار

شهادت روانه ساختند - و بعضی ارباب توفیق تابوت او را بروضهٔ شاه برهان الدین غریب رسانیده قریب مرقد نواب آصفجاه دفن کردند *

بعد شهادت او مظفر جنگ را (که مقید همراه بود) بریاست دکن برداشتند - و از پهلچري قصد حیدر آباد کردند - قضا و قدر اسباب انتقام نواب نظام الدوله آماده ساخت - و در دل مظفر جنگ و افاغنه مادهٔ نفاق ریخت - روزے (که زمین لکریت پلي مضرب خیام شد) ناخوشي از باطن بظاهر بروز کرد - هفدهم ربیع الاول سال مذکور فریقین از مکانهای خود حرکت کرده هنگام پیکار گرم ساختند - و سرداران طرفین با مظفر جنگ و همت خان و غیرهما بقتل رسیدند - و خون نواب نظام الدوله یکقلم قاتلان خود را بخاک هلاک غلطان ساخت - مظفر جنگ نام اصلی او هدایت محي الدین خان است - او بدو واسطه به عبد الله وزیر صاحب قران ثاني شاهجهان پادشاه مي رسد - و دختر زادهٔ نواب آصف جاه غفران پناه است - در عهد نواب آصف جاه بحکومت بیجاپور مي پرداخت - و در عهد نواب نظام الدولهٔ شهید مسلک مخالفت پیمود - نواب حسین درست خان عرف نواب چندا صاحب (که از سرداران نوایت آرکاٹ است) باو پیوسته

بگرفتن آرکاٹ تحریص نمود - مظفر جنگ رو بآرکاٹ آورد - آنجا جم غفیر از نصارای فواسیس ساکن پهلچري را بوساطت نواب چندا صاحب همراه گرفت - و بر سر انور الدین خان گوپاموئي (که از وقت نواب آصف جاه ناظم آرکاٹ بود) رفته شانزدهم شعبان سنهٔ (۱۱۶۲) اثنین و ستین و مائة و الف دولاب خون ریزي بگردن او زد - شهامت جنگ پای جلادت افشرده ساغر موت چشید *

بعد شهادت نواب نظام الملک اقاغنه و نصارا مظفر جنگ را بر مسند ریاست نشاندند - مظفر جنگ رام داس را دیوان خود مقرر کرده به راجه رگهناتهه داس مخاطب ساخت - و این رام داس برهمن سپاهی سنت ساکن سیکاکول (که در ذیل متصدیان سرکار نظام الدوله بود) - چندان رتبه نداشت - لیکن در قتل نواب نظام الدوله جد و جهد بسیار بعمل آورده زنار محبت مظفر جنگ بر کمر بست - لهذا مظفر جنگ او را باین مرتبه رسانید - و با اقاغنه به پهلچري رفت - و کپتان یعنے حاکم آنجا را ملاقات کرد - و جمعے از سپاه نصارا همراه گرفته عازم حیدر آباد شد - و بر سر آرکاٹ عبور نموده در ملک اقاغنه در آمد - نیرنگی قدرت درمیان مظفر جنگ و اقاغنه خلاف انداخت - روزے (که سر زمین لکریت پلي مخیم شد) ناخوشی پنهاني

گل کرد - و عاید به پرخاش گشت - از یک طرف مظفر جنگ و نصارا و از طرف دیگر افاغنه مستعد شده صف آرای قتال گردیدند - همت خان و دیگر سرداران افاغنه بقتل رسیدند - و کار مظفر جنگ نیز بزخم تیر (که در حدقهٔ چشم رسید) آخر شد - و این سانحه هفدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف بعالم ظهور آمد *

مظفر جنگ طبع طالبعلمي داشت - و تهذیب المنطق ازبر کرده بود - با شعرا اصلا مناسبتی نداشت - در ایام ریاست (که دو ماه بیش نبود) قریب هشت روز فقیر را هم اتفاق صحبتش دست داده - شبها خود را به بحث علمي مشغول داشتی - و او تزکیهٔ نفس بمرتبهٔ کمال نداشت - هرگاه خود ستائي آغاز میکرد حضار الفاظ تائید و تصدیق او بر زبان مي آوردند - و در ایام ریاست مظفر جنگ بالا جي با فوجه از پونه بر سر اورنگ آباد آمد - و رکن الدوله ناظم آنجا پانزده لک روپیه داده آفت او را دفع ساخت - و این رکن الدوله از اعاظم امرای نواب آصفجاه است - یازدهم رجب سنهٔ (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف بجوار رحمت آسود - مظفر جنگ اول کسی ست که نصارا را نوکر کرده بطرف دیار اسلام آورد - پیش ازین نصارا در بنادر

خود بودند - و پا از حدود خود بیرون نمي گذاشتند - بعد شهادت نواب نظام الدوله مظفر جنگ نصارای فراسیس را نوکر گرفته آنها را اعتضاد خود ساخت - و بعد قتل مظفر جنگ نصارا بصیغهٔ نوکري در رکاب امیر الممالک شدند - و سیکاکول و راجبندري و دیگر مواضع را در جاگیر خود گرفتند - و طرفه اقتدارے بهم رسانیدند - که در دکن حکم حکم ایشان شد - موسی بهوسی سرگروه نصارا بخطاب عمدة الملک مخاطب گردید - (چون انگریز و فراسیس همیشه باهم انجیل عداوت تلاوت مي‌کنند - و بنادر هردو فرقه باهم قریب واقع است) نصارای انگریز را هم هواے مداخلت در ملک پادشاهي بهم رسید - که الو الو را دیده رشک میگیرد - و بعض ملک ارکاٹ را بتصرف آوردند - و نیز بر بنگاله مسلط شدند - و قلعهٔ بندر سورت را قابض گشتند - و در سنهٔ (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائة و الف بندر پهلچهري را محاصره کرده از دست فراسیس انتزاع نمودند - و عمارات پهلچهري را زرایخ آکنده قاعاً صفصفًا ساختند - و سیکاکول و راجبندري و دیگر مواضع (که در جاگیر فراسیس رفته بود - و قیاس کار نمي کرد که چه طور از دست اینها خواهد بر آمد) خود بخود مستخلص گردید *

امیر الممالک خلف هیوم نواب آصف‌جاه غفران پناه - نام اصلی او سید محمد خان است - اول مخاطب به صلابت جنگ بود - و آخر در عهد عالمگیر ثانی به امیر الممالک مخاطب گردید - بعد قتل مظفر جنگ راجه رگهناتهه داس و جمیع اعیان او را سردار ساختند - راجه رگهناتهه داس وکیل مطلق شد - راجه جمعی از نصارای فراسیس را (که مظفر جنگ از پهلچهري نوکر کرده همراه آورده بود) استمالت نموده رفیق امیر الممالک ساخت - امیر الممالک بعد طی منازل رونق افزای اورنگ آباد شد - و ایام برشکال درانجا گذرانیده یازدهم ذي‌حجه سنهٔ (۱۱۶۴) اربع و ستین و مائة و الف بقصد تنبیه بالا جي با پنجاه هزار سوار جوار بمقابله پیش آمد - و دوازدهم محرم سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف جنگ شروع شد - بهادران اسلام جنگیده جنگیده غنیم را قریب پونه رسانیدند - و آبادیهای غنیم را (که سر راه پیش آمد) سوخته با خاک برابر ساخته جلو خانهٔ دوزخ کردند - درین محاربات فرنگیان بآتش خانهٔ خود دود از نهاد غنیم بر آوردند - علی الخصوص شب چهاردهم محرم (که ماه خسوف تمام کرده بود) نصارا بر فوج غنیم شبخون زدند - و جمعی کثیر را به آتشکدهٔ آخرت فرستادند - بالا جي (که در حالت پوجا یعنی پرستش

خسوف بود) برهنه سر بر بادپائی برهنه پشت سوار شده فرار را وسیلهٔ نجات خود ساخت - و ادرات و آلات طلائی پوجا بغنیمت اسلامیان در آمد - اما بسبب نفاق خانه برانداز انجام این همه آردد و مصالح برابر خاک بود - امیر الممالک بعد انفصال جنگ متوجه حیدر آباد شد -

---

سپاه نصارا در میدان تهالکي سیزدهم جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۶۵) خمس و ستین و مائة و الف راجه رگهناتهه داس را کشتند - نواب امیر الممالک بحیدر آباد شتافت - و حسب الطلب او رکن الدوله و صمصام الدوله از اورنگ آباد خود را بحیدر آباد رسانیدند - و وکالت مطلق برکن الدله تفویض یافت - ناگاه خبر رسید که امیر الامرا فیروز جنگ بن نواب آصفجاه از پیشگاه احمد شاه خلعت صوبه‌داری دکن پوشیده عازم دکن است - رکن الدوله از وکالت پهلو تهي کرده به کپرتله نزد جانو جي بنالکر آمد - مقصدش اینکه امیر الامرا باتفاق هولکر مرهته بدکن مي آید بوساطت جانو جي بنالکر و نیز بوساطت بالا جي (که با او از عهد نواب آصفجاه غفران پناه ربطے داشت) بامیر الامرا پیوسته سررشته موافقت بدست آرد - وقتیکه رکن الدوله از حیدر آباد روانه شد صمصام الدوله همانجا ماند - و بصوبه داری حیدر آباد از امیر الامرا امتیاز یافت - و چون امیر الامرا بارنگ آباد

رسیده هفده روز زندگانی کرده در گذشت (درین هفده روز چه خرابیها که رو نداد) غنیم (که در سرکار امیر الامرا صاحب اختیار و اقتدار بود) ملک خاندیس و سرکار سنکمیز و جالنه وغیره از امیر الامر سند کرده گرفت - و شوکت اسلام ازین الکه بر داشت - و بعد فوت امیر الامرا به امیر الممالک که بقصد مقابلهٔ امیر الامرا از حیدر آباد بر آمده بود پیوست - و ملکی (که از امیر الامرا گرفته بود) سند او از امیر الممالک هم حاصل کرد - و بعد ازان رکن الدوله از کپرتله بر آمده به امیر الممالک پیوست - و بر وکالت مطلق قایم شد - و صمصام الدوله را معطل ساخته به اورنگ آباد فرستاد - و چون ایام برشکال قریب رسید امیر الممالک با رکن الدوله به اورنگ آباد آمد - عمدة الملک و موسی بهوسی با رکن الدوله برسیدند - و چهاردهم صفر سنهٔ (۱۱۶۷) سبع و ستین و مائة و الف وکالت از تغیر رکن الدوله به صمصام الدوله شاهنواز خان اورنگ آبادي مقرر گردید - صمصام الدوله چهار سال به سر انجام این منصب جلیل القدر پرداخت - و در ایام وکالت خود بتدابیر صائبه نوعی غنیم را بر حد خود نگاهداشت که اصلا سر شورش بر نداشت - تفصیل این در دیباچهٔ کتاب مآثر الامرا بزبان قلم رفته *

میر نظام علي و میر محمد شریف (که این مدت معطل با امیر الممالک بسر مي بردند) صمصام الدوله در سنهٔ (۱۱۶۹) تسع و ستین و مائة و الف اولین را صوبه داری برار و دومین را صوبه داری بیجاپور از امیر الممالک دهانیده هر کدام را بصوبهٔ خود فرستاد - میر نظام علي آخر مخاطب به آصف جاه ثاني شد - و محمد شریف اول به شجاع الملک و آخر به برهان الملک مخاطب گردید -

و بتاریخ ششم ذیقعده سنهٔ (۱۱۷۰) سبعین و مائة و الف وکالت مطلق از عزل صمصام الدوله به برهان الملک (که از صوبهٔ بیجاپور در حضور امیر الممالک به اورنگ آباده بود) تقرر یافت - و در همین ایام آصف جاه ثاني با فوج شایسته از برار به اورنگ آباد تشریف آورد - و برهان الملک را معطل ساخته اختیار ریاست بدست خود آورد *

و چون اطلاق وکیل مطلق به برهان الملک بود لقب او ولي عهد مقرر گردید - و در همین سال بالا جي راو بارادهٔ پرخاش در سواد اورنگ آباد آمد - آصف جاه ثاني نواب امیر الممالک را بحراست اورنگ آباد گذاشت و خود با برهان الملک جنگ کنان تا سندکهیر (که قریب مي کرده از اورنگ آباد است) رفت - انجام کار

مصالحه به قرار دادن جاگیر غنیم قرار یافت - و
ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبجات دکن تسلیم
غنیم شد - و شوکت حکومت اسلام ازین محالات
بر خاست - نواب آصفجاه ثاني بعد مصالحه از سند کهیر
بارونگ آباد تشریف آورد - و حیدر جنگ مدار المهام موسي
بهوسي سرگروه نصارا گردید - و چون دید (که با وصف
نواب آصفجاه نقش تسلط او درست نمي توان نشست) در
شکست نواب آصفجاه افتاد - و بانواع حیله سازي ابراهیم
خان کاپردي و سایر فوج نواب آصفجاه را از نواب جدا ساخته
در ذیل نوکران موسی بهوسی داخل کرد - زر سپاه هشت
لک روپیه از نزد خود تسلیم نمود - و نواب را تنها ساخت -
بعد ازان صمصام الدوله را مقید کرده خاطر خود را از هر دو
طرف جمع نمود - و خواست نواب آصفجاه را به بهانهٔ
صوبه داری حیدر آباد بحیدر آباد فرستد - و در قلعهٔ گولکنده
نگاهدارد - و میدان برای جولان خود خالي سازد - ندانست
که تقدیر بر تدبیر سر پیچید - در سیوم رمضان قریب
استوا سنهٔ (۱۱۷۱) احدی و سبعین و مائة و الف
حیدر جنگ در خیمهٔ نواب آصفجاه آمد - نواب آصفجاه
پیشتر با مشیران خود مخفي قتل حیدر جنگ قرار داده
بود - حضار مجلس و خواص محفل حیدر جنگ را گرفته

ذبح کردند - و نواب آصفجاه بر اسپی سوار شده از لشکر تنها بر آمد - و این همه تویخانهٔ فرنگ در مقام حیرت معطل ماند - و جرأتے نمود که کارنامهٔ رستم و افراسیاب را منسوخ ساخت - و از مذبوح شدن حیدر جنگ موسی بهوسی و دیگر اعیان لشکر هوش باختند - درین رستخیز واقعه طلبان نواب صمصام الدوله و یمین الدوله و میر عبد النبي خان پسر نواب صمصام الدوله را بسیر لاله زار شهادت فرستادند - بعد این هنگامه امیر الممالک و برهان الملک و موسی بهوسی بحیدر آباد شتافتند - و نواب آصفجاه ثاني پس از ذبح کردن حیدر جنگ راه برهان پور گرفت - و ابراهیم خان کاپردي (که جبراً و قهراً حیدر جنگ او را از نواب آصفجاه جدا کرده بود) درین وقت بنواب پیوست - نواب آصفجاه

سیزدهم رمضان سال مذکور سواد برهان پور را مرکز نزول ساخت - و متمولان شهر و محمد انور خان برهانپوري وغیره را مصادره نمود - خان مذکور بشدت محصلان و از غم مصادره

هفدهم ذیقعده سال مذکور زندگاني را وداع نمود - و در درگاه شاه برهان الدین غریب مدفون گردید - نواب آصفجاه از برهانپور به برار رفت - و در قصبهٔ پاتم (که از قصبات اعظم برار است) چهاؤني کرد - و بعد چهاؤني با جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار محاربات در میان آمد -

و بصلح انجامید - و بعد مصالحه عازم حضور امیر الممالک (که در نواحی حیدرآباد بود) شد - و بعد ملاقات درمیان هر سه برادران جدال و نزاع بسیار بوقوع آمد - آنچه انجام کار صورت گرفت اینکه نواب امیر الممالک و نواب آصفجاه ثانی یکجا شوند - و نواب برهان الملک بصوبهٔ خود بیجاپور باشد - هیژدهم ربیع الاول سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف فتنهٔ عجیبی گل کرد - که قلعهٔ احمد نگر پای تخت نظام شاهیه را سدا سیو با دو برادر عمزادهٔ بالاجي با قلعه دار سازش کرده گرفت - و بتاریخ مذکور مردم او داخل قلعه شده قابض گشتند - شهر احمد نگر آباد کردهٔ احمد نظام شاه است که در سنهٔ (۹۰۰) تسعمائة طرح انداخت - و بنام خود موسوم ساخت - و در دو سه سال شهرے بکمال خوبي آباد شد - و بعد اندک فرصت حصارے از سنگ و گل تعمیر نمود - و در درون آن عمارات دلکش و قصور منقش برای سکونت خود مرتب ساخت - و بعد فوت او اخلاف او این قلعه را متوارث بودند - شاهزاده دانیال بن اکبر شاه مع سپه سالار خان خانان در اوائل سنهٔ (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه بتصرف خود آورد - و بعد ازین قلعه داران پادشاهان تیموریهٔ هند بصیانت این قلعه

مامور مي شدند - بعد دو صد و هفتاد سال تخميناً اين قلعه از دست اسلاميان بدست اصنامیان افتاد - و درين سال يادو راو خيال خام در سر خود پخت - و خواست كه رياست اسلام را از دكن بر دارد - و كار اصنام را رونق دهد - ابراهيم خان كاپردي را (كه بدتر از آزر بت تراش بود) نوكر گرفت - و اين ابراهيم خان يكے از قوم ارذال بود كه در فرنگيان تربيت يافته جنگ بقواعد فرنگ مي كرد - سامان حرب و توپخانهٔ شايسته با خود داشت - اول در سلك نوكران آصفجاه ثاني بود - بتفريط و افراط نواب جدا شده بغنيم پيوست - غنيم از پونه بر آمده بيست و دوم جمادی الاول سال مذكور در سواد اوردگير بتقابل عساكر رسيد - درين وقت فوج غنيم شصت هزار سوار بود - امير الممالك و آصفجاه ثاني خواستند كه از اوردگير به دهارور دايرِ بيايند - و بعضے افواج سركار را (كه قريب دهارور بود) با خود گرفته بر سر دار الحرب پونه روند *

مخفي نماند كه پيشتر با غنيم تنها جنگ قزاقي بود - هنر اينها همين كه رسد غله و كهئ لشكر اسلام بند ميكردند - و قابو ديده به كوته يراق مي جنگيدند - و صدار فوج اسلام بر توپخانه بود كه گرد لشكر حصارے از توپخانه كشيده بدفع مي پرداختند - اين مرتبه بعلت رفاقت ابراهيم خان با

غنیم جمع جنگ قزاقي و جنگ فرنگي یعنی آتشکاری توپخانه شد - و اضراب توپ نیز همراه گرفت - چون فوج اسلام در زنجیرهٔ توپخانه بهیئت مجموعي و اجتماعي راه طی میکرد تیر توپخانهٔ غنیم کم خالي مي رفت - و تیر توپخانهٔ اسلام باینها اتفاقي مي رسید - ابراهیم خان با آن (که خود را مسلمان مي گرفت) طرفه کمر بر شکست اسلام بر بست - در حالت کوچ و مقام شب و روز توپخانه را مقابل آورده در کار داشت - و در حرکت و سکون و خواب و بیداري توپها سر داده آنے فرصت نمي داد - ازین جهت در لشکر اسلام خستگی سپاه راه یافت و عالم راه نورد کوچ شهادت گردید - و ششم جمادي الآخر سال مذکور بهادران اسلام از زنجیرهٔ توپخانه بر آمده بر ابراهیم خان و دیگر فوج غنیم ریختند - و بشمشیر جلادت بسیارے از مخالفان را مقتول و مجروح ساختند - و پانزده علم از جماعهٔ ابراهیم خان کشیده آوردند - برهمین منوال جنگیده جنگیده بقلعهٔ ارکیسه سه کروهي دهارور رسیدند - غنیم دید که اگر عساکر اسلام بدهارور رسیده فوج آنجا را با خود ملحق مي سازند عهده برائي متعذر خواهد شد - پانزدهم جمادي الآخر سال مذکور قریب چهل هزار سوار اسپ مجموعي بر چندارل فوج اسلام ریختند - چون جمعیت

اعدا بسیار و فوج اسلام دو سه هزار کس بیش نبود بعد از کشش و کوشش بسیار چنداول بغارت در آمده چشم زخم عظیم به اسلامیان رسید - روز دیگر بساط معاودت بر چیده شد - نا گزیر صلحے (که آبستن هزاران فساد بود) انعقاد یافت - غنیم جاگیر شصت لک روپیه محالات خجسته بنیاد تمام و کمال سوای شهر و پرگنه و حویلی هرسول و ستاره و نیمهٔ از صوبهٔ بیدر و بیجاپور و قلعهٔ دولت آباد و قلعهٔ آسیر و قلعهٔ بیجاپور (که هر کدام پای تخت سلاطین اسلام بود) گرفت - و جاگیرات خاصهٔ سرکار و جاگیرات امرا و منصبداران بسیارے در تنخواه غنیم رفته بحکم تقدیر قتل عام عجیبے بوقوع آمد - جز صوبهٔ حیدر آباد و بعضے از صوبهٔ برار و بعضے از صوبهٔ بیجاپور و قلاع بیدر در دست اولاد آصفجاه نماند - آنهم بشرکت غالبًا چهارم حصه - و خون فاسد در عروق ملک سرایت آورد - هر چند وهن عظیم در بنیاد اسلام راه یافت لیکن آنهم نشد که حسب خواهش یاور ریاست اسلام یکقلم از قلمرو دکن بر خیزد - و چون آغاز این وهن رفتن قلعهٔ احمدنگر است شخصے تاریخ رفتن ملک شصت لک روپیه چنین یافته

* قطعه *

* کافر دشمن اسلام گرفت *
* حصن بسیار حصین از فن *
* سال تاریخ رقم کرد خرد (۲) *
* رفت احمدنگر و ملک دکن *

بعد انعقاد صلح غنیم فوجے برای قبض دولت آباد فرستاد - قلعه دار آنجا شجاعت جنگ از اولاد سید محمد قنوجي فی الجمله استادگي کرد - غنیم احکام امیر الممالک (که بنام شجاعت جنگ بود) مردم اورا طلبیده نمود - و گفت که قلعه موافق قرار دادے (که با ما درمیان آمده) تسلیم باید کرد - ناچار نوزدهم شعبان سنهٔ (۱۱۷۳) ثلث و سبعین و مائة و الف قلعه را بمردم غنیم حواله نمود - شخصے تاریخ بنظم آورده * قطعه *

* گرفتند کفار احمد نگر را *
* دگر دولت آباد حصن علم رفت *
* خرد سال تاریخ بر لوح گیتي *
* چنین زد رقم دولت آباد هم رفت (۳) *

(۲) یعنی سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه - (۳) یعنی سنه هزار و یک صد و هفتاد و سه *

درین مقام بیان این (که دولت آباد در چه وقت
و بچه نهج بتصرف اسلامیان آمده بود)
بزبان قلم می آید *

مورخان آورده اند که سلطان علاء الدین برادر زاده و داماد جلال الدین خلجي والی دهلي پیش ازان (که بهندوستان رسد شنید که رام دیو راجهٔ دکن خزاین موروثی چندین قرن دارد - در سنهٔ (۷۰۳) اربع و سبعمائة با هفت و هشت هزار سوار از هندوستان بقصد تسخیر دیوکر یعنی دولت آباد رهگرای دکن شد - و مسافت دور و دراز طی کرده بایلچپور رسید - و ازانجا بایلغار جانب دیوکر شتافت - رام دیو (که از رطل گران غفلت سیاه مست بود) جمعی را (که دران وقت حاضر بودند) به مقابله و مدافعه فرستاد - و دو کروهی دیوکر با قراولان سلطان رو برو شدند - (چون هندوان دکن هرگز مسلمانان را ندیده بودند - و تیر اندازي و قزاقی بهادران اسلام مشاهده ننموده) تاب حملهٔ اول نیاورده تا شهر دیوکر هیچ جا نه ایستادند - رام دیو این حالت معاینه کرده در قلعهٔ دیوکر متحصن گردید - سلطان علاء الدین جلو ریز به شهر دیوکر آمده پرهمتان و

متمولان آنجا را دستگیر ساخته صد و پنجاه من طلا و چند من مروارید و اقمشهٔ نفیسه ازانها گرفت . و دو صد زنجیر فیل و چندین هزار اسب از طویلهٔ خاصهٔ رام دیو بدست آورد - و بنابر فقدان ذخیرهٔ رام دیو سفیران فرستاده بالحاح تمام پیغام صلح کرد - و مَا بِهِ الصُّلْحُ یک هزار من طلا بوزن دکن و هفت من مروارید و دو من جواهر مختلف و یک هزار من نقره و چهار هزار چادر ابریشمی بوته بافت نقره و طلا و دیگر اشیا (که عقل از تصدیق آن ابا دارد) قبول نمود - و سلطان پیشکش را قبض کرده و هر سال خراج بر رام دیو مقرر نموده جمعی اسارا را از قید نجات داده روز بیست و پنجم از محاصره عطف عنان نموده سالم و غانم بهندوستان رسید - و سلطان جلال الدین را از هم گذرانیده خود بر تخت نشست *

و چون رام دیو تمرد ورزیده سه سال باج و خراج نفرستاد سلطان در سنهٔ (۷۰۶) ست و سبعمائة ملک نائب کافور را (که عمده ترین امرای حضور بود) با لک سوار به تسخیر دکن روانه فرمود - و چون ملک نائب بحوالی دولت آباد رسید رام دیو صرفه در آویزه و ستیزه ندیده پسر خود سکندر دیو را در قلعه گذاشته خود با سایر فرزندان

و تحف و هدایا از قلعه بر آمده ملاقات ملک نائب نمود - ملک نائب او را همراه گرفته در اوایل سنهٔ (۷۰۷) سبع و سبعمائة بخدمت سلطان علاء الدین آورد - و سلطان او را مورد مراحم ساخته باعطای چتر سفید و خطاب رای رایان و تفویض دیوکر با بسیارے از ممالک قدیم سرفراز گردانید - و قصبهٔ توساري را (که متصل بندر سورت است) بانعام او مقرر کرده یک لک تنکه نقد مرحمت نموده با پسران و تمامی خیل رخصت آن طرف ارزاني داشت - رام دیو بدیوکر رسیده آن قدر ملک (که از سلطان یافته بود) متصرف گشته مدة العمر قدم از جادهٔ اطاعت بیرون نگذاشت - در سنهٔ (۷۰۹) تسع و سبعمائة سلطان ملک نایب کافور را با لشکر گران از راه دیوکر به تسخیر درنگل تعین فرمود - چون بدیوکر رسید رام دیو استقبال نموده خدمات شایسته بتقدیم رسانید و اعانت مهم فراوان بعمل آورد - و ملک نائب بعد فتح درنگل لکد دیو راجهٔ آنجا را امان داد - و پیشکش سنگین گرفته بهندوستان مراجعت نمود - و در سنهٔ (۷۱۰) عشر و سبعمائة باز ملک نائب را بتسخیر دهور سمندر یکی از بنادر دکن (که درین عصر از طغیان آب خراب است) و بعضے بنادر دیگر

با لشکر عظیم روانه کرد - چون بدیوگر رسید معلوم شد که رام دیو جان به قابض ارواح سپرده و پسرش ایم مقام گردیده - و چون پسر را باخلاص پدر نیافت نابر احتیاط فوج را در جالنه باز داشته پیشتر لذشت - و بعد سه ماه به بندر مقصوده رسیده آن لایت را غارت کرد - و بلال دیو راجهٔ کرناٹک را دستگیر ساخت - و نقود و جواهر چندین هزار قرن (که تعداد ان منحصر در علم الٰهي ست) بدست آورده قرین لامت بجالنه بر گشت - و درانجا بلال دیو و دیگر اعیان (۲)
رناٹک را (که اسیر کرده آورده بود) یکقلم سر داد -

و از راه سلطان پور و نذر بار در سنهٔ (۷۱۱) احدی عشر و سبعمائة بوصول دهلي سرمایهٔ مسرت اندوخت - و سیصد و دوازده زنجیر فیل و نود و شش من طلا و صنادیق جواهر و مروارید مع بیست هزار اسپ (۳) از نظر سلطان گذرانید - و بعد چند روز بعرض سلطان رسانید که رام دیو فوت شده - پسر او محل اعتماد من نیست - اگر حکم شود بدکن رفته خراج چندین ساله را بجنگ بدست آورده مملکت رام دیو را نیز ضمیمهٔ ممالک محروسه سازم - سلطان التماس او را پذیرفته مرخص دکن فرمود *

(۲) نسخهٔ [ج] که اسیر کرده بود - (۳) نسخهٔ [ج] هشت هزار اسپ *

ملک نائب چون بدیوکر رسید پسر رام دیو را گرفته بقتل رسانید - و قلعه را بتصرف خود آورد - و دران سرزمین علم محمدي نصب کرده بجای رام رام تحیة و سلام رایج ساخت - ازان وقت این قلعه در ایدی حکام اسلام متداول بود - تا آنکه مهابت خان یکی از امرای صاحبقران ثاني شاه جهان پادشاه نوزدهم ذیحجه سنهٔ (۱۰۴۲) اثنین و اربعین و الف قلعه را از طبقهٔ نظام شاهیه گرفت - و ازان عصر قلعه داران سلاطین تیموریهٔ هند یکی بعد دیگرے بحفظ قلعه (۲) مي پرداختند - بعد چهار صد و شصت سال تخمیناً از دست ایمانیان به تصرف اصنامیان رفت - وَ تِلْکَ الْاَیَّامُ نُدَاوِلُهَا بَیْنَ النَّاسِ *

در وقت راجه ها دیوکر حصار و دربند و خندق و استحکام نداشت - سلاطین اسلام حصار متعدد ساختند - و سلطان محمد بن تغلق شاه دیوکر را دولت آباد نام کرد - و گرد قلعه سنگ را تراشیده خندق عمیق ساخت - و عمارات عالیه طرح کرد - و خواست که دار الملک سازد - و دهلي را ویران کرده سکنهٔ آنجا را آورده آباد سازد - آخر الامر منسوبهٔ این خیال صورت نه پذیرفت - اما قلعه دار بیجاپور بنابر بے سامانی استادگي نکرد -

(۲) نسخهٔ [ج] آن قلعه - و نسخهٔ [ب] این قلعه *

همین که غنیم حکم امیر الممالک حاصل کرده فرستاد قلعهٔ را تسلیم کسان غنیم نمود - قلعهٔ ارک بیجاپور از ابنیهٔ یوسف عادل شاه مبدع طبقهٔ عادل شاهیه است - اول از خاک بود - یوسف عادل شاه در اواخر مائهٔ سابعه دیوار گلي را شکسته قلعه را از سنگ و گچ مرتب ساخت - و بعد فوت او ورثهٔ او قابض بودند - خلد مکان در اوائل ذي قعده سنهٔ (۱۰۹۷) سبع و تسعین و الف این قلعه را از سکندر (که خاتم طبقهٔ عادل شاهیه بود) انتزاع نمود - و ازان وقت قلعه داران سلاطین تیموریه محافظت این قلعه بجا مي آوردند - بعد دو صد و هفتاد سال و کسرے قلعه از دست تصبیح شماران بیرون رفته در قبضهٔ زنار داران افتاد *

اما میر نجف علي خان قلعه دار آسیر بناهر حمیت اسلام در دادن قلعه بمردم غنیم سر باز زد - و غنیم در لوازم محاصره کوشیده خان مذکور قریب یک سال جنگیده قلعه را نگاهداشت - آخر الامر چون فقدان ذخیره بحالت اضطرار رسانید دوازدهم ربیع الآخر روز جمعه سنهٔ (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائة و الف قلعه را بصلح تسلیم مردم غنیم نمود - مولف گوید * قطعه *

* دژ شاه اسلام کافر گرفت *
* بدین شکل فرمان تقدیر رفت *

* دبیر خرد سال تاریخ او *
(۲)
* رقم زد عجب حصن آسیر رفت *

قلعهٔ آسیر از ابنیهٔ آسا اهیر است که از کثرت استعمال تخفیف یافته سه حرف میانه ساقط گردید - و آسا نام شخصے و اهیر لقب اوست - اهیر بزبان هندي گاو چراننده - آسا اهیر از زمینداران معتبر خاندیس بود - آبا و اجداد او قریب هفت صد سال دران کوه آسمان شکوه توطن داشتند - و برای حفظ مواشي و سایر اموال حصارے از سنگ و گل ساخته روزگار مي گذرانیدند - (چون نوبت به آسا اهیر رسید و در مال و مواشي از آبا ترقي کرد) چار دیوار قدیم شکسته حصارے از سنگ و گچ تیار نمود - و قلعه بنام او شهرت گرفت *

نصیر خان فاروقي والی برهانپور (که در سنهٔ (۸۰۱) احدی و ثمانمائة بسلطنت رسید) قلعه را از آسا اهیر انتزاع نمود - باین طریق که آسا را پیغام کرد که راجهٔ بکلانه و انتور (۳) جمعیت بسیار فراهم آورده با من در مقام مخالفت اند - مي خواهم اهل و عیال مرا در قلعه جا دهي - تا بخاطر جمع بدفع دشمن پردازم - آسا قبول کرد - نصیر خان روز اول چند ڈولي عورات در قلعه فرستاد -

---

(۲) یعنے سنه هزار و یکصد وهفتاد وچهار هجري - (۳) نسخهٔ [ج] رنتور *

و تعلیم کرد که اگر زنان آسا بملاقات شما بیایند مراتب تواضع چنانچه باید بعمل آرید - روز دیگر مردم شجاع در دولیها نشانده فرستاد - چون دولیها بقلعه در آمدند سپاهیان یکبار از دولیها بدر جسته و شمشیر از غلاف بر آورده متوجه خانهٔ آسا شدند - قضا را آسا و فرزندان او مست غفلت بودند - و برای مبارکباد قدوم می آمدند - مردان دوچار شده تمام را بقتل رسانیدند - و باقی اهل قلعه امان خواسته بر آمدند - نصیر خان این خبر شنیده از جائیکه بود بر جناح استعجال خود را به آسیر رسانید - و مجدداً به تعمیر او مشغول گشته شکست و ریخت درست کرد - ازان وقت این قلعه در دست اولاد نصیر خان بود - تا آنکه اکبر پادشاه در سنهٔ (۱۰۰۹) تسع و الف قلعه را از دست بهادر پسر راجه علی خان انتزاع نمود - و ازان عهد قلعه داران سلاطین تیموریه نوبت بنوبت حراست قلعه بتقدیم رسانیدند - بعد از شش صد و شصت سال و کسرے این قلعه از تصرف اهل اسلام بدر رفت - و باختیار حربیان در آمد *

القصه بعد گرفتن ملک شصت لک روپیه و قلاع ثلاثه نخوت دماغ یادو را در گرفت - و با امواج پیش آهنگ و توپخانهٔ فرنگ قصد هندوستان کرد - که بتدارک

شکست دتا پردازد - و غافل ازانکه تقدیر بر تدبیر مي خندد - و قاعد اجل او را رهنموني کرده بهندوستان رسانید - اگرچه سرداری فوج بنام بسواس راو پسر بالا جي راو قرار یافت و مدار المهامي بنام یادو بود لیکن هرچه بود یادو بود - بعد رسیدن هندوستان و جنگ با شاه درانی بسواس راو و یادو و سرداران دیگر بمعرض تلف در آمدند - و این همه فوج و توپخانه و اموال بے قیاس به یغمای درانیان رفت - چنانچه در واقعات شاه درانی مفصل مي آید - و این قصه ششم جمادی الآخر سنهٔ (۱۱۷۴) اربع و سبعین و مائة و الف بوقوع آمد - و بالا جي راو هم در دکن نوزدهم ذیقعده سال مذکور با پسر و برادر ملحق گردید - و ریاست به پسر او مادهو راو (که صغیر سن است) و برادر اعیانی او رگهناتهه راو عاید شد - و در سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف آصفجاه ثاني فوجها فراهم آورده با امیر الممالک از قلعه بیدر (که درانجا چهاؤني شده بود) بنابر وجوه اول متوجه اورنگ آباد شد - رگهناتهه راو و مادهو راو هم با فوج سنگین و توپخانه از پونه حرکت کرده در میدان شاه گده ایمانیان و اوثانیان نزدیک هم رسیدند - و تا اورنگ آباد فی الجمله زد و خوردے واقع شد - آصفجاه ثاني بنه و اثقال زائد را در اورنگ آباد گذاشته بیست

و سیوم ربیع الآخر سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف بقصد دار الحرب پونه ازانجا نهضت نمود - و غنیم را زده تا هفت کروه پونه رسانید - و در اثنای راه لونکر را (که شهریست بر لب دریای گنگ دکن و مشتمل بر بتخانهٔ معتبرے و غنیم در دولت خود عمارات عالیه درانجا طرح انداخته) سوخته و بت را شکسته عمارات را با زمین هموار کرد - و قریب بود که پونه هم باین حالت رسد که ناگاه ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه بذابر غبارے (که با برادر داشت) و راجه رام چندر (که عمدهٔ سردار لشکر اسلام بود) با غنیم در ساخته شب بیست و هفتم جمادي الاول سال مذکور از لشکر اسلام بر خاسته بلشکر غنیم پیوستند - و کارے (که ناکردني) بود بعمل آوردند - و بعد وقوع این قصه غنیم بلهٔ اسلامیان را سبک پنداشته روز دیگر از چهار طرف یورش کرده جنگ انداخت - و توپها را آورده بازار گوله اندازي گرم ساخت - مجاهدان اسلام از زنجیرهٔ توپخانهٔ خود بر آمده دست بجنگ کوته یراق دراز کردند - و بنیروی شمشیر آبدار صف مخالفان را برهم زده بسیارے را بر خاک هلاک انداختند - غنیم تاب نیاورده از میدان خود را وا کشید - و (چون دید که رایت منصور آن قدر راه

دور و دراز طی کرده بر هفت کروه پونه (سید) پیش مادهو راو رفته فریاد کردند و گفتند که هرچند بر سر راه شدیم فائده نه بخشید - فرداست که پونه زدهٔ آتش مي شود - و سکان پونه هم پیش رگهناتهه راو واویلا و فریاد بر آوردند که مي خواهي که خانمان ما را بر دست مسلمانان برباد دهي - ناچار رگهناتهه راو و مادهو راو سفیران را فرستاده پیغام صلح کردند - و ملک بیست و هفت لک روپیه از صوبهٔ خجسته بنیاد و صوبهٔ بیدر بدل صلح بآصف جاه ثاني تسلیم نمودند - و این مصالحه

ششم جمادي الآخر سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف واقع شد - طرفه اینکه سال گذشته در همین تاریخ شاه درانی بر یادر ظفر یافت - نواب آصفجاه از هفت کروهی پونه کوچیده جانب محلات راجه رامچندر خرامید - و در پاداش حرکت لغوے (که ازو بوقوع آمده) ملک او را پامال عساکر گردانید - و آغاز

موسم برشکال چهاردهم ذیحجه سنهٔ (۱۱۷۵) خمس و سبعین و مائة و الف بارادهٔ چهاؤني داخل قلعهٔ صوبهٔ بیدر با امیر الممالک شد - همان روز امیر الممالک را در قلعهٔ مذکور مقید کرد - او یک سال و سه ماه و شش روز در حالت حبس گذرانید - و بعد تحریر این کتاب هشتم

ربیع الاول روز پنجشنبه سنهٔ (۱۱۷۷) سبع و سبعین و مائة و الف از قید زندان هستي برآمد - و در جوار مرقد شیخ محمد ملتاني قُدِّسَ سِرُّهُ مدفون گردید - و در تاریخ فوت او میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهُ گوید -

* قطعه *

* خدیو دکـــن روح والای او *
* به پرواز از دام محنت شده *
* رقـــم کرد تاریخ فوتش ذکا *
* امیر الممـــالک بجنت شده * ۱۱۷۷

نواب آصفجاه ثاني بعد ازان (که قلعهٔ بیدر را دایرهٔ مرکز نزول خود ساخت) فرمان شاه عالي گوهر را (که بنام او مشتمل بر تفویض صوبه داری دکن از تغیر امیر الممالک صادر شده بود) استقبال نموده بدست تعظیم گرفت - و مسند ریاست را بالاستقلال آرایش تازه داد - و راجه پرماسوت را (که برهمنی ست ساکن سنکمیر) مختار کل کرده جمیع مهمات مالي و ملکي باو وا گذاشت - بعد مصالحه ششم جمادی الآخر سال مذکور نحوے که عنقریب گزارش یافت رگهناتهه راو و مادهو راو بدار الحرب پونه چهاؤني کردند - درین ایام میان هر دو مخالفت بهم رسید - متصدیان مادهو راو خواستند که

تابو یافته رگهناتهه راو را مقید سازند - رگهناتهه راو برین معني اطلاع یافته سیوم صفر سنهٔ (۱۱۷۶) ست و سبعین و مائة و الف جریده با سواران معدود از پونه بر آمده راه ناسک گرفت - محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادي (که از عمده نوکران نواب آصفجاه ثاني ست) باستمالت غنیم از نواب مامور گردید - او در اورنگ آباد اقامت داشت - سر بر زده بر آمدن رگهناتهه راو شنیده چهاردهم صفر سال مذکور با جمعی از اورنگ آباد دویده در نواحی ناسک با رگهناتهه راو بر خورد - رگهناتهه راو (که کمال بے سامانی و سراسیمگي داشت) آمدن محمد مراد خان بهادر را در حق خود مغتنم شمرده باعزاز تمام پیش آمد - سرداران غنیم از رفاقت محمد مراد خان معاینه کردند که نواب آصف جاه جانب رگهناتهه راو است - اکثران باو گرویدند - و در رفاقت مادهو راو تهاون ورزیدند - بنابران جمعی شایسته با رگهناتهه راو فراهم آمد - بیست و پنجم ربیع الآخر او از اورنگ آباد باحمد نگر شتافت - مادهو راو هم با فوجے از پونه بر آمد - بر دوازده کروهي از احمد نگر بیست و پنجم ربیع الآخر سال حال مادهو راو شکست یافته از میدان کناره گرفت - و امان خواسته روز دیگر خود را پیش عم رگهناتهه راو

رسانید - نواب آصفجاه بکومک رگهناتهه راو از بیدر بر آمده قریب ناوردگاه رسیده بود که این جا منازعه انفصال یافت - چون موکب آصفجاهي بموضع بیدگانو رسید رگهناتهه راو هم آنجا شتافته در نخستین عشرهٔ جمادی الاول سال حال باهم ملاقاتها و ضیافتها بعمل آمد - رگهناتهه راو ملک پنجاه لک روپیه و قلعهٔ دولت آباد در جلدوی این عنایت بنواب آصفجاه گذرانید - و اسناد مرتب کرده بوکلای سرکار حواله نمود *

چون این امر جلیل القدر بحسن تردد محمد مراد خان بر کرسي نشست راجه پرماسوت نتوانست دید که بیش ازان عمل و دخل او در ملک و قلعهٔ دولت آباد شود - صلح را برهم زد - و نواب آصفجاه را بران داشت که رگهناتهه راو را معطل باید کرد - و جانوجي پسر رگهو بهونسله مکاسدار برار را بتطمیع این (که ترا بر جای رگهناتهه راو قایم میکنم) طلبیده ملازم رکاب نواب آصفجاه ساخت - و ناصر الملک پسر ششمی نواب آصفجاه غفران پناه (که بطرف غنیم رفته بود) از نا قدر داني کشیده خاطر گشته چهاردهم شعبان سال حال بنواب آصفجاه ثاني پیوست - رایات نواب با فوج سنگین متوجه تادیب رگهناتهه راو شد - رگهناتهه راو تاب مقاومت در خود ندیده آوارگي و تاراج ملک (که اصل شیوهٔ غنیم است)

اختیار کرد - و با سي هزار سوار بر سر اورنگ آباد آمده در سواد غربی شهر نزول کرد - و زر معتد به از شهریان طلب کرد - مومن الملک بهادر ناظم اورنگ آباد با وصف قلت سپاه و سامان حرب در کمال حزم و هوشیاري باستحکام برج و بارهٔ حصار شهر پناه پرداخته مورچالها را بر همت خان بهادر کوتوال شهر بوادر اعیانی محمد مراد خان بهادر و دیگر متصدیان و مردم شهر تقسیم نموده بانتظار کومک نواب آصفجاه با غنیم به لطائف الحیل گذرانید - رگهناتهه راو این معني دریافته گرفتن شهر تصمیم کرده نردبانهای قلعه گیري مرتب ساخت - و صبح بیستم شعبان سال حال (همین که از دریچهٔ شرق سر بر آورد) غارتیان همراهی او بر آبادي خارج شهرپناه ریخته دست تاراج دراز کردند - رگهناتهه راو خود با فوج جانب شمال شهر ایستاد - و سپاهیان او نردبانها بپای قلعه قایم کردند - و فیلان متصل دیوار داشته چند کس بر دیوار بر آمدند - و تختهای دروازه را (که در دیوار کلان باغ قلعهٔ ارک است) خواستند شکسته در آیند - همت خان بهادر و میرزا محمد باقر خان و تماشائیان شهر ببارش تفنگ و سنگ و کفش آنقدر کردند و تلاش بظهور رسانیدند که خام خیالان بسیارے در پای دیوار راه درک اسفل گرفتند و در اطراف دیگر هم جمعے

کثیر از غارتیان بر دست شهریان قتیل و جریح گشتند - در عین گرمیی معرکه (که تیر و تفنگ مي بارید تفنگی بفیلان رگهناتهه راو رسید - و همین تیر فارغ میدان دار و گیر شد - رگهناتهه راو دست حسرت خائیده و خاک تشویر بر رو مالیده از یورش بر گشت - و خبر قرب وصول موکب آصفجاهي شنیده رخت آرارگي جانب بکلانه کشید - بیست و ششم شعبان سال مذکور موکب آصفجاهي وارد اورنگ آباد شد - چون غنیم اراده داشت که بملک برار در آمده گرد تاراج بر انگیزد نواب غرهٔ رمضان بمنازل طولاني قریب بالاپور رسیده سد راه گشت غنیم ازان طرف بر گشته و از نزدیکی بلدهٔ اورنگ آباد گذشته متوجه حیدر آباد شتافت نواب هم عطف عنان نموده تا دریای گنگ سبیل تعاقب پیمود - و درانجا چنین مصلحت قرار یافت که تخریب دیار غنیم بر تعاقب رجحان دارد - نواب تعاقب را گذاشته متوجه دار الحرب پونه شد - و بعد بر آمدن از کتل احمد نگر جرق جرق سپاه را بهر ناحیه مقرر نمود که بتاراج مساکن و مواطن غنیم پردازند - و خود بدو کروهی پونه رسیده مخیم ساخت - سکان پونه پیش ازین گریخته بقلاع و امکنهٔ قریب رفته بودند - فَاَصْبَحُوْا لَا یُرٰی اِلَّا مَسَاکِنُهُمْ - مردم لشکر اسلام یکقلم عمارات پونه را سوخته با خاک سیاه برابر

کردند - و افواج در یغما و نهب اطراف پونه و ملک کوکن دقیقهٔ فرو نگذاشتند - سُبْحَانَ اللّٰهِ در عهد بالا جي و یادو از حدود دکن تا لاهور کسه چه قدرت داشت که بر کاه اینها دست مزاحمت رساند - اکنون اموال و امتعهٔ اینها به یغما در آمد - و عماراتیکه بصرف لکوک ساخته بودند وقود آتش غضب الٰهي گردید - میر اولاد محمد ذکا طَالَ عُمْرُهٗ گوید * قطعه *

* آصف جاه دریم سلیمان اعلام *
* آبادی قوم برهمن سوخت تمام *
* تاریخ شنو ز شعلهٔ طبع ذکا *
* آتش زده پونه را سپاه اسلام * ۱۱۸۱

رگهناتهه راو بحیدر آباد رفته غرهٔ ذیقعده سال حال بر شهر یورش کرده تلاش گرفتن شهر از حد گذرانید - شجاع الدوله بهادر دل خان اورنگ آبادي ناظم حیدر آباد جمعی شایسته نگاه داشته بند و بست شهر کرده بود - او و مردم او قدم همت در مقام جهاد فشرده بضرب توپ و تفنگ و تیر یورش را رد کردند - و بسیارے از غازیان سپاه او را تحفهٔ آتش جهنم ساختند - ازانجا هم رگهناتهه راو بے نیل مقصود برگشت *

* حرف الواو *

* وزیر جمیل *

از منصبداران عهد عرش آشیاني ست - بپایهٔ هفت صدي رسیده در سفر و حضر بار یابي داشت - پس از قتل علي قلي خان خانزمان در دیار شرقي جاگیر یافته سال نوزدهم جلوس همراه خانخانان منعم بیگ به یساق بنگاله رخصت شده - و دران صوبه بکارها مي پرداخت - ناگاه فلک شعبده باز توطیهٔ فساد بر انگیخت - و میان مظفر خان حاکم آن صوبه و قاقشالان غبار دوئي برخاست - ازانجا (که دو رنگي مجبول مزاج نامبرده بود) سال بیست و پنجم حقوق پرورش ولي نعمت را بر طاق نسیان نهاده بمخالفان پیوست - و چندے دران خراب درونان گذرانید - تا آنکه سال بیست و هشتم قاقشالان از معصوم خان کابلي جدائي گزیده روی نیایش بدرگاه والا آوردند - معصوم خان بعزم تاراج زه و زاد قاقشالان روانه شد - خان اعظم کوکه حاکم آن صوبه ترسون محمد خان را با جمعے

بکمک قاقشالان فرستاد - نامبرده نزد خان مزبور آمد - سال بیست و نهم بعدهٔ خلافت رسیده ملازمت در یافت - پس ازان تا وقت موعود سرگرم نوکري بود *

* وزیر خان هروی *

برادر آصف خان عبد المجید است که سابقًا بتقریب احوالش خامهٔ سبک خرام عرصهٔ این واقعه باندام بیان پیموده - که (چون هر دو برادر از دست خانزمان و بهادر خان شیباني رهائي یافته بکره مانکپور آمدند) وزیر خان گرم و گیرا به آگره شتافت - در هنگامے (۲) (که عرش آشیاني نضارت بخش ملک پنجاب بود - و مظفر خان دیوان اعلی حسب الحکم احرام حضور بسته) خان مزبور در دهلي بدو پیوست - او بنوید عواطف خسرواني امیدوار ساخته همراه گرفت - چون بملازمت پادشاهي فایز گردید التماس عفو جرایم هر دو برادر نمود - از پیشگاه جرم بخشي و مجرم نوازي وزیر خان بتازگي مورد نوازش گشت - و بنام آصف خان نیز منشور عنایت شرف نفاذ یافت - و چون میرزا کوکه ناظم گجرات مورد عتاب گردید) سال بیست و یکم (اگرچه سرداري بنام میرزا خان قرار گرفت) اما حل و عقد مهمات آن ولایت به رای (زین وزیر خان تفویض

(۲) نسخهٔ [ج] درین هنگام که عرش آشیاني نصفت بخش پنجاب بود *

یافت - پس ازان (که میرزا خان طلب حضور گشت)
سپه سالاري نیز بدو باز گردید - و چون سال بیست
و دوم ظاهر شد (که آن ناحیه از بے پروائی وزیر خان
غبار آلود نا ایمني ست) راجه تودرمل (که در کار داني
و مردانگي از یکتایان روزگار بود) بیاري تعین گردید -
اتفاقاً در همین سال مهر علی کولابي (که از ملازمان
ابراهیم حسین باغي بود) مظفر حسین پسر خرد سال او را
از دکن آورده گرد شورش بر انگیخت - هرچند وزیر خان
جرأت به صف آرائي نمیکرد بنیروی شهامت و پر دلی راجه
(چنانکه در ذکر او ثبت افتاده) مخالف خاک ادبار بر فرق
روزگار خود بیخت - چون راجه بحضور شتافت بار دیگر
مهر علي مهیج غبار آشوب گشته سر بفساد بر داشت - وزیر
خان بعزم پیکار از احمد آباد بر آمد - بیشترے از نوکران
فرومایه جدائي گزیده بغنیم پیوستند - ناچار بشهر معاودت
نموده متحصن گردید - آن فتنه پژوه خیره تر گشته بمحاصره
پرداخت - روزے (که بسازش درونیان نردبانها گذاشته در
صدد بر آمدن بودند) از کشادگاه تقدیر تفنگے بمهر علي
رسیده بکوی نیستي فرو شد - مظفر حسین میرزا را از
ناتجربگي دل از جا رفته رو بهزیمت آورد - و معهذا (چون
کارهای گجرات از وزیر خان متمشی نمی شد - و نا روائی

داد دهي علاوهٔ اختلال آن دیار گشت) معزول شده بحضور آمد - و در سال بیست و پنجم از تغیر شاه منصور شیرازي بمنصب وزارت امتیاز اندوخت - و در همین ایام بحکومت اوده دستوري یافت - و در سال بیست و هشتم (که خان اعظم بدفع معصوم خان عامي و استخلاص بنگاله از تصرف متغلبان کافر نعمت تعین گشت) وزیر خان بکمک نامزد گردید - و پس از انهزام معصوم خان (که میرزا کوکه از ناسازي هواي آنجا بصوبهٔ بهار معاودت نمود) سپه سالاري عساکر آن مملکت تا رسیدن صوبه دار حضور بوزیر خان اختصاص گرفت - خان مزبور از کار طلبي بر سر قتلو خان اوهاني (که بر ولایت اوڈیسه استیلا یافته بود) فوج کشیده او را آوارهٔ بادیهٔ فرار ساخت - قتلو خان ناچار در سال بیست و نهم بارسال پیشکش راه اطاعت و انقیاد پیمود - وزیر خان اوڈیسه باو گذاشته خود بتانده بر گشت - و با صادق خان و شهباز خان کنبو کمکي بوده در ضبط و نسق آن ملک مي کوشید *

چون در سال سي و یکم هر صوبه بدو امیر کار آگاه حواله شد (تا یکے اگر بدرگاه آید یا رنجور شود دیگرے بکار او پردازد) پاسبانی بنگاله بوزیر خان و محب علي خان قرار گرفت - و در سال سي و دوم سنهٔ (۹۹۵) نه صد و نود و

پنج هجري باسهال در گذشت - از امرای چهار هزاري بود - پس از فوتش شهباز خان (که دران هنگام بخشی سپاه آن دیار بوده) نوکران او را به میرزا محمد صالح پسرش سپرد - (چون در سري و سپه آرائي نسبت عنصري و شایسته کرداری نیاگان کارگر نیاید - و تا که مزاج شناسی زمانه و فراخ حوصلگي و خیرسگالي و آگهی بر دوام فراهم نشود سزاوار آن نگردد) (۲) در کمتر فرصتی آن تباه گوهر بهم نشینی هرزه درایان یافته سراے نیرو خواسته اندیشهٔ کج گرائي فرا پیش گرفت - درین اثنا میر مراد از حضور تعین شد که سپاه وزیر خان را با پسرش بحضور آرد - محمد صالح در راه پا از گلیم فرا تر گذاشت - میر مراد ناچار به فتح پور هنسوه محصور گردید - تا جاگیر داران اطراف جمع گشته مقیدش ساختند - چون بحضور رسید عرش آشیاني چندے زنداني فرمود *

* وزیر خان مقیم نام *

در آخر عهد عرش آشیاني بمنصب درخور و خطاب وزیر خان سرفرازي یافته - پس ازان (که سکهٔ سلطنت بنام جنت مکاني نورالدین شد) از اصل و اضافه بمنصب هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] در کمتر فرصتی آن تباه گوهر هم نشیني هرزه درایان فه سرا به نیروی خواستهٔ اندیشهٔ کج گرا فرا پیش گرفت *

و پانصدي و تقرر وزارت ممالک محروسه بشرکت وزير الملک جان بيگ (که از والا شاهيان آن پادشاه بود) سر بلند گرديد - پس ازان بديوانيء بنگاله ممتاز گشته بدان صوبه دستوري پذيرفت - و تعلقهٔ مزبور به غياث بيگ اعتماد الدوله تقرر يافت - سال سيوم حسب الحکم از بنگاله معاودت نموده بملازمت پيوست - پسنر (چون پادشاهزاده سلطان پرويز بيساق دکن معين شد) او بهمراهيء پادشاهزاده کمر عزيمت بست - ازان بعد همواره بخدمت پادشاهزاده بودے - سال يازدهم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاريء هزار سوار شادکامي اندوخت - سال دوازدهم بعطاي علم و اضافهٔ پانصدي قامت قابليت بر آراست - پسنر بر احوال او اطلاع نيافته *

* وزير خان حکيم علیم الدين *

مسقط الرأس وی چنوت پنجاب است - در طبابت مهارتے داشت - در عنفوان شباب و ريعان جواني در سلک ملازمان شاهزاده شاهجهان انتظام گرفت - چون بوسيلهٔ پزشکي بدولت قرب و مزاج شناسي فايز گرديد شاهزاده از کمال التفات بداروغگيء عدالت عسکر خود مامور گردانيد - او در رفع و قطع خصومات نقش ديانت و معامله فهميء خود بر لوحهٔ ظهور مرتسم ساخت - و از قرار واقع جا در دل شاهي نمود - و در مهم رانا (که ديوان بيوتات بود)

خدمات شگرف بجا آورده بپایهٔ عمدگي ترقي و تصاعد نمود - و در ایام هرج و مرج ملتزم رکاب بود - اصلا درخواست چیزے ننمود - بلکه آنچه درین مدت بهم رسانیده بود قریب ده دوازده لک روپیه بدواعی ضرورت بصرف خاص شاهي در آورد (۲) - و هنگام اقامت جنبر بدیوانی سرکار شاهزاده عز اختصاص گرفت - و دران وقت بعد از مهابت خان عمده تری (۳) ازو دیگرے همراه نبود *

روز جلوس صاحب قران ثاني بر سریر خلافت و حکم رانی بمنصب پنجهزاري ذات و سه هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و انعام یک لک روپیه فرق مباهات بر افراخت - و در سال پنجم (چون فتح خان دولتابادي با وصف اظهار انقیاد بادای پیشکش تعلل مي نمود) اعلی حضرت وزیر خان را باضافهٔ سواران بمنصب پنجهزاری پنج هزار سوار بر نواخته با ده هزار سوار جرار از برهانپور رخصت فرمود - تا هم بتسخیر قلعهٔ دولت آباد پردازد و هم آن گران خواب غفلت را بیدار سازد - ازین آگهي فتح خان ترسان (۴) گشته پسر کلان خود را با پیشکش روانهٔ درگاه ساخت - لهذا وزیر خان حسب الحکم از راه برگشته ملازمت در یافت - ازانجا (که در یساق

---

(۲) نسخهٔ [ب] بصرف خاصهٔ پادشاهي در آمد - (۳) نسخهٔ [چ] عمده ترین - (۴) نسخهٔ [ب] هراسان *

دکن جمعیت زیاده نگاهداشته بود) بیش از بیش مورد تفضل پادشاهي شده در همین سال حین معاودت از برهانپور نظم صوبهٔ پنجاب [که در قبول یمین الدوله بود - و تنسیق محال خالصهٔ آنجا (که نسبت بخالصات دیگر ممالک زیاده است) از نایب او چنانچه باید بر روی کار نمي آمد] بوزیر خان (که قدیم الخدمهٔ معتمد بود) مفوض گشته از عرض راه رخصت یافت - و زیاده بر هفت سال من حیث الاستقلال به صاحب صوبگی آن ولایت پرداخت - و در مرور و عبور خلافت پناهي پیشکش های لایق از نظر مي گذرانید - سال چهاردهم بصوبه داری اکبر آباد سرفرازي یافته همگي ده ماه کامروا شد - و در سنهٔ (۱۰۵۰) یک هزار و پنجاه هجري به آزار قولنج در گذشت *

گویند روزے از بیرون شهر بدرون قلعه مي رفت - چون بدروازهٔ هتیاپول رسید پای اسب لغزیده افتاد - احوالش متغیر شد - دران حالت بلا کم و کاست مال ناطق و صامت خود را داخل طومار کرده ارسال حضور نمود - آثار خیر بسیار بر روی روزگار گذاشته - در لاهور حمام و بازار و حویلیهای متعدد ساخته - مسجد جامع دارد که بمرور دهور و اعوام نام او بر صفحهٔ زمانه خواهد ماند - وزیر آباد نزدیک لاهور احداث کرده قصبهٔ چنوت را حصارے از خشت

پخته کشیده عمارات سنگین و پخته درست نموده بمتوطنان داد - و راستهٔ بازارها و دکاکین و مساجد و رباط و مدرسه و دار الشفا و چاه و برکه اساس گذاشته وقف مردم آنجا کرده تکالیف داد و ستد از اهل حرف بر انداخت - و نوعے وطن را آراست که این دولت بهیچ امیرے دیگر در هندوستان میسر نشده - اما روي وطن ندید - همیشه درین آرزو ماند - گویند مرد سلیم النفس و یک پهلو بود - همه عمر بسادگي و بے تکلفي بسر برد - خرج بیوتات و پوشاک کم داشت - چون در لاهور هر خرید و فروختے که مي شد اکثر از سرکار او بود زرهای بسیار اندوخت - اما افسوس که کرم و جود نداشت - و باندک حرفے احوال او منقلب میگشت - و فوراً صورت غضب فرو مي نشست - و از فرط ارادت و دولت خواهي کار پادشاهي را توأم عبادت آلهي مي دانست - پسرش صلاح خان است که مدتے در عهد عالمگیري میر توزک بود - سال بیست و نهم بخطاب انور خان و داروغگی خواصان سرفراز شد - سال سي و ششم فوت نمود *

* وزیر خان محمد طاهر خراساني *

از خاک پاک مشهد مقدس رضویه است - سَلَامُ اللّٰهِ عَلَیٰ سَاکِنِهَا - مشار الیه عمدهٔ سایر ملازمان معتبر و

سر آمد مقربان عقیدت اثر ایام شاهزادگی عالمگیر پادشاه بود - مدتے ممتد بدیوانی سرکار شاهزاده پرداخت - و کارهای شایسته و فوج کشیهای شایان نمود - سال دهم شاه جهانی (چون شاهزاده بعد از وقوع طوی کتخدائی خویش از حضور پدر والا قدر رخصت معاودت بصوبه داری دکن یافت) بانتزاع الکای بکلانه (که مابین گجرات و دکن بعیر حاصلی مشهور است - و بر سبیل التمغا نامزد شاهزاده شد) مامور گردید - جناب شاهی پس از وصول بتعلقه محمد طاهر را باتفاق مالوجی دکنی بتسخیر آن ولایت تعین نمود - موصی الیه از کار طلبی و کفد آوری سه فوج ترتیب داده از سه جانب بر بارهٔ قلعهٔ ملهیر (که مسکن و ماوای بهرجی مرزبان آنجا بود) یورش نموده بتصرف در آورد - آن بومی از آسیمه سری بقلعه (که بر قلهٔ کوه است) رفته متحصن گشت - سردار جد کار به انسداد ابواب غله پرداخته در مورچال دوانی و نبرد آزائی کمر سعی چست بر بست - آن زمیندار مغلوب رعب و هراس گشته در سال یازدهم بعهد و پیمان ملاقی گردید - بغد و بست آن حرز هوم مفتوحه و حراست قلعهٔ ملهیر (که حاکم نشین آن دیار است) بمحمد طاهر مقرر گشت - و (چون در سنهٔ (۱۰۶۲) هزار و

شصت و دوم هجري مرتبهٔ ثاني نظم دکن بشاهزاده تفويض يافت) او بنيابت صوبهٔ خانديس من حيث الاستقلال اختصاص گرفت *

و (چون بيست و پنجم جمادي الآخره سنهٔ (١٠٦٨) هزار و شصت و هشت از خطهٔ برهانپور رايات عزيمت بدفع دارا شکوه بر افراخته گشت) نظر بر قدم بندگي و ديرين قديميت و فرط محرميت و بسيارئ قرب و منزلت بدستور سابق بحکومت خانديس مقرر داشته بعطاى علم و نقاره و خطاب وزير خاني سر اعتبار بر افراخت - و پس از ظهور کاميابي (که سرير سلطنت هندوستان بجلوس عالمگيري مزين گشت) صوبهٔ خانديس بمعظم خان مير جمله (که باقتضاى مصلحت وقت در دولت آباد نظربند بود) متعلق گرديد - خان مذکور حسب الحکم به اورنگاباد نزد شاهزاده محمد معظم شتافت - و بعد ازان بمرافقت شاهزادهٔ مذکور بتقبيل سدهٔ خلافت جبهه آرا (٢) گشت - و در سال سيوم بصوبه دارئ اکبر آباد خلعت امتياز پوشيد - و چون سال ششم پادشاهزاده محمد معظم از تغير شايسته خان امير الامرا بنظم دکن مرخص گرديد) خان مزبور از آگره بهمراهئ شاهزاده متعين گشت - و

(٢) نسخهٔ [ج] جبهه آراست *

ایالت خاندیس مجدداً بدو تعلق گرفت - و در سال هفتم بصوبه‌داری مالوه از انتقال نجابت خان مامور شد - و بمنصب پنج هزاری پنج هزار سوار دو هزار سوار دو اسبه سه اسبه بلند پایگي یافت - مدتے دران ولایت گذرانید - سال پانزدهم (۲) سنهٔ (۱۰۸۳) یک هزار و هشتاد و سیوم هجري همانجا ودیعت حیات سپرد - در نفس شهر اورنگاباد باغے احداث نموده - با آنکه درین ایام کشت زارے بیش نیست هنوز بنام او زبانزد است - و محمود پوره بیرون شهر مذکور (که ما بین تالاب خرد و زوجهٔ اسلام خان مشهدي ست) احداث کردهٔ برادر کلان او میرزا محمود است که پسرش محمد تقي خان در سال ششم عالمگري بخدمت بخشیگري و واقعه نویسی صوبهٔ خجسته بنیاد سرفرازي یافت - و در سال دهم باجل طبیعی در گذشت - حویلی عالیشان مطبوع مشرف بر تالاب خرد در پورهٔ مذکور اساس نهاده که سیر گاه بود - و مثل شاهزاده بیدار بخت خلف محمد اعظم شاه درانجا فرود آمد - پسرش میرزا عبد الرحیم مدتها در کم منصبي دران دلنشین مکان داد عیش و عشرت داد - پسرے گذاشته بود - الحال ازانها کسے نیست - و هنوز

(۲) نسخهٔ [ج] یازدهم *

آن مکان پا برجا ست - دیگر برادر زادهٔ وزیر خان رفیع خان باذل تخلص است - مدتے فوجدار بانس بریلي بود - غزات اعجاز سمات حضرت (۲) نبوي صلی الله علیه و آله و سلم در زمین شاهنامهٔ فردوسي بنظم آورده موسوم به حملهٔ حیدري ساخت - تلاشها کردم قریب چهل هزار بیت است *

* حرف الهاء *

* هاشم خان *

پسر قاسم خان میر بحر است - (چون پدرش سال سي و نهم جلوس عرش آشیاني در کابل کشته شد - و ایالت آنجا بقلیچ خان مقرر گردید) او ببارگاه سلطاني رسیده مورد نوازش گشت - و سال چهل و یکم بهمراهی میرز رستم قندهاري بتادیب راجه باسو وغیره بوم نشینان شمالي کهسار رخصت یافت - و در گشایش قلعهٔ موٗ مصدر تردد گردید - پستر بحضور آمد - سال چهل و چهارم همرا

(۲) در نسخهٔ [ا - ب] لفظ [حضرت] نیست *

شیخ فرید بخشي بتسخیر آسیر مامور گشت - پس ازان همراه سعادت خان (که از جانب حکام دکن قلعه داری کالنه و ترینگ داشت و از مساعدت بخت رجوع ببارگاه سلطنت آورده بود) بجانب ناسک دستوري پذیرفت - و بعد گرفتن قلعهٔ ترینگ سال چهل و ششم به پیشگاه خلافت رسیده شرف کورنش در یافت - و سال چهل و هفتم بمنصب هزار و پانصدي امتیاز اندوخت - سال اول جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار و عنایت اسپ خاصه چهرهٔ ناموري بر افروخت - سال دوم بمنصب سه هزاری دو هزار سوار و صاحب صوبگی ملک اودیسه بلند پایهٔ گشت - سال پنجم غایبانه بحکومت کشمیر سرفراز شد - خواجگي محمد حسین عم او رخصت آنجا یافت - که تا رسیدنش ازان ملک خبردار باشد (۲) - اواخر همان سال بحضور آمده جانب کشمیر مرخص گردید - پسر او محمد قاسم خان میر آتش شاهجهاني ست که ترجمه اش درین اوراق اندراج یافته *

* هادي داد خان *

برادر رشید خان انصاري ست - در عهد فردوس آشیاني بمنصب پانصدي سرفراز شده - سال هشتم همراه سید

---

(۲) نسخهٔ [ج] خبر دارد *

خانجهان باره بگوشمال ججهار سنگهه بوندیله تعین یافته - سال نهم (که ملک دکن مضرب خیام سلطاني بود - و سه فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن تعلقهٔ عادل خان دستوري پذیرفت) او بهمراهی خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و دوم (که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت گردید) او بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر بر افراخته بجای برادر بضبط صوبهٔ تلنگانه (که عبارت از ناندیر وغیره محالات مفتوحه باشد) مامور شد - سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خاني نامور گشت - سال بیست و نهم بعطای علم و نقاره طبل شادکامي بر نواخت - و در همین سال بر طبق حکم حضور و اشارهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمهٔ کیسر (۲) سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه گام عقیدت بدان صوب برداشت - و میرزا خان صوبه دار ایلچپور نیز از سمت دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با صوبه دار ایلچپور بر خورده مع پیشکشات پیش شاهزاده روانه گشت - سال

---

(۲) نسخهٔ [ج] کیسري سنگهه *

سي ام بر طبق حکم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده بجانب قلعهٔ گوالکنده شتافت - پس از رسیدن پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر در مورچال مصدر مساعی جمیله گردید - و هنگام معاودت پادشاهزاده بناندیر رخصت یافت - و در همین سال مطابق سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري بکنج نیستي خزید - و در ناندیر مدفون گردید - اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشید خان (که برادر زادهٔ او باشد) برای نگاهداشتن جمعیت او شایسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بر نواخت - و پور حقیقی او عبدالرحیم نام تا سال سي ام منصب پانصدی صد و بیست سوار کامیابي داشت *

* هوشدار خان میر هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگیري ست - در سال بیست و هفتم شاهجهاني از تغیر عم خویش مفتخر خان خانزمان بداروغگی توپخانهٔ دکن بپایهٔ اعتبار بر آمد - و بمنصب نه صدی چهار صد سوار سرفرازي یافت - و در آخر آن عهد برکمت مهد به هزاری شش صد سوار رسید - (چون الویهٔ ظفر طراز شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب ناظم دکن بقصد مستقر الخلافهٔ

خانجهان بارهه بگوشمال ججهار سنگهه بوندیله تعین یافته - سال نهم (که ملک دکن مضرب خیام سلطاني بود - و سه فوج بسرکردگی سه کس به تنبیه ساهو بهونسله و پامال ساختن تعلقهٔ عادل خان دستوري پذیرفت) او بهمراهی خاندوران اختصاص گرفت - سال یازدهم از اصل و اضافه بمنصب هزاری هزار سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و دوم (که برادرش رشید خان رهگرای سفر آخرت گردید) او بمنصب دو هزاری دو هزار سوار سر بر افراخته بجای برادر بضبط صوبهٔ تلنگانه (که عبارت از ناندیر وغیره محالات مفتوحه باشد) مامور شد - سال بیست و چهارم از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی هزار و پانصد سوار و خطاب خاني نامور گشت - سال بیست و نهم بعطای علم و نقاره طبل شادکامي بر نواخت - و در همین سال بر طبق حکم حضور و اشارهٔ شاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر با جمعی از منصبداران برای گرفتن پیشکش باقی ذمهٔ کیسر (۲) سنگهه پسر کوکنا زمیندار دیوگدهه گام عقیدت بدان صوب برداشت - و میرزا خان صوبه دار ایلچپور نیز از سمت دیگر عزیمت نمود - و او مضطرب شده با صوبه دار ایلچپور بر خورده مع پیشکشات پیش شاهزاده روانه گشت - سال

---

(۲) نسخهٔ [ج] کیسري سنگهه •

سي ام بو طبق حکم خسروي همراه محمد سلطان شاهزاده بجانب قلعهٔ گولکنده شتافت - پس از رسیدن پادشاهزاده محمد اورنگ زیب بهادر در مورچال مصدر مساعی جمیله گردید - و هنگام معاودت پادشاهزاده بقندیر رخصت یافت - و در همین سال مطابق سنهٔ (۱۰۶۶) هزار و شصت و شش هجري بکنج نیستي خزید - و در قندیر مدفون گردید - اگرچه سي پسر ازو مانده بود اما الهام الله پسر رشید خان (که برادر زادهٔ او باشد) برای نگاهداشتن جمعیت او شایسته بود - پادشاه او را از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هزار سوار بر نواخت - و پور حقیقی او عبدالرحیم نام تا سال سي ام منصب پانصدی صد و بیست سوار کامیابي داشت *

* هوشدار خان میر هوشدار *

پسر ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگیري ست - در سال بیست و هفتم شاهجهاني از تغیر عم خویش مفتخر خان خانزمان بداروغگی توپخانهٔ دکن بپایهٔ اعتبار بر آمد - و بمنصب نه صدی چهار صد سوار سرفرازي یافت - و در آخر آن عهد برکمت مهد به هزاری شش صد سوار رسید - (چون الویهٔ ظفر طراز شاهزادهٔ محمد اورنگ زیب ناظم دکن بقصد مستقر الخلافهٔ

اکبر آباد سایهٔ وصول ببلدهٔ برهانپور انداخت) بافزایش پانصدی صد سوار بمنصب هزار و پانصدی هفت صد سوار و خطاب خانی کامیاب عزت گردید - و در معارک رزم و وغا همه جا ملتزم رکاب عالمگیری بود - (چون روز جنگ دارا شکوه بعد ظهور تباشیر فتح پدرش از حدت هوا جان در باخت) پادشاه قدر دان او را باعطاف خسروانی از غزا بر آورده باضافهٔ نمایان استمالت و دلجوئی فرمود - و داروغگی غسلخانه (که جز به معتمد (۲) اخلاص منش عقیدت نشان تفویض نشود) بخان مذکور مفوض گردید - و او بحسن کار دانی و مزاج شناسی مدتے بتقدیم آن خدمت خود را شایان الطاف پادشاهانه گردانید - و بعد جنگ شجاع بمنصب سه هزاری دو هزار سوار مورد عنایت گشت - و در سال پنجم از اصل و اضافه بمنصب چار هزاری سه هزار سوار بلند رتبگی یافت - (چون در همان ایام بارادهٔ سیر کشمیر رایات عالیه بجانب پنجاب نهضت نمود) به صوبه داری دار الخلافهٔ شاهجهان آباد خلعت سرفرازی پوشید - و در سال ششم بارسال فرمان حکومت مستقر الخلافهٔ اکبر آباد از انتقال اسلام خان بدخشی مباهات اندوخته سر گرم کار گشت - و در سال

(۲) نسخهٔ [ج] معتمد خاص عقیدت منش .

هشتم فوجداری نواح آن مصر جامع نیز ضمیمه بخان مزبور مقرر شده بافزایش هزار سوار مشمول مراحم گردید - و چون صداقت و فدویت خان مشار الیه با نیکو معاملگي و راست کیشي دلنشین خاد مکان بود در صوبه داری آگره مدتها بسر برد - و در سال چهاردهم بصاحب صوبگی خاندیس مامور شد - و در سر آغاز سال پانزدهم سنهٔ (۱۰۸۲) هزار و هشتاد و دوم هجري در برهانپور بصاط هستي در نوردید - خان مومی الیه در شیوهٔ بندرق اندازي سر آمد امثال و اقران بود - چندے بتعلیم پادشاهزاده محمد اعظم (که ورزش فن ناگزیر نشاهٔ سروري ست) تارک افتخار مي افراخت - پسرانش کامگار و جعفر بعد فوت پدر به آستانبوس خلافت رسیده کامیاب عنایت شاهانه گشتند - نخستین در پر دلي و جسارت منشي مشهور روزگار بود - رسوم سپاهگري (۲) پر لازم گرفته - تکیه و لحاف او بے زره نبود - جمعے را با خود رفیق داشت و آنرا چهل تن مي نامید - از غرور خانه زادي اکثر مصدر بے باکیها میشد - و معاتب میگشت - در سال بیست و سیوم هنگامے (که اجمیر معسکر پادشاهي بود) بنابر جهتے از منصب بر طرف شده چهار زخم جمدهر بشکم خود زد - ناچار

(۲) نسخهٔ [ج] رسوم سپاهگري را لازم گرفته ٠

از روی خانه زاد نوازي هم التفات بکار رفت - بسیا
پر زور و قوت بود - و حکایات غریبه ازو نقل کنند - جنگ ا
با نهنگ در قلعه داریی چناده گذهه مشهور عالم است - د
قلعهٔ داریی رای سین مالوه در گذشت - ازو کسے نماند *

* هژبر خان خلف آله وردي خان *

در عهد خلد مکان سال هفتم بقلعه داریی رهتاس
و پستر بفوجداریی بنارس از تغیر ارسلان خان برادر خو
و از اصل و اضافه بمنصب هزار و پانصدی هفت ص
سوار مباهات اندوخت - سال هجدهم مطابق سنهٔ (۱۰۸۵
هزار و هشتاد و پنج هجري به تهانه داریی جگدلک
(که در راه کابل واقع است) سر بلند شده در جنگ
با افاغنهٔ آنجا باتفاق پسر بکار ولي نعمت در آمد *

* همت خان میر میسی *

خلف الصدق اسلام خان بدخشي است - از سر آغ
نشو و نما بل در سن صبا بعنایت و الطاف خلد مکا
سرافراز بود - و بنوازش تربیت آن شاه ستوده شیم ممتاز
مجموعهٔ بود در قابلیت و کمال - نسخهٔ بود از فضای
خصال - پیوسته ملاذ علماي دقیقه طراز و مرجع سخن فهما
نکته پرداز - سلیم النفس نیک ذات کریم الاخلاق خیرخوا
کاینات - ارباب علم و هنر از هر باب در محفلش باریا

و کامیاب - طبع موزون داشت - ازوست * بیت *

* بجز خارے که مجنون داشت در دل *

* بیابان جنون خارے ندارد *

مشار الیه بنابر اقتدار و اعتبارے (که پدرش را در ایام شاهزادگي در سرکار خلد مکان بود) خود هم باعزاز و احترام مي زیست - بعد محاربهٔ جسونت بمنصب دو هزاري و خطاب همت خاني (که والد او نیز بدان چندے مخاطب شده بود) سربلند گردید - و چون سال ششم پدرش بصوبه داری مستقر الخلافهٔ آگره سرافرازي یافت او را بفوجداری نواحی آن مرکز سلطنت بر نواخته از منصبش (که هزار سوار بود) پانصد سوار دو اسپه سه اسپه گردید - و پس از فوت پدر بحضور رسیده قوربیگي شد - و در سال نهم بداروغگی گرز برداران افتخار اندوخت - و سال دوازدهم بداروغگی دیوان خاص اختصاص گرفت - و پستر بمنصب سه هزاري و بخشیگری سیوم فایز شد - و در سال چهاردهم از تغیر اسد خان به بخشیگری دوم مخلع و معزز گشت - و در سال پانزدهم از تغیر سربلند خان بصوبه‌داری اکبر آباد امتیاز یافت - و سال هفدهم (هنگام نهضت پادشاهي بجانب حسن ابدال) بداروغگی غسلخانه مفتخر گردید - و در سال نوزدهم از تغیر

حسن علي خان بصاحب صوبگی آله آباد و مرحمت
یک لک روپیه خرمي اندوخت - و سال بیست و سیوم
در اجمیر به آستانبوس خلافت رسیده از اودیپور رخصت
معاودت بتعلقه یافت - و در همین سال سربلند خان
میر بخشي ودیعت حیات سپرد و حکم مطاع بطلب
همت خان رفت - دهم شوال سال بیست و چهارم
در بلدهٔ اجمیر بخدمت جایل القدر بخشیگری اول فرق
تفاخر بلند ساخت و از فرط نوازش خلعت دوپتهٔ زرین
بخانه اش مرسل گشت - و همین سال در عین هنگامهٔ بغي
و طغیان اکبر [که باتفاق مغروران راتهور و برخی سران
لشکر پادشاهي از غایت وقاحت و بے سعادتي بارادهٔ
مقابلهٔ پدر عالیقدر دران وقت (که زیاده بر ده هزار سوار
در رکاب پادشاهي نبود) نزدیک رسید] خلد مکان همت
خان را (که بشدت مرض مبتلا بود) بحراست اجمیر
در قلعه گذاشته از شهر بر آمد - پنجم ماه محرم
سنهٔ (۱۰۹۲) هزار و نود و دوم هجري خان مذکور
بساط حیات در نوردید - از مستعدان روزگار بود - و در
همسران سرآمد اقوام - فصاحت و بلاغت از نظم و نثر
بر صفحهٔ یادگار نگاشته - بهندي نیز شوقے و سلیقهٔ درست
داشت - میرن تخلص میکرد - پسرانش محمد مسیح مربی (۲)

(۲) نسخهٔ [ج] محمد مسیح میر خان و روح الله بیگ خان •

خان و روح الله نیکنام خان اولین در سال بیست و ششم بخدمت میر توزکي سر برافراخت - پستر خطاب خانه زاد خاني یافت - و در سال بیست و هشتم از تغیر صلابت خان بداروغگی بندهای جلو اختصاص گرفت - و پس ازان بقلعه داری ارک خجسته بنیاد و آخر بقلعه داری بندر سورت تعین یافت - دومین منصب هزاري و بخشیگری فوج شاهزاده محمد بیدار بخت داشت *

* همت خان محمد حسن و سپه دار خان *

* محمد محسن *

پسران خانجهان بهادر کوکلتاش اند - ابتدا بمنصب درخور و خطاب خاني سر برافراخته پستر اولین بخطاب مظفر خان و دومین بخطاب نصیري خان چهرهٔ عزت بر افروختند - سال بیست و هفتم جلوس خلد مکان (چون عرضداشت خانجهان بنظر پادشاه گذشت که غنیم بر دریای کشنا بارادهٔ فاسد فراهم شده بود) مومی الیه سي کروه تاخته بمالش قوي بسیارے را قتیل و اسیر گردانید - فرمان تحسین بنام او صدور یافته افزایش باضافهٔ منصب و عطای خطابها شادکامي اندوختند - ازان جمله مظفر خان بخطاب همت خان و نصیري خان بخطاب سپهدار خان نامور گردیدند و سال نهم اولین بعطیهٔ خلعت

و شمشیر و فیل مباهي گردیده رخصت بیجاپور یافت - و پس از وقوع فتح آنجا سال سي ام بعنایت اسب با ساز مرصع و از اصل و اضافه بمنصب دو هزار و پانصدی دو هزار دو صد سوار و خطاب بهادر و عطای هشتاد لک دام بانعام کامیاب گشته به تفویض صوبهٔ إلٰه آباد نامزد شد - و سال سي و سیوم (چون خانجهان کوکلتاش ناظم الٰه آباد گردید) نامبرده بصوبه داري اودهه و فوجداري گورکهپور اختصاص گرفت - سال سي و چهارم باز تعلقه داري الٰه آباد باو قرار یافت - پسنر طلب حضور شد - سال سي و هفتم بملازمت پادشاهي پیوست - و جهت رسانیدن متعلقان سلطان معز الدین بقلعهٔ پرنالہ دستوري پذیرفت - سال سي و نهم [چون زوج الله خان وغیره امرای پادشاهي بتفصیلے (که در احوال قاسم خان کرماني رقم زدهٔ کلک اخبار سلک گشته) در کهور پره (۲) از سنتای سردار مرهته مغلوب گردیدند] او حسب الحکم یلغار نموده با سنتای مذکور بمقابله پرداخت - و آویزش سترگ رو داد - اگرچه مقاهیر را از پیش رو بر داشته بود - اما از نیرنگ تقدیر تیر بندرق اجل بر سینه اش خورده مطابق سنهٔ (۱۱۰۶) هزار و یک صد و شش هجري کار او باتمام رسانید - درمین سال

(۲) در [مآثر عالمگیري] کورورہ *

سي ام از تغير مكرم خان بصوبه داري دكن و سال سي و هفتم بنظم آله آباد از انتقال بزرگ اميد خان بانضمام فوجداري جونپور و از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري سه هزار سوار و عطاي يک كرور دام بطريق انعام مشمول عواطف گشت - و سال چهل و يكم ازانجا معزول گرديد *

(۲)

صاحب مآثر عالمگيري مينويسد كه سال چهل و هشتم سپهدار خان ناظم آله آباد در جلدوي تنبيه مهابت بومي جونپور از اصل و اضافه بمنصب چهار هزاري سه هزار و پانصد سوار و سال چهل و نهم باضافهٔ هزاري ذات درجه پيماي افتخار گرديد - ازينجا معلوم ميشود كه نامبرده بار دوم هم صوبه دار آله آباد شده - و پس از ارتحال خلد مكان بوقت خلد منزل بخطاب خانجهان اعز الدوله بهادر رايت اعتبار بلند ساخته - غالبًا سال سوم جلوس پادشاه مزبور بصوبه داري بنگاله اختصاص پذيرفته - تاريخ فوتش بنظر نيامده - در اورنگ آباد متصل دهلي دروازهٔ حويلي عاليشان (كه محاذي عمارت حمام در نهايت پاكيزگي ساخته) يادگارے ازو بوده - الحال آن عمارت برهم خورد *

---

(۲) در [مآثر عالمگيري] سپهدار خان ناظم آله آباد چهار هزاري سه هزار سوار در جلدوي حسن خدمت تنبيه مهابت بومي جونپور باضافهٔ پانصد سوار درجه پيماي افتخار گرديد *

* حرف الیاء *

* یوسف محمد خان کوکلتاش *

پسر کلان خان اعظم اتکه است - با عرش آشیانی نسبت رضاعت داشت - چون پدرش با جمعے از پیشگاه سلطنت دستوری یافت تا سر راه بیرام خان (که عازم نواح پنجاب بود) بگیرد او نیز در سن دوازده سالگی بهمراهی پدر تعین یافت - و در روز معرکه با جمعے از مبارزان میدان قول و التمش اختصاص گرفت - و چون اتکه خان بعد برهم خوردن افواج میمنه و میسره چاره دران دید (که بر فوج بیرام خان تاخت آرد) خان مذکور پیش پیش پدر بوده مصدر تردداد شد - و بخطاب خانی نام آور گردید - و چون پدرش بر دست ادهم خان کوکه کشته گردید او با جهتمندان (۲) خود مسلح شده سر راه

---

(۲) نسخهٔ [ج] با مصنب داران خود *

ادهم خان و ماهم انگه گرفت - تا انکه سیاست پادشاهي در
بارهٔ ادهم خان خاطر نشین گردیده بارهٔ تسلي شد - پس
ازان خان مزبور و برادرش عزیز محمد کوکلتاش مشمول
گوناگون عنایات خسرواني گشته در بزم و رزم دوام حضور
و کمال تقرب داشتند - سال دهم جلوس (که ماجرای
کافر نعمتي و فتنه پژوهی علي قلی خان زمان و بهادر
خان و اسکندر خان معروض بارگاه والا گردید) پادشاه
به تنبیه این گروه شقاوت پژوه وجه همت ساخته از
آگره نهضت فرمود - بعد عبور از ساحل گنگ بعرض
رسید که هنوز اسکندر خان در الهنؤ بجای خود است -
عرش آشیاني توجه بآن صوب نمود - و حکم شد که خان
مذکور باتفاق شجاعت خان و برخی از بهادران اخلاص گزین
بمنزل هرارل بوده پیش پیش مي رفته باشد - در سایهٔ
عاطفت عرش آشیاني بمنصب والای پنج هزاري رسیده بود
که در عین ریعان شباب از فرط باده پیمائیها بیمار شده

در سال یازدهم جلوس مطابق سنهٔ (۹۷۳) نه صد و
هفتاد و سه هجري بخلوتکدهٔ فنا شتافت *

---

(۲) در [اکبر نامه] یوسف محمد خان کوکلتاش برادر کلان میرزا عزیز ازین جهان گذران از فرط باده پیمائي روز خور پانزدهم خورداد ماه الهي موافق پنجم ذیقعدهٔ پنج روز مزاج او از پایهٔ اعتدال انحراف نموده بخلوتکدهٔ فنا شتافت *

* انتبـــاه *

حکما آب انگور را (چون در باب تقویت مزاج انساني مناسب تجربه نموده متضمن فواید کثیره یافته اند) مجوز استعمال آن گردیده تعین مقدار و تقدیر وقت نموده - و در ادمان آن (که مزیل جوهر عقل و مورث امراض کثیره است) منع شدید و تهدید بلیغ بکار برده - چنانچه این معني از کتب قوم واضح و لایح است - اما شریعت مصطفوي (عَلَی صَاحِبِهَا الصَّلٰوةُ وَ السَّلَامُ - که بر اوفق طرق و عموم مصلحت نازل گردیده) نظر بحسم مادهٔ ضرر رخصت بارتکاب قلیل و کثیر آن نداده - و برای صلاح جزئي فساد کلي جایز نداشته - و آیهٔ اِثْمُهُمَا اَکْبَرُ مِنْ نَفْعِهِمَا مبین آنست *

* یوسف خان کشمیري *

پدرش علي خان چک (۲) مرزبانی کشمیر داشت - چون در تکاپوی چوگان بازي به آسیب پیش کوههٔ زین راه عدم پیش گرفت مردم او را بکلاني بر گرفتند - او نخست خانهٔ ابدال عم خود (که اندیشهٔ سري بخاطر آورده بود) گرو گرفت - و در زد و گیر ابدال مذکور بزخم بندوق در گذشت - مردم آنجا سید مبارک نامي را برداشته بمیدان میدگاه عرصهٔ نبرد آراستند - هراول یوسف خان در جنگ

---

(۲) نسخهٔ [ج] پیک *

کشته شد - یوسف خان به آردگاه نوسیده راه گریز سپرد -
اواخر سال بیست و چهارم جلوس عرش آشیانی به بارگاه
سلطنت رسیده بانواع نوازش اختصاص یافت - و (چون
پیش از سپری شدن دو ماه بد نهادان آن سر زمین سید
مبارک را بکنج خمول نشانیده لوهر چک عم زادهٔ خان مذکور را (۲)
بسرداری برگزیدند) سال بیست و پنجم او از بارگاه سلطانی
رخصت پذیرفت - و به امرای پنجاب حکم شد که فوجی
همراه او سازند - ازین خبر کشمیریان به لابه گری در آمده
او را تنها طلب داشتند - او بے اطلاع امرا عازم آن سو گردید .
و (۳) بدون سزاوار آویزش لوهر چک را بدست آورده بر حکومت
آنجا قابض گشت - چون صالح دیوانه داستان رسوخ او
بعرض رسانید در سال بیست و هفتم پادشاه شیخ یعقوب
کشمیری را (که از معتمدان رکاب بود) جهت دلدهی با حیدر
پسر او روانه گردانید - سال بیست و نهم او یعقوب پسر
خود را با هدایای آن دیار بحضور فرستاد - سال سی ام (که
صوبهٔ پنجاب مقر سلطانی بود) پادشاه را نیز طلب او
بخاطر رسید - یعقوب متوحش شده راه فرار سپرد - حکیم علی و
بهاء الدین کنبو دستوری یافتند که باندرزها رهنمون شوند - اگر
خود دولت آستان بوس نیندوزد پسر آشفته رای خود را روانه

(۲) نسخهٔ [ب] گوهر چک (۳) در نسخهٔ [ج] حرف [واو] نیست *

سازد - چون فرستادگان باز گردیده نخوت ورزیدن او بر گزاردند
میرزا شاهرخ با فوجے گران بتسخیر آن ملک رخصت یافت -
پس ازان که (از راه پکهلي نزدیک بولباس (۲) رسید نامبرده
بجز زنهاري شدن چاره ندیده آمده امرا را دید - خواستند
او را همراه گرفته برگردند - این رای پسند (۳) پادشاه نشد - و
برای تسخیر ملک تاکید رفت - بنابران کشمیریان اولاً حسین
خان چک را و ثانیاً یعقوب خان پسر یوسف خان را
بسرداري برداشته جنگے کرده به پراگندگي افتادند - آخر
پیغام نمودند که مرزبان اینجا رو بدرگاه آرد - و دنانیر و
دراهم بنام پادشاه رونق پذیرد - و دار الضرب و زعفران و
پریشم و شکاري جانور بسرکار والا باز گردد - و چون امرا از
ارش برف بستوه آمده بودند داروغه ها بتعلقات مذکور
تعین نموده بعد پذیرائی این معامله در حضور مع یوسف
خان باز گشته اوایل سال سي و یکم بعتبهٔ خلافت
جبهه سا گردیدند - خان مذکور حوالهٔ تودرمل شد - و
چون از یعقوب وغیره کشمیریان آثار برخلاف آشتي
ظهور پیوست) قاسم خان را با فوجے شایان راهي ساختند -
بشایسته تدبیر ملک را مسخر ساخت - و بارها
یعقوب خان پسر یوسف خان و دیگر کشمیریان آویزش

---

۲) نسخهٔ [ج] پولیاس - (۳) نسخهٔ [ج] این رای پسند نشد *

مودہ غالب آمد - سال سي و دوم او را از زندان بر آورده
در حدود بہار جاگیر تنخواہ شد - و تعیذات صوبۂ بنگالہ
ودید - تا سال سي و هفتم دران صوبه سرگرم خدمات
د - پسرش یعقوب خان است که پس از آمدن پدر بدارگاه
لطنت مردم کشمیر او را دست آویز شورش افزائي ساخته
دے بسرداري برداشته بودند - چون قاسم خان میر بحر
شایش آن صوبه تعین شد باقبال پادشاه در مجمع آنها
ر روئي افتاد - و بدین تقریب خان مذکور داخل سري نگر
شت - بعد آن هم نامبرده شیوۂ سرتابي داشت - در سال
ي و چهارم وقتے (که پادشاه در کشمیر بود) پس ازان
که پا افراز خاصه برای دلجمعئ او رفت) بتارک نهاده
یاب آستانبوسي گردید *

* یوسف خان ولد حسین خن تکریه *

پس از فوت پدر مشمول عواطف عرش اشیاني گردیده
نصب شایان سرمایۂ اعتبار اندوخت - و سال پنجاهم
صب دو هزاري ذات و سیصد سوار مباهي گردید - و
ر از جلوس جهانگیري پانصد سوار بمراتب او افزود - و
ر پنجم همراه خان اعظم بمهم دکن تعین گردید - و چون
ذات او درین صوبه بعرض رسید سال هشتم بعنایت
لوای کامراني برافراشت - و سال دوازدهم بالتماس

شاهزاده سلطان خرم از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري ذات و هزار و پانصد سوار مرتقي گردیده بفوجداری کوندوانه و عنایت خلعت و فیل نوازش یافت *

* یعقوب خان بدخشی *

ابتدا نهصدی پنجاه سوار منصب داشت - و با خانخانان عبد الرحیم تعینات دکن بود - در جنگے (که شاه نواز خان مرزا ایرج عنبر حبشي را شکست داد - و کار نمایان صورت بست) خانخانان عنان اختیار بسر بدست او داده بود - چون از تردات نمایان بوقوع آمد سال هشتم جلوس جهانگیري از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هزار و پانصد سوار گردن باند پایگي بر افراخت - و آخرها تعینات صوبهٔ کابل گردیده سال اول جلوس فردوس آشیاني (که نذر محمد خان والی بلخ در نواح کابل آمده بمحاصره پرداخت - و آخر به پیغامهای تهدید آمیز خواست که بلدهٔ مزبور را بتصرف آرد) او در کابل بود - پاس نمک خوارگي مقدم داشته جوابهای صاف درشت گفته فرستاد - و وقت موعود بعدم آباد شتافت *

* یاقوت خان حبشی *

که از غلامی خداوند خان مشهور به یاقوت خداوند خان اشتهار یافته و از رشد و شجاعت مدار علیه و مشار الیه دولت

نظام شاهیه گردیده بعد از ملک عنبر سردارے عمده تر ازو نبود - بلکه لشکرکشي و انتظام افواج در حیات عنبر نیز بعهدهٔ او بود - چنانچه مکرر مملکت پادشاهي را بمراکب باد پا لگد کوب نهب و غارت ساخته برهانپور را محاصره نمود - و (چون نظام شاه حمید خان نام غلام حبشي را پیشوای خود ساخته اختیار مهمات مالي و ملکي در قبضهٔ او سپرد) به فریب کارے زنش (که هر روز زنان مردم را از افسون طرازي از راه برده بمعاشرت او مي برد) بمرتبهٔ شیفته و فریفتهٔ او شد که خود به اسم بے مسمای حکومت خورسند گشته رتق و فتق کارها را بآن محتالهٔ دلاله باز گذاشت - چنانچه یکبار عادل شاه فوجے بسرحد نظام شاه فرستاد - آن زنکه از فرط جرأت و دلیري سرداری لشکر را استدعا نموده نقاب افکنده بر اسب سوار شد - و بمقابله شتافته جمعے کثیر را از سران آن فوج مقتول و مایوس ساخته سالماً و غانماً معاودت نمود - ازانجا (که مبلغهای خطیر بمردم بخشید) رفته رفته کارش بجائے رسید که سران سپاه و عمدهای ملک پیاده در رکابش رفته عرض حوایج خود مي نمودند - ازین جهت یاقوت خان (که سردار نامور صاحب جمعیت بود) دل برداشته نوکری نظام شاه گذاشته اختیار بندگی پادشاهي را سرمایهٔ فلاح خود دانست -

در سال بیست و یکم جهانگیري به پانصد سوار حوالئ جالنه پور آمده به راو رتن هادا (که بحفاظت بالا گهات مي پرداخت) بر نوشت - که من با فتح خان پسر ملک عنبر و دیگر سرداران نظام شاهیه قرار دولت خواهي داده از پیشقدمان این سعادت شده ام - راو رتن باستمالت و دلجوئی او پرداخته سرگرم این عزیمت ساخت - و به خانجهان لودي (که دران وقت صاحب صوبهٔ دکن بود) اطلاع داد - خان مذکور او را بتجویز منصب پنج هزاري ذات و سوار و به برخے همراهانش منصبے درخور (که مجموع بیست هزاری پانزده هزار سوار باشد) سرفراز نموده در سلک بندگان پادشاهي منسلک گردانید - و در سر آغاز جلوس فردوس آشیاني او را بارسال علم و نقاره مباهي فرمودند - و (چون سر آمد امراى دکن بود) نقش او درین سلطنت درست نشسته صوبه داران آن ملک بے صوابدید او کارهای بزرگ بعمل نمي آوردند - (چون در سال ششم مهابت خان خانخانان حصار استوار دولت آباد را با فوج قاهره احاطه نمود - و ملجارها بر انداخت - و بدوانیدن نقب و ساختن کوچهٔ سلامت و سرانجام دیگر اسباب گشایش آن همت گماشت) یاقوت خان فرتوت (که با وجود نوکری پادشاهي سررشتهٔ هوا خواهی نظام شاه را از دست

نگذاشتی) افتتاح قلعه را قریب الوقوع دیده دانست که بعد ازین بالکلیه استیصال این خاندان شده آن دیار بالتمام بتصرف اولیای دولت خواهد آمد - نهانی در صدد تقویت محصوران شد - هر چند سعی نمود (که آذوقه و تفنگچی و دیگر لوازم قلعه‌داری محصوران برساند) بسبب دیدبانی اهل ملجار مطلب او بفعل نیامد - و ازانکه غله (که از بازار آن نفاق کیش بقلعه می بردند) مکرر بدست افتاد اندیشهٔ او بر ردی روز آمد - آن خاین خایف براه فرار (که شعار غلامان است) شتافته بخیل عادلشاهیه پیوست - ازانجا (که اقبال پادشاهی روز افزون بود) کارے (که بظاهر موجب وهن جناح تواند شد) در باطن سبب شکست مخالف گردید - چه آن کافر نعمت از لاف و گزاف سپاهگری سر زنشے چند به سران بیجاپور نمود - روزے بعد فتح عنبرکوت (که عبارت از شهر پناه دولت آباد است) رندوله خان و ساهو بهونسله در بروی خانزمان (که بر گهات کاغذی واره بود) مانده یاقوت خان بهمراهی مراری دت صاحب اختیار عادلشاه با لشکر جرار نمایان گردید - خانخانان میرزا لهراسپ پسر خود را با فوج تعین نمود - و با لختے از بهادران خود نیز روان شد - پیش ازان (که بمدد لهراسپ پردازد) در اثنای راه نوردی بچوزے از فوج مخالف

بر خورد - و آن روباه منشان براه فرار افتادند - درین ضمن گروهے دیگر از میان حرے بر آمده نمودار گشتند - و ظاهر شد که یاقوت تیره درون و بیرون درین فوج است - و مرارے عقب آن قشون آراسته هراول را بر سر لهراسب فرستاد که تا او را بجنگ در گریز جانب اینها کشد - سپه سالار جز نبرد چاره ندیده با وجود قلت سپاه تکیه بر حفظ ایزدی نموده رایت همت بر افراخت - و شمشیر سر افشان فتنه نشان از نیام انتقام آخته با همراهان بر قلب غنیم تاخت - از ستیز و آویز بهادرانه (۲) مخالفان پای ثبات از دست داده راه هزیمت پیمودند - اتفاقاً در اثنائے گریز جمعے پیش آمده از تنگیٔ راه افواج ادبار امتزاج آنها از تزک افتاده بهادران عرصهٔ شهامت از عقب خود را بیاقوت خان خون گرفته رسانیدند - هر چند حبشیان برائے محافظت سردار لختے پا افشرده آتش قتال ملتهب گردانیدند اما پر دلان لهور آئین بسیارے ازان طایفه را بکوی نیستي فرستادند - و بقیه بر یاقوت خان ریخته به بیست و هفت زخم نیزه و شمشیر کار دشمن بانجام رسانیدند - حبشیان همچو مور و مگس (۳) فراهم آمده خواستند که پیکر آن سیه روی تیره روز را از میان ببرند -

---

(۲) نسخهٔ [ب] بهادران (۳) نسخهٔ [ج] مانند مور و مگس *

دليران نصرت كيش بنا كامي آن گروه كمال جلادت بكار برده جمد او را بدست آوردند - كشته شدن چنين سرادرے (كه در علو مرتبهٔ سپه كشي و فوج آرائي سهيم و عديل نداشت) درين هنگام موجب فراوان بيدلي سران مخالف و باعث دل شكني محصوران گشته مقدمهٔ انفتاح قلعه گرديد - پسرش فخر الملک نيز درين سلطنت عليه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار در سلک امرا انتظام داشت - پيش از فرار پدر در سال پنجم باجل طبيعي در گذشت - حسن خان وغيره پسران فخر الملک بعد كشته شدن ياقوت خان نوكري عادلشاه اختيار نمودند - پسر حسن خان برهنموني بخت بيدار بدرگاه فلک اشتباه اعلى حضرت ناصيهٔ عجز و استكانت سوده داخل بندها گرديد - و در سال نهم باضافهٔ هزاري پانصد سوار بمنصب سه هزاري دو هزار سوار امتياز يافت - و به تنخواه جاگير دكن كام اندوز دل گرديد *

* يوسف محمد خان تاشكندي *

تاشكند شهرے ست از ولايت فرغانه كه از اقليم پنجم است و در كنارهٔ معمورهٔ عالم واقع شده - شرقي آن كاشغر و غربي آن سمرقند و جنوبي كوهستان سرحد بدخشان و شمالي [اگرچه پيش ازين شهرها بود مثل المالیغ (۲) و الماتو

(۲) نسخهٔ [ج] ا

و بانکي (که به اترار[٢] مشهور است] اما الحال بسبب عبور و مرور اوزبکیه اثرے از رسوم و اطلال آنها هم نمانده - غیر از جانب غربي (که کوه ندارد) گذار[٣] بیگانه صورت پذیر نیست - و دریای سیحون (که بآب خجند مشهور است) از میان شرق و شمال این ولایت آمده بسمت غرب میرود - و از شمال خجند و جنوب فناکت (که بشاهرخیه اشتهار دارد) گذشته پایان ترکستان در ریگ فرو رفته غایب میگردد - و درین دیار هفت قصبه واقع است - پنج بجانب جنوب - اندجان و اوش و مرغینان و اسفره و خجند و از شمال آخسي و شاش[٤] (که از بلاد قدیم است و سابق بنیاکت اشهار داشته) الحال به تاشکند و تاشکنیت[٥] معروف - لاله زار آنجا چون گل سرخ بخارا بین الجمهور مشهور - خصوصًا لالهٔ هفت رنگ که خاصهٔ آن ناحیه است *

بالجمله (چون خان مذکور از وطن مالوف وارد هندوستان گردید) ایامے چند بموافقت عبد الله خان فیروز جنگ بسر برد - آخر بسعادت منشي و بخت یاري بخدمت شاهزاده شاهجهان پیوست - و بحسن خدمت و دوام حضور مهامات اندوخت - و در سفر و حضر بلوازم خدمتکاري قیام

---

(٢) نسخهٔ [ج] اتراز - (٣) نسخهٔ [ب] گذر - (٤) نسخهٔ [ج] شایش - (٥) نسخهٔ [ج] تاسکیت و نسخهٔ [ب] تا سکنیت *

ورزيد - و پس از سرير آرائي بمنصب دو هزاري هزار سوار و مرحمت علم و نقاره و اسب و فيل و پانزده هزار روپيه نقد چهرهٔ كاميابي بر افروخت - و بتفويض تيول از نواحي ماندو اختصاص گرفت - و سال چهارم در يساق دكن باقتضاي نيرنگ پردازيهاي تقدير بيك ناگاه گرفتار حادثهٔ غيبي گرديد - يعني بهمراهي بهادر خان روهيله در روز نوبت كهي با رندوله خان و بهلول خان عادلشاهيه تلاشهاي بهادرانه و كوشش هاي رستمانه نموده بزخمهاي گران در ميدان افتاد - مخالف فوزے عظيم دانسته او را با بهادر خان بر داشته بودند - مدے در بيجاپور مقيد و محبوس بود - چون در سال پنجم يمين الدوله آصف خان بتاخت و تاراج حوالي بيجاپور پرداخته آنرا محاصره نمود عادل شاه هر دو را نزد يمين الدوله فرستاد - چون بر آستانهٔ خلافت ناصيهٔ دولت بر سودند پادشاه قدر شناس بمراحم خسروانه (كه در بارهٔ بندگان وفا گزين عقيدت آئين مبذول است) تدارک گذشته فرمود - تا هر كدام بمرحمت خلعت و شمشير و سپر با يراق طلاي مينا كار و اسب و فيل سر بر افراخت - يوسف محمد خان از اصل و اضافه بمنصب سه هزاري دو هزار سوار و عطاي نقاره و بيست هزار روپيه مباهي گرديد - و پستر بصوبه داري تهته علم اعتبار بر افراخت *

گویند پیشتر مغلیهٔ توران نوکر داشت - چون درین سانحه بخلاف متوقع بے حقیقي و بیوفائی ازینها مشاهده نمود [که آقای ولي نعمت خود را باسیری مخالفان داده خود صحیح و سالم از معرکه بر آمده بمحال جاگیرش شتافتند - و از پدر بزرگوار خان مذکور (که ترک روزگار نموده درویشانه بسر مي برد) غدر کرده بتحکم مبلغے بصیغهٔ طلب بر گرفتند] ازین جهت مغل را کمتر نگاه میداشت - اکثر هندوستان زا را نوکر میکرد - و پس ازان بفوجداری بهکر مامور شد - چون در سال یازدهم قلعهٔ قندهار بتصرف پادشاهي در آمد او با فوجدار سیوستان تا بندوبست آن ناحیه بکمک تعین گشت - خان مشار الیه بهمراهی قلیچ خان ناظم آن الکه در تسخیر قلعهٔ بست مساعی جمیله بکار برد - و در سال دوازدهم از فوجداری بهکر تغیر شده بصوبه داری ملتان و اضافهٔ هزار سوار کامیاب دولت گشت - و در همین سال سنهٔ (۱۰۴۹) هزار و چهل و نهم رخت سکونت بعدم آباد کشید - دو پسر داشت میرزا روح الله و میرزا بهرام - نخستین در آخر سال بیست و هشتم بمنصب هزار و پانصدی هشت صد سوار و فوجداري و جاگیر داری ماندو سرفراز گشت - و بجهتے مورد عتاب گردید - و هزاري بحال ماند - و پسر

بفوجداری و قلعه داری کانگره دستوري یافت - و در اوایل جلوس عالمگیر (۲) شاهي بصدور برخی حرکات مخالف مرضی پادشاهي از منصب و جاگیر افتاده گوشهٔ انزوا بر گزید *

پسرانش با وصف خانه زادي بظاهر سوء مزاج خلد مکان منصب یاب نگشته چندے برفاقت خان جهان بهادر کوکلتاش گذرانیدند - پس ازان میرزا عبد الله در سرکار شاهزاده محمد اعظم شاه نوکر شده قوربیگي گردید - و پایهٔ عزت و اعتبار برتر افراخته آب رفته بجو آورد - و به میرآتشي امتیاز یافته در جنگ جاجو (۳) ادای حق نمک بجا آورده بهمراهی آن شاه والا همت نقد هستي برافشاند - خلف او میرزا فتح الله (که خرد سال بود) بصالت خان سلطان نظر اعظم شاهي بعلاقهٔ آشنائي و خواجه تاشي بتربیتش توجه برگماشت - بعد فوتش در سرکار آصف جاه نظام الملک نوکر گشته بداروغگی دیوانخانه و هرکارها اختصاص یافت - و به همین عنایت آن امیر سلاطین نظیر بمنصب و خطاب موروثي سر عزت برافراخت - در حالت تحریر بقید حیات است - با راقم این سوانح محبت و الفت دارد *

---

(۲) نسخهٔ [ج] عالمگیري - (۳) نسخهٔ [ج] حاجو *

* یکه تاز خان عبد الله بیگ *

پسر منصور حاجی بلخي ست که مرد فهمیدهٔ آزموده‌کار و از اعیان دولت نذر محمد خان والی بلخ و بدخشان بود - خان مزبور در سال دوازدهم او را با قدرے تنسوقات بعنوان سفارت پیش فردوس آشیاني فرستاد - از پیشگاه (۲) خلافت بانعام پنجاه هزار روپیه نقد و دیگر عطایا مشمول نوازش خسرواني گردیده رخصت انصراف یافت - پسرانش نیز همراه بودند - هر یکے بعطیهٔ در خور کامیابي اندوخته بوطن مالوف شتافتند - هنگامے (۳) (که بسعی شاهزاده مراد بخش ولایت بدخشان و بلخ بحوزهٔ تصرف پادشاهي در آمد و نذر محمد خان آوارهٔ بیابان نوردي گردید) حاجی مذکور بایالت و حراست قلعهٔ ترمذ مي پرداخت - از صوابدید و به اندیشي پسران خویش محمد منصور و عبد الله بیگ را بخدمت شاهزاده فرستاده اظهار بندگی درگاه والا نمود - در همانوقت از جانب شاهي استمالت‌نامهٔ با خلعت مصحوب یکے از معتمدان ارسال یافت - و سعادت خان نبیرهٔ زین خان کوکلتاش بحفاظت ترمذ تعین گردید - او قلعهٔ مذکور را بخان مشار الیه تسلیم نموده بجناب شاهي پیوست - و غایبانه بمنصب دو هزاری هزار

---

(۲) نسخهٔ [ب] او از پیشگاه خلافت - (۳) نسخهٔ [ب] آنطرف •

سوار و خدمت صدارت بلخ سرافراز گردید - و پسرانش نیز بمنصبے مناسب سرمایهٔ افتخار اندوختند - و در همین ایام پسر کلانش محمد محسن جبهه سای پیشگاه خلافت گشت - و در سال بیست و یکم منصب هزاری چهار صد سوار و خطاب خانی یافته تعین بنگاله گردید - و در سال بیست و سیوم بشرب مدام رو بنهانخانهٔ نیستی نهاد - و عبد الله بیگ در سال و بیست و یکم از بلخ آمده بتلثیم ساحت سلطنت فرق طالع برافراخت - و بعنایت خلعت و خنجر مرصع و اضافهٔ منصب و انعام پنج هزار روپیه نوازش یافت - و در سال بیست و چهارم باضافهٔ پانصدي بمنصب هزار و پانصدی پانصد سوار اختصاص گرفت - و در سال بیست و هفتم بخدمت میر تزکي و خطاب مخلص خان و از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هشت (۲) صد سوار کام دل اندوخت - و در اواخر عهد اعلی حضرت بهمراهی مهاراجه جسونت تعین مالوه گشت - و چون راجه از جانب دارا شکوه (که بحمت و گشاد سلطنت در دستش بود) اشاره داشت که هرگاه صاحب مداران دکن و گجرات ارادهٔ حضور نمایند نگذارد که پای جسارت پیش نهند - درین هنگام (که موکب عالمگیري عبور نوبده نموده رهگرای مستقر الخلافه

(۲) نسخهٔ [ب] شش صد ۰

بود) راجه بترتیب فوج پرداخته هفت کروهی اجین سد راه گردید - نبردے سترگ در پیوست - مخلص خان با جمعے از سپاهیان نامی توران در قراولي بود - چون سران راجپوتیه عاف تبغ بیدریغ گشتند راجه ننگ فرار بر خود پسندیده و نیل عار بر چهرهٔ روزگار خود کشیده با راجپوتان زخم خورده طی راه پیش گرفت - و اکثرے از امرای پادشاهي بتگ تگ پا جان بدر بردند - مشار الیه با گروهے دیگر از خیل مخالف جدا شده برهنموني بخت باستلام عتبهٔ عالمگیري سعادت اندوخت *

و [چون پیش ازین (هنگام بر افراختن رایات عزیمت جهانگیري از دکن) خطاب مخلص خاني نامزد قاضي نظامای کره‌ردي شده بود] او را بخطاب یکه تاز خان و منصب سه هزاری هزار و پانصد سوار و انعام بیست هزار روپیه مباهي گردانیدند - پس از جنگ کهجوه (چون شجاع هزیمت نصیب بجانب بنگاله ره سپر وادی فرار گردید) او هم بهمراهی شاهزاده سلطان محمد بتعاقب تعین گشت - و (چون شاهزاده از کوته اندیشي و تبه رائي بشجاع ملحق گشت) معظم خان (که کار فرمای این یساق و سردار عساکر پادشاهي بود) بعد انقضای برسات در حوالی پل کهنه (۲)

---

(۲) نسخهٔ [ج] پل کهنه - و نسخهٔ [ب] پل کهنه *

(که بیست و چهار کروهی اکبر نگر است) در عقب ناله عمیقی قرار اقامت داده دو جسر بفاصلهٔ نیم کروهی از هم بران ناله بست - و دران طرف جسرها مورچال بسته با ادوات توپخانه استحکام داد - و شجاع در ماه ربیع الآخر سال دوم در مقابل فرود آمده هنگامهٔ توپ و تفنگ گرم ساخت - چون دید که جسر محاذی لشکر معظم خان بافزونی توپخانه استوار است بهراولی سلطان محمد بسمت جسر دیگر روان شد - یکه تاز خان با همراهان خود بقدم همت و جلادت بقصد مدافعهٔ مورچال این طرف آب آمد - معظم خان ازین آگهی ذو الفقار خان را با فرقهٔ اعزان (۲) و روزبهانیان بکمک فرستاد - از طرف شجاع مقصود بیگ مخاطب به قدر انداز خان و سرمست افغان هدف ناوک قضا شدند - و ازین طرف یکه تاز خان با برادر خرد خود نقد جان نثار کرد - و جوق دیگر نیز سر بجیب نیستی فرو بردند - و بسیارے زخم بر داشتند *

* یلنگتوش خان بهادر * (۳)

سال چهاردهم جلوس خلد مکان بعطای شمشیر و جمدهر و برچهٔ محسود اقران گردید - و سال نوزدهم روز طوی او بعنایت خلعت و سر پیچ زمرد و اسپ

---

(۲) نسخهٔ [ج] اغران - (۳) در [بعضے نسخه] پلنگدوش خان *

با ساز طلا و فیل با ساز نقره سرمایهٔ مباهات اندوخت - و سال بیستم از اصل و اضافه بمنصب دو هزاری هفت صد سوار چهرهٔ عزت بر افروخت - و سال بیست و پنجم از عزل ابو نصر خان قور بیگي گشت - پس ازین معاتب گردیده سال بیست و هشتم به بحالي منصب آب رفته بجو آورده از انتقال بختاور خان بداروغی خواصان قامت قابلیت آراست - و سال بیست و نهم باز ببرطرفی خدمت و منصب بپایهٔ عتاب آمد - تتمهٔ احوالش بدریافت نیامده *

خاتمه

المنة (۲) لله که این نسخهٔ اتمام طلب بانضمام مآثر تتمهٔ مردم حسن انصرام گرفت - الحال خامهٔ تکمله نویس بعرض مدعا مي پردازد * * بیت *

* اگرچه نیک نیم خاک پای نیکانم *
* عجب که تشنه بمانم (۳) سفال ریحانم *

نظر برین پارهٔ از سرگذشت خود هم بزبان قلم مي دهد * نام این بے بضاعت عبد الحي است - در سنهٔ (۱۱۴۲) هزار و یکصد و چهل و دوی هجري از عالم کمون بساحت بروز پیوسته - بعد وصول بسن تمییز چندے بجزو کشي در مدارس گذرانیده بتحصیل علوم درسي پرداخته و لختے بکسب فنون ادبیه و عربیه و فصلے بمطالعهٔ کتب حکمت نظري و عملي همت گماشته - سال (۱۱۶۲)

---

(۲) نسخهٔ [ج] الحمد لله - (۳) نسخهٔ [ج] بماند *

هزار و یکصد و شصت و دو هجري بمنصب و خطاب خاني اعتبار یافته از جانب ناصر جنگ شهید بدیوانی صوبهٔ برار و متصدیگری محالات تیول آن نوئین بلند مرتبه (که دران صوبه بود) مامور گردید - و در عمل صلابت جنگ بنظامت بلدهٔ خجسته بنیاد و قلعه داری قلعهٔ دولت آباد نامزد شد *

و چون مقدمهٔ ناگزیر والد مغفور بعرصهٔ وقوع رسید و زمانه بکام بد خواهان شد (اگر چه چندے بکنج تواري بر نشاندند و از همه سو یاس نمودار گردید) ناگهان جاذبهٔ عنایت نواب نظام الملک نظام الدوله دست این پا شکسته برگرفت و بانواع عواطف بنواخت - ابتدا به بحالی منصب قدیم و عطای خطاب موروثي بر فراز امتیاز آورد - و بتفویض تعلقهٔ دیوانی صوبجات دکن (که ارثي ست) بین الاقران تفوق بخشید - در بزم و رزم جایس خود ساخت - و در معارک و مهالک مورد تحسین و نوازش داشت - درینولا بوفور مرحمت و قرب هم نشینی آن امیر بے نظیر ممتاز است - و بمنتهای منصب مرسوم الوقت و خطاب صمصام الملک سرفراز - به مناسبت آن صارم تخلص مي کند - و شعرے چند از گفتهاے خود بر صفحهٔ بیاض یادگار مي گذارد -

* شعر *

* دیدن آسان نیست حسن آتشین خوی ترا *
* آفتاب آئینه باشد جلوهٔ زری ترا *

و لَهُ

* بدیها نیک گردد چون مناسب با مزاج افتد *
* که باشد آب حیوان آتش سوزان سمندر را *

و لَهُ

* هنرور کي تواند دید زیر چرخ آرامے *
* دُر غلطان ندارد یار شکل آرمیدن‌ها *

و لَهُ

* ز خط پشت لبش نقش و نگارے میکند پیدا *
* عقیق از کندن نام اعتبارے میکند پیدا *

و لَهُ

غنچه سان تا بفکر در باشي * نتوان دید دل کشائیها

و لَهُ

* ناتوانانرا نمي باشد غم از آشوب دهر *
* موج دریا از برای کاه بازوی شنا ست *

و لَهُ

* بعد استعمال بوی عطر کاهد دم بدم *
* قدر کمتر ساز خوبان هرچه همت آمیزش است *

و لَهُ

* آئینه تا صفای رخ یار دیده است *
* در چشم خویش سرمهٔ حیرت کشیده است *

و لَهُ

* غافل مشو ز فتنهٔ مکر زبان نرم *
* با سنگ کار تیشه کند آب عاقبت *

و لَهُ

* دامان زلف را ز کف من کشید و رفت *
* گفتم که من شکار تو ام دام چید و رفت *

و لَهُ

* گهی تغافل و گهٔ ناز و گهٔ جفا دارد *
* برای کشتن عشاق شیوها دارد *

و لَهُ

* سخن بقدر ضرورت بود بزرگان را *
* که جز جواب نگردد صدا ز کوه بلند *

و لَهُ

* دل دیوانه از چشم تو هر دم کام میخواهد *
* ز خود رفتست مست ما و دیگر جام میخواهد *

و لَهُ

* ماتم‌کده گر نیست جهان بهر چه هر صبح *

* شد هرکه دو چار دگرے دست بسر زد *

و لَهُ

* دل شد ز شوق خطش محبوس زندان ذقن *
* عاقبت این طفل نادان را پري در چاه برد *

و لَهُ

* از خم قامت پیریست عیان شکل فذا *
* آه دیـــوار چو گردید درقـــا مي افتـــد *

و لَهُ

* گران جانان نمي دانند رسم راز داري ها *
* بر آري گر سخن از لب بکوهستان صدا گردد *

و لَهُ

* دل نازک مزاجان از نسیمے مي شود برهم *
* مبا در گلستان بر خویشتن لرزیده مي آید *

و لَهُ - قطعه

* خار را گل میدهد جا در پناه خویشتن *
* دست شفقت برمگیر از خیر خواه خویشتن *
* لازم افتـــاد ست در عالم مکافات عمل *
* چاه کن اول زود در قعر چاه خویشتن *

و لَهُ

* تا ز باغ دیدهٔ من رفتي اے جـــان نگاه *

* هر سر مژگان من شد خار دامـان نگاه *

و لهٗ

* مپیچ با سخن لغـو سنگـدل هرگـز *

* که منتفع نشود از جـواب کوه کسے *

و لهٗ

* قدے که خم شده از طول عمر محراب است *

* ازان بتـرس که با پیر بے ادب باشـي *

* رباعیه *

* هر کس که زند برلب خود مهر ادب *

* بدخواهش را بود هم بسته دو لب *

* ای شمع خموش تا بمحفل باشي *

* هرگز نکشي ز جور مقراض تعب *

رباعیـــه

* با خلق ز حسن خلق بیکار مباش *

* سود از نرساني بے آزار مباش *

* چون گل نکني اگر دل کس را خوش *

* بارے بخراش دامن خار مباش *

رباعیـــه

* دنیا که براه چار سو مي ماند *

* هر کوچهٔ تنگ او بمو مي ماند *

* تا در گذري ازو نکوئي مي کن *
* کز مرد همين نام نکو مي ماند *

رباعيـــه

* بگذشت شباب و عهد پيري چو رسيد *
* حيف است سياه کردن موی سفيـــد *
* ای محو خيال خواب غفلت تا چند *
* شب آخر شـــد سفيدهٔ صبح دميـــد *

رباعيـــه

* ای خاتم انبيـــا چه عالي شانـــي *
* آني تو که خود مرتبه ات ميداني *
* چون ذات خدا که خالق بے مثل است *
* تو مخلـــوقي ولے نداري ثانـــي *

رباعيه

* ای راکب دوش فيض آصاے نبي *
* وی ذات تو عين ذات والاے نبي *
* زين رو ست که در مکه کسے فرق نکرد *
* چون خوابيدي شبے تو بر جاے نبي *

الحال ختم کلام بر ستایش مالک علام و درود بر رسول
خیر انام (عَلَیْهِ وَ عَلَی اٰلِهِ السَّلَامُ) مینماید *

* تـــمـــت *

تمام شد جلد ثالث

مآثر الامرا بعون الله الملک الوهاب
* و الیه المرجع و المآب *

تاریخ طبع مآثر الامرا

قمری هجری

۱۳۰۹

* اَتَمَّمْتُ بِعَوْنِ اللّٰهِ الْعَزِیْزِ الْحَکِیْمِ *

* قطعه *

چو گشت طبع کتاب مآثر الامرا * که مخبر است ز اصحاب منصب هندي
نوشت از سر انصاف خامه تاریخش * بحق مآثر ارباب منصب هندي
۱۳۰۸ ۱

(دیگر)

شد طبع چو از عنایت حق * این دفتر مخبر الصوانح
تاریخ وی از خرد بجستم * برخواند - چه مظهر الصوانح
۱۳۰۹

(دیگر — مثنوی)

چو از افادت ایشیاتک سوسیتی یافت * کتاب پر ز مدائح مآثر الامرا

۱۳۰۹

بگشت طبع ضیای خرد سنش بنمود * سفـر اے بزم سوانح مآثر الامرا

(دیگر)

چو شد مطبوع این تاریخ بےعیب

ببـردم سر بغـر سال در جیب

۲

کد هاتف خوش بگفت از دامن غیب

۲۱۲ ۱۵۱۹

تواریـخ امیـران است بے ریب

(دیگر)

ختم چو شد طبع این تذکرۂ بے مثال

از مدد ذو المنن و از کرم ذوالجلال

۱۴

جست دلم سال آن گفت خرد از حجاب

۷۰۶ ۵۸۹

پرده ز رخ بر کشید شاهد صدق المقال

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۳۰۹

بمه محرم الحرام یک هزار سیصد و نه از هجری *

شمسی عیسوی

۱۸۹۱

* تم طبع مآثر الامرا بعون العلي المبدي *

۱۸۹۱

(دیگر) — ختم بالخیر جداً

(قطعه)

چو از حسن توفیق و عون الٰهي * بآخر رسید این بیاض مآثر

۱۸۹۱

بجستم ز دل سال طبعش که ناگه * خرد گفت - الحق ریاض مآثر

(دیگر)

کتاب پر ز اثرها مآثر الامرا * زهے کلید ظفرها مآثر الامرا

۱۸۹۱

چو طبع شد پی سالش گشاد لب خامه * کاید باب خبرها مآثر الامرا

(دیگر — مثنوي)

طبع بپایان رسید دل ز پی سال زود

آمده در جستجو نکتهٔ خوش بر سرود

۱۸۲۶

دولت صمصام ملک جوهر خالص نمود

۴۲ ۲۳

تیغ بلاغت کشید سر ز امیران گشود

* دیگر - ظاهراً و باطناً *

۱۸۹۱

* بمه اگست بسال هزار هشتصد و نود و یک عیسوي *

* دیگر - ظاهراً هجري و باطناً عیسوي *

* فرد *

۱۸۹۱

ده بماه محرم نصاب طبع انجام * هزار سیصد و نه سال هجری قدسي

فہرست

ناموں کے مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبہا (کہ در سیومین جلد - **مآثر الامرا** اندراج یافتہ اند)

بترتیب حروف ہجا

از طرف

ایشیاٹک سوسائیٹیٔ بنگالہ

حسب تالیف و تصحیح

جناب

مولوي مرزا اشرف علی صاحب

سپرنٹنڈنٹ مدرسۂ چاٹگام

در مطبع اُردو گائیڈ پریس

واقع نمبر ۱۴ غلام سبحان لین

زیور طبع پوشید

کلکتہ

سنہ ۱۸۹۵ ع

بسم الله الرحمن الرحيم

فهرست نامهای مردمان و قبائل و اقوام و مواضع و قلعجات و آبها وغیره (که در سیومین جلد **مآثر الامرا** اندراج یافته اند) بترتیب حروف هجاء - مرتب بر دو منظر - اولین برای مردمان - و دومین برای مواضع وغیره * شعر *

حَسْبِيَ اللهُ الْعَالَمِيْنَ فَانَّهُ * مَوْلَى حَسِيْبٌ قَادِرٌ وَ نَصِيْرٌ

منظر اول در اسامی مردمان و قبائل و اقوام وغیره

* حرف الف *

آپا راو زمیندار گڈهی بهلچری ۷۳۷

آتش خان روزبهانی ۳۱ -

.. .. .. ۳۸

آدینه بیگ خان صوبه دار لاهور

.. .. .. ۸۹۰

آسا اهیر زمیندار خاندیس و بانی قلعهٔ آسیر ۹۱۷ -

.. .. .. ۹۱۸

آشامیان (قوم) ۳۵۵ - ۵۴۸ -

.. ۵۵۱ - ۵۵۲

آصف الدوله .. ۶۸۱

آصف الدوله اسد خان (شف جملة الملک اسد خان)

۱۲۳ - ۶۶۹ - ۷۰۶ - ۸۰۲

آصف جاه ۱۴۰ - ۱۷۷ -

۳۵۲ - ۵۶۶ - ۷۱۴ - ۷۱۵ -

۷۵۳ - ۷۸۶ - ۷۹۰ - ۷۹۳
آصف جاه نظام الدوله ۸۰۱
آصف جاه نظام الملک (خطاب
امیرالامرا نواب نظام الملک
خانددوران بهادر - شف -
خانددوران بهادر) ۷۱ -
- ۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۳۳ -
- ۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۶ -
- ۴۰۵ - ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۴ -
- ۴۵۵ - ۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ -
- ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
- ۶۵۵ - ۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴ -
- ۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ -
- ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ -
- ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ -
- ۷۹۶ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ -
- ۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ -
- ۸۴۵ - ۸۶۴ - ۸۹۳ - ۸۹۷ -
.. ۹۴۲, ۹۶۷
آصف جاه فتح جنگ ۵۰۸
آصف جاهي ۳۷۱ - ۳۹۹ -
.. .. ۵۱۴
آصف خان ۲۰۱ - ۲۶۱ -
- ۳۷۱ - ۳۷۲ - ۳۸۸ - ۳۹۱ -
- ۳۹۲ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۷ -
.. ۴۳۶ - ۴۳۷
آصف خان ابوالحسن بلاقي
پسر خسرو .. ۲۱
آصف خان جعفر ۲۶۳ - ۳۵۰
آصف خان عبدالمجید ۲۰۰ -
.. .. ۲۱۹ - ۹۲۹
آصف خان یمین الدوله ۳۴۱
آل یسین (طائفه) ۸۱۵
اباغ خان .. ۳۰۲
ابدال عم یوسف خان کشمیري
.. .. ۹۵۴
ابدالي (طائفهٔ از اقوام افغانان)
.. ۷۰۳ - ۷۰۴
ابراهیم بیگ بسري ۱۷۶
ابراهیم پسر رستم میرزا ۴۳۶

ابراهیم حسین ۱۹۳ - ۱۹۴ -
.. .. ۱۹۵
ابراهیم حسین باغی ۹۳۰
ابراهیم حسین ترکمان ۱۰۰
ابراهیم حسین میرزا ۱۴۸ -
۱۹۲ - ۱۹۵ - ۲۱۹ - ۳۲۱
ابراهیم خان .. ۶۱۶
ابراهیم خان فواجدار کرنول
(برادر داؤد خان پنی
و پسر خضر خان پنی)
.. ۸۶۰ - ۸۶۱
ابراهیم خان برادر مرشد قلی
خان .. ۴۲۵
ابراهیم خان زیک صوبه دار
گجرات ۶۵۸ - ۶۹۰ -
.. .. ۶۹۱
ابراهیم خان صوبه دار کابل
.. .. ۸۳۳
ابراهیم خان فتح جنگ حاکم
بنگاله ۳۶۷ - ۳۸۲
ابراهیم خان کاپوری ۹۰۴ -
.. ۹۰۵ - ۹۰۷ - ۹۰۸
ابراهیم عادل خان ۸۵
ابراهیم عادل شاه والی بیجاپور
(شف - عادل شاه) ۵ -
۴۳ - ۱۶۴ - ۲۹۱ - ۳۵۸ -
۳۹۱ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۵ -
۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳ -
۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰ -
۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۵۹ - ۹۶۱ -
.. .. ۹۶۳
ابراهیم غلام حسین برادر محمود
غلزی .. ۷۰۶
ابراهیم منور خان مخاطب
بخان زمان خان پسر کلان
منور خان .. ۸۰۱
ابن درید .. ۴۱۷
ابوالحسن ۶۲۸ - ۶۲۹ -
۶۳۱ - ۶۳۲ - ۶۸۳ - ۶۸۴ -
.. .. ۶۸۹

ابوالحسن قطب شاه والی تلنگ (شف قطب شاه والی تلنگ) ۶۱۳ - ۶۲۸
.. .. ۲۳۵
ابوالخیر خان ..
ابوالفتح پسر عبدالنبی خان فوجدار کرپه (یا) کڑپه ۷۳۷
.. ..
ابوالفتح خان میانه ۷۴۲
ابوالفتح قابل خان منشی قدیمی والاشاهي ۳۲ - ۳۵
.. ..
ابوالقاسم پسر قباد خان میرآخور ۱۰۲
.. ..
ابوالمختار النقیب المیرالحاج ۴۰۹
.. ..
ابوالمنصور خان صفدر جنگ ۷۷۵ - ۷۷۶ - ۸۶۵
..
ابوسعید میرزا برادر رستم میرزا ۲۹۷ - ۴۳۴ - ۴۳۷ - ۴۴۱
ابو طالب پسر آصف خان ۳۹۶
.. ..
ابو طالب خان پسر مطلب خان ۶۵۲ - ۶۵۳
.. ..
ابو طالب نبیـــرهٔ مهتر خان ۳۴۵
.. ..
ابو محمـــد خـــان پروردهٔ عبدالقادر معتبر خان ۵۶۵
ابونصر خان پسر شایسته خان امیرالامرا ۳۵
.. ..
ابو نصر خان قوربیگي ۹۷۲
ابهي سنگهه (عرف دهوکر سنگهه پسر اجیت سنگهه) ۸۰۵
.. ..
ابیه خان کشمیري ۶۸
اتکوتمر (یا) ایکوتمر (یا) ایکو تیمور ۳۵۰
.. ..
اتکه خیل (طائفه) ۲۱ - ۵۶ ۲۱۴ - ۴۵۷
.. ..
اجیت سنگهه (یا) اجیت

سنگهه راٹهور ۷۴۹ -
.. .. ۷۵۰ - ۸۰۵
احتشام خان .. ۱۰۲
احسن خان (خطاب میرملنگ
همشیرهزادهٔ محمد مراد
خان) .. ۶۸۲
احمد بیگ خان ۳۶۷ - ۳۸۲
احمد خان .. ۳۷۶
احمد خان ابدالي ۸۴۷
احمد خان بنگش برادر قایم
خان پسر محمد خان
بنگش ۷۱۵ - ۷۷۳ -
.. ۸۳۵ - ۸۹۱
احمد خان حاکم کول جلیسر
.. .. ۷۷۳
احمد خان نیازي ۵۱۲ -
.. .. ۵۸۷
احمد شاه پادشاه فرمان روای
هندوستان ۱۷۸ - ۷۷۲ -
۷۷۶ - ۸۰۶ - ۸۴۷ - ۸۵۰ -
۸۸۴ - ۸۸۶ - ۸۸۸ - ۸۸۹ -
.. .. ۸۹۵ - ۹۰۱
احمد نظام شاه .. ۹۰۶
اختصاص خان پسر منور خان
قطبي .. ۹۵۵
اختیار الملک گجراتي
.. ۱۹۶ - ۱۹۷ - ۲۸۲
اخلاص خان .. ۱۶۵
اخلاص خان چنڈاول ۵۹۱
ادام گکهر .. ۱۸۸
ادهم خان ۱۸۳ - ۱۸۴ -
.. .. ۲۱۷ - ۲۳۴
ادهم خان کوکه ۲۰۴ -
.. .. ۹۵۲ - ۹۵۳
ارادت خان .. ۱۷۰
ارادت خان میرسامان ۴۱۵
ارجن کور .. ۴۹۵
ارسلان آقا .. ۱۱
ارسلان خان برادر مژبر خان
.. .. ۹۴۶

ارسطو .. ۱۴۰
ارشد خان دیوان خالصه یزنهٔ محمد کاظم خان ۷۱۶
ارغون خان .. ۳۰۲
ارغونیه (قوم) ۳۰۸ - ۴۳۸
ارکیوت (گروه) .. ۳۰۳
اژدر خان .. ۳۵۶
الهانوقا خان .. ۶۱
استاجلو (یا) استجلو (قوم) .. .. ۴۲۴ - ۴۲۸
اسدالله پسر عبـــدالله خان ابدالي .. ۷۰۳
اسدالله پسر قطر بهادر خویشگی ۸۲۱
اسدالله خان معموري ۵۰۳
اسد خان ۲۸ - ۲۹۶ - ۶۱۶ - ۹۴۷
اسد خان پسر قتلق قدم خان ۵۲
اسد خان ترکمان جاگیر دار صانک پور .. ۲۳۰
اسد خان وزیر .. ۸۶۰
اسعد خان (یا) اسد خان پســـر خرد مبارز خان عمادالملک خواجه محمد ۷۴۴
اسفندیار خان ولد آله یار خان .. ۵۴۶
اسکندر خان ۲۷۵ - ۹۵۳
اسکندر خان اوزبک ۲۰۵ - ۲۰۶
اسکندر مخاطب بصلابت خان برادر فتح جنگ خان (شف - صلابت خـــان) ۲۵ - ۳۳ - ۳۸ - ۱۷۳ - ۹۴۹
اسلام خان ۶ - ۳۵۵ - ۴۱۶ - .. ۴۳۰ - ۴۳۳ - ۴۵۲
اسلام خان بدخشي ۵۴۱ - .. ۵۴۲ - ۹۴۴ - ۹۴۶

اسلام خان چشتی فاروقی
صوبه دار بنگاله ۷۸
اسلام خان شیخ علاء الدین
.. ۳۵۵ - ۳۶۵
اسلام خان مشهدي ۳۷ -
۸۸ - ۵۱۳ - ۵۸۱ - ۹۳۹
اسلم خان .. ۶۶۸
اسمعیل خان .. ۸۱۰
اسمعیل خان بهادر نایب
نظامت ۸۷۳ - ۸۷۴
اسمعیل خان حسین زئي
خویش شمس الدین خان
و جد مشهور خان بهادر
خویشگي رحمت خان
.. .. ۷۷۷
اسمعیل میرزا پسر شاه طهماسپ
.. .. ۳۰۲ - ۳۴۱
اشرف ابن عم محمود غلزي
.. .. ۷۰۵
اشرف الدوله ارادتمند خان
.. .. ۷۵۸
اشرف انور .. ۸۹۱
اشرف خان ۱۵۹ - ۱۹۴
اشرف خان میر بخشي ۳۱
اصالت خان ۴۴۵ - ۸۲۸ -
.. .. ۸۲۹
اصالت خان میربخشي ۸۲ -
.. .. ۶۱۱
اصفهان بن سام ۴۱۷
اعتقاد خان .. ۵۵۶
اعتقاد خان فرخ شاهي
.. .. ۷۲۰
اعتقاد خان کشمیري ۱۳۵
اعتماد الدوله ۱۸ - ۳۸۷ -
.. .. ۵۱۳ - ۵۱۴
اعتماد الدوله قمرالدین خان
وزیر فردوس آرامگاه (شف-
قمرالدین خان بهادر)
۷۴۹ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۸۱
اعتماد الدوله محمد امین خان

بهادر وزیر فردوس آرامگاه
محمد شاه پادشاه (شف-
محمد امین خان بهادر)
۷۴۹ - ۷۶۷ - ۸۴۱ - ۸۷۷
اعتماد خان ۷۰ - ۱۸۴ -
.. ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵
اعتماد خان آقا افضل فاضل
خان (شف - فاضل خان
.. ۱۸ - ۱۹ - ۲۰ - ۲۱
اعتماد خان گجراتي ۱۹۳
اعزاز خان پسر منور خان
قطبي .. ۶۵۵
اعزان (یا) اغران (فرقه)
.. .. ۹۷۱
اعظم خان ۳۹۹ - ۴۵۲ -
۴۶۳ - ۴۸۷ - ۵۶۹ - ۸۱۷
اعظم خان جهانگیر شاهي
.. .. ۵۰۰
اعظم خان حاکم جونپور ۴۸۵
اعظم خان کوکه ناظم بنگاله
معروف به فدائي خان
(شف - فدائي خان)
۳۳ - ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۶۵۶
اعظم شاه (شف - محمد اعظم
شاه) ۳۱ - ۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ -
۱۷۲ - ۱۷۵ - ۱۷۶ - ۲۶۳
۶۲۸ - ۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۹ -
۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۲ - ۶۶۹ -
۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ - ۷۱۸ -
۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ ۷۷۹ -
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -
.. .. ۹۳۹ - ۹۴۵
اعلی حضرت (یعنی شهاب الدین
محمد شاهجهان بادشاه
ملقب به فردوس آشیاني-
شف - محمد شاهجهان
بادشاه) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -
۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -

- ۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -
- ۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -
- ۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۶۶۳ -
- ۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
- ۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -
- ۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
- ۴۲۹ - ۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ -
- ۴۴۵ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ -
- ۴۷۲ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۴ -
- ۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -
- ۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ -
- ۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ -
- ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ -
- ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۴ -
- ۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹ -
- ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ -
- ۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
- ۶۰۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴ -
- ۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶ -
- ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۷۱۷ - ۸۱۸ -

- ۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰ -
- ۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳ -
- ۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ -
.. ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
افاغنه (یا) افغانان (قوم)
- ۶ - ۲۰ - ۷۵ - ۱۳۰ - ۲۵۶ -
- ۲۷۷ - ۳۷۲ - ۳۹۲ - ۴۰۶ -
- ۴۱۸ - ۴۴۴ - ۵۹۳ - ۶۹۵ -
- ۷۰۱ - ۷۳۲ - ۷۳۵ - ۷۴۷ -
- ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۷۳ - ۷۷۶ -
- ۷۸۰ - ۷۸۲ - ۷۸۵ - ۸۳۴ -
- ۸۵۴ - ۸۵۵ - ۸۵۶ - ۸۵۸ -
- ۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۶۵ - ۸۹۲ -
- ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۸ -
.. .. ۹۴۶
افتخار خان ۴۲۹ - ۴۸۲
افتخار مخاطب بفاخر خان
.. .. ۲۷ - ۲۸
افراسیاب ... ۹۰۵
افراسیاب خان مرزا جمیری

... ... ۷۵۲
افشار (قوم) ... ۷۵۳
افضل خان ۹۲ - ۴۸۲ -
... ... ۵۹۲
اقسقال اریمات قزلباش (یا)
اقسقالان قزلباش (طائفه)
... ... ۲۹۷ - ۴۲۶
اکبر شاه بادشاه ملقب به عرش
آشیانی (شف - عرش
آشیانی) ۱ - ۲ - ۸ -
۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ - ۵۳ -
۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۲ - ۷۱ -
۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ - ۹۰ -
۱۴۶ - ۱۸۱ - ۱۸۲ - ۱۸۳ -
۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۱۹۳ -
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۸ -
۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۳ - ۲۰۴ -
۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ - ۲۱۰ -
۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۷ - ۲۱۸ -
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ - ۲۲۷ -
۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۴ - ۲۳۵ -
۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۳ - ۲۴۴ -
۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۹ - ۲۵۰ -
۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۵۶ -
۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ - ۲۶۳ -
۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ - ۲۷۶ -
۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۸۶ -
۲۸۸ - ۲۹۱ - ۲۹۲ - ۲۹۳ -
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ - ۳۰۸ -
۳۰۹ - ۳۱۴ - ۳۱۷ - ۳۱۹ -
۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵ -
۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳ -
۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -
۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷ -
۳۵۸ - ۳۶۴ - ۳۶۵ - ۳۷۶ -
۳۷۹ - ۴۰۰ - ۴۵۷ - ۴۵۸ -
۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۵ - ۴۷۵ -
۴۸۸ - ۴۹۷ - ۶۱۸ - ۶۴۷ -
۶۵۸ - ۷۵۶ - ۸۰۹ - ۸۱۱ -
۸۱۴ - ۸۱۵ - ۹۰۶ - ۹۱۸ -

۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۲ - ۹۵۲ -
.. ۹۵۳ - ۹۵۵ - ۹۵۷
اکبر پسر خلد مکان ۹۴۸
اکرسین ... ۳۲۲
الغون قلیچ خان ۸۱۱
الغ میرزا ۱۹۲ - ۱۹۳
الف خان بن ابراهیم خان
بن خضر خان پنی ۸۶۰
القاس میرزا ... ۳۰۰
آلمانان (قوم) ۹۴ - ۴۴۶
الوس ارغون ... ۳۰۴
الوس (یا) الوسات افاغنه
... ۵۹۶ - ۶۳۷ - ۶۳۸
الوس چغتا ... ۱۸۲
الوس خان ... ۸۳
الوس کچهواهه ... ۱۵۰
الوس گکهران ... ۱۴۵
الهام الله پسر رشید خان
انصاری و برادر زادهٔ
هادی داد خان ۹۴۳
آلهداد ... ۱۲۰
آله داد خان پسر دومین
اسماعیل خان حسین زئی
... ... ۷۷۸
آله داد خویش فتح جنگ
خان ... ۲۶
آله وردی خان ۴۲۸ - ۴۶۳
... ... ۹۴۶
آله وردی خان حاکم فارس
... ... ۳۳۳
آله وردی خان فواجه دار
گورکهپور ... ۵۵۹
آله یار خان ۴۷ - ۸۱ -
... ... ۵۴۶ - ۶۱۲
آله یار خان (یا) الله یار
خان پسر افتخار خان
... ... ۴۲۹
الیاس خان لنگاه نوکر اسمعیل
قلی خان ... ۸۱۰
حضرت امام الجن و الانس

... ... ۴۲۴
امام الحرمین ابو المعالي
... ... ۷۸
امام الدین خان پسر میر سید
محمد چشتي ۶۰۹
امام الشهداء (رضی الله عنه)
... ... ۸۵۶
امام موسی کاظم (رض) ۳۳۵
امان الله خان ... ۱۷۹
امان بیگ بخشی معزالدوله
حامد خان بهادر صلابت
جنگ .. ۷۶۸
امانت الله خان دیوان همت
خان .. ۸۶۱
امانت خان .. ۷۱۶
امانت خان (خطاب)
خواجه محمد مبارز خان
عمادالملک .. ۷۳۰
امانت خان میرک معین الدین
خان .. ۲۶۴
امة الحبیب (یا) امة النجیب
حرم محترم پادشاه زاده
محمد معظم ۷۷۹ -
.. .. ۷۸۰ - ۷۹۱
امرا و امرازادهای چغتائي
.. .. ۱۸۱
امرای نظام شاهیه ۳۵۶
امر سنگهه زمیندار پٹیاله
.. .. ۵۹۹ - ۸۰۸
أمید علي .. ۲۷۰
امیر ابو طالب بدخشي ۷۳۸
امیر الامرا بشارت خان ۸۸۴
امیر الامرا جملة الملک ۴۵
امیر الامرا خان دوران (خطاب)
نواب نظام الملک آصف
جاه (شف - امیرالامرا
نواب نظام الملک ۷۱ -
۸۵ - ۸۶ - ۸۸ - ۱۳۳ -
۱۳۸ - ۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۶ -
۴۰۵ ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۴.

- ۴۵۵ - ۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ -
- ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۶۴۵ - ۶۴۶ -
- ۶۵۵ - ۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴ -
- ۷۴۲ - ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ -
- ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ -
- ۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ -
- ۷۹۴ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ -
- ۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ -
- ۸۴۵ - ۸۶۴ - ۸۹۳ - ۸۹۷ -
.. .. ۹۴۲ - ۹۶۷
امیر الامرا سید حسین علي
خان نظام دکن (شف
حمت خان) ۱۰۸ -
- ۷۱۲ - ۷۲۲ - ۷۳۴ - ۸۳۹ -
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۶۰ - ۸۷۶
.. .. ۸۷۷
امیر الامرا سید دلاور خان
.. .. ۳۷
امیر الامرا شایسته خان (شف -
شایسته خان امیرالامرا)
- ۳۴ - ۳۵ - ۱۲۵ - ۴۵۳ -
- ۵۰۱ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۶۰۲ -
.. ۶۲۲ ۶۳۴ - ۹۳۸
امیرالامرا شهادت خان فیروز
جنگ ۸۸۴ - ۸۸۵
امیر الامرا صمصام الدوله میر
آتش خلف امیرالامرا
صمصام الدوله خاندوران
.. .. ۷۸۸ - ۸۸۹
امیرالامرا صوبه دار کابل ۴۵۵
امیرالامرا و سپه سالار سلطان
حسین مرزا (شف -
سلطان حسین میرزا)
۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۰۵ -
.. .. ۴۱۱
امیر الامرا نجیب الدوله
.. .. ۸۹۲ - ۸۹۳
حضرت امیر المؤمنین
علیه السلام .. ۴۱۱
امیر بیگ برادر فاضل خان

.. .. ۱۸
امیر بیگ مغل ۲۱۹
امیر تیمور صاحب قران
.. .. ۱۵۸
امیر جاکوی برلاس ۲۰۵
امیر خان .. ۶۱۹
امیر خان برادر شیخ میر
.. .. ۸۲۶
امیر خان عبدالکریم تهتهٔ
.. .. ۱۶۰
امیرخان ناظم کابل ۷۱۳ -
.. .. ۷۷۸
امیر خسرو ۴۶۴ - ۴۷۴
امیر خسرو شاه .. ۲۶۳
امیر ذوالنون .. ۳۰۵
امیر شمس الدین ثالث
.. .. ۴۱۰
امیر شمس الدین علی ثانی
نقیب النقبای ممالک
عراق و خراسان ۴۰۹
امیر صاحب قران امیر تیمور
گورگان ۲۰۵ - ۲۶۴
امیر صدرالدین شیرازی ۲۸۱
امیرغیاث الدین محمد میر
میران ۳۳۶ - ۳۳۷ -
.. .. ۳۳۹
امیر نجم ثانی ۳۳۸ -
.. .. ۳۳۹
امیر نظام الدین ۱۰۹
امین خان بهادر ۷۹۶
امین خان دکنی ۷۴۲ -
.. .. ۷۸۴
امین خان غوری ۸۱۲
انباچک (یا) ابیاچک پور
حسین ۳۴۳
انتظام الدوله وزیر پسر
عماد الدوله قمر الدین
خان ۸۳۴ - ۸۸۷ -
.. .. ۸۸۹
اندرمن زمیندار دهندیره

.. .. ۴۲۳
انروهه سنگهه نبیرهٔ راو بهار
سنگهه هادا ۸۲۴
انند راو جیونمت پسر کلان
مهاراو جانوجي جسونت
بنڈلکر .. ۸۰۷
انند سنگهه .. ۳۲۲
انور الدین خان شهامت جنگ
گویا مرثي ناظـــم آرکات
... .. ۸۹۷ - ۸۶۲
انبي رای سگنهه دلن (یا)
دلین .. ۴۳۸
اوداجي رام ۱۶۵ - ۳۹۰
اودا چوهان سردار مرهٹه
.. .. ۷۴۶
اورنگزیب پادشاه (ملقب به
خلدمکان - شف خلدمکان)
۲۳ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ -
۳۳ - ۳۴ - ۴۷ - ۸۸ - ۹۴ -
۹۶ - ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ -
۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ -
۱۴۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ -
۳۶۲ - ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ -
۴۹۴ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۱ -
۵۰۲ - ۵۰۴ - ۵۰۶ - ۵۰۹ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ -
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴ -
۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ -
۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۶ - ۵۵۸ -
۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ -
۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷ -
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ -
۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰ -
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۴ -
۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ -
۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱ -
۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ -
۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ -

- ۶۷۰ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ -
- ۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ -
- ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ -
- ۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ -
- ۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ -
- ۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ -
- ۷۶۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ -
- ۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰ -
- ۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ -
- ۸۳۵ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ -
- ۸۷۵ - ۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۸۱ -
- ۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۳۷ - ۹۴۱ -
- ۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶ - ۹۴۷ -
- ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱ - ۹۶۷ -
.. .. ۹۷۱
اوز بکیه (یا) اوزبک (قوم)
- ۵۰ - ۸۳ - ۹۵ - ۲۶۸ -
- ۲۶۹ - ۲۹۹ - ۴۳۵ - ۷۱۱ -
.. .. ۹۶۴
اوز بکیهٔ خراسان ۲۹۸
اویس خان .. ۶۱
ائمهٔ معصومین علیهم السلام
.. .. ۴۱۳
ایدر زمیندار مرو .. ۳۴۳
ایرج خان (خلف قزلباش
خان .. ۸۶
ایکنا برادر مادنا وکیل السلطنة
تلنگ .. ۶۲۸
ایلمه (قوم) .. ۵۰۸

* حرف با *

بابا خان قاقشال (یا) باباای
قاقشال ۲۰۸ - ۲۲۶ -
.. .. ۲۳۷ - ۲۴۶
بابا شیر قلندر ۳۲۶
بابا میرک .. ۱۶۸
بابر پادشاه (ملقب به فردوس
مکانی شف - فردوس
مکانی) ۴۸ - ۶۱
۱۴۵ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۹۲
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۵۲

.. ۲۶۴ - ۳۰۶ - ۴۸۸
بابوی منگلي ۲۰۹ - ۲۱۰
باجي راو مرهته ۷۳۹ -
.. .. ۸۷۹ - ۸۸۰
بارهه (گرده) ۷۷۰
باریه (یا) بادیه (گرده)
.. .. ۱۴۴
باز بهادر ۱۸۴ - ۲۱۷
بازید خان (یا) بایزید خان
(یا) بازیر مخاطب به
قطب الدین خان خویشگي
فوجـــدار جمو (شف -
قطب الدین خان خویشگي)
.. .. ۱۰۷ - ۱۲۶
باقر خان نجم ثاني ناظم
اردیسه ۲۶ - ۴۸۳ -
.. .. ۴۸۴
باقي سلطان .. ۲۹۸
بالاجي راو ۸۷۰ - ۸۷۱ -
۸۷۳ - ۸۹۲ - ۹۹۸ - ۹۰۰ -
۹۰۱ - ۹۰۳ - ۹۰۶ - ۹۱۹ -
.. .. .. ۹۲۷
بالجو قلیچ (یا) بالو قلیچ
.. .. .. ۳۵۳
بجت سنگهه پســر درمین
مهاراجه اجیت سنگهه
(انبور ۷۵۸ - ۷۵۹
بجلي خان .. ۲۰۸
بجی سنگهه پسر بجت سنگهه
.. .. ۷۵۹
بختاور خان .. ۹۷۲
بختاور خان خواجه سرا ۵۹۷
بخت نصر .. ۴۱۷
بخشی الملک بهره مند خان
.. .. ۴۴
بخشي الملک میرزا صدرالدین
محمد خان ۶۹۳
بخشي بانو بیگم .. ۲۳۵
بدخشي (یا) بدخشیان ۶۶ -
.. ۲۷۲ - ۲۷۵ - ۴۵۶

بدیع الزمان .. ۳۳۰
بدیع الزمان میرزا ۳۰۵
براق خان .. ۹۱
برفي راجه .. ۶۷۳
برلاس (قوم) ۳۰۳ -
.. .. ۶۶۷
برهان الدین (که اولاً قابل خان
و ثانیا اعتماد خان خطاب
یافته بفاضل خان مخاطب
گشت) .. ۳۵
برهان الدین برادر زادهٔ فاضل
خان (شف - فاضل خان)
.. ۳۴ ۳۶ - ۵۳۰
برهان الملک سعادت خان
.. .. ۸۰۵
برهان شاه .. ۷
برهمن (قوم) ۴۷۹ - ۷۵۱ -
.. .. ۸۹۷ - ۹۲۷
بزرگ امید خان ۶۳۴ .
.. .. ۹۵۱
بسالت جنگ برادر کوچک اسد
جنگ پسر نواب نظام الملک
آصف جاه ۸۶۹ - ۸۷۰
بسالت خان سلطان نظر اعظم
شاهي .. ۹۶۷
بسواس راو پسر بالاجي راو
.. .. ۹۱۹
بشارت خان فوجدار ملکاپور
صوبهٔ برار طغای مبارزالملک
دلاور جنگ سر بلند خان
بهادر میر محمد رفیع
.. .. ۸۰۱
بقاء الله خان پسر میر جمله
خانخانان مرحمت خان
بهادر غضنفر جنگ ۷۱۵
بکرماجیت .. ۴۸۲
بلاقي بیگم دختر شاهزاده
دانیال ۴۶۰ - ۵۵۷
بلال دیو راجهٔ کرناٹک ۹۱۴
بلدیو برادر پریچهت زمیندار

کوچ هاجو .. ۴۵۲
بلقیس .. ۴۳۹
بلند اختر پسر شجاع ۵۴۱
بلوچ (قوم) ۱۹۵ - ۳۱۲ -
.. .. ۷۱۸
بلوکان بحرا .. ۵۹۶
بنگالیان (قوم) .. ۸۰
بني اسرائیل (قوم) ۴۱۷
بني قریش (طائفه) ۵۶۲
بني مختار (قبیله) ۶۲۳
بومي چیتل درک ۱۲۴
بومي رای درک ۱۲۴
بهادر .. ۲۹۵
بهادر بچکوتي (یا) بجکوتي
.. .. ۵۶۲
بهادر پسر راجه علي خان
.. .. ۹۱۸
بهادر جي پسر جادو رای
.. .. ۴۴۳
بهادر خان ۱۸۹ - ۲۰۸ -
۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۴۴۵ -
.. ۵۶۲ - ۷۲۹ - ۹۵۳
بهادر خان بني فوجدار کونول
.. ۷۳۷ - ۷۴۳ - ۷۸۲
بهادر خان دارا شکوهي ۵۹۵
بهادر خان روهیله ۸۲ -
.. .. ۴۵۴ - ۱۶۵
بهادر خان شیباني (یا) بهادر
شیباني ۱۸۸ - ۲۰۵ -
.. .. ۹۲۹
بهادر خان کنبو (یا) بهادر
کنبو .. ۱۸ - ۹۵۵
بهادر خان کوکه ۸۶۳ -
.. .. ۸۶۴
بهادر سنگهه (شف - میرزا
راجه بهادر سنگهه) ۳۶۰ -
.. .. ۳۶۱
بهادر شاه پادشاه (مخاطب
به خلد منزل شف - خلد
منزل) ۳۲ - ۳۷ -

۴۷ - ۱۲۱ - ۱۲۷ - ۱۲۸ -
۱۷۷ - ۵۰۷ - ۶۰۷ - ۶۴۳ -
۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۴ - ۶۵۸ -
۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۷۰ - ۶۷۲ -
۶۷۷ - ۶۸۰ - ۶۸۶ - ۶۹۳ -
۶۹۴ - ۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ -
۷۳۰ - ۷۵۶ - ۷۵۷ - ۷۶۶ -
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۲ - ۷۹۳ -
۷۹۴ - ۸۰۲ - ۸۰۵ - ۸۳۳ -
.. .. ۸۳۵ - ۹۵۱
بهادر نظام شاه .. ۷
بهار راو .. ۸۸۸
بهرام خان .. ۵۹۴
بهرام میرزا ۲۹۹ - ۳۰۰ -
.. .. ۳۰۱
بهرجي مرزبان ملهیر ۹۳۷
بهروز خان عم نجیب الدوله
شیخ علي خان بهادر و
پسر شیخ محمد جنیدي
.. .. ۸۶۳ - ۸۶۴
بهره مند خان ۱۵۹ -
.. .. ۶۴۲ - ۶۵۰
بهریا (یا) بهرما (یا) بهریا
(بغیر نقطهٔ حرف رابع)
زمیندار چتلدرگ (یا)
چیتلدرگ .. ۷۸۲
بهلول .. ۵۹۱
بهلول خان بیجاپوری ۴۰۱
بهلول خان پسر عبدالمجید
خان .. ۸۶۰
بهلول خان پسر همت خان
.. .. ۸۶۱
بهلول خان عادل شاهي
.. .. ۹۶۵
بهلول خان عبدالکریم ۸۶۳
بهلول خان میانه ۳۰
بهوکیان .. ۱۴۴
بهیل خان غلام سلیم شاه ۵۴ -
.. .. ۵۵
بهیم سنگهه .. ۳۲۲

بیات (طائفه) ۴۳۵
بیجاپوریه (طائفه) ۱۰۶ -
- ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۸۰ - ۵۶۳ -
.. .. ۵۷۹
بیجن سلطان لکزي ساکن فراه
.. .. ۷۰۴
بیدار بخت پسر محمد اعظم
شاه .. ۶۴۳ - ۶۷۱
بیرام خان خانخانان (شف .
خانخانان بیـــرام خان)
- ۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -
- ۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
- ۱۸۹ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ -
- ۲۱۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۵ -
۲۶۱ ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۲۰ -
- ۳۲۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۷ -
- ۳۷۳ - ۳۷۴ ۳۸۵ - ۴۳۶ -
- ۸۰۷ - ۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
.. .. ۹۵۲
بیزبر (یا) بیزیل (شف .
راجه بیربر) ۱۹۶ -
.. .. ۲۴۶ - ۶۱۸
بیر سنگهه (یا) سرسنگهه نبیرهٔ
راجه بهوپت داس کور
.. .. ۵۹۳
بیرم قلیچ .. ۲۵۴
بیس (طائفه) ۴۸۱
بیسون خان تورا بن موالگان
(یا) موالگان ۶۱
بیگ اوغلي (یا پیک اوغلي
.. .. ۲۴۲
بیگ بابای کولابي (یا) کولابي
.. .. ۱
بیلاجي گایکوار .. ۸۰۴

* حرف پے *

پادشاهزاده بهادر شاه (شف .
بهادر شاه) ۲۷ - ۱۲۷ -
- ۱۲۸ - ۶۵۱ - ۶۵۴ - ۶۷۰ -
- ۶۷۷ - ۶۸۶ - ۶۹۳ - ۶۹۴ -

- ۶۹۸ - ۷۰۹ - ۷۶۶ - ۷۸۰ -
.. ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۳
پادشاهزاده دارا شکوه (یا)
محمد دارا شکوه (شف -
محمد دارا شکوه) ۱۷ -
۲۷ - ۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ -
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -
۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -
۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -
۹۶۹ .. ..
پادشاهزاده شاهجهان (یا)
پادشاه زاده ولي عهد شاه
جهان ملقب به فردوس
آشياني و اعلی حضرت و
صاحب قران ثاني (شف -
محمد شاهجهان پادشاه)
۸ - ۱۰ - ۱۶ - ۱۹ - ۲۰ -
۲۱ - ۲۲ - ۲۶ - ۸۵ - ۹۲ -
۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ - ۱۶۸ -
۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ - ۳۲۱ -
۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ - ۳۶۸ -
۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ -
۳۸۴ - ۳۷۵ - ۳۸۶ - ۳۸۷ -
۳۸۹ - ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ -
۴۱۹ - ۴۲۱ - ۴۲۹ - ۴۳۳ -
۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ - ۴۵۲ -
۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ - ۴۸۱ -
۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۶ - ۴۹۰ -
۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۴ -
۵۱۵ - ۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ -
۵۲۰ - ۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ -
۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۶ - ۵۳۷ -

- ۵۵۸ - ۵۵۷ - ۵۵۵ - ۵۴۴
- ۵۸۴ - ۵۸۳ - ۵۸۱ - ۵۷۹
- ۵۹۹ - ۵۹۷ - ۵۹۲ - ۵۸۷
- ۶۰۶ - ۶۰۴ - ۶۰۱ - ۶۰۰
- ۶۲۶ - ۶۲۵ - ۶۲۰ - ۶۱۴
- ۷۱۷ - ۶۶۴ - ۶۶۳ - ۶۳۶
- ۸۲۷ - ۸۲۴ - ۸۲۱ - ۸۱۸
- ۸۹۶ - ۸۷۵ - ۸۳۷ - ۸۳۰
- ۹۵۷ - ۹۴۱ - ۹۳۴ - ۹۳۳
- ۹۶۴ - ۹۶۳ - ۹۶۰ - ۹۵۸
.. .. ۹۶۹

پادشاهزاده شاه عالم بهادر
(شف - شاه عالم بهادر)
- ۱۳۷ - ۱۳۶ - ۱۳۱ - ۱۲۲
- ۴۴۸ - ۴۴۷ - ۱۷۵ - ۱۳۸
- ۶۶۰ - ۶۵۷ - ۶۲۹ - ۴۵۱
- ۸۰۸ - ۷۷۶ - ۶۶۶ - ۶۶۲
- ۸۶۸ - ۸۶۶ - ۸۶۰ - ۸۳۹
.. .. ۸۷۵ - ۸۷۶

پادشاهزاده محمد اعظم شاه
(شف محمد اعظم شاه)
- ۱۱۳ - ۳۸ - ۳۲ - ۳۱
- ۱۳۱ - ۱۲۸ - ۱۱۸ - ۱۱۷
- ۳۶۳ - ۱۷۶ - ۱۷۵ - ۱۷۲
- ۶۳۸ - ۶۳۷ - ۶۳۳ - ۶۲۸
- ۶۵۶ - ۶۵۴ - ۶۵۱ - ۶۳۹
- ۶۶۲ - ۶۶۱ - ۶۵۸ - ۶۵۷
- ۷۰۷ - ۶۹۳ - ۶۷۱ - ۶۶۹
- ۷۷۹ - ۷۶۶ - ۷۵۶ - ۷۱۸
- ۸۳۲ - ۷۹۳ - ۷۸۱ - ۷۸۰
.. .. ۹۳۹ - ۹۴۵

پادشاهزاده محمد اورنگ زیب
(ملقب به خلدمکان شف-
خلدمکان) ۲۳ - ۲۸
- ۳۴ - ۳۳ - ۳۲ - ۳۰ - ۲۹
- ۹۸ - ۹۶ - ۹۴ - ۸۸ - ۴۷
- ۱۲۲ - ۱۲۱ - ۱۱۸ - ۱۱۵
- ۱۵۳ - ۱۴۰ - ۱۳۱ - ۱۲۳
- ۴۵۳ - ۳۶۲ - ۱۷۲ - ۱۵۴
- ۴۹۸ ، ۴۹۴ - ۴۹۳ - ۴۵۵

- ۴۹۹ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۴ -
- ۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ -
- ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۹ - ۵۲۱ -
- ۵۲۲ - ۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۲۷ -
- ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ - ۵۳۶ -
- ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۶ - ۵۶۷ -
- ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۵ -
- ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ - ۵۸۸ -
- ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷ - ۶۰۰ -
- ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ - ۶۱۰ -
- ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰ - ۶۲۱ -
- ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۳۶ -
- ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۴۴ -
- ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ - ۶۵۴ -
- ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲ - ۶۶۶ -
- ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ - ۶۷۴ -
- ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳ - ۶۸۶ -
- ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ - ۶۹۲ -
- ۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸ - ۷۰۲ -
- ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ - ۷۱۵ -

- ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱ - ۷۵۶ -
- ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶ - ۷۷۷ -
- ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ - ۸۰۱ -
- ۸۰۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
- ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵ - ۸۳۸ -
- ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵ - ۸۷۶ -
- ۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۳۷ -
- ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶ -
- ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱ -
.. .. ۹۶۷ - ۹۷۱

پادشاهزادہ محمد رفیع الشان

.. .. ۶۷۲

پادشاهزادہ محمد سلطان (شف

شاهزادہ محمـــد سلطان)

- ۴۹۴ - ۵۰۴ - ۵۳۹ - ۵۴۰ -
- ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۸۲۵ - ۹۴۳

پادشاهزادہ محمد شجاع دومین

خلف سلطنت (شف

شاهزادہ محمد شجاع ۲۱ -
- ۸۵ - ۳۸۴ - ۴۰۴ - ۴۳۹ -

۴۵۲ - ۴۷۸ - ۴۸۵ - ۵۳۲ -
۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ -
۵۴۳ - ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۸ -
.. ۵۵۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱
پادشاهزاده محمد معظم شف
سلطان محمد معظم ۳۵ -
۱۵۹ - ۵۶۸ - ۵۸۱ - ۶۰۲ -
۶۰۳ - ۶۱۵ - ۶۶۸ - ۶۸۳ -
۷۰۸ - ۷۱۷ - ۷۷۹ - ۹۳۸
پادشاهزاده همایون ۲۶۵-۲۶۶
پادشاه نواز خان (خطـــاب
میر ویس غلـــزي) شف
میرویس غلزي ۷۰۱ -
.. .. ۷۰۲ - ۷۰۳
پرتاب أرجینیه (یا) پرتاب
اجنیه ۱۶ - ۴۱۱ - ۴۱۲
پردل خان افغان .. ۳۲
پرسوجي برادر کهیلوجي (یا)
کیلوجي بهوسله ۵۲۰ -
.. ۵۲۱ - ۵۲۳ - ۵۲۴
پري پیکر خانم .. ۳۳۹
پریچهت زمیندار کوچ هاجو
(یا) کوچ هاجو ۳۶۵ -
.. .. ۴۵۲
پوتي بیگم (زوجهٔ شاهزاده
محمد بیدار بخت) ۶۵۶
پهلوان گل گرعسس ۱۸۸
پیران ویسه .. ۵۵۰
پیر خان پسر قطب الدین
خویشگي .. ۱۲۷
پیر محمد خان ۱۸۴ - ۱۸۵ -
۱۸۶ - ۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ -
.. .. ۴۵۸
پدریا نایک .. ۶۴۸
پیلاجي گایکوار .. ۷۶۷
پیم فراین زمیندار کوچ بهار
.. ۵۴۴ - ۵۴۵ - ۵۵۴

* حرف تا *

تاج خان پسر فتح جنگ خان

.. .. ۲۶
تربيت خان ۱۲ - ۳۶۳ - ۶۸۹
تربيت خان ايلچي ۶۸۹
تربيت خان بخشي ۳۶۲
تربيت خان ميرآتش ۴۳ -
.. .. ۶۵۲
ترخان صاحبقراني ۳۰۲
ترسون خان ۲۲۴ - ۲۴۶ -
.. .. ۲۵۰
ترسون محمد خان ۹۲۸
ترقوه خان كلان ۲۱۵
تركان (قوم) .. ۴۹۳
تركمان .. ۴۳۶
تغلق شاه .. ۴۷۵
تغلقمور خان .. ۶۱
تقتمش خان (يا) ثقتمش
خان (يا) تقمش خان
.. .. ۳۰۲
تقرب خان حكيم داؤد ۶۲۵ -
.. .. ۶۲۶
تقرب خان شيرازي ۷۱۰
تلسي بائي (زن يكي از سرداران
مرهته) .. ۶۶۳
تودرمل (شف - راجه تودرمل)
۵۳ - ۷۰ - ۱۹۷ - ۲۰۶ -
۲۱۸ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -
۲۴۶ - ۴۹۷ - ۹۳۰ - ۹۵۶
توران شاه .. ۶۵
توراني (طائفه) .. ۱۰۱
توغلقتمور (يا) تغلقتيمور امير
لولاجي (يا) لولاجي ۳۰۳
تهمردي (يا) نهمردي ۳۱۱
تهور دل خان برادر رحمت
خان .. ۷۸۳
تيموريه (خاندان) ۵۷ -
.. .. ۱۲۷

* حرف ثاء *

ثناء الله خان فوجدار سيكاكول
نبيرهٔ عنايت الله خان ۷۴۶

* حرف چیم *

جاجوُ (یا) جاجو ۱۷۵ - ۹۶۷
جادو داس دیوان بیوتات ۴۸۲
جادو راي ۱۶۵ - ۳۹۰ - ۴۴۳
جام صلاح الدین .. ۳۰۶
جام فیروز .. ۳۰۶
جام نظام الدین مشهـــور به جام نندا ۳۰۵ - ۳۰۶
جان بابا .. ۳۰۸ - ۴۸۵
جانباز خان .. ۸۹۱
جانبار خان خویشگي برادر زاده و خویش رحمت خان متهور خان بهادر خویشگي .. .. ۱۲۶ - ۷۹۲
جان سپار خان بهادر ۶۵۲
جان سپار خان پسر سید محمد ۴۱۳
جان سپـــار خان فواجدار بیر ۳۹۶
جان قلیج .. ۳۵۴
جان نثار خان ۱۹ - ۲۰ - .. ۴۷ - ۱۶۹ - ۴۹۳
جانوتهه .. ۱۴۴
جانوجي بنالکر .. ۹۰۱
جانوجي پسر رگهوجي بهونسله مکاسدار برار ۸۶۹ - .. ۹۰۵ - ۹۲۴
جاني بیگ .. ۳۵۴
جاني بیگ حاکم سنده ۴۸۵
جانی قرباني (قوم) ۶۹
جباري ۲۰۸ - ۲۱۰
ججهار خان حبشي ۱۹۴
ججهار سنگهه بندیله (یا) جهجـــار سنگهه بوندیله ۲۰ - ۸۸ - ۱۵۳ - ۳۲۲ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۶۱ - ۸۱۷ - ۹۴۲
جسونت راتهور ۱۰۳ - ۵۰۲ .. ۵۰۴ - ۸۱۸ - ۹۴۷

جعفر بیگ قلعـــه دار کالنه
.. .. ۴۲۰
جعفر پسر هوشدار خان میر
هوشدار .. ۹۴۵
جعفر خان ۱۵۹ - ۱۶۰ -
.. .. ۵۹۴
جعفر خان المخاطب به مرشد
قلي خان مسمی به محمد
هادي صوبه‌دار بنگاله ۷۵۳
.. .. ۷۵۴
جعفر خان صوبه‌دار لاهور ۸۳۰
جعفر خان صوبه‌دار مالوه ۸۲۷
جعفر خان وزیر اعظم ۶۱۶
جعفـــر علي خان خراساني
.. .. ۵۰۶
جگت سنگهه پسر مکند سنگهه
... ... ۵۱۰
جگت سنگهه پور راجه مانسنگهه
.. ... ۴۳۷
جگدیو رار جادون ۷۴۲
جگمال ... ۲۳۵
جلال الدین پسر ملک محمود
.. ... ۴۳۵
جلال الدین خان ... ۳۶۳
جلال الدین خلجي والی دهلي
... ... ۹۱۱ - ۹۱۲
جلال الدین سور ۲۱۰
جلال الدین محمد اکبر ۲۳۱
جلال الدین محمود خان ۷۴۴
جلال خان افغان ... ۷۸۰
جمال چیاله ... ۶۴۰
جمدة الملک ... ۸۳۸
جمدة الملکي جعفر خان ناظم
صوبهٔ دار الخلافه ۸۳۰ -
... ... ۸۳۲
جهان خان ... ۱۹۱
جمشید ... ۴۳۹
جمشید خان شیرازي ۲۹۱
جملة الملک اسد خان ۱۲۳ -

... ... ۶۶۹
جملة الملک اسد الله خان
(یا) جملة الملکي (یا)
عمدة الملکي ۲۸ -
... ... ۱۷۱ - ۵۷۴
جنت آشیاني (یعنی نصیر الدین
محمد همایون پادشاه)
۱ - ۴۸ - ۴۹ - ۵۲ - ۵۴ -
۶۰ - ۶۲ - ۸۹ - ۱۸۰ -
۱۸۱ - ۱۸۶ - ۱۸۷ - ۱۹۰ -
۱۹۲ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۲ -
۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۱۱ -
۲۱۶ - ۲۳۱ - ۲۳۳ - ۲۳۴ -
۲۳۸ - ۲۴۹ - ۲۵۲ - ۲۵۵ -
۲۶۸ - ۲۷۷ - ۲۹۲ - ۳۰۷ -
۳۴۴ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۴۸۸ -
... ... ۸۱۳
جنت مکاني (یعنی نورالدین
محمد جهانگیر پادشاه
۸ - ۱۲ ۱۳ - ۱۵ - ۱۸
۱۹ - ۲۱ - ۶۶ - ۷۹ - ۸۸ -
۹۰ - ۹۵ - ۱۹۹ - ۲۹۶ -
۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۳۴ - ۳۴۱ -
۳۴۶ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۵ -
۳۵۷ - ۳۵۹ - ۳۶۱ - ۳۶۵ -
۳۷۰ - ۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۷۸ -
۳۸۰ - ۳۸۴ ۳۸۷ - ۳۸۸ -
۳۹۶ - ۳۹۹ - ۴۱۱ - ۴۱۵ -
۴۲۹ - ۴۳۱ - ۴۳۸ - ۴۴۸ -
۴۵۱ - ۴۵۲ - ۴۶۰ - ۴۷۷ -
۴۷۹ - ۴۸۳ - ۴۸۶ - ۴۸۷ -
۴۸۸ - ۴۹۰ - ۴۹۲ - ۵۸۳ -
۵۸۷ - ۸۱۶ - ۸۱۷ - ۸۱۸ -
... ۸۲۱ - ۸۲۹ - ۹۳۴
جنید کرانی ... ۲۷۸
جواد علي خان پسر محمد
مراد خان ... ۶۹۱
جواهر سنگهه جات پسر
سورجمل (یا) سورجمل
جات ... ۸۶۶

جہاندار شاہ معزالدین ۱۷۵ -
۱۷۷ - ۱۷۸ - ۶۰۷ - ۶۷۷ -
۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۹ - ۷۲۰ -
۷۳۱ - ۷۳۳ - ۷۵۲ - ۷۸۲ -
... ... ۸۰۲ - ۸۷۶
جہان شاہ بن شاہ عالم بادشاہ
... ۱۳۶ - ۱۳۷
جہانگیر پادشاہ ۱۹۹ -
... ۳۴۴ - ۳۸۰ - ۸۲۸
جیپلہ رام (یا) چیلہ رام ناگر
... ... ۱۷۸
جیپہ ... ۱۴۴
جی آپا سندھیہ ۷۷۳ -
... ۸۸۶ - ۸۸۸ - ۸۸۹
جی سنگھہ سوائی ۱۰۷ -
... ... ۱۳۶

* حرف چے *

چترنیہ (یا) جھترنیہ ۱۴۴
چتور ... ۳۸۶
چرکس (قوم) ۴۲۰
چغتا ... ۲۹۹
چغتائی خان ... ۶۱
چندادل ... ۸۷۰
چنگز خان قتلغ ۶۱
چنگیز خان ۱۹۳ - ۱۹۴ -
... ۲۳۷ - ۲۵۹ - ۲۶۳
چنگیز خان قشلیق و باتا (یا)
قشلق و باتا ۳۰۲
چنگیز مخاطب بمنصور خان ۶
چوسا (یا) جوسا ... ۱۸۰
چی دھج سنگھہ (یا) جی
دھج سنگھہ زمیندار آشام
ملقب بہ سرگی (یا)
سرگی راجہ ۵۴۴ - ۵۴۵
چین قلیچ خان (خطاب نواب
نظام الملک آصف خان)
... ... ۸۳۸
چیـــن قلیچ خان (کہ اول
عبدالرحیم خان ابن خطاب

یافته بود بعده مخاطب به
نصیر الدوله ملابت جنگ
شد) ... ۸۳۵

* حرف حا *

حاتم بیگ کفایت خان ۵۰۶
حاجي احمد سعید خان ۱۷۲
حاجي بیگم ۶۰ - ۲۴۰
حاجي خان غلام شیر خان
افغان ۵۵ - ۲۰۷
حاجي شفیع اصفهاني ۷۵۱
حاجي شفیع خان ۶۳۵
حاجي شکرالله تبریزي ۷۵۴
حاجي عبدالله خراساني دیوان
صوبهٔ برار ۷۵۱
حاجي محمد ... ۷۵۵
حاجي محمد خان سیستاني
... ... ۵۵
حاجي محمد علي خان ۶۴۳
حافظ محمد امین خان ۶۲۰
حامد الله خان پسر مبارز خان
عماد الملک خواجه محمد
... ... ۷۴۶
حامد خان نایب صوبه دار
گجرات و اردهه عم نواب
آصف جاه ... ۸۰۳ -
... ... ۸۰۴ - ۸۷۸
حبشیان (قوم) ۹۶۲
حبشیان عنبري ۴
حبیب علي خان ۲۷۹
حجاج بن یوسف ۵۶۲
حجة الاسلام امام محمد غزالي
... ... ۶۰۵
حرز الله خان بهادر صوبه دار
خاندیر ... ۸۰۰
حرز الله خان نبیرهٔ سعد الله
خان ۷۲۶
حسام الدوله میرزا شاه نواز
خان صفوی ۹۴ - ۶۹۳
حسام الدین خان ۶۲۱

حسن ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۴
حسن بیگ بدخشي ۷۶ -
... ... ۷۷
حسن پسر رستم میرزا ۴۳۶
حسن خان ... ۳۸۵
حسن خان پسر فخر الملک
... ... ۹۶۳
حسن خان خویشگي ۵۸۵
حسن علي ... ۱۳۰
حسن علي خان ۱۳۱ - ۱۳۲ -
۱۳۳ - ۱۳۴ - ۱۷۶ - ۹۰۹
حسن علي خان بهادر عالمگیر
شاهي ... ۶۳۲
حسن علي خان (خطاب
محمود غازي) ۷۰۴
حسن یار خان پسر محمد یار
خان ۷۰۹ - ۷۱۰
حسین ۳۳۰ - ۳۳۴
حسین بیگ بدخشي ۳۵۹
حسین برادر محمود غازي
.. .. ۷۰۶
حسین بیگ خان ۵۱۳ -
... ... ۸۳۳
حسین بیگ شیخ عمري ۳۱۶
حسین پسر نظام شاه ۴
حسین خان ۱۲۷ - ۴۳۰
حسین خان تکریه ۹۵۷
حسین خان چک ۹۵۶
حسین خان شاملو ۲۴۶
حسیني خان پسر علي مردان
حیدر آبادی ۷۴۲
حسین خان پسر قطب الدین
خان خویشگي ۱۲۷
حسین دوست خان عرف چندا
(یا) نواب چندا صاحب
از رؤسای نوایت ارکات
... ... ۸۶۱ - ۸۶۲
حسین زئي (قوم) ۷۷۷
حسین علي خان امیر الامرا
صوبه دار اورنگابان ۱۳۱ -

۱۳۴ - ۱۴۲ - ۱۷۶ - ۵۰۷ -
۵۶۶ - ۶۴۵ - ۶۷۷ - ۷۱۲ -
۷۱۳ - ۷۱۴ - ۷۴۷ - ۷۴۸ -
۷۵۷ - ۷۶۶ - ۷۸۲ - ۸۰۶
حسین قلیچ خان بهادر ۳۲
حسین قلي خان ۱۹۵ -
... ... ۲۰۴ - ۲۳۶
حسین قلي خان ذوالقدر ۲۱۴
حشمت الله خان پسر محتشم
خان بهادر میر محمد خان
(یا) میر محمـــد جان
... ... ۷۹۶
حشمت جنگ بهادر (خطاب
محمد اصغر پسر محمد
اسلم خان) ۶۶۷
حفظ الله خان فوجدار چنوت
پنجاب برادر لطف الله
... ... ۱۱۳
حفیظ الدین ... ۱۷۶
حفیظ الدین خان بهادر ۱۷۷-
... ... ۸۳۶
حفیظ الله خان (یا) حفظ الله
خان پسر معز الدوله حامد
خان بهادر صلابت جنگ
... ... ۷۶۸
حکیم ابو الفتح ... ۶۱۸
حکیم الملک ... ۴۳۶
حکیم حسن ... ۲۶۱
حکیم حمام (همام بهای هوز
صحیح) ... ۳۴۹
حکیم صالح خان ۶۲۶
حکیم علي ۳۷۹ - ۹۵۵
حکیم عین الملک ۸۱۱
حکیم مصري ... ۳۷۹
حلیمي (تخلص) ۳۱۰ - ۳۴۷
حمزه ... ۴۱۷
حمزه بیگ ۲۹۸ - ۳۴۳
حمزه بیگ ترکمان ۳۴۲
حمزه بیگ ذو القدر مشهور به
کور حمزه ... ۲۹۷

حمزه بیگ لله ۴۳۵
حمید الدین خان ۴۵
حمید الدین خان مخاطب به
خانزاد خان پسر میرزا
ابوسعید .. ۵۱۵
حمید خان حبشي غلام
نظام شاه .. ۹۵۹
حمید خان حبشي وکیل
السلطنة .. ۴
حوري خانم ... ۲۸
حیات خان ... ۸۳۱
حیات مخاطب بزبردست خان
برادر فتح جنگ خان ۲۵
حیدر ... ۹۵۵
حیدر بیگ ... ۷۵۲
حیدر جنگ کار پرداز اسدجنگ
... ... ۸۶۹
حیدر جنگ مدار المهام
موسی بهوسی سرگروه نصارا
... ... ۹۰۴ - ۹۰۵
حیدر علي ... ۲۷۲
حیدر علي خان تعلقه دار
سري رنگ پتن ۸۷۲
حیدر قاسم کوهبر ۱۹۰
حیدر قلي خان ۱۳۹
... ... ۷۶۷ - ۸۳۵
حیدر قلي خان خراساني
دیوان دکن ۵۶۶
حیدر قلي خان میر آتش
(شغف - معزالدوله) ۱۳۸ -
... ... ۷۴۹
حیدر قلي خان ناظم گجرات
... ... ۸۴۲
حیدر قلي دیوان دکن ۸۶۱
حیدر میرزا ۳۰۰ - ۳۰۱

* حرف خا *

خاقان زمان یعني شاه عالم
پادشاه ... ۴۹۱
خان اعظم ۵۹ - ۲۳۲ - ۳۵۹ -

... ... ۹۳۱ - ۹۵۷
خان اعظم انگه ... ۹۵۲
خان اعظم کوکه (یا) میرزا کوکه
... ۲۵۸ - ۲۹۵ - ۹۲۸
خان باقي خان ... ۲۱۸
خانجهان ۲۷۴ - ۳۹۱ -
... ... ۶۳۰
خانجهان اعز الدوله بهادر
(شف) سپهدار خان
محمد محسن ۹۵۱
خانجهان بهادر ۱۰۶ - ۳۶۴ -
... ... ۶۴۴ - ۶۸۴
خانجهان بهادر شایسته خان
... ... ۶۰۱
خان جهان بهادر کوکلتاش
۳۴ - ۶۲۹ - ۹۴۹ - ۹۵۰ -
... ... ۹۶۷
خان جهان صوبه دار بنگاله ۲۲۵
خانجهان لودي ناظم دکن (یا)
صاحب صوبهٔ دکن ۱۹ -
۲۰ - ۷۸ - ۱۵۳ - ۱۶۵ -
۳۲۲ - ۳۷۸ - ۳۹۹ - ۴۰۸ -
۴۳۰ - ۴۵۳ - ۵۰۰ - ۵۶۹ -
... ... ۸۱۷ - ۹۶۰
خانخانان انتظام الدوله ۸۹۳
خانخانان بهادر شاهي ۷۴۴
خانخانان بیرام خان (شف -
بیرام خان خانخانان)
۵۰ - ۵۱ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -
۱۸۳ - ۱۸۴ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -
۱۸۹ - ۲۰۶ - ۲۰۷ - ۲۰۹ -
۲۱۰ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۵۵ -
۲۶۱ - ۳۰۸ - ۳۰۹ - ۳۲۰ -
۳۲۴ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۷ -
۳۷۳ - ۳۷۴ - ۳۸۵ - ۴۳۶ -
۴۳۷ - ۸۱۲ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
... ... ۹۵۲
خانخانان منعم بیگ ۵۳ -
۵۵ - ۲۰۴ - ۸۰۹ - ۹۲۸
خانخانان منعم خان ۱۶۱ -

۲۰۶ - ۲۰۸ - ۶۵۱ - ۶۶۰ -
۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۵ - ۶۷۶
خانخانان میرزا عبدالرحیم کوکه
۸ - ۳۲۳ - ۳۵۴ - ۳۶۰ -
... ... ۹۵۸
خاندوران بهادر (خطاب نواب
نظام الملک آصف جاه
صوبه دار اودهه و فوجدار
لکهنؤ ۷۱ - ۸۵ - ۸۶ -
۸۸ - ۱۳۳ - ۱۶۳ - ۴۰۵ -
۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۵۵ -
۴۸۰ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۷۴۷-
... ... ۸۹۳ - ۹۴۲
خان دوران خواجه حسین ۷۸۱
خان دوران صوبه دار پرهانپور
... ... ۴۵۴
خان دوران نصرت جنگ ۴۹۰-
... ... ۴۹۱ - ۵۸۸
خان زمان ۵۵ - ۸۵ - ۱۵۴ -
۱۸۱ - ۱۹۳ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -
۲۲۷ - ۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۴۳-
۴۴۴ - ۵۷۰ - ۵۹۰ - ۶۲۴ -
۶۷۱ - ۷۵۰ - ۹۲۹ - ۹۶۱
خان زمان امانی پسر مهابت
خان خانخانان ۳۹۹ -
۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۴ -
... ۴۰۷ - ۴۰۹ - ۵۲۰
خان زمان برج علی ۱۸۶
خان زمان پسر منعم خان
خانخانان ... ۷۵۶
خان زمان شیبانی ۱۴۶ -
... ۱۸۶ - ۲۰۵ - ۲۹۴
خان زمان شیخ نظام ۶۵۴
خان زمان مکرم خان بن
خانخانان بهادر شاهی
... ... ۷۴۴
خانش خانم ... ۳۳۹
خان عالم ... ۲۸۲
خان فیروز جنگ ناظم صوبهٔ
گجرات (اول بخطاب

شهاب الدین خان و ثانیاً
بخطاب غازي الدین خان
بهادر فیروز جنگ مخاطب
شده) ۴۰ - ۴۱ - ۱۷۴ -
۵۰۶ - ۶۷۸ - ۶۸۰ - ۷۳۱ -
... ... ۷۶۵ - ۷۶۹
خان کلان ۱۴۷ - ۲۱۳ -
... ۲۱۴ - ۲۱۵ - ۲۵۷
خان محمد خان ۵۹۱
خان میرزا پسر سلطان محمود
میرزا ... ۲۶۵
خانم (اهلیهٔ مهابت خان)
... ... ۴۰۷
خانم سلطان ... ۱۹۸
خانه زاد خان ۱۲۴ - ۱۲۵ -
... ... ۱۷۴ - ۳۶۶
خانه زاد خان پسر کلان
مبارز الملک سربلند خان
بهادر دلاور جنگ میر محمد
رفیع ... ۸۰۵
خانه زاد خان پسر منعم خان
خانخانان ... ۶۷۷
خانه زاد خان خان زمان ۳۸۷ -
... ... ۴۴۲
خدا بنده پسر قریش سلطان
... ... ۶۲
خدا بنده خان ... ۲۹
خدا داد برلاس ... ۲۲۵
خدا داد خان برادر علاقی
رحمت خان و پسر الله داد
خان ... ۷۸۱
خداوند خان ... ۹۵۸
خداوند خان حبشي ۲۹۱ -
... ... ۳۵۶
خدایار خان مهتي ۳۱۲
خدمت خان ... ۳۳
خرم بیگم مشهور به والي نعمت
۲۶۹ - ۲۷۱ - ۲۷۲ - ۳۲۹
خسرو ... ۲۱
خضر خان چرکس ۳۴۶

۳۴۷ - ۴۲۸ - ۴۸۵ - ۴۸۶
خسرو زمان .. ۵۰۶
خسرو سلطان بن نذر محمد
خان .. ۶۳۶
خسرو شاه .. ۲۶۵
خسرو قزويني .. ۲۸۷
خسرو ولي اوزبک ۸۸
خضر خان پني .. ۶۲۹ -
.. .. ۸۶۰ - ۸۶۳
خضر خواجه خان ۶۱
خضر خواجه مير خدادان ۳۰۲
خلد مکان (يعني محمد
اورنگ زيب عالمگير بادشاه
(شف محمد اورنگ زيب
بادشاه) ۲۹ - ۳۲ -
۳۳ - ۳۴ - ۴۷ - ۱۱۸ -
۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ -
۱۴۰ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۶ -
۵۲۴ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ -
۵۵۸ - ۵۶۶ - ۵۷۵ - ۵۸۵ -
۵۸۸ - ۵۹۴ - ۶۰۱ - ۶۰۵ -
۶۰۶ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶ -
۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ -
۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ -
۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲ -
۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ -
۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۶ -
۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۸ -
۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ -
۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱ -
۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶ -
۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ - ۸۰۱ -
۸۰۶ - ۸۲۶ - ۸۳۵ - ۸۳۸ -
۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵ - ۸۷۶ -
۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶ - ۹۴۵ -
۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ -
.. ۹۵۱ - ۹۶۷ - ۹۷۱
خلد منزل (يعني قطب الدين
محمد معظم شاه عالم
مخاطب به بهادر شاه)

۳۲ - ۳۷ - ۴۷ - ۱۲۱ -
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۱۷۷ - ۵۰۷ -
۶۰۷ - ۶۴۳ - ۶۵۱ - ۶۵۲ -
۶۵۴ - ۶۵۸ - ۶۶۲ - ۶۶۶ -
۶۷۰ - ۶۷۲ - ۶۷۷ - ۶۸۰ -
۶۸۶ - ۶۹۳ - ۶۹۴ - ۶۹۸ -
۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۳۰ ۷۵۶ -
۷۵۷ - ۷۶۶ - ۷۸۰ - ۷۸۱ -
۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۸۰۲ -
۸۰۵ - ۸۳۳ - ۸۳۵ - ۹۵۱ -
خلفای عباسیه ۴۷۰
خلیفه اسدالله ۱۰۹
خلیفه سید علی مخاطب به
خلیفه سلطان وزیر اعظم
ایران خلف میر رفیع الدین
محمد ۱۰۹ - ۱۱۰ -
۱۱۱ - ۶۴۱ - ۶۴۳ - ۶۷۷ -
.. .. ۶۷۸ - ۶۸۰
خلیفه میر .. ۱۱۷
خلیل الله خان ۱۰۰ - ۱۰۱ -
۱۵۵ - ۴۷۲ - ۴۷۹ - ۵۷۵
خلیل الله خان پلنگ حمله
خطاب مهابت خان
حیدر آبادی ۶۲۸ -
.. ۶۲۹ - ۶۳۱ - ۶۴۹
خلیل الله خان میر بخشی
۵۶۷ - ۵۹۰ - ۸۲۸ - ۸۲۹
خلیل الله خان میر توزک ۴۲۱
خلیل الله ولد میر میران ۳۹۶
خنجر خان داماد قلیچ خان
.. .. ۹۴ - ۴۹۳
خواجه آقا خان ۲۷۳
خواجه ابوالحسن ۳۸۸ -
.. .. ۴۲۹
خواجه ابوالحسن تربتی ۷۲ -
.. ۱۶۶ - ۳۷۳ - ۵۶۹
خواجه احمد مخاطب به
شهامت خان پسر کلان
مبارز خان عماد الملک
خواجه محمد ۷۴۴ -

.. .. ۷۴۵
خواجه اسد خان پسر مبارز خان
ناظم حیدر آباد ۶۵۳
خواجه باقي بالله سمرقندي
.. .. ۳۲۴
خواجه بهاءالدین قاضی بلدهٔ
سمرقند برادر نواب عابد
خان .. ۸۴۲
خواجه جهان .. ۳۷۸
خواجه حسن نقشبندي ۲۱۲ -
۲۹۳ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ -
.. .. ۴۵۹
خواجه حسین ۱۳۳
خواجه حسن علي مخاطب به
خان دوران ۱۳۳
خواجه خاوند محمود ۲۳۳
خواجه سهیل خان بیجاپوری
.. .. ۲۳۲
خواجه شاه منصور وزیر ۲۲۵
خواجه شمس الدین خان خوافي
.. ۲۲۴ - ۲۲۵ - ۳۱۹
خواجه شمس الدین صاحب
دیوان .. ۷۸
خواجه عاصم مخاطب به
امیر الامرا صمصام الدوله
خاندوران ۸۸۰ - ۸۳۸ -
.. .. ۸۸۸
خواجه عبدالباري ۲۲۴
خواجه عبدالخالق ۶۳۳
خواجه عبدالخالق خوافي ۳۶۹
خواجه عبدالرحیم خان ۶۶۲
خواجه عبدالشهید ۲۳۳
خواجه عبدالعلیم (یا)
عبدالحلیم ۲۳۳
خواجه عبدالله ۷۶۴
خواجه عبدالواحد خان خواجه
همت بهادر مخاطب به
امین الدوله بهادر سیف
جنگ نبیرهٔ میرزا ابوالمعالي
.. .. ۵۵۹

خواجه عبدالهادي ۲۳۴
خواجه کلان بیگ ۴۸ - ۱۸۰
خواجه کلان مشهور به خواجگان
خواجه پسر بزرگ خواجه
فاخرالدین عبیدالله احرار
(قدس سره) ۲۳۲
خواجه محمد سمیع ۱۸۶
خواجه محمد نظام برادر شیخ
الاسلام خواجه عصام‌الدین
.. .. ۲۳۳
خواجه محمد یوسف ۲۳۳
خواجه محمد هروی ۲۸۲
خواجه مظفر علي ۲۲۱
خواجه معین ۲۳۳ - ۲۳۵ -
.. .. ۲۳۶
خواجه مقیم هروي پدر
نظام‌الدین بخشي ۲۴۴-
.. .. ۲۵۰
خواجه نظام‌الدین عبدالهادی
.. .. ۲۳۳
خواجه ویسي .. ۱۹۹
خواجه هادي مشهور بخواجه
کلان .. ۲۰۵
خواجگي حاجي محمد ۴۱۳
خواجگي محمد حسین عم هاشم
خان بـــرادر قاســـم خان
میربحر ۶۲ - ۹۴۱
خواجگي فتح الله ۱۹۸
خواص خان ۱۵۲ - ۶۹۸
خواص خان وکیل مهمات
سکندر عادل شاه ۸۶۳
خـــوافي خان صاحب تاریخ
منتخب اللباب ۶۸۰
خویشگي خان ۱۰۸ -
.. .. ۷۷۷ - ۷۷۹
خیر الله خان پسر معز الدوله
حامد خان بهادر صلابت
جنگ .. ۷۶۸
خیریت خان عم زندوله خان
.. .. ۴۰۱

* حرف دال *

داراب خان ۳۲۵ - ۵۸۹
داراب خان پسر سید محمد
.. .. ۴۱۳
دارا شکوه (شف - پادشاهزاده
دارا شکوه) ۱۷ - ۲۷ -
۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ -
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -
۴۸۸ - ۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -
۵۷۴ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -
۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -
.. .. ۹۶۹
داغ بیگ .. ۲۹۷
دانشمند خان ۵۱۷ - ۶۱۴
دانشمند خان میر بخشی
.. .. ۱۷۱
داؤد .. ۲۲۰
داؤد خان ۸۴۱ - ۸۶۴
داؤد خان پنی نایب صوبه‌دار
دکن پسر خضر خان پنی
.. .. ۸۶۰ - ۸۶۱
داؤد خان قریشی صوبه دار
بهار .. ۵۴۱
داؤد خان کرانی ۷۵ -
۱۶۱ - ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۱۰
داور بخش ۱۹ - ۳۹۴
دتا سیندهیه ۸۶۶ - ۸۹۳ -
.. .. ۸۹۴ - ۹۱۹
دجال .. ۴۴۱
درانیان (گروه) ۸۹۱ -
.. .. ۸۹۴ - ۹۱۹
درجن سنگهه هادا ۶۲۴

درویش خسرو .. ۲۸۸
دکنیان (گروه) ۵۳۸ - ۵۷۶
.. .. ۸۶۳
دلاور خان حبشي ۴۲۱
دلاور خان خسر خواجه احمد خان بن خواجه محمد مبارز خان عماد الملک ۷۴۵
دلپت برادر راجه سورج سنگهه ۴۴۵
دلیر خان روهیله ۱۰۶ - ۱۷۸ - ۵۴۱ - ۵۵۳ - ۵۸۰ - ۷۳۲ -
.. .. ۷۳۷
درا خان (یا) زرا خان ۶۱
درست بیگ مغل ۸۲۲
درستکام پسر معتمد خان ۴۳۴
درست محمد نواسهٔ قطب الدین خان خویشگي ۱۰۷
درست محمد روهیله ۷۳۲
دهرم راج مرزبان کوه بهوتنت ۵۴۶
دهرماجي زمیندار ۸۰۳
دیا بهادر .. ۷۴۸
دیال داس جهاله ۴۹۵
دیانت خان نبیرهٔ امانت خان ۳۷
دیمل (یا) ایمل زمینـــدار ولایت جام ۱۰۴
دین محمد سلطان ۲۹۸
دیوداس .. ۴۲۵

* حرف ذال *

ذانیین .. ۳۱۳
ذهجره .. ۳۱۳

* حرف ذال *

ذوالفقار الدوله میرزا نجف خان .. ۸۰۸
ذوالفقار خان ۴۹۵ - ۶۷۳ - ۶۷۴ - ۶۷۷ - ۶۷۹ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۷۱۰ - ۷۱۲ - ۷۳۱ -

.. .. ۸۰۲ - ۹۷۱
ذوالفقار خان صوبه دار دکن
پسر اسد خان وزیر ۸۶۰
ذوالفقار خان نصرت جنگ
.. .. ۱۱۷
ذوالفقار (نام فیل) ۶۲۵

* حرف را *

راتهور (قوم) ۵۹۸ - ۷۵۵ -
.. .. ۷۵۶ - ۹۴۸
راجپوتیه (یا) راجپوتان (قوم)
۱۵ - ۹۸ - ۲۱۵ - ۳۹۲ -
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ -
۳۹۸ - ۴۰۴ - ۴۰۶ - ۴۰۷ -
۴۰۸ - ۴۹۵ - ۵۰۰ - ۵۰۱ -
۵۹۱ - ۵۹۹ - ۶۰۱ - ۶۶۳ -
.. ۷۷۰ - ۹۷۰
راجو میان دکنی ۷ - ۸
راجه ارجینیه (یا) ارچینیه
(یا) ارجنیه .. ۳۸۶
راجه باسو ۱۴۹ - ۴۳۷ -
.. ۵۷۱ - ۹۴۰
راجه برماسوت (برهمنے ساکن
سنکمنیر و مختار کل نواب
آصف جاه ثانی ۹۲۲ -
.. .. ۹۲۴
راجه بهارامل کچواهه ۲۰۷
راجه بهگوان داس ۳۳۱
راجه بهگونت داس ۷۰ -
.. ۲۷۳ - ۲۸۰
راجه بهوپت داس کور (یا)
بهپت داس (یا) بیتهل
داس .. ۵۹۳
راجه بهیم پسر رانا امر
سنگهه .. ۴۲۹
راجه بیتهل داس (یام) بیتهل
(یا) بتهل - دیوان اسد
جنگ .. ۴۳۳ - ۸۷۲
راجه بیربر (یا) بیربل (شف
بیربر) ۱۹۶ - ۲۴۶ - ۶۱۸

راجهٔ پیام .. ۵۵۳
راجه تودرمل (شف تودرمل)
۵۳ - ۷۰ - ۱۹۷ - ۲۰۶ -
۲۰۸ - ۲۲۵ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -
۲۴۶ - ۴۹۷ - ۹۳۰ - ۹۵۶
راجه جسونت سنگهه ۶۱۵
راجه جگت سنگهه پسر راجه باسو
.. ۱۷ - ۵۷۱ - ۵۷۲
راجه جیسنگهه ۴۵ - ۱۰۷
.. ۵۸۲ - ۷۵۷ - ۸۷۹
راجه چنتامن برهمن ۲۷۷
راجه چهبیلا رام ناگر (یا) چهبیله
رام عم گردهر بهادر ۷۴۸
راجا رام جات .. ۶۵۷
راجه رام چند .. ۷۳
راجه رام چندر ۹۲۰ - ۹۲۱
راجه رام چندر سین جادرن
.. .. ۸۰۰
راجه رام چند مرزبان تهته ۲۰۸
راجه رام ساه .. ۵۳ - ۵۵
راجه رام سنگهه پسر میرزا راجه
جیسنگهه کچواهه ۵۷۷ -
.. .. ۶۳۰
راجه راو .. ۸۹۴
راجه رای سنگهه سیسودیه ۵۹۱
راجه رتن چند ۱۳۵ - ۷۴۷ -
.. .. ۷۴۸
راجهٔ رنگ .. ۵۴۳
راجه ساهو .. ۵۰۸
راجه ساهو بهونسله (شف ساهو
بهونسله) ۸۵ - ۱۵۴ -
۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ -
۴۱۹ - ۴۲۰ ۴۵۳ - ۴۵۵ -
۵۷۰ - ۸۰۶ - ۹۴۲ - ۹۶۱
راجهٔ سری نگر .. ۸۲۲
راجه سنبها (یا) سنبهاجی
بهونسله (شف سنبها
بهونسله) ۳۲ - ۴۱ -
۵۸۸ - ۶۲۹ - ۶۵۴ - ۷۵۹
راجه سوبج سنگهه راتهور ۱۵۰

.. ۱۵۱ - ۱۵۲ - ۴۴۵
راجه سورجمل (شف سورجمل)
۳۶۶ - ۸۶۶ - ۸۸۶ - ۸۸۷ -
.. ۸۸۹ - ۸۹۱ - ۸۹۴
راجه علي خان ۱۹۸ - ۳۳۲
راجه گجپتي (شف- گجپتي)
.. ۲۷۹ - ۳۲۵
راجه گج سنگهه ۱۵۳ -
.. .. ۳۲۲ - ۵۹۹
راجه گردهر بهادر (يا) راجه
گردهر بهادر (شف - گردهر
بهادر) ۷۴۸ - ۷۷۱ -
.. .. ۸۷۹
راجه مان .. ۲۴۷
راجه مان سنگهه کچهواهه
(شف- مان سنگهه) ۵۵ -
۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۹۵ - ۳۲۵ -
.. .. ۳۷۶
راجي خان صوبهدار الله آباد
.. .. ۱۳۲
رام داس مخاطب به راجه
رگهناتهه داس ديوان مظفر
جنگ ۸۹۷ - ۹۰۰ -
.. .. ۹۰۱
رام ديو راجهٔ دکن مخاطب به
راى رايان ۹۱۱ - ۹۱۲ -
.. ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵
رام سنگهه هادا .. ۵۱۰
رانا ۵۵ - ۸۸ - ۳۸۷ -
۳۹۲ - ۳۹۸ - ۴۳۱ - ۶۱۹ -
.. .. ۸۱۲ - ۹۳۳
رانا اُدي سنگهه زميندار ميوار
.. .. ۵۰
رانا امر سنگهه ۱۴۹ - ۱۲ -
.. .. ۴۲۹ - ۳۵۴
رانا پرتاب زميندار ميوار ۲۴۴
رانا پرتاب عرف کيکار (يا) کنکار
.. .. ۲۵۸
رانا سانکا (يا) سانگا ۱۴۵ -
.. .. ۲۶۵

رانا سیسودیه .. ۳۷۷
راو بالاجي ۸۶۸ - ۸۶۹
راو بهار سنگهه هادا ۶۲۴
راو دودا چندرارت ۵۰۱
راو رتن ۱۶۸ - ۴۵۳ - ۴۵۴ -
.. .. ۵۱۲
راو رتن هادا مخـــاطب به
سربلند رای ۱۶۴ -
۳۶۷ - ۳۶۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -
.. .. ۹۶۰
راو رنبها پسر انند راو جیونت
.. .. ۸۰۶ - ۸۰۷
راو ستر سال ۵۳۵ - ۵۳۷ -
.. .. ۵۹۱
راو مردان .. ۳۷۳
رای بندرابن .. ۶۳۱
رائے درگ .. ۱۲۴
رای سال درباري ۴۴۰
رای سنگهه ۱۰۴ - ۱۰۵ -
.. .. ۱۹۷
رای سانسنگهه دیوهره ۲۱۵
رای مکند .. ۵۱۰
رتن پسر کلان مهیس داس
راتهور .. ۴۴۶
رتن راتهور .. ۴۹۵
رتن سنگهه چندرارت مخاطب
به اسلام خان زمیندار رامپوره
.. .. ۷۳۱
رحمـــان داد خان خویشگي
.. .. ۷۷۸ - ۷۷۹
رحمت خان .. ۷۸۷
رحمت خان (شغ - امیرالامرا
حسین علي خان ۱۰۸ -
.. .. ۱۵۹
رحیم الله خان بهادر تیولدار پرگنهٔ
سیونا مضاف برار مخاطب
به منظور الدوله متهور جنگ
پسر محمد غیاث خان
بهادر .. .. ۷۷۰ -
.. .. ۷۷۱

وحیم داد پسر مقبول خان بهادر
رحمت خان خویشگی
.. .. ۷۹۱
رزق الله .. ۳۸۲
رستم ۳۸۳ - ۵۱۰ . ۹۰۵
رستم برادر زادهٔ فتح جنگ
خان .. ۲۵
رستم خان .. ۴۴۶
رستم خان بیجاپوری ۵۹۱
رستم خان دکنی ۹۴ - ۹۹ -
.. ۱۰۱ - ۸۲۰ - ۸۴۱
رستم خان صاحب صوبهٔ اندخود
.. .. ۸۳
رستم خان فیروز جنگ ۹۵
رستم زاد عمزادهٔ مادنا ۶۲۹ -
.. .. ۶۳۰
رستم علی خان برادر شجاعت
خان گجراتی ۸۰۴
رستم علی خان حاکم بندر
سورت پسر محمد کاظم
جماعه دار .. ۱۷
رستم میرزا ۲۹۷ - ۲۹۸
.. .. ۱۹
رستم میرزا ۲۹۷ - ۲۹۸
.. .. ۱۹
رسول برادر زاده نتیج جنگ
خان .. ۵
رسول مختار .. ۹۰
رشید خان .. ۵۴
رشید خان انصاری شاهجهانی
برادر هادی داد خا
۱۴۰ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۴۳
رشید خان برادر افراسیاب خا
مرزا جمیری ۵۲
رضوی خان .. ۲۲
رعد انداز خان ۹۸
رعد انداز خان میرآتش ۳۶
رفیع الدرجات بن رفیع الشا
بن شاه عالم بادشاه (شف
سلطان رفیع الدرجات

۱۳۶ - ۷۴۷ - ۸۰۳ - ۸۷۶ -
.. .. ۸۷۷
رفیع الشان بن شاه عالم بادشاه
.. ۱۳۶ - ۱۳۸ - ۷۴۹
رفیع الدوله ملقب به شاه جهان
ثاني بن رفیع الشان بن
شاه عالم بادشاه (شف -
شاه جهان ثاني) ۱۳۶ -
.. .. ۷۴۷
رفیع خان باذل برادرزادهٔ وزیر
خان محمد طاهر خراساني
.. .. ۹۴۰
رکن الدوله دیوان سرکار میر
نظام علي اسد جنگ ۸۷۴
رکن الدوله نظام اورنگ آباد
.. ۸۹۸ - ۹۰۱ - ۹۰۲
رکهي .. ۴۰۱
رگهناتهه راو برادر اعیانی
بالاجي راو ۸۶۶ - ۸۷۰ -
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۸۷۳ - ۸۹۲ -
۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۲۳ -
۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ - ۹۲۷
رگهناتهه متصدی مهمات
دیواني .. ۵۲۸
رگهوجي بهوسله (یا) رگهو
بهونسله ۸۶۹ - ۸۷۳ -
.. .. ۹۰۵
رنبهامرهته .. ۸۴۰
روح الله برادر زادهٔ مکرمت خان
.. .. ۴۷۰
روح الله بیگ خان (یا) روح الله
نیکذام خان ۹۴۸ -
.. .. ۹۴۹
روح الله خان ۳۸ - ۶۲۴ -
۶۲۶ - ۶۴۲ - ۶۸۹ - ۹۵۰
روح الله خان ثاني ۴۱ -
.. .. ۶۹۳
روح الله میر بخشي ۶۶۱ -
.. .. ۶۶۷ - ۸۰۲
روز بهانیان (فرقه) ۹۷۱

روشانیان (قوم) .. ۷۰
روشن اختر - نام محمد شاه
بادشاه بن جهانشاه بن شاه
عالم بادشاه (شف - محمد
شاه بادشاه) ۱۳۶ - ۱۳۷
رومیان (قوم) .. ۸۷
رومي خان میر آتش شاهي
.. .. ۴۳۹
رندوله خان (یا) رندوله خان
بیجاپوري .. ۴۰۰ -
۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۱۹ - ۴۲۰ -
.. .. ۹۶۱ - ۹۶۵
روهیله (قوم) .. ۲۲
زابلی هزاره (قوم) ۶۵
زال ۳۸۳
زاهد خان کوکه .. ۲۸
زبر دست خـــان والا شاهی
اعلی حضرت ۱۶۸
زربخش جنوهه زمیندار پرگنهٔ
کرجهاک بند .. ۱۵
زکریا خان .. ۲۲ - ۲۳
زمان شاه عباس (یا) زمان
بن العباس .. ۴۰۹
زمانه بیگ مهابت خان ۳۸۷-
.. .. ۳۸۸
زمانیه دختر فرخ سیر پادشاه
و زوجهٔ فـــردوس آرامگاه
.. .. ۸۸۹
زوالي پسر مخلص خان ۴۳۰
زین الدین علي خان پسر ملا
یحیی ۵۶۵ - ۵۶۶
زین الدین کنبو .. ۵۸
زینت النسا بیگم همشیر اعیانی
محمد اعظم شاه ۶۶۹
زین خان (یا) زین الدین خان
کوکه (یا) کوکلتاش ۳۰۰-
۴۳۶ - ۴۹۰ - ۶۱۸ - ۹۶۹

* حرف سین *

ساباجي پسر رگهوجي بهوسله

.. .. .. ۸۷۳
سادات (قوم) ۱۸۴ - ۵۱۶ -
۷۴۴ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۶ -
.. .. ۷۸۳ - ۷۹۱
سادات اصفهان مشهور بسادات
شهرستان (طائفه) ۴۳
سادات بارهه (طائفه) ۱۳۱ -
۱۷۵ - ۵۴۴ - ۷۱۰ - ۷۱۲ -
۷۱۳ - ۷۱۵ - ۸۴۱ - ۸۶۴ -
.. .. ۸۷۷
سادات بني مختار (گروه)
.. .. ۴۰۹
سادات ترمذ (گروه) ۱۸۶
سادات حسینی هروي (گروه)
.. .. ۷۴ - ۴۹۲
سادات خان .. ۸۳۳
سادات خلیفه (گروه) ۱۰۹
سادات خو (قوم) .. ۴۰
سادات رضویه (طائفه) ۳۸۵
سادات سیفی قزوین (طائفه)
.. .. .. ۸۱۲
سادات صفاهان (گروه) ۱۰۹
سادات مازندران (طائفه) ۷۹۲
سادات مرعشیه (طائفه) ۱۰۹
سادات مشهد مقدس (گروه)
.. .. ۴۴۱
سام ۴۱۷
سام میرزا برادر شاه طهماسپ
صفوي .. ۱۸۰
سامعه بیگم ۲۴۳ - ۲۴۴
ساهو بهونسله (شف - راجه
ساهو بهونسله) ۸۵ -
۱۵۴ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۴۰۲ -
۴۰۴ - ۴۱۹ - ۴۲۰ - ۴۵۴ -
۴۵۵ - ۵۷۰ - ۸۰۶ - ۹۴۲ -
.. .. ۹۶۱
سبحان قلي خان والي بلخ
.. .. ۵۱۸
سپهر شکوه .. ۵۲۳
سپه سالار خانخانان ۹۰۶

ست بامي (طائفه) ۵۹۸
ستر سال (یا) چترسال ۳۲۲
ستر سال بندیله ۷۷۱ - ۷۷۲
ستر سال پسر ریمل (یا) ایمل
زمیندار ولایت جام ۱۰۴
سدا سیو .. ۹۰۶
سداسیو زاد بهار ۸۶۶
سوبدیو سیسودیه ۶۰۰
ســـربراه خان چیله جلال نام
.. .. ۱۷۳
سربلند خان ۲۸ - ۷۳۱ -
.. .. ۷۵۹ - ۹۴۷
سربلند خان میربخشي ۳۶۳ -
.. .. ۶۳۶ - ۹۴۸
سردار خان .. ۸ ۶۰
سردار خان کوتوال ۷۳۰
سرکي (یا) سرگي راجه (لقب
راجهٔ آشام) ۵۵۱
سرمست افغان .. ۹۷۱
سرمست خان .. ۲۵۳
سري رام .. ۲۷۹
سزاوار خان .. ۱۶۸
سزاوار خان مشهدي ۵۵۷
سعادت الله خان فوجدار ناگرتک
.. .. ۷۳۷
سعادت الله خان نایته ۵۶۶
سعادت خان ۶۸۳ - ۶۸۴
سعادت خان قلعه دار کالنه و
تربنگ .. ۹۴۱
سعادت خان نبیرهٔ زین خان
کوکلتاش .. ۹۶۸
سعد الله خان ۹۴ - ۹۵ -
۱۷۱ - ۳۴۶ - ۴۷۲ - ۵۰۹ -
.. ۵۲۹ - ۵۶۷ - ۷۲۶
سعد الله خان زهیله پسر علي
محمد خان زهله ۷۷۲ -
.. .. ۷۷۴ - ۸۹۲
سعد الله خان وزیر اعظم صاحب
قران ثاني شاهجهان بادشاه
و جد مادری نظام الملک

آصف جاه .. ۳۸۷
سعید خان ۱۴۶ - ۲۴۱
.. ۳۴۶ - ۵۷۱ - ۵۹۰
سعید خان چغته ۱۹۵ -
.. .. ۳۲۴ - ۳۲۵
سعید خان ظفر جنگ ۹۴ -
.. .. ۵۹۴
سعید محمد خان نائب اردیسه
پسر حاجي محمـــد و
برادرزادهٔ علي وردي خان
.. .. ۷۵۵
سکندر .. ۱۹۲
سکندر بیگ .. ۸۷
سکندر بیگ منشي ۲۸۶
سکندر (خاتم طبقهٔ عادل شاهیه)
.. .. ۹۱۶
سکندر خان اوزبک ۲۲۷ - ۲۲۹
سکندر خان سور والیء هند ۱ -
.. .. ۵۰ - ۱۸۷
سکندر درتاني (یا) دوماني
.. .. ۲۷۸
سکندر دیو .. ۹۱۲
سکندر رومي .. ۲۶۴
سکندر عادل شاه ۹۶۳
سکندر والیء بیجاپور ۶۲۹
سکهان (یا) سکهه (قـــوم)
۱۲۷ - ۱۲۸ - ۶۶۳ - ۷۵۷ -
.. .. ۸۰۸ - ۸۲۸
سکینه بانو بیگم همشیرهٔ میرزا
محمد حکیم ۲۱۷ - ۸۱۵
سلاطین چغتا ۶۹ - ۲۰۴
سلاطین چغتا و اوزبک ۲۶۴
سلاطین دهلي .. ۳۰۵
سلاطین والا دودمان طیموریه
.. .. ۱۶۹
سلطان آدم ۱۴۴ - ۱۴۵ -
۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۲۱۱
سلطان ابراهیم پسر سلطـــان
رفیع الشان ۱۳۸ - ۷۴۹ -
.. .. ۷۷۱

سلطان ابو سعید خان کاشغری ۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۴ -
.. ۴۸ - ۴۹ - ۶۱ ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ -
سلطان ابو سعید گورگان ۲۶۴ ۵۳۲ - ۵۳۶ ۵۵۶ - ۵۵۸ -
سلطان احمد ۲۸۱ - ۷۷۹ ۵۶۶ - ۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ -
سلطان احمد خان المشتہر بہ ۵۷۳ - ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ -
بالابچہ خان .. ۶۱ ۵۸۵ - ۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴ -
سلطان احمد خلف رئی ۱۲۶ ۵۹۷ - ۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ -
سلطان احمد شاہ بہمنی دکن ۶۰۶ - ۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -
.. .. ۳۳۶ - ۳۳۷ ۶۲۰ - ۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ -
سلطان المشایخ .. ۳۲۴ ۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ -
سلطان اورنگ زیب بہادر ۶۴۳ - ۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱ -
(شف - محمد اورنگ ۶۵۳ - ۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ -
زیب عالمگیر شاہ) ۲۳ - ۶۶۲ - ۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ -
۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ - ۶۷۰ - ۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ -
۳۴ - ۴۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶ - ۶۸۳ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ -
۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ - ۶۹۱ - ۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ -
۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰ - ۶۹۸ - ۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ -
۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲ - ۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ -
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۰۶ - ۵۰۹ - ۷۵۱ - ۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۷۶۶ - ۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ -

۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰ -
۸۲۶ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ -
۸۳۵ - ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ -
۸۷۵ - ۹۴۲ - ۹۴۵ - ۹۴۶ -
۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ - ۹۵۱ .
.. .. ۹۶۷ - ۹۷۱
سلطان اویس .. ۲۶۶
سلطان بایسنقر .. ۸۷
سلطان بهادر والی گجرات
.. .. ۲۰۰ - ۳۰۶
سلطان بیدار بخت ۶۵۸
سلطان بیگ .. ۶۶۷
سلطان پرویز ۱۲ - ۱۹ -
۱۶۵ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱ -
۴۲۸ - ۴۳۸ - ۵۶۸ - ۹۳۳
سلطان حسین .. ۳۰۷
سلطان حسین میرزا ۲۹۶ -
.. ۲۹۷ - ۲۹۹ - ۳۱۱
سلطان حسین میرزای بایقرا
(یا) باقرا ۶۹ - ۱۹۲
سلطان حمزه میرزا ۴۲۷
سلطان حیدر میرزا پسر شاه
طهماسب صفوی ۴۱۴
سلطان خرم ۷۸ - ۳۵۴
سلطان خسرو ۸ - ۷۶ - ۳۲۸ -
.. .. ۳۵۹
سلطان دارا شکوه (شف -
محمد دارا شکوه ۱۷ -
۲۷ - ۲۸ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ -
۱۰۳ - ۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ -
۱۵۵ - ۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ -
۴۸۸ - ۱۰۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ -
۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -
۵۱۱ - ۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ -
۵۶۱ - ۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ -
۵۷۴ . ۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۳ -
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۵۹۹ . ۶۰۰ .
۶۰۱ - ۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ -
۸۲۷ - ۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -

.. .. ٩٦٩
سلطان رفیع الدرجات (شف -
رفیع الدرجات ١٣٦ -
٧٤٧ - ٨٠٣ - ٨٧٦ - ٨٧٧
سلطان رفیع الدوله (شف -
رفیع الدوله) ١٣٦ -
.. .. ٧٤٧
سلطان رفیع الشان (شف -
رفیع الشان) ١٣٦ -
.. .. ١٣٨ - ٧٤٩
سلطان زین الدین کشمیری ١٤٤
ملک کدنامی ١٤٤
سلطان سارنگ ١٤٤ - ١٤٥ -
.. .. ١٤٧
سلطان سعید خان ٢٦٦
سلطان سلیمان شکوه ٩٩ -
١٥٥ - ١٥٧ - ٥١٣ - ٥٧٤ -
.. .. ٥٧٥
سلطان شجاع ٤٥٤ - ٤٥٥ -
٥٧٠ - ٥٧١ - ٥٧٤ - ٥٧٥
سلطان شمس الدین ٤٧٤
سلطان شهریار ١٥ - ١٩ -
.. .. ٣٩٥
سلطان عبد الله قطب شاه والی
حیدر آباد و گولکنده ٥١٧
٥٣٠ - ٥٣١ - ٥٣٢ - ٥٣٣ -
.. ٥٣٤ - ٥٨٨ - ٦٢١
سلطان عظیم الشان ٧٤٦ - ٨٠٢
سلطان علاء الدین ٤٧٤
سلطان علاء الدین برادر زاده و
داماد جلال الدین خلجي
والی دهلي ٩١١ - ٩١٣
سلطان علاء الدین مشهوریه
همایون شاه ظالم ٣٢٨
سلطان غیاث الدین بلبن
.. .. ٤٧٤
سلطان فیروز .. ٤٧٥
سلطان فیروز خلجي ٤٦٥
سلطان فیروز شاه .. ٣٠٥
سلطان قطب الدین ٢٨١ -

.. .. ۴۷۴

سلطان محمد ۲۶۴ - ۳۶۳ -

.. .. ۶۱۳

سلطان محمد اعظم شاه (شف

محمد اعظم شاه) ۳۱ -

۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۱۷ -

۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -

۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ - ۶۲۸ -

۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -

۶۵۱ - ۶۷۱ - ۶۹۴ - ۷۰۷ -

۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ -

۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -

.. .. ۹۳۹ - ۹۴۵

سلطان محمد اکبر (شف -

جلال الدین محمد اکبر

بادشاه) ۱ - ۲ -

۸ - ۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ -

۵۳ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ - ۶۲ -

۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ - ۷۸ -

۹۰ - ۱۴۶ - ۱۸۱ - ۱۸۲ -

۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۷ - ۱۸۸ -

۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -

۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ - ۲۰۳ -

۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ - ۲۰۸ -

۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۵ - ۲۱۷ -

۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۳ -

۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۱ - ۲۳۴ -

۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۴۱ - ۲۴۳ -

۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ - ۲۴۹ -

۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۴ - ۲۵۵ -

۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱ -

۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۴ -

۲۷۶ - ۲۸۰ - ۲۸۳ - ۲۸۵ -

۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -

۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ - ۳۰۱ -

۳۰۹ - ۳۱۴ ۳۱۷ - ۳۱۹ -

۳۲۰ - ۳۲۱ - ۳۲۳ - ۳۲۵ -

۳۲۷ - ۳۳۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳ -

۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹ -

۳۵۰ - ۳۵۴ - ۳۵۵ - ۳۵۷ -

۳۵۸ - ۳۶۳ - ۳۶۵ - ۳۷۶
۳۷۹ - ۴۰۰ - ۴۵۷ - ۴۵۸
۴۵۹ - ۴۶۰ - ۴۶۵ - ۴۷۹
۴۸۸ - ۴۹۷ - ۵۱۸ - ۶۴۷
۶۵۸ - ۷۵۶ - ۸۰۹ - ۸۱۱
۸۱۴ - ۸۱۵ - ۹۰۶ - ۹۱۸
۹۲۸ - ۹۲۹ - ۹۳۲ - ۹۵۲
۹۵۳ .. ۹۵۵ - ۹۵۸
سلطان محمد اورنگ زیب
بہادر (شفـ - خلدمکان)
۲۳ - ۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲
۳۳ - ۳۴ - ۴۷ - ۸۸ - ۹۴
۹۶ - ۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸
۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۴۳ - ۱۳۱
۱۴۰ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲
۳۶۳ - ۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳
۴۹۴ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۱
۵۰۲ - ۵۰۴ - ۵۰۶ - ۵۰۹
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷
۵۱۹ ۵۲۱ - ۵۲۴ - ۵۲۶
۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲
۵۳۶ - ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۶
۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۳
۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵
۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷
۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶
۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰
۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶
۶۲۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳
۶۴۴ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳
۶۵۴ - ۶۶۰ - ۶۵۷ - ۶۶۲
۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰
۶۷۴ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱
۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸
۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳
۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱
۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶
۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴
۸۰۱ - ۸۰۶ ۸۲۰ - ۸۲۶

- ٨٢٧ - ٨٣٠ - ٨٣١ - ٨٣٥ -
- ٨٣٨ - ٨٣٩ - ٨٤٢ - ٨٧٥ -
- ٨٧٦ - ٨٨١ - ٨٩٣ - ٩١٦ -
- ٩٣٧ - ٩٤١ - ٩٤٢ - ٩٤٥ -
- ٩٤٦ - ٩٤٧ - ٩٤٨ - ٩٤٩ -
.. ٩٥١ - ٩٦١ - ٩٧١
سلطان محمد بن تغلق شاه
.. ٤٧٥ - ٥٤٩ - ٩١٥
سلطان محمد تغلق ٣٠٥
سلطان محمد خدا بنده دارای
ايران والد شاهزاده عباس
ميرزا ٢٩٧ - ٤٢٣ -
٤٢٤ - ٤٢٦ - ٤٢٧ - ٤٣٤
سلطان محمد خلف شاهزاده
محمد اورنگ زيب ٦٢١
سلطان محمد قطب شاه
برادرزاده محمد قلي قطب
شاه .. ٤١٤
سلطان محمد ميرزا ٢٦٤
سلطان محمد معظم (شف -
شاهزاده محمد معظم) ٣٥ -
١٥٩ - ٥٦٨ - ٥٨١ - ٦٠٢ -
٦٠٣ - ٦١٥ - ٦٦٨ - ٩٨٣ -
٧٠٨ - ٧١٧ - ٧٧٩ ٩٣٨
سلطان محمود ٢٤٠ - ٢٤١
٢٤٢ - ٢٤٣ - ٢٤٩ - ٢٥٠ -
.. ٣٠٤ - ٣٢٦ - ٤٤٧
سلطان محمود بيكره ٢٨١
سلطان محمـــود كوكلتاش
.. .. ٢٤٥ - ٣٠٨
سلطان محمود گجراتي ٦٩ -
.. ١٩٣ - ٣٠٦ -
سلطان محمود لنكاه ٣٠٧
سلطان مراد ١٠ - ١١ - ٨١٢
سلطان مراد بخش ٤٥٥ -
.. .. ٥٧١
سلطان مظفر گجراتي ٥٧ -
.. ٥٨ - ٧٠ - ٤٤٧
سلطان معزالدين ٩٥٠
سلطان معظم ٥٣٧ - ٨٣١

سلطان ویس کرا .. ۲۷۲
سلیمان .. ۹۲۷
سلیمان بیگ فدائي خان بخشی
لشکر شاهزاده شاه جهـــان
.. .. ۴۳۱
سلیمان خان .. ۴۲۴
سلیمان خان کراني ۲۷۸
سلیمان شکوه ۹۹ - ۱۵۵ - ۱۵۷
سلیمان منگلي .. ۲۰۹
سلیم شاه ۵۴ - ۱۴۵ - ۱۴۶ -
۲۵۲ - ۲۵۴ - ۲۵۵ - ۲۷۸
سموکر .. ۶۲۲
سنبها بهونسله (یا) سنبهاجي
بهونسلـــه پسر سیواجي
بهونسله (شغـ - راجه‌سنبها)
۳۲ - ۴۱۰ - ۵۷۷ - ۶۲۹ -
.. .. ۶۵۴ - ۷۵۹
سنتا سردار مرهته ۱۲۴ -
.. .. ۹۵۰
سنجر میرزا برادر خرد رستم
میرزا ۲۹۷ - ۴۳۴ -
.. .. ۴۳۶ - ۴۴۱
سنکرا ملهار (یا) سنکراجي
ملهار مرهته ۷۸۳ - ۸۴۱
سنکل بیگ ترخان ۳۰۲
سنیان قزوین (طائفه) ۸۱۳
سوجمت و جیتارن (یا) چیتارن
(گروه) .. ۵۹۸
سورج مل (یا) سورجمل جات
۸۶۶ - ۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۹ -
.. .. ۸۹۱ - ۸۹۴
سومره (طایفه) ۳۰۵
سوم سنگهه برادر پیربا نایک
.. .. ۶۴۸
سهراب ترکمان .. ۱۹۷
سیادت خان .. ۱۷۰
سیتا زن راجه رامچند ۷۳ -
.. .. ۳۸۲
سید احمد بخاري ۳۲۲
سید احمد خان ۵۹۸

سيد الطائفه شيخ جنيد بغدادي
.. .. ٨٦٣
سيد النسا بيگم دختر ميرزا رستم
پسر مكرم خان ٥٨٦
سيد امجد خان .. ٦٠٧
سيد اوتاد محمد ١٧٦
سيد بهـــوة بخاري مخاطب
بديندار خان ٤٥١
سيد جعفر پسر كلان مير سيد
جلال .. ٤٥١
سيد جلال بخاري ٢٨٣
سيد جميل الدين سپه سالار
.. .. ٨٩٠
سيد جهانگير مجتبى خان پسر
مرتضى خان سيد مبارك
خان .. ٦٤٤ - ٦٤٥
سيد حامد خان پسر مرتضى
خان سيد شاه محمد ٥٩٨
سيد حسن علي خان نام قطب
الملك سيد عبد الله خان
وزير اعظم محمد فرخ سير
بادشاه ١٣٠ - ١٣١ -
.. ١٣٢ - ١٣٣ - ١٣٤
سيد حسين علي خان اميرالامرا
برادر دومين قطب الملك
سيد عبد الله خان ١٣٠ -
١٣١ - ١٣٢ - ١٣٤ - ١٣٥ -
.. .. ١٣٦ - ١٣٧
سيد حشمت الله خان پسر
عبيد الله خان متينـــاى
مكرم خان مير اسحق ٦٩٨
سيد خان جهان بارهه ١٥٣ -
٤٠٥ - ٥٦٩ - ٧٤٨ - ٩٤٢
سيد دلاور علي خان ١٣٧ -
١٤١ - ٧١٤ - ٧٧٠ - ٨٣٥ -
.. .. ٨٤٠ - ٨٧٧
سيد سلطان كربلائي ٦١٩
سيد شجاعت خان ٤٠٥
سيد شمس الدين .. ٦٤٢
سيد شير علي مبارك خان

پسر سید مراد علي مبارک
خان .. ۶۴۵
سید صدر جهان صدرالصدور
پهانوي ۱۱۲ - ۱۳۲
سید عالم بارهه ۵۴۴ - ۵۸۵
سید عالم علي خان برادر زادهٔ
امیرالامرا سید حسین علي
خان نایب دکن ۱۳۷ -
.. .. ۸۴۱ - ۸۷۷
سید عبدالغفار نائب صوبه‌دار
آله آباد - از احفاد سید
صدر جهان صدرالصدور
پهانوي .. ۱۳۲
سید عبدالکریم شریف خان
.. .. ۶۰۷ - ۶۰۸
سید عبد الله خان ۱۷۸ -
.. .. ۲۵۸
سید عبدالله خان بارهه ۵۰۷ -
.. .. ۶۳۱
سید عبدالله خان قطب الملک
بهادر یار وفادار ظفرجنگ
(خطاب سید حسن علي
خان وزیر اعظم محمد
فرخ سیر بادشاه) ۱۳۴ -
۷۱۲ - ۷۶۶ - ۷۶۷ - ۸۰۲
سید عزت خان ۱۷۳
سید عزت خان بارهه ۷۴۷ -
.. .. ۷۴۸
سید عزت خان میرآتش ۱۷۳
سید علي اکبر آله آبادي قاضي
لاهور ۱۱۲ - ۱۱۴
سید علي اکبر مجتبی خان
پسر سید علي رضا ۶۴۵
سید علي رضا پسر سید جهانگیر
مجتبی خان ۶۴۵
سید علي گیلاني ۱۲۰
سید علي مخاطب به رضوي
.. .. ۴۵۱
سید فاضل میر محمد قاسم
نسابه .. ۴۱۱

سید فاضل همشیره زادهٔ قاضي
سید علي اکبر آله آبادي قاضی
لاهور .. ۱۲۳
سید قلي اوزبک .. ۵۴۴
سید مبارک ۹۵۴ - ۹۵۵
سید محامد خان .. ۶۴۴
سید محسن .. ۳۵۰
سید محمد .. ۲۷۸
سید محمد پسر کلان خان دوران
.. .. ۴۵۴
سید محمد جونپوري ۲۵۳
سید محمد قنوجي ۹۱۰
سید محمد گیسودراز ۳۳۷
سید محمد همشیره زادهٔ
محمد امین خان ۶۱۹
سید محمود پسر مرتضی خان
سید مبارک خان ۶۴۴
سید محمود مبارک خان ۶۴۵
سید مراد علي مبارک خان
پسر سید محمود مبارک
خان .. ۶۴۵
سید مرتضی امیر الامرا ۸۶ -
.. .. ۲۹۱
سید مرتضی خان ۵۸۴ -
.. .. ۵۹۸
سید مظفر .. ۶۲۸
سید مظفر خان .. ۴۵۳
سید میرک خان ۶۶۶
سید میرک شاه ولد میر
جمال الدین محدث ۹۰
سید نجم الدین علي خان
.. .. ۱۳۸ - ۱۳۹
سید نظام مرتضی خان ۳۵۱
سید نعیم الدین مشهور به
نعمت الله ثاني ۳۴۹
سید نقي الدین محمد کرماني
.. .. ۲۳۳
سید نور الدین شاه نعمت الله
ولي .. ۳۳۵
سید ولي همشیره زادهٔ میر

احمد خان ۷۶۳
سید هدایت الله قادري ۵۱۹
سیده بیگم زوجهٔ آصف جاه
فتح جنگ ۶۲۵
سیده صبیهٔ حیدر علي خان
از تبـــایر شاه میرزای
حیدرآبادي ۷۹۲
سید یوسف خان رضوي ۴۴۱
سیدي مرجان قلعه‌دار ۴۰۵
سیدي مسعود .. ۲۵
سیف‌الدین صفوي خلف میرزا
صف شکن کامیـــاب خان
.. .. ۴۷۹
سیف الله پسر قلیج خان ۳۴۳
سیف الله خان ۶۵۰
سیف خان .. ۶۴۷
سیف خان صوبه‌دار گجرات
.. .. ۴۵۱
سیوا بهونسله ۱۰۲ - ۱۰۵
- ۵۷۷ ۵۷۵ ۵۶۳ - ۵۶۲
- ۶۰۲ - ۵۹۴ - ۵۹۳ - ۵۷۸
.. .. ۶۲۲ - ۸۶۳
سیو رام کور برادرزادهٔ راجه
بتهل داس (یا) بیتهل
داس .. ۴۳۳

* حرف شین *

شادي اوزبک .. ۸۴
شادي خان ۸۴ - ۷۷۳
شافعي (مذهب) ۴۱۸
شاکر خان .. ۱۷۸
شاملو (قوم) ۴۲۵ - ۴۲۸
شاه ابو المعـــالي ترمذي
(متخلص به شهیدي) ۱ -
۱۸۱ - ۱۸۹ - ۱۹۰ - ۱۹۱ -
۲۱۲ - ۲۷۰ - ۴۵۶ - ۴۵۷
شاه اسمٰعیل ثاني فرمانروائے
ایران ۲۶۲ - ۲۷۵ -
.. ۲۹۶ - ۴۱۳ - ۴۳۴
شاه اسمٰعیل صفوي دارای ایران

.. ٨٥ - ٢٨١ - ٣٣٨
شاه اسمعيل ماضي ١١٧
شاه بداغ خان .. ٢٢٩
شاه بدر الدين .. ٢٦
شاه برهان الدين غريب (قدس سره) ٨٤٥ - ٨٤٨ - ٨٥٦ -
.. ٨٨١ - ٨٩٦ - ٩٠٥
شاه بنده نواز (قدس سره)
.. .. ٧٦٨
شاه بيگ (يا) شاهي بيگ
.. .. ٢٣٢
شاه بيگ خان ٤٣٦ - ٥٠٢
شاه بيگ خان ارغـــون حاكم بنگش ٢٦٥ - ٢٩٩ -
.. .. ٣٠٠ - ٣٠٦
شاه بيگ خان صوبه دار قندهه
.. .. ٣٧١ - ٣٨٧
شاهجهان بادشاه ملقب به فردوس آشياني و اعلى حضرت و صاحب قران ثاني
(شف فردوس آشياني)
٨ - ١٠ - ١٦ - ١٩ - ٢٠ -
٢١ - ٢٢ - ٢٦ - ٨٥ - ١١٥
١٢١ - ١٦٣ - ١٦٨ - ١٧١ -
٢٩٦ - ٣٠٢ - ٣٢١ - ٣٢٢ -
٣٦٢ - ٣٦٦ - ٣٦٨ - ٣٧٥ -
٣٧٨ - ٣٧٩ - ٣٨٣ - ٣٨٤ -
٣٨٥ - ٣٨٦ - ٣٨٩ - ٣٩٩ -
٤١٩ - ٤٢١ - ٤٢٩ - ٤٣٣ -
٤٣٨ - ٤٤٢ - ٤٤٥ - ٤٥٢ -
٤٥٣ - ٤٦٩ - ٤٧٢ - ٤٨١ -
٤٨٢ - ٤٨٤ - ٤٨٥ - ٤٨٦ -
٤٩٠ - ٤٩٣ - ٤٩٤ - ٤٩٧ -
٥١٢ - ٥١٥ - ٥١٦ - ٥١٨ -
٥١٩ - ٥٢٠ - ٥٢٣ - ٥٢٥ -
٥٢٦ - ٥٢٧ - ٥٢٩ - ٥٣٦ -
٥٣٧ - ٥٤٤ - ٥٥٥ - ٥٥٧ -
٥٥٨ - ٥٧٩ - ٥٨١ - ٥٨٣ -
٥٨٤ - ٥٨٧ - ٥٩٢ - ٥٩٧ -
٥٩٩ - ٦٠٠ - ٦٠١ - ٦٠٤ -

- ٦٠٦ - ٦١٣ - ٦٢٠ - ٦٢٥ -
- ٦٢٦ - ٦٣٦ - ٦٦٣ - ٦٦٤ -
- ٧١٧ - ٨١٨ - ٨٢١ - ٨٢٣ -
- ٨٢٧ - ٨٣٠ - ٨٣٧ - ٨٧٥ -
- ٨٩٦ - ٩٢٣ - ٩٣٣ - ٩٤١ -
- ٩٥٨ - ٩٦٠ - ٩٦٣ - ٩٦٤ -
.. .. ٩٦٩
شاهجهان پسر محي السنه
بن كام بخش بن خلدمكان
.. .. ٨٩٣
شاه جهان ثاني - لقب رفيع
الدوله بن رفيع الشان بن
شاه عالم بادشاه (شف -
رفيع الدوله) .. ١٣٦
شاه جهانگير .. ٤٣١
شاه حبيب الله ٣٣٧ - ٣٣٨
شاه خليل الله ٣٣٦ - ٣٣٧
شاه دانه .. ٨١١
شاه درانی ٨٣٣ - ٨٦٥ -
٨٦٦ - ٨٩٠ - ٨٩١ - ٨٩٢ -
٨٩٣ - ٨٩٤ - ٩١٩ - ٩٢١ -
شاه دوله (درويش صاحب
تصرف) .. ٧٢٩
شاه راجوي فتار (يا) قتال ٩
شاهرخ ميرزا پسر رستم ميرزا
٦٥ - ٣٠٩ - ٣٣٠ - ٣٣١ -
.. .. ٤١٠ - ٤٣٦
شاهزاده اعزالدين ٧٨١
شاهزاده اورنگ زيب ٤٤٥ -
٤٤٦ - ٤٤٧ - ٥٩٢ - ٨٣٧ -
.. .. ٨٧٥
شاهزاده بيدار بخت خلف
محمد اعظم شاه ٣٢ -
٣٦ - ١٧٤ - ٦٦٢ - ٦٩٠ -
.. .. ٩٣٩
شاهزاده بيگم همشيرهٔ نوازش خان
ميرزا عبد الكافي و زوجهٔ
صف شكن پسر ميرزا حسن
صفوي .. ٨٢٩
شاهزاده پرويز ١٦٣ - ٨١٨

شاهزاده جهاندار شاه ٦٩٣
شاهزاده دارا شکوه ٤٨٨ -
٤٩١ - ٤٩٢ - ٥٧٢ - ٥٧٤ -
٥٧٥ .. ..
شاهزاده دانیال ٣٢٠ - ٣٣١ -
٣٥٧ - ٣٥٨ - ٤٤٥ - ٤٤٦ -
٩٠٦ - ٥٥٧ - ٤٦٠ ..
شاهزاده سلطان پرویز ١٨ -
١٦٤ - ٣٨٠ - ٥١٤ - ٨١٨
شاهزاده سلطان خرم مخاطب
به شاهجهان ٣٠١ - ٩٥٨
شاهزاده سلطان دانیال ٧٠ -
.. ٢٩٢ - ٣٣٣ - ٤٣٧
شاهزاده سلطان سلیم ٨ -
٥٧ - ١٤٩ - ١٦٣ - ١٩٥ -
٢٤٣ - ٣١٩ - ٣٢٥ - ٣٥٩ -
.. .. ٣٧٧ - ٣٨٦
شاهزاده سلطان محمد ٥٣٢ -
٥٣٣ - ٥٣٤ - ٥٥٩ - ٥٦٨ -
.. .. ٩٧٠ - ٩٧١
شاهزاده سلطان مراد ٥٢ -
١٦٣ - ٢٩١ - ٣٢٠ - ٣٢٥ -
.. .. ٣٣٢ - ٣٥٦
شاهزاده شاهجهان (یا) شاهزاده
ولي عهد شاهجهان ١٩ -
١٦٤ - ١٦٨ - ٣٦٦ - ٣٧٥
٣٨٣ - ٣٨٩ - ٤٢٩ - ٤٣٣ -
.. .. ٤٣٨ - ٤٨٢
شاهزاده شجاع (شف
بادشاهزاده محمد شجاع)
٨٥ - ٣٨٤ - ٤٠٣ - ٤٥٢ -
.. ٥٨٤ - ٩٧٠ - ٩٧١
شاهزاده عالمگیر پادشاه ٦٤٦
شاهزاده عالي گوهر ٨٩٠
شاهزاده عظیم الشان ١٢٨ -
.. .. ٦٩٤
شاهزاده علاء الدین ٣٣٧
شاهزاده محمد اعظم شاه (شف
سلطان محمد اعظم شاه)
٣١ - ٣٢ - ٣٨ - ١١٣ - ١١٧ -

۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ - ۶۲۸ -
۶۳۴ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -
۶۵۱ - ۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ -
۷۱۸ - ۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ -
۷۸۰ - ۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ -
.. .. ۹۳۹ - ۹۴۵
شاهزادہ محمد اکبر شاہ ۱ -
۱۸۷ - ۲۰۳ - ۳۶۴ - ۶۴۷ -
.. .. ۷۵۶
شاهزادہ محمد اورنگ زیب
بہادر ۹۴ - ۹۶ - ۳۶۲ -
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -
۵۰۱ - ۵۰۳ - ۵۰۴ - ۵۰۹ -
۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ -
۵۱۹ - ۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۳۱ -
۵۳۲ - ۵۳۶ - ۵۵۶ - ۵۸۱ -
۵۸۸ - ۵۹۰ - ۶۲۱ - ۸۲۰ -
.. .. ۸۲۷
شاهزادہ محمد بیدار بخت
پسر محمد اعظم شاہ ۶۵۶
.. .. ۹۴۹
شاهزادہ محمد داراشکوہ (شف
داراشکوہ) ۱۷ - ۲۷ - ۲۸
۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۳ -
۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ - ۴۸۸ -
۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۳ - ۵۰۳ -
۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ -
۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ - ۵۳۶ -
۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۱ -
۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ - ۵۷۴ -
۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -
۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ -
۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
۸۳۱ - ۹۳۷ - ۹۴۴ - ۹۶۹
شاهزادہ محمد سلطان ۴۹۴ -
۵۰۴ - ۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ -
.. .. ۵۴۲ - ۹۴۳
شاهزادہ محمد شجاع ناظ

بنگاله (شف بادشاهزاده
محمد شجاع) ٢١ - ٨٥ -
٣٨٤ - ٤٠٤ - ٤٣٩ - ٤٥٢ -
٤٧٨ - ٤٨٥ - ٥٣٢ - ٥٣٩ -
٥٤٠ - ٥٤١ - ٥٤٢ - ٥٤٣ -
٥٤٤ - ٥٤٥ - ٥٥٨ - ٥٥٩ -
.. .. ٩٧٠ - ٩٧١
شاهزاده محمد معز الدين
نخستين پسر بادشاهزاده
محمد معظم شاه عالم بهادر
شاه) ١٣١ - ١٣٢ - ١٣٣ -
١٣٤ - ٤٩٩ - ٥٨٦ - ٧١٧ -
شاهزاده محمد معظم (شف -
بادشاهزاده محمد معظم)
٣٥ - ١٥٩ - ٥٦٨ - ٥٨١ -
٦٠٢ - ٦٠٣ - ٦١٥ - ٦٦٨ -
٧٠٨ - ٧١٧ - ٧٧٩ - ٩٣٨ -
شاهزاده مراد بخش ٩٤ -
٩٩ - ١٠٣ - ٤٤٥ - ٥٠١ -
.. ٥١٦ - ٨١٩ - ٩٦٨

شاهزاده ميران حسين ٢٩١
شاه سلطان حسين صفوي
٧٠١ - ٧٠٢ - ٧٠٣ - ٧٠٥
شاه سليمان صفوي ٧٥٩ -
.. .. ٧٦٠
شاه شرف پاني‌پتي ٣٨١
شاه صفي ٨٧ - ١٦٩ -
.. .. ٥٧١
شاه طهماسپ صفوي دارای
ايران ١٠٩ - ١١٧ -
٢٦٢ - ٢٩٦ - ٣٢٩ - ٣٤٠ -
٣٥٨ - ٤١٠ - ٤١٤ - ٤٢٣ -
.. .. ٧٥٣ - ٨١٣
شاه عالم بهادر (يا) شاه عالم
بادشاه ١٢٢ - ١٣١ -
١٣٦ - ١٣٧ - ١٣٨ - ١٧٥ -
٤٤٧ - ٤٤٨ - ٤٥١ - ٦٥٧ -
٦٦٠ - ٦٦٢ - ٦٦٦ - ٧٧٦ -
٨٠٨ - ٨٣٩ - ٨٦٠ - ٨٦٦ -
.. ٨٦٧ - ٨٧٥ - ٨٧٦

شاه عالي گوهر ۹۲۲
شاه عباس ثاني والي ايران
۱۶۹ - ۳۴۱ - ۵۸۲ - ۶۰۳ -
.. .. ۷۰۲ - ۸۳۱
شاه عباس صفوي (يا) شاه
عباس ماضي صفوي ۸۷ -
۱۱۰ - ۲۸۷ - ۲۹۰ - ۳۲۷ -
۳۳۳ - ۳۴۶ - ۳۸۷ - ۴۱۳ -
۴۱۵ - ۴۱۸ - ۴۲۱ - ۴۸۶ -
۴۲۶ - ۴۲۷ - ۶۷۷ - ۸۲۹
شاه علي .. ۷
شاه عيسى جند الله ۱۴۱
شاه غازي خان پسر عم نقيب
خان مير غياث الدين علي
.. .. ۸۱۵
شاه قلي خان ۲۷۹ - ۳۶۷ -
.. .. ۳۶۸
شاه قلي صلابت خان چركس
.. .. ۳۹۱
شاه قلي سلطان ۲۹۶
شاه قلي خان كوكه ۳۶۶
شاه قلي خان محرم ۲۴۶
شاه لشكر محمد عارف ۱۴۲
شاه محب الله .. ۳۲۷
شاه محمد غوث گواليارى ۱۴۲
شاه محمود .. ۴۴۷
شاه مردان .. ۴۰۷
شاه منتجب الدين زربخش ۹
شاه منصور ديوان ۶۹
شاه منصور شيرازي ۹۳۱
شاه ميرزا ۱۹۲ - ۱۹۳ -
.. .. ۱۹۵ - ۱۹۷
شاهم ساربان .. ۱۸۶
شاه نواز خان صفوي برادر ميرزا
حسن صفوي (يا) شاه نواز
خان ميرزا پهلوي ۳۷۴ -
۴۷۸ - ۵۲۲ - ۶۳۳ - ۸۳۴ -
.. .. ۹۵۸
شاه نور الله درويش ۱۴۲
شايسته خان امير الامرا ناظم

صوبهٔ اکبر آباد ۳۴ -
۳۵ - ۱۳۵ - ۴۵۳ - ۵۰۱ -
۵۶۸ - ۵۶۹ - ۶۰۲ - ۶۲۴ -
.. .. ۶۲۴ - ۹۳۸
شجاع (شاهزاده) ۲۴ - ۲۵ -
۱۱۶ - ۱۵۵ - ۲۹۵ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۹۷ - ۶۰۱ - ۶۰۲ -
.. ۶۱۵ - ۶۲۶ - ۹۴۴
شجاع الدوله ۸۶۶ - ۸۹۳
شجاع الدوله بهادر دل
خان ارزنگ آبادي ناظم
حیدرآباد .. ۹۲۷
شجاع الدوله خلف ابوالمنصور
خان صفدر جنگ ۷۷۵ -
.. .. ۷۷۶
شجاع الدوله ناظم اردهه
.. .. ۸۹۱
شجاع الدولد (یا) شجاع الدین
محمد خان بهادر عرف
مرزا دکني داماد مؤتمن
الملک جعفر خان بهادر اسد
جنگ و پسر نورالدین
(از قوم افشار) ۷۵۳
شجاع الملک محمد شریف
پسر پنجمین برهان الملک
نواب آصف جاه ۹۰۳
شجاع بیگ مشهور به شاه بیگ
.. .. ۳۰۵
شجاعت جنگ از اولاد سید
محمد قنوجي ۹۱۰
شجاعت خان ۱۱۵ - ۹۵۳
شجاعت خان پسر محمد کاظم
جماعه‌دار .. ۷۶۷
شجاعت خان گجراتي ۸۰۳ -
.. .. ۸۰۴
شجاعت خان محمد بیگ
صوبه دار احمد آباد ۶۸۸ -
.. .. ۷۶۷
شجاعت خان محمد مقیم
.. .. ۶۰

شرزه خان میدری ۲۵ - ۲۶
شریفا .. ۳۸۴
شریف برادر فتح جنگ خان
.. .. ۲۵
شریف خان ۳۳ - ۴۳۶
شریف خان اتکه حاکم غزنین
.. .. ۴۳۶
شریفه بانو .. ۴۳۱
شکر نسا (یا) شکر النسا بیگم
.. .. ۳۳۲
شمس الدوله بهادر متهور جنگ
(یا تهور جنگ) ۱۷۸
شمس الدین خان ۶۴۳
شمس الدین خان برادر
قطب الدین خان خویشگی
.. .. ۱۰۳
شمس الدین خان پسر کلان نظر
بهادر خویشگی ۷۷۷ -
.. .. ۷۷۸
شمس الدین (یا) شمس الدین
خان پسر کلان نظر بهادر
خویشگی .. ۸۲۰
شمس الدین خان مختار خان
پسر سید محمد ۴۱۳ -
.. .. ۶۵۵
شمس الدین محمد خان اتکه
.. ۵۱ - ۵۶ - ۲۰۵ - ۲۱۱
شمس چک .. ۳۱۴
شمس خان خطاب نور خان
پسر پیر خان ۱۲۷ -
.. ۱۲۸ - ۱۲۹ - ۱۳۰
شمشیر خان ترین ۶۱۶
شمشیر خان محمد یعقوب
.. .. ۶۹۵
شهاب الدین احمد خان صوبه دار
دهلی ۳۳ - ۵۳ - ۷۰ -
۱۸۹ - ۱۹۳ - ۲۱۹ - ۳۲۷ -
.. .. ۴۶۵
شهامت جنگ .. ۸۹۷
شهامت خان (خطاب مبارز

خان عمادالملک) ۷۳۳
شهباز برادر فتح جنگ خان
.. .. ۲۵
شهباز خان ۱۹۴ - ۲۴۶ -
۲۴۷ - ۲۵۸ - ۲۸۳ - ۳۱۴ -
.. ۳۲۵ - ۸۱۰ - ۹۳۲
شهباز خان کنبو ۲۳۸ -
۲۷۹ - ۲۹۵ - ۳۳۲ ۳۵۷ -
.. .. ۳۷۳ - ۹۳۱
شهباز خان میر توزک ۲۰۸
شهداد خان یزنهٔ شمس خان
.. .. ۱۲۹ - ۱۳۰
شهربانو بیگم .. ۳۴۰
شهریار ۲۱ - ۳۹۴ - ۴۲۹
شهنشاه زمان نادر شاه ۳۱۲
شیبانی خان اوزبک ۳۰۴
شیبک خان .. ۳۰۵
شیخ ابن حجر مشهور به
مفتی مکه .. ۲۹۶
شیخ ابوالفضل مبارک علامی
فهامی ۵۲ - ۲۶۱ - ۲۸۸ -
۳۰۴ - ۳۱۷ - ۳۲۰ - ۳۲۳ -
.. ۳۳۳ - ۳۵۶
شیخ اسحـــاق فاروقی بهکری
.. .. ۳۲۶
شیخ اسمعیل ظفـــرمند خان
فوجدار جامود ۶۶۵
شیخ الاسلام شیخ بهاءالدین زکریا
.. .. ۹۵ - ۳۱۱
شیخ بهاءالدین محمد ۶۳۳
شیخ بهلول .. ۸۹
شیخ حسن .. ۲۵۳
شیخ حسو .. ۳۸۰
شیخ سعدالدین حموی ۷۸
شیخ سلیم فتحپوری کوکلتاش
جنت مکانی ۶۶ -
.. .. ۳۶۵
شیخ شهاب الدین سهروردی
(رحمة الله علیه) ۱۲۰ -
.. .. ۸۳۷ - ۸۷۵

شیخ عبدالعزیز ۶۳۳
شیخ عبدالعزیز اکبر آبادی
.. .. ۳۸ - ۱۷۲
شیخ عبدالقادر بداؤنی ۲۵۷
.. .. ۲۶۳
شیخ عبدالکریم ۵۱۱
شیخ عبداللطیف برهانپوری
.. .. ۵۸۹
شیخ عبدالله نیازی یکی از
خلفای شیخ سلیم چشتی
.. .. ۲۵۳ - ۲۵۴
شیخ عبدالنبی صدر ۲۵۵ -
.. ۲۵۶ - ۳۴۸ - ۳۴۹
شیخ عزیزان (طائفه) ۱۲۰
شیخ علامی (شف - شیخ
ابوالفضل مبارک علامی)
۲۴۵ - ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۲۵۵ -
.. .. ۲۸۴ - ۳۷۲
شیخ علی خان کلان پدر
نجیب الدوله شیخ علی
خان بهادر و پسر شیخ
محمد جنیدی ۸۶۳ -
.. .. ۸۶۴ - ۸۶۸
شیخ غیاثا خواهرزاده قطب الدین
خان .. ۶۷
شیخ فرید بخاری ۷۶
شیخ فرید بخشی بیگی ۳۰۰ -
.. .. ۳۱۷ - ۹۴۱
شیخ فرید پسر سید بهوه بخاری
مخاطب به دیندار خان
.. .. ۴۵۱
شیخ فرید ولد قطب الدین خان
کوکه .. ۵۹۹
شیخ فیضی .. ۲۶۱
شیخ گدائی کنبو ۱۸۳
شیخ مایل .. ۸۴۸
شیخ مبارک .. ۲۵۴
شیخ محب الله آله آبادی
.. .. ۶۰۶
شیخ محمد جنیدی خسر شیخ

منهاج بیجاپوری ۸۶۳ -
.. .. ۸۶۴
شیخ محمد ملتانی (قدس
سره) .. ۹۲۲
شیخ محمدی ۶۰۶
شیخ محی الدین عربی ۶۰۶
شیخ مرتضی خان ۱۸
شیخ معروف صدر بهکر ۷۵
شیخ منهاج بیجاپوری ۶۲۹-
.. .. ۸۶۳ - ۸۶۴
شیخ میر ۶۹۵ - ۶۹۶ - ۸۲۶
شیخ میر خان ۱۰۱
شیخ میر خوافی ۶۴۶ -
.. .. ۷۷۸
شیخ نورالله .. ۱۴۰
شیخ یعقوب کشمیری ۹۵۵
شیر افغان خان ۴۲۹
شیر افگن خان ۶۸ - ۱۷۸
شیر افگن خان استجلو ۶۶
شیر حاجی .. ۹۳
شیر خان .. ۲۶۷
شیر خان افغان ۵۰
شیر خان تونور ۴۸۳
شیر خان سور ۴۸ - ۴۷۵
شیر خان فولادی ۱۹۵ - ۱۹۶
شیر خواجه مخاطب بخواجه
باقی خان ۳۸۴ - ۳۸۷
شیر شاه سور ۱۴۵ - ۲۰۷ -
.. .. ۲۵۲ - ۲۷۷
شیر علی اعلان .. ۶۱
شیر محمد دیوانه ۲۲۱
شیطان لعین .. ۸۴۶

* حرف صاد *

صاحب بیگم .. ۱۷۶
صاحب طبقات اکبری ۲۴۵
صاحب قران ثانی (یعنی
محمد شاهجهان بادشاه
شف محمد شاهجهان
بادشاه) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -

۱۹ - ۲۰ - ۲۱ ۲۲ - ۲۶ -
۸۵ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ -
۳۶۸ ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
۳۸۳ ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -
۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
۴۲۹ - ۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ -
۴۴۵ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ -
۴۷۲ - ۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۵ -
۴۸۵ - ۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ -
۴۹۴ - ۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ -
۵۱۶ - ۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ -
۵۲۴ - ۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ -
۵۲۹ - ۵۳۶ ۵۳۷ - ۵۴۴ -
۵۵۵ - ۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۷۹ -
۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ -
۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ -
۲۰۱ - ۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴ -
۶۲۰ - ۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶

۶۶۳ - ۶۶۴ - ۷۱۷ - ۸۱۸ -
۸۲۱ - ۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰ -
۸۳۷ - ۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳ -
۹۳۴ - ۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ -
.. ۹۶۳ - ۹۶۴ - ۹۶۹
صادق خان ۶۰ - ۱۹۴ -
.. .. ۳۵۶ - ۹۳۱
صادق خان هروي ۳۲۰
صادق محمد خان ۳۵۶
صالح بانو بیگم .. ۳۴۱
صالح دیوانه .. ۹۵۵
صالح بیگم زوجهٔ میر میران و
مهین صبیهٔ یمین الدوله
آصف خان خانخانان ۸۲۹
صدر الدین مخاطب به صف
شکن خان پسر کلان میر قوام
الدین خان اصفهـــانی
.. .. ۱۱۴ - ۱۱۵
صدر الدین محمد پسر میرزا
رضی .. ۴۱۳

صدر الدین محمد خان صفوي
.. .. ۶۹۲
صفدر جنگ ۷۷۲ - ۷۷۳ -
.. .. ۷۷۴ - ۸۸۴
صفدر خان ثاني ۷۴۷
صفدر خان محمد جمال الدین
پسر اعظم خان کوکه ۲۳ -
.. .. ۲۴
صفر آقا غلام ترک سلطان محمود
گجراتي مخاطب بخدارند
خان .. ۶۹
صف شکن پسر میرزا حسن
صفوي .. ۸۲۹
صف شکن خان ۱۱۵ -
.. .. ۱۷۴ - ۶۴۱
صف شکن خان داروغهٔ توپخانهٔ
عالمگیري .. ۵۶۰
صف شکن خان محمد طاهر
.. .. ۱۲
صفویه (گروه) .. ۷۰۵
صلابت جنگ میر سید محمد
خان مخاطب به نوب
امیر الممالک پسر سیومین
نواب آصف جاه ۱۴۲ -
۵۶۰ - ۶۴۵ - ۶۶۷ - ۹۰۱
صلابت جنگ بهادر ۷۷۱
صلابت خان (شف اسکندر)
۲۵ - ۳۳ - ۳۸ - ۱۷۳ - ۹۴۹
صلاح خلان مخاطب به انور خان
پسر وزیر خان حکیم
علیم الدین .. ۹۳۶
صمصام الدوله شاه نواز خان
اورنگ آبادي ۹۰۲ - ۹۰۳
صندل خان خواجه سرا ۷۴۴
صوفی صافي ضمیر (لقب
محمود غلزي) ۷۰۴

* حرف ضاد *

ضابط خان پسر نجیب الدوله
بهادر ثابت جنگ نجیب

خان تیولدار محالات میان
دوآب صوبهٔ شاهجهان آباد
.. .. ۸۶۷
ضیاء الدوله (ضمیمهٔ خطاب
حشمت جنگ محمد اصغر
پسر محمد اسلم خان)
.. .. ۶۶۷
ضیاء الدین برادر زاده و خویش
فاضل خان برهان الدین
دیوان دکن ۳۶ - ۳۷
ضیاء الله خان ۷۵۲

* حرف طا *

طالب خان ۸۴۰ - ۸۷۷
طاهر خان ۱۰۱ - ۱۷۱
طاهر خان بلخي ۶۲۳
طهماسپ بیگ ۸۵
طهماسپ میرزا ۳۰۰

* حرف ظا *

ظریف مخاطب به فدائي خان
.. .. ۱۷
ظفر جنگ .. ۱۳۴
ظفر خان مخاطب بروشن الدوله
.. .. ۴۷۳

* حرف عین *

عابد خان جد نواب نظام الملک
آصف جاه و یکے از اجداد
شیخ شهاب الدین سهروردي
.. .. ۸۷۵
عادل خان بیجاپوري ۱۵۴ -
۳۸۹ - ۵۶۷ - ۵۷۶ - ۹۴۲
عادل خانیه (گروه) ۴۴۷ -
.. .. ۴۵۵
عادل شاه مرزبان بیجاپور (شغف
ابراهیم عادل شاه) ۵ -
۴۳ - ۱۶۴ - ۲۹۱ - ۳۵۸ -
۳۹۱ - ۴۰۰ - ۴۰۵ - ۴۱۵ -
۴۶۲ - ۴۸۲ - ۵۲۱ - ۵۲۳ -
۵۳۳ - ۵۳۵ - ۵۳۶ - ۵۷۰ -

۵۷۸ - ۵۸۱ - ۹۵۹ - ۹۶۱ -
.. .. ۹۶۳ ۹۶۵
عادل شاهیه (طائفه) ۹ -
۳۰ - ۱۶۵ - ۳۹۰ - ۴۰۰ -
۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۴۳ - ۴۹۰ -
۵۲۱ - ۵۲۶ - ۵۸۲ - ۵۹۱ -
.. .. ۹۱۶ - ۹۶۱
عاص .. ۴۴۴
عاقبت محمود خان کشمیري
.. .. ۸۸۷ - ۸۸۸
عاقل پسر میرزا عیسی ترخان
.. .. ۴۸۸
عاقل حسین میرزا ۱۹۲
عاقل خان .. ۱۷۲
عالم شیخ از عظماي اکابر سمرقند
از احفاد شیخ شهاب الدین
سهروردي ۱۲۰ - ۸۳۷
عالم علي خان ۱۴۱ - ۱۴۲ -
۶۵۲ - ۷۱۴ - ۷۸۳ - ۸۰۶ -
.. .. ۸۲۵
عالمگیر پادشاه ۲۸ - ۳۰ -
۵۲۹ - ۵۹۴ - ۶۰۶ - ۶۱۰ -
۶۲۰ - ۶۸۳ - ۶۸۷ - ۶۸۹ -
۶۹۱ - ۶۹۵ - ۷۱۸ - ۸۹۳ -
.. .. ۹۳۷
عالمگیر ثاني ۸۹۱ - ۸۹۲ -
.. .. ۸۹۳ - ۹۰۰
عالي تبـار پسر بادشاهزاده
محمد اعظم شاه ۶۴۰
عالي جاه خلف نظام الدوله
آصف جاه ۲۰۲ - ۵۱۸ -
.. .. ۵۶۰
عایشه بیگم دومین صبیهٔ روح الله
بخشي و زوجهٔ سلطـان
عظیم الشان ۸۰۲
عباد اللـه خان کشمیري
صدارالمهام ۸۹۰
عباس قلي خان شاملو ۷۰۳
عباس میرزا مخاطب به شاه
عباس .. ۴۲۳

عبد الحي مخاطب به صمصام الملك متخلص به صارم مصنف اين كتاب .. .. ٩٧٣ - ٩٧٤
عبد الخالق .. ٣٠٤
عبد الرحمن .. ١٢٠
عبد الرحمن (شيخ عزيزان) ١٢٠
عبد الرحمن خان پسر عبدالرحيم خان بن اسلام خان مشهدي ٣٧
عبد الرحيم بيگ تهانه دار قصبهٔ سارنگپور ٢٣٥
عبد الرحيم پسر برهان الدين ٣٦
عبد الرحيم پسر شريف خان ٦١٠
عبدالرحيم خان ٣٧ - ١٥٩
.. .. ١٧٣ - ٦٩٧
عبد الرحيم خان خانخانان .. ٣٨٨ - ٥٨٣ - ٥٨٦
عبد الرحيم خلف هادي داد خان .. ٩٤٣
عبد الرشيد پسر سلطان ابوسعيد خان .. ٤٩
عبدالرشيد خان ٢٣٤
عبدالرسول پسر كلان فتح خان .. .. ٣٥ - ٤٠
عبد العزيز ٤٤٤ - ٧٠٢
عبدالغني كشميري دست فروش اردو .. ٦٤٨
عبدالعزيز خان والي بخارا ٥١٨
عبدالقادر تيولدار آشتي وغيره پسر نجيب الدوله شيخ علي خان بهادر ٨٦٥
عبد القادر معتبر خان خويش ملا يحيى ٥٦٥
عبدالكريم خان برادر كلان قريش خان حاكم كاشغر ٦١

عبدالکریم فراش ۱۶۰
عبد الکریم میانه (از عمدهٔ
امرای سلاطین بیجاپوری)
.. .. ۸۶۰
عبدالله .. ۶۲ - ۹۵
عبد الله پسر قباد خان میرآخور
.. .. ۱۰۲
عبد الله خان ۵۲ - ۲۳۳ -
۲۷۶ - ۲۹۹ - ۳۳۱ - ۳۶۷ -
.. ۳۸۸ - ۳۹۰ - ۴۳۹
عبد الله خان ابدالي ۷۰۳
عبد الله خان اوزبک والی توران
۵۱ - ۲۴۰ - ۲۵۷ - ۲۵۹ -
۲۷۵ - ۲۹۸ - ۳۳۰ - ۳۴۸ -
.. .. ۴۱۰ - ۴۱۶
عبد الله خان پسر محمد امین
خان .. ۶۱۸
عبد الله خان صوبه دار بهار ۱۶
عبد الله خان فیروز جنگ ناظم
صوبهٔ بهار ۴۱۱ - ۴۶۳ -
.. .. ۹۶۴
عبد الله خان قطب الملک ۲۷
عبید الله خان متبنای مکرم
خان میر اسحٰق ۶۹۸
عبد الله قطب شاه والی
حیدر آباد ۳۶۲ - ۶۱۹
عبد الله نبیرهٔ مرتضیٰ سید
نظام .. ۴۸۱
عبد الله وزیر صاحب قران ثاني
شاهجهان پادشاه ۸۹۶
عبد الله یمني شافعي ۳۳۵
عبد المجید خان جد
عبد الکریم میانه (از عمدهٔ
امراي سلاطین بیجاپور)
.. .. ۸۶۰
عبد المجید خان مخاطب به
مجد الدوله بهادر ۸۰۷
عبد المجید خان نبیرهٔ دلیر
خان .. ۷۳۷
عبد المعبود خان مخاطب به

مبارز خان پسر مبارز خان
عماد الملک خواجه محمد
.. .. ۷۴۵
عبد المقتدر نبیرهٔ مرتضی خان
سید نظام .. ۴۸۱
عبد النبي خان فوجدار کړه
(یا) کړه .. ۷۳۷
عبد النبي خان میانه ۷۸۲
عبد الواحد خان پسر میرزا
ابو المعالي ۵۵۹
عثمان خان پسر کلان اسماعیل
خان حسین زئي ۷۷۸
عثمان خان روهیله ۲۲
عثمان خان لوهاني ۴۸۲
عرب (قوم) ۶ - ۱۱۸ - ۵۶۲
عرب بهادر ۲۲۴ - ۲۲۵ -
.. ۲۴۷ - ۸۱۰ - ۸۱۱
عرب خان ۱۱۵ - ۱۱۷ -
.. .. ۱۱۸ - ۱۱۹
عرب خان (خطاب میرزا داراب) ۱۱۸
عرب دست غیب ۳۹۲
عرش آشیاني (خطاب
جلال الدین محمد اکبر شاه -
شف جلال الدین محمد
اکبر پادشاه) ۱ - ۲ -
۸ - ۱۷ - ۴۹ - ۵۱ - ۵۲ -
۵۳ - ۵۵ - ۵۷ - ۵۹ -
۶۲ - ۷۱ - ۷۲ - ۷۴ - ۷۵ -
۷۸ - ۹۰ - ۱۴۶ - ۱۸۱ -
۱۸۲ - ۱۸۳ - ۱۸۵ - ۱۸۷ -
۱۸۸ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -
۱۹۶ - ۱۹۸ - ۲۰۰ - ۲۰۱ -
۲۰۳ - ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۰۷ -
۲۰۸ - ۲۱۰ - ۲۱۱ - ۲۱۵ -
۲۱۷ - ۲۱۸ - ۲۲۱ - ۲۲۲ -
۲۲۳ - ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۳۱ -
۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۳۷ - ۲۴۱ -
۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۵ - ۲۴۶ -
۲۴۹ - ۲۵۰ - ۲۵۱ - ۲۵۴ -

۲۵۵ - ۲۵۶ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -
۲۶۱ - ۲۶۳ - ۲۷۱ - ۲۷۳ -
۲۷۴ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۲۸۳ -
۴۸۵ - ۲۸۶ - ۲۸۸ - ۲۹۱ -
۲۹۲ - ۲۹۳ - ۲۹۹ - ۳۰۰ -
۳۰۱ - ۳۰۸ ۳۰۹ - ۳۱۴ -
۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۰ - ۳۲۱ -
۳۲۳ - ۳۲۵ - ۳۲۷ - ۳۳۰ -
۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۴۲ - ۳۴۶ -
۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰ - ۳۵۴ -
۳۵۵ - ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۴ -
۳۶۵ - ۳۷۶ - ۳۷۹ - ۴۰۰ -
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹ - ۴۶۰ -
۴۶۵ - ۴۷۵ - ۴۸۸ - ۴۹۷ -
۶۱۸ - ۶۴۷ - ۶۵۸ - ۷۵۶ -
۸۰۹ - ۸۱۱ - ۸۱۴ - ۸۱۵ -
۹۰۶ - ۹۱۸ - ۹۲۸ - ۹۲۹ -
۹۳۲ - ۹۵۲ - ۹۵۳ - ۹۵۵ -
.. .. ۹۵۷
عزالدین (یا) عزیز الدین

ملقب به عالمگیر ثانی
خلف محمد معز الدین
جهاندار شاه ۱۲۳ -
.. .. ۸۸۹ - ۸۹۰
عزیز بیگ بدخشی ۵۹۵
عزیز محمد کوکلتاش پسر
خان اعظم اتکه ۹۵۳
عسکر خان .. ۵۵۴
عضد الدوله ۳۵۹ - ۸۳۶
عضد الدوله عوض خان بهادر
.. .. ۷۴۱ - ۷۴۲
عطاء الله .. ۱۵
عظمت خان پسر مهابت خان
.. .. ۴۳۰
عظیم الدین خان نایب صوبه‌دار
مالوه پسر عم نواب آصف
جاه .. ۸۷۸
عظیم الشان ۶۵۹ - ۶۶۰ -
.. .. ۸۳۳
عظیم الله خان .. ۶۰۹

عقیدت خان .. ۱۶۵
علامه میر عبد الجلیل بلگرامی
.. .. ۱۴۵ - ۸۳۹
علامي آقا حسین خان سارے
.. .. ۶۳۳
علامي سعد الله خان ۴۴۶
علامي شیخ ابو الفضل ۳۲۰
علاء الدوله سرفراز خان بهادر
حیدر جنگ مرسوم به میرزا
اسد الدین پسر مؤتمن
الملک شجاع الدوله بهادر
اسد خان .. ۷۵۴
غازي رضای (یا) غازي
رضائي (یا) علي رضائي
(طائفه) .. ۵۹۶
علي (کرم الله وجهه) ۱۸۷ -
.. .. ۴۹۹
علي (نام مجهول النسبي که
ازرا عادلشاهیه بفرمانروائی
بیجاپور برداشته بودند)
.. .. ۵۹۰
علي بن حمزه .. ۴۱۷
علي بیگ مخاطب باهتمام
خان پسر مرشد قلي خان
.. .. ۴۹۸
علي پوردهٔ قطب شاه ۵۳۵
علي خان .. ۱۲۷
علي خان پسر قطب الدین
خان خویشگي ۱۲۷
علي خان چک (یا) پیک
مرزبان کشمیر ۹۵۴
علي خان متبنای عبد المجید
خان .. ۷۳۷
علي رای زمیندار ۳۴۳
علي رئي (قوم) ۷۷۷
علي عادل شاه والی بیجاپور
.. .. ۵۶۳
علي قلي ۳۴۳ - ۳۸۵
علي قلي خان خانزمان ۵۰
۵۹ - ۲۱۸ - ۹۲۵ - ۹۵۳

علي قلي خان شاملو حاكم
هرات ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵
علي محمد خان روهله ۷۷۲ -
.. .. ۷۷۴
علي مردان حيدر آبادي ۷۴۲
علي مردان خان ۵۲۵ - ۵۷۱
علي مردان خان امير الامرا
.. .. ۱۵۵ - ۱۷۰
علي مردان خان بهادر ۱۶۹
علي مردان خان زيك حاكم
قندهار ۹۳ - ۴۹۳
علي وردي خان ۷۵۴ - ۷۵۵
علي يار سلطان حاكم فراه
مضاف خراسان يكي از
اجداد شجاع الدين محمد
خان بهادر ميرزا دكني
.. .. ۷۵۳
عماد الدوله قمر الدين خان
مرحوم .. ۸۸۷
عماد الملك مبارز خان ۶۷۷
عماد الملك مير شهاب الدين
مخاطب به امير الامرا
غازي الدين خان بهادر
فيروز جنگ پسر امير الامرا
فيروز جنگ بن نواب آصف
جاه (غفر الله ذنوبهم)
۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴
عمدة الملك .. ۹۰۲
عمر بن عاصي .. ۴۴۴
عمر بن عبد العزيز .. ۴۴۴
عمر خان پسر عم داؤد خان
.. .. ۸۴۱
عنايت الله پسر قاسم خان ۸۰
عنايت الله پسر كلان ميرزا
عيسى ترخان ۴۸۷ - ۴۸۸
عنايت الله خان ۶۰۹ - ۶۱۰ -
۶۴۳ - ۷۴۴ - ۷۴۶ - ۸۰۷
عنايت الله خان خسر مبارز
خان عماد الملك ۷۳۷
عنايت الله خان كشميري

صوبه دار كشمير ٣٠ -
.. .. ٧٦١ - ٧٦٤
عنايت خان ١٧٥ - ١٧٦
عنايت خان راسخ ١٧٨
عنايت خان شهيد ١٧٦
عوض خان .. ٨٤٠
عوض خان بهادر ٧٨٤ - ٧٨٥
عيدل زميندار تندهار ٩٣ - ٩٤
عين خان .. ٣٥٦

* حرف غين *

غازي الدين خان بهادر فيروز جنگ پسر كلان قليچ خان خواجه عابد .. ١٢٣
غازي الدين خان عماد الملك .. .. ٨٦٥ - ٨٦٦
غازي خان ١٨٨ - ٣٢٣
غازي خان حاكم راجوري ٤٩
غالب خان ٤٠٥ - ٧٤٢
غالب خان پسر امير ابو طالب بدخشي .. ٧٣٨
غالب خان پسر رستم خان دكني .. ٨٤١
غالب خان عادلشاهي ٦٢١
غزالي مشهدي (شاعر) ٢٩٤
غضنفر .. ٢٠٠
غضنفر خان .. ١٠٢
غضنفر كوكه .. ١٩٩
غلام علي .. ٧٧٤ - ٧٧٥
غازيان (طائفه) ٧٠١ - ٧٠٣
غني بيگ .. ٧٦٩
غياثا خواهر زادهٔ قطب الدين خان .. ٦٨
غياث بيگ اعتماد الدوله ٩٣٣
غيرت خان بخشي ٦٣١
غيرت خان (يا) عزت خان برادر زادهٔ عبد الله خان فيروز جنگ .. ٤٦٣
غيرت خان همشير زادهٔ حسين علي خان امير الامرا

.. .. ۷۶۶
غیور بیگ کابلی ۳۸۵ - ۳۸۶

• حرف فا •

فاخر خان پسر باقـــر خان
فخر ثانی .. ۲۶
فاضل خان .. ۲۱۶
فاضل خان آقا افضل خطاب
اعتماد خان (شف - اعتماد
خان) ۱۸ - ۱۹ - ۲۰
فاضل خان دیوان دکن ۳۹۲
فاضل خان برهان الدین (شف
برهان الدین) برادرزادهٔ
فاضل خان ملا علاء الملک
تونی ۳۴ - ۳۵ ۳۶
فاضل خان دیوان دکن ۳۹۲
فاضل خان علاء الملک ۳۶
فاضل خان شیخ مخدوم صدر
میر منشی ۳۲ - ۳۳
فتح الدین پسر قطب الدین
خان خویشگی ۱۰۷
فتح الله پسر میـــرزا عیسی
ترخان .. ۴۷ - ۴۸۸
فتح جنگ .. ۶۵۲
فتح جنگ خان .. ۲۴
فتح جنگ خان روهیله فوجدار
خاندیس پسر زکریا خان
برادر عثمان خان روهیله
.. .. ۲۲ - ۵۴۱
فتح جنگ خان میانه حسین
خان .. ۳۰
فتح خان ۴ - ۵ - ۶ - ۲۳ -
۶۰ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۰۳ -
.. .. ۴۰۴
فتح خان پنّی (یا) پنی
.. .. ۲۷۸
فتح خان دولت آبادی ۹۳۴
فتح خان پسر ملک عنبر حبشی
۳ - ۴۰۰ - ۴۰۱ - ۹۶۰
فخر الدین علی خان معموری

.. .. ۵۰۷
فخر الدين خان پسر مقرب خان
بهادر خويشگي (حمت خان
.. .. ۷۹۳
فخر الملک پسر يافوت خان
حبشي مشهور به خداوند
خان .. ۹۶۳
فخر النسا بيگم .. ۱۹۰
فخر جهان بيگم صبية سلطان
ابو سعيد .. ۲۳۴
فدائي خان ۷۹ - ۳۹۱
فدائي خان کوکه معروف به
اعظم خان کوکه (شف -
اعظم خان کوکه) ۳۳ -
.. ۵۴۱ - ۵۴۲ - ۶۵۶
فدائي خان محمد صالح پسر
اعظم خان کوکه ۳۳ - ۳۴
فدائي خان مير آتش ۵۸۰
فدائي خان ميرزا هدايت الله
بعده جان نثار خان (يا)
جانباز خان خطاب يافت
۱۲ - ۱۴ - ۱۵ - ۱۶ - ۱۸
فدائي خان مير ظريف ۱۰
فراسيس .. ۸۹۹
فرجام خان .. ۵۹۴
فرحت خان مهتر سکائي ۱ -
.. .. ۲ - ۳
فرخ خان .. ۲۱۶
فرخ سير پادشاه ۳۸ - ۵۰۷ -
- ۵۶۶ - ۶۰۸ - ۶۵۲ - ۷۲۰ -
.. ۷۷۲ - ۷۸۱ - ۸۸۹
فردوس آرامگاه - يعني محمد
شاه پادشاه ۱۷۸ - ۶۴۵ -
- ۷۱۳ - ۷۱۵ - ۷۷۱ - ۷۴۸ -
- ۷۵۱ - ۷۵۳ - ۷۵۸ - ۷۶۶ -
- ۷۷۰ - ۷۷۴ - ۷۷۵ - ۷۷۶ -
- ۸۰۳ - ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۶۴ -
- ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۱ -
.. .. ۸۸۹
فردوس آشياني (يعني محمد

شاهجهان پادشاه (ملقب به
صاحب قران ثانی و اعلی
حضـــرت - شف - اعلی
حضرت - یا شاه جهان
پادشاه) ۸ - ۱۰ - ۱۶ -
۱۹ - ۲۰ - ۲۱ - ۲۲ - ۲۶ -
۸۹ - ۱۱۵ - ۱۲۱ - ۱۶۴ -
۱۶۸ - ۱۷۱ - ۲۹۶ - ۳۰۲ -
۳۲۱ - ۳۲۲ - ۳۶۲ - ۳۶۶ -
۳۶۸ - ۳۷۵ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
۳۸۳ - ۳۸۴ - ۳۸۵ - ۳۸۶ -
۳۸۹ - ۳۹۹ - ۴۱۹ ۴۲۹ -
۴۳۳ - ۴۳۸ - ۴۴۲ - ۴۴۵ -
۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۶۹ - ۴۷۲ -
۴۸۱ - ۴۸۲ - ۴۸۴ - ۴۸۵ -
۴۸۶ - ۴۹۰ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -
۴۹۷ - ۵۱۲ - ۵۱۵ - ۵۱۶ -
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۰ - ۵۲۴ -
۵۴۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ -
۵۳۶ - ۵۳۷ - ۵۴۴ - ۵۵۵ -
۵۵۷ - ۵۷۹ - ۵۵۸ - ۵۸۱ -
۵۸۳ - ۵۸۴ - ۵۸۷ - ۵۹۲ -
۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱ -
۶۰۴ - ۶۰۶ - ۶۱۴ - ۶۲۰ -
۶۲۵ - ۶۲۶ - ۶۳۶ - ۶۶۳ -
۶۶۴ - ۷۱۸ - ۸۱۸ - ۸۲۱ -
۸۲۴ - ۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۷ -
۸۷۵ - ۸۹۶ - ۹۳۳ - ۹۳۴ -
۹۴۱ - ۹۵۸ - ۹۶۰ - ۹۶۳ -
.. .. ۹۶۴ - ۹۶۹
فردوس مکانی (لقب بابر پادشاه
شف بابر پادشاه) ۶۱ -
۱۴۵ - ۱۷۹ - ۱۸۰ - ۱۹۲ -
۱۹۹ - ۲۰۲ - ۲۳۹ - ۲۵۲ -
.. ۲۶۴ - ۳۰۶ - ۴۸۸
فردوسي .. ۹۴۰
فرزانه بیگم همشیـــرهٔ ممتاز
الزماني و مادر نامدار خان
.. .. ۸۳۰ - ۸۳۲
فرنگیان ۷۹ - ۸۰ - ۸۱ -

۲۵۷ - ۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۵ -
.. ۹۰۰ - ۹۰۵ - ۹۰۷
فرنگیان انگریز (گورہ) ساکن
دیوانان پتن ۸۶۲
فرنگیان فراسیس (قوم) ساکن
بندر پھلچري ۸۵۱ - ۸۵۴
فروغی کشمیري ۴۷۴
فرهاد خان ۵ - ۱۶۵
فرهنگ خان .. ۳
فریدون خان برلاس ۲۰۷
فصیح الدین خان پسر میر سید
محمد چشتي ۶۰۹
فضائل خان میر هادي پسر
کلان وزیر خان میر حاجي
دیوان پادشاهزاده محمد
اعظم شاه .. ۳۸
فضل الله خان بخشی دکن
.. .. ۳۸
فضل الله خان پسر رحیم الله
خان بهادر .. ۷۷۱
فضل علي بیگ مخاطب
بفضل علي خان پسر
درمیان مرشد قلي خان
.. .. ۴۹۸ - ۶۹۹
فضل علي خان .. ۸۴۴
فطرت (تخلص میرزا معز
موسوي خان) ۶۳۵
فغفوری گیلاني .. ۳۴۷
فقیر الله خان پسر زاده فتح الله
خان .. ۴۳
فقیر محمد پسر منور خان
قطبي .. ۶۵۵
فیروز خان خواجه سرا ۲۱
فیروز شاه .. ۲۸۳
فیض الله خان .. ۱۷۲
فیض الله خان پسر زاهد خان
کوکه .. ۲۸

* حرف قاف *

قاآن بزرگ یعنی چنگیز خان

.. .. ۶۱
قابل خان مير منشي برادر
ابو الفتح قابل خان
والا شاهي .. ۳۲
قاچولي بهادر .. ۲۵۸
قادر آقا .. ۸۵
قادر خان .. ۹۱
قادر داد خان بهادر ۱۴۰
قاري (تخلص) ۳۴۷
قاسم ۸۱
قاسم ارسلان .. ۸۱۵
قاسم الراسي (يا) الرشي بن
حسن بن ابراهيم طباطبائي
حسيني .. ۳۵۸
قاسم برلاس .. ۶۳
قاسم خان ۶۳ - ۶۴ - ۶۵ -
۶۶ - ۷۹ - ۸۰ - ۹۷ - ۹۸ -
۱۲۴ - ۱۲۵ - ۳۴۵ - ۳۶۵ -
.. .. ۹۵۶
قاسم خان جويني پسر مير مراد
جويني ۷۸ - ۵۶۹
قاسم خان حاكم كشمير ۳۱۴
قاسم خان خطاب ثاني محمد
قاسم .. ۹۶
قاسم خان عرف كاسو ۲۵۸
قاسم خان كرماني ۱۲۳ -
.. ۱۲۴ - ۱۲۵ - ۹۵۰
قاسم خان محمد قاسم معروف
بمير آتش مخاطب بمعتمد
خان نبيرهٔ قاسم خان
مير بحر معروف بمير آبي
.. .. ۹۵
قاسم خان محمد نيشاپوري
.. .. ۵۰
قاسم خان مرزبان كابل ۷۰
قاسم خان موجي ۲۰۳
قاسم خان مير ابو القاسم نمكين
.. .. ۷۴
قاسم خان مير بحر عرش آشياني
معروف به مير آبي

خواهر زادهٔ درست میرزا
۶۴ - ۹۵ - ۹۴۰ - ۹۵۷
قاسم علي خان .. ۵۹
قاسم کوکه .. ۲۴۰
قاضي اسلم .. ۵۱۸
قاضي خان سیفی حسیني (یا)
حسني .. ۱۱۰
قاضي سلطان موسوی تربتي
.. .. ۱۱۰
قاضي شیخ الاسلام .. ۱۱۴
قاضي عبد الحي قاضی اُردو ۷۵
قاضي عبد الوهاب گجراتي
قاضي القضاة .. ۵۹۴
قاضي علی ۲۵۶ - ۳۱۵ -
.. .. ۳۱۶
قاضی عیسی عم نقیب خان میر
غیاث الدین علي ۸۱۵ -
.. .. ۸۱۶
قاضي محمد اسلم (یا) قاضي
اسلم (یا) قاضي محمد
سلیم یکی از اولاد مولانا
خواجه کوهي که اول قاضی
کابل بود بعده قاضی اُردو
شد ۸۹ - ۹۰ - ۵۱۸
قاضي محمد عارف کشمیري
.. .. ۵۳۲
قاضي نظاماي کره ردي
مخاطب به مخلص خان
.. .. ۹۷۰
قاضي نظام بدخشي ۳۲۳
قاضي نور الله ۳۱۵ - ۳۱۶
قانشالان (گروه) ۲۱۰ -
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۴۵۶ -
۴۵۷ - ۴۵۸ - ۹۲۸ - ۹۲۹
قایم خان پسر محمد خان
بنگش ۷۷۲ - ۷۷۳
قباد ۲۹۶
قباد خان .. ۱۰۱ - ۱۷۱
قباد خان میر آخور (شف)
نذر محمد خان والی بلخ

.. .. ۹۹ - ۱۰۰
قبچاق خان امان بیگ شقاول
ریش سفید الوس ۸۲ -
.. .. ۸۴ - ۸۵
قبل خان .. ۲۵۹
قتلق قدم خان قراول ۵۲
قتلوي لوهاني ۵۶ - ۲۹۵ -
.. .. ۳۷۷ - ۹۳۱
قدرت الله خان فوجدار تالیکوته
.. .. ۳۲
قدوة الواصلیـــن زبدة العارفین
حضرت غوث الثقلین (ح
.. .. ۶۹۹
قرا بهادر خان پسر مرزا محمود
.. .. ۴۹
قرا بهادر خان عمزادهٔ میرزا
حیدر گورگان .. ۴۸
قرا بیگ ترکمان ۴۳۶
قرابیگ کورجائي .. ۲۹۹
قریش سلطان کاشغـــري بن
عبدالرشید خان بن سلطان
ابوسعید خان ۶۱ -
.. .. ۶۲
قزاق خان باقي بیگ اوزبک
برادر خسرو ولي اوزبک
فوجدار سیوستان ۸۸
قزلباش خان افشار مخاطب
باعتماد خان پور طهماسپ
بیگ بن قادر آقا ۸۵ -
.. .. ۸۶ - ۸۷
قزلباشیه (یا) قزلباش (قوم)
۸۵ ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۱ -
۲۹۹ - ۳۰۰ - ۴۲۳ - ۴۴۶ -
.. ۵۰۹ - ۶۰۰ - ۸۲۰
قطان .. ۴۷۳
قطب الدوله محمد انور خان
بهادر ۱۴۱ - ۱۴۳
قطب الدین خان ۵۸ -
۵۹ - ۶۷ - ۶۸ - ۱۰۴ -
۱۰۶ - ۱۲۰ - ۱۲۸ - ۱۲۸ -

.. ۱۲۹ - ۱۹۵ - ۱۹۶
قطب الدین خان برادر خرد
خان کلان ۲۱۲
قطب الدیـــن خان برادر
شمس الدین خان اتکه
.. .. ۵۶
قطب الدین خان- خطاب بازید
خان پسر قطب الدین خان
خویشکي ۱۲۸ - ۱۲۹-
.. .. ۱۳۰
قطب الدین خان خویشکي پسر
دوم نظر بهادر ۱۰۲ -
. .. ۸۲۰
قطب الدین خان خویشگـــي
عرف بازید (یا) بایزید
پسر سلطان احمد خلف
زئي (شف بازید خان)
.. .. ۱۰۷ - ۱۲۶
قطب الدین خان شیخ خوبن
کختر زادهٔ سلیم فتحپوري
صوبه دار بنگاله ۶۶
قطب الدین محمد خان اتکه
.. .. ۲۱۷ - ۲۲۰
قطب الملک ۱۳۵ - ۱۳۶ -
۱۳۷ - ۱۳۸ - ۱۳۹ - ۱۴۰-
۱۴۲ - ۱۵۴ - ۳۹۰ - ۵۳۱ -
۵۳۲ - ۵۳۳ - ۵۳۴ - ۶۰۷ -
۷۲۰ - ۷۴۷ - ۷۴۹ - ۷۷۱ -
.. .. ۷۸۲
قطب الملک برادر امیرالامرا
.. .. ۸۴۱
قطب الملک دیـــوان خالصه
.. .. ۱۷۸
قطب الملک سید عبدالله خان
حسن علي نام وزیر اعظم
محمـــد فرخ سیر پادشاه
۱۳۰ - ۱۳۱ - ۱۳۵ - ۱۳۶ -
.. .. ۱۳۷ - ۱۴۰
قطب خان .. ۲۲۲
قطب شاه .. ۴۸۲

قطب شاه والی تلنگ (شف - ابوالحسن قطب شاه والی تلنگ) ۶۱۳ - ۶۲۸
قطب شاه والی حیدر آباد ۴۸۲
قطب شاه والي گلکنده ۲۶۳
قطب شاهیه (گروه) ۹ - ۳۰
قطب عالم .. ۴۴۷
قلعه دار خان میرزا علي عرب خلف عرب خان ۱۱۵ - ۱۱۶ - ۱۱۷ - ۱۱۹ - ۱۲۰ .
قلماق .. ۲۹۵
قلندر خان قلعه دار بیدر ۸۶۳
قلیچ اکبري .. ۸۱۱
قلیچ الیه .. ۳۵۳
قلیچ خان (یا) قلیچ خان ۷۰ - ۷۱ - ۷۳ - ۷۴ - ۹۳ - ۹۴ - ۱۰۰ - ۱۰۱ - ۱۲۲ - ۲۲۰ - ۳۲۰ - ۳۴۲ - ۸۱۲ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۹۴۰
قلیچ خان اندجاني ۶۹
قلیچ خان تورانی ۹۲
قلیچ خان حاکم گجرات ۸۱۲
قلیچ خان خواجه عابد پسر عالم شیخ بن آلهداد بن عبدالرحمن (یا) عبدالرحیم شیخ عزیزان ۱۲۰ - ۱۲۲
قلیچ خان ناظم قندهار ۹۶۶
قلیچ خان متخلص به الفتي ۷۲
قلیچ محمد خان ۳۵۴
قلیچ محمد خان (یا) قلیچ محمد خان نیـاز بیگ ۷۸۰
قمرالدین خان بهادر مخاطب به اعتمـاد الدوله وزیر فردوس آرامگاه محمد شاه بادشاه (شف - اعتمادالدوله قمرالدین خان) ۷۴۹ - .. ۸۰۷ - ۸۳۴ - ۸۸۱

قمر خان پسر میر عبد اللطیف قزوینی .. ۵۳
قندهاری محل ۳۰۱
قوام الدین خان ۱۱۴ - ۱۷۲
قوام الدین خان اصفهانی برادر خلیفه سلطان ۱۰۹ -
.. .. ۶۴۱ - ۶۷۸
قیا خان کنک (یا) کنک (یا) کنک ۵۴ - ۵۵ - ۵۶

* حرف کاف *

کاکا پنڈت دیوان مهابت خان ۴۰۶
کاکر خان عرف خان جهان کاکر .. .. ۱۵۲ - ۱۵۳
کاکر علی خان ۱۴۸
کاکری .. ۷۰۲
کاله پیاده .. ۱۲۶
کام بخش بن خلدمکان برادر خرد محمد اعظم شاه ۶۶۲ - ۶۷۰ - ۶۸۲ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۷۵۷ - ۷۸۱ - ۸۹۳
کام خان .. ۳۶۹
کامگار پسر هوشدار خان میر هوشدار .. ۹۴۵
کامگار خان ۳۵ - ۱۲۴ - .. ۱۵۹ - ۱۶۰ ؛ ۱۷۳
کامگار خان پسر جمدة الملکی جعفر خان ۸۳۲
کانهو بهونسله .. ۷۴۳
کایتهه (قوم) ۳۴۵
کباب بیگم دختر میرزا محمد حکیم .. ۳۳۳
کاردی (ورقه) .. ۸۶۲
کار طلب خان ۱۵۳ - ۱۵۴
کار طلب خان (خطاب مؤتمن الملک جعفر خان محمد هادی) .. ۷۵۱
کاظم خان .. ۷۶۱
کافری (قوم) ۷۷۹ - ۷۸۰

کچهتي راجه (يا) کسختي ۲
کچهت خان داروغهٔ فيل خانه
.. .. ۳۹۳ - ۳۹۵
کچک بيگم دختر علاءالملک
ترمذي .. ۲۲۴
کچک خواجه ۱۷۹
کد بانو خانم حليلهٔ نقيب
خان مير غياث‌الدين علي
.. .. ۸۱۶
کرد (يا) گرد (يا) گرد ۶۷۳ -
.. .. ۶۷۴
کردي (يا) کزي ۶۷۲
کرم الله (يا) کرم الله خان
.. .. ۵۱۶
کشن .. ۷۳ - ۴۲۲
کشن سنگهه پور جسونت راٹهور
.. .. ۸۱۸
کشن سنگهه راٹهور ۱۵۰ -
.. ۱۵۱ - ۱۵۲
کشور سنگهه .. ۵۱۰
کلابا (کهتري) تنباکو فروش)
.. .. ۶۷۳
کلاني (قوم) ۵۵۱
کلماتي (يا) کلماني ۳۱۱
کمال خان گکهر ۱۴۴ -
۱۴۵ - ۱۴۶ - ۱۴۷ - ۱۴۸ -
.. .. ۱۸۸ ۲۱۱
کنتها مرهته ۷۶۷ - ۸۰۴
کنور پرتهي سنگهه پسر مهاراجه
جسونت سنگهه راٹهور
.. .. ۶۰۳
کنور جگت سنگهه
کنور مانسنگهه ۲۷۶ ۳۰۰ -
.. ۳۳۱ - ۳۴۴ -
کوچ (قوم) ۵۴۶
کوکلتاش ۲۳۲
کوکلتاش خان خانجهان ۷۱۹ -
.. .. ۷۲۰ - ۷۳۱
کوکنا زميندار ديوگڈهه ۹۴۲
کوکه خان .. ۶۷۸

کوکیا زمیندار دیوگڈھه ۵۸۸
کونداجي عم نیوجي بھونسله
(یعني محمد قلي نومسلم)
.. .. ۵۸۰
کھتر .. ۱۴۴
کھتري (قوم) ۶۷۳
کھیلوجي (یا) کیلـوجي
بھونسله ۵۲۰ - ۵۲۱
کیخسرو خان برادر زادۂ گوگین
خان .. ۷۰۲
کیرت سنگھه ۱۵۶ -
.. .. ۱۵۷ - ۱۵۸
کیرت سنگھه پسر میرزا راجه
جیسنگھه کچھواھه ۱۰۷ -
.. .. ۵۷۷
کیرت سنگھه پسر کوکیا زمیندار
دیوگڈھة .. ۵۸۸
کیقباد .. ۴۱۸
کیسر (یا) کیھري (یا) کیسل
سنگھه زمیندار دیوگڈھه
پسر کوکیا ۱۵۴ - ۹۴۲

* حرف کاف فارسی *

گجپتي (شف - راجه گجپتي)
.. .. ۲۷۹ - ۳۲۵
گرجیه (قوم) ۷۰۱
گردھر .. ۸۷۹
گردھر بھادر پسر دیا بھادر
و برادر زادۂ چھبیلا رام ناگر
(شف - راجه گردھر بھادر)
.. .. ۷۴۸ - ۸۷۹
گرگین خان والی گرجستان
.. .. ۷۰۱ - ۷۰۲
گرو (مقتدای قوم سکھان)
.. .. ۱۲۸
گکھران (قوم) ۱۴۴
گلرخ بیگم ۱۹۵ - ۱۹۹
گلرنگ بانو بیگـم زوجۂ
مرزا محسن ۶۵۰
گنج علي خان عبدالله بیگ

.. .. ۱۵۵
گوبند داس بهاٹي (يا) بهاني
.. .. ۱۵۱
گوپال داس .. ۱۵۱
گوجر خان پسر دوم قطب الدين
خان .. ۵۹

* حرف لام *

لشکر خان ۱۰۲ - ۱۴۷ -
- ۱۶۱ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۶ -
- ۱۶۷ - ۱۷۰ - ۱۷۲ - ۲۲۸ -
- ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۴۴۲ - ۵۸۷ -
.. .. ۵۹۷
لشکر خان عرف جان نثار خان
.. .. ۱۶۸
لشکر خان ابو الحسن مشهدي
.. .. ۱۶۳
لطف الله بهائي خان ۳۴۷
لطف الله خان صادق ۱۷۷
لطف الله خان نائب صوبه دار
لاهور ۱۱۳ - ۱۵۹ - ۱۷۱
.. ۱۷۳ - ۱۷۴ - ۱۷۵
لطف علي خان (خطاب مرزا
لطف الله) ۷۵۴
لطيف ميرک .. ۱۶۸
لکديو راجهٔ درنگل ۹۱۳
لنگاهان (قوم) ۳۰۶
لوهر چک (يا) گوهر چک
عم زادهٔ يوسف خان کشميري
.. .. ۹۵۵
لهراسپ پسر دوم مهابت خان
خان دوران ۴۰۱ - ۴۰۹

* حرف ميم *

مادنا برادر ايکنا وکيل السلطنة
تلنگ ۶۲۸ - ۶۳۰ - ۶۳۲
مادهوجي پسر رگهوجي بهوسله
.. .. ۸۷۳
مادهوراو پسر بالاجي راو ۸۷۱ -
- ۸۷۲ ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ -

.. .. ۹۲۳
مادهو سنگهه .. ۵۰۹
مادهو سنگهه کچهواهه پسر راجه
بهگوانداس ۳۲۱
مادهو سنگهه هادا پسر دوم
راو رتن هادا ۴۵۳ -
.. ۴۵۴ - ۴۵۵
مالدیو راتهور ۲۳۵
مالوجی دکنی ۹۳۷
مالوجي (یا) مانوجي برادر
کهیلوجي (یا) کیلوجي
بهونسله ۵۲۰ - ۵۲۱ -
.. ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۴
مان سنگهه کچهواهه (شف -
راجه مانسنگهه کچهواهه
۵۵ - ۱۴۹ - ۱۵۰ - ۲۹۵ -
.. .. ۳۲۵ - ۳۷۶
ماه بانو (جدهٔ مادری محمد
مراد خان) ۶۸۲
ماه جوجک بیگم ۱۹۰
ماهم انگه ۲۳۴ - ۹۵۳
مبارز الملک سر بلند خان
بهادر دلاور جنگ میر محمد
رفیع صوبه دار گجرات پسر
میرزا افضل مخاطب
به مقتدري خان ۷۶۷ -
۷۶۸ - ۸۰۱ - ۸۰۲ - ۸۰۴ -
.. ۸۰۵ - ۸۷۹
مبارز خان ۱۴۱ - ۱۷۶ -
۴۴۳ - ۴۴۴ - ۵۰۸ - ۵۹۶ -
.. ۷۸۵ - ۷۹۵ - ۷۹۶
مبارز خان رهله ۴۴۲
مبارز خان عدلي ۱۴۶
مبارز خان عماد الملک خواجه
محمد امانت خان شهامت
جنگ ۷۲۹ - ۷۳۰ -
۷۳۳ - ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -
۷۴۰ - ۷۴۱ - ۷۴۲ - ۷۴۴ -
... .. ۸۰۶ - ۸۴۶
مبارز خان میر کل ۵۹۵

مبارز خان ناظم حیدر آباد
.. ۶۴۰ - ۶۵۲ - ۶۵۳
مبارز خان خاصه خیل سلطان
محمود .. ۲۴۲
مبارز خان نیازي پسر زادهٔ
محمد خان نیازي ۵۱۱
متهور خان .. ۸۴۱
متهور خان بهادر خویشگي -
رحمت خان نام پسر الله
داد خان ۱۰۸ - ۷۷۶ -
.. .. ۷۸۱
متهور خان .. ۷۲۷
مجاهد خان ۲۴۱ - ۲۴۳ -
.. .. ۲۴۴
مجاهد خان پسر نصیر الدوله
صلابت جنگ عبد الرحیم
خان .. ۸۳۷
مجاهد خان خواجه محمد
عارف پسر قلیچ خان
خواجه عابد ۱۲۳ - ۵۹۸
مجد الدوله بهادر عبد الاحد
خان پسر عبد المجید خان
.. ۸۰۷ - ۸۰۸
مجد الدوله نایب وزارت ۸۶۷
مجلس راي ۷۶۲ - ۷۶۳
مجنون خان قاقشال ۲۰۷ -
.. ۲۰۸ - ۲۰۹ - ۲۱۰
محامد خان پسر قلیچ خان
خواجه عابد .. ۱۲۳
محامد خان (خطاب میر احمد
خان ثاني) ۷۶۰
محب علی خان رهتاسي -
معروف به میر خلیفه
۲۳۸ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ -
۲۴۳ - ۲۴۴ - ۲۴۹ - ۲۵۰ -
۲۷۷ - ۲۷۹ - ۲۸۰ - ۹۳۱
محترم خانم دختر شاه محمد
کاشغري ۲۷۲ - ۳۲۹
محتشم خان ۶۴۸ - ۶۴۹
محتشم خان بهادر میر محمد

جان (یا) میر محمد خان
پسر محتشم خان شیخ میر
.. .. ۷۹۳
محتشم خان شیخ قاسم فتحپوری
برادر اسلام خان ۳۵۵-
.. .. ۳۶۵
محتشم خان شیخ میر ۷۹۳
محتشم خان میر ابـــراهیم
.. ۶۴۶ - ۶۴۷
محتوي خان ملا عبد النبي
مخاطب به دیندار خان
۷۲۱ - ۷۶۱ - ۷۶۳ - ۷۶۴ -
محراب خان .. ۹۳
محلدار خان پسر محلدار خان
چرکس .. ۴۱۹
محلدار خان چرکس ۴۱۹
محمد مصطفی خاتم انبیا
صلی الله علیه و سلم ۷۳-
.. .. ۳۹۰
محمد ابراهیم خان عم نواب
معصام الدوله شاه نواز خان
.. .. ۸۸۵
محمد ابـــراهیم سر لشکـــر
خلیل الله خان ۶۳۰
محمد اسد مخاطب به اکرام
خان پسر ملا احمد نایته
.. .. ۵۶۴
محمد اسلم خان پسر میر
زاهد هروي ۹۲ - ۶۶۶
محمد اشرف برادر معتمد خان
.. .. ۴۳۴
محمد اصغر اسم محمد اعظم
پسر محمد اسلم خان
.. .. ۶۶۷
محمد اعظم پسر محمد اسلم
خان .. ۶۶۶
محمد اعظـــم شاه ملقب به
عالي جاه (شف - شاهزاده
محمد اعظم شاه) ۳۱ -
۳۲ - ۳۸ - ۱۱۳ - ۱۱۷ -

۱۱۸ - ۱۲۸ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
۱۷۵ - ۱۷۶ - ۳۶۳ - ۶۲۸ -
۶۳۳ - ۶۳۷ - ۶۳۸ - ۶۳۹ -
۶۵۱ - ۶۵۴ ۶۵۶ - ۶۵۷ -
۶۵۸ - ۶۶۱ - ۶۶۴ - ۶۶۹ -
۶۷۱ - ۶۹۳ - ۷۰۷ - ۷۱۸ -
۷۵۶ - ۷۶۶ - ۷۷۹ - ۷۸۰ -
۷۸۱ - ۷۹۳ - ۸۳۲ - ۹۳۹ -
.. .. ۹۴۵
محمد اکبر پسر محمد اسلم
خان ۶۰۵ - ۶۶۶ - ۶۶۷
محمد امین خان ۶۱۵ -
.. .. ۶۱۶ - ۶۱۸
محمد امین خان بهادر ۱۱۸ -
.. .. ۶۶۸ - ۷۱۳
محمد امین خان بهادر
اعتماد الدوله وزیر فردوس
آرامگاه (شف اعتماد الدوله
محمد امین خان بهادر)
۷۴۹ - ۷۶۷ - ۸۴۱ - ۸۷۷ -
محمد امین خان پسر خواجه
بهاء الدین برادر نواب عابد
خان قاضی بلدهٔ سمرقند
.. .. ۸۴۲
محمد امین خان چین بهادر
.. .. ۱۲۸
محمد امین خان صوبه دار
گجرات ۶۲۳ - ۶۷۸
محمد امین خان میر بخشی
.. .. ۱۰۲ - ۱۰۵
محمد امین خان میر محمد
امین ۶۱۳ - ۶۱۴
محمد امین خان ناظم کابل
.. .. ۵۹۳
محمد امین خان وزیر الملک
.. .. ۱۷۶
محمد انوار الله خان ۱۴۲ -
.. .. ۱۴۳
محمد انور خان ۸۰۶
محمد انور خان برهانپوری

.. ۸۴۰ - ۹۰۵

محمد اورنگ زیب عالمگیر

بادشاه (شف - سلطان

اورنگ زیب بهادر) ۲۳ -

۲۸ - ۲۹ - ۳۰ - ۳۲ - ۳۳ -

۳۴ - ۴۷ - ۸۸ - ۹۴ - ۹۶ -

۹۸ - ۱۱۵ - ۱۱۸ - ۱۲۱ -

۱۲۲ - ۱۲۳ - ۱۳۱ - ۱۴۰ -

۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۷۲ - ۳۶۲ -

۴۵۳ - ۴۵۵ - ۴۹۳ - ۴۹۴ -

۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۱ - ۵۰۲ -

۵۰۴ - ۵۰۶ - ۵۰۹ - ۵۱۰ -

۵۱۱ - ۵۱۵ - ۵۱۷ - ۵۱۹ -

۵۲۱ - ۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -

۵۲۷ - ۵۲۹ - ۵۳۱ - ۵۳۲ -

۵۳۶ - ۵۵۶ - ۵۵۸ - ۵۶۶ -

۵۶۷ - ۵۷۰ - ۵۷۲ - ۵۷۳ -

۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۳ - ۵۸۵ -

۵۸۸ - ۵۹۰ - ۵۹۴ - ۵۹۷ -

۶۰۰ - ۶۰۱ - ۶۰۵ - ۶۰۶ -

۶۱۰ - ۶۱۳ - ۶۱۴ - ۶۲۰ -

۶۲۱ - ۶۲۳ - ۶۲۴ - ۶۲۶ -

۶۳۶ - ۶۳۷ - ۶۳۹ - ۶۴۳ -

۶۴۰ - ۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۳ -

۶۵۴ - ۶۵۷ - ۶۶۰ - ۶۶۲ -

۶۶۶ - ۶۶۸ - ۶۶۹ - ۶۷۰ -

۶۷۳ - ۶۷۸ - ۶۸۲ - ۶۸۳ -

۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۶۹۱ -

۶۹۲ - ۶۹۳ - ۶۹۵ - ۶۹۸ -

۷۰۲ - ۷۰۹ - ۷۱۱ - ۷۱۳ -

۷۱۵ - ۷۱۸ - ۷۴۷ - ۷۵۱ -

۷۵۶ - ۷۵۹ - ۷۶۵ - ۷۶۶ -

۷۷۷ - ۷۷۹ - ۷۸۰ - ۷۹۴ -

۸۰۱ - ۸۰۶ - ۸۲۰ - ۸۲۶ -

۸۲۷ - ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۵ -

۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۲ - ۸۷۵ -

۸۷۶ - ۸۸۱ - ۸۹۳ - ۹۱۶ -

۹۳۷ - ۹۴۱ - ۹۴۲ - ۹۴۵ -

۹۴۶ - ۹۴۷ - ۹۴۸ - ۹۴۹ -

.. ۹۵۱ - ۹۶۷ - ۹۷۱

محمد باقي .. ۲۴۰ - ۳۰۸
محمـــد بديع سلطان پور
خسرو بن نذر محمد خان
.. .. ۶۳۶
محمد بيدار بخت ۶۶۲
محمد بيگ .. ۲۹۸
محمـــد پرست خان پسر
عبـــد المجيـــد خان
مجد الدوله بهادر ۸۰۸
محمد تقي خان پسر وزير خان
محمد طاهر خراساني ۹۳۹
محمد تقي سيم باز (يا) سيم
ساز مخاطب بشاه قلي خان
.. .. ۳۶۶ - ۳۶۷
محمد حسن .. ۶۴۳
محمد حسين ۴۸ - ۱۶۱
محمد حسين ميرزا ۲ -
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۱۹۷ - ۲۱۷ - ۲۳۷ - ۹۹۶
محمد خان ۶۲ - ۲۷۴
محمد خان انور (يا) محمد
خان انور صوبه دار برهانپور
.. .. ۸۷۷
محمد خان بنگش جماعتدار
مخاطب بقايم جنگ ۷۷۱
محمد خان پسر كلان قطب الدين
خان خويشگي ۱۰۶
محمد خان نيازي ۳۷۲ -
.. ۳۷۳ - ۳۷۵ - ۵۱۱
محمد خليل عنايت خان ۱۷۵
محمد دارا شكوه (شف شاهزاده
دارا شكوه) ۱۷ - ۲۷ -
۹۷ - ۹۸ - ۱۰۱ - ۱۰۳ -
۱۰۴ - ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۵ -
۱۵۷ - ۱۷۰ - ۲۷۴ - ۴۸۸ -
۴۹۱ - ۴۹۲ - ۴۹۴ - ۵۰۳ -
۵۰۴ - ۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۱ -
۵۱۹ - ۵۲۳ - ۵۲۶ - ۵۳۶ -
۵۳۷ - ۵۵۸ - ۵۶۰ - ۵۶۱ -
۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۷۲ - ۵۷۴ -

۵۷۵ - ۵۸۱ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -
۵۹۷ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۶۰۱
۶۲۲ - ۸۲۴ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
۸۳۱ - ۹۳۸ - ۹۴۴ - ۹۶۹ -
محمد رضا پسر قزلباش خان
.. .. ۸۷
محمد زمان .. ۳۳۴
محمد زمان خان شاملو
قورچي باشي ۷۰۲
محمد زمان طهراني فوجدار
و تيولدار سلهت ۴۵۲
محمد سعيد پسر ميرم قليچ
برادر زادهٔ قليچ خان ۷۲
محمد سعيد خان ۱۷۶ -
.. .. ۱۷۷
محمد سلطان ميرزا پسر ويس
ميرزا بن بايقر بن منصور
بن بايقرا ۱۹۲ - ۱۹۳
محمد شاه بادشاه - لقب (روشن
اختر) بن جهان شاه بن
شاه عالم بادشاه (شف -
(روشن اختر) ۱۳۷
محمد شجاع ۱۱۴ - ۱۵۵
محمد شجاع مخاطب به
شجاعت خان پسر دومين
ميـر قوام الدين خان
اصفهاني ۱۱۴ - ۱۱۵
محمد شريف منشي دارغهٔ
ڈاک و دارالانشا برادر
ابو الفتح قابل خان ۳۵
محمد صادق ۲۹۲
محمد صادق فتح الله خان
بهادر عالمگير شاهي ۴۰ -
.. ... ۴۱
محمد صالح ترخان دومين
پسر ميرزا عيسى ترخان
.. ۴۸۸ - ۵۶۰ - ۵۶۱
محمد صالح خوافي معتمد
خان ۵۱۰ - ۵۱۱
محمد طاهر وزير خان ۵۲۲ -

.. .. ۶۲۱
محمد عظيم الشان شاه دومين
خلف خلد منزل بهادر
.. ۶۷۱ - ۶۷۸ - ۸۰۵
محمـــد عظيم پسر شاه عالم
.. .. ۶۵۹ - ۶۵۷
محمد علي خان ۱۵۹
محمد علي خان پسر انورالدين
خان گويا موئي ۸۶۱
محمد علي خان خانسامان
.. .. ۶۲۵
محمد علي خان محمد علي
بيگ خويش قليچ خان
.. .. ۴۸۸
محمد عنايت خان بهادر (يا)
محمد عنايت الله خان
.. .. ۷۳۸ - ۷۳۹
محمد غياث خان ۸۴۰
محمد غياث خان بهادر غياث
بيگ داروغهٔ تويخـــانهٔ
نظام الملک آصف جاه پسر
غني بيگ ۷۶۹ -
.. .. ۷۷۰ - ۸۰۶
محمد فائق خان كشميري
.. .. ۷۴۲
محمد فرخ سير پسر عظيم الشان
۳۷ - ۱۳۰ - ۱۳۲ - ۱۳۳ -
۱۳۴ - ۱۳۶ - ۱۳۷ - ۱۴۱ -
۱۴۲ - ۱۷۷ - ۶۰۷ - ۶۷۷ -
۶۹۸ - ۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۲ -
۷۱۳ - ۷۳۳ - ۷۴۶ - ۷۵۲ -
۷۵۷ - ۸۰۲ ۸۳۴ - ۸۳۹ -
۸۴۰ - ۸۴۲ - ۸۶۱ - ۸۷۶
محمـــد قاسم خان بدخشي
موجي تخلص ۲۰۲
محمد قاسم خان مير آتش
شاهجهاني پسر هاشم خان
.. .. ۹۴۱
محمد قلي تركمان ۳۴۲
محمد قلي خان ۲۰۶

محمد قلي خان برلاس از نژاد برنتق ۵۳ - ۱۹۳ - .. ۲۰۴ - ۲۰۶ - ۲۰۷
محمد قلي خان بهونسله نو مسلم (که نام اصلی او نیتوجي بهونسله بود) .. .. ۵۷۷ - ۵۸۰
محمد قلي خان توقبائي ۲۰۴
محمد قلي خان شغالي ۲۶۹
محمد قلي قطب شاه رائی تانگ .. ۴۱۴
محمد کاظم خان جد امجد بلا واسطهٔ مصنف ۷۱۵
محمد کاظم جماعه‌دار (که سابق نوکر شجاعت خان محمد بیگ بود) ۷۶۷
محمد کام بخش شاهزاده ۷۳۰
محمد لطیف پسر مکرمت خان .. ۴۶۹
محمد محسن پسر کلان منصور حاجی بلخي ۹۶۹
محمد محسن مخاطب به سپه‌دار خان ناظم الله آباد (که اول نصیري خان خطاب یافته بود) پسر خانجهان بهادر کوکلتاش .. ۹۴۹ - ۹۵۱
محمد مراد خان ۲۱۹ - ۶۸۵ - ۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۸ - ۶۹۱
محمد مراد خان بهادر اورنگ آبادي ۹۲۳ - .. ۹۲۴ - ۹۲۵
محمد مراد خان پسر مرشد قلي خان محمد حسین ۶۸۲
محمد مسیح مرید خان (یا) میر خان خلف همت خان میر عیسی متخلص

به میرن .. ۹۴۸
محمد معزالدین بادشاه
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۲۴ - ۸۳۹
محمد معصوم خویش
صف شکن خان ۵۶۱
محمد معظم .. ۱۵۹
محمد مقیم هروي پدر خواجه
نظام‌الدین بخشي ۲۳۹
محمد منصور ۶۳۲
محمد منصور پسر منصور
هاجی بلخي ۹۶۸
محمد منعم اسم منعم خان
خانخانان ۶۶۷
محمد منعم پسر میرزا خان
منوچهر .. ۵۸۹
محمد یار .. ۲۲۹
محمد یارخان پسر میرزا
بهمن یار اعتقاد خان
.. .. ۷۰۶ - ۷۰۹
محمد یار خان ناظم دهلي
.. .. ۶۹۸
محمدیان (گروه) ۸۵۳
محمدي راج پسر مهاراجه
جسونت سنگهه ۶۰۴
محمود پسر .. ۲۳۸
محمود بساخواني ۲۸۶ -
... ... ۲۹۰
محمود خان پسر احمد خان
... ... ۷۷۳
محمود پور میر ویس غلزي
... ... ۷۰۳
محمود خواجه مخاطب به مبارز
خان خلف ارشد مبارز خان
عمادالملک خواجه محمد
... ... ۷۴۵
محمود سلطان ۱۹۲
محمود غلزي ۷۰۳
محي‌الدین قلي خان ۱۷۷
محي الدین قلي خان وزیر
نواب آصف جاه ۸۷۹

مختـــار السنه بن کام بخش بن خلدمکان ۸۹۳

مختار خان ۹۲ - ۶۴۰ - ۶۵۸ - ۶۶۹ - ۶۶۰

مختار خان سید محمـــد سبزواري ۴۰۹ - ۴۱۱ - ۴۱۲ - ۶۲۰ - ۶۵۰

مختار خان قمرالدین ۶۵۵

مختار خان میر شمس الدین ۶۲۰ - ۶۲۲ - ۶۲۳

مختار خان ناظم اکبر آباد ۶۵۸

مخدوم الملک ملا عبـــدالله انصاري ولد شیخ شمس الدین سلطانپوري ۲۵۶ - ۲۵۷

مخدوم شیخ احمد کهتو ۲۸۱

مخصوص خان ۳۲۴

مخلص خان ۱۵ - ۴۲۰ - ۴۲۸ - ۴۲۹

مخلص خان پسر صف شکن خان .. ۶۴۱

مخلص خان عبدالله بیگ پسر منصـــور حاجی بلخي .. ۹۶۹ - ۹۷۰

مخلص خان فواجدار اکبرنگر ۲۵

مخلص خان قاضي نظـــاما کرهردوي بخشی بلـــخ ۵۶۶

مخلص خان مغل بیگ ۶۷۶

مخمور (تخلص مرشد قلي خان بهادر رستم جنگ موسوم به مرزا لطف الله) ۷۵۵

مدار المهامي سعد الله خان ۸۲۰

مدیکر بندیله .. ۶۰

مراد بخش ۹۷ - ۵۲۲ - ۵۲۳ .. .. ۶۰۰

مراد پسر رستم میرزا ۴۳۶-
.. .. ۴۳۷
مراد کام .. ۵۸۳
مراد کام صفوی ۴۸۵
مراري پنڈت ۴۰۲
مراري دت ۹۶۱ - ۹۶۲
مرتضی خان ۴۷۹ - ۴۸۰ -
.. .. ۶۵۱
مرتضی خان سید شاه محمد
.. .. ۵۹۷
مرتضی خان سید مبارک خان
.. .. ۶۴۴ - ۶۴۵
مرتضی خان سید نظام پسر
دوم میـــران صدر جهان
بهاني .. ۴۰۳
مرتضی خان شیخ فرید ۷۱
مرتضی خان میر حسام الدین
انجو پسر میر جمال الدین
عضدالدوله ۳۸۲
مرتضی قلي خان درناک
حاکم مشهد مقدس ۴۲۳-
.. .. ۴۲۴
مرتضی ممالک میر مؤمن
استرآبادي خواهرزاده میر
فخرالدین سماکي ۴۱۴
مرتضی نظام شاه ۸ -
.. .. ۲۹۱ - ۳۳۹
مرتضی نظام شاه ثاني ولد
شاه علي .. ۳ - ۷
مرحمت خان ۸۳۵
مرحمت خان بهادر غضنفر
جنگ میر ابراهیم پسر امیر
خان کابلي ۷۱۳. ۷۱۵
مرحمت خان پسر معزالدوله
حامد خان بهادر صلابت
جنگ ۷۶۸ - ۷۶۹
مرحمت خان دیندار پسر نامدار
خان .. ۸۲۳
مردم سود و چاربچه (یا) چار
بچه .. ۳۱۲

مرزا ابراهیم ۲۷۰ - ۳۳۰
مرزا افلاطون .. ۳۲۱
مرزا حیدر ... ۴۹
مرزا راجه جیسنگهه ۱۰۲
مرزا سلیمان ... ۲۶۸
مرزا شاهرخ ... ۲۷۳
مرزا صف شکن خان لشکري
.. .. ۳۲۱
مرزا عسکري ... ۲۶۷
مرزا عمر شیخ ۱۷۹
مرزا کامران ۴۸ - ۵۲ - ۶۲ -
... ۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۷۲
مرزا محمد حکیم ۲۷۳ -
... ۲۷۶ - ۳۲۵ - ۴۵۸
مرزا محمد علي خان سالارجنگ
سیومین پسر مؤتمن الدوله
... ... ۷۷۵ - ۷۷۶
مرزا مراد کام صفوي ۳۴۲
مرزا مغل ... ۳۳۵
مرزا ویس بیگ خویش
قزلباش خان ۸۷
مرشد قلي ۱۷ - ۱۸
مرشد قلي خان ۶۸۳
مرشد قلي خان بهادر
رستم جنگ موسوم به مرزا
لطف الله یزنهٔ علاء الدوله
سرفراز خان بهادر حیدر
جنگ و پسر حاجي
شکر الله تبریزي ۷۵۴
مرشد قلي خان ترکمان معروف
به مروت خان ۴۲۱
مرشد قلي خان خراساني
۴۹۳ - ۴۹۴ - ۴۹۵ - ۴۹۷ -
... ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۲
مرشد قلي خان خطاب مؤتمن
الملک صوبه دار بنگاله
... ... ۷۵۲
مرشد قلي خان شاملو للهٔ
استاجلو (یا) مرشد قلي
خان للهٔ استجلو حاکم

خواف و باخرز ۴۲۴ -
۴۲۵ - ۴۲۶ - ۴۲۷ - ۴۲۸
مرشد قلي خان عم مروت خان
... ... ۴۲۱
مرشد قاي خان محمد حسين
... ... ۶۸۳
مرهٹه (قوم) ۴۶ - ۱۵۳ -
۵۵۹ - ۵۶۵ - ۵۹۳ - ۶۵۱ -
۷۳۴ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ -
۷۴۳ - ۷۴۶ - ۷۵۹ - ۷۶۰ -
۷۶۷ - ۷۶۸ - ۷۷۲ - ۷۷۳ -
۸۰۴ - ۸۰۷ - ۸۴۰ - ۸۴۱ -
۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۹ - ۸۶۹ -
۸۷۰ - ۸۷۱ - ۸۷۲ - ۹۵۰
مریم مکاني (مادر عرش آشیاني
محمد اکبر شاه پادشاه)
... ... ۲۴۸ - ۸۱۱
مریم و عیسی ۲۵۷
مسعود حسین میرزا ۱۹۲ -
... ... ۱۹۵
مسعود خان پسر مبارز خان
عمادالملک خواجه محمد
... ... ۷۴۴
مسیحای کیرانوی سعدالله
نام پسر خواندهٔ مقرب
خان ... ۳۸۲
مصاحب بیگ ولد خواجه
کلان بیگ پسر مولانا
محمد صدرا ۱۷۹ -
... ... ۱۸۱
مصطفی بیگ ترکمان خان
... ... ۳۸۴
مصطفی خان پسر قطب الدین
خان خویشگي ۱۰۷
مصطفی خان خوافي میر احمد
پسر میرزا عرب (یا) میرزا
عزت ۵۱۶ - ۵۱۷
مصطفي خان کاشي ۶۳۷ -
... ... ۶۳۸
مطلب خان بن مطلب خان

بني مختار ۷۴۴
مطلب خان بني مختار ۷۴۴
مطلب خان میرزا مطلب
۶۵۰ - ۶۵۱ - ۶۵۲ - ۶۵۳
مظفر حسین ۱۹۵ - ۱۹۷ -
.. .. ۱۹۸
مظفر حسین میرزا ۲۷۵ -
.. ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹
مظفر حسین میرزا پسر خردسال
ابراهیم حسین باغي ۹۳۰
مظفر خان ۲ - ۲۱۸ -
۲۲۱ - ۲۲۲ - ۲۲۴ - ۲۲۵ -
۲۲۶ - ۲۲۷ - ۲۵۸ - ۲۷۸ -
۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵ - ۳۴۲ -
.. .. ۵۱۱
مظفر خان توبتي ۱۶۱ -
.. .. ۲۱۰ - ۲۲۱
مظفر خان دیوان اعلی ۹۲۹
مظفر خان صوبه دار بنگاله
.. .. ۲۳۷ - ۹۲۸
مظفر خان میر عبدالرزاق
معموري ۳۷۶ - ۳۷۸ -
.. .. ۳۷۹
مظفر میرزا .. ۳۰۵
معتقد خان .. ۶۹۲
معتقد خان میرزا مکي (یا)
بیگي پسر افتخار خان
۴۸۲ - ۴۸۳ - ۴۸۴ - ۴۸۵
معتمد خان ۵۸۴ - ۶۱۲ -
.. .. ۶۳۴
معتمد خان - خطاب اول محمد
قاسم .. ۹۷
معتمد خان محمد شریف
۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ - ۴۳۴
معزالدوله حامد خان بهادر
صلابت جنگ صوبه دار
ناظم دیر عم نواب نظام الملک
آصف جاه ۷۶۵ - ۷۷۷ -
.. .. ۷۶۸
معزالدوله حمید خان بهادر

.. .. ۱۲۳
معزالدوله حیدر قلي خان
.. .. ۷۶۷ - ۸۴۳
معزالدوله حیدر قلي خان
محمد رضا مخاطب به
حیدر قلي خان بهادر ناصر
جنگ ناظم گجرات ۷۴۶-
۷۴۸ - ۷۴۹ - ۷۵۰ - ۷۵۱ -
.. .. ۸۷۷ - ۸۷۸
معزالدین کیقباد ۴۷۴
معزالملک مشهدي ۲۳۱
معصوم خان ۲۳۸ - ۲۴۷ -
۲۴۸ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۲۹۵
معصوم خان عاصي ۲۹۳ -
.. .. ۹۳۱
معصوم خان فرنخودي ۲۴۶ -
.. .. ۸۱۰ - ۸۱۱
معصوم خان کابلي ۲۱۰ -
.. .. ۹۲۸
معصوم خان کابلي از سادات
تربت خراسان ۲۹۲
معصوم خان کابلي تیولدار پتنه
.. .. ۲۳۰
معصوم خان کابلي اقطاع دار
بهار ۲۲۶ - ۲۳۷ -
.. .. ۲۴۶
معصوم کوکه میرزا محمد حکیم
.. .. ۲۷۱ - ۴۵۸
معظم خان خانخانان (یا)
معظم خان میر جمله - میر
محمد سعید اردستاني
سپه سالار ۲۴ - ۲۵ -
۵۱۷ - ۵۸۱ - ۶۱۳ - ۶۱۴ -
۶۵۳ - ۹۳۸ - ۹۷۰ - ۹۷۱
معظم خان شیخ بایزید ۳۶۵
معظم خان فتحپوري ۳۸۶
معمور خان میر ابوالفضل
معموري ۵۰۳ - ۵۰۴ -
.. ۵۰۵ - ۵۰۶ - ۸۲۶
معین الدین احمد خان

فرنخودي .. ۲۱۶
معین الدین خان اکبري ۲۴۶
معین الدین قلي خان ۱۷۷
معین الملک صوبه دار لاهور
.. .. ۸۲۴ - ۸۹۰
مغل خان .. ۱۵۹
مغل خان پسر زین خان کوکه
قلعه دار کابل ۴۹۰ -
.. .. ۴۹۱
مغل خان عرب شیخ ۶۲۳
مغلیه (یا) مغوایه (یا) مغل
(قوم) ۲۰۰ - ۳۹۳ -
۴۰۶ - ۴۳۱ ۴۹۷ - ۵۰۱ -
۷۶۵ - ۷۹۲ - ۸۳۷ - ۹۶۶
مفتخر خان خانزمان عم هوشدار
خان میر هوشدار ۹۴۳
مقرب خان ۳۸۰ - ۳۹۴
مقرب خان پسر امین خان
بهادر .. ۷۹۶
مقرب خان دکني ۸۸۰
مقرب خان شیخ حسن معروف
به حسّو پسر شیخ بهنیا (یا)
بهنیا ولد شیخ حسن
پاني پتي ۳۷۹ - ۳۸۰
مقرب خان غلام ترک میر شمشیر
۴ .. ..
مقصود ۲۴۸ - ۳۲۵
مقصود بیگ مخاطب به
قدرانداز خان ۹۷۱
مکرمت خان .. ۶۳۲
مکرمت خان ملا مرشد شیرازي
۴۶۰ - ۴۶۱ - ۴۶۳ - ۴۶۹ -
۴۷۲ .. ..
مکرم خان ۳۶۶ - ۵۸۴ -
۵۸۵ - ۵۸۶ - ۶۹۶ - ۶۹۸ -
۷۰۰ - ۹۵۱ .. ..
مکرم خان حاکم بنگاله ۱۶
مکرم خان خانزمان بهادر
(خطاب نعیم خان پسر
منعم خان خانخانان)

.. .. ۶۷۷ - ۷۴۲
مکرم خان میر اسحٰق ۶۹۵
مکند سنگهه هادا پسر مادهو
سنگهه هادا ۴۵۶ -
.. ۴۹۵ - ۵۰۹ - ۵۱۰
ملا احمد ۲۶۰ - ۲۶۳
ملا احمد تتوي ۲۶۰
ملا احمد نایته ۵۶۲ -
.. .. ۵۶۳ - ۵۶۵
ملا اسد ۳۴۷ - ۳۴۸
ملا پیر محمد خان شرواني
.. .. ۱۸۲
ملا جیون امیتهي وال ۷۹۴
ملا شیخ الاسلامي ۲۵۵
ملا علاء الملک تواني (یا) ملا
علاء الدین علاءالملک تواني
مخاطب بفاضل خان ۵۲۴
۵۲۵ - ۵۲۶ - ۵۲۷ - ۵۲۹ -
.. .. ۵۳۰
ملا عبد السلام .. ۵۱۸
ملا عبدالصمد نواسهٔ شیخ چاند
منجم .. ۳۷۱
ملا عبد الله .. ۲۵۴
ملا فاروقي .. ۲۶۲
ملا کمال الدین حسین طبیب
.. .. ۲۶۲
ملا محمد ۱۶۵ - ۳۲۶ - ۳۷۱
ملا محمد تهته ۳۵۲ - ۳۶۹
ملا محمد صوفی مازندراني
.. .. ۴۵۰
ملا محمد لاري وکیل السلطنة
.. ۱۶۴ - ۳۸۹ - ۳۹۰
ملا محمد یوسف ۳۶۹
ملا مخدوم الملک ۲۵۵
ملا مرشد .. ۳۴۷ - ۳۴۸
ملا مصطفی جونپوري ۳۵۱ -
.. .. ۳۵۲
ملا معین مشهور به واعظ کاشفي
صاحب معارج النبوة ۱۱۷
ملا میرزا جان .. ۲۶۲

ملا یحیی مخاطب به مخلص خان برادر خرد ملا احمد نایته ۵۶۵ - ۵۶۶
ملتفت خان ۴۹۴ - ۶۲۳ -
.. .. ۶۴۳
ملتفت خان مخاطب به اعظم خان عالمگیری .. ۹۴۳
ملتفت خان مهین خلف ارشد اعظم خان جهانگیر شاهي
.. ۵۰۰ - ۵۰۱
ملتفت خان میر ابراهیم حسین
.. .. ۶۱۱
ملتفت خان میرزا محمد علي
.. .. ۶۴۳
ملک حمزه حاکم سیستان ۹۳
ملک عنبر حبشي ۶ - ۷ -
۸ - ۱۰ - ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۳۶۷ -
۳۷۴ - ۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ -
۳۹۸ - ۵۸۷ - ۹۵۹ - ۹۶۰
ملک کد .. ۱۴۴
ملک کلان .. ۱۴۴
ملک محمود ۲۹۸ - ۴۳۴ -
.. .. ۴۳۵
ملک نائب کافور ۹۱۲ -
.. ۹۱۳ - ۹۱۵
ملکه چاند سلطان .. ۷
ملهار راو هولکر ۷۷۳ - ۸۶۶
ممتاز الزماني .. ۸۳۰
منصور حاجي بلخي ۹۶۸
منعم بیگ خان خانان ۵۲ -
.. .. ۱۴۹
منعم خان خانخانان بهادر شاهي ۶۰ - ۲۲۰ -
۲۷۴ - ۶۶۷ - ۷۵۶ - ۷۵۷
منعم خان ۴۳ - ۴۵ - ۱۸۸ -
.. ۲۱۷ - ۲۶۹ - ۶۶۹
منعم خان خان زمان ۷۰۹
منور خان شیخ میران ۶۵۴
منور خان قطبي پسر منور خان شیخ میران .. ۶۵۵

منهاج الدین .. ۲۵۲
منیجه (یا) مینجه بیگم همشیرهٔ
نور جهان بیگم ۷۸
مؤتمن الدوله اسحاق خان
خانسامان فردوس آرامگاه
پسر غلام علي ۷۷۴ -
.. .. ۷۷۵ - ۷۷۶
مؤتمن الملک جعفر خان مسمی
به محمد هادي صوبه دار
بنگاله .. ۷۵۱
مؤتمن الملک شجـــاع الدوله
بهادر اسد خان (خطـــاب
شجاع الدین محمد خان
بهادر صوبه‌دار بنگاله و بهار
و اردیسه) ۷۵۴ - ۷۵۵
مؤتمن الملک علاءالدوله جعفر
خان بهادر اسد جنگ
محمد هادي صوبه‌دار بنگاله
.. .. ۷۵۲
مؤتمن الملک ناظم اورنگ آباد
.. .. ۹۲۵
امام موسی رضا علیه التحیة
و الثنا .. ۳۸۶
موسوي خان صدر ۴۴۱ -
.. .. ۴۴۹
موسوي خان میرزا معز دیوان
دکن ۱۱۸ - ۶۳۳ -
.. .. ۶۳۴ - ۶۳۵
موسوي خان میر هاشم تلعه‌دار
خان - جـــرأت تخلص
.. .. ۱۱۹
موسی بهوسی سرگروه نصارای
فراسیس مخـــاطب به
عمدة الملک ۸۶۸ -
۸۹۹ - ۹۰۲ - ۹۰۴ - ۹۰۵
مولانا افضل قایني ۲۶۲
مولانا برهان‌الدین علي ۲۳۳
مولانا جلال‌الدین محمد ۲۳۳
مولانا جلال الدین محمد منجم
تبریزي .. ۲۸۷

مولانا خواجه کوهي ۸۹ - ۹۰
مولانا عبد القادر سرهندي
.. .. ۲۵۲
مولانا عمادالدین محمود طبیب
.. .. ۲۲۳
مولانا میر کلان محدث نوامهٔ
مولانا خواجه کوهي ۸۹
مؤمن خان نجم ثاني نائب
عنایت الله خان کشمیري
.. ۷۶۴ - ۸۶۵
مونس خان .. ۳۴۵
موهن سنگهه (یا) مومن سنگهه
هادا برادر مکند سنگهه هادا
.. .. ۵۰۹
مهابت بومی جونپور ۹۵۱
مهابت خان ۶ - ۱۲ -
۱۴ - ۱۹ - ۲۰ - ۱۶۴ -
۱۶۶ - ۱۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۱ -
۳۷۹ - ۳۸۵ - ۴۳۰ - ۵۱۴ -
۵۳۵ - ۵۳۷ - ۶۱۶ - ۸۱۷ -
.. .. ۹۲۴
مهابت خان حیدر آبادے
مشهور به محمد ابراهیم
قمار باز .. ۶۲۷
مهابت خان خانخانان سپهسالار
زمانه بیگ پسر غیور بیگ
کابلي .. ۳۸۵ - ۳۸۶ -
۳۸۹ - ۳۹۰ - ۳۹۱ - ۳۹۲ -
۳۹۳ - ۳۹۴ - ۳۹۵ - ۳۹۶ -
۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ -
۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۳ - ۴۰۴ -
۴۰۵ - ۴۰۶ - ۴۴۳ - ۴۴۵ -
۴۷۹ - ۴۸۰ - ۵۲۱ - ۵۶۹ -
.. ۵۹۰ - ۹۶۰ - ۹۶۱
مهابت خان سپهسالار ۴۱۹ -
.. .. ۴۶۰
مهابت خان صوبه دار دکن
.. .. ۴۵۴
مهابت خان میرزا لهراسپ
پسر مهابت خان خانخانان

سپه سالار ۵۹۰ - ۵۹۱ -
.. ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۴
مهابت خان ناظم دکن ۵
مهابت خان یکی از امراي
صاحب قران ثاني شاه جهان
پادشاه .. ۹۱۵
مهاراجه ابهي سنگهه صوبه دار
گجرات پسر کلان مهاراجه
اجيت سنگهه راٹهور ۷۵۸ -
.. .. ۷۵۹
مهاراجه اجيت سنگهه راٹهور
صوبه دار گجرات پسر مهاراجه
جسونت سنگهه ۱۳۵ -
۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۵۹
مهاراجه جسونت سنگهه راٹهور
۲۴ - ۹۷ - ۹۸ - ۱۲۱ -
۱۵۴ - ۴۴۷ - ۴۹۵ - ۵۰۹ -
۵۱۵ - ۵۲۳ - ۵۶۷ - ۵۷۵ -
۵۹۲ - ۵۹۷ - ۵۹۹ - ۷۵۵ -
۷۷۸ - ۸۲۵ - ۸۲۷ - ۸۳۱ -
.. .. ۹۶۹
مهاراو دومين پسر مهاراو
جانوجي جسونت بنالکر
(يا) نبالکر ۸۰۷
مهاراو جانوجي جسونت بنالکر
پسر راو رنبها ۸۰۶ - ۸۰۷
مها سنگهه ولد جگت سنگهه
.. ۱۵۰ - ۳۶۰ - ۳۶۱
مهتدي خان پسر خانه زاد خان
.. .. .. ۸۰۶
مهتر خان انيس ۳۴۴
مهدويه (طائفه) ۲۵۳ -
.. .. ۲۵۴
مهدي خواجه دامان
فردوس مکاني ۲۳۹
مهدي قاسم خان ۱۴۸ -
.. ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۰۱
مهدي موعود (عليه السلام)
.. .. ۲۹۰
مهر نگار (حرم محترمهٔ

پادشاهزاده محمد معظم)
.. .. ۷۸۰
مهر علي برلاس پادشاه حق
شناس .. ۳۵۴
مهر علي خان بلدور ۲۱۷
مهرعلي کولابي (يا) مهرعلي
خان سادوز کولابي ۱۹۸ -
.. .. ۹۳۰
مهرنسا (يا) مهرالنسا بيگم
زوجهٔ شير افگن خان ۶۷
مهمان بيگم (يا) مهين بيگم
صبيـــهٔ مؤتمن الملک
شجاع الدوله بهادر اسدخان
عرف مرزا دکني موسوم
به شجاع الدين محمد خان
و حاليهٔ مرشد قلي خان
بهادر رستم جنگ موسوم
به مرزا لطف الله المتخلص
به مخمور .. ۷۵۵
مهيس داس راٹهور پسر دلپت
.. .. ۴۴۵
مير ابراهيم مرحمت خان بهادر
غضنفر جنگ ۷۱۳
مير ابوالبقا امير خان پسر
مير ابوالقاسم نمکين ۷۷
مير ابوالفتح .. ۵۰۷
مير ابوالقاسم نمکين ۷۷
مير ابو تراب گجراتي ۲۸۰ -
۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۳ - ۲۸۵
مير احمد خاني ۶۶۲ - ۶۶۵
مير احمد خان بهادر مخاطب
به امير الممالک عاليجاه
پسر کـــلان نظام الملک
نظام الدوله آصف جاه مير
نظام علي اسد جنگ ۸۷۴
مير احمد خان ثاني فوجدار
چکلهٔ امناباد پسر مير احمد
خان شهيد ۷۲۱ - ۷۶۰ -
.. ۷۶۲ - ۷۶۳ - ۷۶۵
مير احمد خان شهيد صوبه دار

برهانپور .. ۷۶۰
میر احمد دامان قطب شاه
.. .. ۵۳۴
میر احمد عرب .. ۶۲۰
میر احمد مخاطب به نواب
نظام الدوله ناصر جنگ
دومین پسر نواب آصف جاه
.. .. ۸۸۳
میر احمد مصطفی خان ثانی
پسر مصطفی خان خوافی
.. .. ۵۱۸
میر اسد الله شهید ۳۶۳
میر اسدالله عرف میر میران
(شف . میر میـــران)
.. ۳۶۲ - ۳۶۳ - ۳۹۶
میر اکبر علی خان عرف میر
فولاد خان پســـر دوم
نظام الملک نظـــام الدوله
آصف جاه میر نظام علي
اسد جنگ ۸۷۴
میر امین الدین ۳۶۰ -
.. .. ۳۸۲
میر اولاد محمد ذکا ۹۲۲ -
.. .. ۹۲۷
میر بدر عالم منزوي ۳۵۱
میر بدیع الزمان همشیره زاده
و متبنای مصطفی خان
.. .. ۵۱۸
میر بزرگ .. ۳۲۸
میر جعفر همشیره زاده سید
علي مخاطب به خلیفه
سلطان .. ۱۱۱
میر جلال الدین حسین ملائي
تخلص برادر میر محمد
امین .. ۴۱۳
میر جلال الدین مسعود ۲۵۱
میر جمال الدین ۳۵۸
میر جمال الدین انجو ۳۵۸ -
.. .. ۳۵۹
میر جمال الدین محدث ۹۰

میر جمله ۴۳۳ - ۶۱۵ -

.. .. ۷۴۶ - ۸۰۳

میر جمله خانخانان معظم خان بهادر مظفر جنگ (خطاب میرجمله خانخانان عبدالله) ۷۱۱ - ۷۱۲

میر حاج .. ۱۲۱

میر حسام‌الدین ۳۲۳

میر حسام‌الدین انجو ۴۷۹

میر حسام‌الدین مرتضی خان

.. .. ۳۶۰

میر حسن خلف امانت خان

میر حسین ۶۹۲

میر حسن علي پسر کلان محمد کاظم خان و والد مصنف

.. .. ۷۲۱

میر حسن علي خان امیرالامرا صاحب صوبهٔ دکن ۳۷

میر حسین علي خان امیرالامرا

.. .. ۳۸

میر خلیفه .. ۲۳۹

میر خلیل الله ۳۳۹ -

.. .. ۳۴۰ - ۳۴۱

میر خلیل الله یزدي جد ماجد نوازش خـــان میـــرزا عبد الکافي ۳۳۵ - ۸۲۸ -

.. .. ۸۲۹

میر خنجر .. ۳۵۹

میر ذو النون بیگ ارغون ۳۰۴

میر رحمت الله ۳۶۴

میر رفیع‌الدین محمد پسر میر شجاع‌الدین محمـــد

.. .. ۱۱۰

میر زاهد هروي ۶۶۶

میر زایدالله پسر میر ابوالقاسم نمکین .. ۷۸

میر زین‌الدین علي مخاطب به سیادت خان برادر اسلام خان

.. .. ۴۵۲

میر سلطان حسین افتخار خان

.. .. ۶۱۱
میر سید ابراهیم ساکن یزد
.. .. ۱۱۶
میر سید احمد کاشي ۲۸۸
میر سید بخاری رضوي ۴۴۷
میر سید جلال صدر پسر میر
سید بخاری رضوي ۴۴۷
میر سید جلال مخدوم جهانیان
رضائي تخلص ۴۴۷ -
.. .. ۴۴۸ - ۴۵۱
میر سید شریف ولد میر سید
ابراهیم ساکن یزد ۱۱۶
میر سید محمد ۴۴۸
میر سید محمد چشتی قنوجي
.. .. ۶۰۴
میر سید محمد خان ملابت
جنگ مخاطب به
امیر الممالک پسر سومین
نواب آصف جاه ۸۸۳ -
۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۹ - ۹۰۰ -
۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۶ -
۹۰۷ - ۹۱۰ - ۹۱۶ - ۹۱۹ -
.. ۹۲۱ - ۹۲۲ - ۹۷۴
میر سید محمود پسر میر احمد
خان .. ۶۶۶
میر شاه ابو المعالي ۱۸۶
میر شاه ابو تراب .. ۳۵۸
میـــر شاهپور خان (یا) میر
شاپور خان بخشي ۷۶۴
میر شاه محمود ۳۵۸
میر شجاع الدین محمد خلف
ارشد سید علي مخاطب
به خلیفه سلطان و نبسهٔ
اسد الله ۱۰۹ - ۱۱۰
میر شرف الدین ۲۸۵ - ۴۱۱
میر شریف آملي ۲۸۵ -
.. .. ۲۸۸
میر شمس .. ۴۹۲
میر شمس الدین اسد الله
شوستري .. ۳۵۸

میر شمس الدین مختار خان
.. .. ۶۲۱
میر شهاب الدین مخاطب به
امیر الامرا غازي الدین خان
بهادر فیروز جنگ پسر میر
محمد امیر الامرا فیروزجنگ
بن نواب آصفجاه و دخترزاده
وزیر الممالک اعتماد الدوله
قمر الدین خان بهادر ۸۸۵
۸۸۶ - ۸۸۷ - ۸۸۸ - ۸۸۹ -
.. .. ۸۹۰
میر شهاب الدین مخاطب به
فرزند ارجمند غازی الدین
خان بهادر فیروز جنگ پدر
نواب نظام الملک آصف
جاه میر قمرالدین ۸۷۵
میر صدر جهان مفتي ۳۴۹
میر صمصام الدوله ۳۸۴
میر ضیاء الدین حسین اسلام
خان .. ۴۹۴
میر ظریف مخاطب بفدائي
خان .. ۱۱ - ۱۲
میر ظهیر الدین ۳۴۱ - ۳۴۲
میر عبد الحي میر عدل ۳۴۹
میر عبد الوحیم شریف خان پسر
میر سید محمد چشتي
.. .. ۶۰۹
میر عبد الرزاق معموري ۴۳۸
میر عبد الکریم ملتفت خان
.. .. ۶۶۸
میر عبد اللطیف پسر میر
یحیی حسنـــئ سیفي
.. ۸۱۳ - ۸۱۴
میر عبداللطیف پسر نقیب
خان میر غیاث الدین علي
.. .. ۸۱۶
میر عبد اللطیف قزویني ۵۳
میر عبدالله .. ۳۲۱
میر عبدالله پسر میر ابوالفضل
.. .. ۵۰۶

میر عبدالنبي خان پسر نواب
معصم الدوله ۹۰۵
میر عبدالهادي ۳۴۱
میر عزیز الله داماد شیخ میر
.. .. ۶۹۶
میر عزیزالله دیوان ۲۲۰
میر علاءالدوله کامي تخلص
مولف تذکرهٔ نفایس المآثر
پسر دوم میر یحیی حسنی
سیفي معروف به یحیی
معصوم .. ۸۱۳
میر علي اکبر موسوي ۲۳۰ -
.. .. ۲۳۱
میر عمادالدین مخاطب به
رحمت خان ۱۱۱
میر عنایت الدین سرالله که
اورا هبة الله نیز گویند
مشهور بسید شاه میر ۲۸۰
میر عیسی خان ۳۶۳
میر غبار .. ۲۹۱
میر غلام علي آزاد بلگرامي (یا)
میر غلام آزاد ۱۰۸ - ۸۵۶
میر فخر الدین سماکي ۴۱۴
فضل الله بخاري ۳۶۱
میر قایماي تفرشي ۶۴۳
میر قوام الدین برادر خلیفه
سلطان ۱۱۰ - ۱۱۱ - ۱۱۲ -
.. .. ۱۱۴
میر قوام الدین خان اصفهاني
برادر خلیفه سلطان - وزیر
اعظم ایران .. ۱۰۹
میر قوام الدین مشهور به میر
بزرگ .. ۱۰۹
میر کمال الدین ۲۸۱
میر گجراتي پسر دوم مبارزالملک
سربلند خان بهادر دلاور
جنگ میرمحمد رفیع ۸۰۶
میر گدائي .. ۲۸۵
میر گیسو .. ۲۴۹
میر گیسوي بکارل بیگي ۲۴۳-

.. .. ۲۴۴
میر کیسوی خراساني ۲۴۹ -
.. .. ۲۵۰
میر محامد خان پسر میر احمد
خان .. ۲۶۶
میر محب الله .. ۲۸۵
میر محمد امین خان پسر میر
محمد سعید معظم خان
خانخانان میر جمله ۳۱ -
.. ۳۳ - ۳۴ - ۳۵
میر محمد امین میر جملهٔ
شهرستاني ۴۱۳ - ۴۱۴ -
.. .. ۴۱۶
میر محمد خان ۲۱۴
میر محمد خان اتکه ۴۵۷
میر محمد خان پسر محتشم
خان .. ۶۵۰
میر محمد خان مشهور بخان
کلان ۲۰۴ - ۲۱۱ - ۲۱۷
میر محمد زاهد پسر قاضي
اسلم واقعه نویس کابل
.. .. ۹۱
میر محمد مشهدي ۶۳۳
میر محمد سعید میر جمله
مخاطب بمعظم خان
خانخانان سپه سالار ۹۹ -
۱۰۶ - ۱۰۷ - ۱۰۹ - ۵۳۰ -
۵۳۱ - ۵۳۴ - ۵۳۵ - ۵۳۶ -
۵۳۷ - ۵۳۸ - ۵۳۹ - ۵۴۰ -
۵۴۱ - ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۵۴۴ -
۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۴۸ - ۵۴۹ -
۵۵۲ - ۵۵۳ - ۵۵۴ - ۵۵۵ -
.. .. ۵۶۸
میر محمد شریف مخاطب
به نواب برهان الملک
پنجمین پسر نواب
آصف جاه ۸۸۳ -
.. ۹۰۳ - ۹۰۵ - ۹۰۶
میر محمد علي سید مکرم
خان بهادر خلف مصطفی

خان ثاني ۵۱۸
میر محمد مخاطب به امیرالامرا فیروز جنگ نواب غازي الدین خان بهادر ناظم دکن خلف رشید نواب آصف جاه (غفران پناه) ۸۸۳ - ۸۸۵ -
.. .. ۹۰۱ - ۹۰۲
میر مراد .. ۹۳۲
میر مراد جویني ۷۸
میر مرتضی خان نواسهٔ میر هادي .. ۴۰
میر مرتضی زمان ۲۹۲
میر مرتضی سبزواري ۲۹۰
میر مسعود ۶۳۳ - ۷۹۳
میر معز الملک اکبري یکے از سادات موسوي ۲۲۷ - ۲۲۸ - ۲۲۹ - ۲۳۰ - ۲۳۲ -
میر معصوم .. ۳۲۶
میر معصوم بدسکالي ۱۱۷
میر معصوم بهکري ۳۲۶
میر معین پسر میر ملا ۱۱۷
میر مغل مخاطب به ناصرالملک ششمین پسر نواب آصف جاه ۸۸۳ - ۹۲۰ -
.. .. ۹۲۴
میر مقتدر خان ۸۷۰
میر ملا .. ۱۱۷
میر ملک حسین کوکه ۲۴
میر ملنگ همشیره زادهٔ محمد مراد خان ۶۸۲
میر منصور بدخشي ۳۹۴
میر میران ۳۳۹ - ۳۴۰ -
.. .. ۳۴۱ - ۳۹۶
میر میران پسر میر خلیل الله یزدي .. ۸۲۹
میر میران یزدي ۴۷۸
میر نجف علي خان قلعه دار آسیر .. ۹۱۶
میر نظام الدین عبد خلف شاه

صفي الدين پسر امير
غياث الدين .. ۲۳۸
مير نظام الدين علي خليفه
ركن السلطنة بابر پادشاه
.. .. ۲۳۸
مير نظام علي مخاطب به
نواب آصف جاه ثاني
چهارمين پسر نواب
آصف جاه ۸۸۳ -
۹۰۳ - ۹۰۴ - ۹۰۵ - ۹۰۶ -
۹۰۷ - ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۲ -
۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۲۵ - ۹۲۶ -
.. .. ۹۲۷
مير نعمت الله ۳۳۹ -
۳۴۰ - ۳۴۲ - ۳۴۷ - ۳۶۴
مير نورالله .. ۳۳۷
مير نورالله سيد نور خان مشهور
به باگهمار ۳۶۳ - ۳۶۴
مير ويس غلزي (مخاطب به
پادشاه نواز خان - (شف
پادشاه نواز خان) ۷۰۱ -
.. .. ۷۰۲ - ۷۰۳
مير هاشم .. ۱۸۸
مير هاشم خان نيشاپوري
سوانح نويس ديار شرقي
.. .. ۸۰۹ - ۸۱۰
مير يحيى .. ۳۶۳
مير يحيى حسنى سيفي
مخاطب به يحيى معصوم
مولف لب التواريخ جد
نقيب خان مير غياث الدين
علي ۸۱۲ - ۸۱۳
مير يحيى كاشي ۴۶۹
ميران ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۳۵۰
ميران صدر جهان پهاني
.. ۳۴۸ - ۴۰۳ - ۴۷۹
ميرك شيخ هروي برادر زاده
قاضي اسلم ۵۱۸
ميرم قليچ .. ۷۲
ميرزا ابراهيم ۲۶۷ - ۲۶۸ -

.. ۲۶۹ - ۲۷۲ - ۲۷۵
میرزا ابوالمعالي میرزا خان
پسر میرزا والي جاگیردار
و فوجدار سیوستان ۴۶۰ -
.. ۵۵۸ - ۵۵۹ - ۵۶۰
میرزا ابوسعید .. ۳۰۴
میرزا ابوسعید نبیرهٔ اعتمادالدوله
برادر زادهٔ نور جهان بیگم
.. .. ۵۱۳
میرزا احمد داماد باقر خان
.. .. ۴۸۴
میرزا اشرف الدین حسین
.. .. ۲۰۴
میرزا افراسیاب پسر مهابت
خان .. ۴۰۹
میرزا افضل مقتدوي خان
دیوان گوالیار ۸۰۱
میرزا امتیاز .. ۱۹۹
میرزا ایرج شاهنواز خان پسر
خانخانان عبدالرحیم خان
.. .. ۸ - ۵۸۶
میرزا ایرج پسر عنبر حبشي
.. .. ۹۵۸
میرزا بابر خویش عزیزالدین
برادر عالمگیر ثاني ۸۹۱
میرزا بایسنقر ۲۶۴
میرزا بدیع الزمان برادر کلان
نجابت خان میرزا شجاع
.. .. ۸۲۱
میرزا بدیع الزمان پسر خواجه
حسن .. ۴۵۹
میرزا بدیع الزمان مشهور به
میرزای فتحپوري ۳۳۴
میرزا بهرام پسر خرد یوسف
محمد خان تاشکندي
.. .. ۹۶۶
میرزا بهرام مخاطب بقزلباش
خان تهانه دار دیولگانون
پسر قزلباش خان ۸۷
میرزا بهروز پسر محمد صالح

ترخان .. ۵۶۲
میرزا بهروز پسر مهابت خان
.. .. ۴۰۹
میرزا بهمن یار اعتقاد خان ۷۰۶
میرزا پاینده محمد ۳۰۸
میرزا تقي .. ۴۱۳
میرزا تولک .. ۱۸۸
میرزا جاني بیگ ۳۰۰
میرزا جاني بیگ ارغون حاکم
تهته ۳۰۲ - ۳۰۸ -
.. .. ۳۰۹
میرزا جاني بیگ حاکم سنده
.. .. ۳۷۳ - ۳۷۴
میرزا جعفر آصف خان ۱۴۹
میرزا جمشید بیگ یزدی
قزلباش داماد میر معصوم
بدسگالي .. ۱۱۷
میرزا جوان بخت پسر شاه عالم
بادشاه .. ۸۶۶
میرزا چین قلیچ خلف ارشد
میرزا قلیچ محمد خان
اکبري ۷۴ - ۳۵۱ -
.. .. ۳۵۲ - ۳۵۳
میرزا حسام الدین پسر میر
ابوالقاسم نمکین ۷۷
میرزا حسن .. ۲۴۰
میرزا حسن صفوي پسر سیوم
میرزا رستم قندهاري
.. .. ۴۷۷ - ۸۲۹
میرزا حکیم .. ۲۱۷
میرزا حیدر .. ۳۰۲
میرزا حیدر دومین پسر میرزا
مظفر حسین قندهاري
.. .. ۵۵۵
میرزا حیدر گورگان ۴۸
میرزا خان ۷۰ - ۹۲۹ - ۹۳۰
میرزا خان صوبهدار ایلچپور
.. .. ۹۴۲
میرزا خان منوچهر ۵۸۶ -
.. .. ۵۸۷ - ۵۸۸

میرزا خان ناظم برار ۵۲۲
میرزا داد .. ۲۳۸
میرزا داراب پسر آقا افضل ۲۱
میرزا داراب قلعه دار قندهار
پسر قلعه‌دار خان میرزا
علي عرب .. ۱۱۷
میرزا دلیر همت پسر مهابت
خان .. ۴۰۹
میرزا راجه بهادر سنگهه پســر
راجه مانسنگهه ۳۶۰
میرزا راجه جی سنگهه (یا)
میــرزا راجه پسر راجه
مها سنگهه ۲۵ - ۱۰۵ -
۱۵۶ - ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۵۶۲ -
۵۶۳ - ۵۶۴ ۵۶۵ - ۵۶۸ -
۵۷۱ - ۵۷۷ - ۵۷۸ - ۶۰۲
میرزا رستم پسر مکرم خان ۵۸۶
میرزا رستم صفوي فدائي
تخلص برادر خود میرزا
مظفر حسین قندهاري
۲۲۰ - ۳۷۳ - ۳۷۸ - ۴۳۴ -
.. .. ۴۳۵ - ۴۴۰
میرزا رستم قندهاري ۳۴۲ -
۴۷۷ - ۴۸۶ - ۵۵۶ - ۵۸۳ -
.. .. ۹۴۰
میرزا رستم مخاطب به غضنفر
خان فوجدار سنکمنیر پسر
قزلباش خان ۸۷
میرزا رضا علي پسر میرزا داراب
.. .. ۱۱۹
میرزا رضي پسر میرزا تقي و
برادر زادهٔ میر جلال‌الدین
حسین .. ۴۱۳
میرزا رفیع صدر ۴۱۳ - ۴۱۴
میرزا روح‌الله .. ۱۳
میرزا روح‌الله پسر کلان یوسف
محمد تاشکندي ۹۶۶
میرزا سکندر بیگ ولد سلطان
بایسنقر خویش قزلباش
خان .. ۸۷

میرزا سلطان برادر میرزا نوذر ۵۵۶
میرزا سلطان صفوي ۵۸۱ -
.. .. ۵۸۲ - ۶۹۲
میرزا سلطان صفوي قوریگي
.. .. ۳۸۰
میرزا سلطان علي مکحول ۲۳۴
میرزا سلیمان حاکم بدخشان
۱۹۱ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۴ -
۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۷۰ -
۲۷۱ - ۲۷۵ - ۳۳۰ - ۳۳۱ -
۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ - ۴۵۹
میرزا سیف‌الله پسر قلیچ خان
.. .. ۷۴
میرزا شاهرخ پسر میرزا ابراهیم
بن میرزا سلیمان والي
بدخشان ۲۷۵ - ۲۷۶ -
۳۲۱ - ۳۲۹ - ۳۳۲ - ۳۳۴ -
.. ۸۲۱ - ۹۵۶
میرزا شاه حسین ۳۰۷ -
.. .. ۳۰۸
میرزا شاه حسین ارغون والي
تهته .. ۲۴۵
میرزا شاه محمد ۳۳۴
میرزا شاه نواز خان صفوي
موسوم به صدرالدین محمد
.. ۶۷۹ - ۶۸۰ - ۶۹۲
میرزا شجاع نجابت خان
.. .. ۳۳۵
میرزا شرف‌الدین حسین
احراري پسر خواجه معین
ولد خواجه خاوند محمود
۱۸۹ - ۲۲۷ - ۲۳۲ - ۲۳۴ -
.. .. ۲۳۵ - ۲۲۷
میرزا شمس‌الدین پسر میرزا
عرب .. ۵۱۶
میرزا صایب .. ۸۴۸
میرزا صدرالدین محمد خان پسر
میرزا سلطان صفوي ۵۸۳
میرزا صف شکن مخاطب

بکامیاب خان پسر میرزا
حسن صفوي ۴۷۷ -
.. .. ۴۷۸
میرزا صفوي خان علي نقي
.. .. ۶۵۳
میرزا طهماسپ پسر مهابت
خان میرزا لهراسب ۵۹۴
میرزا عبدالخالق برادر زادهٔ
خواجه شمس الدین محمد
خوافي .. ۳۷۱
میرزا عبدالرحیم ۲۲۱
میرزا عبدالرحیم پسر محمد
تقي خان .. ۹۲۹
میرزا عبدالرحیم خان خانان
.. .. ۳۸۲
میرزا عبدالعلي ۳۰۴
میرزا عبدالله پسر میرزا روح الله
... ... ۹۶۷
میرزا عرب (یا) میرزا عزت
... ... ۵۱۶
میرزا عزیز کوکه (یا) میرزا کوکه
ناظم گجرات (شغف میرزا
کوکه) ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۲۱۶ - ۲۳۸ - ۲۴۸ - ۲۹۲ -
۲۹۵ - ۳۰۰ - ۹۲۹ - ۹۳۱
میرزا عسکري ... ۱۹۹
میرزا علي بیگ اکبر شاهي
... ... ۳۵۵ - ۳۵۶
میرزا علي خان افتخارالدوله
پسر دومین مؤتمن الدولة
... ... ۷۷۵ - ۷۷۶
میرزا عنایت الله دیوان سلطان
پرویز ... ۱۲
میرزا عوض ... ۳۲۱
میرزا عیسی ... ۳۰۴
میرزا عیسی ترخان ۲۴۰
میرزا عیسی بن عبد العلي
.. ۳۰۸ - ۳۰۷
میرزا عیسی ترخان پسر جان
بابا ۲۴۵ - ۴۸۵ - ۴۸۶

میرزا غازي بیگ ترخان صوبهٔ
تتّهه پسر میرزا جاني بیگ
ترخان ۳۴۵ - ۳۴۷ -
.. ۳۷۸ - ۴۳۸ - ۴۸۶
میرزا فتح الله خلف میرزا
عبد الله .. ۹۶۷
میرزا فخرا .. ۶۳۳
میرزا فرخ فال پسر کوچک
یمین الدوله آصف جاه
.. .. ۷۰۷
میرزا فریدون خان برلاس پسر
میرزا محمـــد قلي خان
برلاس .. ۳۵۴
میرزا فولاد پسر خدا داد برلاس
۲۵۸ - ۲۵۹ - ۲۶۰ - ۲۶۱
میرزا کامران ۱ - ۲ - ۱۸۰ -
.. ۱۸۱ - ۲۰۲ - ۲۱۱
میرزا کشمیري پسر میر ابوالقاسم
نمکین .. ۷۷
میرزا کوکه ناظم گجرات (شف
میرزا عزیز کوکه) ۱۹۵ -
۱۹۶ - ۲۱۶ - ۲۳۸ - ۲۴۸ -
۲۹۲ - ۲۹۵ - ۳۰۰ - ۹۲۹ -
.. .. ۹۳۱
میرزا گرشاسپ داماد الٰه وردي
خان پسر مهابت خان
.. .. ۴۰۹
میرزا لاهوري ۳۵۱ - ۳۵۲ -
.. .. ۳۵۳
میرزا لشکري .. ۳۱۷
میرزا لشکري پسر مخلص خان
.. .. ۴۳۰
میرزا لطف الله ۱۶۸
میرزا لهراسپ پسر خانخانان
.. .. ۹۶۱ - ۹۶۲
میرزا محسن برادر ابو المنصور
خان صفدر جنگ ۷۱۵
میرزا محسن پسر سید میرزا
.. .. ۶۵۰
میرزا محمد ۲۰۸ - ۶۸۳

میرزا محمد برادر محمد مراد
خان .. ۶۸۳
میرزا محمد پسر افضل خان
.. .. ۹۲
میرزا محمد باقر خان ۹۲۵
میرزا محمد حکیم کوکلتاش
برادر علاقی عرش آشیانی
۵۶ - ۷۴ - ۱۹۰ - ۱۹۱ -
۱۹۳ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۴۶ -
۲۵۶ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۵ -
۲۸۹ - ۲۹۳ - ۲۹۴ - ۳۳۰ -
۳۳۴ - ۳۵۹ - ۳۸۶ - ۸۱۲
.. .. ۸۱۴
میرزا محمد خان نجم الدوله
بخشی چهارم پسر کلان
مؤتمن الدوله ۷۷۵ -
.. .. ۷۷۶
میرزا محمد زمان ۳۳۴
میرزا محمد صالح پسر وزیر
خان هروی ۹۳۲
میرزا محمد هاشم نبیرهٔ خلیفه
سلطان .. ۶۷۷
میرزا محمود .. ۴۹
میرزا محمود برادر کلان زبیر خان
محمد طاهر خراسانی ۹۳۹
میرزا مراد النفات خان پسر
میرزا رستم قندهاری
.. .. ۵۵۶ - ۵۸۳
میرزا مراد کام پسر عم میرزا
سلطان صفوی ۵۸۱
میرزا مسعود .. ۲۶۴
میرزا مظفر حسین صفوی پسر
سلطان حسین ولد بهرام
میرزا بن شاه اسمعیل
صفوی .. ۲۹۶
میرزا مظفر حسین قندهاری
.. ۴۳۴ - ۴۴۰ - ۵۵۵
میرزا معز .. ۶۳۴
میرزا مقیم پسر امیر ذوالنون
.. .. .. ۲۴۰

میرزا مکرم خان صفوي مواد کام
.. .. ۵۸۳
میرزا منوچهر ۱۶۵ - ۳۹۱
میرزا میـــرک رضوي یکے از
سادات رضوی مشهـــدي
.. .. ۲۱۸
میرزا نجف خان بهادر ۸۶۷ -
.. .. ۸۶۸
میرزا نجف علي فراجدار
بالاپور برار پسر کلان قزلباش
خان .. ۸۶
میرزا نودر .. ۳۰۲
میرزا نوذر صفوي خلف میرزا
حیدر دومین پســـر میرزا
مظفـــر حسین قندهاري
.. .. ۵۵۵ - ۵۵۷
میرزا نوذر قندهاري ۵۸۱
میرزا والي پسر خواجه حسن
نقشبندي ۴۵۶ - ۴۶۰
.. ۵۵۷ - ۵۵۹
میرزا هاشم پسر قزلباش خان
.. .. ۸۷
میرزا هدایت الله (که اول خطاب
فدائي خان یافته بود بعده
مخاطب بجان نثار خان
(یا) جان باز خان گشت)
.. .. ۱۷
میرزا هندال .. ۲۶۶
میرزا یار علي .. ۷۳۰
میرزا یار علي بیگ ۶۰۸ -
.. .. ۶۶۰ - ۶۶۲
میرزا یوسف خان رضوي ۳۱۴ -
۳۱۵ - ۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۴۲ -
.. .. ۸۱۷
میرزاده علي خان پسر محترم
بیگ یکي از امراي عهد
عرش آشیاني ۲۵۷
میکوال .. ۱۴۴
میوان (یا) میواتیان ۱۵۶

* حرف نون *

نادر شاه ۱۷۷ - ۱۷۸ -
- ۶۱۰ - ۶۶۷ - ۷۰۶ -
- ۷۵۴ - ۷۷۲ - ۸۰۵ - ۸۰۷ -
- ۸۳۴ - ۸۳۶ - ۸۴۵ - ۸۸۰ -
.. .. ۸۸۳
ناصر الملک .. ۱۸۲
ناصر جنگ شهید ۱۴۲ -
.. .. ۸۰۷ - ۸۳۶
ناصر خان محمد امان صوبه دار
کابل پسر حسین بیگ خان
.. .. ۸۳۳
ناصر میرزا .. ۳۰۷
نامدار خان داروغهٔ دولت خانهٔ
خاص پسر کلان جمدة الملکي
جعفر خان ۸۳۰ - ۸۳۲
ناهید بیگم .. ۲۴۰
نبیر (یا) پیرا .. ۱۴۴
نبي (یا) بني منور خان برادر
اعتبانی مقرب خان ۷۹۸
نجابت خان ۵۲۶ - ۵۸۷ -
.. .. ۹۳۹
نجابت خان میرزا شجاع
مخاطب به خانخانان بهادر
سپه سالار سیومین پسر
میرزا شاهرخ والی بدخشان
۵۰۵ - ۵۰۶ - ۸۲۱ - ۸۲۲ -
- ۸۲۴ - ۸۲۵ - ۸۲۶ - ۸۲۷ -
.. .. ۸۲۸
نجم الدین علي خان صوبه دار
شاه جهان آباد ۷۶۶
نجیب الدوله شیخ علي خان
بهادر صوبه دار نانديز پسر
شیخ علي خان کلان بن
شیخ محمد جنیدي از اولاد
سید الطائفه شیخ جنید
بغدادي ۸۶۳ - ۸۶۴
نجیب الدوله نجیب خان
بهادر ثابت جنگ ۸۶۵ -

.. .. ۸۶۶
نجیب النسا بیگم یا فخر النسا
بیگم خواهر میرزا محمد
حکیم .. ۴۵۷
نجیبه بیگم خالهٔ خلدمکان ۶۸۲
نذر محمد خان والی بلخ
و بدخشان ۸۲ - ۸۳ -
۹۹ - ۱۶۶ - ۴۴۵ - ۴۴۶ -
۴۵۳ - ۴۵۵ - ۵۶۹ - ۵۷۲ -
.. .. ۹۵۸ - ۹۶۸
نذر (یا) نظر بهادر خویشگی
.. ۸۱۸ - ۸۱۹
نراین (نام بت) ۵۴۶
نراین راو برادر مادهو راو پسر
بالاجي راو ۸۷۲ - ۸۷۳
نصارا (یا) نصارای انگریز
۸۰ - ۸۵۲ - ۸۵۵ - ۸۹۷ -
۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰ - ۹۰۱
نصارای پهلچري ۸۹۵
نصارای فراسیس ۸۵۲ -
۸۶۲ - ۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۰۰
نصرت جنگ ۶۵۱
نصرت خان خاندوران ۴۸۳
نصیب یاور خان ۸۶۰ -
.. .. ۸۶۱
نصیر الدوله صلابت جنگ
صوبه‌دار برهانپور مشهور
به عبدالرحیم خان برادر
مایندری خان فیروز جنگ
.. .. ۸۳۵
نصیر الدوله عبدالرحیم خان
بهادر .. ۱۲۳
نصیر خان فاروقي والی برهانپور
.. .. ۹۱۷ - ۹۱۸
نصیري خان خاندوران ۵۱۲ -
.. .. ۸۱۹
نصیري خان مخاطب بناصر
خان صوبه دار کابل پسر
ناصر خان محمد امان
.. .. ۸۳۴

نظام الدوله آصف جاه میر نظام
علي مخاطب به اسدجنگ
پســـر نواب نظام الملک
آصف جاه ۵۱۸ -
.. ۶۶۷ - ۸۶۸ - ۸۷۵
نظام الدین ۱۰۹ - ۱۱۴
نظام الدین احمد هروي ۳۲۶
نظام الدین پسر قطب الدین
خان خویشگي ۱۰۷
نظام الدین عرف میرزا بیگ
.. ۱۱۳ - ۱۱۴
نظام الملک ۶ - ۳۹۰ -
.. ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۸۳۴
نظام الملک دکني ۱۵۳ -
.. ۳۲۲ - ۵۶۹ - ۸۱۷
نظام الملک فتح جنگ بهادر
ناظم دکن ۱۴۲ - ۸۳۹ -
.. .. ۸۴۱ - ۸۴۲
نظام الملک نواب آصفجاه بهادر
که جد مادری او سعدالله
خان وزیر اعظم صاحب قران
ثاني شاهجهان بادشاه و جد
پدری او عابد خان و پدرش
عالم شیخ یکے از اعاظم اکابر
سمرقند و از احفاد شیخ
شهـــاب الدین سهروردي
(رحمة الله علیه مي باشد)
۱۴۱ - ۵۱۸ - ۵۵۹ - ۶۴۵ -
۶۴۶ - ۶۵۵ - ۶۶۷ - ۶۷۷ -
۷۱۴ - ۷۴۲ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ -
۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۹۶ -
۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۰۶ -
۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۶۴
نظام شاهیه (گروه) ۳ -
۴۰۲ - ۴۰۴ - ۴۱۹ - ۴۲۱ -
۴۴۳ - ۴۶۲ - ۴۸۰ - ۴۹۰ -
۵۰۰ - ۵۲۰ - ۵۲۱ - ۵۷۵ -
۹۰۶ - ۹۱۵ - ۹۵۹ - ۹۶۰
نظام شاه ۴ - ۵ - ۲۹۱ -

.. ۳۹۸ - ۹۵۹ - ۹۶۰
نظر بهادر ۱۰۲ - ۱۰۷ - ۱۲۶
نظر بهادر خویشگي ۷۷۷
نعمت الله .. ۳۳۸
نعمت خان عالي معروف به
نعمت خان هاجي (یا)
نعمت خان میرزا محمد
هاجي ۱۶۰ - ۶۲۷ -
.. .. ۶۵۱ - ۶۶۰
نعیم خان پسر منعـــم خان
خانخانان .. ۶۷۷
نقیب خان میر غیاث الدین
علي خلف رشیـــد میر
عبداللطیف بن میر یحیی
حسنی سیفي مخاطب
به یحیی معصوم ۸۱۲ -
.. .. ۸۱۵ - ۸۱۶
نک کتي رانی لقب زوجهٔ
راجهٔ سري نگر ۸۲۲
نگار خانم مادر فردوس مکاني
و دختر یونس خان ۶۱
نواب آصف جاه (که جد مادری
او نواب سعدالله خان وزیر
اعظم شاهجهـــان بادشاه -
و جد پدری او عابد خان
از احفاد شیخ شهاب الدین
سهروردي میباشد) - شف -
نظام الملک نواب آصف
جاه) ۴۰ - ۱۱۸ -
۱۱۹ - ۱۴۳ - ۳۶۵ - ۶۱۰ -
۶۵۲ - ۶۵۳ - ۶۹۸ - ۷۲۲ -
۷۲۳ - ۷۲۶ - ۷۲۷ - ۷۳۴ -
.. .. ۷۳۵ - ۸۷۵
نواب آصف جاه ثاني میـــر
نظام علي چهارمین پسر
نواب آصف جاه ۹۰۴ -
.. ۹۰۵ ۹۰۶ - ۹۰۷
نواب آصف جاه چین قلیچ
خان خاندوران امیرالامرا
نظام الملک بهادر فتح جنگ

میر قمر الدین المتخلص به
آصف وزیر فردوس آرامگاه
محمد شاه پادشاه و ناظم
دکن پسر نواب میر
شهاب الدین مخاطب به
فرزند ارجمند غازي الدین
خان بهادر فیروز جنگ
۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ -
۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۳ - ۸۸۴ -
۸۸۵ - ۸۸۶ - ۸۹۴ - ۸۹۶ -
۸۹۷ - ۸۹۸ - ۹۰۰ - ۹۰۱ -
.. ۹۰۹ - ۹۲۰ - ۹۲۴
نواب آصف جاه فتح جنگ
(شف - نظام الملک فتح
جنگ) ۷۳۵ - ۷۳۶ -
۷۳۷ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۰ -
.. ۷۴۱ - ۷۹۴ - ۷۹۵
نواب بیگم صاحب ۲۸
نواب پر هیز بانو بیگم ۳۰۱
نواب حسین دوست خان
عرف نواب چندا صاحب
.. ۸۹۶ - ۸۹۷
نواب سعد الله خان وزیر
شاهجهان پادشاه ۸۷۵
نواب صلابت جنگ میر سید
محمد خان پسر نواب
نظام الملک آصف جاه
۸۵۹ - ۸۶۴ - ۸۶۸ - ۹۶۹ -
.. .. ۸۷۰
نواب صمصام الدوله ۹۰۱ -
.. ۹۰۲ - ۹۰۴ - ۹۰۵
نواب عابد خان مخاطب به
قلیچ خان صدر پسر عالم
شیخ ۸۳۷ - ۸۳۸ - ۸۴۲
نواب علیه زینت النسا بیگم
خواهر اعیانی اعظم شاه
.. ۷۹۳ - ۷۹۴
نواب مبارز خان ناظم حیدرآباد
.. ۸۴۳ - ۸۷۸
نواب میر شهاب الدین غازي

الدین خان خلف نواب ۸۸ - ۱۳۳ - ۱۳۶ - ۱۳۷ -
عابد خان و پدر نواب ۱۴۱ - ۱۶۳ - ۱۷۲ - ۴۰۵ -
نظام الملک آصف جاه ۴۴۴ - ۴۴۵ - ۴۵۴ - ۴۵۵ -
.. .. ۸۳۸ ۴۸۰ - ۵۱۸ - ۵۵۹ - ۵۷۰ -
نواب نظام الدوله بهادر ناصر ۵۷۲ - ۶۴۵ - ۶۴۶ - ۶۵۵ -
جنگ شهید میر احمد نام ۶۶۷ - ۶۷۷ - ۷۱۴ - ۷۴۲ -
خلف نواب نظام الملک ۷۴۵ - ۷۴۶ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
آصف جاه ۷۲۲ - ۷۸۶ - ۷۵۰ - ۷۵۵ - ۷۶۶ - ۷۶۷ -
۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۶ - ۸۴۸ - ۷۶۸ - ۷۶۹ - ۷۷۰ - ۷۹۶ -
۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۷۹۸ - ۷۹۹ - ۸۰۳ - ۸۰۶ -
۸۵۶ - ۸۵۷ - ۸۵۸ - ۸۵۹ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ - ۸۴۵ -
۸۶۰ - ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۷۹ - ۸۵۰ - ۸۵۱ - ۸۵۶ - ۸۶۴ -
۸۸۰ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۹۴ - ۸۹۳ - ۸۹۷ - ۹۴۲ - ۹۶۷
۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹ - نواب نظام الملک آصف جاه
.. .. ۹۷۴ میر قمر الدین خلف
نواب نظام الملک آصف جاه نواب میر شهاب الدین
ملقب به خان دوران بهادر مخاطب به غازی الدین
صوبه دار اودهه و فوجدار خان ۸۳۸ - ۸۳۹ - ۸۴۰ -
لکهنؤ (شف - آصف جاه ۸۴۴ - ۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۸ -
نظام الملک) ۷۱ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۴۹ ۸۶۸ .. ..

نوازش خان ۲۷ - ۲۹
نوازش خان میرزا عبد الکافي فوجدار ماندو برادر علاتی اصالت خان و خلیل الله خان میر بخشي ۴۷۸ -
.. ۸۲۸ - ۸۲۹ - ۸۳۰
نوایت (یا) نوایت آرکات (قوم) ۵۶۲ - ۸۴۶ -
.. ۸۵۱ - ۸۸۰ - ۸۹۶
نوبت خان .. ۱۸۹
نور الدین (از قوم اوشار) ۷۵۳
نور الدین علي خان برادر سیومین قطب الملک سید عبد الله خان ۱۳۱ - ۱۷۶
نور الدین قاي کوتوال مستقرالخلافه ۸۱۷ - ۸۱۸
نور الدین محمد جهانگیر پادشاه .. ۷۹
نور النسا بیگم .. ۱۹۹
نور جهان بیگم ۱۵ - ۷۹ -
۳۸۷ - ۳۹۵ - ۳۹۷ - ۵۱۳
نور خان مخاطب به شمس خان فوجدار دوآبهٔ پتنه جالندهر
پسر پیر خان ۱۲۷ - ۱۲۸
نور قلیچ (یا) نورم قلیچ (یا) نور قلیچ پسر الغون قلیچ خان از قرابتیان قلیچ اکبري
.. ۸۱۱ - ۸۱۲
نور محمد خان ۱۱۸
نورنگ خان پسر اول قطب الدین خان .. ۵۹ - ۱۹۶
نول راي ۷۷۲ - ۷۷۳
نیابت خان .. ۲۴۷
نیابت خان عرب پسر میر هاشم خان نیشاپوري
.. ۸۰۹ - ۸۱۰ - ۸۱۱
نیتوجي بهونساله (نام محمد قاي خان نومسلم) ۵۷۷ -
.. .. ۵۷۸ - ۵۷۹
نیک نام عم بهادر خان روهله

.. .. ۴۵۴
نیکو سیر بن سلطان محمد اکبر
بن خلدمکان ۱۳۶ -
.. .. ۷۴۷

* حرف واو *

والا جاه پسر شاهزاده محمد
اعظم شاه ۶۴۰ - ۶۷۱
والا شاهیان (کرده) ۳۵ -
.. .. ۹۳۳
وجیه الدین .. ۲۹۲
وزیر الملک جان بیگ ۹۳۲
وزیر الممالک اعتماد الدوله
قمر الدین خان بهادر
۷۵۸ - ۷۶۵ - ۸۸۶ - ۸۸۷
وزیر الممالک صفدر جنگ ۸۸۶
وزیر بیگ پسر قلندر خان
قلعه دار بیدر ۸۶۳ - ۸۶۴
وزیر جمیل .. ۹۲۸
وزیر خان ۵ - ۲۹۷ - ۲۴۸
.. .. ۲۸۰
وزیر خان حکیم علیم الدین
.. ۹۲۳ - ۹۲۴ - ۹۳۵
وزیر خان شاهجهانی ۷۱۶
وزیر خان فوجدار سرهند ۱۲۷
وزیر خان محمد طاهر خراسانی
۹۳۶ - ۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۴۰
وزیر خان مقیم ۹۳۲
وزیر خان میر حاجی ۳۸
وزیرخان هروی برادر آصف خان
عبدالمجید ۹۲۹ - ۹۳۰ -
.. .. ۹۳۱ - ۹۳۲
ولی بیگ .. ۱۸۹
ولی نعمت بیگم زوجهٔ میرزا
سلیمان .. ۴۵۸

* حرف ها *

هادی داد خان برادر رشید خان
انصاری صوبه دار تلنگانه
.. ۵۲۲ - ۵۸۸ - ۹۴۱

هاشم بیک پسر قاسم خان
میر بحر ۶۵ - ۶۶ -
.. .. ۹۴۰
هاشم خان برادر قاسم خان
.. .. ۷۸ - ۹۵
هامون فقیر .. ۴۸۹
هدایت الله خان ۷۱۲
هدایت کیش واقعه خوان
.. .. ۶۴۸
هدایت محی‌الدین خان حاکم
رایچور (یا) رایچور و ادوني
دختر زادهٔ نواب نظام‌الملک
آصف جاه ۸۵۰ -
۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۳ - ۸۵۸ -
۸۵۹ - ۸۹۵ - ۸۹۶ - ۸۹۷ -
.. ۸۹۸ - ۸۹۹ - ۹۰۰
هدیه بیگم صبیهٔ روح‌الله خان
بخشي .. ۸۰۲
هزار جات (قوم) ۱۰۰
.. .. ۳۳۱
هژبر خان قلعه دار رهتاس
خلف آلوردي خان ۹۴۶
هشیار خان خواجه سرای
نورجهان بیگم ۳۹۷
هلاکو خان .. ۳۰۲
همایون بادشاه ۱۴۸ - ۲۶۷
همت خان بهادر برادر اعیانی
محمد مراد خان بهادر
.. .. ۹۲۵
همت خان بهادر محمد حسن
پسر خانجهان بهادر
کوکلتاش ۹۴۹ - ۹۵۰
همت خان پسر الف خان بن
ابراهیم خان بن خضر خان
پني ۸۶۰ - ۸۶۱
همت خان سردار افاغنه ۸۵۵ -
۸۵۹ - ۸۶۰ - ۸۹۵ - ۸۹۶ -
.. .. ۸۹۸
همت خان میر میمی میرن
تخلص خلف الصدق

اسلام خان بدخشي ۹۴۶ -
.. .. ۹۴۷ - ۹۴۸
هنود (قوم) ۴۲۲ - ۴۲۳ -
.. ۷۶۱ - ۷۶۲ - ۷۶۳
هوش دار خان .. ۶۲۲
هوشدار خان میر هوشدار پسر
ملتفت خان مخاطب به
اعظم خان عالمگیري
.. .. ۵۰۳ - ۹۴۳
هولکر مرهته ۸۸۴ - ۸۸۶ -
۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۳ - ۹۰۱
هیچه (یا) سهیجه (قوم)
.. .. ۸۸
هیمو .. ۵۰ - ۵۴

* حرف یا *

یادگار بیگ .. ۱۶۸
یادو راو ۹۰۷ - ۹۰۹ - ۹۱۸ -
.. ۹۱۹ - ۹۲۱ - ۹۲۷
یاقوت خان حبشي غلام خداوند
خان مشهور به یاقوت
خداوند خان ۳۶۷ -
۳۹۱ - ۴۰۲ - ۵۲۰ - ۹۵۸ -
۹۵۹ - ۹۶۰ - ۹۶۱ - ۹۶۲ -
.. .. ۹۶۳
یتماجي زمیندار کچهه ۱۰۴
یحیی خان پسر مرشد قلي
خان بهادر رستم جنگ
مرزا لطف الله ۷۵۵
یسین خان .. ۳۲
حضرت یعقوب علیه السلام
.. .. ۷۲۹
یعقوب .. ۳۲۲
یعقوب خان امیرالامرا ۳۴۰
یعقوب خان بدخشي ۳۷۴ -
.. .. ۹۵۸
یعقوب خان پسر یوسف خان
کشمیري (یا) یوسف خان
چک حاکم کشمیر ۶۴ -
.. ۹۵۵ - ۹۵۶ - ۹۵۷

یکتاش خان افشار پسر ولي خان
قورچي باشي ۳۴۰
یکه تاز خان عبدالله بیگ پسر
منصور حاجي بلخي
۹۶۸ - ۹۶۹ - ۹۷۰ - ۹۷۱
یلنگتوش اوزبک سپه سالار
نذر محمد خان والي بلخ
.. .. ۴۴۲
یلنگتوش خان بهادر (یا)
یلنگتوش خان ۹۷۱
یمین الدوله ۴۲۹ - ۴۶۲ -
۵۷۰ - ۸۲۱ - ۹۰۵ - ۹۳۵
یمین الدوله آصف جاهي
.. .. ۳۷۰
یمین الدوله آصف خان
خانخانان ۵۱۵ - ۸۲۹
.. .. ۹۶۵
یمین الدوله عبدالله خان ۱۴۰
یوسف ۳۱۸ - ۵۶۲
یوسف ترکش دوز ۲۸۷
یوسف خان چک ۶۴
یوسف خان کشمیري پسر
علي خان چک (یا) پیک
مرزبان کشمیر ۹۵۵ -
.. .. ۹۵۶
یوسف خان ولد حسین خان
تکریه .. ۹۵۷
یوسف زئي (طائفهٔ از قوم
افغان) ۱۰۲ - ۱۰۵ -
.. .. ۶۱۶
یوسف عادل شاه ۹۱۶
یوسف متي .. ۲۷۹
یوسف محمد خان تاشکندي
.. .. ۹۶۳ - ۹۶۵
یوسف محمد خان کوکلتاش
پسر کلان خان اعظم اتکه
.. .. ۹۵۲ - ۹۵۳
یونس خان ۶۱

منظر دوم در اسمای مواضع و قلعجات و آبها و کوهها و غیره

* حرف الف *

آب اٹک .. ۶۱۲
آب بهت .. ۳۶۹
آب بیاه .. ۱۸۷
آب پورنا .. ۷۴۰
آب جون ۲۰۳ - ۶۱۴
آب خور .. ۸۰
آب دهنک .. ۵۵۰
آب ستلج .. ۶۰۰
آب سرو .. ۲۴۷
آب سنده .. ۴۵۷
آب غوربند .. ۱۹۱
آب نربدا ۱۹۴ - ۳۸۳
آب هیرنند (یا) هیرمنـــد
.. .. ۲۹۶
آخصي .. ۹۶۴
آذر بایجان .. ۸۱۳
آرکاٹ ۵۶۶ - ۸۵۱ - ۸۵۲ -
۸۵۳ - ۸۵۴ - ۸۵۸ - ۸۶۱ -
۸۶۲ - ۸۸۰ - ۸۹۵ - ۸۶۶ -
.. .. ۸۹۷ - ۸۹۹
آستانهٔ بلخ .. ۴۱۱
آستـــان ملائک پاسبان رضویه
.. .. ۱۶۷
آسیر ۱۹۸ - ۶۴۴ - ۹۱۶ -
.. .. ۹۱۸ - ۹۴۱
آشام ۴۵۲ - ۵۴۴ - ۵۴۵ -
.. ۵۴۶ ۵۴۸ - ۵۵۰
آشتي وغیـــره دیهات پرگنهٔ
پاتهري صوبهٔ برار ۸۶۵
آگره ۲۰ - ۴۷ - ۴۸ - ۷۲ -
۷۹ - ۹۰ - ۱۶۴ - ۱۷۹ -

۱۸۹ - ۱۹۵ ۱۹۶ - ۲۰۰ -
۲۱۶ - ۲۳۵ - ۲۳۶ - ۳۲۰ -
۳۵۸ - ۴۰۰ - ۴۲۰ - ۴۲۱ -
۴۳۹ - ۴۴۰ ۴۴۹ - ۴۷۵
۵۶۹ - ۶۵۶ - ۶۵۸ - ۶۹۲ -
۸۱۴ - ۸۲۷ - ۹۲۹ - ۹۳۸ -
.. .. ۹۴۵ - ۹۵۳
امنیرۂ خاندیس (یا) آنبیر
.. .. ۷۴۵
ابیاچک .. ۳۴۳
اترکول ۵۵۰ - ۵۵۴
اتره .. ۸۵۴
اتک (یا) اتک بنارس ۲۵۴ -
.. .. ۳۹۶ - ۸۲۰
اجمیر ۳۵ - ۵۰ - ۱۰۴ -
۱۱۴ - ۱۱۶ - ۱۲۱ - ۱۳۲ -
۱۵۱ - ۱۵۹ - ۱۹۹ - ۲۳۴ -
۲۳۵ - ۲۸۹ - ۳۸۸ - ۳۹۷ -
۳۹۹ - ۴۱۲ - ۴۷۵ - ۴۸۳ -
۵۱۵ - ۵۶۹ - ۵۷۲ - ۵۷۵ -
۵۹۸ - ۶۰۵ - ۶۰۷ - ۶۱۵ -
۶۲۲ - ۶۲۴ - ۶۲۶ - ۶۹۷ -
۶۵۰ - ۷۵۶ - ۸۱۲ - ۸۱۷ -
.. .. ۹۴۵ - ۹۴۸
اجین .. ۵۲۳
اچهه .. ۳۱۲
احمد آباد (یا) احمد آباد
گجرات ۲ - ۵۷ - ۹۷ -
۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۶ -
۱۹۸ - ۱۹۹ - ۲۰۰ - ۲۵۶ -
۲۸۱ - ۲۸۳ - ۲۸۵ - ۲۷۸ -
۴۵۰ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۸۳ -
۴۶۸ - ۴۹۲ - ۵۰۷ - ۶۰۲ -
۶۱۵ - ۶۱۹ - ۶۶۰ - ۶۵۷ -
۶۷۸ - ۶۸۸ - ۷۳۱ - ۷۴۷ -
۷۵۰ - ۷۵۷ - ۷۵۸ - ۷۶۷ -
.. ۸۹۳ - ۸۳۵ - ۹۳۰
احمد نگر ۳ - ۷ - ۸۶ -
۸۷ - ۱۶۵ - ۲۹۱ - ۲۹۲ -
۳۲۰ - ۳۳۲ - ۳۳۳ - ۳۵۶ -

۴۳۷ - ۵۰۲ - ۵۶۴ - ۵۷۰ -
۵۸۷ - ۵۸۹ - ۶۲۸ - ۶۵۷ -
.. ۹۰۶ - ۹۱۰ - ۹۲۳
ادوني .. ۷۳۵ - ۸۵۰
اردستان صفاهان .. ۵۳۰
ارک خجسته بنیاد ۹۴۹
ارک لاهور .. ۷۲۰
ارکیوت ۳۰۳
استر آباد .. ۱۱۷ - ۲۸۸
اسر خاندیس .. ۲۸۹
اسفره ۹۶۴
اسلام پوري .. ۴۱
اسلام نگر .. ۱۰۵
اسمعیل چوکي .. ۵۴۸
اشرف آباد .. ۴۳۴
اصفهان ۳۲۸ - ۳۳۳ -
۳۴۰ - ۴۱۳ - ۴۱۵ - ۴۱۷
۴۱۸ - ۴۶۹ - ۶۳۳ - ۷۰۴ -
.. .. ۷۰۵
اعظم پور سرکار سنبهل ۱۹۲
اغر آباد (یا اغز آباد) ۷۰۹
افغانستان .. ۷۱
اقالیم سبعه .. ۴۷۳
اقلیم پنجم .. ۹۶۳
اقلیم دوم ۴۷۴
اقلیم چهارم .. ۴۱۷
اقلیم سیوم ۴۱۷ - ۴۷۴
اکبر آباد (یا) مستقر الخلافة
اکبر آباد ۲۷ - ۳۴ -
۳۸ - ۸۹ - ۱۲۳ - ۱۳۷ -
۱۵۹ - ۳۴۴ - ۴۰۶ - ۴۲۳ -
۴۶۱ - ۵۱۵ - ۵۲۳ - ۵۲۶ -
۵۶۸ - ۵۷۹ - ۵۹۳ - ۵۹۹ -
۶۰۴ - ۶۰۵ - ۶۰۹ - ۶۱۲ -
۶۳۶ - ۶۴۷ - ۶۵۴ - ۶۵۶ -
۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۶۷ - ۶۷۲ -
۷۰۸ - ۷۴۷ - ۷۴۸ - ۷۵۲ -
۷۷۲ - ۸۰۱ - ۸۳۳ - ۸۴۴ -
۸۶۷ - ۸۷۹ - ۸۹۲ - ۹۳۵ -
.. .. ۹۳۸

اکبر آبادی محل ۴۷۲
اکبر پور .. ۴۹۵
اکبرنگر ۲۴ - ۲۵ - ۳۶۷ -
۵۳۹ - ۵۴۰ - ۵۴۱ - ۵۴۲ -
.. ۵۶۸ - ۵۸۵ - ۹۷۱
اکھاڑہ ۳۵۶ - ۳۵۹
آلہ آباد ۶۰ - ۶۶ - ۹۲ -
۱۳۲ - ۱۳۳ - ۱۶۴ - ۳۷۷ -
۳۸۶ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -
۴۲۹ - ۴۳۸ - ۴۳۹ - ۴۸۴ -
۵۵۸ - ۵۸۵ - ۶۰۴ - ۶۴۷ -
۷۱۵ - ۷۴۸ - ۷۷۳ - ۸۰۲ -
.. ۸۶۷ - ۹۵۰ - ۹۵۱
المالیغ .. ۹۶۳
امتیاز محل .. ۴۶۵
امرکوٹ .. ۳۱۲
امرسر .. ۴۸۵
امن آباد (یا) اسنابار مضاف
صوبۂ پنجاب ۵۹۴ -
.. .. ۷۶۰
امیتھی (یا) امتیہی ۷۹۴
انباچک پور حسین (یا) ابناچک
پور حسین چک ۳۴۳
انبیر (یا) انبیر ۵۷۱
انتربید .. ۸۹۱
انتور (یا) رنتور ۹۱۷
اندجان ۲۳۲ - ۹۶۴
اند خود ۸۳ - ۹۵
اندراب .. ۲۶۷
اندرپت دہلی قدیم ۴۷۴
اندور .. ۵۳۴
انکی تنکی دکن ۱۶۸
انندی .. ۶۵۰
اواس .. ۱۸۴
اوبگدہ .. ۸۳۳
اوبہین .. ۷۷۹
اوتھہ پور (یا) راتھہ نور ۷۰۵
اوجین ۹۷ - ۹۸ - ۲۱۹ -
۴۴۷ - ۴۶۰ - ۴۹۵ - ۵۰۲ -
۶۰۰ - ۷۳۱ - ۷۳۲ - ۷۳۸ -

.. .. ۹۷۰
اردگیر .. ۹۰۷
اردهه ۲۰۵ - ۲۴۶ - ۳۱۴ -
۵۸۵ - ۷۷۳ - ۷۷۶ - ۸۰۳ -
۸۱۰ - ۸۳۳ - ۸۳۹ - ۸۷۶ -
۸۷۸ - ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۹۳۱ -
.. .. ۹۵۰
اردیپور ۶۱۹ - ۶۲۴ -
.. .. ۶۹۷ - ۹۴۸
اردیسه ۲۷ - ۵۵ - ۵۶ -
۱۰۲ - ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۲۶ -
۲۹۳ - ۳۲۵ - ۳۶۷ - ۴۵۲ -
۴۸۴ - ۵۰۷ - ۵۰۸ - ۵۳۲ -
۷۵۳ - ۷۵۴ - ۷۵۵ - ۹۳۱ -
.. .. ۹۴۱
اورنگ آباد ۹ - ۳۱ - ۳۷ -
۱۰۷ - ۱۱۶ - ۱۱۸ - ۱۳۱ -
۱۴۲ - ۱۷۴ - ۴۹۴ - ۵۰۶ -
۵۱۶ - ۵۲۴ - ۵۳۴ - ۵۳۶ -
۵۳۷ - ۵۶۵ - ۵۶۶ - ۵۷۵ -
۵۷۷ - ۵۷۹ - ۵۸۱ - ۵۸۳ -
۵۸۸ - ۶۰۳ - ۶۲۲ - ۶۲۸ -
۶۳۹ - ۶۴۳ - ۶۸۷ - ۶۹۱ -
۶۹۲ - ۷۲۲ - ۷۳۰ - ۷۳۴ -
۷۳۹ - ۸۲۵ - ۸۴۳ - ۸۴۵ -
۸۴۶ - ۸۴۷ - ۸۴۹ - ۸۵۰ -
۸۵۱ - ۸۸۰ - ۸۸۲ - ۸۸۴ -
۸۸۵ - ۸۹۵ - ۸۹۸ - ۹۰۰ -
۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۳ - ۹۰۴ -
۹۱۹ - ۹۲۳ - ۹۲۵ - ۹۲۶ -
.. ۹۳۸ - ۹۳۹ - ۹۵۱
ارسه (یا) ارڈیسه ۵۱۲
ارش .. ۹۶۴
اوطان .. ۸۴۵
اوندهیه (پرگنه ایست از سرکار
باسم بالا گهات برار) ۷۳۸
اوهند .. ۶۱۶
ایران (یا) ایران دیار (یا)
ایران زمین ۱۷ - ۳۴ -
۴۸ - ۸۴ - ۸۵ - ۸۶ - ۸۷ -

۹۳ - ۱۱۰ - ۱۱۴ - ۱۵۳ -
۱۶۹ - ۲۶۲ - ۲۸۵ - ۲۸۷ -
۲۸۸ - ۲۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۹ -
۳۰۱ - ۳۲۷ - ۳۳۳ - ۳۴۷ -
۳۵۸ - ۴۱۱ - ۴۱۳ - ۴۱۴ -
۴۱۶ - ۴۱۷ - ۴۲۱ - ۴۲۳ -
۴۳۱ - ۴۳۴ - ۴۴۱ - ۴۵۰ -
۵۲۴ - ۵۳۰ - ۶۰۳ - ۶۷۶ -
۶۷۸ - ۶۷۹ - ۶۸۲ - ۶۸۹ -
۶۹۰ - ۷۰۲ - ۷۵۱ - ۷۵۴ -
۷۵۹ - ۷۶۰ - ۸۰۱ - ۸۰۵ -
۸۱۲ - ۸۱۳ - ۸۱۵ - ۸۲۹ -
.. .. ۸۳۱
اجرج .. ۵۸۹
اجرج و بهاندیر مضاف صوبهٔ آگره ۵۲۳ - ۶۹۲
ایدژ (یا) ایدر ۸۱۲
ایلچپور ۲۹۲ - ۴۸۷ - ۵۸۷ -
.. ۵۸۸ - ۹۱۱ - ۹۴۲
ایلکندل .. ۴۰ - ۷۹۷
ایلکندل مضاف صوبهٔ حیدرآباد
.. .. ۸۷۰
ایلکندل مضاف صوبهٔ فرخنده بنیاد ۷۵۳
ایلور (یا) الور ۱۸۹ - ۸۱۴
ایلوره .. ۴۰۲

* حرف با *

باخرز .. ۴۲۳ - ۴۲۴
بان‌لي (یا) باولي دوازده کروهی دار الخلافه .. ۸۶۷
بارهه ۱۳۸ - ۱۶۳ - ۷۴۷ -
.. ۷۴۸ - ۸۴۱ - ۸۷۷
باریک آب .. ۱۶۶
بازار اتکه خان .. ۸۲
باغ اغرابان دهلي مشهور بشاله مار .. ۵۰۴
باغ حیات بخش ۴۶۵
باغ دهر آرا .. ۶۷۲
باغ دهره موسوم به نور منزل

.. .. ۷۹
باغ قلعهٔ ارک .. ۹۲۵
باغ گلشن .. ۲۴۱
باغ نور منزل ۹۸ - ۵۲۶
باقر پور .. ۵۴۰
بالا گهات ۲۳ - ۳۲۰ -
۳۹۰ - ۴۰۰ - ۴۴۳ - ۵۷۰ -
.. .. ۹۶۰
بالاگهات برار ۸۷ - ۵۱۶ -
.. .. ۷۳۸
بالاگهات دکن ۴۹۰ - ۴۹۳ -
.. .. ۵۰۰
بالاگهات کرناٹک ۵۳۰
بالکنڈ .. ۷۸۴
بانس برله .. ۹۷
بانس بریلي .. ۹۴۰
بانکي مشهور به اترار (یا) اتراز
.. .. ۹۶۴
باهر بند .. ۵۴۶
بتنخانهٔ کوپکها ۵۴۸
بجواره مضاف صوبهٔ گجرات
.. .. ۸۷۲
بحور .. ۷۵
بخارا ۱۲۱ - ۳۰۳ - ۳۶۱ -
.. .. ۵۱۸ - ۵۹۷
بداؤن (یا) بداوان ۶۶ -
.. .. ۲۶۳ - ۷۷۴
بدخشان ۴۰ - ۴۸ - ۶۲ -
۶۵ - ۸۳ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۶۶ -
۲۰۳ - ۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۶۴ -
۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -
۲۶۹ - ۲۷۰ - ۲۷۱ - ۲۷۲ -
۲۷۴ - ۲۷۵ - ۲۷۶ - ۳۲۳ -
۳۲۹ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۳۴ -
۳۵۵ - ۴۴۵ - ۴۵۵ - ۴۵۶ -
۴۵۹ - ۴۹۳ - ۵۲۵ - ۵۹۵ -
۸۱۹ - ۸۲۰ - ۸۲۱ - ۹۶۳ -
.. .. ۹۶۸
بدخشانات ۹۹ - ۳۳۸
بدر ۵۰۶

بدھنور متعلقہ چیتور ۶۹۷
بدار ۸۶ - ۹۷ - ۱۰۷ - ۲۹۱ -
- ۲۹۲ - ۵۲۰ - ۵۲۲ - ۵۲۴ -
- ۶۱۰ - ۶۳۲ - ۶۵۵ - ۷۲۲ -
- ۷۷۰ - ۸۴۱ - ۸۶۵ - ۸۶۸ -
- ۸۶۹ - ۸۷۱ - ۸۷۳ - ۹۰۳ -
- ۹۰۵ - ۹۰۹ - ۹۲۴ - ۹۲۶ -
.. .. ۹۷۴
برج طلا آرامگاہ معروف ۴۰۵
برج قاسم برلا .. ۶۳
برج قلعہ .. ۱۸۶
بردوان بنگالہ ۶۶ - ۶۷ -
.. .. ۶۸
برم بوري (یا) برھم پوري
(یا) برھمن پوري مصمی
بہ اسلام پوري ۷۱۶
برھانپور ۵ - ۶ - ۲۰ -
۲۱ - ۲۴ - ۲۶ - ۳۶ -
۸۵ ۱۱۶ - ۱۳۷ - ۱۴۲ -
۱۵۸ - ۱۶۴ - ۱۶۶ - ۱۶۸ -
- ۱۷۵ - ۱۷۷ - ۱۸۴ - ۱۸۵ -
- ۲۹۲ - ۳۱۰ - ۳۲۰ - ۳۳۳ -
- ۳۴۶ - ۳۶۷ - ۳۶۹ - ۳۷۸ -
- ۳۸۳ - ۳۸۸ - ۳۸۹ - ۳۹۱ -
- ۳۹۲ - ۴۰۰ - ۴۰۳ - ۴۰۴ -
- ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۴۰۸ - ۴۱۶ -
- ۴۳۷ - ۴۵۴ - ۴۵۵ - ۴۸۰ -
- ۴۹۴ - ۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۱۲ -
- ۵۷۷ - ۶۰۸ - ۶۱۳ - ۶۲۲ -
- ۶۶۳ - ۶۶۴ - ۶۶۷ - ۷۱۵ -
- ۷۵۳ - ۷۶۰ - ۷۷۰ - ۷۸۶ -
- ۸۰۶ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۷ -
- ۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۵ - ۸۴۷ -
- ۸۵۰ - ۸۶۹ - ۸۷۳ - ۸۷۷ -
- ۸۸۱ - ۸۸۲ - ۹۰۵ - ۹۱۷ -
- ۹۳۴ - ۹۳۵ - ۹۳۸ - ۹۴۴ -
.. .. ۹۴۵ - ۹۵۹
برھانپوري .. ۵۸۹
برھم پوتر (یا) برم پوتر ۳۷۳
برھمن آباد .. ۳۱۱

بروده صوبهٔ گجرات ۲۱

بریلي .. ۳۳ - ۴۲۲

بساکهوان (دیهه از گیـــلان)

.. .. ۲۹۰

بصره .. ۱۱ - ۳۳۳

بغداد ۱۰ - ۱۱ - ۴۶۹

بکلانه - صوبهٔ خاندیس ۱۳۱ -

۱۹۹ - ۲۲۰ - ۲۳۷ - ۳۹۸ -

۶۵۲ - ۷۱۵ - ۷۷۰ - ۹۱۷ -

.. .. ۹۲۶ - ۹۳۷

بکله کهات .. ۴۴۳

بلخ ۶۲ - ۸۲ - ۸۳ - ۹۴ -

۹۵ - ۹۹ - ۱۶۶ - ۱۶۷ -

۲۶۹ - ۳۳۸ - ۳۶۲ - ۴۴۲ -

۴۴۵ - ۴۴۶ - ۴۵۳ - ۴۵۵ -

۴۵۸ - ۴۹۳ - ۵۰۱ - ۵۱۸ -

۵۲۵ - ۵۶۷ - ۵۶۹ - ۵۷۲ -

۷۲۹ - ۸۱۹ - ۹۵۸ - ۹۶۸ -

.. .. ۹۶۹

بلدهٔ احمدآباد ۲۷۲

بلدهٔ اوجین .. ۳۳۳

بلدهٔ برهانپور .. ۱۴۲

بلدهٔ پتنه .. ۱۲۳

بلدهٔ جنت آباد کور ۲۱۷

بلدهٔ دارالخیر اجمیر ۷۵۸ -

.. .. ۷۵۹

بلدهٔ سکهر .. ۳۲۸

بلغین .. ۵۹۵ - ۵۹۶

بل کتهه (یا) پل کهنه ۹۷۰

بلوچستان .. ۷۰۶

بنارس ۳۵۱ - ۵۵۸ - ۹۴۹

بندر جهجار خان حبشي ۱۹۴

بندر دیپ .. ۲۰۰

بندر ساتگانون .. ۸۰

بندر سورت ۱۱۱ - ۵۰۸ -

.. ۵۹۳ - ۶۳۸ - ۶۷۷

بندر کنبهایت (یا) کهنبایت

.. .. ۲۳۶

بندر لاهري ۱۰ - ۳۰۹ -

بندر هوگلي .. ۸۰

بندیله .. ۴۶۱
بنکاپور توابع کرناتک ۶۳۹ -
.. .. ۸۶۰
بنک و بهار .. ۲۰۹
بنکاله (یا) بنگ ۱۶ - ۲۱ -
۲۵ - ۳۳ - ۳۷ - ۵۲ - ۵۳ -
۵۵ - ۶۶ - ۷۸ - ۸۰ - ۹۲ -
۱۰۰ - ۱۶۱ - ۲۱۸ - ۲۲۰ -
۲۲۵ - ۲۲۶ - ۲۳۸ - ۲۴۶ -
۲۵۳ - ۲۷۴ - ۲۷۷ - ۲۷۸ -
۲۷۹ - ۲۸۰ - ۲۸۹ - ۲۹۰ -
۲۹۳ - ۳۱۴ - ۳۶۵ - ۳۶۷ -
۳۷۳ - ۳۷۶ - ۳۷۷ - ۳۸۹ -
۳۹۱ - ۴۱۱ - ۴۲۹ - ۴۳۴ -
۴۳۸ - ۴۵۲ - ۴۵۳ - ۴۵۹ -
۴۷۸ - ۴۸۲ - ۵۳۲ - ۵۴۰ -
۵۴۳ - ۵۴۶ - ۵۴۹ - ۵۵۳ -
۵۵۴ - ۵۵۸ - ۵۶۸ - ۵۸۴ -
۶۱۵ - ۶۵۷ - ۶۸۲ - ۷۵۲ -
۷۵۳ - ۷۵۴ - ۸۰۲ - ۸۰۹ -
۸۵۲ - ۸۹۹ - ۹۲۸ - ۹۳۱ -
۹۳۳ - ۹۵۱ - ۹۵۷ - ۹۶۹ -
.. .. ۹۷۰
بنگاه هزاره .. ۶۵
بنگش .. ۳۰۹ - ۵۱۳
بودانه .. ۸۹۰
بولباس (یا) پولیاس ۹۵۶
بوندي .. ۶۲۴
بهاتوري .. ۱۶۵
بهاتوري احمد نگر ۵۶۹ -
بهادر پوره .. ۶۶۴
بهادر گدهه ۶۹۲ - ۶۹۳
بهار ۱۶ - ۶۶ - ۱۶۱ - ۱۷۱ -
۲۲۶ - ۲۸۹ - ۳۱۴ - ۴۳۹ -
۴۳۸ - ۵۴۱ - ۶۳۴ - ۶۵۷ -
.. ۷۵۴ - ۸۳۰ - ۹۵۷
بهار و بنگاله ۲۰۵ - ۲۲۵
بهاگیرتي ۵۴۱ - ۵۴۲
بهت (یا) دریای بهت ۱۴ -
۲۲ - ۷۴ - ۱۴۴ - ۳۹۲

.. ۳۹۳ - ۳۹۶ - ۴۳۲
بهت آباد سکندره ۳۲۱
بهدرک .. ۱۵۰
بهرام پور .. ۱۲۹
بهرایچ .. ۵۹۰
بهرایچ مضاف صوبهٔ اودهه
.. .. ۵۵۶
بهرت پور .. ۸۸۶
بهرونچ (یا) برونچ
بهره متعلقهٔ دوآبهٔ سنده ساگر
.. .. ۹۴
بهکر ۷۵ - ۷۷ - ۱۸۹ -
۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۲ - ۲۴۴ -
۳۰۶ - ۳۰۷ - ۳۰۸ - ۳۰۹ -
۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۲۶ - ۳۲۷ -
۳۲۸ - ۳۴۶ - ۷۱۷ - ۹۶۶
بهکر نام قلعه ایست از ابنیهٔ
قدیم .. ۲۴۵
بهکر و سیوی .. ۳۱۰
بهندیه .. ۱۸۴
بهوپال توابع صوبهٔ مالوه ۸۴۴-
.. ۸۷۹ - ۸۸۰
بهوجپور .. ۱۶
بهیتر بند .. ۵۴۶
بهیره .. ۷۴
بهیلان .. ۳۹۸
بیانه ۲۵۳ - ۲۵۴ - ۵۹۰
بیاسا .. ۱۸۱ - ۲۶۰
بیت الله .. ۲۵۳
بیت المقدس ۴۱۷
بیجاپور ۵ - ۲۵ - ۳۰ - ۳۱ -
۳۳ - ۳۸ - ۸۵ - ۹۲ -
۱۰۲ - ۱۲۲ - ۱۲۴ - ۱۵۸ -
۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۷۴ - ۲۹۱ -
۳۵۹ - ۴۰۱ - ۴۰۲ - ۴۰۴ -
۴۱۴ - ۵۰۶ - [illegible]
۵۶۴ - ۵۶۵ - ۵۶۷ - ۵۷۶
۵۷۸ - ۵۹۰ - ۵۹۱ - ۵۹۲ -
۶۲۸ - ۶۲۹ - ۶۳۲ - ۶۴۲ -
۶۵۶ - ۶۷۰ - ۶۸۴ - ۶۸۷ -

۷۰۸ - ۷۱۶ - ۷۴۶ - ۷۶۶ -
۸۴۳ - ۸۶۰ - ۸۷۵ - ۸۷۶ -
۸۹۶ - ۹۰۳ - ۹۰۶ - ۹۰۹ -
۹۱۵ ۹۱۶ - ۹۵۰ - ۹۶۱ -
.. .. ۹۶۵
بیجا گڈھ کنار نربدا ۵۰۷
بیدر ۳۶۳ - ۸۶۴ - ۸۷۰ -
۸۷۱ - ۸۷۲ - ۹۰۹ - ۹۲۱ -
.. .. ۹۲۴
بید کانو ۹۲۴
بیر ۳۹۱ - ۴۹۳ - ۵۸۰
بیرون باری .. ۱۶۸
بیسوا پتن .. ۱۲۴
بیسوارہ ۴۸۱ - ۵۶۲ -
.. ۵۸۴ - ۷۸۱ - ۷۹۱
بیضاپور (بیست و چہار کروہی
اورنگ آباد) ۴۱۹ - ۷۳۰
بیکانیر ۱۷۰ - ۲۲۱ - ۳۱۰

* حرف پے *

پاتھري مضاف برار ۸۶
پاستان شہر .. ۳۵۶
پاني پت .. ۱۷۷
پایان گھاٹ .. ۴۹۴
پایان گھاٹ برار ۱۷۱
پایان گھاٹ دکن یعني صوبۂ
خاندیس و نصف صوبۂ برار
.. .. ۵۰۲
پای درشن اکبرآباد ۳۵۳
پائین گھاٹ (یا) پایان گھاٹ
.. .. ۴۴۴
پتھري (یا) پاتھري ۸۹ -
.. ... ۳۵۶
پتن (یا) پٹن گجرات ۵۸ -
۱۰۳ - ۱۹۵ - ۳۳۴ - ۳۳۵ -
.. .. ۳۵۸ - ۴۹۲
پتنہ ۶۰ - ۱۴۹ - ۲۱۷ -

۲۲۳ - ۴۱۱ - ۴۲۸ - ۵۵۶ -
۵۵۷ - ۵۵۸ - ۵۸۳ - ۵۸۵ -
۶۳۴ - ۶۵۸ - ۷۱۱ - ۷۱۲ -
.. .. ۷۱۳ - ۷۱۵
پتهان (یا) پٹهان ۱۴۹ -
.. ۴۳۷ - ۸۲۴
پٹه ۳۱۴
پٹیاله .. ۸۰۸
پرگنات بلوچستان ۴۳۶
پرگنات خاندیس ۳۶۴
پرگنات متعلقهٔ چانده ۵۰۸
پرگنه آرب .. ۲۳۰
پرگنه آشتي برار ۳۷۶
پرگنهٔ انهل مالوه ۵۵۹
پرگنهٔ انهل مضاف اوجین
.. .. ۴۶۰
پرگنهٔ بهرایچ .. ۳۶۰
پرگنهٔ بیر (یا) نیر سرکار کالنه
.. .. ۳۶۴
رگنهٔ پاتهري صوبهٔ برار ۸۶۵
پرگنه پرسرور .. ۲۲۱
پرگنهٔ پڑوده مضاف گجرات
.. .. ۴۹۲
پرگنهٔ پهاني .. ۴۸۱
پرگنه تانکواله ۲۵۵
پرگنهٔ جالور ۴۴۵ - ۴۴۶
پرگنهٔ جامیرهٔ خاندیس (یا)
جامیڑه .. ۲۶
پرگنهٔ چار تهانه ۷۲۹
پرگنهٔ حال کلیانه ۵۷۳
پرگنهٔ خضرآباد ۴۶۵ - ۴۶۶
پرگنهٔ دیبال پور ۱۸۸
پرگنهٔ سرم (یا) سیرم مضاف
صوبهٔ بدر .. ۶۳۰
پرگنهٔ سفیدون ۴۶۵ - ۴۶۶
پرگنهٔ سهور متصل سرونج ۷۳۸
پرگنهٔ سیونا مضاف برار ۷۷۰
پرگنهٔ کري پاڑا ۵۴۴
پرگنهٔ کوهیر (یا) کولهیر (یا)
کوشیر .. ۶۳۰

پرگنۂ مالکندہ (یا) پرگنۂ بالکندہ
غیر نقطـــۂ حرف اول
.. .. ۷۶۹
پرگنۂ مظفر آباد ۱۵۷
پرگنۂ ندیہ .. ۲۳۱
پرگنۂ نیم کہار بیسوارہ ۳۳۵
پرنالہ ۴۳ - ۴۴ - ۶۴۲
پرندا مضاف دکن ۸۵
پرینده (یا) پریندا ۲۶ -
.. ۴۰۶ - ۴۰۷ - ۷۴۶
پژدہ توابع احمد آباد ۴۹۲
پشاور (یا) پیشاور ۴۷ -
۱۳۱ - ۲۷۶ - ۳۲۲ - ۴۵۷ -
۵۹ - ۵۹۶ - ۶۱۲ - ۶۱۷
۶۱۸ - ۶۴۷ - ۶۶۹ - ۷۱۸ -
.. ۷۸۰ - ۸۲۰ - ۸۳۴
پکہلي (یا) پکلي ۴۳۱ -
.. .. ۹۵۶
پل شاہ دولہ .. ۶۶۹
پلول .. ۴۷۵
پنجاب ۵۶ - ۷۱ - ۹۴ -
۱۰۶ - ۱۱۳ - ۱۴۷ - ۱۹۵ -
۲۱۱ - ۲۱۲ - ۲۱۴ - ۲۲۱ -
۲۴۶ - ۲۵۴ - ۲۷۱ - ۲۷۴ -
۲۷۵ - ۴۵۷ - ۵۵۸ - ۵۹۴ -
۶۲۶ - ۶۳۲ - ۶۶۸ - ۷۱۳ -
۷۱۹ - ۷۲۹ - ۷۵۷ - ۷۶۰ -
۸۱۴ - ۸۳۴ - ۸۶۸ - ۸۸۹ -
۹۲۹ - ۹۳۳ - ۹۳۵ - ۹۴۴ -
.. .. ۹۵۲ - ۹۵۵
پنج رتن .. ۵۴۷
پنجشیر (یا) پنجہیر ۶۵
پنجتۂ شاہجہان پور (یا) پنہتہ
(یا) پیہتہ ۵۹۱
پورندھر کڈھہ متعلقـــۂ صوبۂ
اورنگ آباد ۵۷۵
پورۂ پرسوجي .. ۵۲۴
پوکرن .. ۳۹۸
پول کربی .. ۷۰۵
پونار متعلقۂ صوبۂ برار ۶۹۲

پونه (یا) دار الحرب پونه
۱۰۲ - ۸۷۱ - ۸۹۸ - ۹۰۰ -
۹۰۷ - ۹۱۹ ۹۲۱ - ۹۲۲ -
.. .. ۹۲۳ - ۹۲۷
پوهکر (یا) پویکهر ۶۱۵
پهاني .. ۳۴۸
پهلچري (یا) پهولچري (یا)
پهواچري (یا) پواچري
(یا) پهلجري ۷۳۷ -
۸۰۷ - ۸۵۱ - ۸۵۲ - ۸۵۶ -
۸۵۸ - ۸۶۲ - ۸۹۵ - ۸۹۶ -
.. ۸۹۷ - ۸۹۹ - ۹۰۰
پهلمري .. ۵۸۲
پیام .. ۵۵۳
پیتهه (یا) پنهنه ۵۶۹

* حرف تے *

تارا گڈهه ۸۱۹ - ۸۲۴
تاشکند ۲۳۲ - ۲۷۵ - ۹۶۳
تالاب پهکر ۱۵۱
تالاب کانگریه .. ۴۸۳
تالیکوته .. ۳۲
تامروپ (یا) تامروت ۵۵۳
تانکلی برار .. ۱۰۷
تبت .. ۳۴۳
تبریز .. ۳۲۸
تتار .. ۱۴۵
تربت ۴۲۴ - ۸۷۲
ترینگ ۱۱۵ - ۹۴۱
ترچناپلي ۸۳۶ - ۸۶۲
ترکستان .. ۹۶۴
ترمذ .. ۳۲۶ - ۹۶۸
ترهت مضاف صوبهٔ بهار ۳۴ -
.. .. ۵۵۷
تعلقهٔ سهرند .. ۸۰۸
تعلقهٔ نظام الملک دکن ۳۲۲
تغلق آباد .. ۴۷۵
تلنگ (یا) تلنگانه ۷ -
۹۲ - ۳۸۹ - ۴۱۴ - ۴۲۹ -
۵۱۲ - ۵۲۲ - ۵۸۸ - ۶۱۳

.. .. ۶۳۰ - ۶۷۰
تماشا منزل ... ۸۳۶
توران (یا) توران دیار ۲۵۹ -
۲۶۳ - ۲۷۵ - ۲۹۸ - ۳۳۰ -
۳۳۱ - ۳۴۸ - ۳۴۹ - ۴۱۰ -
۵۱۷ - ۷۱۱ - ۹۶۶ - ۹۷۰
تومان ایسا و بحرا (یا) ایسا
بحراو (یا) ایسا بخـــراد
.. .. ۵۹۵
تومان پنجشیر .. ۵۹۵
تون (شہریست در ایران) ۸۰۱ -
.. .. ۸۰۵
توندا پور مضاف خاندیس ۲۳
توس تونس (یا) پوس
.. ۳۶۹ - ۳۸۹
تہاسرہ مضاف صوبۂ احمدآباد
.. .. ۶۸۶ - ۶۸۷
تہالنیر .. ۲۶۴
تہانۂ لنگر .. ۳۲۲
تیراہ .. ۷۰ - ۷۵

* حرف ٹے *

ٹانڈہ ۲۰۶ - ۲۰۹ - ۲۱۰ -
۲۲۰ - ۲۳۷ - ۲۹۳ - ۵۴۱ -
.. ۵۴۲ - ۵۴۳ - ۹۳۱
ٹٹہہ (یا) تہتہ (یا) تتہ
۱۱ - ۳۲ - ۱۰۲ - ۱۰۳ -
۱۷۱ - ۲۴۰ - ۲۴۱ - ۲۴۴ -
۲۴۵ - ۲۶۲ - ۳۰۶ - ۳۰۹ -
۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۴۵ - ۳۴۶ -
۳۴۸ - ۳۵۴ - ۳۷۰ - ۳۷۱ -
۳۸۴ - ۳۹۷ - ۴۳۸ - ۴۶۳ -
۴۹۱ - ۵۱۵ - ۵۶۰ - ۷۱۷ -
.. .. ۹۶۵

* حرف جیم *

جاپانیر (یا) جاپانیر ۵۲
جاگیر آباد .. ۲۹۱
جالندھر .. ۱۴۶ - ۲۵۶
جالنہ (یا) جالنا تـــوابع
اورنگ آباد ۸۸۴ -

.. ۹۰۲ - ۹۱۴
جالور .. ۸۸ - ۱۸۹
جالنه پور (یا) جالنا پور صوبهٔ خجسته بنیان ۳۲۰ -
.. .. ۷۱۶ - ۹۶۰
جام ۳۰۵
جامود .. ۱۴۱ - ۶۶۵
جانپانیر محمد آباد ۲۸۱
جگدلک ... ۹۴۶
جلال آباد ۲۷۱ - ۳۲۵ -
.. .. ۴۵۸
جلگانون مضاف برار ۵۲۴
جمرود ۶۰۳ - ۷۵۵
جمعیت آباد ... ۱۲۷
جمن دریاے ۸۷۹ - ۸۹۳
جمنا .. ۸۶۶
جمو .. ۱۱۲ - ۱۲۸
جمون .. ۶۶۸
جنت آباد گور ۸۰۹
جنیر (یا) جنیردکن ۳ -
۸ - ۱۹ - ۷۹ - ۱۹۶ -
۳۷۸ - ۳۹۸ - ۴۲۰ - ۴۴۸ -
.. ۴۸۳ - ۷۴۸ - ۹۳۴
جوتانه .. ۲۸۲
جودهپور ۶۰۰ - ۶۰۲ -
.. .. ۷۵۶ - ۷۵۸
جون ۳۵۳ - ۴۲۲ - ۴۶۲ -
۴۶۵ - ۴۷۴ - ۴۷۵ - ۸۲۳ -
.. .. ۸۷۹
جونپور ۱۶ - ۷۳ - ۱۹۳ -
۲۰۰ - ۲۱۸ - ۲۲۸ - ۲۳۰ -
۲۳۶ - ۲۴۶ - ۲۴۷ - ۲۴۸
۳۲۰ - ۳۴۲ - ۳۵۱ - ۳۵۲ -
۴۸۵ - ۴۸۷ - ۵۸۴ - ۵۸۵ -
۶۰۹ - ۶۱۲ - ۷۸۶ - ۸۳۵ -
.. .. ۹۰۱
جونه گذهه (یا) جونا گذهه (یا) چونه گذهه ۱۰۲ -
.. .. ۱۰۴ - ۱۹۸
جویاره .. ۴۱۸

جودن داخل ولایت بیهق ۷۸
جهاوه (یا جهالوه ۸۷۸
جهالوه .. ۷۵۰
جهاز کهنڈ .. ۲۷۷
جهانسي .. ۴۷۵
جهان نما .. ۴۷۵
جهانگیرنگر عرف ڈهاکه ۲۴ -
.. ۵۴۳ - ۵۴۵ - ۷۱۱
جهجر .. ۱۸۹
جهجرانه موضع (یا) جهجرانه
.. .. ۱۰۱
جهنجهتون .. ۱۸۹
جیت پور .. ۱۳
جیجکتو (یا) جیجکتو ۸۲ -
.. .. ۸۳
جیسلمیر ۲۴۱ - ۳۹۷ - ۳۹۸
جے سنگهه پوره .. ۵۸۳

* حرف چے *

چاندني چوک .. ۴۷۳
چاندور (یا) جاندور ۳۶۳ -
.. .. ۸۹۳
چاندوه .. ۵۸۰
چتلدرک (یا) چیتل درگ
(یا) چیتل درک و حلدرک
.. .. ۷۸۲
چتور (یا) چیتور ۲۰۸ -
.. .. ۴۴۷ - ۶۹۷
چراگاه .. ۸۴۵
چکتا (یا) چکنا ۸۱۹ - ۸۲۴
چکلهٔ متهرا .. ۹۹
چناب .. ۴۳۶
چناوه گڈهه .. ۹۴۶
چنجي (یا) چینجي ۸۵۴
چیدن موسوم بمفتاح ۴۴
چوڑه .. ۲۳
چوک سعدالله خان ۴۷۳
چوکی خاص .. ۱۷۳
چوکئي کهتّه .. ۵۴۷
چونا گڈهه .. ۴۸۷

چهارنی جنت آباد کور ۸۰۹
چیتور .. ۶۱۹
چیناپتن .. ۳۶

* حرف حا *

حاجو (ده کروهی اکبر آباد)
.. .. ۶۷۱
حاجي پور ۶۲ - ۲۲۴ -
.. .. ۲۲۸
حجاز ۵۸ - ۶۰ - ۶۲ -
۸۸ - ۱۴۸ - ۱۸۳ - ۱۸۹ -
۲۰۱ - ۲۳۶ - ۲۳۷ - ۲۵۳ -
۲۵۵ - ۲۷۳ - ۲۷۵ - ۲۸۳ -
۳۰۱ - ۳۳۰ - ۳۳۳ - ۶۰۶
حدود اندراب ۲۶۷
حدود اوراس .. ۱۸۴
حرمین شریفین ۹۱ - ۱۲۱ -
.. .. ۲۶۲
حسن ابدال ۱۱۲ - ۱۷۲ -
۵۹۳ - ۶۳۳ - ۶۴۷ - ۶۹۵ -
.. .. ۹۴۷
حسن پور سرکار هندیه ۱۳۸ -
.. .. ۸۴۰
حسین پور .. ۷۷۴
حسین پور مضاف صوبهٔ بهار
.. .. ۱۱۱
حسین ساگر ۵۳۳ - ۵۳۴
حصار ۱۷۰ - ۲۱۷ - ۸۹۰
حصار استوار آسیر ۳۸۳
حصار پتنه .. ۴۲۹
حصار شهر پناه برهانپور ۸۸۲
حصار فیروزه .. ۱۸۹
حصار ماندو .. ۳۶۷
حصار مؤ .. ۵۷۱
حصار نذور (یا) انتور ۸۲۳
حصار هرات .. ۴۲۴
حصن آسیر قلعهٔ آسیر ۹۱۷
حصون تسعهٔ دولت آباد ۴۷۹
حوض قتلغ .. ۵۲
حویلی احمد آباد ۲۲۳

حوالئ هوسول ۹۰۹
حیدر آباد ۴۰ - ۳۶۲ -
۴۸۲ - ۵۰۶ - ۵۰۸ - ۵۱۷ -
۵۳۲ - ۵۴۳ - ۵۵۵ - ۵۵۹ -
۶۰۸ - ۶۱۳ - ۶۱۹ - ۶۲۱ -
۶۳۲ - ۶۴۳ - ۶۵۲ - ۶۵۳ -
۶۸۶ - ۶۸۷ - ۶۸۹ - ۷۳۳ -
۷۳۴ - ۷۳۷ - ۷۴۵ - ۷۵۲ -
۷۵۵ - ۸۹۶ - ۸۳۸ - ۸۴۳ -
۸۴۷ - ۸۴۹ - ۸۵۸ - ۸۶۱ -
۸۶۴ - ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۱ -
۸۷۲ - ۸۷۸ - ۸۸۰ - ۸۸۲ -
۸۸۴ - ۸۸۵ ۸۹۶ - ۸۹۷ -
۹۰۱ - ۹۰۲ - ۹۰۴ - ۹۰۵ -
۹۰۶ - ۹۰۹ - ۹۲۶ - ۹۲۷

* حرف خا *

خاریاب (یا) فاریاب ۸۳
خاص پور .. ۶۴۲
خاص چوکي .. ۱۷۴
خادریز .. ۴۶۴
خاندیس ۲۲ - ۲۳ - ۲۶ -
۷۱ - ۱۸۴ - ۱۹۴ - ۱۹۸ -
۲۱۹ - ۲۳۷ - ۳۳۲ - ۳۶۴ -
۵۲۰ - ۵۳۹ - ۶۲۴ - ۶۶۲ -
۶۹۲ - ۷۱۵ - ۷۴۵ - ۸۸۴ -
۹۰۲ - ۹۱۷ - ۹۳۸ ۹۳۹ -
.. .. ۹۴۵
خجسته بنیان (یا) خجسته
بنیاد اورنگ آباد ۹ -
۴۳ - ۶۱۰ - ۶۳۸ - ۶۴۷ -
۶۵۳ - ۷۱۶ - ۷۲۲ - ۷۳۰
۷۳۴ - ۷۳۸ - ۷۳۹ - ۷۴۵ -
۷۷۰ ۷۸۳ - ۷۸۶ - ۸۳۵ -
۸۳۶ - ۸۴۱ - ۸۴۷ - ۸۵۲ -
۸۵۶ - ۸۶۳ - ۸۶۸ - ۸۷۱ -
۸۷۳ - ۹۰۹ - ۹۲۱ - ۹۳۹ -
.. .. ۹۴۹ - ۹۷۴
خراسان ۱۱۷ - ۱۹۲ -
۲۵۹ - ۲۶۵ - ۲۹۸ - ۳۰۴ -

۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۲۳ - ۴۲۴ -
۴۲۵ - ۴۲۸ - ۴۳۵ - ۵۱۸ -
۷۰۴ - ۷۰۵ - ۷۵۳ - ۸۸۲
خضرآباد .. ۴۷۵
خضرپور .. ۵۵۴
خضري تالاب .. ۸۳۶
خليج گنگ .. ۸۰
خواص پور .. ۵۲۹
خواف ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۵۱۶
خورجه .. ۸۸۷ - ۸۸۸
خوشاب .. ۷۴
خيراپ .. ۸۳
خيرآباد صوبهٔ اودهه ۶۰ -
.. ۲۲۹ - ۴۷۵ - ۴۸۱
خيبر .. ۱۵۵

* حرف دال *

دار الحرب پونه ۷۸۰ - ۹۰۷ -
.. ۹۲۰ - ۹۲۶
دار الخلافة ۲۱ - ۲۷ - ۳۶ -
۵۰ - ۱۷۸ - ۲۰۳ - ۲۷۶ -
۴۸۳ - ۵۰۷ - ۷۲۰ - ۷۵۰ -
۷۶۲ - ۷۶۵ - ۷۷۴ - ۷۸۱ -
۷۹۵ - ۸۰۵ - ۸۳۰ - ۸۳۱ -
۸۶۵ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۷۷ -
۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۶ - ۸۸۷ -
.. ۸۸۸ - ۸۸۹ - ۸۹۲
دار الخلافهٔ آگره ۵۴ - ۵۵ -
۶۳ - ۷۱ - ۱۴۹ - ۲۱۴ -
۲۴۸ - ۲۸۳ - ۳۴۴ - ۴۸۷
دار الخلافهٔ دهلي ۵۳۹ -
.. ۶۸۱ - ۸۴۸ - ۸۴۹
دارالخلافهٔ شاهجهان آباد ۳۵ -
۱۵۶ - ۵۳۵ - ۵۷۳ - ۵۷۵ -
۸۳۹ - ۸۴۰ - ۸۴۲ - ۸۴۳ -
.. ۸۴۴ - ۸۴۵ - ۹۴۴
دارالخير اجمير ۱۵۷ -
۲۱۴ - ۳۵۲ - ۳۵۷ - ۶۱۹ -
.. .. ۸۱۶

دارالسلطنة قزوین ۴۲۶ -
دارالسلطنه لاهور ۲۱ - ۷۰ -
۱۱۲ - ۳۴۱ - ۵۸۲ - ۶۶۹ -
.. .. ۷۱۶
دارالملک کابل .. ۱۵۵
داسنه (یا) داسنه ۸۸۷
دامغان .. ۴۲۶
دامن کوه کانگره ۸۲۲ - ۵۸۷
دامن کوهستان ۱۸۷
دبیل .. ۳۱۱
دتبه (یا) دیته (یا) دیهه
.. .. ۴۶۱
دجله .. ۴۷۰
دربهنگه صوبهٔ بهار ۳۴ -
.. .. ۵۵۹
در دانگده موسوم به صادق گذهه
.. .. ۴۴
درنگر .. ۹۱۳
دروازا اویس قرن نام دروازهٔ قلعهٔ قندهار ۴۸
درهٔ خیبر .. ۵۹۳
دریای اتک .. ۶۱۲
دریای برهماپتر ۵۴۶ -
.. ۵۴۸ - ۵۵۰
دریای بهیمرا .. ۱۷۱
دریای پنجاب ۷۷ - ۳۰۷ -
.. .. ۳۲۸
دریای تبتی .. ۶۹
دریای تهته .. ۱۰۱
دریای جمن ۸۴۴ - ۸۸۸ -
.. .. ۸۹۱
دریای جون (یا) جمن
.. .. ۱۳۳
دریای جون ۶۳ - ۱۵۷ -
.. .. ۲۳۱ - ۲۳۲
دریای چناب .. ۷۶
دریای خیل .. ۸۷۹
دریای زادی .. ۵۲۵

دریاي سنده .. ۳۳۱
دریاي سیحون مشهور به آب خجند .. ۹۶۴
دریاي شور ۵۷ - ۶۹ - ۸۰ -
.. ۲۸۲ - ۳۱۱ - ۴۴۸
دریاي کشنا .. ۹۴۹
دریاي گنگ .. ۲۱۸
دریاي گنگ و جون ۲۵۰
دریاي مانجرا .. ۶۰۸
دریاي مهتي .. ۷۶۷
دریاي مهي .. ۸۰۴
دریاي نربدا ۱۳۷ - ۵۸۰ -
.. ۷۹۴ - ۸۴۰ - ۸۵۱
دریاي نیرا .. ۳۱
دریاي نیلاب .. ۴۵۹
دریاي ورده .. ۳۷۶
دشت .. ۴۱۸
دشت خطا .. ۵۵۰
دکن ۵ - ۹ - ۱۹ - ۲۱ -
۲۲ - ۲۳ - ۲۵ - ۲۶ - ۳۰ -
- ۴۶ - ۵۲ - ۷۸ - ۸۵ - ۸۷ -
- ۸۸ - ۹۸ - ۱۰۲ - ۱۰۵ -
- ۱۰۶ - ۱۰۸ - ۱۱۶ - ۱۱۸ -
- ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۱۲۲ - ۱۳۵ -
- ۱۳۷ - ۱۴۱ - ۱۴۲ - ۱۴۹ -
- ۱۵۳ - ۱۵۴ - ۱۵۸ - ۱۶۳ -
- ۱۶۴ - ۱۶۵ - ۱۶۸ - ۱۷۶ -
- ۱۷۷ - ۱۹۵ - ۱۹۶ - ۱۹۷ -
- ۲۰۱ - ۲۳۷ - ۲۵۴ - ۲۶۳ -
- ۲۹۰ - ۲۹۱ - ۳۲۰ - ۳۲۲ -
- ۳۲۳ - ۳۳۲ - ۳۲۹ - ۳۳۳ -
- ۳۳۴ - ۳۳۷ - ۳۳۸ - ۳۵۶ -
- ۳۵۷ - ۳۵۸ - ۳۶۰ - ۳۶۱ -
- ۳۶۷ - ۳۷۴ - ۳۷۵ - ۳۷۶ -
- ۳۷۵ - ۳۸۷ - ۳۸۹ - ۳۹۰ -
- ۳۹۱ - ۳۹۲ - ۳۹۷ - ۳۹۸ -
- ۳۹۹ - ۴۰۰ - ۴۰۲ - ۴۰۴ -
- ۴۰۵ - ۴۱۴ - ۴۱۹ - ۴۲۰ -
- ۴۳۱ - ۴۳۷ - ۴۴۳ - ۴۴۷ -
- ۴۵۳ - ۴۵۴ - ۴۷۹ - ۴۸۲ -

۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۱ - ۴۹۳ -
۴۹۶ - ۴۹۸ - ۴۹۹ - ۵۰۰ -
۵۰۱ - ۵۰۲ - ۵۰۳ - ۵۰۷ -
۵۰۸ - ۵۱۰ - ۵۱۱ - ۵۱۴ -
۵۱۶ - ۵۱۷ - ۵۲۰ - ۵۲۱ -
۵۲۲ - ۵۲۳ - ۵۳۱ - ۵۳۵ -
۵۳۶ - ۵۵۰ - ۵۵۴ - ۵۵۹ -
۵۶۲ - ۵۶۳ - ۵۶۵ - ۵۶۶ -
۵۶۷ - ۵۶۸ - ۵۶۹ - ۵۷۰ -
۵۷۱ - ۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۷۶ -
۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۳ - ۵۸۶ -
۵۸۸ - ۵۸۹ - ۵۹۰ - ۵۹۳ -
۵۹۷ - ۶۰۰ - ۶۰۲ - ۶۰۳ -
۶۰۸ - ۶۱۰ - ۶۲۰ - ۶۲۱ -
۶۲۴ - ۶۲۵ - ۶۲۸ - ۶۳۵ -
۶۵۴ - ۶۵۵ - ۶۵۹ - ۶۶۳ -
۶۶۷ - ۶۷۰ - ۶۷۷ - ۶۷۹ -
۶۸۲ - ۶۸۳ - ۷۰۷ - ۷۱۲ -
۷۱۴ - ۷۲۲ - ۷۲۳ - ۷۳۴ -
۷۳۵ - ۷۳۶ - ۷۳۷ - ۷۳۸ -

۷۳۹ - ۷۴۱ - ۷۴۶ - ۷۴۹ -
۷۵۰ - ۷۵۱ - ۷۵۲ - ۷۵۴ -
۷۵۵ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۷۶۶ -
۷۶۷ - ۷۷۰ - ۷۸۲ - ۷۸۳ -
۷۹۲ - ۷۹۳ - ۷۹۴ - ۷۹۵ -
۷۹۶ - ۷۹۷ - ۸۰۰ - ۸۰۶ -
۸۰۷ - ۸۱۷ - ۸۲۵ - ۸۳۱ -
۸۳۳ - ۸۳۵ - ۸۳۶ - ۸۳۹ -
۸۴۰ - ۸۴۱ - ۸۴۲ - ۸۴۳ -
۸۴۴ - ۸۴۵ - ۸۴۷ - ۸۴۸ -
۸۴۹ - ۸۵۰ - ۸۵۲ - ۸۶۰ -
۸۶۱ - ۸۶۴ - ۸۶۶ - ۷۷۱ -
۸۷۴ - ۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ -
۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۱ - ۸۸۲ -
۸۸۳ - ۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۶ -
۷۹۳ - ۸۹۴ - ۸۹۶ - ۸۹۹ -
۹۰۱ - ۹۰۴ - ۹۰۷ - ۹۰۹ -
۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ - ۹۱۳ -
۹۱۴ - ۹۱۹ - ۹۲۰ - ۹۲۲ -
۹۲۷ - ۹۳۰ - ۹۳۳ - ۹۳۵ -

۹۳۷ - ۹۳۸ - ۹۴۱ - ۹۴۲ -
۹۴۳ - ۹۵۱ - ۹۵۷ - ۹۵۸ -
۹۶۰ - ۹۶۳ - ۹۶۵ - ۹۶۹ -
.. .. ۹۷۰ - ۹۷۴
دلبادل .. ۴۶۸
دلمو (یا) دلموٗ .. ۴۸۱
دمتور (یا) دهمتور ۴۳۱
دنجو (یا) ونچو (دریا)
دندوانه .. ۶۰۴
دندیري (یا) وندیري ۱۲۵
درآب (یا) درابه ۱۲۹ -
۲۵۰ - ۴۷۰ - ۸۶۶ - ۸۶۷
دراب صوبهٔ شاهجهـــان آباد
.. .. ۸۶۷
در آبهٔ باري .. ۸۱۸
در ابه بهتّه جالندهر (یا) پتّنه
.. .. ۱۲۷
درابهٔ سندهه ساگر ۷۴ - ۹۴
درکاري (یا) دهکاري ۵۴۲
دولت آباد ۳ - ۵ - ۷ - ۹ -
۲۱ - ۵۲ - ۱۰۷ - ۳۵۶ -
۲۹۱ - ۴۰۳ - ۴۰۴ - ۴۲۱ -
۴۴۳ - ۴۴۴ - ۴۵۴ - ۴۹۰ -
۵۷۰ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۶۴۴ -
۸۱۸ - ۹۱۰ - ۹۱۱ - ۹۱۲ -
.. .. .. ۹۳۸ - ۹۶۰
دهارور ۱۱۶ - ۱۱۷ -
۳۲۱ - ۸۴۹ - ۹۰۷ - ۹۰۸
دهارهٔ مرشد قلي خان ۴۹۸
ده سنج بیرون تندهار ۷۰۲
دهلي ۳۸ - ۵۴ - ۹۲ -
۱۲۷ - ۱۳۴ - ۱۳۵ - ۱۳۷ -
۱۳۸ - ۱۶۷ - ۱۷۷ - ۱۸۱ -
۱۹۳ - ۲۰۷ - ۲۱۱ - ۲۴۵ -
۲۵۰ - ۲۸۳ - ۳۰۶ - ۳۲۳ -
۳۲۴ - ۳۶۵ - ۳۹۹ - ۴۰۷ -
۴۰۸ - ۴۱۱ - ۴۶۲ - ۴۶۳ -
۴۶۴ - ۶۹۸ - ۷۱۱ - ۷۲۱ -
۷۷۳ - ۷۸۱ - ۸۱۴ - ۸۲۶ -
۸۳۴ - ۸۴۴ - ۸۶۶ - ۸۸۳ -

۸۸۴ - ۸۸۵ - ۸۸۷ - ۸۹۰ -
۸۹۱ - ۸۹۲ - ۸۹۳ - ۸۹۴ -
۹۱۱ - ۹۱۴ - ۹۱۵ - ۹۲۹
دهلي دروازهٔ اورنگ آباد ۹۵۱
دهلي علائي .. ۴۷۵
دهلي قديم .. ۴۷۴
دهن پور گجرات ۴۸۶
دهور سمندر يکي از بندر دکن
.. .. ۹۱۳
ديار شرقي ۷۶ - ۸۰۹ -
.. .. ۹۳۸
ديار گجرات .. ۳۲۵
ديبال پور ۲۲۱ - ۲۸۶ - ۴۴۴
ديسپانڈيه .. ۴۸۴
ديسمکهه .. ۴۸۴
ديوانان پتن .. ۸۶۲
ديوکر يعني دولت آباد ۹۱۱ -
.. ۹۱۳ - ۹۱۴ - ۹۱۵
ديوگڈهه ۱۰۴ - ۵۲۲ -
.. .. ۵۸۸ - ۹۴۲

ديويگانون (يا) ديولگانون
.. .. ۳۶۷ - ۳۸۹
ديولگانون مضاف بالاگهات برار
ديهات بالکنڈه .. ۷۹۷

* حرف ڈال *

ڈک ۲۵
ڈهاکه ۳۳
ڈيک ۸۸۶

* حرف را *

راجبندري (يا) راجيندري
.. .. ۸۷۰ - ۸۹۹
راج پياله .. ۳۹۸
راج محل .. ۸۰
راجوري (يا) راچوري ۴۹ -
.. .. ۵۰
راج مسکون .. ۳۱۴
رام پوره .. ۷۳۱ - ۷۳۳
رام دره .. ۶۸۴
رام کر .. ۳۱۱

رام گیر (یا) رام کیر (یا)
رام کر .. ۶۹۲
راه تلنگ .. ۳۶۷
راه خواجه اوجین (یا) اوچین
.. .. ۸۴
راه درسلج توابع گذر وان ۸۳
راهون .. ۱۲۷ - ۱۲۸
راهیري .. ۳۱ - ۳۲
راه یکه اولنگ .. ۸۳
رای باغ .. ۶۵۶
رایپور .. ۱۲۹ - ۱۳۰
رای پور غربي ۱۲۹
رایچور (یا) رایچور ۸۵۰
رای مین مالوه ۴۳۷ - ۹۴۶
رخنگ .. ۵۴۳ - ۵۴۴
رسول آباد ظاهر بلدة
احمد آباد .. ۴۴۷
رمنة کراره .. ۶۶۳
رنتنبهور ۱۸۳ - ۱۹۴ -
۲۰۸ - ۳۹۲
رنگاماتي (یا) رنگاپاني ۵۴۷
روپ پاس .. ۴۲۱
رود خانهٔ کشن گنگا ۴۳۲
رود خانهٔ یشب ۲۳۴
رود دنچو (یا) ونچو ۵۵۱
روشاني .. ۷۱
روضه شاه برهان الدین غریب
.. .. ۸۴۵
روضهٔ شاه شرف پاني پتي
.. .. ۳۸۱
روضهٔ عبهر .. ۷۲۵
روضه معینیه .. ۳۵۷
روضهٔ مقدسه .. ۸۵۹
روضهٔ منوره قریب قلعهٔ
دولت آباد .. ۸۸۱
رهتاس ۱۰ - ۱۲ - ۶۷۶ - ۷۰۵
.. ۱۵ - ۲۲۳ - ۲۷۷ -
۲۷۹ - ۳۸۶ - ۹۴۶

* حرف زا *

زابلي ملک .. ۷۰

زمانیه .. ۲۳۲
زمین دار (یا) زمیندار ۹۳ -
۲۹۷ - ۲۹۸ - ۴۲۴ - ۴۳۵ -
.. ۷۰۱ - ۷۰۳
زنده رود مشهور به زاینده رود
.. .. ۴۱۸

* حرف سین *

ساتگام (یا) ساتگانون ۵۳ -
.. .. ۲۰۶
سادهورا (یا) شاه دهورا
(یا) شاهدره مضاف
سرهند .. ۷۱۹
سارنگ پور ۵۱ - ۶۴۷
سارنگپور مالوه ۲۲۳ - ۳۹۱
سانبهر .. ۶۰۸ - ۶۲۴
سانڈي و پالي ۸۹۲
سبزوار .. ۴۱۰ - ۴۱۱
ستاره .. ۹۰۹
ستارا موسوم به نورس تارا ۴۲
ستلج ۴۷۵
ستیا سر (نام عمارتے) ۳۲۸
سدهوت .. ۵۳۰
سرا .. ۱۲۴ - ۷۸۲
سراي بهاري .. ۳۹۲
سراي روزبهاني ۱۳۳
سراي و چوک فتحپوري
.. .. ۴۷۲
سرکار اودهه .. ۴۰۶
سرکار ایرایچ .. ۵۸۷
سرکار بهروچ .. ۵۷
سرکار بهکر .. ۳۲۱
سرکار پٹن که شهریست قدیم
موسوم به نهرواله ۲۱۵
سرکار چیتور .. ۴۳۷
سرکار حصار .. ۴۸۸
سرکار رنتهبور .. ۴۷۵
سرکار سنبهل .. ۲۱۴
سرکار سهارنپور (یا) سارنگ پور
.. .. ۱۵۷

سرکار سیوستان ۳۰۹ - ۳۱۲
سرکار قنوج .. ۱۹۸
سرکار کالنه .. ۴۱۹
سرکار لکهنو .. ۴۰۲
سرکار گورکهپور ۴۲۰ - ۴۲۹
سرکار ماندو .. ۴۶۰
سرکار مونگیر .. ۴۲۰
سرکار هنڈیه .. ۷۷۰
سرم (یا) پرگنهٔ سیرم مضاف
صوبهٔ بدر .. ۶۳۰
سرمور .. ۸۲۳
سرندیپ .. ۸۰
سرونج متعلقهٔ صوبهٔ مالوه
.. ۱۴۶ - ۷۱۴ - ۷۳۸
سروهي .. ۲۱۵
سرهند ۱۲۷ - ۱۲۸ -
۴۳۷ - ۶۶۹ - ۷۱۹ - ۷۹۴
سري .. ۴۷۴
سري نگر دارالملک کشمیر
۶۴ - ۹۶ - ۳۱۸ - ۵۶۷ -
۵۸۷ - ۸۲۲ - ۸۲۳ - ۹۵۷
سري رنگ پٹن (یا) سریرنگ
پٹن (یا) سري نگر پٹن
.. ۷۸۲ ۸۵۰ - ۸۷۲
سکهر .. ۲۴۵
سکندره .. ۸۸۷
سلطان پور ۱۲۷ - ۱۳۱ -
۱۴۱ - ۲۵۴ - ۳۲۰ - ۷۷۸ -
.. .. ۹۱۴
سلطان پور بلهري ۲۴۷
سلطان پور نذر بار ۶۴۴
سلطان گنج اورنگ آباد ۶۳۹
سلهٹ .. ۴۵۲
سلیم گڈهه .. ۷۶۶
سمرقند ۱۲۰ - ۱۲۱ - ۲۳۲ -
۲۳۳ - ۲۶۴ - ۳۲۴ - ۸۳۷ -
.. ۸۴۲ - ۸۷۵ - ۹۶۳
سموکر (یا) سموگر ۲۷ -
.. ۵۱۱ - ۶۱۴ - ۸۳۱
سنبهل (یا) سنبل ۷۰ -

۹۹ - ۲۱۴ - ۸۱۱ - ۸۱۸ -
.. .. ۸۲۴
سنبل (یا) سنبهل مراد آباد
.. .. ۲۹
سندهه ۷۴ - ۱۴۴ - ۱۸۱ -
۲۴۵ - ۲۶۲ - ۳۰۵ - ۳۰۹ -
.. ۳۲۷ - ۳۶۸ - ۴۸۵
سندکهیر ۹۰۳ - ۹۰۴
سنستي تعلقهٔ راجا رام جات
مفسد .. ۶۵۷
سنکهنیر (یا) سنکهیز ۸۷ -
۳۶۳ - ۵۰۷ - ۷۳۰ - ۸۸۴ -
.. .. ۹۰۳ - ۹۳۲
سواحل بحر هند موسوم بکوکن
متعلق ولایت دکن ۵۶۳
سواد .. ۷۵
سودهره .. ۸۳۳
سودهره (یا) سرده پور
.. .. ۷۶
سورت (یا) سورتهه ۱۰۳ -
۱۹۴ - ۱۹۵ - ۱۹۹ - ۳۸۰ -
۵۶۰ - ۷۳۱ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
۷۵۴ - ۷۶۷ - ۸۰۴ - ۸۵۲ -
.. .. ۹۱۳ - ۹۴۹
سوردن (یا) سوردن (یا سورن
(کنار کنگ بهاگیرتي)
.. .. ۷۳۸
سولي .. ۲۴
سهارنپور .. ۸۲۲
سهرند .. ۱ - ۲۵۴
سیالکوت .. ۱۸۱
سیري .. ۷۹۷
سیستان ۹۳ - ۹۴ - ۲۹۸ -
.. ۴۳۴ - ۴۳۵ - ۷۰۲
سیکاکول (یا) سیکاکل و سکاکول
۷۳۶ - ۷۴۶ - ۸۹۷ - ۸۹۹
سیوا .. ۱۵۸
سیوستان ۸۸ - ۳۰۶ -
۳۰۹ - ۳۱۱ - ۳۱۲ - ۳۲۶ -
۳۷۳ - ۵۵۷ - ۵۶۰ - ۷۱۷ -

... ... ۹۶۶
سیوي ... ۳۱۱

* حرف شین *

شادمان ... ۴۵۹
شاش (یا شایش مشهور به
نیاکت معروف به تاشکند
و تاشکنیت یا تاسکیت
و تاسکنیت ۶۱ - ۹۶۴
شام ... ۴۷۰
شاه آباد ... ۳۹۳
شاه پور مضاف کواپاک ۶۵۳
شاهجهان آباد (یا) دار الخلافهٔ
شاهجهان آباد ۱۳۳ -
۱۳۹ - ۱۴۰ - ۱۵۷ - ۱۵۹ -
۱۷۷ - ۴۶۲ - ۴۶۹ - ۴۷۳ -
۴۷۶ - ۵۲۳ - ۵۲۹ - ۶۰۱ -
۶۰۶ - ۶۰۷ - ۶۴۴ - ۶۹۰ -
۷۰۸ - ۷۱۰ - ۷۵۰ - ۷۶۶ -
۷۷۴ - ۷۷۶ - ۸۰۶ - ۸۲۴ -
۸۴۷ - ۸۶۶ - ۸۶۷ - ۸۷۶ -
.. .. ۸۸۵ - ۸۹۴
شاه دهورا (یا) شاه دره
.. .. ۶۷۲
شاهزاد پور .. ۶۵۷
شاه گذهه .. ۸۵
شاه محل .. ۴۶۵
شش دریاي شمالي ۲۴۵
شکر کهیرله (یا) سکر کهرله
(یا) شکر کهیره ۷۴۱
شکرکهیره سکرکهیره (یا) کهیوه
(یا) سکرکهیرله شصت کوره
از اورنگ آباد ۸۴۳
.. .. ۸۷۸
شکر تال ۸۶۶ - ۸۹۳ - ۸۹۴
شمسي مشهور بکالا پهاڑ ۴۰
شور دریا .. ۳۱۰
شوستر .. ۷۷۳
شولا پور ۱۲۲ - ۶۲۸ - ۶۵۶
شهاب نهر .. ۴۶۵

شهر بند گانده ۲۲۷
شهر جام موسوم به اسلام نگر
.. ۱۰۴ - ۱۰۵
شهر جلیسر .. ۲۲۰
شهرستان .. ۴۱۳
شیراز ۲۶۲ - ۲۸۰ - ۳۳۳ -
۳۵۷ - ۳۸۶ - ۷۰۵ - ۷۰۶
شیرپور .. ۳۷۷
شیرگده .. ۸۲۲

* حرف صاد *

صحراي هانسي و حصار ۸۹۰
صفاهان .. ۱۰۹ - ۸۱۳
صفهٔ صفا .. ۷۷
صوبهٔ آگره .. ۳۸۰
صوبهٔ احمد آباد ۱۴۸ - ۶۸۶
صوبهٔ احمد آباد گجرات ۶۵۵
صوبهٔ احمد نگر .. ۳۲۱
صوبهٔ اله آباد ۷۰ - ۴۵۴
صوبهٔ اردهه ۶۰ - ۳۵۷ -
۵۵۶ - ۵۸۷ - ۵۹۰ - ۶۰۴
صوبهٔ اریسه .. ۳۸۴
صوبهٔ بدر .. ۶۳۰
صوبهٔ برار ۵۰۲ - ۵۰۸ - ۵۱۲
.. ۶۹۴ - ۸۰۱
صوبهٔ بنگاله ۷۹ - ۲۰۴ -
۳۴۲ - ۳۴۵ - ۳۵۴ - ۴۷۷ -
.. ۵۰۱ - ۵۰۸ - ۷۱۱
صوبهٔ بنگ و بهار ۲۳۲
صوبهٔ بهار ۲ - ۳۴ - ۱۱۱ -
۱۷۱ - ۲۲۹ - ۲۳۱ - ۲۳۷ -
۲۷۹ - ۲۹۳ - ۳۵۹ - ۴۱۱ -
۴۲۰ - ۴۷۷ - ۵۵۷ - ۵۵۸ -
.. ۵۸۴ - ۸۰۹ - ۹۳۱
صوبهٔ پتنه ۵۳ - ۴۲۹
صوبهٔ پنجاب ۱۸ - ۷۴ -
.. .. ۱۸۷
صوبهٔ تلنگانه .. ۹۴۲
صوبهٔ تتهه ۳۱۲ - ۳۷۸ -
.. ۴۸۲ - ۴۸۷ - ۴۸۹

صوبهٔ خاندیس ۱۴۱ - ۴۹۷
.. ۵۰۲ - ۶۲۱ - ۷۷۰ -
صوبهٔ خجسته بنیاد ۱۴۱ -
.. .. ۷۷۰
صوبهٔ دار الخلافه .. ۵۶۷
صوبهٔ دکن ۳۷ - ۱۱۵ -
.. .. ۳۵۸ - ۳۶۲
صوبهٔ کابل ۱۶۳ - ۱۶۷ -
.. .. ۵۹۵ - ۶۶۶
صوبهٔ کشمیر .. ۳۵
صوبهٔ گجرات ۲۱ - ۵۹ -
۶۹ - ۲۲۰ - ۳۲۰ - ۳۸۰ -
.. ۴۸۹ - ۶۶۲
صوبهٔ لاهور .. ۶۹۷
صوبهٔ مالوه ۵۰ - ۵۹ - ۱۴۶ -
۲۱۹ - ۲۲۰ - ۵۰۹ - ۵۵۹ -
۵۶۹ - ۶۲۲ - ۶۵۶ - ۷۱۳ -
۷۱۴ - ۷۶۹ - ۷۷۱ - ۷۹۴
صوبهٔ محمد آباد بدر ۴۲۹
.. .. ۴۹۰
صوبهٔ ملتان ۹۲ - ۱۲۱ -
۲۹۹ - ۳۰۹ - ۳۴۶ - ۴۸۹ -
.. .. ۴۹۹ - ۹۷۰

* حرف طاء *

طالقان .. ۲۷۵
طبرستان .. ۱۰۹
طرف آب .. ۲۴۴
طرفان .. ۶۱ - ۶۲
طهران .. ۷۰۵

* حرف ظاء *

ظفر آباد .. ۸۳۳
ظفر آباد بدر .. ۶۲۲
ظفر آباد بیدر .. ۱۲۲
ظفر نگر ۶ - ۳۸۵ - ۴۰۱ -
.. ۴۰۳ - ۴۴۳ - ۷۳۹
ظفر نگر بالا گهات برار ۸۶

* حرف عین *

عراق ۲۶ - ۲۰۲ - ۲۳۳ -

۲۵۹ - ۲۶۲ - ۲۵۷ - ۲۶۳ -
۲۶۷ - ۳۳۸ - ۳۴۰ - ۳۴۶ -
۴۰۹ - ۴۱۰ - ۴۱۴ - ۴۱۵ -
۴۱۷ - ۴۲۴ - ۴۲۶ - ۷۰۵ -
.. ۸۱۳ - ۸۱۴ - ۸۸۲
عراق عجم .. ۲۷۵
عراق عرب .. ۲۶۲
عرب ۱۰ - ۷۳ - ۹۱ - ۸۸۲
عظیم آباد پٹنہ ۱۳۲ - ۷۱۱ -
.. .. ۸۰۳
عقابین .. ۶۲
علي مسجد .. ۳۲۲
عنبر کوٹ ۴۰۱ - ۶۴۵ -
.. ۸۱۸ - ۹۶۱

* حرف غین *

غازیپور ۵۹ - ۲۴۶ - ۳۳۴ -
.. .. ۶۱۲
غرجستان .. ۸۳
غریب خانہ .. ۷۷۸
غزنین ۵۶ - ۱۴۴ - ۱۸۰ -
.. ۲۹۶ - ۳۰۹ - ۴۴۳
غوث گڈھہ .. ۸۶۷
غور بند .. ۱۸۸ - ۴۵۸

* حرف فاء *

فارس ۲۳۳ - ۲۵۹ - ۳۳۳ -
.. ۳۳۸ - ۳۴۰ - ۳۵۸
فتح آباد .. ۲۲۰
فتح آباد دھارور ۱۱۶ -
.. .. ۵۷۹
فتح پور ۱۳۷ - ۱۴۶
فتح پور بیانہ .. ۴۷۸
فتح پور سیکري ۶۸ - ۱۳۶ -
.. .. ۲۶۳
فتح پور ہنسوہ .. ۹۳۲
فراہ مضاف خراسان ۴۳۵ -
.. ۷۰۳ - ۷۵۳
فرخ آباد ۷۷۲ - ۷۷۳ -
۷۳۵ - ۸۶۶ - ۸۹۱ - ۸۹۲

فرخنده بنیاد ۵۳۰ - ۷۵۳
.. .. ۸۶۹
فرداپور .. ۲۶ - ۷۳۵
فرغر .. ۶۲
فرنگ ۸۰ - ۸۱ - ۹۰۵ -
.. ۹۰۷ - ۹۱۸
فناکت مشهور به شاهرخیه
.. .. ۹۶۴
فیروز آباد .. ۴۷۵
فیض آباد .. ۱۵۷

* حرف قاف *

قبچاق حوالیء بلخ ۸۲ .
.. ۲۷۲ - ۴۸۲
قرا باغ .. ۴۵۸
قزوین ۲۶۲ - ۷۰۵ - ۸۱۲ -
.. .. ۸۱۳
قصور (یا) قصور قصبه ایست
از دوابهٔ باري ۸۱۸
قصبهٔ آره ... ۲
قصبهٔ آشتي .. ۵۱۲
قصبهٔ اتاره .. ۲۳۰
قصبهٔ اردهه .. ۲۴۷
قصبهٔ بهادراجن ۲۱۴
قصبهٔ بهیه .. ۸۱۰
قصبهٔ بیر .. ۳۳۷
قصبهٔ پاتم از اعظم قصبات برار
.. .. ۹۰۵
قصبهٔ پتن .. ۳۵۶
قصبهٔ پٹن صوبهٔ خجسته بنیاد
.. .. ۸۷۱
قصبهٔ پرینده ۵۶۹ - ۵۷۰
قصبهٔ تبوه .. ۴۴۷
قصبهٔ تمرني موسوم به ظفرنگر
.. .. ۴۳۷
قصبهٔ توساري .. ۹۱۳
قصبهٔ تیالي (یا) تبالي
(یا) بیتالي مشهور به
نعمت آباد ۴۱۹
قصبهٔ جاني ، گانون ۱۴۱

قصبهٔ جهوسي مقابل الٰه آباد
.. .. ۴۳۹
قصبهٔ چاندر .. ۳۱۰
قصبهٔ چنوت ۹۳۳ - ۹۳۵
قصبهٔ رادیر (یا) رادیر ۶۶۴
قصبهٔ سارنگپور ۷۳۲
قصبهٔ سالي ۷۷۳ ۷۷۶
قصبهٔ سانبهر .. ۴۸۸
قصبهٔ سرفال (یا) سرتال
.. ۱۴۸ - ۳۲۱
قصبهٔ سهاور ۷۷۴ - ۷۷۶
قصبهٔ سیکري (یا) سنکري
.. .. ۸۱۵
قصبهٔ کره ۱۴۶ - ۵۳۹ -
.. .. ۸۱۰
قصبهٔ کوراه .. ۲
قصبهٔ کوه مار .. ۳۱۱
قصبهٔ کهرکي .. ۳۹۰
قصبهٔ کیرانه .. ۳۸۱
قصبهٔ اوهري متصل دریاے پنجاب مشهـــور به کهاز
مانوي ۷۷ - ۲۴۴
قصبهٔ ماهان (یا) باهان ۳۳۶
قصبهٔ محمد پور ۲۴۸
قصبهٔ مندل پور ۲۰۶
قصبه منگلور .. ۲۶
قصبهٔ مونگیر ۵۳۹ - ۵۵۸
قصبهٔ میدک .. ۸۷۰
قصبهٔ میرٹهه .. ۲۵۱
قصبهٔ هیلان (یا) بهیلان ۱۴۷
قصبات بارهه .. ۸۹۳
قصبات تلنگانه ۵۵۵
قطب پوره ۱۰۷ - ۱۰۸
قلعهٔ آسیر ۱۲۷ - ۳۵۸ -
۶۲۱ - ۸۴۰ - ۸۷۷ - ۹۰۹
قلعهٔ آگره ۶۳ - ۱۳۶ - ۳۲۸
قلعهٔ اٹک .. ۳۹۵
قلعهٔ احمد نگر ۷ - ۷۶ -
۳۵۷ - ۸۶۹ - ۹۰۶ - ۹۰۹
قلعهٔ ارک بیجاپور ۳۶۸ -

.. ۹۱۶ - ۹۲۵

قلعۂ اسفرار .. ۷۰۳

قلعۂ مستقر الخلافۂ اکبر آباد

.. ۴۶۴ - ۴۷۲ - ۷۴۸

قلعۂ الٰہ آباد .. ۷۴۸

قلعۂ اندر پت دین پناہ ۴۷۵

قلعۂ اوجین .. ۲۲۰

قلعۂ اودگیر مضاف صوبۂ

محمد آباد بدر ۴۹۰ -

.. ۵۱۲ - ۶۲۱

قلعۂ اردیسہ .. ۹۰۸

قلعۂ اوسا (یا) ارسہ ۷ - ۸۷۱

قلعۂ بالکنڈہ توابع حیدر آباد

.. ۷۹۷ - ۸۴۷ - ۸۸۰

قلعۂ بدر .. ۵۳۶

قلعۂ بدر و کلیان ۲۴

قلعۂ بریلی .. ۸۱۱

قلعۂ بست ۹۳ - ۹۶۶

قلعۂ بغداد .. ۱۱

قلعۂ بلخ .. ۴۵۵

قلعۂ بندر سورت ۵۰۷ - ۸۹۹

قلعۂ بورندھر (یا) پورندھر

ملجار .. ۱۵۸

قلعۂ بہروچ .. ۵۸

قلعۂ بھکر ۷۷ - ۲۴۹ - ۳۰۷

قلعۂ بہوجپور .. ۳۱۳

قلعۂ بیانہ ۱۸۳ - ۱۸۹ -

.. .. ۱۹۳

قلعۂ بیجاپور .. ۹۰۹

قلعۂ بیجا گڈھہ ۱۸۴

قلعہ (یا) قلاع بیدر ۹۰۹ -

.. .. ۹۱۹ - ۹۲۲

قلعۂ پتہورا .. ۴۷۴

قلعۂ پرلی .. ۴۲

قلعۂ پرنالہ ۵۷۸ - ۶۸۸ -

.. ۶۹۷ - ۷۳۰ - ۹۵۰

قلعۂ پریندہ (یا) پرندا

.. ۴۰۴ - ۵۳۶ - ۶۲۱

قلعۂ پورندھر ۵۶۴ - ۵۷۶

قلعۂ تارا گڈھہ .. ۱۷

قلعهٔ ترینگ .. ۹۴۱
قلعهٔ ترچنان پلي (یا) قلعهٔ ترچناپلي ۷۹۶ - ۸۴۶ -
.. ۸۶۱ - ۸۶۲ - ۸۸۰
قلعهٔ ترمذ .. ۹۶۸
قلعهٔ ترهنده .. ۲۲۱
قلعهٔ جانپانیر .. ۱۹۴
قلعهٔ جهانسي .. ۴۶۱
قلعهٔ چتور (یا) چیتور ۱۹۳
.. ۵۰۹ - ۵۶۷ - ۵۷۴
قلعهٔ چمدره .. ۵۴۹
قلعهٔ چینجي (یا) چنجي
.. ۸۵۵ - ۸۵۶
قلعهٔ خزانده .. ۳۰۰
قلعهٔ دار الخلافه ۸۴۱
قلعهٔ دکن .. ۱۴۱
قلعهٔ دولت آباد ۳۸ -
۱۶۵ - ۳۸۵ - ۴۰۰ - ۴۰۳ -
۴۱۹ - ۵۲۰ - ۵۳۸ - ۵۸۳
۸۸۱ - ۹۰۹ - ۹۲۴ - ۹۳۴ -
.. ... ۹۷۴
قلعهٔ دیوکر ... ۹۱۱
قلعهٔ رام کیسر ... ۶۴۴
قلعهٔ رادیر ... ۶۶۵
قلعهٔ راهوتره ... ۳۵۶
قلعهٔ رنتنبهور ۲۰۱ - ۳۴۴
قلعهٔ روهتاس ۲ - ۱۴۵
قلعهٔ سانتور ... ۹۶
قلعهٔ ستارا ... ۴۱
قلعهٔ سورت ۵۹ - ۶۹ -
... ۲۲۳ - ۲۳۷
قلعه (یا) قلاع سنکمنیر (یا) سنگمیز .. ۱۱۵
قلعهٔ سیمله ۵۴۸ - ۵۴۹
قلعهٔ سیوي ... ۳۰۵
قلعهٔ شاهجهان آباد ۴۷۰
قلعهٔ شیر گڈهه .. ۲۷۹
قلعهٔ ظفر ۲۶۶ - ۲۶۷ -
.. .. ۲۶۸
قلعهٔ ظفرنگر مضاف بالا گهاٹ

برار .. ۵۱۶

قلعهٔ غوري ۹۹ - ۱۰۰

قلعهٔ فراه .. ۷۰۳

قلعهٔ قلات .. ۲۹۷

قلعهٔ قندهار ۹۳ - ۱۵۳ -
۲۶۷ - ۲۹۶ - ۳۴۶ - ۳۴۷ -
۵۰۹ - ۵۱۲ - ۵۷۱ - ۹۶۶

قلعهٔ کابل ۶۲ - ۲۰۳

قلعهٔ کالنجر .. ۲۰۷

قلعهٔ کاني .. ۸۲۳

قلعهٔ کاویل .. ۲۹۲

قلعهٔ کجلي .. ۵۴۷

قلعهٔ کلیان ۵۳۶ - ۵۹۱ -
.. ۸۰۱ - ۸۷۳

قلعه کنجاپه (یا) کنجانه ۲۴۳

قلعهٔ کندانه .. ۶۹۳

قلعهٔ کهمرد .. ۱۰۰

قلعهٔ کهیلنه (یا) کهیلنا ۴۴ -
.. .. ۵۷۹

قلعهٔ گلبرگه .. ۸۷۰

قلعهٔ گانکنڈهٔ (یا) گولکنڈهٔ
حیدر آباد پاي تخت

سلاطین تلنگ ۱۲۲ -
۳۶۳ - ۵۳۳ - ۶۴۱ - ۸۳۷ -
.. ۸۷۵ - ۹۰۴ - ۹۴۳

قلعهٔ گوالیار ۷ - ۲۰ - ۵۴ -
.. .. ۱۴۵

قلعهٔ للنگ (یا) النگ ۱۹۸

قلعهٔ لوهکنڈه دولت آباد ۳۵۶

قلعهٔ ماتهیاه (یا) ماتیله ۲۴۲

قلعهٔ ماندو .. ۱۳

قلعهٔ محمد نگر عرف گولکنڈه
.. .. ۷۳۴

قلعهٔ مرچ .. ۸۷۳

قلعهٔ مرغزن .. ۴۷۴

قلعهٔ ملهیر ۸۴۵ - ۹۳۷

قلعهٔ منکل بیره (یا) منگل
و بیره .. ۵۷۸

قلعهٔ موٗ .. ۸۱۹ - ۹۴۰

قلعهٔ مهاکوت .. ۸۱۹

قلعۂ میرٹھہ .. ۲۳۵
قلعۂ نصرت گڈھہ چنجي (یا)
چینجي پاے تخت الکۂ
کرناٹک .. ۸۵۴
قلعۂ نلدرک .. ۸۶۴
قلعۂ واکنکیرہ .. ۸۳۸
قلعۂ هندوستان ۲۰۷
قلعۂ هنای .. ۷۵۸
قلماق .. ۶۱
قم .. ۶۳۳ - ۷۰۵
قندق کلیسیا (یا) کلیان ۸۱
قمرنگر کرنول .. ۸۷۲
قندهار ۱۷ - ۴۸ - ۸۳ -
۸۴ - ۹۴ - ۹۶ - ۱۰۱ -
۱۱۷ - ۱۱۸ - ۱۶۹ - ۱۷۰ -
۱۸۰ - ۲۰۱ - ۲۶۵ - ۲۷۵ -
۶۹۶ - ۲۹۷ - ۲۹۸ - ۲۹۹ -
۳۰۰ - ۳۰۶ - ۳۱۱ - ۳۲۶ -
۳۲۹ - ۳۹۰ - ۴۳۴ - ۴۳۵ -
۴۳۶ - ۴۳۷ - ۴۴۵ - ۴۴۶ -
۴۸۶ - ۴۹۱ - ۴۹۳ - ۵۰۱ -
۵۰۹ - ۵۱۰ - ۵۱۶ - ۵۵۶ -
۵۶۷ - ۵۷۲ - ۵۷۳ - ۵۷۴ -
۵۹۰ - ۵۹۹ - ۶۰۰ - ۷۰۱ -
۷۰۲ - ۷۰۳ - ۷۰۴ - ۷۰۶ -
۷۶۰ - ۸۲۰ - ۸۲۴ - ۸۹۰
قنوج ۵۵ - ۱۹۸ - ۳۵۰ -
.. .. ۶۰۴
قوال .. ۷۴۵

* حرف کاف *

کابل ۱۷ - ۴۶ - ۴۷ - ۵۶ -
۷۰ - ۷۱ - ۷۶ - ۸۹ - ۹۱ -
۹۲ - ۹۴ - ۹۹ - ۱۰۰ -
۱۲۱ - ۱۴۴ - ۱۶۳ - ۱۶۶ -
۱۶۷ - ۱۸۰ - ۱۸۶ - ۱۸۸ -
۱۹۰ - ۱۹۱ - ۱۹۳ - ۲۰۲ -
۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۳ - ۲۱۶ -
۲۱۷ - ۲۳۳ - ۲۶۵ - ۲۶۶ -
۲۶۷ - ۲۶۸ - ۲۶۹ - ۲۷۰ -

۲۷۱ - ۲۷۲ - ۲۷۳ - ۲۷۵ -
۲۷۶ - ۲۸۹ - ۳۰۶ - ۳۲۵ -
۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۴۲ - ۳۴۹ -
۳۸۶ - ۳۸۷ - ۳۸۸ - ۳۹۱ -
۳۹۲ - ۴۳۴ - ۴۴۲ - ۴۴۴ -
۴۵۵ - ۴۵۶ - ۴۵۷ - ۴۵۸ -
۴۵۹ - ۴۹۰ - ۵۱۳ - ۵۶۷ -
۵۷۱ - ۵۷۴ - ۵۸۰ - ۵۸۳ -
۵۹۰ - ۵۹۲ - ۵۹۳ - ۵۹۵ -
۵۹۶ - ۶۰۰ - ۶۰۳ - ۶۱۶ -
۶۱۷ - ۶۶۹ - ۷۲۶ - ۷۷۸ -
۷۷۹ - ۸۰۳ - ۸۳۰ - ۸۳۱ -
۸۳۳ - ۸۳۴ - ۸۴۷ - ۹۴۰ -
.. .. ۹۴۶ - ۹۵۷
کارہ .. ۳۱۲
کاشغر ۴۸ - ۶۱ ۲۳۳ -
۲۳۴ - ۲۳۵ - ۲۶۶ - ۲۷۲ -
.. .. ۲۷۳ - ۹۶۳
کاغذي وارہ ۴۰۱ - ۴۰۲
کالا پہاڑ .. ۲۰۹ - ۲۹۳
کالا کوٹ .. ۴۰۲
کالپي .. ۶۰ - ۸۷۹
کالنہ ۱۱۷ - ۴۲۰ - ۹۴۱
کاما پہاڑي (یا) کامان پہاڑي
.. ۱۵۶ - ۵۷۳
کانگرہ .. ۳۶۶ - ۹۶۷
کانودہ (شکارگاہ) ۱۰۰
کپرتلہ .. ۹۰۱ - ۹۰۲
کتکہ ۲۰۰
کتل احمد نگر ۹۲۶
کتل بہلباس .. ۴۳۲
کتل پیر پنجال ۴۳۱
کتل خالوش (یا) خابوش (یا)
جانوش .. ۶۹۵
کتل خیبر .. ۶۱۷
کتل زہن کھیرہ ۳۶۷
کتل فردا پور ۷۳۵ - ۸۸۲.
کتل کھرکي .. ۴۰۰
کتل ہندو کوہ .. ۴۵۸
کتنگہ .. ۲۱۹

کثرهٔ میان (فیق ۲۲۷
کٹک .. ۵۰۷
کجلي .. ۵۵۴
کجلي بن .. ۵۴۷
کچ (یا) کچھه ۱۰۴ -
.. ۳۱۰ - ۳۱۲ - ۴۸۶
کچواهه .. ۲۸۰
کر ۵۷۰
کران ۴۱۸
کربلاي معلی ۱۱۰ - ۱۴۰
کرپه (یا) کرپه .. ۷۳۷
کرجهاک بذد (یا) کر خاکسا
بیدنه .. ۱۵
کرده ۷۷۲
کره کانون (یا) کر کانون دارالملک
آشام ۵۴۸ - ۵۴۹ -
۵۵۰ - ۵۵۱ - ۵۵۲ - ۵۷۰
کرمان ۳۳۵ - ۳۳۶ - ۳۳۸ -
.. ۳۴۰ - ۷۰۴ - ۷۰۵
کرناٹک (یا) کـــرناٹک
بیجاپوري ۱۱۷ -
۱۲۴ - ۵۳۰ - ۵۶۶ - ۷۳۸ -
۷۶۸ - ۸۴۶ - ۸۵۴ - ۸۶۰ -
۸۷۲ - ۸۸۰ - ۸۹۵ - ۹۱۴
کرنول .. ۷۳۷ - ۸۶۱
کره مضاف اله آباد (یا) کره
صوبهٔ اله آباد ۱۷۸ -
.. .. ۸۰۲
کره صانکپور ۳۴۴ - ۹۲۹
کشک .. ۳۸۶
کستم .. ۲۷۶
کشمیر ۱۱ - ۴۸ - ۴۹ -
۶۴ - ۷۰ - ۹۵ - ۱۱۲ -
۱۴۴ - ۱۶۳ - ۱۷۰ - ۱۸۸ -
۲۵۸ - ۲۷۶ - ۲۸۰ - ۳۱۴ -
۳۱۷ - ۳۱۹ - ۳۲۲ - ۳۴۲ -
۳۴۳ - ۴۳۱ - ۴۳۲ - ۴۳۳ -
۴۶۱ - ۴۶۶ - ۵۱۶ - ۵۲۸ -
۵۹۶ - ۶۶۷ - ۷۲۱ - ۷۳۰ -
۷۶۱ - ۷۶۴ - ۸۰۷ - ۹۴۱ -

.. ۹۰۴ - ۹۵۴ - ۹۵۷

کشنا ۸۶۹ - ۸۷۰ - ۸۷۲

کشن گڈهه .. ۱۵۲

کعبه شریف ۲۲۳ - ۲۵۶ -

.. .. ۳۰۹

کمایون .. ۵۹۸

کمن پور .. ۸۷۹

کنار مهندري که متصل قصبهٔ سرنال است ۱۹۴

کنار هیرمند .. ۲۹۷

کنبایت (یا) کنبهـــایت ۱۹۶ - ۲۸۲ - ۳۸۰ - ۴۴۸ -

.. .. ۸۵۲

کنچی کوٹهه (یا) کنجي کوٹهه .. ۵۱۷ - ۵۳۰ - ۵۷۲

کمیر .. ۸۸۶

کنک گیر (یا) کنگري (یا) کنگیري ۳۲۶ - ۶۵۶

کواهتي ۵۴۴ - ۵۴۷ - ۵۴۸ -

.. .. ۵۵۰ - ۵۵۴

کوٹ لاب چبوترہ ۴۷۱

کوٹهه بلاٹهه .. ۴۵۴

کوچ .. ۴۷۸

کوچ بهار موسوم به عالمگیرنگر ۴۴۶ - ۵۴۵ - ۵۴۶ - ۵۵۴

کوچ هاجو (یا) کوچ هاجو .. .. ۳۶۵ - ۴۵۲

کودرہ (یا) کوزرہ مضاف صوبهٔ احمد آباد ۶۸۶ - ۶۸۷

کودرہ ز تهانسرہ ۶۹۱

کوز دهن نگر .. ۴۲۲

کوشک .. ۴۱۸

کوکن .. ۵۳۶ - ۵۶۵

کوکندہ تعلقهٔ رانا ۸۱۲

کول .. ۸۲۱

کولاب .. ۲۷۵ - ۳۳۱

کول جلالي .. ۵۴

کول جلیسر .. ۷۷۳

کوندرانه .. ۹۵۸

کوہ برنی .. ۱۲۹

کوه بهوتنت .. ۵۴۵
کوه چلرنیه (یا) کوه چلپرنیه
.. .. ۵۵۶
کوه دامان شمالي ۱۵۷
کوه سرمور .. ۱۵۷
کوه سلیمان .. ۲۸۰
کوه سوالک .. ۱۴۴
کوه کانگره ۱۵ - ۱۶۸ - ۴۹۳
کوه کماؤن .. ۴۷۵
کوه مداریه .. ۷۷۴
کوه نمکسار مضاف صوبهٔ پنجاب
.. .. ۷۴
کوههای مغلستان ۶۱
کوهسار بدخشان ۴۵۹
کوهستان بکلانه ۳۶۴
کوهستان تامروپ (یا) تامروت
.. .. ۵۵۴
کوهستان سري نگر ۹۹
کوهستان کابل ۵۹۳
کوهستان کامروپ ۵۴۹ -
.. .. ۵۵۰
کوهستان کشمیر ۱۴۷
کوارچ (یا) کورچ ۲۲۷
کهابرت .. ۳۲۶
کهاچرود (یا) کانجرد ۹۷
کهتاؤن (یا) کهتانون ۴۴ -
.. .. ۱۷۳ - ۶۹۷
کهجوه ۲۴ - ۱۳۳ - ۵۸۵ -
.. .. ۷۸۱ - ۹۷۰
کهر .. ۳۱۱
کهرکي ۹ - ۳۷۴ - ۴۰۱
کهری گجرات ۶۵۲
کهسار سرحد کابل ۷۷۹
کهوردره (یا) کوردره ۹۵۰
کهره مجاهد .. ۱۵۶
کهیلنا ۱۷۴ - ۶۴۹ - ۶۶۷ -
کیرانه .. ۳۸۲
کیرانه پرگنه از مضافات
سهارنپور صوبهٔ دهلي
.. .. ۳۸۱

کیلا گڑھی .. ۸۲۲
کیلا نات .. ۸۱۳
کیلو گڑھی .. ۴۷۴

* حرف کاف فارسی *

گجرات ۶ - ۷ - ۲۰ - ۵۰ -
۵۳ - ۵۷ - ۵۹ - ۷۰ -
۷۱ - ۷۶ - ۷۷ - ۸۸ -
۹۷ - ۱۰۱ - ۱۰۳ - ۱۸۳ -
۱۸۴ - ۱۸۹ - ۱۹۳ - ۱۹۴ -
۱۹۶ - ۱۹۷ - ۱۹۹ - ۲۰۴ -
۲۰۸ - ۲۱۴ - ۲۱۷ - ۲۱۹ -
۲۵۷ - ۲۸۱ - ۲۸۲ - ۲۸۵ -
۳۰۶ - ۳۱۰ - ۳۱۲ - ۳۲۶ -
۳۷۸ - ۳۹۸ - ۳۹۹ - ۴۰۰ -
۴۳۴ - ۴۴۷ - ۴۴۸ - ۴۵۱ -
۴۶۶ - ۴۸۶ - ۴۸۷ - ۴۹۱ -
۴۹۲ - ۵۹۲ - ۶۰۲ - ۶۵۵ -
۶۵۸ - ۶۷۰ - ۶۷۸ - ۶۹۰ -
۶۹۲ - ۷۲۰ - ۷۲۹ - ۷۳۱ -
۷۳۳ - ۷۳۶ - ۷۴۷ - ۷۴۹ -
۷۵۰ - ۷۵۷ - ۷۵۹ - ۷۶۷ -
۷۶۸ - ۸۰۲ - ۸۰۳ - ۸۰۴ -
۸۱۲ - ۸۴۲ - ۸۴۳ - ۸۷۲ -
۸۷۶ - ۸۷۷ - ۸۷۸ - ۸۷۹ -
۹۲۹ - ۹۳۰ - ۹۳۷ - ۹۶۹
گڈھہ (یا) گڈھی ۳۴ -
.. ۴۰ - ۱۴۸ - ۲۲۴
گڈھہ پتلی (یا) گڈھہ پتیلی
(یا) گڈھہ بتیلی ۷۵۱
گڈھہ نمونہ (یا) کرۂ نمونہ
مضاف دکن ۸۳۳
گڈھی پھولچری ۷۳۷ - ۷۴۲
گذر چوسا (یا) چوسہ ۲۲۴
گذر وان .. ۸۳
گرجستان .. ۷۰۱
گردیز (یا) گردیر ۱۸۰
گریوہ .. ۳۱۶ - ۳۱۸
گلبار (یا) گلنار ۱۰۹
گلبرگہ ۵۳۶ - ۵۹۱ - ۸۶۳ -

.. .. ۷۶۸
گلکنده (یا) گولکنده ۱۷۳ -
- ۲۶۳ - ۴۱۴ - ۵۲۳ - ۵۳۰ -
- ۵۸۸ - ۵۹۵ - ۶۲۱ - ۶۲۷ -
.. ۶۶۱ - ۶۸۴ - ۶۸۵
گنبد متصل بدروازهٔ سمت
غربی روضهٔ شاه عالم ۴۴۸
گنگ (یا) گنگا ۷۳ -
- ۸۰ - ۲۱۹ - ۳۵۶ - ۳۵۸ -
- ۴۳۹ - ۴۷۵ - ۵۲۱ - ۵۴۲ -
- ۷۳۸ - ۸۲۳ - ۸۶۷ - ۸۷۱ -
- ۸۹۱ - ۸۹۲ - ۹۲۰ - ۹۲۶ -
.. .. ۹۵۳
گنگ بهاگیرتي .. ۷۳۸
گوالیار مضاف اکبر آباد ۶ -
- ۳۴ - ۵۴ - ۱۴۲ - ۶۶۹ -
.. .. ۸۰۱
گوداوري .. ۳۵۶
گورکهپور ۱۶ - ۱۷ - - ۲۰۹
.. .. ۹۵۰ - ۵۵۹
گهات کاغذي واره ۹۶۱
گهوڑه گهات ۲۰۹ - ۲۱۰ -
.. .. ۵۴۴ - ۵۴۶

* حرف لام *

لاهري (یا) لاري بندر ۱۲
لاهور ۱ - ۶ - ۱۱ - ۱۸ -
- ۱۹ - ۲۷ - ۳۶ - ۴۷ -
- ۴۸ - ۵۶ - ۷۱ - ۷۲ -
- ۷۸ - ۹۵ - ۱۱۲ - ۱۱۳ -
- ۱۱۴ - ۱۲۷ - ۱۳۱ - ۱۷۲ -
- ۱۸۰ - ۱۸۸ - ۱۹۳ - ۲۱۳ -
- ۲۵۶ - ۲۶۱ - ۲۷۷ - ۳۰۸ -
- ۳۰۹ - ۳۱۷ - ۳۱۸ - ۳۳۱ -
- ۳۴۳ - ۳۴۸ - ۳۵۳ - ۳۹۶ -
- ۴۳۶ - ۴۵۰ - ۴۵۷ - ۴۵۹ -
- ۴۷۱ - ۴۹۳ - ۴۹۹ - ۵۰۰ -
- ۵۱۰ - ۵۱۸ - ۵۲۵ - ۵۶۸ -
- ۵۷۲ - ۵۷۵ - ۵۹۹ - ۶۰۳ -
- ۶۱۲ - ۶۱۶ - ۶۳۴ - ۶۶۶ -

۶۹۴ - ۷۰۹ - ۷۱۶ - ۷۱۸ -
- ۷۲۰ - ۷۲۱ - ۷۲۲ - ۷۵۶ -
- ۷۵۷ - ۷۸۱ - ۸۱۸ - ۸۲۰ -
- ۸۳۰ - ۸۳۱ - ۸۳۴ - ۸۶۸ -
- ۸۸۹ - ۸۹۰ - ۸۹۲ - ۹۲۷ -
.. .. ۹۳۵ - ۹۳۶
لدهانه (یا) لدهیانه ۴۷۵
لعل باغ برهانپور ۳۶۷
لعل فام فتح پور ۴۶۴
لکریت پلي (یا) لکریت باي
.. ۸۵۸ - ۸۹۶ - ۸۹۷
لکنهؤ ۲۰۲ - ۲۴۸ - ۴۳۴ -
- ۴۸۱ - ۵۱۶ - ۵۸۴ - ۷۸۱
.. ۸۳۹ - ۸۹۲ - ۹۵۳
لکهي .. ۳۱۱ - ۳۷۳
لنگر کوت مضاف پیشاور
.. ۶۱۲ - ۶۴۷ - ۷۷۹
لونا چماري (یا) نونا چماري
.. .. ۵۴۸
لونکر (شهریست بر لب دریاے گنگ دکن) ۹۲۰
لوهر چک .. ۹۵۵
لوهري .. ۲۴۵
لوهگڈهه ۴۷ - ۱۲۸ - ۶۷۲

* حرف میم *

ماتهیله .. ۲۴۴
مارچان (یا مارچا ۸۲
مازندران .. ۷۹۲
مالجي پوره ۵۲۴
مالوه ۵۱ - ۵۳ - ۵۶ -
- ۷۰ - ۹۷ - ۱۳۷ - ۱۴۹ -
- ۱۸۴ - ۱۹۳ - ۱۹۴ - ۱۹۵ -
- ۲۰۴ - ۲۰۵ - ۲۱۶ - ۲۱۷ -
- ۲۵۷ - ۲۸۶ - ۳۲۲ - ۳۳۲ -
- ۳۳۳ - ۳۶۷ - ۳۷۸ - ۳۷۹ -
- ۳۸۹ - ۳۹۷ - ۴۵۳ - ۴۸۰ -
- ۴۸۳ - ۵۲۳ - ۶۰۰ - ۶۲۵ -
- ۶۵۸ - ۶۵۹ - ۶۷۰ - ۷۱۴ -
- ۷۳۱ - ۷۳۴ - ۷۳۶ - ۷۳۸ -

۷۵۰ - ۷۶۶ - ۸۰۶ - ۸۲۷ -
۸۳۰ - ۸۳۵ - ۸۴۰ - ۸۴۳ -
۸۴۴ - ۸۴۹ - ۸۷۶ - ۸۷۷ -
۸۷۸ - ۸۷۹ - ۸۸۰ - ۸۸۶ -
.. ۹۳۹ - ۹۴۶ - ۹۶۹
ماندو (مضاف صوبهٔ مالوه)
۵۱ - ۱۹۳ - ۱۹۹ - ۳۲۹ -
۳۷۸ - ۳۷۹ - ۳۸۳ - ۳۸۸ -
۵۵۶ - ۵۸۷ - ۷۱۳ - ۸۳۰ -
.. .. ۹۶۵ - ۹۶۶
ماندها .. ۹۵
مانکپور ۲۰۷ - ۲۳۰
مانکوت .. ۱۴۶
ماوراء النهر ۲۶۴ - ۳۰۴ -
.. .. ۸۸۲
متهرا ۷۳ - ۱۰۳ - ۴۲۱ -
۴۲۲ - ۴۶۲ - ۴۸۷ - ۵۹۷ -
.. .. ۶۰۰ - ۸۸۸
مثمن بغدادي ۴۶۴ - ۴۷۱
مچهلي بندر صوبهٔ
فرخنده بنیان ۷۳۷ - ۸۶۹
محلهٔ جدي ملي (یا)
چدي ملی (نام یکي از
محلههای کشمیر) ۷۶۴ -
.. .. ۷۶۵
محلهٔ حسن آباد (نام یکي
از محلههای کشمیر)
.. .. ۷۶۵
محمد آباد بدر ۳۳۷
محمود آباد .. ۵۴۳
محمود پوره بیرون شهر اورنگ
آباد .. ۹۳۹
محمود عراقي (نام جا)
.. .. ۵۹۵
مخلص پور .. ۱۵۷
مدکل مابین ظفر آباد و
حیدر آباد ۸۳۳
مدینة السلام بغداد ۴۷۰
مدینهٔ طیبه ۳۳۳ - ۵۶۳
مراد آباد ۹۹ - ۷۰۸ -

۷۶۵ - ۷۶۹ - ۸۳۱ - ۸۳۹ -
.. ۸۴۳ - ۸۷۶ - ۸۷۸
مرتضی آباد مرچ (قصبهٔ)
مضاف بیجاپور ۶۴۲
مرتضی پور صوبهٔ برار ۶۵ -
.. .. ۶۵۵
مراج و کامراج یعنی بالا و
پائین رویهٔ آب بهت ۳۱۴
مرشد آباد ۷۵۲ - ۷۵۳ -
مرغزار .. ۷۷۹
مرغینان .. ۹۶۴
مرگنه حال کلیان ۱۵۶
مرو .. ۳۴۳
مزار پیر پتهه .. ۳۱۱
مزار سلطان المشایخ ۳۲۴
مستقرالخلافه ۴۹۴ - ۵۰۴ -
۵۵۸ - ۵۶۷ - ۶۶۹ - ۸۱۷ -
.. .. ۸۳۱ - ۹۶۹
مستقر الخلافهٔ آگره ۹۴۷
مستقـــر الخلافت اکبر آباد
۱۵۶ - ۵۵۷ - ۵۷۳ - ۵۷۵ -
۶۲۲ - ۹۴۳ - ۹۴۴ - ۹۴۷
مسجد جامع آگره ۸۲ - ۲۲۷
مسجد جامع فتح پور ۳۲۸
مسجد جامع موسوم بمسجد
جهان نما مسجد شاه جهان
.. .. ۴۷۲
مسجد عالی قصبهٔ سکهر (یا)
سکهرا .. ۷۵
مسقط .. ۷۵۹ - ۷۶۰
مشهد .. ۳۲۰
مشهد مقدس ۲۲۷ - ۲۶۲ -
۳۱۴ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۵ -
.. .. ۴۴۱
مشهد مقدس رضویه ۹۳۶
مشهد منور مرتضویه علیه السلام
.. .. ۴۰۹
مصر .. ۴۷۰
مصر جامع .. ۴۷۳
معمور آباد که موضع ست

از نجف اشرف ۳۷۶
معمورۂ بنگالہ ۲۰۶ - ۲۰۹
مغل پورہ واقع خجستہ بنیان
.. .. ۷۷۰
مقازیرو .. ۸۷
مقام پور منڈل ۱۲
مقصـــود آباد (نام تالاب)
.. .. ۸۹۲
مکران .. ۳۱۰ - ۴۸۶
مکنپور .. ۸۴۴
مکۂ معظمہ ۹۱ - ۱۲۱ -
.. .. ۲۵۲ - ۷۰۱
ملتان ۵۱ - ۹۴ - ۹۵ -
۱۰۱ - ۱۳۱ - ۱۳۲ - ۱۷۰ -
۱۷۱ - ۱۹۵ - ۲۰۵ - ۲۴۱ -
۲۵۲ - ۲۸۰ - ۳۰۶ - ۳۰۷ -
۳۰۹ - ۳۱۲ - ۳۲۵ - ۳۲۹ -
۳۴۵ - ۴۳۶ - ۴۳۷ - ۵۶۸ -
۵۷۵ - ۵۸۵ - ۶۹۷ - ۷۱۷ -
۷۱۸ - ۷۲۰ - ۸۲۱ - ۸۲۴ -
.. .. ۸۲۶ - ۸۶۸ - ۹۶۶
ملجار .. ۸۱۸
ملک آرکات .. ۸۴۶
ملک آشام .. ۳۵۵
ملک اداس .. ۳۶۴
ملک بندیلہ .. ۸۷۹
ملک جات .. ۸۸۶
ملک چاندا (یا) چانـــدہ
.. .. ۴۵۴
ملک سندہ .. ۳۰۹
ملک عادلخانیہ ۸۵
ملک کوکن .. ۹۲۷
ملک گڈ .. ۲۱۹
ملکا پور صوبۂ برار ۷۱۸ -
.. .. ۸۰۱
ملکھیر (یا) بل کھیر ۱۰۶
ممالک شرقي .. ۲۱۶
مملکت کابل .. ۲۱۲
مملکت گجرات ۲۱۵
مندر (یا) مندلہ ۷۷۸

منڈن موسوم بمفتوح ۴۴
منڈو .. ۵۰ - ۲۲۰
منزل تورہ .. ۸۴۱
منزل جہابوہ (یا) جہالوہ
.. .. ۸۴۲
موٗ ۱۴۹ - ۴۳۷ - ۸۲۴
مورنگ .. ۵۵۹
موصل .. ۱۰ - ۱۱
موضع انبارہ .. ۱۴۱
موضع بري ٹپہہ (یا) بڑي
ٹپہہ (یا) بري ٹیہ ۵۴۵
موضع پي پري .. ۲۶
موضع چاري کاران ۱۹۱
موضع حسن پور سرکار هنڈیہ
.. .. ۷۷۰ - ۸۷۷
موضع درسین .. ۲۳۲
موضع درهد .. ۸۰۴
موضع سولي ۵۴۰ - ۵۴۲
موضع کهرکي موسوم بہ اورنگ
آباد .. ۴۴۳
مونکی پٹن .. ۵۱۶
مونگیر .. ۴۱۱
موهان پرگنۂ لکهنو ۲۸۹
موهن نالہ .. ۴۰۷
مہابن (پرگنہ ایست از سرکار
آگرہ) ۴۲۱ - ۴۶۲ - ۵۶۹
مہاچین (یا) ماچین ۵۵۰
مہارپور .. ۸۹۳
مہاکوٹ ۴۰۱ - ۴۰۲ -
.. .. ۶۴۵
مہاندي .. ۵۴۳
مہکر .. ۲۹۲ - ۳۵۶
مہکر بالا گهاٹ برار ۳۲
میدان تهالکي .. ۹۰۲
میدان سانڈي و پالي ۸۹۲
میدان شاہ گڈهہ ۹۱۹
میدک مضاف صوبۂ حیدر آباد
.. .. ۴۰
میرٹهہ ۲۵۰ - ۵۹۸ -
.. .. ۸۲۲

میر داد پور .. ۵۴۳
میسور .. ۳۰۶ - ۸۵۰
میواب .. ۵۹۸ - ۷۱۵
میوات ۱۵۷ - ۱۵۸ - ۶۴۷
میوار .. ۵۰ - ۳۴۴

* حرف نون *

نار نول ۲۰۷ - ۸۸۹
ناسک ۳۹۷ - ۳۹۸ - ۳۹۹ -
.. .. ۹۲۳ - ۹۴۱
ناگپور .. ۸۷۳
ناگور ۵۰ - ۱۹۵ - ۲۰۵ -
۲۱۴ - ۲۳۴ - ۲۳۵ - ۸۸۶
نانددگیر موسوم به گیرو ۴۴
نانددیر (یا) نانددیر دکن ۸ -
۴۲۹ - ۴۴۵ - ۶۲۲ - ۷۳۸ -
۷۶۸ - ۷۸۴ - ۷۸۵ - ۸۰۰ -
.. ۹۴۲ - ۹۴۳
نجف اشرف .. ۴۱۰
نذر بار (یا) ندر بار ۱۳۱ -
.. .. ۷۷۸ - ۹۱۴
نربدا (یا) نربده (دریا)
۵۷ - ۱۴۲ - ۱۸۵ - ۲۲۰ -
۳۲۰ - ۳۳۳ - ۴۶۱ - ۴۹۵ -
۵۰۴ - ۵۰۷ - ۸۰۶ - ۸۷۳ -
.. .. ۸۹۵ - ۹۶۹
نربد گندهک (یا) گندک ۲۲۴
نروز (یا) نروار ۲۰ - ۴۲۹
نصر پور .. ۳۱۲
نظام آباد بالاے کتل فردا پور
.. .. ۸۸۲
نعمت آباد .. ۳۳۷
نقب شیر حاجی مهاکوت
.. .. ۴۰۲
نگر کوت .. ۱۹۵
نلدرک .. ۶۴۸
نور پور .. ۸۲۴
نورس تارا .. ۴۳
نور گدهه .. ۴۶۳
نوشهره .. ۱۸۸

نهر بهشت (یا) بهست (نام نهربهست) - ۱۰۰
.. .. ۴۶۶ - ۵۲۹
نهر پت پر گنج ۱۴۰
نهر شاهجهاني ۱۲۰
نهر لاهور .. ۵۲۵
نهر هرسول .. ۸۸۲
نیلاب ۱۴۴ - ۲۱۱ - ۲۶۸ - ۲۷۱ - ۲۷۳
.. ..
نیلنکه (یا) نلیکه ۲۴
نیمدت (یا نیمله) ۷۰۹

* حرف واو *

واکنکیره (یا) واکینکره ۶۳۹ - ۶۴۸ - ۶۵۱ - ۶۹۳ - ۸۵۰
وزیر آباد (نزدیک لاهور) ۹۳۵
ولایت .. ۱۸۰ - ۸۹۲
ولایت اوڈیسه ۲۹۵
ولایت بالا گهاٹ کرناٹک ۵۱۷
ولایت بکلانه .. ۵۲۲
ولایت بهاٹي ۲۹۵
ولایت بهار ۲۴۶ - ۳۸۰
ولایت بهاره مضاف گجرات ۴۸۶
ولایت بیجاپور .. ۱۵۸
ولایت بیل تلي (یا) سل تلي ۵۵۴
ولایت بیهق .. ۷۸
ولایت پنجاب .. ۳۰۸
ولایت جام .. ۱۰۴
ولایت ختن .. ۵۵۰
ولایت دهندیره .. ۴۳۳
ولایت سردار .. ۲۲۸
ولایت هندهه ۳۱۰ - ۳۱۲
ولایت هوزنهه ۴۸۷ - ۴۸۸ - ۴۹۳
ولایت سیوا .. ۱۵۸
ولایت فارس .. ۳۴۰
ولایت فرغانه (که از اقلیم پنجم

است) .. ۹۶۳
ولایت کامروپ یعنی هاجو و
کواهتي و توابع آن ۵۴۴ -
.. .. ۵۵۴
ولایت گجرات ۲۳۷
ولایت گکهر .. ۲۱۱
ولایت گدهه .. ۲۰۰
ولایت مهستي ۲۴۸
ولایت میان دو آب ۷۶
ولایت ورنگ .. ۵۵۴

* حرف ها *

هاجو .. ۵۴۴
هانسي .. ۸۹۰
هانسي و حصار ۸۹۰
هتیا پول .. ۹۳۵
هجاي .. ۸۱
هرات ۸۹ - ۲۷۵ - ۳۴۶ -
۴۱۰ - ۴۲۳ - ۴۲۴ - ۴۲۶ -
.. ۷۰۳ - ۷۰۴
هردوار .. ۸۲۳
هرسول .. ۹۰۹
هرمز .. ۴۸۶
هرنگانون و چوپره مضاف صوبهٔ
خاندیس ۳۶۲
هریس .. ۱۱۵
همایون پور .. ۴۵۹
هندوستان (یا) هند ۸ -
۱۱ - ۱۸ - ۲۰ - ۲۴ - ۵۴ -
۶۲ - ۸۲ - ۸۳ - ۸۵ - ۸۶ -
۹۰ - ۱۱۱ - ۱۲۱ - ۱۳۱ -
۱۴۵ - ۱۴۷ - ۱۴۸ - ۱۵۳ -
۱۵۴ - ۱۶۳ - ۱۶۸ - ۱۶۹ -
۱۷۱ - ۱۷۵ - ۱۷۸ - ۱۷۹ -
۱۸۰ - ۱۸۷ - ۱۸۸ - ۲۰۲ -
۲۰۳ - ۲۰۵ - ۲۱۲ - ۲۱۵ -
۲۱۶ - ۲۲۳ - ۴۳۳ - ۲۳۴ -
۲۳۵ - ۲۴۱ - ۲۵۲ - ۲۵۵ -
۲۵۶ - ۲۵۷ - ۲۵۹ - ۲۶۰ -

۲۶۵ - ۲۶۶ - ۲۶۷ - ۲۶۸ -
۲۷۱ - ۲۷۳ - ۲۷۶ - ۲۸۵ -
۲۸۸ - ۲۹۹ - ۳۰۱ - ۳۰۲ -
۳۱۴ - ۳۱۶ - ۳۲۳ - ۳۲۷ -
۳۲۸ - ۳۳۰ - ۳۳۱ - ۳۴۱ -
۳۴۲ - ۳۴۶ - ۳۴۷ - ۳۵۵ -
۳۶۱ - ۳۷۰ - ۳۷۶ - ۳۷۹ -
۴۰۰ - ۴۰۷ - ۴۱۱ - ۴۳۱ -
۴۳۳ - ۴۳۶ - ۴۳۹ - ۴۵۰ -
۴۵۱ - ۴۶۰ - ۴۷۴ - ۴۷۶ -
۴۷۷ - ۴۹۶ - ۴۹۷ - ۵۱۶ -
۵۱۸ - ۵۱۹ - ۵۲۴ - ۵۳۸ -
۵۴۶ - ۵۴۹ - ۵۵۱ - ۵۵۲ -
۵۵۵ - ۵۸۱ - ۵۸۲ - ۵۸۹ -
۵۹۵ - ۵۹۷ - ۶۰۳ - ۶۰۴ -
۶۳۳ - ۶۳۶ - ۶۵۳ - ۶۵۴ -
۶۵۹ - ۶۶۷ - ۶۷۰ - ۶۷۶ -
۶۷۷ - ۶۸۲ - ۶۸۷ - ۷۰۲ -
۷۱۰ - ۷۱۱ - ۷۱۹ - ۷۲۹ -
۷۴۰ - ۷۴۶ - ۷۵۳ - ۷۵۴ -
۷۶۲ - ۷۶۶ - ۷۷۴ - ۷۷۵ -
۷۸۶ - ۷۹۴ - ۸۰۱ - ۸۱۳ -
۸۱۴ - ۸۱۵ - ۸۲۱ - ۸۲۷ -
۸۲۹ - ۸۳۴ - ۸۳۷ - ۸۵۰ -
۸۵۱ - ۸۷۵ - ۸۸۱ - ۸۸۲
۸۹۲ - ۸۹۵ - ۹۰۶ - ۹۱۱ -
۹۱۲ - ۹۱۳ - ۹۱۵ - ۹۱۸ -
۹۱۹ - ۹۳۶ - ۹۳۸ - ۹۶۴ -
.. .. ۹۶۶
هندو کوه .. ۲۷۵
هندیه .. ۲۵۵
هندیهٔ نوبدا .. ۲۰
هندیه ۸۴۰ - ۸۷۷
هنسوه .. ۱۴۶
هوگلي .. ۷۹ - ۸۱
هولنکي از محالات بیجاپور
.. .. ۶۵۶
هیرا پور .. ۳۱۸

٭ حرف یا ٭	.. ۳۴۰ ۳۴۱ ۷۰۵
یزد ۱۱۶ - ۲۶۲ - ۳۳۸ -	یهودیه نام اول اصفهان ۴۱۷

تمام شد

فهرست اسمای مواضع واقعه در جلد سیوم مآثر الامرا

MAÁSIRU-L-UMARA

VOL. III

BY

NAWÁB SAMSÁMU-D-DAULAH SHÁH NWÁZ KHÁN.

EDITED FOR

THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

BY

MAULAVÍ MIRZÁ ASHRAF 'ALÍ

FIRST PERSIAN TEACHER,

CALCUTTA MADRASAH.

PRINTED BY MUNSHI MAULA BAKHSH AT THE URDU GIUDE PRESS

AND PUBLISHED BY THE ASIATIC SOCIETY OF BENGAL

57 Park Street.

CALCUTTA.

1891.